







صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۴۵	علاج نسل و تناسل جنات	۲۹۱	علاج وجع گوش اطفال	۵۲۱	اورام و توربین
۲۴۶	انتشار اہاب	۲۹۲	طرش و وقر و صمغ	۵۲۲	علاج قرحہ و توربین
۲۴۷	علاج انتشار اہاب بسبب مادہ	۲۹۳	علاج طرش حار سانچہ مادہ سے	۵۲۳	علاج قرحہ و توربین
۲۴۸	علاج انتشار اہاب بسبب دھند	۲۹۴	علاج طرش بار بار مادہ سے	۵۲۴	علاج قرحہ و توربین
۲۴۹	علاج شوہن قلب و شوہن اذنی	۲۹۵	علاج طرش سیکھ	۵۲۵	علاج قرحہ و توربین
۲۵۰	التصاق اشعار	۲۹۶	علاج طرش در سے	۵۲۶	بواسیر رفت و آریان و سرطان
۲۵۱	بیاض اہاب	۲۹۷	علاج باقی اقسام طرش	۵۲۷	علاج بواسیر رفت
۲۵۲	غندہ	۲۹۸	ذوقی و طین و صغیر	۵۲۸	علاج آریان و سرطان
۲۵۳	امراض اذن	۲۹۹	علاج طین سفیدی و ریگی	۵۲۹	علاج اسطاس
۲۵۴	یعنی بیماری گوش	۳۰۰	علاج طین سفیدی	۵۳۰	مرض الف
۲۵۵	ادراج اذن	۳۰۱	علاج طین حسے	۵۳۱	جفات الف
۲۵۶	علاج کلی اوجاع گوش	۳۰۲	علاج طین سبب	۵۳۲	حکایت الف
۲۵۷	علاج درد گوش حار سانچہ	۳۰۳	علاج باقی اقسام طین	۵۳۳	مرقت الف
۲۵۸	علاج درد گوش خار مادہ	۳۰۴	قرحہ و اکلہ و ناصور گوش	۵۳۴	اعتیاس شیخ در رفت
۲۵۹	علاج درد گوش چارہ و شوہن گوش	۳۰۵	ذخول ہڈام و توکر کم در گوش	۵۳۵	سودہ نیشوم
۲۶۰	علاج درد گوش بار بار سانچہ و ریگی	۳۰۶	ذخول آب و سبابہ در گوش	۵۳۶	خنان
۲۶۱	علاج درد گوش بار بار مادہ	۳۰۷	سودہ گوش	۵۳۷	دیدان الف
۲۶۲	علاج درد گوش بار بار دوری	۳۰۸	علاج سودہ کچی و فشانہ و توکر گوش	۵۳۸	استفاح الف
۲۶۳	علاج باقی اقسام درد گوش	۳۰۹	علاج سودہ از داخل بینی و گوش	۵۳۹	انقباض الف
۲۶۴		۳۱۰		۵۴۰	
۲۶۵		۳۱۱		۵۴۱	
۲۶۶		۳۱۲		۵۴۲	
۲۶۷		۳۱۳		۵۴۳	
۲۶۸		۳۱۴		۵۴۴	
۲۶۹		۳۱۵		۵۴۵	
۲۷۰		۳۱۶		۵۴۶	
۲۷۱		۳۱۷		۵۴۷	
۲۷۲		۳۱۸		۵۴۸	
۲۷۳		۳۱۹		۵۴۹	
۲۷۴		۳۲۰		۵۵۰	
۲۷۵		۳۲۱		۵۵۱	
۲۷۶		۳۲۲		۵۵۲	
۲۷۷		۳۲۳		۵۵۳	
۲۷۸		۳۲۴		۵۵۴	
۲۷۹		۳۲۵		۵۵۵	
۲۸۰		۳۲۶		۵۵۶	
۲۸۱		۳۲۷		۵۵۷	
۲۸۲		۳۲۸		۵۵۸	
۲۸۳		۳۲۹		۵۵۹	
۲۸۴		۳۳۰		۵۶۰	
۲۸۵		۳۳۱		۵۶۱	
۲۸۶		۳۳۲		۵۶۲	
۲۸۷		۳۳۳		۵۶۳	
۲۸۸		۳۳۴		۵۶۴	
۲۸۹		۳۳۵		۵۶۵	
۲۹۰		۳۳۶		۵۶۶	
۲۹۱		۳۳۷		۵۶۷	
۲۹۲		۳۳۸		۵۶۸	
۲۹۳		۳۳۹		۵۶۹	
۲۹۴		۳۴۰		۵۷۰	
۲۹۵		۳۴۱		۵۷۱	
۲۹۶		۳۴۲		۵۷۲	
۲۹۷		۳۴۳		۵۷۳	
۲۹۸		۳۴۴		۵۷۴	
۲۹۹		۳۴۵		۵۷۵	
۳۰۰		۳۴۶		۵۷۶	
۳۰۱		۳۴۷		۵۷۷	
۳۰۲		۳۴۸		۵۷۸	
۳۰۳		۳۴۹		۵۷۹	
۳۰۴		۳۵۰		۵۸۰	
۳۰۵		۳۵۱		۵۸۱	
۳۰۶		۳۵۲		۵۸۲	
۳۰۷		۳۵۳		۵۸۳	
۳۰۸		۳۵۴		۵۸۴	
۳۰۹		۳۵۵		۵۸۵	
۳۱۰		۳۵۶		۵۸۶	
۳۱۱		۳۵۷		۵۸۷	
۳۱۲		۳۵۸		۵۸۸	
۳۱۳		۳۵۹		۵۸۹	
۳۱۴		۳۶۰		۵۹۰	
۳۱۵		۳۶۱		۵۹۱	
۳۱۶		۳۶۲		۵۹۲	
۳۱۷		۳۶۳		۵۹۳	
۳۱۸		۳۶۴		۵۹۴	
۳۱۹		۳۶۵		۵۹۵	
۳۲۰		۳۶۶		۵۹۶	
۳۲۱		۳۶۷		۵۹۷	
۳۲۲		۳۶۸		۵۹۸	
۳۲۳		۳۶۹		۵۹۹	
۳۲۴		۳۷۰		۶۰۰	
۳۲۵		۳۷۱		۶۰۱	
۳۲۶		۳۷۲		۶۰۲	
۳۲۷		۳۷۳		۶۰۳	
۳۲۸		۳۷۴		۶۰۴	
۳۲۹		۳۷۵		۶۰۵	
۳۳۰		۳۷۶		۶۰۶	
۳۳۱		۳۷۷		۶۰۷	
۳۳۲		۳۷۸		۶۰۸	
۳۳۳		۳۷۹		۶۰۹	
۳۳۴		۳۸۰		۶۱۰	
۳۳۵		۳۸۱		۶۱۱	
۳۳۶		۳۸۲		۶۱۲	
۳۳۷		۳۸۳		۶۱۳	
۳۳۸		۳۸۴		۶۱۴	
۳۳۹		۳۸۵		۶۱۵	
۳۴۰		۳۸۶		۶۱۶	
۳۴۱		۳۸۷		۶۱۷	
۳۴۲		۳۸۸		۶۱۸	
۳۴۳		۳۸۹		۶۱۹	
۳۴۴		۳۹۰		۶۲۰	
۳۴۵		۳۹۱		۶۲۱	
۳۴۶		۳۹۲		۶۲۲	
۳۴۷		۳۹۳		۶۲۳	
۳۴۸		۳۹۴		۶۲۴	
۳۴۹		۳۹۵		۶۲۵	
۳۵۰		۳۹۶		۶۲۶	
۳۵۱		۳۹۷		۶۲۷	
۳۵۲		۳۹۸		۶۲۸	
۳۵۳		۳۹۹		۶۲۹	
۳۵۴		۴۰۰		۶۳۰	
۳۵۵		۴۰۱		۶۳۱	
۳۵۶		۴۰۲		۶۳۲	
۳۵۷		۴۰۳		۶۳۳	
۳۵۸		۴۰۴		۶۳۴	
۳۵۹		۴۰۵		۶۳۵	
۳۶۰		۴۰۶		۶۳۶	
۳۶۱		۴۰۷		۶۳۷	
۳۶۲		۴۰۸		۶۳۸	
۳۶۳		۴۰۹		۶۳۹	
۳۶۴		۴۱۰		۶۴۰	
۳۶۵		۴۱۱		۶۴۱	
۳۶۶		۴۱۲		۶۴۲	
۳۶۷		۴۱۳		۶۴۳	
۳۶۸		۴۱۴		۶۴۴	
۳۶۹		۴۱۵		۶۴۵	
۳۷۰		۴۱۶		۶۴۶	
۳۷۱		۴۱۷		۶۴۷	
۳۷۲		۴۱۸		۶۴۸	
۳۷۳		۴۱۹		۶۴۹	
۳۷۴		۴۲۰		۶۵۰	
۳۷۵		۴۲۱		۶۵۱	
۳۷۶		۴۲۲		۶۵۲	
۳۷۷		۴۲۳		۶۵۳	
۳۷۸		۴۲۴		۶۵۴	
۳۷۹		۴۲۵		۶۵۵	
۳۸۰		۴۲۶		۶۵۶	
۳۸۱		۴۲۷		۶۵۷	
۳۸۲		۴۲۸		۶۵۸	
۳۸۳		۴۲۹		۶۵۹	
۳۸۴		۴۳۰		۶۶۰	
۳۸۵		۴۳۱		۶۶۱	
۳۸۶		۴۳۲		۶۶۲	
۳۸۷		۴۳۳		۶۶۳	
۳۸۸		۴۳۴		۶۶۴	
۳۸۹		۴۳۵		۶۶۵	
۳۹۰		۴۳۶		۶۶۶	
۳۹۱		۴۳۷		۶۶۷	
۳۹۲		۴۳۸		۶۶۸	
۳۹۳		۴۳۹		۶۶۹	
۳۹۴		۴۴۰		۶۷۰	
۳۹۵		۴۴۱		۶۷۱	
۳۹۶		۴۴۲		۶۷۲	
۳۹۷		۴۴۳		۶۷۳	
۳۹۸		۴۴۴		۶۷۴	
۳۹۹		۴۴۵		۶۷۵	
۴۰۰		۴۴۶		۶۷۶	
۴۰۱		۴۴۷		۶۷۷	
۴۰۲		۴۴۸		۶۷۸	
۴۰۳		۴۴۹		۶۷۹	
۴۰۴		۴۵۰		۶۸۰	
۴۰۵		۴۵۱		۶۸۱	
۴۰۶		۴۵۲		۶۸۲	
۴۰۷		۴۵۳		۶۸۳	
۴۰۸		۴۵۴		۶۸۴	
۴۰۹		۴۵۵		۶۸۵	
۴۱۰		۴۵۶		۶۸۶	
۴۱۱		۴۵۷		۶۸۷	
۴۱۲		۴۵۸		۶۸۸	
۴۱۳		۴۵۹		۶۸۹	
۴۱۴		۴۶۰		۶۹۰	
۴۱۵		۴۶۱		۶۹۱	
۴۱۶		۴۶۲		۶۹۲	
۴۱۷		۴۶۳		۶۹۳	
۴۱۸		۴۶۴		۶۹۴	
۴۱۹		۴۶۵		۶۹۵	
۴۲۰		۴۶۶		۶۹۶	
۴۲۱		۴۶۷		۶۹۷	
۴۲۲		۴۶۸		۶۹۸	
۴۲۳		۴۶۹		۶۹۹	
۴۲۴		۴۷۰		۷۰۰	
۴۲۵		۴۷۱		۷۰۱	
۴۲۶		۴۷۲		۷۰۲	
۴۲۷		۴۷۳		۷۰۳	
۴۲۸		۴۷۴		۷۰۴	
۴۲۹		۴۷۵		۷۰۵	
۴۳۰		۴۷۶		۷۰۶	
۴۳۱		۴۷۷		۷۰۷	
۴۳۲		۴۷۸		۷۰۸	
۴۳۳		۴۷۹		۷۰۹	
۴۳۴		۴۸۰		۷۱۰	
۴۳۵		۴۸۱		۷۱۱	
۴۳۶		۴۸۲		۷۱۲	
۴۳۷		۴۸۳		۷۱۳	
۴۳۸		۴۸۴		۷۱۴	
۴۳۹		۴۸۵		۷۱۵	
۴۴۰		۴۸۶		۷۱۶	
۴۴۱		۴۸۷		۷۱۷	
۴۴۲		۴۸۸		۷۱۸	
۴۴۳		۴۸۹		۷۱۹	
۴۴۴		۴۹۰		۷۲۰	
۴۴۵		۴۹۱		۷۲۱	
۴۴۶		۴۹۲		۷۲۲	
۴۴۷		۴۹۳		۷۲۳	

کتابخانه جامع آستان قدس رضوی

دستورالعلاج اطباء ذمیه که کسیر صفت است تاثیر کیمیا محبوب قلوب مضمون عالم معروف

مجلد اول



بار دوم

بعضی از کتابی و میرح مقاصد و اضافات تجلیست دیگر عالی جناب مصنف مصنف الذکر

کتابخانه جامع آستان قدس رضوی



بسم الله الرحمن الرحيم

هو الشافی که زیب افزای ناصیه نشخو امراض میباشد اشارت از اسم اعظم حکیمی است جل حکمت که همین او شفا از جمله اسقام و آلام میشود و هو الکافی که زینت بخش یک  
 صحیفه اغراض میشود کنایت از نام کرم کری است عراسمه که برکت او کفایت در جمیع مرام و همام میگردد و زبی خالق ذوالجلال که تلخ کامان الیارج فیقرای حرم را  
 باو شداروی وجود شیرین کام گردانید و همیره اجسام اطینیل هو الیدیشه را با جزای عناصر رابعه بدرجه قوام رسانید و سخی خداوند لایزال که آفریدگان همچون خاک را  
 سفوف حیات از زانی فرمود و انسان ضعیف الینیان را بشربت شرافت و مغز خلافت ممتاز نمود و قادریکه سلیمان روح را بچار بالش عناصر سر فرآورد و پادشاه  
 روان او بر باد نفس شکن فرموده و حاکی که بارگاه فلک محیطی ستون اساده دست و فرزند زمین محاط بر روی آب گسترده او و موجودی که ایجاد و هیولای اسقام  
 اجسام از اختیارات برانق اوست و از ترکیب سطقات متضاده ظهور صورت مختلفه از بیعیات صنایع او و اعظم شانه شیمیم بارگاه در آنتش نظم مساسی و داغ خالیان  
 اوست و نسیم گلزار چشمش شحموم آرای شام عاشقان او طرفه اسرار کبریا ای او که اولی حضرت آدم را بجرم حجب گندم از پشت برین بر فرزند زمین انداخت  
 و سپس بنی آدم را بر بقای زندگانی آن محتاج قرص نانی ساخت و عجب راز خدائی او که بر بهترین نفس انواع انوار اسقام جهانی سید گردانید و از برای  
 از لاله در اسقام عقاقر خاصیت و تاثیر صحت بخشید و سجان اندک که در دراک کندی ذات پاک او مرکب محقول و از زبان لنگوست و از معرفت صنایع و در قاق اسطر  
 او و عصمه بیان زبان تنگ و واحد لید که از برین هر فلک سراج هدایت افروخته و بنا بر دفع هر علت علاج صحت آموخته و آن قدرت اوست که کلیات ارکان  
 در جزئیات هو الیدانه را فرموده و یکی حکمت مخفی را بر بندگان خود آشکار نموده و این صنعت او که نزدیک شجره بلش درخت جود آفریده و در معدن خاک لعل آید  
 پیدا گردانیده و این فیض بخشی اوست که انسان را مخلوق در احسن صور فرموده و از تعالیم خواص اشیا از نفع و ضرر نموده و حتی که طبع مزاج شناس از فیض  
 اعتدال پذیرفته و نفس ناطقه از حاکم خسته حواس گردیده و ترکیب جریع عناصر رابعه از او عالم گشته و نفس از فرجه نایبه مغزده از دلیزید گرفته و هر ذی حیات از لطیفش اعتدال  
 در امور سه ضروری یاقته و تنفس از فیض او و امور سببه طبیعی بهر رسانیده ملوئغه ملوا و از زبان چرا کنیم و وصف او از زبان چرا کنیم نعمت جان با عطا فرمود و فکر  
 او را بجان چرا کنیم و اما چون حقیقت چویش از حیطه دریافت و احاطه شناخت از فرست و سنی بیچینی او از گنجایش عبارت چون و چرا بیرون و ذوات پاکش و الاثر  
 از دریافت محقول و افهام و بالاتر از دراک افکار و اوادام و بل تحریر محبت حضرت صمدیت بالاستقصا از محالات و تقویه رحمت خباب احدیت بالاستیفا از تمتعات  
 لذا مناسب آن می نماید که عنان شبنمیز ظلم را ازین میدان بی فتنی منخطف ساخته و بر زمین قدر تجرید و تو جید محمود حقیقی و واحد حقیقی اقتضای نموده بهر انجلیح  
 حاجات دنیوی و حصول نجات اخروی دست دعا با دای مناجات بحضرت مجیب الدعوات بردارم و گوهر مراد و نطقه تصور از سخن جود معطی مطلق بگفت نام

در این کتاب  
 از نام کتاب  
 از کتاب  
 از کتاب  
 از کتاب

مناجات و حضرت باری یالوف تضرع و زاری

ای عالم المسر و الخفیات و ای ماہر احوال ممکنات و مستنات علم قدیرت انکاره ترا از ضیای مهر انور که خشم جہل نفس سرکش عنان بند طاعت از دستم روبرو و ناکار  
مہو او حصن تقدیرم غارت نمود بد منکہ سرا با غرق بحر عصیانم و عاصی ترا زہر فرد انسان بنوعیکہ بی منت ہستم برستیم پسندیدری و در اقتدرت کامل خود از قضاوت  
دشمنی خاک آفریدی بہمان احسان عام و اگر ام تمام حرف عصیانم از صغیر اعمال جو گردان بدو بقیہ عموم در طاعت و طاعت خود بگذران دانی اگر عجز نکار آید عاجز تر از کن  
خاک کیست و اگر شکستگی دینی نماید شکستہ ترا ز دل من عاصی چیست ہکر یا اگر کہ گنہگار و خطا وارم از صحبت فساق و فجار محفوظ دار و از سور خاتمہ بطینیل حبیب خود  
نگہ دار و من بیچارہ را جان بخش محرم اسرار و دلی دہ پر از انوار حیا زانم را از اثر کامیاب ساز خوبیانم را با تائیر نواز چشمم را آخرین گردان بدو گوشم کہ حق بران

<p>لغو لقمہ التضرع است و عایع بحجاب الرحم غرق بگرگنہ ام کن در دو خد بیدے کیست او جز تو کہ بخشگنہ من امروز ہر چه تو دادی مرا شکر گزارم یارب ہرگز زین فائدہ جزید تر نصیبش گردان</p>	<p>کہ غفور است نمود دست زروف عالم نیست گیرندہ بجزوات تو دست محکم مفطر فضل تو ام یک نظر لطف گزار بدہ از رحمت خود نعمت ابرام تم عیب جورا تو کن لال ز بان گوشم</p>	<p>نفس امارہ من دوہمہ کارم بر تم منم از جرم پشیمان نہ بقوی انان من گنہگار و خطا وار و سرا عاصیان قصدا لیسف ازین نسبت من لاف تمام عظم بخشیدی بمن نشان تو اعظم تم</p>	<p>یا الہی مدد منی بجز رسول اکرم دارم امید بغفران تو رحمن ہر دم تو کریم ست و رحیم ست و بجا لہم ارحم ساز قبول ہمہ ہر چه بر آید ز تسلیم بندہ اصغر و واسم تو کردی اعظم</p>
---	---	---	---

اعت مسرور کائنات و آل اہل بار و اصحاب اطہار

از اہل صلوات و انوار نجات نثار روح پر فتوح حضرت خاتم الانبیا خلاصۃ الایمان حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کہ تربیت ابدان بعلوم شریعت و معالجتہ قلوب  
بحکمت طریقت فرمودہ و ملاوای ارواح لطیب حقیقت و اصلاح مزاج بصناعت معرفت نمودہ و ہر رضیان سب نخلت را خال خسار سورا و جب اشفاست  
و مسؤلان جہلم بدعت داشت تربت اعجاز معجزہ او دوا و مو جبر کلام او قانون شفای اتقام روحانی ست و اشارات او منہاج نجات الالام اولی ہر تریاق بہان  
معجزتہای او اراض مصیبت را شفاست و مشاہدہ صحت و وجہ کرم او اعراض ضلالت را معنی از دوا و ستراب قدم مقدس و نور عیون باطن انظلمات غوایت  
و غیبا تعلیم بن رضیان و کمال بجا و در الہ کوری غیبات با بجز عدیل آن مبدیل کسی از صغیر عین نیست و ذلیف آن بی نظیر موجود در عالمین نہ ملولف  
محمدیاعت کل آفرین ست محمد مبط روح الامین ست محمد رزق فریش زمین ست محمد جالس عرش برین ست

<p>و خندہ در دوا محمد و وہدیتہ نشانی غیر محدود و بر دل و طیبات آل اطہار و اصحاب اخیر حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین کہ حکمای مشفقین و طبیبانی حاذقین اند ساجد بر قانون حکمت مصطفویہ و داد ابر بہنماج سنت نبویہ فرمودہ و کشف ظلمات از عیون کلید و الالہ اسقام از نفوس علیہ نمودہ و ایشان اطہار اہل حق قلوب اند و شفای علل ذنوب ببل از نور علم و عرفان حکمای نفوس و ابدان اند و طبیبانی اسقام و الالہ عارض فوات ارواح و اجسام و حدود و موطر ایشان پراز جو اہر علوم آئی ست و قلوب نور آنا تمیلا از سزائمانہای رباعی</p>	<p>محمد مبط روح الامین ست محمد رزق فریش زمین ست محمد جالس عرش برین ست</p>	<p>محمد جالس عرش برین ست</p>	<p>محمد جالس عرش برین ست</p>
--	---	------------------------------	------------------------------

اولاد نبی کہ خشن اسرارند / سرچشمہ فیض و مہبط انوارند / اسلام نوی گشت ز خلفای مکل / الحق کہ ستون تصدق ہر چارند

اللہ صل وسلم علی نبیک سید المرسلین و علی آلہ واصحابہ و اولیائہ اجمعین

سبب تالیف این کتاب افادت ایشاب

اما بعد ہر ایزد پاک و صلواتہ صاحب لولا کہ میگویی بدیدہ خاطر سراسر اخصیان دراجی بغفران خداوند رحمان محمد اعظم خان مخاطب بناطم جهان خلف ملک انکما  
حکیم شاہ اعظم خان ابن محمد رضی خان ابن محمد اسخیل خان ہیستانی الاصل متوطن بلخ مصطفیٰ آباد عرف برام بود کہ در حقیقت آرام پورست بل اسلام پور  
خرسما المدعن الفسادات و الشرور کہ چون فقیر بعد کتاب علوم متداولہ و فراغ از مطب عمری در مطالعہ کتب طلب کہ علمی ست شریف و فنی ست بنیف بر کمال  
شرفت او این برہان ست کہ موضوع ابدن انسان ست و مدتی در حصول تجارب عجیبہ و وصول مجربات غریبہ بسر برد و اکثر کتب نا دورہ این فن تجسس

و تلاش بسیار از یاد و امصار فراموش آورد اما کتابی که جامع معیاض امراض اسباب معالجات و حاوی مجربات از مفردات مرکبات باشد بنظر نیاید الا بعضی مطولات که وصول آنها بر کس مستعسر و علاوه برین هم اکثر این زمان از فرجه عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصر است لذا بدین تالیف کتب را بعد ازین فن معنی روز عظیم و انوار عظیم و غیره نام برده است تا برنجی است چهارم اسرار الادویه باوصف نور طلائع و کرد و دعوات کثرت بر میان جان بسته تکلیف محنت شاقه نظر افاده عام نفع نام بخورد و داشته شود این کتاب جامع الفوائد پر دایم بود و در سرعت احتیاج آن پاس خاطر فرزند عزیز از جان محو فضل خان اعطاه الله علماً انفا و نفعا کلاً و غزیری تلمیذ رشید حافظ قرآن مجید حکیم سید سلیمان حفظه الله العلام طوطی خاطر بود و ترتیب آن برین نسق است بود که اولاً مقدماتی است در خصوص اقسام و تشخیص اقسام امراض و بعد از آن هر مرض آن عضو و بلاستیفاء و اسباب آن سپس امراض هر عضو که شروع کرد و اول اسباب کلیه امراض آن و تشخیص آن و علاج کلی و علاج اقسام آن تقریباً بود و بعد از آن هر مرض آن عضو بلاستیفاء و اسباب آن بلاستقصا و عوض علامات آنها طریق تشخیص در اکثر امراض که معالجه را در استخراج هر سبب آن مرض سهولت حاصل شود و فلکی گرد و سپس از آن علاج کلی انواع آن مرض و بعد علاج هر نوع آن بحسب سبب مرض و کردار ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه و نقل احوال که در حقائق بعضی تحریر و در اینجا پنجم انصرام این امر نیز چون رعایت رب طیل در مدت قلیل بحسن انجام رسانیدم و در خوف اطباء اسباب علم این جایز و اختصاصی غیر سخن عبارت سسل عام فم غیر شکل بقید کتابت آورده بنظر کثرت قاعدت و مناسبت اسم خود و کتاب الکیسیر اعظم موسوم ساخته ام اگر اعداد حروف این اسم اعداد حروف علت که در اول الف و یاست جدا سازند تا در آخر تخمین نسخی بی علت بر آید و اغلب که مطالعه آن طالبان طریق علاج را تلافی کم مهارت نسبی نویسی نماید و در معالجات حوض طب استاد کامل بکار آید و برای تدریس و تبصره و بهر نهیانیان تذکره باشد و اتفاق تجویز این نسخه در عهد ولادت مؤلف بنیست مطلع نجوم سپهر است و کافرانی منبع رسوم جوهر شناسی و قدر دانی رئیس جم جاه کیوان بارگاه بر جبین سعادت میخ شصت تا هجده عشرت در آن معرفت بالاعطاف سنگند فطنت و در احسن مظهر الوفاء اعطاف مصدر صنف النصف مرکز دائرة اسرار انان موصوف خلایق مجموع زبان سبب اعطاف شکر آید

نشانده پروردی و کرم سازی اتقوا رسد امارت و ریاست فخر و سادۀ سیاست و حرمت محیط کرام کرم و اکرام عیان مرجم انعام عام مظلوم نواز ظالم که در ارض علم فخر طالب اهل جوم نریش روان عدالت جم کوبه دلای سنگند زرای فریون شش بر اعنی هماراج و هراج سوانی کوچی را و هو کله با در دام اقبال و قدام اجله که در دید و بهر سبب حقوق بعضی امور ضروری در تمام بقیه جلد ثانی آن تعویق می نمود و افزای آن تکمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن بشرف ملاحظه نواب مستغنی القاب آفتاب تاب هلال رکاب مزین چارباش جلال اخلاق و اعتقاد فریب بنقاب تجار از شرح و تبیان مخزن الآفات الطاف معدن اصناف و صفات سواکان عظیم الشان عظیم نظام قدیم الاکرام و سجع الاحسان کرم الاتقان عظیم القدر سنی الصدور مظهر جود و کرامت مصدر تقصلات و مرحمت سحاب فضل و عطا ابر فیض نیسان سخا مطر مطیر نوازش و نوال نر نیز عظمت و اجلال جان همگان کرم محیط مکارم ابر به بار گلشن دیدار گوهر شاهوار بجوی مبلدی دانشور حمیده شیم صاحب فطر عطار در رقم گنگه گوهر بحر وجود و آتیا افسر و کلد تبه بند بهارستان امارت و سروردی همین ارای ریاض دولت و دین پروردی چشم و چشم و چراغ خاندان پیشوائی و ارب شصت اجداد و آبائی جوهر شیشه خندا و آب ذوالفقار ایجاد امیر ابن امیر ابن امیر بسیار بخش اندک پذیر ضیای مهر خاور نواب علی بهادر که در زمان سابق نرسب افزای ملک بنیدل کند به تمام بانه بودند و انجل حرام اکثر شرفا و دستگیری هر در ماند میفرمودند و از چندی تجویز حکام این دور رونق افروز ملک بالوه قریب بلده اند و در اندام زید الله و الله و اقباله و ضاعت قدره و اجلاله و ظلمه مدود و عدو مطر و باد مشرف گردید و بنظر نهر پروردی و جوهر شناسی خیلی پسند فرموده بهر افاده عام نفع نام تجویز انطباع آن در مطیع نظامی فرمودند اکنون مؤلف بر تریه ثانی بسبب کیبایی نسخ آن و کثرت شوق مشتربان این کتاب نایاب و در مطیع رنگ افروز گلشن قنوت زینت اندوز محفل مروت جوهر معدن فطنت و دانائی گوهر صدف اہلیت و دانش آرائی کلمه سخن شناس موزون و وضع احسن معاش کرم الاطلاق عجم الاشق شایسته اطوار احسن تدبیر خجسته شعار روشن ضمیر فیض رسان اهل زمان محبوب نماید نزدیک و دور نشی نوک شوق آنگاه که مطیع اوده اجاز از او فیوضه بود

التماس بخدمت ناظرین با انصاف و در از جوهر و اعتساف

چون مؤلف فقیر تریه که اکثر کتب طبیعه و مقولات اطباء کبرخی از نام آنها مسطور کرد و از زبان عربی بفارسی نموده و بیشتر کتب این فن از کرم استعدادی کاتبان سود خیمه خطاطان چنان سجع گردید و اندک عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهر ساینده و ظاهر است که در مرتب کتاب غلط بالضم و در



خفا ناشی میگردد و اگر چه راقم در بیشتر مقامات مشکوک حتی الوع تصحیح مطالب آن پرداخته فاما عجیب نیست که در ترجمه بعضی عبارات اغلط تفاوتی در معنی اصلی راه یافته باشد  
 اگر در مقامی مطلبی مغایر از عبارات کتاب صحیح در یابند بمحلول بز غلطی نسبت به نقل عنه گردد و حسب امکان با اصلاح آن پروا ندهد و اگر در جایی ترک بعضی الفاظ ضروری یا غیر  
 آن بسبب سهو و نسیان که از لوازم انسان است بوقوع آمده باشد بقلم صواب راقم درست فرماید و معذور دارند و والد عزت کرام الناس مقبول و اگر ازین مجموعه  
 انتفاعی حاصل نمایند بولت عاصی را بدعای حسن خاتمه یاد فرمایند شرح که مستحق کرامت گنا هر گاراند و والد عفو غفور و هو قریب مجیب و منب الاستعانه  
 فی البدایه و النهایه اکنون نام کتاب متعبره که خلاصه مطالب اقوال مصنفین آنها و اسمای حکمای متقدمین که مقولات و مجربات آنها درین نسخه مندرج بوده بعضی  
 از آن برای اطلاع ناظرین بعلوم آینده و آن موجب قریشی است و شرح آن مثل شرح سیدی و قیس و افسرانی و شرح فضل الدت تبریزی طیبه امیر تیمور و شرح استاد  
 والد حاج عفر الدلهما و اسباب و علامات نجیب الدین سمرقندی و شرح آن مثل شرح نفیس کرمانی و شرح حکیم عابد سرهنندی و حاشیه شرح آن مسمی بقوام شرح نفیس  
 تصنیف حکیم شریف خان و حاشیه میراثم تلمیذ حکیم علی کیلانی و حاشیه حکیم احمد الدخان و جامع الصناعات حکیم کاظم علیخان محمد شاهای و کامل الصناعات علی بن عباس سجسی  
 و نامه مسیحی ابوسلیمی و قانون شیخ بوعلی سینا و بعضی شرح آن مثل شرح قرشی و علامه و سدیدکا درونی و تجندی و علی کیلانی و اسحاق الدخان و ذخیره خوارزم مشاک  
 سید اسمعیل جرجانی و اغراض الطب و خفای اعلائی و زبد آن و نهایت الغرض محمود و فردوس الحکمه علی بن زین و تیسیر ابن زهر و مقالات ابن ماسویه و جواهر فارابی  
 و جوه طالیس نظامطالین و معالجات کندی و معالجات باقر حسینی و موسوی و معالجات بختیشوع و دیوان مغرب حکیم تاج الدین بلخاری و فتوح ثابت ابن قسره  
 و اصول الکربنجندی و معالجات صیدنه و میران الطیلع و اسرار الابطال و مقالات النفاکی و جوه نفیس بلا ایندیمیا خلیفه بقراط و معالجات ایلاتی و شرح آن از  
 علامه علامه سمانی و حاوی صغیر محمد ابن الیاس و حاوی کبیر و من الاخصر و بر الساعه و شامل الادویه و مقالات و کما مش فاخره از تصنیف محمد زکریا رازی  
 و ترویج الارواح نجندی و معالجات بقراطی طبری و شفاء الاستقامت مغربین علی و منعی سعید بن هبته الله و ابن تلمیذ و غنی منی ابن نوح قمری و زنده البهجه تذکره و مطبوع  
 و در غرر چهار تصنیف داوود النفاکی و تذکره سیدی و نهماج البیان ابن جریر و تقویم الابدان آن و نهماج الدکان و فتوح بقراط و بعضی شرح آن مثل نفیس  
 جالینوس و شرح قرشی و ابن ابی صادق امام عبد اللطیف و مولانا عبد الرحیم و ابن دیمیا می بقراط و شرح آن از جالینوس و جوامع اسکندر انین جالینوس و  
 میام و بعضی الکبیر و اسرار الانسان و حیل البرا و وقتاح و عین انجلیس فاضل ابو الفرح و کتاب ادویه قلبیه شیخ الرئیس و ارجوزه او و مختار ابن هبل و جامع ابن بطارح  
 بغدادی و مقالات خنین و سس الدر و زرد و اخضر عبد الغزیز و زاد المعاد و خلاصه العلاج میر عیوض علی و خلاصه التجارب میر بهار الدین و دستور العلاج و طب لوی و مجربات  
 حکیم علی و رساله مجربات سلطان محمد مراد و مصطفوی و قوانین العلاج حکیم کبیر علیخان و ریاض العیاض و معالجات حکیم اهل خان ریاض العیاض  
 و معتبر حکیم ابو البرکات و ریاض الفوائد و عشره کمانه حکیم علویخان و لبالب حکیم صدر الدین خان شاهجهان آبادی و معالجات حکیم ساجد خان شاعر زلیخا  
 و آثار فاسمی سید نور علی اکبر آبادی و آثار العلاج سید نور الدین حکیم علویخان و انتخاب العلاج حکیم ذکرا الدخان و معالجات افضلیه حکیم محمد افضل خان  
 شاهجهان آبادی و معالجات حکیم عماد الدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبر آبادی و شفاء البیاض حکیم شفقانی خان و طب شمانی حکیم ثار الدین ساکن بر بل شاکر  
 حکیم علویخان که استاد حکیم شهباز خان استاد استاد و والد بابد بولت بودند و نافع الامراض و قرآن العلاج و ریاض العمل جدید هر سه از الیف حکیم با بزرگ و کفایه ضروری  
 و تصانیف حکیم اندلی و زاد غریب و مطب میر حسن تلمیذ حکیم علوی خان و مطب حکیم ابوالقاسم و اقتباس العلاج و مقولات حکیم میرزا علی شریف  
 و جمع الجوامع حکیم علوی خان مجمع الجوامع محمد حسین خان و اکثر قرآنیات مثل قرآب ادین سمرقندی و خلاصی و شاهای و علویخان و قرآب ادین قدیم و جدید  
 و کبیر و شفقانی و جلالی و مصومی و کتووالی و تحفه و قادری و نقش بندی و اسدی و مجموعه نقالی و ذکائی و قرآب ادین اهل خان و علاج الامراض و عماده نافع و قوانین  
 حکیم مهدی و حسن الشنا و مصومی حکیم غلام امام و منتاح المجلات آن و بعضی کتب ادویه هندی مثل دارا شکوهی و کلمه هندی و دستور الابطال معروف به طب نوشته  
 و مجربات اکبری و علاج الغراره و معالجات نبوی و مفردات هندی و طب سکندری و طب غطفی و منافع کریمه و غیره التجارب و غیره با اقوال حکمای متقدمین  
 مثل ابن ماسویه و ابن صهارزجت و ابن سبیرا و ابن سدره ایون و اسحق ابن عقیلی و ساسهر و ثابت ابن فرو و ابن زهر و ابن ماسه و ابوالبرکات و ابن جمیع و ابن

واقدر ابن رضوان و غانقی و مانقی و قلیبی و سفیان و مهندس و یازوق و ملکی و اسحاق بن عمران و حشیش و ابن سفیان و ابن رشد و ابن رسیل و  
 و شریف و اتمام و سعید ابن ابراهیم و ابن صوری و بختیشوع و جابر بن جبران و جبریل و اسرار بنی و حور و ابن ماجه و ابن سجون و ابن بطالان و ابو جیح  
 و ابواشعث و ابن جریر و کندیمی و ابوالنصر و ابن عبدوس و ابویحییان بیرونی و ابن الکلبانی و ابن رقیه و ابن سکویه و ابن دریس و ابوالخیر و ابوالفتوح و  
 ابن فهدون و دیکیمی و احمد و اسکندر رافردیسی و جلال و دلی و موسی بن میمون و هبه الله و یحیی و یحیی بن سعید و آسقف و همس و سقراط و افلاطون و  
 ارسطاطالین و بولس و زوفس و دیوقلس و اریچانوس و اریاسیس و ماسخوید و شمون و مهرازیس و یوخنا و ملرفون و دیوجانس و اندرواخس و دریا شوق  
 و فیلاخوس و سورانس و قیوما و شمویل و ارامیندس و اسکندرون و اسلمین و کسوفزطیس و لینالیوس و لیناپوس و میستوس و لیلیوقوس و مانوس و نیوس  
 و مانیس و مغنس و ماسونیوس و ماریوتس و سندیس و هیوفزطیس و هیوفطوس و یونیون و برتونیون و یونیوس و ابولونیوس و انطلس و طیما و کوسس  
 و پونیوس و قسطن و رآوس و اهرن و اسقلینوس و غیرهم که ذکر آنها موجب تطویل الاطائل است الا ان اشرف فی المقدته و بعد ذلک فی القاصد المعظمه حسیله  
 و نعم الوکیل یوفعم المولی و نعم الدلیل و به المعونه و التوفیق و منه الوصول الی تحقیق

مقدمه در اقسام امراض فی علاج آنها بطریق کلی

بناکه مرض حالتیست غیر طبیعی در بدن انسان که از ان بالذات آفت و فعل بلا واسطه واجب گردد و آن دو قسمست مفرد و مرکب و محض مفرد آنست که نوع  
 واحد از انواع سورمزاج و یا نوع واحد از انواع مرض ترکیب باشد و مرض مرکب آنست که از ان دو نوع یا زیاد جمع شده مرض واحد پیدا شود چون ورم و امراض  
 مفرد سه قسمست اول جنس امراض منسوب بسوی اعضایی مفرد که اولاً بالذات اثر عارض شود و باعث ان اعضایی مرکب را عارض گردد و آن اقسام  
 سورمزاج است و سورمزاج عبارت از غلبه کیفیت یا دو کیفیت از کیفیات است که حرارت و برودت و رطوبت و بیوسته باشد پس اگر بلا داده بود آنرا  
 سورمزاج سازنج گویند و اگر با داده بود سورمزاج مادی خوانند و هم جنس امراض منسوب بسوی اعضایی مرکب و آن امراض ترکیب است که در اعضایی مرکب  
 از اعضایی مفرد واقع شود موصوم جنس امراض مشترک که اعضایی مرکب را عارض گردند نیز گفته میشود و عرض او اعضایی مرکب تابع عرض اعضایی مفرد باشد  
 و این را تفرق اتصال نامند و انحلال فرد نیز گویند بهر آنکه تفرق اتصال گاهی عارض شود مفصل را بغیر آنکه اعضایی مفرد در آن مفصل مرکب است عارض  
 گردد و گاهی مثل عصب استخوان و عروق را آنها عارض شود و بالکل کل امراض مفرد سه قسمست یعنی امراض تابع سورمزاج و امراض تابع سوریهیت ترکیب است  
 تابع تفرق اتصال و هر مرض که تابع یکی از آنها بود و از ان حاصل شد منسوب بسوی آن باشد و اگر امراض را چه با وقت میباشد و نیز در آنها و انحطاط وقت  
 ابتدا زمانی است که در ان مرض ظاهر گردد و تشابه در حوال بود و نیز در ان ظاهر نشاند و نیز وقتی است که در ان اشتداد سبب است بسبب عمت خلوک کند و آنها وقتی  
 که در ان مرض در جمیع اجزای او بر حالت واحد بایستد و انحطاط زمانه ایست که در ان کمی مرض ظاهر گردد و هر قدر که انحطاط ابعان نماید آنست که اص مرض ظاهر گردد  
 و این اوقات را عهه گاهی بحسب مرض از اول تا آخر آن باشد و آنرا اوقات کلیه نامند و گاهی بحسب نوبت مرض بود و آنرا اوقات جزئیه گویند و چو الیشوس گویند  
 که مرض یا در ظاهر باشد و آن بحسب دریافت گردد مثل اورام و شوره ظاهری و یا در باطن بود و آن یا سهل المخرجه باشد مثل اوجاع مندرشش و یا عسر المخرجه بود مثل  
 امراض حبه و مجاری ریه یا زهره و یا غیره و درک باشد که در جمیع مثل آفات عارض مجاری بول و در مرض گهی خاص اصلی باشد و گاهی بشرکت خاص آنست که حصول ادر  
 محل خود باصالت بود و شرکی آنست که حصول ادر محل خود تابع حصول مرض در عضو دیگر باشد و هر مرض یا مسلم باشد یا غیر مسلم مرض مسلم آنست که از علاج کثیره  
 اوست مانعی نباشد مثل تب که باوی امری دیگر متصفیه مضاد صوابه تغییر بود چون استسقاچه تپه تملج پیچریای ببرد و در طب است و استسقاچه تملج باشیای سخن  
 و مختلف مرض غیر مسلم آنست که باوی مانعی متدرن بود و در تدریر صواب او رخصت ندر مثل صداع که مقدارن اذکر باشد چه تدریر صواب صداع از او کلیه منطلقات متفرقه  
 این سخن وجه است و این نیز در تدریر صواب تفریق تدریر صواب تفریق است و مثل سعال که مقدارن او اسهال باشد چه سعال تملج باشیای ملین و مغزی است  
 اسهال پیچریای قابض و خش و بار آنکه مرض مناسب مزاج و سن و فصل شدیداً لعارض و در ذلک بود و معذک قلیل انحطاط باشد از مرضی که مناسب آنها باشد



قاعده اول در تدبیر و تغذیه بدانکه مراد از تدبیر در اینجا تصرف در اسباب سه ضروری یعنی هوا و ماکول و مشروب و خواب و بیداری و استفرغ و احتیاس  
و حرکت و سکون بدنی و اعراض نفسانی است و در غیر ضروری مثل حمام و مالش بدن و دفن کردن در ریگ و نشستن در آفتاب و پوشیدن آب سرد بر چهره و مانند  
آن حسب ضمه ضمیمه قصه از راه او باشد و تدبیر این همه در کلیات مذکور است مگر تدبیر غذا در اینجا منظور میشود و غذا اگر چه در اسباب سه ضروری داخل است لیکن  
چون اثر آنرا بحکم آنها احکام است که اکثر آن در باب کیت مخصوص است و غرض بسیار بدان شتعلق است از آن جدا کرده اند زیرا که غذا در عرض گاهای منع میکنند و گاهای  
کم و گاهای تعدیل آن و گاهای در آن زیاد کرده میشود و اما منع غذا هنگام اراده مثل طبیعت منبج اخلاط کند چون قوت قوی و مرض قریب المنتهی باشد و اگر قوت  
ضعیف باشد غذا واجب بود و اگر چه وقت بحران باشد هر گاه منع غذا هنگام ضعف قوت هلاک کردن مریض است و اما تقبیل غذا در اینجا نماند که با وجود اراده  
شغل طبیعت منبج اخلاط عرض حفظ قوت باشد و این هنگامی است که قوت ضعیف و مرض قریب المنتهی بود پس بگذار عایت جانب قوت کند تا ضعیف گردد  
و نقصان آن رعایت جانب ماده تا طبیعت از ماده مشغول بهضم غذای کثیر نشود و در اتم رعایت اتم آنها کنند اگر قوت سخت ضعیف باشد یا مرض سخت قوی  
باشد و کذلک باید که رعایت جانب نتهای مرض نمایند پس اگر بسیار قریب باشد تقبیل غذا زیاد کند یا آنچه اگر عرض حاد و در ابتدا بود و طبیعت تدبیر یعنی تقبیل غذا  
کند تا طبیعت منبج ماده مشغول گردد لیکن تلطیف و رعایت مرتبه نکند و الا طبیعت از فعل خود عاجز گردد و بلکه تلطیف معتدل نماید و اگر در نتهی باشد با تلطیف  
کند بنا بر اساحت طبیعت و عدم حاجت منبج ماده و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا این تلطیف یعنی تلطیف معتدل و این تلطیف منبج قوت و هنگام انتها تلطیف  
معتدل نمایند بنا بر قرب مزاج بسوی اعتدال و اس از سقوط قوت درین هنگام و علاوه ازین اکثر امراض مزمنه غیر حیات را تدبیر تلطیف تحمیل کند زیرا که غذای  
دارد چون کم گردد طبیعت در اعتدالی رطوبات جمع کند و مواد انضج دهد و در غذای بدن بعضی ازان صرف کند و باقی تحمیل نماید و این حکم خاص مزمنه هر آنست  
که مواد امراض حاد و بسبب حدت خود صلاحیت تغذیه ندارد و استثنای حیات ازان بهر آن کرده شد که مزمنه از آنها یادق باشد و در آن تلطیف جائز نبود و یا  
بود پس ماده آن عفن باشد و برای اعتدالی بدن صلاح نبود و تحمیل او و تلطیف تدبیر با وجود حرارت عفت و ازان مرض مستلزم تحمیل ارواح قبل از تحمیل ماده  
است و بنا که تقبیل غذا از جهت کیت و دوام از جهت کیفیت یعنی غذائیت و از اجتماع هر دو جهت قسم سوم نیز میشود و فرق میان  
هر دو جهت کیت و کیفیت آنست که گاهای غذا کثیر الکیت قلیل التغذیه بود مثل بقول و فواکس استلکانا ازان کثرت از جهت کیت غذا بود و کیفیت آن و گاهای  
غذا قلیل الکیت کثیر التغذیه باشد مثل زردی بیضه نمبرشت و خروس خسی و طیب گاهای محتاج شود تقبیل کیفیت و کیت و این وقتی است که اشتها با  
و هضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و اراده تسکین شتفا بپر کردن عده نماید تا قوت بسبب کثرت تقاضا و امتصاصات تحمیل نشود و عروق  
را از اجتماع مواد کثیر در آن بسبب کثرت غذا منع کند تا اول مواد که در وی است منبج یابد و بنا بر اغراض دیگر غیر این مثل انکه اراده تعدیل کند و گاهای محتاج گردد  
بکثیر کیفیت و تقبیل کیت و این هنگامی است که اراده تقویت قوت کنند و طبیعت موکل بعهده از هضم شتفا ضعیف باشد پس درین وقت تقبیل کیت  
غذا واجب بود تا از هضم او عاجز نگردد و کثرت تغذیه حاصل شود و گاهای محتاج شود تقبیل کیفیت و کیت غذا هر دو چنانچه هر گاه با ضعف اشتها و  
هضم استلای بدنی جمع شود و افضل غذا در مثل این وقت آنست که با وجود قلیل الغذاء تقویت عده در آن باشد مثل لبلبه که هو اگر ضعف از سور مزاج حاد  
بود و مثل گذر اگر با سور مزاج یابد باشد و اکثر تکلیف در تقبیل غذا منع او در علاج امراض حاده یعنی قریب المنتهی میکنند تا در امراض مزمنه یعنی بعید المنتهی نیز  
گایه تقبیل می نمایند لیکن تقبیل این قلیل تر از تقبیل او در امراض حاده بود زیرا که عایت طیب بقوت در امراض مزمنه بیشتر می باشد بنا بر علم آن بحران  
ببید و انتهای بعید و بسبب غلط ماده او چون حفظ قوت نکند تا وقت بحران و طول مدت انضاج و فاکند بخلات امراض حاده که بحران آنها قریب تر بود  
و در آن بجای عدم ضعف قوت تا انتهای آن عدم عجز طبیعت از منبج ماده مرض باشد و اگر در آن عجز ضعف قوت باشد در تقبیل غذا باقیه میکنند و هر قدر  
که مرض قریب تر از ابتدا بود و اعراض ساکن تر باشد غذا بر تقویت قوت دهند و چون مرض بعید از ابتدا بود و اعراض اشتداد نماید منع غذا و تقبیل او واجب بود  
و هر قدر که مرض و اعراض نیز در نزد شروع کند تقبیل غذا نماید بنا بر اتمها برای غذای دارد سابق و امید و قابقای قوت نامنتهی و سکون اعراض و بنا بر تقبیل

از قوت وقت جهاد و ونگام منتهی باید که لطیف تدبیر سخت نمایند باین طور که تقلیل غذا کنند بسبب عدم حاجت درین هنگام بسوی تقویت قوت عدم خوف  
از سقوط آن و هر قدر که مرض حادث و بجران او قریب تر باشد باید که لطیف تدبیر شدید تر نمایند و این قانون غذا بحسب اوقات مرض و بودن او و سایر مریض  
باید که ازین عدول نمایند مگر آنکه اسباب بلع ازین قانون عارض گردد مثل نفرت مریض در او اهل حیات یا استیلا یا تخمه که درین صورت در ابتدای مرض غذا  
منع کنند و مثل آنکه بدن متخلخل باشد که درین حالت غذا در منتهی بدین بیشتر از غذا که در ابتدا وقت تریزه در دست خود الحلال قوت و مثل تطیب مطلوب و تشنج ایس  
و نواق یا ایس که درین هر دو با وجود بودن از امراض حاد و بسبب سرعت انقباضی آنها لطیف غذا مانند بنا بر عرض تطیب مثل امید قهبر زانه مرض چنانچه  
در فالج و تشنج رطب و نواق رطب که با وجود بودن اینها از امراض مزمنه بسبب طول مدت آنها لطیف غذا کنند تا بار امید قصر مدت آنها و انداز چنان زمانه آنها  
طول میکند بکثیر غذا درین امراض کرده میشود و باینکه اغذیه مرضی نوعیکه از جهت تقلیل و تکثیر و منع بحسب اوقات مرض و بودن او و سایر مریض متعیّن است  
همچنین از جهت زمانه نفوذ آن بسبب طبع و بطور از جهت قوام فلبط و رقت که از آن متولد گردند و همچنین بشود چنانچه اثر از جهت اعتدال بلان در قسم بود کلی از جهت  
سرعت نفوذ و مثل حال شراب یا بطور نفوذ و مثل حال کباب و قلیه دوم از جهت سخن قوام خون که از آن متولد گردد و استمال او چنانکه حال غذای خوشخوار  
و گو سال است یا رقت او و سرعت تکمل او چنانکه حال غذای کائن از شراب است و کذا الخیر و طبیب به احتیاج بسوی غذای لطیف سریع النفوذ و قوی باشد که از او  
تذکره سقوط قوت حیوانی و انتعاش آن نماید و مدت و قوت ماهضم غذای طبی النفوذ و قوا کند و عدم و قوامی قوت ماهضم نسبت به نباتاتی مرضی از جهت بود که هنگام شروع  
نوبت نیز رسیده حالی باید ایس اگر منتهی با نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب و لیکن غذای خفیف تر و سریع الهضم و لطیف اجتناب نماید از غذای سریع الهضم چون  
اتفاق مسبق غذای طبی الهضم و النفوذ و قوا کند که در آن خون است که اگر بعد آن غذای سریع الهضم و النفوذ داده شود و بدان متعاطف شود و هر دو فاسد گردند و ایضا اثر نماید  
از غذای غلیظ طبی النفوذ هنگام خوف از حذوث سد و گاهی غذای غلیظ داده میشود و چنانچه در کس که تبلید حس عضوا و بسبب جمع و جزان کنند و مثل هر سه کلمه چنانچه  
و لحم بقدر دهند و لیکن غذای قوی تغذیه طبی الهضم و قوی اختیار نماید که اراده تقویت شخصی کند یا کسی که ماده را بخت قوی باشد و غذای خفیف یعنی رقیق کسی ادبند که از  
کثافت مسام بسبب عارض شود و ماهضم گردد و قبل عرض او اثر از آن منع کند و بداند که اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا در آن غلیظ دهند  
و آنچه متوسط الا زمان باشد باید که غذا در آن متوسط خوراند و آنچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و آنچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار  
خوراند و آنچه حاد و رعایت قصوی بود غذا لطیف در رعایت قصوی بدین پس غذای لطیف را بحسب مراتب باشد لطیف مطلق مثل مزورات  
و اطراف بچه پاکیان و کاشک جو و حیرر با و قبول بار و مثل سفناخ و خرفه و قنطاریه و مانندان و نان محسول و فحیت و آب سرد و جلاب یا آب فواکه یا در  
سکنجبین ترکیب کرده و کما از آن مایه خرد و بازوی تیهو و راج و چوره مرغ مطبوخ بکشک شیر و ماش تشرو و عدس و باقلا منقشره و مانند آنست و لطیف جدا مثل  
شوربای چوره مرغ و مارا الشعیر مخین و سکنجبین ساده و شربت نیلو فرو آب انار و مارا القرع و مارا الخیار و رلوب فواکه مثل سیب انار و آلو و مانند آنست و لطیف  
در رعایت قصوی مثل جلاب و مارا الشعیر رقیق و مرق لطیف سریع النفوذ است و اما غذای متوسط بحسب مرض مثل چوره مرغ سفت و اما غذای غلیظ بحسب  
مرض مثل جدی و پانچه میش است و استعمال غلیظ آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد  
و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا و قوی باید که قوت قوی مرض بهیمنه منتهی باشد لهذا گفته اند که اغذیه  
مرض اغذیه صرف نباید بلکه اغذیه که در آن دو امیت مخالف در کیفیت مرض باشد و اما کثیر غذا در رسیدن امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت  
مثل توشه است و مرض مثل راه و افضل چیزیکه بدان غذا سازند درین شوربای لحم سریع الانقباض است اگر باقی نباشد و واجب است که رعایت عادت  
در جمیع احوال کنند و خصوصا درام غذا چنانچه بعضی در حال صحت غذا بسیار بخورند و در حال مرض متحمل اندک غذا میشوند و بعضی اندک خوار باشند و بعضی  
متوسط پس هر واحد از اینها بحسب عادت او تدبیر نمایند و با بجز در تغذیه مرض رعایت امور کثیره نمایند مثل قوت مرضی و عادت او و مزاج او  
و اخلاق او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و وقت او و مقدار مدت او و مقدار زمان راحت و حال صحت و حال تکمل بدن و کثافت او و سن مریض

و بلدا و وقت حاضر از اوقات سال و مانند آن قاعده دوم در حالجه بدو بادا که علاج بدو بر دو نوع است یکی عام بدن مثل استفراغ ماده دوم  
خاص بخصوص مثل اظطیحه واضمه و نطولات بر آنکه فعل اینها در ماده مرض عضو بود فقط با استعال دویه گاهای از داخل بود که بطریق یکی از جاری طبعی مثل برین بینی  
و گوش و غیره و با استعال استفراغ کند یا جسن نماید یا تغیر در مزاج را یعنی تبدیل کنبدی تنقیه و جسن و گاهی از خارج باشد مثل صند و مرهم و کیمید و تظیل مانند آن پس  
یا تنقیص از بدن کند مثل دمای تیر قاطع اکال لحم و یا در آن میفراید مثل دمای منبت لحم یعنی رو یا ننده گوشت و یا سنجی چیری کند و آنرا از راع گویند و یا تظیل  
چیری کند و آنرا محمل نامند و یا تغیر در مزاج را و آنرا استعال خوانند و این تظیل و ملا و کیمید حاصل شود و واجبست در علاج باد و بی رعایت دمای منبت نوع مرض و سبب و قوت  
مریض و ضعف آن و مزاج حادث و طبعی و در آن عادت و بلدا و وقت حاضر یعنی فصل و حال بود صنعت اول مراعات نوع مرض این چنان باشد که مضمون  
که مرض حارست یا بار در اطلب یا ایس بسببست یا مرکب سانج مست یا دای نامنطبق آن با استمال مضادات استعال کنند و م مراعات مبدی من یعنی در آنست  
که سبب بی ست یا نفسانی و بادی ست یا سابق یا واصل و بحسب آن از آنکه سبب نماید مثلا در بدنی اگر سرد مزاج سانج بود تبدیل آن گوشت و اگر سرد مزاج  
مادی باشد تنقیه حبس ماده غالب کند و در سبب نفسانی مثل هم و غم و خرن یا فزع یا غضب یا فزع مفرط علاجتش بازاله آن و تقویت سرد بدن و قلب خصوصا  
بنفای لطیف ملائم و انواع خوشبو و خواب معتدل و حمام معتدل نماید و در سبب بادی اگر تناول شنی حار یا و معمول چیری حار یا بطن یا التود سوسی بدن از خارج باشد علاج  
بطنیات اگر زند آن باشد بصدف علاج کند و اگر تغیر هوا سوسی حرارت یا برودت باشد باید که بصدف واحد سبب حاجت معالجه نماید و اگر در دو سبب ماکول یا ملو و غ باشد کسبت  
آن هم بر اینچنین مخصوص آن باشد و در آخر کتاب بیاید علاج کنند و اگر سفته و خضوب باشد بر آنچه در باب آن خواهد آمد بر و از دو سوم مراعات قوت و ضعف مریض که اگر قوی  
باشد استفراغ عبادت کند بشرط احتیاج و اگر ضعیف است با وجود حاجت تنقیه به تنقیه نماید بر راحت بلکه تبدیل مزاج بصدف مزاج نماید و بعد حصول  
تقویت تنقیه کند و در استعمال ادویه قوی و ضعیفه بحاط قوت و ضعف یعنی لازم است مراد از ضعیف و ضعف حقیقی است که از اطالت مرض و کثرت فاعله و از  
بخلاف ضعف عارضی که از شدت مرض و غلبه اخلاط افند که در نتیجه تنقیه موجب تقویت میشود بازاله سبب ضعف و اگر در قوت و ضعف متوسط بود استفراغ  
متوسط کند و غذا دهند چهارم مراعات مزاج حادث و طبعی و پنجاهم قیاس کنند که مزاج حادث از مزاج طبعی چه قدر بعید افتاد و همچنین ملاحظه نموده تصرف در  
و کیفیت ادویه مستعمل نمایند مثلا اگر مزاج اصلی حار بود مرض نیز حار علاض شود دلیل ضعف سبب و در پنجاهم احتیاج بدوای شدید البرد و کثیر الکیمیت نباشد  
آنکه مرض حادث در غایت درجه از آن بود اگر مزاج اصلی حار بود و مرض بار حادث شود لا محاله دلیل قوت شیب باشد و سنجنت قوی و تنگی مقدار منقصر بود  
مگر اگر مرض حادث بخوف نبود و با فراط تنقیه ضرری دیگر نظر مزاج اصلی متوجه گردد که در پنجاهم نیز درجه و سطر سعی باید داشت پنجم مراعات سن این چنانست  
که اگر مریض طفل باشد بود مسهلات قوی نهند و اگر قبل از مرض حار شده اند آنچه شدید البرد باشد خاصه کافور و فخرانند که ضعیف اجان شکل آن بنستند و اگر چنانچه  
باکه مرض گرم شیخ را یعنی از قوت سبب نمیشد و دمای مقابل حسب قوت سبب باید فراط در تنقیه مطایب است لیکن از آنکه ضعف قوای ایشان مانع آن گشته و تنگی  
دیگر و حال کار تحمل است متع از فراط تیر نموده و جوان در استفراغ تحمل ترا فظیل و پیرست ششم مراعات عادت مریض مثلا دریافت نمایند که ستم و بقصد و  
مسهل و معنی هست یا نه و تا شیرین مسهل و معنی در طبیعت شیخ چگونداست تا موقوف حاجت تدبیر کرده شود چه طحال مرعایت عادت است که العاده طبیعتش باشد و این بدن  
تجربه حاصل میشود لهذا گفته اند بیماری را تا ممکن باشد همان چیز را ماکیم کنند که سابق تناول آن کرده باشد چون سهل خوردن نخستین مملکت خفیفه امتحان طبع کند بعد  
مسهل پر و از آن جهت مراعات باطنی در پانزدهم شهر گرم است یا سرد از روی اقلیم طبع او چیست من حیث الموضع و نظریات و ارات خود یا دریا چگونه است خاصیت آن  
چنان بوده پس مضمون اقتضای عادت عیال در پانزدهم شهر که با از آن معتدل است یا با عرض که من حیث الاقلیم طبع او گرم است و من حیث المجاورت سردا فراط در تنقیه تیر نباشد  
کرد و در پنجاهم مراعات باطل است که چون مزاج او معتدل است اولی مغیری در تغیر مزاج ساکن آن اثر میکند و معلوم است که سبب ضعیف ماندن آن چیری ضعیف آن  
و کنگ اگر در شهر حار مرض سارا فند که در پنجاهم حاجت تدبیر که از با استعال بود لما ذکره و ایضا در شهر بسیار گرم تنقیه بقصد کمتر باید کرد و اگر از مسهل قوی احتراز باید کرد

اخراج خون بر مجام اقتضای فم و کذا در بلغم و بدت اجتناب از مسهل و متقی قوی ضرورت و در اینجا ما کمن ببادرت بپراوردن خون نکنند و اگر ضرورت  
آید فصد را با زجاج است دانند و با آنچه حال بلغم در شل حال فصل زمستان هوای بار دست و در بلغم حار شل حال در تابستان و هوای حار بود چنانچه مذکور گرد  
و بدانند که از خواص بعضی بلاد است که بعضی او پیر در اینجا عمل می کنند و در غیره آن چنان عمل میکنند بلکه باطل الاثر میگردد پس طبیب را ازین امر نیز با خبر باید بود  
و هر باید یک بر سدا عقلای آن دیار حقیقت آنرا شناسند تا از لغزش قدم محفوظ ماند هشتم مراعات وقت حاضر و آوانست که در اینابتدا از فصول از بوقت  
کدام فصل حاضر است پس آنچه مناسب بدان فصل است و در تدبیر فصول مسطور است بکار بر ندم مراعات حال هوا چه رعایت امر هوادر اختیار و او را  
است بسبب شدت احتیاج بسوی آن بنا بر اختلاف تاثیر و واجب اختلاف آن مثلا گفتند که هوا حار است و بار دو معین دواست یا مرض پس  
اگر محل یا منصف یا مسهل باشد نهوای حار اعانت آن نماید و اگر ابداع یا قافض بود نهوای بار دو معین او باشد پس آنچه معین او باشد اختیار نمایند و  
مرض اگر حار بود معین او هوای بار باشد و اگر بار بود هوای بار دواعت او کند پس آنچه مضاد او باشد اختیار نمایند در هر دو صورت و ایضا اگر بواسطه  
از اسباب بیماری یا مرضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی که مخصوص آن فصل است ساقط میگردد و در رعایت حال هوادر معالجه لازم میشود و هم مراعات  
صناعت بهتر آنکه هر عمل که با گرمی و غلبه نصب باشد تخفیف بدن و تغذیل فصول در اکثر احوال نماید و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کنگ آنچه قریب آتش  
باشد هر عمل که با راحه و آرام بود آن بدن متسلی شود و اکثر امراض ایداموسی بود یا نمایی و کنگ آنچه قریب آب باشد امتیاز بعضی تشدید بر امور عشره  
مذکوره رعایت این دو امر دیگر در علاج با ویدیا افزوده اند یکی معرفت ماهیت مرض که آیا کدام مرض است تا معالجه هر مرض بدانچه مخصوص آن مرض باشد کرده شود  
و دوم معرفت آنکه مرض در کدام عضو است تا مقابله آن بدانچه موافق آن از او پدید باشد کرده آید هرگز که از نشان بعضی او پدید است که در عضو عمل مینماید و در عضو  
دیگر عمل نماند مثل صبر و ایاج که این هر دو در سر و معده عمل مینماید و مثل جنید است که در گره و مثانه عمل مینماید که شل او در سر نشوند و بدانکه بقول شیخ اریک  
و شرح قانون بجهت علاج بدوا که از سه قانون نیست یکی قانون اختیار کیفیت دوا یعنی اختیار آنرا و مقابله مرض از جهت کیفیات اولی مثل حرارت  
یا برودت یا طوبت یا بیوست و از جهت کیفیات ثانی مثل اسهال و تخمیل و ادار و غیره بلکه از جهت خواص تابع صور نوعی نیز ملاحظه است که هدایت بسوی این  
قانون اختیار کیفیت دوا علی الاطلاق یعنی بدون تخصیص بدرجات بواقف شدن بر نوع مرض میشود چه هرگاه کیفیت مرض شناخته و واجب شد که از دوا آنچه  
مضاد او در کیفیت باشد اختیار نمایند مثلا چون معلوم کردند که این تپه از سور مزاج حار صفراوی خالص مستوفی آن معده است پس ازین هدایت شود بسوی  
اختیار دوا با کیفیت قاص صفرا منقی معده از آن بهر آنکه معالجه مرض بالصد بود و این قاعده نزد یک اطباض و روی است قیاس و تجربه بران دلالت میکند آیا قیاس  
بنابر آنکه فعل ضد وارد آنست که بدن را کیفیت خود تغییر دهد و آنچه نشان او تغییر بدن بود چون بران و اگر در دوا تغییر دهد و اما تجربه بهر آنکه مشاهده میشود که حرارت تسکین  
ببرودت می یابد و بالعکس و ایضا از آنکه مرض بالصد بر آن بود که مثلا مرض حار نبود مگر بزوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدرت بر دوان بطرف صحت نباشد  
مگر با براد چنانکه آن بارد بقدر حرارت مرض بود و میان حار و بار تضاد است بالجمله در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار مرض کنند مثلا اگر حرارت عرضی او شدید بود  
محتاج بسوی تسکین او بدوای شدید البترید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج بسوی تسخین او بدوای بسیار گرم بود و اگر هر دو قوی نباشند بدوای  
که قوت آنها نماید و هم قانون ترتیب وقت دوا و احتیاج به معرفت این بهر آن بود که دوا می واحد گاهی در وقتی نافع در مرض بود و در وقت دیگر مضار باشد مثل  
رابع که در ابتدای او رام حار نافع است و در انحطاط آن ضار بود و ترتیب وقت و باعتبار اوقات مرض و باعتبار اوقات سال باعتبار تدبیر سالین و باعتبار وجوب تقدیم بعضی او  
بر بعضی و غیر آن بود و وقتیکه برای استعمال و اختیار کنند یا تخصصی بود یا آنچه که دویسه مسهل که استعمال در درج و حرلیف باید و تابستان در تابستان بجملة رعایت بزرگ در ترتیب  
وقت استعمال دوا آنست که باعتبار وقت ضعیف باشد بخوبی که ریافت نمایند که مرض در کدام وقت از اوقات دست مثلا اگر درم در ابتدا بود و دوا استعمال کنند و اگر در آخر  
تنها عمل آرد و اگر میان این هر دو باشد در انحطاط سازند و در هر مرض آنچه مناسب است و باشد از استعمال دوا بلکه از تدبیر نیز رعایت آن کنند و ایضا اگر ترتیب در ابتدا  
بود مفتح سد و تسکین اندک بهتر است در ابتدا استعمال نمایند و مثل المیجات استعمال نکنند که آنها شدید التمدید و القیض انداخته در ترتیب آنچه

کسر استیب بیشتر نایز استعمال نمایند پس در آنها مستغنیات بمل آید و درین هنگام با استعمال ملیجات بک نیست بعد از آن در انحطاط آنچه خطوط یاد  
 کند استیال کند بسوم قانون اختیار کسیت در او این قانون مقسم میشود بقانون تقدیر وزن او مثل آنکه شربت نام از وزن برای تسخیم یک شقال است از این  
 برای اسهال در دو انگ و از خار نیون یک گرم و از تخم خنظل چهار انگ و غیر آن و بقانون تقدیر درجه حرارت و برودت او مثل آنکه این مزاج بحدیک رجا برده است و  
 حار در درجه واحد مناسب و بود و مثل آنکه این حرارت محتاج بدوائی مبرور درجه ثانی است این مبرور درجه ثالث است و غیر آن مثلاً اگر دوائی مطلوب یافته شود  
 و ضعیف تر قوی تر از آن یا بنابر مقدار او زیاد یا کم بحسب مقتضای حدس صناعی نمایند با بحاله تقدیر کسیت از هر دو و بعضی تقدیر وزن او و تقدیر کیفیت درجه او  
 مجموعاً بر سهیل حکم صناعی یعنی سرعت حرکت فکری که از کثرت فراولت اعمال صناعت حاصل میشود از سه امر دریافت میگردد یکی از مقدار مرض که این کسیت  
 بحسب تقدیر وقت مرض نیز تعیین شود چنانچه تقدیر کسیت دو واجب است اول بقرب بعد از مجرای مختلفه میگردد پس مرض ضعیف را الاصل اول در سه ضعیف کفایت کند و  
 قوی بیشتر قوی تر بود و ضعف مرض بسکون و قلت اعراض او و قوت مرض شدت و کثرت اعراض او شناخته میشود و دوم از اشیا یکدیگر بوقت ملائمت  
 و منافرت آن دلالت کند و این ده قسم است جنس مثل ذکورت و انوثت و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و حجه و حال هواد و در هر سه  
 و اکثر اینها مذکور شد سوم از طبیعت عضو مریض اگر مرض مختص بعینه بود و حال بدن نیز مثل حال عضو درین باشد و تعرف طبیعت عضو متضمن معرفت چنانچه  
 امر است که مزاج عضو و قناعت او و وضع او و قوت او بود و اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج بمعرفت او بهر آنست که چون مزاج طبیعی او و مزاج  
 مرضی او معلوم شد بعد از دریافت کرد که آن چه قدر از مزاج طبیعی بعینه شده پس مقدار چیزی که بر آن وارد کند دریافت شود و مثالش آنست که اگر مزاج اول  
 چیزی مبرور بود و مرض حار بداند که از مزاج او بحدیکه شرب است احتیاج به تبرید کثیر باشد و اگر هر دو حار باشند در آن تبرید اندک کفایت کند لیکن اینقدر بداند  
 که مرض مخالف بزرگ صحیح محتاج بسوی تبرید قوی تر از مرض موافق وقتی باشد که چون هر دو در مرتبه واحد باشند و اما معرفت خلقت عضو پس شکل  
 و مجاری و او عینه و هیت سطوح اعضا در ملائمت است و خشونت از فن نظری دریافت در آن تامل نمایند چه باختلاف آنها کسیت او و مختلف بود و معذک  
 بداند که بعضی اعضا و خلقت خود سهل المنافذاند و در داخل خارج او موضع خالی است مثل شش که آنرا از داخل تجاولیف شعب قصبه ریه است عروق و عضلات  
 متفرق در آن و از خارج تجولیف صدر پس فضول بدوائی ضعیف معتدل از آن منفع شوند بسبب وسعت مسام او و سهولت نفوذ و البسوی باطن او و بعضی از آن  
 سهل المنافذ نیستند پس محتاج بدوائی قوی باشند و بعضی متخلخل اند مثل ریه و بعضی متکثف مثل کلیه و متخلخل را دوائی لطیف کافی باشد و اگر چه آن را موضع  
 خالی از داخل نباشد بهر آنکه نفوذ و البسوی باطن او و اندفاع فضول از آن بسوی خارج او سهل بود و کثیف محتاج بسوی دوائی قوی باشد و اگر چه او را  
 موضع خالی بود و اکثر اعضا که بدوائی قوی احتیاج دارد آنست که آنرا تجولیف نه از داخل و خارج و نه فضا باشد و معذک متکثف بود مثل عصب  
 دست و پا بعد از آن عضو که آنرا تجولیف از جانب واحد باشد از داخل مثل آورده و شتر این دست و پا است و از خارج مثل اعصاب که در تجولیف شکم و سینه  
 است و بعد از آن آنچه آنرا فضا از هر دو جانب بود لیکن بجز کثیف بود مثل کرده که آنرا فضایی شکم از خارج و فضایی در داخل او است و درین احتیاج بدوائی  
 قوی در درجه وسط باشد پس از آن آنچه آنرا تجولیف از هر دو جانب بود و آن ضعیف باشد مثل ریه که دوائی این با دوی ضعیف کند و بداند نوعیکه تجولیف و متخلخل  
 مسام هر دو سبب برای سهولت وصول اثر و البسوی عضو است همچنین آن هر دو سبب است بنا بر سرعت قبول او برای فضول و بهر اندفاع او از آن نیز  
 و اما معرفت وضع عضو آنست که وضع متعین موضع یا مشارکت است پس موضع یا قریب از منفذ و او مثل معده یا بعینه مثل گردن یا متوسط مثل جگر باشد  
 و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت اولاد است بهر آنکه تقدیر کسیت او مختلف میشود باختلاف هر دو و انتفاع بوضع عضو از جهت علم مشارکت مخرج انتفاع  
 است بنسبت انتفاع بوضع از علم موضع بقرب و بعد بهر اختیار جانب جذب دوا و اما ماده ماده مرض سهولت بسوی عضو مشارک از جانب مناسب است  
 نیست که چون ماده در حدی که کسیت استفرغ آن به بول کند و اگر در حدی که کسیت استفرغ آن باسهال نمایند بهر آنکه حدی که کسیت مشارک اعضا بول است  
 و قوت آن مشارک امعاء و اما انتفاع بوضع عضو از جهت علم موضع عضو که اراده مداوات او کند از سه وجه بود اول قریب و بعد او است پس



اگر قریب از منفذ دو ایستد مثل حب و ادویه فصد که کفایت کند یعنی قوت دو بقدر مقابل مرض بلا زیادت تصرف در آن باید تا د فعل افراط نکند و اگر بعید باشد مثل  
ریه یا کلیه محتاج شوند زیادت و قوت دو ایستد بدل او بدوای قوتیتر از آن و زیادت در مقدار او و یا بخاطر او پیشتر از آن قبل از جدا شدن قوت او بدان رساند  
هر آنکه قوت او ویه معتدل قبل وصول بسوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاده کنند عرض حاصل شود و زیاده کردن در قوت آنها حاجت اقتضا خصوصاً  
از ادویه که غذائی باشند هر آنکه حاله اعضا در بیشتر بود و این بهر آنست که بدان باشد و اگر میان قوت دو او مرض بعد کثیر بود درین هنگام دو احتیاج در تقیید  
بسوی قوت ناقصه باشد پس احتیاج اقتدا که قوت دو بیشتر از محتاج الیه بود مثل حال اضمه عرق النساء و اشال آن دووم نیست که معلوم نمایند چیزی را  
که با ادویه مخلوط کردن ضرر است تا آن مختلطه در ایصال آنها بسوی عضو سرعت کند چنانچه مدرات با ادویه اعضای بول مخلوط کرده میشود و زعفران با ادویه  
قاب و ایضا معلوم نمایند که فعل هر دو را اختصاص بسوی نیست و چون آنرا بخورند در بدن متفرق گردد و بعضی در بعضی چیزه که از آن برسد بسیار اندک بود  
پس تاثیر او در آن اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرا را باقی اعضا بسبب ورود قوت این دو بسوی آنها با وجود عدم حاجت بسوی آن پس هر گاه  
در صرف آن دو بسوی آن عضو علیحده کند تا تاثیر او در آن اکثر شود و آنرا ضرر بسوی لزوم نماید و طریقیست که بدان دو چیزیکه از شان اول نفوذ بسوی  
عضو بعضی بود مخلوط سازند پس این هر گاه بسوی آن نافذ شود همزه او در وی دیگر باشد و درین هنگام تاثیر بیشتر گردد و لهذا زعفران را در قوس کافور استعمال  
میکنند با وجود بودن آن شدیداً بخار در قوس درین وقت تیره قلب بیشتر گردد بسبب تقیید زعفران کافور را بسوی قلب سوم آنست که جهت ایصال  
دو بسوی آن دریافت نمایند مثلاً هر گاه طبیب معلوم کند که قرض در معای سفلی است و او را بجنف رساند و اگر دریافت نماید که در اسعاف علیاست آنرا  
بشرب ایصال کند تا در هر دو صورت ایصال دو از اقرب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول او بسوی آن عضو باقی ماند و بداند که بعضی اعضا  
بعید از منفذی باشند و قریب از دیگر مثل نشانه در تم پس شربات بسوی آن از منفذ بعید برسند و آن دهن است و ادویه مزوقه از منفذ قریب  
برسد و آن سورخ قضیب و رحم است و لهذا ادویه مزوقه در از آن اراض آنها قویتر باشند و بعضی اعضاست که نفوذ ادویه بسوی آنها از منفذ واحد گاه  
قریب شود و گاه بعید و این مثل ریه است که ادویه متداوله گاهی بسوی آن از فری شرح از سام غشائی که میان او و میان قضیب ریه است و اصل میشود  
و این بسیار قریب است و گاهی از طریق معده بسوی آن میرسد و این چنان باشد که بسوی کبد نافذ شود و بعد از آن بسوی رگ اجوف بعد بسوی  
ریه قلند البته در ادویه صمد و ریه قضیب او آنست که ادویه بطریق عموقات یا جوب استعمال کنند تا در آنها در مری بزمان دراز باشد و آنچه بسوی او  
از آن غشا تر شرح گردد بیشتر باشد و لهذا ادویه سرفه همچنین ساخته اند و بدانند که گاهی به امتناع بمراعات موضع و مشارکت معاینه باشد و این در اشک  
که ماده تمامه بسوی عضو ریخته باشد و یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آنرا جذب کنند از موضع او اعم از آنکه جذب بدوای جاذب  
بود یا از دیگر جاذب مثل نمودن ادویه حرنه بر دستها و پاها یا باطریق سابقین هنگام توجه ماده بسوی همه بعد از رعایت این چهار شرطه که مخالفت جهت  
چنانچه جذب میکنند در قطر عرض از راست بسوی چپ و بالعکس و در قطر طول از فوق بسوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاهر بسوی باطن و بالعکس  
و از قدام بسوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی بخلاف قریب بود مثل نمودن محام بر تقویله برای جذب مواد از چشم و یا  
بعید مثل بستن سابقین هنگام تصاعد مواد بسوی سر و ممرات مشارکت چنانچه جس حصن بوضع محام بر پستان میکنند بنا بر جذب بسوی شریک  
هر آنکه میان پستان و رحم مشارکت است سوم مراعات محاذات در سمت چنانچه در امراض جگر از باسلیق راست فصدی نمایند بنا بر آنکه درین جا جنب است  
و در علل طحال از باسلیق چپ چهارم مراعات سعید در جذب یا در مجاری نامجذب الیه بسیار قریب از مجذب منه نباشد هر آنکه چون از آن قریب باشد  
این جذب در حقیقت معاون بر اسه حرکت ماده بسوی آن بود و ایضا جذب بسوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب نام عضو مجذب و منبع  
را حسب جن انصباب مواد بسوی آن میسازد و اما اگر ماده تمامه منصب بود از معرفت مشارکت بدو و مترقی شوند یا از جهت آنکه از نفس عضو  
آنرا بگیرند چنانچه فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین و یا بسوی عضو قریب مشارک نقل کنند و از آن بیرون آنرا جذب فصد صافن در امراض

رحم میکنند و بدانکه چون زمانه انصباب ماده طول کند و در عضو مستقر گردد نقل او از آن شکل بود بلکه صواب نیست که از آن عضو خارج کنند و اما قبل از آن نقل بقرب مشارک نمایند و برای جذب بسوی خلاف سشرائط دیگر نیز هست اول آنکه هرگاه اراده جذب بسوی خلاف کنند و الا سبب وجع عضو مجذب عنه نمایند تا آنجذاب مواد بسوی آن کم شود و هر آنکه در وجع جذب است پس اگر تسکین نکنند مواد بر عضو تعاقب کند و فائده جذب باطل گردد و دوم آنکه نظر کنند تا مجاراده بر عضو ریس نباشد و بتضرر آن ضرر عام گردد و اگر آنکه این ریس بر ورزاده بر آن متضرر نگردد مثل جگر که گاهی مواد از اعضاء بسوی اعصاب جذب میکنند تا باسهال خارج شود یا در جگر لازمست سووم آنکه عضو مجذب الیه قلیل الصبر نباشد سبب بودنش قوی الحس چهارم آنکه در بدن استلاسی مغز نبود تا بر عضو مجذب الیه ماده بسیار جذب نگردد و تکمیل او از آن شکل گردد ولیکن این وقتی بود که با جذب استقرار نباشد تا چون با وسع استقرار باشد ازین ضرر نبود و اگر عضو مجذب الیه ماده اندفاع داده دیگر بسوی آن نباشد هر آنکه جذب اعانت بر حصول آن نماید ششم آنکه عضو که بسوی آن ماده منفذ شده منحرفی طبیی بر آنست و او نباشد یا احداث مخرج برای او از آن ممکن نبود هر آنکه اگر مخرج طبیی برای او باشد یا احداث مخرج بهر آن ممکن بود مثل فصد خروج او از آن اولیست و اما معرفت قوت عضو و انتفاع از آن از سه طریق بود و قوام عضو ازین درین باب ملاحظه است و عمده در همه مراعات حال عموم ضرر و عدم او از استعمال و او بر عضو است پس اگر عضو ذکی الحس عصبی باشد ادراک او برای منافی بسبب بود و ادویه تویه کثیره المضافات برای طبیعت موم اند و بدان الم بسیار یا بدین ضرر عام تحلیلی ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر از آن بیشتر بود و اگر ریس باشد ضرر از آن هر دو زیاد تر بود بطریق اولی مراعات ریاست و مبدئیت است پس هر عضو که مبداء و ریس باشد بر آن نظرم امر ادویه تویه حتی الا سکن نمایند تا بدن را ضرر عام نگردد و بنا بر بودن اعضاء ریسه بساوی قوای ضروری و حیات و کثرت منافات دوائی قوی آنرا اولدنگ از دماغ و جگر آنچه احتیاج استقرار آن بود آنرا در یک دفعه خارج نکنند و خارج شدید البته نمایند که این بسیار ضرر بود بلکه قابل بنا بر احتیاط مواد صالح نفاسد و سبب کثرت خروج ارواح بدان در استقرار و فتمه و چون مراعات امر در استقرار مواد جگر و دماغ واجب شش ریس قلب بطریق اولی بود و اینها تیرید شدید نمایند تا اخفای حرارت غیر بی لازم نشود و این عامست در اعضاء لیکن ضرر در اعضاء ریسه بیشتر بود و هر آنکه بساوی ارواح اند و چون بادویه محله بر جگر خفا و کثرت از ادویه قالیضه خوشبو بنا بر خطا قوت خالی نگذارند تا محبت قبض از آن تکمیل مفرط نشد و جهت خوشبو تقویت مزاج آن نماید همچنین در آنچه در شرباب برای کبد و اولی اعضاء این مراعات قلب است پس دماغ پس کبد و طریق دوم مراعات فعل مشترک بر عضو است بر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک و عام محیی بدن باشد و اگر بر ریس نباشد مثل معده و ریه و حجاب رعایت قوت اولی است و لهذا در سمیات باضمت معده آب مسر و شدید البرودت نمیدهند تا ضعف آن زیاد نگردد و بدانند که استعمال مرخیات صرف بر اعضاء ریسه و آنچه در شرف قریب آنهاست از اعضاء شریفه خطر شدید حیات دارد و هر آنکه دوائی مرخی عضو را موصی القیاب مواد میکن و جرم او ضعیف و ارواح او را مومنا تحلل و فعل او را ضعیف و مهیا بقوت و قبول امراض میگردد و در طریق سوم مراعات ذکای حس و کلان آنست پس در اعضاء ذکی الحس عصبی واجبست که از استعمال ادویه روی کیفیت سمیه و ذراعه و مؤذیه مثل تیو عات و غیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنا بر شدت تضرر آنها بمنافی بسبب ذکای حس تحلیلی نگردد و او در که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسمست یکی حملات نسل حاشا و ما در یون دانند آن بنا بر اضعاف آنها تحلیلی ارواح دوم سردات بالقوه مثل ایون امثال آن بنا بر اضعاف آن ارواح را و اطفاے آن حرارت غیر بی را سووم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آنرا بود مثل زنگار و سفیداب و مس سوخته و مانند آن بنا بر منافات آنها با ریه اعضاء و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون ثلثه که بر علاج بدو شیخ الرئیس بیان نموده تمام شد و سوائے این قوانین دیگر نیز است که احتیاج بسوی آنها تیرمی افتد چنانچه اول اختیار جوهر روانست مثلاً ادویه قلب که جوهر آنها شدید المناسبت به روح یابد و چون دود و در تعویل مزاج مساوی باشند و جوهر یک از آن هر دو ملایم بدن باشد و جوهر دیگر منافی بدن پس استعمال طایم اذوق است و دوم احتیاج جهت استعمال دو آنچه ادویه تویه که افضل استعمال او بطریق حقنه است و ادویه حیوان که افضل استعمال او نوشیدن است و این بهر آنست که نفوذ او بسوسه مرض از اقرب طریق یابد سووم اختیار بهتیت و او چه بعض ادویه است که افضل استعمال آنها بطریق لقمه فوات بود مثل ادویه سینه و بعض دیگر است که افضل استعمال آنها بطریق شرباب



و بعدیست که یکی از آن هر دو غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود از اقدام بر علاج با وجود جهل برض منع کند و اگر مرض غالب گردد علامت است او  
لا محال ظاهر شود و گذشتن بر طبیعت نیز اگر چه مضرت است مگر ضرر این کمتر از ضرر تدبیر جهل بود و حصر در انقباض مرض و ظهور آن اکثریست چه بسیار باشد که  
موت قبل ظهور علامات مشخصه مرض عارض شود پس معالجه بجایات ضعیف خالی از کیفیات بدیاست که الفسج نمایند چنانچه اگر در ذات الجنب و ذات البصر  
اشتباه افتد بشرت غاب و نیلوفر آفر کند و اگر در تب عفتی اشکال گردد و نداند که این لطفیست یا صفراوی یا غیر آن همچنین شربت لیمو دهند بجهت آنکه  
نفع این هر دو جمع مواد است اما برای حار بطنیه و اما بنا بر بار و تطبیف و تقطیع قانون چون مرض غیر حادث از وجع با وجع جمع شود و یکی از آن هر دو بسبب  
دیگر نباشد مثل رمد با صداع و یا مرضی که سبب او وجع باشد با وجع جمع گردد مثل غشی حادث از قولنج یا غیر آن با قولنج و یا مرض موجب وجع با وجع جمع شود مثل  
اورام موجب وجع و مثل ضربه و سنبه باید که ابتدا بسکین وجع کند هر آنکه وجع محل ارواح است و قوت را ضعیف کند پس بدفع مرض و فاکند و تضعیف  
عضوت پس استند از مرض اشتداد نماید و مرض مستولی شود و ایضا وجع جذب مواد است به وضع خود بسبب سخین او پس این مرض را زیاده کند یا مرض دیگر  
پیدا نماید و ایضا طبیعت بسبب اشتغال او بوجع تدبیر مرض زهول کند پس مرض مستولی گردد و چون درین حال باید مطلق وجع تجذیر حاجت افتد باید که از  
مثل خشکاش تجاوزه نکند که این با وجود تجذیر بالوف و ماکول است و شیء مالموف قلیل الضرر میباشد بسبب متاد بودن طبیعت با صلاح دفع مغزت او و ضرر  
مخدرات از تغلیظ خون و روح و غیر اینها ظاهر است مگر آنکه وجع بر تیره رسد که از آن خوف هلاکت بود پس درین هنگام تجاوزه بقوتیر از آن مثل ایندین جائز بود قانون  
هرگاه بشدت حس عضو اینا یا بند باید که غذای صاحب او بنذامیکه سخت مغلط خون باشد مثل هراس سازند و اودت شدت حس عضو بهر آنست که موجب  
مرض میگردد و چنانچه گاهی بقصاعده انجروه لازم الصدود از معدده و غیره بسوی سر احساس میشود و سوواس و سوخیل و ودوی و طنین و غیمه و عارض میگردد و  
غذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد از آن غلیظ قلیل الاستعداد بهر دراک باشد و از تغلیظ خون و روح به تیره گاهه خوف پیدا شد چون مزاج  
از سردی او ضرر یا بد اما اگر خوف تیره پیدا نشد غذا مع صاحب او بمرات مثل کا هو و مانند آن سازند قانون بدانکه از معالجات حیده نافع استعانت  
بمقویات قوای انسانی و حیوانیست مثل تفریح مزین و تقایمی کسسه که بدان انس باشد و ملازمت شخصی که از آن سرور یابد و گاهه ملازمت سخین  
و کسی که از آن شرم نماید بنا بر نوع او از اشیای مضر که آنرا طلب کند و بر آن صبر نماید و از حرکات کثیر سخن شیر مواد دفع کند و پوشیده نیست که هر واحد از  
نفس و بدن منفصل میگردد و از آنچه بکیرا عارض شود چه می بینیم که هرگاه به بدن خلط سوداوی غالب شود برای نفس خوف و وحش و فکر فاسد عارض میگردد  
و چون خون رقیق صاف غالب گردد نفس را سرور پیدا میشود و کذاک چون نفس را غضب بسیار شود بدن را غلبه مصفر و سخونت مزاج عارض میگردد و  
چون غم کثرت نماید بدن را غلبه سوداویس مزاج او عارض میشود بلکه گاهی مزاج در طولبات بحالت محمود یا مذموم دفعه پیشگیل میگردد و ازین قبیل است آنچه  
مرضین هنگام دیدن محبوب او یکبارگی سحمت می یابد و هرگاه تاثیر امور انسانی در بدن باین درجه باشد پس این علاج روحانی باضر و نافع باشد و قریب  
این نوع از معالجات انتقال مرض از شهری بشهر دیگر است و از هوا به هوا و انتقال از بهیئت بهیئت دیگر و تکلیف هیات و حرکات که بدان استواسه  
عضوا از بهیئت ردی یا غیر مزاج ردی کرده میشود بهر آنکه از انتقال بلبرگاسه مرض تصور شفا در آن می نماید و آنرا نفع میکند و اگر چه هوا سه سرد و بلند مختلف  
نباشد و ایضا انتقال بسوی بلبرگاسه نیز امور ساره تجد گردد و بدان از امور شکره مکرره در اول خلاصی یابد تا اثر روانعاشش قوتش قوی گردد و همچنین  
در هوای حید تر از بلبرگاسه باشد با وجود تصور مرض در آن شفا را و ایضا هرگاه سبب مرض حرارت باشد نقل مرض از هوا سه حار یا مسکن حار  
یا فصل حار بسوی ضد آنها از آنکه مرض یا تخفیف در آن می نماید و انتقال از بهیئت بهیئت است که مثلا صاحب قرحه بر بهیئت باشد که آنرا  
اجتناس ریخ و فساد آنچه گرداوست لازم بود و چون وضع او بسوی بهیئت که ریخ از آن جدا شود تغییر گرداند از نفع بخشد و مثال تکلف هیات مثل  
تکلف طفل احوالست بنظر قوی تیز بسوی چیزه مثل آئینه و غیره و مثل تکلف صاحب لثوه از نظر آئینه چینی که این ادعا بسوی تکلف تسویه وجه  
و عین او می نماید و گاهه بلا تکلف معالجات دیگر بصلاح عدو میکند و مثال حرکات که با وی تخیم مزاج گردد و حرکات اهل ریاضت است

قانون از قوانین آنچه حفظ او واجب بود انست که معالجات قویه در فصول قویه از اسهال قوی و داغ و تنگ شدن و قوی کردن درگرا و سوما تا ممکن بود ترک نمایند تا قوت را با جماع امور خارج از اعتدال که آن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل است ضعیف نگرداند بهر آنکه قوت درگرا ضعیف میگردد درین هنگام اگر بدای قوی علاج کنند گاهی بسقوط قوت مودی گردد و در سایر مواد عاصی غلیظ میشود و دواس قوی چون ممکن برفع آن نباشد متوجه بسوسه مواد رقیق گردد و ضرر عظیم از آن حاصل شود و همچنین داغ و تنگ گاف در گرمی و سردی قوی بدیجرت یا بدوراد بجلاجات قویه همین امور مزاج طبیعت محلل را روح است نه مطلق معالجات قویه چه استعمال اشیای قوی البرد مثل شیر تخم خرفه و کاسنی و خرمختم بهدانه و ماست درگرا محمود بود و تدبیر قوی التسخین مثل استعمال کوفی و ظلالی و غیره در سرد مانع باشد قانون اموریکه در علاج او احتیاج بنظر دقیق بود انست که در یک مرض دو استحقاق متعاقب جمع شوند مثلاً درین حالت تب برید باشد و سبب استسحق تسخین بود مثل تب که مقتضی تبرید است برای اطمینان حرارت او و سده که سبب تب باشد مقتضی تسخین است بنا بر تقبیح او و یکس این باشد چنانچه هرگاه قلب و معده هر دو حار باشد و از آن هر دو بخار بسیار بسوی سر صعود کند و معتقد شده ماده زکام و نوازل گردد پس سبب مستعدی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نوازل مستعدی تسخین بود بهر تحلیل ماده او و کذا که آنکه مرض و عرض جمع شوند و مرض مستحق تسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قوی و وجع او که ماده قوی مقتضی تسخین و تخلیج است و شدت وجع او مقتضی تبرید و تخذیر و یکس این باشد چنانچه در تب صفراوی غشیه که در آن دست و پا سرد گردد و مرض مستعدی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستعدی گذاشتن آن در آب گرم بلکه مالیدن بر دغنه های گرم پس درین صورتها طبیعت محتاج بنظر دقیق است تا معلوم نماید که علاج اولی است یا ترک آن و با وجود علاج کدام از آن هر دو واجب و اولی بمعالجه است و با وجود اولویت او چگونه علاج و رعایت ضدمی باید کرد قانون هر امتلا در هر مورد مزاج را علاج بالاضداد استفرغ و مقابله کرده میشود بلکه بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در امور ضروریه کفایت امر بهم از آن هر دو می نماید مثلاً در امتلا لتقلیل طعام و در سرد مزاج مثلاً حار ترک چینی که از آن زیاد کند و استعمال اشربه و اغذیه معتدله قلیله قانون هرگاه چند امراض در شخص واحد جمع شوند طبیعت را واجب است که بمعالجه مرض ابتدا کند که بدان سبب ازین سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قوی چون هر دو مجتمع شوند باید که اولاً علاج ورم نماید تا سوزش که همراهِ دست زائل گردد و ممکن نیست که قوی با وجود سرد مزاج صحت یابد بهر آنکه لغذای لطیم ملجم میگردد و با وجود سرد مزاج مصاحب ورم التماس منع شود بنابراین طبیعت را از اصلاح غذا و فصل او مانع بود و دوم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هرگاه سده و تب عارض شود باید که اولاً سده سده کند بعد از علاج تب نماید و از تب خوف نکند اگر در تقبیح سده بسوی چیزیکه در آن قدری تسخین باشد حاجت اقتد بهر آنکه سده در اینجا اگر چه سبب تب است لیکن آن نیز مرض فی نفسه است پس سردا و آنست که اول علاج سده نماید پس علاج تب و سده مانع از تنفس و ترویج و همین خلط خوب تب است فامد از زوال تب بدون زوال سده متعنت است و تب عفتی مختلف می باشد بسبب ماده بهر آنکه ماده مثلاً گاسپه یعنی و گاسپه صفراوی بود و علاج تب یعنی محصور بر مضادات مرض تنها نیست بلکه برین و بر مضادات سبب او نیز در صفراوی مرض که آن حمی است و سبب که آن صفراست درین امر مطابق اند که آن هر دو حارند و دفع آنها بدوامی بار بود بخلاف یعنی که علاج در آن گاسپه بسبب تب باشد و گاسپه بسبب ماده مرض که آن بلغم است و کذا که سده موجب تب که علاج در آن مختلف می باشد پس باعتبار تب بمبروات باید و باعتبار سده بمفتحات نه مبروات بهر آنکه مفتحات تب را فائده میکند باز از آن سده را و اما مبروات سده را دفع نمیکند بلکه در آن در حقیقت بل در تب می افزاید و معالجه بل یعنی قوی بمحفظات کند و از تب خوف نکند زیرا که محال است که تب زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب او ضعیف است و آن مضرت است بهر آنکه محقق در حدت تب و حرارت آن می افزاید سوم آنکه سبب از آن هر دو شد عیالاهتمام باشد یعنی حادث بود و نه تمامی آن قریب تر خوف اتلاف در آن بیشتر باشد چنانچه هرگاه سوزش و داغ جمع شوند علاج سوناخص بتطبیق و فصد کنند و بلعاقات انقعات نمایند بهر آنکه تب مرض حادث و فوایح مرض مزمن که درین خوف از فوران خلط طبیعت نیست چنانچه استسقا هرگاه معاران تب باشد بمعالجه تب مشغول شوند و تقدم این بر علاج استسقا بهر آنست که آن حار است و جوهر کبریا

بگذارد و در استسقا افزایش خلقان و ضعف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس او در این صفت مفرح نافع خفته آن مضر است که از بهر آنکه بسبب غلط و جبریت خود در کبچسپد و در مجاری آن هنگام مرور خود بايست در ضعف و اذیت او میفراید و در مثل این صورت با یک طبیب رعایت اہم در علاج نماید و جانب من دیگر نیز مال نکند قانون چون مرض و عرض مجمع گردد ببللاج مرض ابتدا کند که عرض به طبیعت آن زائل گردد و اگر آنکه عرض غالب و شدید نکایت باشد و از آن خوف کند که قوت را تحلیل و ضعیف کند درین صورت بمعالجہ این مشغول شوند و اگر چه در مرض میفرایند مثل غشی چون مقارن تب باشد که در مثل این وقت محتاج بدان دوی مقوی و مزید روح مثل خرموشال آن از استسقات میشوند که درین هنگام تصد عرض کنند و بعضی التفات نمایند چنانچه مخدرات در قوی شدید الوجود چون صعب شود برای تسکین عرض که آن وجه است میخورند و اگر چه این مضر است بنفس قوی که آن مرض است بسبب تبرید مخدرات موجب زیادت سبب و در همچنین گاهی تاخیر فصد واجب بسبب ضعف معده یا اسهال متقدّم یا غشیان فی الحال میکنند بنا بر آنکه ضعف معده و ضعف اسهال متقدّم از فصد مضاعف شوند و گاهی در آن تاخیر میکنند و فصد بینمایند و فصد بسبب یعنی خون باستینا میکنند چنانچه مرض تشنج استسقاتی تصد اخراج همه خلط نامی نمایند بلکه چیزی از آن میگنند از حرکت تشنجی آنرا تحلیل کنند بر آنکه رطوبات خریزی تحلیل نگردد و نوع دوم آن یعنی تشنج میسبی که از آن شدید الخطرت حاصل شود قانون بقول سببی آنچه علاج کرده میشود از ابدان آن احوال مرض است نه اعراض که لاحق احوال گردد

بهر آنکه احوال اعضای بدن چون کمابسی جاری باشد افعال او نیز بر مجاری طبیعی جاری خواهد بود و هر گاه بغیر مابقی جاری بود حال او بخلاف این خواهد بود زیرا که احوال طبیعی از اعضا اسباب افعال است و نسبت حال بدن که آن مرض بود بسبب نعل که آن را آفت از آن رسد نسبت سبب بسوی آنست که فرق میان هر دو آنست که مرض نباشد مگر با فحالی که آنرا ضرر رسد و افعال که آنرا ضرر رسد نباشد الا با مرض و اما سبب مرض نباشد مگر با مرض و اما مرض گاهی باشد و سبب او زائل شده باشد و لهذا می باید که اعتنا بسبب مرض نمایند که بزوال او مرض و عرض زائل شود و چنان نیست که عرض با وجود فقدان مرض موجود بود و تا عنایت بوضع آن مرض زوده شود و گاهی در بعضی اوقات اعتنا بمرض کرده میشود و نه

بهر آنکه مرض بزوال او زائل خواهد شد بلکه بنا بر آنکه آنرا نکات در بدن چنان باشد که تا زوال مرض همت ندهد یا مرض دیگر بیکدیگر پس عنایت باز از مرض از وجهی و بوضع دیگر باشد گاهی امر مرض ترک کرده میشود و صرف عنایت بسبب مرض میکنند اگر نکات عرض شدید تر باشد و گاهی در از آنکه او قوی عادت است و چنانچه استعمال می نمایند که آن در مرض زیاد میکنند و این وقتی است که زیادت مرض سلیم تر از ترک عرض بر حالتش بود پس جمع او باید تا از غلبه او امن گردد و بعد عود بمرض نمایند و تلانی عمل کرده باشد باید که قانون بقول حکیم مدوح معالجہ امراض بنافعل حقیقه که آن طبیعت مغیره مرض است تمام میشود و آنرا او تم مجاهده با مرض است و مرض بران سبب باقی نمی ماند که طبیعت مجاهده میکنند و از آنکه طبیعت از آن خارج میگردد و با وجود دوام مجاهده و دو آل طبیعت است که بدان تقویت می یابد و اعانت و استعانت بدان میکنند و آنرا در از آن مرض استعمال می نمایند و در او بر بدن حسن استعمال او فایده میکند

و طبیب خادم است مثل معین طبیعت را که دو او غیر آن را از داخل و خارج کمابسی در وقت و مقدار قویب او میرساند بعد از آنرا حاضر میکنند آنچه منرا وارست و تقویت بدان می یابد و حاضر میکنند آنرا آنچه استعانت بدان در وضع مرض نماید و لهذا طبیعت گاهی از آن امراض کثیر بدون دو و طبیب بینمایند و طبیب دو و برابر از آن مرض قادر نباشد هر گاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید که در هر مرضیکه اراده علاج آن باشد این اشیا طلب نماید بعد از اقام بر مباشرت علاج او کند قانون بقراط گوید که طبیب را تا معرفت مرض تشخیص علت ثبوت نینموند و بللاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری هر یک از امراض بعد آن معالجہ فرماید و اول مزاج مرض را در یابد نگاه سن او و غذا نمیکند اندر حال صحت بوی عادت کرده و آنچه از ریاضت و آسودگی بان مستعد بوده و صنف و بلاد و مولد و حال والدین وی اندر صحت و ستم و مناسب ترین اشیا هر یکی را آب و هوای بلاد خویش و مجادرت آن چیزی است که بوی نو گرفته باشد و از سنجاست که اهل بروج و مکان بللاج را هر گاه استعمال بر غذایه لطیفه طیب و آبهای شیرین سبک باز آنرا در اماله از تند است بیرون برده باشند و چون بخوردن ماهی و خرموشا و شامیدن آبهای متیسر و بلوی برگرداندند که از اسباب از آن مرض بوده باشد و در آنجا که مزاج بیمار در رعایت



ما در پس سوز مزاج حار زیاد کند بسبب زیادتی سبب او که آن سده است و چون ماده سده متجز شود در احداث آثار او قوی گردد بلکه باید که درین آتشی  
 نمایند پس اولاً معالجه بدوای جالی کنند و اگر جالی مبرد مثل مارا بشیر و آب کاسنی کفایت کند تیرست و اگر این کافی نباشد معالجه معتدل نمایند و اگر این هم  
 کفایت نکند معالجه نمایند بدینچه حرارت لطیف در آن باشد و از آن خوف نکند که نفع تفتیح آنچه در آن حرارت لطیف بود در تیر بدیشتر از ضرر تسخین او سهل تطفیه  
 بعد تفتیح است بهر آنکه نفع کند از جهت که تفتیح سرد موجب حرارت نماید پس تیر مزاج باز از موجب سخونت کند و اما تسخین او حادث پس تطفیه او یعنی  
 از راه آن سهل بود و بعد تفتیح یعنی بعد از آنکه سبب سوز مزاج حار و گاهی فرط تطفیه اگر مبروات با فرط استعمال کنند منفع نفع اختلاط حار که سبب کثیف  
 و جامد او و اگر چه بعضی مصریر ابطال این رای اند و فکر میکنند که تطفیه قوی قوت را ساقط کند لایسا آنچه بر صنف ضعیف شده باشد و اگر چه تطفیه قوی یعنی تیر  
 مفرد اصلاح نادر بسیار میکند مگر آن گاهی از پس آن امراض دیگر پیدا میشود یا از سوز مزاج بار و ساق و یا با مواد و مقصود مزاج موادیکه اصلاح آن کرده باشد  
 و اما تسخین مزاج بار و صعب است چون مستحکم شود بهر آنکه مزاج بار مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس تیرا تسخین سهولت تفتیح گردد و در ابتدا یعنی قبل  
 رسخ بغایت سهل است بسبب اجتماع دو حرارت یعنی حرارت غریزی و حرارت تدریس معاون برودت درین هنگام که قوت بسیار ضعیف نشده  
 و باطله تسخین بار و در ابتدا امر سهل تر از تیرید حار در ابتداست لیکن تیرید حار در انتها اگر چه صعب بود و تسخین بار و انتهاست بهر آنکه برودت بالوائن است  
 غریزی است یا قریب و و بدانند که تیرید گاهی متعادل نیست و گاهی متعادل تطفیه و دو گاهی ازین هر دو خالی باشد اما اول چنان بود که چون سوز مزاج از حرارت و تیر  
 باشد تیرید او با یکدیگر تپیس بود و در مثل آنکه چون سوز مزاج با حرارت و بیوست بود و در مثل آنکه چون سوز مزاج با حرارت تنها بود و بیوست و رطوبت بر اعتدال  
 باشد و تپیس شدید الاثبات برای بروتی است که حادث شده و تطفیه شدیداً جلب برای برودت مستحکم است یعنی این است که بدن چون بار و با تسخین او  
 شدید الاثبات برای برودت او بود و چون رطب باشد تطفیه او شدیداً جلب برای او بود اما اول بهر آنکه تپیس مقتضی ثبات است و اما ثانی بهر آنکه رطوبت سبب  
 بلت مثل منافی برای حرارت است پس شدیداً لطف از برای او باشد و لازم بود که شدیداً جلب برای برودت باشد و در تپیس سبب اسباب حرارت معین شود چون  
 افراط کند بسبب کثرت تحلیل و در تطفیه سبب اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نمایند بنا بر قلت تحلیل بسبب ضعف حرارت غریزی و از این  
 کثرت منع آنها و او را از تحلیل و در تطفیه چیزی مثل سکون و استقامت و تپس قلیل المکث و آبرزن نیست و شراب شراب مزاج در تطفیه قوی است و بدانکه  
 چون شیخ محتاج بسوی تیرید و تطفیه بسبب فرط سخونت و تپس گردد و آنرا تیرید و تطفیه که رد او بسوی اعتدال نماید کفایت نکند بلکه آنچه مجاوزان باشد  
 بسوی مزاج بار و در رطب او که آثار واقع شده چون آن مزاج اگر چه غرضی است لیکن آن برای او مثل طبی است و درین هنگام باید که رو بسوی آن کرده شود و  
 است که بدانند بسیار باشد که در تبدیل مزاج حاجت با استعمال چیزی که متوی آن مزاج باشد مخلوط بدوای مضاد آن افتد مثل آنکه در تبدیل مزاج بار و  
 با استعمال سکر که با ادویه مسخه عضو حاجت آید تا قوت سکر که در آن غوص کند بهر آنکه سکر که منفذ قوی در اعضاست و ادویه مسخه را بسوسه  
 آن عضو سازد و مثل آنکه حاجت افتد با استعمال زعفران و ادویه مبرده قلب و اگر چه زعفران در درجه دوم حرارت است لیکن حاجت داعی با استعمال  
 او با این ادویه برای رسانیدن اینها بسوسه قلب است و تپسین اکثر است که دوای قوی التاثير باشد و تفسیر مزاج مگر آن بسبب لطافت عود  
 لبث نکند تا آنکه فعل خود کند پس محتاج با اختلاط چیز کثیف و حابس خود باشد و اگر چه آن چیزه موجب ضد فعل او بود و مثل آنکه برودت بلان موم  
 غیر آن مخلوط است از تپس آن بر عضو مدت فعل را در آن نماید و در آنجا که تسخین بدن بر عت منظور باشد از استعمال ادویه حاره یا بسبب چاره  
 نباشد و اگر عملت مرکز بود ادویه حاره رطبه مناسب است و پیوسته از امان استعمال ادویه و اغذیه حاره و باره محتسز باید بود چه مداومت آهیکه  
 گرم برودی بدن را بجا بود حرارت غریزی را با التهاب آرد و مورث غشی و پاکت گردد و ملازمت اغذیه و ادویه باره حرارت غریزی را فرود میراند و  
 بدن راست کند و اشتها باطل سازد و جوانان و سکر در آن ربا ادویه قوی الحرات چون گریاق کبیر و ماشال آن و مشال و کبول و بهرودین ربا ادویه  
 بالغ البرودت چون کافور مثل آن هرگز علاج نمانند



قوانین استفراغ مواد

اکسیر عظم بلداول

بدانکه انسان محتاج با استفراغ صنایع بسبب کثرت اجتماع فضول در بدن اوست بهر آنکه قرب مزاج او از اعتدال و بعد مزاج غذایی او از ان واجب میگردد که غذایی او با نهضات مختلفه منضم شود و در هر مهم از ان فضله جدا گردد تا آنرا استعداد مرقه بعد از مری برای بودن جزو بدن او حاصل شود و بخلاف نباتات و سایر حیوانات و بدانند که گاهی طبیعت در استفراغ بعضی فضول بسوی معین محتاج نمیشد چنانچه در دفع او فضول متعادله دفع را بسیار و حال صحت مشاهده میشود و گاهی محتاج میگردد بسوی معین و عام است که آن معین دو باشد یا حرکت یا گرنگی و مانند آن و این وقتی باشد که طبیعت از دفع او ضعیف گردد یا از جهت عصبان فضول از دفع بسبب قوام آن چنانچه غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد و درین وقت انصاج و تعدیل قوام او باید کرد و بعد دفع آن کنند یا از خود دفع طبیعت منفع گردد و یا از جهت ضعف طبیعت از دفع او اگر چه عصبان ماده نباشد و درین هنگام باید که تقویت طبیعت نمایند تا با دفع باقی آن قادر گردد و یا تیره آن فضول چنانچه او به معینه بر سطح استعمال کند و متعفن گردد پس طبیعت آن را دفع کند و با عادت با مخرج فضول مثل او به معینه و سهله و متعینه و معرقه و دره و امثال آن خواهد این طبیعت را تیره کند و مانند او دریکه اعتبار آنها قبل شروع در استفراغ واجب است تا صواب حکم در استفراغ بدان شناخته شود و در امتداد وقت و مزاج و اعراض ملائم و ردی و سخته و سخن و فصل و حال هوای پلید و عادت استفراغ و صنعت بود پس اگر این ضد جهت دلالت متعینه استفراغ باشد از استفراغ منع کند اما مثلا اگر در بدن نباشد خلا بود و آن مانع استفراغ است و اگر استلای اخلاط و زیادتی آنها بر تناسب طبیعت در این استفراغ خون کنند و اگر غلبه یک خلط در این استفراغ آن خلط غالب بخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ منع کند تا ضعف مفرط نگردد و مرض مستولی شود و تبدیل مزاج او بدین مضاف او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکه ضرر ترک استفراغ شدیدتر از ضرر ضعف باشد و ماده و باج یال بسیار بود و خون ضعیف کنند و این در ضعف قوت حس و حرکت است چنانچه بیشتر تشنج در او اعراض مسهلات و غشی بعد فصد و سهل عارض شود و ظاهر است که حس و حرکت باطل یا بسیار ضعیف میشوند و غشی و تشنج و غشی سریع الزوال است با سهل و پیر و یا با یک تدارک از خلیفه باشد اگر واقع شود و این در ضعف جسمی قوتها بود پس در هر صورت استفراغ اختیار نمایند و تدارک ضعف قوتها کنند و اگر قوت قوی باشد و اختیار اسهال یا فصد بود توقف در آن نکنند و اگر متوسط و ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یا یس یا بار و رطب عظیم الحارات یعنی بسیار بار و یا بار و یس یا ضعیف بود منع کند از استفراغ بهر آنکه با هر واحد از اینها رطوبات غذایی کم باشد و استفراغ در تعدیل آن بیفزیاید و اگر مزاج حار رطب باشد در آن رخصت شدید است خصوصاً اگر رطوبت و افتر بود و مزاج حار رطب کثیر التولید برای خون و رطوبات دیگر است لایسا اگر از سن نمودن او زود کرده باشد پس هر گاه فضول و رطوبات از بدن او کم کنند عود او بسوی اعتدال بسرعت ممکن بود و اما اعراض ملائم و ردی پس ملائم مثل آنکه هر که اراده اسهال صنایع کند آنرا پیش از ان اسهال صنایع یا طبیعی عارض نشده باشد چنانچه اسهال بر اسهال خطر دارد لیکن گاهی بسوی اسهال بطریق عصر یا الزلاق در اسهالات مضطرب گردد چون ماده متعین و غرض باشد یا نقل در امعاء متعین بود و اعراض ردی مثل استعداد زرد و تشنج مانع از استفراغ است بهر آنکه استفراغ در فصد اندازد و در تشنج می افزاید و اما سخته پس افراط لاغری و تکامل آنرا منع کند بهر خوف از تحلل قوت و قلت رطوبت و لهذا در تدریس ضعیف نخیست که صفرا در خون او بسیار باشد در ارات و ترک استفراغ واجب است و اعتدال که خون جمید مائل برودت و رطوبت پیدا کند بخوراند که گاهی ازین مزاج خلط او اصلاح یابد و اصلاح مزاج خلط معنی از استفراغ است و گاهی قوی گردد و چنانچه تشنج استفراغات شود و کذک بر استفراغ انسانی که عادت او کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ او رنگاری بود و اقدام نمایند و فریبی مفرط نیز مانع استفراغ است بجز استیلای برودت اگر فریبی از کثرت شخم و زمین باشد و یا بخوف صفت کرم عروق را و طباق آنها بعد خلو آنها از رطوبات و احتیاق حرارت یا عصر مشغول بسوی اشتها اگر سمن از کثرت لحم باشد و اما سمن قاصر از تمام نشود و مجاد و زجند قبول هر دو منع استفراغ کند و در اقبال نشوایست که با زیادتی در بدن لیسوسین کند و استفراغ بنا بر بردن نصیب نوعی رطوبت از بدن قصر نموناید و هر قدر که تصور از تمام نشود و بیشتر بود استفراغ که دره تر باشد و در قبول بسبب قلت رطوبت و حرارت و غلبه سپس برودت در آن سن استفراغ آنرا زیاد کند و اما فصل

اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفراغ بود هر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیل پذیرد و ارواح و قوی ضعیف گردد و در زمان سردی رطوبات جامه قلیل التعداد بود و در برین و خرفین برین احتمال استفراغات و نسا دل ادویه قوی می نماید از آنچه در شتا و صیف تخمین آن نمیشود و از استفراغ سقوط در هر حال حد کند و مضموم صفا در حال شدت حرارت تا اعراض رویه پیدا کند و استفراغ خون کثیر در هر شدت صورت غشی صعب میگردد و در برودت بدین افعال طبی از ان ضعیف میشود مگر آنکه بدن بهر حال تحمل استفراغ در برودت زیاده میباشد از آنچه در برودت و اما حال هوای بلطیس در بلده جنوبی بسیار خارا استفراغ حرام بود هر آنکه تحلیل ارواح و ضعف قوتها می نماید و اکثر مسلمات حال را در اجتماع و حرارت غیر تحمل بود و اینها قوت در ان ضعیف مسترخی باشد و استفراغ تحمل ارواح و قوی است و اینها حرارت خارجی جذب ماده بسوی خارج کند و در جذب آن بسوی داخل نماید پس مجاذبه قوی افتد و عمل دو باطل گردد و در بلده شمالی بسیار بار و اینها منع از ان کند هر آنکه سام در ان مشکلات بود و اخلاط مستقیمه و اما عادت استفراغ پس قلت عادت از ان منع کند و این بنا بر متاد بودن طبیعت او برین رطوبات بدن او از بهات دیگر باشد و اینها چون متاد بدان نباشد گاهی عقیان و غشی اقتد بهر آنکه این از خلاف عادت بود و اما صناعت طبیعت پس اگر کثیرا استفراغ مثل خدمت حمام و حالیت باشد از ان منع کند و باجمه هر صناعت متب منخ از استفراغ نماید هر آنکه متب منخ رطوبات بود و باید دانست که در هر استفراغ رعایت این امور منقسمه مقصود باشد سیکه استفراغ چیزیکه استفراغ او واجب بود تا مقیمه بدن از ان کرده شود و لا محاله عقب او راحت حاصل شود بسبب زوال مودی و دفع چیزیکه مثل طبیعت آرد مگر آنکه عقب او ماندگی او بسبب مرور مواد بران عارض گردد و یا تورا ان حسارت یا ننگی بسبب اندفاع رطوبات عامه آن بیما چون استفراغ از مواد بار در طب کند و بیما چون با ادویه حاره نماید و تشنگی حادث شود و در ان هنگام از شسته آب سرد منع کنند و یا مریض دیگر که ادویه سسه را لازم بود مثل سح اسمال اسما را و تفریح او را نشانه را بسبب مرور خطا و صفاوی بران هر دو هر گاه چیزیکه از این امور بعد استفراغ اتفاق افتد کماکان نباید کرد که این استفراغ نافع و صواب نباشد چه آن که چه نافع باشد نفع او در ابتدای حال بعد استفراغ بنا بر عرض عوارض مذکور محسوس نشود بلکه گاهی فی الحال قبل احساس راحت مودی بزوال این عارض گردد بعد چون عارض زوال پذیرد راحت مانع استفراغ محسوس شود و درین هنگام منافع استفراغ ظاهر گردد و در رعایت جهت میل او نباید تا از ان جهت استفراغ آن کرده شود هر آنکه این سهل تر باشد و طبیعت را کلفت کند آرد چنانچه اگر زمین را عقیان باشد دلالت بر میل ماده بسوی فوق نماید پس ماده و لقی اخراج نمایند و اگر منصف باشد بر سیلان ماده بسوی أسفل دلالت کند با سهال خارج نماید و تقریظ گوید که علاج ماده سرفه غره و علاج ماده معدنی و علاج ماده اسما جفته و علاج ماده عروق و بفسد و علاج درجه لعرق نمایند و این بهر آنست که طبیعت سرد بدن و غایت امر طبیعت است که اقتدای آن نماید پس هر گاه طبیعت ماده مسیح کند و بهر اندفاع تجویز میمان آن نماید پس مخالفت فعل او کند و این وقتی است که از خاص فعل طبیعت باشد خیر آنکه از استیامای مرض باشد مثل توجه صفا بسوی دماغ و جمیات صفاوی که درین هنگام مثل حصه لینه بسوی اسفل مائل گردد و نوله و تا دماغ نماید تا اخلاط عقل عارض گردد و در زوال چون میل بریه کند بسوی بینی مثل تسبیط و تطهیس متوجه گرداند بر رعایت ریه بنا بر شرافت آن سوخر رعایت غضن خوج از جانب میل چیزیکه استفراغ او واجب بود مثل باسلیق امین برای امراض جگر نه قیقال امین هر دو اگر چه در افعال بیکر شترک اند لیکن باسلیق امین اثر ترا جگر است و باسلیق امیر مجا ذی جگر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از خیر او نمایند گاهی خطا آرد و بهر آنکه خونیکه ماده مرض نیست خارج شود و قوتها بران ضعیف گردد پس مرض مستولی شود و ماده مرض بلا عرض حرکت کند و واجب است که عضو خوج ضعیس تر از استفراغ عینه باشد تا ماده بسوی اشرف میل کند و اینها واجب است که خوج او طبی باشد مثل اعضای لول برای حد بکبد و امعا برای تقیه او و گاسته عضو که از ان مواد دفع کند عضوی باشد که استفراغ از طریق آن واجب بود لیکن آن مرضی باشد که از ان خوف از مرور اخلاط بران کرده شود مثل امعا یا متعه که چون مواد جفته در تقیه که از ان مندرج شود و با ممتسا سح با مقصد قروح بود که از مرور آن مواد بران ضرر باینس با سهال دفع کنند و با مثل گردانیدن او بسوی غیر آن که او صوب باشد احتیاج افتد مثلا در صورتی که در دفع مواد طبی غیر انداز نمایند و گاهی بران عضو از غلبه اخلاط خوف مرض گردد و شوشل آنکه از چشم بسوی حلق مندرج شود که گاسته از ان خوف خناق بود پس باید که بهر دو چشم بسوی آن دفع کنند مثلا بنوعی که در مثل این رفق نمایند و تفریق مواد کنند خیر سه بجاست میان دو نشانه و چیزیکه بفسد مراد و چیزیکه با سهال

وقوع سازند و گاهی طبیعت مثل این فعل کند و از غیر جهت عادت بنا بر حیوانات آن عضو هنگام ضعف او استقرخ نماید چنانچه این وقت بمرات بسیار اتفاق  
 افتد و از آن مرض کبد در همین راشفا و پدیدگای طبیعت استقرخ آن کند از جانب بعید بمقابل که آن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر بسوی مقصد یا بسوی سابق  
 و قدم سنج گردد پس در حقیقت معلوم نشود که آن از جمله دماغ است یا از طریق واحد و درین وقت باید که تدبیر دماغ او نگذرد تا آنکه نقاد عدم تقاضا او همه  
 یا بعضی دریافت گردد و چهارم وقت استقرخ او جالبینوس گفته که در امراض مزمنه استقرخ و بعد نفیج واجب است که لطافت است  
 مثل مار الزوفا و حاشا و بزور نبوشانند تا ماده بر اندفاع آماده گردد و در امراض حاده استقرخ نفیج مطلقا نگذرد بهر آنکه غرض از استقرخ نفیج ترقیق توام ماده است  
 و ماده مرض حار ترقیق بود پس حاجت با استقرخ در آن نباشد و این قول ضعیف است بهر آنکه غرض نفیج ترقیق توام ماده نیست بلکه تعدیل است و استقرخ  
 آنست که شیخ الرئیس ذکر کرده و آن آنست که در امراض حاده نیز استقرخ نفیج صواب تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد بسیار است با استقرخ آن اولی  
 است بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استقرخ او قبل نفیج است و خصوصا چون اخلاط ترقیق باشد و سیاحون و تجار دین عروق غیر داخل در اعضا بود که  
 حرکت او درین هنگام قوی تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هرگاه غلط محصور در عضو واحد باشد البته حرکت ندهند تا آنکه نفیج باید و آنرا توام متدل  
 حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر است و پنجمین اگر ترقیق بود بنا بر آنکه داخل خلل عضو باشد و در آن ترقیق و در خروج غلیظ  
 آنست که ترقیق شود تا اعتدال باید و نفیج ترقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذا که چون امن ثبات قوت تا وقت نفیج نباشد استقرخ آن کند  
 قبل نفیج بعد احتیاط از معرفت رقت و غلط او پس اگر مواد غلیظ عاصی بر نفیج بود یا ترقیق منتشر در جرم عضو باشد استقرخ آن نگذرد بلکه توکیل امر طبیعت  
 نمایند و اگر ترقیق غیر منتشر یا معتدل بود استقرخ آن کند و اگر مواد غلیظ باشد متحرک او جائز نبود و الا بعد ترقیق بهر آنکه قبل ازین متحرک اصلا نیستند  
 نشود بسبب عصیان او از اندفاع و استدلال بر غلط او از تقدم تمهیدها می باشد و وجه مدد نیز شراست و حدود او رام در شکم باید کرد و اینها شیخ در مقامی  
 دیگری نویسد که اگر مرض کثیر ماده پانچ باشد در ابتدا استقرخ کند و استقرخ نفیج نگذرد بنا بر خوف دفع ماده بسوی مواضعی که تحمل آن نگذردند و بقراط گفته  
 که استقرخ در امراض حاد بسیار چون پانچ باشد در اول استعمال نمایند که تاخیر او نمودی بهلاکت میشود و اگر مرض معتدل در ماده باشد انفیج ماده مفوده بود  
 استقرخ آن کند بهر آنکه اگر در ابتدا ای امر استقرخ این نماید ماده طبیعت مستقرخ شود و غلیظ باقی ماند پس نفیج او معتدل گردد و در اکثر بهلاکت انجامد و از آنچه  
 امری که رعایت او در حال حوازا استقرخ قبل نفیج مع رعایت شرائط کند حال مساعد است تا مسدود نباشد بلکه رعایت این در هر استقرخ واجب و بهر آنکه  
 چون مسدود باشد نفوذ مواد مستقرخ در آن ممکن نبود و لهذا قبل استعمال تقدم تمهید طبیعت و اخراج نقل یا پس که در اعضا بود واجب است و لطافت و نجات بنا بر از ماده  
 آنکه از سرد و عروق توقع بود استعمال نماید و رعایت این امر از مواد غلیظ اولی است بهر آنکه مواد ترقیق گاسته در منافذ مسدود نفوذ میکند سیما هرگاه سرد و ناقص  
 بود و مواد غلیظ چنین نیست و بعد رعایت این همه شرائط مذکور در حوازا استقرخ قبل نفیج یعنی آنکه ماده متحرک باشد و محصور در عضوی نبود و قوت را ثبات تا وقت  
 نفیج نباشد و آن ترقیق باشد و منافذ مسدود نباشد استعمال قبل نفیج نماید ماده لزج و غلیظ و ترقیق نافذ در جرم عضو بعید الاستعداد و بهر جهت و دفع است و  
 از تعدیل توام اولی است خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نفیج واجب بود و لا سیما چون ماده مرض خلطی غلیظ بوده باشد قبل از نفیج ماده  
 بمسئله دست نبرد و تصدقات خلط غلیظ و تحلیل آن بدوای سخت گرم نگذرد و ایضا واجب است استقرخ چون اراده استیصال ماده با کلیه با استقرخ آن  
 بدون تقیص او برای تخفیف طبع و این نیز شرط بشرط است مثل آنکه مرض هیماج کثیر التثیر و التقلب نباشد که از انصباب ماده بر بعضی اعضا می شود  
 خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و ماده روی نبود که از آن خوف فساد مزاج از تاخیر دفع بود و ماده در انصباب بسوی عضو خوف نباشد و قوت  
 بسیار ضعیف نبود فی نفسه یا اکثرش ماده که بران از سقوط و تاخیر دفع امن نباشد و با جمله هر استقرخ که از آن مقصود استیصال ماده بتمامه نباشد بلکه کمالات  
 آن بر تخفیف طبیعت بود و اطبا بر حوازا استعمال او قبل نفیج در مریض امراض متفق اند و این بهر تقویت طبیعت بر ماده باقی است و اگر مقصود استیصال ماده  
 بتمامه باشد پس اگر شرائط حوازا استقرخ قبل نفیج که مذکور شد بان معتبران گردد و استقرخ قبل نفیج واجب بود و اگر شرائط مذکور بان معتبران

مگر درین اگر مرض مزمن باشد اطباء بر وجوب استفرغ در آن اتفاق دارند و اگر حادث باشد بر اصل جواز استفرغ در آن قبل تسخیر مع اختلاف ایشان در رجحان سیکه از دو طرف نیز اتفاق دارد چه تمیز خیز که استفرغ آن کرده شود و در ادزین است که بقدر اعتدال باشد هر آنکه اندک از آن نمی باشد و بسیار از آن قوت را ضعیف کند و این از نظر در قوت و از نظر در ماده و از نظر در اعراض مختلف بعد استفرغ حاصل شود و بداند که استفرغ ماده و کف آن از موضع او برود و چه بود سیکه جذب بسوی خلاف بعید و دم بچذب بطرف خلاف قریب و بهترین اوقات جذب آنست که در بدن استسلا بود و مواد متوجه بسوی مجذب الیه نباشد هر آنکه اگر در بدن استسلا بود پس هر گاه جذب ماده از موضعی بسوی دیگر کشند در مجذب الیه مواد بسیار مجتمع شود و مواد دیگر بسوی مجذب غنه مجذب گردد و موضع الضیاع مواد شود و فائده جذب ظاهر نشود و اگر مواد متوجه بطرف مجذب الیه باشد فائده جذب باقی نماند بلکه شریزه کرده و دشال استفرغ مجذب قریب و بعید نیست که شلای روی را از اعلا سه دهن او خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون بوسیله فرط کشند طیب اگر استفرغ با ماده خون بسوی خلاف قریب کند درین صورت اماله او در اول بسوی بینی بر عاف آوردن واجب بود و در ثانی بسوی رحم با در اجین و اگر اراده جذب بسوی خلاف بعید نماید استفرغ خون در اول از عروق و مواضع استعمل بدن کند و در ثانی از عروق و مواضع اعلی بدن نماید و خلاف بعید متباعد در قطن نشاید بلکه در قریب واحد که آن قطر بعید تر بودی باید هر آنکه اکثر شراکات در اعضا قطر واحد بود سوای متباعد در قطن پس هر گاه ماده در اعلا انجمن باشد جذب بسوی اسافل از بسیار نکند زیرا که بعد در دو قطر بود بلکه یا بسوی اسافل از همین بنفسه نمایند و آن واجب ترست بر آنکه میل ماده بسوی اسافل بود و بعد در قطر واحد جذب باشد و یا بسوی بسیار از علو نکند هر آنکه بعد در قطر قریب باشد و اگر بقدر بعد مشکب از مشکب بود بعید از آن باشد و این کثیرت بخلاف بعید است پس آنچه بعد او کثیر ازین قدر باشد آن در مخالف قریب داخل است و جائزست استفرغ از آن چون استفرغ از مخالف قریب تجاوزه کند چنانچه فصد سدر او جذب بوضع صحیح بر نقره در استفرغ مواد منصفه بسوی چشم جائزست و حال او شل حال هر دو جانب سرد قریب باشد پس هر گاه ماده در همین راس باشد اماله بسوی اسافل کشنده بسوی بسیار راس هر آنکه بعید میان بین راس و بسیار او اندک است پس جذب بسوی خلاف بعید نباشد بلکه درین هنگام در استفرغ از مخالف قریب داخل بود و چون اراده جذب ماده بسوی بعید کشند اولاً السکین و مع موضعی که در آن ماده باشد باید که تا زاحت او جذب کم گردد هر آنکه وجع جذاب است پس میان دو جذب مقاومت واقع شود و چون خلط مجذب اطاعت جذب نکند تا بعضی که اراده جذب بسوی آن باشد برسد در جذب آن سختی کشند چه گاهی سختی اثر حرکت دهد و رقیق کند و منجذب نشود و سیر الیه بسوی موضع وجع گردد و گاهی جذب مواد بنسبه استفرغ آن کفایت کند اگر عرض منع توجه مواد بسوی عضو سوای استفرغ آن باشد پس نفس جذب منع توجه او بسوی عضو کند و اگر چه اثر خارج نکند و از آن بدون تنگنا عرض حاصل شود و درین صورت بر شل بستن اعضای مقابل یا یکبشیدن شانه های بلا شرط یا بنهادن او و یه مخره مثل خسرو دل و سداب و صمغ آن در آن و قلفطار و غیره و با جمله آنچه موم بود اقتصار کنند هر آنکه وجع نوران حرارت می نماید و حرارت جذب است و بداند که سهل ترین مواد بهر استفرغ بعد مواد دیگر درجه باشد آنست که در عروق بود بنا بر سهولت وصول اثر و بسوی آن و بهر سهولت خروج مواد از آن بعد از آن آنچه در اعضا بود بنا بر احتیاج در هر دو امر مذکور بسوی مرور در عروق ضعیف و حاجت بسوی دوامی قویتر از آن و از خروج مواد مقاصد صعب است بنا بر مرور و غلط و تجر و قلت اتصال افواه عروق بدان معذک در استفرغ آن لابد است باومی از خروج غیر آن هر آنکه چون دو مواد بعید عاصی را دفع کند مواد مطیع که در راه او واقع است با وسع منرف گردد و ضرر اندفاع مواد که وقع او واجب نبود ظاهرست و کسی که از بدن او اخلاط و رطوبات با استفرغ صنایع اخراج نمایند بدن او محتاج بتفویض رطوبات باشد واجب است که بنا بر استفرغ بسوی تناول اغذیه بسیار و خام نکند هر آنکه طبیعت بنا بر اشتیاق خود بسوی غذا بسبب قلت رطوبات جذب غیب منضم نماید چه غذای کثیر برای انضمام محتاج بدت تطویل است و کذا اغذای خام پس قبل انضمام بسوی عروق مجذب گردد و روان فساد آورد و این حکم در استفرغ طبی نیز جاری است بلکه اگر چینی مثل ضعف حاصل از استفرغ یا لذت غذا یا تکلیف غیر تکلیف غذا واجب گف نماید که اندک ندک و بتدریج باشد طبیعت در آن کمالتی تصرف نماید و در بدن نیک منضم داخل شود و امن از ضرر آن گردد و فصد استفرغ خاص است

برای مجموع اخلاط را ند بسوی یعنی بپستی که میان آنها در بدن است و استفرغ خاص بخلاط غیر خون که بعضی آن در کثرت زیاد شود و کیفیت فاسد گردان استفرغ غیر فصد است و هر استفرغ که افراط کند در اکثر تب پیدا کند بنا بر کثرت حرکات روح بسبب کثرت رطوبات مندمه واحد ارواح بسبب قات رطوبات و این همی یوم بود بسبب تعلق آن بروح و بیشتر بسوی دق بودی گرد و مخصوصاً اگر غلطی در علاج آن بمسج غذا واقع شود حتی که آن را جفاف اعضا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفرغ معبود مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفرغ آنرا شناسد و در اکثر بنا بر زوال سبب اکثر بهر آن گفته شد که اگر آن مرض متکون شود بزوال سبب اول زائل نگردد بلکه گاهی محتاج بتدبیر زیاد شود مثلاً هر که انقطاع چرک گوش و مخاط بینی سرد حادث کند پس اگر آن هر دو خود کنند سرداران زائل شود و بدانند که بقای لقیه ماده که احتیاج با استفرغ آن باشد در ضرر کثرت از استتصاد استفرغ و بلوغ بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هر گاه قوت ضعیف شود تا در آن استفرغ گردد و گاهی بدق انجامد اگر منع غذا کنند و لقیه ماده را اکثر طبیعت بغير دوا می دیگر تحلیل کند و مادام که خلط از جنسه باشد که استفرغ او سردار بود و مرین احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفرغ ممکن است که آن افراط نیست بلکه گاهی احتیاج افتد بسوی استفرغ تا آنکه لقیه انجامد چون اخلاط بسیار بود و معذکات مویجه بسوی بعضی مخاق باشد استفرغ تا غشی کنند حتی که راه ماده برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد چنانچه در تب سوزن فصد کنند تا آنکه بحد غشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و ماده اخلاط او دردی کثیر باشد استفرغ او اندک اندک کند تا قوت او با استفرغ کثیر دفعه ضعیف نگردد و همچنین هر گاه ماده شدید الاذراق یا شدید الاخطا بخون باشد در هر صورت اگر چه قوت قوی باشد ممکن نیست که یک دفعه استفرغ کند بهر آنکه در صورت اول در اکثر بیک دفعه خلط متعلق نشود و اگر در قوی باشد احتیاج بنا بر استفرغ و اندفاع اندک و اندک و انضاج باقی مانده است تا آنکه منبغ گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود بسبب شدت تمسک آن بخون و لذتک بدو استفرغ نگیرد و پس خلط شدید الاخطا بسبب منبغ نشود و تفریق در استفرغ واجب گردد چنانچه در عرق النساء و در اوجاع مفاصل فزنده و در سرطان بسبب ماده تلخ آرتا و در جرب فزمن و در ملهانی فزمن بسبب شدت اخلاط ماده آنها بخون و بدانکه فرق میان اسهال وقتی و فصد در اخراج ماده نیست که اسهال جذب مواد از فوق میکند بهر آنکه رطوبات بتقبل طبعی خود از اعالی بسوی جهت جذب مسهل میل می نماید و قاع از تحت میکند بنا بر غلبه قوت او و به مسهل پس اکثر مواد بنا بر نقل خود برای انجذاب بسوی اعالی مجیب نیما شد و آن مناسب براسه هر دو جذب مخالف و موافق است یعنی بنا بر جذب مواد بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هر گاه مواد در اسافل باشد مناسب جذب مخالف است و بنا بر جذب مواد بسوی جهت قوی که ماده بسوی آن مائل است چنانچه هر گاه در اعالی باشد مناسب جذب موافق است و ایضاً بسبب استقرار مواد غلبه آنکه او را میل بهتری از هر دو جهت غلو و سفلی باشد مناسب است چنانچه او برای دفع مواد اوجاع و مرکز فزنده مناسب بود پس هر گاه مواد مستقره از تحت باشد یعنی در اسافل که آن مخالف جهت جذب مسهل است مناسب است چنانچه بلقاغ بسوی خلاف جهت میل او با این طور که مثلاً اگر ماده در عروق باشد اگر بسوی جگر مائل سازد پس جذب از تحت باشد بعد از آن بسوی اسافل کند و قطع آن نیز کند بدون جذب بسوی خلاف جهت میل او چنانچه هر گاه در غیر عروق باشد مثل منصل زانو مثلاً پس جذب از اسافل نباشد مگر مخالفت و این بهر قوت قوه جاذبه بود و قوی جذب و قلع بعکس مسهل کند یعنی جذب از تحت و قلع از فوق نماید و اگر چه قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از تحت جذب کند و از فوق قلع نماید چنانچه بسبب مواضع که از آن خون گرفته شود و قلیل ترین موم از روی حاجت بسوی استفرغ است که کبیه الغذا جید انضم باشد بهر آنکه از فضول غذائی آن شئی متعده باقی نمی ماند تا محتاج بسوی استفرغ باشد بنا بر قلت رطوبات و ران و ایضاً صاحبان بلاد حاره خلیل المجاجت بسوی استفرغ باشند بسبب کثرت تشلل در ابدان ایشان اکنون بدانکه طریق مسهل و حقه وقتی و فصد و جمات و زول و فضول مستقله در کتب کلیات مفصل مستور است از نجای ملاحظه نمایند و در اینجا بندی از طریق تعدیل و تنقیه اخلاط چهارگان که در جمیع اراضی مادی همول مولن است و اکثر بکار می آید بطریق علاج اراضی دوی بهر تنقیه فصد یا جمات یا زول بکار برند و جمات قبل از دوساگی و بعد از شمت ساگی روان داشته اند و در زول همین اعتبار است لیکن در همه صبیان را بعد چهل روز

از قول در سال زود میکنند و جذب زود انجامت قوی بود و فصد بعد از دوازده سالگی و نیز فصد بعد از چهارده سالگی تا آخر عمر جایز است و حجامت در پنج شانه زود  
و هشتاد ماه بهتر بود و فصد وقتی که قرناقص النور باشد مناسب بود و اگر ضرورت باشد در هر حال و هر وقت فصد و حجامت بجا برند مگر در روز و بجران نگذرد و حامله  
و حامله و قولنج و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد بی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی مزاج  
را گلشن و در بای بی مناسب بود و یا حکم فصد بر نماز کند که از این تدبیر هم غشی نمیکند و فصد سرد و متقیه خون از ناف و کرون میکند و با سلیق از ماتحت کردن غش  
از تمام بدن و حیل الذراع حکم سرد و در دوا طبی حکم با سلیق و ایسلم دست راست عمل جگر را و چپ امراض طحال را نافع بود و باید که بعد از فصد ایسلم دست در کفیم  
و از فصد عرق النساء است و الی و عرق النساء و فصد و صافن از برای ادرار حین و منافع عرق النساء و از برای اماله ماده با سطل و فصد با سطل  
که در باطن گوزان است در ادرار حین و ادرار صفرا و متعد از صافن قوی تر بود و فصد چهارگ برای قلاع و قروح و ثبور و دهن و فصد رگ زیر زبان که در باطن فتن  
است برای خنایق و ادرام لوزین کند و حجامت متقیه از نفس عضو میکند و ضرر آن با عضای ریه سرد و جوره روح را کم است و فصد میکند و حجامت بر ساق غلیظه  
سینه قائم مقام صافن بود و حجامت بر نقره یعنی سناک پس سر غلیظه اکمل است و حجامت مابین کتفین غلیظه با سلیق است و حجامت بی شرط برای جذب ماده  
از بجهت بخت دیگر و برای تحلیل ریح و تسکین درد و نیز نافع بود و دودینه معده خون که در حالت جوش خون و عفونت آن بجا آید مثل کاسنی و کاهو و کشمش و گل سرخ  
و آب لیمو و سکنجبین و شربت عناب و شربت صندل و شربت که و مانند آنست هر چه سرد و خشک باشد و آنجا که بسبب آن تخن صفرا در خون رقت شود و  
علامت صفرا شریک بود و کف زرد بالای خون باشد سهیل صفرا دهند و خصوص بلبله زرد و شربت عناب و آب عکس و آب کاسنی سبز و روق سفید بود  
و اگر از تخن طوبیت بلغمی خون رقیق گردد و آثار غلبه بلغم نیز باشد و رنگ خون سفیدی زرد و سهیل بلغم دهند و خصوص بلبله کبابی و مخففات رطوبت مثل بالنگو و  
ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد مناسب بود و و بالیدن بدن و ریاضت النسب و اگر خون غلیظ گردد و لطافات مثل سکنجبین  
و آب آو و آب بادیان و شاه تره و دهن پس اگر آثار سودا یافته شود و رنگ خون مائل بسیاهی باشد سهیل سودا دهند و اگر غلظت خون از آن تخن بلغم غلیظ  
بود و آثار بلغم نیز یافته شود سهیل بلغم دهند و برای قطع بلغم ترشها النسب طریق علاج امراض صفراوی بهترین سه چهار روز از این منفع بار دهند  
عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خضمی شاه تره تخم کاسنی نیکو فستق هر یک هفت ماشه گل نیلوفر و فستق ماشه عناب الونجار هر یک پنج دانه شنب در آب گرم  
تر کنند صبح مالیده صاف نموده گلشن یا خمیره بنفشه و دونه دران مالیده باز صاف نموده بخورند و جات که تپه شدید باشد احتیاج منفع نمیشود و در ایام  
سهیل مغز فلوکس هفت توله ترنجبین ترنهدی گلشن هر یک چهار توله شیر و مغز بادام پنج دانه در منفع افسزوده متقیه کنند و این سهیل بار دهند و اگر در روز  
سهیل تنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک اندک بنوشند و غذا وقت دوپهر آشوب وقت سهپهر کچوری موگک ملایم بخورند و سهیل متواتر نهند  
بلکه در میان هر دو روز تبرید لعاب بدهاند سه ماشه و شربت بنفشه و دونه اسپنول شش ماشه یا ششید و دهند و اگر این سهیل قوی شود باز چنان وقت تر فلوکس  
گلشن ترنجبین ترنهدی در عرقیات مالیده صاف نموده شیر و مغز بادام بالای آن ریخته بخورند و اگر سهیل عمل نکند از عرقیات بیگرم و ششیافات  
اعانت کنند و یا شربت درد مکر چار توله در آب سرد آنخته بنوشند و از ترنجبین و نیم درم صابون نخلی نمک طعام از هر یک پنج درم شکر سرخ و نیم  
درم بستر متعارف شیف ساخته بردارند و بر ز خوردن این سهیل خواب نشاید کرد و کسی را که در سهیل عادت قوی باشد پیش از سهیل بد روزی  
کند تا معده پاک شود و در سهیل اول بند که بقویات معده مانند شربت انار تناول کند و او در معده صفرا مثل لعاب اسپنول و بدهاند و شیر و تخم خرفه  
و شیر و تخم کاسنی و شیر و تخم خیارین است و هر چه بارد رطب باشد و نفوع کشنیر با نبات نافع و صندل سفید بگللاب سوده سکن حرارت شدید است و آب  
کاسنی سبز و روق با نبات یا ترشی آنخته اثر تمام دارد و در تصفیه خون نیز بسیار عمل مخصوصا چون دران از خرفه و خیارین و تخم کاهو شیر که کشند  
و کافور بقدر دو وجه حرارت عظیم بپاشند و موصات تباه معده صفت است و از او در کربه قوس طباشیر و کافور و شربت آلو و بنفشه و نیلوفر و غیره است  
طریق علاج امراض بلغمی بهترین این منفع گرم پنج کاسنی پنج بادیان پنج کرفس پنج از خربادیان هر واحد نیکو فستق پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل السوسن

مقتضی که قنقیر پختن باشد و نیز منتفی نه دانه انجیر زردیخ عدد اسطوخودوس نهند ماشه شب در آب تر کنند و صباغ جو شانه و صاف نموده گفتند مسبل چهار توله در آن مالیده باز صاف کرده بپزند تا هفت روز و بعد تر بر سفید موجود خراشیده پنج ماشه غار لیون دو ماشه سنای یکی یک توله در منجج افزوده مغز فالوس هفت توله سنگ مسخ چهار توله گفتند مالیده صاف نمود در روغن بید انجیر یک توله داخل کرده متقیه کنند و این سهل گرم است و بجای آب عرق بادیان بگرم بپزند و اگر سهل عمل نکند مطلق روی سه ماشه سائیده شکر سفید مساوی آنجسته همراه عرق نکور یا آب بگرم بخوراند و غذا روز سهل وقت دو و چهار بجای گوشت و وقت سه و چهار بپزند و روز دوم سهل گفتند دو توله در عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافت نموده بنوشانند و اگر در آن حسب ایارج منظور باشد بعد از دو سهل باز دو سه روز منجج ماده منجج گرم نموده یک توله حب مذکور بر روغن بادام یا بروغن گاوچرب کرده بوق نشسته و بپزند و چربا گلهی شب باقی مانده همراه آب گرم فروزند و بر آن خواب کنند و وقت صبح منجج گرم که در آن اجزای سهل گرم سواهی مغز فالوس و روغن بید انجیر یا ماشه بنوشند و بجای آب و غذا آنچه در روز سهل مذکور بپزند و روز دوم بدستور گفتند عرق بادیان و تخم ریحان بخورند و باز بدستور حب دهند و بعد سه سهل حسب یک سهل گرم مع مغز فالوس و روغن بید انجیر بپزند و بعد از سهل پیش از آنکه در عمل شروع کند خواب کردن معین عمل است بشرطیکه سهل قوی بود و الا سهل را مضعف عمل بود و بعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید که خواه سهل قوی بود خواه ضعیف و آدویه معدله بلغم مثل بادیان اینسون اصل السوس برنجاسف بویز منتفی قافله زیره داجینی سنبل الطیب است و مانند آن هر چه گرم و خشک باشد و تخم کثوت و اخراج بلغم عفن که اندر عروق باشد مخصوص است و هر گاه بلغم عنونت پذیرد و یا تب باشد و وای بسیار جازند بپزند و آدویه صفر حسب حاجت بادویه بلغم کمینزد و آدویه مرکب معدله بلغم مسجون فلاسفه و معجون سیور و آدویه کسک جار و جوارش جالینوس است بشرطیکه تب نباشد و اگر تب بود قوس گل و قوس خافت با سکنجبین بزوری معتدل و حار و گند و شربت بزوری معتدل و حار باشد و از منجج و سهل گرم نیز آید و پدید آید حرارت موقوف نماید و مثل منقبضه و خطمی و شکامی و با آدو و افزاید و بجای روغن بید انجیر شیره مغز بادام یا روغن آن داخل کنند طریق علاج امراض سوداوی بهتر متقیه اول این منجج سودا دهند پستان یازده دانه عناب پنج دانه گاوزبان بادرنجوبه اصل السوس هر یک چهار ماشه بر سیاوشان پنج ماشه بادیان شاه تره اسطوخودوس هر یک هفت ماشه جو شانه پسته بدستور گفتند یا ترنجبین دو توله داخل کرده بنوشانند و در سودا که از اتراق مخلط حادث شود و بعضی از علامات آن خلط که از اتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منجج و سهل آن آدویه مخصوصه آن خلط نیز باید آید مثلا در سودای دموی و صفراوی آدویه دموی یا آدویه منقبضه صفا افزاید و اگر حدت و حرارت اتراق زیاد باشد منجج ماده صرف از منجج صفر آدویه پس هر گاه نبض عربین و ملاطیم شود و قاروره کرده و غلیظ گردد و رنگ آن از سفیدی بسپاهی زندت صلب الزریره اسطوخودوس سبفاج فستقی هر یک هفت ماشه آنستین بلبلجات نشسته از هر یک شش ماشه سنای یکی اقیتمون در پارچه صره بسته هر یک نه ماشه غار لیون دو ماشه در سهل بارز زیاد نموده متقیه کنند و در سودای صفراوی ترید و تسکین زیاد باید نمود و اگر بعد دو سهل متقیه سبب اقیتمون بطریق حسب ایارج کنند انسب بود و در امراض سوداوی بزمین هر سهل استعمال منضجات مناسب و در سوداوی و بلغمی الکو بچار پنج دانه گل گاوزبان پنج ماشه گل مسخ تخم کاسنی نیکو فستق تخم خطمی پنج کاسنی پنج بادیان هر یک هفت ماشه بویز منتفی نه دانه انجیر زردیخ عدد در منجج سودا افزوده منجج و پس هر گاه ماده منجج یا بعد از سهل سبفاج فستقی ایوب در پارچه گتان بسته و صلب الزریره بلبلجات غار لیون ترید و صوف برگ سنا مغز فالوس روغن بادام یا شیره مغز بادام اضافت کرده سهل دهند و چون ماده غلیظ محتاج منجج زیاد می باشد باید که در آن نامی مسلمات منضجات دهند و بعد اگر متقیه سبب اقیتمون کنند اولی بود و میان مسلمات ترید از آنکه مرئی و لعاب گاوزبان و شربت انار و تخم ریحان دهند و بعد مسلمات استعمال مارا بچین نیز در امراض سوداوی معمول است و بدانش که متقیات هر خلط در علاج امراض حسب سبب مسطور گردد و وقت می کردن شکم و چشم را بپزند و بعد از آن منضجه آب گرم کنند و دهن و روزه را با آب سرد بشویند و در حار فراج بهر تقویت معده سکنجبین با گلاب دهند و در بار و فراج اندک معطر گله سوده و رنگند آنچه تر بخوراند و ترکیب حقه مسهله بعینینه ترکیب مطبوخ سهل است در امراض گرم از سهل بار و در امراض سرد از سهل گرم حقه کنند که مگر بلبلجات را در حقه داخل نکنند و مقدار آب دوازده و از دوازده

رطل نباشد در غلظت و رقت معتدل باشد و هنگام اعتدال نیکم استعمال کنند و بدو سه مرتبه قبل از خوردن و سه مرتبه بعد از آن را چرب کنند و پیش از خفتن مسهله آب نیکم و روغنهای مناسبه خفته نمایند و با از آب و نمک فقط امتیاز علاج امراض ترکیب و تفرق اتصال در مجاری امراض جزئیة مذکور خواهد شد و کذا علاج کلی و جزئی اورام در جفت اورام و شبو مسطوره گردد و مسجی گوید که اصناف امراض بسیارست و هر واحد را از آن معالجه بعد از آن کرده شود و مثلاً امراض مزاجی با شیاست که گفته که فراج آنها مضافاً به مزاجات امراض بود مثل باردیجار و حار بار و وطب بیابس و یابس بر طب و فسیل در کیفیات مرکبه و معالجه امراض اعضا است الیه یعنی امراض ترکیب با چند ایهات آن نمایند مثلاً علاج زیادت بنقص و نقصان زیادت و خشونت بلاست و ملاست بخشونت و معالجه تفرق اتصال نیز بعد کنند و آن جمع کردن است آنرا که متفرق شده و حفظ آنچه جمع کرده تا آنکه متصل شود و الا یضاً حفظ از آنچه در متفرق از شی غریب افتد ورنه متصل نخواهد شد و حفظ فراج آن عضو بر طبیعت او و الا متصل نخواهد شد

امراض راس یعنی بیماریهای سر

بدانکه مراد از سر در کتب طبیه مصطلح عند الاطباست و آن مافوق عینین است نه از سر عنود عرف عام که آن عبارت از مافوق گردن است و شیخ الرئیس میفرماید که عرض ما در اینجا از سر و دماغ و جبهه است و لهذا متعین به بیان امراض متضمن بعض اجزای سر مثل کسر غم و امراض شعر و ثوب و روق و سرح عارضه میفرماید که عرض ما در اینجا از سر و دماغ و جبهه است و لهذا متعین به بیان امراض متضمن بعض اجزای سر مثل کسر غم و امراض شعر و ثوب و روق و سرح عارضه جلد سر و غیر آن در اینجا شده و اجزای راس مصطلح شعر و جلد و غشای سحاق و استخوان تحت و هر دو استخوان جمجمی و استخوان پیشانی و استخوان مؤخره سر و غشای غلیظه و غشای رقیق و قیغ یعنی جبهه و دماغ و آورده و شراین و ارواح و بطون ثلاثه و شبکه و دوده و غده صنوبری و برکه و موهه و قمع و استخوان قاعده و دماغ و غیر آنست و اعصاب و شخاع مثل فروغ است و عصب امراض راس و اعصاب سنی و شش است یعنی صداع و بیضه و شقیقه و عصبه و حس و نقل راس و سر سرام و عطاش و اورام خارج راس و اجتماع المارنی الراس و سبات سهری و سبات و سهر و نسیان و اختلاط ذهین و هذیان و خشونت و محق و آتخو لیا و جوب و خشق و سدر و دور و قیغ و کابوس و صرع و سگته و بجمود و آتخو خا و قیغ و لقه و تشنج و کزاز و تشنج و رعشه و ارتعاد و حذر و اختلاج و جالیوس تقسیم این امراض به پنج گونه کرده اول امراضی که بسبب ورم و تفرق اتصال در جراب یا در فم و دماغ یا در هر دو واقعند مثل قرینیس و لثیر غس و سبات سهری و دوم امراضی که بسبب اجتماع اختلاط رویه سوداویه یا بخار ردی در دماغ یا شش بجمون یا لثیر و یا مایا و قطرب و نسیان و بلاهت و سبات سوم امراضی که بسبب اجتماع چون فالج و لقه و تشنج و کزاز و رعشه و حذر و اختلاج و سجم اصناف صداع که آن از جمیع اسباب مذکوره و غیر آن حادث میشود و بوجهی سبباً تقسیم امراض در اینجا بود نوع ساخته نوع اول امراض راس و دماغ و آنرا چهار قسم بیان نمودیم یکی او جاع راس و آن شش مرض است یعنی از صداع تا نقل راس که مذکور شد و دوم اورام راس و تفرق اتصال آن و آن پنج مرض است یعنی از سر سرام تا سبات سهری سوم امراضی که اکثر مضرت آنها در افعال حس و سیاست باشد و آن هفت مرض است یعنی از سبات تا عشق چهارم امراضی که افات آنها در افعال حرکت قوی بود و آن هفت مرض است یعنی از سدر تا جمود و تشنج و دوم امراضی که بحسب دماغ و آن ده مرض است یعنی از آتخو تا اختلاج و جمله امراض مذکوره درین کتاب حسب ترتیب و تقسیم شیخ مسطوره گردید

قول کلی در امراض سر

از قانون و شرح آن مستفاد میشود که دماغ را عارض میشود کل امراض معدوده یکی از آن انواع سور زجات سازج مفرد و مرکب است گانه و دومی مرکب است و دومی یا غیر ذات توام بود مثل بخار و ریح و یازده ذات توام باشد مانند اختلاط ازبه و ماتیت و ماده یا موم بود و یابسه ورم باشد نسبت بسیار است امراض سور زجات امراض رطوبی یعنی رطب مانی در دماغ بیشتر افتد چه در دماغ بلکه در عضو در ابتدای خلقت رطوبت فصلیه محتاج تثبیه در راس است یا بعد از این باشد پس اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر امراض راس رطوبت صیدیان را صرع قاتل حادث شود و کل انواع سور زجات یا در جسم دماغ و یا در عروق و یا در جبهه آن سه افتد و ورم امراض ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در شکل مانند آنکه شکل



اواز بجای طبیعی متغیر باشد چنانچه مسقط و برع و غیر آن و ازین آفت در افعال دماغی اقدرد و با مجاری و او عیناً و نفساً یا تنگ تر یا فراخ تر باشد و سده یا در  
 بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در دو بطن یا در هر سه بطن افتد و ناقص بود یا کامل و یا سده در او درده یا در شش را منین یا در مناسبت اعصاب آن آفت میار باطبات  
 حجب دماغ متخلع گردد و یا اقتران در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال بحسب انحلال فرو رفتن دماغ یا در شش را منین و او درده یا حجب او یا در  
 تحت چهارم مرض مرکب یعنی اورام در دماغ چه در دماغ یا در غشای رقیق یا ضخیم یا غشای خارج او و کل اورام از ماده یکی از اخلاط حار یا باره اقل یا  
 و سیکه از ماده باره و غرض بود مثال اورام خار باشد و ماده باره و ساکن یعنی غیر غرض او را می که آنرا باره و گوشتی پدید آید که حاصل همه امراض دماغ یا راجع با امراض مذکوره  
 باشد گو یا که از اقسام او بود و یا عارض ازین امراض باشد مثل اتصال و شل امراض مرکب ازین امراض مفروضه هنگام حدوث اورام و امراض  
 دماغ یا خاص بود یا مشارکت و گاهی در امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتل شود چه بیشتر حیوان باشد که در امراض ذات الجنب متخاق  
 بسوی دماغ مواد خفاتی قتل میندفع شود و بسیار است که سکتة قاتل بسبب ازیتی و در خصوص مشارکت آنرا برسد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

اموریکه از ان احوال دماغ شناخته میشود و یا از دهم است یکی افعال حسیه و دوم افعال سیاسی که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و فکر و تصور و قوت و فهم است احوال  
 سوم افعال حرکتیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا توسط عضل است و حال خواب و بیداری و چهارم افعال طبیعی از کیفیت فضول استفراغ از دماغ و قرواح  
 ولون او و طعم اغنی حرافت و ملوحت و حرارت و قناعت او و کیفیت آن در کثرت و قلت او و یا احتیاس آن مطلقاً و حال عرض تسرع و شهور و او برام  
 بر جلد سرد و حال شتر از کثرت و کیفیت ولون او و غیر آن پنجم موافقت اهوی و الطبع و انجاشی تداوم و مخالفت و اضرا آنرا بدماغ ششم مقدار راس از عظم  
 و صور آن هفتم شکل راس از جودت و در ارت آن هشتم نقل راس و ذقت آن و لمس او و جاع آن نهم احوال اعضا نیکه مثل فروغ ست مرکب دماغ را مانند چشم  
 و زبان و پیره و دندان و لهات و لوزترین و گردن و اعصاب و دهم حال قوی و افعال اعضا منی مشارک دماغ مثل معده و رحم و مثانه یا از دهم حال  
 عضویکه دماغ به مشارکت آن متالم میگردد و آن عضو که کام است و از ان آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود و بدانکه ازین استدلالات گاه بر آفتیکه ظاهر  
 است از احوال و بر آفته که هنوز حاضر نشده و در زمانه مستقبل خواهد بود استلال کرده میشود و مثل آنکه از طول سخن و وجود منی خضب شدید و سکوت از کلام از است  
 غیظ بر الیجولیا مشرف و قطرب و وقع عنقریب و از غضب بیوجه بر حدوث صرع یا الیجولیا یا جاریا یا تیا و از تشکک بی سبب بر محق در عونت استلال  
 کرده میشود و گاه بر امر ما منی مثل استدلالات از درام و قروح عارض جلد راس بر بودن مواد در ان و اندفاع آن استلال میکنند اکنون کیفیت استلال ازین  
 دلائل مذکوره بر احوال دماغ و تفصیل این وجوه معدوده مسطور میگردد لیکن پیش از ان استلال کلی از افعال دماغ تعلیم می آید و سپس تفصیل اقسام مزبوره ذکر یابد

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس افعال حسیه یا حرکتیه اینست که افعال دماغی که سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند و دلالت بر سلامت دماغ و اگر افعال بخوف باشند دلالت  
 می نماید بر آفت آن و آفات افعال سلامت که آن ضعف و تیره و تشوش است پس بطلان و قول کلی در استلال از افعال اینست که نقصان و بطلان آنها اگر  
 بسبب امور راجیه و سدیة مانع منقذ روح بود بسبب بروث و غلظت روح از لطوبت و سده می باشد و از حرارت نخبها شدت مگر گاه که غلیم شود و بجای  
 رسد که قوت ساقط گردد و اما تشوش و آنچه مناسب آنست گاه از حرارت و گاه از یوست می باشد

استدلال از افعال نفسانی حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشوش داخل میشود و مثال این در حواس ابتدا بصیرت کرده میشود پس در بصیر داخل شود آفت باین طور که یا طال  
 گردد و یا ضعیف و یا تشوش و تغیر گردد و بران فعل اواز مجرای طبیعی آن که تحمل نماید چیزی را که در خارج موجوب باشد مثل خیالات و الوان و لشنه و  
 شعله و دخان و یا تحیل کند شی موجودی خارج از بر خلاف آنکه در خارج است مانند آنکه تحیل کند چیزی را است که با بالعکس و مضطرب است و بالعکس



اکثر اضران قوی ضرر رساند دلالت می نماید بر آنکه در آنها آفت از حرارت یا بیوستی و بی توقوفت میاید

اسدلال از افعال بسیار سیاه

واحلام از جمله بسیار سیاه است قوت فهم و حدس دلالت می نماید بر قوت مزاج دماغ تمامه و ضعف آن هر دو ال بر آفت اندر آنست تا آنکه ظاهر گردد که کدام یک از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضی از آنها فساد قوت خیال و تصور و آفت آنست و این قوت اگر قوی است اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم دماغ و این قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال و نقوش و خلق و مذوقات و اصوات و نعمات و غیر اینها زیرا که بعضی مردم را درین باب قوت تامه بود و بعدیکه فاضلی از مهندسین نظر کند در شکل مخلوط یک نظر و بدان در قسم گردد در نفس آن صورت و حروف او و حکم نماید بدان مسئله تمامه و مستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل و همچنین است حال قوی قیاس بسوی نعمات و حال قوی قیاس سوی مذوقات و غیر اینها و باین باب متعلق است جودت معرفت نبض بهر آنکه او محتاج است بسوی خیال قوی که در قسم گردد در نفس قوی ملوسات و چون درین قوت آفتی عارض گردد یا بطلان فعل پس درین صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد از احوال آن از نسبتی که میباشد میان آن و میان قوت حساسه حتی که اساس می نماید بدان و یا ضعف و یا نقصان و یا تغییر از مجرای طبیعی باین نوع که تخیل نماید چیزی را که در خارج موجود است پس ضعف او و تغییر او و بطلان فعل او در اکثر دلالت می نماید بر اضران برودت یا بیوستی در مقدم دماغ و یا رطوبت در آن و برودت سبب بالذات است و رطوبت و بیوستی هر دو سبب بالعوض است آنکه این هر دو سبب برودت اند و تغییر فعل آن و تشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکنند و این همه امور اکثری است نه کلی و بنا بر آنکه در قوی حساسه گفته شد و گاهی این صفت مردم صحیح العقل را عارض میگردد و بجای معرفت ایشان با افعال جمیل و قویج تام و کلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل می نماید قوی را حاضر نزد خود که آن در خارج وجود ندارد و تخیل میکند صداهای طبل را و غیر اینها چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض دو فلس طیب را عارض گردید و بعضی از آنها فساد قوت تفکر و تخیل است یا بطلان فعل اینها و این را ذهاب عقل می نامند و یا ضعف فعل آنها و این را همی گویند و بعد از آن هر دو برودت و وسط دماغ و یا بیوستی و یا رطوبت آنست و این اکثری است چنانچه در بطلان فعل خیال و ضعف آن گفته شد که بودن آن از برودت اکثری است و رطوبت و بیوستی سبب بالعوض اند و یا تغییر و تشویش آنها بجای دیگر و یا بشد و چیزی که حاصلی ندارد و صواب می پندارند و چیزی را که فی الحقیقت صواب نیست و این با اشتراط عقل می نامند و این دلالت می نماید بر مردم و یا بر غلبه ماده صفراوی و یا بر غلبه ماده سوداوی و یا بر غلبه ماده سبز و این جنون سیاه است و اختلاط عقل او با شرارت و اذیت میباشد و یا بر ماده سوداوی و آنرا ما یخویامی نامند و اختلاط او با سوزن و با فکری حاصل بود و میل ازین اخلاق مذکوره بسوی جنین و دلالت قوی بر برودت می نماید و میل از آنها بسوی حرارت و غضب و ال تر بر حرارت میباشد و گاهی این سبب مشارکت عضو دیگر میباشد و این همه بدلائل جزئیه است که بعد ازین خواهان شناخته میشود و با آنچه چون حرکت نماید افکار حرکات بسیار و مشوش و متفنن گردند در اینجا حرارت خواهد بود و گاهی تشویش فکر در اندیشه که ماده آنها بار دست نیست میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت و تورم مثل اختلاط عقل حادث دلپذیر غش و بعضی از آنها آفت در قوت ذکر است یا آنکه ضعف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که و بانی در ناحیه جنب هم رسیده بسبب قتال عظیم که در آنجا واقع شد و سگنه آنرا بسبب هر دو ای متفنن بسیار که بجز جنگ باقی مانده بودند و بای شدید عارض شده و این و با در بلاد یونان رسید و اهل آنرا بسبب آنک سیانی واقع شد که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کردند و اکثر آنست که ضعف در ذکر بسبب فساد در رتبه دماغ از برودت یا رطوبت یا بیوستی عارض میگردد و یا آنکه تشویش گردد و در انسان سیاه آرد و چیزی را که بیشتر بیاید خود نگاهند همیشه بود و این دلالت میکند بر سوز مزاج حار یا ماده یابی ماده و دلالت آن بر ماده یا بسبب اعلی است و هر دو واحد از آنها هنگامی است که سوز مزاج منقطع گردد و قوت ساقط نشود و قول جمیل درین آنست که بطلان این افعال گاه بسبب غلبه برودت یا بر جرم دماغ میباشد یا بیکه استیلا یا بد بحیب او و یا بر تجاریت او و گاه برودت یا رطوبت میباشد و گاه جلب بیوستی میکند و همچنین ضعف آن افعال و اما تغییر آن بسبب ورم با سوز مزاج صفراوی یا سوداوی یا حضرات مجر و از ماده بود

و استدلال از احوال احلام از آن جمله است که لائق است که مضاف کرده شود بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن شیای زرد و جا  
دلالت بر غلبه صفر می کند و همچنین رویت شیای دیگر مناسب مزاج و احتیاج بشمار آن نیست و احلام مشوشه دلالت بر حرارت و بیوست می نماید  
و ایضا سوزن با امراض حاده و ماغیبه است و همچنین احلام مفرغ نموده که یادماند و فراموش کند که اکثر برودت و رطوبت الایکیند

استدلال از احوال حرکتیه

و آنچه شبیه با نهان است از خواب و بیداری اما دلائل ماخوذ از جنب افعال حرکتیه یعنی متعلق بر حرکات پس بطالان و ضعف آنها دلالت می نماید بر غلبه  
رطوبت فضلیه رقیقه کثیره در آلات آنها و در هر عضو مکه باشد بر آفت در دماغ و ال بود مگر آنکه اخضر بآن پیوسته است که غام در تبسج بدن باشد مانند سگته  
و یادریک شش مثل فلج و لقوة اشترخانی و بساست که بطالان و ضعف از حرارت دماغ یا بیوست و نفس آن یا حرارت در چیزی از اعصاب نابته  
از آن یا بیوست آنها عارض میگردد و لیکن این بعد امراض کثیره می باشد و تدریج اندک اندک و بطول زمان و آنچه در عضو واحد است مانند استرخا و اشتال  
آن پس گاسته آن بسبب امراض خاصه بآن عضو می باشد و گاه از اندفاع فضول از دماغ بسوی آن و اما تغییر آن اگر دفعه باشد نیز دلالت بر رطوبت  
مادی کند و اگر اندک اندک افتد بر بیوست سازجی در آلات آن سواى دماغ و آنچه مختص بدماغ است مانند تغییر حرکات مصروع بود بسبب ضرع که آن  
تشبه عام است و صرع می باشد مگر از رطوبت یعنی از ماده بهر آنکه دفعه حادث میشود و یا بیشتر است عضو دیگر و دلالت می نماید بر سده غیر کابله و مانند ریش  
پس جمیع این امراض دلالت می نماید بر غلبه ماده غلیظه بران جانب از دماغ یعنی جانب نوزاران و یا بر ضعف و یا بر بیوست آن اگر حدوث آن بعد  
امراض سابق بران و اندک اندک باشد و اما آنچه از ریشه در اعضاى دورتر از دماغ باشد پس قول در آن جهانت که مکرر مذکور شد یعنی این آفات گاه  
از اسباب مختصه بعضی می باشد و این همه حرکات خارج از مجرای طبیعی اند و ایضا اگر انسان نشیط و چابک در حرکات باشد پس مزاج دماغ او در اصل خلقت  
حار یا پس باشد و اگر مائل کسالت و سستی بود مزاج او بار و یا رطب باشد و اگر باوی مرضی باشد و حرکات او بسوی فلق و اضطراب باشد آن حار بود  
و اگر بارام و سکون مائل بود و قوت او بسیار است و یا نافته آن دال بر برودت است و از آنچه در این باب است استدلال از حال نوم و لقطه است  
بدانکه خواب دائم تا بحسب سوره مزاج رطب مرضی یا بار در مجر حرکت قوامی حسیه است یا بسبب شدت محلل روح نفسانی بنا بر افراط حرکت و یا بسبب اندفاع  
قوی بسوی باطن برای هضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتبع بآن چنانچه بعد از طعام می باشد پس هر گاه که خواب بر مجرای طبیعی نباشد و تا بحسب  
و حرکت نبود سبب آن رطوبت و یا جمود است و اگر اسباب مجوده واقع نشود و دلائل بر افراط برودت و دلالت کنند سبب آن رطوبت است بعد هر  
رطوبتی موجب خواب نبود زیرا که مشایخ با وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لا محاله طول میکند و جالبینوس گمان میکنند که سببش از کیفیت رطوبات  
بوده ایشان است که آن بسبب ایذای دماغ خوابی آرد الا آنکه بیوست بر حال باعث بیداری است

دلائل ماخوذ از احوال طبیعیه

از آنچه مستقر میگردد و از شر که میرود و از ادرام و قروح که در جلد سر و گردن و حوالی آن ظاهر میشود اما دلائل ماخوذ از جنب افعال طبیعی پس این احوال  
ظاهر میگردد و از دلش فضول یا بطریق انقباض و اندفاع آن یا در کیفیت و کسیت آن یا با تنوع آن اما تنوع فضول دماغی یا از خشک می باشد یا از بینی یا از  
گوش و یا پیچیری که ظاهر میگردد بر سر از قروح و نیزه و ادرام و یا از بوی که موی سر از فضول دماغ میرود و استدلال کرده میشود از سوسه رعیت انبات یا  
بطول و آن وسایر آنچه از احوال آن در باب آن مذکور است اما بطریق استدلال از انقباضات فضول از مساک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار  
گردد دلالت می نماید بر کثرت مواد و قوت سبب که بحیث آن در عضو فضول زیاد میگردد چنانچه از جهت اسباب در کلیات معلوم شده و ایضا دلالت میکند  
بر عدم ضعف قوت دافع و اما در تنگی بازماند از اندفاع و یا گم گردد و با وجود آن یا نقل و یا در و یا از رخ و یا تدر و یا ضرابان و یا در و یا طنین یافتن شود  
دلالت میکند بر سردی و ضعف قوت دافع و اشتلا و استدلال کرده میشود بر جنب ماده باین نحو که اگر لیسع و دوزخ و احراق و ثقلت نقل و صفت لون صعب

در عین باشد دلالت می نماید بر آنکه ماده صفراوی است و اگر ضربان و نقل و سرخی رنگ چهره و چشم و انتفاخ بهر سرد دلالت میکند بر آنکه دمووی است و اگر کسل و بلاوت بارصاحبت رنگ آنها و آمدن خواب و بنگی عارض گردد دلالت مینماید بر آنکه بلغمی است و اگر کودت لون و فساد فکر و نقل سرد اندک و عدم اشتها خواب و دیگر علامات بهر سرد دلالت میکند بر سودیت و اگر چیزی ازین علامات مذکورده برای هر نوع از مواد باطنین و دوار و انتقال جمع گردد دلالت مینماید بر آنکه ماده مولد ریج و فنج و بخار است بسبب حدوث حرارت قاعله اندران و اما اگر احتباس فضول باخفت راس باشد دلالت میکند بر سودیت علی الاطلاق و این باب مختص بحکمت انقباض و امتناع ماده است و اما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر مائل بزردی و رقت و بلغمی و لذیذ است دلالت مینماید بر صفراویت ماده و اگر مائل بحمیت و خلوات نم با سرخی چهره و چشم و در و ر عروق و حرارت طلس است دلالت بر دمویت میکند و ماخ و دحلو با عدم سائر علامات و یا لورقی بار دالمس با حرارت می نماید بر بلغم که دران حرارت فعل نموده و لطف غلیظ بار دالمس بر بلغم فنج دلالت میکند و این استدلال از کیفیت منتفص در لون و طعم و قوام آنست و اما از آنجه پس عفن الرائح و وحدت آن دلالت بر حرارت می نماید و عدم رائحه بسیار است که دلالت میکند بر برودت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما آنچه متعلق با شیا است که ظاهر میگردد در جلد سرد و آنچه قریب بانست از قروح و نبود و اورام پس در اکثر دلالت می نماید بر غلبه مواد موجوده که طبیعت اثر انقباض و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت نمیکند بر حال دماغ دران وقت دلالت واضح مگر در هنگام تریزید و اسباب اورام حار و بار و وصلب در خود سرطانی و قروح ساعیه و ساکنه و غیره در تقاسش دریافت گردد پس استدلال از ان بر حال راس مشکل نبود و ایضا اسباب حدوث شوره و جودت و سهولت و رقت و غلظت و کثرت و قلت و سرعت شیب و بطور آن و سبب تشنگی و ترط و انتشار آن در ابواب مخصوصه خواهد بود و کیفیت استدلال از شرف معلوم گردد

**دلایل ماخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت انفعالات و بطور آنها ازین موافقات و مخالفات**

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت انفعال و بطور آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست از آنکه یا عمت بار کرده شوند در حال که صاحب او از صحت خود که بحسب آنست انکاری نکند و یا در حال خروج او از صحت و تغییر مزاج او از طبیعت پس موافقی او در حال صحت او که بحسب اوست آنست که شبیه مزاج او باشد یعنی نخرت نگر داند مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب آن در یاد با آنرا مناسب صحت خود و مزاج او ازین شناخته میشود و مخالف او دران حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت او و تغییر مزاج او و حکم آن بالاضد باشد و معلوم است که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جهت آنکه ممکن است که صحت بدنی بزاجی خاص باشد و آن مزاج براسه بدن دیگر موجب مرض گردد مگر آنکه واجب است که اعتبار نمانند مخالف آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بچیزیکه مخالف آنست تا آنیکه دانسته شود و پس مقدار یک خارج شده از مزاج طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت و افراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت یا یکدیگر مخالف میبودی اندلا محاله مادام که خروج از اعتدال بحد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوز مزاج حار باشد منتفع میگردد به نسیم بار و او طعمه بار و روح باره خواه خوشبو باشد مانند کافوریه و صندلیه و نیلوفریه و امثال آن در یاد بوی غیر خوشبو مثل حایمه و طحلیبه و انتفاع می یابد با آرام و سکون و اما که او را سوز مزاج بار باشد منتفع میشود بچیزیکه مضاد آنست چون هوای حار و روح حاره خوشبو و بدو مجمله و مسخنه نیز و بر یا صحت و حرکات دماغی که او را سوز مزاج یابس باشد متاوی میگرد و از متفراغ و نفیض مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزیکه تخفیف از اخلاط مثل صفرا و سوادی مخرقه نماید از رطوبات دماغ شمرده اند و دماغی که او را سوز مزاج رطب باشد نفع می یابد از استفراغ و نفیض از انان و اما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه بزودی گرم و یا سرد گردد و آنچه سرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرطی که در کلیات مذکور است و همچنین دماغی که بزودی سرد گردد و یا خشک و این گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن و گاه بسبب قلت رطوبت آن و یا بسبب حرارت مزاج آن میباشد لیکن فرق بین این سیان شرفی لثه از قلت رطوبت و رقت رطوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود و آن سائر علامات بیوست دماغ مثل بیداری و غیر آن که در باب علامات

مزاج دماغ مذکور گردد و در زمانی عارض میگردد و در او بیوست در بعض اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدید و یا مانند آن از اسباب بیوست مذکور  
 و آن در سائر اوقات دلائل بیوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد یا آن سائر علامت حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه بزودی رطوبت گردد گمان  
 بسبب حرارت جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر آن و گاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطوبت گاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی است که باشد  
 پس اگر از حرارت باشد آنجا علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت منفرد که واقع شود و دماغ که منجذب گردد و رطوبات بسوی آن  
 پس اگر باقی ماند مزاج سائر غالب بر رطوبات تا مدت مدید بعد بفض بیوست عارض گردد پس اگر غلبه کند رطوبات عود نماید دماغ و بار در رطوبت گردد و بسبب  
 انقباضی حرارت غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند و اکثر رطوبت عنفوت یا بد و امراض عنفی و او را هم پیدا گردد جهت آنکه این رطوبت غریزی نیست که تصرف  
 نماید در آن حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه در آن تصرف ینمایند تصرف غریب و آن عنفوت است و اما اگر دماغ که ترطیب سر به یا بسبب برودت مزاج  
 باشد حدود رطوبت و فقه باشد بلکه تدریجی و بطول ایام بعد ترطیب سرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر ترطیب دماغ بعرض  
 بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین جهت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت می نماید و برودت می باشد  
 قوت یا ضمه بنفیره غذائی است که بسوی دماغ میرسد پس ترطیب ظاهر میگردد و چون این برودت و فقه حادث شود ترطیب بعد از آن تیرد فقه می باشد  
 و چون با وجود آن سده مجاری جوهر سرد فصول در آن مختص میگردد و این لامحاله موجب زیادتی رطوبت گردد و این دائمی و لازم میباشد و معصب ز لاک  
 آن نیست که نادر باشد و فقه بود و اما سرعت و بطور انفعال حادث بسبب بیوست دماغ سبب آن نشفت رطوبات است آنچه دفعه واقع شود چون  
 بیوست یکبارگی افتد و با علامات بیوست متقدمه باشد و سبب او آن است که از حرارت واقع شود و الا فرق درین هر دو از علامات حرارت و علامات  
 بیوست کرده میشود پس این دلائل با خود از سرعت انفعال واجب نیست که اختیار کرده شود و در سرعت انفعال بسبب ضعف قوای طبیعی و ضمه  
 ترطیب است آنکه ضمه قوای طبیعی تابع یکی از این اسباب است و کُل موافقات و مخالفت ماخوذ از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت کمیات و  
 حرکات تیز میباشد چنانچه دیده میشود صاحب علت معروف همیشه که اختیار مینماید استقامت را بر سائر اوضاع مختلطه

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کانتن بحسب صغراس و کبر آن پس واجب است که دانسته شود که سبب صغراس در خلقت قلت ماده لطیفه است چنانچه سبب کبر آن کثرت  
 ماده لطیفه متوزع در توزیع طبیعی راس است پس اگر قلت ماده با قوتی از قوت مصوره اولی باشد راس حسن الشكل بود و اقل روارت باشد از آنچه با صغراس  
 راس روارت شکل جمع شود و خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند یا آنکه صغراس با حسن شکل خالی نبود از روارت و در نهایت دماغ و ضعف قوای  
 دماغی و ضیق محلهای قوای سیاسیه و طبیعی در آن و این جهت اصحاب فرست گفته اند انسانی که سر او کوچک بار و روارت شکل باشد بجز جبان تخمیر  
 و راس بر سر القصب میباشد و با لیبوس گفته صغراس دلالت بر روارت نیست دماغ می نماید و اگر چه راس همیشه دلالت بر وجودت حال دماغ میکند  
 ما دام که متفرق نگردد و با آن وجودت شکل و غلط عتق و وسعت صدر که هر دو تابع عظم عصب و اضلاع است که تابع از عظم نخاع و قوت آنرا در این هر دو  
 تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتی از قوت مصوره تفاوت نماید بر برینیت حسنه شکل می باشد و آنچه مذکور است آنست که اینجاست  
 بسیار احتشاش و اشتباه باشد پس اگر بکثرت ماده ضعف قوت تفاوت یا بد دماغ روی شکل ضعیف الرقبه صغیر الصلب باشد یا نوت بود چینی که  
 محیط بات دماغ است با وجود آنکه گاه زیادتی سر و عظم طبیعی نبود بلکه عارض باشد مانند صبیانی که عارض میشود ایشان را ایشان سر و عظم آن که  
 بالطبع نبود بلکه بر سبیل مرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده فضلید است که غلیان یا بدترین کبار را نیز از اجاع راس صمد عارض میشود و گاه  
 عارض میگردد آنیکه کوچک میشود یا فوج و فرومی رود و سر نیز استیلا می آید بر دماغ و از جالبینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر روارت حال  
 دماغ میکند و اما سر بزرگ اگر شکل محمود بود و گردن غلیظ و فقرات پشت بزرگ و همه اعصاب غلیظ باشد این محمود میباشد و اگر اعصاب بزرگ و غلیظ است

این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و چون سر باین صفت باشد دماغ ضعیف بود و بسوی آن نزلات و صداع و در گوش سرعت کند و از علامات وجود دماغ انبساط که از آنجمله شراب منقل نشود و از لطیف و حرارت او منقل گردد و در زمین آن زیاد شود و آنکه منقل نگر و در او فی سبب از اسباب و افعال صادره از آن صحیح سلیم بر مجرای طبیعی باشد

استلال از شکل راس

شکل طبیعی سر در کروی الشكل بود که اوسع اشکال است از جهت مکان و البعد آنهاست از قبول صدقات و آفات و آنرا و نتواند یکدیگر در مقدم سر و دوم در مؤخر آن و هر دو جانب مستوی بود هر قدر که تنومون بزرگ بود آن افضل است و شکل رومی سر آنست که خلاف این باشد پس لاجرم از آن تنومون یا تنومون خریا هر دو مقصود بود و اینجاست که گفته اند اشکال راس چهار است یکی شکل طبیعی و سیم طبیعی که این برادر شکل رومی است و در اوست شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود لاجمله خواص افعال آن جزو دماغ ضرر رساند و جالیوس گفته که راس مسطح هوار و مربع مذموم اند همیشه و آنکه در طرف یمن و یسار افتو باشد مذموم است گر آنکه سبب در آن قوتی از قوت مصوره باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت می نماید شکل گردن و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی پشت غلیظ چنانچه مذکور شد

استلال از نقل راس و صفت آن

و حرارت و برودت و اوجاع آن اما دلایل ماخوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده در سر می نماید لیکن ماده صفراوی در نقل کتر است و سوزش زیاد میکند و سوداوی در نقل بسیار از آن و بیوست آن بیشتر بود و دومی در نقل شدیدتر از آن هر دو با ضربان و وجع در اصول چشمها بر نفوذ کیموس حار در آن و سرخی چهره و چشم و اشتیاق عروق زیاد تر میباشد و سبکی در نقل از همه بیشتر و در وجع کتر از دومی و صفراوی و غلبه بیشتر از سوداوی و با بلا دت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بنی و اما دلایل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی چیزیکه لمس می نماید از اسرار آن هر دو در نفس خود و چیزیکه لمس می نماید و را غیر او از خارج بر طیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت فراخ دماغ است و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی دلاوی شخصی باشد مزاجی است و اگر حادث گردد و از میت رساند عرضی است و همچنین است حکم بار و برقیاس آن و همچنین است حکم تشف یا لمس برقیاس آن اگر نباشد برو محسوس تشف از خارج و همچنین رطب اگر حرارت معرق از داخل نبود و اوجاع کاله که تحمل نماید انسان که گویا در سر آن و بیوی و گرمی است که آن را بنمورد و دلالت که آنرا سبک و دلالت می نماید بر ناهاده و ضرابانی دلالت میکند بر درم حار و نموک بر آنست از دم تب و وجع ثقیل صفا خط یعنی فشارنده دلالت بر ماده ثقیله باره می نماید و وجع مدد دلالت بر ماده ریجی میکند و استعمال در نموک دلالت و وجع بنوعیکه که گویا سبکند سر آنرا بطرقه دلالت می نماید بر شل برضه و شسته مزمنه و ایضا وجع دلالت جهت آن می نماید مانند آنکه در پیش سر دلالت بمشاکت معده میکند و وجع بیعت دیگر و بجانب راست بمشاکت جگر دلالت می نماید و گاه دلالت میکند بآن بدوام آن پس اگر در دوام نماید در مقدم سر و مؤخر آن مندر بقوانطیس بود

استلالات ماخوذ از احوال اعضا

که آن مانند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجاری لهات و لوزتین و گردن و اعصاب اما استلال از چشم بخلاف آن استلال از حال عروق آن و از حال نقل و خفت آن و از حال رنگ آن نزدوی و بزرگی و صاصیت و سرخی آن و حال لمس آن این همه در دلالت بسیار قریب اند برای چیزیکه در نفس دماغ میباشد و گاهی بآن استلال می نمایند بچیزیکه از آن سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد و از پوشیدن چشم و کشاندن آن و احوال حرکت آن و از فور و نقلی و برآمدگی و بزرگی و کوچکی و آلام و اوجاع پس نشکی چشم گاه دلالت بر این دماغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر نباشد بسبب عروض مرض در نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ می نماید در اکثر امراض سبب آن رطوبت استعمال دماغ و ویان او باشد چنانچه در قرآن می باشد یا بر راس و کتف جلد آن مانند آنکه نزد نزلات عارض میشود و گاهی سیلان چرک و اشک بسبب سقوط قوت میباشد و غلظت رگهای چشم بر سخت

جو هر دماغ دلالت می نماید و سیلان اشک بی سبب ظاهر در احوال حاده دلالت بر اشتعال دماغ و اورام آن می نماید و خصوصاً و تشنگی از یک چشم سیلان نماید  
 و چون رخص صدق را پوشد مانند نسج خلک پس مجمع گردد و دلیل قرب موت علیل است و چشمی که مفتوح ماند و بر هم نزنند یک را پانچ در قرآنیست و احیاناً  
 در شش غرض می باشد و آنکه بند ماند و کشادگی آن دشوار باشد چنانچه گاهی در شش غرض می باشد و نیز در قرآنیست نزد الخلال قوت دلالت بر آفت چشم در  
 دماغ میکند و کثرت بر هم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت و خون می نماید و مداومت نظر بر یک جا دلالت بر وسواس و مالخولیای می نماید و گاه استدلال  
 کرده میشود از حرکات چشم بر اوام دماغ از اعتقادات غضب و غم و خوف و عشق و غل و مانند آن و مجموع چشم عارضی دلالت بر اوام یا اشتلای او غیر دماغ  
 می نماید و کوچک و بزرگ چشم که عارضی باشد هر دو دلالت بر تحلل کثیر از جوهر دماغ میکنند چنانچه در سر و قطب و عشق عارض میگردد و هر چند که اختلاف  
 هیات آن در آن باشد چنانچه در موضع او مفصل میاید و همچنین گاه دلالت مینماید بر حره دماغ و قوای آن و گویند کسی که چشم او از رقیطی مس بود  
 و حواس او مکرر باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او رطوبت است و کسی که در چشم او سرخی نباشد و عروق آن باریک و پس آن تشنگی حواس  
 او صافی بود این دلالت می نماید بر آنکه مزاج دماغ او یابس است و کسی که رنگهای چشم او سرخ سبزه و پس او گرم و حواس که بر باشد دلالت بر حرارت مزاج  
 دماغ و رطوبت آن میکند و اگر بر خلاف این باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او یار و یابس است و اما دلایل ماخوذ از حال زبان آنکه رنگ آن و کثرت  
 دلالت بر حال دماغ مینماید چنانچه سفیدی آن بر شش غرض و زردی آن اولاً و سیاهی آن ثانیاً بر قرآنیست و همچنین غلبه زردی بر آن و سبزی  
 تحت آن بر بصیرت و حیت صاحب آن دلالت می نماید و استدلال بر رنگ زبان مانند استدلال بر رنگ چشم نیست زیرا که چشم شدیداً اختصا صحن دماغ است  
 و نیز گاهی استدلال کرده میشود بر رنگ زبان بر احوال معدله لیکن هر گاه دانسته شود که در دماغ آفتی است بعد نیست استدلال بدان بر حال دماغ و گاهی  
 استدلال مینماید بر حال دماغ از حنجره زبان پس فزهی آن دلالت بر رطوبت دماغ میکند و هنرال آن بر جفاف او این وقتی است که سبب آن در  
 زبان نباشد و گاه استدلال میکند بر آن بمقدار چیزی که سیلان کند از لعاب و اگر چه این به تبعیت احوال دهان باشد پس کثرت لعاب دلالت می نماید بر  
 افراط رطوبت دماغ اگر از معدد نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استدلال می نمایند بر آن بحال کلام پس تشنه و متمه و فاقای آن تابع ضعف  
 بیان دلالت بر ضعف دماغ می نماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ می نماید و بطور و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون در بعضی  
 از کلام کردن کراهت کند دماغ آن مشتعل از حرارت میباشد و گاه استدلال میکنند بجزی که زبان آنرا احساس نماید از کیفیات طموسه پس احساس بر حرارت  
 دلالت بر حرارت دماغ میکند و جفاف بر پس دماغ و کذک و در باقی اقسام اگر سبب در معدد یا در نفس زبان نباشد و گاه استدلال می نمایند بر آن بجزی  
 که احساس کند از زبان از طعم پس احساس طعم هر خلط دلالت بر غلبه آن در دماغ میکند و گاه استدلال کرده میشود بر آن بمقدار زبان پس غلظت  
 بسیار دلالت می نماید بر رطوبت دماغ و صغیر و بر پس آن و گاه استدلال میکنند بر آن بافعال قوای لسان پس جرس و ضعف او را که او طعم  
 را دلالت بر آفتی در دماغ می نماید و کذک بطلان ذوق و گاهی دلالت میکند نقل زبان بر کثرت اخلاط خصوصاً بلغم و خون و این همه دلایل کثری  
 است و اما در که در عضوی دیگر سبب مقتضی آن نباشد و اما ماخوذ از حال و جرس از رنگ او یعنی دلالت الوان بر افرجه معلوم است و از  
 جهت سخن و هنرال آن پس فزهی و سرخی آن دلالت می نماید بر غلبه خون بر دماغ و لاخری آن با زردی دلالت بر غلبه صفرا میکند و گاه سبب  
 قوت بر میباشد چنانچه در آفتین بسبب قلت خون و انسراط بر زمین باشد و لاخری آن با تیرگی بر غلبه بیس سوداوی و بر سقوط قوت  
 و قرب موت دلالت می نماید و آنچه چهره دلالت بر غلبه بایت در خون میکند و گاه بسبب ضعف غایبه میباشد و بدانند که آنها احوال عارضی اند از احوال  
 آنکه نیست علتی در بدن که تسخیر گردد و انداخته وجه را مگر از جانب دماغ و گاهی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حس و جرس اگر سلیم باشد دلالت بر سلامت  
 دماغ کند و اگر رطوبت باشد بر آفت دماغ دلالت نماید و این در اغلب احوال است و گاه استدلال بر آن میکنند از استوای لب و بینی و اید و در ارض حاده بر  
 استوای دماغ نیز برین قیاس است آنچه مخالفت او باشد و اما دلایل ماخوذ از حال رقبه پس اگر گردن قوی غلیظ باشد دلالت بر قوت دماغ و و فوراً آن



می نماید و اگر قواها با یک باشد دلالت این بقصد آنست و اگر همیا از برای قبول خنازیر و اورام باشد سبب آن در اغلب احوال ضعف اندران نیست بلکه این از دفع فضول دماغی بسوی گردن میباشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ ماده بسوی آن میباشد و گاهی بسبب فساد غذای و اصل بسوی گردن میباشد و درین هنگام سبب ضعف آن و درارت آنست و اگر از اورام مذکوره خالی باشد سبب دران قوت آن نیست بلکه سبب ظهور اورام در گردن نزد شیخ الرئیس ضعف قوت دماغیه است بجزی از انواع سور فرج و قوت از قوت دماغه آن بهر آنکه نوعی گردن قابل است برای چیزی که دماغ از دفع کند بسبب کم رخوغدی که اندر آنست و همچنین است حال دلائل ماخوذ از احوال لهات و لوزین و دندان نیز یعنی قبل کردن این اعضا در اورام را دلائل است بر فساد حال اندر آنها در ضعف بلکه بر ضعف دماغ و قوت دماغه آن چنانچه در حال رقیه مذکور شد و اما دلائل ماخوذ از حال اعضای عصبانی باطنی پس آن از طریق احکام مشارکت اندر آنست که آنها مشارک دماغ و نخاع باشند چنانچه اگر همیشه آفات بر آنها عارض گردد و حوادث دیگر و دماغ را نیز نوعی از مرضی که آنهاست میگوید این حادث گردد و آنها از دماغ و چون اعصاب قوی غلیظ باشند مساکله آنها در اصل خلقت قوی بودند دلالت قوت دماغ نیز بر فساد دماغ میکنند

استدلال از مشارکات اعصاب

که آن مشارک اند دماغ را و قریب اند از جهت مشارکت بدانکه هر گاه اعضای مشارک دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی میباشد و اگر کثیر آفات باشد بسبب از اسباب ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا مومن میباشد و گاه این آفات در اعضای دیگر مشارکت قوی دماغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد از اینکه مرعیین نتوانند که بجز دراز برای بول یا بر از محتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در شیر خش و در سبات سهری و مانند آن اتفاق می افتد و یا بجهت ثقیل بودن حرکت بران چنانچه در امراض مذکور و یا در قرانیس و مانند عاجز بودن از فرو بردن غذا و آب و برگشتن آب از دهان درین امراض و مانند دلائل نفس که گاه و نفس منتقل و باطل گردد بسبب حدوث آفت در دماغ متعدی بسوی حجاب و اعضای تنفس چنانچه کبر نفس و غلظت آن دال بر رطوبت و احتیاج و صنایع و صوان پر سبات سهری و شیر خش و گاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات در اوجاع نیز بر احوال دماغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم کنند که وجع حادث در عضو مشارک نیست بسبب و نفس آن عضو و در عضو دیگر که بسوی آن خودی گشته بدانند که دماغ مؤمن است و گاه استدلال کرده میشود از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد وجع در صداع تا اصول عینین دلالت می نماید بر آنکه گفت در حجب داخله دماغ است و اگر نرسد بان حدود دلالت میکند بر آنکه سبب در خارج قوت است و گاه استدلال کرده میشود از امتزای عروق و خلای آنها و از رنگ جلد و غیره نیز از آنچه بعضی از ذیل ابواب دیگر گفته است

استدلال از عضو کیست مسلم میگردد و دماغ مشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایدام دماغ را مشارکت آن معده است پس واجب است که استدلال نمایند بران از حال اشتها و هضم و حال آروغ و قراقر و حال فواق و غثیان و حال خفقان معدی و نظر کنند در کیفیت استدلال ازین امور بر احوال معده که در بحث معده گفته آید و نیز استدلال کرده میشود از حال خلای معده و امتزای آن بجهت آنکه مشارکات دماغ معده را در حالی که آن متلی باشد یا ذی نفعه بود ظاهر میشود یعنی زیاد و میگوید در حالت اشتلای معده از غذا و از مشارکت آن بسبب حرارت و مره صفر و اوجاع معده بسبب آن و از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد و در حال خلا و جوع و سبات که میباشد اشتلا سبب برای تعدیل مزاج و ساد میان بخار و میان دماغ پس از جهت حاصل در دماغ کم میگردد و آنحض چیزیکه بان استدلال کرده میشود موضع وجع راس است و را ابتدا و هنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض دماغ که پیش از آنکه معده میباشد گاه دلالت میکند بران وجع که ابتدا بینماید از یا فوخ پس منصب میگردد بسوی مابین کتفین و نزد هضم اشتدادی یابد و گاه مرعیین میگردد در مشارکت جگر پس میل اوجاع بچنانب مین میباشد چنانچه هر گاه بمشارکت طحال بود میل وجع بسوی بسیار میباشد و بساست که مشارکت دماغ ببارق و اطراف شریعت میباشد و درین در ماکل بسیار است و قدام میباشد و گاه مشارک رحم میباشد و با امراض رحم و دلائل مذکوره در باب آن و وجع در حاق یا فوخ متوقف میباشد و اکثر مشارکات دماغ در اعصاب سبب صعود و انحراف بسوی دماغ از آنها واقع میشود و در طریق صعود و انحراف یا از نزدیک قدام شریعت است و این عام بود و پوست شکم معده طحال که در غیر آنرا و درین امراض

و کشیدگی آن عضو بسوی فوق و تیره و ضرابان عروق که متصل بآنست و ابتدای الم از قدام سر محسوس میشود و با از قریب ناحیه قفاست و درین ابتدای الم از خلقت و کشیدگی و برآمدگی عروق و شرابین موضع از خلقت و در اینجا ضرابان محسوس میگردد و چون رعایت کرده شود در استلال اعراض عضو ششاک دماغ یعنی امور عارضه آنرا واجبست که نباشد آن عرض عرض برای آن عضو در نفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او و دماغ را نه بسبب مشارکت دماغ فراد را زیرا که چنانچه استلال کرده میشود از غشیان بر آنکه علت دماغیه مشارکت معده است پس بعینست که غلطی واقع شود و اول علت در دماغ باشد و لیکن نمی بود پس ظاهر گردد غشیان در معده جهت مشارکت آن مرد دماغ را و علت خیمه بدان ششالش اینست که دماغ را سو فرج بار و عازلنا شود و از آن نوازل بسوی معده کثرت نماید و بسبب غشیان شود پس گمان کرده شود که در معده اخلاط رطوبتی بسیارست که از آن بسوی دماغ بخارجات کثیر صعود میکند و در آن ترمک میشود و فرج دماغ بار و کثیر النوازل میگردد و مشغول شوند بجلالجات معده و تبقیه آن و از آن انتفاع نشود پس واجبست رجوع بسوی اصول مذکوره در حکایات که تکرار کرده شود بدان اصول امراض اصلیه را از امراض شکر کیه

**دلایل مزاج و دماغ معتدل**

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه و سیاسییه و حرکات آن قوی باشد و در انتفاض آنچه از آن مندرج میگردد در احتیاج آن معتدل بود و بر مقدار و امت اعراض موزینه قوی باشد و در هنگام طفولیت بسوی سر آن اشق و در وقت ترشح احمر و زرد اشکیال خلقت و نشو و نما بل بسیاهی توسع و وجودت و بسطت و نبات او و درت شباب همه در وقت خود باشد و سفیدی او استیصال نکند و نه تاخیر نماید از وقت طبعی خود و صلح نرسد سرعت نماید و سواهی این از لون و سخنه و انفعالات و غیره که مذکور شد نیز استلال میتوان کرد

**دلایل امر حیرت زده و آفت در جبلت**

جالیئوس چگونگی که حرارت را اختلاط عقل و هیزان میکند و لاحق میگردد و با آن طبعش و سرعت وقوع بدارات در امور واقفان در عزائم و برودت مویکد بلاوت و سکونست و لاحق میشود با این بطور فم و قه و ز فکر و کسالت و رطوبت با نشت نوم خرق با کسلست و بیوست باعث بیداری و سوز فکر و خیالات فاسدست و دلالت می نماید بر آن سهر لیکن شیه طرین آنست که سهر از رطوبت بورقیه نباشد و بالقل دماغ نبود و در علم استتراج فضول یا غیر آن از دلایل رطوبت مانجه نیز نباشد جهت آنکه رطوبت مانجه بورقیه بشهادت جالیئوس بر نفس خود باعث بیداری میگردد چنانچه در شلخ میباشند و اما رطوبت مزاجیه دماغ خواب مستغرق می آرد و جالیئوس گمان میکند که دلیل بر غلبه سو فرج بلا ماده عدم سیلان فضول با دلایل سو فرج مزاج مزاجست و دلیل بر آنکه غالب سو فرج مادیست سیلان فضولست و بر علی سیدای گوید که اگر سد یا ضعف قوت دافعه نباشد در اقم گوید که درین صورت فرق در مواد مختصسه از وجود نقل راس و در سافج از نخت آن توان کرد و چون این معلوم شد پس دلایل حرارت مزاج دماغ سرعت برودت مویکد و در ابتدای دلالت یا در شکم و سواد آن در ابتدا و یا سواد آن بعد از شقرت بزودی وجودت آن و سرعت صلح و سرعت استتلاهی آن و نقل آن از اسباب واقعه مانند استتلام رواج و اشال آن و اذیت یافتن بر رواج حاره و قلت خواب یا نخت آن و ظهور عروق چشم و زکام و عرت قلب و زکام و عزائم مانند حال صیدان و دلالت میکند بر آن حرارت ملس و سرخی رنگ و نفیج فضول منصبه و شتفنه و اعتدال آن در قوام قبلیا غیر خود و اما دلایل مزاج بار و زیادتی نفیج فضول و بسطت شع و قلت سواد و سرعت سفیدی آن و سرعت انفعال از زافات و کثرت نوازل و عودض زکام بادنی سبب و خفای عروق عینین و کثرت خواب و برون صورت او مانند صورت صاحب پنگی و بطور حرکت اجفان و نبات بر عزائمست مانند حال شلخ و اما دلایل مزاج یابس نقای مجاری فضول و صفای حواس و قوت سهر و قوت شو و سرعت نبات آن جهت حاجت مزاج در اول سن و سرعت صلح و وجودت شعرت و اما دلایل مزاج رطب بسطت شع و بطور نبات آن و بطور صلح و کثرت حواس و کثرت فضول و نوازل و استتراق نومست و اما دلایل مزاج حاریا بس عدم فضول و صفای حواس و قوت بیداری و قلت خواب و سرعت نبات شع

در اول سن وقوت و سیاهی وجود آن و سرعت صلح بسیار و حرارت طس سر و خشکی آن مع سرخی ظاهر در آن و در چشم و انتقال در عظام و مجلیت در آن وقوت فهم و حافظه و سرعت افعال نفسانیه و اما دلائل مزاج حار رطب اگر این مزاج بسیار دور از اعتدال نباشد رنگ نیک و عروق واضح و طس حار و فضول اکثر و انج و شعر سبط مائل شبقرت غیر سریر الصلح و سخن و رطب بسوی آن سریر باشد و اگر بعید از اعتدال باشد صاحب او سقیم قابل نکایات از حرارت و بردت و امراض عفتیه در وجه خود سرخ و حواس صاحب او قلیل مکر و چشم او ضعیف باشد و صبر ریخواب نتواند کرد و خوابهای پریشان خواهد دید و اما دلائل مزاج بار دیالیز است که سردار و الملس خامل اللون و عروق آن خنی و همچنین عروق چشم و بطور نبات شود و دقیق لطیف الصلح خصوصاً اگر تبین او غالب از برد او نباشد و متضرر بمبردات بشرط مذکور و حواس صاف در هنگام جوانی و چون بسن پیری رسد بزودی ضعیف گردد و پیر شود و تشنج و تقصن در نواحی سرد ظاهر گردد و صبح ایشخوخت و صحت او مضطرب باشد پس گاه خفیف المراس منفتح مسالک و گاه بخلاف آن باشد و اما دلائل مزاج بار و رطب است که انسان در آن کثیر النوم مستغرق در آن روی الحواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد و ایضا بران دلالت میکند بطور صلح و سرعت توقع نوازل و این مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مغربا نباشد حال صاحب او جید باشد در شبه ایتها با آنکه در اکثر منظومات بعد بیان دلائل مذکوره علامات امراض راس مسطور است و مؤلف را بنظر تمهیل بیان آنها در طریق تشخیص اسباب نمود و همچنین در اکثر امراض تسهیل الالفاظین و اشتقاقاً علی المعانیین ایجاد طریق تشخیص بهر داخه و علامات اسباب آن امراض بطریق اسهل در آن مندرج ساخته اکنون بدانند که جمیع امراض راس خواه اصلی بود یا مشارکی اسباب آن یا سور مزاج سازج و مادی باشد و یا مزج ترکیب و یا تفرق اتصال و یا اورام پس تشخیص بهر مرض موقوف است بر استخراج تعریف و لوازم آن مرض و تشخیص اسباب آن و طریق تشخیص مسطور میگردد

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هرگاه مرعین شکایت مرض دماغی نماید و الاطیب از تقدم خللی در عضوی از اعضای دیگر سوال کنند اگر از آن انکار کنند و آفت در افعال دماغی مانند خلعت بصرد و کورت حواس یا وجود صلاح حال سایر اعضا باشد بدانند که مرض دماغی اصلی است و اگر تقدم ضرری در عضوی بیان نماید مرض دماغی شرکی باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی نخستین حال اقسام سور مزاج دریافت کند و این چنان باشد که اولاً از مرعین بپرسی که اگرانی آن پیرسد اگر خفت راس بگوید بدانند که سور مزاج سازج است مفرد بود یا مرکب بعد از کیفیت طس سر و چشم که گرم است یا سرد سوال کند و رنگ چشم در وی ملاحظه نماید پس هرگاه با وجود خفت طس گرم و رنگ سرخ باشد بر سور مزاج حار یا سازج و حار یا بس سازج و حار رطب سازج دلالت کند پس از حال بیخوابی و خواب سوال کند اگر مرعین بیخوابی میان کند از دیگر آثار غلبه حرارت مثل التهاب در دماغ و قلق در حرکات و تشوش و تشیلات و سرعت غضب و ارتفاع بمبردات و تضرر از سختجات سوال کند که در و این همه علامات یا اکثر آن دلالت بر سور مزاج حار سازج کند و اگر این علامات طس حار یا بس و خلعت سیلان فضول و اختلاط عقل باشد از دیگر علامات سور مزاج یا بس که مسطور گرد سوال کنند اگر آن هم یافته شود درین صورت بر سور مزاج حار یا بس سازج مرکب دلیل نام بود و اگر مرعین غلبه خواب غیر شرید بیان نماید و از تمام و هوای جنوب ایند یا بد خوابهای شوش بنید دیگر علامات سور مزاج رطب سازج که مذکور شد پیرسد اگر باشد درین حالت دلیل سور مزاج حار رطب سازج مرکب بود و هرگاه با وجود بیکی راس سر برد باشد و رنگ چهره و چشم سپید نماید بر سور مزاج بار و سازج و بار و سازج و بار و سازج سازج دلالت کند درین صورت از کسل و فتور در افعال و دماغی و بلاوت و نقصان و تشیلات و میل بچین و انتقال بمسختجات تضرر از مبردات سوال کند اگر باشد پس در و این علامات دلالت بر سور مزاج بار و سازج مفرد کند و اگر این علامات آثار سور مزاج رطب سازج مفرد و خصوصاً خواب نسیان شرکی و دلیل سور مزاج بار و رطب مرکب باشد و اگر علامات سور مزاج یا بس سازج مفرد یا برود و حالتی شبیه بحالت صاحب جمع یافته شود بر سور مزاج بار و یا بس که دلالت کند و هرگاه با وجود بیکی سرگرمی طس سرخی سفیدی رنگ یافته شود درین صورت سوال غلبه خواب بیخوابی از مرعین کند پس اگر غلبه خواب بگوید از کسل و کورت حواس کثرت نوازل و افراط نسیان نیز سوال کنند و این علامت سور مزاج رطب سازج مفرد بود و اگر مرعین غلبه بیخوابی میان کند با آن جناب غشیم و صفای حواس

و نقای مجاری فضول و قلت زکام و شدت خنثی و تقدم استفراغات و انقاعات برطبات و سرعت اجتناب روغنهایی رطب و تصرف از محلات یافته شود  
 علامت سوزن مزاج یا بس منافج متفر بود و هنگامیکه مریض در جواب سوال اول گرانی سرگوبید یا ندانند که سوزن مزاج مادی منفرد بود یا مرکب بجز کیفیت طبع سر  
 چشم که حارست یا بار دیگر پیدا کرد اگر با وجود گرانی سرگرم باشد دلیل مواد حار و زوی یا صفراوی بود پس رنگ چهره چشم و بین از حال غلبه خواب و بیداری  
 سوال کند اگر با وجود گرانی سر و گرمی طبع رنگ رو چشم سرخ و خواب مغرط باشد علامت سوزن مزاج مادی و زوی بود پس دیگر علامات غلبه خون مثل ارتفاع وجه  
 و بین و در ورگها و ضربان و دیدن خیالات سرخ و خواب نیز پیدا کرد اگر رنگ رو چشم زرد و بیخوابی کثیر باشد علامت سوزن مزاج مادی صنف راوی بود پس  
 دیگر آثار غلبه صفرا همچون لذع و التهاب مع خرقه شسته و بیس منخرب و خش تیر پیر سرد و در اینجا آنچه از بینی و حنک خارج شود زرد و قوی و لذع و گرم بود چون آثار  
 هر دو مخلط مذکور یافته شود علامت سوزن مزاج دموی و صفراوی مرکب بود و اگر با وجود گرانی سر طبع سرد باشد و طول مرض و از مان آن بود دلیل مواد بارد بلغمی و  
 سوداوی باشد درین صورت اگر رنگ چهره چشم و زبان رصاصی و غلبه خواب بود از تریل و تبیان و کسل و بلاذت تیر پیر سرد و این علامت سوزن مزاج مادی  
 بلغمی باشد و اگر گرانی را س و سردی طبع رنگ رو چشم تیره نماید از بیخوابی مغرط و سواس و فکر فاسد سوال کند و این علامت سوزن مزاج مادی سوداوی  
 بود و چون آثار بلغم سودا هر دو یافته شود دلیل سوزن مزاج بلغمی و سوداوی مرکب باشد و آنجا که با علامات غلبه دم و آثار بلغم یا سودا هم دریافت گردد علامت مزاج  
 دموی بلغمی مرکب یا دموی سوداوی مرکب بود و اگر با علامات صفرا آثار غلبه بلغم یا سودا مذکور شود علامت سوزن مزاج صفراوی بلغمی مرکب یا صفراوی سوداوی  
 مرکب باشد و هرگاه در مین با سبکی سرد در سرد و چشم و عرض و دی و ظنین مرگوش بگوید دلیل ریخ و بخار بود پس اگر با آن علامات سوزن مزاج بارد  
 مذکور نشاندن غلبه ریخ باشد و اگر آثار سوزن مزاج حار دریافت شود و ضربان شریکین سرد و در دو جا این و تخیل خیالات فاسد بود و اینجا سار و در و در عارض  
 شود بر وجه بخارات دلالت کند و هرگاه بیمار با گرانی و بلغم اجزای سرد و بیان نماید و مارک ریاضت و حمام و کثیر الاکل و صاحب سکون و آرام باشد  
 علامت سده بود و هرگاه با وجود علامات غلبه خلطی از اخلاط اربعه احتیاط عقل و در بیان مع تب و وجع سرد و گرم است از روشی ظهور نماید نشان ورم بود  
 پس اگر آثار غلبه خون یا صفرا مع لزوم تب گرم و ضربان و سرعت نبض مائل به جویبیت یا انتشاریت یافته شود علامت ورم حار بود و اگر علامات غلبه سودا  
 و صلابت نبض مذکور نشاندن ورم سوداوی بود و اگر آثار غلبه بلغم و سبات و تویج و نبض مویج باشد دلیل ورم بلغمی بود و هرگاه آثار سوزن مزاج  
 ریخ و سده و ورم یافته شود درین صورت سوال کند که با کدام سبب چون صفرا و غدهائی بهنگام مضم و شیندن آوازها و شیندن آوازهای غیر قوی  
 عارض میشود و یا نه اگر بلغمی اقرار آن کند بداند که مرض از ضعف و طغ یا از قوت حس دماغ است پس اگر حواس مریض مکرر افعال دماغی او از تفکر و فکر  
 و تخیل ضعیف باشد و از حرارت و برودت متساوی گردد و ذلالل اسباب ضعف مثل ذلالل سوزن مزاج و غیر آن ظاهر بود و زمانه مرض هر قدر که  
 طول کند مرض زیاد شود و مرض از ضعف و طغ بود و اگر حواس دکی و قوی و افعال دماغی سلیم و مجاری نقی و پاکیزه باشد و با ذلالل اعتدال مزاج و صحت  
 ترکیب بود و اعضاء مشابه که قوی باشد و چون زمانه مرض طولانی است که مرض کم شود یا باطل گردد مرض از قوت حس دماغ بود و هرگاه این آثار یافته شود  
 و تقدم ضرب و مستطاب و بجز تفرق اتصال مذکور و سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب اراضی دماغی اصلی اما اگر درین پیش از حدت  
 مرض دماغی ضرر در عضوی از اعضاء دیگر مثل معده و اسهال و جگر و طحال و مزاج و رحم و دست و پاییان کند و حدوث و بطلان و شدت و ضعف مرض سبب  
 حدوث و بطلان و شدت و ضعف الی آن منتهی بود که در مرض دماغی تشکیک باشد پس اگر مرض مختلف شود با اختلاف حال معده در مضم و عسر چشم و در  
 حلاوت مترا و تقدم ضرر معده مثل غیبیان و قلت یا البطلان اشتها و نسا و یا ضعف یا بطلان مضم بود مرض تشکیکی است که با شیندن نگاه کند که در قی صفرا  
 برمی آید یا بلغم یا سودا اگر صفرا بر آید و رنگ چشم زرد نماید از بلغمی مریض تشکیکی و غلبه مرض در خلط معده و التهاب و آروغ بود نیز سوال کند و این علامت  
 مادی صفراوی بود و اگر بلغم بر آید از تقدم مضم و اگر مضم تشکیک و شدت مرض در امتلا می معده و کثرت آب دهن و قلت تشکیکی و نفخ معده تیر پیر سرد  
 درین نشان مادی بلغمی بود و اگر سودا بر آید از کثرت اشتها و سوزش معده و ششامی حامض بود و با اشتها و مرض نرود خلطی معده از نخستین سودا

برقم معده و وحشت و خفت نفس هم سوال بکنند و این آثار ماده سوداوی بود و اگر در قی مچ خلط بر نیاید پس از غلبه مرض با استعمال چیزهای بادی و در حال شکم سیری و بعد خواب بپرد اگر بچنان مرض نخوردن اشیای نفاخ بگوید و تقدم در معده و سکون مرض دماغی با سکون آن باشد علامت ماده ریخی بود و اگر زیاد قوی مرض در شکم سیری بگوید و با آن دیگر علامات سورمزاج سازج معده باشد از سورمزاج سازج بود و اگر بعد خواب و هنگام شکم تندی و تاخیر غذا از وقت متفرقه آن خصوصاً و قیگه باشد در آفتاب ششی نمایند مرض غلبه کند و از ادوی سببی صبر نماید و از بوئیدن چپیزی بدبو غشیمان عارض گردن نشان ضعف نم معده بود و اگر علامات دیدان امعاء رنگ گرد و در بشرکت امعاء باشد و هرگاه ضرر در جگر یا طحال یا مرق یا رحم یافت شود مرض شرکی کبدی یا طحالی یا مرقی یا رحمی باشد و ایضاً رحمی اکثر بعد ولادت یا استسقا یا احتباس حین و نفاس و ولدت آن بود و هرگاه مریض بگوید که پیش از ظهور مرض دماغی چپیزی مورچه مانند از دست یا پای بچایب سر بر می آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع ماده هر عضو در تقاضا مشطور گردد بد آنکه تا اینجا علامات امراض دماغی اصلی و مشترکی تمام شد اکنون علاج هر یک از اسباب مشطوره بقلیم می آید مطابق سبب مشخص بعمل آرد لکن پیش از بیان آن بعضی قوانین علاج کلی که در اکثر اقسام امراض دماغی بکار آید مرقوم میگردد و بر آن نظر دارند.

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضوی است رئیس و مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاقح شود سبب باز آله آن توجه طبع نمایند مثلاً اگر سبب آن مرض غلبه کینیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و چرخ آن باشد تعدیل آن کوشند بدینچه ضدوی بودنی تنقیه و در حرارت دماغ تبرید بلابناله کنند هر آنکه غلبه حرارت بدین محل موافق ترست و در برودت تخمین بمبالغه باید کرد و کثرت استعمال بموضات مناسب نبود خصوصاً و قیگه سرفه یا نزله نیز شامل بود و دویه و اشربه شیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت طینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سرطین طبیعت طینت کشیر بود پس باید که تلین آن ندام طحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبه ماده بود پس در دومی فصد قیفال کفایت کند و اگر اعظمیم و خون در کمال غلبه و وفور و بچان باشد فصد و راج را تجویز نموده اند و لکن چون درین خطرست باید که بقصد دیگر عروق سر پر و از زهر خنید که بدفعات باشد و در دیگر اخلاط بعد فصد تنقیح مجاری بسهلالتش استفراغ فرمائید و شیخ رئیس و بعضی شرح قانون مینویسند که هرگاه غلبه مواد در دماغ دریافت شود و اراده استفرغ آن نمایند پس اگر با وجود غلبه اخلاط دیگر و لامل کثرت خون دریا بنده ابتدا بقصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگهای پیشانی و بینی و عروق ناحیه گوش و مانند آن کشند اما اگر استسقا مختص بر اس باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد سر و بر فصد این عروق مقدم دارند و الا در تقدم فصد عروق مذکوره خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب آفت بود و ابتدا بقصد با وجود غلبه اخلاط دیگر بهر آنست که فصد استفراغ مشترک برای اخلاط است پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلط اند دفع شوند و لذا مشروط نموده اند که فصد را وسیع در طول بکشایند و چون قدری خون خارج گردد یک لمحہ دهن رگ را با گشت بگیرند تا اخلاط دیگر در آنجا آید زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتی المقدور خون صحیح را محافظت مینماید و دم فاسد و اخلاط دیگر را دفع بسیار و پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد باز لمحہ دهن رگ را با گشت بگیرند و پس تا آخر فصد در دهن گام کمال غلبه و همچنان خون مختص با اخلاط دیگر بایند که تصور در اخراج خون نمائید بلکه خون وافر بگردد و سیاست که فصد تمام کفایت نماید و در اد از فصد تمام آنست که فصد را کشنده بکشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب بقیشی گردد و اطفال وضعفا و حوامل را فصد جائز نیست و عند ضرورت شدید بجامت مجوزست و یا ارسال عسقل و اگر اخلاط دیگر باشند نگاه کنند که آیا مرض را اس بشرکت جمیع بدن است یا نه پس هر خطلی که غالب بود در جمیع بدن شریک باشد سخت بعد الفصاح آن تنقیه عام جمیع بدن بسهلات و مقیات نمایند و بعد به تنقیه خاص دماغ متوجه شوند و استفراغات مخصوصه آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ بلیغ است و الا بعد تنقیه عام بدن تا فصح آن در تنقیه دماغ تاخیر نکنند و فصح ماده و فصح بمشاهده خروج فضول مثل مخاط و غیره آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهل الخروج و معتدل التوام بود دریافت گردد و اگر

بشرکت بدن نیست متوجه استفراغ دماغ گردند و در آنجا که مرض منتهی رسیده باشد پیش از آن انضاج ماده و بروجات و نطولات و ضماوات منضجیه نیز نمود باشند  
متنبیه دماغ بوزن و دیگر استفراغات مختصه آن فرمایند بشبه طیکه از غرغره خون آفتی در ریه و نزول نوازل از جنس خلط حاوی لایح و بیار قابل و مستعد امراض  
ریه نباشند و ایضا بیمار را حراست از نزول شیئی سردی بسوی ریه ممکن بود مثلاً هرگاه که نزول شیئی از دماغ دریا به قبل از رسیدن آن بریه آنرا بجزاق دفع نماید و یا  
حال سرشند الا به تمام از حال ریه باشد چنانچه از آن خون قتل سریع از شدت رداوت و صحت بود و قریب از جزای سنگ باشد که دفع او بوجه دیگر غیر  
از غرغره یا فته نشود و الا شموات منفتحه و مسطبه و سعوطات و نطولات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود و گاهی تصفیه سر بعد تر اشیدن سر  
سر میکنند یا در وقت دفع مواد محتبسه در سر سهل گرداند اگر از آن ضماوات خون افساد مزاج نباشد و ثوق این امر بود که ماده منضج سهل الاستفراغ است بعد  
فعل ضماوات در آن سهولت مندفع گردد و بیان هم باید که احتیاط نمایند در استفراغ اخلاط باردان تا که رقیق ماده استفراغ نگردد و و غلیظ آن محتبس ماند  
و باعث زیادتی فساد گردد و بلکه استفراغ بعد تلین بلینات منضجات نمایند و هرگاه استعمال استفراغی کنند عقب آن تلین مع انضاج و تطبیق و  
تدبیر توام باقی از فضول دماغ نمایند و آنرا از فرمایند در استفراغات اخلاط حار که ضطر گردند و راهها با استعمال ادویه حاره در بعض اوقات بمثل ایارج  
و تقونیا و تربد و اسطوخودوس از آنکه باقی نماند بعد از آن سو فرماز حار بلکه تمارک نمایند اسهال کائن از آنها و استفراغ واقع بغرغره و غیره از الضماوات  
برده و پیریز نمایند از استعمال استفراغات مذکور مگر بعد اتمام بر عادت مرض که چیزی که آن نبوشت از سهال و استفراغ آن کنند تا شرب آن بسبب  
مخالفت باعث فساد و هلاک نگردد و هرگاه بعضی کسان را ایارجات اسهال نیارند و بعضی از اسطوخوات اسهال نشود پس رعایت این امر نیز در استفراغات  
لا بد است و اگر اخلاط صمود نمایند بسوی سر از جانبی یا از تمام بدن پس جنب کنند بسوی خلاف آن مثلاً اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شوند  
باستعمال خنجات و حمولات و حجات ساقین و بستن راهها و باز و مالش کنند دست و پا و تناول اطرفیات و کشینزیر و از تند و تنقیه معضو  
مشاکر بدانچه مخصوص او باشد نمایند مثلاً اگر ماده در صده باشد یا ایارج فیه و اگر در شمال بود و باید که بدان خصوصیت دارد و علی هذا القیاس در دیگر  
و رحم و غیره هر یک از اعضا هر ماده که باشد بعد مزاج آن و ایضا دیگر تدابیر مختصه آن عضو لعل آنرا مع رعایت تقویت و طغ و بعد تنقیه هر خلط اگر سرطانی  
باقی ماند بعد از آن علاج کنند و از جمله چیز که استعمال کرده میشود در امراض راس ریاضت است که محافظت نمایند در آن سر را از حرکت که با بدن حرکت  
تتماید و اسافل بدن تنها حرکت کنند و این ریاضت برین نحو میباشد که انسان رسیان را بدو دست محکم بگیرد و خود را بدان معلق آویزان دارد و دائم پایا  
نموده از حرکت دهد و مالش دست و پا و بستن آنها از فوق بسوی اسفل ازین قبیل است و خصوصاً هنگام تنقیه لیکن باید که ریاضت بعد از تنقیه باشد زیرا که  
قبل از تنقیه سوزی ندارد بلکه زیاد باعث تحریک مواد و فساد دیگر میگردد و گاه تنقیه سر تنهایی نمایند بر ریاضت خفیفه بمثل مالیدن و فشردن دستانه در سر کردن  
و استعمال گواره از منقبات خاصه است چنانچه در آخر لیسر غسب نمایند و بدانند که استعمال سیالات بر سر سر بطریق قطور جائز نیست بلکه اطراف  
یا فوخ را از پیش سر تا بلندی عقب سر که قهوه و ناسند آرد همی سر سخت بگیرند که مانند حلقه و دیواری بلند باشد و وسط آن مانند روحنی و ظرفی  
برای گنجایشن از دویه سیال بود پس ادویه را گرم و یا یگرم و یا سرد و بحسب حاجت در آن ریزند و یا پارچه را نموده بر وای سیال تر کرد و بر پانچ  
گذازند و آنچه از آنها مالینی باشد مثل شیر بز یا شیر زنان واجب است که بر سر طح از آن نگذازند تا بنیات متعفن نگردد و موجب حسس انجره نشود بلکه  
بر زودی پاک نمایند و بشویند و تجدید نمایند و بسته است که استعمال صند و اطلیه و نطولات و مروجات هم بعد از تر اشیدن موی سر  
باشد تا که اثر سر لغیر و قوتیر نماید و واجب است که تطبیق تدبیر نمایند قبل از دو اینچ روز با شوره و اغذیه مناسبه و حمام در ریاضت معتدل تا اندکی فی الجمله  
همی گردد و مسام کشاده و چون صاحب امراض راس مادی غذا تناول نماید باید که اطراف او را بماند و تخفیف جانب سر نمایند و تقویت و طغ بر دماغ  
کنند و غذا بحسب کیفیت ماده و کیفیت آن تناول فرمایند و برین قیاس نمایند جمیع تدابیر را و ایضا در امراض مادی دماغی مشرب شراب توقف  
بسیار در حمام مضر بود و قیاس از جمله تدابیری است که نفع بسیاری بخشد در معالجات امراض راس مگر هنگامی که بمشاکت ماده معده باشد و کثرت

فضول دران متوجبه سبوی نم معدو بود که درین هنگام اصل وجه دفع آن بقیست و هر کجا که اندر حجب دماغ آفتی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمنه کردن آن  
 وارد و احتمال عطش و جوع در امراض رطبه دماغی و ترک عشا واجبست در آن دران ریح از بینی یا از گوش در امراض سر محمودست و بقول سیسی از مضرات اللسان  
 و سبوک و اشیای چرب بسیار و تمامی نمیدها و جمله موصحات خاصه سکر و همچنین سکر و تخمه است پس اجتناب از اینها واجب

علاج امراض دماغی حار سافج و حار یا بس سافج و حار رطب سافج

و آن صداع و سرسام غیر حقیقی و سهر و دوامت و سبب سو فرج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش و آفتاب و حمام و شتم افادیه بود و یا حرارت داخلی  
 مثل تناول سنخات و تاخیر غذا از وقت متنا و شدت جوع و غضب با کج که تبرید و ترطیب هوای خانه آب و خوشبوهای سرد نمایند و سبب میزند  
 و سبوط و تشوق و قطور و شوموم و ضما و طلا و نخله بار و بلبل آزند و شانها در ساق و کف پا کشند و پاشویه بار و الکباب و نطول استعمال کنند و باید که  
 در ترکیب مذکوره بقول شیخ بقول باره مثل کاه و خرفه و حب رده که در و برگ سید و برگ نیلوفر و عنب الثعلب و عصا الراعی و حی العسال و دارا بخیار  
 و مار القرع و مانند آن در و غنهای سرد مانند روغن گل و خلاقی و روغن نیلوفر و بنفشه بکار برند و کجست ازین همه روغن گل و روغن کدو و روغن کاه  
 و روغن خشتخاسست و ازین تجا و رنگند سبوی ادویه که دران تخمیر و انقاد روح باشد مگر نزد ضرورت شدید از افراط حرارت و طغیان صنف را و بیجان  
 آن و خوف درم حار چنانچه گاهی روغن بز البرنج هنگام شدت وجع استعمال میکنند استعمال سکر که بسیار تند و سکر که نمر در اطلیه و غیره بسبب سردت  
 و کمال نفوذ ضرر دارد و روغن گل که نه کیسال بران گذشته باشد نیز استعمال کنند و از استعمال اخمه و اطلیه باره بر موز تر اس که منشای اعصاب  
 است اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکند و اثر آن بدماغ هم بوجه اتم نیرسد و هر گاه ضما گرم شود تبدیل آن نمایند و ضما در پیشانی یا بر باقی  
 استعمال کنند و نیز از جمله اطلیه نافه لعاب اسنول بسر که آب کشنده برگ آنت و از جمله محالجات نافه بوسیدن اشیای خوشبوئی باردهت و سبوط و نانا  
 و عصارات مسطوره و فرزش نمودن بقول و اوراق مذکوره در مسکن و بعضی نشستن در خانه خشک که دران شاخهای اشجار برده نشانیده باشند بوسیدن  
 و نزدیک خود داشتن فواکه بارده و برن و آب عمیق نفع میکند و از حسرات بونی و نفسانی و گردانیدن حده در ملاح و نظرسبوی اشیای روشن استماع  
 آواز سخت و بلبند منع کنند و غذای باردهند مثل بنوماش و جو مقشر و اسفاناخ و قطف و طفیل و مانند آن و اگر با حرارت بیوست نباشد بلکه رطوبت  
 سافج بلاماده باشد و این در کمال قلت و ندرتست در امراض دماغ باید که در اطلیه آبهای فواکه که دران قبضی باشد داخل نماید و لا سیما  
 در ابتدای ادوام حاره و بقول الطاکل بهترین چسبند که بدان تبرید و دفع کنند طلا بخلی و براده عاج و لیس و آرد جو و حنا و آب کشنده و عنب الثعلب  
 و حی العالمست و شرب موز بوش کشنده را و در شربت خشتخاس بار اشعیر و گویند که عوض آب برگلاب و آب انار شیرین و جلاب قندسه  
 خام همول بگلاب اختصار کنند و آب سرد و بالناسفه اندک بدهند و کذا آب هند وانه و حیار و کدو و بدهند و از درج حاره قوی  
 عطریت چون زعفران و سلیخه و تخم کرفس و حاما و مانند اینها از افادیه دیگر اجتناب لازم دارند و همچنین از طعامهای گرم و سحر بخار انگیز  
 مثل عدس و باد بجان و گوشت گاو میش و شتر و کرب و غیره و ترشیدن سبوی سرد و شیدن شیر بز بران خیلی مفیدست و همچنین این آن  
 شیر و ختران و بینی و گوش نمایدن آن بر کفهای دست و پا و بر یا فوخ بشرطیکه تب و نزله نباشد طریق استعمال ادویه تبرید دماغ لعاب  
 بهمانه سه ماشه شیره تخم کاه و مقشر شیره مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه در آب یا عرقیات بر آورده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و توله  
 یا نبات سفید یک نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد شیره تخم خیارین یا شیره مغز تخم کدو اضافه کنند و اگر آنجبره زیاده بود  
 شیره کشنده خشک شیره تخم شمشاش زیاده نمایند و اگر حرارت قلب هم معلوم شود شیره تخم خرفه افزایند و شربت انار و عرق بید رساده و حوض  
 شربت نیلوفر آمیزند با جمله اگر حرارت در کمال شدت باشد شیره بز و مذکوره در عرقیات بار در طب مثل عرق نیلوفر و بید گلاب و بید مشک بجای  
 آب بر آورند و بعضی لعابات سرد تر مانند لعاب بز و قطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمر مندی یا شربت حماض یا شربت لیمو مناسب است افزایند

طریق استعمال ادویه مطبوخه و شوق و قطره شیر زرد قشای شیر و خر صرف در گوش و بینی چکانند یا مغز تر بود آب سائیده در گوش و بینی چکانند یا کافور  
در روغن گل حل کرده و بینی چکانند یا شیر و خر در روغن بنفشه سوط کنند یا در روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن که در مساوی و شیر و خر بر آب تیره خوب میخند  
بکار برند و آب کا پور و روغن نیلوفر هر یک یک جز و شیر و خر دو جز و هم آمیخته سوط نمایند و اگر خواهند غرض تخم که در مغز تخم تر بود سوده نیز آمیخته  
و آب کا پور و شیر و خر در روغن گل همه مساوی آمیخته سوط نمایند و اگر حرارت زیاد باشد قدری کافور نیز اضافه کنند و یا روغن بنفشه و روغن که در  
و آب کا پور و آب کاسنی و شیر و خر همه را در شیشی کرده خوب مخلوط نمایند و در بینی چکانند طریق استعمال ادویه شوم کشنی سبز اصندل سوده یا کاؤ  
یا عطر نس یا عطر گل غلظه بلخه بوبیند یا آب شاهسفرم یا گل خدادشاهسفرم که بر آن آب سرد پاشیده باشند استنشام نمایند و بوبیندن جمله فواید دارد و نافع  
است طریق استعمال ادویه صفا و طلا اصندل سفید یا آب کشنی سبز یا آب کونار سائیده بر پیشانی ضما د نمایند و یا چر در گلاب و سرکه در روغن  
کل تر کرده بر افوخ گذارند و یا آرزو جمع سرکه و گلاب و کافور و صندل و اقا قیاج بل آرند و یا گل نیلوفر و کشنی سبز و گل بنفشه در گلاب سائیده بکار برند و  
یا برگ خرفه جراد که در برگ بید گل خطمی صندل سفید سائیده با قدری گلاب و سرکه ضما د نمایند و بعد گرم شدن دور کنند و تبدیل آن کرده باشند  
و یا گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برابر شیر زردان یا شیر زرد گلاب سائیده ضما د کنند و یا مغز تخم خیارین مغز تخم تر بود زخم که در تخم کاهو تخم شمشاد  
بهدانه برابر گرفته بشیر زردان یا شیر زرد سائیده ضما د کنند و در ضرورت قوی گل نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر یک سه ماشه کافور یک ماشه افیون  
زحقان هر یک نیم ماشه همه را سائید در روغن گل یک تولد آب کشنی سبز و تولد و اندکی سرکه نمزج کرده بر سر ضما د نمایند که برای اقسام صدلح حار و سرد  
و سه معمول است و طلای قوس انزروت نیز در تبرید دماغ اثری تمام دارد طریق استعمال ادویه تخم گل ارمنی و گل نیلوفر صندل سفید هر یک یک  
ماشه در عرق صندل و تولد سائیده آب کشنی تر آب خیار آب کوی اثر هر یک چهار تولد اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل پیش بینی حرکت  
دهند و یا صندل سفید سوده کشنی خشک سوده گلاب سرکه قدری نمزج نموده در ظرف کنند و بوبیند که برای منع عفونت هم نافع و یا گل ارمنی صندل  
سفید و قدری کافور و آب کشنی و سرکه و گلاب بدستور بوبیند و یا روغن گل در روغن بنفشه هر واحد و جز و سرکه نصف جز و در شیشه یا در ظرف گل غلظه  
حرکت داده بویانند و اگر خواهند برای زیادتی تبرید آب کاهو آب کشنی سبز آب که در قدری کافور هم بپزایند و یا صندلین یک شقال گل نیلوفر یک  
درم گل ارمنی نیم درم در عرق سید مشک پنج شقال یا گلاب و عرق کیوزه سائیده آب که در آب خیار تر آب کاسنی سبز آب کشنی تر هر یک سه شقال در شیشی  
اندازند و قدری کافور سوده داخل کرده غلظه بلخه بویانند و یا عطر صندل و گلاب و سرکه در روغن گل و آب کشنی سبز و آب کاهو سبز و قدری کافور بدستور  
استعمال کنند که برای اراضی مذکوره و تقویت دل معمول است طریق استعمال ادویه پاشویه بار در گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی غلب الثقلب هر یک یک  
سبوس گندم چهار دام برگ سبوسه برگ کنار پا و آثار قدر و آثار آب بچوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در ظرف انداخته پایها در آن گذارند  
و سابقا یا انداز اعلی با سفلی تا که خوش آید و طبع برداشت کنند پایها در آن دارند و هنوز قدری گرمی در آب باقی باشد که پایها بر آن در و پیا چه خشک  
کرده در چادر پوشیده دارند خصوص در هوای سرد و سرد مسام و احسن آنکه ظرف عمیق باشد چنانکه پایها تا ناو عرق باشند و هر گاه بپسند پاشویه  
پایها جمت جذب مواد کرده باشند واجب است که چون بکشایند پایها در آب گرم گذارند تا آنجوه سنجیده بسوی دماغ صود و تمانند در فته نکشایند و  
ابتدای کشادن پا از طرف قدم باید کرد و بخلاف سبوس که از طرف بن ران شروع کنند و هر گاه که حاجت پاشویه و مجبه اقتدا دل مجبه بی شترط  
بکار برند بعد پاشویه نمایند تا بعد پاشویه چاهای سرد و نرسد و باید که وقت استعمال پاشویه سرد یعنی را بطرف پشت مائل دارند و تکیه داده و چادر سرد  
مابین ظرف آب و روی سر یعنی دارند تا بخار دماغ نرسد و عوض سبوس گندم چون کوفته نیز مستعمل میشود و اگر تریزیده زیاده مطلوب باشد برگ خرفه  
برگ اسفناخ گل سرخ برگ کاهو تر سائیده که اضافه نمایند و اگر خواهند گل بنفشه گل خطمی هر یک ده درم نیلوفر غلب الثقلب جنابزی هر یک پنج درم  
برگ بیدار کن نیم پار سبوس سی درم در چاه بچوشانند هر گاه نصف یا نصف اول آرند و یا سبوس چوخاوه سبوس گندم



سه مشت نمک شور و دو دام برگ کنار برگ غطلی یا تخم یا گل آن برگ غنبل یا تخم آن هر یک پنج درم در آب جوش دهند هر گاه نصف با نمک گرم یا شویبه کنند و گویند که غسل قدیمین وقت شدت تب بسبب اجتماع حرارت تب و حرارت آب منع است مگر عند خوف حدوث سرسام از آب نیم گرم سماک کردن چار در میان ظرف آب در وی جیار جائز بود بطریق استعمال ادویه انگلیاب و نطول جراد که دو تخم کا هو و برگ آن گل نیلوفروش بنفشه جنابزی غنبل انگلیاب پوست خشخاش و تخم آن و گل آن جو مقشر گل سرخ برگ غطلی و تخم آن برگ بید ترانه خیار تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی کشمش سبوس جوبتان افروز شاهسرم هر چه بهر سرد بقدر حاجت گرفته در ظرفی سرش بند کرده باب جوش دهند و در طشتی رختیه قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفروش ایخته انگلیاب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم که و نیکو فته تخم خرفه تخم گمان تخم خشخاش اسفول تخم غطلی تخم کا هو گل سرخ برگ بید جو نیکو فته در آب پنجه تبطیل نمایند که جهت صدراع حار و سرسام و سهر و جنون و تشنج یا بس نافع و یا بنفشه و نیلوفروش هر یک دو کف با بونه یک کف آب در آفتاب و یا ظرفی سرسبز طبع نمایند و چون پنجه شود و حرارت ناری او کم گردد در سر آفتاب و یا ظرف را برابر روی مرین بکشایند که بخار او بر بینی او برسد و یا در طشتی رختیه و بران روغن گل رختیه و علیل ردای بر سر گرفته بخار آنرا بگیس و برای سرسام حار و غیره مفید است

علاج امراض مزاجی بار و بار در طب سافج یا بار و یا بس سافج

و آن صدراع و دوار و کاپوس و سکه و سبات و نسیان است و سبب سوء مزاج بار و دودت خارجی مثل بر قلیج و آب و هوای ناشد یا سردی داخلی مثل تناول مبردات یا بلغم تسخیم هو آب آتش یا بخوشبوای گرم کنند و مطبوخ ادویه حاره مخصوص دماغ بدنند و ضما و نطول و انگلیاب و کما و ادویه گرم نمایند و سوط و شومو علوی خانی و نخله حار عمل آرد و روغنهای چون روغن یاسمین و سوسن و فاف و مرزنجوش و نرگس و با بونه که در آن غنبل یا نخل سوده داخل کرده باشند نیم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب بالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرفیون درین روغنها آمیخته کنند و اگر استفنج یا صوف بروغنهای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد و گویند که جادرس و سبوس گندم و خرفه سرخن نیز نافع و خوردن خشخاش چلو خوزه و زنجبیل مری میسای مفید است و آنجا که با برودت بیوست باشد یا تشنج ترطیب نیز جمع کنند و اگر با برودت رطوبت بود مستقر غات رطوبت نیز عمل آرد و غوا غرد ادویه حار شش رطوبت استعمال نمایند و چون فلاسفه را خصوصیت تام است در تبدیل مزاج دماغ و تسخیم و تقویت آن و اغذیه شوربای اعصابه و ماکیان و نخود آب با مصاح گرم مثل راجینی و زیره و ثوم استعمال نمایند و هر گاه اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن سخت زیان دارد و بطریق استعمال مطبوخ اصل السوس مقشر نیکو فته پر سیا و شان اسطوخودوس با دیان بیج با دیان در آب جوشانیده صفا نموده گلغده عسلی یا شهد داخل کرده بنوشند یا صرف با دیان و اسطوخودوس بدو دستور جوشانیده گلغده داخل کرده بدنند و یا انیسون پر سیا و شان مویز منقی نیز زیاده کنند و یا با دیان پر سیا و شان با درج جویر جوشانیده گلغده داخل کرده بدنند و یا انیسون با دیان با درج جویر جوشانیده با گلغده عسلی دهند و یا با برنج اسف و راجینی شربت اسطوخودوس حسب حاجت افزایند بطریق استعمال ادویه شومو مشک و عنبر و قفل و غالیه و عطر و دهندهی و مجموعه و جنید بیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهار نارنج و گل با بونه و ریحان و نرگس و چینی و نسیرین همه را در حد بودیدن سخن دماغ و دافع امراض بار و دماغی است بطریق استعمال ادویه ضما و با بونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف صغیر زنجبیل زعفران مرکب زردفای خشک شونیز کباب یعنی قفل صبر زرد و جنید بیدستر و فرفیون که بریت زرد و لوره از منی قسط کنندش کفایت صغیر سداب اشق خردل مویز مشک عنبر مویزای قفل عاقره خاکندر رس گین کبوتر روغن قسط روغن زنبق هر چه ازین با هم رسد و یا طبیب مناسب و انداب سائیده یک گرم بر سر ضما و نمایند بطریق استعمال ادویه نطول و انگلیاب با بونه اکلیل الملک برنجاسف شیخ از منی سداب تمام فوج پنجلی جاوشیر جده مرزنجوش صغیر جند قوتی شومویم و غیره خشخاش حار جوشانیده بر سر نطول نمایند و در ظرفی سرتنگ مانند آفتاب لوله دار جوشانیده و سر لوله را هنگام طبع بند نموده رداے بر سر بکشند و لوله آنرا از نموده بخار آن بر بینی و گوش و دماغ رسانند و بران سرنگون دارند و بدانشند که کما و سوط در علاج امراض مزاجی یعنی

و صداع بارد و ساق و دماغی مسطور گردد و از آنجا افتد کند و سوسیدی گوید که کندش باریک ساییده و خره قه کتان بسته و اتم بوییدن و کبکباش قرفن بل بسایه  
یا پوست جوز سبز بزرگ جوز در برنج جمع کرده خشک نموده و یا نهروز بر زمین افتاده جمع نموده خشک کرد و ویاقب جوز هندی صلب مثل غبار ساییده بر  
مقدم راس ذرور کردن و گذاشتن مهنی شتر با ذرور آذکذا پوست جوز سبز بسد یا خا ساییده بر سر نهادن و بمقدار مدت جناب خاربران  
صبر کردن هر واحد برای برداش مجرب است و این بطلان قوی و افتاع و این جناح و این چنین گویند که فرزند خویش شما و ذرور او اسارون شرب او  
ذرور او لوف ضماد او میسب یا بسه و یا شونیز شرب او ضماد او مشک شما و سوطا و شرب او ذرور او حله اکتا و ذرور او هر واحد مانع برداش است

علاج امراض مزاجی طب سافج

و آن سبات و نسیان است و صداع بدهب بعضی لیکن اقل و بندرت و بسبب کثرت استهام و استعمال آب و تناول مریات است شربت سطلو خود کس  
و دیگر مجنات استعمال کند و اطراف کیره و فلاسفه و تریاقات و اشال آن تناول نمایند و نگیند سربک و سبوس گندم و عا و رس دزیره گرم کرده و تقویت  
دماغ با طریقات و غیره و تسدید طریق انجبه و تقلیل غذا و شراب نمایند و در هوای تمام نادیر نشانند و انگباب و طول با سکه دران او و نیز بنفشه محمله  
مثل قرفه و سلینجه و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و فرزند خویش بنجته باشند عمل آرنه و اگر طبله و ملادت بر لیس عارض شود شوق شونیز و صبر و زعفران  
و مشک استعمال نمایند و غذایه بنجته محمله مثل قلا یا و مطجنات با بازیر حاره و کباب و نخود و بریان بخورند اما تقلیل و ترک عشا واجب شمارند و ریاضت  
قویه اختیار نمایند و بجای آب ما العسل یا عرق بادیان بنوشند

علاج امراض مزاجی بایس سافج

و آن صداع و سهرست و بسبب تناول مجنات و سفر حجاز و یا با نهار و قوز و ملاقات با دسموم است مریات مثل شیر خرفه و آب تبریز و لایب بله  
و اسپغول با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا شربت شمشاش و عرق بید و عرق گاو زبان و مارا القرع و مارا الجبن بپزند و قمر بنج و تسعیط بروغن گل و زعفران  
که در ورغن بادام و ورغن بنفشه و ورغن نیلوفر نمایند و زین شیر نیگرم بر سر بعد حلق راس و مخصوصا شیر زنان مانع است لیکن بسرعت بشونیز که  
شیر سیرج التفتن است و کذا غلاف سرجلو اگر از جراد که در و نشاسته و شکر سفید و ورغن بادام بنجته باشند و خوردن آن مفید و ضیادیکه در کسرم سواد او  
خواهد آمد مانع است و تصفیه سربالوده رقیق و تطیل بطیخ خجاری و بنفشه و شحیر و گل خطمی و برگ بید و شمشاش مع نصف آن روغن بنفشه نیگرم  
بعد تراشیدن موسی سرب نیز سفید و حمام و طب الفع الاشیاست و روغن که در و مسکه و شیر زنان و شیر بز و بیه ماکیان و دماغ حیوانات شربا و کلا و  
سوطا و طلائر مانع و بنده اما اللیم و شوربای چوزه مرغ و جدی فربه و ماهی رضاضی و کله پاپچه و بیضه نیمه شرت و فالوده و حریر پار و ورغن بادام و مارا الشحیر  
و بقول رطب مثل کاهو و خرفه و اسفناخ و ججاری سازند و باقی تدبیر از علاج صداع میسر افتد کند

علاج امراض مزاجی موسی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و ما شرا و سدر و در و سبات و صرع و سگته است و بسبب اکثر الحوم و حلویات و اشربه حاره باشد بقول شیخ کل  
غلیبه دم در تمام بدن بود و در سر قسطی و افزازان نیز حاصل شده باشد فصد قینال کنند و اگر هنوز در سر تمامه حاصل نشده باشد و در طریق حصول باشد  
فصد اکل نمایند و اگر قبل از آغاز حصول او در سر خوف حصول باشد مثل آنکه سببی جذاب اخلاط در حوالی راس بهم رسد از حرارت خارجی یا ضربه سقط  
و مانند آن در صورت فصد یا سلیق گیرند برای جذب ماده و اگر جذب او زیاد ازین مطلوب بود فصد ساقین و حجات ساقین یک فجبی قی از گویند  
و فصد رگهای پاکتند و هر گاه بشارکت عضوی دیگر بود رگ که میان سر و آن عضو مشترک باشد بکشاید بصورت اراده استقرار هر دو عضو و قی از  
ماده در دماغ و اگر اراده جذب ماده بطرف ناحیه بعد از راس مع استقرار عضو مشارک باشد فصد رگ مشارک آن عضو که مقدم است در علت کنند  
پس هر گاه ماده متوجه بسوی راس تنها باشد و عضو مشارک از ماده که از آن عضو بسوی دماغ منجذب شود پاک باشد بنفشه سرب فقط متوجه

شوند و یا غلبه دم از ابتدا صرف در سر باشد پس آنچه در حجاب خارج قحف واقع بود و در قریب شیون محسوس گردد و اراده علاج خفیف بود و در نجات مجت  
 نقره کند و اگر ماده غائر باشد و امید باشد آن بسوی خارج قحف نباشد فصد رگ پیشانی کشاید خصوصا اگر روح مائل بسوی موخر بود و اگر علت  
 صعب باشد مثل سکت و موی فصد در واج کند و اگر بعضی ملطفات را قبل از فصد در و سر و استعمال نماید بهتر است خصوصا اگر ماده بسیار  
 قوی نباشد و وقت باقی باشد زیرا که باعث اطمینان از توران دم و اخلاط و ارتفاع اجنه آنحصا بسوی دماغ و قلب و غیره از اعضا می نماید  
 و مجاور و مشارک است جهت آنکه مواد فاسد مادام که ساکن باشد با وی اعراض ساکن باشد و چون حرکت نماید حرکت مینماید با آن اعراض نیز  
 اگر یا آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر شکرک تمامی بدن باشد استفرغ جمیع بدن نمایند پس فصد را سنجند پس استفرغ اوقات مخصوصه  
 با آن بعد انصاج ماده هر یک از اخلاط بحسب واجب لائق و بعد گرفتن خون اگر سور مزاج حار باشد بهتر بعد از خراج هر چه در علاج امراض دماغی حار سانج  
 گذشت لعل آرد و بهر تطفیه خون اثر به بارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی دموی معمول است شربت  
 نیلوفر و شربت آلو و شربت توت و شربت سیب و شربت ورد ناز و شربت قرصا مفردا و مرکباتها یا با شیره نیز در باره مثل تخم خرفه منقشه و تخم چهارین  
 و منقح کدو و تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود رب به یا سیب بدهند و اگر سرفه نباشد کبکچین سواد یا شربت تمر مندی یا شربت لیمو  
 یا شربت حامض یا ربیاس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین بنوشند و جالات سرفه خیره منقشه به  
 مطبوخ میستان و نیلوفر و عناب و جنابزی بدهند یا شربت منقشه یا عناب و اصل السوس و بهر آنه و پرسیا و شان و یا مارالشحیر بنوشند  
 و اگر حاجت تلکین افتد بعد استعمال منقح صفرا سهل صفره دهند و یا دیگر نفواعت لطینه مثل نفووع ملیله و نفووع حامض و یا عصارات فواکه و ملیله کجار برند  
 و قهنها استعمال کنند و یا این نفووع مرکب که برای جمیع امراض دموی نافع است بدهند عناب بست عدد و زرشک پنج درم تخم کاسنی دو درم ربوبه حار  
 یک مثقال تخم کثوث دو درم تمر مندی ده درم گل سنخ سه درم یک شبانه روز خیسانیده صاف نموده شیر خشت ده درم ترنجبین بست درم  
 حل کرده بنوشند و یا شربت ورد بکر با گلکاب و عرق نیلوفر یا شامند و یا نفووع گل سنخ و آلو و عناب و منقشه و تمر مندی و میستان  
 یا شیر خشت بدهند یا بجمعه در علاج این امراض اخراج دم و تلکین طبیعت و تقلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دموی  
 اخذ کنند و غذا ما شمشیر و اسفناخ یا ب حصصه یا لیمو یا حامض یا زرشک یا انارین یا تمر مندی ترشش کرده و از جو به مرغ و غیره کحوم اجتناب نمایند  
 مگر مگام کمال ضعف با قبول بار و چنانکه است و از استعمال اشیا می شد بدو محوصه هرگاه سینه و یا عصب و یا اساضعیف و یا سرفه و خشونت صد باشد  
 بسیار حد کنند و تغذیه بچاهویا اسفناخ نمایند

علاج امراض دماغی صفره اوک

و آن صداع و بیخنده و شقیقه و سر سام و سرد و در و صحر و صرع است و سببش تناول باغذیه و ادویه گرم و ریاضت در باجره و سهر و صوم در آنست  
 تبریدی که در امراض دماغی حار سانج گذشت بدهند و آب نانخ و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزر قطن و اما القرح و آب انار و شیریه بار و طب  
 مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص و امثال آن و شیره نیز در باره و طبه و سلاقات ادویه باره و تمامه و تخم کاسنی و بیخ آن و اصل السوس و خار خشک  
 و تخم خرفه و خیار و عناب و میستان و تمر مندی و آلو بخارا و زرشک و مانند اینها نیز مفید بود و بعد تسکین با ده نفع آن منقح صفرا انوده صفره و منقشه  
 دهند اما قبول شیخ انصاج ماده حار بدوائی باید کرد که توام اجماع کند و معذک منقح و منقطع باشد و این اوصاف در مبروات مرطب که در ان جلا و غسل باشد  
 مثل مارالشحیر و کبکچین ساده و شیر نیز یافته میشود و اما کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر اجتناب کند و از منضجات بشرط مذکور است که استعمال  
 نمایند نظولات متخدر مطبوخ منقشه و نیلوفر و برگ مید و عصا الراسی و جمله قبول بار و بانگ سس که برای انصاج و تغذیه قوت آنها و اگر در ماده اندک  
 غلطیه باشد زیاده نمایند در ان بابونه و خطمی و پرسیا و شان و گاوزبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویه منقحه منقطع باشد و یا منقده منقند و

یا در غلط نوعی شبث با اعضا باشد تا آنکه آسان گردد خروج ماده بانفصلح طریق آن تا زائل گردد مانع و این مثل بادیان و بیخ آن و تخم کشوث و انیسون و مانند اینهاست و اگر بیداری مفراط باشد و درین را خواب نیاید پوست خشنک در آن اضافه نماید و سرکه مشترک النفع است جمیع مواد را در انضاج مواد خار باکی نیست در استعمال آن و از سهولت موافقه اخلاط در این رقیقه طلیح بلبله و آلو و شاه تره و شربت فواکه سهیل و شربت نقبشه و طلیح خیار شنبلیله و اشغال آنست متغوی بستونی و غیر آن بحسب حال بدن و خلوات آن از پ یا موجود بودن آن در بدن و بحسب سن و قوت و فصل و جیز آن و سهیل و پیچ بلبله و عناب و تمر مندی و شاه تره و سنا و نقبشه و عنب الثعلب و تخمی و تخم کاسنی یا شیر خشک یا ترنجبین یا ترنجبین و ادویه سهله شدیداً حراره در امراض حاره جائز نیست بلکه باید که استعمال لبنیات و ادویه قلیل الحاره مانند نعوات نمایند و قبول این بطلان خوردن گل نقبشه یا شکبیرات منقی و مانع از صفاست و طلیح فواکه یا شیر خشک در ترنجبین یا مطبوخ بلبله و آب انارین یا بلبله زرد نیز مفید و بعد از تقیه لعاب اسپنول یا بهدانه گلاب و عرق کاسنی و عرق گاوزبان و عرق کادوی و نبات بپزند و اکثر تبرید و ترطیب خصوصاً تمر مندی و بزرقطون مناسب و نخلخمه صندل و گلاب و آب مسیب و طلا صندل و انزروت و شیات یا شاد در گلاب سوخته و تقطیر روغن که در درین مفید و باید که قبل از تقیه تمام شد که ام شی بر سر کنند که در آن خوف انجذاب مواد بسوی راس است و استعمال غراغ منقی راس در اینجا بسبب خوف نزول ماده خار بطرف صدر منست و از عطوسات نافه در اینجا مثل بخار سرکه است که قدری در استخوان در آن گذاشته باشند و گذار شمع قنار ترش حاو و دیگر تدابیر مثل سوط و شوم و ضاد و نخلخمه و پاشویه بارد و انگباب و فلول که در امراض و ماغی خار سنج مذکور شد عمل آرند و هر چه در علاج صداع صفراوی مسطور گردید مفید شناسند و اطراف کف کشتیری فرغند و آنکه در آن مغز تخم که در و خیار داخل است نافع است و هر چه از ادویه و اغذیه که بارد و رطب باشد استعمال کنند و از هر چه موک صفراست مثل صوم و سر و غم و غضب و ادویه حاره منع کنند

علاج امراض ماخنی باخنی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سرد و دروسبات و نسیان و صرع و سکه است و سبب اشکنا را غذیه بارد و رطب و ودعت و سکون و نواتر ترمه یا و استعمال عقب غذاست اولاً برفع ماده منفع بلغم دهند و بعد از ظهور لضع مسهل بلغم تقیه بدن نموده بهر تقیه و ماغ حسب ارایج دهند با بجمیع بقول شیخ اصول و اهمیت ادویه مستعمله در انضاج ماده بلغمی و سوداوی چنان باید که در آن تلطیف و تقطیع و تحلیل باشد مثل انیسون و بیخ بادیان و بیخ کبر و ایرسا و از و زحاشا و زوفا و فوفج و سداب و برنجاسف و فرنجوش و برگ غاروش و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک و شبت و مانند آن از ادویه حاره محمله و منضج و اگر چه تحصیل تدبیر در بلغمی و سوداوی مختلف است یعنی استعمال این ادویه در انضاج هر بلغم مثل بلغم شور و مثل سودای احتراقی جائز نیست و واجبست که در استعمال این ادویه از اضعف با قوی گرانید بحسب درجات ادویه و بمقدار تصاعد درجات ماده ترقی نمایند پس اگر ماده کثیره الکیه شدیداً الکیه باشد باید که بحسب درجات آن ادویه حار قوی نیز تا بدرجه سوم و چهارم مثل عاقر قرحا و فریفون و غیره اختیار نمایند مگر آنکه بسبب کثرت ماده خوف غلیان او باشد که بنا بر سخوت جم از زیاده گردد و موجب تمد و مومل یا ورم شود که درین صورت قدری از آن مستفرغ سازند و بعد از آن در انضاج باقی شروع کنند و بهتر در انضاج اخلاط خام آنست که علاج و تضمین با ادویه معتدل الحاره کند و سکون و ستن اطراف استعمال نمایند تا آنکه برقی نفع یابد و اگر ماده قلیل الکیه یا ضعیف الکیه باشد بر ادویه مطلقه که بسیار گرم نبود بلکه گرمی او زیاده از درجه اولی نباشد اقتصار کنند و اگر ماده متوسطه در کثرت و کیفیت باشد ادویه متوسطه الحاره اخذ نمایند و سزاوار است که استعمال نماید سخن شدیداً تسخین در امراض بلغمیه بحسب آنکه تحلیل لطیف آن مینماید و غلظت زیاده در آن بهم میرساند و هر چه آن دشوار میگردد و موجب عطش نیست و در چون سرکه مشترک النفع است در جمیع مواد که سرد و بادانی شی حار ممکن است پس خصوص او با ادویه و تقطیع او باقی خواهد ماند و ادیان حاره که از یاجین و از بار و اوراق نباتات گرفته باشند در انضاج ماده بارد داخل اند و اگر مواد شدیداً البهردیا کثیره الکیه یا حصر الامحلال باشد ادیان که از صمغ حار و فواکه و ادویه قویه گرفته باشند در روغن بان و زنبق و زنگب و سوسن و عاقر و از عاقر و فرنجوش و نار درین بازیست که در آن سداب رطب یا فوفج رطب یا شبت رطب یا بابونه رطب و مانند آن جو شناسند و با سنجند و لفظ اختیار نمایند در روغن بلبلان بسبب

کمال لطیفه خود بر سرست تحلیل میشود پس در اطلیه و مردغات نفع نمی بخشد و بهتر است که ماده را با استفراغ و جذب بسوی خلاف جهت یا هر دو دفع سازند و جذب بسوی خلاف جهت بطرف دست و پایها باشد و دوک و مالش آنها بنگ و روغن نبخشه یا روغن بابونه بحسب مزاج معین برانست اما در جامع برای هر دو تیسر یعنی استفراغ و اما که استعمال تنجیحات و حملات و مدرات و معوقات مست بحسب ماده و قوت و از سه ملاقی که استفراغ ماده را سبب حرکت بدن می نماید حسب ایارج و توقایاست و حسب اسطوخودوس آوقیست با خلط متحرکه که در آن غلبه مراد بود و معذک غلیظ باشد بلکه آن مشتمک و در خلط بلغنی و مراریست و قوی تر ازین همس نفوق صبرست تخد آب کاسنی یا نفع ایارج و قی بسکنجبین و تخم سمرق و اما ایارج ارکا غائیس م ایارج اوفس م ایارج لو غاویا و ایارج جالینوس و حسب تخد از تجر لاجورد و خربق اخلاط غلیظه و سودا و پیرا موافق است و کد لک هر آنچه در آن اسطوخودوس اقد و ایضا آنرا قی بشرب سکنجبین تخم ترب و تخم حنظل با ساراد و میخسج اخلاط از چه صلاح است و با وجود این آنها را لطیفات است و اولی آنست که با ایارج نیکوار ترند و نقیهون و غار نقیون و مانند آن باشد بعد وجوب کبار پس ایارجات پس خربق سفید بجز در احتیاط و باید که در سهلات از ضعیف شروع کنند و بتدریج تا ایارجات کبار برسند تا وقتیکه انقطاع ماده علت معلوم شود و از سهلات ملائم مخصوصه برای تنقیه راس شنیدار است که از آن خوب بزرگ سازند تا زمانی بسیار در موده بماند و از وزن قلیل آن فعل کافی بطول مکث و لبث حاصل شود و وزن قلیل آن بنگار استعمال مضرت کند و باید که شب فرو برند و بعد خوردن آن خواب روز تا حرکت و بیدارسی فعل او باطل کند و غیره و اصل درین خوب صبر و ایارج است و مصطلک برای تقویت موده در آن داخل میکنند و بلبله برای منع صعود بخار بدماغ از موده می آید و اگر اودا عانت اخراج اخلاط بلغنی نماید تخم حنظل و زنجبیل و تربید و اسطوخودوس داخل کنند و انطاک گوید که بهترین چیزی که تعدیل و تنقیه قوتی سردان نماید لطوخ میوه و زعفران و قرنفل و سنبل الطیب و قسط و شمش انیس است و معوط بر و چند برشته و کدش و فلفل و خردل و همچون جامع الاسرار در تقویت سد و تقویت دماغ و افزایش عقل و حفظ و تنقیه ریاح و تعدیل برودت بحسب است و ایضا از منقیات خاص دماغ غراغز و عطوسات است و در اسی تحلیل مواد باقی سوط و الکباب و نطول و پاشویه جارجه تنقیه عام لعل آرد و کد انبیه تنقیه برای رفع بقیه ماده و تحلیل آن اطریفلس سنا و طین سبیل و اسطوخودوس و همچون انطاک استعمال فرمایند و ایضا بعد استفراغ ریاضتی که سر ابدن تسکین نشود بلکه صرف اسافل بدن و پایی حرکت کنند بچوکه در علاج کلی امراض راس مذکور شد و مالدین اطراف و لبستن آنها از فوق بسوی اسفل لعل آرد و گاه سه ریاضت ضعیف نفس را س میکنند مثل وک و غزان حتی که استعمال شانده و نهد از منقیات تناس شمرده اند چنانکه در آرخشیر غس لعل آرد و بساست که موضع عاقر قرحا و فلفل و زنجبیل و وچ حتی مویزج و مانند اینها نفع می بخشد و ادویه غراغز لطیفات و مقطعات مثل سکنجبین حنصلی و ایارج ارکا غائیس و پوسطوس و تخم حنظل و زنجبیل و اسطوخودوس و تربید و خردل و عاقر قرحا و فلفل و مصطلک و وچ و زوفای خشک و دارچینی و سلیمه و صغره و زرنجوش و پوسطوس کبر و فوئج و درمی و سکنجبین عسلی و عسل و مانند آنست و بقول سویدی غرغره بصره اذان الفار یا مویزج بسکنجبین حنصلی و یا مطبوخ در شراب ریحانی یا بطبیخ ارماک یا عصاره چقدر سفید بسبل یا زوفرا یا صبر یا طبیح افستین یا حسرف یا بوق یا عصاره انجیره یا طبیح خربق سیاه یا طبیح ایر یا طبیح اونس یا عصاره کرب یا طبیح حب بلسان یا ننگ اندرانی در آب حل کرده یا نوشادر در آب حل کرده همس واحد نیز منقحی دماغ از مواد بار دست و ادویه عطوسات منقح هم برای اخراج اخلاط بلغنی مثل کدش و فلفل و حبید ستر و ثوم و حروف و دار شیشهان و نوشادر و زنباق و خمدل و بزور جار و مانند آنست و گاه سه از بعض ادویه نیکوار اضمده و اطلیه بر اصداغ لعل می آرد و ادویه سوطات محله اگر قوی خواهند شد بدریج استعمال نمایند مثلاً در اول مرتبه بر روغن گل و مانند آن لعل آرد و در مرتبه ثانی بصباره چقدر و مانند آن و در مرتبه ثالث آب زرنجوش و اشال آن و بقول سویدی سوط یک درم اذان الفار مثل او عسل و یا قلعند آب حل کرده و یا گل شقائق النعمان و یا عصاره کرب یا آذریون یا گل نیمسری زرد و یا نفع شجاری یعنی خس الحما که آن کاهنود شستی است یا نفع یا فوئج بتانی یا جلی یا بنج سوسن سفید یا گل او یا انجیره یا برگ شتابانگ یا البلاب یا سماق یا کرفس یا صغره شیر در خمران از هر واحد عصاره گرفته و یا مرکب دانگ و یا ریحان کافوری و یا آب پیاز و یا طبیح پیچ بخور می بسبل و یا طبیح کون و یا جسم ام سوده و یا روغن غار و یا

روغن سوسن سفید و یا حرف و یا آب جازا نخل و یا روغن بادام تلخ و یا طلیخ ما میران و یا حب لبسان و یا روغن شونیز نشیر زنان و یا چند سید سر و روغن انار  
 و یا شیتوخ بروغن مذکور و یا عدس تلخ بروغن بادام و یا حنظل نشیر و خران و یا زعفران و یا سیئه سالک و یا جا و شیر بروغن بادام تلخ و یا حلیت بر روغن  
 مذکور و یا صمغ سر و بروغن بادام هر واحد منقح و یا غ مست و او و یا انکباب و نطول و اینست اکتلیل با بونه حلبه تمام زوفا اسطوخودوس آفستین اذخر  
 با دیان بیج کرفس پوست ترنج برگ برجان برگ سداب عاقر قرحا حب الفار حشیه مغربی برگ غار حبل صخر فارسی برنجاسف ناخواه در سنه ترکی فرزند خوش  
 قیصوم پریاوشان تخم شبت حاشا فتیح شیخ ازنی هر چه از آنها مناسب دانند جویش داده انکباب یا نطول سازند و او و یا پاشویه حارا نیست گل با بونه  
 فرزند خوش غنبل الثعلب برگ شبت هر یک ده درم سوسن گندم بست درم بدستور که در علاج امراض و اعراض حار ساخن گذشت لبل آرد و گاهی اکتلیل  
 و یا در بنجوبه و برگ سداب و خاکشی هر چه مناسب دانند افزایند سویدی گوید که سنخوس شام و بنجور ابله رویه بارده را از داغ فرودی آرد و کذا مشک شام و  
 منقح و یا غ از مواد بار دست و یا لبله کابلی سائیده بصل سرشته خوردن طوبائی را که بسوی داغ منقحی که در منع کند و شمع نخل و غرغره بطلیخ و یا شرب طلیخ  
 منقح و یا غ سب و کذا مضع کند یا علك البطم یا صمغ پیسته و انداختن آب دهن و کذا اسوط بصاره گل سرخ تازه و هر واحد از آنها مجرب من است و شرب  
 عود یا عصاره بنجور هم بصل یا قفاح اذخر یا شمع حنظل یا از فرایا قفوریون و قیق یا آب طلیخ خیری زرد یا کرک بصل یا سنبل هندی یا صبر یا طلیخ آفستین یا ادری  
 یا رویوند و یا لبله کابلی یا ترید یا تخم انجره سوده بصل سرشته یا طلیخ ایر یا عصاره فتیح یا روغن بادام تلخ یا عود لبسان یک درم یا غاریقون یا حب لبسان  
 یا سیلخه یا بنگ یا اسطوخودوس دودرم بصل و شمع شمع حنظل یا کندش یا خردل یا صبر یا حرث یا بوریق یا خرق سیاه یا ایر یا غلظ سیاه یا لفضل یا شونیز بریان هر چه  
 سوده در خر و کتان بسته و یا برجان کافوری و یا عصاره بصل یا بگل خیری زرد و یا سنبل هندی و یا ادریجینی و یا عاقر قرحا و یا سوسن سفید و یا گل سوسن یا غول  
 و یا چند سید تر و یا جازا نخل و یا حب لبسان و یا گل بستان افزایند و یا گل سوزنجان و یا بنگ و مضع بیخ شقائق النعمان بمرات یا مصطکی یا موزنج یا خردل  
 یا زنجبیل یا مصطکی یا پوست بیج که بر ما غیر خام و اکل بقله انجره مسلوک بروغن بادام و نطوخ داخل مخرن بصاره قنار الجار و شیر زنان هر واحد منقح و یا غ  
 از مواد بار دست و باقی تدبیر از علاج صداع بلغمی اخذ نمایند

علاج امراض و اعراض و ادوی

و آن صداع و سینه و شقیقه و سرسام و سرد در دوار و سهر و وجود و یا لخلیا و صرع و سکت است و سبب او اشکارات غذیه مولد سودا است مثل عدس و کرب  
 و کرم لبر اول مضع سودا دهند و بعد بطور نفعی سهیل آن و حب اقیقون یا حب لاجورد سفید کنند و باید که در انضاج سودا نیز قاعده که در انضاج ماده بلغمی  
 گذشت از استعمال ادویه طهف و متقطع و محلل و تصعید درجات ادویه بمقدار ماده مرعی دارند لکن بر ادویه شدید الحار را اقتضار نکنند تا در تحفیف زیادت  
 نکند و لایسکه سودا غیر طبعی و احتراقی باشد بلکه در انضاج ماده سوداوی لاجماله احتیاج بملین و ترطیب بود مثل غناب و نیلو فروانجیر و تر و بنفشه مرئی مانند  
 آن و یا مار الشیعر یا شکر و ترنجبین پس عقب او منضجات محله لطیفه التحلیل هر درجه ثانی و ثالث مثل برگ گاو زبان و بسفنج و برگ بادرنجوبه و سپستان  
 و ترنجبین افزایند و او آلت که حج نمایند ادویه طینه و مطبه را با حاره مقلعه محله مانند شربت اصول و کسبجین عنصلی خصوصاً با مار الشیعر و طلیخ اصل لیسکا  
 و با دیان و کرفس و اینسون و پریاوشان با انجیر و موز منقحی مع گفتند و بساست که زیاده کرده میشود در ان اسطوخودوس برای اختصاص آن بدماغ و  
 مار العسل نیز طرب و سخن و مضع است و این همه برای سودای طبعی و محرق از بلغم و خون اولی بود و اما در محرقه از صفرا باید که تقدم ترطیب بسیار با غذیه  
 و ادویه مطبه سده حرارت احتراق نمایند بده انضاج با ادویه مذکوره فرمایند چون سودا بسبب غلبه ارضیت عاصی از نفع است پس باید که منضجات  
 بسیار استعمال کنند تا وقتیکه قاروره غلیظ گردد و از سفیدی بسیار ای گردند و در نفع لبت ظاهر شود بده سهیل دهند و بعد سهیل باز مضع دهند و بعد از ان  
 سهیل نوشانند و همچنین لبل آن زیر که سودا یکبار نفع نمی یابد بلکه اگر در دفعات هم نفع یابد غنیمت شمارند و این مطبوخ به نفع سودا نیز معمول است  
 بسفنج اسطوخودوس یا در بنجوبه یا اقیقون بصره بسته هر یک دودرم موز منقحی بست و اندک الوبجاراده و اندک جو شائیده صاف نمود و ترنجبین پانزده درم داخل

کرده بنوشند و تا روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند گزینان گل گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل مسخ تخم کاسنی بیج کاسنی پرسیاوشان تخم خنثی اصل السبل  
 شاهتره تخم کوشن بیج بادبان هر یک دو درم انجیر بیخ عدد گل کنند چهار توله افزایند و گاسپ بصورت کثرت غلط ماده قفلوز لیون و بیخ کب زبانه میکنند  
 و هر گاه اراده مهمل باشد مغز خیار شنبه شش توله شیر خشک چهار توله سنای مکی بلبله سیاه هر یک دو یا سه مثقال روغن بادام یک مثقال در مضع افشانید  
 و گاسپ لاجورد منول در جلاب حب بسته بخوراند و بالایش مهمل می دهند و این مهمل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد را کجین  
 سکنجبین انقیونی مع سفوف سودا دهند و همچون نجاح باب شاهتره نیز فلاح می بخشد و گاهی بعد نفع برای اسهال سودا انقیونی شش درم در یک قسح  
 ماراجین شب خیسایند و صبح مالیده صاف نموده شکر یا شیر خشک پانزده درم حل کرده میدهند و قبل خواب لیسوس و نقلیسی فوس در روغن منق دیان از بهر سودا  
 و گاهی عند توت مرض و مریض ایارجات کبار مثل لوغاف یا میدهند و خوب که در آن لاجورد و جرزانی و اسطوخودوس و انقیون و بلبلانج و قدری حسبت  
 سیاه باشد در خارج مواد غلیظ سوداوی مخصوص است لیکن استعمال خرق بجز در احتیاط باید و بعد مهمل غرغره با یابج فیکرا و سکنجبین عسل و یا با پوستیج  
 همچون لیسول در آب گرم نیز منقی دیان است و بعد تنقیه قبول شیخ بهر تعدیل در سودای طبعی و لبنی تسخین مع تطیب کنند و در سودای اختراتی از هر چه ضعف  
 و سخن باشد اجتناب نمایند و بر طببات از البان و ادیان و نطولات و ضماوات و اغذیه اقتصار و زرد و باقی نماید بر علاج صداع سوداوی و مایه خوراخذ  
 کنند و حکیم عابد سرمندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب چهار صد درم نقره هفت درم هفت بار و طلا بیخ درم پنج بار و فولاد پهل درم نبار دیان  
 کرده هر روز از آن بر نه بار پانزده درم بنوشند و منع تولد سودا و تجویذ هضم و از آنکه فساد آن بقابلیت جریبت

علاج امراض ماعنی ریوی

و آن صداع و تنقیه و سرد و دوار است و سببش کثرت اغذیه غلیظه و سوء هضم است بهر تحلیل ریح کاسرات آن مثل طبع شیخ و انقیون و حاشا و مانند آن  
 استعمال نمایند و نطولات و سعوطات و شمومات و ضماوات محله که در علاج امراض ماعنی بار و سافج یعنی مذکور شد عمل آرند و دخول در حمام گرم بر نه بار و ششم  
 چند پیدتر و مشک درین باب مخصوص است و تقطیر روغن یاسمین در روغن غار و روغن مرزنجوش در گوش نیز مفید است و نطول بادویه محله مثل بابونه و کلین  
 و مرزنجوش و صغره و فوخیج عمل آرند و از خرقه معموله در آب ادویه مذکوره بکشد و سه کند و سعوط چند پیدتر و مشک در روغن زنبق ساییده محله ریح سرست  
 و قفلوز روغن زنبق که در آب مطبوخ صغره و حب العار و تخم کرفس و زبیره که مانی سخته باشند و در بینی و گوش نیز تحلیل ریح راس کند و کذا شرب و شکر  
 یعنی یاسمین بری و شتم مهار و بستان افروز و خلاف لبنی و نسرن و گل سورنجان در گرس و سعوط مرکب بقدر دانکه سنده بر روغن بادام و روغن خسته  
 قندول و عصاره برگ شایبانگ در روغن مرزنجوش هر واحد محله ریح سرست و اگر ماده مولد ریح که آن در اکثر بلغم با سودا میباشند زیاده بود اول تنقیه آن نمایند  
 بهر سوره که در علاج امراض ماعنی و سوداوی مذکور شد بعد از آن تعدیل و تقویت راس بتوجه شوند و از سبغات مثل خرما و جوز و خردل اجتناب کنند  
 و باقی علاج از صداع ریوی اخذ کنند

علاج امراض ماعنی بخار س

و آن صداع و تنقیه و عصابه و جس و سرسام غیر حقیقی و سبات و سرد و دوار کابوس و صرع و سکت است پس اگر سودا آنچه از بدن باشد اول تنقیه  
 خلطی نمایند که از آن بخار تولد میشود و مثلاً در غلبه خون فصد و حجامت سابقین کنند و اگر حاجت بود مهمل بار دهند و در صغره و میسل صغره را کجا بر نه بار  
 در هر دو تقویت سر کنند و سعوطات بارده و نهادون روغن گل و گلاب و سرکه بر سر استعمال نخله بار و اثر بهر مطفیبه مثل شربت حامض و لیمو و ترمنه می  
 الوم اسفول و شربت بنفشه و آگوبالو بنوشند یا تقوی حامض بشربت بنفشه بدهند یا استعول مسلم گلاب و نبات بخورند و اطراف صغیره و کشنیزه  
 صرف یا همراه آب ترمنه می و آگوبارا یا تقوی بلبله بلبله آله و کشنیزه استعمال کنند و از ضماوات بار و اختر از نمایند بلکه اضده محله که در آن اندک قیصن باشد  
 و شمومات لطفه کفایت کند اما در صورت احساس حرارت زائد در ماده بخار از محلات کشنیزه و کشنیزه مثل فرفلون و خمیره اجتناب شدید نمایند و کذا

کند مجذب آن طرف خلاف و تفتیه بغا غریبه استعمال کنند طولات معتدله در حجام و غذا بزوره انار وانه بالیمو یا اسفناخ یا سماق یا کدو یا خوره سازند و خوردن نان خشک تصاعد بخار سیوی سر میکنند و کچوری نجس است و بعد غذا برای منع صوابه و بخره خوردن سفوف کشنیه و فنگر و یا سماق و بزرقطونا بنگر و امتصا صبی یا سیب یا ناشپاتی یا زعفران بود و کشنیه در طعام زیاد اندازند و در صورت ماده لعنی و سوداوی سهل آنها دهند و اطرافیل شانی استعمال نمایند و هر چه علاج امراض دماغی لعنی و سوداوی گذشته عمل آرنده با جمله مراعات خلطی که از آن بخار متولد میشود در اشربه و اغذیه و غیره با واجب است و اول استعمال منقیات است و جذب بخار به بستن اطراف و مالش کف پا پنجه های درشت و نهادن شناخا بر ساقین پس همین بخار ببلبله مرئی و اکله مرئی و کشنیه کشک و اطرافیل کشنیزی باید کرد و استعمال پا نشویه برای جذب بخار از سرد هر ماده میند بود و اگر صوف و بخارات از عضو واحد و تدبیرش در علاج امراض دماغی سرکلی است

علاج امراض دماغی سدی

و آن صداع و صرع و سکت و جمود است و قبح سده در عروق یا مجب دماغ بسبب خلطی از اخلاط اربعه بود و یا بسبب ورم پس اگر بلغم غلیظ لزج محض است که در و آن بلغم پیدا بود درین صورت انصاف و تطهیرت ماده نمایند بمضج بلغم که در آن زونا و حاشا و غیره لطافات افزوده باشد و بعد تطهیرت بمسهل طریقی علاج و شبیه آنرا کنند بعد به تحلیل طولات و صمومات و عطوسات و غراغره که در علاج امراض دماغی لعنی مفصل مذکور شد بخار برند و باز انصاف و استفراغ مشغول شوند و بعد تحلیلی که سده زائل شود و طولات مفتحه و شبیهات و مضعفات و ادمان محله دائم عمل آرنند و واجب است که در اهلی طولات سلب و سختن از بلندی نمایند و سراسر است باشد تا آنکه غوص و نفوذ و اثر بیشتر کند و شیدان گل زرگس و شو تیز بریان و آزاد درخت و لادان و شتابانک که آن بر لوف است و گل سورنجان و فرزنجوش هر واحد تقطیع سده دماغ نماید و کذا برگ خار شک با یک ساییده در خر قه کمان بسته دائم بوئیدن و بخار طبع فرزنجوش که قطن و سویدی گوید که شمشاه سفوم و کذا اینسون بریان در خر قه کمان بسته در تقطیع سده دماغ مجرب است و استعمال سنگین بر زوری نیز منفع سده است و کذا گل خیری و تخم آن در تبخیل و بادرنجوبیه و مرا حوزهر و واحد شرابا و شام و کذا کنگ سنبل و جوز بوا و اینسون هر سه مساوی مفتح سده است و فرنجوشک شام و شرابا و ضماد و تخم او و قبله مسلوب او اکلا و عروق او شرابا و کذا عروق با درنجوبیه و تخم آن و اسطوخودوس و سیلخه و فرزنجوش هر واحد شرابا و عصا فرزنجوش و کذا در عرق گل قندقل سوهوگ و قبله ترنجان مسلوب بشیره با دام اکلا و مرا حوز شمع و فرزنجوش شام و زرا نافع و اگر کثیب سده سودای غلیظ باشد نشان غلبه سودا ظاهر بود و تدبیرش تصدست و استفراغ سودا و استعمال اضده و طولات مخصوصه آن که در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و آنچه که مزاج دماغ حار و سده غلیظ باشد علاج مشکل بود و درین صورت اول مفتحات استعمال کنند بعد هر گاه از علاج گرم سررا مضرت رسد تا در آن نمایند براتی که با در خوابد و قبض در آن نباشد و بعد از تسکین باز اعاده مفتحات کنند و انفتاح سده بهمین طریق علاج کنند و ایضا در همین حالت استعمال سنگین و ما را بشیره و غیره مفتحات باره بنا سرب بود و اگر خون یا صفرا بسبب کیت خود یا درم محدث سده گردد و علامات غلبه خون و صفرا درم پیدا بود تدبیرش تفتیه بقصد و مسهل است بطوریکه در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی مذکور شد و در سده وری بد آنچه در علاج امراض دماغی وری می آید علاج کنند

علاج امراض دماغی وری

و آن صداع و سرسام و ماشا و سبات سهری و سکت است و درجه اقسام ورم اول قصد سرد کشانند پس اگر ورم حار باشد تدبیر کیه در علاج امراض دماغی حار سا فوج گذشت عمل آرنند و ابتدا در معده و انزیر در وقت مذکور شده با در سکه که کلاب کنند مگر آنکه با آن درد شدید باشد که درین وقت سکه جانز نیست و درین استعمال روغن گل سیرد مقداری صالح بدون افراط مخلوط با سکه کب یا رو یا انگلی بر پیشانی و سرد آب عنب التعلب و فونیل و صندل و شیافا شام و گل رازی و عدس پخته و پانندان و آبمانی که در آن ادویه بارده قابضه و حاره قوی القبحه که در مزاج آنها ترکیب از برودت نیز باشد مثل طرافا جو شانیه باشد نافع است و از ادویه شدید الیه و متخذه از مثل خشخاش و اینون و غیره اجتناب کنند مگر هنگام شدت حاجت که درج شدید باشد و در آن هنگام



قدری با بونه داخل نمایند تا که شدت قوت مخدره آنها را بشکند و کم کند چه بونه که قوت مخدرات میکند و اگر مواد شدید الحده باشد اولاً آب بقول که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد استعمال کنند بعد به مضایق موا و حار مشغول شوند و بعد از آن دوائی که در آن اندکی تحلیل باشد مثل آبکبه در آن اکیلی و پنج مورد پنجه باشد و از ادیان روغن بایونه تازه نهایی مخلوط بر روغن گل بحسب مدت مرض و قوام ماده و قرب عهد از منتهی و بعد آن بکار برند و پس عند منتهی مریضات محله مثل آبهای که در آن اصول کرفس بادیان و بزور آنها و بسوس گندم و حله و خطمی و اکیلی الملک و اقوان سفید جو سائیده باشد و از روغن غبار و روغن شبت و مانند آن بل آرد تا آنکه در غرضی تحلیل حاصل شود و اینها کما مضایق است بلکه ازین ادویه ترتیب دهند و در استوفات واجب در علاجات او رام راس از فصد و غیره بحسب ماده و تقویم نمایند و در غرضی صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفه طلبه استعمال کنند مثل مار الشیر و اجاصیه و اگر ورم بارو باشد بعد فصد و مسهل بحسب ماده دهند و در استفراغ دوائی که در آن روغن بیدارنجیر و روغن بادام تلخ و فیترا و مانند آن باشد با اصول استعمال کنند و اقتصاد نمایند در ابتدا از روغن کف مخلوط با طغفان مثل جاشا و قوتج و جنید برتر خاصه پس استعمال نمایند عضل و سرکه آملر بطریق ضام و غرغره اگر ممکن باشد و لباس است که نفع می بخشد آشناییدن دولتت متعال یا کمتر از آن بحسب مزاج جنید برتر خصوصاً برای شیر غس بعد مضایق که در آن ارخا و اندک تحلیل باشد استعمال کنند و بعد از آن نزد آنها در تمامی او رام بارده و حاره مریضات را بدین نوع که در باره مریضات تامه و محملات قویه از آنها و ضامات و ادیان بل آرد و باقی علاج منصل از تقاسم سرسام اخذ کنند

علاج امراض دماغی از تصنیف دماغ

و آن صداع و سردرد و سایر است بهر تقویت دماغ اطریفات مثل اطر لیل کشنیری و لیسیر و اطر لیل اسطوخودوس و اطر لیل مقوی دماغ و غیره مریضات مثل خمیره گاو زبان و ششامش و مر و ارید و دیگر مقویات مثل انوشدار و جوارش صندلین و جنبر و دوار المسک متعال و صبحون مقوی دماغ و منفرج یا قوتی بار و حار و شربت ابریشم و عرق کینکی مرکب هر چه ازینها مناسب مزاج مریض دانند بدهند و حریرهای معمولی نوشانند و خوردن هفت عدد مغز بادام متشکر باشد آن نبات در شب وقت خواب سخت سودمندست در روغن گل بر سره مالند و در وقت لیل بگللاب طلا سازند و طلائی که در آن تخم بریان بوده و مغز نبات داخل است بل آرد و سیب و جنبر و گللاب بیونید و بونیدن شوم عالیه و کما جنبر نیز مفید و سوسور و روغن گاو فقط یا با مر و ارید مخلول بگللاب بسیار مفیدست و اغذیه لطیفه عطریه مانند گوشت چوزة مرغ و تیمو و دراج با تخم و ابا زینر خوشبو و گللاب پنجه بخورند و جمیع ادویه حیوانات و بلوب مقوی دماغ است و استعمال حلوائی چوب جینی تالیف والد حکیم علوی خان مفید و مغز کوسند بار و روغن بادام بریان کرد و خوردن و روغن آن بر سر مالیدن و پنجه پسین سر را بر بخار قلیه جگر بزرگ با مصالح متعارفه پنجه باشد داشتن و یکد و لقمه از آن خوردن نافع است و اگر سینه پنجه مرغ که قریب جوانی باشد در روغن گاو بریان کرده گوشت او بگیرند و در باون بکوبند بعد نشاسته ریح رطل در همان روغن بریان نموده و مغز بادام ریح رطل و قدری زعفران و دارچینی و دانه هیل را سائیده شکر سفید بتمام آرد و اگر روغنی که در آن سینه مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاد باشد آنرا نیز در حالت قوام داخل کنند و همه را در قوام آمیخته هر صبح بقدر دو نیم توله بخورند مرید دماغ و مقوی است و سفوف بنفشه کشنیر متشکر گل سرخ مغز بادام هر یک دو ماشه اسطوخودوس سفیل الطیب گل مندی هر واحد یک ماشه کوفته پنجه نبات برابر آمیخته یک توله خوردن نیز مقوی دماغ است و گویند که گم خاکیک متعال سائیده بعسل آمیخته لیسیدن همین اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط سردی در معده باشد درین حالت با استفراغ آن پروازند پنجه در امراض دماغی شکر کی معدنی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن مصطلک سوده یک ماشه با طریقی کشنیری یک نیم توله سرشته مقوی معده و دماغ است با کله باید که نظر بر اسباب سابقه نیز دارند مثلاً اگر سبب ضعف سو فرج حار بار بار بود و علامات مخصوصه آن ظاهر باشد درین صورت در صافج تعدیل و رادی نغیه نماینده بیانچه در علاج امراض دماغی حار و باره و صافج و مادی مذکور شد و بعد از آن مستقیماً مزاج بقویت دماغ کوشند مثلاً در مزاج حار مقویات بار و دماغ مثل صندل و گل سرخ و روغن گل و گللاب و مر و ارید و آمل و ششامش و گل سیب و گل نارنج و گل سفید

و در مزاج بارد و تقویات مارشلی زعفران و مشک و عنبر و عالیه و عود و دارچینی و قرفل و کندر و تخم حنا و سعد و زنجبیل و سنبل و بالنگو و بلاد و در مزاج  
یا بس شل انجیر و مغز بادام و لپسته و فندق و ناشسته و حریره و شیریش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار شتم و شرب گلاب  
و گل قنقار و گل به و شرب آله و کافور و بلبله کابلی و شتم سیب و گل بید و صماد آله هر واحد مقوی دماغ است و در مزاج بارد و شرب حب بیسان  
بعل و یا بلبله و یا زنجبیل مخلوط یکباش قرفل و یا عرق بادرنجوبه و یا اسطوخودوس و یا جوز بوا و یا چبادا و در شرب شمشک عود و زعفران  
و زنجان و تخم آن و گل بادام و شتم برم و عیشوران و زفت مخلوط بلادن و نسرن و نرگس و زنجبشک و سنبلید که گل سورنجان است و شرب بجز در  
و سنبل هندی و شرب در زور بر سنبل الطیب و زنجبشک و صماد عود و صماد عالیه و سعد و نسرن و زور و نطول اکلیل الملک و عود و بیسان و شتم و  
شرب و صماد و مضع عنبر و بلادن هر واحد نافع و سودی گوید که یا سیمین شرب او در ورا و کباش قرفل و کذا گل جوز یا برگ او خشک و یا پوست سبز او  
خشک کرده فروار بر قدم راس هر واحد در تقویت دماغ مجرب است و اگر سبب ضعف انتفاص جرم دماغ بود او کشار تناول او دهنه حیوانات و  
تقویت روح نفسانی بفرجات نمایند و کشار او را گل فندق و بادام و حکم دراج و دماغ ماکیان و شرب شیریش و نطول سر بر روغن گل هر واحد مزید  
جوهر دماغ است و بقول جالینوس مسکه گاو و شیر او و شکر و زردی بیضه جوهر دماغ را زاید میکند پس اگر سبب کثرت جماع باشد بهیات و مولدات  
منی استعمال کنند و ایضا ترک جماع نمایند و اغذیه بمره لطفه خفیفه سیرج المضم دهند مانند شوربای چوبه مرغ و گوشت خلوان گو سفند شیر خواره و روغن  
گاو و پنجه تمان رده تنوری خوانند و مارا لیم ساده نه توله و یا مارا لیم مرکب علوی خان و همچون لبوب نه ماشه دهند و خوردن زردی بیضه مرغ بانبات  
بسیار مفید است و کذا بانگ سیلانی و همچنین کسز بادام و فندق و کپسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضا شیر گاو و میش و گو سفند و شیر و مغز همه حیوانات  
در روغن گاو و شکر تری و نان خمیری تنوری مایده بیکر تناول کنند و بالائی و شیر بانبات یا پلا و مرغ و چلاد و مطنجن درین باب اثری عظیم دارد  
اگر سبب کثرت زینش نزل بود سخت تنقیه دماغ بحب تو قایا و یا اراج کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطرا نبل اسطوخودوس و شاه تره  
علوی خان با عرق اسطوخودوس دهند و تفاحه علوی خان که درینجا دستور گرد و دکلاه ایشان که در صمغ ضعف دماغی باید کاربردند که اصلا تخلف  
ندارد بلکه نافع حقیقان و مانع صعود انجیره بدل و دماغ اند و حریره از شیریه بادام و ده عدد و خشکاش و تخم خرزهره هر یک یک توله و حب قرطم و توله ناشسته توله  
روغن ماده گاو چهار نیم توله و نبات هفت توله دهند و غذا پلا و گوشته قومه همراه مان تنوری با گوشت لوه و دراج و حیوانات مقویه دماغ و مانع نزله بل  
آرد و نسجه تفاحه علوی خان اینست عود تماری پنج شقال اشنه سنبل الطیب قرفل زعفران اطرا الطیب قافله صمغ بسیار به پوست ترنج هر یک یک شقال  
و یک نیم دانگ عنبر اشوب دو شقال مشک یک شقال بهار نارنج یک شقال و دودانگ  
علف هندی چوبی لبان هر یک نیم شقال جزا کوفه  
پخته در باون سنگین گلاب بسایند و عطر خرب و ناگ کیسه و عود هر یک نیم شقال روغن یا سیمین و نرگس هر یک یک نیم شقال داخل کرده چندان  
حل کنند که قابل حب بستن شود پس لیکل سیب ساخته در سایه خشک نموده بپونید و اگر سبب سهر طویل باشد به تطیب و تنویم گوشند و اگر مرض مزمن  
باشد بعد از آنکه مرض تقویت بدن بادویه و اغذیه لطیفه تدریج نمایند و اگر ریاضت شاقه باشد دعت و سکون و استحمام مرطب و تدبیرین با دمان بارد خنیا  
کنند و اگر استوفانات کثیر باشد آنچه در صمغ بیسی باید استعمال نمایند و ایضا خیره مر و اید ساده نه ماشه ورق طلا یک عدد و عرق تنبول حکیم و کار اند خان  
هفت توله با شربت تنبول چار توله تخم شربتی هفت ماشه دهند غذا شوربای مرغ و نان خشک خوراند و مخلطه مقوی دماغ نیز مفید و خوردن مریای آله و  
بلبله و سیب بهی و انناس بوزق طلا و نقره و طباشیر خلی نافع و کذا انوشداری ساده و لولوی لیم کوفه

دری باغی

علاج امراض باغی از قوت حسن طبع

و آن صمغ و صرغ است بهر تبلید حس اغذیه غلیظه مثل هر سینه کیم و جویم بقرو و کله یا بچه و کرش آن دهند اگر هضم قوی باشد والا اغذیه که از بقول  
بارد مثل برگ کاه و خرزه و کثیر تر و کیم ماهی و گوشت بزه شیر خواره و گو ساله ساخته باشند بهند و در طعام تخم خشکاش و تخم کاه و انگلند و اگر فائده

نشود چیزی از مخدرات مثل شیربختخاش یا شیره تخم خشخاش و شیره تخم کاه و مانند آن استعمال کنند و اینون بپونید و اگر قوی تر خواهد بود آب کونار و یا فلونیا بپنند و طلای مخدر را تخم کاه و پوست خشخاش و اینون و بنیرالنج و برگ قنب لعل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت ننمایند زیرا که مورت بلاهای رویه مثل ظلمت بصر و بلادیت ذهن است و بساست که متودی بهلاکت میگرد و آنچه که از استعمال مخدرات در حواس نقصان کثیر و دود بزودی آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و استعمال مخدر متوقف نمایند

علاج امراض دماغی از فروع و منقطع و تفرق اتصال

و آن صداع و سرد و دوار و سیات و سکنه است اول برای حفظ دماغ از تورم قصد سرد و یاهفت اندام کشانید و اگر ماضی باشد حجامت نمایند و بعد تنقیه صرف از سهیل صغیر یا حفته کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند و برگ آس و گلنار و پودست انار و سرکه و گلاب جو شاییده اند که شک و خود داخل کرده ساینده ضما و کنند و بقول حکیم علوی خان بعد قصد و تمسکین طبیعت گل ارمنی یک درم شب بمانی و دو دانگ مکی ریح درم ساینده وقت خواب باب نیم گرم بخورند و اگر در وضو ضعیف و خفیف باشد آرد و نوک مغاث بعد ادوی بنات هندی یعنی میدیه چوب اقا قنار و چوب کوفه نیمه بر روغن گل و روغن مورد و زردی بپنند ضما و کنند و اگر خواهند میدیه گندم افزایند و اگر حرارت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضرب خون از دماغ خارج شود دماغ ماکیان حتی الامکان بخوراند و بر آن آب انار ترش بنوشانند تا از استحاله او منتهی بضعف او از ضرر غنیان که کل او منتهی اند باز در لیکن آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و معدنک باید که محضت او فلیل بود و واجب است که از آفتاب و حمام و شراب و غضب و اغذیه بنجره و حاره و مسدود و حرقه مثل جوز و شادراخ و چریب و بادروج و شراب قوی و فوخر و مویز شیرین اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ضربی و سقطی جویند کیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضربیه یا سقطی یا شق یا حرق نار و غیره باشد اگر در جلد بود فقط بغیر سیلان خون آنرا جاز نمائند و اگر با سیلان خون باشد و امیه گویند و اگر از لحم اندک اخذ کنند با ضعه گویند و اگر در لحم نازل شود و عاثر در آن باشد مثلا حمسه نامند و اگر در جلد باشد حتی که استخوان ظاهر گردد و منجمه خوانند و اگر تا سحاق برسد و تفرق اتصال او نگردد با سم سحاق نامند و اگر آنرا بسوی خارج ظاهر گرداند و در آن ورم حادث گردد فطره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او قتل شود منجمی که در علاج او احتیاج است این بعضی است و اگر متعلق نامند و اگر تفرق اتصال او بغیر حاجت بسوی نقل او باشد با شمه خوانند و اگر تفرق اتصال ام غلیظه شود امه و ما مونه نیز گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند دماغه نامند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کنند جانف خوانند و خطره بسیار روی است و اکثر در آن احتیاط عقل عارض شود و در امه و جانف خطر است و شیخ میفرماید که در جراحات واصله بسوی غشای دماغ حادث میشود استرخا در جانب جراحی و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع تا بطون بلکه تا حد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد و هر گاه قطع تا دماغ رسد تپی دراری ظاهر گردد و دو کتر فلاح یا بد و قریب تر نسبت است که قطع در لطن امین و امیر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند تخم گرد و وانچه در لطن او وسط و لطن موخر باشد صعب تر بود و آنچه در او وسط باشد از آنچه در موخر بود سخت تر باشد و بعد ترست که رجوع بحالت طبیعی کند گر آنکه اندک باشد و مبادرت بضم و اصلاح او بسرعت کنند با بجمله در شیخه سر مبادرت بمنع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گرد و در علاج کسر در باب آن خواهد آمد و اطباء را در کسر قطع منقطع که آن منقلبه است دو مذهب است یکی آنکه مائل با دوییه هادیه ساکنه شدید التسکین برای الم اند و این مذهب بتقدیرین است دوم آنکه استعمال ادوییه شدید یا تخفیف میکنند و بعد قطع منکسر و قلع منقلع و جذب الکسار و ادوییه جذابه از مرم و غیره بار موضع فوق او از خارج لولنج از غسل و سرکه استعمال بینمایند و این مذهب متاخرین است و سلامت در دست این متاخرین بیشتر از دست اولین است و این عجب نیست چه جالینوس گفته که فراج اعصاب و عظام یا بس است و شلج مدوح گوید که بهترین چیزی که وضع درم درین باب و منع نرف الکیم و سرعت التهام و وضع و جع یافته ایم مرم جد و از تالیف ماست و هر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرم کمتر باشد اولی و اجد

غل نخوابد و فعل او درین باب عجیب است و مالتی و غیره بنویسند که صفای مطنخ بطن شراب و کذا اقا فی البصر و کذا سوسن بری و کذا حلزون صغیر  
 ساینده و کذا براده چوب شمشاد و کذا اخر الطین بروغن گل سوده و کذا از او نذویل سوده بشراب و غسل پنجه تا غلیظ گردد در بر خرقه بکمان بالمیده  
 نافع جراح است و کسر عظام سرست و ضما و طبوس بحبل آبنجه سفید که فکلی تخم و عدم کسر عظم است و تقطیر روغن گل یا خون کبوتر یا فاخته یا شفتین بر شیشه  
 راس و کذا در ورز و زراوند و نذویل و تخم اردو کندم خشک کرده ساینده و زجاج و کذا در دم الاوج و قنبل سوخته صغیر کافور و تو بال اس و پوست شجر صنوبر پوست  
 ثمر آن هر واحد اتحام جراح است راس کبیر

علاج امراض دماغی شرکی

و آن صمدی و سد و در و در و سب است و غیره است پس اگر از شرک معده باشد و سببش اختلاج خلطی در معده بود استقرا ماده قالی بقی و اسهال اصلح معده  
 بتعدیل مزاج و تقویت آن کنند مثلاً اگر ماده صفراوی باشد یا کبجین و آب نیم گرم می کنند بعد سکنجبین و کلاب بنوشند و یا شیر کشتنیزه افزایند و اگر تسکین زیاد منظور بود  
 آب ترندی و دو قوط آب آلبونج را در شیره تخم خیارین هفت ماشه شیره کشتنیزه خشک چار ماشه با کشتن سکنجبین کلاب بنوشند و اگر در مرض استسماخانی نیز معلوم شود فصد  
 آلبونج را بوق شاهره بالمیده شیره تخم کاسنی شیره خیارین شربت نار داخل کرده دهند و اگر احتیاج اسهال صغیر اینند مسهل صفرا دهند و اگر معده تشریب خلط صغیر  
 کرده باشد در آن صفرا بسیار باشد پوست بلبله زردافستین بنفشه هر یک پنج درم تخم کاسنی گل کسوف شاهره هر یک سه درم ترندی بست نرم آوچیل عدد در  
 رطل آب طبع نمایند تا صدم درم بماند بالمیده صاف نموده شکریه بست درم مجوده مشوی یک انگه افزوده بیاشانند طبع بلبله و ترندی و فستقین و قنوج صغیر  
 سکنجبین صبری نیز نافع و اگر حرارت زیاد نباشد نظر اهل صغیر یا بلبله زرد یا ایچ فیکر مرکب کرده تا سه روز بماند با حلیله بر طبقه در تسکین جرات و تقویت معده  
 که شند بماند و در امراض دماغی صفراوی گذشت و در امراض صغیری نیز آمده و ایضا چون اراده تقویت دماغ و منع صعود و اختلاط امراضی از معده و نواح آن  
 بسوی دماغ نمایند واجب است که فواکه جامسته خصوصاً انار ترش و سیب ترش و بترش و امرد و نخوره خصوصاً با غذا طعام بخورند و در ابتدا روغن گل  
 و روغن آس بر سر مالیدن و بعد از آن صمغ سر و در روغن با بونه و آس حل کرده طلا کردن مقوی سرست و اگر برگ سر و در روغنهای مذکور جو شاییده عمل آید  
 نیز جاز است و چکر رطب تا جفته مثل رب به و نخوره و انار و لیمو مقوی معده است پس اگر کبجین بیشتر منطوب بود طباشیر گل سرخ گل ارمنی باریک ساینده  
 در رطب آکینزد و اگر در رطب مذکوره چند لقمه نان تر کرده هر صبح بخورد نیز مفید بود و گویند که اعتدال آب انار مانع انصباب صفرا بعد است و غیره را می که  
 در آن چیزی ترش مانند نخوره و انار و ترندی و آلو باشد یا نخوره کشتش و شیره بادام و یا زرده ماش متشده و اسفناخ و کدو با شیره بادام غذا سازند و  
 واجب است که صدمات این علت را نفی کرد و سبب ممانعت که سنگی کرده باشد و ادویه چرب و شیرین تناول نمایند و اقتصاد نمایند بر اندیز ترش و چاشنی دار و دام  
 ترش سر و دمان بارد و رطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و بهارید نمایند و اطراف و اسافل پایها بمانند و باز و به بندند و اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم  
 ترب شمشاد در آب جو شاییده صاف نموده مکرر می کنند بعد انگلی مصطکی در گلفند آبنجه بخورند و هر اسهال سهل بلغم و جب ایای بخورند یا ایای چ فیکر  
 از دو قوطی تا سه درم بحبل سرشته سر و در تناول نمایند و قنوج صغیر به دستور ویاسنای یکی افستین بلبله کابلی و سیاه هر یک پنج درم اسطوخودوس  
 بسفنج بادیان تخم کرفس انیسون جنبل الطیب گل سرخ هر یک دو درم میز سرخ منقی بست درم هم را در سه رطل آب جو شایند تا صدم درم بماند یک درم  
 صغیر و نیم درم کثیر از م ساینده حل کرده یک درم روغن بادام شیرین بران ریخته نیم گرم بیاشانند و بعد تقویه بتلطیف غذا و خوردن جوارشات گرم  
 و استعمال اضمه مقوی حار لطیف معده را تقویت دهند مثلاً جوارش جالینوس یا عود یا بسباسه یا دار صینی یا مصطکی یا فلاغلی یا فلا سفید یا جوارش غبر  
 یا آله بخورند و غذا قلیا و لطیفات با قافویه حاره دهند و اگر ماده سوداوی بود بعد از صبح ماده مسهل سودا و جب اقیقون یا جب اسطوخودوس تقویه کنند  
 و یا پوست بلبله کابلی بلبله سیاه گل سرخ اسطوخودوس از هر یک سه درم شاهره اقیقون از هر یک شش درم قاقش افستین گاوزبان با درخوبه  
 تخم و شمشاد بسفنج هر یک سه درم میز سرخ دانه بیرون کرده بست درم ترندی بست پنج درم عناب پهل عدد در سه رطل آب طبع نمایند تا صدم

درم پانصد مایه صاف نموده نسبت درم تریجین ه درم گلقد مایه با صاف کنند و یک درم تریز و نیم درم لاجورد مغسول بر آن پاشیده بپاشا مند  
یا نقوع صبر بپند بعد به ترتیب دماغ نمایند با دمان و اخذه مسخه مطبوعه که در صراع سوداوی مذکور گردد و سنجین و اوقیه با نیتون یک مثقال سوده هر روز  
بخورند و استحمام آب شیرین مستدل الحارّه نمایند و بمنزوات نخود آب بخورند و بجز قلم و لجم لطیفه خفیفه غذا سازند و فواکه حار طرب و لبوب بخورند و سائر تدبیر  
از مسجبت مانویا اخذ کنند و اگر ماده رحیمی باشد حملات ریاح مثل شیر و بادیان و اینسون و کثوث و گلقد بپهند و می کنند و بعد از آن بضمیمه بلغم سهل بلغم  
و مهند بعد و وار المسک حلویا بخورند و اطریفل صغیر و گلقد در ریخی و بلغمی هر دو مفیدست و سفوف حاکی نیز مجرب است و کذا شویب نماخواه زیره  
حب الرشا دیک درم هر روز با آب خوردن و ایضا بعد از تنقیه سده از ماده مولد ریاح روغن بادام شیرین و تلخ آب طنجیح اصول و جلیبه و قردمانا و امثال آن  
دهند بعد روغن بیدار نیمه بنقوع صبر بپند و مقدار روغن مذکور از سه مثقال زیاده نبود و اگر سور مزاج سافج معده محدث امراض دماغی گردد و تب ریل او  
پر و از نبدانچه در علاج انواع سور مزاج سافج معده بیاید و اگر ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین انجره هر صبح بست گندم با آب  
انار یا بی یا ناشپاتی بنوشند و یا مان در آب غوره یا ریاس یا ساق یا انار و یا در ربوب فواکه قابضه خوشبو تر کرده چند لقمه بخورند و اگر غش میان شود  
قی کنند تا که صفرا می منضب خارج شود و هر گاه مزاج معده بارد باشد نان را بعد تر کردن در ترشی با نیسون و زیره و مانخواه و عود و قسره و دارچینی و زعفران  
آوده تناول کنند و یا جلاب با فایه سازند و در آن لقمه تر کرده بخورند و کذا گلقد با نیسون و مصطکی بخورند و آنجا که سرفه یا نزله و جبر آن از استعمال  
محمضات مانع باشد لقمه چند در جلاب یا آب بتر کرده بخورند و آنچه از شرکت قدیم و سابقین باشد اگر در اینجا امسلاطها هر بود فصد صاف کنند  
یا حجامت سابقین نمایند و بعد از آن بضمیمه بلغم سهل گرم و حب ایاج یا حب صطیخون مکرر تنقیه کنند و ملطیف اخلاط و اصلاح سور مزاج بمعا جین ملطفه مثل تریاق  
و مشرو و بیطوس نمایند و تغلیل غذا کنند و اگر امسلاطها نرسیده و نیز هنگام شدت مرض یا پها از بن ران تا کف پا برسند و کف پا را بنج و روغن خیری گرم  
کرده مالند و یا شویبه حار کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالاتر از مبدأ ارتفاع بخار خوب محکامه بهر از آنکه برودت  
فعلی آن گرمی آتش بدان رسانند و یا ادویه گرم مثل عاقر قرحا و شیطرح و حلیت و فریون سوده گرم کرده بر آن عضو ضما کنند و یا در آب گرم  
روغن بابونه آمیخته و یا در آب مطبوع ادویه گرم آن عضو را نوق نمایند و آن آب سرد شدن دهند مفید بود و در هر گاه وقت نوبت بگذرد و آن عضو را در آب گرم  
نهند بعد عصا به کشانند و بخورقه درشت مالند و بعد تنقیه بهر تنجین و تقویت دماغ سنجین عضلی و مشرب است و خود و س و مانند آن از اشرفی شویب  
و مروحات که در علاج امراض دماغی بار و سافج و بلغمی مذکور شد عمل آرند و جوارشات و سفوفات و معا جین محلل ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیه بدن و  
تقویت دماغ بهر تنجین عضو مشارک خوردن و چند پدید تر و فلفل عاقر قرحا و فریون و مانند آن با غسل آمیخته ضما کنند و روغنهای گرم مالند و اگر فائده  
نشود بر موضع مبدأ ارتفاع بخار دماغ دهند و یا اول حجامت بر آن موضع کنند و بعد ادویه مقرر مثل غسل بلا دور و سگرین کبوتر و شیر انجیر و کیک بپزند  
و یا فلفل و خردل و فریون ساییده بگسل بلا در آمیخته ضما نمایند و نهادن در ریاح و کیک و سگرین باز و غسل بلا در قوی تر از آنست و بعد قطعه اسرب  
بر آن بسته و از نبدانیا دیگر چای کنند که قرحه بزودی مندرل نشود و مدتی ماده فائده مستفرد گردد و بعد مدملات بکار برند و آنچه از مشارکت بدین  
بود پدیدستور مسهل و جوب مذکور تنقیه نمایند و بهر تنقیه نفس عضو بر جای مبدأ حرکت بخار حجامت نمایند و خردل مالند و هنگام همچنان مرض باز و بر نبدان  
و تدبیر مذکور بالا بهر تنجین عضو محلل آرند و آنچه از شرکت دیگر اعضا بود علاج هر یک تنقیه سبب ماده و تقویت آن عضو است بد آنچه در نقاش  
مسطور گردد و مثلاً در شرکی مرانی و کبدی و طحالی هر چه در مانویا یا مرانی و امراض کبد و طحال مسطور گردد عمل آرند و بعد از آن تعدیل مزاج دماغ  
و از آن باقی نکایت آن کنند و در شرکی معانی قتل و اخراج دیدان کنند بد آنچه در فصل دیدان خواهد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن و آنچه  
جامع این پر و در است اطریفل کشنیری و اطریفل کبیر و خائیدن کشنیر خشک و دارچینی و سفوف کشنیر یا شکر و خوردن کشنیر و برنج مسافت یا مویز  
سیاه منقی و نان نرم کوبیده ناشنا و استعمال حافظه الصحه و امثال آنست و در شرکی رحمی علاج احتناق جسم و احتباس حین و نفاس

دورم رحم نازید و آنچه از شرکت جمیع بدن افتد ببلع امراض نامی بخاری توجیه نمایند

صداع یعنی در دورم

بدانکه صداع المی است و سبب هرالم یا سوز مزاج مختلف یعنی تیز مزاج و قدماست یا تفرق اتصال یا اجتماع آن هر دو با هم مثل ورم و سوز مزاج شش زده و غمزه  
 که بهشت الزان سانج مفرد و مرکب باشد و هشت مادی مفرد و مرکب لیکن سوز مزاج رطب سانج موم نیست مگر آنکه یا ماده رطب باشد که در بحالت از جهت تخمیر  
 احداث رخ موجب تیره و تفرق اتصال موم میباشد و سبب سوز مزاج حار یا ماده حار مومی است یا صفراوی یا مرکب از آن هر دو که بسبب کیفیت خود باعث صداع  
 گردد و یا ریح و انجیره حاره یا گرمی آفتاب و یا شمیدن اشیای حاره و مانند آن که در علاج صداع حار سانج مذکور خواهد شد و اسباب سوز مزاج باره و مصوع ماده دارد  
 یعنی و سوداوی است و یا آنچه در صداع باره خواهد آمد و اسباب سوز مزاج یا پس کثرت جماع است و مانند آن که در علاج صداع پیوسته تفصیل ذکر باید و اما اسباب تفرق اتصال  
 یا ورم است یا ضربه یا سقط یا شجریا فسخ یا شقی یا پهنک یا سده یا ریح و انجیره و یا خلط اکال و تفرق اتصال که از داخل پیدا شد بسیار است که نلتم میگردد و در حرق آن باقی  
 میماند و اینها میرساند و صداع همیشه میباشد پس سبب ورم یا ماده مومی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی صلب یا مرکب از اینها و اسباب سده در علاج صداع  
 سدی میاید و انجیره و ریح گاه در نفس دماغ تولدی یا بند و گاهی در بدن و گاه در هر دو گاه از خارج مستشق میگردد و نیز از ساسم می آیند و در دماغ متحقق میشوند و سبب  
 صداع تبید و انضام میگردند و ازین قبیل است صداع حادث از بیدن روانخو شبو وید وید وید بلکه احتلاط حاره باعث سحران و تولید ریح میگردد و بلکه بوج و مولد  
 انجیره اند و ریح و بخارات بلغمی ثقیل بطی الحاره که متعین می باشد و سوداوی خوش ثابت کتر در کیت و بدتر در کیفیت و انجیره و مویه عذبه کتر اند از روی ضرر و شکر  
 از جهت کیت و انجیره صفراوی و حاد و گتیب و سوزنده و لذاع اکال اندا کتر ضرر را و کیفیت او باشد و ایضا بقول شیخ الرئیس این همه یعنی سوز مزاج و تفرق اتصال  
 و ورم باصناف و انواع خود با که اسباب صداع است گاه در نفس جوهر دماغ بود و گاهی در جابین مطیفت آن و گاهی در عروق و گاهی در غشای خارج  
 از تحف و سبب مودی هر که ام ازین اعضا گاهی ثابت در نفس عضو باشد و گاهی بمشارکت غیر آن و او یا عضوی بود که میان آن و اعضای راس  
 شعبه عصب باشد مثل معده و رحم و حجاب و غیره و یا عضوی بود که میان او و دماغ شعبه عروق از او رده و متر این باشد مثل قلب و کبد و طحال و یا عضوی  
 مجاور او بود مثل ریه و موضع تحت او که آفت این بدان مودی گردد و یا عضوی مشارک عضو از جستی و دماغ جهت دیگر بود مثل مشارکت کرده در او و اجاع  
 آن پرا آنکه کرده مشارک بگردد و جگر مشارک دماغ پس کرده مشارک دماغ از جهت باشد و یا مشارکت کل بدن بود مثل صداعی که در جمیات باشد و آنچه  
 بمشارکت بود گاهی با دوار و نواب باشد بحسب دوار و نواب سبب که در عضو مشارک است مثل صداع عیبه مشارکت معده باشد چون انصباب مواد  
 صفراوی یا غیر از لبوی معده او را بود و مثل آنکه با دوار تر در اصناف جمیات باشد با جمله صداع گاه اصلی می باشد که در نفس جوهر دماغ یا در اجزای  
 آن تمامی و یا در بعض آنها باشد و گاه شری یعنی بمشارکت عضو دیگر و این با مشارکت مطلقه بود و یا مشارکت غیر مطلقه و مشارکت مطلقه آنست که متادی  
 نگردد و لبوی ناحیه دماغ از عضو مشارک آن چیزی جسمانی بلکه نفس اذیت آن عضو بدماغ رسد و متادی گردد و مشارکت عیب مطلقه آنست که متادی  
 گردد و لبوی جوهر دماغ از آن عضوی جسمانی و آن ماده خلطیه و یا بخاریه است از قسم اول است اصناف صداع حادث از تشنج و کزاز و تمدد و ریح از سده  
 و او جاع مفصل و نفوس و عروق النسای قوی شدید و گاهی میباشد متادی اگر کیفیت مشارک کیفیت سازج از کیفیت طبیعیه که آن حرارت و برودت  
 و رطوبت و بیوست است و با کیفیت غریبه بودیه مثل کیفیت سمی پس کیفیت او متادی میگردد و گاهی متادی از مواد غریبه و غریبه و رطوبت خود  
 بود که باشد و کیفیت یا ترید کیفیت خود را سازد و گاهی متادی ماده غریبه بود که تولید یابد در بعض اعضا تولد غریب فاسد می چنانچه در احتناق  
 رحم و یا تشنج بعید العید جماع و یا یکس که در مرق و یا اطراف آن خلط ردی پیدا شود بهم میرسد و مشارکتی که سر را با تمامی بدن باشد یا از جهت کیفیت  
 فاشیه منتشره در جمیع بدن بود چنانچه در جمیات و یا از جهت ماده فاشیه پراکنده در سائر بدن و صداع بحرانی ازین قبیل است صاحب کامل گوید  
 که صداع یا از جهت بحرانی بود و یا تابع تپ و یا مفرد بنفشه پس آنچه تابع تپ باشد حدوث او از اشتلای راس با خلط و بخارات حاده بود و این

یا از خاطر ذی محنت در معدو باشد و علائمش غشیان و متفغان است و یا از خلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف راس و یا بسبب شدت حرارت تب  
چنانچه در تب غیب و محرقة عارض میشود و آنچه از صداع مفرد و منفسه باشد بعضی از آن خاص بسبب بود و بعضی آنست که حدوث او بمشاکت سر  
معدو را بود و آنچه خاص بر اس باشد یا از سور مزاج بود و یا از مرض آلی و یا از زجر و یا از ضرب اما آنچه سور مزاج باشد یا سور مزاج سافج مفرد و یا غوطه  
بود و سور مزاج سافج یا جار بود و حدوث او یا از سبب داخل باشد و این از سنجنت مزاج اغشیه دماغ و یا از تنادول اندمیه یاد و یه حازه معدو مثل جوز  
کمنه و قوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حاوٹ از احتراق آفتاب و یا سور مزاج سافج بارو باشد و آن نیز از سبب داخل بود چنانچه  
هر گاه مزاج اغشیه دماغ بارو گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعی که از کشادان سرد هوای بارو و نوشیدن آب شدید البرد عارض میشود و یا سور مزاج  
یاس بود و صداع حاوٹ از آن ضعیف میباشد و اما طوبت اگر مفرد باشد صداع حاوٹ نمی کند مگر آنکه با ماده بسیار بود پس صداع تب و حاوٹ از  
کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سور مزاج مع ماده باشد یا زاده مودی یا صفراوی یا بلغمی یا سواوی بود و آنچه از صداع حاوٹ از مرض آلی  
بود یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظه لریج و یا از ورم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و صدمه هنگام تادیه ورم از غشاک  
بیسو طریز جلد سر بسوی ام غلیظه بمشاکت و یا از داخل بود مثل حدوث سائر اوارام که در مزاج عارض میشود و صداع که حدوث او بمشاکت تب  
معدو را باشد یا بسبب خلط صفراوی در معدو بود و از بلغم مخمن در معدو و گاهی صداع عقب کتار طعام بسبب تبم حاوٹ شود و گاهی از شرب  
شراب هنگام تراتی بخارات حاره بسوی دماغ عارض شود و این را خار گویند و این از قبل ضعف دماغ و قبول او برای بخار بود و بدانند که بعض  
صداع حار سرخ اتخلل و انقبضا باشد و صداع مطلق معروف بود و بعضی از آن لطی اتخلل و انقبضا باشد و آن معروف به مضینه و خوده است  
و در تبس الجماعه میفرماید که صداع گاه عرض باشد پس مرض گردد و چون مرض باشد بعد حیات حاره مندر لخل دماغیه بود و دلالت بر عجز طبیعت  
از دفع ماده تمامه بر عاف یا غیر آن کند و اما مرضی که بدان مندر باشد سبات و سکت و خبون و اشترخا و صمست بسبب جوهر ماده و بسبب حرکات آن و  
بالجمله دماغ سرخ القبول مصدعات یا بسبب ضعف وضعف تابع سور مزاج بود یا از امری در نفس عضو و یا از سور ترکیب آن و یا بسبب قوت  
حسن دماغ پس از هر سبب خفیف نیز آید و بعض صداع را عرض نبود و بعضی مودی با عراض مخفقه نبواسی راس گردد مثل آنکه از شدت درد در  
درواسی سر پیدا شود و بعضی مودی با مرض اعضایی دیگر شود مثل آنکه از تب و اضرار او یا ابرام او با حصول اعصاب تنادی گردد و شیخ حاوٹ  
شود و یا از آن چیزی بسوی معدو تنادی گردد و مقوطا شتها و فواق و غشیان و ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بدانند که صداع مزین یا بسبب  
بلغم بود یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب و بعض ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف الرؤس ضعیف الاعضاء و هضم  
مثل معدو و جگر اند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و از آن بخار بسیار تولد کند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معدو ایشان اخلاط  
صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و ایضا بعضی از متادلات اشیای مصدعه اند و در کتب ادویه مفرده مذکور اند و جمیع افادیه مصدع اند و که  
جمله نخرات حار باشند خواه بار و لیکن اگر مودی بخارات بخار اول خورد و عقب آن چیزی که بخار بار و آنگی که بخار نیا بالعکس دفع ضرر  
یکه کردند و اگر از تب کبفیت تهمانا باشد بکفیت بود پس تعاقب آنها نفع کند بلکه ضرر رساند و صداع بار و احتقانی که بسبب سردی ظاهر  
و احتقان ماده بود در فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و در آن باران کم آید و خرفیت جنوبی با کثرت باران باشد صداع در  
زمستان کثرت نماید و بیشتر صداع بسبب تادیه شریان بخارات خبیثه را بسوی سر عارض شود و گیلانی مینویسد که گاهی صداع از نزول  
در آب سرد بسیار و در آبهای شبنم یا نظرونیه یا کبرئیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام تر عرع دماغ عارض شود و تر عرع یا از حرکت شدید  
تر و ملاحظت یا سقظ یا سقوطی بر سر باشد و گاهی صداع از ضبط عارض شود و ضبط نزد الطبار انسداد مسام از هوای بار و آب سرد و  
اجتماع بخارات در بطون دماغ است و گاهی صداع هنگام گرنگی شدید عارض گردد و این صداع از انصباب خلط صفراوی بسوی معدو

در ترقی بخارات آن بسوی سرانند و جالبینوس گفته که بخوابی بسیار صدراع آرد بهر آنکه تخم را فاسد کند و بخارات را بسوی دماغ برگزید و اینها خواب  
 طویل صدراع پیدا کند زیرا که سر را از رطوبت تملی سازد و گاهی صدراع از اینسبب استفرغات رعاغ و خون جنین یا بواسیر و نفاس افتد و گاهی  
 بهتجمع جماع مراض شود و جالبینوس گوید که گاهی صدراع دائم از ضعف دماغ از کثرت حس آن بود پس چون صدراع مرض بود و اجابات ساکن نشود  
 و باوی سلامت بنا نه بود و بدانند که یکی از این دو نوع است و درین هنگام فرق میان این هر دو از تفاوت و عتقاسی حواس و بخاری در آنچه از دکامی حس بود  
 بایر کرد و گاهی صدراع از بخار کثیر در سرانند و گاهی صدراع از ورم حار در رحم و عقب ولادت و اسقاط و قلت نفاس عارض شود و صدراع که از  
 سبب مخصوص در سر باشد در اکثر ثابت پیدا شد و گاهی از صدراع شدیدا انقباض آواز عارض شود و بهر آنکه غصه در فی را که بعضی استخبره و حلق آمده آفت سرد  
 الحاصل جمیع انواع صدراع را حسب سبب به بست و هشت نوع منقسم بنمایم یعنی صدراع حار سافج و بار و سافج و مادی دومی و صفراوی و لبنی  
 و سوداوی و یری داخلی و خارجی و بخاری داخلی و خارجی و سردی و ورمی و ضربانی و ضعف دماغی و قوت حس دماغی و میسبی و جماعی و شرابی و شمی و ضربی  
 سببلی و تفرق القصالی و ترغری دومی و دودی و مشارکی و تری و عرضی و بحرانی و تشخیص هر نوع از این از انواع در طریق تشخیص بیان می کنم طریقت  
 تشخیص اقسام مذکوره باید که اولاً از مریض پرسند که در دست نه است یا ماضی دیگر اگر تنها گوید آنرا صدراع مرض گویند سپس سوال کنند که در عضوی  
 دیگر پیش از صدراع ضرری معلوم میشد یا نه اگر نباشد این را صدراع اصلی گویند پس سوال نمایند که در سر سبکی معلوم میشد یا دیگرانی و در بینی خشکی ست یا نه  
 اگر سبکی سرد خشکی بینی گوید صدراع سافج بود و نپنده پرسند که طس سر گرم است یا سرد اگر گرم باشد صدراع حار سافج بود و درین صورت دیگر علامات  
 آن مثل تشنگی و خشکی دهن و بیخوابی و تند و حرقت سر و چشم و دوی در گوش و تشویش حواس و اعتدال بول و براز در ابتدا و انتفاع بپنیرهای سرد  
 و تقدم ملاقات حرارت آفتاب یا آتش یا تناول اشیا ی گرم نیز پرسند و اگر طس سرد باشد و اثر سخافت و نهزال در چهره یافته نشود و نه در مفرط بود  
 هر چند که فرس باشد صدراع بارد سازج بود در بحالت دیگر علامات این مثل تکرر حواس و میل و وجع بسوی بخور دماغ و شدت صدراع در اوقات  
 سردی هوا مثل صبح و شام و نفع یافتن از گرمی و تقدم تقارن هوای سرد یا آب سرد یا برف یا تناول خیرهای بار دم پرسند و اگر مریض گرانی بیان کند  
 صدراع مادی بود پس اگر طس گرم باشد صدراع حار مادی بود و بعد رنگ رو و چشم و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر رنگ سرخ و نبض عظیم و قاروره سرخ  
 غلیظ باشد صدراع دومی بود و درین صورت دیگر آثار غلبه خون مثل شیرینی دهان و کسل و وجع معضربان و اشتداد صدراع بعد خوردن چیزی شیرین  
 و غیره هم دریافت کنند و اگر رنگ رو و چشم زرد و نبض سرخ و قاروره زرد نارنجی یا ناروی و صاف باشد صدراع صفراوی بود و درین حالت از دیگر نشان  
 غلبه صفرا مثل تلخی و خشکی دهن و بیخوابی و شدت درد و نخس و تشنگی بسیار نیز سوال کنند و اگر با وجود گرانی طس سرد باشد و نیز فرض فرس بود صدراع بارد  
 مادی بود و بعد اگر رنگ رو سفید و نبض عظیم بلی لین و بول سفید غلیظ و میل و وجع بسوی بخور راس و تسکین آن بکادات حاره و هنگام نیز فروری هوا و شدت  
 آن در شب و زرد سردی هوا و آشناییدن آب سرد و تناول اغذیه و اثر نه بارده و استعمال طلا و ضما و بارده باشد صدراع لبنی بود پس دیگر علامات غلبه لبن مثل  
 کسل و سبات و کدورت حواس و رطوبت دهن و نخیزین و چشم نیز پرسند و اگر رنگ تیره و نبض دقیق صلب و قاروره در ابتدا سفید و دقیق و بعد قهوه سیاه  
 و غلیظ باشد صدراع سوداوی بود پس از دیگر علامات غلبه سودا مثل تشنگی دماغ و کثرت بخوابی و خیالات فاسد نیز سوال کنند و اگر با وجود سبکی سرد  
 تند و سرد و انتقال در از جانی بخوابی دیگر گوید صدراع ریجی یا بخاری باشد پس اگر طس سرد و عرض دوی در گوش باشد صدراع ریجی بود و طس گرم  
 و وجع صعب و ضربان عروق و لطین در گوش بود صدراع بخاری باشد و هر گاه علامات سور فرج سازج و باوی بخوابی شخص مگر در درین صورت  
 سوال کنند از عوارض سده و ورم و ضعف دماغ و قوت حس دماغ بطوریکه در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد پس آثار هر کدام از اسباب مذکوره  
 که درک گردد سبب صدراع همان باشد و اگر عوارض مذکور هم یافته نشود و ضعف و کفایت مریض درک گردد از تقدم کثرت خروج رطوبت و خون  
 از بدن بطریق نرله یا قی و اسهال یا جماع یا رعاغ یا نصد یا بواسیر یا ادر حین و نفاس و کثرت بیداری و غم و فرط گرنگی سوال کنند اگر باشد



و باوی این چشم و بطلان فکر و حافظه و ضحیح برانی سبب بیداری نیز بود صداع میسبی باشد و الا از تقدم جماع یا شرب شراب یا از شکر انشای بد بود یا شکر  
 و یا از تقدم ضربه و منقطع و تفرق اتصال یا حرکت شدید از ملاحظت یا عروض صداع بعد از خواب پیر سن پس اگر عروض صداع بعد جماع بگوید صداع جماعی باشد اگر  
 بعد نوشیدن شراب بیان کند صداع خماری باشد و اگر از نویدین چیزهای خوشبو یا بدبو بگوید صداع سخی باشد و اگر وجود ضربه و منقطع بود صداع ضربنی و منقطع باشد  
 و اگر از تفرق اتصال اقتصد صداع تفرق اتصالی باشد و اگر تقدم ضربه یا حرکت شدید یا حرکت بسیار از ملاحظت حاصل شده باشد بان نقل و تمدد در سر  
 و کشیدگی اعصاب عروق و حالتی شبیه بسدر و نسیمان عارض گردد و باشد که همه روح یک را میشموم شوند صداع ترغری باشد و اگر بعد از خواب عارض  
 شده باشد صداع نومی بود و هرگاه آثار مذکور همه یافته نشود و حال خارش و دغدغه داغ و بدبوی را میشمومی و گاه گاهی چکیدن قطرات خون زرد از بینی  
 داشته و صداع هنگام حرکت در بعضی یا در وقت گرنگی پیر سن اگر این همه علامات یافته شوند صداع دودی باشد و هرگاه در بعضی پیش از حدوث صداع  
 در عضوی از اعضا میمان کند و بان دیگر علامات مرض شرکی داغی که در طریق تشخیص امراض داغی مسطور شد نیز یافته شود صداع شرکی باشد درین صورت  
 موضع شروع صداع و تحریک چیزی مثل مورچه از دست یا پای نیز پیر سن پس اگر ابتدای درد در جزو مقدم یا فوج بگوید و بان آثار مذکور در شرکت معده بود صداع  
 معدی باشد و اگر در داخل سبانب است بگوید صداع کبدی باشد و اگر بطرف چپ میطالی باشد اگر بسیار مائل بقدم سر نزدیک پشانی بگوید صداع مرائی باشد و اگر  
 مائل بقدم سر بگوید نزدیک گت و گرنگی است و کند و نزد سکون و سیری تسکین یابد و در آنجا بدو بدبوی و دمان دریا بد صداع امعائی دیلانی باشد و اگر در وسط تارک بگوید  
 و اکثر بعد از ولادت یا استفاط جنین یا احتباس حوض نفاس وقت آن بود صداع رحمی باشد و اگر در وسط سائل بقدم بگوید صداع حجابی باشد و اگر داخل بنوخه سائل حجاب  
 مجازی علت گردد بگوید صداع گلوئی باشد یعنی اگر در گره راست باشد سبانب راست و اگر در گره چپ بود سبانب چپ و اگر در هر دو دست در هر دو جانب  
 موخر سر باشد و اگر در موخر ترین اجزای سر بود صداع صلیبی باشد و اگر صداع در مقدم سرائل بسوی وسط باشد و در بعضی بگوید که پیش از صداع چیزی مورچه مانند از دست  
 یا پای سبانب سر بری آید صداع اطرائی باشد و هرگاه صداع با مرضی دیگر مثل اورام سر و زلزله در کام تشنج و کر از تو در وریح افسه و ادجماع مفصل و تقوس  
 و عرق النساء و میمات و غیره بگوید صداع عرض باشد و این از زیادتی صداع بریادتی آن مرض سکون صداع بسکون آن مرض شناخته میشود پس اگر بعد از ولادت  
 مرض صداع ساکن نشود و بداند که این صداع بعد عرض مرض شده و در میمات روز بجران اقتدا از صداع بجرانی گویند و این نیز زوال در ازل گردد و بداند که  
 اینجا علامات اقسام صداع مذکور شد اکنون تدابیر که در اکثر انواع آن بکار آید بطریق علاج کلی بگویم میگرد و پس علاج هر قسم صداع جدا جدا مسطور شود و حسب تشخیص بعلی آنند

علاج کلی اقسام صداع

شیخ و گیلانی می نویسند که صداع اسوه است غیر از علل بدان در وجه قطع سبب متقابل آن بعد بعد زوال سبب بعد از آن از جمله امور نافه در ازاله صداع قلت اکل  
 شراب است از عادت و خصوصاً غذیه بنجره و شراب غیر غریز و کثرت خواب شرب با وجود آنکه افراط در قلت اکل صداع حار و خصوصاً صفراوی مضرت نیز چیزی برای صداع  
 و خصوصاً حار مثل اختیار سکون آرام و قلت کلام و ترک هر چه بچو حرکت آورد بدن مواد از جماع و فکر و غضب و غیره از حرکات بدنی و نفسانی نیست و همچنین طبیعت و  
 مالدیدن اطراف و نهادن آن در آب گرم بهترین علاج اکثر اقسام صداع است باید که ما شنج با هم بقوت نجومی باشد که مرض را خوش آید و خواب بر دین بفرس گفته که  
 فصد رگ پشانی و الزام مجرب بر اسفل سرتش آنکه زیر قطن باشد و مالدیدن اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و اندکی راه رفتن و ترکا غذیه نفاخه و بنجره و بطی لضم بسیار  
 نافع است کسی را که خواب صداع او بزودی زائل گردد و خود نماید و بقول شیخ بسیار است که از بخین آب گرم بر اطراف او امت بران چنان محسوس گشته که صداع از سر  
 بسوی اطراف نزول می نماید مؤلف در بعض جا مشاهده نموده که از پاشویه صداع زائل گشته و سبب دل ایجه و وجع در قدین عارض گردیده و گویند که تعلیق فوه الصنغ  
 بنوعی که برگرد تمام سر محیط باشد یا بخا صیغه مسکن صداع است و همچنین استخوان صدغ فراخوار و سر موش مذبح و زهره روبا و جلد شانه بد به تعلیق نماید بود و کذا کلاه  
 جلد عا و نیز با بخا صیغه صداع نباشد و ایضا برای مطاق صداع معوط و ارید معلول کم از آن پویش شنجش کذا اولک پایا بزرباد و کذا اجزاء حبابه کطعم بعد طریق است  
 مجرب نوشته و نظوال آب گرم اکثر اقسام صداع را نافع و کذا حسب الشفا شراب و طلا و گویند که خوردن باد بجان یا بخا صیغه نافع صداع است هرگاه با صداع مزمن الم عضله شالی

اولاً بتسکین الم آن عضو کوشند زیرا که وجع آن مزید صداع است و کذا عرض دیگر مثل سهر که چون بسبب صداع عارض شود و اشتداد آن باعث زیادتی صداع گردد  
 برقع آن کوشند با استعمال روغن کند و وید و نیلو فروغیره و مثل البان مطر و کافور و باشد که برای تسویم با استعمال آنک مخدری مثل انیون حاجت افتد  
 و بسیار است که اشیای ماطفه بسبب ققیح طریق انچه بسوی دماغ موجب صداع میگردد و هر چند حار باشد مانند سنگین و تدبیر لطیف منضرت کسی صداع  
 او علاج تدبیر غلیظ واجب کند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی اسفل مجذب شود اگر چه چغنه حاوی باشد تا ماده را از اجزای کبد  
 و معده مستقر سازد و بسن اطراف و لگن غسل آنها بدستور مقرر و نهادن محاجم بران نیز ماده را از سر کیندر نیجات که با شیویرا در جمیع اقسام صداع  
 مادی نافع ترین چیزها گفته اند و کوفتن و مالیدن سر ضرر میرساند پس عوض او پاهای کوبیده و کفها مالند که نفع میکند و در گرفتن سردست و ایضا لجه مقبیه در  
 مالیدنش باهستگی مضائقه نیست اما مالیدن اعصاب و عضلات گردن و استعمال نخله با خوردن خرزله شیرین و همچنین تلپین طبع بلیئات لینه مثل خیار شیرین  
 و گلگند و خمیره بنفشه و شیافات و قهقههای لینه معتدله و کذا استعمال اضمه و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال روغنما که آنجا که نزل میار باشد  
 از روغنما دور دارند بلکه هر چه تری افزا و دهنیت داشته باشد از آن اجتناب نمایند و هر گاه اراده اطلیه اضمه کنند و صداع قوی تر زن باشد اول  
 موسی سرب تراشند تا اثر دو اوجه اثر نمود و بعد از آن اگر تکلیل یا فوخ از خمیر نمایند تا اشیای رقیقه تا دیر بر موضع بماند و دماغ استنشاق با سیفا از آن  
 دو پاکند و هو اینز قوت آن اشیای زودی تحلیل نمایند همین تر باشد و تخمین سرکه درین هنگام باطلیه و اضمه نفع پیدا شد و استعمال مخدرات قوی تر و اخلاص  
 و خارجاً نامکن باشد نباید کرد و اگر بسبب شدت وجع ضرورت آن رود باید وسیله مصلحه از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صداع در شدت  
 احتیاج بسوی مخدرات مانند قوی نیست زیرا که صداع ممکن نیست و وجع قوی کشته است ایما و اغذیه ترش صاحب صداع را مناسب نیست و  
 خصوصاً سرکه که در بعضی قسم مثل صداع که بشارکت معده باشد و آن غذا و باغخت معده و تقویت آن کند و وضع انصیاب صفرا نماید مضائقه ندارد و الا هنگام  
 بان سرفه یا گرفتگی آواز باشد کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال شیر اجتناب کند و ایضا جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید زهاب  
 صوت عارض شود پس اگر دقت این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر ریزند بعد در صداع حار در گوش روغن کند و چکانند که در ساعت کلام میکنند و در صداع  
 بار و روغن بابونه تقطیر کنند و چون سعوطات محلا قویتر استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از ضعف با قوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه فی از جمله معالجات صداع  
 نیست و آن صاحب صداع را ضرر بسیار دارد و اگر آنکه صداع بسبب ششاکت معده مثلی از خلط رزی یا غذای فاسد بخور باشد که درین هنگام فی نفع نمی بخشد  
 و صداعیکه در مؤخر دماغ باشد و با آن تب نباشد علاج آن استفراغ بمطبوخ است اولاً بقدر قوت و بعد از آن فصد و شخصی که بیاید درد در سر او  
 استعمال می نماید و از شیر پسته تسکین باید بلا بدست اثر از فصد و حامت زیرا که اکثر بسبب وجع فضول بنجذب میشوند و موجب آفات میگردد و بدانند که  
 روغن گل مستعمل در اطلیه و اضمه و در و خات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کبوتر تازه انداخته و در آفتاب گذاشته  
 و کمر تبدیل نموده و نهایت یکسال بران گذاشته باشد نه زیاد و نه بران و نه روغنیکه آب گل بطریق طبع با کوش مرتب نموده باشند و همچنین ادیان دیگر  
 مثل روغن نیلو فروغیره و غیر اینها اگر اراده بشیرید و ملطیف باشد و پیرهنه از او بیخه مثل جوز و سیر پیاز و گندنا و خردل و افانویه مصدره مثل قسط و  
 سلیمه و زعفران و دارچینی و سما و اغذیه مصدره مثل جوز و شندلج و البان و افانویه و دیرضعم و از انچه بانجا حصیه منفسد دماغ است مثل خرما و جلده عدس  
 و از انچه ترکیب مواد میکند مثل جماع و فکر و غیرها در جمیع انواع صداع واجب بود و جالینوس گوید که بوی صبر مصدره اصح است چه جای مصدره کین  
 سینه شمش در علامات مندر بصدر گفته که بول غلیظ شیشه بول خرنشند صداع است و نیز دلالت می نماید بر بودن صداع و انحلال آن و یا بهر سیدن آن معتقرب  
 و همچنین سفیدی بول و رفت آن در حیات و اوقات بحارین دلالت بر اشتغال مواد بسوی راس بنماید و الا جماع صداع بهم خواهد رسید و صداع دائم مندر بر طول امتداد

اعلاج صداع حار ساوج و حار یا بس ساوج

بدانکه سو فرج حار ساوج مصدره یا از اسباب خارجی و یا از اسباب داخلی میباشد آنچه از اسباب خارجی باشد مانند صداعی است که از احتراق

شمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب و یا مشی در آن و یا نزدیکی آتش و یا از تمام گرم و یا از زمین های گرم یا حرکت مستغنی نفسانیه مثل غضب و پدیده مانند  
مشی بسیار و دیدن و یا جماع و یا کثرت کلام با و از بلند و فریاد شدید و غیره زدن و یا شنیدن آن و از بلند و یا ناخیز در غذا و یا در سوسوی سس تر اشی و یا در نوم از دست  
مقرر معین و یا بوییدن اشیای عاوه و مانند اینها که بسبب تسخین دماغ و تحریک و بیجان و او در حصول عجمه در دماغ و یا رطوبات آن بواسطه حرارت عارض  
از امور مذکوره باعث حدوث سور مزاج حار و صداع گردد و آنچه از اسباب داخلی باشد مانند صداع حادث از تناول ادویه داغ و غیره حار مثل فلفل و حببه  
و ناختوا و زنجبیل و یا مضره بدماغ مثل خوردن و گداز و سیر و بیاز و جوز کهنه و شراب و شبنم و زخمها و یا مجاورت اعضائی که گرم شده باشد و مشارکت آن و  
ایشال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حاره یا بسبب بسوی دماغ یا گرمی خون لبقا و مزاج دماغ مودی گردد و موجب حدوث سور مزاج حار و صداع شود  
با کله تدابیر که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد عمل آرنه و نوشیدن لعاب اسغول و شیره تخم خرفه بشریت نیلوفر یا آب انار و گداز شربت لیمو و آو آب سرد  
نیز نافع است و شیره تخم کاهو بقدر یک توله با شربت بنفشه و نیلوفر و دو توله نیز معمول است و عرق نیلوفر و عرق بهار بید و کنب آن و عرق بید مشک و عرق  
کاسنی و مانند اینها با شربت نیلوفر و بنفشه و عناب یا بزرگ تونا و یا لعاب آن و یا شیره تخم خرفه و خیارین و تخم تخم کدو و تخم هندوانه با عرق نیلوفر  
یا کاسنی و غیره با شیره مذکوره بدین وقت شدت حرارت قوی کافور یا قوی طباشیر فرازاید و در صورت قبض طبیعت استعمال آو بخار او و قوی مندی  
و خوبانی و عناب مناسب در حالت اینست طبع انار میخوش و بزور شک میفید و از کشتین و تخم کاهو و بنفشه هر واحد یک درم در آب شیره بر آورده بشکر شیرین  
کرده یک توله اسغول پاشیده بدیند و گاهی شربت نیلوفر و توله عوض شکر می آمیزند و اگر مناسب و اندک بنفشه نه ماشه نیلوفر تخم کاهو تخم خطه  
هر یک شش ماشه خیسایند با شیره مذکوره بدیند و گاهی اصل السوس که مخصوص دماغ است بقدر چهار ماشه می افزایند و تقوی حامض و حلو بشکر  
یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه نیز مفید و همچنین سفوف مغز تخم خیارین و مغز تخم کدو و تخم خرفه یا نبات مساوی نافع و داشتن پارچه سلول بر روی گل  
و سرکه و گلاب بر سر تکرار و تجدید آن بعد گرم شدن معمول است و اگر موسم گرم و حرارت قوی باشد برف سرد نموده بکار برند و زن روغن گل  
و دوز و دگلاب چهار جز و دسر که یک جز نوشته اند و گاه صندل سفید سوده نیز اضافه می نمایند و گاهی لعاب اسغولی می افزایند لیکن بصورت نزله یا  
سرفه استعمال روغن و سرکه و گلاب منع است و اگر از این تدبیر زائل نگردد و حاجت تبرید زیاد باشد آب بقول و اوراق و گلهای بارده مثل کدو و خیار  
تریز و کاهو و کاسنی و خرفه و کشتین و بنفشه و نیلوفر و یا مرکب باروغن گل یا میزند و در صورت کثرت بخارات در سرد و در انخطاط مرض روغن بابونه مقدار  
ثلث آمیزند و گل سرخ تازه صفا داد و شما بقول چنین نافع صداع حار است و بقول میمی شربت عناد عصا ره آن مسکن صداع حار بود و یا شیره از آرد  
سبوس گندم برگ بید هر واحد یک کف کل خطمی پنج توله تک طعام چهار توله نمودن و بعد از آن اطراف لیسن مفید است و اگر حرارت زیاد بود گل بنفشه و  
نیلوفر هر یک پنج توله کدوی سبز یک عدد میفرایند و یا از آنک شور و دوام سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عناب الثعلب هر یک نیم پاد تخم خطمی  
چهار دام در آب جوش داده هر گاه نصف مانند گرم پاشویه نمایند و اگر ادویه دیگر بهم نرسد صرف آب گرم و تک شور و سبوس و برگ کنار هم کفایت میکند  
و شحم صندل و کافور و جراد کدو و در گلاب ساییده فی الفور تسکین بخشد و هر گاه خیار را قطع کرده بپزند همین اثر دارد و شنیدن گلاب و یا شنیدن  
قدری از آن بر پسته نیز تسکین سریع است و کدک آب بید بوییدن گل خشتاش تازه و گل بید و عرق او و هر چه و سف حیل و گل با قلاب و پوست  
بنج لفاح و آس سبز و نام هر واحد مفید و در حرارت و سحوط کافور و این هر واحد یک سرخ و شیره ختران کداخته روغن گل آینه برای تسکین  
صداع شدید الالم معمول است و این سحوط طباشیر تیر مجرب است طباشیر دو ماشه شکر طبرزد یک ماشه فیون زعفران هر واحد نیم ماشه در شیر زمان و روغن گل  
و روغن بنفشه حل کرده بقدر حاجت سحوط نمایند و سحوط فیون بقدر عدس در آب عناب الثعلب حل کرده سریع الا بر است و سحوط و اید محلول در روغن  
اول مزبل صداع حار است و سحوط کافور و صندل بگلاب نیز مفید و کذا قطور سه قطره عصا ره عناب الثعلب و بعد از آن سه قطره روغن بنفشه نافع است  
و کذا و شیره کافور یا آب کاهو و با روغن گل مجرب و تسبیط روغن نیلوفر با روغن کدو یا روغن خشتاش یا شیره ختران و یا بزرگ بلیج سفید و یا آب کدو یا آب کاهو

امراض دماغ غلبه صراع حار و سرد

یاب کشنده تازه یاب کاسنی تازه یاب برگ عنب الثعلب هر دو اذناغ صداع حارست و او با نان نانقه طلار و سوطار و عن کدو و کاهو و نیلو فر  
و نیار و غیره و او با نان غیر قابضه است و تدبیر و تسعیر و عن لبوب سبعة نیز برای صداع حار و یابس نافع است و ضمما و این قرص شلک در آب کشنده  
سبز یاب کونار سائیده در تسکین صداع حار معمول است مگر ایفون بزرگ ایفون کا فور زعفران پوست سنج لعل هر یک پنج درم کند را زردت آنگه گل ارسی  
هر یک درم کوفته بجهت بگل آب کاهو سرشته اراض سه پهلوسازند و اگر کشنده خشک ابریان کرده بسکه در روغن گل سائیده که زلالا کند برای صداع حار  
و آنگه عرض تپای گرم بود معمول است و در صرع و در روغن گل و گلاب خمیر کرده بچوبه و صدغین بنماد کردن برای صداع حار عصبیه بسیار  
است و ضمما و در جو گل خلی سفید گل نقشه گل نیلو فر مساوی بگل آب و اندکی سرکه در روغن گل سرشته نیز معمول است و در صداع شدید الحار که گل نیلو فر کشنده  
گل نقشه پوست خشخاش باریک سائیده و اندکی گلاب و قدری ایفون کا فور داخل کرده بکار بندد و یا آرد جو گل نقشه نیلو فر بگل آب سفول که در گلاب آورده آنگه  
سرشته ضمما در نمایند و هنگام شدت درد و بخوابی برای تجدید پوست خشخاش زیاده بکنند و گاهی بزرگ ایفون بلکه قدری ایفون با کدو زعفران که صداع است می فرزند  
با بجز اگر در صورت شدت درد احتیاج استعمال مخدرات افتد ابتدا بجا بجا بود و تخم خشخاش و پوست آن کند اگر کفایت کند ایفون بزرگ ایفون و سنج لعل قدری با آرد  
دیگر آینه استعمال نمایند لیکن از مخدرات صرف حد کنند که مورث ظلمت بصرت و ایضا در صداع حار سافخ شدید الحار که در آب خرفه و آب سی العالم و آب بیدر  
گلاب کا فور و اندکی ایفون حل کرده پارچه بدان تر نموده بر سر گذاشتن و ضمما کردن مجرب حکیم اجل خانست و کذا برای صداع شدید نقشه کاهو آرد جو گلاب  
سائیده طلا سازند و اگر در صرع شدید تر باشد قدری ایفون و زعفران میان نیز در ضمما گل بچکند و کشنده و تخم کاهو و صدغین سوده هر واحد یک درم ایفون بزرگ  
بزرگ ایفون هر یک نیم درم نیز نافع است و طلا از صندل باب سوده و یا جاده خیار و یا مملدب و یا برگ خناباب ساده یا آب کاسنی سائیده و یا برگ کدو  
باب یا بسکه سوده و یا کشنده سائیده سفیده تخم مرغ آینه و یا آرد جو آب سرشته و یا قدری ایفون باب حل کرده روغن گل آینه و یا کشنده و یا کشنده و یا کاسنی  
بنمک و یا الطوخ سر و پیشانی از تخم کاسنی در گلاب باب سوده نیز مفید است و نزد اهل هند تفصیح چو کا و دوب مساوی باب سائیده بر سر و کذا  
گیر و تخم خلی یا برگ آن باب سائیده بر سر و پیشانی و کذا برگ کجد باب یا بسکه سوده و کذا چوب ساج که از سال نیز گویند باب سائیده و کذا برگ  
بکاین باب سائیده و کذا ایفون انا باب سوده و کذا برگ کنا و سوس گندم بانمک سوده در صداع حار و سرد است و در طول چو نقشه جاده کدو و تخم کاهو  
اسفول نقشه تخم خلی نیلو فر آب جوش داده بر سر بخین نافع و این نطول نافع صداع حار و سرد است نقشه خشک چو نقشه کدو و تخم خرفه زردت  
پوست خشخاش و گل آن سنج لعل تخم خلی تخم کاهو برگ بید گل سرخ و آب پیزند تا سرخ گردد و دیگر بر سر نیز زنده تفریق سرد و عن نقشه مضروب  
بشیر کنند و تطیل بطلوع نقشه و با بونه و یا صرف گل نیلو فر بر سر نیز سوزند بود و هر گاه شانه بار قدیم و ساقین بکشند و از پس آن بشیرند باب نیم گرم  
یا آبیکه در آن ادویه پاشویه بچته باشد در جمیع اقسام صداع حار خصوصا عند صحو و انحر و بسوی دماغ بسیار نافع است و در خنق آب سرد بسیار بر سر و اظفار  
و روی حتی که سردی بقدر محسوس گردد هنگام شدت حرارت نفع میکند و چون ایچو را بریده یک قاشق آن بر پیشانی بماند صداع حار را از آن گرداند و بعضی  
نوشته اند که هر دو قاشق آن را بر تپه گرم گذارند و یکی بر داشته بر پیشانی گذایند و هر گاه سرد شود بر تپه تند و از قاشق دوم کمی بکنند و همچنین یک گهری  
بعل آرنده که نافع صداع حارست و بدانند که بقول ابو ما هر جلوس علیل در بسکن بار و تا یک ساعت پس غسل کردن آن باب سردی بحال تسکین صداع  
حادث از حرارت آفتاب است و گویند که اگر این صداع بزودی زایل نگشت و تدبیر مذکوره هیچیک سودی نه بخشد باید دانست که در دماغ فضله خلطی جمع  
شده بسبب حرارت و شدت الم و انجذاب مواد بسوی آن پس استفراغ او بترمندی و شیر خشک و شربت نیلو و کشنده ایضا درین هنگام میان تدابیر مؤثر  
جذب فضول از دماغ نماید یعنی بانگ سخن جمع نمایند و اندک آنرا میدان آب ترمندی با شربت نقشه و یا نیلو فر بانگ شربت اسطوخودوس و یا با آبیکه از  
اسطوخودوس در آن خیسائیده باشد اکثر نفع می بخشد و الا واجب است که ملاحظه نمایند که کدام خلط غلبه نموده پس استفراغ آن نمایند بعضی صاحب  
و یا تلین و یا اسهال هر چه حد صنائب اقتضا نماید و بعضی عصا بر رگ از سر و دماغ حار سافخ افتد نوعی از صداع قسمی شمرده اند و آن جدا اند و

گردد و ایضا بدانند که صداع حار که از تناول ادویه گرم و آغذیه تصدعه ضارّه دماغ اقلد اکثر بسبب تولید انجروه موجب صداع میگردد و اما گاهی مغز کیفیت حار و گرمی خون نیز صداع می آرد پس اگر تداوم نگیرد و تسکین نیابد بصورت تولید انجروه و خوف انجذاب مواد مقیده بقصد و غیره در اینجا نیز مناسب است و ایضا در اینجا سوای تداوم نگیرد و بهر تیره دروغ طلا بقصری که از انزروت و اقا قیما و صندل و جنس و گل نیلوفر و مائینا و تخم کاهو با آب کشیده سبز ساخته باشند با صحت و اقراص ماکوله از مغز تخم خیارین و کدو و کشنیزه خشک و طباشیر و تخم کاهو و خرزوفه با ترنجبین و شیر خشت سودمند و آشامیدن شربت نیلوفر و بنفشه و عناب و غیره و آو و مانند اینها از شیر باره مفید و اگر تسکین نیابد باین تداوم باید که کمترین طبیعت نمایند بلینا تا مانند نفوس فوکه با خلوس خیار شنبه و شیر خشت و ترنجبین یا بدون آن و یا نفوس خیار شنبه و شیر خشت که شب خیسانیده و صبح آب زلال آن گرفته صاف کرده روغن بادام شیرین داخل کرده یا شامند و یا نفوس پلیله زرد با شکر سرخ تنها و یا با خیار شنبه و شیر خشت یا ترنجبین یا آو یا تر منندی و امثال اینها و یا رب الهیله یعنی است آن بر آورده از آن حسب ساخته استعمال نمایند و بطول آب مطبوخ گل نیلوفر و خجاری و پوست خشخاش و جوشقه و انکباب بر بخار آن و ضمید شغل آن و طلا بصندل و نیلوفر و مائینا آب و خیار و کاهو و کشنیزه تازه سوده بر یا فوج نافع بود و اگر بخار سرکه در ظرف چینی گرم نموده نفع می بخشد و بعضی حدائق نوشته که از صندل و کافور و گلکلاب قدری سرکه بر سینه طلا کردن باین صداع نفع میکند و بوس گفته که کدام شی المیغ درین از سوط شیر و حتران بقدری روغن بنفشه بر برف سر و کرده است که اسهول با آب باقی بقول بار و وادان بارد و بوییدن ناز بگلکلاب و قدری سرکه بر آن پاشیده و یا شام کافور و یا صندل سحوق بر آن سرکه پاشیده مفید و شام شیون در دفع این صداع از مجربات نخبندی است و نشوق روغن گل سرکه آبیخته نیز نافع نوشته و در ساسکن ابر در طب نشینند و اطراف بید و نیلوفر بر سبزه فرش کنند و از انجروه ضار دماغ مثل باقلا و جوز و انجیر و ثوم و بصل و ماهی و شیر سبز نمایند و بنوم و سکون و آرام آمد کنند و غذا در صداع حار کچمری یا دال مونگ با شکله یا مارا شیر یا توری یکد و یا اسفناخ یا خرفه یا قنطاریا یا ساد یا ترش آب لیمو یا خوره بر روغن بادام بدهند یا نان سفید منسول با آب انار یا سبوس یا حصرم یا آب راسب که شدید التظیفه است بدهند و خوردن ماست و دروغ النفع و اگر طبع قبض بود آب آو و تر منندی و چقدر با ترشی مناسب و اگر گلین باشد آب انار وانه و حصرم و سیب و سماق و زرشک اولی است و عدس مطبوخ و طبیب بر روغن بادام سفید و خوردن کربن بتانی بلحم حلال اگر تپ نباشد و ایضا در صورت ضعف و عدم تپ شور بای حادان یا بقول مذکوره جانرست و از فوکه نافه انار و ناشپاتی و سیب و تر بو ز و تر منندی و خیار و شتقالو و رنگره و فالسه اقوال اطبا سویدی گوید که شام واکل و ضما و گل سفرجل و کدو تصفید اسفل قدم بگل بنفشه و ترشی ترنج و کدو اضداد شام چینی بگلکلاب سوده بر پیشانی و صندل و کشنیزه سوده بگلکلاب سرشته بر صندل و کدو اضداد خمیر آرد سرکه و روغن گل و گلکلاب جو شاینده یا حل کرده به شقیقه و پیشانی و کدو اضداد گل خشخاش خشک بگلکلاب و تسکین صداع حار مجرب من است و ضما و گل حنا سوده در آب یا گلکلاب یا در سرکه در روغن گل سرشته و یا روغن حنا سرکه و یا خشخاش سفید سرکه و یا پوست خشخاش بار دجو یا بگلکلاب و کدو روغن خشخاش یا روغن گل یا چراده که و کدو اعصاره او بار دجو و کدو تصفید یا فوج بعصاره برگ خرفه و آرد جو و کدو طباشیر سرکه و روغن و یا کافور و صندل بگلکلاب و یا گل بنفشه کوفته آب پنجه و یا گل نیلوفر سوده سرکه سرشته و کدو صندل سفید یا سرخ بگلکلاب و قدری سرکه و کدو صندل چهار دم انزروت و دودرم بگلکلاب سرشته و یا عصاره برگ انگور و یا بز قطنو یا سرکه و روغن گل و گلکلاب سرشته خواه در سرکه تما جوش داده و کدو اعصاره کشنیزه و یا عصاره برگ بید و گل آن یا طباشیر سرکه و یا عصاره حصه الاعی و یا کتیرا و یا عصاره سی العالم سرکه خواه روغن گل خواه آرد جو و کدو اعصاره مائینا سرکه و کدو اعصاره بارتنگ روغن گل و کدو اعصاره سفرجل و یا روغن آب سرکه و کدو اعصاره بقله مائی و یا برگ کنار سرکه و کافور و کدو روغن زیت یا سفید یا مخلوط سرکه و روغن گل یا خشت لاجب سرکه و گلکلاب یا پنج لافخ و یا ایون بقدر خود در سرکه حل کرده بر جبهه و صندل و کدو انزروت و صندل مساوی بسفیده میضه سرشته و کدو اشعیره و ایون کدو اسفناخ یا سرکه سوده یا نامیه و کدو اسویق شیر آرد آن آب انار ترش و کدو اعصاره سرکه و یا نشاسته سرکه و روغن گل و یا عصاره کاهو یا تخم آن تمامی باندکی سرکه و یا با آب لادن قوت مطبوخ و سفیدان قوی تر از سیاه است و یا عصاره آس سرکه و یا عناب سوده بگلکلاب شسته و یا خوالان محلول بگلکلاب هر واحد نافع این صداع است و شامه کل ضما و بنفشه و نیلوفر و قنطاریا و شربت ضما و ترنجبین که و کدو روغن و کدو اعصاره عناب بگلکلاب و کدو کاهو و کدو تخم کربن بتانی و کدو اسفون بلباب گل خسته

آئینه و شرب مار الفروع ایک شقال پوست سبب غلب یا عرق نیلو فریاضندل یا عصا بر برگ فوط و شاخهای نرم انگور و آب لیمو و شربت او  
و یا نوع ترندی و یا نوع غلاب و یا شیره تخم شمشاد سفید بعضی شیره حاصه شیرین کرده و یا استنبول و یا خوردن سردم کشنده خشک مثل او شکر و یا شکر  
و یا فیون بقدر عرس و یا شرب او و یا مارا شیر و یا خوردن کا هو تنام خام و با سرکه پنجه و یا خوردن الونجارا و نوشیدن نفع آن ایضا صدم حار و سرد است  
ایضا حکیم مروج بنیدل که غلاب بیدانه در گلاب بر آورده شرب او مضار داری صدم حار است از حرارت آفتاب مجرب من است و کذا نگید سر با سرکه در عرق  
در آن تر کرده و مضاد عصا که کج در عرق گل و کذا عصا که بقله یانی بر عرق گل و کذا گل که در برگ آن سوده و کذا بزرگ قطونا باب است که در عرق آن کج  
و کذا عصا که فرخ بر عرق گل و کذا عصا که در کلاب و اندکی سرکه حل کرده و کذا گل خا کلاب اندک سرکه و کذا در عرق با دوام لیسر که مخلوط کرده و کذا نوقل  
مع تخم کدو کذا پوست شمشاد سوده بر سرکه در عرق گل سرشته و کذا در عرق گل و کلاب و سرکه مخلوط و کذا عصا که می العالم بر عرق گل سفید صدم حار حاد است  
از حرارت شمس است مسیح گوید که هرگاه صدم از حرارت و پوست بغیر ماده باشد مزاج نیست که بجز می استقل غ غایت بلکه می باید که برید و مطبوع کنند  
در عرق گل با در عرق میدار و عرق بنفشه با در عرق نیلو و فرایند که سرکه بر برف سرکه در بر سرکه بر زنده این هنگامی است که حرارت آفتاب و عیس و یا بشده از  
بخار حار از اطلال حار در بدن تصاعد شود و اگر از عرقین باشد واجب است که سرکه روغنما کنند و عصامات باره مثل عصا که کا هو و مید و خرف  
می العالم و گل سرخ و غوره و کدو استعمال نمایند و سرکه صدم عصا که بیدار و عصا که شمشاد و نیلو و استعمال کنند که اگر کلاب این صدم بخوابی باشد و اگر وقت  
ساعت باشد بر بلیله زرد اسما ل آوردن اگر وقت ضعیف بود آب الونجارا و خیار شنبه و ترندی سهل دهند و از بقول باره مثل کا هو و عیس را و کدو و بقله یانی  
و خرف غذا سازند و اگر پنهان باشد شوری چوره مرغ دهند و شیره حاصه مانند شربت غوره و شربت ماضی اترج بنوشانند اگر طبیعت نرم باشد و اگر تقصیر  
بود الونجارا و ترندی و مارا قرح دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد سردات قوی استعمال نمایند که در و باید که بکلمات سهل کنند مثل فلفل باب با لونه و  
صفت هر یک نصب و مزاج است که بر می سهولت و وصول نسوی داخل سرد از اضده و طولیات بر تارک که استعمال نمایند زیرا که استخوان انجان در کف  
است و اگر در سر بخارات حار باشد بلکه اشتراق و التهاب بود فقط پس واجب است که بعضی عصامات مذکوره باره را بر سرکه یا شیره زرد چوبان تر کرده بر سر  
خاصه بر یا فنج نهند و تبدیل نمایند هرگاه که گرم شود و بزرگ قطونا را در سرکه در عرق لست کرده استعمال نمایند و کا فور و کلاب و مید و بنفشه بپونند و هرگاه  
در و التهاب استند و نماید که بر یک طسوج فیون و مثل او کا فور در عرق مید آئینه در زینی و گوش چکانند و بر صدم عین انزروت نیز خرد و صندل سفید  
در و فیون سدس جزو آب کا هو سرشته طلا سازند و چون با تیر یا احتیاج ترطیب گردد در عرق بنفشه و نیلو فرای در عرق کدو و در عرق تخم خیار آب کا هو  
یا آب خرفه یا آب پوست کدو و سوط نمایند و اندک کا فور بشیر و شتران حله و بر صدم عین طلا کنند و خوشبوی باروشل کا فور و کلاب و بنفشه تر و صندل  
بپونند و افضل ازین آنست که بنفشه و نیلو فر و شاخهای خضمی و چو بنفشه کوفته و پوست کدو و بنفشه بر زنده و اندک در عرق بنفشه با در عرق گل  
در آن رقیقه بران الکباب نمایند و از بالا سردانند و آب را چوب بکینا نند تا صمود بخار طرب نسوی آن زیاد شود و بده مرتبه دوم سوم بپوشانند  
و در روزی برات استعمال کنند و هرگاه در عرق بنفشه خالص آب شیرین گرم رقیقه بچینین عمل نمایند نافع بود و هرگاه در سر بخارات حار بسیار باشد دست پاک  
حکیم بر نهند و بالند و همچنین بران بقوت و اطراف را در آب گرم نهند و بالند و از چیزی که منع صعود بخار نسوی سرند لعاب استنبول کباب است و  
استفاد کشنده خشک باندک شکر پوست سبب و استصاص انار ترش و بهر بو علی سینا می نویسد که غرض در علاج این صدم تیر بدست در استمال آن  
رخیخن روغن گل خالص سرد کرده بر سردا فترین اشیاست و بهتر آنست که دیواری از غیره و غیره و کدو یا فوخ کشیده در عرق کدو بر سر نهند و بر نو خرد  
استعمال نمایند که در عرق گل تنها فانه و کندی بقول و اقسام نباتات باره آئینه در و از سوط شیر و در عرق بنفشه با در عرق گل بر برف سرکه و چیزی نافریند  
و برای رخیخن بر سر عرق گل با سرکه آئینه نیوست زیرا که سرکه عین بر بنفشه است و گاهی فیوشیدن سرکه آب بسیار آئینه صنعت شدیدی نماید و اما این  
بله صدم حار است اشتراق شمس است و علاجهش بر همین علاج است مع زیادتی احتیاط در تعویل بود و تیر بدان و مسکون مساکن باره و استعمال آنست

و نطولات و مروحات از جمیع ادیان باو باطبع بره و برفت و همچنین نشو قات و قطورات و شمو مات مذکوره و باید که درین و غیره از همه آنچه محرک است بختی گشت دراز  
 آواز نوی و اکثر فکر و جماع و در سنگی اجتناب نمایند و آنچه از احراق شمس باشد اگر تلافی آن در ابتدا کنند تغییر و سهل بود و بصورت حملت و سهل انخاری بعید  
 نیست که علامت مستعدی است و در ازان صداعی که عظیم و خطیر باشد بهم رسد و موجب درم گردد و در اکثر صداع عارض از شمس از جهت آن نبود که  
 تسخین نماید فقط بلکه از جهت ثوران انجره و تحریک اخلاط ساکنه بود پس مثل این با وجود تدبیر مذکور مستغنی از استفراغات نباشد و گاهی در آنچه ثوران انجره  
 و تحریک اخلاط کند حاجت با استفراغ افتد این وقتی باشد که استنسا معلوم کنند و در آن خوف انجذاب ماده بسوی موضع الم بود و در اینجا اگر از امر استفراغ غافل  
 غالب غافل شوند از استعمال آفت این نباشند و چون در انواع صداع حار التهاب سر بسیار گردد و در گرمی از حد تجاوز کند بگردد نسبت جو و اسفول هر دو با  
 عصی الراعی بسند و سرد کرده بر سر ضام نمایند صاحب کامل گوید که در صداع حار از اثر آفتاب باید که اولاً بر سر روغن گل نوبس که در کلاب  
 آینه بر برف سرد کرده متواتر بریزند یا روغن نیلو فرار و روغن خلاف و بخره و جزاده که دو برگ بید و جوی العالم باریک سوده اندک کلاب و سرکه و صندل سفید و زنی  
 سفید آینه سرد کرده بر سر ضام نمایند و یا بزرقطونا بکلاب و سرکه آینه لعل آرد و جالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید مؤخر سر که آن مضر جنبشای عصب است و هر گاه  
 که ضما گرم شود در کنند و عاده بدل آن نمایند و همچنین و سه ساعت لعل آرد و روغن راجلاب و رب غوره و آب سرد یا رب نوشانند و انار امتصا صحرایی  
 و لبونق جو و شکر و کلاب و مانند آن غذا سازند و جالینوس در کلاب ادویه مرکب گفته که صداع عارض از گرمی آفتاب یا سردی هوا اگر در علاجش مبادرت نمایند  
 بهسولت ساکن شود و اگر بگذاردند حتی که مدت او دراز گردد و زوال او مشکل است و اگر صداع از تناول اغذیه یا دویه حاره حادث شود باید که مبادرت بعبث نمایند  
 و مقدار حاجت خون بر آرد و جلاب بلعاب اسفول و شیر خرفه بدهند و بصندل و کلاب و کافور ضما کنند و بنفشه تر نیلو فریبند و سائر تدبیر مذکور لعل آرد  
 و اگر صداع از حرارت مفرد و محرک از داخل بدن اقتد لطیفه و تبرید مذکور استعمال نمایند و گل سرخ بنفشه نیلو فری و خطمی آرد جوهر واحد درم صندل پوست ششخاش  
 تخم کا هوهر واحد و درم اکلیل الملک یک نیم درم باریک سوده و آب خیار و آب کا هو و اندکی از روغن گل و سرکه آینه بر موضع الم راس ضما کنند و ایضا آرد جو  
 خطمی با بون اکلیل الملک تخم کا هو پوست ششخاش بنفشه نیلو فری و هر واحد سرخه زربزرگ یک نیم جز و آقا قیاد و جز و زعفران سدس نیم سدس جز و همه را باریک ساینده  
 با آب خرفه یا آب جی العالم یا آب کا هو یا آب کب و بسند ایضا برای صداع حار پوست ششخاش و برگ آن خطمی آرد جوهر واحد چهار درم پوست خنجر لعل بزرگ  
 تخم کا هوهر واحد درم ایون دو درم باریک ساینده و سرکه بر موضع ضما کنند و یا بر کاغذ طلا کرده بر صدغین و دیگر موضع از سر ضما نمایند و ایضا پوست  
 و بزرقطونا با آب خرفه یا آب کا هو یا آب خیار سرشته ضما کنند و هر گاه گرم شود تبدیل نمایند و هر گاه شدت صداع بدرجه بود که بران صبر نتوان کرد این ضما و  
 نمایند صندل سفید یک درم انزروت مثل او ایون دو دانگ آب کا هو و آب کشیزه و آب جی العالم سرشته بر موضع ضما کنند و بر صدغین صفحه برصاص نهند  
 تا شریان تقیل گردد و ایضا کلاب و آب خرفه و آب جی العالم و آب کا هو و آب کشیزه و آب کاسنی و آب خیار و آب کد و آب با تنگ و آب بید هر کدام از این آبها  
 که میسر شود صبح کرده روغن گل و کلاب آینه زد و در آن اندکی کافور حل کرده پارچه کتان بران آلوده بر صدغین گذارند و چون گرم شود تبدیل نمایند و کلاب سرکه  
 که در آن اندک ایون گذاشته باشند بپویند و یا بوزن یک جبه کافور و مثل آن ایون بر روغن نیلو فری و روغن بنفشه و شیر دختران حل کرده سحوط نمایند  
 و نیلو فری و گل سرخ و غیره که در قول مسجی گذشت بپویند و با سیکه در آن بنفشه و گل سرخ چخته باشند نشوق کنند پس اگر ساکن نشود این سحوط لعل آرد آب خرفه  
 یا کا هو که دومی العالم از پارچه صاف نموده بران اندک روغن گل و روغن نیلو فری و مومل از مغز کدویا روغن او انداخته بقدر حاجت سحوط نمایند و ایضا آب جی العالم  
 و آب جزاده کد و آب خیار هر واحد یک جز و روغن نیلو فری نیم جز و طباشیر سدس جز و شیر دختران مساوی همه اندک کافور در آن حل کرده سحوط نمایند بقدر حاجت  
 و این سحوط قوی النفع است بگردد سلطان نهری و فوب کوفته آب مهر آینه صاف کنند و بانگ روغن تخم کدویا روغن نیلو فری و روغن بنفشه آینه بقدر حاجت  
 در بینی چکانند و ایضا طباشیر سگ هر واحد نیم درم ایون نشاسته هر واحد یک دانگ همه را سوده آب مثل عدس جها سازند و از یک حب در روغن گل  
 آب جی العالم حل کرده سحوط نمایند و باید که ساقین بصبا بر بندند و پای در آب گرم نهند و از حرکت و کلام و غضب آواز شدید منع کنند و از اغذیه حاره و البان

اجتناب نمایند و امر بخواب و سکون و آرام فرمایند و مارا الشیخ بجلاب بدهند و جلاب و کبجین ساده و یا آب تمزندی بجلاب یا بزرقطونا و تخم خرفه بجلاب  
 و آب نارنج بنوشانند و از او بیخ نافع درین صداع خورایند و در دم کشنده خشک سوده بجلاب آب سردست و غذا زوده کدو و ماش یا آب نارنج غوره و اسفناق و  
 بیج کاهو و بقله بیانی و روغن بادام و کشنده خشک و تر و ماهی اربی و زعفرانی سازند و اگر قوت ضعیف باشد و تپ نبود چونه مرغ و تینو و ماشندان خورند و از نوک انار  
 و ششقالو و بوقوت و آلو و شاهبوج بر برف سرد کرده بدهند که زمانه تابستان باشد طبعی گوید که اگر صداع از احتراق شمس باشد در بعضی را بجم نشاندند چنانکه عرف  
 و امر بجلاب در خانه کنند که در آنجا پارچه یا زبدن دور بکشند و آن را سلسله میگویند تا هوای آن موضع را اشتقاق نماید و بر بدن او آب نیگرم مکرر ریخته از جام بپزند  
 پس بر دست و پای او آب سرد بریزند چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بعد خروج از حمام یا بعد ریاضت غصیفه بر اطراف ترطیب مزاج دماغ میکند بعد  
 بگانی که در آن باد سرد آید و برگ بید و گل نیلوفر و نقبشه و بریم یعنی گل میخلاق فرش کرده باشد بزند و پیش او از نوک بوق و بطیخ رقی و سبب منقطع در گلاب  
 مخلوط بصل سیفید و اندک کافور نهند و شامسفرم بر برف سرد کرده و بر آن گلاب و اندک کافور یا شیده بپویند و باید که غذای او بقول رطب خیار کشتوت رطب  
 و کاسنی پس که باشد و اگر صداع منحل نشود سرکه که اندران آب برگ بزر قطونا آبیخته باشد بپویند و بر سر بریزند و بگیند آب خیار و آب اده که  
 و آب برگ بید و آب برگ اسنبول و جمع کنند و اگر آب برگ مایه یا آب گل آن یافته شود نیز آینه ز بعد لعاب اسنبول آینه و اندک سرکه بر آن ریخته  
 حرکت دهند تا یک ذات شود بعد از آن اندک روغن گل بر آن ریخته قوری از آن بر سر بریزند و ندیدم کسی را که صداع از گرمی آفتاب باشد و بدین آب  
 علاج کرده شود و بدان بخاج حاصل نگردد و در بصیرة خلقی را دیدم که این صداع بهم رسید و این بسیار ایشان را امر بخواب نزدیک مجرای آب نمود و اگر  
 ازین صداع زائل نمیشد ایشان را امر بنشستن در آب سردی نمود و فی الحال صداع زائل میگشت و هرگاه این صداع بماند از آن سو مزاج بهم رسد  
 صداع دوام نماید و گویند که آن خمی بوم است که اگر طیب از آن تساهل نماید یا در علاج آن غلطی کند از آن حیات صعب بهم رسد و سبب صداع حار سازد گاهی از  
 داخل بود و علاج این همانست که مذکور شد و در آن این تدبیر زیاد کند که مارا الشیخ بنوشانند و آب نیگرم که در آن جوهر برگ کاهو یا تخم آن جوشانیده باشد بر  
 ریزند و بگیند و شیره که آنرا اندک جو کاسنی و برگ بید خورانیده باشد و در آن شیر مایه حل کنند تا بجم گردد و بعد بر گامای انگور خیان پهن سازند که تمام سر را بپوشند  
 پس آن شیر نمجرب بر آن نهاده بر سر نهند و بعضا به برینند و امر بخواب نمایند و اگر ازین ناکل نگردد حلو از خشخاش و نشاسته و روغن بادام یا روغن مغز تخم کدو  
 بسیارند و اگر این هم کفایت نکند گیند روغن نیلوفر و روغن نقبشه و روغن تخم کدو هر واحد یک درم شیر و تخران مساوی همه روغنها و با هم آبیخته حرکت  
 دهند تا مخلط گردد پس صاف نموده سرد کرده بقدریک سحوط کنند و اگر بعد از این شیر نمجرب گردد باید دانست که شیر فاسدست آنرا بکار نبرند و نشان صلاح  
 شیر آنست که باین اشیار مثل مایت بیامیزد و نمجرب گردد و اگر اجماع تپ باشد این سحوط استعمال نکنند و این سیار سفنج تازه و آبهای مذکوره تر کرده بر تارک  
 سری نهاد و اما اهل عراق قاطبه یعنی اهل بغداد درین صداع اگر تپ نباشد امر بدوشیدن شیر زنان بر یا فوخ ساعت بعد ساعت و نشستن او آب نیگرم میکنند  
 و معالجه بزرگ درین صداع تفقد قاروره و تطفیه بحسب واجب است بهر آنکه گرمی این گاهی بجز ازت قلب مودی گردد و از آن حیات صعب بهم رسد و با  
 را گرم کند و از آن حیات خلطی عارض گردد و بدانند که تیرید دماغ زیاد تر از آنچه واجب است و از احتمال مزاج ملین گاهی بفساد عظیم مودی گردد و حتی اگر  
 تیرید یا ششای مخدره مثل بیخ و فیون و بیروج و کافور بسیار کنند بهلاکت ملین انجا بد و طبیعی را دیدم که تیرید این صداع لسبره و فیون و کافور نمود و صاحب  
 عورت حامله بود پس حمل او ساقط گردید و بعد از آن سکنه بهم رسید و بعد سه روز هلاک شد و ذکر این کلام بهر آن کردم که این سخن تیرید یاد دارند و قوی احوال  
 ملین و نقصان حواس و فراموش کنند پس اگر ازین علامات چیزی بیانند از تیرید باز مانند آب نیگرم بر سر بریزند و با پها مالند و اعضا بنری نمکنند چر جانی  
 و ایلاتی میپوشند که روغن گل و گلاب و سرکه آبیخته سرد کرده بر مقدم سر نهند و مقدار روغن گل ده درم و گلاب ده درم و سرکه تند و یا سرد باشد و آن  
 که سردی بیشتر باید سرکه فروز تر از روغن کنند و آنرا که متوسط باید سرکه یاروغن برابر کنند و آنرا که کمتر باید کم از روغن کنند سوم یا چهارم حصه حسب حاجت  
 کم در زیاد نمایند و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و برگ به و عنب الثعلب و برگ انگور و ساق خرفه و برگ کوک و کشنده غوره بپویند و روغن گل و گلاب



و سرکه آینه خنما کنند و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسفنج بگلاب و آب خوره و آب برگ سید و مانند آن ملت کرده بر مقدم سر نهند و گلاب بسیار بر سر بخین سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاد کند چون صداع اعطاء کند ضادات بار و کم کنند و روغن بابونه یا بنه یا میزنده و شربت پسته و شکر و مارا الشیخ و اسفنج و شکر و آب انار ترش و شیرین و هند و غذا فرود آب خوره و قلیقه کد و منقح خیار و بوار و سمول از برگ خرفه و خجرات بپزند و اگر طبع قبض باشد این بخار و از آب آلود آب توت سازند و ماهی خرد بسره که موافق باشد و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و این چنان باشد که نان در آب سرد تر کنند و یک ساعت بنهند پس آن آب ابریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر نماند آب بریزند پس آنرا بدوخ ترش کرده یا بسره یا بنه خورند که کرده بخورند و اگر خجراتی ریخته دارد از برگ کاه و کد و اسفناخ منبوسه سازند و همه سیوهای سرد و ترشی ترنج و لیمون و مانند آن نافع باشد و اگر منقح خیار و خنما خنم کرده و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بپزند بود این الیاس گوید که صداع حار از سور مزاج بلا ماده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس در آفتاب و غیر آن سکنجین آب سرد برف و یا آب خرفه پنجاه درم بشکر سفیده درم و یا مارا انجیر سی درم بشکر سفید و یا آب تر بو زسی درم بشکر سفید و یا تر مندی ده درم بشکر و یا شربت آلو و یا شربت میوه یا شربت خوره بگلاب بنوشانند و غذا فرود از ماش و تر مندی یا انار وانه دهند و تیرید سر شنبومات و نطولات باره و نهادن سرکه و روغنهای سرد بر سر و مقام در ساکن باره سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن افاقیه حاره و مانند آن تیرید سر بران و نطولات باره کنند مثل روغن نمشکه کد و نیلو فرو نهادن جراد کد و گل ادر برگ و آب بید بسره که و صندلین گلاب نوشیدن گلاب بارد مثل تر مندی و آب انار این مصور تخم آن و سکنجین ساده و آب تر بو زسی و طبیعت بهار الفواکه و شیر خشک و صداع حادث از تخم ازین قبیل است و بهترین علاج آن خواب ترطیب خوردن کاه و خیار و تر بو زسی و غذا فرود ماش و کد و بجزیره مرغ یا مارا الشیخ را که با عرات مزاج جمیع بدن باشد گیلانی گوید باید که در علاج صداع حادث از سور مزاج حار سانج نظر کنند در نص و قاروره پس اگر از حالت طبیعتی تغیر فاش هر دو کرده باشند این بر شراکت بدن دلالت کند و درین هنگام کشادن فصد مزاج است و جلاب بلعاب اسفنج یا شیره تخم خرفه و سکنجین آب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل بر برف سرد کرده بر یا فروخ و خصوصاً بعد حلق آن تیرید اس و منع تصاعد بخار سیوی سر میکنند و از بروات مثل صندل و کافور و گلاب نخله ساخته بپوشانند و گاهی استعمال مخدرات مثل افیون و افق میکنند چون صداع شدید باشد و مزاجین برداشت او کنند و اگر باین حد نباشد استعمال آن جائز نیست زیرا که در آن تبلیه ماده واضرار کجاست و درین است و برگ کد و کاه و تر تخم خشخاش و پوست آن و گل آن و گل شاه مسفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول سبکی گذشت همه یا آنچه بهر سد بستور در ظرف سر بند کرده خوب جوشانیده انکباب نمایند و نخله بار استعمال فرمایند مثلاً گیسو ندر روغن نمشکه و گلاب هر واحد یک جزو سرد که تندر روغن نمشکه حرکت نماید و اگر خواهند آب کاه و تر آب کشینر آب کد و وانک کافور در آن افزایند و ثومات باره مثل گل سرخ و غیره که در قول سبکی مسطور شد و فواکه باره و گلهای آن بویدن نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کند و تبدیل مزاج ردی او بسوی جید نماید احتیاط بسیار و ریختن آب گرم بر سر است لیکن بسیار ریختن آن صداع حار بلا ماده را نافع میکند و تحلیل ضرر میرساند و سوطار و روغن لبوب سببه بقدر نیم درم بغایت نافع و برای منع ایجه حاره شرب بز قوطونا بشکر و جلاب و مص انار و سیب و بنه و امر و کد هر واحد بخوش باشد و شرب پست گندم مغسول بدفیات بعده برف یا بخ سرد کرده و اندک شکر بر آن انداخته سفید است و غذا کشک شیخ شیره مغز بادام و سفید یاخ اگر سرفه باشد یا آب خوره یا سماق یا زرشک اگر ترشی خواهند و اگر قبض باشد آلو و تر مندی یا بنه یا خشک بدنه در طعام کشینر خشک یا تر داخل کنند و شیره تخم خشخاش و تخم خرفه و پست جو بر برف یا بخ سرد کرده نافع است بعضی متاخرین مینویسند که در صداع حار سانج اول بهر تبدیل مزاج شربت لیموی کافندی و یا نیلو فرو یا بنصف وزن آن سکنجین ساده آینه خنما چهار توله در عرق بید ساده و کاه و نیلو فرو و گلاب هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چار ماشه و برگ بید بسره و برگ گلاب و کشینر سبز سوزه بر پیشانی و صدغین خنما نمایند و وقت نهم تر مندی چهار توله در آب هند وانه پا و انار مالیده سکنجین ساده دو توله داخل کرده بپزند و نخله از گلاب کهنه و سرکه و آب کشینر سبز و عرق بید خشک هر واحد یک توله صندل سفید هفت ماشه کافور یک ماشه آینه خنما بکار برند و خنما و اوراق که در قول ایلامی گذشت هر واحد نیم دسته گرفته بگلاب

و سرگشته و روغن گل هر واحدیک توله بکار بند چون گرم شود و دیگر خشک بر مقدم سر بنهند و آنجا که خواب کم باشد سر که راز خدا و مخلوقه و در کند و سجای  
 آن روغن کاه و خشناس لعل آرد و بعد از سه روز که مرض اندر اسطاطا افتد روغن بابونه اضافه نمایند و او دیر باره به مقدار حاجت بکار بند و در صدادع می که از  
 حرارت آفتاب باشد و آن را صدادع احتراقی میگویند لعل اسبجول چهار ماشه با سنا ترش هفت توله و یا جلاب شکر خام که بگلاب عرق سید شک ساخته باشند از  
 مجربات است و همچنین صفا بزرگ خنای مندی که در موسم بر شکل می رود و در آب برگ کاسنی بنماید عرق آن سوده و گل خنای باغی و برگ آن همین اثر دارد  
 و سوسای علاج فکود و در فیدیل و تبریه هوای خانه و غذا و آب سکه در ساکن باره مطیبه مثل صندل کافور و گل نیلوفر و بنفشه و سید شک و سبب بگلاب عرق سید شک  
 و مانند آن و پاشیدن آب سرد در خانه و نشستن نزدیک آب و بوییدن گلها می سرد و شو تو بهر زاده دارند و چون این تدریس را نل کرد و در استعمال لطیفات و مسکنات  
 چاره بود بجهت آنکه چون حرارت عارض از احتراق شمس بر روی زائل گشت و در اخلاط تاثیر نمود و آنرا تیسیر و تخفیف میگردد و سوز مزاج مادی بهم میرسد و محتاج به تیسیر میگردد

علاج صدادع بار و مزاج

و سوز مزاج بار و مصدع نیز از اسباب خارجی بود و مانند ملاقات هوا می شدید لایه دریا مجاورت برف یخ یا فو و آمدن در آب بار و آب چشمه های گرم و این نوع  
 را صدادع جبطه می نامند و نول بزگام میگردد و اسباب اغلیه باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد و تداوم باره که رطبه و خوردن اغذیه باره رطبه مثل مغزات و مانند آن  
 و دای بار و مانند اینها پس هر چه در علاج امراض مزاجی بار و مزاج مذکور شد لعل آرد و نوشیدن شربت اسطوخودوس و توله آب گرم یا عرق بادیان گاو زبان  
 هر یک که توله یا طبع اصل السوسن بادیان تخم کرفس و عرق بادرنجبویه با صفا غسل نیز مفید است و کذا و نقل سه ماشه در گلاب نیم پاره جو شاییده فندقیه توله  
 داخل کرده نوشیدن نافع و مغلی حلوی استغلی نیز مفید است و آشامیدن مطیخ بادیان و درم اصل السوسن متشکر نیکو فته درم با گلکند شکر می حلوی درم مزاج  
 اگر خوف خشکی باشد شربت لیمو یا شربت اسطوخودوس غیره مزاج نماید و یا مطیخ اسطوخودوس خطمی میوز مستقی اصل السوسن متشکر کوفته گاو زبان کشیندر شکر یا  
 غیره بنفشه با گلکند به بند و بادیان نیکو فته درم مزاج بادیان نیکو فته چهار درم اسطوخودوس درم دریم آثار آب بچوشانده هر گاه سوم حصه بانده صاف نموده و اول  
 یا شربت بنفشه آینه نمونند و زرد حکامی از پنج ماشه نیکو فته درم جو شاییده صاف کرده نیم دام شکر سفید آینه نوشیدن مفید صدادع بار و حرارت و ایضا  
 پوست هلیله زرد و تخمیل کشیندر کد پوست بلبله با بزرگ ساوی یک دانگ کوفته دریم آثار آب بچوشانده هر گاه چهارم حصه بانده صاف نموده دریم گرم بنوشند و  
 گاهی قصبه الزریره عوض تخمیل میکنند یا بجز خوردن همچون دبیدالورد و کبکیده سرخبره گرم و جاورس انکباب بر آبکه دران او و یک گرم پنجه باشد و بنفشه و تخمیل  
 آن نفع میکند و کذا و عسل حمام مفید بود و لیکن کشت طویل دران نشاید و تقطیل غذا و ترک آن بحسب طبع و تلکین طبع بجمعه و یا مطیخ بنفشه و بنخیر و غیره  
 با ترنجبین یا شیر خشک نمایند و خوردن انجیر منقوع بهار العسل نیز تلکین طبع است و بعد تلکین تناول جوارشات گرم مثل اطریفل کبیر و غلاظی و فلاسفه و غیره  
 اربعه و مانند آنها منجمل از غذا و بعد آن نافع و تدبیر سحر بادیان سحره مثل روغن عنبر و نقل و دارچینی و افحوان و سداب فرنیون و درین احتیاجات است و مانند آن دو  
 مرکب مفید و اگر در روغن سداب یا روغن بان یا فرنیون یا سوسن یا ایسمن یا افحوان یا روغن حب النوار یا قسط یا سیدانخیر یا بادام تلخ و مانند آن اندکی فرنیون  
 قلیله افیون حل کرده و با بادون افیون و پارسچه پیشی یا اسفنج آخته گرم نموده بریافخ اندازند و چون سرد کرد و بار گرم نمایند و همچنین با صدادع نازل گردد و لعل آرد مزاج  
 و ایضا چون در تمام گرم آب گرم ستوار بر سر بریزند تا گرم گردد و چون از حمام بر آیند سر خود را بپوشند و از هوای سرد محافظت نمایند مفید بود و لیکن باید که آب  
 نباشد که در حالت تب بجام رفتن مضر است و وضع عنبر و راوند و صیقلک هر واحد نافع و خوردن کند یا نیر نافع صدادع بار و درم است اما اصل می رود و سرد سید  
 را در مکان گرم نشاندن و غذا کم دادن و تلکین شکم بخوراندن و مانند و یا مطبوخات یا اغذیه ملینه یا شیافات صابون خیره و دهنه و داخل از اساز حرکات بدنی  
 و نفسانی چون اندیشه و غم و جلاع و غیر آن و رسیدن سر به بال ضروری است و از کمادات اسرج و تلکین این صدادع است که سلیخه داشته و اساز و نقل  
 و دارچینی و پهل و روغن زان را کوفته در تله بند و گرم کرده نمیدانند و یا در آب جو شاییده و بنفشه پر کرده استعمال کنند و از انگه پاست عمده آنکه در شیشخان در آب  
 جو شاییده بعد نوشیدن چادر انگه نامیده و هر گاه آب نیم گرم باشد باز بر آنش گذارند و همچنین کرد لعل آرد تا آنکه صدادع رفع گردد و انگه پاست بر بخسار

آب تریای شور نیز بقول با لقی مفید است و پستان جو شایده بخار او استنشاق نمودن هم نافع و از سوطات قوی التا شیر انبست که چند سید تر و فروغون مساوی حتی کرده بر روغن زنبق که در آن معد مطبوخ باشد یا بر روغن سوسن آسینجه عمل آرنند و سوطا بنقد هندی در آب سوده معمول است و تسعیر نیز به کلنگ و کلبان قدر و نیز نافع و کذا مویبائی محمول در روغن باسین که از اجند سید تر باو نشاد در روغن تب سوطا بقدر یک جبه از بر شخا در آب زنجبوش مجرب تسعیر مکی در شراب یا آب خالص مفید و بقول شیخ از سوطات نافع صداع بار دانست که شونیز را در سر که یک شب کند و صبح ساینده بدان عوطا کنند و نیز داطلبای هند سوطا آب بنگه و با بونز آن شیر زمان یا شیر زرد پرخ قطره و اگر بنگه تازه هم نرسد خشک آنرا بشیر ساینده صاف نموده چکانیدن و مندر و سوطا یک قطره روغن تلخ نیز نافع و ایضا سوطا روغن گلپکان و کذا فلفل دار فلفل قرنفل همیاد و یک بوق باو یا نهل کرده و کذا آب گ درخت و نه صاف کرده دو سه قطره و کذا سبج کهنل جوش داده قدری آب که گرفته و کذا با بزرگ زنجبیل قدری و قدری سبب و آب گرم سبج کرده و کذا گل باسین سه عدد در روغن مالیده و کذا نوشاد و کلونجی هر یک و سرخ آب ساینده بر روغن گاو آسینجه مفید در سردار دست و از لثو خاسته عنبه خشک بر و اید مساوی سوده در پیینی دیدن عیب الا ترست و کذا فلفل گندم منقوع در شیر عسره و صیف و مسحق که معمول است در عجم است و همچنین آن نفع تناکو در زنجبیل و غیره مجرب حکیم اکل خان درین باب سوده در دست زنجبیل سه ماشه الا بچی خرد چهار عدد در چینی چهار ماشه تناکو سورتی نیم پاچو جزو باو و کوله قرنفل سه عدد زعفران سه ماشه فلفل و کشتی دو ماشه تک لا بوری سه ماشه صندل سفید سه ماشه مثل سه ماشه ساینده نصف او و به در کلاب خوب مزوج نموده بعد از آن همه او و به یکجا کرده در شیشه نگاه دارن صبح و شام بقدر یک ماشه استعمال کنند و کذا بخر تخم سرخ یا برگ کینه خشک کرده عطسه آوردن مفید و قاطله کبار و یا دار فلفل ساینده نیز نافع و از شمه مات شم باسین و درینجا بسیار نافع است و کذا شمش نافع و برگ ترخ و نسین در روغن آن و عسره و صحر و با بونز و زعفران هزار بار چینی و قاطله کبار و باو و غالیه هر واحد و در کراک برگ کف دست بانگ نوشاد و بانه که آب شود و نیز یک مینی برده چند مرتبه نفس بکشد مجرب است و بوییدن شونیز بصره با سه گرم نموده نیز نافع و بقول ابقراط سلیخه و زنجبیل فلفل سیاه و کندنش کفته در شراب گمان بسته تیدن مفید صلیح بارد است و از لثو لات نامحه انبست که اسطوخودوس برگ غا قهجم حلیبه سوسن گندم تک نسبت با بونز برگ تنج باو و بویویه سافج و فلفل دایان سبج باو یا نهل تنج کرا گل سرخ پودینه بری سرداب شاه چینی اینها میسر آید چه شایده شلیل مریانید به بخار آن الکباب کنند و قطعه نمند آب و تر کرده کمید و کف دست و فلفل آن ضما سازند و از ضمادات و اطلایه نامحه و اینچینی یا عطر آن و قرنفل است که در آب سرداب یا آب برگ لیمو بریشیانی و هر دو شسته و با فلفل ملا کنند و ترخ یک نیم عدد فلفل سیاه در بریشیانی و شقیقه درازا صداع بار و مجرب است و طلائی قرنفل شکست در آب خنما سوده از برای صداع بار و معمول و دو عدد و منزاد ام بروغن مرشفت ساینده طلائی و کبابه چینی ساینده بگلکب مرشته ضما و نمودن مجرب باو نمودن بیج میدا نیز زنجبیل زعفران ساینده طلائی نامند که مجرب است و با بونز اکلیل الملک بزوش نام برنج مساف مساوی ساینده در روغن باسین در روغن گل آسینجه ضما و کندنش که برای صداع بار و معمول و مجرب حکیم شریف خان مرحوم است و ضما در زنجبوش مکی اکلیل الملک زرفامی خشک با بونز شونیز مساوی ساینده و آب زنجبوش مرشته نیز نافع و کذا تضمید چند سید تر و حب الفار و قسط کبابه چینی در آب سبج کلاب سفید و اگر گوگرد و عسره قسط و کبابه که گفته مساوی در روغن گاو یا روغن گل سوده بر پارچه طلائی نموده بریشیانی بچسپانند برای صداع بار و قوی ترست و طلائی شستر چوب انجیر لیمو که چوبی که سر که را بر خاکستر گرم بریزند و بر سر گرم طلائی نمایند و همچنین هر که با برگ شقائق النعمان سرخ و اطلای بوش در بندی نافع است و کذا ضما پود نایخ و نیز حکمای هند ضما و گل چکنده سوده و طلائی زنجبوش بر سدر و ضما و سنبل چینی بگلکب ساینده و کذا زنجبیل بروغن میدا نیز سوده و کذا بزرگ سبج باو ساینده و کذا فلفل سرخ قدری آب ساینده و کذا باو سبج بیج میدا نیز زنجبیل و نایخ او یا بجمیر آب ساینده همه گرم کرده مفید صداع بار دست و از بخارات بخوردن انبست و با بر سا و عود و چند سید تر و قسط و را نایخ و قمر الیمو و سندر و سهر واحد مفید است و از اغذیه زوره که از نخود و مغز و قلم و اندک شکر ساخته باشند و اطلایه گوشت چونه مرغ و دراج و به و غیره طیبه کوچک بری و چینی با بازار چار مغزی خوشبو مثل زیره و فلفل و قرنفل و زعفران میل در چینی و سافج هندی و نیز نوم و پیاز مناسبت و کذا هر غذائی که بخورد و کذا سداب و سیر و حلیت و کرب و یا و عسره و فاما و به و قوا بل سازند و بهینه نیم برشت و فطر و عسل و نیز بر اجات نافع و گرفته بخار زورات و شور اجات خصوصاً هنگام خوردن که گرم باشد و بخار آنها نافع برسد و عرق آید مفید است و بجای آب مار العسل بدیند و کذا زواله یا به مثل تخم خشک مویز و به





و شنبه و در این روزها و در وقت زنده و خولجان دهند و یا آن خورش بزیت و مری و صفت و زیره و انجدان سازند و اگر احتمال این ننگه بود که بر سر بپزد و از می معمول از  
مصلح مذکور غذا فرمایند و از تناول غذای باره مثل البان و ماهی و فواکه هذر کنند و از غذای منجمه مانند جوز شمشاد و جرجیر و بادریج و لوم و فصل شراب  
اصغاف کهنه و مانند آن اجتناب نمایند طبری گوید که علاج صداع حادث از سردی هوا و اوقات برف بسیار سهل است اگر از حد تجاوز نکند و مضر نگردد و در صورت  
بودن کسیر بزرگ طبعی که سته با بون اکلین الملک برگ نام فرزندش هر واحد یک کف سوس گندم دو کف خنمی کف کسیر یک کف کسیر و در وقت سردی و در وقت سردی نیز تا بهر  
بهدار از بوی قناریه درین وقت دگوش بخاران کبیر تا زمانی که زنی با گوش یا از خشک قطرات آب سیلان کند که سیلان این علامت زوال غرض است و این تدبیر منطوقه زوال غرض  
است و علاج اهل کوستان اینست که اگر وقت شلم باشد کبیر شلم بزرگ و قطع کرده نیز تا ماه شود و این آنکباب نمایند و استنشاق بخاران کنند که از آن این صداع  
میگذرد و علاج عام اینست که روغن غار در روغن خیری گرم کرده در آن کج سفنج تازه یا پنجم پاره تر کرده بزنارک سزند و این اتم معا بجز این عرض است و از معالجات اینست  
که کبیر کسیر و از سوس گندم پسرانند و بر آتش خوب گرم کرده بر سر برهن نهاده به بندند و امر خواب نمایند که بعد بیداری صداع زایل شود و از معالجات این صداع هم  
بالش سر پا چرخ نرم است و مضمضه آب گرم و دخول حمام در وقت آب نیم گرم بسیار بر سر خواب در حمام و باید که غذای این مرض اگر مانی نباشد حریره معمول است  
و بجز این گندم باشد و شوربانی که بر آن شراب ریخته باشد و شاه سفرم آب نارسیده و در تنبویه و برنج و مانند آن به بندند اما شمدان مشک بسبب فطر حرارت و کثرت  
تحلل از آن بسوی دماغ صلاح نبود و هرگاه طیب این صداع تساهل نماید سفرم آب نارسیده و در تنبویه و برنج و مانند آن به بندند اما شمدان مشک بسبب فطر حرارت و کثرت  
ریشیه یا نطرونیه و کبر قنیه و مانند آن عارض شود معلوم است که طبع این آنها مختلف است و هر واحد از آن مناسبت بجزایر سخن اخلاط و پوست منقبض جلوه  
آن و برودت یا رطوبت دارد و بحسب طبع و تاثیر آنها معا باید که در آن یوم یا مرض دیگر مشارکت حادث نشود و اگر این حادث شود معا بجز آن مرکب بحسب  
آن باید و این همه را تحمیل میکند حمام آب نیم گرم و تخفیف غذا و تریج جمیع بدن بر و غنما و تم اشیای مضافا و اسباب فاعله و این نوع صداع شبیه می یوم و معا بجز  
چنین آنها سمیات یوم نیز پیدا می کنند یا با سخا و یا بقبض جلد و یا با اتعاب و دلغ و این همه را حمام و تخفیف اشیای مضافا و اسباب فاعله و این نوع صداع شبیه می یوم و معا بجز  
مواظقت این نوع صداع را و اگر اعراض دیگر برین مضاف گردد چنانچه اعراض می یوم مضاف میگردد و احکام آن از علاج جمعی یوم اخراج نمایند ایضا و میفرسید که  
خبطه زو اطباء اندام مسام سر هوای بار و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ است و اکثر اوقات عقب خبطه زو ناما هر میشود و اگر ظاهر نشود بخارات مسکن  
در بطون دماغ یا اندک یا حار یا این باشد و من علاج صداعی که عند خبطه ظاهر شود چون بخارات را بجه حار یا این سخیف یا قلیل بود و یا کثیر رطب باشد ذکر میکنم و علا  
هر واحد از این میان می نامیم اما خبطه که از تراجم بخارات حار یا این باشد و مسام از هوای بار و بود علاقتش اگر بخارات اندک باشد اینست که بیار دگوش خود طنین و در می  
اندک بانگشکی تخمین و در سر خود گرمی با صداع می یابد و آن در متحصص موضعی نباشد بلکه در مقدم دماغ و گاه در نوزان و گاه در بین گاه در بسیار و گاه در تارک سرگان  
کند و علاجش قطع غذای غلیظ و بخورد حال حمام و آنکباب استنشاق بخار آب گرم خصوصاً که در آن حشاش حار پخته باشد و غرغره آب گرم و تجویز آن حریره بعد از  
و اگر این کفایت نکند تعدیل طبیعت نمایند و مارا الشیع که در آن اندک تخم خشتاش سفید پخته باشد یا شامند و کاهو پخته و یا خام نخورد و یا پها با نند و سا قها پارچه به بندند و این  
ران و اگر کفایت نکند آنکباب بدین طبع نمایند که بزرگ جازری و کشنیر خشک و سوس گندم و گلی سرخ هر واحد یک کف جو مقشره با قلا و قسته هر واحد  
جی العالم و برگ خیار هر واحد یک دسته و هم را آب صاف چند لکه اوید را پوشتند و در آن قناریه بر بسته هر ایند پس سر قناریه اندک اندک کشاده بخاران بگیرند و چون سرد شود  
و بخار کم گردد باز سر قناریه بند کرده بر آتش گذارند و عاده آنکباب نمایند و اگر این هم کفایت نکند شسته یا قطعه سنگ یا آهن یا بش خوب گرم نموده از خاکستر صاف کرده  
روغن بنفشه بر آن ریخته بخاران بگیرند و استنشاق آن نمایند که درین صداع بسیار بلوغ النفع است و اگر این صداع با صداع دیگر کسب و علاج آن بحسب ترکیب نماید  
بنوعی که در معالجات انواع صداع مسطور است و این تدبیر هنگامی است که بخارات محقنه حار یا این باشد و اگر بسوی حرارت و رطوبت مستعمل گردند سردی از کام شود  
و علاج او در بخارات حار رطب و بار در رطب ذکر میکنم و گویم که اگر بخارات را بجه حار رطب یا رطب بغیر حرارت باشد علاقتش آنست که زکام با صداع و انسداد نخون  
بود و در بعض صداع در جمیع اجزای سرد یابد و درینجا طنین و دوی نباشد و این بخارات اگر بسیار باشند زکام شود و اگر اندک بود تا آنکه تحلل مابذاتی مانند این تحلل کند

صداع زایل شود و تنوع انواع زکام چون در ابتدای دباوی صداع باشد براند که ابتدای او خبط است و علاج این نوع صداع علاج صداع باره با ماده است غیر آنکه این سهل از آن مستعد بر آنکه این زکام میشود و از نخون بافتن آن جاری میشود و او آن تحمل بزکام نمیشود بلکه خلط در آن حس براتی می ماند و علاج این نوع جلد زکام و مصلحت آن نیست که بافتن این مینی و اتم کند و فصد را نیز اگر مکن بود و طبعین طبیعت آب آلودی شیرین منقبضه و عناب مطبوخ به سببین و فلو س خیار شنبه و اندک روغن بادام کند و اگر در مزاج او گرمی ظاهر گردد ما را الشیخ و شربت ششخاش لازم گیرد و از تخاول گوشت منع نمایند که این صداع با این طریق بر ازل میشود و این سهل تر انواع صداع است مگر آن که مرکب گردد و یا سبب برض دیگر شود و در علاج انواع زکام معانی شروح ذکر خواهد کرد از آن امر خطبات و بساوی زکام ظاهر خواهد شد سعید می نویسد که در صداع نالیج بسوی مزاج باره و بلغمین استعمال کنند و تخمین عملی میباشند و اترج مربی و زنجبیل مربی در غسل خوراند و غذا سفید باجات با فایده و بطبحات سازند و اندک حلوا می شکری و عملی دهند و شراب صرف یا مار الحسل بنوشانند و فو که با این مثل انجیر خشک و حب النولم و پسته استعمال نمایند و اینکه در آن فرنجوش و فام و قیسوم و بابونه و اکلیل الملک جو شانیده باشند بر سر بریزند و با دهان حاره مثل روغن نرگس یا فرنجوش یا روغن نار درین باره روغن قسط تغریق را س غلیظ دریا مین حاره مثل نسزین و یا سمن و فرنجوش میوایند و بکنندش عطسه آورند و خوشبوهای گرم مثل مشک و عالیله بویند و صنف اقتباس گوید که در صداع باره و ساذج از سبوس نخود سه مشت و گل بابونه و اکلیل الملک و شیخ از منی هر واحد یک مشت نمک طعام دو مشت جو شانیده صاف نموده پاشویه نمایند و اندک بر سر الکباب سازند و روغن بابونه و نرگس و زنبق هر یک نه ماشه عود هندی سه ماشه عنبر خشک هر یک یک ماشه سوده آبنجته نخلجه سازند و روغن سداب بر سر مالند و اگر بزبادی تسخین حاجت آید روغن فریون نیز آمیزند و یکد سر از نرگس شور و کاورس و سبوس نخود یکدست و طلا از فریون و قرفل هر یک چهار ماشه جنبید تر سه ماشه سوده در روغن زنبق دو تولد آبنجته از مجربات فقیرست و شستن در آفتاب و زرد آتش نفع بین میدهد و این جنود و تولف تولف در یک ساعت رفع دردی نماید گل بابونه فا و انیا مرکیه جالبیوس خاکسنی از عفران هر یک سه ماشه کوفته بنجیه در روغن زنبق و نرگس هر دو یک تولد آید ترمس نه ماشه آبنجته یکبار پز و بصلکله سه ماشه سوده در غسل یک تولد آبنجته بلیساند و بالایش پوست بیج با دیان پوست بیج کاسنی اصل السوس تم کمرس هر یک هفت ماشه در عرق باقلا یک نیم پادوشنبه خیسانیده صبح جوش دهند که به نیمه آید مالیده صاف نموده غسل سه تولد داخل کرده بنوشانند و غذا شور با می مرغ مرغ بنان خشک را گندم دهند و بجای آب بر مار الحسل که از عرق با دیان ساخته باشند قفاحت کنند

علاج صداع دومی

سبب آن غلیان و ارتقاعی خون بسوی دماغ است فصد سر را نکند از جانبی که در دومی باشد شنبه طیکه ماده در دماغ مستقر بود و در آنجا مدت میدانی ماند و اگر در آن مستقر نباشد پس بقول شیخ فصد خلاف جانب وج واجب است و اگر آن رگ ظاهر نباشد فصد هفت اندام کشانید و خون کثیر حسب حاجت و احتمال قوت بر آرد و اگر از فصد مانعی باشد حجامت پس کردن و یا میان ثمانه نمایند و بعد فصد جمله تدابیر که در علاج صداع خار سازنج گذشت بعمل آرند و در مسکن باره بنشانند و جمیع تدابیر او را شریه و غیره آبخنان باشد که تولید خون صاف مائل بقنات و بین اندک نماید و از سردات مستعمله درین صداع در ابتدا و بعد فصد و استعمال الحباب بهدانه و اسنبول و شیره تخم خرفه و کاسنی و کاهو و مغز تخم کدو و عناب و آب آلود و هندی و انار و ریاس و ترنج و کاسنی سبز و شاه تره و عرق این هر دو عرق بنید و بیلوف و شربت بیلوف و سببین است هر یک بطریق در علاج امراض دماغی حار مسطور شد استعمال نمایند و بوی ترش باغ صودا بنجره بعمل آرند و شیره عناب یا شربت انارین بنوشند و یا شیره عناب شیره تخم کاسنی در عرق شاه تره بر آورده نبات سفید داخل کرده بپزاید اطراف لعل کشنری بنهند و یا اطراف لعل مذکور خورده بهدانه سه ماشه گل منقبضه ششماشه جو شانیده نبات داخل کرده بنوشند و باز بجای بهدانه شاه تره کنند و شیره تخم کاسنی افزانید و اگر بار عاف باشد شیره عناب و شیره کاهو در عرق شاه تره بر آورده نبات داخل کرده بنوشانند و اگر با فساد خون و بلغمیت بود بعد فصد خیسانده عناب بیج دانه گل منقبضه پوست پلیله زرد کشنیر خشک هر یک ششماشه نبات دهند و ببنده منضج و مهمل عمل آرند و اگر با فساد خون و دماغهای سرخ رنگ بر سر گردن باشد بعد فصد و چسپانیدن زلو شاه تره پوست پلیله زرد هر یک ششماشه عناب بیج دانه چراتیه کشنیر خشک هر یک چهار ماشه تر هندی دو تولد





و گلاب نیز نافع است و بیاضیات مایه‌ها و حنظلین و گل سرخ و بزر قملو نابار و رخ مید و بنفشه بر صندلین و پشانی و تارک سرطلان نمایند و اگر در و شدید باشد نامکی  
 کاغوز زیاد که کند و عند شدت درد و وضربان حنظل فوغل گل ارسی شیاف مایه‌ها هر یک ده درم پوست بخت فلاح بزر النج سفید افیون زعفران کاغوز هر واحد  
 یک درم همه رسائیده در گلاب آغشته و برتر که کمان طلا کرده بر سر گذارند و تخلیه نمیکند درین صدماع نافع بود اینست آب خیار آب کاغوز آب کشنبر صندل سوده و زعفران  
 با قدری سرکه و کچیه کاغوز سوده در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت داده بویند و بخورند که در صدماع دموی بعد صفراوی بعد سهل استعمال کرده میشود اینست  
 گل بنفشه خطمی جو بنفشه گل نیلوفر جاده کند و یا بونه حمله راد آب جو شامینده در پشت اندازند دروغن بنفشه دروغن گل داخل کرده و بر پشت و سر برهن چادر کشیده  
 و در حرکت دهند و بخار گیرند و روزی دو سه بار این عمل کنند و قدین در آب گرم یا در آب او نیه پاشونه بار گذارند و کجا که در صدماع حاد مادی و قتیله از سفت غایت  
 سعادت بالکلیه زائل شود برای رفع بقیه آن معمول است اینست آرد جو گل خطمی با بونه سبوس گندم حنظل سفید گل سرخ بنفشه مسابوی کوفته بنجینه با سرکه انگوری  
 و گلاب آب شامی سفید دروغن گل سرشته و پارچه بسته آتش گرم کرده بر سر کشید نمایند اگر از استعمال این کما در ازل نشود معلوم کنند که باقی ماده زیاد است پس آن  
 ریح آن فصد هر دو صافن نمایند و نمچه بر هر دو ساق نهند و ام بر بالش قدیم نمایند و عند انتهایی مرض معجون ملکی با بعضی اشربه استعمال کنند و غذا مارا الشیخ در وقت  
 بارده حاضنه و آب تمزندی بقدری شکر و بقول باره مثل اسفناخ و حماض کا بود کاسنی و کدو و خیار و قتیله گیاهی و خرخره دهند اقوال حذوق او سهل گوید  
 اگر صدماع از غلبه دم و حاد صدماع سبوی راس باشد فصد قیال کند و اگر ممکن نبود حجامت بر ساقین نمایند پس اگر نقل در مقدم دماغ بود حجامت بر قفایه کنند و اگر  
 نقل در مؤخر سر باشد رگ پیشانی کشانید و شرب گوشت و هر تری که در آن حلاوت قوی یا حرارت یا حدت باشد ترک نمایند و عدسیه و طفیل و بقول و فواک باره بخورند  
 و بعد از آن اطلاق طبیعت خاصه اگر قبض باشد بملیه زرد و ترنجبین آلو و تمزندی و شکر طبرزد کنند و یا بلبله را در یک رطل آب آلبخار اصلایه کنند و اندک اندک بر آن  
 اندازند تا آنکه قوت او اخذ کنند پس صاف کرده سی درم جلاب یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا آب انار بقدر دولت رطل بشکر یا ترنجبین بپاشانند و یا آلبخار در جلاب  
 مزوج تر کنند تا نرم شود پس آلبخار و جلاب بنوشند و یا فلوس خیار شنبلیله یا ترنجبین بست درم در جلاب مالیده بنوشند و یا کینه بنفشه تر و گل سرخ تر و کوفته فصد  
 آب آن هر دو با ترنجبین بنوشند و اگر در آنجا سر فریاشنونت در حلق و سیننه باشد کینه در عذاب بست و داخل السوس متشکر کوفته ده درم بنفشه شکست هفت درم بنفشه  
 بست درم ترنجبین یا فلوس خیار شنبلیله حل کرده بنوشند و هر گاه التهاب صدماع وحدت او بشکند چسب از صبر و کثیر او گل سرخ و یا زهر و عصاره انستین و کثیر است  
 بخورند و هر گاه بدن پاک شود باید که خطمی را بر سه که است کرده بر سر نهاد نمایند و یا سنبولی و سرکه طلا کنند شیخ الرئیس میفرماید که در صدماع حادث از ماده حاد دموی  
 باید که مبادرت بقصد و اخراج خون بحسب حاجت و احتمال فوت کند و اگر فصد رگ ساعد کفایت کند و بدان برادر خود نرسند و در مجال خود باقی ماند و جلوه عروق  
 ظاهر باشد و در سر و چهره و چشم اشتلابی واضح بیند باید که فصد رگهای که استفرغ ماده از نفس دماغ کند بکشاید مثل فصد عروق بینی از هر دو جانب و فصد  
 پیشانی که فصد این رگها بسیار در دهای سر استاصل میکند و واجب است که درین رعایت جانب در دکنند اگر جانب مؤخر باشد فصد عروق جانب قدام نمایند  
 و اگر در جانب دیگر باشد فصد رگ مقابل آن طرف کنند و اگر در جانب مقابل رگ غائر بود حجامت بدل فصد نمایند و اگر کاغوز گشته که اگر ازین غنا حاصل  
 نشود باید که حجامت میمان هر دو شان نمایند و از آن خون بسیار بر آزند و بر موضع حجامت نمک سوخته چسبانند و اول روز ششم پاره در زیرت آوده بر آن موضع نهند  
 و در دیگر و دای جراحی برای التهام موضع حجامت گذارند تا قرصه نگرند و در این تدبیر در اکثر امراض صدماع در یک روز زائل میشود و این مخصوص بدین صدماع است  
 بلکه در جمیع انواع صدماع فرزن از ماده جنبیده از هر ماده که باشد نفع میکند و اکثر درین نوع صدماع و مانند آن بقصد صافن و حجامت ساق انتقال حاصل میشود  
 و چون محسوس شود که درینجا شایسته از ماده صفراوی است باک نیست با استفراغ آن بخیزی که تلین طبیعت و از لاق ماده گذارند آنچه در باب صدماع صفراوی ذکر  
 یابد و یا کچیه باید که در دست تلین طبیعت نمایند مثل مره بنفشه و اجاصیه و مره عدس و عجم اعنی ماش سوای اجرم آنها و باغذیه سبزه و کوهل خون باره داخل شرب  
 و غلظت و اقلی بعضی اغذیه سازند مثل سمانیه در مانیه و عدسیه سبزه و طفیل مگر از بعضی طبیعت حذر کنند که طبیعت در محایبه امراض سرکشه الحاجت تلین طبع است  
 پس در حالت قبض تعدیل این توابعن ترنجبین و شیر خشک و همه آنچه شیرینی تلین کند باید کرد و واجب است که این اغذیه حسن الکیموس باشد و طفیل

مقداران گفته و از آن مصلی نشوند و چون نطولات و مروجات استعمال نمایند چیزی که در آن برسد باشد و ترطیب شدید بود و اگر در آن اندک رذع و فضا باشد  
 بعل آرزو مثل آب انار و عصارات بارد و بعضی از فوکه و ادراق و اصول و لهاب بزوطا نابس که آب عصبی الراعی ابن عباس گوید که هر گاه  
 صدراع از ماده دومی باشد و قوت قوی و منتهای شتاب یا جوانی بود و از فصد مانی نباشد فصد سرد و نماید و مقدار حاجت خون برآورد و اگر کفایت  
 کند فصد صافن کشاید و بر سابقین یک وجب بلند تر از کعب حاجت نمایند و اگر بعضی طفل باشد تجاست برگردان او نمایند و اگر مدت او طول کند و در روز  
 مقدم سر باشد بر تو خور مجاست کند و فصد و گه بوخس سر کشاید و اگر در روز تو خور سر بود که پشانی کشاید بعد از آنکه فصد بدن باشد و وای سهل و فصد درگ  
 دست کرده باشد تا که ماده از آن بسوی ضد موضع مرض بچیز برگردد و بعد از آن سائر اضمه و نطولات و سحوطات که در علاج صدراع خار سازند مذکور شد  
 استعمال نمایند و غذا بمزوره عدس مشرب آب انار یا آب خوره سازند و از فوکه آلو و مثقال و عناب و مانند آن خوردند ابو الحسن گوید که صدراع خار مادی است  
 است بنا بر بودن ماده خار قریب و مانع فساد مزاج اعضای بسیطه بجای و در غلغ و از مثل این صدراع شیخ در اعصاب دماغ و انتشار نور چشم بنا بر  
 تمدد طبقه و اتساع ثقبه حادث میشود و گاهی از تقصیر در مسالحه آن بسرمام خار و اختلاط ذهن می انجامد و پیش ترقی بخارات غلیظ بسوی سر و حدوث  
 استلا در اینجا است و این ماده گاه از حده و گاه از عمق بدن مرقع میگردد و این بر طیب یا هر نخی نیست چون مائل او کند هر آنکه بخارات و فضولات هر گاه از حده  
 و صدر و سائر تجار و لیف کبار مرقع شود طیب شرا این صدغین و او در اجزای مختلفه مرقع دید و هر گاه تصاعد از عمق بدن باشد هر دو رنگ پس گوش را رخ تبیین  
 منتخ مصلی معلوم کند و از اعراض خاص این سرخی اوج اعتقاع و نقل عظیم حصران و کدورت حواس و اشتیاق با اشتیاق هوای بارد و ظهور حالت شیشه آ  
 مع قلت رفتار دست علاجه است ابتدا فصد قیفالین کند چون اعراض قوی باشد در روز تواتر و در اول لمر اما الشیر مشتا در دم با وجه کافور و همچنین نوشند  
 و کمی و زیادتی در مقدار را الشیر بحسب مشاهده طبیعت اصل طبیعت باین مطبوخ نمایند بلبله زرد و لوت دم تر مندی می درم تر پنجمین پانزده درم پرسیا و شان تامل  
 هر واحد درم شاه تر و پنج درم سفینتین هفت درم عناب می عدد او بخارا است عدد دومی منقح ده درم کشیده خشک یک کف همه را به دستور مطبوخ بچوشانند و فصد  
 صاف کند و در یک شربت آن سه مطبوخ سفونیا و دو نلث درم ترید آینه نموده و بعد استفرغ باین مطبوخ غذا چقدر روکاسنی هر دو مطبوخ طیب بسر  
 و کشیده سازند و تعدیل طبیعت نبری کند و نگذارد که قبض شود پس اگر فضول بسیار میند و قوت مساعدت کند و سائر قوانین مانع نبود در حاد و ت استفرغ  
 قوت فضول باک نیست اگر خون زیاده باشد فصد مزاج آن نمایند و اگر در سائر فضول زیادتی بود استفرغ آن بهدای مذکور نمایند و چون معلوم کنند که فضول  
 کم شد و قبض و قاروره گواهی آن در پنجمی که قبض نرم شود و از آن سرعت و تواتر مع غلظت زائل شود و قاروره ناقص گسره قهوه و دیگر قوام گردد و مضائقه  
 نیست که بر سر عهد تراشیدن موی نمر پارچه مبلول بسره که گلاب در روغن گل و بلبلول باین دو را گذاردند گیه نداب که آب کاسنی آب خجاری آب خیسار  
 آب برگ اسفول آب بنفشه آب بید و جوش خفیف دهند تا صاف گردد پس گلاب و سرکه که بسیار کم نبود و اندک روغن گل خالص انداخته مخمروج سازند پس  
 اندک سرد کرده پارچه بدان آوده بر تارک سرزند و هر قدر که مرض کم شود از این آنها کم نمایند و در آب کاسنی افزایند تا آنکه مرض بالکلیه زائل گردد و اگر حاجت زیاده  
 برسد باشد درین آنها آرد و جو دانگ کافور داخل کنند و اگر احتیاج زیاده تحلیل باشد در آن آنها اندک خطمی آرد با قاعل نمایند و هر گاه یقین زوال علت گردد  
 و آنچه باقی ماند بقیا عسر باشد و در اینجا ماده بود آب گرم که در آن بنفشه و خشخاش و سوس گندم و جو پنجه باشد بر سر ریزند و در آخر این صدراع طیب غلظتی  
 نکند و امر نطولات قوی نماید بلکه این بحسب سبب و بحسب ماده و مزاج و بلده فصل بود و اگر سحر کرد و در ظاهر شود که در اینجا فضول است فصد هر دو مضائقه نمایند  
 و مجام بر سابقین نهند و امر بالمش قدیمین دائم و غسل آنها آب گرم نمایند و فصد مسام و پاپیاب آب گرم که در آن اندک با بونه پنجه باشد باید که در این تدبیر تقیسه  
 بی شک عمل گردد و اگر قیاسا و مزاج متخلخ بر طیب و تبدیل مزاج بعد استفرغات مذکور باشد و یقین شود که در اینجا ماده نیست این خود یکبار زیاد بعضی الراعی  
 بر آوده جوش خفیف داده صاف کند و از آن دو دانگ گرفته روغن بنفشه دو دانگ و شیر خزان و نلث درم و بعد سواک و شستن دندان پنج دانگ جو خجاری تار  
 درین لزوج گردد پس ازین آب دهن که از خاییدن جو در دهن جمع شده یک نیم دانگ آینه در شیشه بچینانند و بار دیگر صاف کرده در دیوار و در روز و شب

سرد و خنک است و بلغمی که تریب لطیف نماید و جنسی اجبار که از او تریب بسوی باید تغییر میکنند اینست که گویند خنک است با سبب برگه انان که جدا کنند و نزدیک آن  
 پتیری که شبیه بشیر بر آید گریز در غن نجف در آن تمیزه سبب که کند و پتیری در تریب بلغم ازین فیه هر چون در وقت آن استعمال کنند و آنجا اهل جبره استعمال کنند  
 و در تریب صمد عار جداست فرغ اگر واجب بود کافی است اینست آب طلوع آب بواز گلاب یا القراع مشوی همه را تریب کرده اند که سرکه و اندک روغن گل میخست  
 پارچه گمان بدان آلوده بر سر روض برانند و هرگاه بیار رسیدن سردی بدماغ دریا بد جدا کنند و هرگاه گرمی معلوم کند عاده آن نمیند و ایشان کبیل ایلیای صمد ع  
 حار باین تدبیر میکنند و ازین عدول میکنند و اگر باین صمد ع تپه صفای گردد و نظر او از تپه نمایند پس اگر بدو رغبت آید معلوم شد که اکثر آنچه بسوی سرد  
 انصاف می کنند اخلاط صغریه ای مع بخارات آنست و اگر او را آن رموی بود یعنی که از آن نقای تمام نشود و تپه باقی ماند آنکه در دیگر بران آید و صمد لک  
 نقل اندک در پاک دسرخ در ششم معلوم شود درین هنگام اقیس کنند که اخلاط صاعه بسوی سرد رموی است پس در حالیه قصد میکنند آن خلط نمایند و در سر است  
 این و آن تپه مائل سازند و اگر تپه بل از حدوث صمد ع باشد تپه مرض و صمد ع عرض باشد و اگر بعد صمد ع بود بالعکس باشد و اگر گلاب هر دو پیدا شود هر واحد  
 از آن مرض و عرض بود و تریب یکی بر دیگری ممکن نیست مگر بعرفت سبب پس با عرض خاصه و در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر از آنچه گفته ام نباید کرد که این مقصد  
 مسالجه است گیلانی گوید که بعد صمد آب انار و آب تر مندی و آب ریاس و تریخی ترنج و مانند آن از سردات یا ساده و یا با تکرار نوشند و در ریاس  
 و در توت و غیره در ب ترش بل صمد و انجیر بسوی سرد بدهند بعد طبع لیلیه زرد و تر مندی و او و عناب و شاه ترو و افستین و میوز و ترنجبین مقوی است و با  
 بنوشانند و اگر ضعف یا شایه صغریه باشد حل طبیعت آب او و تر مندی بخیار شنبه و یا باین مار انو که نماید تر مندی است درم او بنجار اسی عدد پستان است  
 عدد تخم کاسنی پنج درم بنفشه خشک چهار درم گل سرخ پنج درم عناب بست عدد یک شبانه زرد و آب تر کرده صاف نمایند و بران بست درم ترنجبین و شیر خشک  
 انانند و یاد در چهار رطل آب بخوشانند تا یک رطل آید و صاف کرده بشیر خشک یا ترنجبین بنوشند یا این قصد لین عمل آرد عناب پستان هر واحد کف بنفشه  
 خشک چهار درم انجیره درم غلظی بسوس گندم نه درم صر به بسته بقدر حاجت در سه رطل آب بنیزند تا یک رطل آید چهار اوقیه از آن صاف کرده و آب صغریه  
 کوفه افشرده بل رطل روغن کجد و اوقیه مری یک اوقیه انداخته خوب بر هم زنند و دیگر مقصد معمول از خواص مثل او یا تر مندی یا شمش خشک  
 غذا سازند اگر طبیعت قبض باشد و شل سبب و به و غوره و ریاس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که در طعام ایشان عدس متغش و ماش متغش بود و ایضا  
 در آن بقول لینه مثل اسفناخ و بلباب و محاض و چند روکا و کاسنی و کدو و بقله میانی و خرفه باشد و این بقول را بسره که و کشنیر خوشه و سازند و چون وزن  
 با نهار سد و حاجت تبیین شود و باین مطبوخ لیلیه نماید گریز لیلیه زرد از زده درم تالیست درم و بیک رطل آب بخوشانند تا سوم حصه با نضاف کرده بست درم  
 ترنجبین یا شیر خشک یا تکریر زرد داخل کرده بنوشند و یا لیلیه مسحوق در آب اکو و یا آب انار معصوم ششم آن و یا اکو رطب یا مستوع در جلاب از ده تا بست عدد که در  
 قول ابو سهل گذشت و یا القوع شمش بدهند و اگر حاجت با سهال قوی باشد و قوت مساعدت کند گریز مقویا از نیم دانگ تا یک دانگ و در جلاب یاد  
 شربت بنفشه یا در سکنجبین یا راتب اقر یا شربت ورد یا شربت او یا القوع شمش یا آب تر مندی حل کرده بدهند و یا آب ترنجبین یا آب بیارب انار و توت  
 سرشته بخورند و از لیلیات خفیه سفوف بنفشه است که بنفشه خشک موده و شکر مساوی از پنج درم ماده درم بخورند و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ  
 کوفه افشرده و در لث رطل بگیرند و بر آن شکر یا ترنجبین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت صدر باشد مطبوخ مذکور  
 قول ابو سهل بدهند و اگر در بنجار طوبت باشد و حاجت با سهال قوی بود تر بد کوفته از یک درم تا چهار درم در آن مطبوخ بنیزند و گاهی این قرص  
 بنفشه میدهند بنفشه خشک تخم خبازی بنفشه مساوی گرفته و در هر درم از آن نیم دانگ مقویا داخل کرده یک قرص یاد و بدهند و چون شدت و التهاب  
 مرض منکسر گردد و این منهل بدهند از صبر یک جزو کثیر اگل سرخ هر واحد بلج جزو حب ساخته آب گرم یا مطبوخ مناسب بخورند و یا افستین نیم جزو افزوده مثل نخود حب  
 بسته از دو تا سه درم بدهند و از آنچه صمد ع را درین وقت و او جاع چشم و جرب را نیکوست این حب بنفشه است بنفشه خشک دو درم ترنجبین یک درم  
 رب السوس و دانگ مقویا گل سرخ هر یک یک دانگ آب کرفس حب سازند که این مخرج صفراوی غلبه از دماغ است و گاهی بسیار است و از آن صمد ع استعمال

در وقت آن استعمال کنند

نوشه او را بخورد

نوشه او را بخورد

نوشه او را بخورد

نوشه او را بخورد

نوشه او را بخورد

میکنند برای فوایدی که در علاج امراض و اعراض لغوی مذکور شد در آن تمویز برای اختلاط صفراوی و منع طول مکث حسبه و تقویت فعل ادرمی افزاینده و چون این صواع  
اسکن و اضعف گردد و بدن انقباض قوت باشد باید که تغذیه مرضی بگوشد در اج و پیوسته و چنانچه در آنجا که با سبب سازند و عدس متفشر مطبوخ آب  
انار برای تخلیض خون و منع بخار سرد و در طعام ایشان کشنیر برای منع بخار زیاد اندازند این همه با عسل گوید که اگر قوت و حسن و فصل مساعدت کند با درت  
بفصد قیبال از جانب المکنند و اگر در عام بجمیع سر باشد فصد از جانبی که در آن در رنده پدید باشد بگذرد و اگر از فصد ماضی باشد حجامت میان هر دو شان یا بر میان  
نمانند تا این ماده از اعلی با مثل بنجرب گردد و اگر از این در در ساکن نشود درگ پیشانی کشانند و بعد فصد تبرید مزاج بشرط آب آلوده و غیره و رب آلوده مانند آن که  
در قول کلیطانی مسطور شد باید کرد و اگر طبع نرم بود رب به دیارب سبب بدینند و فواکه قابض خوراند و بر پیشانی گلاب مالند و ریاسمین باروشل نیلوفرو بنفشه و گلاب  
و صندل بپویند و اگر طبع قوی بود و جسم متلی باشد تلینن بار الفواکه و با آب انارین مصعوشیم آنها با شکر یا شیر خشک یا ترنجبین نمانند و آبیکه در آن بنفشه وجود کل  
و نیلوفرو چنانچه باشد بر سر ریزند و در این راه بر سبب کنند و فرودات و عدسیه زرد و بقول بارده خوراند و هر گاه حدت ساکن شود و بکس مرغ بسیر که اگر آب  
پخته بدیند و از اسکنار حلوا و نم و مسر مع کنند این الیاس گوید که فصد سرد و حجامت کنند و اخراج خون کثیر نمایند اگر قوت قوی و خون غلیظ سیاه  
یا سرخ غلیظ و فصل و سن موافق باشد و اطفا می خون باشد یا سرد کنند و تلینن طبیعت بمطبوخ فواکه نمانند و ما را الشیعه نوشند اگر ادرمی تب باشد و اگر تب  
و سرد نبود گلاب سرد تر نهدی ده درم و ترنجبین یا شیر خشک هر کدام که باشد ده درم دهند و حل طبیعت بار الفواکه مثل آب عتاب دالو و تر نهدی  
و سپستان و نیلوفرو بنفشه و ترنجبین و شیر خشک و خیار شنبه و شکر نمانند و آبیکه بنفشه و نیلوفرو بر یک پیچ درم هم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم  
و جوشانیده مالیده صاف نموده بنوشند و غذای زوده ماش متفشر بمغز بادام یا زوره آلودگی بمغز بادام و شیرین یا زوره آلودگی بمغز بادام یا زوره آلودگی بمغز بادام  
بگردد بنفشه بنفشه ده درم و مثل او ترنجبین و جوشانیده صاف کرده بنوشند و یا انار ترش و شیرین مع هم هر دو بنفشه و مقدار نیم رطل بشکر سفید و ترنجبین  
هر یک ده درم بنوشند و بگردد روغن گل و در جزو گلاب یک جزو و سرکه که گندم باغ جزو و در بنفشه زدن فراخ حرکت دهند تا آنکه مزاج گردد و در قدری از آن  
بر سر نهند و یا در آن پارچه گمان یا خرقة بر تریق تر کرده بنهند و گاه گلاب تنها یا سرکه تنها یا سرکه و ترنجبین و زرد قوطو یا سرکه کلت کرده بر سر نهادن آنرا سودمند بود و یا  
خلی و سرکه آغشته بر سر نهند و بر غنهای سرد مثل روغن کدو و بنفشه یا نیلوفرو یا روغن بید سوختند ابو منصور گوید که فصد قیبال از جانب وج یا از  
جانب وج شدید کنند و اگر فصد ممکن نبود حجامت سابقین و اگر ممکن نباشد حجامت قفره نمایند و حل طبیعت بار الفواکه مثل هلیله زرد و الو بخارا و تر نهدی و عتاب  
و سپستان و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیار شنبه و شکر باید کرد و یا بگردد هلیله زرد و کوفته بوزن پانزده درم و در آب آلوده سوخته که در قول ابو سهل  
گذشت صلیبه کرده صاف نموده و واوقیه جلاب دوه درم شیر خشک یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا انار شیرین و ترش شیم آنها عشره بقدر دولت مثل  
باشکر یا ترنجبین بنوشند و یا خمیره بنفشه یا مغز خیار شنبه از ده درم یا پانزده درم در جلاب مزوج یا آب گرم مالیده بنوشند و یا اندک سرکه در آب گرم آغشته  
بنوشند که سیح الاسهال است و دیگر ترکیب سهله بهانت که در قول ابو سهل و گیلانی گذشت و ترکیب حب رب هلیله و غیره در علاج صداد صفا و  
باید چنبدی گوید که بعد فصد اطفا می خون با شرب حاضنه مثل شربت انار و شربت تر نهدی و سکنجین و شربت عتاب و نیلوفرو کنند و تلینن طبیعت  
بمطبوخ فواکه و شیر خشک و ترنجبین و شربت و در مکر و شربت اجاص سهل و آب انارین یا شیر خشک نمانند و اگر تب و سرد با و نباشد شربت  
تر نهدی و شربت لیو و رب فواکه حاض بنوشانند و اگر ادرمی سرد باشد خمیره بنفشه یا سپستان و نیلوفرو عتاب دهند و این شربت عتاب که  
مطلق خون است و جمیع امراض دومی را منع بود و تسکین همچنان خون نماید عتاب یک رطل کشنیر خشک سی درم عدس متفشر صد درم پوست پیچ کاسنی  
ده درم بهر راد سرکه سه روز به خیسانند پس خوب جوش داده صاف کرده شکر بقدر احتیاج داخل کرده بقوام آرزوده درم در آب زرشک سی درم  
حل کرده بنوشند و نفوق مرکب این مرض را مانع است و نسخه آن در علاج امراض و اعراض دومی مذکور شد و این تلینن مانع است آب انارین مصعوشیم آنها  
بمطبوخ شربت و در مکر یا کفند بقدر ادرمی پانزده درم شیر خشک ده درم ترنجبین پانزده درم برسم صمد و در تب سازند انطالی گوید که اگر علامات ولالت کنند

تفصیلات

بر آنکه ماده دوسوی است فصدی قیال کنند و اگر صمدی بسوی دماغ از عضو دیگر باشد فصدی مشترک نمایند و گاهی و بعضی بابت حدت خون فصدی کرده اند  
 بعد از تقیه خاطر غالب بدوای مناسب آن کنند و از مجاری خاص صمدی خارج آن کرده ام این دواست گلفند سه و قیصره بنفشه یک و قیصره غناب  
 سیستان او بنجا و گلاب روغن گل بهر واحد نیم و قیصره هم را در چهار صد درم آب شیرین پیزند تا چهارم حصه بماند صاف کرده بنوشند و غذا بکند و یا سفالنج یا فرورده آکو  
 سازند و گلاب روغن گل و سرکه داب مورد و کدو و صندل که در آن کافور یا فینون محلول بود مجموع یا مفرد بحسب ماده طلا سازند و روغن مجرب بسیار انواع  
 صمدی در علاج کلی انقسام صمدی با کور شد و از منقولات طلاخیزه آرد و زعفران است و کما آب بید و روغن بنفشه طلا را و سوطلا مصنف اقتباس  
 می نویسد که اول فصدی سر و کنند و از بنفشه و صندل سفید و خضخض یکی بهر واحد سه ماشه گلاب روغن گل بهر واحد یک توله کافور و ماشه گلفند سه سازند و از بزرگ بید  
 و کوه و گلاب و گلاب و خرخه مجموع یا مفرد ضما و نمایند که رفع درونی الحال می نماید و شیره خرخه و کاسنی هر یک نه ماشه تخم کاهو متشتر چهار ماشه او بنجا از بنت  
 عدو غناب کلان چهار عدد در گلاب و عرق کاسنی و پید ساد و نیلو فر هر یک پنج توله بر آورده شربت نیلو فر و سیکنین مقطری هر یک یک نیم توله داخل کرده بود  
 تا سه روز و غذا سفالنج یا ماش بر و سیاه یا برنج و نان تنک دهند و مرای ایته و کرونه و ترندی نیز دهند و اگر در دانی ماند روز چهارم به تقیه خاص  
 پروازند شلارک پیشانی یا صدغین یا باقین کشایند و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز روز هشتم تقیه مطبوع فواکه ابلجی غلو بنجان کنند باین نوع  
 او بنجا از راز و آکو هر یک هفت عدد غناب کلان ده عدد پستان چهل عدد پوست بلبله زرد پوست کابلی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک  
 نه ماشه در گلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلو فر هر یک نیم پاشب خیسایند صبح جوش کرده چهار شنبه ترندی ترنجبین هر یک بست درم گلفند ده درم ماشه  
 صاف نموده روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بخار بریزد و بجای آب بر عرق کاسنی و گلاب و شاهتره آگنار و زرد و وقت شام غذا شله سفالنجی  
 دهند و صبح شیرید دهند و همین بنط سه چهار روز استعمال نمایند و اگر اندکی در سر باقی ماند پس موسی تا یک سر تراشیده شتر زده محجمه گذاشته سخت بکنند بعد به سیاه  
 هفت ماشه داب گل سدا گلاب روغن گل هر یک یک توله آینه بهاون و سه ترنجبی تا یک گشتری تخم بلخ نموده بجای شربت میکساعت بخوبی بالند که فی الحال رفع درونی نماید

علاج صمدی صمدی

سببش غلبه صفرا و بیجان و ارتفاع انچه و ارفقای ماده است بسوی دماغ و استلای عروق سران و از جالینوس منقول است که از اسباب این صمدی  
 اغذیه و اشربه خاره و عقب مغز و سردی و صوم متواتر و کثرت مشی در صیف و زمانه گرم است و الا بهر تبدیل مزاج و تقیه تسکین حرارت تبرید که در علاج امراض دماغی  
 حار ساقی مذکور شد بهر بند و دیگر اشربه مبرده که در علاج صمدی حار ساقی مسطور شد استعمال کنند و یا شیره تخم کاهو یک توله شیره مغز تخم کاهو دو توله با شربت بنفشه و  
 شربت نیلو فر دو توله بهر بند که منول حکیم میرزا علی شریف است و شیره خیارین و مغز تخم کاهو دو آب آکو و ترندی و شربت بنفشه نیز مفید و علاج این شربت علاج  
 صمدی دوسوی قریب است لیکن در علاج این نوع در شرباب و غیره ایشای بارد طب اکثر استعمال نمایند و در دوسوی بار دین بیشتر عمل آرد و استعمال شربت  
 نیلو فر و بنفشه و سیکنین و شربت بلخ و لیون و انارین بشرط عدم سرفه التفع است و اگر سرفه باشد شربت ششخاش و نیمه بنفشه و سیستان بلخ و اگر با سرفه نباشد  
 باشد نوشیدن طبع او بنجا از غناب شاهتره خطمی با شربت نیلو فر نیز مفید است و اگر این صمدی تب باشد و قاروره ناری بود لاجب بهدانه شیره تخم خیارین  
 و عرق غناب الخلیب عرق شاهتره بر آورده شربت نیلو فر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز دیگر شیره مغز تخم کاهو شیره آکو بنجا از اصافه  
 کنند و پاشویه بار دینا بعد تخفیف او لا اشیره که در موقوف نموده بعد شیره کاهو در کنند و گاهی و روغن و بیقراری از صفرا و خفقان غناب سچ وانه او بنجا را  
 هفت عدد بهدانه سه ماشه و عرق گاو زبان ده توله بالیده صاف نموده شربت نیلو فر شیره کشنیر خشک چهار ماشه شیره تخم کاهو شش ماشه داخل کرده داده  
 و بعد تسکین ماده نضج او بنضج بار دینا سه سطل صفا و جب بلبله دهند و از مولات حکیم علی شریف است که بعد نضج از گل بنفشه نیلو فر تخم کاسنی هر یک یک  
 توله سچ کاسنی گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم خیارین دو توله او بنجا از بست عدد ترنجبین شیر خشک هر یک چهار توله ترندی شش توله مغز فانس شش توله  
 گلفند چهار توله شربت بنفشه چهار توله شیره مغز تخم کاهو نه ماشه تقیه سازند و در یوم راحت آله مربی یک عدد بلجاب بهدانه سه ماشه و شربت نیلو فر دو توله بنده

فصل در علاج صمدی

غذا شده موگک باروخن کاوانزه وقلبه کا هو وخرقه وپالک وکده وخنکه سازند وخرت درد مکرر بسکنجین نیز مسهل صفاست و استقرخ ماده بلیله مناسب است و اگر  
 توامند و مسهل بارد داخل کنند و الا نفع بلبله دهند باین طور که پوست بلبله زرده در دم در مقدار نیم رطل آب خالص یا آب کاسنی مروق یا آب آلو بخارا چاه  
 درم شب خیسایند صبح صاف نموده شربت و سرنجبین یا زرده درم در آن حل نموده نیم گرم وقت سحر بیاشانند و اگر بدل آلو ترمیزی کتند نفع خواهد بود و یا  
 عناب ده دانه پستان و غیره منقی هر یک با زده وانه گل بنفشه سه مثقال همه را در نیم رطل آب خالص و یا عرقهای مناسب مثل عرق کاسنی و نیلو فروغ شب  
 شب بخیسایند و صبح بالیده صاف نموده فلوس خیار شنبه و سرنجبین از هر یک ده درم و یا زاده بمقدار حاجت حل نموده صاف کرده قدری گلاب و یک درم  
 روغن بادام شیرین بر آن چکانند بیاشانند و بدانند که استعمال بلبله بشرطی جائز است که با صداغ تپ و سر فوسفه و سر بنفشه چاه صلیب جباری و شنبه  
 و لهذا عمل آن لقبض و عسرت و این موجب تصفیح جباری و دفع رقیق ماده و غلط و تجرد و تشبث باقی و ارتبک آنست و این معجب از آن و طولی مرض  
 اکل بهلاکت است و همچنین دیگر ادویه مسهله بصبر در حیات خصوصاً در اوائل جائز نیست بخت آنکه رقیق ماده را دفع می نمایند و باقی را غلیظ و تشبث می نمایند  
 و این باعث هلاکت است پس اگر در طلق و صدر خشونت باشد یا تپ بود ترک نمایند چیزی را که در آن قبض و خشونت است و باد و غیره را نه تنقیه کند و غیره تنقیه نماید  
 مزاج با شربه و اغذیه سرده مطریه و تبرید و تطریب سر با صخره و عسوطات و غیره کنند بدینچه در علاج امراض دماغی حار سازنج و صداغ حار سازنج گذشت و خوف  
 کشتیر و سنوف بنفشه و اگر سرفه باشد قرض طباشیر کا فوری همراه العبه و اشربه مناسبه برای تسکین حرارت دهند و گامای سرد بچونید و اگر دیداری و خشکی دماغ  
 اذیت دهد و غنمای بارد تطریب بر سر بالند و در گوش و بینی چکانند مانند روغن کدو می تازه یا روغن خیار یا بنفشه با دام و یا نیلو فروغ یا در کب نموده بر سر بزنند  
 کرده و چکانند آب برگ کا هو در بینی و یا شیر دختران و یا شیر خرنیز نافع و از مجربات بعضی سلاطین است که خجرات ما در چارچوبه آوینزه آب او بکاید بر شپاک  
 پیش ساییده آوینزه بر سر ضما و نمایند که عجیب النفع است و ایضا سوط سلطان مطبوخ که در علاج صداغ حار سازنج در قول صاحب کامل گذشت در گوش غلیظ  
 چکانند از مجربات اوست و یا ایون کا فوری را بلنج مساوی آب ساییده حب البقر عدس سازند و یک حب از آن در روغن بنفشه حل کرده در بینی و گوش چکانند  
 و اگر عناب الثلث مع شاخ و برگ و تخم کوفه سه قطره از آب آن در بینی چکانند و بعد چند قطره روغن بنفشه چکانند در برای این صداغ از مجربات رازی است  
 ضما و آرد جگلاب سرشته بر پیشانی و یا فوخ نافع و صداد کا هو جگلاب و یا حنا بسره ساییده بدستور و همچنین ضما و شیاف مائتا و میندل و گل سرخ مفید و هنگام تشنه  
 در در صد غنیم لازق معمولی بچسپاند و بالایش صفی بر بار یک سرب بندند و این نطول نافع است آب کدو و جرده او کا هو سبز و تخم آن تخم خشتاش و پوست آن  
 بنفشه نیلو فروغ گل بید و برگ آن شاه سفوم در آب جوشانیده بر سر نطول کنند و بر بخاران الکباب نمایند و یا بنفشه جو متشکر نیم کوفه اسنول پوست خشتاش گل سرخ  
 تخم کا هو برگ بید مساوی در آب جوشانیده صاف نموده و اندک ایون خصوصاً هر گاه در دشدید باشد در آن آب گداخته که کشیل نمایند که صداغ حار صغری  
 را نافع است و نطول گلاب و سرکه در روغن گل نیز مسکن و ج و حرارت و از افاضل آدویه دلی غالمه است و اگر صداغ مع سهر باشد طبیخ خشتاش و آب کا هو  
 زیاده کنند و اگر التهاب بود آب کا هو یا خرغه یا کاسنی و عناب الثلث افزایند و کما که در علاج صداغ دموی گذشت بعد تنقیه برای تحلیل بقیه مواد در بخار  
 از مجربات احقر است و غذا مارا الشیر مزوج جگلاب و آب انارین و دیگر اغذیه باره که در علاج صداغ حار سازنج و دموی مذکور شد بدهند اقوال اکابر بعضی  
 ستاخرین بنویسند که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین متختم که در هر یک نه ماشه آوسیاه زرد الو هر یک ده عدد در مندی چهار توله در گلاب و عرق بید ساده هر یک  
 نه توله خیسایند بالیده صاف نموده شربت لیون کا غذی سه توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و گل بنفشه و کشتیر و کا هو در گلاب سوده ضما نمایند  
 و از سبوس گندم و بنفشه و نیلو فروغ برگ بید و کنار بنبر و نمک هندی هر یک دو مشت جوش کرده صاف نموده پاشویه نمایند و باید که پرده بر آن زده ببار و نظر  
 آب حائل سازند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر ایما نرسد همان زمان غشی احداث نماید و برگ مغافات بکشد که فانی ایندیمیا و غذا خرغه و پالک که از آن به تخم ترش  
 باشد همراه آن تنک دهند و روغن نیم پاشیم بهر حال صفا این مطبوخ آو دهند آلو بخارا چاه عدل پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی برگ سا هر یک پنج درم  
 تخم کاسنی نیلو فروغ گل بنفشه کوه گل سرخ هر یک نه ماشه در گلاب نیم آثار عرق نیلو فروغ آو آثار شب خیسایند صبح جوش دهند که بصف رسد بالیده صاف نموده

ترنجبین مغز خیار شنبه هر یک هفت توله گلفند شربت و در کربا بلبلجی علوی بخانی هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اخفا فوده دهند و بجای آب گلاب تما آقا نمایند  
 و وقت شام غذا نمائید اسفنا منی و خشکگیلانی با سفناخ خورند و صبح تیرید شیر کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه تخم کاه و موشخام ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در کلاب خرق  
 کاسنی و بید ساد و هر یک هفت توله عرق بید مشک کچنج توله بر آورده شربت ترنج دیا نارین چار توله داخل کرده بسوس استخوان نه ماشه خورائیده بنوشانند و چون غلط سه چهار سال  
 داده بخت تعدیل مزاج این اطریفل کشینری تا لیف علوی بخانی دهند پوست لیلیه زرد پوست لیلیه آلمه هر یک سه درم کشینر نصف وزن او و بقیه سفید قوام ساخته  
 از دو شقال تا یک توله با شربت نیلوفرو شربت رنگت هر یک یک نیم توله عرق کاسنی و نیلوفرو هر یک هفت توله بکار برند و در نسخه اطریفل کشینری مغولی پوست لیلیه  
 کابلی و لیلیه سیاه نیز داخل است و وزن همه مساوی و کشینر را بر جمل و عوض قند شکر خالص سه وزن همه او و پوست و بهت شمع بخارات و روغن دروس بر این سفوف برب  
 و از شربعات را قه مست کشینر سه روز در سرکه نروده مدبر کنند گل بنفشه گل سرخ هر یک یک نیم توله لاک لاهوری یک نیم توله عصاره زرد شک یک توله سفوف ساخته از دو درم  
 تا دو شقال آب سرد صبح و شب نگاه بپزند و اگر بعد از تنقیه دردی باقی ماند روغن کدو و خیار و نیلوفرو و شیر زنان در بینی چکانند تنها و یا با شیر ترکیب نموده عیسوی گوید که اگر ز صفر باشد  
 بطبیع لیلیه و آنتین و سفونیا اسهال و زردی آب بلبلاب و بنفشه نروده و اگر با صفر خلط و اگر غلیظ باشد صبر و شیر یا قلع صبر بنوشانند و آن نیست که در آب کاسنی سبز خالص و  
 اندک کثیر تر کنند تا آنکه حل شوند پس صاف کرده بنوشند و اگر حاجت استونی تر ازین باشد صبر قوایا خورد و تیر و مجلس به او و یا جین کنند و اگر در ساکن نشود معلوم کنند که در خیار چینی  
 صحتاج تحلیل است پس صفا و معمول از با بونه و ظمی وارد و استعمال کنند و اگر بار بار یا بچوانی باشد طبع خشک است و بنفشه و نیلوفرو و موشخام بر سر زرد و هر گاه بعد از تنقیه ماده سور مزاج  
 در دماغ باقی ماند بر صدفین گلاب و کافور و صندل و انکی سرکه طلا نمایند و یا شیر زنان بر سر و دند و روغن بنفشه یاروغن کدو و یاروغن نیلوفرو صحران کنند و آنچه تیرید بر صدفین نماید  
 نیست که گیر نیشاب مایند و تخم کاه و صندل سفید و صندل سرخ و زعفران و زعفران و لب که در گلاب استخیم بر صدفین پیشانی طلا کنند شمع مبرقاید که با صداع صفراوی اگر  
 ادنی حرکت بخوان بیفتند علاجش اینست که اندک خون بر آرد و اگر آردم یافته نشود و ابتدا استفراغ بشل لیلیه نمایند اگر تیرید باشد علاوه بر لعات و چیزی که در آن نشود  
 و عصرا باشد مثل شیر خشک و شربت فواکه و آب بلبلاب و گاهی بشا پتله و دستهای این نیز تنقیه کرده میشود و اگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا شربت و طبقات معده بود  
 که از قی بر نیاید از مسهلات مزله از لاق نیاید احتیاج استفراغ یا یارغ فیقر استخیم نیاید و در دیا اگر بر لعات افزاید و یا بطبیع لیلیه بسوسه قرآدین معینه نمایند و در اول  
 تعدیل مزاج بچینی که در آن ترتیب و تیرید باشد باید که در از بدن با غذیه و شربت و یاز سرکه سبب تنها در آن باشد و بجای آن مذکوره در علاج امراض دماغی حار سافز  
 و صفراوی و هر چیزی که بدان معالجه سه روز مزاج حار یابس کرده میشود و بحسب اسباب عامیه حرارت و اسباب عامیه بسوس است و از لطو خات نافع صداع این قرص  
 و سهر را نیز نافع بود و بچینی زعفران هفت و مر و شقال و عصاره غوره و قلع لیس و صمغ هر واحد یک نیم شقال و شب یانی هشت شقال و قلع طبع خشک  
 این او در بار یک سائید بشرب علف مرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی از آن بسره کمزورج بگلاب حل کرده بر صدفین طلا نمایند و بقول شارح گیلانسی  
 بهتر است که اندک انیزون گل بنفشه و شمشاد و آرد جو در آن افزایند و گلاب و سرکه که در آن حل میکنند زیاد نمایند و الا این قرص درین زمانه ما در صداع  
 یا در سر که نماند میکند تجویزی گوید که در صداع حادث از صفر با باید که فصد نمایند و خون اندک اخراج کنند هر آنکه فصد استفراغ صفرا یا خون می نماید و حرارت را کم  
 میکند و صفرا نیز تیرید از خون میباشد و بعد از آن تنقیه بسمل صدفرا مثل مطبوخ لیلیه و ترمندی و خیار شنبه نمایند گیسرند پوست لیلیه زرد که فته است درم قرمندی  
 مثل او در دو در و ظل آب بچوشانند تا ده اوقیه بماند یا در صاف نموده یک اوقیه فلوس خیار شنبه نماید که در صاف کرده یک شقال روغن بادام شیرین  
 بر آن انداخته بنوشند نیم گرم و یا گیسرند لاکوی بزرگ شیرین سی عدد ترمندی سی درم و در سه رطل آب نیم زنده تا ده اوقیه باز آید و صاف کرده بر آن شکر سلیمانی است  
 درم همو نیامی شوشی از نیم دانگ تا یک دانگ بحسب حاجت انداخته یک گرم بنوشند و یا کو بخار مقوی بسند نماید یا شربت و در بسکبچین آب بلبلاب بکار برند  
 و این مطبوخ مخرج مرده صفراست بیک نیم لیلیه زرد و منقی کوفته یا زده درم حداب است عدد او بخار است عدد ترمندی یا زده درم گل سرخ بنفشه آفستین  
 هر یک پنج درم شمشاد ده درم همه را در چهار رطل آب بچوشانند تا ده اوقیه باقی ماند و صاف کرده صبر نیم شقال تمونیا نیم دانگ انداخته بنوشند پس بعد از تنقیه اصمده  
 و اطمینه و طولیات مذکوره در علاج صداع حار سافز استعمال نمایند و تا استفراغ بدن و تنقیه کامل از طولیات و اصمده عدد کنند که این صداع را زیاد کند بحسب

نسخه شکر کشینری

نسخه شکر صفراوی

نسخه شکر صفراوی

اجتناب دو ماهه از از سار بر بن بسوی سر و از سر بسوی دماغ پس تویرم او نماید و ضرر را پیشتر گذرد و این سبب آفت عظیم شود ایلامی و جبرانی میبویسد که  
 اول تدریجیه صفرا و سلکین حرارت باید کرد و اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشربت بنفشه و سفوف بنفشه و شربت آلو و آب میوه با قمر منهدی  
 و ما ترش و شیرین و شیر خشک نماید تا هر دو مقصود حاصل شود و آنجا که حرارت عظیم نباشد استفراغ ببلغم پیله و نفوس خنجر و مانند آن باید کرد و سلکین حرارت  
 بسکنجین و شربت خوره کند و از تخم ما تخم خرفه و پیست و شکر و آنجا که در طلق درستی باشد ایضا سنگین بشربت بنفشه و شربت آلو و کنگاب و لعاب سنبول باید کرد  
 و آنجا که حاجت بیخ بخار از دماغ و سلکین حرارت باشد سرخ شربت موافق تر از سنبول و شکر است و اگر کثیر خشک و بنفشه و گل سرخ مسادی بسازند و شکر را  
 هر سه آمیخته و شب بقدر دو درم تا سه درم آب سرد بخورد بخار باز دارد و حرارت را بستاند و آنجا که قبض سنگ بود سرخ شکر و قراقرج و دشتیان صابون سازند  
 تا اسهال آرد و باوره و نمک بسیار در آب آمیخته و بشیر پاره و پیله بدان مرکز در درازند و بعد بنفشه آب بنفشه و نیلوفر و آب مید و کلاب و آب کا هو و آب عنقب الثعلب  
 و غیر آن بر سر کنند چنانچه در علاج صلاح حار سافز گفته شد و آنرا که از بخوابی و خشکی سرخ باشد این آنها با روغن بنفشه و روغن بید کبار بریزد و بعد استفراغ شیرین  
 و روغن مغز تخم کدو و روغن مغز تخم نیار و روغن نیلوفر در بینی چکانیدن صاحب بخوابی و خشکی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر روغن  
 و شیر خربرس نهادن نافع بود لیکن اگر قوت ضعیف باشد عوض شیر بنفشه و نیلوفر و حطلی و شمشاد و گل سرخ و کنگاب جو و آنرا که را بدند در آب پیزند و روغن بنفشه  
 برین آب ریخته چهار سر بخاران دارد و چادر بر سر او کشند تا بخار بیرون نرود و هر گاه بعد ازین تعدا بر گذشتن یک هفته صلاح نازل نشود باید دانست که حتما  
 تحلیل است از با بون و حطلی ضما سازند و اگر تب نباشد در حمام بریزد و آب نیم گرم بر سر بریزند و بعد حمام طعام کا هو و سرکه خورا خاند و روغن با بون بکار بریزد و آنرا که  
 ضما دارد و غمها از وی دور دارند و عوض آن سرکه و کلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن بپویند صفت شربت آلو او سیاه بزرگ راشته در آب  
 که سه انگشت بالای آن باشد بخورند تا تمامه شود پس ناله در آب با کلاب بقدر حاجت آمیخته صاف کنند و نیم وزن آلو شکر افزوده بقوام آردند طبع را نرم  
 کند و در جمیع امراض گرم مفید بود و اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ مستویا در آن حل کرده بدیند اسهال تا مکنده صفت جلاب که ملین طبع و مفید  
 درستی خلط و صاحب تلوع و لثوه و فایح را اگر حرارت سرخ و در آب آمیخته عوض بار السسل دهند شکر طبرزدیک من در سرین آب با آتش نرم پیزند و کف دور  
 کرده بقوام آرد و آب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر بن شکر یک من لعاب سنبول و سرین آب یا کلاب افزوده بقوام آرد صفت  
 نفوس پیله پوست پیله زرد قمر منهدی و نوز منشی پستان هر یک سی عدد فلوس خیار شنبه بنفشه هر یک دوازده مثقال آوی سیاه بست دانه همه را در سرین آب  
 گرم تر کنند و یک شبانه روز بپزند و هر صبح مقدار مقدار درم از آن صاف کرده بست درم شکر انداخته بخورند و دیگر نفوس پیله و طبع پیله و مسهل لطیف آب با  
 ترش و شیرین و حب بنفشه و ذاقوال سابق و صداع و منوی مذکور شد و این مطبوخ بنفشه نیز نافع عذاب بست دانه اصل السوس متشکر سرخ کوفته ده درم بنفشه  
 هفت درم فلوس خیار شنبه در آن حل کرده صاف نموده بخورد و نفوس صبر نیست آب کاستی افزوده یک من صبر صغیر قطری بست درم هر دو را در شیشه کرده و  
 آفتاب نمند و بوقت حاجت مقدار سی درم بدیند و در اجزای ضما دشتیان مایه تاک در قلی عیسی گذشت گل سرخین عوض صندل سرخ داخل کرده و هر یک  
 یک جزو و اینون نیم جزو گرفته بر سر زنند و پارچه بسره که بر کرده بالای ضما بپوشند و آنرا که در دمیقار کند کافور و اینون هر یک یک طبع بر روغن بنفشه یا روغن بید  
 و گوشت و زینی چکانند و این همه بعد بنفشه بکار بریزد و غذا آنچه در صلاح حار سافز گفته شد تناول نمایند سعید گوید که علاج صلاح حادث از آزادی مره صفا است  
 صفا از اسهال است نه با خراج خون بلکه ادویه که شان آنها اخراج این خلط بود مثل مطبوخ فواکه و یا غیر آن معمول از بنفشه و پیله و قمر منهدی و آلو است اگر خلط صفا  
 بسیار باشد و احتیاج اسهال زیاده افتد دوازده ساعت یا قوت دهند اگر مزاج محل بود و بعد بنفشه مرض ما بر ذات مثل شیر تخم خرفه و خیارین هندی شیر آب با  
 بیخوش نباشند و اگر بکیدن انرا کنند و هنگام قبض طبع آب قمر منهدی و آلو بخار اجلاب بپوشند و آبیکه در آن جو نیلوفر کا هو و کدو پوست شمشاد چو شانه زده  
 باشند و آب سرد بسره و کلاب و روغن گل بر سر بریزند و روغن بنفشه و کدو و مسوط نمایند و تفریق راس و صبه بدان کنند و نیلوفر و بنفشه بپویند و صندل کافور  
 و نمک ایون و آقا قیاب آب کا هو و آب می العالم سرشته بر صبه و صندلین طلا سازند و اگر صلاح خلق عظیم آرد آنرا در دست در این ادویه افزایند و با لاسه

سبب

نکته

باید

نکته

باید



طلا قطعه اسرب باریک نماده بر بندند تا حرکت شریان نخ گردد و اتصاله بخار سیوی بر کم شود و غذایان صاف مغسول با بقول بار در طب دهند و بر استعمال  
 مزورات اقتضار و رزند و چون صداع ساکن شود مای سفید شدید البیاض بسر که یازده بیضه بسر که با چوزه مرغ معمول باب غوره یا بسر که کشتیر جاز و رزند  
 این الیاس گوید که علاج این نزدیک به علاج صداع دومی است جز آنکه در معالجه این میل باشای بار در طب بیشتر ترک فصد و اسهال طبیعت بمطبخ المیه  
 باید و ایضا حل طبیعت بار الفواکه مثل آکو و عناب و ترهندی و پنستان و هلیله زرد و کابلی نمایند و یا سنگین ساده و شربت و رود دهند و شربت بنفشه و شربت  
 در بوب فواکه بار و غیره بنفشه بدیند اگر مای سرفه و بجه الصوت باشد و غذایان را نشیر اگر تپ باشد و الا فروره ماش مقشر با سفانخ و مغز بادام دهند و اگر سرد و اگر  
 آواز باشد آب انارین معصور شخم آنها و شکر سفید و در نجین تمبین کنند و غذا بر ذره آوجیلی یا ترهندی یا انار دانه یا زرشک بغز بادام و شکر کوشش سازند و اگر صداع  
 شدت نماید و امر عظیم گردد و خوف حادث سرسام جار باشد پس در اسهال طبیعت بار الفواکه و مقننای نرم بمالند که کند و بادمان سبره مثل روغن بید و کدو و شیر  
 زمان مویط نمایند و جراده کدو و خیار و عنب الثعلب تر که با هو و جازی کو فته نماید بسر که آب سرد بر سر ضما کنند و اگر به و برگ فی سبر کو فته نماید یا بسر که آب سرد  
 ضما کنند نیز نافع بود اگر چیزی ازین حاضر نباشد آب سرد بسیار بر سر رزند تا آنکه سردی او محسوس شود و بقوس سرد و کافور و صندلین و گلاب بپوشند و ایضا ضماد  
 سیوق جو گلاب و سرکه نافع بود و یا بر صدغین و پیشانی و تارک سر شیان ماینا و صندل و گل سرخ و کافور و یا اسغول بر روغن بید و بنفشه طلا کنند و اگر در شدید  
 باشد اندک کافور در آن آفریند و اگر در سر بخارات غلیظ و دوی و طینین باشد بر دات قویه از آن دور دارند و روغن بابونه و سرکه بکار برند و تمبین طبیعت بجهت طینی  
 که در آن متشاکش مایطه مثل بابونه و ثبوت و حلبه و مانند آن بود با دیگر در و جلاب اصل السوس مقشر کو فته سه دم و بنفشه خشک سه دم با شکر سفید و برنجین  
 هر واحد سه دم بنوشانند و غذا فروره ماش مقشر و نخود مقشر بغز بادام سازند و دست و پا آب گرم مطبوخ سبوس گندم بشویند و اگر با صلیع قلق و کرب و  
 اضطراب و زردی چشم باشد آب انار سبوس شخم آن افشوده و اندک گلاب و سرکه یا مار الراب یعنی آب ترش که بالای دوع آید بنوشانند و غذا اقسام بار  
 دهند و در ساکن بارده نشانند و زیر بادش سرد سلول گلاب حلوس نمایند و آنچه خاص ایشان را نافع بود خوردن آلو خشک و شمیش و حماض و بر و امر دست  
 و آنچه مویط صداع حارست قیام در حمام جار یا آفتاب یا نزدیک آتش و دخان و قبض طبیعت و شراب صرف و پیاز و گندنا و سیر و شهدا و جرجیر و حلبه و شیر  
 و خند قوی و بخور باشای گرم مثل کندر و مشک و غالیه و فاقویه و صبر و بویای بد قوی الرابح مثل بوی مرادار و جلودر طب و گوگرد و قطران و خوردن یا تمیدن  
 زعفران است و آنچه مضر دماغ بنحاصیت است کرفس و فراخ و غیره است که در علاج کلی امراض دماغی مذکور شد و شمیدن سرکه دماغ را نافع دهد خوردن آن  
 مضر بود صفت دوائی که اسهال صغری برقی نماید بگیه ند پوست هلیله زرد و زده دم تا بست درم و کو فته در سه ظل آب تر زوده با آتش نرم بچوشانند تا یک ظل  
 آید صاف کرده بست درم شکر طرز یا برنجین پانزده درم داخل کرده بنوشند و اگر با صلیع سرفه باشد از هلیله و مانند آن اجتناب و رزند و این دو استعمال کنند  
 که اسهال صغری بهسولت کند و رفع نجسوت صدر نماید بگیه بنفشه پنج درم نیلو فزاد درم عناب سپستان هر یک بست جد و تخم کاسنی سه درم اصل السوس  
 مقشر کو فته سه درم آلو شیرین بست عدد تخم جازی سه درم و در سه ظل آب بچوشانند تا نصف نماید و شکر یا برنجین ده درم و فلوین خیار شنبه درم مایله صفنا  
 کرده بنوشند صفت جی که اسهال صغری جذب و از دماغ بقوت غیر اضرا بر دماغ و مقینه بدن نماید بگیه بنفشه دو درم تقوینای خالص مشوی نیم دانگ دو درم  
 ترید سفید مصلح مجوف محکوک بروغن بادام چرب کرده یک درم رب السوس نیم درم پوست هلیله زرد یک درم کو فته بنجیته آب خالص شربت جها سازند و این  
 شربت است صبح بخورند و این حقیقه اسهال صغری برقی کند بنفشه یک مثقال شربت کمال مشوی یک دانگ ترید صمغ یک درم رب السوس یک دانگ سائیده بغز  
 خیار شنبه سرشته صبح بخورند و اگر از حب که است کند نیم دانگ تقوینا مشوی در مثل شربت آلو شیرین خوراند که در اسهال صغری عمل نیک نماید و مقینه بقوت و لطیف کند  
 و شربت اجاص پنجاه درم بنوشیدن صداع حار و حیات گرم و برقان را نافع بود و کسی را که محتاج بمسئله قوی باشد و مطبوعات و جوبات بدو آنگه را بقول  
 کند نیکوست زیرا که غنیان و کرب نبی آرد و صفت آن در قول جرجانی گذشت و این صداع حار را در ساعت تسکین دهد ایون یک بطبوخ پوست خشتاش یک درم  
 سائیده آب کاهو طلا کنند و یا تخم کاهو آب آن سائیده بر سر طلا نمایند و خوردن کاهو بسیار نافع است صفت حب که برای سوزش یا زرد بگیه ند هلیله زرد و غذا

جان بجان صلیح

کوفته در ظرف چینی یا شیشه کرده بر آن چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالای آن باشد و سر ظرف بنده کرده یک دو هفته در آفتاب داشته آتش بکشند  
دیگر آب بر آن لبلب ریخته بدستور آب او بکیزند تا آنکه در لبلب طعم آن باقی نماند پس آن آبها را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملایم گذارند تا غلیظ شود و دست از برین  
با دام چرب نموده حب بسته از چهار دم تا هفت دم بخورند بجلاب که این صفرا را بر فرق برآرد و رفع مبلوغ لبلب خنجه خنجدی گوید که شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین  
استعمال کنند اگر ابدی سرفه نباشد و شربت تخشاش و خمیره بنفشه مع پستان اگر اسعال بود و تبیین طبیعت بلیغات و خنجا کننده یعنی که آن معده و مع را  
شدید الضرب است مگر آنکه بشربت معده باشد و این مبلوغ نافع است اگر احتیاج تنقیه باشد لبلب زردچ درم لبلب کابلی پنج درم تمر هندی پانزده درم ترنجبین درم  
بر سه مهود مرتب ساخته صیغ نوشند و این شربت آلو سهل نافع جمع امراض صفراوی است آلو صد عدو تمر هندی سه او قینه بنفشه دو او قینه ستمونیا می شوی یک درم  
زعفران نیم درم تربدیک درم ترنجبین یک رطل قند سفید یک رطل شربت چهل درم و این حقنه امراض صفراوی و دماغی را بسیار نافع است و بر فرق اسهال کند  
حرارت پیدا نماید بسوس کندم در حره بسته یک قبضه جو مقشر یک قبضه بنفشه سه درم تخم خطمی سه درم عناب بست عدو پستان بست عدو نیلوفر چهار درم  
سای کلی پنج درم در سه رطل آب بپزند تا کم از رطل بماند در آن شکر یا ترنجبین ده درم روغن بنفشه یا کنگره درم حل کرده حقنه کنند و این حقنه تسکین حرارت غیره  
تشنجی کند آب کشک جو و او قینه لعاب اسبوق روغن بادام شیرین روغن کدو هر واحد یک او قینه را با هم مخلوط کرده حقنه نمایند که طفلی همی و اسیب عیب کند و این  
معروف بار مستعمل در صداع لطو خا و سوطا پنج دست روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بید و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و صنعت هر یک معروف است و سوس  
سوطا و ستموم و ضاد و نطول در احوال سابق گذشت و هنگام شدت در دین لازق یکبار بر نذر زنج شیان مایه تا فلفل گل سرخ صندل هر واحد یک جزو اول  
عشره جزو بانزوت آیمچه بر صد غنیمت بچیناند و بالایش قطعه باریک اسرب بندند و این دوی بر دوی هر دوی که سبب حرارت باشد نافع است تخم کدو  
خشخاش تخم خرفه با قلا مقشر کالج هر یک یک درم ایفون یک طسوج بلعاب اسبوق آیمچه بخورند و حق آنست که نزدیک مخدرات قویه نشوند مگر آنکه در دوحه ششی  
رسند و با جمل استعمال آنها از خارج بدن اولی است و بخانه ما کات طیب الراجحه مثل آب سیب و کلاب و غیره است در شیشه مطیب بصندل و کافور و مشک  
کنند و ادهان طیب الراجحه مثل روغن خلاف و روغن بنفشه و مانند آن گوید که آن لفظ عجمی است گویند طلع یعنی نخطاط و مضروب چنانچه قولی شیخ الرئیس در علاج  
صداع نافع حیلات با غل غلنی شادمانست و این نخلجه میرد مقوی و دماغ نافع صداع و سرسام حار است صندلین کلاب آب خیار سرکه شیر زمان روغن گل کلاب  
ساخته ضاد کنند این فوج گوید که اسهال بمار الفواکه و حب لبلب و حب صبر و غیره نمایند و هر یک از آن در سابق مذکور شد و آب کاسنی بیشترند و جوش داده کنند  
او بر دارند و یک او قینه صبر در آن انداخته چند روز در آفتاب بمانند بعد از آن از آن یک او قینه تا سه او قینه بنوشند و اگر در این را چیزی از او جاع سفلی باشد یک درم  
و دو درم کثیر در آن داخل کنند و پارچه را بر برف سرد کرده بر سر نهند یکی بعد دیگری تا آنکه سردی محسوس شود و بقره بر سر بندند هر روز کتینر شک یک درم با دو درم  
بخورند و بنفشه شمش آب آکو آب توت شامی و آب انار ترش و مانند آن لزوم نمایند و نخلجه معمول از روغن گل دو جزو کلاب سرکه تمر هر واحد یک جزو دوم بنفشه  
مایه فات گرد و بر برف سرد کرده بر سر نهند و روغن بنفشه بر برف سرد کرده بر نهند و یا شاشش باره مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشه یا گل سرخ یا کتینر  
سبز یا برگ کاهو یا عنب الثعلب یا برگ نی یا خیار یا بادنگ یا کدو یا قطف یا قبله بیانی یا حی العالم یا عصه الراعی و مانند آن مفرد و مرکب کوفته بر سر نهند و بخار  
نمایند یا آب آنها سرد کرده بر سر نهند و این همه آنها یا اکثر آن با روغن گل بچوشانند و روغن بماند سرد کرده بر سر نهند و روغن سرتان زنده کوفته سفید نماید و یا  
طباشیر و شکله در علاج صداع حار در قول صاحب کامل گذشته بر روغن بنفشه یا شیر خزان سفیدی بینه مرغ رقیق بچکانند و اگر در سر جارات بسیار باشد و در  
مخدره مثل عصا در خشخاش و بیرون و مانند آن استعمال کنند مگر آنکه جوانی شدت کند که درین هنگام خشخاش و نیلوفر و جو کوفته بچوشانند آتش بر سر نهند و بنفشه  
یا شیر بر سر نهند و اگر در این صعیف باشد از روغن شکر بر سر نهند و عوض او ضاد معمول از بابونه و خطمی پوست خشخاش و نیلوفر استعمال نمایند و هر چه  
صندل و کافور و آب بیرون و آب بنج طلا سازند و غذا پست گندم کز آب گرم شسته و شربت آب برف میفد و یا مان سفید سبب در آب تر کرده تبدیل آب  
تا مستعمل کرد پس چیزی از آنها می ترش قابض مثل آب انار شیرین و ترش بر آن ریخته بخورند و باره که از کدو خرفه و قبله بیانی و سرتق و خیار باست و از جمل

و کلاب و میب و بوم و در شامی و در شام و در شب و در بام و در صبح و در عصر و در وقت و در میان روز و در غن با دام و دهند و آنچه مضرت صداع  
 حارست خراب و با قلا و جوز و بادریج و بوم و بادریج و مغز حلونه و با باز و غیره است که در قول ابن الیاس گذشتت و مضرت دماغ در علاج کلی امراض دماغی  
 مسطور شد که گیلانی بنویسد که نوشیدن شربت بنفشه یا شربت آلبالو یا شربت فواکه تبریزی اسهال صغیر و تسکین می نماید و اگر آب گرم آینه نرسد عت اسهال آورد  
 و باید که بسموتیا و صبر قوت دهند و گاهی بسموتیا و در جلاب یا شربت مذکور یا در آب انارین بشکریا در آب تبریزی و شکر یا در آب آینه داده میشود و اسهال می  
 درین نوع در تبریز بیشتر از رموی بمنافه نمایند پس اسبول در آب انارین حضورین باندک شکر برای منع بخار و اطفای حرارت بنوشانند و هر صبح شربت آلو و بونه  
 ساعت آنچه و در غیر روزها انجیر بوشند و هنگام شب اسبول آب سرد و جلاب سرد کرده بخورند و این بنفوت سرد دهند و ترخم خیار و ترخم گدو و ترخم کوشینر  
 خشک مساوی با بچندان شکر آینه سفوف سازند و نخل نمول از کلاب و صندل و سرکه و کافور و سانس شومات باردند و در صداع حار سانج بویند و ضادات  
 و قطورات که در اینجا مسطور شد استعمال نمایند و هنگام اشتداد وجع ضادات زروت و غیره و مسوط ایون و کلا لور و آب برگ بیدل آرنه و این هر دو نسخه در قول اسحق  
 در علاج صداع حار سانج مسطور شد و از آنچه قول صغیر بسیار نماید سوزنم و اعراض نفسانی چون غم و هم و غضب و سهر و صوم و تقلیل طعام و تاخیر از وقت  
 آن اجتناب واجب است و از اغذیه حاره و اشربه حاره و بجات مثل جوز و سیب و یاز و گند نا و خردل و مانند آن احتراز نماید و صنف خلاصه گوید که وقت بچنان  
 گل بنفشه در آب جوشانیده پای تا زانو در آن نهاده بدست می ماند و از بالا بزیر می کشند و گل بنفشه نیلو و خجاری پوست خشکاش جو مشمش نیم کوفته در آب جوشانیده  
 صاف نموده بیک گرم بر سر زرد و مالیدن شیر زرد بکف پاها سودمند است و باقی تدبیر همانست که در قول ابن الیاس گذشتت و بصورت اعثمان ابنه غلیظه در شربت  
 بحلالت و تسبیط بروغن با بونه و شربت و اشمال آن نیز جائز است

اعلاج صداع بلغمی

سببش از تریاک و اجتماع اخلاط غلیظه بلغمی است در عروق سرد سردی اغشیه و اسباب او اسکلما را غذیه بارده رطبه و کثرت بیکاری و سکون و اوله اثره و استقام  
 عقب تناول طعام و قلت استعمال تنقیه و تحلیل است پس اوله ابرنج و تلخیص ماده بلغم یا مغلی حلویا مغلی منضج بهند و یا نخل و نیز منقی اسطوخودوس اصل السوس  
 گاوزبان کشیر خشک جوشانیده صاف نموده نبات سفید یا غیره بنفشه یا گلگند داخل کرده دهند و بعد منضج ماده بسهل بلغم و حسب ایارج واجب قویا مقبیه کنند و  
 اصل السوس مقشره با دیان بیج با دیان پرسیاوشان گل بنفشه اسطوخودوس هر یک چهار ماشه در عرقیات جوشانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد منضج گل سرخ  
 شش ماشه مویر منقی بست وانه سنای کلی نه ماشه مغز فوس و تخمین هر یک شش توله گلگند چهار توله روغن با دام شش ماشه افزوده بسهل دهند و روز دوم لعاب تخم کوبیده  
 چهار ماشه یا شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس دو توله تخم ریحان یا بالنگو یا توری یا فونج شک چهار ماشه یا شیده بدهند و در سهل روم و سهل ایارج هر یک شش ماشه  
 بیفزایند و اگر غلبه برودت زیاد باشد بیج کرفس انیسون یا در حبوبه اذخر و غیره در منضج زیاد کنند بعد به حبوبه مقبیه دماغ نمایند و بیج با دیان بیج کاسنی  
 اذخر غیب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس مقشره شاهره تخم خلی خجاری هر یک دو درم اسطوخودوس گاوزبان گل گاوزبان هر یک یک مثقال در  
 دو درم آب یاقوت غیب الثعلب عرق کاسنی عرق شاهره بچوشانند هر گاه نیم ظل بماند گلگند چهار توله داخل کرده بنوشند و بعد زهره را منضج در قاروره سنای  
 لیلیه کابلی لیلیه زرد قهقهه بصره بسته هر یک دو درم مغز خیار شبرشش توله شیر خشک و تخمین هر یک چهار توله روغن با دام بیج ماشه افزوده بسهل دهند و  
 و گاهی ترب سفید از سه ماشه شش ماشه و غار قیون از دو ماشه تا چهار ماشه می افزایند و بعد بسهل بدستور حسب ایارج دهند و اگر ریح محمور المراج بود حسب لیلیه  
 و صبح بسهل مذکور بحدف خیار شبر روغن با دام جهت برده آن بنوشند و بیج الریس نوشیدن طبع اقیقون و مویر ایارج فیه افوق نوشته و اگر از استعمال ایارج  
 قلق و اضطراب و بطور عمل حادث شود تخم خلی دو درم خجاری نیم درم روغن با دام و آب نیم گرم استعمال نمایند و استعمال این سفوف جب الینیل معمول حکیم جلاب  
 سردندی نیز در تنقیه بدن از بلغم عجیب الاثر است بکثیره جب الینیل و مثل نخود بریان نمایند و اقیقون و سنا و ترب مساوی سفوف سازند و سه درم کلاب یا  
 آب نیم گرم بخورند و این دوا می حسب الملوک نیز عجیب است حسب السلاطین بدر و بلیلیه زرد و در لفلل هر یک یک جزو در تخمیل سبزه و ساینده عمل سرشته

نوشته در کتاب  
 نسخه در کتاب

تقدرد و وجه پدید که بلغم بسیار بی غائله برآرد و اگر خلط بسیار غلیظ بود بر لطیف ادما را اصول که از پوست جگ کرفس و سیلخه و اینسون و سنبل الطیب و شیخ ارمنی و صندل  
و غیره ساخته باشد بقدر بجا درم با شربت اسطوخودوس و شربت لیوهر واحد یک اوقیه باریک اوقیه گلگند یا باروغن بیدانجیر از یک شقال تا دو شقال در وزن  
نخ سه روز یا پنج روز در ده دقیقه خوب فکوره کند و یا این طبع خوب منجم دهند بویز منقی بست درم ریشته خطمی پرسیاوشان هر یک سه درم سدیک شقال اینسون با درم  
منصلکه هر واحد یک درم جو شاییده صنف نموده درم گلگند حل کرده با صنف نموده پانزده درم سنگین بزوری اضافه کرده بیا شامند و غذا شور بای چو دروغ  
بانان یا چلا و سازند و بعد نضج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه غراغ منقی را سه عمل آرد و روغن یاسمین یا سداب یا سوسن یا روغن گلچکان یا روغن هندی بر سر  
مانند و از اضمه و سوطات و شومات و کمادات و غیره که در علاج صداع بار دساقی گذشت بکار برند و خوردن حب قوقایا یا حب صطیحقون در هر هفته یک بار  
یا در بار بصورت لقیه ماده مفید بود و استعمال پلیله مربی و دبیدالورد و اطریفیل اسطوخودوس مفیدست و مداومت بحون الطماکی و اطریفیل مسهل در آرزای صداع  
فرمن از مجربات را تمست و ایضا بعد تنقیه به تبدیل و تقویت اسطوخودوس باشد نموده با طریفیل سرشته بخورد بعد بویز منقی ده دانه با دیان هفت ماشه جو شاییده  
بنات داخل کرده دهند و اگر تقویت دماغ و دل مطلوب بود اسطوخودوس سوده بدو دار المسک معتدل یا حار سرشته تناول نمایند با الیش عرق با دیان عرق غلب  
بنوشند و اگر طبع قبض بود و ضرورت اخراج بلغم باشد ایاج فقرا چهار ماشه با طریفیل کشنیری سرشته بخورد و عرق شاهتره عرق غلب الثعلب هر یک پنج تولیم گرم  
بنوشند و اگر با وجود آن فرج فریضن یا بس بود ایاج را بر روغن یا دام چرب کرده با طریفیل صغیر سرشته همراه لعاب بیدانه دو ماشه و عرق شاهتره یا اوسیر و بنات بپزند  
و اگر صفا بلغم مرکب بود اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جو شاییده شربت بنفشه داخل کرده تودری سفیدش ماشه پاشیده بپزند با گل بنفشه چهار ماشه  
در جوشانده افزوده اطریفیل کشنیری بدل تودری کنند و یا اسطوخودوس گل بنفشه گل نیلوفر پسیاوشان با شربت بنفشه بپزند و یا اطریفیل کشنیری همراه  
با دیان گل بنفشه جو شاییده گلگند داخل کرده بنوشند و زردوم بر رعایت انجره در در اعضا سور بخان ماشه سوده با طریفیل آمیند و شاهتره شش ماشه و طبع افزوده  
و استعمال اطریفیل بلین معلوم نیز مفید بود و اگر صفا روغن هر دو با بلغم مرکب بود اطریفیل صغیر خورده شاهتره شش ماشه بویز منقی ده دانه گل سرخ با دیان هر یک شش ماشه  
دهند و یا اطریفیل کشنیری همراه پرسیاوشان شش ماشه انجیر زرد چهار عدد شاهتره چهار ماشه جو شاییده بنات داخل کرده بخورد باز اگر غلبه بر صفا روغن زیاد معلوم  
شود کشنیر خشک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه عوض انجیر افزایند و پاشویه حار از گل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و غلب الثعلب زو فای خشک و حاشا و خرب  
زنمک طعام و سوسن گندم و زمام و چوب چینی یا عشب تیز بصداع بار دساقی و بر بخان سف حلبه اسطوخودوس برگ اهل و تخم آن و غیره که در قول سببی و چرب  
بیا در حسب حاجت در آب جو شاییده اول الکباب بر آن نموده بکیش نطول کردن نافع صداع لمینی و اقوی از همه تداوی است و چند قطره آب آن در گوش و بینی نیز  
چکانند و از شومات ناخه پیر و باه است و این شوم هم نفع کلی دارد و جدیدتر مشک بشویند بر آن جمله را در پارچه باریک بسته بپسند و ضماد و قرفل زنجبیل  
بزر الیچ هر یک ماشه ایون نیم ماشه بعد تنقیه معمول است و این ضماد هم بعد تنقیه بصداع لقیه کفایت کند و موجب بلا تخلف است جدیدتر فرنیون خردل هر واحد  
یک درم ایون ربع درم در شراب کته حل نموده ضماد کنند و کذا مر و جدیدتر فرنیون هر واحد یک جزو ایون ربع جزو در آب سداب حب بسته بروغن چینی  
یا قسط ساییده طلا کردن مفید صداع بار دساقی است و ضماد با بونه اکلیل پنج کبر گل سرخ سداب کرد و با کون سنبل الطیب خود شربت نیز نافع و اکثر ضماد شربت  
قطر دار چینی صرف و خردل نسیر که سوده یا فرنیون در آب فرنجوش حل کرده کفایت میکند و جالینوس گوید که اگر فرنیون بروغن لطیف مثل روغن بابونه طلا شده  
در ساعت این صداع را ساکن کند و با وجود این بدوای دیگر حاجت نیتند و ایضا گفته که من در صداع فرمن ضماد مسکین کموتر صحرائی و حرف استعمال کنیم  
و در شفا را عاجل از و منقول است که در صداع بار دساقی و بوش در بندی مرکب با جوز بو و قرفل و اندکی زعفران در گلاب استعمال می نمود و نفع عظیم میکرد و طلا  
روغن فرنیون و ضماد محمد این زکراته مفید صداع فرمن است و طلا می بنویسند بقدر عدسی بروغن گل ساییده مزبل صداع فرمن است و سوط مغز تخم سرس  
باریک ساییده بقدر یک سرخ دیا برگ نورسته کیه خشک کرده سوده منقی دماغ از رطوبت فصلیه است و در فرنجوش قرفل گرد و در شیشان تنها که دوزخه بنیال هر واحد  
ماشه زعفران و در سرخ کوفته بنجیه سوط کردن عطس مزبل صداع فرمن از مجربات او شادی در موم است و کذا سوط مشک نیم ماشه در روغن یا دام یا روغن

یک درم حل کرده چند قطره جهت صداع و تیره مزمنه مجرب لیکن در استهال عطوسات احتیاط نمایند که پیش از تیره نباشد و در نه موجب تحریک مواد اشداد  
 مرض در آن زمان خواهد شد و با بونه سردان مزخوش پودینه در آب پنجه روغن نارودین داخل کرده در زنی و گوش چکانیدن نافع و اگر مرض کرب با نماند یا خلش  
 در فم معده خود در باین گمانند و اگر با تب باشد از رفتن بنام اجتناب نمایند و هرگاه این صداع مستقر و مزمن و ماده آن سنگن گردد استعمال چوب صینی نافع بود  
 پس اگر صداع باین تدابیر ساکن نشود و برودت مزاج دماغ بحال خود باشد و بلغم نیز از بون پیری و مرض بار دالمراج بود دماغ وسط سر و سپهر و بازو داشتن  
 زخم آن تازمانی دراز تا از آن چرک جاری گردد و او را میل بدان جانب نماید مفیدست و بسیارست که دماغ نمودن یک بازو نیز کفایت میکند و اگر خوف کوری باشد عقرب  
 صدغین قطع کرده بران دماغ و پندار طلیل آب و غذا و لطیف او درین صداع از واجبات است و باغذیه حارّه یا سبه ناشف رطوبات مثل قلیا یا مطبختات و  
 کباب با توایل غیر مصدعه مانند دارچینی و قرفل و سافج و خولجان و گردو یا غذا سازند و کرم طپور صحرانی خفیف مثل دلج و تپه و بچه کبوتر مرغ با مغز قلم بخوراند و  
 از اغذیه پنجه مصدعه باره رطبه اجتناب نمایند در ریاضت بسیار کنند و باها مالند انقباض معنی نمایند که این صداع اکثر به پیران و زنان ثمنی مزاجان و استعمال  
 کنندگان رطوبات و میروات بکثرت و در طبان باره و فصل زمستان عارض میشود در ابتدا سهل العلاج است و هرگاه مزمن گردد و خوف بود علاج او صعب باشد  
 و بصیر یا فالج یا قوه یا سکه یا کوری چشم مودی گردد پس در علاجش تماون نفر نمایند و در تسکین آن بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت او دیر سی نمایند  
 اطریفل مسهل مفتی دماغ معمول در صداع مزمن پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله بسفنج اسطوخودوس گادریان غارقیون بادیان هر واحد  
 و در شقال مویز مفتی مثلکی هر یک دو توله تریب و صوف یک توله مغز بادام یک توله اووینه ساییده بروغن بادام یا روغن گاوچرب کرده شند سه چند بقوام آورده  
 خرداک تا دو توله و همچون الطاک در قول الطاک خواهد کرد اطریفل اسطوخودوس نافع در سرد و دیگر امراض ثمنی و سوداوی دماغی و اگر بعد تیره در سردی باشد  
 باید که چندی برین اطریفل دامت نمایند پوست بلبله زرد و کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله گل سرخ اسطوخودوس بسفنج اقیمنون کشمش مسادی ساییده بر روغن  
 بادام چرب کرده بعسل مقوم بپزند و بعضی عوض کشمش مویز مفتی داخل کرده و بعضی هر دو روغن گل چکان نافع صداع بخا صیت گل چکان دیو و در رنگ کابلی  
 صندل خولجان روناس هر واحد یک دام گل چکنک نیز اصل السوس هر یک دو دام برگ بنگر سه دام آمله چهار دام اجزایم کوفته در روغن کجند نیم پودینه  
 ماده گاو یک آثار آب قدری یک شبانه روز تر کرده صبح بوشانند تا روغن بماند صاف کرده بر سر مالند اقوال مهره ابو سهل گوید که اگر صداع از ماده باره دماغی  
 باشد باید که تیره سبب صطیحقون و جب صبر و قو قاتا نمایند یا این جب قو قاتا ایارج قیراده درم تخم حنظل سه درم سقونیانکث درم تریب سفید هفت درم اسطوخودوس  
 پنج درم و جلده شربت سوسپست و اگر خلط متعجب در سردی مانده غرغره ایارج قیراده و کرم غصیل خردل و عاقر قرحا و صحر پودینه استج که بر نمایند و استعمال این فتوح  
 صبر تیره بان سرد معده میکند بلبله سیاه و بلبله و آمله هر واحد هر دو پنج بادیان پنج گرنس پنج از خراصل السوس هر واحد هشت جز و سنبل الطیب هفت جز  
 هر واحد چهار جز و شکامی با او در هر واحد پنج جز و تخم حنظل و جز و پنج رطل آب بوشانند تا یک رطل و نیم بماند صاف کرده صبر قوطری چهار جز در آن انداخته در ظرف  
 آگینه با قناب بدارند و وقت حاجت از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند و اگر صداع ساکن نشود ایارج ارکا غانیم ایارج جالینوس طبعیح اقیمنون و مویز مفتی بدینند و اگر  
 چیزی مرض باقی ماند طبعیح با بونه و اکلیل الملک تمام و مزخوش برگ غار شیخ فطول سازند که این تقویت سرد تحلیل ماده کند و گاهی این اشیا باین طور استعمال میکنند  
 ساییده با آن روغن سوسن یا روغن چیری یا روغن یاسمین یا روغن قسط یا روغن بان آسینه قدری ازین روغنها سوطمی نمایند و غالیه بسویند و مشک سوده  
 بینی و مندا و اگر حاجت بقوتیر باشد بگیرند یک قیر از قرفیون و قیراطی چندیدتسر و در اندک روغن زنبق حل کرده سوط کنند و روغن زنبق که در آن چندیدتسر و قرفیون  
 و فلفل حل کرده باشد بر سر طلا سازند و با روغن چر که در آن سداب اهل یا پودینه پنجه باشد و طبعیح با بونه و سداب و یاسمین و سوسن و نسیم و قیه هم در روغن  
 و برگ سرد و جز سرد و برگ صنوبر انگباب نمایند و اگر با وجود این علایجات در سر خلط و صداع باقی ماند این فتوح ایارج بروغن بیدار پنجه بنوشند بلبله کابلی و بلبله آمله  
 هر واحد پنج درم مصلحی چهار درم آسنتین تخم کشمش ایمنون هر واحد سه درم در روغن آب پنجه تا ثلث آن بماند صاف کرده در آن ایارج قیراده درم حل کنند  
 و هر روز سه اوقیه از آن بقدری روغن میدارند پنجه بنوشند و اگر ازین غیشان و کرب عارض شود قی کنند و بگیرند صبر و در و فسیون و قسط و صمغ عربی و انزردت

صداع مزمنه  
 صداع مزمنه

صداع مزمنه  
 صداع مزمنه

و چند بیدتر و کندر مساوی و در شراب بیکانی سرشته بر سر طلا نمایند و این حب در دهن دارند و بدان غرغره سازند عاقر قرحا و خردل و برگ زرنجوش ساییده مثل او بپزند  
منقی بسره سوره یا اینند مثل باقلا جهای همین سازند و در دهن براند و چون اراده غرغره بدان کنند در عری مل کرده و همثال نمایند و طعام سفید باج همول از قنار  
یا تیره یا درج و یا قناریا بگری و روشن جوز و ابازیر و کوم صید و کوم طیور صحرانی و نخود اب بزیره و در عین جز به مندوزان خورش کبف خردل و زبیره و مری و سداب سازند  
و مار العسل مطبوخ بنوشند و قافی بنیند اگرک نایند شیخ میفرماید که مقینه بدن کنند اگر خطا اشتک در بدن باشد بجهه تقلیل غذا و تطبیف آن عمل آزند و ابازیر غریب صند  
بکار بزند و مویجات و سفر غات که در علاج امراض و ماغی بلغمی مسطور شد استعمال نمایند و اندک اندک اران شرح کرده بتدبیر میفرماید بید مویجات دیگر که با جانم کند شود  
عمل آزند و اینها آنچه اوجاع سر اسکیکن و بدیده آنچه استعمال و در علاج امراض و ماغی بار و رطب و اجبت بکار برند و استعمال ما جبین تریاقیه در مقینه یک مرتبه نافع بود  
اطلبت نافع صمدع بار و ابتدا بر اشیدن موی سر کنند پس بگیرند و وشقال فریون و یک مثقال بوق و دو وشقال سداب ششی و یک مثقال تخم حبل و دو وشقال خردل و وشقال  
باب زرنجوش سرشته بر سر طلا نمایند و از اطلیه حیدره فلفل مثقال نعل روغن زعفران مثقال و ملت فریون حدیثه مثقال سرکن کبوتر و وشقال در سر که گفته ساییده طلا  
سازند و اینها طلائی فریون و نیک و بوق و اینها فریون و زعفران و صبر و دروغیره که در قول سحی گذشت باب سداب طلا نمایند و از اطلیه حیدره برای این ماهر  
نموده و تحقیق بار و درمن نیست که بسنگ مصری طلا نمایند که این شدید المنفع است و اینها فلفل سفید زعفران هر واحد دو درم فریون یک درم سرکن کبوتر صحرانی  
یک نیم درم بسره سرشته بریشانی طلا کنند و اینها صبر فریون جنید پید سر فریون قسط عاقر قرحا فلفل شرباب کسند طلا نمایند و اینها دوای زایل الحام و آن ثوی است  
و اینها فلفل و قرض زعفران هر واحد دو مثقال فریون نیم مثقال سرکن کبوتر یک نیم مثقال سیاهی دوات یک نیم مثقال سرکه مقدار حاجت و این ادویه گاهی کسند  
تبرق یا با جین شیر یا سفیدی حبیده و گاهی صرف استعمال میکنند در درجات اینها مختلف است صفت سعو طات نافع صمدع بار و از انجمل سعو طات شونیز است که در  
علاج صمدع بار و سافج مذکور شد و کندا موسیانی جنید پیدتر و مشک و بعضی گفته اند که چون به نیت برگ صخره و هفت دانه خردل در روغن نجفته بود و سعو طات کنند نافع  
است و آنچه تجربه کرده شده مشک و صبر و صمدع است که بقدر عرض ازینا گرفته هر وقت سعو طات نمایند و آنچه سعو طات و برای صمدع بار و میکنند و تخمین و تقینه میکنند روغن  
شخم حطل است و یاروغنی که دران عصاره قناریا الحار که اخته باشد و از آنچه قوی درین باب شد بر المنفع گمان کرده است که بگیرد آب برگ شتاقا لولی آب افشرد و  
از ان که قطر و ناسا سعو طات کند و بعد ساعتی روغن نجفته چکانند و سفید باج بسیار چرب بنوشند و از آنچه درین باب ستوده اند نیست که بگیرند زهر و مرگ و سر رنگ  
سه درم موسیانی دو درم مشک یک درم کافور نیم درم و از ان سعو طات سازند و اینها بگیرند نافع است مثقال اصل السون یک مثقال فریون یک نیم مثقال اصل صدف یک نیم مثقال همه را با آب  
شخم چقند آبیخته بقدر دانه جا و رس از نوک میل میشی چکانند و اینها فریون و ملت زن آن شخص که آب چقند ز سرشته ویشی چکانند و اینها سعو طات نافع بخوریم مشک است  
مثقال بوق و ساق هر واحد چهار مثقال بار یک ساییده و با نوبه ویشی دند و در این سرخورد داشته بقوت تنشاق آن نماید و اینها شونیز چهار مثقال عصاره قناریا  
دو مثقال زرشاد و دو مثقال بروغن خنیا و روغن قناریا سرشته اندرون بینی بدان طلا نمایند و بوی او ملین بقوت تنشاق نماید و چون از سردار طوبت بسیار  
تزواید دران هنگام بینی را با آب گرم بشویند صفت ادهان که بر سر صاحب صمدع بار و می نالت جمع روغنهای گرم دروغنهایی که دران شبت و بود وینه بزرنجوش  
شیخ حنام و سداب و برگ خار پیته باشد و آنچه در علاج امراض و ماغی بار و بلغمی مذکور شد از نافع است و حال روغن بلسان هاجا معلوم شده و این برای حود طات  
و قطورات گوش نیز صلاحیت دارد و این نوع نافع صمدع فرمن است بگیرد عصاره قناریا الحار و بخوریم و نظرون مساوی ساییده ویشی دند و یا شونیز و عصاره  
قناریا الحار و یا شونیز و اندک صمدع صاحب کامل گوید که در این ابتدا با ستفراخ بلغم از حب ایاج و حب قناریا نمایند اگر فصل من قوت مساعد باشد و  
بعد نفع خطا و تطبیف آن کنند اگر لطیف نباشد بهار الاصول مع روغن بیدانچر و روغن بادام تلخ کنند سه روز و یا پنج روز بنوشند بعد از ان خوب مذکور بخورند و اگر  
فائده نشود و ایاج جالینوس بقدر حاجت بدهند و بعد از ان غرغره با ایاج قناریا و سکنجبین با بخردل یا با عاقر قرحا مع مار العسل کنند و بعد ازین اصمده و اطولات که در  
علاج صمدع بار و سافج گذشت عمل آزند و تمامها استفراخ نجیب صبر یا نجیب ذهب در هر مقینه یک دو مرتبه نافع است و تدبیر غذا مثل صمدع بار و سافج نمایند و  
صمدع بار و نافع صمدع بار و کندا است فریون و فلفل سیاه هر یک مثقال سرکن کبوتر و وشقال بار یک ساییده بسره که شد سرشته بعد حلق سرخما و کنند و اگر قناریا کب

مخلوط آب مرزنجوش و یا بنفشه یا باب ندر که طلا کنند دفع و بدو طلا بخورند نیز نافع است و آب برگ برنجاسف و یا آب برگ نمک گشت مع روغن مرزنجوش سوط  
 کنند و سوط بمویائی مع روغن بنفشه یا روغن لبان نیز مفید بود و سوط بصداعه قنار الکاح مع شیر و خر صداع غلبی و بیضه زانافع است و سخا و جبر در روغن گل  
 و سرکه سودمند صفت حب صبر نافع صداع غلبی صبر شش درم مصطکی چهار درم تر برده درم گل سرخ سه درم حب ساخته در درم وقت خواب بخورد و این حب  
 مستقی و باغ از لقمه است پوست پلایه کابلی درم صبر چهار دانگ مصطکی اینسون هر واحد یک نیم دانگ همه را کوفته با آب کرفس حب سازند و این یک شربت است  
 و صبح با یک نیم گرم بخورد و این حب نیز نافع صداع غلبی است تر یک نیم درم ایاج فیقر یک درم تخم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ تخمونا حود خام اینسون گل  
 هر یک دانگ بار یک سوده با آب حب سازند و این یک شربت است و ایضا این سخا و بجار بر بند فریون بوق سفید هر واحد و مثقال سداب صحرانی مثقال تخم زرد  
 و خردل هر واحد یک نیم مثقال بار یک سائیده با آب مرزنجوش سرشته بر سر سخا و نمایند که این صداع کشته الا اظط غلیظ بار دو دانغ است و این دو واحد کشته بارد  
 و بلغمی زانافع موی سر را تر اند و نمک نیم کوفته یک کف در آب یک ظل حل کنند و حاضا کرده بر سر خضاب نمایند و همه شب نگاه دارند و صبح بشویند باید  
 که سائز تا بر صداع بار دو سانغ از سخا و اطولات و سوطات بعد تنقیه و تحنای قویه و انذیر مسخه بجمعه عمل آرد و این در نافع صداع کشته است و نسجه زاده  
 همان نفوخ است که در قولنج شیب گذشت و اگر آنرا بر روغن سوسن سرشته در مخزن طلا کنند نفع بخشد و اگر گلبا به سائیده بگلاب سرشته بر تارک سر طلا کنند صداع  
 بار در اسود و پدید آمدن میباید که اول تدبیر تنقیه باید کرد و بجمعه تخمونا و قوقایا و صبر و شبنم و ایاج فیقر و تخم حنظل و مانند آن و اگر ممکن بود حقه حار بل  
 آرد و بعد تنقیه غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و اطولات موافق و عطسات و بخارات و طلای موافق بجار بردن صفت  
 حب صبر یک نیم صبر سقوطی دو از ده درم پلایه کابلی چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ اینسون زعفران هر یک درم کثیرا درم بدستور حب بسازند شربتی در درم وقت  
 خواب بر سیل تنبیلار و یک صبر یک درم تر یک نیم درم تخم حنظل یک نیم دانگ تخمونا مثل کثیرا هر یک نیم دانگ آب یا آب کرفس یا آب بادیان حب سازند و این هم  
 یک شربت است حب ایاج فیقر یک درم تخم حنظل اینسون هر یک دانگی نیم اقیون و دو دانگ مثل کثیرا هر یک دانگی آب کرفس حب کنند و آنجا که حاجت  
 لبوی تر باشد ایاج روغن و جالینوس و لو غازی و مانند آن دهند صفت حبی که یوحنا بن ماسویه ساخته است ایاج فیقر هفت درم پلایه کابلی چهار درم نمک هندی  
 سه درم کرفس غالیون بسفنج فرایسون هر یک سه درم تر برده درم تخم انجروخ درم اقیون چهار درم کوفته نخچه بها کنند بقدر فاعل شربتی در درم تا دو مثقال  
 بر سنبل تنبیلار هر شب یک شربت بدهند صفت حب ایاج فیقر او تر یک درم تخم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ باقی اجزا هاست که در قولنج صفا  
 کامل گذشت و آنرا که این خوب فائده ندهد یک نیم هفت درم اقیون و بست درم موز منقی و در یک من آب نیز نماند که بماند صفا کرده ایاج ارکا غایب چهار درم  
 نمک یک درم داخل کرده ناشا بدهند غرغره ایاج فیقر عاقر قرقا کوفته در سکنجین با در آب کامه حل کرده بدان غرغره کردن موافق بود و دیگر عاقر قرقا ستر خردل پوست  
 پنج گرم را سوده عمل سرشته بسکه غصص حل کنند و بجار بر بند دیگر فرنجوش سحرانار و دانه ترش صبر مساوی سائیده سکنجین عملی حل کرده بجار بر بند و پودینه و شنبلیله  
 و مقصوم و شبت و غیر آن که در اطول بقول مسیحی گذشت جو شاینده بر بخاران دارند و آب آن بر سر نیز طلا فریون در روغن یا سوسن یا سوسن بسازند مثل شربتی  
 طلا کنند که در حال درد بنشانند سوط شونیز چهار درم نوشادر تر یک درم و در بعض نسخه عوض تر یک بوق آوردند همه را کوبند و بر بند و روغن یا سوسن یا سوسن بار روغن  
 مع حل کرده داخل بینی طلا نمایند و چکانیدن روغن یا سوسن و قطه و سداب و شبت و با پونه و انسدان در بینی و گوش سودا دارد و آنجا که در صعب باشد چندید ستر  
 فریون هر یک نیم دانگ بر روغن سوسن که رخته در بینی چکانند و نام و سداب و با پونه و انسدان و پیش او حود و سندروس و طر فاسوز نود و فلفل و کندیش و  
 چندید ستر نرم سوده در پارچه بسته بونید تا عطسه آورد و در جام گرم نشستن و آب گرم بر سر کفین در روغنهای گرم مالیدن سودا دارد و محمد زکریا گوید که چندید ستر  
 و فریون و خردل و اقیون همه با شرب سائیده طلا کنند ثابت بن قره گوید صبر و فریون و قطه هر یک دو درم صمغ زعفران و انزروت هر یک یک نیم درم کنند  
 سه درم شرب پیز چند دانگ غلیظ شود طلا کنند و پاره مریب بالای آن نهاده بر بند و آنرا که داغ گرم و ضعیف باشد این ادویه بسفیده تخم مرغ و روغن گل و سرکه حل  
 کنند و آنرا که با این صداع غلبی خوابی پیدا یزد روغن شربت بر سر نهند و گوش و بینی چکانند و شبت با سوسن آسمان گوئی در آب پیزند و آن آب بر سر نیزند و آنرا که بینی

نسخه حب

نسخه حب

نسخه حب

علاجه در ساکن نشود شریان صدغین قطع کنند و اگر ساکن نشود هر دو جانب گردن را غ کنند و طعام نخورد برون زیت یا روغن کنجد در زیر و گردن او را چینی  
و صحر و قلیه گندنا و کوشک و کوبه و ترنج و کبک و دراج و تدو و قلیه آگاسه و گوشت سرخ از سفیدی پیه جدا کرده بروغن زیت بریان کرده و آنرا که حاجت بجزارت بیشتر  
باشد بروغن جوز بریان کرده و حلوا می عسل و فو از شکر بود و هر طعام که گرم تر بود و بسیار باشد که از صعوبت درد سر آواز باطل شود و درین حال آب گرم بر سر او بسیار  
و روغن گرم یا روغن نقطه در گوش چکانند مصدق حاوی و ترویج گویند که متقیه وواع از لیم غلیظ یا متقیه ریح بدن بحبوب و ایاریجات کنند و تطبیق غذا و ترویج صاحب عام  
نمایند و در اول صبح جلاب از اصل السوس متشکر کوفته سه درم با درنجوبه دو درم با دو درم گل کند بنوشانند و بنحو آب و شیر تخم قرطم غذا سازند بعد هرگاه در قرار در نفع  
ظاهر گردد این حب صبر بر بند صبر سقوطی شقال حب المیل نیم درم تر بد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درم غار لقیون نیم درم شحم خصل مثل مصطکی کثیر از یک  
یک دانگ نمک هندی یک نیم دانگ کوفته بختیه آب بادیان تر سرشته مثل خودهما سازند و سحرگاه بخورند و نایم در بران صبر کنند که اسهال نیک کند و قلیه متقیه روغن سدا  
یا روغن سوسن یا ایسین بر سر بریزند و اگر متقیه تمام نشود و اندک صراع باقی ماند حب ایاج یا حب شبیار بخورند و با بونه اکلیل الملک فرنجوش مثبت هر واحد کف در پنج طول  
آب خوب جو شاییده بر سر نطول کنند و این سوط مفید صراع بار دست که کند رضض چندید تر زعفران هر یک نیم دانگ صحر فلفل سفید و سیاه هر واحد یک درم مشک  
نیم دانگ کوفته بختیه آب فرنجوش سرشته قرص سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت بوده سوط کنند و این طلا نیزافع صراع بار دست صبر چندید تر قطره صمغ  
عربی زعفران هر یک دو درم آنزروت کندش هر یک سه درم کوفته بختیه آب خالص سرشته بر کاغذ طلا نمایند و بر سر بچایند و این ضما تیز سود منیخ قمار اعمار را نسیین  
هر یک دو درم آب ذریت بیزند تا ماهر اشود پس آب صافی او بر سر نطول کنند و فلفل او ساییده بر سر ضما نمایند صفت حب حیقون کبیر کبیر بغم سهولت بی غلبه خارج  
کند و متقیه سوط از فضول نماید و صراع بار و فرمن رافع دهد و عمل او شریف جلیل است بکینه لیلیه کابلی شش درم آمله افسنتین غار لقیون محمودیا هر یک سه درم اسارون  
ایسول تخم کرفس هر یک دو درم تر بد سفید صفت درم ایتیمون پنج درم ایاج فیهرا صفت درم قرظ یک درم کوفته بختیه بجلاب یا عسل کف گرفته بسرشد و جها سنا  
شترتی از ان شقال و این حب متقیه سه وعده کند ایاج فیهرا شش درم تر بد سفید پوست لیلیه ایتیمون هر یک سه درم نمک هندی تخم کرفس هر یک دو درم گل سرخ  
دو نیم درم شترتی از ان دو درم و این سوط مفید است شونیزیک درم کرسنه دو درم فریون یک دانگ کوفته بختیه سوط سازند بطبری گوید که اگر قوت قوی باشد ابتدا به  
متقیه بدن کنند بعد متقیه سر نمایند و این دو استفراغ بدن نماید لیلیه کابلی سی درم شیش غافث ده درم سنا گل اسطوخودوس قطور یون هر واحد پنج درم فسنتین روی  
ایتیمون هر واحد سه درم تخم کرفس ایسول بادیان هر واحد چهار درم اصل السوس متشکر پنج سوسن عصل بریان گاو زبان بادرنجبویه هر واحد پنج درم سوزنی پانزده درم  
بد سوط مطبوخ بچوشانند و یک رطل بنمادی از ان صاف کرده در ان غار لقیون و تر بد هر واحد و ثلث درم سوده بل سرشته بمالت و میگویم بنوشند و بعد ازین شربت نهند  
روز صبر کنند و از اطعمه بر پیر پیر نازند پس اگر درج او تغییر نگردد و حالتی مانع پیدا نشود متقیه سر او باین دو نماید گل سرخ دو درم فسنتین سه درم نمک سرخ رب السوس  
هر واحد یک درم تخم کرفس و ثلث درم مصطکی چهار درم صبر سقوطی ده درم کوفته بختیه آب خالص حب بسته دو درم و ثلث بدهند و در مدت یک ماه سه شربت  
ازین حب بخورند اگر ممکن بود و مزاج متشکر و ضعیف نگردد و مهند امرین بر غذای الطف نروم نماید و اگر این کفایت نکند بر سابقین حجات نماید و عضله سابقین  
به بندند و اگر این هم کفایت نماید تخم گل و شونیز و اندکی کندش عطسه آورند اگر عطاس بچان صراع او نکند و اگر بچان نماید از عطاس اجتناب نمایند پس اگر مزاج  
سنگر و یا آب یا مخاط از ان سیلان کند و صراع بچان نماید بر عطسه دوام نمایند که باین طریق صحت یابد و اگر صحت نشود و این اثر نکند در اینجا متقیه فضول معلوم شود  
و قوت مرض مساعدت کند متقیه دو درم متقیه کنند و اگر این کفایت نکند مالش سر و زیتون آب گرم که در ان حشاش حاره محله مثل نام و فرنجوش و با بونه و اکلیل  
و ماتم آن بخته باشند مثل آرد و اگر کفایت نکند ضما مغز ان میده پنجاه درم در صبر هر واحد سه درم زهره گاو دو درم مورد تر یک مشت همه را بسایند تا مثل سرهم گردد  
اندک روغن غار بران ریخته بر سر ضما نمایند و اگر وقت زمستان باشد گرم کرده بکار برند تا سرا اینا نرسند و اگر کفایت نکند بروغن مصطکی و فوات متوالی سوط نمایند  
سبقت تطیس و مقدار دو دانگ از ان سوط کنند و از هوای سرد حفاظت کنند و اگر چشمه کبرییه باشد استفراغ بدان آب کنند و بر سر بریزند که باین طریق صحت یابد پس  
اگر بعد ازین همه تدبیر عاف ظاهر گردد بند نکند اگر بپزند که از ان صراع خفت می پذیرد و در مرض راحت می یابد و اگر با وجود این حال رعان منقطع گردد و قصد شقال



کنند و اگر گری آن ظاهر گردد و فصد کامل نمایند و اگر نامی از فصد باشد حجامت فغان نمایند و خون بقدر حاجت گیرند و اگر عروق جمداد و نقل مرصن زیاد کند و در جسد او  
 کثرت باد و خون طرف موضع دیگر و باستن باز و در آنرا محکم و نهاده ان حاجت فشرط بر سر و دستان و بر ساقین و بر پشت ضداد سخن نقار برای تسخین برگ اجوف  
 کنند تا که آنچه در سرست بسوی آن بنجذب گردد و گاهی چه راه اف ظاهر نگردد و در وقت مزاج و طبع بر حال خود باقی ماند و مانع از قبول نفخ بود و علاجتش بعد استعمال  
 همه تدابیر مذکوره داغ و وسط سرست و از اجامتی از متعین ذکر کرده اند و گمان من حاجت بلوغ و زحل این بلاد نیستند و اگر احتیاج آن کرد در بلاد و عتقالبه  
 و روس و سایر بلادان شدید البه و باستان این مقیمه التدریج که اسهال محب صبر و حب ایاریه کنند و زوغمهای گرم مثل روغن بان و جیری و یاسمین و زیت  
 بر سر مالند و او یکم در آن سداب رطب و بالونه و اوکلی الملک و نسیرین و نعام و پودینه و برگ سر و بخته باشند بر سر بر سر زرد و بر بخارا آن الکباب سازند و بنجذب بر سر و  
 فرغ خوش و مشک نشوق کنند و بکنندش عطسه آورند و بسکینین عملی محلول آب گرم بخورد نمایند و بر صندلین این ضداد سازند و صبر و فرفیون و قسط شیرین  
 هر واحد و درم زعفران و صمغ عربی هر واحد یک مثقال چندید ترکیب درم اینون نیم درم کندر درم انزوت یک درم این ادویه بنسرب سرشته بر صندلین  
 خلاصه کرده بر آن پاره اسرب بندند و در لوزین را بطنجین بخوراند و غذا به بخواب بریزد و شب و روغن جوز سازند و بر باج میوه با کوم صید بریان بریت و بند  
 و شراب او عملی یا محرک سازند و از بنید مانع کنند پس اگر صمداع ساکن نشود و خوف کوری چشم باشد هر دو رنگ صندلین قطع نمایند و بر آن داغ  
 نهند و اگر ساکن نشود و در آن راه در جاب و وسط آن داغ دهند و در بسکین صمداع محسن تدریس و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه کوشش نمایند زیرا که اگر  
 فرزند گردد علاج او دشوار شود و الطالی گوید که بجز درون منقیات لطیف نمایند مثل ایاریه با اسهل و کثیره کنند عملی کنند و این مجون از مخریات من است  
 برای انواع صمداع بار و نغفیه و دماغ و تقویت حواس و نشاط و اصلاح معدة انیسون گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم عود هندی پنج درم هر  
 غار قیون کبابه هر واحد چهار درم مرزنجشان حلیت هر واحد سه درم صمغ را در سرکه حل کنند و ادویه را ساییده همه بیه وزن عمل کنند گرفته بسرشته نشود  
 از مثقال تا چهار درم و وقت این تا چهار سال باقی می ماند و این از اسرار مکتومه است و اصلاح راس شرابا و طلاز و بخورنیکند و در اراض حاره نیر عمل کنند  
 اگر عقب آن شیر یا گلاب بنوشند و از زوغمهای نافع صمداع بار و روغن بالونه و غالیه و بادام تلخ مست مجموع یا منزه و موطوب محلول در آب خالص یا  
 شراب بچینین چندید بر سر و زعفران سودمند است و چون کبابه و نقل و برگ بیدانجیر و برگ جوز شامی بسایند و بجا سرشته در شب بر سر طلا نمایند  
 نوازل را اصلاح کند و صمداع را الکیه دفع نماید خصوصاً اگر بصاره قمار اکلار آمیزند و چسبایدن سفیدی بطنه بکنند ناف مسکن است و با این همه  
 مرصن در مدت علاج از استعمال مفسدات و داغ با خالصیه و خمیر آن مثل خرما و حلیه و عدس و بجزرات مثل گندنا و سیه و خردل باز ماندگیلانی  
 از بنیا نقل کرده سزاوار است که ابتدا به نغفیه بدن کنند بهنلات خفیف ترین با ایاریه فیهرا و حب صبر شروع نمایند بعد از آن حب قویا یا او پنجه و قرص قیوت  
 آن باشد بخورند و نسخه حب صبر متوسطی سه درم مصطکی تربیلله کابلی گل سرخ هر واحد دو درم نقل ازرق نیم درم باب کرفس حب سازند  
 شربت سه درم وقت خواب بر سهیل شیار در نغفیه و نسخه حب قویا یا انیت مقویا یک نیم درم تربیج درم باقی اجزای اوزان همان است که در آغاز قول شده  
 گذشت شرفی سه درم و این مطبوخ ثابت بن قره نافع است بلبله سیاه پوست بلبله زرد و کابلی هر واحد هفت درم پوست بلبله آله هر واحد سه درم ناخته و دو  
 درم سعد سه درم موز منقی پانزده درم در سه رطل آب بچوشانند تا یک رطل بماند پس دو شلک رطل از آن صاف کرده با شلک شربت حب قویا و یا یک  
 درم ایاریه فیهرا و یک درم تاکیک نیم درم تربیج بنوشانند و خوردن و در مثقال اسطوخودوس اصل سرشته نافع بود و این حب نافع صمداع فرزند است  
 ایاریه فیهرا یک درم تخم حنظل ربع درم تربیج نیم درم مثل کسبیه هر واحد یک دانگ تخم نیارنج درم مثل زرد آب کرفس حل کرده جها سازند و این یک شربت  
 است و اگر ازین فایده نشود و این تلح ایاریه بار و روغن بیدانجیر بنوشند بلبله زرد و هفت درم بلبله سیاه و کابلی و بلبله آله هر واحد دو درم مصطکی سه درم  
 انستین تخم کثوت هر یک پنج درم شاه تره ده درم با آرد و در هشت درم در یک رطل آب بنیزد تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایاریه فیهرا در آن حل  
 کرده هر روز سه او نیم تا پنج یا هفت بر روغن بیدانجیر بنوشند و این به نغفیه سر و صده نیکوست و گاهی بدل ایاریه درین آب صبر میکنند و از وقت

نسخه صندلین

نسخه صبر

نسخه قویا

او قیبه می نوشانند و بعد اجابت نامه دو درم حب الرشاد و آب نیم گرم که در آن شکر حل کرده باشد بخورند و اگر در این سهامات ساکن نشود ایاریجات کبیرا  
 مثل ایاریج جالینوس و ایاریج کونفا و یا بخورند بعد از آن استعمال تریاقات و معاجین در هر هفته یکبار کنند و اولاً گوشش در جذب مواد لیسوی اسفل و تحفته  
 نمایند و بعد غرغره بسکنجین محلول در آب گرم یا گرمی کنند و بعد از آن بسکنجین عسل مخلول در آن ایاریج فیکرا و ایاریج فیکرا و غرغره که در باب فایح  
 و لغوه بیاید لعل آرد و این غرغره منقی و داغ از نفول غلیظه از جهت ایاریج فیکرا و وج و خردل و مویزج و عاقر قرحا در تجلیل و پودینه و صغره اصل  
 و بیج که کوفته در مار النسل یا بسکنجین عسل یا گرمی حل کرده غرغره نمایند و اگر خواهند یک یا دو یاسه دو از این لعل آرد و اگر خواهند بهر اجمع کنند مصنف  
 احتیاس گوید که جهت حصول نفع مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس منجم چهار پنج روز در هند و بعد نفع تنقیه دماغ بحب شیار یا اصطنع با  
 قوتایه نفعه علویجان با ضافه سنای ملی و قوتله بر بنفشه زنده باشد زنجبیل سه ماشه پوست بلبله زرد و کابل هر یک یک نیم توله روزی در خطای هفت ماشه مغز خیار شنبه  
 و زنجبیل هر یک هفت توله کفند عسل چهار توله روغن بادام هفت ماشه در بلبله کفند وقت دو پاس نخود آب بچرخ و دهند و وقت شام نان خشک را خمیری در  
 عرق بادیان نمیر کرده باشورای مرغ خورند و صبح این دو باید بنهند اسطوخودوس سه ماشه سوده با جوارش مصطکی یک توله مرسته ورق نقره یک عدد و بعد با مطبوخ  
 اصل السوس گاو زبان پنج گرسن پرسیا و شان هر یک هفت ماشه اینسون چهار ماشه بادیان سه ماشه شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده تخم کوبیده هفت  
 ماشه پاشیده بخورند و بهین نطاسه چهار سهام داده بعد حصول تنقیه تام بهمت تعدیل مزاج و اخراج مایعی مواد و تقویت دماغ عموماً و غرغره و اطراف لیلیات  
 و دیگر نماز بر کار بند و قبول شاه ارزانی خود آب با شیره حب البیل سفید زنده شدن و تا یک هفته مداومت کردن در تعدیل و تقویت دماغ از بخارات ست  
 و اگر یاسه بود اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه جوشاننده نبات دو توله داخل کرده در هند و لولف خلاصه می نویسند که برای نفع و تطهیر  
 ماده برگ گاو زبان اصل السوس هر کدام یک درم پوستان سویه منقی هر کدام یک او قیبه بر شیم خام یک درم تخم خطمی سه درم بادیان یک درم جوشاننده  
 صاف نموده شربت اصول و او قیبه حل کرده صبح و شام دو حصه بنماید و بعد تا سه روز بعد از آن پرسیا و شان سه درم اینسون یک درم بادیان مصطکی هر کدام  
 یک درم جوشاننده صاف نموده کفند یک او قیبه بسکنجین ساده دو او قیبه حل کرده بدهند صبح و شام و بشورای چیزی مرغ نغز بنماید و بعد از نطاسه ماده سهامات  
 بلغم چون حب صبر و ایاریج فیکرا و اصل حقیقون تنقیه کنند و بعد از آن بار دیگر تنوع با نضاج و تطهیر گردیده اگر احتیاج شود با استفراغ باقی ماده را قلع نمایند  
 آنگاه با استعمال غرغره و ضمادات اگر حاجت شود باین نوع استعمال و زنده صفت غرغره که بعد تنقیه درین نوع سودمندست فرج خوش صغره هر کدام یک درم  
 عاقر قرحا یک درم جوز باریج درم جوشاننده صاف نموده بسکنجین عضلی دو او قیبه حل کرده غرغره کنند و سه سر بادیان حاره چون روغن بابونه و چیزی دیگر  
 و طول با یک درم با بون و اکلیل الملک و چیزی بنفشه جوشاننده باشند درین وقت سودمندست و ضماد ازین اجزا بر صدغین گذارند صبر زعفران خیزتر  
 هر کدام یک درم فریون نیم درم افیون ربع درم انزروت یک مثقال صمغ عربی نیم مثقال با شرب سائیده ضماد فرمایند بعضی سلاطین در محسبات خود  
 نوشته که خوردن بابونه و طلائی آن بر پیشانی مجربست و چکانیدن روغن آن در گوش و بینی و اکلبا بر بخاران نیز نفعست و همچنین اگر موس  
 سوخته انسان سه درم صبر یک نیم درم کندر یک درم در آب قلع سائیده بر وجه و شقیقه طلا نمایند و کدک هر گاه غمگند تخم شمش تلخ سائیده بر سر ضماد  
 کنند یا بروغن او طلا نمایند و یا شوق کنند و ایضاً بر آده چوب شمشاد هر گاه با خنا آینه ضماد کنند و خوردن جوز ماش و کذا ضماد در تجلیل صندل و بیج  
 بید یا نیم مساوی در آب شسته بیج ساشی یا یک سائیده بر پیشانی و شقیقه نافع و ایضاً قلع سیاه باریک سوده در انبوه بر کرده در گوش بدست  
 که گوش از آن پر شود و بعد بنفشه در گوش نهند و همچنین اگر روز چهارشنبه اخیرا صفرا از جانب پیشانی طرف وسط سر طولا یا زده زلو چسباند و خون بگیند و بعد  
 فزن زائل گردد و کذا تعلق جلد سر به دو بار مراه و فوه الصغیر سفید و اگر صمغ عربی دو جزو زعفران افیون مرکب خون سیاه و شان هر واحد یک جزو باریک سوده  
 بسفیدی هیضه آینه کافدی که از سوزن سوراخ کرده باشد طلا کرده بر شقیقه چسباند نافع بود

علاج صمد سعادی

ب

سببش جمع سودا و بسوی دماغ و قبض و جمع عضو است اگر خون غالب یا فاسد باشد قصد وسیع نمایند و بعد از نفع ماده بنفع سودا تمقیه از سهل سودا و حسب  
اقتیامون نمایند بطریقیکه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد و ایضا به نفع سودا بسفنج استقی کوفته اصل السوس متشکله نیکو فیه بسیار و شان شایسته  
گا و زبان بادنجوبیه بادیان اقیامون در صورتی که سوزش هریک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده با سلنجین اقیامونی یا شیر شربت از سه روز تا پنج روز  
بیاشامند و یا گل بنفشه اصل السوس متشکله کوفته گل سرخ هریک سه روز جوشانیده صاف نموده با شربت گا و زبان و بادنجوبیه هر واحد در دم بنوشند و با گذر  
پهار درم اسطوخودوس یک مثقال پوستیج کبرشیش غافلت از هریک نیم درم بادیان یک درم سوزش شربت درم جوشانیده صاف کرده با سبب درم سوزش شربت  
بنوشند چند روز تا آنکه ماده بنفع یابد و قاروره غلیظه گرد پس متوجه اخراج سودا بجزجات آن گردند مثل مطبوخی که در آن پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و سفیاج اقیامون  
و اسطوخودوس و غارقیون و لاجورد مغسول داخل نموده باشند و یا مطبوخ هلیله سیاه درم سنای کلی بنفشه اسطوخودوس شاهره از هر یک پنج درم در هر یک  
فلوس خیارشیر گافله هریک سبب درم در آن مالیده صاف کرده بران تر به جوف یک درم اقیامون یک مثقال لاجورد مغسول و دو دانگ روغن بادام  
یک مثقال پاشیده بیاشامند نیم گرم غذا بایده که درین ایام بخورد آب چوبه مرغ و یا گوشت بره و یا بزغاله شیر خواره فربه باشد و طبخ گا و زبان سوزش شربت بادنجوبیه  
اگر بخار سفیاج اقیامون اسطوخودوس ترنجبین آینه نوسه شدن نیز بنفع سودا است و اگر خواهند شاهره بسیار سیاه و شان بنفشه پنج کاسنی پنج بادیان اصل  
گل سرخ عناب پیستان تخم کاسنی گافله حسب حاجت افزایند و بعد حصول نفع کامل تنقیه سودا بمطبوخ اقیامون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی  
باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال ادویه گرم حذر کنند و بنفع بار و یا مار الشیر که در آن گا و زبان و سوزش شربت و حطی متشکله با سبب چند روز نفع  
ماده نموده بهتر تنقیه آلو بخارا عناب پیستان ظمی زرشک پوست هلیله کابلی سفیاج اقیامون اسطوخودوس جوشانیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس  
مالیده با صاف کرده روغن بادام شربت شاهره اخضانه نموده بنوشند و اگر سهل قوی تر خواهند که مثقال غارقیون سفید و نیم مثقال لاجورد  
سایتیه سردار و نمایند و یا بنفع و سهل که در امراض دماغی سوداوی گذشت عمل آرند و بدانند که استعمال خوب و سهلات قوی پی در پی جائز نیست  
بلکه برفق و مدارا و بعد نفع نام و بقای قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلطی و سوداوی با هم باشد باید که در معالجه آن از ادویه و اطیبه و نظومات غریبه  
نافع بهر دو امتزاج نمایند و همچنین در منجمات و سهلات و مطبوخ که در قول صاحب کامل بیاید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی مخلوط به بلغم است  
و بعد تنقیه تقویت بدوار المسک و منفرحات یا قوتی نماید و یا هلیله مرئی با اسطوخودوس سودا آینه بخورند و با الیش شیره مغز تخم هندوانه عرق الشیر  
و عرق کیویره شربت بنفشه بنوشند و یا عود و صلب یک ماشه بود و اور المسک شش ماشه سرشته بخورند و شیره تخم ششاس چهار ماشه شیره مغز بادام  
چهار دانه شربت انار شیرین و دوله بنوشند و هلیله مرئی بگلاب شسته کشیده شربت یک ماشه سودا آینه وقت خواب بخورند و در حیره بادام و ششاس  
و حلوائی آنها پوسته و نار حیل و جوز و انگور و انار و سوزش شربت نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و با درنجوبیه و گا و زبان و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه و  
بعد آن سفید است و تطیل سوزش شربت نیم گرم مخلوط بر روغن ششاس عظیم النفع است و تدبیر راس بر روغن لبوب سببه و نظیر او در گوش نافع و حلوائی  
مغز که و و شکر و نشاسته در روغن بادام بر سه سبتن مجرب است و کذا شیر بز بر سه روز بشیند و دخول در حمام معتدل و تخمین آب نیم گرم بر سه متواتر  
و مقام در موضع معتدل حرارت مائل بر طوبت نافع و از بیداری و جمله ریاضات اجتناب واجب و ایضا بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم  
و تر مثل روغن بابونه و روغن زعفران بار و غنهای سرد چون روغن تخم کدو آینه کدو زنبق چکانند و اشربه و سوط و ضماد و نظول و شحوم  
با ادویه قلیل حرارت مائل بهر دوت عمل آرند بشرطیکه سودا طبیعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی ترید بسیار است تا آنکه زائل گردد و حرارت  
کاسته و این سودا چنانچه در خاکستر و آبک میباشد و از استعمال ادویه مسخه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و اهل بجنون نگردد و ادویه بار و رطب  
اقتیار نمایند و بر روغن بنفشه و روغن کاه و روغن ششاس و شیر زنان مدام سوط کنند و اگر بعد تنقیه در دسه باقی باشد چندی اداست بر اطیبه  
اسطوخودوس نمایند و یا دینالد و نالیفت علوی بخان مرتب سازند و ضماد و از ابونه اکلیل الملک فرزندش بار و روغن گل یا یا سیمین آینه کبار برند و از زنجبیل

و خنادر در تمام خنادر کردن نیز مجرب و کذا بوش در بندی جدوار قنفل سفید است و یا مرکب زعفران سوده بروغن بادام و شیر زمان آمیزند  
 و پارچه بدان آلوده شب و روز بر سردارند که مسکن و جوش و منوم است همچنین قنفل دار چینی پوست سبج لافح بزرا پنج سفید زعفران چند بیدستر  
 کوفته بخته بروغن گل و بابونه و بادام آینه خنادر کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و خلی سفید ساوی کوفته بخته آب و روغن بنفشه بادام یاروغن نرس  
 داخل کرده در باون سنگی حل کنند تا مثل مرهم گردد و گرم نموده خنادر نمایند و اگر سداب بری فریون بوقر حریل بنفشه مرزنجوش هر دو واحد جزو بنفشه و جزو  
 همه را کوفته و فریون در روغن نیلو فرحل کرده با هم آینه خنادر نماید برای صداع سوداوی فرمن نافع بود و در ماده اشتراقی خنادر از خنفض و کام بود  
 صندل و کشنیر زرد و روغن یاسمین و روغن گل نماید سه سوط سومینائی بقدر یک سرخ در روغن بابونه سوده نافع است و برگ حاج افنده آب اوسه قطره  
 بر نهار در مینی چکانیدن و بعد ساعتی روغن بنفشه انداختن و شوربای چرب نوشیدن بزعم قومی شدید النفع است و کذا زهره ترگا و سرخ سه درم کا فونیم درم  
 سه سوط کردن و شوموم متوی راس و قلع صداع سوداوی عنبر عود هندی هر یک دو درم مشک زعفران هر یک یک دانگ صندل سه درم است و کذا  
 مشک سازج نام مرزنجوش سداب مخلوط کرده بویند و بویند گیس در میان و عنبر و مشک نیز مفید بود و فطول بلخج بابونه اکلیل الملک صغیر شیخ ارستنه  
 گا و زبان برگ چقدر سوس گندم لعل آرد و انکباب بران و تصفیه شغل آن نمایند که بعد تنقیه تمام برای تبدیل مزاج مفید و اگر سر حبل و اطراف آن و بابونه  
 اکلیل الملک حلیه شبت هر یک یک کف در پنج سیراب نیزند که نصف ماند سر بخارا و دارند و بعد صاف کرده بر سر نیزند نافع بود و گویند که اگر بخوابی  
 باشد روغن شبت بر سر نیزند و در بینی و گوش چکانند و غذا شوربای باکیان فریه و تهر و دراج همراه خود بخته و دیگر اغذیه لطیفه چون گوشت حلوان و جوجه  
 مرغ و کبچک و یک ساد و یا با چقدر و کر و مصالح گرم و روغن بادام بخته و بیضه نیم شست و حلوا می شخاش تناول نمایند و بعد غذا بهر تجویذ هم عوارش است  
 معتدل مغز بخورند و خواب بر دست چپ نمایند و از اغذیه سوله سودا شش فطر و باد بجان و گوشت گا و گوشت خشک کرده و پیس کهنه و عدس و سدر که گند  
 و با قلا و کرب اجتناب ضروریست اقوال اطبا بعضی متاخرین می نویسند که اولاً ببلوخ اقیتمون فواکه علوی خان نضج ماده نمایند و بعد نضج سانس  
 ملی یک نیم توله هلیله سیاه یک توله چهار شنبه برنجین هر یک شش توله داخل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سرد او نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده  
 حاجب لاجورد و یا حاجب اقیتمون تنقیه کند و صبح تیر از ماده تری یک عدد شسته لاجورد مغسول و طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آینه و ورق نقره یک عدد  
 پیچیده بخورند و لعاب گا و زبان پنج ماشه شیره تخم کاسنی و خنجر تخم کدو و خر تخم زوبه هر یک هفت ماشه گلاب بید مشک هر یک پنج توله عرق گا و زبان شش  
 توله بر آورده شربت گا و زبان و سیب هر یک یک نیم توله تخم فرمشک پنج ماشه پاشیده لعل آرد و بعد تنقیه جهت تبدیل مزاج اطراف لعل شاه تره  
 علویجان و اطراف لعل ایشان و سوط از روغن بنفشه و شخاش و کاهو و پشیر زرد زن و نخل از روغن بنفشه و کاهو آب همیشه بهار هر یک یک توله  
 عطر گلاب چهار ماشه و ضماد از خنفض ملی تخم کاهو و صندل سفید و برگ کشنیر هر یک سه ماشه در روغن یاسمین و روغن گل سوده و خمیره مر و اید  
 همراه عرق شیر کابریزد و اگر بر دباتی ماند مار الحین نوشتانند و بلعاج یا لچو لیا پر در از نمتی کوه یک که اگر ماده سوده باشد هلیله سیاه و اقیتمون و عار لیتون نمک  
 هندی و لبغاج و خربق سیاه و جوار سنی اسهال آورند و باقی تدبیر همانست که در صداع بلخی سطور شد و در صداع بارد عارض عقب امراض سوداوی  
 باید که نیلویط لیکه از داند که چند ستر در آن حل کرده سوط کنند و یا قهاری آب فرزنجوش باند که روغن بنفشه و شیر و قتران یاروغن نخر تخم کدو یا سفید  
 بیضه رقیق آینه سوط کنند و در گوش چکانند شیخ میفرماید که در صداع بارد ماده سوداویه واجب است که آنچه در علاج امراض داغی سوداوی گذشت  
 بحسب آن عمل نمایند از فصد اگر احتیاج آن باشد بیب بودن خون غالب و فاسد و تنقیه بدرجات آن بعد انصاجات مفصل بعد از آن تبدیل مزاج  
 بطریق مذکور استعمال موالدات خون محمود لطیف رطب رقیق و از چیزه که آنرا بسیار فائده میکند حب قنفل است و در اینجا نیز آنچه ارکا عایش در باب  
 فصد کابل گفته و آنرا ذکر کردیم یاد دارند مجموعی گوید که اگر صداع از ماده سودا یا بلغم سودا باشد طبخ عار لیتون نبوشند و روغن بنفشه مخلوط بر روغن  
 سوسن و یاروغن نیلو فرباند که روغن نرس و روغن فرنجوش نشوق نمایند و آب مطبوخ نیلو و بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک با درخوبیه

و بزرگ سانس و قرفل و جو کوفته بر سر نطول کند و غذا محوم ملان و جدی و ایکیان معمول با سفید باج دهند و تخمیف غذا کنند و این مطبوخ نافع صداع سودا است اگر با آن بلغم باشد بلبله کابلی و هندی هر واحد هفت درم بلبله آنکه هر واحد چهار درم سوزنی سی درم گا و زبان و اسطوخودوس و قنطاریون رقیق و خشکیش ناخت هر واحد سه درم اقیقون پنج درم بسفنج کوفته و ترب کوفته هر واحد سه درم غار لیتون و درم مصطکی و ساذج هندی هر واحد یک نیم تخم کرفس و انیسون هر واحد دو درم اصل السوس متشتر چهار درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید صاف کرده بران این ادرین برای لقویت نمازند تر بفسید یک درم ایاج فیترا و غار لیتون هر واحد چهار دانگ تخم خنظل حبر لاجورد نمک لفظی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته شوند و اگر خواهند که برای لقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند و بعد مطبوخ بوشند نافع بود حب جانی و الیاتی مینویسند که تدبیر تقیه سودا بمطبوخ اقیقون و جها که در علاج بالبخو لیا باید باید کرد و همه تدابیر از آن نوع باید ساخت و این حب سخت نافع بود پوست بلبله زرد چهار دانگ اقیقون نیم درم غار لیتون و دو دانگ نمک لفظی و بسفنج و حبر از منی مغسول و خربق سیاه هر یک دانگی بدستور معمول حب سازند و این همه یک شربت است و این شمع صبر آنرا نافع است و نسخه او هانست که در علاج صداع عرقی در قول ابوسهل گذشت لیکن در اینجا وزن از پوست بیخ با دیان تا اصل السوس هر یک دو درم سنبل و قصب الزریه هر یک سه درم ست و تخم خنظل مطروح و وزن صبر دو درم ابن الیاس و خندی میگویند که اسهال سودا با اسطوخودوس و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و ایاجات و جوب نماید بعد از آن تعدیل مزاج و تقویق راس با دیان حار و رطبه نیگرم مثل روغن زنگر و روغن بادام شیرین کنند و باید که هر روز جلاب از بادام بخوبی دو درم اصل السوس متشتر کوفته سه درم گا و زبان و دو درم و شکر یا گلکفنده درم بوشند و بزوره نخود و شیره قرطم غذا سازند و بعد از آن شمع تقیه دماغ نجیب ایاج و شیدار یا حب صبر یا بقوع صبر یا بمطبوخ اقیقون نمایند و یا این حب اقیقون بدهند که اسهال سودا و تقیه سر از ماده سوداوی بی غاکنند اقیقون دو درم غار لیتون ترب متشتر بر روغن با دام چرب کرده اسطوخودوس بسفنج هر واحد یک درم کوفته بیخته لعرق با دیان حب بسته با زرد و این یک شربت است بوس گذشت که صداع حادث از سودا ضعیف بود و جالیئوس گویند که من در صداع بارد مغز من سوداوی خردل مضغ بر سر می نهم و ایصنار و عن و اگر قته بر سر میگزارم و صحت میشود و ایضا و گفته که در علاج صداع سوداوی استعمال جوب و مسهلات قویه بکار آید زیزیر که سودا مخاط غلیظ است بسهولت بر نمی آید و بیداری طویل و خواب صداع آورند و از اغذیه بارده و حامضه مثل مصلیه و دو خباج و سبکاج و اهلایه و لاشحه و مانند آن اجتناب نمایند سعید گویند که تقیه خلط سوداوی بطبیخ اقیقون کنند اگر خلط در تمامی بدن متشتر باشد و لقی اگر فضل در معده محتبس بود و اگر ماده در معده باشد قصد تقیه راس بنوعه نماید از ایاج و یا سکنجین عضلی و از پوست بیخ که بجعل سه شسته در آب گرم حل کرده و سودا بمسکه مصفی یا پیوطا قدری آب فرزنجوش کنند و اگر سذک آثار حرارت ظاهر شود بر روغن بنفشه و شیر دختران و روغن تخم که و چند روز سودا نمایند و روغن سوسن یا روغن زعفران بر سر مالند و اینکه در آن پنج سوسن آسانجونی و شبت جوشانیده باشند بر سر ریزند و غذای ماطف مثل نخود آب و زیزیراج چونه مرغ و گوشت حلال معمول بچند روز گز و لیون سازند و شراب رقیق نوشانند و آنک حلوای شکر می دهند و در حمام داخل کنند و آب نیگرم بر سر ریزند و از اغذیه شند یا حراة و از طول مقام در جای گرم خند نمایند

نسخه اقیقون صلاح عرقی  
معمل کوفته

علاج صداع عرقی داخلی

و بیخ داخلی آنست که در نفس دماغ با بدن متولد شود و در معده سرد گردد و بهر تحلیل آن با دیان اینسون زیره سیاه و گلاب و عرق با دیان جوشانیده گفتند و اصل کرده بوشند و نوشیدن شیره فاقله کبار مجرب سویدی است و نرم داشتن طبیعت مناسب است و با بونه و اکلیل الملک و شیخ و برنجاسف و نام و بزرگ غار و شونیز و بودینه و سداب بعد مناسب گرفته در آب جوشانیده نیگرم بر سر ریزند و تخم شبت با بونه بودینه و شتی سداب بوره از منی سوسن گندم در صره بسته گرم کرده بکوبند و اگر این از وی در آب پنجه برنجار آن الکباب کنند و آب آن نطول سازند بهتر باشد و یا با دیان فرزنجوش در آب پنجه برنجار او سرد سازند و مالیدن روغن با بونه و شبت بر گرمای گردن و کتفین و صدغین نیز گاهی بی تقیه فائده میکند و شمیدن یا همین برای انزاله صداع عرقی مجرب است بطایر

فاز قفل و چندید ستر و مشک علسه آردند و عطوس از زنجبیل و شکر بویست و کذا فلفل و چندید ستر و ما تر قرق حاساوی قوی الاثر و عطوس هندی نیز درین باب از جربا است و صبر و کندش و زعفران و فلفل سفید و مشک بآب مرزنجوش حل کرده و ریخی چکانند و اگر ازین تدبیر زائل نگردد و بصر از منجم بلغم منبسط آن و حسب ایازج تفتیقند و اگر برای ریاح سده باشد تفتیق آن و دیگر تدابیر بدستوری نمایند که در علاج صمدی شرکی معدی ریخی میاید و عنوق سداب اینسون با دیان بود نیز زره سیاه مدبر مساوی شکر برابر همه کوفته سفید و درم خورده باشد و عنوق اصول یا حاکمی و حسب هندی استعمال کنند و در وار المسک حل و مرو تر یاق و دیگر ادویه مقوی دماغ و سده مثل فلفله و اطرفیل کبیر و متوسط و صغیر و حافظه الصحة و فرید عترت است و هر چه در علاج صمدی بار و انراض دماغی ریخی مذکور شد عمل آنرا و اعتدیه لطیف تخم مثل نخود آب مطبوخ بلغم خفیفه مانند جوزه مرغ و دراج و تیم و خرفن و ماکیان باشد و قوطم و مصلح گرم کاسری ریاح چون دارچینی و زیره و فلفل و سیل جوز بود و اثر فلفل و سافج هندی استعمال کنند و آبیکه در آن مصلحه جوشانیده باشد بنوشند اقول حکما موفقت اقتباس گوید که خفیفه مثل صمدی بلغمی نماند ریاح زیادتی ادویه مقوی سده و این نخله برای ابخره دریه باقی و تقویت دماغ بکار برند گل بابونه مرزنجوش شونیز و انبه سیل جوز بودا هر یک سه ماشه چندید ستر و مشک هر واحد یک نیم ماشه در روغن زنگرس و یاسمین هر یک یک نیم توله آستخینه بسازند و سوطا روغن بادام تلخ باندکی چندید ستر مالیدن و خوردن و بودیدن چند درین باب اثری عظیم دارد و جهت تعدیل و تقویت اطرفیل اسطوخودوس و بارب الیجات دهند و در وار المسک تلخ شاه از آنرا نافع و جوارش مصلحه مرکب علویجان از جربا است غذا شورایی مرغ و کجشک و فاخته بانائی که در آن با دیان داخل کرده باشد و در مصلحه گل بابونه و بنفشه هر یک هفت ماشه جد و سه ماشه کوفته سفید و آب گل سداکلاب و گل عاشقانه و روغن گل هر واحد یک توله زعفران چهار ماشه زردی میزند بطخالگی یک عدد آستخینه برود و قاره پارچه نیلگون از یک جانب آوده بر صدغین نهاده بصدا به حکم بر پس سرزند و در روز سه چهار بار کار عمل نمایند که در یک هفته صحت میشود و اگر مرض کند باشد و هیچ تدبیر سود ندهد برام حکام کنند و جهت نفع سواد شربت اسطوخودوس منجم چهار توله در عرق صغیر و اسطوخودوس و بادرنجبویه هر یک پنج توله دهند صبح و شام تا با نازده روز و غذا شورایی سنگواره و درج و مرغ بنان روه و پس از این نازده روز این مطبوخ فطور یون منجم دهند فطور یون دقیق هفت ماشه بسفنج در روغ صغیر تخم سداب هر یک چهار ماشه اسطوخودوس پنج ماشه مویر منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد در عرق صغیر و اذخره بادرنجبویه هر یک نیم یاوشب خیسانید و صبح بخورند که سوم حصه باند خمره بنفشه و توله شربت اسطوخودوس سه توله داخل کرده بنوشند و حمام هر روز نمایند و بعد یک ماه حمام موقوف نموده چوب قایما یا مسطح بنوشند مسهل تفتیق نموده وقت دوپرخ و آب مرغ و شام نان خشک یا شورایی درج دهند و صبح تیرید از خواهر همه جدا و رطانی لاجورد منقول هر واحد یک ماشه در خمره زرد یا خمره مر و اریدنه ماشه آستخینه ورق طلا یک عدد و پیچیده بخورند و بالایش فطور یون دقیق در روغ بسفنج اینسون هر یک چهار ماشه گل گاوزبان هفت ماشه در عرق صغیر و اذخره بادرنجبویه هر یک نه توله جوشانیده شربت بزوری مستدل و بنفشه کمر هر یک دو توله داخل کرده تخم فرخمشک و تودوری سرخ هر یک سه ماشه پاشیده دهند و برین منجم بدخات هفت هشت بار تفتیق نموده بقا صله دو سه روز خوب چینی بند شروع کنند و جهت تقویت سده و دماغ هر روز وقت شب اطرفیل شاهتره و اطرفیل قیمونی علویجان خورند بعد از آنکه گران گوش باقی مانده فقیله از دارائی قرفزی باریک ساخته صبر زرد و اشق زعفران هر یک یک ماشه مشک چهار حصه در روغن گل حل کرده فقیله بدان آوده در هر دو گوش نهند و بعد از نیم ساعت نخومی تجرید نمایند و اندرون و بیرون گوش را نیز بدوای مذکور آوده کنند جالینوس گفته که اگر صمدی از نفوذ ریاح از داخل باشد تفتیق بدن با ریاح فیقروا مانند آن کنند و حمام داختم و هر صبح بر آنها درختین آبیکه بابونه و اکلیل الملک و صغیر برگ غار و مانند آن از ادویه محله در آن بچته باشند بر سر و استنشاق مشک و مرزنجوش نافع است بنسجه گوید که اگر صمدی از ریخ غلیظ محقق در دماغ باشد با ریاح بخورند و هر روز استام استعمال نمایند و آبیکه در آن صغیر برگ غار بابونه شیخ مرزنجوش اکلیل الملک برگ قصب شبت جوشانیده باشند بر سر نطول سازند و آب مرزنجوش سوطا کنند و مشک و چندید ستر و یاسمین لطیفه طیبیه مثل یاسمین و نام و سیسنبه و اقوان و زنگرس و خیزی و سوسن بپویند بو علی سینا میگوید که در صمدی حادث از ریاح غلیظه اولاً معالج با جناب هر سحر و منجم مثل جوز و خرما و خردل و غیره جار باشد خواه بار داید کرد و فطولات و ضادات و شمومات و سوطات مذکور در علاج امراض دماغی ریخی استعمال نمایند و چندید ستر

تذکره

و مشک خاصه جویند و دخول حمام برنشانند و این باب نافع است این عجماس گوید سزاوار است که معالج با شیامی محلل ریاح نماید مثل فطولی که در آن با بونه و اکلیل الملک و برگ کرفس و بادیان و تخم آنها و صغره و زیره و فرزنجوش و شنبه و داخل کرده باشند و در آن پارچه تر کرده بکشد سر نیز بکنند ایضا بر روغن که در آن زیره و صغره و تخم کرفس چوشانیده باشند بکنند و این سحوط بسیارند صبره و درکندر هر واحد درم زعفران و فلفل سفید و جادو شیرین و نیم درم مشک یک دانگ همه را با یک ساییده در آب فرزنجوش چهارم یک کوکب سازند و وقت حاجت یک دو حب آب فرزنجوش سوده بکار برند دیگر مویزانی و چند بیدستر و مشک و فرنیون بر روغن زنبق آتیمیه درین چکانند و شنبیدن فرزنجوش خاصه نافع و کسی که مداومت شتم او نماید آن را این نوع صداع ریجی غایض نشود و قطعیست نیز این را و صداع بخاری را سوسندست اسما عیسیل گوید که معده و بدن را از ماده فاسد و کولدر ریاح و بخارات بحب الزیاج و قوقا یا و نفوق صبر پاک کنند و بعد بقیه بدن هر صبح ناشتا در حمام رفتن و شونیز و فرزنجوش و چند بیدستر و مشک و غالیه بویسیدن و بادیان پیش بینی داشتن و در دوران کردن و روغن بادام تلخ و روغن کوش چکاندن سواد و بادیان فیهرا یک درم جادو شیرین بیدستر فرنیون هر یک نیم درم مشک دانگی شکر بوزن همه او ویه همه را ساییده بقدر یک دانگ درینی و مند و اگر در شیز زمان عمل کرده چکانند بهتر باشد و کسر ریاح و نفوق سد کنند و صداع کهنه را سواد و از اشیای مکرر بخاری و ریجی بر نیز نمایند صفت حب اپارچ بگردن اپارچ فیهرا و تر به هر یک ده درم پوست پلیمه زرد و پلیمه کابلی هر یک پنج درم انیسون تک هندی هر یک دو درم همه را کوفته بجمیع آنها سازند شترتی و نیم دام تاسه درم و اگر در بدن ماده سواد باشد پنج درم اقیقون زیاده کنند این الیناس گوید که تحلیل و تطیف با دویه کاسر نفخ مثل بادیان و تخم کرفس هر یک سه درم بشکر سفید نمایند و غذا خود آب دهند اگر با حرارت باشد و سها لطوات حاره مطلقه مثل آب ریاحین و حمام و تخم و سحوط آب فرزنجوش و استنشاق ریاحین لطیفه کنند خنجدی گوید که اگر ریاح بارد غلیظ باشد نطولات محلا مثل با بونه و اکلیل الملک و فرزنجوش و صغره و یودینه استعمال کنند و پارچه که درین آب یا در روغن که اندران بادیان و زیره و سداب پنجه باشد تر کرده بکشد سر نماید و حمام گرم درین نفع دارد و چند بیدستر و مشک بر روغن زنبق سوده سحوط کنند که تحلیل ریاح سر کنند و این قطور همین فائده دارد زیره صغره بخار تخم کرفس روغن زنبق بطریق معمول روغن سائنه در گوش منی چکانند

علاج صداع ریاح

علاج صداع ریجی بخاری

ریجی بخاری آنست که از خارج اندرون سر نافذ شود و در دماغ محقق گردد و این ریجی چون بداخل سر نافذ شود کیفیت خود ضرر پیدا کند پس در علاج این اجتناب تجلیل افتد بسبب اضرا او و کمیت و لهذا اگر این ریجی بارد و دستخاست تومی استعمال کنند تا از آن تعدیل مع تحلیل حاصل شود و اگر این ریجی حار بود استعمال و دای قوی التبرید ممکن نبود و بهر آنکه این مانع از تحلیل ریجی گردد پس بقول شیخ درینجا نظر کنند که آیا ریجی جار صیفیست یا بار و شونی بوده نوض دخول او دریافت نمایند پس اگر جار باشد و داخل وی گوش بود روغن با بونه بگیرم یا روغن خیزی یا روغن شنبه که بانگ روغن گل حسرات آن شکسته باشد در گوش لطفیه کنند و اگر داخل او بینی باشد درینی چکانند و بولات خفیف تمطیل سر نمایند بعد از آن اگر سو مزاج حار باقی ماند تعدیل آن برفق نمایند و ابتدا با دویه قلیل البروده کنند پس اگر فائده نشود در شیزه یا فریاد و حمام معتدل نفع دارد و اگر ریجی بارد باشد در روغن های گرم مذکور چند بیدستر یا مشک آتیمیه منجمه هر دو طریق مذکوره بنام راهی که ریجی نافذ شده باشد تقطیر کنند و تقطیر درین اودیه بقدر حاجت نمایند و بویسیدن مشک و چند بیدستر و طلیت و سیزه و امثال آن بنود و درواستعمال نطولات و سحوطات و شمونات و قطورات و مضادات محلا حاره مذکوره در علاج صداع بلینی و ریجی و تقویت دماغ و تعدیل آن کنند از منسجات و سجات اجتناب درزند و کمین طبیعت درین باب ستوده است

علاج صداع بخاری داخلی

اگر کولده ایچره در فتن سر باشد و در معده نفخ و قوا ریجی بود و بحسب اشتداد و خلل و بحسب اغذیه ریجی و قلیل البخار در صداع کمی در بادیا ظاهر نشود و نطولات منشیه و سمر و فله عمل آرد و تقویت سر با صندره محلا که در آن اندکی قبض باشد و بشمونات لطفه نمایند و هر صبح بخام رفتن و ریختن آب گرم سواتر بر سر و بستن

اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و شستن قدیم و ساقین بآب گرم و یا آبیکه در آن بعضی حشاش موافقه یا سوس گندیم چسته باشد و مالیدن قدیم و پیکانیک  
 روغن بادام تلخ در گوش و بینی و ضا نمودن اینصناعات محله از آرد جو گل بنفشه و نیلوفر و خلی سفید و صندل سفید یا گلاب و سرکه و روغن گل سرشته نافع است  
 باجمله آنچه در علاج امراض دماغی بخاری مذکور شد عمل آنرا از تنقیه خلط غالب و تعدیل آن و تقویت سربا تجارت را قبول کند و جوارش طباشیر و غیره خوشنشان  
 سفوف کشنیتر و آمله و طباشیر و شربت رنگره همه برای صدام بخاری سفید است و اگر تولد اجزیه در سده و دیگر اعضا بود و تدبیرش در علاج صدام شری خواهد بود  
 شیخ میفاید که اگر سبب صدام صعود بخارات از اعضای بدن باشد قبل دره صدام فواکه بخورد و اگر حاضر باشد آب سرد بنوشند و اگر چه بر نهار بود و از فواکه کشنیتر  
 بهی است و کشنیتر نیز بنوعیه موافق است صعود بخارات است کیلانی بنوعیه که از سبب صدام صدام حاد است از بخارات محتمله که درون است و در تخمین آب بگرم بر سر  
 و دستها و یا پاهای و مالش با پها و نوشیدن آب آمانیخوش و بخوره و کشنیتر و کشنیتر و کشنیتر و کشنیتر و کشنیتر و کشنیتر و کشنیتر و کشنیتر و کشنیتر و کشنیتر  
 و فخریه بخوره و آب بخوره و سبکج ماهی سخری و از فواکه امرو دهبی و انار نافع و باقی علاجش علاج صدام حار است و مثل این تدبیر تدبیر صدام حار  
 مایع سبخت اخلاط نماید اگر کیسات اخلاط زائد نبود و اگر زائد باشد تنقیه آن و تعدیل مزاج نمایند

علاج صدام بخاری خارجی

انچه رویه که از خارج بسبب سرد و در دماغ محقق شود در اکثر حار می باشد و بار دگر بود و مثل بخارات مواضع مشکک بنوعیه و در علاج این نیز تجلیل و تعدیل مزاج مثل  
 علاج صدام ریکی خارجی احتیاج افتد پس در انچه حار بنطولات معتدل تجلیل آن نمایند اگر انچه بسیار محتسب بود و در درازنجا از علامات احاله او بسبب سرد و در  
 باشد و روغن طیبیه معتدل مثل گلاب و روغن گل و نیلوفر و بنفشه بپونید و اگر حرارت شدید محسوس شود کا نور و صندل بپونید و در تمام بآب گرم و خلی تخم میسر  
 کند و اگر انچه بار دگر باشد بویدن مشک و جنید ستر کفایت کند و اگر انچه در خانی باشد احتیاج ترطیب شدیدا و بان مذکوره و دیگر طبایات افتد و مثل این  
 روغنما استنشاق شدید نمایند تا بالاسنجب شود و در انجا بماند بعد از افتادن بینی بر آنند و باز تجرد کنند و همچنین دائم عمل نمایند و کنگ گلاب و آب بید و  
 آب که در عمل آنند و در بخاری این آنها انکسب کشنیتر نمایند و اگر از انچه مذکوره آفت و سوز مزاج پیدا شود چنانچه از دخان کبریت و زرفیخ و مانند آن بیاست کا نور  
 در روغن که و استعمال کشنیتر کی از آنها تیزید و دیگر ترطیب کند و همچنین کا نور در روغن کا نور و روغن بنفشه عمل آنند و در مکان برگ بید و ریاحین رطب  
 فرش کنند و بپیردات و مرطبات مثل مارالشعیر و مانند آن غذا سازند

علاج صدام سردی

بدانکه سده یا در جوهر دماغ و یا در او رده که اندر است و یا در شریان آن و یا در او رده و مجب داخله او و یا در شریان آن حادث میشود و سبب سده گاه ورم  
 میباشد و گاه کثرت مواد غلیظت یا لزوجیت آن و لزوجیت نمی باشد بگر و بلغم و غلظت در بلغم و سوداست و بلغم سده می آرد بلزوجیت و غلظت و بکثرت  
 خود و سودا بسبب غلظت و کثرت و صفر بسبب کثرت و همچنین خون باجمله بعد تلطیف و تقطیع ماده بالفضا تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض  
 دماغی سدی مفصل سطور شد تا در سده بلغمی تلطیف ماده از نطولات و اضمه و شومات تیز کنند پس هر گاه ماده مستند خروج گردد بمسهل و کجوب مخرج بلغم  
 غراغ و سوطات و عطوسات استفراغ نمایند و در سده سوداوی بعد فصد و مهسل سودا اضمه و نطولات استعمال کنند و باجمله علاج صدام سدی قریب  
 است از علاج صدام بلغمی و سوداوی و آن مفصل مذکور شد و بعد تنقیه تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن بحسب انحراف آن اگر اخلاط جار باشد یا در پیازد  
 و اگر یار باشد یا در پیازد و همچنین رطبه و یا سده بعد آنها و تغذیه با تغذیه بطبیعه غیر نخبه نمایند و آنچه که سبب سده ورم باشد تدبیرش علاج صدام درمی است

علاج صدام ورمی

بدانکه ورمی که محدث صدام گردد و گاهی در مجب دماغ و بخاری یا آن افتد پس اگر حار بود و سرسام حار گویند و اگر یار باشد شریخس نمانند و اگر مرکب باشد  
 سبب سهری خوانند و گاهی صلب سوداوی بود و گاه باشد که در نفس دماغ و جوهر آن افتد اگر حار بود فلفونی یا سحره باشد و الا یار بود و گاه در علاج



دماغ و یار جلد حادث شود و گاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شکر که مانند زنده و رحم و آئین و مرق و غیر آنها عارض گردد و ضرر آنها بسوی دماغ متادی شود پس تدبیر آن صداع علاج او را مذکور است که عنقریب در فصل سرسام مفصل باید و آنچه در علاج امراض دماغی ورمی مذکور شد بر آن هم نظر دارند و در ورم حار بعد فصدی فعال جلاب از بنفشه و نیلوفرو عناب یا ترنجبین اگر طبیعت مجتنب باشد و الا با شکر طرز دهند و مالش سینه و سر و دست و یار بر وغن بادام شیرین و چکانیدن شیر زمان در بینی و گوش و دوشیدن آن بر تارک سر و سینه و تغذیه بزورات از پنجه و مالش متشهر و اسفناخ و کشمش که مناسب است این همته الله در کتاب غمی مینویسد که سبب صداع اگر ورم دمای باشد فصدی فعال یا رنگ پیشانی و نوشیدن آتش جو و شیر و زرد و شمیدن بنفشه و نیلوفرو طرب یار وغن آنها و تبر و سرآب که در یاعناب الثلب یا با رنگ و انقذ نیک و و عدس متشهر مفید و اگر ورم صفراوی باشد اسهال نیمه یا شرب آب نهند و آلوئی بنجار و جلاب و نوشیدن ما را الشیر آب انار میخوش و ما را القرح بسکنجبین و شیره تخم خرفه شربت بنفشه و شوق صندلین و آب حی العالم و کافور و ترش سرآب با رنگ و جوده کد دماغ و اگر ورم سوداوی باشد اسهال لطیف فیتمون و ریحین آب مطبوخ خطمی و اکلیل الملک بر سر و شمیدن روغن سوسن و کس سودمند و اگر ورم انجمنی باشد نوشیدن فتوح صبره و یار و نطول آب مطبوخ با بونه و نام و اکلیل الملک و حله و مثبت و تخم کمان بر سر مناسب و آنچه که سبب ضربیه یا سقط باشد تدبیرش از علاج صداع ضربیه و عقلی نیز بر گیرند شیخ میفرماید که اگر درین صداع ریم یار و آب با ماده مانی از سر بطریق گوش غیره بر آید و اگر صرع غالی

علاج صداع ضربانی

ایمانی و جرجانی مینویسد که جالبینوس صداع ضربانی را از جلا او را م دماغ شمرده است بر آنکه هر گاه که ضربان باشد رگها ممتلئ بود و رگ با گوشت مزاحمت کند و تفرق اتصال که از لوازم است اول که کند و در و صعب و ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط است اگر خلطی غلیظ سرد باشد علامات صداع لغنی و سوداوی ظاهر باشد تقیه یا ارجات کبار باید کرد و بعد تقیه ما را الاصول بر وغن سیدانجیر یار وغن بادام تلخ بدهند و غالیه و مشک و چندید تر و مزج خوش بویانند و اغذیه ملطفه دهند و بعد تلطیف ماده غرغره و یا ارج فیهق و مانند آن فرمایند و اگر ماده گرم و لطیف باشد خواه جلا او خانه خوش هوا سرد باید و آوازها از آن دور دارند و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفرو گل سرخ و شاسه سفم و کشک جو بقدر همه ادویه نهند و بالند و بر ساق مجامت کنند و ضماد های سرد بر سر نهند و بنفشه گل سرین گل نیلوفرو هر یک دو شغال با بونه یک شغال اکلیل الملک یک نیم درم کشک جو بقدر همه ادویه که فته بنفشه درده استار وغن بنفشه و ده استار آب بهم پیزند تا اکثر آب برود و این ادویه در آن اندازند و چندان بر آتش بگذارند که قوام فالوده گیرد و بیگرم بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن نیلوفرو پیشانی و صدغین بالند و اگر بدین تدابیر ناک نشود فصد رگ بینی بکشایند شیخ میفرماید که صداع ضربانی گاه همراه جلا یار بار دانا ورام میباشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال مبرواتی نماید که اندران نرمی باشد و جماعت نقره و ارسال زلور بر صدغین نمایند و دست یار به بندند و اگر بار دانا باشد توجه گردند بسوی آنکه باعث تنفیش و تحلیل آن گردد و الا اینها مخلوط کنند بدان ادویه مقویه که در آن اندک برودتی باشد مانند آنکه خلط نمایند بر وغن گل سداب یا النناع را و چون اشتداد یابد مانند این صداع بحد که اگر صیدان را عارض گردد بسیار است که در زهای سر ایشان از تخم گردو اگر دست بر جلد بر ایشان همان موضع گذارند فرود پس در علاج آن طلای زر و چوب نرم سوده مخلوط بر وغن گل سرکه رنگوست بعد از آنکه بر آب نیک شسته باشد

علاج صداع ضعف دماغی

آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیه خوشبو لطیف و مانند آن و بصورت وجود سو فراراج تعدیل مزاج دماغ و تقیه آن تبخیر مرقوم شد لعل آزند و در حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بهر تقیه استعمال اطریفل رمانی نیز مفید گفته اند و اگر دوا را المسک بار و خورده گا و زبان گل گا و زبان عناب الثلب جو شایند شربت بزوری داخل کرده تدری سفید یا شیده بنوشند برای تقویت دماغ و دل مفید است و اگر مزاج برودت باشد اسطوخودوس زر بنا د سوده با طریفل صغیر یا دوا المسک حار شسته بخورند و عرق گا و زبان بادبان یا شاه تره بنوشند و باید که کشمش شکر در اکثر اغذیه او داخل نمایند و تغذیه غذا کنند و ملاحظه نمایند که در عمده فاسد گردد که آنچه و ریاح ردیه آن صغیر نماید و روغن قرنفل و داز سینه

و اس و شک با گلاب و مانند آن بر سر بالند و بعد تبین سر بهن ادهان حاره قرفل سوده پیا شد در و اوج خوشبو معتدل مثل سیب و به و نسرين و عنبر و گلاب  
 و صندل و گلاب سوده بپونید و او را المسک معتدل تناول نمایند و بوسیدن بخار قلیه بجزک نافع است باین طور که جگر گو سفند و یا زبریده با پیاز بریان نموده  
 با کشنیر دزیره بانگ آب پنجه و اندکی روغن گاو داخل کرده با قدری زیره و کشنیر تانیا بریان نمایند و بعد از آن اندک زعفران و مشک داخل کرده سردی  
 را پوشیده پیش روی درین آورند و درای بر سر او کشیده سردی را اندک اندک بکشایند تا بخار آن بدماغ رسد و بحسب احتمال قوت بخار آنرا بگیرند و بعد  
 که در جمیع تمایز در رعایت قبض و جمیع و تقویت سر نمایند شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سو فرجی است که بادی باشد و تقویت آن بقویات سر ازاد و بیاض  
 نشود که در آن تطییف و قبض و قمع اسباب محرکه باشد و اکثر سبب فاعل متعارف سبب منفصل ضعیفی اجتماع اخلاط دردی حار یا غیر حار در معده می باشد و درین  
 صورت تنقیه بخیر که لائق آن باشد باید کرد و غذا آنچنان وارد کرده شود که با وجود محدودیت دم که از آن پیدا شود جامع قوت حمله یعنی با حرارت بود و قابل  
 انضمام بسرعت باشد فاگر این دو صفت در آن یافته نشود صفت اولی یعنی مولد خون محمود اختیار نمایند و بهترین وقت غذا خوردن در آن است  
 باید که تخفیف غذایی ایشان نمایند و تم طعام ایشان مثل قسب و زیتون بنان برای تقویت فم معده کنند و لواط ایشان را رخصت شرب شراب مطلقاً ادا  
 و جالیوس اهرمز و جباریق ریحانی یا جاج این هر دو میکند و اندک از آن بنان بخورد و مولف اقباس می نویسد که از روغنهای متقوی مثل روغن کرس  
 و یا دام و عطر عنبر و سماک و زنبق سرراچرب دارند و بر پیشانی مالند و دانه میل و قرفل و اشبه هر یک دو ماشه سوده بر آن باشند و این تفاحه علونچان بپونید  
 عطر عنبر سه ماشه آرد خود بریان و با قلا هر یک یک توله آرد جو بریان یک نیم توله آشته زعفران صندل سفید هر یک سه ماشه صمغ عربی گل کیوره و کتیک و سیاه  
 هر یک هفت ماشه گلاب و عرق بید مشک سرشته تفاحه سازند و این گلاهی متقوی دماغ تالیف علونچان موی سر را شیده بر سر دارند مغز بادام شیرین شکر  
 بریان ده عدد خشکاش سفید پنچ ماشه آرد خود بریان ده ماشه آرد عس بریان سه ماشه آله پنچ عدد زنجبیل سعد سفیل الطیب پوست ترنج عود هندی قرفل  
 کندر گل سرخ مصطکی زوفا و دینه الکلیل الملک کبابه تخم کرفس اینسون زعفران زرنبا و هر یک نه ماشه حب الاس کفج و قشر بریان هر یک یک توله شک عنبر  
 هر یک یک دم کو فته پنجه در عرق بهار نارنج سرشته بر کلاه بافته آوده بعل آرد و خوردن اطریفل شاه تره علونچان درین باب اثر عظیم دارد و خوردن  
 آله کربنی و به و سیب مربی با طباشیر عروق نقوه بسیار مفید است و همچنین زرده میهنه مرغ پنچ شش عدد دانهک سلیمانی و بیانات صاحب دارالشکوهی گفته  
 که اگر سو فرج مادی باین مرکب باشد تنقیه را بر تقویت مقدم دارند و غذا شور بای بچه مرغ و سنگواره بنان روه دهند و بجای آب بر گلاب و عرق  
 گاو زبان الکفا نمایند

متقوی دماغ

علاج صداع قوت حس دماغی

هر چه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ استعمال باغذیه سبزه مرطبه و اصله مخمره که گذشت بعل آرد و پوست ترنج سه ماشه سوده با شربت  
 خشکاش و توله آینه لیسیدن و نان شبینه در آب تر نموده خوردن بغایت نافع است و خوردن اندک گو کنار و یا شسته لافون و یا فلونیا و استعمال حب الشفا  
 و طلای تخم کاهو و گو کنار و افیون سو و مندست و کذا افیون گل سرخ صندل پنچ لفاق پوست خشکاش تخم کاهو در آب کاهو و خیار و خرفه سرشته بر سر  
 ضام نمودن مفید و طعامهای مغلط باید خورد مثل کله پاچه بره که بکبک جو و گندم پنجه و هر سه گوشت گو ساله تا غذای دماغ غلیظ گردد و حس او با اعتدال  
 باز آید و آنرا که حرارت قوی باشد در طعام تخم کوک و برگ او و ساق خرفه و کشنیر بنزیر و زرد شربت خشکاش و ماهی تازه موافق است و صاحب ترنج نوشته  
 که در دکای حس دماغ و حرارت فرج آن بنوشیدن پوست جو در آب انار اگر کند و اغذیه غلیظه مثل روس و کارع مطبوخ در ساق یا با کشک جو بپزند  
 و صنف اقباس گوید که برای تبلید حس دماغ آب ترنیز و خیار هر یک نیم پالو بشربت خشکاش چهار توله آینه بنوشانند و لعاب اسپنول هفت ماشه  
 بشیرین در روغن خشکاش هر یک یک توله آینه با گشت سببه خوب لت نمایند و بر تارک سر بالند و از روغن قنبره و کاهو و خشکاش و شیر و ختران هر یک  
 سه ماشه در مینی و گوش چکانند و اگر حاجت تنقیه افتد مطبوخ آکو و شربت آلی علونچان در عروق شاه تره و یا بهار الجبن نمایند و غذا کله پاچه بریز

وقتی که بزرگی و بیخه گاه هفت ماهه که در آن برگ کاهو و کشمش سبز افتاده باشد زبان سید تنوری دهند و پوست ترنج سده ماشه در شربت نیلوفور خشتاش هر یک  
 نه ماشه نیمه لیسانیدن در مرغ این در در مجربات علویان است و کذا طباشیر و ماشه پوست خشتاش چهار جبهه در برای ترنج یک توله نیمه خورن جالیو  
 گوید که هر گاه صداع نرسن باشد و مجامات تسکین نیاید و باوی علامات ظاهره نبود و از اولی سبب حرکت کند بداند که آن اکثر تر حس دماغ و یا از  
 ضعف دماغ است و فرق بنامینا در طریق تشخیص اقسام امراض دماغی گذشت

علاج صداع میسبی

که آنرا خفه نیز گویند و اسباب سور مزاج یا بس مصدع با مجففات خارجی است تحلیل و احراق مانند باد های گرم و سموی و یا استعمال خنادهای جاری رسیدن  
 مجربات طبیعی مثل بر در مزاج شیخوخت و یا عارضیه بیکه قوه و با غیره و فیه که نسخ نماید از نفوذ غذا در سر و بدان سبب جنف عارض اعضای آن گردد و یا ترک  
 آشناییدن آب مطلقا و بدان سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه و یا استعمال مجففات از داخل تحلیل آن یا با استفراغ آن یا بقوت مجففات آن و یا تا اول غذا  
 یا بس و یا قلیل الرطوبه و یا مجامات اعضای که جنف و بسین بهم رساند و یا شاکت آنها و حرکات نفسانیه و بدینیه مفروضه مجففات اند بطریق استفراغ و تحلیل  
 و همچنین جماع و ادرار و نرف مثل حیض و نفاس و بواسیر و ریاضت قویه و از استفراغات بعضی استفراغ در اعضای غیر اعضای راس است و بمشاکت  
 آن راس مثل استفراغات کلیه از جمیع بدن و استفراغات جزئی از عضوی بدون عضو دیگر و بعضی از آنها استفراغات در اعضای راس است مانند زکام و نزله  
 و رعاف و اصناف تجلب رطوبات مکتسبه بسجوطات و عطوسات و غرغره و غیر آنها و ایضا از اسباب پیوسته القطاع مواد رطب است و هر چند استفراغ نباشد  
 مثل روزه داشتن و طعام و شراب ترک نمودن خواه با اختیار خواه با خطر السبب بهم نرسیدن طعام و آب و این نوع صداع بیشتر زنان را بعد از وضع حمل چنین  
 و نفاس بسیار بهم میرسد با بجمه اشیره مطبیه مثل جلاب آب سرد یا شربت نیلوفور یا عرق آن یا عرق میدیاید مشک یا عرق کاسنی و یا بزرق طونا و شربت نیلوفور  
 یا شستاش یا شیره تخم خرفه یا خیار این یا نمزخم تر بوز یا نمزخم که و یا العای اسپغول دهند و ایضا همه تدابیر رطب باید کرد و نگاه کند اگر مزاج کامل مجربات باروت  
 باشد بحسب آن معالجه فرمایند پس در حار مزاج شیره خرفه یا سکنجبین دمانی و شربت بنفشه یا شربت انار این توشانند و مارا الشیر که در آن تخم خشتاش سفید و  
 یا شیره آن داخل کرده باشند و استفاخ و کاهو و خرفه و سترق و کدو و خیار دهند و زردی بصینه نیز شربت مع سفیدی آن با جلاب مخلوط کرده لبل آوند و در  
 مارا اللحم گلاب و آب سیب و آب که در میانینند و در شور یا برگ کاهو و قدری کشمش سبز و پاک و کدو و خیار داخل کنند و ادهان بار و رطب مثل روغن کدو و بنفشه  
 و نیلوفور زمینی و گوش چکانند و سردم و نافع و معتدل ادهان جرب نمایند و طول بر روغن بنفشه و نیلوفور و کدو هر یک تنها و یا مجموع آب چهار در آن کدو  
 و آب برگ بیدگلکاب و بدون آن سازند و جدا کرده و خیار بر سر گذارند و در بار در مزاج شراب کهنه و دار چینی و شهد در مارا اللحم مخرج ساخته استعمال کنند و بر  
 زردی حیضه اقتصار و زرد روغن بنفشه روغن شبت آیمخته بکار برند و از حرکات مانعه درین صداع اطفال کشمش نیمه نسخته سکنجولی و تعمیر شستاش و سنفوف  
 و ضماد بلوب و حلوا و همچون راحت و روغن خنک است و ضمادیکه در سر سام سوداوی خواهد آمد نیز سفید بود و در شیدن شیر زنان بر سر بعد تراشیدن  
 موی سر و سحوظ آن در ترطیب اسرع است و شراب مخرج آب بسیار جید نوشته اند و آب بقول رطب مثل کاهو و خرفه و آب عنب الغلب که در وحی العالی  
 قطعا اندک انیون و پوست بخی لعل آیمخته بر سر طمانند و انکیاب بیج کدو و جدا کرده برگ کاهو و تخم او پوست خشتاش و تخم او گل بنفشه گل نیلوفور برگ کید  
 شاه مسقم در آب جوشانیده چادر بر سر کشیده استعمال کنند و اگر بنفشه نیلوفور خیزی سیوس گندم برگ خشتاش کشمش خشک گل سرخ هر واحد یک کف بچاشتر  
 یا خاک کوفته هر یک و کف برگی العالم برگ خیزی هر کدام یکدسته در آفتاب سربسته نیز نذامه اگر و پس انکیاب بران نمایند و بخار از لوله آفتاب استنشاق کنند  
 نافع بود و سکون در مکان بار در نزدیک آب و قوار و خواب و استام آب شیرین و تدبیر بر وقتهای مذکوره اختیار کنند و از سر و عقب و جماع و جوع و غم  
 و هم اجتناب نمایند و آنچه در علاج امراض دماغی یا بس مذکور شد سفید نشانند احوال حدائق جالیونوس گوید که استعمال مارا الشیر که در آن کدو نیمه باشند  
 و کله پایه چیدی و حملان و بقول مطبیه مثل کاهو و خرفه و آبرن معتدل و سحوظ ادهان مطبیه مثل روغن کدو و یا دام و اسکنار روغن و آب نیلوفور

شیرین بر سر لخم الیوسهل گوید که صداع عقب خوائست که عقب استفراغ کثیر باشد و اکثر زمان را بهر سد باید که بیضه نمبر شست و کشک جو که در آن لخم کوفته پنجه باشد و حریره معمول از نشاسته و روغن بادام و شکر و مارالحم سینه با یکسان و گردن برده که در طبع قدری آب به و شراب ریجانی چکانیده باشد غذا سازند و بر روغن بنفشه و شیر و ختران سحوط کنند و تخم کبوتر و روغن بنفشه و شیر و ختران و اندک شراب غلاف سر نمایند جو علی می نویسد صداع با بس که با ماده صفراوی یا سوداوی باشد مذکور شد و صداع یا بس بلا ماده پس اول علاج آن تدبیر مرض با غذایه مرطبه جید الکی موس است و خصوصاً اگر الفنا مثل زرده بیضه و شل شوربای چونه مرغ فربه و لکب و تیه و حریره های چرب بر روغنهای رطب بعد از بهت حار و بار دلسوی چیز که موافق تر باشد سیل کنند و از آنچه بدان استعمال یابند استعمال سحوطات و طبیه با دهان محموده مثل روغن بادام و روغن کدو و غیر آنست و اگر در چیزی از آنها احتیاج بسوی تعدیل برید یا تخمین اندر روغنهایی که تعدیل آن نمایند مزوج سازند و گاه مینامند این در جوهر دماغ می آرد و آنرا هم با او جاع میگردد و اندر در اینجا و همیشه است که استعمال سحوطات بفرساق بز و گوساله و بیهه با یکسان و تیه و و دراج و تدر و و سکه گاو و بز نمایند و بر سر مانند از چیزهایی که ایشان را نافع میکنند تصفیه سر با لوده رقیق معمول از میوه گندم و جو و حبیب حاجت و شکر سفید و روغن بادام و کدو دست و میانه سخن رقیق آن بر تارک سر و با کلپیل از آرد طوق کرده باشند تا آنچه بر سر بریزند متعجب ماند مجموعی گوید که در صداع حاوش عقب ولادت از کثرت دم نفاس تدبیر زن بغدادی معتدل مثل زرده بیضه گوشت بچه با یکسان و همان شیر خواره و حریره معمول از ختران همید و روغن بادام و شکر طبرزد و سحوط روغن بنفشه یا نیلو فر که از روغن مغز تخم کدو ساخته باشند و ختران سازند و شیر مذکور بر روغن بنفشه و روغن سترج از جلوه و فالوده بر سر مانند و جلوه معمول از بیضه و روغن بادام و شکر طبرزد و آرد میوه بخوراند و است منقوع بشکر و روغن بادام نوشاند و ماهی هاربی در رضای بطریق سفید با ج پنجه یا بر روغن بادام یا کجندازه بریان کرده بخوراند و اگر در اینجا پخت باشد مزوره کدو و سرتق و اسفناخ و مانند آن دهند و همچنین است تدبیر صداع حادث از سایر استفراغات با غذایه مرطبه جید الکی موس مع استعمال سحوطات و نطولات مقوی دماغ و مرطبات آن و علاج صداع حادث از مغز و هم کثرت خواب بعد غذاست و تطیب دماغ با استنشاق روغن بنفشه و روغن تخم کدو و شیر و ختران

علاج صداع جماعی

این با سبب احد است مینس با سبب تهیج بجمارات بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب میناستد پس اگر بسبب مینس رسول از کثرت خروج منی باشد تقدم اول جماع و لاغری بدن بران گواهی دهد باید که سائر تدبیرش مانند علاج صداع مینس نماید بعد ماکل کردن و طبیات تسخین و مع فرط رعایت تقویت دماغ و اوقی اگر با غذایه خفیفه لطیفه علاج کنند مثلاً نخود آب گوشت بره شیر خواره و طیور خفیفه مثل تیه و و دراج و کنبنگ و مغز کنبنگ با بعضی خاکه مانند سبب و به و زردک و چغندر یا با ماش مقشیر نان و یا شیر بچ و جمله که از شیر زراسته باشد و یا زرده بیضه مرغ نمبر شست با نبات شیرین کرده و در چیزی بران پاشیده و لوبوب با شکر و اندک حیوانات بخورد و شیر گاو و مارالحم بنوشند و خوردن مرابای خصیصه التعلب و زردک و شلجم و ستا و در نیز نافع و خصیصه التعلب سه ماشه سوده برای به و دتوله سرشته و رقیق تیره یک عدد چغیده بخورد با لایش شربت سیب و شربت انار شیرین هر یک دتوله در مارالحم ساده نه توله حل کرده تخم شترتی هفت ماشه پاشیده بنوشند و یا طباطبایه و ماشه چهار همه چهار جبهه با یک مربی یک عدد سرشته و رقیق یک عدد چغیده بخورند و دوائی مذکور با عرق بیدر شاک پنج توله بنوشند و آب شیرین بیکم غسل کردن و روغن بنفشه و نیلو فر مینس چکانیدن و چرب کردن کرده بر روغن گل و دوا شستن هر دو خصیصه در آن تا یک ساعت نجومی در وضع این درد مجرب است و تناول خواک خوشبو و بویدن آنها و عطرها و خوردن لبوبات و جوارشات با هیبه مقوی اعضای ریسبه و سکون و ساکن طبیه و خواب بر لبتر نرم و ترفه در مطعم و شرب و دلک معتدل و چرب کردن هر دو خصیصه و ذکر کرده بقیر ولی که از پیه کرده بزد توله موم یک توله رقیق سه توله روغن یا همین دتوله ساخته باشند و مالیدن روغن گل تنها بیکم بر مؤخر سر از جرب است و همچنین خوردن شراب یک نیم توله در گلاب و عرق سیب هر یک پنج توله استعمال میوهای مقوی اعضای ریسبه و کلیه بسیار سفید است و کذا استعمال خنهای سمن کرده و تناول آن محففت در تندر تقوق و منقوع در جلاب و مغز بادام و پسته و چلبه زده و فندق و حبه انخضر کوفته در آن سرشته باندک با دیان و شوربای مرغ فربه و بط فربه و گوشت

و مانند آن سفید و اغذیه و ادویه گرم و تیز و جالی بکار نبرد که موجب زیادتی میس گشته محدث غشی و درگ مفاجات نگردد و اگر بسبب اشمای بدن از اخلاط فاسد  
 و ثوران انحره خبیثه و ارتقای آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات اشمای و غلبه اخلاط و ادراک بوی بد از بدن عند حرکت جماع و نقل در سر بران  
 دلالت کند پس تمهیه بدن از اخلاط غالب بفسد و مهمل هر دو نمایند که واجب بود و یا حسب حال مریض یکی ازین هر دو تدبیر عمل آرد بطوریکه در اقسام صداع  
 مادی مفصل گذشت بعد به تقویت دماغ و عدم قبول بخار لبوب صغیر بخورد و در وهنهای متوی مثل روغن گل و روغن آس و سرکه و گلاب بر سر مانند و آبکیه در آن  
 گل سرخ و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشد بر سر بریزند و باغذیه سیرج البضم حید الکلبوس غذا سازند و قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع ترک  
 کنند و بضرورت بعد بضم و انحرار غذا جائز بود زیرا که در خلوصه ضعف و تحلل و تصاعدا انحره زیاده میکند و در امتلا خلل در مضم و کثیر تخیر نماید و اگر فصل گرا بود  
 نفی و سن شباب بود آب سرد غسل کنند و روغن گل بینی را چرب نمایند و بخیسند و اگر بسبب ضعف اعصاب و تالم دماغ از تعب آن باشد و این ششاع و ضعیف  
 مزاجان را اکثر عارض شود و در عینه در بدن و ضعف حرکات و انقباض دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب  
 و دماغ با شش روغنهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یاسمین برابر بطیوب و غیره و آرام و تقویج بلاهی مطبوعه و نمه های لذیذه کنند و قروح غسل که در آن وقت  
 مویسالی گذاخته باشد چند روز متواتر بنوشند و همچنین شربت غسل و اسطوخودوس و مانند آن استعمال کنند و چندیدتر در روغن مسط آب تخمه یار و روغن زردکس  
 بر سر مانند و گوشت حلوان بمصالح خوشبو و دیگر اغذیه مطبوعه بخورند و بوییدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او برسد و تناول کباب  
 بانان گندم خمیری خجید و یا با چلا و سفیدست و روغن طیلبه مانند مشک و عنبر و عود هندی و ریاحین و گلکهای خوشبو و عطریات و بخار فواکه طیب را که  
 بویند و فلک آنها کنند و عود عنبر قشیرین مشک صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به لباساتین و با عنما و شنیدن حکایات و قصه ها و دیدن  
 اشیای مرغوبه طیبه موزونه و با بجمله استعمال بهر چه باعث التذایط و تفریح نفس او گردد و مانع است و از هر چه سنگر و ناخوش از آن باشد اجتناب نماید مگر کوی  
 که صداع کائن عقیب باه را باید که معالجه کنند تقویت سر بر این طریق که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بران بریزند بعد به روغن گل و اندکی سرکه بآلذ غذا  
 کثیر تغذیه سیرج الهنضام معتدل الکیفیته سازند و در انشای بیختم آن قطعه به وسیب داخل کنند و سونین نان خشک کرده در تنور بعد غسل او بجلاب و روغن  
 بادام بنوشند و خوشبو و موافق مزاج استعمال کنند و ماهی کوچک بسرکه مخرج در روغن بادام پخته و ایضا زرده میینه رقیقه آنرا موافق است طبری گوید که اگر صداع  
 عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع باکل منع کنند و اگر از ریح طیلبه بویانند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین اگر گدای از قوانین است که آن سن  
 و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت است مانع نباشد این آنها جمع کنند و بکافور و مشک و همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر خاد نمایند و اگر نوعی  
 از قوانین مذکوره ازین مانع باشد براندک چیز کید از آن ممکن باشد اقتصار نمایند و باغذیه که بدن را غذا بیشتر در پیش هر انس و لحوم حلال مضروب بشیر دهند  
 و چوزة مرغ فربه که در شکم آن خشایش خوشبو پر کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا رانجه آن بپوید و از تخوم و لحوم آن بخورد و بنفشه صاف محمود ملائیم  
 مزاج بنوشانند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و ایذا نرسانند و آنچه کرده باشد نشوند و در مواضع اغانی لذیذ و روغن طیلبه حاضر شوند اگر ممکن بود و الا  
 از اشیای مذکوره هر چه ممکن باشد استعمال نمایند و وسیب و ترنج بپویند و سماع مرغوب و معاشرت کسی که بدان مائل باشند اختیار کنند و اگر صداع از  
 بخارات اخلاط بدنی باشد معالجه آن بجلاب صداع حار مادی برابرست غیر آنکه درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نفاسی تام یابد و صداع  
 بالکلیه زائل شود و ایضا در معالجه این فصد کنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد

علاج صداع مخاری

در مزاج حار اول بهر تمهیه معده بسکنجبین و آب گرم و یا سکنجبین و آس جوی کنند بعد شربت انار و شربت بوی و سکنجبین گلاب و آب سرد بنوشند و یا تخمین  
 و گلاب بیکرم مکرری کرده انشوره فاسله یا لمیوی کاغذی و یا شربت غوره در عرق بید مشک و آب پنخ یا بشوره پرورده دهند و یا شیره زرشک و خیارین  
 و مغز تخم که و هر کین نه ماشه در عرق بید مشک و زرشک هر یک پنخ توله بر آورده شربت ترنج چهار توله آب پنخ ده توله داخل کرده بنوشند و یا جوان هر چه

ماشه در برای تسخیر توله آینه بورتق فقره و پیچیده بخورد بالاایش شربت زرشک چار توله در عرق بیدمشک و صندل و گلاب هر یک پنج توله بنوشند یا جواهر هره  
 یک ماشه طباشیر سماق منقعی هر واحد یک نیم ماشه در شربت لیموی کاغذی و گنجبین تفاسی لیمونی هر یک یک نیم توله آینه و ورق فقره حل کرده بلینا ساند  
 بالاایش شربت تسخیر و رنگره هر یک و توله گلاب بیدمشک هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و همچنین دیگر شربت مطنی متوی معده قاطع بخار شل شربت سیب  
 و لیمو و غوره و محاض باب سرد آینه بدهند و لعاب اسپنخول و جلاب بیرون سرد کرده و فقاغ مزوج باب غوره یا لیمو و قدری نمک و مارا بجنین در بوب فاکه  
 قابضه مذکوره تیزی خماری تسکند و همچنین سفوفات معمولی و شربت خمار و مفرح بارد و مفرح کشنیتری دفع خمار اند و شرب آب لیمو و شکر و گلاب و شم بخا  
 روس نموده در آناله خمار جرب سویدی است و نقل محاض ترنج بر شرب برای منع حدوث خمار جرب اوست و در ابتدا بهر تقویت و تبرید سرد و عن گل و کسر  
 و گلاب بر سر نهند و اگر از قی فائده نشود قلع لیلیه یا قلع مسهل با جوامض مثل آکو و زرد آکو و غیره بدهند و یا آب انارین شخم افشده سفوف نیای مشوی دوش  
 آینه بنوشند و اگر خواهند بهر بدتره شربت و در مکر را لیلی چار توله بگلاب هفت توله و آب سنج حل نموده بنوشند بعد بهر تقویت دماغ روغن گل و یاسمین و  
 سرکه مقطر همه برابر بر پیشانی و صدغین بالند و لکنه بسازند و اگر خون غالب باشد و علامات آن ظاهر بود اگر فصد یا حجامت نمایند باکی نیست و آنجا که از س  
 و اسهال و غیره بسبب توران مواد نفی شربت نشود و تهوع و غثیان مشدگردد قدری طعام ملائم بخورد و بعد ساعتی قی کنند تا ماده در ریه تمامه باطعام مخلط  
 شده بر آید پس شربت مطبیه مذکوره بدهند و دست و پا آب نیگرم مطبوخ بابونه و بنفشه و قدری نمک بریزند و در آن آب پانها بدارند و تقویت بالند و در آخر  
 داخل حمام شوند و آب نیگرم بر سر بسیار ریزند و هرگاه از حمام بر آید بعد یک ساعت تمام بنان مع نان خورش برگ کا هو و اسفناخ و یا فوره انار دانه و کشمش  
 غذا سازند و خوردن گوشت در عمره سرکه سنجیده تا ماهر شود و کشمش خشک و دریا و در چنینی بران پاشیده در آناله خمار جرب سویدی است و فواکه قابضه مثل بی  
 سیب و انار سنجوش بخورند و اگر مائل بشرباب که در شرباب امیض رقیق مروق مزوج بالمناصفه بدهند که عطش ساکن کند و خوب آورد و باها از بن ران تا ف  
 بعد طعام به بندند و از هر چه مضر عصب باشد مثل سرکه ساده و مری اجتناب کنند و بدانند که در انتها استعمال بهر دات شدید نمایند تا که تکلیف مسام و تخلیط انهر  
 کنند و مانع از تحلیل نشود بلکه بر سر استعمال مانند روغن بابونه و سوسن نیگرم نمایند و گیلانی نوشته که از بهترین معالجات این صداع آنتست که قیح از شرباب با  
 بسیار خوب مزوج کرده بدهند و کفن یا بروغن بادام بالند که خواب می آرد و صداع را ساکن میکند لاسیما که این تدبیر بعدتی واقع شود و در فراج بلعجی بعد  
 از قی بسکنجبین عسلی و آب ترب یا طلیح منبثت و جوز الفی و غسل بمرات یا بدکه مصطکه پودینه خشک عود و عرقی دانه هیل هر واحد یک ماشه سوده در دوا المسک  
 حارنه ماشه آینه ورق فقره پیچیده بخورد بالاایش شیره دیان نه ماشه شیره الاچی کلان پنج عدد در عرق کیوژه و هیل و فیناع هر یک شش توله بر آورده شربت  
 عود و میدج و توله داخل کرده بنوشند و آب نیگرم بر سر دست و پا ریزند و دلک قدیم نمایند و در صورت باقی ماندن فنج در شکم بعد از قی غاریقون سه ماشه در  
 گلغند آینه بلینا ساند و بدتره شربت دینار چار توله و گلاب پاوسیر کنند یا با یارچ فیتر ایک درم متوی تبرید و شم خنخل اسهال آورد بعد اجابت غذا مان تنگ  
 بشورای مرغ بدهند و بعد غذا خواب و سکون اختیار نمایند و هرگاه از غذا آمده اندک بسک گردد و گنجبین عسلی بنوشند و یا شویه نمایند و روغن بابونه با قدری  
 روغن گل آینه بر سر مانند باقی تدبیر مناسب از علاج امراض دماغی خماری و صداع خماری استنباط نمایند سفوف آمله جرب برای صداع خماری و  
 خماری و وسواس سوداوی و خفقان ممدی را نیز مفید کشمش خشک دو توله آله مقشربیک توله کا و زبان گل سرخ صندل سفید هر یک شش ماشه کوفته سنجینه نبات سفید  
 هشت توله آینه سفوف سازند و بعضی اوقات این ادویه اضافه کرده میشود و بسیار سفیدی اقد طباشیر گل کا و زبان زرشک سماق هر یک سه ماشه جرفه سنجینه  
 تم کاسنی شش ماشه زهر مهره یک نیم ماشه در دایدکا فور هر یک یک ماشه با عرق های مناسب عمل آرد خوراک از شش ماشه تا یک توله شربت خمار جهت دفع خمار  
 و صداع خماری بی نظیر است آب انار ترش آب انار شیرین آب پیسین آب لیمو هر یک نیم رطل اولی آکوی سیاه ترهندی هر یک یک رطل غناب پنجاه دانه در شش رطل آب  
 بجوشانند تا بد و رطل رسد مالیده صاف نموده آب های مذکور با هم میانبرند و تخم سفید یک من اضافه کرده بقوام آرد اقال مهره مالمقی و غیره بیندیند که  
 شرب رب اس یا شربت آن تنها یا شرباب و کذا انار دانه ترش و کذا جز المسن مخلوک برسن و کذا گل سرخ و کذا گلاب و کذا شاه چینی آب و کذا خمیر ترش آرد

در روغ گا و مالیده صاف کرده و کذا نمیر آرد گندم در آب حل کرده بعد دو ساعت صاف نموده در رو اوقیه آن یک دانگ طباشیر و یک تیر از عفران و سه درم شکر  
داخل کرده و نقل حب الاس و یاریاس و انتصاص سفرجل بر شراب و کذا ریاس و شتم گل سرخ و اکل حاصص سواقی مسلوق بر روغن بادام و کذا کاهو و کذا  
غذای تفاحیه که آب سیب ترش و قنار مغز چنوزه پخته باشند و کذا سماضیه بترشی ترنج و مغز بادام و زعفران و افادیه ساخته باشند و کذا احصیه که در آن قطعه کرده  
و قنار پخته باشند و کذا کشیکه و کذا سنبوسک ترش آب لیو و سماق و سرکه و مغز بادام و کشنیز خشک و دارچینی هر واحد فرمل تمارست و بقول ابن ماسویه و یاری  
مغز زرشک کافور و زطعام و شراب که در آن کافور باشد حذر کند که در آن هلاکت اوست ابن واقده و غیره گویند که شرب طنج نبات افحوان بدون گل آن و کذا  
زعفران پخته و یا مخلوط در طعام با شراب و کذا نخل سنبلین و کذا بول شکر کذا روغن کنجد سه جرمه و اکل قیط زیت انفاق پخته و کذا عجمه موله بزوده بیضه و مغز بادام  
و مغز تخم کدو کشنیز سبز و کرفس و صغره و کشنیز خشک و کذا زعفران پخته و کذا زعفران پخته و کذا زعفران پخته و کذا زعفران پخته و کذا زعفران پخته  
گویند که معالجه صداع حادث از انگار شرب شراب نجواب طویل و سکون و راحت باید کرد و اگر در معده بقیه شراب مع غشیان باشد قی با آب نیگرم و کنجبین کنند و در  
دپاسی را در آب نیگرم که در آن بنفشه دبا و بون و اکیل جوشانیده باشند بنهند و دائم بردست و پانک و روغن بنفشه باند و چون صداع خفت یا بدام استمال نمایند بوی  
چون جمع صادق بمرکت آید باغذیه لطیفه غیر حاره مثل نان نمسول و عدسیه و در مانیه اغذیه نمایند و بیضه نیم برشت آنرا نافع است و کاهو لطیفه و منع بخار صاعن کن  
نوشند مگر آب خالص در بوب و فواکه مثل رب انار و رب ریاس و رب حاصص اترج مخموج آب دهند و سیب و امرد و پونه بخورند و در زردوم داخل حمام شوند و آب شیرین  
نیگرم بر سر بسیار بریزند و بعد راحت از حمام بدراج و چوزه مرغ و نجوم بره و ماهی رضاضی کوچک غذا سازند و در مجموع انواع صداع یا ماده یا بخارات نفع میکند و در  
ابتدای اوسکون و دعت و نوم و در آخر او هنگام انتهایی مرض و شروع انحطاط مشی و ریاضت اکثر از آنچه ممکن باشد تا آنچه در محقق است تحمل باید کرد اگر از آن  
بقیه بماند نظولات محمله استعمال نمایند این سینه میونسید که در علاج صداع حادث از خراول آنچه واجب بود استعمال بقیه معده بقی است از کنجبین و تخم ترب یا کنجبین  
آب نیگرم و بقیات لینیه و متوسطه که از قرابادین است و اگر قی واجب نبود یا استعمال او جائز نباشد استمال یا یاری معوی بسقونی کنند تا لیث او در معده طول کند  
و اگر در ناخجانی از مرض حار و مثل او از استعمال دوائی حار باشد استمال الطبیخ هلیله یا شربت فواکه مسهل کنند و اگر نفس از نخل این اشیا کراهت کند آب انارین است  
شتم معوی بسقونی نماید اندک استمال او خوند و اگر از استفراغات بوجهی مانعی باشد لزوم خواب نمایند تا آنچه از شراب در معده ایشان است  
منضم گردد و این بزرگ بول یعنی رنگین شدن آن ظاهر شود و کف پانک و روغن بنفشه باند و بر اطراف نطول با بون بریزند بعد داخل حمام کنند و تعویق بر روغن گل  
سیر و غیره بدالبشره نمایند و بعد س و غوره و مانند آن آب کربن بجایسته که برای منع بخار از سرد است غذا سازند یا لینیوس گفته که اگر غذا کبوتر بچه سازند خطا  
نکند و شاید که سبب درین رقت خون متولد از آن و قوت او بر تحلیل آنچه باشد و باید که فواکه قابضه دهند و بجز آب چیزی دیگر نیاشانند مگر آنکه معده ضعیف بود و  
خوف استرخای آن باشد که درین حالت از انگار شرب آب سرد منع کنند و آب انار ترش و ریاس خاصه و رب آن و ترشی ترنج خاصه و رب آن و به و سیب  
و مانند آن بنوشانند و کشنیز خشک با هموزن شکر نافع است بعد خواب و سکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست و اگر از آن تسکین نیابد عاده او در آن  
رو زود زود کند و غذای او سرد و مرطب سازند یا ملطف او و مثل زرده بیضه و برای تحلیل آب گرم بر آن بسیار بریزند و حسب استطاعت باوردن خواب  
مشغول شوند بعد از آن چون غشیان بشتر و وجود آن زائل شود و صداع باقی ماند و روغن گل از آن قطع کنند که آن در آخر او را مضرت و اگر چه در ابتدا برای تقویت  
سردی و حاجت بسوی آنست و باید که درین وقت روغن با بون و حوض او برای تحلیل استعمال نمایند و اگر بدین زائل نشود روغن سوسن بکار برند که این نبات  
نافع و مجرب است و چون تمام تخفیف و انحطاط یا بدیشی اندک نماند یا در گواره نشانند و درین هنگام باهی رضاضی و مرغ خصی و چوزه مایکان و با بقول بارده غذا  
سازند و باید که بر طعام مشی نکنند بلکه بعد سه ساعت و با بجمله باید که انتظار صم نجواب و یا بسکون طویل نمایند تا آنکه معده او اندک خفت پذیرد و بعد کنجبین شکری  
اگر محروم باشد و عملی اگر مرطوب بود استعمال کنند و اقدام بک قدین نمایند پس مشی غیر متعب یا حرکت دیگر غیر متعب کنند و باید که از سرکه ساده و مری اجتناب  
نمایند و اگر لابد باشد ناخوش نمیرند آن سازند و اگر اندک مشی کرده باشد ازین و حمام نیز استعمال کنند و در آخر امر باید که بنطولات معتدل تحلیل تضلیل نمایند و بطور

کتابخانه  
اصفهان  
کتابخانه

نخینه غذا سازند و این دو برای خمار نیکوست تخم کاسنی و تخم کرب و زرشک منقح و سماق و عدس منقش و گل سرخ و طباشیر مساوی همه را کوته بخینه بوزن سه درم از آن  
 با قیر اطاق کافور و او قید آب انار یا آب ریاس یا زرب ترنج یا آب آن بخورد و جانی و ایالاتی مینویسند که اگر شربت یا تخم شربت و تخم ترب در آب جوشانیده سنجید این آئینه  
 در هند تاقی بخوبی گردد و مده پاک شود و صواب باشد و اگر نمیکن بود یک درم ابراج فیهرا و نیم دانگ یا یک دانگ تخمینا یا یک سرتهد به هند تا بقوت مستقیمیا اسهال زدودن تواند  
 و ابراج در بدن درنگ بسیار کند تا از آن حرارتی نماند و چون از خواب بریزد و حمام نماید و بعد از تمام ساعت تمام نکند و طعام نباید خورد و بعد طعام حرارت افزا  
 نشاید خورد بلکه ماهی تازه خورد و برگ کاه بودا نکی سرکه که سخت ترش نباشد و کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که بعد از قوی تر حاجت باشد بخینه نیم شربت و گوشت  
 دراج و تیره و چونه مرغ خانگی و گوشت بزغال بخورد و زرشک و سماق و امثال آن صواب بود و کرب و عدس صاحب خمار را موافق باشد و آنرا که تشنگی غالب بود  
 آید سرد خورد و اگر کسی که بسبب ضعف معده از مضرت آب سرد و تبر سرد آب خوره و شربت آن و شربت سیب ترش و مانند آن آب آئینه تاقی آب بخورد و بدانند که  
 که نموی خورد و سرد کرده باید خورد و اگر شربت ریاس که خاصیت او است که اگر سرد کرده خورد معده را ضرر دهد و اگر کسی این شربت را نتواند خورد و شراب انگوری رقیق سفید و  
 مفرح باب مساوی آن بخورد و شب وقت خواب اندکی کشنیه خشک و شکر دهند و روز دوم طعام و حمام و شربت هم برین ترتیب باشد و چون اندکی تخفیف حاصل شود  
 ریاضتی آهسته و گدازه سود دارد و تا دو ساعت نگذرد و از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نکند و هیچ حرکت و ریاضت نکند این سخن در انواع  
 صداع یاد باید داشت و سفوفیکه در قولی و علی سینا گذشت خمار را تا نکل کند با نکی کافور از درج و تا یک طسیج نیم دانگ با نانه قوت حرارت و گرمی مزاج باب خوره  
 یا آب انار ترش و شیرین بخورد و قفاح که از آن درج و منبل الطیب ساخته باشند معده را از اباتی شراب بشود خاصه اگر اندک نمک آئینه زدا تخم تر باشد و اگر این قفاح  
 یا آب خوره سازند خوشتر و گوار تر باشد و بوییدن خندل و گلاب و کافور و شاهسفرم سرد کرده و سرکه و گلاب بر آن پاشیده سخت سود دارد و اگر صبح آنرا در کوزه سرد  
 خواهد خورد یک خمار که شربت افستین خورد شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد سبکتر باشد و در کتب آورده اند که بچ سفید کوته بخورد آنرا روز مسببت نشود و  
 شربت مورد ساده مانند بخورد و خمار سبکتر باشد و با دام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و شراب بگوارد و خمر زکریا گوید سخن بسیار گفتن و چیزی خواندن خمار از نده است  
 و روغن گاو خازر هر شراب است تیری شراب از معده باز دارد و طبری گوید که صداع عارض از شرب شراب کشید بسبب استلاست که از صعود بخارات حاره  
 بسوی صماغ و اعشیه حادث شود و این صداع بر وجه بود یکی اگر عقب شرب نمید ظاهر گردد و چون معده و آورده از بقایای شراب پاک شود صداع ناک  
 گردد و دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و روز باقی مانند آنکه شراب ترک نماید و پرهیز و تطیب دوام کند و علاج قسم اول خاص بدان سوی غیر از انواع صداع  
 استخراج بقایای شراب از معده است و تقویت آن با شرب مطبوعه محلا قطاعه بخارات مثل قفاح ساده معمول بکشکب جو و اندک منبل الطیب بهر آنکه از خاصیت این  
 غسل معده از بقایای شراب است و ادخال اندک منبل در آن بهر تطبیه و تقویت معده بر هضم بقیه شراب است و مثل شربت خوره در ب سیب شربت ریاس و شربت  
 ترنج و رب آن همه سرد کرده سوای شربت ریاس زیرا که از خاصیت او است که چون آنرا سرد کنند معده را رالم رساند و دردی را از آن فاضل دیدیم که امر با تشخیص  
 آب خمر بر قفاح ساده مذکور و مانند آنکه بر آن میگرد و در آن هنگام قفاح جوش میگرد و کف بسیار بر آن می آید و از آن کف گرفته صاف کرده بخوراند و حل  
 طبیعت بسبب سبک و پس از عرض او در انداختن یک سوال کردم گفت که بدین تدبیر تطبیت قفاح زیاد میشود و از معده بسبب سختی بخورد و آنچه علاج  
 سریدان نمایند و تقویت مزاج و بلوغ و تسکین آنکه از خمار آنرا عارض شود می نمایند بویا بیدن بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم بود که آب برف بر آن پاشیده باشد و گاهی بر  
 ریجان گلاب مخرج بسبب که میپاشند و بکافور و شنبو بسیارند و آنچه بر سر نند گلاب سی درم روغن گل یک نیم درم سرکه سرد یا آنچه قریب قیاس این باشد و شیشه  
 کرده و بچنانند تا آنکه هر واحد از آن قوت دیگر اخذ کن پس بر سر نند و ایضا روغن گل مضروب آب نیار و لاجاب پیغول آب کاه و آب برست و ایضا صندل سفید پاک  
 آزاد و زشت اگر وقت آن باشد و الا بنفشه هر دو سوده در گلاب آئینه و ایضا آب بید تر یا آب نیلوفر یا هر دو درین صدمع احتیاج استقصا در معالج زیاد تر از این  
 بهر آنکه چون طیب معده لرین و مزاج و بلوغ او را قوت دهد از حد و ث این صدمع امان یابد و علاج قسم دوم که بعد تحلل بقیه شراب از معده تا زمانی در اباتی نام  
 اولای بقیه لرین این مطبوع است ترندی سی درم آونجا را چهل عدد و عناب مثل او قوت خشک اگر یافته شود درم بدستور مطبوع جوشانیده و یک رطل

نخینه

نخینه



بندادی از آن صاف کرده و درم فلوس خیار شنبه در آن بالیده بنوشند و یک شربت یاد و شربت ازین در مدت پنج روز بدهند بعد از آن لزوم شرب ما را شنبه نمایند  
 و غذا با سفناخ و سائر زورات و مغز خیار بسره که سازند و اگر ذوال صداع شکل گردد و فصدی فعال کنند و لزوم شرب آب انار بنوشند بکسینجین نمایند و پست جو با سرکه بچته  
 روغن گل آبیخته بر سر ضا و کنند و بعد اگر ذوال صداع روغن گل نیم گرم اندک بر سر نهند و گاهی این صداع تعسر گردد و محتاج بفضله رگ پیشانی شود لایسما چون صداع  
 بجز و مویز دماغ میل کند و بالغ ترین چیزی که درین صداع مشاهده کردم اینست که بگیزد آب جراد که و آب برگ بنفشه و آب خیار و آب برگ مید و آب بخاری و آب  
 در شیشه کرده با لایش اندک سرکه و اندک روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را در یک پر آب آویزند و زیر آتش کنند تا آنکه آب شیشه بجوش آید و  
 در آن ظاهر شود پس شیشه را بر آورده بارند تا سرد گردد و در زیر آن در فرو نشیند پس صاف کرده بر برف سرد کنند بخوبی شیشه را در میان او نهند و چون سخت سرد  
 گردد بر تارک سر نهند این در کمتر از ساعتی صداع را از آنکند و این بسیار را دیدم که امر بر بخین آب سرد بر سر میکردند تا آنکه صاحب صداع سردی آب در دماغ خود  
 معلوم کند بعد امر بر پوشیدن سر و قصد خواب می نمود و این تدبیر را در از آنکه تاثیر نیک است و این بهر آنست که فضائات گاهی به تریه خارج می شوند چنانکه از  
 تسخین مستفرغ میگردد پس گوید که قیامی بخارات این تدبیر استفراغ می یابد و گاهی صاحب این صداع را سحوط البشیر و قرآن مع روغن گل و روغن بنفشه  
 کرده میشود و خداوندین صداع را از نفول خشخاش رطب و قطیف و ملوخی و شاخ خرفه و مانا و اینها نافع میکنند

علاج صداع شمی

اگر از شیدن اشیای حار خوشبو مثل مشک و زعفران و عنبر و عود و زکس و یا بدبو مانند مرو حلیقت و بخار گوگرد و زرنج باشد چیزهای بار خوشبو چون کافور و صندل  
 و گلاب و نیلوفر و بنفشه و فواکه یاد بویانند و اگر با وجود حرارت تخفیف و بیست ضرر رسانند پس در علاج ضرر مشک مثلاً بجا فواکه اقتصاد نکنند بلکه اگر ممکن بود تارک  
 با سحاط ادیان رطبه مبرده نمایند و اگر کفایت نکند کافور در روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده درین چکانند و کذک با الکس و روغن خلاف را  
 در تقویت دماغ و تبدیل آن بر سائر ادیان فعیلت است و پوشیدن گل بنفشه تر و نیلوفر و کشتیر تر و جراد که و خیار رطب را در تسکین این نوع صداع خصل  
 عظیم است و اگر از شیدن اشیای بار خوشبو یا بدبو باشد چیزهای گرم خوشبو مثل مشک و زعفران استعمال نمایند و با شمای حاره و تام و آب گرم علاج کنند و هر حال  
 تنطیل راس بحسب اقتضای مزاج را نحه و اشتقاق با دبان مضاده آنها و تقویت دماغ با شمای مقویه و تغذیه با غذیه لطیفه مقویه خوشبو حار و یا بار دمانا بطبری گوید  
 که علاج صداعیکه از شمع ابرخ طیبیه حاره باشد تقویت مزاج و دماغ بر بخین آب های نیم گرم اولاب سرد پوشیدن آن و امر با شندان بینی دائم است پس ششم اضداد آن  
 رواج در قوت مثل کافور به گام تا ذی بشک و بنفشه غذا تا ذی با ترح و ماندا آن و اگر تحلل آن مشکل گردد این سحوط بخار برنگردن او نغمی بود و در آنجا تریه  
 بگیرند آب حی العالم مروق و مصفی با نیش چهار درم روغن کدو و درم آب طلع یک درم و در شیشه بچینانند و صاف کرده سحوط نمایند آنچه از آن ممکن باشد شمره بعد از  
 این بقیه حدت رواج و دفع بقیه آن کند و اگر تعسر گردد و تصمید راس بد آنچه مذکور شد باید کرد و در آن اسفول مضروب بسره که و عصاره ما فیثا زایده کنند که این  
 تحلیل آن کند و بدانکه هر جا که اشاره تبریز مزاج دماغ بیکنم را در آن ترک افراط در آن و عدم ادخال در بر و چیزی از مخدرات مثل بنج و افیون و بروج  
 لغاهی بی باشد پس اگر لابد باشد و خوف هلاکت مریض بود اندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هر گاه معلوم کنند که مریض طاقت برداشت الم سیدار دین  
 مخدر از آن قطع کنند و در لانی اذیت او به گام زوال مرض کوشند و ازین غافل نباشند و اما چون صداع از رواج مزابل و قاذورات و جلوه مخفنه باشد مریض  
 را در حمام داخل کنند و بر سر او آب نیم گرم بسیار ریزند و در حمام سرکه کمنه بویانند و دو فقیله از بنه ساخته بسره که تر کرده مدام در هر دو میخورند و رواج خوشبو حار  
 یا بار و بویانند و اشتقاق او همان مناسبه یعنی بار و مثل روغن گل بنفشه و نیلوفر و جوانان و حار مزاجان و حار مثل روغن یاسمین و غیره و مسوسن در سیران و  
 سرد مزاجان نمایند و فکر این امر بکنند این صداع بنوع دیگر از انواع صداع منتقل خواهد شد بهر آنکه معالجه هر نوع صداع از علاج این نوع اسهل است زیرا که بر  
 دماغ از رواج که ریه نقل و ضرر کم بود حتی که گاهی از آن تشنج گردد و حجاب موضوع بر آن منقلص شود و در بدن سه عضواً خواص در میل برواح طیبیه و نفوت از  
 رواج که ریه است و آن دماغ و معده و رحم است چون بر یکی ازین اعضا و چیزی یعنی بوی بد و غلط ماده جمع شود صاحب از مرض شدید این بنا شد و رواج

بوی خوشبو حار

و این همه معده بسیار اندک کین چون طیب بر تو این منعالجات صداع و تقوی و تفوق اتصال انقدر که در انشاء الله تعالی انحراف علاج این خیریات که بر آن ارگردند

علاج صداع ضربی و تقوی و تفوق اتصال

و این یادش جوهر دماغ رسد و یا در حجب و غیره اجزای مذکوره راس و یا در فروع آن یعنی اعصاب و عروق و یا در اعضای دیگر غیر سر از اعضای سر که مثل  
 معده و رحم و غیر آنها و تا دینه ضرر آن بسوی دماغ و ضربه و سقطه گاه اندک و خفیف بود و مایل پذیرد و گاه بسبب زیادتی باعث تقفل و متحرک و جوش دماغ و عدم التماس  
 مملک بود یا بجله بر تسکین در وقت سر و غن گلی بر سر نهند و در امانه ماده به ترقیه یا جذب بسوی خلاف سی نمایند اگر چه بقصد واسهال حسب احتمال و برین  
 اطراف و روع آنچه باشد تا در دم پیدا نشود پس بزودی فصد قیال کنند و اگر بنظر نیاید فصد مهنت اذام و بحسب حاجت و احتمال قوت خون بگیرند و اگر از فصد با  
 باشد جاست میان کفین نمایند و بقدر ضرورت خون بکشند و بهر تسکین و صج و تکلیل و نرم و تبرید و تقویت سر برگ مورد آرد و جو گل ارمنی مایشا آرد عدس خضف کنی  
 اتاق یا صندل در آب برگ بارتنگ و روغن گل آینه نیگرم ضما کنند و این ضما و علی بنیان درین باب از جرات ست برگ مورد برگ سر و گل سوسن لادن کللی الملک  
 گل ارمنی قصبه الزریه شب یمانی روغن گل بهر یک در شتال ضما سازند و اگر کشید خشک و پوست شتاش و سیب و به و مانند آن از ماده باره قاصبه  
 بخور کنند و باز و با و راننا محکم به بندند و بر ساق و کف پا جاست بی شرط نمایند که مواد متوج اساسا گل گردد و تلین و اسهال طبیعت مثل طلیح عناب و بنفشه و میوز  
 و خیار شنبه و ترنجبین و شیر خشک سازند و اولی آنست که حقه لین کنند تا بهوش آید بعد بنا بر تکلیل و نرم و دفع تب شربت بنفشه سه توله در عرق گاو زبان البرشم  
 ساده و عنیب الثعلب بهر یک پنج توله حل کرده بنوشند و غذا بنوش و اسفاناج بنان و یا بر مارا الشیر اقتصار و رزند و اگر جرات و شفاق هم باشد مال آن بر آید  
 نمایند و جرات اغیثه داخلی که علامتش وضرت و دو و صج ناقب و ناخس و سیلان اشک بود عسر العالج است و جرات جوهر دماغ که نشاننش کثرت خواب نشون  
 و رطوبت غیشوم و اختلال حواس است اکثر مملک بود و محمد زکریا گوید که موضع شجره را شرباب شسته صبر و دم الاخون و اتاق یا بران پاشیده استین عجیب الا شربت با بجمه  
 بعلاج جرات و کسر عظم که انشاء الله تعالی در آخر کتاب مفصل مسطور گرد و در جرح کنند و چون ورم دماغ بهر سه حالیه سرام حار نمایند و تسکین صداع گرد و تکلیل  
 ورم میز هم سرچ کنند و اگر آب برگ مورد و گلاب و روغن گل بهر یک بست شتال سر کینج شتال با تیش ملایم بپزند تا که روغن با ند پس مویگ مقشربک کف عود  
 منعات بنیادی معاش هندی هر واحد یک شتال در عرق عنب الثعلب ساییده میانیند و بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند صداع و ورم ضربه را نافع بود و باقی تبیین  
 صداع از علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه که مذکور شد اخذ کنند احوال اکا بر اوسهل گوید که صداع حادث از ضربه و یا سقطه بسبب عروص ورم بیاشند  
 پس می باید که اولان فصد کنند پس حقه لینیم عمل آنرا تا مواد با سفلی بنجذب گردد و از صعود بسوی سر آنرا منع کند بعد از آن بر سر روغن گل غیر بار دهند که آن تسکین  
 و صج و تقویت راس نماید و اگر در بسیار نباشد اندک سر که با وی آمیزند و اگر در شدید باشد تنها بدون سر که استعمال کنند و اگر مملک استخوانی بهر سه روغن بنفشه سوط  
 کنند و اگر احتیاج بقوت سر بسبب ترشح باشد که از شدت ضربه آنرا بهر سه تصفید سر برگ مورد و کللی الملک و قصبه الزریه و گل ارمنی و شب یمانی  
 و لاون و برگ سر و روغن سوسن و اندک شرباب ریحانی کنند و اگر عقل و لحن مختلط گردد آرد جو و سوسن سمید و غلی سفید یاب برگ بید و روغن گل و قلیلی از سر که  
 ضما سازند و اگر با در تب و سرخی و شدت حرارت باشد باید که بعد از فصد آب عنب الثعلب و کاسنی بخیار شنبه نوشانند و مارا الشیر دهند و غذا بقول آمده  
 رطبه مثل که و و خیار و کاه و بجمه یمانی سازند و گو با در تب نباشد بر زرد بیضه نمبر شت و کرم طبعور تغذیه نمایند و اگر جرات اندک حادث شود از مورد و شتاق یا ب  
 و اگر غلیظ باشد در آن صبر و کند و دم الاخون استعمال نمایند شیخ میفرماید که در علاج صداع حادث از ضربه یا سقطه واجب است غایت فصد طیب تسکین  
 در وقتی الامکان و تبعد ماده اجزای در دیا مستفراغ و یا بجزب طرف خلاف باشد تا ورم نکند و اگر جرات حادث شود و مایل آن با ند مال نمایند و اندمال  
 آن ممکن نیست در حالی که سو فرج ثابت باشد بلکه واجب است که در احوال آن تعدیل فرج ناحیه آن کنند و چون صاحب این آفت راتب ظاهر شود و مایل  
 عقل گردد بداند که در ورم شروع کرد و اول آنچه در علاجش استعمال باید کرد آن فصد قیال یا اکحل است تا ورم راسخ کند و اگر در اینجا استلا باشد باید که حقه  
 حاده استعمال کنند و اگر چه شتم منطل باشد مگر آنکه با و س تب باشد که درین صورت تعدیل حقه نمایند و اگر حقه ممکن نبود مثل حسب تو قایا ترقیه کنند اگر

تب باشد و اگر حرارت بدون تب باشد خورائیدن حب مذکور ترک کنند و از تخمه چار نمیت تا از دم این گرد و بعد از آن واجب است که نگاه کنند اگر در اینجا  
 جراحت باشد و لا علاج آن نمایند و تعدیل مزاج موضع اول با دست تا علاج قبول کند و اگر جراحت نباشد بعد تسکین و تسخیر موضع با وویه مقوی نماید  
 مثل اضمه که آنها می آید و سرد و سرد و غنمای آنها روغن مورد و سوسن و روغن گل باشد و اخلاط آنها شیبانی باشد که در آن قبض لطیف و تخمیل آنکند  
 مثل گل سرخ و اکلیل الملک و قصب الزریزه و بابونه و گل ارمنی و شرب یانی شرب ریحانی و گاهی اقتصاد میکنند بر او بان اگر در بانی بود و گاه استعمال آن بجز  
 میکنند و گاهی بسبب سردی و خوف ورم اندک سرد کرده بمل می آرند و واجب است که از حمام و شراب و غضب و مہجرات و سخفات از اغذیه وادویه جدا کنند و اگر  
 موضع بوزم شروع کند در آن وقت لابد است از استعمال قوی القبض البتر مثل پوست انار و گندار و عدس و گل سرخ و باب اینها نطول و خول آنها  
 سازند بعد از آن بدوانی که با وجود آن همان لطیف مذکور باشد نقل نمایند مثل سرد و طرفه و به و کندر و اگر ضربه ترخج بر اس پیدا کند مبارت بخور اینها اسطوخودوس  
 باب یا شربت عسل باید کرد که ازین خلاص یابند و بدانکه الم چون بحجاب دماغ رسد در آن خطر باشد و چون بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود مغز سر را که  
 ممکن باشد باید خورائید و بالایش آب انار ترش اندک نوشانند و چون ورم تخمیل یابد تاخیر در خورائیدن مغز تا سوم روز و بعد فصد نمایند صاحب کامل ضعیف  
 هر که را از ضربه یا سقطه که بر سر واقع شود صداع عارض گردد باید که در او اولاً مبارت بفسد سرد و کند و خون بسبب حاجت و قوت و سن برآورد و اگر فصد  
 بسبب سن و قوت و فصل ممکن نبود باید که حقه حاده استعمال کنند و اگر تب باشد حقه کینه عمل آرند و جذب ماده با سفلی کنند تا موضع علت نریزد بعد از آن  
 در آن مورد و جوار سرد و جوشانیده باشد نطول کنند و بدان تکیه نمایند و اشل و آس و برگ سرو و باندک گل ارمنی ساییده و صماد کنند و بیار و بشیم که در روغن گل نیگرم  
 تکمید سر نمایند و از آفتاب و حمام و شراب و غصه و اغذیه حاره و حرفیه و مصدغه مثل جوز و شاهی و جرجیر و بادریج و شراب قوی و پیچ و مویز شیرین جدا کنند این  
 ضما و نمایند گل ارمنی بیخ درم تصعب الزریزه و مغاث و ماش هر واحد درم بابونه و اکلیل الملک هر واحد درم صبرک درم مرکب درم همه را با یک سوده آب  
 مورد و سرشته ضما سازند و ایضا آس و جوار سرد و بابونه و اکلیل الملک و قصب الزریزه هر واحد درم چهار درم همه را در آب پنجه تیز  
 ضما و کنند و آب او نیم گرم بر آن ریزند و ایضا آب بید و آب اشل و گل ارمنی و اکلیل الملک و روغن گل اسنجه ضما نمایند و اگر مورد تر که فته بصیغ خوشبو ساخته ضما  
 کنند نفع بخشد و اگر غشای دماغ را از ضربه و سقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل و سرکه نیگرم بر سر ریزند و اگر استخوان بشکند و غشای محلل دماغ ظاهر گردد و باید  
 در شدید باشد با روغن گل سرکه نیگرم بزرگ روغن با روغن بر سر نطول کنند و اگر با صداع همراه باشد روغن بنفشه یا روغن نیلو فرنگ بر سر ریزند  
 و اگر ازین اختلاط ذهن عارض شود و خطمی دارد و بنفشه در روغن گل باندک سرکه بر سر ضما کنند و باید دانست که سرکه بر روغن گل در ورم دماغ و غشای او بر  
 مخلوط میکنند که روغن گل را باطن دماغ رسانند و بدتر کند بسبب لطافت خود نه بر آنکه سرکه درم رافع میکند زیرا که در آن تسکین است و نه تخمیل نه در او ورم  
 حار و نه در بار و در او ورم بار و بوسی فریون و غیره شیبانی حاره استعمال میکنند طبری گوید که صداع عارض از سقطه و ضربه بر دو وجه است یا آنکه سر را الم سرد  
 و شجر واقع نشود و یا شجره الم آرد و الم در قلت و کثرت مختلف بود و شجره درخت و شدت و ایضا بحسب موضع مختلف باشد اما عاجه شجره در شجاج سائر  
 اعضا مذکور کرد و صداع عرض شجره بود پس معالجه شجره صداع است غیر آنکه با عاجه شجره قصد تسکین صداع حسب مزاج مریض کنند به تصمید و تکمید او  
 بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت و موافق ترین اشیا برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر و روغن گل گرم کرده است و یا بر روغن گل که در آن  
 قدری ماز و ولدن جوشانیده باشد اگر مزاج این را واجب کند و الا اندک کافور و روغن گل که مزاج واجب کند و موم و روغن گل که گدازه سفید آب مغسول بر آن  
 ریخته آرائش فرود آرند هر گاه نیگرم باند سفیدی بجنبه اندکی آئینجه بر هم زنند تا که سرد شود و بعد در او ن کرده بر آن آب سرد شیرین انداخته حل کنند پس آب را بریزند  
 و مردم بگیرند و بر تمام سرخا و دانند که مسکن صداع و مفید جراحی و ورم است و اگر در اینجا جراحت نبود و نه رص و نه فسخ بیش تا الم حجاب موضع بر قفسه  
 در موضع سقطه یا ضربه باشد و این بحسب حجاب موی گردد و علاجه تسکین حرارت و تریه بلنج مزاج جلد سر را با که ذکر کردیم باید کرد تا سر قوی گردد و مواد را  
 قبول کنند بعد به چیزیکه محلل و ملین باشد مثل موم و روغن یا آبهای محله مثل آب بابونه و اکلیل الملک آثر آن ضما و کند و اگر مریض تحمل باشد فصد هر دو وقتاً

کلی

کلی

کند و نتیجه بدن او را خلط نماید اگر قوانین آنرا واجب کند و اگر اعراض عظیم گردد و مودی بوزن شود و هر دو نوع این صواع اعنی آنکه باوی شج باشد و آنکه با شج  
 نباشد اما آنچه باوی شج بود و درم حادث شود علاج جراحی است که باورم باشد و با هم مفید و درم مثل مرم و دانگ و سفیداج و درم اسرخ مغسول  
 و تصفیه راس نیز که درم را تحلیلی کند مثل صندلین و شیاف مایتا و آبهای محمله و درم پس اگر عقل مرین زائل گردد بی شک درم بحجاب وضع بر نفس از آن  
 عام شده باشد و علاجش درین هنگام لاج سرسام حارست و اگر عقل مرین زائل نشود اما دران آسان است و درم باصلاح جراحی زائل گردد و اگر جراحی  
 نباشد اما آسان تر بود و غیر آنکه فصد اگر ممکن باشد از آن ماضی نباید شد و تصفیه مریشیای سهره در وقتی و باشیای محمله در وقت دیگر و بهترین چینه که درین هر دو نوع  
 باورم باوی درم استعمال کند تغریق راس است بروغن گل نیم گرم علی اله و ام و تصفیه او بهر هم اسرخ و سفیداج آب سی العالم و عصه المراحی و آب خطمی و جناری  
 تسقیه داده و تصفیه سر برگ جناری و برگ اسنبول هر دو گرفته مطبوخ در روغن گل بر آن اندک خطمی سفید و آرد جو انداخته که این ضماد در تحلیلی و درم و سکین این  
 هر دو نوع صواع بغایت نافع است و علاج جراحیات بلکه که تا آن دم بلغ رسد در جراحیات بدن خواهد آمد ششم مرم اسرخ کبیر اسرخ پنج درم و پارچه آب تر کرده  
 باوی میا لایند و مقابل آتش کنند که خشک گردد پس در ظرفی آب نیک گرم بشویند تا آنکه پارچه سفید گردد و هر گاه اسرخ دران ظرف زرباب در تهنه سفید آب صاف که  
 بالای آنست از نیشه برگ نیند و اسرخ را خشک کنند که این بهترین طریق غسل اسرخ است بعد از آن وزن کنند و برابر او سفید آب رصاص و مثل کی ازین هر دو  
 مردانگ گرفته هر سه مساوی بسایند و بجزه بچینه موم در روغن گل گذاخته از آتش خود آرد و بران این ادویه انداخته حل کنند تا مخلوط شود و باز بر آتش  
 گذارند و آبهای مذکوره تسقیه دهند و قوی تر از آن آبها آب برگ بزر قطن است پس در بان هر چند تا سرد گردد و دانگ سرکه و قندی سفیدی رقیق بعضی دران  
 انداخته حل کنند تا هم مخلوط گردد و در هر شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند و این بهترین ادویه مستعمله در اعراض مذکوره است و غذای این علیل غیر سحر بسوی مردانگ  
 تغذیه کثیرند و واجب است اگر قوت مطاوعت کند که بر مارا شعیار اقتضار کنند در روزی بد فوات پس برین اقتضار روز زنده و این صاحب ترین صواع بر طبیب است  
 اطمینان و پوست مینویسند که بعد تصفیه با حجامت طبع را با آب فاکه و فلوین خیار شنبه و با بختنم نرم باید کرد و این صفت خسته است کشاکش جو بنفشه خطمی و پارچه  
 کتان بسته هر یک بست درم هر سه را در یک نیم من آب پیزند تا نیم من بماند صاف کرده و در روغن گل کرده در روغن بنفشه و دو استار فانیذ و نیم درم نوز و بانگ  
 دران حل کرده بکار بندند چند آنکه دران همه صد درم یا صد و ده درم باشد و اینها برگ چغندر پیزند و از آب وی بقتاد درم و آب گامه و ده درم و روغن بنفشه دو درم  
 یکبار پیزند و این خسته قوی است برگ چغندر قوری با بونه شبت هر یک بست درم و نیم پیزند و بنفشه خطمی هر یک ده درم پیزند چنانکه رسم است و صاف کرده یک نیم  
 پوره و یک درم نک و ده درم غسل دران حل کنند و آنرا که تب آید از پس فصد هر بار با آب کاسنی و آب غناب الثعلب یا مقدار پنج درم فلوین خیار شنبه و بند و آنرا که  
 تب سخت گرم نباشد آب کاکج و آب غناب الثعلب هر یک سی درم بپزند و پنج درم فلوین خیار شنبه و درم صبر و یک نیم دانگ زعفران مان حل کرده بدهند و پیچ  
 ضما و آنرا که باورم تب باشد از آب غناب الثعلب و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر و سنبری که بر مرآب باشد همه راجع کرده بر سر زنند و این صواع عین  
 گلانر گل سرخ بزرگ مورد پوست انار همه پیزند و پارچه بدان تر کرده بر سر زنند بار روغن گل و اینها برگ مورد گلنار پوست انار همه سر را در سرکه و آب پیزند و بانگ کشک و درم  
 و قصبه الزیره بکوبند و شراب کنند بران چکانند و با هم ششتر بر سر زنند و آنرا که مدت دراز گردد و ضما دهای معتدل بر نهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل داشته باشد  
 و این ضما معتدل است اما ترش و شیرین با پوست شگافه در شراب کهنه بنفشه بسایند و ضما و کنند و اینها که معتدل است برگ مورد تازه برگ بید برگ سرو  
 و خطمی تازه و اکلیل الملک بکوبند و آب او بگیرند و اگر در آب پیزند و میفتارند و آب آن بپزند و با باشد پس روغن سوسن باین آب و شراب کهنه آمیخته دو سه  
 جوش بدهند و آنکه مرو قصبه الزیره و گل ارمنی و شب یمانی گرفته در صره بسته باوی بپوشانند و بدست مالیده بپوشانند و پارچه بدان تر کرده بر سر زنند  
 و اینها ضما و محلل مر یک درم کندر یک درم صبر سه درم دانگ یک درم موم زرد پنج درم روغن گل بست درم موم بر روغن گذاشته ادویه سوده بسره تر کرده بان  
 بسر شند و بر خر قه کتان طلا کرده نیم گرم نمایند و بر سر زنند و آنرا که حاجت تحلیلی نیست باشد سرکه کهنه بدل شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن یا روغن  
 یاسین یا روغن کهنه تازه کنند و آنرا که باور و بخوابی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر زنند پس اگر در قوی تر باشد روغن گل زیاد دهند و اگر بخوابی

قوی تر باشد روغن بنفشه فزون تر از روغن گل کند از هر آنکه روغن گل مسکن در زیاد است و روغن بنفشه خواب آرد و روغن بادام شککاب فرورده که و بجز بادام  
 دهند و آنرا که دماغ بجنبه اسطوخودوس منفرغ خانگی و غیره دهند که در علاج صداع ترغزی بسیار سودمند است و آنرا که خون بسیار رفته باشد و پخت زرد و بیضه منفرغ خیر شربت  
 و گوشت مایکمان دهند و صندل و سیب به و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد بویانند و اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته بنفشه و اندکی مایسخته  
 بر جراحت نهند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن استخوان نرسیده باشد بر جراحت روغن گل مالند و بدوزند و این کاسیرین نهند صبر تروت کند هر یک در دم و دم الاذن  
 مرکب هر یک در دم هم رساید و بسیفه و بیضه منفرغ نهند موسی ترکوش بدان آورده بر جراحت گذارند و اگر شککاب بر جراحت باشد در او باقی باشد و در او روغن کباب کشانند و به بندند که  
 صحت یابد و اگر در جراحت ضامه باقی گوره مانع درم نهند و ضماد در روغن غنما نیگرم برینند که اگر عقل شورید باشد حرارت سخت قوی باشد باقی علاج در جاگاه جراحت با در آورده آرد

**علاج صداع ترغزی**

بجست اماله ماده قبل از درم فصد با سلیق با هفت اندام نمایند و بعد درم برگ سرود کشانند و طبعیت آب کاسنی مروق و نینار شنبه و با مسهل بار و با بجنه که گفته  
 و اگر تب نباشد بجنه خاد و جب الراج یا قوقایا نمایند و بعد با ضمیه مقوی چون صندل فوفل و گل ارمنی و روغن صیغنی و طلب و آرد جو و با قلا ضماد سازند و اگر برگ مورد در روغن  
 و نام و برگ انکو یا یک ساینده ضماد کنند نیز نافع بود و اگر در سردم باشد و پنبه مثل گلزار و عدس پوست انار و گل سرخ و مورد و قصب الزبیر و شب یمانی ضماد  
 کنند و سیب و بهی و غیره ایشای خوشبو بویند و اگر ترغز اعراضه باشد اسطوخودوس و درم ساینده با جلاب یا شربت عسل بخوراند و غذا بدماغ مایکمان بزغلا  
 و بره و گوساله سازند و بالایش قدری آب انار خوش بدهند و باغذیه و دفورات لطیفه که در صداع حار گذشت غذا سازند و دعت و سکون و سکوت و نوم و اول بر  
 فرشهای نرم لازم گردند و با جلا علاج مسکته است طبری گوید که علاجش فصد فی حال است اگر ممکن باشد و حل طبیعت اگر از ان مانعی نباشد و شمیدان روغن  
 طبیعه شاکل مزاج او درین وقت و امیجاب بسیار بر پشت و تسبیط باین مسوط روغن ششخاش روغن بنفشه هر واحد یک درم شیر و تخران یک درم حفضض کلنی تاناز  
 بوزن و دو شیر در شیر بکوحل کرده در شیشه کرده بجنبا نند تا یکذات شود و ببقا احتمال مزاج سوط کنند و ضمید سرابین ضماد بگیرند آب بیدر شیر و تخران و با هم  
 بچوشانند تا مخلط شوند پس صاف کرده در ان اندک حفضض و خطمی و آرد با قلا و آرد جو حل کنند تا غلیظ گردد بر سر ضماد نمایند و اگر این کفایت نکند و صداع باقی ماند  
 امر متفرق راس روغنهای نیم گرم کنند هر روغنی که باشد سوای روغن بلسان مگر آنکه مزاج او باین الم برودت متعجل گردد که درین صورت بر سر او روغن بلسان  
 و روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بالغ ترین ایشا پنجه درین صداع استعمال نمایند روغن نیگرم است که گاهی از سایر معالجات غنی می گردند  
 این همیشه الفیدنیو لیسید که سبب ترغز راس خلط غلیظ باردست که در مواضع خالیه سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و احساس ثقل در سر  
 که درت حواس است و این مرض سندر بجدت مسکته بود پس طبیب عند احساس حرکت ترغزی سبب است کند بنفشه بدن از جوهر مخج خلط غلیظ مثل جب صبر  
 مانند آن و بعد بنفشه مار العسل که در ان اسطوخودوس سحق جوشانیده باشد بنوشند و همچنین بخورند و آب که در ان گل سرخ و عود و مسکه بچته باشد بنوشند و از آنسلا و غذای  
 مرطبه و نانچه غلیظه رسم الهضم حذر کنند و غرغره بسکنجبین عسل و خردل نمایند و باغذیه لطیفه قلیل الفضول مثل قلابای کوم طیور غیر آجاسیه تناول کنند و اعانت بهضم  
 کنند و شراب کمنه بنوشند و مشک و فالیه مزخوش بویند و آبهای ادویه محله بر سر بریزند و پیاز چرخش بر رانند پس اگر طبع بقیض بود حقه لعل آرد و اگر غنیان محلول  
 گردنی کنند بعد خوردن طعام زیرا که آنچه از خلط غلیظ در وعده جمع شود ازین تدبیر دفع گردد و لایسما بعد خوردن ترب الطمه یا حبه چیرین قی سهولت می آید و دفع کیوسن طبیعت  
 اسهل میشود و ازین آن بدون خوردن چیزی و از علاج این مرض غافل نشوند که ازین تدبیر ممکن است که در بعضی از مسکته متوجه خلاص یا بد باذن الله تعالی عود حل

**علاج صداع نومی**

درین صداع واجب است که اول بعلاجات مواد دریافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب است پس تهیه بدان دماغ از ان ماده گردانند به سوری که در اقام  
 علاج اموصن دماغی مادی و صداع مادی مفصل مسطور شد و بعد از ان تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن با طلیه و اخضه و دروخت و غیره حسب ماده نمایند و اگر درم  
 مسکه تهیه بر پیشانی و صدغین ضماد کردن باین صداع نافع است و بهترین را و خاکستر خوب انجیر است اگر هنگام بیماری از خواب چیر می مسکن صداع بخورد صداع ساکن شود

لیکن از تنقیه بدن و سرانجام غالب فاعل نشوند و از شیای مرطبه مثل لبان و ماهی و بیضه و فواکه و بقول رطبه اجتناب کنند و بعد از تناول طعام خواب کنند

علاج صدراع و دوی

اول تنقیه بدن و دماغ از نافه رودیه بهل لغم و حسب ابراج یا حسب اضمحلتون و قویا کنند بعد از آنکه ابراج فیتر اسعوط نمایند و در یک هفته چند بار تکرار این معقول کنند  
و دیگر ادویه قائل کرم شکم مثل آب برگ شفتالو و آب بجز توت و صبر و طلیح آسنستین و شیخ ازنی درین پی چکانند و عقرب و سوطات و عطوسات منقعی و ماغ لعل آرنه و بعد  
انان برای رفع بدبوی بینی اگر باقی باشد آنچه در باب تن الاغف مسطور گردده اعمال نمایند و بقول ایطانی شرب صبر و قنطیر و درین پی و قنطیس بران مانع است با کلمه  
آنچه در قتل و اخراج کرم دماغ و دیگر جراحتات معمول را تم است اینست که حلیت و کافور هر یک قدری در روغن گل حل کرده بچکانند و قطور آب برگ خنج و زنب  
و شرفیه و سها و امربیل هر واحد با صبر و حصفن سوده آینه مجرب است و کذا قنطیر و خضر و الدماجد و غفر اسدله در قتل کرم و حبس خون و انبصال زخم مجرب و معمول  
و انغی برگ چرچبه و بچنگری و شکر خام هر سه مساوی ساییده در اخراج کرم از مجربات استاد فرج است و اگر کلم را در آب یک صبر و حصفن چو شاییده باشد ساییده  
یا در آب برگ نیب سوده درین پی چکانند اخراج کرم بسیار میکند و مجرب است و کذا طلیح و آسنستین سوده ناس گرفتار بجایت سوده مند و آیین بندق هندی در آب  
دو سه قطره درین پی چکانند مفید و قنطیر برگ نیب آب سوده و کذا روغن اوانغ و گویند که تخم حنظل و جوز و مرویج هر واحد یک جز در زعفران نیم جز و بار یک سایید  
در آب پودینه آینه سوطا کردن مجرب است و قطور آب برگ شاهتره نیز مخرج کرم است و مجرب آب برگ سرس با صبر یا ابراج آینه بدستور و واجب است که بعد یک ساعت  
از چکاندن او در آب برگ کشتره آرنه درین پی چکانند و بتدایر حاره یا بسته تدریس نمایند و اگر با آن حرارت باشد تدایر سرد یا سبب لعل آرنه و نشوقات و عطوسات که  
در سده بینی مسطور گرد و بکار برند و بعد از آن قنویت و دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و غذای لطیفه غیر بخوره که در آن کشتره بسیار داخل نموده باشند تناول کنند  
چشمه می گویند که طاک امر در علاج این قسم صدراع است که ریاختن متبسه است و تقلیل غذا و استعمال حمام آب گرم شیرین و کثرت ریختن آن آب بر سر برای  
تفیح مسام و اسخدار فضلات و تقلیل مواد متبسه مستفنه که از آن کرم تولد میکند صماحب اقباس منویسید که اول رگ قیفال زنده و شیره بنفشه یک تولد و  
مویز منقعی دو تولد و برگ کابلی چهار ماشه بنوشانند و غذا شور بای مرغ بنان تنوری و بند سه چهار روز داده جهت تنقیه دماغ حسب ابراج و وقت شب یک تولد آب  
نیگرم بخورند و صبح این مطبوخ اسطوخودوس دهند اسطوخودوس نه ماشه آسنستین برسیاوشان بجز کابلی در سده ترکی بسفنج هر یک هفت ماشه سنای یک نیم تولد  
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک نه ماشه مویز منقعی سه تولد گل سرخ یک نیم تولد روغن خطانی ترب سفید هر یک نه ماشه جوش داده گلکندینج تولد خیار خنبر  
شش تولد شربت الهی علوی بخانی چهار تولد روغن بادام شش ماشه اضافی نه ماشه بنوشانند و بجای آب برگ کلاب و عرق آسنستین آگفانانند و وقت و پیرنخود آب بجز  
و وقت شام شکره مرغ دهند و همین غلط چهارخ سهل دهند تا ماده مولد و بتامه برآید و روز دیگر این تربیدند آسنستین در سده ترکی هر یک یک ماشه سوده در شربت بنفشه یک تولد  
آینه بلیسانند بعد شیره با دیان و پودینه هر یک نه ماشه اینسون چهار ماشه در عرق شاهتره و اوخر هر یک هفت تولد کلاب نه تولد برآوردده شربت آسنستین شربت کثوش  
هر یک یک نیم تولد توری سرخ هفت ماشه بنوشانند و بعد حصول تنقیه سوطات و قطورات قائل و مخرج کرم بکار برند مثل سوطا سرخس تنها و یا ترب سفید و یا ابراج  
فیتر و این سوطا مانع صبر آسنستین برگ شرفیه برگ کبر برگ نیم در سده ترکی کشتره خشک هر یک سه ماشه و قطور آب برگ خنج و نیم و شرفیه و بچنگشت و آفتیون هندی  
هر یک سه ماشه صبر حصفن یکی هر یک چهار ماشه سوده آینه از مجربات است و همچنین طلیح ترمس سکنجین ساده که در آن صبر و هر یک سه ماشه باشد و باید که اول  
آب کشتره بنوشانند در سرکه ساییده درین پی ریزند و بعد ساعتی او در سده مذکوره و یا دیگر سقیات لعل آرنه جهت آنکه کرم از بوی کشتره مست نشوند پس از بوی دوا  
نشانند که سخت و استعمال مخدرات از داخل و خارج بسی مفید است و این قطور قلع ماده باقی می نماید و کرمهای مرده و زنده بر می آرد و اگر چه اول مرتبه سوزش  
در دماغ پیدای کند لیکن باید که اول قنطیر بروغن کدوی تلخ نمایند تا از سوزش باز دارد و سنگ بوزن هفت ماشه سوده در روغن گل آینه بکار برند در روزی سه چهار  
بار و یا در شیر بز و یا خروازن لعل آرنه درین مرض بعضی را این پی بوسیده شده می افتد و بعضی را این پی نمی نشیند و غنه در او آرد و در کام سوراخ میشود و در آخر  
اعتقال اللسان میگردد و بعضی را در تمام سرورم میشود بلکه تا بسینه فرودی آید و آخر روم زیاد شده از شدت درد پیشانی می ترقد و هلاک می انجامد

تولد

علاج کلی صمداع شرکی

بدانکه پیش ازین معلوم شده که شرکی گاه بمشارتک مطلقه و گاه بمشارتک غیر مطلقه میباشد و گاه متادری کیفیت سادج از کیفیات ارضیه طبیعی و کیفیت غیریه  
 رویه غیر طبیعی که منسوب بسوی حریز بر زمین مانند کیفیات همه میباشد پس گاهی در بعض اعضا خلطی روی ایجاد می نماید و کیفیت آن بسوی دماغ متادری  
 میگردد و باید سایر سادج گاهی متادری از مواد غیر غریبه و طبع خود میباشد و ازین آن سبب کثرت کیت یا شدت کیفیت آن میرسد و یا سبب این سرد و آبست  
 که کیفیت موزیه متادیه سبب بری حصول ماده موزیه نیز میگردد و در وجودی که فاسد میگردد و از آن کیفیت وادجیده واکه در لواجی دماغی یا بدو غذای حیدراکبوس  
 آن میرسد دوم آنکه دماغ را قابل هوادریه میگردد و این قبول برد و گونته است اول قبول از جهت جذب از است مانند آنکه گرم گردد و از آن دماغ پس منجذب گردد  
 بسوی آن مواد سبب گری آن دوم قبول از ضعف مقاومت است و مقررست که عضه چون ضعیف گردد قبول مینماید وادی را که بسوی آن آید و اعضای  
 مشارک را پس اول وادی چه معده و حرم و ائیسین است و بعد از آن حجاب مانند حجاب مانع صمد و غیر آن پس اقی این اتی اعضا مانند کبد و طحال و زهره و گرد و پستانه  
 و پشت و ساق و قدم و مانند اینها و بیشتر صمداع شرکی نزد انتقال ماده از اوارام اعضای باطنی مشارک و دماغ میباشد چون حرکت بسوی فوق نماید یا چنانچه قبول  
 در جمیع اصناف صمداع بمشارتک اعضا واجب است که اعتنا بجنبه مشارک کرده شود و نتیجه آن عضو نماید بر آنچه مخصوص او باشد و تبدیل مزاج آن کنند و معادک  
 تقویت را من ثبوت آن نمایند اما در قبول کنند پس در ابتدا مقویات باردش روغن گل مع مرکب لبل آرد اما بعد ابتدا اگر او دچار کیفیت متادیه بسوی سردار باشد  
 مقویات باره مسطوره مدام استعمال نمایند و اگر بادش بجای او روغن ابونوع بر روغن آس کنند یا روغنی که در آن صمغ سرد گداخته باشد یا از برگ سرد و عصاره او از  
 اشل ساخته باشد پس از روغن گاه با تقویه تبدیل عضو فاسخ شود و نظر کنند که آیا این عرض منقسم برض شده و یا سبب این صمداع در سراج گردیده پس در کیفیت در این سبب آن عمل  
 ۱۱۵

علاج صمداع شرکی مدی

باید که اعتنا نمایند باصلاح غذا و آنکه مولد خلط است از خلط باعث مرض باشد پس اگر سبب اطباء بود واجب است که اول مبادرت به تقویه نمایند با آنچه بر استفاد  
 در ارضی دماغی شرکی مدی مفصل مسطوره در حالت متقیه و بعد آن باغذیه لطیفه محمود و تخمیف المضم حیدر الکیموس اغندا سازند و بعد از آن حسب حاجت کیفیت  
 میل کنند و معادک در آن تحلیل و هضم و اطلاق باشد و اگر غذای مولد دم حیدر مقدار کیفیت مادو کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود و مولد دم حیدر اجتناب  
 نمایند و بهتر است که به قبول تمام نموده و در تخمیف بخارات که شدید پس اگر ماده صفراوی باشد بعد تقویه آن بقوی و اسهال تعدیل او با تقویت دماغ بر روغن گل  
 یا روغن آس نمایند و در کردن بخوردن ماهی تازه و بالایش نوشیدن آب برگ خیار و کبچین نیز نافع بود و هر صباح دوسه اتمه نان آب انار ترش یا آب غوره  
 یا شربت آن و شربت انار سبوس و نیمو و ریاس تناول کنند و خوردن فواکه قابضه مثل اردو و سیب و به نافع و مرکب و گلاب روغن گل بر سر گذارند و اینها تقویت  
 زاس بر روغن طلیبه مثل حسندل و کافور کنند و بهر اخرج صغرا تقویه حامض نیز نافع است و گاهی بطبیع فواکه و یا آب آکو و مرکب یا شربت الیویا شربت تر مندی  
 و مرکب و در تمسین طبیعت میکنند و بعد تقویه تطیفه سارست بطبیعت مذکور نمایند و تقویت معده بر برب قابضه مثل رب بر ترش و انار و غوره و زعفر و رو  
 یسوی کنند و تقویت دماغ بشبومات و فوایج باره مثل آب خیار و حسندلین و گلاب و روغن گل و روغن نیلوفر و شیرزان و سرکه و سوسو طار و روغن بنفشه و نیلوفر  
 و ادام و مانند آن و ضماد حسندل و برگ مورد و گل سرخ و بنلوفر و بنفشه و کده و مانند آن با گلاب و بهر آنچه در صمداع صفراوی گذشت باید کرد اما مواد و اجزای  
 و تقویه را قبول نمایند و درین معده و سر بر روغن مغز بل مسکن صمداع حار شرکی مدی است و باید که در آن ابونو و برگ مورد و گل سرخ جو شاییده باشد بر سر  
 نطول کنند و غذای باره و سراج المضم مقوی مثل چه نوع که آب انار یا آب حصر یا آب سماق یا زرشک بنفشه باشد تناول کنند و یا مزوره تم مندی بمغز ادام  
 و کشمش و یا مزوره اش مقشر مغز ادام و کشمش بخورند و خوردن نالی که در سرکه یا در آب تر کرده باشد نیز مفید و کذا مزوره انار ترش محلی جان نفی و باقی علاج  
 بانست که در علاج امراض دماغی شرکی مدی که از صفرا باشد مسطوره است این عیاس گوید که هرگاه صمداع بسبب خلط مسکن در معده باشد  
 که قی بدوای مخرج خلط نمایند پس اگر از مزادری بود یا کبچین و ننگ و آب گرم و یا کبچین و برالشیر و قدی ننگ جرش و یا تخم خربزه و سریق و جناری و تخم

باریک سوده بسنجین و آب گرم و اگر ماهی تازه و خریزه و مسوق و خجاری بخورند و بالای شین کینجین و آب گرم نبینند فی صغری مسکنج در معد و آورده و بالین  
گفته کسی را که صداع از صغرا در معد باشد اگر از خود فی کند صداع او در ساعت نازل شود و گفته کسی که در معد او صغرا جمع گردد اگر هر روز صبارت بغداد بل  
از صداع کند صداع ظاهر شود پس هر روز قبل از آنکه صداع شروع گردد غذا نخورد و علاج این کسان فی آب گرم قبل از غذاست اگر برایشان عمل بوده اگر فی  
سمل نباشد صبارت بغداد محمود مجید مجده گفته لیکن مقدار او اندک باشد و صاحب او را مصابرت برگرشکی نباید کرده اگر صداع ساکن نشود این نوع صغرا  
افستین روی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم شاهتره درم شکرکاسی و باد آورده هر واحد سه درم پوست ملیله زرده درم  
مویز منق و تمر هندی هر واحد سه درم در شش رطل آب بچوشانند تا چهارم برود صاف کرده در شیشه انداخته بر روز در آفتاب شب بجای گرم نهند و هر روز  
ربع رطل از ان با نیم درم صبر سقوطی و نیم درم کتیرا و نیم درم روغن بادام شیرین بنوشند سه روز یا پنج روز و غذا زیران بچوشن یا رابانه بر روغن بادام بپزند اگر  
این سنجین جبری استعمال کنند منفعتین نماید و صغرا را که در معد باشد نافع بود تخم کاسنی تخم کشوث تخم شاهتره و گل سرخ هر واحد درم بگیرند و بران سرکه که منسه  
پنج رطل و آب شیرین دو رطل انداخته با آتش معتدل پزند تا نصف بماند صاف کرده شکر طبرزد سه درم انداخته باز بنیزند و کف آن گرفته از آتش فرود آورده  
سه اوقیه صبر سقوطی بران انداخته در ظرفی بر دارند شربتی از او درم پانزده درم آب سرد و ایضا این حسب استعمال کنند که تقیه معد و از صغرا میکند پوست  
ملیله زرد پنج درم گل سرخ سه درم سقوطی یک درم باریک سایند و آب جها سازند و یک درم خورده بالای ش آب شاهتره مروق ربع رطل ثالث رطل غشک کاسنی  
و درم بنوشند و اگر استفراغ بلطین ملیله و تمر هندی و افستین کنند بدان ارتفاع یابند و بعد تقیه بدن تقصید سر با صغرا نافع صداع حار سافج که مذکور شد بپزند  
و این ضاد مقوی سه رطل آرد تا منع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد سه درم آفاقیا و حصف هر واحد یک درم گل ارمنی دو درم باریک سائده  
آب مورد و آب بید و آب عصی الراعی و آب شاخهای گل سرخ و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که ببرد و با مانند اینها از آنچه مقوی عضو و منع از قبول فضول  
صغرا می باشد شسته صفا نمایند و باید که عضل سابقین بعضا به بر بندند و باها بالذات فضلات بسوی اسفل بخجند گردد و جالینوس در کتاب حیل الابر گفته  
که چون انسان را صداع بسبب صغرا استولده در معد باشد هر صلب حریره مومل از مزاج آب انار سوجش یا آب انار دانه بنوشانند که این تقویت معد و دفع  
صغرا نماید و این حریره در شکم افتادیر بماند جهت انار پس اندک اندک از ان بپزند تا بسوی معد او صغرا نرزد و صداع آنرا عارض نگردد و درین خوردن مغز  
و اشپای قابضه تجویر کردیم پس صداع ساکن شد نیز که نم معد قوی گشت و صغرا قبول نکرده و باید که اشپای قابضه با غذیه باشند تا مدتی دراز در شکم باقی  
مانند و تجویر نمودند و جالینوس در شرح کتاب ابیندیمیا نوشته که گاه آدم صحیح را صداع دفعه بغیر سبب ظاهر عارض میشود و این از فضول حاوا  
جمع در معد میباشد و الاشارت کرده که صاحب او نان بشراب مخموج آب تر کرده بخورد و بهر آنکه این طعام معتدل الحار است تعدیل این فضول و  
اعانت بر هضم آن در معد می نماید و اگر باوه بلطنی باشد بطیوخ شبت و ترب و اصل السوس با سنجین عملی دنگ فی آورند و اگر تر ب بخورند و  
بالیش کله یا سپر شبت پنجه بنوشند و بعد از ان فی نمایند نیز خوب است و بعد فی گلکند و ملیله عربی و مانند آن بخورند و خوردن سه درم جی که از سنبل الطیب  
و افستین هر واحد یک جزو صندل سفید ربع جزو ساخته باشند نیز در تقویت معد و هضم طعام از مجربات سرمد نیست و تلطیف ماده منضج حار بوده سمل  
بلغم و صلب اینج دهنند و اینج فیهرا با گلکند منق معد است و بعد تقیه جوارشات حاره برای تجوید هضم و تقویت معد بخورند و آب گرم بر سر بریزند و روغن گل  
سیم گرم در گوش چکانند و غذا سریع الحضم مثل چونه مرغ و کبوتر پنجه بپزند شیخ میفرماید که اگر اخلاط بار و بلطنی باشد که از ان ریح شدید بی ان نماید مقیات قوی  
و ملطفات دهند و اگر نازل نشود ایارجات کبار بلطنی اقیقون دهند و قطع شریان صندلین درین نافع است یا داغ خفیف بر صندلین بنوعی که سبه  
نسوز بلکه شریان تنگ گردد و اگر شل شریان یا قطع و داغ می کنند و بهترین داغ آنست که جلد بالای شریان شق کرده شریان را ظاهر کنند پس بر  
نفس شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آله داغ سلات باشد یعنی تنگ سرباید نه فراخ سرداگر ممکن باشد در تابستان این عمل نمایند  
د باید که فدای او حریر با سازند و داده در زیری نماند و وقت غذا هر گاه بوقت سردی باشد و ایضا کثرت کلام نشاید و پنجه سین قوا بعض بر شریان

نوع صغرا

نوع صغرا

نوع صغرا

نوع صغرا



صدغین بچسباند و از زردت و زعفران بدان بخاود و طاسان زرد و گاهی بران قطع اسرب نماید و بصحابی بنزند تا ضربان موجب روح نکند و ایضا چوب می بنزند و اداغ قوی برای این سه بر وسطه و دو بر صدغین و یک بالای انقره زرد و نوز سرست و باید که در هر حال از شراب اجتناب نماید چو می گوید که هرگاه صدغ از غنول بلغمی مشتق در معده باشد افرقی از ترب قطع منقوع در کبجین عملی بآب شبت و نمک بریش یا باهای شور نماند و صاحب ادرا از شراب یک ساعت منع کند و بعد از آن کبجین بآب مطبوخ ترب و شبت بنوشاند و یا از ویه بقیه مثل این دو باید بندهم ترب و نمک شبت و تخم هر چه رساوی یک ساییده جسل مرشته بآب گرم بماند یا نمک و بنوشند و پی مرغ مسلول در روغن کنجد یا زیت یا انگشت تحریک فی نمایند و در دقیقه معده کوشش کنند و بعد دقیقه آن مار العسل از شراب آن آب سرد یا نمک شراب ریجانی مغز و آب بنوشاند بعد از آنکه باندکی از آن مضمضه کرده باشد و حسب معرفت بچوب قویا و حسب ایاریج نافع این صدغ است و اگر هر روز از اطراف صغیر و دو دم با تخم مشال ایاریج فیدر سرشته بخورند نفع دهد و ایاریج غمربسبیل نیز نافع بود چون هر روز و مشال از آن سه روز متواتر بخورند دقیقه معده از بلغم راسخ کند و هلیله بزنی نافع است و چون حسب صبر هر روز بشب شبت وقت خواب یک مشال بآب گرم بخورند و ایضا چون حسب نهب و دو دم و نیم بآب گرم بخورند دقیقه معده از بلغم کند پس اگر صدغ ساکن نشود و مغزین گردد ایاریج ارکانا فیس و طلیخ افیمون و فیک و دهنند و این صفت حسب ایاریج نافع این صدغ است یعنی معده از بلغم است تردید سفید خراشیده و دو دم ایاریج فیدر سه دم پوست هلیله کابلی و دو دم نمک هندی این تخم حنظل یک درم تخم کرفس نیم درم رابا یک ساییده بآب جهاسان زرد شترتی از دو دم و نیم تاسه درم و این حسب صبر نافع بلغم راسخ در معده است هلیله کابلی و تردید سفید خراشیده هر دو ایاریج درم گل سرخ چهار درم مصطکه و دو دم صبر ده درم باریک ساییده جهاسان زرد یک مشال وقت خواب بخورند و این نفع صبر نافع صدغ حادث از بلغم راسخ در معده است کرفس بیخ بادیان هر واحد هفت درم مصطکه و مسبل الطیب و تخم کرفس بادیان و این سه درم هر دو درم اسارون و حسب لبسان هر واحد سه درم سیلونه و عود و لبسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقر قرحا یک درم فستقین بیخ درم همرا در شش رطل بآب باتش ملائم بنزد تا نصف آید در ظرف آبگینه یا قلاب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه بایک درم صبر بنوشند و این نفع صبر دیگر است فستقین رومی نیم درم اسارون سه درم مصطکه و مسبل الطیب و عاقر قرحا هر واحد یک درم و نیم هلیله کابلی چهار درم حنظل دو عدد و تخم کرفس بادیان هر واحد سه درم چهار رطل آب بران انداخته در روز یا قلاب در شب بجای گرم بدارند و هر روز چهل درم بایک مشال صبر و یک درم روغن بادام بنوشند و غذا بران شور بای هندی بچ گوشت گوشتند ز صغیر باشد و تخم نخورد یا کبوتر سبج بخورد آب و مانند آن و بران شراب ریجانی مغز بنوشند و نصف معده ایشان با خنده سخته ملاحظه کنند تا نفع تولد یابد که مثل این صناید بگیرند یک درم لاون و عود و خام هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم مسبل الطیب مصطکه هر واحد دو درم شک یک انگه هم رابا یک درم و دو درم بآب یا بآب فربز خوش سرشته بر معده در حالت خواب و صفا سازند و لطفی بکنندش و صبر و زیره و شونیز عطسه آورند و آب چغندر و آب مرزنجوش و آب بودینه درین بچکانند جرجانی و ایلاتی بنوشند که اول مطبوخ شبت و لوبیا سرخ و تخم ترب و عمل فی باید کرد و از پس آن اندکی کنگفر و اینسون و زیره و مصطکه و مانند آن بخورند و اگر روز دیگر ایاریج فیدر العسل مرشته سه درم یا سه مشال بدین صواب باشد و آنرا که صدغ پیوسته باشد صغیر نفع صبر و هند باین نسخه سعد سبیل امین قح او خزر کرفس بادیان ناخواه زیره هر یک شتی هم رابینز چنانکه آب سرخ شود و قوت او دید که در صاف کرده و بر مقدار نیم ازین آب ده درم صبر انداخته در شیشه کرده باقلا تاسه روز نهند و هر ساعت شیشه را بچسباند و سه روز با مداوده درم ازین آب صاف کرده سه درم روغن میدا بخورند و روغن بادام تخم انداخته بدیند و اخذ کرده که در صدغ بلغمی نذکر شد هم موافق بود و آنرا که بدین تلبیه صدغ نراخل نشود و اع کردن صواب باشد بر میان سر و بر هر دو صدغ و یکی برین بر بالای مناک پس کردن و طعام و شراب نیز همان نوع باید که درها بخاند و خوردن قصب زیتون بعد طعام خوردن افی باشد این الیاس گوید که شبت سه درم تخم خیزه سه درم درآب خوب جوشانیده صاف کنند و در آن نمک طعام سه درم غسل سبب درم حل کرده بنوشند و بر شیشه ملوث بر روغن کنجد فی کنند و یا لوبیا می سرخ و تخم چغندر و تخم مرزوق و بودینه کستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جوشانیده بنوشند و فی کنند بعد خوردن ترب یا بخورد آب یا باهای شور یا الکاح مطبوخ کبجین تقویت راسن بخورند و خوب موافق مثل و جنبر و شک نمایند و غذا زوده بخورد آب بصقر و اگر کبھی ساکن نشود و این نسخه حادث اول از بزرگیزه سبج درم طلیه بزرگان هر یک

نسخه صبر ایاریج  
نسخه صبر ایاریج  
نسخه صبر ایاریج

نسخه نفع صبر

نسخه صبر ایاریج

ده درم انجیر غناب پستان هر یک بست عدد خطمی در خرفه گمان صر و بستر سه درم خشک با بوز شبت هر واحد یک کفنه بنفشه بلو فر هر یک سدرم در شش غل  
 آب بجز شانه تا دروطل با نه صاف کرده بران بوره از سی یک درم نمک طعام بکنیم درم عمل مری دروغن کجی هر یک درم پاشیده حل کرده بمحال نمایند و این  
 جالیوس ایلیج ارکا غناب این علت را نافع است این نوح گوید که فی طبیع شبت نمک و عمل لوبیای سرخ و تخم قطف و بودینه بستانی و جوز الحقی و کنگر  
 و نمک نان هر کدام از این اشیا بعد از آنکه ترب بکند با پیچ مطبوع شبت خوردد باشد نوشیده فی کفند و اگر از فی ساکن نشود ایلیج ارکا غناب و جالیوس سرخ و درو غناب  
 افضل ازین هر دو است و مویر منقی از آنکه بکوت و غذای او خود آب بطیب بزیره و اسفید باجات فالو و جات مطبوع شبت غناب و شراب صرف و گوشت سرخ  
 بریان بزیت و فلفل و دارچینی و چند معمول خوردل و مری و زیتون المار و نان خورش ببری و انجیر در مارا عمل تر کرده بدهند و کوم صید سوانق ترست  
 برای ایشان و خاصه کرم خروش بریان با یکاب کرده با با زیر و در طعام ایشان سداب وزیره و کروی و اندازند و مارا عمل آب ایسون و مطبوع صمدع  
 و این دو اقوی تر برای صمدع بارد است گوید که در و چندید تر و حب انار سادی و درو غناب گاو درو غناب گل سائیده هر بار چه طلا کرده بریشانی نهند و اگر  
 ماده سوداوی باشد فی نمایند و منضج و سهل سودا بدهند و از او قویه برقی ماده سودا نیست که خرفه سفید را در ترب خلاصیده سه روز بگذرانند و بعد از آن  
 و در نو ده ترب را قهوه قطع کرده و با شبت و لوبیای سرخ جو شاییده صاف نموده سکنجبین عملی داخل کرده بنوشند و همچنین نمک لفظلی و ترب را صمدع هر واحد یک درم  
 خرد نیم درم در شبت مطبوع شبت و ترب لوبیای سرخ حل کرده و ادون صواب باشد بعد از آنکه در و حلو و مفرجات استعمال نمایند و بانی اندیم  
 علاج در اراضی و ماغی شرکی صمدی از ماده سوداوی و از بحث مایه نولیا اخذ کنند این سچاس گوید که هر گاه صمدع از فضول سوداوی مخفی در معده  
 باشد باید که فی نمایند یا نچه در صمدع لمبئی مذکور شد و مطبوع اقیموم و غار لقیون و حب اسطوخودوس و هند و این اقوع صمدع سودا است هلیله سیاه و  
 کابلی هر واحد درم فستقین اصل السوس مقشر هر واحد درم شکامی با داورد حشیش غافث بسفنج اسطوخودوس و بادرنجبویه بودینه حبلی هر واحد چهار درم  
 و نقل یک درم ساف سبیل الطیب خرفه سیاه هر واحد یک درم همه را در پنج رطل آب بپوشانند و در آفتاب نهند و هر روز چهار اوقیه از آن گرفته صمدع درم غار لقیون  
 چهار دانگ یک سوده روغن بادام شیرین یک درم انداخته بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع نیست هلیله کابلی و سیاه هندی و صمدع بسفنج هر واحد درم  
 اقیموم اسطوخودوس هر واحد درم غار لقیون چهار درم تخم حنظل و درم و نیم خرفه سیاه و درم همه را با یک سائیده باب با درنجبویه سرشته چهار سازد شسته  
 و درم و نیم تاسه درم حبثت فریض و ضعف آن و باید که تدبیر صاحب این تدبیر نافع اصحاب سودا مثل اطراف بزغال و بر و دوزخ فریه و زمان همید  
 زرده بیضیه بر شتر حریره معمول از مغز گندم و شکر و روغن بادام و مویر و کشش و بادام و انجیر خشک مانند آن کنند و از آن غنیه بکند سودا اجتناب نمایند و در حمام  
 معتدل الحار و تاب شیرین غسل کنند و هر روز دو اوقیه سکنجبین شکری با یک شقال اقیموم با یک سوده بخورند و اگر در معده اخلاط مختلفه از صف و سودا  
 و لیم باشد باید که صاحب او بعد از آنکه از غنیه مختلفه مثل ماهی تازه و مالک و قریب و خرفه و سرتق و بقله خردل و حرف و مانند آن نوشیدن سکنجبین آب گرم مطبوع  
 شبت و ترب قی کند اگر زمانه صمدع یا خرفه باشد در هفته یک مرتبه با دو مرتبه و اگر زمانه بیض یا سر با شیدن این مطبوع بنوشند پوست هلیله زرده درم هلیله سیاه  
 کابلی هر واحد هفت درم گل سرخ شتر درم سنای کلی شاه هر واحد درم هلیله و آله هر واحد چهار درم الونجا راست عدد غناب مثل و انجیر دره عدید مویر منقی  
 بست درم تمر هندی یا زرده درم شکامی با داورد حشیش غافث گاو زبان بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کما در یوس کما فیطوس تخم کاسنی  
 تخم کوش ترب بسفنج هر واحد درم تخم کرفس ایسون با درنجبویه فرغ خشک هر واحد درم همه را در شش رطل آب بپوشانند با یک رطل آیدوده اوقیه از آن صاف  
 کرده این دو برای تقویت او اندازند ترب سفید خراشیده غار لقیون ایلیج فیهر هر واحد چهار دانگ تخم حنظل یک دانگ نمک لفظلی دو دانگ سکنجبین نیم دانگ با یک سائیده  
 بر مطبوع انداخته سگامه کرم بنوشند این الیاس گوید که اگر صمدع از انصباب خلط سوداوی درم معده باشد متقیه تخم معده قی از آب گرم و جوز الحقی و کنگر  
 کنند و جلاب با درنجبویه در درم باشد کرده درم بنوشند و غار زرده از آب بخورند و بشیره تخم قرطم خوردند و خوردن حب اقیموم و مطبوع آن و تقویت سر  
 شمدات حار و طبع مثل سکنجبین و سبیل و استعمال اطریالیات و صمدع باب و زنجبوش و اشتقاق و شک و غالبه از نفع است و اگر ماده ریخی باشد

نصفه

نصفه اسطوخودوس

متقیه معده یعنی گندیدن دیگر مستغفات که روغن میدا بخورد و داخل نمایند بل آرد و اگر استعمال او مانعی باشد زیت کهنه بدل این روغن کنند و اگر تخم کرفس  
 بیخ بادیان بیخ اذخر انخواه مصطکه هر یک دو مثقال چوشانیده صاف نموده دو درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادام شیرین داخل کرده چند روز بنوشند  
 نافع بود و جوارش کوفی و فوجی و عجون کاسر الیاح و مانند آن بهر تقویت معده و تکمیل ریاح استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن آس و روغن لاون روغن  
 سوسن و آب سرواثل و سنبل و سعد و پنجه در آن فین و نسجین باشد عمل آرد و مالیدن دست و پا بکسیه حامی و یا پیازچه درشت و یا لیسک با و گنداشتن در آب گرم  
 و بستن آنها نیز مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی شرکی معده که از ماده دیگری باشد برگیرند ایلاتی و جرجانی گویند که اول متقیه معده یعنی گندیدن ایلیج  
 فیترا دهند بعد ما را الاصول بروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید تقوی صبر بروغن میدا بخورند و صفت ارا الاصول نیست بویست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک یک درم  
 بیخ اذخر انیسون سلیمه غار لیقون هر یک بیخ درم مصطکه انخواه و فرمانا پودینه کوهی هر یک سه درم انقیبون اسطوخودوس هر یک هفت درم همرا در آب پیزند  
 و صاف نموده هر صبح سی درم گرم کنند و هفت درم گندم حل کرده صاف نموده چهار درم روغن بادام تلخ داخل کرده و پیزند و اگر درم صبر درین آب ما را الاصول  
 حل کنند و سه روز در آفتاب نهند و بعد از آن هر بار دو مقدار درم پانزده درم باد درم روغن میدا بخورند و صواب باشد و در هر هفتگی یکبار بنوشند یا در آب  
 حاوی امیراتریاق کبیر و شر و دیطوس بخوراند و روغن میدا بخورند و مصطکه بر معده مالیدن و هر صبح در حمام رفتن و در طعام زیره و نانخواه و در اجنبی داخل کردن  
 سو و در ده آبیکه بنوشند باید که مطبوخ سازند و در آن مصطکه اندازند و گندم با مصطکه و زیره خوردن نافع بود و هر شب پانها ازین ران تا بقدم نیک بماند و اندکی  
 کشیدن خشک و تخم گمان و شکر نخورند که بدین تدابیر بخار از سر باز ماند و اگر صعوبت و اجزیه معده باشد اطریقی کشیدنی خوردن شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره و در  
 بنات سفید داخل کرده بنوشند و یکیدن سیب و به و امرو و ساق و آشامیدن بزرقطونا با شکر و مالیدن دست و پا و گنداشتن در آب گرم و آشامیدن در آب  
 بنفشه و حاض و لیمون و تخمندی و آلبالو و مانند آن با اسپغول و امثال آن و تناول نان بسره که هم نافع صعوبت بخار اند خوردن فواکه قبل از در آن نافع  
 و گنداشتن لیمون و پانها ازین و یا انار پیچوش و آشامیدن بویوب حاصنه مثل رب ریاس و غوره و سیب و به و انار و خواب و آرام و سکون در مواضع باره و در  
 طیب الراحه و ترتیب اوقات غذا تا آنکه نیک هم میاید و سوزندست و اگر بعد ازین تدابیر صداع باقی ماند در حمام آب یگرم بسیار بر سر بریزند و مقدار یک دست  
 در بیت او سفتینند و بعد بر آمدن از حمام آب سرد بردست و پاکب محطه بریزند و اگر صداع بحال خود باشد باید که طیبی از علامات مخصوصه هر خط در یافتند  
 که کدام خط سبب تولد بخار و محدث صداع است پس متوجه بهایجه آن علاج خاص آن گردد و تقویات معده مثل مصطکه و گندم و مانند آن نافع بود و هر گاه  
 طعام تناول نمایند و تخیر شروع گردد و صداع آرد لعاب اسپغول یا کشیدن خشک بشکر بالای طعام بخورند و اگر خوف سردی معده از لعاب اسپغول باشد لعاب  
 مع کشیدن خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند با پنجه و سابق مذکور شد پس سکنین آن از نظرات و شوات مناسبه نمایند خصوصاً شامخ و زنجبیل که گاهی تنها  
 خلاصی تام میگردد و باقی تدبیر از علاج صداع بخاری داخلی و امراض دماغی بخاری اندکند مسخمی گویند که اگر صداع از بخارات باشد که از اخلاط در معده  
 سر صعو و گندنی با دو پیروزج آن اخلاط استعمال نمایند و گلبه نذیح کرفس بیخ بادیان و اذخر هر واحد درم پودینه کوهی زراوند مسخ شگامی با دو درم واحد  
 بیخ درم بلبله سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت درم انقیبون غار لیقون هر واحد بیخ درم سلیمه انخواه قصبه زریزه هر یک سه درم سنبل الطیب دو درم مویرق  
 سی درم درش رطل آب بوشانند و در رطل با نذصف کرده یک اوقیه ایلیج فیترا در آن انداخته در ظرف آگینه با قصاب سه روز بدارند و هر روز یک اوقیه او را در قصاب  
 با سه درم روغن میدا بخورند که این اوجاع راس فرزند و اگر حاجت اسپغولی از سبجات انقد سبزیها و امروسیا و تریاق کبیر و شر و دیطوس و دروار المسک  
 مرو حلا استعمال کنند و اگر از ضعف فم معده باشد هر صبح چند لقمه نان در آب غوره و مانند آن که در علاج امراض دماغی شرکی برای تضعف فم معده  
 گفته شد بخورند و یا حریره نوزان یا آرد گندم مثل انار و زرد غیره ترش ساخته بنوشند که بکار عمل تقویت فم معده کند و اگر استعمال ترشی الم و انار رساند بهر همت  
 که در جلاب سانج یا با فادیه تر کرده باشد اقسامه روزند و اگر قبل از صداع انیشامی مذکور شد استعمال نمایند بسیار متعق شوند و هر گاه احوال طعام و انضمام آن معلوم  
 شود چیزی که در آن تبصن بود مثل لقمه نان در رب فواکه یا تنها فواکه مثل سیب و بهی و ناشیاتی یا نان یا قصبه یا زیتون تناول کنند اگر معده بسیار گرم باشد

نسخه از الیاح

بشرکت بخت جو منتفع شوند و اگر حرارت مغز باشد شربت خشکاش و برگ کاهو خوراند و مثل کله پاچه مطبوخ سبباق و کنگک جو و هر سه یکم یکم کوساله و ماهی تازه غذا سازند و اگر بالینت طبع باشد که گاه پیغم و اکثر بعد اجابت پنج شش بار صداع لاحق شود طباشیر وانه پهل آبش سبب هر واحد یک ماشه سوده یا مکه مربی یک عدد مرشبه بخورند بالایش شیرینه بدهانه بریان سه ماشه در عرق گاوزبان عرق صندل عرق کاسنی هر یک پنج توله شربت بزوری شربت به هر یک یک توله داخل شود بنوشند و در صورت برودت مزاج معده با وجود ضعف شربت سنبل نیز نافع و برگ تبول را خواص عجیب است و ملین طبیعت یا باریج فقیرا و گلگندم نفع میکند و در وقت یکبار وقت خواب مصطکی یک مثقال بادو چند آن شکر نخورند و بولعلاج ضعف معده رجوع نمایند شیخ میفرماید که ازین قبل سنت علاج صداعی که از شراب سرد و سیراب کنیز این نیز سبب ضعف معده بود و او علاج او آنست که اندکی شراب ریحانی بنوشند و در آب نوشیدنی نیز قدری از ان بیانیند تا از کفایت آب معده محفوظ ماند و در کوی و غیره بنویسند که گاهی صداع عقب است که اطعام سبب تخم و استرخا و ضعف معده افتد و تندیش بی آب گرم و نمک و خواب طویل و اسهال بخوارش شهر باران و حقیقت و کیک و تخیل سراب گرم است پس اگر صداع اشتداد کند آب گرم کثیره از تازه بر سر زیند و پنجم پاره در روغن حار آغشته در گوش نهند و روغن گل بگرم چکانند و سوسیانی و چند پیرترو فرنیون و شکر روغن بنفشه درین چکانند و بعد از نوبت معده را تقویت دهند برای اهل طبیعت مصطکی آب سبب غوره مانند آن و غذای سیراب و غنیمت شل چو زهر مرغ سازند

**علاج صداع شریک کبدی**

و مرانی و اسعانی و اطرائی آنچه بشمارکت جگر حرارت ان باشد وقت سیران او آب انار و غوره یا آب انار دانه یا آب انار یا شیرین تخم خرفه یا آب تیرندی بنوشند و اگر سرد برنهار یا شامند و نان و سرکه بخورند تا بخار صداع بسوی سر امحاء کند و دیگر دانه سیران بخار از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری جویند و او در او ضمیمه کبده با صندل حساب شده خاصه این تسکین نافع است و آنچه بشرکت هراق باشد علاجش در بحث با آنچه لایم مرانی خواهد آمد و عناب بعرق سید سوده یا میده شیرین تخم خرفه ماشه شیر خشک چهار ماشه دران کشیده طباشیر کینیم ماشه سوده یا سیده بنوشند گاهی عوض هر دو شیرین تخم کاهو شیرین تخم چایرن و گاهی در شدت در عوض شش عناب شربت عناب شربت بنفشه شربت نیلوفر میکند و ملین از ان بخار عناب یا سیه تیرندی مویز منقی در آب گرم تر کرده فلون از شربش توله مرچین چهار توله الیه صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده نماید بعد تقویت معده و دماغ کنند و یا مسطامغسول دو ماشه جوهر هر هر یک ماشه در گلگندم گل مشکلی یک توله شربت ورق تفوی و ورق طلا یک عدد سبب بخورند بعد شربت یا قوت دو توله و شربت بنفشه کرد دو توله عرق کیوه پنج توله تخم فرنجشک هفت ماشه یا سیده بنوشند و بعد حلق راس بوشک بران یک عدد گرفته شکم آن پاک کرده بچوال دوز سوراخها بسپار نمود و اگر مگر مریافخ بندند لیکن روغن گل پیش از ان دوسه گهری متعاقب نماید و در روزی سه چهار بار بکشد از این عمل نمایند و آنچه از شرکت امعاء قدیم و دیدن و دیگر اعضا باشد تندی در علاج امراض دماغی شریک مذکور شد و البتة در صداعی که از گرم معده و امعاء باشد شربت سبب حب السلاطین مع این مطبوخ کنند استنبتن چهار ماشه برگ شاه تره با در سبب بزرگ کبابی مگو گلوی سبب هر یک نه ماشه برگ سنایک توله و نیم پوست پهلیمه زرد پهلیمه سیاه هر یک دو توله گلگندم عملی چهار توله شربت دینار چهار توله مغز خیار شربت هفت توله شکر مرغ چهار توله روغن تلخ هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و وقت دوپهر خود آب گوشت بچه گاو دهند و وقت تمام نان با شور بای گاو درغن مشمش و صبح این دو دانه بند قتل ازرق یک ماشه مصطکی دو ماشه سوده در پهلیمه مربی یک عدد آگیمه بخورند بالایش شیرینه زیره سیاه و امیسون هر یک چهار ماشه بادیان صغیر هر یک نه ماشه لعاب گاوزبان چهار ماشه در عرق استنبتن و اخرو شاه تره هر یک شش توله بر آورده شربت استنبتن سه توله داخل کرده هفت ماشه یا سیده دهند و همین نقطه چهار سبب بکار برند بعد جهت منع بخارات و تولد گرم اطراف فیصله علونخا خوراند و این دو با جرب تخم پلاس در ندهن ترکی انار دانه تیرش هر یک سه درم مویز منقی نصف وزن او و سیه کوفته یک توله برنهار بخورند البتة تا اینجا علاج اقسام صداع اصلی و شریک مذکور شد و علاج صداع عرضی که تابع مرض دیگر باشد علاج مرض اصلی است که هر که از ان در مقام خود ذکر خواهد یافت لیکن بعضی از ان که کثیره الوقوع است مثل صداع تابع نزل یا حمیات و امراض حاده برنجی از علاج آنها در اینجا نیز مستور می گردد

**علاج صداع زنی**

شیخ و مجوسی میگویند هر صداعی که با نزل باشد در ان تبرید و ترطیب سرد و غنما و طولات و ضماوات و مانند آن رواند و بکلیه متوجه باشد علاج مواد مذکور است

باب فوکه و بنفشه و مالله آن بر بستن دست و پا و بالیدن آنها و گذاشتن در آب گرم شود و در جای بعضی ترکیب مطب سائده که رام که مخصوص صداع نرزی خار و کوب  
 و بار دست جدا جدا است و دیگر دو اگر با نرزه جار باشد بنفشه بدن و سر از سهیل صغیر واجب بلبله کند بعد از نضح نام اگر بدن مسلمی از اخلاط و محتاج تقیبه باشد و هر  
 در علاج نرزه و زکام خار خواهد آمد مفید شناسند و اطریفل کشنبری توله خورده عذاب پنج عدد اصل السوس چهار باشد گل بنفشه شش ماشه جو شائیده نبات داخل کرده  
 بنوشند و اگر حرارت زیاد بود بجای اصل السوس همدانه کنند و یا لیلیه مرئی خورده شیر و غنچه شیر و تخم کاهو یا کاسنی عرق شاهره نبات بنوشند و اگر خواهند اطریفل کشنبری  
 بجای لیلیه مرئی کنند و یا گل بنفشه گل نیلوف که کنار هر یک یک توله در شیر کاهو جو شائیده بخار آن بگیرند و نرزه بند و پاشویه و تبرید بقدر استعمال نمایند و اگر باصلع  
 در هر دو باز و ضربان در زیرش نرزه و سره باشد متعجب از عنب الثعلب گل بنفشه اصل السوس عذاب پیستان گاوزبان بر سیاهوشان تخم خطمی جنجاری داده  
 بعد گل سرخ سنای کمی نیز اضافه کرده جو شاده و عصاره نموده مغز فلوس گلخانه شیر با دام داخل کرده دهند اگر از مغز فلوس کرامت آید لیلیه زرد لیلیه ساه و بنفشه  
 اضافه کنند و بعد سهلات عذاب پیستان خطمی جنجاری بر سیاهوشان جوش کرده بخورند اگر نرزه باز نماند اینست خمیره خشخاش کونکاری اضافه کنند و نرزه بند نیز بنهند  
 و لعوق معتدل برای سره دماغ نرزه که در آن مشک و سبیل الطیب مست طیار کنند و برای سره اصل السوس سیاهوشان گاوزبان نبات جو شائیده هم را لیلیه  
 مذکور بند و ایضا اگر در سر و ضربان چشم شدت باشد همدانه عذاب نبات جوش داده شربت بنفشه خاکی داخل کرده بنوشند و قوس شکت در آب سوده و در  
 طلا نمایند و پاشویه نیز کنند باز اگر شدت در دماغ فصد سر و کند و در جو شائیده خطمی جنجاری تخم خشخاش هر یک پنج ماشه اضافه نمایند و ایضا اگر صداع و ضربان  
 شدت مع تب باشد همدانه گاوزبان پیستان نه دانه کونکاریک ماشه زعفران ماشه در عرقیات جوش داده شربت بنفشه خاکی داخل کرده دهند و افیون کوب  
 کثیر اصنع عربی اشق قریفل هر یک ماشه کونکاریک ماشه در سفیدی تخم مرغ سائیده نرزه بند بر صدغین نهند و ایضا برای صداع نرزی خار لیلیه مرئی کوفته با سوط و کوب  
 سوده مغز نموده بخورند بعد شیر و مغز تخم همدانه شربت بنفشه عرق شاهره عرق کیوره بنوشند غذای کمی پلاو کم روغن جوزند و ایضا آیاج فیهار روغن بادام گرد  
 با طریفل کشنبری یا صغیر سرشته تناول نمایند با لایش لعاب همدانه عرق شاهره نبات بنوشند و زردوم اطریفل عرق شاهره عرق عنب الثعلب بت بنفشه بالکله  
 بنوشند بالکله برای قبض اصلاح معده که از ایاج اسهال شود میدهند روز سوم برای رفع خشونت ریه شیر اصل السوس شیر خیارین شیر کشنبر خشک همدانه  
 اگر تب زکام و وحی حار نرزی باشد جناب پنج دانه گل بنفشه تخم خطمی هر یک چهار ماشه عرق شاهره با و اما جو شائیده صاف نموده شیر و تخم کاهو و شیرین شش ماشه شربت  
 بنفشه دهند و زردوم شیر و مغز تخم همدانه روز سوم شیر و تخم کاهو و خاکی پاشیده بنوشند و در چهارم خیارین افزایند روز پنجم اسطوخودوس سوده افزایند تخم خطمی  
 موقوف فائده اگر سره نباشد کاسنی برای در سر نرزی نیز مفید است و شاهره هم در فوادل معمول سائده است و اگر با نرزه مرکب باشد اسطوخودوس گل  
 مکده چهار ماشه جو شائیده شربت بنفشه تودری سفید شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی گل بنفشه چهار ماشه می افزایند و بجای شربت نبات میکنند و گاهی اطریفل کشنبری  
 افزوده میشود و گاهی برای نخس سر شیره مغز کدوی افزایند و ایضا لیلیه مرئی خورده شیر اصل السوس نبات سفید حل کرده بالکله شش ماشه پاشیده دهند و اگر اسهال  
 منظر باشد اسطوخودوس گاوزبان شاهره تخم خطمی جنجاری عنب الثعلب گل بنفشه بر سیاهوشان هر یک چهار ماشه عذاب پنج دانه جو شائیده نبات داخل کرده دهند  
 بعد نضح سنای کمی فلوس خیار شنبه گلخانه روغن بادام شش ماشه لیلیات هر یک شش ماشه افزوده دهند و گلنار کونکاریک نرزه البیج عاقر قریح کشنبر خشک و کاهو  
 ماشه جو شائیده غرغره کنند و اگر آب از دهن بسیار آید عنب الثعلب چهار ماشه عدس کوه کشنبر خشک کونکاریک خطمی هر یک چهار ماشه جو شائیده و صاف بنوشند  
 چهار ماشه سوده پاشیده غرغره کنند و ایضا اگر بابت دیوی و دماغ بود اطریفل کشنبری خورده اسطوخودوس گل نیلوف شاهره هر یک چهار ماشه جو شائیده نبات  
 دو توله خاکی شش ماشه داخل کرده دهند و ایضا اگر آب آن نضح زبان در دلمات و گوش نیز باشد بلوغ خودس گل نیلوف پوست لیلیه زرد اصل السوس گل خطمی یک  
 چهار ماشه جو شائیده نبات دو توله داخل کرده بدهند که نسخه منضج ملین مرکب است و خطمی جنجاری مکده چهار ماشه بر سیاهوشان شش ماشه زوقای خشک ماشه جو شائیده  
 غرغره کنند که باغم دماغی از حلق دفع گردد و ایچ فیهار با طریفل خوردن و جب ایچ باستمال آوردن مفید است و ایضا اگر راحمی مرکب باشد جناب پنج دانه گل  
 گل نیلوف اسطوخودوس شاهره هر یک چهار ماشه جو شائیده شیر و تخم خیارین شربت بنفشه خاکی بدهند و اگر با نرزه بار و باشد لیس اگر بابت و ضربان بود و گاوزبان

لعل  
 این کتاب را در  
 زنگنه ۱۳



بر سر زرد در آن پارچه کتان سر کرده بر سر نهند پس اگر زمانه تابستان باشد بر برف سر کرده بپوشانند و این کارند و اینها خوب مانند در عضلات ماقبلین بسیار بر سر زرد و اینها  
 بصندل و گلاب و آب خرفه و آب نیار بر سر زرد کنند و آبیکه در آن نقشه وجود و ششها شسته باشد سرد در گرا و دیگر در سر زرد و اگر آن بخواهی باشد شیر و شیران  
 بر سر زرد و اگر این صدام از خلط معتن در سینه و حاد شود بسلیمین و آب گرم امروقی نمایند تا سده و از آن خلط پاک گردد و اگر خلط در حنجرت بدن ملاحظ شود باید  
 که تحقیق بدن از آن خلط بطبیع فواکه نماید و اگر صدام در سینه از ضعف راس اندمی باید که تقویت سر با صندل و صندل و صندل و صندل و صندل  
 بگلاب و آب بید و آب طلا و آب حی العالم و آب عصی الراعی و اینها سازند

**علاج صدام بحرانی**

تا خوانند تا رنگ او بر طبیعت گذارند و او در طبیعت غیر قوی در کیفیات و مضاد کیفیت مرض استعمال کنند و الا بصورت شدت صدام و ظهور غیر طبیعت  
 از دفع مواد طریق میل طبیعت برفع ماده قلیتیا در یافته اعانت طبیعت در اطراف نماید مثلا اگر غلیظ و قلیت اسهال و اختلاج در لب و دوار و غیره علامات  
 میل طبیعت برای برفع ماده بسوی فوق دریافت شود اعانت برقی نماید بسلیمین و آب گرم و دیگر کیفیات بارد و مثل طبع اصل السوس و بیخ خیار و چغندر  
 و اینها سازند و اگر قراقرق سنگم و اضطرار و حرقت در براق و سائر آثار میل طبیعت برفع ماده طرف اسهال یافته شود اعانت بر سلیمین طبیعت کنند نیز اعانت بقیه مثل  
 قلیق آو بخار و عناب و پستان و غیره منقح و غیره مندی با شیر خشک و یا شیرت آو و نوشوق و یا آو منقوع در گلاب باید بخانه بدن سوزن تا منقح شوند و یا شیرت  
 بنفشه و شیرت ترندی و شیر خشک قلیل لوزن مقدار بیخ درم و یا شیرت و زرد که آب سرد و اگر گرانی در لوزی کرده و تحت اصلاح پشت و جماع علامات میل  
 ماده بطریق اول محسوس گردد در ادرار بول علاج کنند از سلیمین با شیرت بنفشه و در درم شیرت نیم گرم خیار بالمناصفه و یا مارا الشیر را حلاب و یا قند و خوردن  
 بهی نافع بخار و در دست و اگر شعاع و سرخی پیش چشم و جالات رخ یازد و در غده در بینی بر فیض مدرک شود تدبیر رعایت آوردن کنند بیوتیدن سرکه و دیگر قلیت بحال  
 آن بر سنگ یا حش گرم ریخته و دیگر کفوحات مطبوعه و خراشیدن بینی بخیرهای درشت و نظرت کردن بسوی چشمه آفتاب و استیای سرخ و گذاشتن قلیقه لپو و دیگر  
 دوشی و قنقاز و خرد کردن زهره گاو و سرشته و اگر جنس نبوی در حرم و جلدین معلوم گردد و موقوفات استعمال نمایند بدلاک و شرب ادویه و طول بر سرد باید که  
 مستدل باشد و اگر شایسته علاج و وجع اعصابی زیر گوش یا در بغل یا کبج ران منوم شود صندل حاره جاذبه مثل انصاع و کرفس و روغن زرد که بر آن موضع استعمال  
 کنند و یا حجام بلا شرب بر آن موضع نهند تا که ماده از دماغ بطریقی که میل کرده مندرج گردد و آن موضع منورم شود و بعد از آن تدبیر نفع و انفجار ورم کنند  
 تا ماده از این جا برون شود و در خوف زوج ماده بسوی حضور پس دست بر اینها اندازند

**بیمه وجوده**

بیمه گوید که نوعی از صدام است یعنی بقیه بسبب استعمال او بر تمام سر و انگار گوید که بیمه در مخصوص وسط سرست و خوده مثل دانه و سره بسیار  
 و بر صدام عام نیز اطلاق میکنند در برین تقدیر هر دو مترادف باشد با کلمه آن در در سرست مثل بیمه سلاح یعنی خود مثل بر تمام سر و نامت فرزن طبیی التخلی علی الصلوات  
 شدیدا بصعوبه که از ادوی شمی مثل حرکت و تناول اجزات و ملاقات سخحات و استماع اصوات بنواب عظیم همچنان کند و صعوبت او هر ساعت شدت گزونی که  
 صاحب او از آواز و روشی و کلام لغت و از حرکت بدیده و کلایه که اهرت کند و نااستیاق روح که بطون دماغ را بمثلی گرداند و شرب شراب از یاد او تارکی  
 و تنهایی و خاموشی و سکون را دوست دارد و در کساد چشم تمامه خصوصاً پیش آفتاب قادر باشد و هر ساعت در یاد که سر او می تکانند یا سنجید بشود و یا می تکاند  
 غیر ضرر آن شرابین صدغین و خلف او زمین در اکثر اختلاف فقیهه که غالبی از ضرر آن نبود و ایضا فرقی قیما بر او است که در تحقیق چون شرابین را از ضرر  
 منع نمایند صدام ساکن شود و در بیمه تسکین نیکی باید بلکه صاحب او احساس می نماید بدوی و صوتی از حرکت اجزای مجتمعه و برای نواب او اوقات در  
 سکون بود چنانکه برای صرح عیب باشد و علاج او سخت و شوارست و باشد که بنا بر شدت در دیگر ای اذاکند و جالیونس در این بیمه نوشته که این صدام عقیده  
 نزول الماده میباشد اسباب این مرض بقول اکثر طباشش گویند است یعنی احتقان مجاریات اعلاط زیر اعشیه دماغ یا احساس بیخ غلیظ یا اعلاط در می بین

در این بیمه...

اما نه یا حدوث فامونی در دماغ یا چهره یا دماغ یا درم بارد در اجزای اندرونی سره بقول جالینوس سبب غالب او صفت دماغ یا شدت حس او است و سبب  
 سولدا و خاطر دی است یا درم خار یا باره و با آنکه بیشتر از درم سوداوی و صلب افتد و اکثر در وسط تجارب خارج از قحف یا داخل آن بود پس اگر سبب او که درم بود  
 یا غیر آن اندر غشای داخل قحف باشد در دو قسم در این چشمها محسوس شود و اگر در غشای خارج قحف باشد از زمان دست بر سر در زیاد گردد و در دو قسم  
 در یابد و رنگ زرد و سبب رنگ بخار و یا سرخ باشد و این مرض اکثر بعد از غرض حادث میشود و بنا بر صفت جوهر دماغ و موجب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات  
 خفیه پدنی غذائی و بخاری و حرکات خارجی آید یا بد و فضول مودی قبول کند و همچنین کسانی که مستعد باستلای راس باشند و مواضع سر آنها همیا قبول بود  
 موجب این علت بود هرگاه سورتی بیری نمایند ضرور درین علت مبتلا گردند و طبعت مستعد باستلای راس ابدانی است که در آن ریح خارج جاری متولد شود  
 و اگر در فرم موده ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حد و ثبات این مرض در اکثر از خلط بارد و غلیظ رسیده و از ریح شدید می باشد و گاهی از خلط حاد و از تجارب  
 اخلاط مسکن سرد دماغ یا مرتقی از سده یا سائر بدن بود و در اسرار الالباب اسطر است که از تجارات صفراوی و سوداوی نادره لوقوع پیدا میشود و اگر  
 افتد در مدت دو چهار روز بملکت میرساند طریق تشخیص اسباب این مرض بدانکه شناخت هر سبب از اسباب مذکور بهمان طریق است که برای تشخیص  
 امراض دماغی مادی دوری و انواع صداع حاصلی و بخاری در یکی گذشت و ایضا از دریافت کردن حال نوعی از انواع درد که وجه ناخن لذع است یا  
 نقیص یا تندی یا ضربانی نیز سبب این صداع مشخص گردد مثلاً اگر مرض وجه ناخن لذع بیان کند با آن دیگر علامات صفرا مثل زردی رنگ و غیره  
 یا تندی و صفراوی بود و اگر در نقیص گویند نشان مواد دومی یا بلغمی یا سوداوی بود پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم منوم گردد موی باشد و اگر با آن  
 سفیدی رنگ و اشک و تبخیر و غیر نشان بلغم دریافت شود یعنی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سائر علامات سودا در گرد و سوداوی باشد و اگر در وقت  
 و منتقل بیان نماید بخاری و یکی باشد و اگر آثار دم پیدا بود و موی باشد پس اگر با نقل و ضریان بود درم فلغونی باشد و اگر با تهب و لذع بدون کثرت نقل  
 بود درم حمزه باشد و ایضا شناخت این امر که تجارات از کدام خلط است از لون وجه و غیره علامات مخصوصه هر خلط توان کرد مثلاً اگر رنگ رو و چشم سرخ  
 مکرر و گری و التهاب در سر محسوس گردد و او روح کشیده و نبض منطی چشم برآمده و احساس حاسه ششم بر آن دم و تغییر طعم دهن نبوست و عطش باشد و در خواب  
 اشیای سرخ میند تجارات دومی باشد و اگر رنگ زرد و شمع و شدت نفس و حرقت و التهاب و عطش و رنگ متمه با بل بزردی و خیالات چیزهای زرد و در وقت  
 نیزان و شهب در خواب بود تجارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تبخیر و کثرت نقل و تمیز نوم و کدورت حواس و رطوبت مخزین و کج دهن و در ک  
 چشم و تغییر طعم دهن بابت و عدم طعم بود تجارات بلغمی باشد و اگر رنگ مائل بسبب هی و بیس و وسواس و وزن و اشتهای کا ذب و بطبو و حرکت چشم  
 و کشیدگی آن بجانب پشت و خشکی دعه و تقلص لطمه در وقت خوابهای شوش و اشیای سیاه و دخان در خواب بود تجارات سوداوی باشد علاج بعد  
 تشخیص سببی از اسباب مذکوره حسب سبب بدانچه در اقسام علاج امراض دماغی و انواع علاج صداع مسطره شد علاج کند و ایضا اگر از کثرت اخلاط  
 باشد بقیه خلط غالب از بدن و سر بقصد یا سهال حسب واجب کنند پس عنایت بقویت راس مصروف نمایند مثلاً اگر خلط حار باشد روغن گل بس که  
 خوب بر هم زده بر سر ریزند و ایضا در ابتدا اطلیه بر او دعات مقوی مثل صندل و قاقیا و آس و اشل و گل سرخ بسازند و طلای کا فور و گلاب آب  
 نیل و زعفران و طبعی خشکاش و جو گل سرخ نطول سازند و در آخر بعضی او بیه ملامت با بونه و اکلیل الماک و مانند آن مخلوط نمایند و سر زندی نوشته که در چشم  
 و موی از نسیجات دم مطبوع بزرگ خا و نشا هتره و عناب و سرکه و مسدوی است چه این دو اقیه از صغیر است و چون می نماید و نوران او ساکن  
 میکند باز کبار منفضات و نسیجات دم مستغنی میسازد و بعد بقیه و سهال و تقویت راس برای منع تجارات خوراندن ذرات قاصه مثل انار و بیه و سبب  
 مفید بود و کذا او است خوردن گلکش شکر یا بلبله زرد و گل بنفشه و طلای اینون و سرکه و گلاب بعد بقیه در فوع حار و غیب گذشته اند و چون حال  
 بعضی که اگر اید قندها یا طباعه که خالی از تبخیر باشد مثل مزوره بقول و مثل عدس متشنه نمایند و هرگاه مرض ساکن شود اندک از نجوم سبب اناهم  
 لطیف مثل چونه مرغ مطبوع باب خوره و آب انار و آب لیوبه بند و بتدریج اعاده بجا دت او نمایند و در ماده حار و بار و مرکب و فصل گرم و مرض



فرس که در وقت راحت و وقت ظهور صعوبت شود بعد فصد سرد و بر آوردن خون بقدر با و میران و واسه میدهند پستان بازده وانه خطمی اسطوخودوس  
 هر یک شش ماشه خبازی اصل السوس هر یک چهار ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیر و تخم کاه و تخم ماشه شیر و تخم کاه و تخم ماشه  
 شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاشی شش ماشه پاشیده بنوشند و قرض مثلث که در آن صمغ سرس داخل است باب سوده بر شقیقه ضامی کرده باشد و اگر غلط  
 بار و باشد بعد تقیه در دست بخوردن گلفند عسل مع بلبله کابلی و اسطوخودوس و طلا بصبر و زعفران و مرکب باب نمک مفید بود و آنیکه در آن ادویه قلیل الحار  
 متوی راس مثل بابونه و کلین الملک و گل سرخ و قلع و اخر و فلفل و رطب و مانند آن جو شاییده باشد بر سر طول نکند و اگر مدت دراز گردد و مرض اهل شود  
 ادویه که حرارت آنها زیاده ازین باشد مثل خام و مغز نخوش و بودینه نهری و بری و برگ غار و قصب الزیره و شونیز مخلوط سازند و اگر داده مرض خلط غلیظ باشد  
 ادویه مستغرقه مثل حب صبر استعمال کنند و بصبر و کافور و اندک مشک معوط نمایند و بر پیشانی و هر دو شقیقه ادویه طرقة مثل زعفران و زردم الاخون و صمغ عربی  
 و اندکی ایون طلا سازند و آنیکه در آن ادویه محلا مثل بودینه و برگ غار و قصب الزیره و چغندر بر سر بریزند و ایضا در ماده غلیظه که با دوی حرارت شدید باشد  
 اولاد و ویسجن و مطلق استعمال نمایند بعد از آن اسچ تطیبت و تحلیل بقوت نماید مثل خردل و نظرون لعل آرد و چون عرض انحطاط نماید اولاد و ادویه محطسفه  
 بعد و عطسات قویه استعمال کنند و معوط بنده میبندند بانکه زعفران درین باب از مجربات است و ایون مرکب زعفران چندین مرتبه سوزده بار وجود دارد و  
 بزرگان اینخه باب گرم یا گلاب یا آب ریحان مرسته بر قدم سرخا نمودن مسکن قوی در روزه و شقیقه است و صاحب شفا را لا استقام نوشته که در غالب امراض  
 مرض از سردی بیاید بنا بر آن مرض حتی که قسم حار و استجیل بسیار میشود پس معالجه و بولاج صداع یعنی نمایند رخ زیادتی تخمیز از آن و آنچه تجویز کرده ام بعد تقیه  
 مشرد و یوسن و تراق است و معوط باب مغز نخوش و ازین است که بعضی متاخرین می نویسند که در نضح و منقیه مواد این نهی بردارند که در صداع یعنی نوشته شد و تقویت  
 معده و دماغ با طریقی که انطالی نمایند و این طلا بسیار مفید اقامه بسیاره قفل زنجبیل تخم بادرنجویه اسطوخودوس هر یک سه ماشه کوفته بخیته در روغن بابونه و گرس  
 بیگرم بر همه سرزند و بالایش تکمید از زیره که مانعی و شونیز و سعد و از هر دو گل بابونه و برگ آن هر یک هفت ماشه در صره بسته بگلکاب و کیوزه گرم تر نموده بکار برند و این  
 تدبیر از مجربات است حار و منی و نظرون و حرقطی و دار شیشکان هر یک سه ماشه کوفته بخیته در روغن نرگس و زینق اینخه تا یک ساعت نخوی مالیده بعد برگ  
 خنا و شیت هر دو توله ماشه هر یک یک دسته در پارچه پیچیده آرد و خرد اعشته در تور گذارند که بخیته شود و اگر گرم بر همه سرزاده از اعضا بچگم بر بندند با بچه چون علت مطول  
 کند و ممکن گردد ادویه قوی تحلیل و نظولات و معوطات و نشوقات محلا استعمال نمایند و هنگام شدت درد و اضطراب درین نوع از مخدرات ضرر زیاد و نمیشود  
 و بیضه که سبب گرم باشد علاجش بولاج ادرام راس نمایند احوال خدای طبری بنویسد که صداع معروف به بیضه دو شصت کی آنکه از بخارات صا عبد  
 بسوی سر مستکن در جباب موضوع بر تحف از خارج و جلد راس باشد و دم آنکه از بخارات مستکن در جباب موضوع بر تحف از داخل بود و این بخارات یا صندل و می  
 یا سوادوی یا رطوبی یا دومی و برای هر واحد از اینها سلامت خاص است که بر آن دلالت کند و آن در تشخیص مذکور شد پس علاج بخارات دومی و میس در جباب است  
 که خصه قیصال کنند مع وجود قوانین خرد بر وجهی حادثه شود و آن منعین القوه باشد از انغوض و استرخامی چنین اعلی بهم رسد زیرا که قوت از فصد سردی در  
 و این در روغن هکدانس سرد در تدبیر شایخ ذکر کرده پس بعد فصد و اخراج خون مقدار واجب تقیه باین و دان نمایند بر بچون تراشیده چهار درم او بخاراسی عدد  
 عناب و بجا عدد بلبله زرد است درم سنا و شستین هر دو اچین درم همه را بچوشاند و یک شربت ازان بنوشند و بعد اسهال تخمیز بر ریاحیات و عدسیات سازند  
 و اگر استفرغ یک دفعه کفایت نکند و سه مرتبه نمایند اگر ازان مانعی نباشد و اگر ازین تدبیر زائل نشود و حاج میان اکتین نهند و بعد جماعت آنیکه در آن سبوس  
 کوفته و کشیده خشک جو شاییده باشد در روغن قیل از زعفران بریزند و اگر ازین زائل نشود این خما و استعمال نمایند شیاف ناینا بوش در بندی هر واحد یک درم  
 در آب کاسنی نسبت درم حل کرده آرد جو خطمی و برگ گل بنفشه بقدر لائق داخل کرده بسازند و در شب ضام نمایند و صبح دور کرده آب بیگرم بشنوند و در شب  
 اعاده آن نمایند و بهتر است که استعمال طول مذکور و بعد از این خما و متواتر و تریب کنند و اگر این کفایت نکند فصد رنگ پستانی کنند و بر ساقین شرط کنند  
 بعد تقیه بدو و فصد و در صبح این معالجه هنگام استعمال او را مایهات قوانین آن واجب است تا خطا واقع نشود و در لواط در امید بسیار ذکر کرده که بینه کاهن بجان

بعضی از این

بست

بعضی از این

بعضی از این

میکند و ممتد میشود و از نزول در آب سرد بسیار و یا از ضعف قوت اما هنگام نزول در آب بار و بهر آنست که حجاب مخفی زیاد از واجب سرد میگردد و در بعضی از آنکه  
از آن تحلیل میشد در آن محقق میشود و اما هنگام ضعف قوت از برای آنکه قوت از دفع بخارانی که درین موضع بهم میرسد ضعیف میگردد و چون مخمبین باشند و اموات  
قوانین واجب بود تا از وقوع خطا امین باشد و اگر این تدبیر کفایت نکند و مرض ناپاک گردد و در بعضی را بنوشیدن نفوس انبیر را پس باریونید و خطاب و کشند و در بعضی از آن  
انست گیند عذاب جرجانی تخم دور کرده یک رطل انجدادی و انبر را پس از آنکه از دانه یک رطل در یونید خالص سه درم تخم کشتوت یک تخم کاسنی یک تخم این که این همه را  
در ظرف عصاره یعنی آوند گل پاکیزه خوب بکند و بر آن آب گرم چند اندک بپوشد و یک انگشت بعرض بالای آن باشد بریزند و سه روز در گدازند و در هر روز سه بار آفتاب بنوشند  
مرصعین هر روز یک قبح از آن باوه درم شربت عذاب بسره بنوشند باین نسخه گیند عذاب جرجانی خالص گرم ناخورد و یک رطل کشمش خشک سی درم عدس شسته و در  
پوسته کاسنی یک دسته در سرکه بقداری که آزار بپوشد سه روز بکشد بعد به جوش قوی داده سرکه اصاف کشند و بعد از آن مرق کرده و بار دیگر صاف کرده از آن  
سکنجبین نیز بقوام معتدل و هر روز یک قبح متوسط از نفوس مذکور باوه درم این سکنجبین بنوشند که این مرض و سایر امراض موسی را شفا بخشد و اگر این مرض از  
بجارات دموی محتبس نیز غشای موضوع قحف از داخل باشد همین علاج کنند لیکن اینقدر زیاد نهانید که بعد فصد و استفراغ امر بدوام بوسیدن بنفشه و سوط  
کردن روغن آن بدفقات متوالی کنند و بعد از آن باین روغن سوط نمایند که در سوسن صفر اندک و گل کشمش اگر وقت او باشد و الا برگ او سبز اندک و عمل صالح را  
یا قلیح او اندک و همه را با ساینده تاشل مرهم کرده و اگر مقدار این همه او دیده صدرم باشد در سرکه سه صدرم حل کنند و بر آن سی درم روغن سید و بنفشه انداخته باشند  
نرم بپوشانند تا سرکه فانی شود و روغن بماند پس صاف کرده بدارند و هر روز یک دم از آن سوط کنند و دوسه دفعه عمل کنند که این در عالج نفوس دموی بالغ النفع است  
و اگر بخارات رطوبی محتبس در حجاب خارج باشد تقیه باین طبع لیلیه که گیند لیلیه کالی بیچاه درم سنای حرمی خالص ده درم مویز طاقنی منقش بست درم و بدست مویز  
جوشانیده یک شربت از آن گیند و در آن یک درم ایلیج فیرا و دو مثقال درم غاریقون و نیم درم تربد آینه نیمه بویخ روز هفت درم شکر داخل کرده بنوشند و چون در خارج  
گرد و غذا نیز بایح حلود دهند و از سایر غذایه رویه تقوی ماده مرض منع کنند پس اگر فانی نباشند و بواسه شربت حسب اجب بنوشند و میان هر شربت فاصله یک ماه  
قوت و سن و مزاج مرصعین کنند و اگر این کفایت نکند لزوم غرغره بمویز و عاقر قرحه ایلیج سازند و تخمک بدان نمایند اگر مزاج مرصعین از آن تغیر نشود و اگر این کفایت  
نباشد از آن بیک در آن با بونه و اکلیل الملک شیخ و قیسوم و اندک تخم خطل کوفته خوب جوشانیده باشند بر سر نفوس کنند و بدفقات استعمال نمایند و اگر کافی نبود روغن سوط  
و روغن نار دین و روغن قسط بمانند و مصطک و عود خام بجایند و همین مصطک بخورند و غذایه ناشفته قلیل الرطوبه تناول کنند و اگر این هم کفایت نکند این صداد عمل کنند  
از درگسته آرد چغلی هر واحد درم صبر و مویز و اکلیل الملک هر واحد درم سنبل الطیب نیم درم همه را ساینده با سرکه نمزود آب خوب آمیخته قدری روغن کن  
یا روغن خیزی داخل کرده بر سر ضما نمایند و اگر این مزاج مرصعین بجزارت تیر شود و رطوبت گرم گردد این تدبیر ترک سازند و عاقد بسوی تقیه بسبب صبر و حسب مزاج  
و حسب قوتها یا کنند و اگر اثر نکند و مرض زائل نشود لزوم این نفوس صبر نمایند بیکر صبر سوطی و درم مقل ازرق و عود و جوز زرباد هر واحد درم پنج سوسن  
و مویز هر واحد درم همه را نیم کوفته سی درم مویز منقش و سی درم عسل سفید و آب گرم بقدریکه بپوشد بر آن انداخته در آفتاب بگذارند تا اگر جوش خورد و ساکن  
گرد و پس هر روز یک قبح با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند و تا زوال مرض لزوم این نمایند و اگر این کفایت نکند بجهت لین که در آن اندک تخم خطل چخته باشند  
بر روغن خیسری و روغن یاسمن لزوم نمایند و اگر بخارات صاعده رطوبی محتبس در حجاب داخل حفت باشد بر علاج مذکور این قدر زیاد نهانید که شرب نفوس مذکور  
ترک بکنند و روغن مصطک و روغن یاسمن و روغن خیسری و مانند آن سوط نمایند و اگر این کفایت نباشد بیکر نذگل شیخ و در روغن خیزی جوش کرده اندک از آن  
سوط کنند که این در عالج او بالغ النفع است و اگر مرض صفراوی باشد و بخارات او محتقن در حجاب خارج حفت بود علاجش استفراغ بطبع لیلیه است اگر مانع  
از آن نباشد و فصد و استفراغ و نسخه او این است بگیند پوست پلایه زرد و نمزود و نمزود و نمزود و نمزود و نمزود و نمزود و نمزود و نمزود و نمزود و نمزود و نمزود  
کشتوت تخم کاسنی هر واحد کف استغنین سه درم تربد کوفته و درم بدست مویز نیمه یک شربت از آن بپزند و سه طسوج سقونیای مشوی حل کرده بیکر نیمه بنوشند  
و بعد از این بطبع شیخ روز صبر کنند بعد از آن فصد قفالی نمایند و شرب مار الشیخ که در آن جاز غل باطلع باشد و اگر یافته نشود عذاب و پستان چنان باشد که در

و اگر این کفایت نکند اعاده استفرغ کند اگر احتمال آن بود پوست متشنج است و بنفشه زریحانی هر واحد یک کف جو کوفته سیوس گندم کاسنی هر واحد دو کف  
 همه را بنزد نامها شود پس اندک سرکه آبیخته بر سر بسیار بریزد هر روز یک دو دو نخه و اگر کافی نباشد این ضما و کند جزا ده که و براده خیار هر واحد یک کف شلخ نرم بسد  
 یک باقه غنچه بادام اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف باز یک بسایند و مذک آرد جو و سرکه و گلاب و روغن گل آبیخته بر هم زنند و دماغ بر سر ضما و نماید و اگر  
 کفایت نکند گلاب سی درم سرکه کهنه ده درم روغن گل سه درم شیاف مایه تابا بر یک بوده یک درم صندل سفید سه درم یک درم همه را در شیشه کرده مخلوط نمایند و در  
 تریخ سردان کند و بدانکه استعمال سرکه در روغن در جمیع انواع این علت نامور است زیرا که در سرکه لطافت و خصوص تقطیع اخلاط و تامل است اما در نوع سوزا  
 ازان زیرا که در آن قوت این خلط است و اگر این تدبیر کفایت نکند لزوم شرب این نوع کند بگردم کاسنی تخم کشوت هر یک سی درم آلو و خباب هر یک نیمه پنجاه  
 کشته خشک و لوت شامی خشک هر واحد یک کف تر مندی پنجاه درم در ظرفی کرده آب گرم بقدریکه پوشند بر آن تخمیه سه روز در آن خباب گذارند بعد یک قهر چنان  
 درم تخمین بنوشند و بر شرب تخمین لزوم نمایند و از غذا بر زیر اجابت و حسریات اقتصاد کنند و دائم یک قهین و لبتن سابقین امر نمایند و اگر بخارات صفراوی  
 متحقن در حجاب داخل نمیشد این هم بینه باهل بعدا اکثری اقدستی که الطبای آنجا اثر اصداغ بر قانی میگنند و علاج این علاج مذکور است بخیر اگر در علاج  
 ترک شرب نفوع و شربت مذکور نمایند و دماغ بر روغن بنفشه و آب طلع و شیر و زهر آن سوط نمازند که این بغیر شک از آنکه می نماید و اگر مرض سوداوی باشد و احتیاج  
 بخارات او در حجاب خارج نمیشد بود این اشرواعه انواع اوست مرین را بعد بر نیز باستفرغ از بطبخ اقیقون یکد و دفعه امر نماید و اگر کفایت نکند بر روغن  
 بنفشه و فعات متوالیه سوط نکند و الا بتدبیر مطب پر و ازند و شیر نیز باخیزد و شرب و دوشند و عقبت آن آب یگر کم که در آن جعفرم و اندک سیوس و ظلی پنجه باشد  
 بر سر بریزد و اگر کفایت نکند لزوم نمایند تناول هلیله کابلی و عجون اقیقون که آن اظفیل صغیر است چون شل کی از اجزای او اقیقون و شل ربع جزا از اجزای او  
 مصطک و عود خام و شل سدس جزوی از اجزای او گاو زربان و برگ بادرنجوبه و شکطرا شمع زیاده کرده مثل اظفیل عجون سازند و این در هر سه روز یکبار بخورند  
 و استنشاق روغن بنفشه و زعفران آن بجز و سوط بدان لازم گیرند این ضما و بکار برند بگردم روغن بروغن بنفشه و بعد فرود آوردن از آنش اندک آرد جزوی  
 و آب ظلی آبیخته خوب مخلوط سازند بعد داده و در صورتی که از اجزای آن آب یگر کم بنوشند و اگر مشکل گردد و قوت مرض مساعد باشد قصد صاف کنند  
 که این آن خلط را با سفل بدن جذب کند و گاهی صاحب را در القوع صبر پنجه که سابق مذکور شد می نوشانند در آن هلیله سیاه و اقیقون و افستین می افزایند  
 و هر روز یک قهر ازان نوشانیده ساعتی بر آن صبر کرده امر بنوشیدن قهری از شیر زمی نمایند که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع بو سواس مایه نیولیا  
 متعلق گردد پس عدول از تدبیر ایولیا و تطیب بدن او نمایند و اگر بخارات سوداوی در حجاب داخل نمیشد مجتنب باشد علاج این همانست که مذکور  
 شد و در آن این قدر زیاده نکند که اگر بعد شرب نفوع و تناول عجون اقیقون زائل نشود و سوط باین روغن نمایند بگردم در شیشه آن یک دانگ و برگ لسان  
 یک درم و برگ بادرنجوبه یک درم و فیل گوش اگر یافته شود یک درم و اگر باقیه نشود اندکی برگ مرزنجوش و همدار در روغن بنفشه جوش داده بد فعات سوط کنند  
 و هر دفعه بوزن دانگ یا دو دانگ که این در معالجه او بالغ المنفعت و بدانند که آنچه از علجات انواع بینه ذکر کردیم آنها از بساط اداست و اگر نوعی بانوع  
 دیگر مرکب گردا استخراج او از علامات و اعراض آنها موقوف بر تطیب است و هر گاه مرکب باشد علاجش مرکب حسب آن کنند و جزوی که آن معالجه جزو قوی  
 از اجزای ترکیب است قوی نمایند و آن باستقصایان کرده شد شیخ الرئیس میفرماید اگر معلوم کنند که در اینجا خون بسیار است و سبب اول یعنی موجب این صداغ  
 ابتداء و سبب محرک او خون باشد قصد نمایند اما اگر دلائل بران قائم گردد که اخلاط با دوست و بدت بر مرض طول کند و ایضا در ابتداء و اوقات استعمال کرده  
 نطولات باینکه در آن حملات اندک و مسخنه مع جمع اندک و قبض باشد مثل قنارج از خرو با بونه و فناع و سائر آنچه در علاج امراض دماغی و سوداوی مذکور شد  
 استعمال نمایند و تدبیر قوی کنند و بخیری که لائق او بود استفرغ نمایند و استعمال حب صبر مصطک در اینجا خیلی سودمندست و در هر سه شب یکبار قهله این نمایند و در  
 استعمال این حب قایا استعمال کنند اگر احتیاج بقوی ازان افتد بعد طبع خیار شیخ ریحان شقال روغن بینا بخورند و بدانند که بعد استفرغ تنقیه دماغ و حجاب  
 باشیامی آن که معلوم شده باید کرد و از این قبیل است شمولات و شک و غیره و کافور نیز باین هر دو مخلوط کرده میشود برای تعدیل حرارت آنها و گاهی با وجود این صبر



نفع بخشد و این دو این را بجمع کاشن از کیوس غلیظ لزج را مانع میگردد فریون یک جزو چند بید ترکیب جزو در آب حل کرده در گوش جانب در و اندازند و امر کنند که در آب زرد و زرد و اندک کشت در آن نماید پس بر آید و حسب عادت استعمال کنند و اگر دوی مذکور بکلدم روغن حل کرده در گوش چکانند باک نیست و اینها بگنجی با اینا منقشر و در دم خردل یک درم و آب سوده ضماد نمایند و این دو مانع است کسی را که اذیت از امراض بارده رسد و اکثر خیابان باشد که یک مرتبه استعمال نماید بعد از آن در جا و زاید از مرض صحت یابد و بعد تمام عافیت تام یابد بگردد زفت یک رطل موم سه اوقیه فریون یک اوقیه و بدان نصف پیشانی مع عضله صدغ لطوخ کنند و کسانی را که صداع از بخارات حار عارض شود ایشان را سردار نیست که بدوای تخم از فریون قریب گردند حکیم شریف خان در حاشیه شرح اسباب می نویسد که گاهی در بعد نصف در میان میکند سبب تحریک ایجده مخفی در این هنگام می باید که تسکین نمایند و کسی که بعد فطر معتاد و جنبشی باشد خصدا و راجه از خود نگرانکه مضطر گردن پس تناول رولوب بیخوش بران مقدم دارند و چون اگر قصد واجب کرده ابتدا بعد رگ بینی نمایند پس رگ پیشانی کشند بعد عروق در گریز قصاص شتر و اگر صحت نیابد شرب این پس گوش که منقح باشند نیز بعد از آن جبین خون بلاز و قات معمول از صمغ و کثیره و سفیداب از زیر یا خاکستر بودار کنند و اگر کفایت نکند داغ دهند و بعضی قنات این همچون تصنیف کرده اند که از کفایت بیضه خلاص میگردد و دیگر مذکور بد و غار لثیون و ایر سا هر یک سه اوقیه زنجبیل عاقر قرحا هر واحد یک نیم اوقیه شونیز تخم کرفس در چینی مغز سیب خولجان اینسون برگ سنا هر واحد یک اوقیه مغز حلزونه زعفران فلفل سفید زراوند در جرج لک قسط شیرین هر یک نیم اوقیه جنبر شمر و هندی قاقاقیه یکبار و صغار سعد که اکثر مغز سیب و انه هر یک سه درم و قهقهه در سه چندان غسل مصف که از یک رطل آب بزر مرزنجوش با بزر کرفس تسبیح آن کرده باشد همچون سازند و برای کسی که اراده اسهال بود سه شقال و کسی را که سرد است بران نماید از نیم شقال تا دو درم بخوراند و اسحق گفته که هشت درم بخوریم خشک و دو درم بیخ سوسن خشک و یک درم بوره شرح سوده بطریق سوط استعمال نمایند که در او در ساعتی ساکن کند و کسی که تعاهد بدان نماید ضرر در این مرض را قلع کند و قشری نوشته که چون موی سرتراشد و بجز مصری یا نظرون بخارند پس بخا و نمک لطوخ سازند نفع بسیار دهد و این جب بدن و اعصاب سرزایاک کند لاسیا اغشیه و اعصاب او را بگیرد تخم حنظل و صبر هر یک ده درم فریون بیخ درم مقل ازرق ده درم و جها سازند و در هفته اول هر روز در او زده و اینها را قلع کند و در ثانی شانزده قیراط و در ثالث بیست چهار قیراط و همچنین تا آنکه بسی و شش قیراط رسد و بر همین مقدار توقف کرده تعاهد بران نمایند تا آنکه تقامی تام حاصل شود و متقدمین در زمانه قدیم برین حساب تقصیر میکردند بهر آنکه او را معنی ایشل ایچ جالینوس و لو غازی یافتند و بدانند که استعمال خوب چینی بعد نصف سه ساعت درین باب نافع

شقیقه

و آن دردی است در طول نصف سر از شق امین یا البیر و اکثر این مرض ذی او را میباشند و سبب او اجتماع بخارات مرغه از جمیع بدن یا از عضو واحد در شق ضعیف است و یا حصول خلطی سردی یا ریج در آن شق و در اغلب از اخلاط می افتد و از سو مزاج سافج نمیشد و اسباب مذکور به قول شیخ و صاحب کامل گاه در نفس دماغ یا اغشیه داخل تحف باشد و درین حالت مریض در مدت تابن چشم در یابد و در چشم اعراض روی ظاهر شود و کثرت خواب شوش بود و گاهی در غشای خارج تحف و اکثر عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار را تحمل نهادن دست بموضع دردناک و ضرابان عروق بود و موادی که بموضع مذکور میرسد یا از او دردهن شربین خارج دماغ می آید و یا از نفس دماغ و جب او که بنا بر توحته خود از طریق در زواضع میکنند و بقول سمرقندی ماده این مرض در اکثر اندر شربین سر میباشند و آن ماده بخارات بود و یا اخلاط حار یا بار در طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً از مریض بپرسی سرگردانی آن پرسند اگر بسکی سر بیان کند و با آن طمس موضع الم حار و بعضی مریع بود پس از احساس طنین در گوش و وجود ضرابان عروق و همچنان در دغدغه جن شکم و سکون در ملاقات هوا و آب سرد نیز سوال کنند اگر این اعراض یافته شود سبب مرض بخارات باشد و اگر با بسکی سرلس بار بود از حال کشیدگی در سرد احسان دوی در گوش سوال کنند اگر باشد پیش ریح بود اگر مریض در جواب اول سرگردانی سرگوید و با آن طمس گرم و بعضی مریع بود از ضرابان صدغ و شدت در و راحت از بیزوات نیز سوال کنند و این علامات مواد حار باشد و اگر با وجود گردانی سرلس سرد بود و حال تسکین در دستخاست و طول زمانه مرض و کثرت عروص زکام در سرد نیز پرسند و این نشان ماده بارد دست بعد از آن مخصوص هر خلط از رنگ بهره و غیره که در بحث بیضه مذکور شد در یافته حکم بر ماده خاص که خون است یا صفر یا ایچم یا سواد یا باید کرد و در صورت ظهور علامات ترکیب ماده برود

مرکب حکم نماید و هرگاه با وجود آثار ماره در عرض شکایت عقیان و تبوع نماید پس برسد که تبوع باقی است یا بدون آن اگر باقی باشد و از آن تسکین یابد یا در شقیقه در حده باشد و شقیقه بسیار گت معده بود و اگر تبوع بدون آن باشد با وی قطن بسیار و اشک غوطه داخل هر دو شران پس گوش بود ماده آن در عرض بدن نمی خورد و در حده داخل باشد

علاج کلی شقیقه

بعد تحسین سبب در شقیقه بخاری و ریگی آنچه در علاج صداع بخاری و ریگی گذشت عمل آن در روزی هر چه از تبدیل و تنبیه در علاج صداع دومی و صفراوی و باقی و سوداوی مسطور شد حسب سبب مشخص بکار برند و قصد خصوصاً گیشانی دنیا گوش و سبب و تنبیه و جذب ماده و ضما و بطول و غیره سایر تریا بر همان نوع و بطوریکه در حده و سوداوی مسطور شد حسب سبب مشخص بکار برند و قصد خصوصاً گیشانی دنیا گوش و سبب و تنبیه و جذب ماده و ضما و بطول و غیره سایر تریا بر همان نوع و بطوریکه در حده و خود گذشت استعمال نمایند الا آنکه عنایت در عوط و بطول و تدبیر و اطایه جانب علیل بیشتر مصروف دارند و باقی علاج مخصوص این مرض در اینجا مسطور میگردد و چنانچه گویند که از جمله معالجات مخصوصه این علت این ضما و از مجربات است بزنج زعفران بسیار صمغ عربی کثیر صاحب کاکج گل بنفشه انیسون هر یک سه شانه گل انبی چهار شانه در گلاب سوخته پاره کاغذ در شکل فلوس تراشیده در آن سوزن بسیار زده بر یک جانب آن او دیده مذکوره طلا نموده بر صدغ چسبانند و تخمیر کاغذ آنها در تخمین بخور یا بپزند و دارایی سبب نفع میکند و اول بنام رفته غسل کنند و بعد از آن یک عدد زرده میزنند و اگر بیضه سنگ پشت باشد بهتر است که رفته بر روی کبسه رخته و سوراخ گوش جانب علیل بر آن نهاد و خواب کنند و یا همچنان بدانند تا آنکه گوش همه را جذب کند و همینسان سه چهار روز متواتر عمل آن کند که مجرب است و اگر در عده و قیله از پارچه کتان بچشم خنصر ساخته مدور نموده بر روغن تخم گشناس و بنفشه با دام میگرم غوطه داده و یکی بر صدغ و دوم بر پیشانی نهاده از آن سه گرم بود که در گت در عرض باشد حکم بر آن گردانیده بر پس سر او بندند و تا وقت زوال سه چهار مرتبه بچید قیله نمایند و در قیله باریک ساخته بصبر سوخته در روغن تخم گشناس آلوده در هر دو گوش نهند که در بنفشه صحت کلی میشود و مجرب است مسیحی گویند که در شقیقه و لاسقینه بدن بقتضای دومی باشد و یا باد و سیاهل ماده نمایند بعد از آن شش علیل سر و غسل صدغ را با پارچه بالند تا آنکه سرخ و گرم گردد و بعد از آن او دیده سخن یا بر و حسب ماده مرض بر آن استعمال کنند و او دیده مقوی راس که در آن قبض باشد مخلوط سازند چسبوسی گویند که علاج خاص شقیقه بعد تنبیه ترنج بنبه و عضل صدغ جانب علیل قبل وقت دوره است بر و عنما و اصغده موافقه آن اجده با جذب ماده بسوی اسفل از قتهای لعینه اگر ماده حار باشد و اگر بارد غلیظ بود و بجهت آن که در آن ادنی حدت باشد و اگر شقیقه از اخلاط صاعده از حده بسوی دماغ حادث شود و تنبیه معده قوی و اسهال کنند و اگر مرض تسکین نیابد و دانند که سبب حدوث او خلط سردی در عروق پس گوش یا در شران صدغ است پس هر کدام را از آن که متملی و سریع الحریکه یا بند قطع کنند که این آخر علاج اوست و مداوات سایر انواع شقیقه حسب آنست که در صدغ ذکر کردیم و ذکر لعجن او دیده که با خاصیت در قیله شقیقه نافع است سوی سر انسان در صره بسته بر جانب علیل او بخین و کذا و بنفشه قرنگی و تخمین استخوان صدغ رخته بین بر جانب عین و بسیار بسیار او بخین و ایضا تعلیق منبت عدد طاقات سداب بر جانب علیل و سوط از هره بر جوان و کذا بزرگ شاه سفرم و کذا از سر بوم بروغن بادام و کذا روغن باسین کذا روغن تخم خوی کذا روغن شونیز و کذا بنفشه پهنی و ایضا آب پنجه در سه قطره و کذا از هر دو مرغابی بروغن بادام و کذا آب کشنیر سه شوم مصطلک و عنبر و مشک و جوز و او گل یا همین و سیب و زرد گل خیزی و بخور استخوان سگ و کذا سدر و س و قطور جید از بنفشه آب سوخته در گوش مخالف جانب در هر دو احد متسکن و صج شقیقه است و اگر خرما چهار عدد در شیر گاو یک آثار چوشاننده خرما بخورند و شیر بنوشند برای شقیقه که متازن طلوع آفتاب بود از مجربات اطباء یهند است و کذا بخور سفید و در بر کاغذ مالیده قیله ساخته و کذا از تخمیل صندل سفید پوست ج از نذ آب شسته برنج ساشی سوخته بر شقیقه و پیشانی طلا کردن شقیقه و صداع حار و بار در را مجرب و بی نظیر نوشته و تخمین تخم پلید سائیده آب میگرم ضما کردن و ایضا بچسب سا و تازه کوفته آب او بر آرد و برابر آن روغن کنجد انداخته بخوشاند چون آب بسوزد و روغن ماند بر سر بالند که در انواع شقیقه و صداع از مجربات ایشان است

علاج شقیقه حار

در قسم دومی بعد قصد قیله یا کل فصد گیشانی در گیشانی و حجات میان دو شان و قصد صافن و حجات سابقین یکی بعد دیگری با فاصله چند روز و در طبعیت کلیات مثل مار الفوا که با خیار شنبه و بدون آن یا مطبوخ خیار شنبه و اطایه که در آن زعفران باشد مثل طلای زعفران و حفض رگلاب بر شقیقه

نافع بود و در صفراوی شقیقه بفسد و مطبوخ پهلپه مفید بود و در صورت ماده صفرا در معده نفوق صبر آب کاسنی نافع و بقول جرجانی ابراج فیهما در جمیع انواع شقیقه  
سودمندست و ایضا در شقیقه حرارگی بنفشه شش ماشه عناب پنج دانه پستان یازده دانه گل حطی چهار ماشه شاهتره شش ماشه آکوجار پنج دانه بهمانه سه ماشه  
شب خیسایند صبح مالیده صاف نموده نبات و دوله داخل کرده بنوشند و استعمال شربت عناب مرکب نیز مفید و سحوط طباشیر و طلای قرص شلک آب  
کونکاز مرکب است و ایضا بعد شقیقه به تبدیل مزاج و داغ و نفوقیت آن آب مطبوخ خستاش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و برگ کاهو و حطی و پونجاش  
و مانند آن بر سر بریزند و اطلیه و مروحات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و روغن گل آسمتیه نیگرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صدمغ لازقات  
و طوخت معمولی لعل آرنده بعد منع ضربان در دساکن بشود و اگر شقیقه با غما باشد عناب بهمانه در عرق عناب شلک عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج  
جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاهوش ماشه شربت نیلوفر و دوله داخل کرده بنوشند و نخله و پاشویه بارد و جاجامت استعمال کنند و اگر زاده موسوی و صفراوی  
مرکب باشد بعد جاجامت قفاحاب بهمانه شیره عناب شیره کاهوش و شیره کشنیز خشک شربت نیلوفر و هند و طلای تخم کاهو تخم خستاش گل نیلوفر و زرنج افیون  
صنع عربی نوعی شقیقه کوکوبه بنفشه در آب کونکاز بر پستانی ضما و کنند و در ماده مرکب صفرا و بلغم ابراج فیهما سوده با طریل سرشته بخورند بالایش گاو زبان عناب  
بنفشه و عرقیات جوشانیده خیره بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و بخور سیندر و برگه بند بعد دو سه روز طبع نرم شده نجات حاصل میشود و اگر نازله در در چشم باشد  
عناب شلک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عناب چهار دانه پستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده  
صاف نموده نبات و دوله داخل کرده دهند و نزل بند چهارده زلوه بند بعد اگر سوزش چشم بود با طریل کشنیزی توله اسطوخودوس یک ماشه کونکاز نیم ماشه سوه  
بهم آسمتیه همراه عرق کوه هر دو وقت بدهند بعد عناب چهار دانه پستان نه دانه تلخه خناری هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل السوس دو ماشه گاو زبان  
سه ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه و دوله داخل کرده دهند ایضا اگر با هیجان در و نزل باشد عناب پنج عدد گل بنفشه چهار  
بهمانه سه ماشه جوشانیده صاف نموده شیره تخم چهارین شش ماشه شربت بنفشه و دوله خاشکی شش ماشه داخل کرده دهند و جد و اریک ماشه حنظل کلی دو ماشه  
بگللاب و سرکه سوده بر شقیقه ضما و نمایند و کونکاز گلنار عناب شلک کشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت زیاد باشد آب کشنیز تازه  
و لعاب اسپغول و رب توت غرغره کنند و گویند آبی که در آن صندل سفید کیشب خیسایند باشد سه قطره با بیشتر در بینی قطور مکرر کردن شقیقه را نازل کند و در خلط  
است که برگ دروه بشیر زمان ساینده بجامه پالوده سحوط کردن و در شقیقه حار فی الحال در دساکن سازد و الاها نجانب در گوش چکانند که باذن الله تعالی صحت شود  
اقوال حکما سویدی گوید که ترهنندی و شیر مرغ شراب و ملازمت سرکه تند آب منروج همراه نان اکا و حاص سرکه بچینه ضما در حمام و اکا و جفت لوط و نیلوفر شراب و  
و آب کشنیز سبز سحوطا هر دو شقیقه حار را نافع است چکنه با زرد میویند که طلای برگ کشنیز و گللاب سد انگلاب و برگ بید و سوار و گل نیلوفر هر کدام که بدست آید بر  
موضع در دو سه جا گلگانه ده زلوه بر آنجا چسپانیدن نفع بیک سید و مکرر تجربه و آرده لیکن بعد از شقیقه بکار برند و اگر تندی سوزند هم برودی رگ صدمغ جانب در درید  
داغ دهند تا از حدوث نزول المار این گردد و غذا درین علت تخیف و میراج الهضم شل نان گندم و گوشت حلو آن چو صبر مغزین دهند لیکن آنکی کم دادن اولی بود و  
بجای آب بر گللاب آب سرور بر مزاج قناعت کنند بلکه آب تمامه گذارند و برگلاب تنها و آب انار شیرین با ناصفه اقضار نمایند شیخ میفرماید که علاجش فصدت  
بنجوی که در سینه و غیره معلوم شده خصوصاً عرق جبهه و صدمغ و از آنچه شقیقه حار را نافع نفوق صبر و آب کاسنی است شربتی از آن واقیه تاسه اوقیه باشد و در آن فصدت  
پیشانی و رگ بینی بسیار نفع میکند و چون دوری باشد باید که تمیبه بدن قبل از دوره نماید و تبدیل مزاج بعد شقیقه کنند پس اگر ماهه حار باشد خمدرات بر صدمغین از فون پوست  
سیخ نفاح و شکیانی و زرنج و بلنج و کافور گذارند و تبرید موضع بدانچه در علاج امراض ماخی حار معلوم شده باید کرد و طلای مدا و کتاب بر شق در نفع میکند عیال گوی  
که اگر حرارت باشد و در در شدید بود این سحوط بکار بندگی نذ شک طریز و زعفران و کافور و اریک سوده بعد از وجهه آب خیار یا آب باونگ آب عناب شلک سحوط کنند و اگر در  
انگی ایون افزایند نفع بود و اگر بسبب است و در انقطاع صوت و فته عارض شود باید که آب گرم بسیار بر سر بریزند و روغن گل نیگرم در گوش چکانند و پنبه در گوش نهند  
این متبه الله گوید که در ماده حار یعنی خون صفرا فصدت سرور از جانب شق غلیظ نمایند و بعد فصدت و شقیقه صفرا مثل صبر و پهلپه زرد و حلیل مزاج بسکنجین که از آب غرغره ساخته

بایاب اندازند و اما شقیقه خوشتر است و اگر حرارت شدید باشد صورت او از شقیقه خوشتر و اما علاج بکینین شکنند پس اگر طبع قبض شود آب آلو و یا تر مندی و جلاب  
 کوچک نمایند و اگر نرمی طبع افزا کند رطب قابض مثل رب میب در آب به بخوره و شربت حامض استعمال نمایند و اگر آنچه بسیار باشد کشتی خشک کوته بشکند  
 و بصندک و گلاب و آب سی العالم و آب کاهو و کشتی تازه طلا کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و انیون اضافه نمایند موضع درد را با آب می گرم بشویند و اگر درونی  
 باشد انیون بروغن بنفشه و آب کاهو حل کرده و بزنی و گوش جانب دردی که در هر گاه در دماغ شود تخمیز و زرات سازند بعد از خوردن آب ساق یا سرکه  
 انطیاقی گوید که اگر شقیقه حار باشد بعد از شقیقه لزوم شرب شربت در و آب آلو بخارا و تر مندی با میوه بنفشه یا بن هر دو کنند و آب کشتی و سرکه دروغن گل انیون  
 طلا نمایند و از همین اجزا سودا کنند و از خواص است علق سداب و شرط موضع درد و طلا بخون آن طبری گوید که علاج شقیقه حارا و لا شقیقه بدن است اگر امانی  
 نبود و دانی که در صدمع موسوی و کر و میم و آن مطبوخ نیست که در آن حلیم زرد و تر مندی داخلست بعد از آن ده روز صبر کرده و شقیقه سرسبز جالینوس کنند  
 و آن معرونه بچوب تو قایاست و بر ضرورت کاهو سلوق و کاسنی و کدو و ماش و بقله میانی و طرخشوق سلوق و ابلاسلوق و اشال آن لزوم نمایند  
 و هر گاه در علیل ثابت بود و علامات غلبه دم معلوم گردد و مانی از شقیقه نباشد باید که استفراغ او بصد هر دو با سلیق الطبی و قیال نیز می کند و دیگری نمایند  
 در میان دو فصل فاصله ایام چندان باید که در آن من از سقوط قوتی عرض بود و چون شقیقه کردند و فصول مجتمعه در سراتی مانند آب می گرم که در آن ششاش مع پوست  
 و بنفشه و سیون گندم چشایند باشد بر سر زرد و اگر این کفایت نکند اسماک نبض شریان با این لایق نمایند بگردنم کاهو یک درم زربنج و دو دانگ صاف بکین  
 انیون مصری نیم دانگ کتیرا و دو دانگ همه را سوده بکسر که حل کرده بر کاغذ مقدار در هم تراشیده طلا کرده بر صوغ چسبند تا ایام شوال و اگر این هم کفایت نکند شریان  
 صوغ و پس گوش نگاه کنند و هر کدام از آن که شدیدتر است که و کثیرا استفاخ باشد قطع و در آن عمل آرند و اگر خواهند قطع ابداع کنند و یا اول قطع نمایند پس دروغ بنند  
 گاهی قطع از دروغ سفینه ساز و قطع دروغ سلیم است اگر بعد شقیقه و پرنه و سکون مزاج واقع شوند اما قطع قطب پس خلقی کثیر را دیدیم که سل شریان کردند و در هر دو کفایت  
 و ضعف بصر عارض شده و روی را در بصر دیدیم که از سل شریان او احوال همان روز خاتم گردید و شقیقه را دیدیم که از سل شریان سیلان لعاب پیدا شد و اما شریان  
 پس هر دو گوش کسی اندکی کم است آن کرده باشد و ایضا شریانها از زمین محبوب نیست هر گاه که تقریظ در کتاب اهویه و بلدان ذکر کرده که هر که را در سن صبا این دورگ را  
 قطع کنند عین گرد و با سنی او فاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم تر آنها در در کلان بر قیاس اندر طفل جاری نمیشود و هنگام تبر و دروغ بی شک شقیقه را کل  
 میشود و اگر عقب شقیقه موافق در پهنترام باشد و در هر نوع صدمع طیب از مزاجات مزاج مریض غافل نشود و هر گاه مزاج او از حالت طبیعی تغییر شود در تبدیل  
 مزاج او اهتمام بسیار کند تا با اعتدال حاصل و باز پذیرد که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو تغییر باشد و آن مرض با وجود تغییر مزاج  
 زائل نمیشود و اما اگر مزاج عضو تغییر باشد اگر در آن جراحت بود و فراموشی شود و اگر قوه بود و مندل بکسر و پس نگاه این عضو و واجب در جمع بدن بر خا اولی است

علاج شقیقه

علاج شقیقه باره

در بلغمی نفع ماده بفضیح بلغم نموده شقیقه سهل بلغم و حب ایاز نمایند و ایضا از مضیجات آن بکینین بزدوری و عصلیست و کدو مطبوخ مصطلک اینسون با دوان  
 در سردی و بیخج و شقیقه سودا پر و از ندها بعد از شقیقه ادویه مسکن و ج که در انواع صدمع مذکور شد و هر چه در خا بلغمی آید حسب حاجت بکار برند و ضماد و قوس شکست  
 آب خاسوده معمول است و طلای روز عفران و اندکی مشک آب یا گلاب سوده گرم نموده نیز نافع است و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی انیون و پوست پنخ  
 کبریا ده نمایند و یا از زردت و فلفل سوده یا گلاب سرشته بر شریان صدمع گذارند و فریون یک مثقال حلیمت یک گرم جاوشیره درم بکسر که سرشته طلا کردن نافع  
 شقیقه معرفه است و در روغن یا سمن اندکی مشک حل کرده در گوش چکانند و معوط انیون و خند فلفل سیاه با سکه گاو ساینده برای شقیقه کبیرا سمن مفید است  
 و اگر برگ نرنجوش و یا بونه یک ده درم کوته در لعاب حلیمه سرشته در صبر بندند و گرم کرده بدان بکینین نمایند برای وجه شقیقه در بلغم غلیظه نافع بود و شقیقه نام  
 قسطا کلین الملکات یک پنخ درم درین کما و افزوده اند و این لزوم نیز نافع است مغز آن ده درم سداب سردم پودینه سردم بروغن گل سرشته بر موضع  
 نهند و اگر شقیقه با زرش نزله بار باشد اسطوخودوس چهار باشد با دوان شش باشد شکر سرخ و توتوله در آب چشایند صاف کرده بنوشند و از سیوس

علاج شقیقه



گندم و نمک یکدیگر کنند و اس تنباکو بگیرند و خاکش با نمک نخل خناسائیده طلا کردن برای شقیقه که بعد از کام عارض شود از تجربات والد روح است و جب هندی معمول حکیم  
شاه محمود آن وقت خات معمولی که در قرا با این سلطو شد نیز سفیدست و اگر امر شد گرد و یا باغ فیهرا و غاریقون مساوی یکدم بدند که برای شقیقه و اکثر انواع صراغ موجب است و  
طلیح با بونه شرح و صغر و شبت و غیره خشایش حاره بر سر بریزد و حکیم علی خان کمیند رشید نواب علوی خان در توابع الخ علاج مینویسند که در شقیقه گفته صاف کهنه اگر نشه شک آن شش  
یاک نایب در بچوال دوز سوراخها بسیار کرده موضع در در برودن در چوب نموده گر اگر گرم بران بندد به صابنه نمک و یک ساعت نخومی بدارند و بعد هر ساعت نخومی بجمید ضلعی نمک  
تا آنکه آن وقت دال نوبت بیخ شش صغری برسد انکه که همان روز شقیقه بر طرف کرده و مجرب است با ندره لطیفه مثل چونه مرغ و کوشک بادا چینی و باز دره تخم مرغ غیر شست با دار چینی سوراخ

ذکر اعصاب و اویس هوائی

سفید شقیقه بار و ضامومی سوخته و کندر و صبر سبزی آبش اهل رشته در حمام و سوط روغن تخم شمشاد و گندم با شک یک تو را بر روغن بادام و سوط و ضماد روغن تخم شمشاد  
و در در بیا بر سر و غذا لیکه و داج و کشک و ششین قطبی و ارنه با بچ مرغ هر واحد در شقیقه باد و مجرب سویدی است و ضماد و مینه مورچه سائیده بروغن گندم و تخم بر باد فیهرا روغن نارون  
و زردچوبن آب و زلف سرشته برگ راس تنها و بشراب کهنه بخته و در قمار گمار در زیر کهنه بخته در هر روز خمه و کباب سویده آب سبزه آبخسته بر باد و عود روغن آن بر باد فیهرا در جانم و در  
و خروب بطنی و طلق محلول بزرن او صبر آخنه و باب بادان سرشته بر باد فیهرا و مثل از رقی که در دوام بصبر چون مسهل که گیند ترنها و با صرف و یا سینه که یارنگ آن داده در روغن کجی و  
و خنا بکه سرشته در حمام اشنان بر زنبق و صبر در حمام و الکلیل الملک بسکه بخته در حمام یا سینه بی در حمام در آن شراب کهنه و خشک و با صبر سبزی بسکه سرشته و تمبلو با کنده در حوض آب و  
نافسیا و خروب شامی بر خون اردین نموده بسکه در مایلین صبر سبزی آب صبر تازه و در آن گندم بخته بر روغن بادام آخنه و کجا شاش بخور سوخته در حمام و از یک و دو واحد بزرباقه با قاشق چوبی در زمان آب سبزه در  
قدم و سوط بسیار و غن بخته در مینیا یک جبه آب رنجوش از بر غن بادام و در کفتار اما آخنه بشبه خمر آخنه و خون نمه یا زهره آن بر روغن بخته در جانب صبح و در وقت خواب بخور  
و روغن بادام آخنه در روغن یاسین روغن بادام تلخ بابک رنجوش و آب یاسینی سی شیر زنان آب برگ سوسن روز نتواند در در ایده محلول از عرفان بخندید سر زهره بر چشمت  
عین ساخته و یک حبث عن بادام سوخته و در فویون یکدم در روغن بادام با نیت حل کرده اگر مرض نوباشد در جانب صبح و اگر کهنه باشد در جانب علیل قطره آن در گوش نیز در روغن  
تخم سنج و شرب ضاموی ازنی و اسن عصانه قمار گمار و صبر انار بشراب کهنه و در بقی سیاه تخم خطلم جوزا سر داشت در او را نود طویل و در بخیل مخلوط بر روغن خیری زرد و در حوض  
و مثل او صبر بلبل سرشته در مغز خیار شبر و او را نود ایسان زو مغز یعنی خرد و کرس قصبه زریره و شمش و ضماد روغن غار و یا سینه خردل و گل با بونه و روغن نسل زردی و شرب تخم  
و ضماد شویند در صابن انار و صطلک و انیسون آخنه در عرفان بخته و خشک جوزا و بخور و شرب ضاموی و تخم زردچوبش و بخور و ضماد سندن و کبریت و تخم برگ غار ماییده و طول  
و ضماد راسن قنار و اختر و اکل و تخم شبت و اکل ضامد خرد و قنار اکل کرم بازی و بقلبه با دیان و نان به شراب کهنه تر کرده نهان چند روز در تخم لبو و تخم و عود یکدم بجلاب هر روز در روغن بادام  
و پوست سنج آن و لبلله کبابی و اکل ضامد و سوط زهره بزر و گویند که برگ طر فام کی سدر دروس سفید شسته ششک لوی تخ مساوی باب فرمشک از سرشته بخور کردن فاعل شش  
ماقی احتلا طر مکی با وید شقیقه مقوی فعل آن است و فنج عجب بیع نماید و حکیم الملک تجربات خود نوشته که اگر یکی در سر که بسائید تا که شبیه اشک جو گرد و در بر سر باند صراغ شقیقه  
مزمع رافع بختند و سلطان محمد را گفته که از مجرب است ضماد کردن جوزا سوخته بر شقیقه همچنین خوردن تریاق کبیر و ضماد بدان و گندک ضامد و تخم کبک و ایضا فاعل آن  
دویم عدد و نخود سفیده دویم عدد و آب سائیده بر شقیقه طلا کردن و گندم اقطار آب زنجبیل تر و قد سیاه سه قطره در سنجین و بقول رازی اگر نمک نیم طل در یک رطل آب  
حل کرده در آن خنا بسره شد و بعد سردن موسی سرانان بر سر خضاب نمایند و تمام شب بدارند شقیقه و بیضه هر صراغ مزمع را از اکل کند و بصحت تجربه بعضی رسیده و هر گاه آب  
پیاز زنگس با نصف آن روغن کهنه بریزند و بر سر باند بسیار نافع بود

ذکر اویس محجره پنهانیه

برگ نیس برگ کنگینی هر یک یک بزوز در چوب ریح بزر و کوفته بخته در آب دریا بقدر فلفل حب بسته در سایه ششک کنند و یک حب ازین و نیم عدد فلفل سیاه در آب سائیده  
بجانب صبح سوط کنند و بر قنار با بونه تعالی در یک روز یا دو سه روز در عرض نازل گردد و اگر حرکت قایمان قدری و سپر یک عدد در اندک آب سائیده پارچه بدان آلوده و بجا  
صبح سوط کنند نیز بجهت و کذا رقیه در آب سائیده دوسه قطره در بینی چکانیدن مجرب و در ریاض اوساد در حمام مقوم است که مغز جال گوشه باب سوخته قدر یک سبک

برگ صریح گذاشتن شقیقه شقیقه است و در شقیق الجربات مسطور است که دوائی مذکور در آب ساینده بر شقیقه مخالف در وسطا نمایند همین که سوزش معلوم کند آب نیم گرم بشویند در شقیقه فرود آورند و در مسوط شوره فقط با با نصف او در نخل آب سوده در شقیق مخالف و کذا در نخل یک عدد در باربع آن تک لاهوری در شقیق مخالف است شقیقه از جربات اوستا و خفوست و سمنند بخل آب سوده و قطره آن در سوراخ بینی جانب مخالف در چکانیدن جرب است و اگر اندکی اگر در آب گرم حل کرده در شقیقه در زماند مفید بود و نخل سیاه بر روغن بادام یا گاو مسوط کردن و کذا نوشا در آب ساینده طرف دوم شق علیل ناسن اذن برای شقیقه و صناع بار دوسود مندست و سوط از عرفان و ناگ کسیر نیز مفید است و نوشا در و ناشه قرفل کلاه دارد و عدد سوده در آب کر لیه تازه حل کرده دوسه قطره در بینی چکانیدن برای شقیقه مزمن مفید است لیکن سوزش بسیاری آرد قدری شیر عورت هزاره این نیز اضافه کند یا بعد استعمال این مسوط نشسته و خمر سوط نمایند و ایضا گل دوپیرا که وقت دوپیرا کشند ورق گل آن را لیه آب او مسوط کند و با پنج قطره آب برگ ناز بو در خراست بچکانند اگر در در بطرف چپ باشد الا بالعکس و با نخل کر دیک عدد در گرسن مساوی شیرا در لیه ساینده در بینی چکانند در شقیقه نیز کشند و یا گیکه ندویم برگ گل واسن نیم عدد و نخل کر دو آب ساینده در شقیق مخالف در مسوط نمایند و یا تخم سرخ بر اندک آب بار یک ساینده و در پارچه پوئی بسته بطرف در دویم قطره در بینی چکانند و یا تخم موه چهار عدد و نخل کر دو آب ساینده در شقیق مخالف در چکانند و اگر دوره بندال در آب کر کرده آب آن صاف نموده و دو قطره چکانند سیلان ماده شقیقه سکن و در دروسا زرد یا نوشا در بلدی آینه ششم نمایند و یا گرسن کبوتر صحرائی با قدری خردل ساینده ضما نمایند یا صابون لاهوری در اندک آب الی سنگ ساینده در شقیق جانب مخالف در دیا هر دو شقیقه چسب هندی که جهت در شقیقه در بیضه سر جرب معمول حکیم شاه محمد است و در اول غیره اراض چشم بیفخت عظیم دارد و ماده چراتیه هر یک یک ماشه جامل و دو ماشه زیره مفید است و هر یک سه ماشه کوفته شقیقه آب بچکنی چهار در حبه سازند یکی صبح و یکی شام بخورند با قدری آب ناسن جهت شقیقه و در در سرفنی سمنند بخل یک عدد در چ سیاه و کسنی یک عدد و نوشا در یک ماشه هر سه را کوفته شقیقه ناسن کسیر در طرف آفتاب رفته و احوال اطباء شیخ الرئیس میفرماید که از اطباء اصحاب شقیقه زعفران است و ضمنا دهمول از سداب و فنع و روغن گل منتفع میشوند و کنگ بطلای قرص پولس و کذا ضمنا در حبه الفار و برگ سداب بکنند خردل نیم جزو در آب ساینده استعمال کنند و بلغ از این قیر طلی است که از درایح یا از انفسیا ساخته باشند تا که بر موضع آید اقله و فنع داغ نموده و اگر ماده شدید البر و باشد بفرود و خردل و عاقر قرحا و مانندان ضما کنند و شقیقه مزمن که بران مدت دراز گردد و او هر حال بار دود و تخم گل تخمیل و تخمین قوی باشد و چون اطباء و نطولات حار استعمال کردند و استفراغ و قیسه بدن کرده باشد اقدام بالش عضله صریح جانب و جع از انگشت و پارچه خشن قریب وقت دوره نمایند بعد طلا کار بریزند و هنگام احتیاج بخورد و اشنداد و جع ضربانی طلای انبون بانزوت و قوالض بر شریان صریح جانب علیل و بستن قطعه سرب یا چوب منهدم بران از جنس قوی محدث و جع ضربانی منقذ کند و بعضی شقیقه مزمن و بیضه مزمن نوشته اند کسیر بندال و انستین را در آب و روغن زیتون و غیره نیز بنده نامر شود پس بر شق علیل آب و روغن یک گرم بریزند و نخل آن ضما نمایند که شقیقه با همی دلی می زائل کند و در اضمه مثل ضما خردل نیست و هرگاه در مرض طول کند صمغ سداب پوست کج کبر و جنصل و فرقیون ساینده بنشاب ریحانی یا آب بادرنجبویه یا آب بادیان سرشته ضما نمایند که عظیم الفنع است و بعد دخول در حمام و کثرت الکباب بر آب گرم مسوط روغن لسته در ساعت در در اسبوی کفین فرود آوردن اختلاج یا بند صاحب کامل گوید که اگر شقیقه از شقیقه و تخم و اضمه و نطولات و اجتناب ماده تخمه ساکن نشود مدت آن طول کند این حبه دهند صبیح درم فرقیون دو درم و نیم رو پوست خربق هر دو ادرنج درم تخم حنظل و مقونیا هر واحد چهار درم نطون سسته درم مثل چهار درم درم باب کربن افشرده جها سازند شقیقه از یک نیم درم تا دو درم و اگر ساکن نشود و مزمن گردد و یا ارج لو غافیا و ایارج جالینوس یا نقوع صبر که در صناع گذشت بدهند و چون بدلی پاک گردد شق مزمن را با پارچه درشت بخارند تا آنگه سرخ و گرم گردد و این قبل از وقت دوره عمل آن را و این طلا نمایند فرقیون چهار شفت ال حملیت و انفسیا هر واحد سه شقال مصافی و چند میدتر هر واحد یک شقال یا یک ساینده لسه که سرشته رو وضع علیل طلا کنند و جالینوس گفته که درم از فرقیون ساختن با جودان حاجت غیره و نفع اودان اینست که گیکه ندویم قیر طلی معمول از زیت مفسول یک رطل موم سرخ ربع رطل و بران یک اوقیه فرقیون سوده انداخته حل کنند و موم سازند و بر شق علیل طلا کرده باشند و اگر اندکی فرقیون گرفته در زیت آینه در گوش جانب در چکانند شقیقه مزمن نماید و اگر صاحب روغن بادام تلخ آب زربخوش در شقیق مخالفی شق علیل مسوط کند نفع ظاهر نمیشد و همچنین روغن خسته شقیقه و اگر این مسوط عمل آن زمان نفع بود و بنده نیز جوا و شیر و زعفران نیز در شقیقه

مسواوی سائیده بآب مرزنجوش تر سرشته شش عدس چهار ساند و بشیر و ترخان دروغن بنفشه حل کرده در مینی چکانند و گویندی باید که حانه شقیقه بار دیالنجی باین دروانند  
 که در آب مرزنجوش فریون حل کرده در گوش چکانند و شرب آب حرف بعد طعام شقیقه را نفع دهد اگر از برودت و بلغم باشد و اما قبل طعام روی است زیرا که ارتفاع بخارات  
 بسوی سر میکند و درواشتهادی نماید سینه بدین سید که اگر سینه سخت شقیقه خاطر بارداغنی سودا یا بلغم باشد شقیقه بدن بادویه مستقیمه آنرا مثل حبس و توبه یا دیاورج نماید  
 و مصطلک بنجانید و آب درین بریزند و پنجین بخورند و آنگه در آن عود و مشک جو شانیده باشد بنوشند و بعد شقیقه طبع علیل خصوصاً عقده ای صمدی زاندرت و بارچه خوشن  
 بالند و دروغن سوسن باروغن خیری یا زنبق قدری مشک آنجینه بالند و قوری از آن در مینی و گوش جاشند و در مینی چکانند و در مرض راد حام داخل نمایند و بر پر کانی  
 که بر سر شقیقه بادا حسی را که مواد آنها غلیظ باشد یعنی شقیقه بدن بشو بای قناری و عصافیر و لجم و بلغم آنها غدا سازند و در هر گاه شقیقه قوی شود و ضعف بشود  
 گردد و شران را قطع نمایند در نه بصارت زائل شود و مصنف حاوی صغیر گوید که علامت و علاج شقیقه بلغمی و سوداوی قریب از عامت و علاج صمدی بلغمی  
 سوداوی است و شقیقه بلغمی را نوشیدن جلاب از بادیان و دردم و گلگند شکر می ده درم نفع کند و غذا مزه نخود آب بشیره قرطم دهند و بعد نضج خلط شقیقه بدن  
 باین حسب انجیقون نمایند سلیمه هفت درم غار لقیون ده درم صبرست درم سنبل و قسط و حب لبسان و قنار از هر یک دو درم زعفران نیم درم اقیون  
 و تخم خشک هر یک پنج درم مصطلک یک درم کوفته بنجیه آب کرفس سرشته چهار ساند شربت یک شقال و این حب مارشانی است و علاج شقیقه سوداوی نوشیدن  
 جلاب باد بنجید و درم اصل السوس منتشر کوفته سه درم بانگر سفید ده درم است و غذا مزه نخود آب بشیره قرطم یا بادام و بعد نضج شقیقه بدن حسب اقیون یا بطبخ  
 اقیون و تقویت مغز با شحمات حار طرب و تطیل سرخ شانیس مسخه مطبوعه و احتراز از حرارت شدید و برودت و صاحب شقیقه بلغمی و سوداوی اتنا اول این  
 دوار المسک بسیار نافع است جنید بر تبریک نیم درم انجوا زعفران تخم کرفس هر یک چهار درم انستین رومی صبر سقوی هر یک شش درم سنبل الطیب ساج هندی  
 سرکی مشک هر یک دو درم کوفته بنجیه لعسل کف گرفته بر شند شربتی یک درم بجلاب میگر از شکر ده درم انطاک گوید که شقیقه خلط غلبه کند و در بنجا بر فصد شربتی  
 و داغ آن افزوده میشود و اگر داده آکنه شود و در شقیقه بار کثرت الطوح بسیر و صبر و کند و رسوب کبابه و آب مرزنجوش بخوردن کی از ارباجات نمایند و این همچون برای شقیقه  
 و اکثر انواع صمدی بار از زنجبیرات مجوده پس است نسای ملی و نقل بسیار انیسون هر واحد یک جز و در می گل سرخ هر واحد یک جز و زعفران پنج جز و مشک شش جز و  
 لعسل همچون سازند شربتی از آن سه درم تخم خشک بنجا و کبابه مخلوط کرده بسره که در آن اشق و صبر حل کرده باشد شسته خنما نمایند که این طلا عجیب است و همچنین  
 سهو آب آب چند مغز و ج بروغن شسته شش طبری گوید که در شقیقه بار و آب در شیم نازل میشود و بصراطل میگرد و مجرای نور بند میشود و علاج این شکل تر از  
 شقیقه حار است پس اگر داده آن در ده بود شقیقه بدن باین بطبخ کنند لیلیه سیاه پوست لیلیه کابلی هر یک پانزده درم بلبله شیر آله و کما فیلوس و کما دروس  
 و استولو قدریون و نسای کی واسطه خود و هر یک چهار درم قناریون و انستین و شمش غافث هر یک سه درم شگامی و با و آرد و گل سرخ و اصل السوس  
 و هموم الجوس هر واحد پنج درم اقیون هفت درم مرزنجوش است درم بویز ظایفی مستی است درم همه را به متور و مطبوع بخوشانند و صد درم از آن صاف کرده یک درم  
 غار لقیون و یک درم تر برود و آنگ نمک هندی آمیزند و چون سه ساعت از شب باقی ماند و ولت درم ایارج قیصر لعسل برشته بخورند و صبح مطبوع مذکور بنوشند  
 بعد از آن هفت روز صبر کنند و مضجعات بنوشند و بریز نمایند از اغذیه غلیظه و بر خوری و شب خوری هر چند که غذا محمود باشد و اقسام بر فرورات و زیر باجات  
 و اسفید باجات نمایند و بعد از در هفتم قنار و دره و بنج نگاه کنند اگر قنار و دره و بنج حاد و بیع بدن گرم باشد فصد قیال یا کول نمایند و اگر بنج راحاد و قنار و  
 راز لگین نیابند تر ب لعسل و نمک جو شانیده با کبچین بیاشانند و رفاده بر شریان صغیر نهاده چشم و سر را بصبا بر بندند و امری نمایند باستقصای تمام معده  
 نقایا بد و چند روز راحت دهند و چیزی بر فرورات زیاده نمایند بعد از آن کندش و تخم گل و شونیز عطسه آورند اگر المی نباشد و طبیعت او گرم نشده باشد شربتی  
 و دیگر راحت دهند اگر مرض نقصان بین پذیرد و در مین در خود راحت یا به صبر نمایند و لزوم بر سیر کنند و طعام و آب وزن کرده بخورند و گذارند که طبیعت قبض  
 ماند پس اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر و الا نظر بقوت و سن و مزاج مرضی و سایر قوا این نمایند اگر رحمت استفرغ ثانی دهند شقیقه باین حب کنند و نندید ام  
 احدی را که این مرض غارض شد و استفرغ باین حب بعد از این تدبیر نمود و مرض او زائل نگشت گویند گل سرخ و انستین و در تر مجوف و تخم کرفس و ناخواه و مصطلک

شقیقه بلغمی  
 شقیقه سوداوی  
 شقیقه حار  
 شقیقه سرد

اراضه داغ تون عصابه وطریق تشنجی

هر واحد یک درم ایچ فقا و غارلقون سفید هر یک یک نیم درم ماینر جرم نیم درم خربق سیاه نیم دانگ صبر سقوی ده درم همه را با یک سائید با آب برگ ترنج  
یا آب بادرنجبویه یا شراب کمنه بپزند و قبل حب ساختن دو مثقال و نلث کرده با نیم دانگ نمونیا شوی تقویت قاده مثل فلفل جها سازند و بعد برینیزود  
پدهند و غذا شور با می سفید با می که در آن نحو و بسیار خسته باشند یا شامند و بعد استقرخ هفت روز راحت دهند اگر مرض با کسل نائل شود بهتر و الا نظر بنص  
و قاروره و سخته نم برین کنند اگر گرم باشد و مزاج او حدت پذیرد چند روز مایه ترک نمایند و بر پزیراقتصار کنند تا آنکه مزاج تسکین و اعتدال یابد پس اگر مرض  
زائل نگشت بر صدغین و موضع کثرت ضربان روغن قسط یا روغن نارون یا روغن بلسان خوشبو باند و اگر کفایت کند لزوم غرغره بویج و عاقر قرحا  
و ایچ فقا و خشک بدان برقی نمایند و اگر استعمال این غرغرات چیزی از زبان یا خشک یا حلق را ضرر و سوزش هم رسد راحت دهند و روغن گل استعمال  
کنند بر مواضع ملتبه و غذای او جیره معمول از شناخته و بهر مایگان سازند و اندک روغن گل بر آن چکانند که این امیب آن موضع را زائل کند و بهتر است که طبیب  
هنگام استعمال غرغرات این اشیا حاده حذر نماید که گاهی سوزش و درم لهات می آرد و از نزول چیزی در حلق منع میکنند و در آن خطرت و اگر این کفایت  
نشد با اندک روغن مصطکه سوطا کنند که گاهی مزاج داغ گرم میشود و شقیقه تحلیل میگردد و اگر این کفایت کند رنگ شریان را بعد تبر داغ و هندی بزرگ داغ یا خرم کنند  
که بعد شقیقه بدن داغ شقیقه زائل میشود و بدانند که استعمال داغ جائز نیست مگر وقتیکه مریض قوی و بدن لقی و طبیعت معتدل و فصل معتدل یا قریب با معتدل  
بود و ایضا بدانند که قطع شریان بر دو وجه است یکی شوق جلد و قطع عرق و داغ طرفین آن دو مسل عرق بصناره و ادخال آهن تحت او قطع او ببلع بران حد  
تا حرارت آله داغ لغشای موضوع بر قحف نرسد و در اینجا تشنج حادث نشود و در است کردن سرد را ممکن نباشد و بعد تبر داغ واجب است که بر سرد کردن و همچنین  
ترنج نمایند اگر مزاج او متغیر نشود و حنط او بگذاود و او نایب مزاج او تسکین یا بد شمشی شرح اسباب نوشته که مضمه درین باب نافع است و کذا ضهاد خا آب نمک  
سرشته و این مریخ خار و سدر است بگیرد و قفل سلیمه هر یک ده درم قصب الزریره سنبل الطیب سافج هندی و قه اشته چندید ستر قسط و زنجوش در صینی هر یک  
بست درم پنج بنفشه صاف هر یک پنج درم و نیم کوفه در آب بچوشانند تا هر اگر دوصاف کرده روغن کجدا آینه باز بچوشانند تا روغن با نذ صاف نموده بدارند و دیگر مایه باند  
و بخور طبیعت او سوطا آب چند روز مزاج بر روغن تخم شمش نافع و بدانند که استعمال چوب چین بعد متقیه نامه در شقیقه مزاج بسیار نافع است و همچنین داغ بر صدغین  
و این سوطا خوب است بگیرد و میانی بقدر عدس و مشک و کافور و چندید مجموع بقدر عدس و در روغن بان حل کرده سوا کنند و این طلا در ساعت شقیقه  
رائع بنفشه کفاح کند زعفران صبر هر یک درم بزرگ ایچ دو درم گل ارنی درم صمغ عربی از زود ترکی هر یک نیم درم اینون یک دانگ فور کجبه سائید با آب نیمه بزرگ بدارند

کتاب طب  
تبرکات  
اراضه داغ

عصابه

و آن در ویست که در هر دو بر متصل اعضا پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو حادث شود و بدان سبب مریض بر کشادن چشم قادر نباشد و بر او قناده  
و از روشنی متفر بود و پندارده پیشانی او وسط قناده شدت تمد و بعضی گویند که فرق درین در دو در شقیقه نیست که این بعد زوال آفتاب کمتر میگردد و تمامه  
زائل نمیشود بلکه اندک اثری می ماند باقی بسیار بخلاف شقیقه که از نیم روز تا همه شب هیچ اثری از در و نبود و الا اندک ثقل و جالینوس گفته که در شقیقه طول  
بیشد بخلاف عصابه و طبری گویند که درین علت بنص صاحب آن صلب و سمد و قاروره خام غلیظ میباشد سبب آن یا صحو و اخلاط بخار س  
گرم است از بدن و احتباس آنها بنا بر کثافت جلد و انسداد نسام در پیش سر موضع که عصابه می بندند و از جهت آنرا عصابه می مانند و با تولد حرارت  
ساده و احتقان آن در صدغین و عینین او با سطله رسیدن سردی بسبب گرمی آفتاب یا آتش و گاهی از احتباس زکام نیز عارض گردد و مراد از  
اخلاط بخاری اخلاط قابل تجر از دنی سبب است یا اخلاط شبیه بخار مثل اصناف صفرا و خون صفراوی و بلغم رقیق حار که این همه مثل بخار اند در تصاعد  
طریق تشخیص اسباب این در جن شناخت اسباب مذکوره از لزوم و عدم لزوم مرض از تقدم اسباب هر یک توان کرد مثلا از مریض پرسند که در روز و شب  
می ماند یا نه و پیش از مرض شستن در هوای سرد یا غسل کردن آب سرد اتفاق افتاده بود یا نه اگر قرار کند سبب او صعود اخلاط بخاری باشد و اگر گویند که در  
از صبح مشهورع میشود و بعد زوال آفتاب کم میگردد و در شب نمی ماند پیش از مرض از دیدن در آفتاب گرم یا شستن نزدیک آتش و در فاشه زینب کردن

سرمد هوای بار دیوانه آتش آب بر سر اتفاق شده بود و سبب اول و تولد حرارت مافج باشد و اگر بعد ز کام بیان کند پیش حس کام باشد درین بیشتر از خوردن ایشای  
 حاره یا بایسته ابتدای ز کام عارض میشود و علاج در قسم اول فصد سرمد و بعد سوسه و در گرد پیشانی یا صدغین کشیدن پس بخاریدن اندرون بینی از میری خوش رعات  
 آوزند یا جمانت پس سر نماند و تلین بلج میندازد مناسبه شل شیر شستن تخمین باب انارین و تر سندی و آکو و مانند آن کنند و ما و کچین بسیار نافع است و مروت  
 که در علاج امراض باغی حار و بخاری و صمد عار و بخاری مذکور شد بکار بندد و کافور و صندل و سرکه بوبیند و دیگر شمعوات بار عمل آزند و برای جذب خلط و آب و بجز  
 ایشل سابقین بنند و تدبیر بمانند و حمامت بی شرط بر نخیزن و سابقین نمایند و یا بعد از تعیبت شربت ایسوی و نیلو فرود و اچکینیم تولد و عرق بید سوده و گلاب و گلاب  
 بید مشک هر یک پنج تولد مل کرده نوشند و از سرکه و گلاب و شیر زان هر یک نه ماشه تخم کاکوشین ششک خضص کلی صندل سفید هر یک سه ماشه سوده آینه نخل سازه  
 و شیشه زرن و در عین که در کاهو هر یک سه ماشه کافور یک ماشه حل کرده موسط سازند کرات و مبرات و غذای آن جو شربت بنفشه و گلاب بید و شکاف و یا اسفناخ یا تره  
 یا زرات حمامه از انار و قمر سندی و آکو و اگر ازین تدبیر ازل نشود رنگ بینی زنده و سوسل صفا دهند و تر سندی نوشته که درین مرض تجربه کردم موسط طبا شیر معمول  
 از طباشیر و فیون و زعفران و شکله مصری که در شیر زان شیاغ ساخته شکاک کرده بشیر نکور یا روغن گل یا روغن بنفشه حل کرده استعمال نمایند و ایضا بگریخته  
 و برین گلاب سوده و زعفران بنامه در سوسه و زنده و تر سنجک اندک که مجرب است و کما و معمول از آرد جو و خطمی و صندل سفید و گل سرخ مساوی کوفته بگلاب و سرکه  
 و روغن گل سرشته نیم گرم استعمال نمایند اگر گنده گرد و از ابونه و مرزنجوش مطبوخ تکید کنند و بطلای معمول از صندلین و تخم کاهو و گل سرخ و نیلو فرود هر یک یک گرم  
 شیاغ مایشتاد و درم فیون پوست ششکاش هر یک یک مثقال بگلاب یا آب غب اشک کشنیز سبز طلا سازند و طلای لائق نیز مفید است و گویند که آب در  
 برانجا با صمد دوسه و جب بکثرت از تخم این در دست و تخمین چسبایدن یک عدد ز لومیان هر دو برود و این نخلخه درین باب از مبررات نوشته و شاد  
 کانی صمد سه ماشه کافور یک ماشه در عرق فلفل و تولد روغن یا سیم کاینیم تولد آینه بکار بر بند طبری گویند که ترعیف و فصد هر دو قیقان عمل آزند و امر بر سبز زرد  
 سوسای مروت معمول هر یک و شکله نماند و سرکه و کافور جو بمانند و امر باییدن پایا و سوسن سابقین کنند و اگر این تدبیر کفایت نکند حقه های لینه مذکور در امراض حاره  
 مثل قهقهه و حساک و با بونه و عصاب و پستان و بزرگان و سوس و جو و مانند آن عمل آزند و ادویه که معده را گرم کند اصلانند و این مرض ابو جحر کنجی را در  
 حاض شده و علاج با ارجات و ایشای حاره مسخنه کردند و کافور عظیم گردید چنانکه بر کشان چشم و نظر بر روشنی قدرت نداشت پس این سیار معالج با صمد و علاج مذکور از  
 نوشانیدن ما ایشی و فصد سرمد و استعمال حقه لیم و داک قایدین و سوسن سابقین نمود و مرض زائل شد بعد از آن رساله درین مرض تصنیف کرد و در آن رساله  
 ذکر کرد که این علت در حاران بسیار حادث میشود و اثر عصابه گویند و این مرض در رمی شخصی از اجله کبار پیدا شده و اغلبا گمان کردند که نزول المارح صمد است  
 و شربانه های او قطع کردند و در غل نماند تا آنکه بعد ششم او زائل شد بعد ششمی تریح او نمود و با کل تابینا ساختن و زنی را این علت در رمی عارض گردید شخصی نمید  
 صدغین ایضا و کبیران فیون بود و یار و پس موضع خدر شد و ما و در آن بنجر گردید و در زبان بآن نقل و در چشم آن ظلمت پیدا شد و دائم بر رو افتاده می ماند و طبیعی تلخ شیرین  
 او ایشاره می نمود و من شناستم که این عصابه است و علاجش ترعیف و تل طبیعت بخته های لینه و شد سابقین و داک قایدین و شرب ما و ایشی است پس آن  
 همین تدبیر نمود و مرض زائل شده و اگر مرض معسر گردد و احتیاج ایضا و ات ملله افتد و جب است که ضماد بنفشه و نیلو فرود خطمی و آرد جو و برگ نباتی و برگ  
 اسپنجول و مانند آن سازند و گویند که در غذای صاحب این مرض کشنیز زیاد اندازند و از جمله غذایی که بنجره بسخند بر سیر کنند و در قسم و در هم یعنی آنکه از تولد  
 حرارت سوده بود و مروت مذکوره و هند و فقیع مسام از خارج و تلین طبع پرستور نمایند و کافور سوده بروغن گل آینه در رمی چکانیدن مجرب و معمول است و کنگ  
 ضماد برگ کاسنی تازه و گویند که طلا بکافور و ایشای مایشتاد و حصف و تخم کاهو و بزر بلنج و فیون نرم سوده با سرکه و گلاب سرشته و آشامیدن شیره و تخم خیارین  
 و تخم خرخه کشنیز شکاک با شربت بنفشه هر صبح و خوردن اطریفل کشنیز می شرب و وقت خواب آب گرم نافع است و این نوعی از صمد شمس است و علاج این  
 علاج آنست که در صمد عار و بخاری مسطور شد و آنجا که از احتیاج ز کام بود به پیش بلع ز کام جار نمایند و از ادویه و غذایی که بنفشه استرا کنند و قطور کافور و روغن گل  
 و برنج یا زنجبیلی سوسه و سوسن است و اگر حاجت تمقیه باشد و در مزاج زیاد حرارت نبود و خبازی بیخ ماشه پستان نه دانه اصل اسوس بیخ ماشه پریاوشان بنفشه

و منج بار و عوش آلوده و شاهره افزوده شب خیسایند و صبح گلخانه سده تولد و دخل کرده بنوشند و اگر فرومانند و سه روز که حرارت کم شود و گاو زبان گل گاو زبان کز  
 پنج ماشه باویان پنج کاشنی نیم کوشه هر یک صفت ماشه اضافه کنند و بفتح ماهه شاهره ماشه مطبوخ و در چار ماشه سنای کی یک تولد پوست لیلار و پوست لیلیا کالی  
 پنج ماشه لیلیا شش ماشه مغز فلوس هفت تولد شکر سرخ چهار تولد گلخانه چهار تولد باروغن زرشک شش ماشه فروود سبزی سهند و بعد و مسهل با بفتح و در حب ایاج بر شکر معمول خوردند

حسن

رضعیت که هر گاه عارض شود و بیاضان بیدار و که مغز او بی خار و بدون صلاح و الم و اگر سرد و را بیفتانند یا بچینی سنگین بگویند یا آب گرم بر آن بریزند لذت یابد  
 و اندک صاحب تر و ج این مرض رطوبت فردی کمی ساخته و پیش از بجزه سینه بخانه بخاره لذت قلیل اختصار است که بحد صلاح نرساند و از عضو دیگر نسوی و باغ غریز و  
 و یا در بطون و باغ وصل شود و لذت کند چنانکه بجزه جارات موجب جرب سام را لایع میکند و خارش می نماید و خوش می آید خاریدن آن و این از احتقاد و شدت گرمی است  
 و تغییر آنها کیفیت لذت حریفه میشود و بقول طبری این بجزه جارات چون منکس گردند و بعرق از سام خارج شوند در بدن حکم پیدا کنند و اگر خلطت یا بپسند و  
 در جلد بماند جرب یا پس اعدادش نمانند و تجرب کرده ام که نبض صاحب این مرض سریع و دقیق متفاوت و قاروره حاد و دقیق انقوام می باشد علل جرب بهر شیخ  
 انجرو و تبدیل مزاج اخلاط و تطیب آن او و به سرد و تر و آنچه در امراض دماغی حار و بخاری مسطور شد عمل آرند و شیر و خرفه و خیارین و کامبو کشنیز با شربت  
 نیلو فرو یا شربت بنفشه بدیند و لعاب اسپنول و لعاب تخم مرو و ما و آبجین در آب و ما و القرق و آب بپند و نه هر واحد با شربت بنفشه و شربت خشتی شش  
 اینست نوشیدن نیز سفید بود و کما دیکه در علل جرب حساب که شست باغ است و افزاید جرب شکر جارات رطب چون ما و از شیر یا کامبو و یا آب و کد و پیشه و مغز بادام  
 پنجه و شیر بز و قند سفید بدیند و هر گاه تبدیل مزاج اخلاط شود و حدت آن ساکن گردد و حرافت ازان زائل شود و حاجت تقیه افتد و ازان هنگام از مسهل  
 صفرا و یا مطبوخ انجبین و تخمندی و قتیقون و لیلیا نرد و با شیر خشت و تخمببین استغراق ماده نمایند و یا آب شاهره و مرق و شکر و یا شربت و در دیگر رطوبات  
 بپسند و هر چه در ار بول بسیار نماید بپسند و اگر خون غالب بود و قوت مساعدت کند فصد کنند و برای جرب هواد با سفلی حجامتی شکر بار سابقین و قتیقون  
 نهند و بعد تقیه و لطولات و روغن های سرد برای تبدیل مزاج و باغ استعمال نمایند و ما و آبجین و آبهای مذکور بنوشند و بعضی متاخرین بنویسند که  
 آب سبز یا ما و القرق یا ما و اختیار بقدر نه تولد و شربت نیلو فرو و خشتی شش هر یک و تولد و یا لعاب اسپنول و بعد از شربت نیلو فرو و سکنجبین قناری علوی ثانی هر واحد یک نیم تولد  
 بپسند و غذا آش جو شربت نیلو فرو و کلاب نوشانند و فرنی شیر بز بپسند و اگر ازین تدبیر صحت حاصل نشود و جهت تقیه بدن و تبدیل جنس مطبوخ لیلیا و یا شاهره و یا  
 ما و آبجین شربت انجلی علی بخان و پند و یا مرق شاهره و کاشنی با شربت شاهره در شاهه ارزانی و بعد از تقیه اگر تمیلج افتد فصد سرد کنند و جهت تبدیل مزاج  
 اطرافیل کشنیزی و پند که در آن هموزان همدا و دیگر کشنیز باشد و یا این سفوف و پند تخم شاهره کشنیز خشک هر یک و تولد لیلیا شیر یک تولد کوفته پنجه قند سفید چینی آن پنجه  
 دو شغال بخورد و نقل راس و تشخیص امراض دماغی مادی ملاحظه نمایند پس با اگرانی سرطانات غلبه بر خلط که دریافت شود حسب آن تقیه کنند و استعمال شکر  
 نافع بود و در نقل و موی بعد فصد قیصال فصد رگ پیشانی نمایند خصوصا اگر نقل نسوی خلقت سرد باشد و یا بنفصد رگ و یا شریان بین گوش بر داند و خصوصا هر گاه  
 نقل نسوی تمام سرد باشد و بعد از پنج مطبوخ لیلیا و یا ایاریات بخلط غالب تقیه نمایند و قندیز باغذیه که طبیعت مثل خورد آب با شیر و قمر طم یا با شیر یا شور یا شور یا شور

سرمسام

یعنی آماس سرد و آنرا سرد سوس نیز گویند و سرمسام بحسب صلاح اطباء در قسم است یعنی و غیر تقیه حقیقی ورم غشیه و باغ یا جرم است و انواع آن بحسب اختلاف مزاج او  
 مختلف است مثلا آنچه در حجاب قیق یا غلیظ و باغ سوسای جرم و باغ ازاده گرم افتد قریب منگس گیند و ما و آن یا خون صفراوی یعنی مخلط بصفترا و یا صفرای خالص یعنی غیر مخلط  
 و غیر محرق که آنرا مرق صفرا گویند یا جرمی صحیح یعنی صفرای طبیعی اجزای لئون غیر مخلط و غیر محرق و یا صفرا مخلط با نذک باغ صفرای محرق مائل بسودا و این بدترین است  
 و در اکثر از دم مراری یا از صفرا افتد و بعرق یا راجع تقیه گردد و گویند که اگر خرد و ش سرمسام از شرب خمر و تناول حلوا با و گوشتها و از شستن در راه رفتن در آفتاب باشد  
 و بعضی رموی را قریب طین و صفراوی را قریب طین خالص نامند و در نفس جرم در باغ را اگر از خون فاسد متعفن افتد فلغمرنی خوانند و اگر از خون صفراوی یا صفرا کثرت

عارض شود و محرک و گویند و اگر اسهال غلیظ نباشد روی محترق که در عرق و بلغم و جوهر آن منصب گردد و عارض شود و جگره نهم نامند و تورم خاص تجویف شرابین  
 و بیخ را که از خون محترق غلیظ فاسد و زهامت نهاد و شباهت حادث شود و غانغرا یا اشتقاقوس خوانند و آنچه از اده بار و افتد سرسام بارد گویند پس اگر در مجاری بجم  
 و بلغم یا دلش چهره و باغ ایلم عارض شود و لیث غس نامند و اگر اسهال و احادش گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضی این را نیز لیث غس گویند و سرسام قوی حقیقی است  
 که بسبب تصاعد بخیره اعراض سرسام مثل بزبان و اختلاط عقل بی ورم و بلغم درخشیده ظاهر شوند چنانچه در تب های گرم و اوج جمعی و از اختلاط محترق در فرم سده و  
 از درام در نواحی خارج راس یا در غشای خارج و در سرسام بشارکت جابج و ارام آن سراسر عضلات صدر و در ورم شانه در حرم دعه مشهور میشود و بطریق تشخیص اقسام  
 مذکوره باید که اول این در دریافت کنند که سرسام حقیقی است یا غیر حقیقی و این چنان باشد که از مغز بین مرض معلوم کنند که بزبان و اختلاط عقل که علامت مشترک  
 سرسام حقیقی و غیر حقیقی است بدرج ظاهر شده یا واقع پس اگر مرض را بزبان و اختلاط عقل تبدرج و اندک اندک واقع شود و بالزوم تب که اکثر در نیم روز  
 شدت کند ثابت و لازم باشد و بلغم سوداوی دیگر نباشد بلکه اول علامات او ظاهر شود و بعد از آن مرض دیگر هم رسد و حبش اطراف و اضطراب و  
 نفس مضطرب غیر فانیست و اسهال و سرهما و بسوی بالا و اختلاط عضلات در نواحی شریعت و گاه با خواب مضطرب بود که از آن بر چند تا و از قوی دهد و گاه بخوابد و گاه  
 بیدار شود و در اکثر خواب اندک یا بسیار شوش بود و با خیالات و احلام فاسده بلکه و اقباه شوش با و از بلند و بیخامی و دلیری و اعراض از شعاع و اضطراب زبان هنگام  
 تخم خشونت و گزیدن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب اندک شرب آن و سردی اطراف و بول نائل بر قوت و نبض ضعیف و خوراق قباض  
 و اول انبساط او سریع تر بود و فاشا بهت او از روحیت خالی نباشد و گاهی بیاض و عظیم و متواتر گردد و سرسام حقیقی باشد پس در صورت باقسام حقیقی نظر کنند یعنی اگر  
 علامات مذکوره آن باخته و ظاهر قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض و سرعت و تواتر آن و سرخی چشم در وی و بر آمدن اشک چشم و چرک از آن و بیخوابی غیر مطلق  
 و خشونت زبان و سردی آن نائل بسیاری پس سواد آن و نقل زبان و کسل از کلام و اسهالی رنگمای رود چشم و تواتر نشست و برخاسته بغیر حاجت پانته شود  
 سرسام دیمی باشد و اگر علامات حقیقی تب محترق و حاد و اشتداد آن لغت بخوابی مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت غضب و بد خلقی و اضطراب و وقت  
 اطراف بینی و زردی رود چشم و زبان پس بسیاری آن و سرعت و تواتر نبض و کشیدگی پوست پشمانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و تالیغ نفس و کثرت تشنگی و  
 قاروره اجزای بیاضی و قبض شکم محسوس گردد و سرسام صفرادی بود اما اگر از صفرای محترق نائل بسودا عارض شود با عوارض مذکوره بنوعی و غیره و عظم نفس و  
 که درت چشم و ترسیدن و آواز او درون و خراب جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بسیاری حرمت خسار و اجام عارض  
 که از یاقی و فشیان و فرط بیلان مرض با فساد او بر شیت بغیر نظام و خلل معقود و سیات باشد علامت فاشونی بود و باشد که درین درم از سختی آمان ز راهی  
 از هم باز نشوند و بلکه و بلغم اندک کشیده شود و سرشنگان در آن در اکثر بر زوسوم ملاک کند و اگر از آن نجا و زد کند امید نجات است و اگر اندر سر و ج و التهاب شده بود  
 و تبس چهره سرد و رنگ سرد و چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و تب بسیار خشک و تب شدیدی تر بود و نشان حمره باشد و این نیز در اکثر زوسوم تب مثل میرستا  
 و اگر این علامات با خارش و بلغم بود علامت تولد قوبا در و بلغم بود و گاهی بیجان را حمره در و بلغم عارض میشود پس یا فرخ فرومی نشیند یعنی تارک سرختر بپوشد  
 بطرف و نعل و چشم با غائر و کوچک و زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر در وقت و التهاب باشد شل جره آتش باشد جرد بود و اگر بسیاری چشم غائب شود  
 و سفیدی پدید آید و بقفا نفتن آرام یا بد و شکم متعج و سرهما و کشیده گردد و در اعضا اختلاط بسیار شود و فساد رنگ چهره و تیرگی او مع سرخی و بلبلان حرکات  
 باشد علامت غانغرا یا اشتقاقوس بود و غانغرا یا مقدمه اشتقاقوس است و بعد بلبلان حس بنامه اشتقاقوس گردد و تود و جالینوس این هر دو لفظ مترادف اند  
 و این نیز صعب بین اقسام سرسام است و در سرد و نمیکشد و اگر علامات سرسام حقیقی بالزوم تب نرم و دروغ و صلابت و بطور و اختلاط تبس مع چون و خوف  
 و جستن از خواب و فریاد کردن و وقت نفس با مردم و ذکر و فریاد مردم کردن و گریه و بیداری و کشاده نماندن چشم و خشکی بینی و زبان و ولات و کثرت تنفس  
 نوعی که گویا گلو خفه میکنند هر که گردد و بد و درین نوع نیز عظم حال غلیل ظاهر شود و قاروره بلغمی و یا مشتقی بود و سرسام سوداوی باشد و اگر با وجود آثار سرسام حقیقی  
 دوام تب نرم و عظم و تفاوت و بعضی ولینت و بطور و روحیت نبض و بطور و ضعف تنفس مع ضیق اندک و تریل و تبخج و دوام تبغیض و سیات تبیل و سیات

و کثرت آب دهن و فائزه و گاهی کثاوه ماندن دهن و سفیدی زبان و کسل از جواب دادن و عسر حرکت پاک و زبان لینت بر او و غلظت بول و عود عرض فواق  
 و ارتعاش عرق اطراف اجیان و انحدار بر سر معلوم شود و پیشتر باشد و هر گاه در مغز اختلاط عقل غلبه یابد و افشانه و فلق شود و اشتداد و از یاد و اختلاص نواستبان تابع  
 اشتداد و از یاد و اختلاص نواستبان عسوی دیگر بود و سرسام غیر حقیقی تابع امراض دیگر باشد و اینها از نشان غیر حقیقی است که بعد از امراض اعضائی دیگر  
 پیدا شد یعنی اولاً مرض اعضائی مشارک و اولغ بهم می رسد و بعد از آن علامت سرسام ظاهر میگردد پس درین صورت باید که باقسام او توجه نماید یعنی اگر از مشارکت  
 حجاب حاجه و عضلات صدرا فته تقدم علامات برسام بر ذات کبینه مثل وجع نخاع در پهلو وقت تنفس و ضیق نفس و سرنگه تشنگی را بجا و نبض فشاری بران  
 گوایی و بد بیشتر حرارت آن در نواحی صدر باشد بخلاف حقیقی که در نواحی سر بود و نفس مختلف باشد که ضعیف نشود و گاه متواتر و عظیم گردد و دلیل او بصغر و  
 اکثر بود و گاه نفس بعد مدتی برآرد و اگر از غلظت متع در فم معده عارض شود و لغز فم معده و غشیان و غلظت و تخیل بران شاخه بود و اگر بسبب اورام اعضائی دیگر  
 مثل ورم شانه و ورم فته باشد و عوارض اورام مذکوره معلوم شود پس قسمی از اقسام سرسام که شخص گردد مطابق آن بطلخ مخصوصه او و پر از ندها و آبها  
 بدانند که گاهی در قرنیطس بسبب مشارکت یا انتقال ماده جوهر دماغ نیز مکنه و این شایه الراء است در روز چهارم که بشود و اگر از آن تجاوز کند نجات یابد و در اکثر  
 و کسی که بسبب سرسام میر و اکثر بسبب آفت و نفس هلاک شود بهر آنکه حرکت نفس ارادی است و او در آن مختل گردد و بسیار باشد که حجاب عروقی که از سر خارج شده است  
 ورم کند یعنی که با آن در زبانی سر شگافه و اگر در قرنیطس و امثالش در نواحی سر و قبه باشد و بعد از آن تشنج و قوی از نگاری عارض شود و مرض در ساعت بمیرد و اگر  
 قوت قوی باشد اطول مدت ممانت او یکروز نماید تا دو روز است و امیدوارترین اصناف قرنیطس آنست که مرض آنچیز بدان کند بعد از وقت تب بیان آن  
 کند و بسیار است که مختل در نواحی سر میگردد و قرنیطس بواسطه اگر سیلان یابد یا خون از عروق مقعد جاری گردد و عطسه و در سرسام دلیل محسوس است و تشنج که تنها در اکثر  
 سال باشد از سرسام کم نجات می یابد و اختلاط اعضا و صمغ شدید و اگر کم نماند بر سرسام است و اکثر سیران قرنیطس بعرق و یا بر عاف و یا بجزایان دم بود و بسیار  
 رسد و نفس تشنج و تشنج و تشنج بول هر گاه درین حالت عارض گردد بسیار هلاک شود و هر گاه چشم صاحب سرسام کشاده ماند و حرکت نکند پس عسوی مکن  
 می کند در همان روز یا روز دوم بمیرد و آینه تشنج شدن دهن صاحب سرسام قاتل است اگر عقب او خفت روند و در او تشنج آمدن روی است خصوصاً از یک چشم  
 دو و ام باینست بول در سرسام هلاک است و در سرسام اگر با اختلاط عقل ساعی گریه و ساعی دیگر خنده بود روی است و همچنین سرسامی که منقل از ذات الریه باشد  
 و اللت بر شدت حرارت خلط نماید اگر چه انتقال یابد بسبب غیر حقیقی و بیشتر سرسام غیر حقیقی منقل میگردد و گاه سرسام بدقی یا جنون منقل  
 گردد و گاه ماده قرنیطس از حرارت میل بر زودست نمود و انتقال به پیشتر مینماید تا اشتداد و اعراض پیشتر کثرت عرق در آن قاتل است وجودت نفس  
 و اختلاط اعراض خود و صاف طور در دم پس گوش نشان سلامت است و چون صاحب پیشتر غلبه بعد از تقیه بدن و آمدن بوش اختلاط در سینه بدن و عسر  
 و در دست و پای چپ افتد اکثر است نامی طعام و خروج بول بی اراده و بعد از عرض حالات مذکوره بر روز پنجم یا ششم اختلاط قلب یا پیشروی ظاهر شود پس در  
 یازدهم یا سوم بمیرد و همچنین اختلاط بعضی اعضا مانند خنجره البیرو دست و پای همان جانب نالت تشنه ای طعام و خروج بول بی اراده با سوزش شدید در نواحی  
 جانب چپ سینه اجناس مثل و اختلاط عقل بر سه کیم ماه میگردد و بر روز چهارم هلاک می یابد و سرسام سوداوی کمتر است و اگر افتد در نواحی سینه یا سینه یا سینه یا سینه  
 تشنج اگر پیشتر می یابد که گاهی در بعضی صاحبان سرسام اختلاط در حرکت اجزای وضع عارض شود و تشنج گردد و بنا بر ضعف قوت و لکت از بسبب تحمل اکثر  
 حرارت و این مندر نشی بود و اگر که اختلاط و ارتعاش را صلابت برگ و قوت قوت و جب کن که این مندر نشی نبود و گاهی نبض ایشان تشنجی گردد و تشنج مندر  
 تشنج بود چون علامات امراض حاده و حیات صعبه مینند و در آن امراض قبض طبیعت با فرط گردد و آنچه که خروج بران مثل تشنه ای لینت معسر شود و در انجا داد اکثر  
 یا عرق بسیار عاف یا آفت در اشیا و اورام در غشیان و امثال آن نباشد این مندر قوی بسبب سرسام بود و قرنیطس ایسان شی قریب کیفیت از خواص ظاهر  
 و حزن بلا سبب ظاهر و اجلام رویه و معدن کثیر و نقل و اشتداد تقدم نماید و در اکثر زردی چهره و سر طویل و خواب ضعیف تقدم کند و این اعراض مشتبه گردد  
 مادام که مواد متوجه بسبب دماغ بود و در وقت آن گردش کند و چون قریب قرنیطس شود و دماغ ماده را تشنج کند و در ابتدا او جمع از پس سر قریب تقاضا نماید



و در صمد و صغراوی و چون درین مرض از قند و دماغ ورم کند ششپه ساهی ایشان خشک شود بعد از آنکه خشک شروع گردد و در خصوصاً از یک چشم و بیشتر چشمها را بماند و گاهی بیلسکون اکثر عضا کنند و گاه بیشتر از حرکت و بندگی که ریز باسی اشیا و یا گاهی بیچینند و گاه چشم پوشند و گاهی کشاوه دارند و میخیزند و گاه از کلام تفصیح کسل نمایند و از راهی که بیان نمکند و گاه ایشان را نظیر البول حادث شود و این در حیات از اول قوی برسام حاضرست و از اول میگذرد و عضا می ایشان باشد غافل شوند و اگر گداهم غصه و درد ناک ایشان از سرخ مس کنند المی نیابند و گویم که چون ورم در جانب مقدم دماغ افتد و در جانب پس میاریند و بای اشیا ایسان گاه از دیوار بچینند و غیر موجود خیال کند و دست پیش چشم بین بنمایند و اگر ورم در وسط دماغ باشد فکرانساند پس سبب تحلیط نماید و چیزی که عمل کند و تمیز باطل شود و بعد از آن که تمیز باطل نماید چون ورم باکی بنحاف یعنی نمودن دماغ افتد و نافه را غاصد کند پس بیمار را در غیر دواعی را یاد کند و آنچه میند فراموش نماید و بی الحال از آن غافل شود حتی که گاهی چیزی را طلبند و بسوی آن اقدام نمایند پس طلبید و یاد نشود و گاهی طشت برای بول کردن آن طلبید و بسوی آن اقدام کند باز از آن فراموش سازد و اگر در تمام جسد دماغ مستعمل باشد تا ظاهر گردد و اگر آن دماغ در کله چشم سرخ گردد و در سایر اعضا خاشه بودم کلامه اکنون تدبیر کلی سرسام بقلیم آید بران نظر دارند و سپس علاج قهقهه و که طلبید باشد ملاحظه فرمایند

**علاج کلی اقسام سرسام**

بدانکه در بیشتر کدر اوصاف سرسام قهقهه است که هر گاه اختلاط عقل و در میان شروع گردد و دماغ قوی نباشد فی الفور بدارت با بصیرت سرور کنند و اگر در سر روز اول اتفاق قصد بختند و قوت ساعدت کند تا هفته اول برود که مناسب اندک بشانند اما هر قدر که قصد سرخ تر بود نافع تر باشد و اگر کمر سرد مانده نشود هفت اذکار کسان و اینها اگر مآه شود بدالتوجه بسوی سر باشد در حضورت قصد هفت اذکار بلکه بهلیق اولی است و اخراج غون بقدر صلاح مناسبه اگر آثار ترغیبی مثل ارتعاش نفس یا انحنای اختلاف آن بلا نظام که یک بغمه عظیم و دیگر صغیر بود یا فته شود فی الحال خون بند کنند تا نشی نیند و بهتر است که خون بتفاریق گیرند و وضعفت قوت اندک بر آن تا طبیعت بقوت خون با وجود عدم اقتضا مقاومت مرض کند و عصبانیت حکم بندند تا از اضطراب حرکات مرتضی وان شود و احتیاط نمایند که بیمار بسبب بی شعوری خود عصبانیت نماید که غون جاری گردد و اگر قوت مرتضی قوی و سرسام شدید باشد روز دیگر قصد ک پیشانی بعد قصد قیقال نمایند و همچنین اگر قوت قوی نباشد و یا قصد دست ممکن نبود و یا نیمی از آن باشد در پیشانی کشانند و اگر امتلا بسیار باشد حجامت میان کتفین نمایند یا از لوجه چپانند و همچنین در صبیان و یا از رعات خون جاری کنند و یا بر ساقین حجامت نمایند و هر گاه حال قوت و سرسام متوسط باشد و در تاخیر قصد خطر بود و در قصد دور و زیاده روزانه نکنند پس بعد استقرار در قصد نمایند تا منفست او ظاهر شود و نصار روز اول و سوم کنند و در چهارم اسهال ضرورت است و بعد قصد استعمال حنظلین مثل روغن گل بهار اشجیر و یا آب وزیت و عند احتیاج بقوی ترازین که در درجه لینت باشد نیز مناسب بود و استعمال نخله سیرج الاثر است و مآیدن و بستن پایها در جذب ماده انفعالات و پاشویه به دستور و حجامت ساقین باشد در دومی و بی شرط و غیر آن نافع ترین تدابیر است و تدابیر سرخون گل و مسکه نافع است مطلقاً و همچنین باکیان یا کتوله بر سر مرتضی نخوی شش کردن که خون او بر سر آن بچکد و اگر گرم بر سر بستن در اقسام آن موجب است و گداهای و جلد سر بر در حال سلخ آن بر سر که ششمن موجب و چون تب لازم این مرض است تدبیر تب را نظر دارند و چهارم قصد تنویر بنطولات و سحوبات و مضادات اعم مطالب است و در نطول که جهت آوردن خواب استعمال نمایند تا ششمانندند و بر اصلاح خشنخشانند کی با بون نیز افزایند و خانه نایک معتدل هوا باید خالی از رطوبت و آلودگی از ششهای براق روشن و در بروی مرتضی کلام بسیار آواز قوی کنند پیش از آنکه چیز کنند که او را آواز قوی و عضله بنجور و طیش فریاد نماید لایسا وقت بحران و باید که بحالین مرتضی مردم طریقت مجرب و خوشیق بران باشند تا بسبب ایشان از خطر آن محفوظ ماند و هر گاه علت از ابتدا متجاوز کند و از هفت روز در گذرد و حرکات مضطرب ساکن شوند یا سبات عارض گردد و مدت قوی خصوصاً ششمانندند و درین هنگام پودینه و نام و اکلیل الماک و امثال آن در نطولات افزایند و نایب تخم گمان آب و روغن زیتون بر سر مالند یا بریزند و بدان بیار بر روغن مذکور تخم گرم باید داشت و اگر بسبب فقدان عقل و ضعف حس بول را فراموش کرده باشد مدت مانند شیر و زرد برده و شربت بزوری نوشانند و شانه او را بر روغن زیت بگیرد و یار روغن گل و یار روغن بابونه یا بیده بعد از آن آبکی در آن بابونه و اکلیل الماک و فخته چوشانند و یا شش نطول کنند و شانه را به دست مالند تا او را حاصل شود و بعد از احتیاط و اکثر خروج از علت تدبیر باقیمانده مستعمل و در گذرد و او را بنشانند و حرکت خفیف دهند که هوا بدان رسد و از هوای سردی فاسد بود

مصحح طیب نقل کند و اگر ادره حمام باشد آب شیرین تخم خجیف نماید تا خواب آورد و چون در تنوع ایشان خواند کثیر است و کرم خفیه بخوراند و نموده آب سرد شدید را بگذرد  
و اوقات باد و کرم و مخدرات قوی بر سر سرسام است بتناوب زانها و چنانچه

علاج سرسام دومی و صفراوی

چون در علاج این هر دو قسم فرق قلیل است در اکثره این شترک لندا علاج هر دو یکجا بقلم می آید و فرق ما بین علاج دومی و صفراوی آنست که در سرسام صفراوی  
احتیاج به بنفشه و کین بیشترست و در دومی تخم کین مع تسکین فروزتر و اجتناب از آب سرد و سردات دیگر چنداگر در دومی ضرورت و صفراوی و حبثیت و قصد  
تنوع بنطولات مطهره استعمال روشن کرد و کاهو و غیره طلا و دوسو طلا و صفراوی است و ایضا در علاج صفراوی حاجت باسهال صفا اکثرست و بعضا کتر و سهال  
صفراوی شرب مرقات لطیفه و بنفشه دم میباید و اگر طبیعت مجتنب باشد در هر حال شاهره ذهل نماید و در صفراوی باخروج خون چند آن مبالغه نکنند که قریب غشی  
رسد بخلاف دومی بلکه خون بقدر صالح مع احتراز از عروض غشی برآورد بعد با ستغراغ صفرا بر دازند و ایضا آدویه بار و طب اختیار کنند و آذنیه دومی بعد فراغ  
از مسهل و ختنه باید که بار و قابض باشد مثل حصصیه و سفر جلیه و قفاجیه و ریاسیه بخلاف صفراوی که در آن آذنیه قابضه نشاید بلکه مثل مزوره که در کشف کتب  
و مزوره اسفناخ و قطف و ماش نقشه کاهو و اندک کشنی و مانند آن استعمال نمایند و بسرکه و شکر یا خوبانی یا آلو بخارا و اشال آن ترش کنند با چکله در هر دو قسم  
بعد قصد و کوه و کان را بعد حجامت میان رو شانه برید و وضو و معوط و نماند و پاشویه و غیره که در علاج از مرض نامی حار مذکور شد بعمل آرد و یا در تبرید مذکور لعاب  
اسپنول عرق کیوڑه عرق گاوزبان عرق عنب اشعلب اضافه کرده خاشی پاشیده هیچ به بند و جهت شام شیره تخم خرفه زیاده کنند و یا در تبرید مذکور شیره خرفه شیر  
منزخم که در شیره تخم خیارین عرق نیلو فرو عرق عنب اشعلب ق کیوڑه عوض شیره تخم خرفه و زو داخل کرده خاشی پاشیده هیچ به بند و وقت شام صرف لعاب بهدانه  
شیره مغز تخم تبریز و عقیات مذکوره و شربت نیلو فرو خاشی استعمال نمایند و ایضا بعد صفرا عرق شاهره عرق نیلو فرو گلاب سربک چهار توله عرق بید مشک شربت  
انار شیرین سربک و دو توله در صورت غلبه صفرا شیره آلو بخارا و دانه آب ترندی سه توله افزوده به بند و روز دوم عقیات مذکوره با لاله شربت عناب  
و شربت بنفشه و شربت نیلو فرو لعاب اسپنول و خاشی استعمال کنند و اگر در عمر جوانی فصل صیفت از انصباب صفراقی منفرط و تشنگی و حبس بولن بران باب  
و سرسام عارض شود بعد قصد بلیق لعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز تخم تبریز شیره تخم کاهو مع عقیات شربت بنفشه داخل کرده خاشی پاشیده هیچ به بند و  
به جهت شام لعاب بهدانه عقیات شربت نیلو فرو خاشی بکار برند و پاشویه بار کنند و شانه آکشد و بعد مسهل صفرا دهند و اگر از خوردن چند گوری پان  
بالای مسهل عوارض سرسام و صداع و اغماهم رسد قصد بلیق امین بگیرند و اگر یافته نشود از ایسر خون گرفتن نبات می بخشد و اگر سرسام بار پزیش اد  
بینی و گرفتگی آواز و سرفه چشم باشد بهدانه عناب پستان در عرق عنب اشعلب جوش داده صاف کرده شیره کاهو شربت نیلو فرو خاشی داخل کرده دهند  
و پاشویه کنند و اگر با نزاله و سرفه باشد بعد قصد سر و بهدانه غلی خجالی پستان گل بنفشه جوشانیده صاف نموده شیره کاهو شربت بنفشه خاشی پاشیده  
به بند و اگر در فصل گرما سرسام بانفث الدم عارض شود بعد قصد شیره تخم خرفه لعاب اسپنول عرق عنب اشعلب شربت نیلو فرو هر سه سوده برای تقویت  
حرارت غریزی و حبس خون داخل کرده دهند بعد اگر تشنگی بسیار شود و بر زبان خار با افتد و خشک گردد آب آلو بخارا لعاب اسپنول شیره کاهو شیره خیارین  
شربت نیلو فرو نوشانند و از لعاب اسپنول غرغره سازند و پاشویه بار و نایم و غده آتش جو دال خشکه و آب انار و لایتی و بیوی شیرین بخورند و به جهت آخر روز  
شیره عناب لعاب بهدانه شیره مغز تخم بند و آذنیه مغز تخم کد و شربت بنفشه و به بند باز برای حبس خون قرص طباشیر عرض آلو بخارا افزیند و غده آتش جو سرفه  
بعد مسهل مبارک بند و در آن روز مسهل لعاب اسپنول گلاب کاهی روز مسهل وقت شب همین بید بند و بدانند که استعمال قرص در ابتدا اگر خمی غلطی نباشد مضائقه ندارد برآ  
منع احتراق خون و تغلیظ ماده و حبس خون میدهند و از اضمحله موی درین مرض صندل و گلاب کافور و آب کشنی سبز است و کذا جوده که دو و خیار برگ  
عناب اشعلب برگ بید صندل سفید گل نیلو فرو تخم کاهو مغز تخم بند و آذنیه مغز تخم کد و گلاب دروغ گل سرشته نیز معمول است نمان مونگ بر سر این طریق که آرد مونگ  
پاؤ آرد شیر کاؤ یا و سیر سرشته نمان از یک طرف پزند و بر طرف خام آرد و غن گل مالیده از همین جانب نیم گرم بر سر بندند و بعد هر پانس تبدیل آن کرده باشد

بغایت آرزو است و نمودن پارچه بگلاب روغن گل هر یک دو جزو سرکه یک جزو تر کرده بر سر نیز مجرب است و اگر حاجت برود مرغ زیاد بود و آب بقول آورده  
 باره آینه زده و بزرگ عقیق بر سر بقول شیخ و صفراوی نفع کثیر دارد و در مسکن مریض قریب او شموات باره مثل نیلوفر بنفشه و گل سرخ و کافور غیره نمند و سحوط  
 مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز سوخته قدیمی روغن گل آمیخته نیز مفید و ایضا شیر زنان معوط کردن و بر سرد و شیدان و اگر میسر نشود شیر بز بر سر بخن و روغن کدو  
 و نیلوفر بر سر بایند و از آب کامو آب کشنیز تازه آب خیار قدیمی سرکه آمیخته و یا از صندل سوخته و آب گاشنی سبز و آب تبر بزانگی کافور آمیخته و شیشه کرده گمانه  
 ساختن از آب برگ کامو و صندل سفید و کافور معوط کردن از گل خیز و گل نیلوفر تازه که و هر واحد نیم یا سه سوس چوبه شست جو شایند و نیم گرم پاشویه نمودن  
 مفید است و ایضا بقول شیخ و رابته ارادعات صرف استعمال کنند که اگر درم عظیم باشد که دران عروق خارج سرد و کم کنند پس درین صورت ابتدا بچرخیکه دران  
 قدیمی از خواب و برای تسکین وجع واجب است بعد از نطولات مبرده غیر قابض که دران اندکی بایونده و اهل کرده باشند استعمال نمایند و هر چه جذب مواد دیگر  
 مثل نمایند از لاک قدیم و غیر آنها و بستن رانها از بیج ناقدم و گند آشن با یاد آب گرم و ریختن او بران خصوصاً و حال مبعوط می و قبل از خوردن او و بایند  
 قدیم بنگاب و یا بکیسه خامی و یا بخرقه خشن باید و اگر آب گرم بعضی ششایش باره مانند بنفشه و عظمی و مجازی و سهوس گندم و اندکی نمک طعام باشد بهتر  
 پس بکشایند قدیم را و مجرب بر سابقین و تحت قدیم گذارند بدون شرط و اگر مسهل حاجت افتد روز هشتم از مسهل صفراوی یا دیگر مایعات مناسبه که در علاج  
 امراض و ناغی و صفراوی و صداع دومی و صفراوی گذشت تنقیه نمایند و اگر استعمال حقه ممکن باشد بهتر است مسهل است با جزای مسهل صفراوی عمل آرد  
 یا شایست برنجین معمولی عمل آرد لیکن استعمال حقه و شانه بعد مبعوط است قبل از خوردن او و اگر بخوابی مفرط عارض گردد تخم کامو باندک پوست خشکاش و یا  
 با کافور و ایون و اندکی زعفران و یا بدون آن بر سر خمد نماید و شیر و زعفران بر سرد و خشند و معوط ایون بقدر یک سح بخواب عمل کرده در آوردن خواب بجز  
 اما در حالت ضعف قوت استعمال ایون و دیگر مغذرات مملک است بلکه مثل شربت خشکاش استعمال نمایند و پاشویه باره عمل آرد و کامو بر سر خمد نماید و تخم خشکاش  
 درازا شیر بنوشانند و نطولات منوم که دران کامو پوست خشکاش و تراشیده کدو و بنفشه و نیلوفر و جو قشر و گل سرخ و غیره باشد بکار برده و اگر سبب مبول  
 طبیعت و تصاعد بجزه سبب قوی لاحق گردد و نشانه نامی بحران ظاهر باشد بهر نحو او را بیدار دارند و دست و پای او را بسختی مالند و دومی سرد را می کشند  
 بهر طبیعت حرارت غریزی فرورفته افسرده نگردد و باعث پاکت نشود و هر گاه مرض باخطاطا افتد و هذیان و اختلاط عقل مهنوز بحال خود باشد در حالت  
 ضعف قوت شیر زنان و در صورت بقای قوت شیر بز بر سرد و خشند و بعد از ساعتی سر را بظلول معتدل که دران اصل اسوس و بنفشه و بایونده داخل بود و دیگر  
 مهنوزات بشویند و شیر باز و خشند و باز بر ستور نطول نمایند بهین طریق چند روز و غذا ما را اشعیر و سهند و گاشنی تطییف غذا میکنند حتی که یک دور و دیگر چنین اقتضای  
 می نمایند و در اختلاط مرض تند و در غذا بپزایند و از کدو و بقول باره و ماش و جوب باره بطریق سفید باج سازند یا ترش لبو که باره کنند و درین وقت  
 بنان سمید و آب سرد تر کرده نفع یابند و جلاب بر برف سرد کرده دهند و باقی تدبیر از علاج امراض ناغی دومی و صفراوی و صداع دومی و صفراوی جمعی است  
 حاجت اخذ کنند تعلیم در سر سایه از صفراوی حترقه اعتدایت بر تطیب بیشتر دارند و حقه های مبرم مطب حتی الامکان بعمل آرد و تا که علامات نفع ظاهر نشود  
 استعمال حقه مسهل جالبز نمود و تا ظهور نفع ما را اشعیر قوی بگلاب آمیخته بنوشند و روغن بنفشه و کدو بمانند و شیر زنان بر سرد و خشند و باقی علاج از تدبیر مسرام  
 صفراوی اخذ کنند تقسیم گاه باشد که مسرام حار با امراض دیگر مثل بیشتر غس شفا قلوبس و دق و تشنج منقل گردد پس هر گاه بغیض عین دوام کند و آب دهن سائل  
 گردد و قبض بللی و لیس شود و دیگر علامات بیشتر غس یافته شود بعللاج او اهل شوند و اگر علامات شفا قلوبس ظهور نماید بجلال جوش پوزاند و اگر غور عینین و زنی است  
 و هزال بدن و صفرو صلابت نبض و دیگر آثار دق ظاهر شود بعللاج او مشغول گردند و اگر تشنجی گردد و دیگر نشان تشنج در یابند علاج تشنج نبایند  
 اقوال حدائق مصنف اقتباس بنویسد که در مسرام دومی روز ناول رگ سر روز نند و خون چندان گیرند که قریب غشی رسد و صندل سفید تخم کامو شیر  
 خشک هر یک سه باشد در گلاب خمد کنند و ضما و سوار نما بگلاب همین اثر دارد و لمانجی بارد بویابند و پاشویه باره کنند و شیره تخم گاشنی و بنفشه هر یک ماشه تخم کامو  
 مسقشر چهار ماشه مغز تخم کدو شیرین هفت ماشه و اولو بخار اوده دانه در گلاب عرق کاشنی و نیلوفر هر یک پنج توله بر آورده و سکنجین سوده یا مسقشری چهار توله داخل کرده

نوشانند و غذا آتش و بیشتر نیلوفر و گلکاب دهند و یا اسفناخ یا ترنج و روزه و دم صبح رگ پشانی زنند و وقت عصر گارنیک کشانند که جان آن بوشن می آید  
 و در سردی زبان را زائل بیناید و تا هفت روز سه ای فصد همنده امیر استور دارند و روز ششم بطنی فواکه کشین طبع نمایند و بجای آب بر عرق نیلوفر و گلکاب که تا نماند و وقت شام  
 غذا خشک گیلانی یا اسفناخ دهند و صبح تبریز شیر کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو و هر یک نه ماشه لعاب بهمانه و ریشته حنظلی هر یک سه ماشه در عرق بپساده و گلکاب غرق نیلوفر  
 هفت تا نوله برآورده شربت نیلوفر چهار نوله داخل کرده اسپغول نه ماشه پاشیده نوشانند پس سان سه چهار بار تا رگ رسبل نمایند و جهت تبریز داغ سرکه و گلکاب روشن کن با داغ  
 مالند و بعد حصول تقیه با بر قندیل مزاج قرص کافور سه ماشه سووه در شربت نیلوفر یک نوله آمیخته بپساند و بالایش شربت بزوری بار سه نوله در عرق کاسنی و نیلوفر  
 هر یک سه نسته نوله نوشانند و غذا شور بای سچ بزیش خواره بان تنوری دهند و در تبریز داده عتال مرغی دارند و در برون اختراپ و خجانی شیر و تخم خشخاش و کاهو  
 بگلکاب و شربت خشخاش دهند و یا مخدری بخوراند بقدر ابر که او را بخیر سازد و نگاهداری مال یا بنده با تمام تحمیل و رتم سفول شوند ایضا او ایگیو یک در سرسام صفراوی اول فصد  
 با سلیق کنند و خون و او فرزند آب انارین محصورین باشم و نه نوله با شربت نیلوفر چهار نوله دهند و آب دهند و نه و شیار و کدو هر کدام از اینها که بهست آید نوشانند تا  
 چهار روز و غذا آتش جو با نبات و گلکاب و دهند و آذرک بید ساه و نرناشته کدو و خیار و سرکه و روغن گل و کاهو بر پشانی و صد فغین و یا فوخ نماد کنند و روغن کدو  
 و کاهو بر برف سرد ساخته سرکه آمیخته بهست تقویت و تبریز بر همه سرما لند و نان و نونگ که در شیر کدو میسازند بر روغن گل چرب کرده بر سر بندند و این صفا در اقم  
 درین باب از مجربات است کشنیز خشک تخم کاهو شربت سفید گل بنفشه هر یک سه ماشه لعل آرنه و پنجین این مخلوطه آب گل سدا گلکاب آب کشنیز آب نیلوفر تازه  
 آب بر گنجانده عرق بید خشک هر یک یک نوله سرکه قطر یک نیم نوله کافور چهار حبه صفت بوش در بندی مختصر تر بصدل سفید مغز زرد و هر یک سه ماشه و این آبش  
 کنند که کبراته آزموده است برگ بید ساه برگ گل سرخ و عنب الثعلب همه سبز گل کبوتره تخم کاسنی عنب الثعلب سهوس جو هر یک نوله تخم حنظلی گل بنفشه هر یک یک نوله  
 گل نیلوفر هفت نوله جوش کرده بکار بند و این دو دهنند تا کوبنار است و پنج عدد و خجانی ده عدد و آب دهند و نه نیم آما شرب خیسایند و صبح آب زلال گرفته شربت  
 نیلوفر چهار نوله شیرین ساخته نوشانند و تا هفت روز جمله تدبیر استور دارند و روز ششم شربت رامو قوت نموده مغز خیار شنبه و ترنجبین هر یک شش نوله بکشند شربت  
 هر یک چهار نوله شربت آبی علوی جانی و یا شربت و کدو را لیلی یا شربت اوسمبل ایشان چهار نوله روغن باد آتش ماشه اصافه نموده بپسند و بجای آب عرق کاسنی گلکاب  
 نوشانند و غذا وقت شام کچری بنوماش که در آن اسفناخ افتاده باشد دهند و روز ششم شیر کاسنی و خیارین و کدو هر یک ماشه لعاب بهمانه ماشه لعاب ریشته حنظلی  
 چهار ماشه در گلکاب عرق نیلوفر و بید ساه هر یک هفت نوله برآورده شربت نیلوفر چهار نوله سهوس اسپغول سه ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده نوشانند و همین نطسه  
 چهار مسهل دهند بعد اگر اندکی هیزان و خجانی باقی ماند و یا بدستور بود شیر زن از پستان بر سرد شوند و طب شیر و زرشک هر یک دوسه ماشه نموده در شربت انارین نوله  
 آمیخته بپساند و شربت خشخاش و نیلوفر هر یک و نوله و گلکاب عرق کوه هر یک هفت نوله دهند و روغن بنفشه و کاهو کدو و شیر زن مساوی در مینی چکانند در روزی  
 ده دو از ده بار و غذا شیرینج دهند و یا سلبه فقط و یا سلبه تخم خیار و کدو بر همین هر یک یک هفته ثابت مانده اگر نائل شد فبا و الا رگ اسپل از دست چپ کشانند که فی الجاه  
 رفع هیزان و اختلال بیناید و آنچه که بعد از و ال سرسام تمامه سر ماتی مانده باشد بپسند و از این نطول بکار برند تخم کاهو پوست خشخاش و اندکی با بونه و ترنجبین  
 و اگر بول کردن فراموش کرده باشد تبریکه در علاج کلی گذشت پیرازند و شیر کدو تخم خیزه هر یک نه ماشه شربت بزوری و کشتوت هر یک و نوله بپسند و شیر  
 گل بنفشه یک نوله در گلکاب پا و آرد و شربت بنفشه مگر چهار نوله هر روز سه چهار بار و اول بول براند و آب سرد اصلان دهند سویدی گفت که بنفشه چه مقشر کوفته  
 اکلیل الماک جوشانیده بر سر نطول کردن و شربت بنفشه نوشیدن همان سفید مغسول بشکر شیرین کرده خوردن در سرسام حار مجربین است از اطبای دیگر نقل کرده  
 که شربت انقوع بنفشه و یا شربت نیلوفر و یا االقرع و یا شیره تخم خشخاش بشربت نیلوفر و یا شیره تخم خرفه شربت اجاص و یا شیره تخم خیار بشربت آلو و نیلوفر و یا شیر  
 تخم قبا بسکنجبین یا االشری بطنی در آن قطعه که و تمامای مع خشخاش کوفته و روغن باد آما یا االشری بر روغن کدو و شربت خشخاش و یا شربت بنفشه و یا  
 آب تبریز بشکر و یا پنج فاشتر نیم درم هر روز و یا فیون نیم درم و بتدریج تا ربع درم در ما و االشری و آب نیم گرم بجای آب برف که صراست و یا خولان  
 و نطول مطبوخ چه مقشر کوفته و پوست خشخاش و کدو با بونه و گل بنفشه و پوست خشخاش کدو گل نیلوفر تخم حنظلی بنفشه پوست خشخاش و کدو اجاره کدو

باید

و نیلوفر و کدو با بونه جو متشکل بنفشه و کدو نیلوفر پوست خشکاش جو قشقرق و صفا و جدا کرده و یاروغن او و آب کاهو  
 و یا حنظل و سرکه و حی الخالم و یا آب برگ انار و سرکه و آب سیب یا آب غنبل و سرخ گل و یا آب کندک و سرکه و گلاب یا آب خیار و یا چارود که دو آب قناری یا قناری  
 بر روغن گل و وضع روغن کدو و شیر زنان بر سر و با سرکه و یاروغن گل و آب غنبل و تبدیل آن بر ساعت در قناری صبیان و یاروغن کندک و پوست خیار  
 زرد پارک سینه و یا تنها پوست کندک و یا طبلت تخم عنبران که مذوم است و خولان و مسعود و یاروغن بادام و روغن فندق مساوی و غده اکا هو خام و پنجه سینه  
 بادام و یا سناخ یا سترق بر روغن بادام و یا تر بو یا خنجر و یا عاقل شتر شیر بادام و کشنی خشک یا باقیه ایانی بر روغن یا خرفه بشیر بادام و آب انار خوش و یا خیار و یا قشامی نقشه  
 و یا ماش و روغن بادام و کشنی سبز و شیر بادام و عسل یا با سبوس گندم و کاس بریش و آب گرم و داک و غیر آن و ادعیه همان سرسام حاد است می گوید که در ابتدا  
 کند و اسهال نماید و انوار که نماید و غدا با شیر یک مرتبه یاد و مرتبه در روز و در کسب است در بعضی و صحت همان مقدار و مرتب و بر سر و سرکه و روغن گل بریزند و هرگاه  
 علت تنگی گردد باید که فصد ترک کنند که این بهترین علاج است و گاه درین وقت فصد رگ پیشانی کرده میشود و صفت بزرگی نماید و اخرج خون دیکبار و فصد  
 کافی کنند و روغن گل مضروب با سرکه بر سر زنند بنا بر تعدیل مزاج و دفع و تقویت آن فصد کاس و سرکه که مرض بنفشه رسد و در بعضی راجع بوابی و اختلاط کلام باشد  
 بگیند بنفشه خشک و پوست خشکاش جو قشقرق و تخم کاهو و پنجه لجاج و گل نیلوفر و پوست کدو و می تر و گل با بونه و در آفتاب آب بچوشانند آب سرخ گرد و پس بگیرد بر سر  
 ریزند و از طشت با آب در آفتاب نموده گرم کرده و پنجه بر سر زنند از طول کنند بعد از تفریق سر بر روغن بنفشه مضروب بشیر و کدو کاس و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو نماید  
 و اگر بزمیان و اختلاط بحال خود باقی ماند شیر زنان بر سر و دشند و هوای سکن بر دهند و اگر طبیعت قبض باشد تخم لین اسهال آورند و شربت بنفشه آب انار خوش  
 آنرا نافع است و نافع تر ازین ما را القرح بجلاب است و فخر از کدو و اسفناخ و باقیه ایانی و کاهو و خیار و قناری و ماش متشرد و عدس متشرد و بادام قشقرق و بادام قشقرق سازند  
 و هرگاه مرض در اختلاط شیر ع کند و در قناری و فنج ظاهر شود و در بعضی نفع پذیرد و در بعضی نفع پذیرد و در بعضی نفع پذیرد و در بعضی نفع پذیرد و در بعضی نفع پذیرد  
 در از تناول اغذیه که در آن حدت و حرارت باشد حد کنند و پنجه از قناری بجزارت آفتاب و هرگز بر سر را گرم نکند و گاهی ارباب این مرض جسم البول عاقل  
 میشود پس آب بطریق با بونه و اکلیل الماک بر زار ریزند و روغن شنبلیله و روغن بادونه با نند صفا حساب کل و جامع گویند که اول دوران ابتدا فصد بر سر و باید که چون  
 قوت بون فوصل غیر مساعدت کند و اگر قوت قوی باشد چندان خون بر آید که غشی عارض شود و لایسا اگر سر سام دموی باشد و اگر فصد فوصل برای جذب اده از خون  
 باشد فوصل کنند بدان انتفاع یابند و اگر در بعضی طفل باشد بر کفین او و جامت کنند و مقدار حاجت خون بر آید و استعمال فصد و جامت در روز اول دو دو و سوم باشد  
 اگر قوت قوی بود و در روز چهارم بون بدن کنند و عقب فصد آب انار خوش بجلاب یا شربت تر بنندی نوشانند و در فصد اندک شور برای جو زهر می خورد آب  
 غوره و آب انار ترش غذا سازند بعد از اگر طبع قبض باشد برای تعدیل فلووس خیار شنبلیله و تر بنندی هر دو حد بقدر حاجت آب گرم باید که صاف کرده و دیگر  
 وقت صحر بنوشانند و بالعروق اجاص بلعوق خیار شنبلیله آب گرم بر سر و با شربت و در کسب پنجه و آب سر و یا شامند و اگر قوت تحمل باشد و شکل نبود و سه سال آید  
 بلاب نیمه ظل با سست درم شکر آورند هر که ام ازینا که سیران بر بعضی تناول او سهل باشد بدهند و اگر بر بعضی احتمال خشنه سهل باشد و افقی تر بود بنا بر اجتهاد  
 داده باشد لیکن آب چنار چهار اوقیه در می یک و نیمه روغن انجی یک و نیمه و یا با این خشنه این جو قشقرق و فصد سست درم بنفشه پنجه درم سپستان سی و انده غناب پنجه  
 همه بر سر و ظل آب بچوشانند تا یک ظل بماند و نیمه ظل از آن نماند کرده در آن دو درم خیار شنبلیله صفا کرده یک اوقیه روغن بنفشه و یک نیم درم کاس  
 بران انداخته خشنه کنند و هر وقت که بلع قبض شود و در بعضی تحمل سهل و خشنه باشد شیان انجلی و بوق و شکر سرخ و شیان محمول از پنجه این استعمال کنند و هرگاه  
 تقویه فصد و تعدیل طبع کردند روغن گل بسرکه و گلاب در هم کرده سرد نموده پارچه گتان در آن ز سناخ بر سر و از کدو کاس و روغن بنفشه باغ و تقویت آن و منج بخاران کند  
 و با کجا باید که درین مرض عنایت بر سر و تربیب آن بغایت دارند و عضلات ساق با صفا بر بندند و فصد این بماند و هر صبح با شکر چوب درم با ده درم شکر  
 اگر فصل گرما باشد بار دو اگر سرد بود نیم گرم با سبوس چون چهار ساعت بگذرد پانزده درم کسب پنجه ساده آب سرد بدهند و اگر معده در بعضی ضعیف باشد قبل  
 تناول باو اشیر سر جره گلاب و آب سیب بنوشانند و اگر حرارت قوی باشد ما اشیر آب انار بدهند و کیندر درم این سفوف بران اندازند و فصد کدو و قناری و خیار

در

در

و تخم خرفه و طباشیر مساوی با یک سووه بخار برند و در شب و در روز از آن برنج رطل آب نامرغوش و شربت ترسندی بدهند و اگر حرارت اشتداد نماید و سوزش  
و تشنگی قوی گردد و درم صفراوی بود و اما القوع مشومی یا یا انجیر مدقوق مقدار چهار دانه با دو درم تخم خرفه سووه و نیم درم طباشیر سووه بدن و ترشی ترنج با یک  
جلا بهر وقت نوشانند و لعاب اسفند بانگ روغن بادام شیرین و شکر طبرزد سووه بر برت سر کرده دهند اگر زمانه گرما باشد ساعت بساعت مقله یا وقت  
بدهند و غده اجسب خوب قوت و قرب منتهای مرض بقدر آن باشد پس اگر قوت قوی و منتهای مرض قریب بود برابر طباشیر یا جلاب یا شربت بنفشه یا شربت  
خشخاش یا آب انار و مانند آن اقتضا کنند و اگر قوت ضعیف و منتهای مرض بعید باشد باید که آشوب و مزورات عموله بکند و قطف و مسفالخ دهند و با ککاب  
بشکر طبرزد و بادام مقشور سووه و یا اندکی مغز قند و مغز خیار تازه بخورانند و اصلاح مزورات بخورند و غیره کنند و اگر فصل گرما باشد مسکن مرض سرد و مغز و ش  
برگ خلخال و گل سرخ و شاهسفرم و نیلوفر و گل سپید باید و صندل و گللاب و کافور بران باشند و حوالی آن ظروف و وسیع بر آب سرد که در آن برت انداخته  
بهند و با کش از بعید بخنجانند نجومی که هوای برض برسد و بروت او بدان مودی گردد و اگر فصل سرما باشد جای مرض متدل الحراق باشد بعد از آن در آب  
با این مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود بدان اندر بر او نمایند پس اگر زبان مرض درشت و سیاه گردد و بسیار چرکمان در لعاب اسفند و لعاب بدهند بشکر طبرزد  
در روغن بادام شیرین و روغن کدو تر کرده بمانند و لثه را بر روغن بادام چرب کنند و یا پاره و لعاب مذکور و آب شیار و آب خرفه بروغن کدو و مضغه نمایند  
و اگر اشتلاط ذهن اشتداد نماید پارچه کتان بروغن گل و سرکه مزوج بگللاب یا آب سرد تر کرده بر سر نهند و امر باشد قویین بدست نمایند و بعضی ذکر کرده اند  
که طبع کایه آنچه اشتلاط ذهن را فائده میکند اگر بعد تراشیدن موی سر بدان طلا کنند و اگر مرض زهر عارض شود خوب نیاید و این از علامات بحران باشد  
باید که چینه یا در تنوع تسکین و او بگیرند که خواب او علاج خوب است و شربت خشخاش بنوشانند و خشخاش بشکر بخورانند و مغزها هو و اصول او مطبوخ بطریق  
اسفند باج خورانند و شیر و حنظل بانگ روغن بنفشه بر سر مالند و جو کوفته مقشور بنفشه و نیلوفر و خشخاش با پوست و کاه و تخم آن و بیخ لجاج به آب  
شیرین خوب چشانیده پارچه یا قطنه بزرگ اسنج در آن تر کرده نیم گرم کبکب سر نمایند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر که از تخم که ساخته باشند منتشاق نمایند  
و اگر این روغنها بر سر که آب کاه و آب برگ خشخاش آمیخته بر سر بریزند خواب آورد و در سهراب رود و اگر قوت قوی باشد اندک آفیون بخورانند و اگر آنرا  
بوزن دو جبه بگللاب بخورانند و در بینی چکانند انتفاع یابد و خواب آرد و اگر مرض را هیچمان عارض گردد و بر مردم حمله کند و زبان و دست او بپدی دراز گردد  
و این از بهت و درم از صفراوی محترقه میباشد باید که با آن مذارات و نرمی بعمل آزند و بروی آن بعضی رستان او که از ایشان چیا و شرم و شسته باشد حاضر کنند  
و کلام لطیف تر کنند و شخصی که از آن و صحت بغض عداوت بود و کسی که کلام غلیظ کند پیش او نیاید و بچیز که او را بغضب آرد یا نگین سازد و تحریک او نمایند  
که آن در صحت مرض او بیفزاید و هر گاه بیمار را اسهال عارض شود و آن از دلایل بحران نباشد و در خواب مستغرق بود حتی که خون فرو رفتن حرارت غریزی  
بشتر برن و اخلاط آن باشد باید که آنرا بیدار سازند و عطسه آورند و اطراف او خوب مالند و اگر طبع قبض شود و وقت بحران حاضر نباشد آلو بخارا و زرشک  
بنفشه تر کرده و یا لوق اجاص و یا شربت آن بدهند و یا شانه بعمل آزند و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب پیست جو اگل قبری  
و صمغ عربی و یا قرص طباشیر قابض باب به بدهند و بر آب ککاب و سیمب شامی در گللاب تر کرده بدهند و بر شکم حنظل و گللاب و آب برگ انگو ترند و  
همچنین در سایر امراض که این مرض را لاحق شود عمل نمایند و بنده سیر که در علاج اعراض نایج حیات مذکور گردد علاج کنند و تمام تدبیر مرض بدانچه  
مذکور شد تا وقت منتهای مرض و حضور وقت بحران نمایند و چون وقت منتفی باشد و قوت قوی بود از غذا منع کنند و آب سپید یا شربت بنفشه  
یا آب جلاب یا آب انار که در آن ککاب تر کرده یا شسته بدهند و اگر قوت ضعیف باشد و وقت بحران قریب بود باید که مرض را آب گوشت  
بچیز مرغ یا دراج یا تپو یا ککاب کوفته و آب سپید شیرین دهند و در آب نوشیدنی ککاب انار از آن و چون وقت بحران حاضر گردد باید که تحریک مرض را علاج  
از و کثرت کلام بدان کنند و خدام او را امر کنند که آواز قوی کنند و او را بچیزی حرکت ندهند و غذا منع کنند و سواهی جلاب یا آب انار یا آب سپید  
ندهند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضی گردد و باذن الله تعالی و چون مرض باخطا طشرع کن باید که تدبیر مرض بتدبیری نمایند که در وقت مرض

میکنند تا آنکه از سه روز تجاوز کند بعد از آن تمیزش بطریق ناتمین از امراض فریاد چیز جانی و ایاماتی مینویسند که در سرسام دومی بعد فصد سر و  
 ندان پا بر پایه بلول بر روغن گل و سرکه و گلاب بر سرین بخاشه بارد بویانند آب سیدب و آب مورد تر و گلاب و صندل و اندکی کافور هم برینند و بکار برند  
 این نطول سر سازند بنفشه و نیلوفر هر یک دو مشت با بونگ کیشست همه را در آفتاب بپزند و سزاقا به پوشیده دارند چون حرارت آتش کمتر شود سر آفتاب به پیش  
 مرین کشانند تا بجا را و بیخی رسد و درشت کنند و روغن گل بر آن انداخته انکباب نمایند و چادر بر سر بپارکشند تا بجا آرد آن بیرون نرود و باقی آب آفتاب بریزند  
 چکانند و حمل در استعمال و نخله و نطول آنست که در ابتدا می این حالت چیزهای را و عکار برزند که آنجا که عروق خارج سردم کرده باشد چیزهای بلیدنه حمله با آن  
 بپایزند و اگر در بنفشه اول اتفاق نصد نیزند و قوت ضعیف بود با معنی دیگر باشد سهال این حقیقتین نمایند کشاکش بود و در ستان بنفشه و نیلوفر هر واحد یک انبار  
 غناب پانزده عدد و پستان سی عدد با بونج در هم را در دو و آنرا آب پزند تا یک آب آمار باندند که در بنفشه و درم از آن بگیرند و یک استار شکر سرخ در آن حل کرده  
 یک استار روغن بنفشه آمیزند و نیم گرم حقیقت کنند و اگر حقیقت مکن باشد شیشات بنفشه و شکر و اندکی سفونیا بکار برند و اگر شیشات نیز مکن نبود با استار که از ترمبندی  
 و غناب و اولو پستان و بنفشه جو شانید و چنان شنبه و شیر خشک حل کرده بدیند تا طبع نرم شود و اگر شیر خشک نباشد عوض آن شکر کنند و اگر شربت سی درم ترمبنا  
 و سی عدد او پیاه و آب تر کرده بست درم شکر انداخته صبح صحت کنند و بدیند صواب باشد و شب و وقت خواب و درم اسغول و هفت درم شکر و آب انار ترش  
 و شیرین بدیند و چرب ماوه پهل کنند یا لیدن یا با و غیره که مذکور شد و در ابتدا می مرض غذا ترک نمایند و آب انار ترش و شیرین باندک جلاب یا سکنجین  
 مزوج آب سرد یا گلاب افتد بکار کنند و اگر هنوز طبع قبض باشد شربت های بلین چون شربت بنفشه یا نیلوفر یا آب انار یا ما و القریع یا آب هند وانه جلاب یا شربت  
 آویا آب میوه یا با شکر بدیند و بعد یک روز یا دو روز اندکی کشاکش قیق باید داد و اندکی سکنجین و حفظ قوت نمایند و مسکن مرض خانه خوش هوا باید و در تاریکی  
 و روشنی معتدل باید و در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد فیون بر صدف و پیشانی او طلا کنند و بویانند تا آنجا که ماده مرض صفراوی محض باشد نگاه  
 کنند اگر صفرا درت پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد تسکین و تعویل آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد تسکین و تعویل متفرغ باید کرد و در  
 علاج او بپزین گوته باید ساخت که وقت صبح شربت خوره یا شربت ریاس یا سکنجین یا شربت تریج یا شربت لیون یا شربت انار بدیند و اگر طبع نرم نبود شربت آلو  
 و آب ترمبندی یا جلاب بدیند و بعد دو ساعت شربت کشاکش بدیند و اگر صفرا سخت تیز باشد ما و القریع یا آب هند وانه و شربت خشاش و شربت بنفشه درین  
 موافق باشد و وقت نیم روز شربت از خیار ترش یا شکر و سنده و آنجا که حاجت غذا باشد مزورده که و مزورده اسفناخ و مزورده ماش مقشره یا کاهو و اندک کشنیز تر  
 بدیند و مزورده خیار هم بر روغن بادام و اگر ترشی خواهند طفیلی از مدس مقشره آب خوره یا از ماش مقشری زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشاش  
 و مزورده سماق و کاهو و برگ کاهو اندرین باب باقی باشد و آنجا که بخت حاجت آید حقیقت نرم چون روغن بنفشه اندر کشاکش یا این حقیقت لعل آرنه بگیرند بنفشه تخم خلی  
 کشاکش جو سوس گندم هر یک یک مشت و همه را در دو و آنرا آب پزند تا نیمه آید مقدار بنفشه درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه داخل کرده بکار برند  
 و این حقیقت حرارت و تشنگی نشانند کشاکش بست درم لعاب اسغول ده درم روغن کدو یا روغن گل ده درم بیضه مرغ و دو عدد دهم را با هم برینند و بکار برند و آنجا که بسمل  
 حاجت آید از بنفشه و ترمبندی و شیر خشک سازند و اگر از سر نه آید از بنفشه و نیلوفر و تخم خلی و پستان و خیار شنبه و شیر خشک سازند و اگر بعد متفرغ هنوز  
 حرارت قوی باشد قرص کافور بدیند و هر وقت که حده خالی باشد خرقه کتان بسرکه و گلاب و اندکی کافور تر کرده بر جگر و سینه او نهند و روغن گل و گلاب و اندکی ک  
 هم برینند و بر سر نهند و آنرا که بخواهی باشد روغن میوشانه که در نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشاش و کشاکش جو و برگ کاهو پنجه بر سر برینند و شربت  
 و مقعد و کف پا و بیخی او بر روغن منخر تخم کدو و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر زعفران دینی چکانند و شربت خشاش بدیند و با بونگ و شاکه سرفم و کشاکش جو  
 بنفشه و آب پزند و پای او در آن آب بدارند و بشویند و اگر غشیان وقتی ظاهر شود باز نباید و شست پس اگر از حد بگذرد آب سیدب و آب سکنجین و آب ریاس و در غر  
 و شربت انار و شربت لیون و پستان انار وانه با آب سیدب بدیند و بر مخرج بود و زعفران و مورد تر و آب سیدب و به خما و کنند و اگر اسهال آید وضعف آید  
 قرص طباشیر شربت انار و شربت خوره بخوراند و بست جو بسماق و اندک بلوط نافع بود و غذا بسویق شحیر و سماق و جاده رس بمغز ادم بریان سازند و چون

کافور

عروق کثرت کند نمی که غنمت آرد دیگر تیر آب هر دو رترو بدان روشن گل آینه خیمه بیز تا آب فانی شود بر قنار و مفاصل پانند و اگر روغن گل یا روغن مید یا روغن  
 آس بپ غوره هم آمیزند و بالند و او باشد طعمی گوید که علاج سرسام صفراوی آنست که کمین بلیمت نیاید اگر قوت اطاعت کند و فصل و او فنی باشد  
 باین مطبوخ آکو غناب پستان هر واحد بست عدد و تر سندی سی درم مویر منقح شیخ درم برگ غناب یک باقه کدو ش یک باقه ترنجبین پنج درم همه ابره مطبوخ  
 جو شایند صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته مقدار بخت درم یکم زیاد و حسب قوت تبلیل مغز خیا را شنید و صاف کرد و نوشاند و آنچکما اسهال صفرا  
 باو الفواکه و بلبلاب و ترنجبین و بنفشه بهترین علاج است همچنین خننه های لینه و بعد اسهال نرودم باو الشجیر مطبوخ با پستان و طلع یا چار خشک نمایند و اگر غلظ  
 تر اند مرض گردد و حرکات او مختلف باشد باو اشعیر ازان قطع کنند زیرا که دران غذا نیست مست و اگر چه اندک باشد و بر مار القرح مشوی بجلا ب اندک و بر مار لیا  
 و آب بنزد و اندک بشکر بجلا ب اندک و بر لعاب اسفونل ساده فقط اقتصار نمایند و چون مرض انحطاط یا بد بقصد اکحل یا با سلین یا قیققال باک نیست و شیر و دترن  
 بر سرد و شند و بجز او که در و خیار و برگ بید و برگ غناب باریک سوده بروغن گل و سرکه آینه بر سر خماد کنند و گاه سرکه و روغن گل تنها بر سر می نمایند  
 و هر گاه بسبب انحطاط مرض تناقص آن احتمال غذا باشد باو اشعیر بنوشاند و اگر در اشعیر بنوشاند در معده بنام شد باو اشعیر کبیرین معمول باو سنیخ کاشی  
 و تخم آن افزیند و هر گاه علت زائل گردد با اندکی باقی ماند از دم آبرن و ترنجبین و روغن معمول از روغن بنفشه سازند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن تخم  
 نوشاند و اگر در عضوی تشنج و یا در چشم انتشار ظاهر گردد و بعد از تشنج نماند تا آنکه مرض زائل شود و مریض ازان شفا یابد و بگذارید خود و کند و چون بنام  
 و قوت خود کند از دم ترنجب و ترطيب و تبديل مزاج او نمایند اگر تغییر کرد که باین طریق اصلاح یابد و زیاد و کم از این بطیب است بهر آنکه تغییر این مرض تفریح  
 و حرکات او حرکات مختلف بسیار میباشد و باید که غذای او در وقتی که ابتدا بتغذیه او کنند فروات حصیه باشد بعد از آن بجز روغ رب صفرا نقل کنند و آنرا  
 بار سازند یا بطور که در آب غوره اندک کشنید و اندک باو مقشر گرفته و فرخیا را نراند پس دران پیغمخ بزبان اضافه کنند و ساعتی بگذارند بعد از غذا  
 بدان نمایند و اما علاج نوع رموی آن آنست که در ابتدا بقصد هر گاه که عادت قصدا و بسیار باشد پود از بند بعه چند روز هر کرده فصد رگ منخرین نمایند  
 بعد از آن چند روز توقف کرده هر دو رگ زیر زبان کشانند و انخران خون ازین عروق بقدر امکان و قوت باید پس ازان اگر تحمل اسهال باشد مطبوخی که  
 در قسم صفراوی مذکور شد مسلح دهند و از دم ما الشجیر بسکنجبین معمول آب غناب یا آب بسکنجبین یا مجموع اینهمه سازند و باید که در سکنجبین نصف سرکه و نصف  
 ازین آب داخل کرده بپزند و سرکه و روغن گل هم زده و گلاب بر سر نهند و وجه نیست که در طعام صاحب این علت و شراب او ششاش داخل شود زیرا که  
 دران قوت جس داده در سر و تخلیظ آنست و نشاید که ماده این مرض در سر گذارد بلکه ازان تخلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از منخرین یا از خشک بسوی دهن  
 جاری شود و چون علت متحل گردد و فروات متخاز سرکه و شکر و کاسنی سلوق مطیب بر سر که در یکا به سلوق غذا سازند و حسب وقایع مرض در تقبیل مقدار  
 تغییر اوقات غذا تصرف نمایند و اگر ازین تدبیر نجات حاصل نشود و چیزی سوا ی بقیه ماده که تخلیل نشود یا بقیع نیاید باشد اعاده استفرغ بحسب احتمال قوت  
 نمایند و تدبیر او و غذای او بحسب وجوب حال کنند و چون از فروات بتدریج نقل کنند اول در هر پیچ با کباب مطبوخ بر سر که عدس مقشر باشد بعد به گوشت  
 بزغال شیر خورده نقل کنند و انا متلا و تخمه عذر کنند و پودیم که بعضی اصحاب سرسام را بعد زوال مرض و رجوع بقصد تخمه بهر سید و ازان حیات مختلف الودار عارض  
 و بعضی رادق لاحق گردید این الیاس گوید که اگر سرسام از خون باشد قبل استحکام وضعف نبض فصد سرزد نمایند و انخران خون بقدر قوت و طاققت  
 کنند و اگر مرض متحمل فصد نباشد و بعد استحکام وضعف تر و طبیب بر سر جله انخران خون از هر مکان که مناسب بود باید که در اسهال طبیعت مطبوخ نوک  
 و تقوی شمش و شربت آکو کنند و هر صبح جلاب از غناب و آکو بخار اسه واحد بست عدد و تر سندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد بست درم بنوشاند  
 و غذا ماو اشعیر دهند و اگر با سر ف باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم پستان بست عدد و شکر سفید بست درم سازند و غذا  
 ماو اشعیر بنفشه و نیلوفر و غناب و پستان و ششاش دهند و اسهال طبیعت در روز ششم کنند اگر نفع ظاهر شود و اگر ظاهر نگردد تا روز ششم تا شیر کنند  
 و درین علت تعجیل اولی از تا خیر است باین مطبوخ سنای می بخت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم آکو و غناب و پستان



هر یک بست عد و در یک نیم آن آب بپزند تا بچم رطل بآید شیر خشک و ترنجبین و خیاز شنبه هر یک ده درم در آن مالیده صاف نموده بنوشند و غذا در آخر هر روز  
 مارا شیر دهند و چون بدینان و اختلاط عقل حاض شود و خلطه ابر و مقوی و باغ مثل صندلین و گلاب و آب خیاز و سرکه گند و شیر زنان و روغن گل سازند  
 و اطراف آب گرم و طبع بنفشه و سدس و خطمی و اندکی نمک طعام ببالند و جوده کرده و خیاز بر سر نهند و ریاحین باره مثل بنفشه تر و گل خشک و نیلوفرو و زرد  
 و گل کرده و برگ آن بپویند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بر آن خواب کنند و فکله از آن شیرین مقشرونث بشکری سفید سازند و آب تر بزنجباده مشتقال  
 بشکری سفید ده درم و یا آب خیاز کوفته فشرده بنوشانند و کوشیدن لعاب بپغول بجلاب بفع بلنج دارد و اگر از صفرا باشد علاجش صفت عنایت به تبرید سر  
 و ترسیب آن و پختن روغن گل و سرکه بر سر بسیار و تقطیر راس بر روغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو بهر تقوییت باغ و عدم قبول آن ماده را و اسهال طبیعت  
 با مالند که و بطبوخ آن و آب تقوی مشتق آب انارین مصورین شخم آنما و نوشانیدن جلاب هر صلیح از ترسندی ده درم شخم کاسنی سه درم عناب و آلو هر دو  
 بست عد و شکری سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتصار از هر غذا بر مارا بشیر طبع در آن خشکاش و بنفشه و عناب و پستان است و شربت بنفشه  
 و خیاز بنفشه و شربت خشکاش هر که ام ازینها که بنوشند نافع است و خلطه باره که در دموی گذشت استعمال نمایند و جوده کرده که و خیاز و کابو و عناب اشکلب سبز  
 بر سر نهند و بر فرش صندل و برگ بید بملول بگلاب خواب کردن نافع بود و این خنده در سرسام صفراوی بسیار نافع است زیرا که اسهال بر فقی کنند و  
 حرارت پیدا کنند بلکه تسکین آن نماید و ایضا در حیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند بکیرند سدس گندم در صره بسته و تخم خطمی و جو مقشرونث  
 هر دو احد یک کف عناب و پستان هر یک بست عد و نیلوفرو چهار درم سنای پنج درم و در چهار رطل آب بپوشانند تا کاسنی رطل بماند و در آن ده درم شکری سفید  
 حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر آن ریخته خنده نمایند و این خنده دیگر تظفیه حرارت غریبه بسیار کند و تسکین عیش و لیسب نماید بکیرند آب کشک جو  
 و و اوقیه لعاب بپغول و روغن بادام شیرین و روغن کدو هر یک اوقیه و خوب بهم زده بدان خنده کنند که این تظفیه عجیب ایسب حوی و سرسام و احوال آن  
 نماید و در سرسام صفراوی اسهال مشکل بود و هرگاه ماده درین وقت بسوی سر صاعد باشد و بقرا ط گفته که سرسام بجمع اجناس خود قتال است و در حیات  
 حاده چون در بعضی از روشنی نفرت کند و در سر و ج و اعم و نقل باید بجدو ش سرسام تین نمایند چندی گوید که در سرسام دموی قصد قفقال و اخراج خون  
 بقدر تقریبه و تبیین طبیعت آب فو که مثل ترسندی و شربت آلو و نیلوفرو و عناب کنند و خلطه و شمومات لعل آرند و از اغذیه مایه اشیر محض آب انار دهند  
 اگر سر بر نباشد و الا بلاب از عناب و پستان و نیلوفرو و خمیر و بنفشه و مانند آن بدهند و اگر باوی سر بود شربت خشکاش و از اغذیه مایه اشیر بمغز بادام شیرین  
 یا مایه اشیر بمغز بادام و تبیین طبیعت بختنه های ایسبه مصلحت مشروب سهل مثل شیر خشک و ترنجبین و ترسندی در روز پنجم و یا در ششم کنند و این طبع نافع  
 این نافع است و نفع آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در ریخا وزن بنفشه سه درم و نیلوفرو دو درم و کاسنی دو درم است و روغن بادام شیرین  
 یک درم عوض عناب و پستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفرو و بنفشه دهند و برای تبیین شربت ترسندی و عناب و بنفشه نوشانند و اگر  
 حرارت بسیار قوی باشد این قرص کا فور دهند بنفشه نیلوفرو و طبا شیر گل سبج تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم مغز تخم خرفه مغز تخم خیازین مغز تخم کدو هر یک  
 پنج درم رب اسوسن و درم صندل سفید سه درم کا فور ربع درم زعفران ثلث درم همه را کوفته بچینه قرص سازند شرفی دو درم و این خنده نافع است بنفشه  
 خشک یک کف سانسه درم ترنجبین ده درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت و نوشند که در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند این همیشه استعمال کنند  
 که اگر درم حادث از خون باشد مبادرت بقصد قبل بتمام مرض کنند و اگر قصد دست مکن نبود درگ پیشانی و بینی کشایند و اخراج خون متقدر حاجت بیکدغه  
 نمایند و مایه اشیر طبع لغاب بنوشانند و آب انار بدهند و تحویل طبع آب ترسندی و شربت بنفشه و نیلوفرو یا شربت و رو کنند و اگر طبع سخت قبض  
 باشد شربت انار و خیاز شنبه آب ترسندی و شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد کمی مبردات نمایند و اجازت شرب آب سرد دهند بعد از آن  
 قصد تقویت سر بر روغن گل مضروب بسرکه و یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل و گلاب و کا فور طلا نمایند و اگر از شروبات اسهال نشود و خنده لاین  
 لعل آرند و اگر بعضی قریب بمنتهار رسد و بخواهی شدید و اختلاط عظیم باشد نطول منوم که در ذیل علاج گذشت بر سر ریزند و اگر بدن متلی باشد

نوشته شده است

آب بر سر نباید ریخت و روغنهای سبزه مرطبه بر سر مالند و اگر سر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و آنرا بر روغن نیلوفر و بنفشه و زنبق چکانند و مریض را بر سر نرزم  
 بخوابانند و چون صلاح یابد بزوره ماش که دو و استفاخ غذا سازند و اندک پست جو محسول آب گرم بشکند و آب سرد بپزند چون آثار صلاح پیدا آید و پت ساکن  
 شود و غذا بزرگه ساق و یا زوره حصرم و یا استفاخ سازند و کاهو خورند و چون بران ایام بگذرد و بصحت خود کند و حمام داخل نمایند و بجز زوره مرغ و دراج و کاه  
 صوری غذا نمانند و از غذای بسیار خرد کنند تا در معده فاسد نشود و بهتر صبح عاده بعادت او نمایند اما لطفاً گوید که در سرسام مبادرت بقصد کشند و تبرید  
 با خراج ماده بدر آنچه تعدیل او کند از سسل و غیره باید کرد و سوخات نیکوست مگر در برسام بسبب احتمال عطسه که آنرا مضر است و صاحب سرسام حاکم کثیر  
 تناول پست جو و شرب آب آن نماید و اما القرع مشوی بعد طلبی آن بار دو بسکه سرشته و خوردن عدس بر روغن بادام و طلای سر سبز که گند و روغن گل  
 و شیر زنان و زعفران مجرب است و شستن پایها بطلخ نسبوس و نمک چرب و هرگاه قوی طبع تنهادهی گردد و در قوت احتمال یابد بصدرا گ پیشانی و حجامت ستین  
 نمایند و درین وقت بنفشه و انچه از آن سازند بکثرت خورند که گیلانی می نویسد که سکنجبین درین مرض باید که بسیار اندک استعمال نمایند زیرا که آثار از آن داغ  
 و حجب را ضرر دارد و معذک شربت آلو از آن بسیار نیک است بهر آنکه درین با وجود قوی و تبرید تطیب و تسکین و منج بخار و از لاق و تکبیدین طبیعت است و درین  
 لرح نیست که داغ را و آنچه متصل بدست ضرر رساند و ایضا میباید که کثرت جو محسول نکنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و نه صرف بود که  
 مخلوط کنند بچینی که تعدیل او نماید و تبرید فطر هم استعمال نباید کرد و خرد از شراب اولی است و اگر چه مزاج باشد و از همه آنچه اعانت بر جذب مواد بسوی سر کنند و از  
 جو محسولات و داغ و مضخات آن اجتناب باید کرد و در سرسام صفراوی حاجت بختنه شدید تر بود زیرا که ایشان اوست شکر ک بسوی فوق و مسلمات قوی که از آن  
 و از اثر شرب آن شربت صندل است و اما القرع آب غوره و شکر و بادام و شکر و بجنایج و تکبیدین طبیعت سرگامه قوی که خوردند بنگام  
 خواب و درم سهغول بچلاب بارد بخورند و طلب خواب باشه بسنومه مثل شربت ششخاش و شربت نیلوفر و شربت کاهو نمایند و یا تخم ششخاش و تخم کاهو بسوده  
 در مار اشعیر بزرد و طلای پیشانی بقیراطافیون و مثل او کاهو سازند و حقه تکبیدین بر در طب که درینجا استعمال کنند نیست و نسخه آن همانست که در قول جرجانی  
 گذشت و در آن سفیده بپزیده خام داخل است و باید که شربت ششخاش بعاققه داغ و تکبیدین طبع و هنگام قرب نماند بنوشانند و علاج تسرم مومی نیست که قبل  
 از زوال عقل فصد پیشال نمایند و خصوصاً اگر مریض بر نفسمان عادت بود و اخراج خون بسیار در دفعات بد و در زیاده روز بقدر قوت کند و باید که تعدیل  
 بر قوی نمایند چه اگر قوی بود مریض سالم گردد و اگر بخلاف این باشد لا محاله میرود و در اکثر قوت قوی از قوت افعال اعضا می شناسند می شود پس اگر متزل  
 و حس و حرکت صحیح باشد داغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتباهی طعام صحیح باشد مگر صحیح قوی بود و هرگاه این احوال  
 بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند بعد میان هر دو شان بعد از آن بر نقره فصد  
 رگ پیشانی و زنبق و هر دو رگ زیر زبان کشایند و خون بقدر امکان بر آرند و اگر فصد این عروق با خراج دم با محتاج کفایت نکند فصد صافن نمایند تا بعد  
 خون باطل نماید و بعد فصد در اول مرتبه سکنجبین و خصوصاً معمول از پوست بیخ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند و بعد و روز غذا با بادام اشعیر قوی مفرد یا سکنجبین سازند  
 اگر سر فم وضعف در معده نباشد و اگر خوف ضعف بود و نان محسول و قبول و حبوب باره مثل چند رو کاهو و سمرق و ملوکیه و بقله پانیه و کدو و خیار و قنار و ماش  
 و عدس مقشر و جو مقشر معمول آب میوه های ترش مثل آب غوره و انار و ریاس و بهر سبب اگر طبع نرم بود و اگر قبض باشد باو بخارا و تمر سندی دهند و اگر  
 طبع مائل قبض باشد هر روز آب آلو با ترنجبین و یا شیر خشک بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقه لینه یا شیاف استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده است  
 باشد باو الفواکه و بنفشه بلباب و خیار شنبه و غیره دهند و از غذا بر بادام اشعیر مرکب بجناب آلود در زمی یکبار یاد و بار اقتصار ورزند اگر طبیعت قبض باشد و  
 بز رشک یا ساق یا بیاغوره دهند اگر طبع نرم باشد و بعد از آن ابتدا بادام اشعیر غلیظ تر دهند و در تقلیط آن بنیز نمایند تا آنکه مرض با آنها رسد و وقت بحران حاضر شود و  
 انتها بدین غذا بطریقی در قول صاحب کامل گذشت باید کرد و چون بصحت خود کند از تناول غذای کثیر و ترشی در اوقات از تعب از خوردن حلاوت و از ترش و  
 و حرکت بسیار اجتناب نمایند موقت خلاصه گوید که در سر روز اول رگ قیضال زنند و عقبات مناسب باشه شربت عناب و بنفشه و نیلوفر و لعاب سهغول

و خاشکی دهند و روز ششم بلینی دهند باین وجه مغز فلوس پانزده درم شیر خشک تریخچین هر یک ده درم خمیره بنفشه سفید درم گلشنه شکر می ده درم روغن خطائی نیم شقال روغن بادام نیم شقال و این بطریقی از مجربات است سنایی یکی یک جزو گل بنفشه بر سیاوشان گاو زبان هر یک نیم جزو موینتی عناب زرشک هر کدام بقدر مجموع با ده چند آن آب بچوشانند تا راج بماند صاف نموده کشتن خشک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مغز تخم گندم هر یک سه درم کوفته در طلی از آب مذکور بنیازند و تا دو ساعت نگهدارند نگاه صاف کرده بنوشانند فایده من الخواص العجیبه و اگر طبع در غیر روز بجران نرم شود و سلیق تغییر با گل ارضی و صمغ عربی یا قرص طباشیر بر بیه و رب سینب و گلاب دهند و صندل و گل سرخ با گلاب آب برگ انگور بشکند و اگر مرض بطول انجامد بر یک در قول انطاکا گذشت بعل آرد و باشد که در آخر سر سام زبان بسبب نزول ماده گرفته شود و بیمار بر تکلم قادر نباشد درین وقت از گل بابونه و اکلیل الملک و سوس گندم و گل بنفشه بر سر و گردن لظول نمایند و سر بخارا آن دارند و بگردیده شده که ماده سر سام بجران انتقالی بقحف ریخته در زیر جلد باعث اورام غلیظه صلبه گردیده و از درد امت تظلیه آب کشتن تازه تجلیل رفت و در غذا عدس با سرکه بغایت مفید است مسدود گوید که این خسته مطرب بلین مسکن حرارت در سر سام صفا و است ما در الشعیر سسی درم روغن گل ده درم لعاب اسفول بست درم نیم گرم خسته کنند و گاهی خمیره بنفشه یا تریخچین قدر حاجت اضافه کرده میشود و این خسته جید است عناب پستان هر یک ده عدد جو متشده درم بنفشه ششک پنج درم نیلوفر سه درم پسته یک قبضه لطیفه چوشانیده صاف کرده بست درم تریخچین یا شیر خشک و فلوس خیاشنبر ده درم روغن کنجد پنج درم پوره ارضی یک نیم درم و این بلین صاحب سر سام را در روز ششم بخوراند شیر خشک ده درم با پانزده درم تر سندی منقی پانزده درم خمیره بنفشه پنج شقال گلشنه ده درم راوند نیم شقال و این سه درم در روز دوازدهم یا شانزدهم داده شود و فلوس خیاشنبر ده درم ماده شقال گلشنه پنج شقال شیر خشک ده شقال خمیره بنفشه ده شقال روغن چینی نیم شقال روغن بادام یک درم باذن الله تعالی الف بنفشه

علاج فلغونی و شقاقلوس و ماغ

علاجش مثل علاج سر سام دموی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند و فصد عروق زیر زبان و چهار رگ و عروق جبهه و پس گوش بعد فصد سر و بسیار نافع است و حکیم علی نوشته که در فلغونی مبالغه در ماده مواد بسوی اسفل از وضع مجامع اولاً برکتین پس بر جنین پس بر خاصترین پس بر در کین پس بر فزین پس بر ساقین نمایند و بر ساقین شرط نیز بعل آرد و این بعد فصد اولی و ایضاً در استعمال شومات بارده مثل صندل و کشتن سبز و گل کدو و خیار کوچک و کافور و امثال آن و کذا که لظوح اطیبه و نموده بارده و منوم بر سر چنانچه در حمره مذکور کرد و مبالغه کنند صاحب اقتباس گفته که فلغونی و شقاقلوس نیز از اقسام سر سام خمیری است و بسبب فلغونی تضن خون است و بسبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب سودا بود و علائش بسر نام دموی و سودا و نموده

علاج حمره و وجوه و قوبای آن

علاجش بعینه علاج سر سام صفراوی است مع زیادتی تزیب کثیر و دوام ربط اطراف و فصد چهار رگ و این ضاد و علوی جان نافع حمره است آرد ماش و جو در روغن گل و شیر زنان و زرده بیضه نیم پشته آمیخته بر پارچه کتان بایده بر سر زنند و ساعت بساعت تبدیل نمایند و این ضاد در ابتدا استعمال جدا ده که و خیار یوست نمریزه عناب شعلبک کاسنی گل بنفشه کوفته اقا قیاد و نخل کرده ضاد نمایند و این ضاد در انحطاط استعمال میکنند آرد ماش بقدر کف گل بنفشه شقال فاونیاد و انگ کوفته بشیر زنان و روغن گل و زرده بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع است صبر عفران اقا قیاد و نخل گل ارضی شیاف مایشا صندل سرخ کوفته باب کاسنی تازه و آب عناب شعلب سبز آمیخته بر سر طلا کنند و صاحب اقتباس این را نیز قسم از سر سام خمیر تحقیق نوشته و گفته که اول فصد قیاد کب نه و بفاصله دو سه روز بپشانی و پایی کشایند پس بمعالجه سر سام صفراوی پردازند و شیخ میفرماید که علاج حمره و قوبای دماغ بعلاج صبارا نمایند طبری و گیلانی گویند که حمره بجای ممله چون حادث گردد در سائر اعضا ظاهری حسن منقسم بدو قسمی گردد یکی منبسط زیر جلد و درین حرمت در جلد ظاهر میگردد و دوم فرورفته در عمق لحم و این را جرم و بجم نامند و حمره فلغونی نیز در این جهت مشابهت بحمزه ناره و حرکت آتش و حرقت و التهاب بدان نامیده اند و این نوع گاه عضو را فاسد میکند و امات آن بیناید و گاهی زائل میگرد و بحسب قلت ماده و کثرت آن و خشک و مصلح آن و سبب بلین مرض سختی

که با اختلاط صفراناس میشود و منبسط میگردد و در جوش خنجر و در گمای باریک راعی شکاف پس بسوی لحم و عصب و عظم میریزد و چون این علت در دماغ پیدا شود  
و آن ارتقای خون فاسد با اختلاط صفراناس بسوی بعضی اجزای دماغ یا اکثر آنست یعنی عواجد که در او آنست که در جلد منبسط میشود پس در آنجا اندر خنک است  
موضوعی بر قنط و یاد غشای موضوع بر دماغ و یاد برین هر دو منبسط گردد و باین خون فاسد و عروق دماغ حمل شود و اما قسم دوم که آن عمیق است و در دماغ  
عارض میشود زیرا که قبل از آنکه در دماغ فرورد در بعضی راهها که میکند چه دماغ تحمل مثل این الم میشود و نمی بینی که اکثر تشنگی است عضو بعدی منبسط میگردد و کیفیت  
که او بنفشه تمام شود و ماده حاده اکاله او مس کند و فرق میان این عرض و قرین است که اکثر تشنگی را از آن میکند و بادی تپنده و بلغمی باشد و چشمها  
سرخ میگردد و باین علت تپ و زوال عقل نمیشاند بلکه برین در سر خود آتش تپید میاید و بران ملاقات صبر و قرا پیدا رود و علاجه چنین است که فصد و خمال  
و رگ پیشانی و رگ مغزین و هر دو رگ نیز بران بحسب مکان و مطاوعت قوت یکی بعد دیگری بکشاید بجهت بشرط ماده اشعیر و اغذیه مرطه پیش کاه و قنط  
و کاسنی و حریرهای معمول از نشاسته و روغن بادام لزوم نمایند و نظر بسوی چیزهای سرخ براق برای جذب ماده بسوی قنط باشد کانت نمایند و لزوم این نهادن  
نمایند جزاوه که در مغز خیار برگ عنب ثعلب عندل سفید شخص اطراف پیدا برگ بنفشه نیلوفر برگ بنبول بقنادیر لائق غلت گزیند باریک سوده با سر که آینه تپه بر سر نهاد  
گند و یا سفید تخم مرغ بار روغن گل خام آمیخته سرد نموده بر سر گذارند و هر ساعت که گرم کرد و تبدیل نمایند و باکی نیست که بالای خنک اند که از اندکی روغن بنفشه بچکانند  
لاسیا وقت ظهور افضان و کمی دفعات بعد جو قنط و برگ بنفشه و نیلوفر و هر دو واحد کف کبیر پوست نشخاش بسوس گندم هر دو واحد کف برگ عنب الثعلب کانت  
پزیزند تا همراه پس صاف کرده نیم گرم بر سر بزنند و مثل آن تکبید سرد نمایند و اگر بکنند که ازین بیار افاق می شود و در هر دو واحد کف کبیر بر سر بزنند و در هر روز  
بدفعات متوالی و بهترین چیزها که درین مرض استعمال کنند این خنک است بکبر برگ عنب ثعلب و تخم آن و سیب رسیده و هر دو را نرم کوفته در سر که مخزنج  
نوب و روغن بنفشه بچکانند تا مثل سرهم گردد و بعد اندک آروجو و سویق او آمیخته مثل خاکینه کنند و بر سر از آن خنکاب غلیظ نمایند و چون مرض اختلاط یا باد  
قلق زائل شود و در قاروره آثار فنج پیدا کرد اگر قوت مطاوعت کند باین بطور مسلسل و چند برگ عنب ثعلب برگ خلی برگ خجاری هر واحد و سسته تر سندی  
سی درم تخمین است درم آلویست عدد غناب یک کف پستان یک کف و اگر قوت شامی هم رسد و کف کبیر هم را بر سر و مطبوخ جو شایند و صاف نموده  
شربت از آن بقدر قوت علیل فصل گرفته هفت درم فاس خیار شنبه در آن مالیده نیم گرم بنوشانند و اگر قوت کفایت کند و دو سه بار این مطبوخ استعمال کنند  
هرگاه اندک بقیه مرض با نماند سوط بخار بزند بکبر بر شایست امیض که در آن اقلیسیا باشد و انزروت او بشیر خرپر و روه با سفید زنده رسوج و در شیر  
و ختران حل کرده اندک روغن بنفشه پارو روغن نیلوفر و روغن کدو پارو روغن تخم خیار بران انداخته نیم زنده و صاف کرده قدری سرد نموده سوط کنند پس اگر ازین جهت یا  
و در چشم او خشک نیاید لزوم این سوط نمایند که در بعضی ازین صحت یابد و اگر آشک سائل شود و از آن راحت نیابد بشیر و ختران از پستان بر سرد و شدند و نهادن او  
مبول باب طلح و گلاب بانگ سرکه و روغن گل هم آمیخته بر سر لزوم نمایند و مسکن و خوابگاه درین در جانی که در آن هوای سرد بسیار آید مقرر سازند و او شوی در آنجا  
و قرب آتش حذر کنند و بر بنفشه و نیلوفر آب سرد پاشیده بپویانند و اگر صاحب این مرض را آب عصی الراعی بشیر و ختران سوط کنند اثر نیاید بنفشه و گلابی  
و حلقب و برگ اسفول سائیده قدری سرکه آمیخته بر سر خنک میکنند و این خنک در اول این مرض و در آخر آن نیکوست و اما طول صلاحیت استعمال ندارد  
گر در آخر این مرض و اگر باین علت در ابتدا تپ لازم گردد و بر روی مرضی منشن تشنجی ظاهر شود بی شک علیل باهاک گردد و اگر چه که او معطل تپ زد و گردد  
اسهال او را عارض نشود و خلاص یابد و این مرض از امراض مشتبه است باید که هنگام وقوع آن تامل تمام در علامات و معالجه آن نمایند سردی در شرح است  
مینویسد که دیدم این مرض را مع علامات او که بعدتی بر نما حادث شده بود و هنوز نوبت اختلاط عقل و سیاهی چهره نرسیده بود و علاجه بنوشانیدن فاضله  
و نار جیل در یائی نمودم و صحت یافت و حمزه که بود کان افندتم بریش علاج عطاش است که بعد از تشنجش بیاید بمرنگد از قانون و شرح آن حمزه و عطاش  
در صبیان مرض واحد ظاهر میشود و از روی در جوی کبیر نوشته که گاه مرضی شبیه بقرینطس بغیر تپ عارض شود و بدون او بغیر حمی و لیل خالی بودن آن از درم  
لیکن با قلق شدید و چیدن بود که صاحب او را قرار نباشد و خواهد که بر دیوار با بر جرد و گاه بر لبستر بغلطد و گاه به قوت بنشیند و گاه به ضعف

بافتد و معذکب و نبض او تغییر تو اتر و سرعت عارض نشود و بول او رنگین نگردد و با شدت غمخیز و غم باشد و نفس تنگ شود و تشنگی بسیار دارد و اگر آب بنوشد بیشتر  
 خارج گردد و این مرض اکثر در بک رفتن کند و گاهی تا چهار روز بکشد و احدی ازان نجات نیابد بلکه چهره و زبان سیاه شود و چشمهای ایشان باز ماند و حال آنها  
 مثل حال ماهوین بود و بعد ازان حرکات ایشان سست شود و نبض ساقط گردد و میزند و اکثر موت آنها با خنثاق بود و شیخ میفرماید بعد نیست که سبب این حالت  
 مشارکت دماغ بعضوی دیگر که هم مثل عضل نفس باشد چون اثر تشنج یا ساد و دیگر مثل خنثاق عارض شود و متادای دماغ گردد و او را شوش و فاسد گرداند و  
 عقل مختلط گردد و عطش تخفیف نواحی راس و حلق و صدر عارض شود و لندنا شرب آب ساکن نگردد و قشری میگوید که این مرض را اکثر دیده ام هنگامی که با  
 عارض می شود و احدی را ندیدم که ازان خلاص یافت کسی را ندیدم که در اول روز ازان ببرد بلکه هر کسی را که این مرض عارض میشود و خنثاق آنرا اشتداد  
 می نماید و قرانی یا بدو بر یک شکل فاق نمی ماند بلکه بر فرش و بیشتر و منقلب میگردد و گاه بقوت و سرعت حرکت میکند و گاه بیکبارگی ایستاد میشود و همواره حال  
 همچین می باشد تا آنکه سست میگردد و میبرد و زبان بعضی با کل سیاه میگردد و بعضی را این وقت قرب موت عارض میشود و اطباء از مشاهده این مرض  
 حیران میشوند و اکثر براض نسبت می کنند که او این افعال با اختیار خود می کند باراده آنها را که مرض او شدید است و در نفس الامر چنین نباشد پس گاهی بعض  
 اطباء همین اعتقاد میکنند تا آنکه میباید که در کسائی را که من مشاهده کرده ام احدی را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهر مختلط گردد بلکه اکثر از ایشان از افعال  
 خود که میکنند عذر می نمایند و می گویند که از شدت کرب بر نفس خود قدرت نداریم و اگسی که بس بدن آنها می کند در ان احوال صحت تغییر نمی یابد و لندنا انکا  
 مردم همان زیاد بود و تحقیق صدق کلام بعضی درین باب نمی کنند حتی که مرض پاک می گردد و در این مرض عارض می شود و وقتی که عفو شد بدید قلب  
 پیدای شود و ازان انطفای حرارت غریزی لازم می گردد و کرب شدت می کند و درین هنگام و نفس تنگی عارض می شود و بسبب تخفیف اعصاب  
 حر که بنا بر قوت حرارت و چون این اعصاب خشک می شوند بر تخریکه نام کن نمی باشد و لندنا اکثر موت ایشان با خنثاق میباشد بسبب انطفای حرارت  
 غریزی و نبض ایشان را تو اتر و سرعت عارض نمیشود بنا بر آنکه حرارت غریبه تا بجز مجاری بول مثنی نمی گردد و لندنا بول از مجرای طبیعی تغییر نیشد و کمالی  
 می نویسد پس بدست که بر قشری این امر مشتمله باشد زیرا که در تب و بانی نیز اکثر این اعراض می باشد و گاه زونی بعد نقل قول را زنی و شیخ و قشری نوشته که این  
 اقوال از عجایب عجب است و شایع است که در تب طبعه بدیم و نه از ابای اولین خود شنیدیم

علاج سرسام سوداوی

و این کتر آفت و انطای بر است و با اینها میگرداید بعد قصد تبرید و تطیب دماغ از ادویه و ما را بچین کنند و پس از شیخ ماده بسمل سودا و حب قهیران  
 تنقیه نمایند و بر تبرید و تطیب ما را بشیر بشیر خشک و تر و بچین جهت تقطیع و تخلیه و ادویه بچین که بسیار ترش بود و مناسب است و بعد تنقیه ضادات و نظولات  
 مرطبه بکار برند و ضاد مغز تخم کدو مغز تخم تربوز نیلو و بنفشه هر دو احیاک توله ساییده بشیر و قهیرا بر آنخته نیز برای سرسام سوداوی و صمغ عربی و خشکی بینی و دماغ  
 فائده تمام میکند و نظول با بونه نام گل سرخ کلیل الماک برگ خشکاش برگ چغندر و بعد تنقیه نافع و بعضی شربت عنب اشعلب گل بنفشه تخم حلی حله اسطوخودوس  
 نیز فرو رده اند و ایضا با بونه شربت ریحان بنفشه گل رنگس در آب شیرین پنجه روغن با بونه روغن کنجد روغن بادام شیر و زعفران داخل کرده نیم گرم بر سر نظول کردن  
 سودا مندست و هر چه در علاج امراض ناشی سوداوی و صدراع سوداوی مذکور شد بعلل آن روغن کند و بنفشه نیلو و با بونه بشیر زمان بر سر اند و ایضا در عجا  
 مذکوره و شیر و زعفران در گوش نهی چکانند و در تزویم حلیل کوشند و باقی تدبیر حسب حاجت از سرسام صفراوی بر گیرند و غذای ما را بشیر و مرغ و مانند آن دهند  
 و در اختلاط مرض گوشت حلوان و پنجه خر و سن بند و از غصه حزن و افکار بسیار منع کنند تا قوال مهر و صاحب اقتباس می نویسند که اول رگ با سلیق وقت  
 صبح رزند و وقت شام رگ صافن کشایند و جهت تبرید و تطیب دماغ روغن بادام و کاه و شیر زمان برابر گرفته و گوش چکانند و بر تارک سر بالند و  
 شیر و خر و خیارین و مغز کدو هر یک نه باشد و تخم کاه و هفت ماشه در گلاب و میدمشک هر یک هفت توله شربت نیلو و قشر شربت صندل ترش هر یک دو توله  
 داخل کرده بنوشانند و غذا بشیر مرغ و کاه و بشیر نیلو و با بونه و زعفران در آب شیرین دهند و چهار پنج روز همین تدبیر بعلل آن کرده که هوش آید پس تنقیه بدن و دماغ

باز بچین کنند و بعد انفرغ ازان بنا بر تعدیل مزاج خمیره صندل ترش بر نسخه رازی همراه عرق شیر علی بنجان بکار برنج بخنداری گوید که نفع ماوه بطبیخ بنفشه  
 و اصل السوس مقشر نیم کوفته و گاو زبان هر یک درم و شکر سفید درم نمایند و غذاها و اشعیر و نخود بر روغن بادام دهند و بعد بطور نفع تمام در قاروره سه سل بسطوخ  
 بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس تخم کشوث هر یک دو درم موپوشنی ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس سناخج هر یک درم شانه و یک قصبه عناب ده عدد  
 فلوس خیا شنبدره درم تخمین گلگند هر یک پانزده درم روغن بادام یک مثقال بدستور معهود مرتب ساخته دهند و غذا بعد سه ماه در آخر روزها و اشعیر مرغ شود بخورد  
 و این طول نافع این مرض است با بونه مثبت شانه بنفشه مساوی جو شانه نطول کنند و تدبیر سر را با آن فائز تره رطبه مثل روغن بادام روغن بنفشه نمایند  
 و در نسخ این الیاس و سسل مذکور شای یکی هفت درم گل سرخ پنج درم بادرنجوبه دو درم محوض شانه و عناب و گلگند است و در نطولی بجان بجای شانه  
 طبری گوید که در سرسام سوداوی ترک استفراغ او در اول مرض البته واجب است بلکه لزوم باد اشعیر بجلاب و شکر نمایند و غذا بزهرات مرطبه مثل ماش  
 و اسفناخ و مانند آن دهند و هر گاه در قاروره نفع ظاهر شود و تنبیه باین مبلوغ نمایند پرسیاوشان اصل السوس موپوشنی هر واحد پنج درم عناب پستانان  
 آو شیرین هر واحد بیست عدد و تخمین بست درم برگ بادرنجوبه یک کف دست همه را بدستور مبلوغ بپزند و شرفی ازان حسب قوت بر نفس صاف کرده بچشم  
 فلوس خیا شنبدره دران مالیده اندک روغن بنفشه بر آن ریخته بنوشانند و یاد علق او و جو کنند اگر از شرب او امتناع باشد و این مرض را اعراض پیچیده باشد  
 ظاهر نشود و از مجموع مرضی بر آنچه واجب نبوده انبعاث و تثبیت او اگر کسی که قریب او باشد و گاه از دندان بگذرد و هر چه زیر دندان او آید قطع آید و چون مثل  
 این افعال ظاهر شود پس سبیل او آنست که بزنده و ترسانند تا ازان باز ماند و هر گاه مرض انخطاط پذیرد مرتبه دیگر استفراغ ماوه نمایند اگر قوت او تحمل آن باشد  
 و شیر بز یا شیر دخران بر سرد شوند و برین ضما و لزوم نمایند بکیر شیر تازه بز دران پرسیاوشانی بمانند تا نیمه گردد و بعد ازان برگ جنابزی و برگ بقله مبارک  
 ساییده بر سر منند و بالاایش شیر نیمه گذارند و درام روغن کدو و روغن تخم خیار در برینی بپکانند و چون علت منخطا گردد از خروس خسی و دماغ جدی و مانند آن  
 غذا سازند و از شوکه سبب شیرین بنوشد بخوراند و از جلع البته منع کنند تا آنکه قوت سبیل گردد و در غذای لحم رجوع کند و آرنج و حمام لازم گیرند و در وقت غلبه  
 مرض از بیماریار سخنها می نیک باید کرد و نزدیک او کسانی باشند که ازان انس و محبت داشته باشند و همچنین در سایر انواع این مرض زیرا که سوس است و سخن  
 خوب و تسکین نفس آنها از ضروریات است سمیچد گوید که علاجش با استفراغ بدن از مبلوغ قیمیون کنند و اگر گامی باشد این حقه عمل آرنده تخم منطل بسناخج  
 و قیمیون و جو و زنده جو شانه و در آب آن روغن با بونه آمیخته حقه کنند و ما را اشعیر بستر نیلوفر و عناب بهنول بجلاب و ما را بچین بنوشانند و آید که دران جو مقشر  
 کوفته و گندم و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جو شانه باشند بر قدم سر بریزند و روغن بنفشه و نیلوفر نیم گرم بر سر نهند و چون مرض صلاح یابد در حمام داخل کنند و بخورد  
 مرغ و تخم خرفان غذا سازند و شراب مزج بنوشانند و بکثرت خواب امر فرمایند ایلاتی گوید تا وقتیکه علامات نفع ظاهر نشود و استعمال حقه با مسهل جایز نیست  
 و تا ظهور نفع ما را اشعیر قریق مزج بجلاب نوشانند و بر روغن بنفشه و کدو تخم سر نمایند و شیر زنان بر سرد شوند و بدانچه در سرسام صفاوی گذشت احتیاجات  
 نمایند کیلانی مینویسد که تدبیر کف پا و ناف و قعد مرین بهر شرب بر روغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع است و بعد بطور نفع طبخ قیمیون بنوشانند و ما را بچین  
 دهند و اصلاح مزاج با شایا مرضیه که با وی ادنی اسخان باشد باید کرد و آب مبلوغ اشیای مرطبه مانند کلمات بر قدم زدن

علاج سرسام بلغمی

که بیشتر نامند اگر لایقی نباشد اول قصد کنند و بهر نفع ماوه نفع منضم بنعم دهند و نفع از باویان یک مثقال اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هر یک سه درم  
 پوست تخم کرفس یک درم جو شانه صاف نموده یک نیم اوقیه گلگند حل کرده با زعنائ خوده با دو اوقیه تخمین بزوری صبح نیم گرم نوشانند نیر مفید بود و اگر تب  
 زیاد باشد گلگند و تولد در عرق عناب بکشد با ویان هر یک پنج توله مالیده نوشانند و نخله از حب لاس جو شانه روغن گل و سرکه آمیخته عمل آرنده و پاشویه و سوط  
 و ضما و بکار برند و پر مرغ بعلل خردل آلوده هر حلق انداخته تی آوردند و پوست سر بزغال که را گرم بر سر بستن از مجربات این بیطاریت و معمول نیست که مرغ خاکی  
 با کوبن و چون نموده نوعی که خوشش بیرون نرود یا بر سر مرضی افند شکم شکافته که را گرم بر سر بندند و هر گاه سرد شود و تبدیل نمایند و در ابتدا پارچه بسره که با دوزن آن

بکوبن

روغن گل باروخن سوسن تر کرده بر سر نهند و روز سوم بجای سرکه که غصص نمایند و چند بیدستر قدری بنفشه آینه و یا پودینه زیاد کنند و ضماد میوی سوخته است  
 با سرکه شسته بر سر نافع است و این ضماد و دلخویجان باغیبت سودمند که از پوست گل بنفشه است و سوسن و دوس هر یک دو مثقال چند بیدستر یکدگ یک عدد بند می  
 صلیب یک دو دانه کاشمش مفسر نقد یک کف که قهقهه بنشیند بر روغن گل و نارون هر یک پنج مثقال شیر زمان بقدر حاجت زرد و سفید یک عدد آینه بنفشه بل از نو اگر کاش  
 و پودینه بری و با بونه و مرزنجوش و بادبان در سرکه که کاشمشه مقابل بینی بخورد و سه روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر غصص تازه ساینده بسره که آینه بر ساق در لپه  
 و قدم ضما و کنند جذب ماده ماضل کنند و این ضماد بر جذب ماده حقیقه های حاده و حمولات قویه و ساق و وساعده و بالیدن پایها بکار برند و آب سرد خست بر حذر بنا  
 و موصول و عرق بادبان یا گاو زبان یا شکر بنفشه یا شکر بنفشه از هیچ تر نشینا اجتناب نمایند و چون در خواب متفرق شود و بدن او از نای قوی و شکر یک جز آن هر حلیه  
 بیدار سازد مخصوص در روز و امه اطراف او را از چیزی در شست یعنی چند آن بماند که بیا رالم آن در یاد و بیدار ماند و محجم نیشتر بر پای نهند و با یک دران او در  
 حاره چند بیدستر بنفشه باشد نشویند و سرکه مرص با شکر صد ضماد است شامل حضرت مثل چند بیدستر و پودینه و صغره و حاشا و عاقر قرقه و خردل و عود و صلیب آب نام با شکر  
 با قدری سرکه غصص از بیدستر بی اثر نخرج بر این استعمال نمایند و بعد از شش نام روز ششم از مسهل بنفشه یا ریح بنفشه نمایند و در صورت بیوشی آب نیم گرم و نمک حل کنند  
 تا آفتاب شود پس مسهل بر بند و بعد از تقویه و مغارقت شب فلا سفید و جوارش مثل جوارش مصلی و غیره با دوا المسک است مثل به بند و با جوارش از شکر و آب  
 با عرقیات و گند و با جوارش خود با عرق گاو زبان و غصص کبوتره و شربت زردی مانند بخور اند و گویند که چند بیدستر خاصیت است در تقویت اعصاب  
 با وجود دفع او در برین مرض بسیار استعمال او با دونه مسله و غیره بدون او در حسیب بنفشه های حال اولی است و عاقر قرقه و روغن و لطلوات قوی تحلیل بل آزند  
 و اینها بیدستر بنفشه و روغن گل و باقی عطوسات مثل کاشمش چند بیدستر فلفل نشویند و شکر بکار برند و چون نیسان لازم این مرض است دهم بسیار روغن بول  
 و بر او بنفشه بنفشه و با بیدستر است و لطلوات در بول بر نشاند او با بیدستر و غذا از اول تا انتها آب بنفشه حیوان یا چیره مرغ یا بخورد آب با بیدستر و در اختلاط شاه  
 یا شور با می که تر و کبشک و خردل و راج و تیغ و با مصالح حار و شیب است به بند و باقی تدریج علاج امراض روانی و در می نخی و علاج صدام بنفشه حسیب است برگیند  
 اقوال ای که بر سویدی بنفشه که خردل که خفته آب ترغلی که آن فرغ شکر است بعد طلق پس بر یا فرغ ضما کردن عرب بن سنت و از حکمای دیگر نقل کرده که ضماد  
 چهاره نام بسره که روغن گل یا گلاب و کذا نام که کشته بسره که بنشیند روغن گل آینه که کذا انجیر مشقوع بسمل تا آنکه نرم شود با خردل ساینده  
 بر یا فرغ و کذا چند بیدستر بسره که روغن گل حل کرده بعد حلق راس کذا پودینه بستانی چند بیدستر و سرکه و روغن گل و کذا اطلاق سرکه غصص در روز و شب  
 چند بار و کذا ایارج او خاد یا بسره که روغن گل در حمام و کذا موی سوخته انسان چند بیدستر چیه و یا فرغ و کذا با بونه و کذا برگ بنفشه و تخم و بسره که وزیت  
 و شرب و ضماد آب نعن بستانی بسره که روغن گل و شرب و ضماد و شتم قسط و شتم خردل و یا شونیزریان کوفته در پارچه بسته دهم و یا مویزج با رب ساینده و  
 خردل بسته دهم و یا صغره شرب روز چند بار و یا پودینه کوهی و شتی بدستور و یا حاشا بدستور و شتم و ضماد پودینه مع چند بیدستر و کذا حاشا تنها با روغن بان و  
 سرکه و سوسن سرین بسره که لطلوات چند بیدستر و سرکه و روغن گل حل کرده بنفشانی و یا فرغ و دکان اطراف بنظر و نوبت و یا تخم انجیر آینه و یا تخم انجیر  
 و لطلوات و عاقر قرقه و بنفشه اطراف اجاق تر خا و زیت و نظرون و کبید بجای و سوسن نمک گرم کرده بعد حلق راس شرب سنا و یا چند بیدستر و یا صغره و یا غصص سفید  
 چند بیدستر و یا لطلوات هر واحد و مرغ خردل آب بادبان و کذا پودینه و حاشا و فرغون بر روغن گل و سرکه و کذا طبع پودینه تنها و کذا کبشک بنفشه غصصی و غذا شرب  
 مژگانم بسمل هر واحد و فرغ بنفشه است مضمون آب سوسن یکد اول بنفشه داده شربت حصول علویجان یک توله یا دوتوله بگفتند عملی و دوتوله بلیساند و بالا  
 شربت به خود و سوسن شرب چهار توله در عرق از بنفشه و غصص یکد توله و آن حل کرده بنوشانند و این ما الاصول بنفشه پوست بیخ با زبان پوست بیخ گاشی سرکه ش  
 اصل او من شرب بیخ از بیخ یک بنفشه ناشه نفع او از سوسن هر یک چهار ماشه بود یعنی کیتوله است و سوسن باشد انجیر و چهار عدد و با در بنفشه بیخ ماشه گفتند عمل چهار توله  
 کبشک بنفشه غصصی و دوتوله در فلک کرده بکار بند و غذا بنفشه آب بیدستر و دهند و یا شور با بانان بنفشه که در روز سوم صحت ماده و تقویت و یا سرکه که کاشمشه روغن گل و گلاب بر  
 آینه نیم گرم بر تارکس بالنده و روز چهارم بر از لطلوات و قسط و چند بیدستر هر یک بسته اضافه نمایند و این بنفشه مویزج بنفشه بنفشه با روغن گل و شکر آب بسره که

بیمار باشد چندانکه روعن گل و زنبق و رنگس هر یک یک توله و سحر و پاشویه و طلا و زینا و تاپیک هفته بکار بند که این همه بنا بر جذب ماده داده میباشند و پس از آن  
هرگز بکار نبرد و اگر حیوان استعمال کرده باشد و وجب هلاک جاهل میگردد و کذافی اینص الکبیر سحر و نیت مثل اهل بیت و شیوخ و کشف تریه سفید و دانش شیعیان و  
جیدید تر سر هر یک سه ماشه بکار برند و پاشویه نیت الکبیل الماکت صغیر و سداب با بون سر هر یک سه توله برگ کنی و سوسن شود و گندم و برگ گلاب هر یک توله نکشند و در توله  
بدرستور محمول لعل آرد و این خماد جامع اجوام بکار برند سحر خود و س یک توله دال بنوماش مقشتر شنبه زرسوده برگ مورد و زعفران شک هر یک دو توله و در صلیب در رم چند پتیر  
یک ماشه صعلگی سه ماشه در گلاب روعن گل زردی بر سفید سرشته بر پیشانی و صغیرین خماد نماید که فی الفیروز هوش می آرد و درین اثنا با فاصله یک و روز رفتن با حسابون  
طبع را کشاید و در وقت اگر بهوش باشد تلپین طبع نماید با ضافه برگ مسنا و توله و ریون ز خطائی و تر سفید هر یک ماشه و زنجبیل سه ماشه و خیاز شنبه و زنجبیل هر یک  
هفت توله روعن بادام هفت ماشه و شربت سحر خود و س مهل علویان چهار توله در اول اصول مذکور لیکن باید که وقت شب حسب ایارج سه ماشه بخوراند و وقت صبح  
شود آب مرغ و هند و وقت شب نان بشوید با مرغ و روز نیم مارا اصول مذکور نوشاند با ضافه شربت بزوری حارسه چهار توله و حرمت هفت ماشه و هیزب مط  
سه چهار مهل و بند و باز یاده تا نقیه تمامه حاصل شود و اگر موش دو او نشیدند نداشتند باشد بختنه حاوه علویان هفت مرغ نمایند لیکن نخست باید که آب پیچیز گرم  
و نمک هندی تخم کنند در روزی دو سه نوبت و یکم و زیاد تا با فاقه آید پس تخمیه و مرغ و بدن بدستور مذکور کنند و بعد از تخمیه جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ  
معجون فلاسفه و فلانی و غیره بنیاد صعلگی سحر خود و س هر یک دو ماشه در گلاب عسلی یک توله آینه بخیسانند که بسیار سفید است همچنین چند یک ماشه و عسل یک  
با اول اصل که کذا نقل و کذا کاب جد و اول مهل گوید که معالج بیشتر استعمال خنده حاوه باید کرد چون بدن نفی و مرض با خطا و خطا یعنی از سر خطا کرد و در نهایت محمول  
از روعن گل و پودینه و نعنع و اندکی سرکه بر سر نمایند و همه بدن خاصه اطراف را بر روعن گل که در آن نظرون و عاقر قرحا حل کرده باشد باند بعد از آن خماد مهل  
از چند پتیر و حاشا و پودینه کوهی و سرکه غصص سرگندازند و ساقین و پاها بر سر که غصص باند و سکنجبین غصصلی غرغره سازند تا با ایارج و اگر علت طول کند و عرقه ظاهر  
گردند که سر زنگ گرم نمایند و نقیات بر زخمه با او پودینه در بول استعمال کنند بوجه علی بنویسید که اگر کماقی مانع نباشد و خون در بدن غالب باشد اولاً صد کنند  
بعد از آن خنده های حاوه استعمال نمایند و جذب مواد سهل کنند و بر پیشه مطاوع بخورد و عمل قوی آورند و در بعضی ادر خانه روشن بدارند و از سحر اراق و رسات با محاج و تپاوه  
منع نمایند و در اول امر برای منع ماده روعن گل سرکه آینه بر سر طما کنند و بعد در روز نازا بنامی مرض چند پتیر بدان مخلوط کنند و بجای سرکه سرکه غصص که بر زان  
نهند که اندک و در ابتدا خاصه و بهنگام آنها خصوص در آخر آن با کل منع کنند بعد از آن زینت و نظرون و تخم باوریزون و نخل عاقر قرحا و مانند آن بر بدن نهند و نظرات  
قوی تکمیل شربت و عطوسات و غرغره لطفه که در آن حاشا و زوفا و پودینه صغیر باشد و غرغره بصل غصص و سائر آنچه در علاج امراض غشی یعنی مذکور شد استعمال نمایند و چون  
غصص خصوصاً طب بر استعمال کنند امتناع بسیار یابد و اینها سائر محرات و لوط خود بر سر استعمال نمایند و در اول کلاس اطراف و غرغان کنند تا آنکه سرخ شوند و در بعضی  
مشاکم گردد که این عظیم المنفعت است و چون رسات شوی موی سر ایشان کشند و بعضی ازان بکنند و بر قفا نزدیک نقره حجامتاری بسیار نهند بجز شرط و گاهی سنگام  
احتیاج باشد غرغره باشد محتاج میشوند کسی را که از ایشان غذا دهند مثل آب ترس آب شود و آب کشک خنده سازند چون غذا دهند بر غرغره اطراف او چند رسات  
اقدام نمایند تا بخار بسوی فوق بخیزد نشود و اگر سبب طول مرض چنین نوشیدن مهل شود و خاصه چون ارتعاش بر بعضی ظاهر گردد و در وقت شتال چند پتیر  
باند که سقمه نماید که کمتر از یک دانگ باشد بخوراند و اگر از جرح کردن سقمه نماید چند خوف افراط در تپ باشد از سقمه یا اجتناب کنند و بر چند پتیر و بر تبدیل مزاج  
بدون استفراغ اختصار و روزند و اولی استفراغات آنست که بختنه باشد و اگر بخیر آنها صغیر گردد ایارج فیقر یکاب درم باربع درم شحم حظل و ثلث درم پاپیه  
ویک دانگ صعلگی بخوراند اگر تپ شدیداً محراره نباشد و اعتماد این امر باشد که این دو اسمال غمها آورد و اگر بدان نقین نشود و مولات یا شیاف مع استعمال این  
مهل و دارند تا که هر دو بر اسمال اعانت کنند بعد به تکلیف بر از آنرا آگاه سازند و چون آنرا نیسان از بول و براز عارض شود بر کج ران و شکم از آب مطبوخ با بون  
و اکلیل الماکت بنفشه و مهل اسوس نطول سازند و بشانه را غم کنند تا بول کند و چون مرض با تمارسد و اخطا پذیرد در بعضی را در گوواره و بوج نشانند بعد از آن  
اندک ریاضت و تدبیر تا نقین استعمال نمایند مجوسی گوید که معالجه صاحب انیغرس بختنه حاوه باید کرد تا ماده از اعلی بهضل جذب کند و در خانه و سنج معتدل



در شوی که در تابستان با اعتدال و در زمستان گرم باشد بنوشانند و هر صبح گنگنه غسل با بیکه اندران زیره کرمانی جو شانیده باشند بنوشانند و بنمود آب مع زینت  
مفسد از رو شدت و در چینی غذا سازند چون تپس سوس نباشد یا این مار الاصول خفیف و دهنده پستنج کرفس پوستنج باویان هر یک سه درم تخم کرفس با این  
نیون هر یک سه درم صطکی شلیل لیبب هر کدام یک درم اسارون سلیمه هر کدام یک درم جوج ازخرفقاج ازخرفطخودوس هر یک سه درم میوه قتی سبت درم سه درم  
سه رطل آب بچوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم از آن گرفته گنگنه شکری ده درم در آن مالیده همانند کرده روغن بادام یک درم افزوده  
نیم گرم وقت سحر بنوشند و سگند را فرودوسی ذکر کرده که هرگاه قوت قوی باشد واجبست که فصد صاحب این مرض کند و سرکه دروغن گل بر سر بریزند و چون این  
باخطا طایفه چند بیرون نماند بر پیشانی طلا نمایند و بکنش عسل که در آن در آنجا تپ طلا بر باشد از الاصول حذر کنند و چیزی سوای گنگنه شکری هفت درم  
نهند و ما را شعیر که در آن پودینه و زوفا یا باویان نخته باشند بدهند و اگر تپ قوی باشد بر باویان مح ما را شعیر و مشک را که تا نماند و سنجبین شکری بزوری بنوشانند  
و سوای این از انشای باره رطبه جمیع فواکه که لایب اشتقا لوسیب و به و امرو و دمانند آن اجناب رزند و اگر آنکه میوه قتی بخورند باکی نیست و از المان خاصه اش  
نماند که اندام سر را ضرر دارد و اینها می و جوب شلیل با قلا و عدس و لوبیا و دمانند آن و غنل ساقین و بعضا به حکم بر بندند و ساعد بالند و کف با بانگه اورد اینی و  
عاققر جا و روغن سوسن نیکو بالند تا ماده از سر تا جل جذب کند و بر سر آن روغن سوسن و روغن گل بانگه سر کفر بریزند تا بدین باغ قوی گردد و بخار شتراتی از  
بدن را قبول کند و اگر تپ نباشد ما الاصول مذکور بنوشانند که علامت نفع ظاهر شود پس در آن هنگام بعد هفت یا دو هفته طلینخ غاریقون و حسب ایازنج  
و بعد از آن جبب قوفا یا قتی نماید و نسخه طلینخ غاریقون نیست سنای کمی پنج درم هلو خودوس و دو درم ترنجوب محکوک و دو درم بادرنجوبیه و دو درم گوزبان گل رخ  
هر کدام سه درم گانه دره درم جو شانیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته و شحم خنظل دو دانگه اضافه نموده بنوشند و چون بدن از اغلاط  
بلخی پاک شود بنفس باغ متوجه شوند و این معوط بخار بر یک کینج جاوشیر فلان سفید چند بید ستر عفران عاققر جاوشونیز سه واحد یکس جزو صبر و جزو صمغ و راد آب  
شبهانج تر کرده او و به سه درم بدن سرشته چهار دانگه و از آن دو حبه یا سه حبه بانگه روغن سوسن و روغن چکانند و موی سر تراشیده بر آن روغن سوسن  
و روغن زیتوق و سرکه غنصل آب نام آب شبنج خوب شامه ط کرده بریزند و این طلا بعل آرد چند بید ستر و دو درم عاققر جاوشونیز هر کدام چهار درم پوره از می بزول  
هر کدام سه درم کوفته چخته آب نام آب مرزنجوش یا آب مرو بقدری سرکه غنصل بر پیشانی و موخر سر طلا نمایند و ششم غنصل و چند بید ستر و فرقیون و دمانند آن عسل  
آورد و اگر فایده نشود بانگه شلیتا آب شبنج معوط سازند و بر خلال این احوال نگاهه و ایازنج فیقر بعسل و سکنجبین غنصل سرشته و عطاییل کبر سید سینه یا باغ  
و سکنجبین خرغره بیکانند و غذا نخورد آب شبنج و ذرا چینی و فو لجان و زینت مفسول یا شور با می قنار یا کجشک بلور سفید باغ چخته به بدهند و عسل بخورانند و  
مشک و غالیج جو مانند و بکنند و ند و مانند آن تجزیه نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آنما صلاح در حال بیمار پیدا آید از او من اند بر نیانند و اگر علت طول کند  
و خدر و ارتعاش سردی به بدن استولی گردد ایازنج ارکا غنصل او غا و یا بقدر چهار شتال با بیکه از آن میوه قتی و تخم کرفس کوفتی و نیسون و پودینه که می جو شانیده  
بقدر ایازنج و قینه بدهند و بعد ایازنج جالیون و ایازنج القرو یا باید او و بعد از امتحال ایازنج اطینه ذکره بر سر طلا کنند و این کما و بعل آرد نام مرزنجوش  
بابونه شبنج برنجاسمت برگ خارقسط بلخ عاققر جاوشونیز را کوفته در آب خوب جوش داده بعد ترشیدن موی بر آن نکید نمایند و در روغن نارودین و روغن قسط و روغن  
قنار ایازنج که چند بید ستر حل کرده بر سر طلا کنند اگر بعضی از این روغنها بانگه سرکه غنصل آینه بر سر طلا نمایند اختلاخ آیند و اندک روغن بادام بر روغن خسته شش و  
روغن خار بخورانند و فرقیون و چند بید ستر بویانند و با کما به بر ما حبل بن مرض تدبیر سخن مطلق و پس از تدبیر مذکور در صورتی است که تپ محسوس نباشد  
و هرگاه فصل تابستان و بلد خار با بنش سرخ عظیم باشد او و میوه قتی ایازنج و همچونات کبار استعمال نباید کرد و چون معالجه مرضی حسب بید مذکور با احتیاط نمایند  
و علامتی از اینها نماند و در حمام دوش کنند و بر بدن او آب نیم گرم بریزند و اگر در آن روزی که از آن آب گرم طلینخ با بونه و اکلیل المکک و مرزنجوش با  
بنشانند و بر سر او طول کنند و شستن بن نماید و در اول دفعه طول کشتن و حمام و از آن کمند و آب قوی ایازنج جو شانیده بیکه معتدل بود و اجازت از آن اجازت  
سواخته شراب پختنی اندک اندک بنوشانند به آنکه طبیعت ماده و ترسید نفع آن در انتشار حرارت در سائر بدن او کند یا با قتی گوید که اولی در علاج او نیست

نسخه طلینخ غاریقون



که خالینوس گفته بلکه خون این بطور را در او رام حار و بار و منقشی خاص است زیرا که از مجربات نافعه است بهترین که بود و چون در جود او مرغ شکم شکم گشته بر سر شوقی که خون او بر سر پیش  
 یکبار پس اگر نظیر خون این بطور منقشی فی بود این عمل مفید نمیشد گویم از طرف جالینوس که این شرفت باینست که در اجسام این بطور باشد و خون آنرا فاده حرارت لطیفه  
 کند چنانکه روغن گل افاده میدهد و ایاچ لوغاذیا اکلانافع و کذا مضاد او بر صاحب الشیرینج ن بر روغن گل و سرکه آمیخته در حمام تعمال نمایند و این شاذه نافع است  
 بود از منی گل نقشه قنطاریون و قیق بسطاج منقشی هر یک دو درم شمع مظل یک درم صبر سقوی سفید یا هر واحد یک مثقال کوفته چغندر شکر داب حل کرده  
 بقوام آورده او به این نزد بقدر پنج انگشت شیانم ساخته روغن بید انجیر بران طلا کرده تعمال نمایند و اکثر نسخ نافع این در صمد ع بار و د بلغنی گذشت

علاج سرسام غیر حقیقی

تدریس از ان سبب است مثلاً آنچه بسبب تصاعد اجزای حار از حجاب صدر صورت میسوی دماغ بود و اعراض سرسام از ان ظاهر گردد و علاجش علاج ذات کجیب دور  
 است بقصد با سابق نمایند و اگر ظاهر گردد و قصد کحل و حجامت سابق باشد شرط کنند و مارا شعیب را شربت بنفشه و نیلوفر و عناب و لعاب بهدانه بیانات یا شانند گل نیلوفر  
 در گلاب کافور کرده بویوند و بهر حیزب فضول سهل تحه لعل آرنه در بر عصارات بارده طلا نمایند و بر سینه ضادات منضجه که در ان حرارت بسیار باشد شل آرد و حویلی  
 و برگ بنفشه و صندل بکار برند و هر گاه حجاب دماغ نیز در نای بسبب اتصال حجاب صدر تدا بر سرسام جان نمایند و بر موضع وجع اطلیه محالیه یا منغنه مثل باونچه ملی  
 آرد با فاده شکر قتان آب گرم نهند و همین شکل بطریقی نیلوفر نقشه صلی عناب پیستان یا ترنجبین و یا با الشعیب را شربت و با ترنجبین نمایند و آنچه بسبب مشارکت  
 در او رام نشانه و رحم و غیره باشد علاج او رام ز کوره نمایند و آنچه در حیمات بسبب تصاعد اجزای حار و عارض شود و تقویت دماغ و استعمال صرت عرقیات و اشرب سحوبات  
 برده کافی است یا شویب و حجامت سابقین بی شرط انجیره از دماغ فرود آرد و دملخه تقویت دماغ و دیگر بکار برند و آینه او بر پیشانی و تب بکنت تعقیب انجیره سر لعاب بهدانه شیری  
 تخم خیارین در آب بر آورده عرقیات شربت بزوری داخل کرده خاشی پاشیده نبوشانند و گاهی در تب های نزیانی بجهت طرد انجیره محتسبه طریقی کشیدنی همراه آب ترنجبین  
 و آلو بخارا و آلو بانواع بود و اگر پیشوی از شرب شراب باشد ترنجبین شربت لیون گلاب لعاب بهنول بهند و کولت اقباس الی علاج یونیسید که گاهی خداوند سلام  
 غیر حقیقی بی تلویح و آزار درم دماغ سخت متحرک و مقیر باشد و جمیع امراض که در علاج حمزه دماغ در قول رازی و قرنی مسطور شد و را عارض گردد و بعضی بر زود و  
 یا سوم بهر ندر و بسیار باشد که این حالت برقان زرد با صلابت بگردد و آید و قوی رنگاری و کراتی کند از زواول در در پنجم یا هفتم رعاف از هر دو سخن ظاهر شود  
 بکثرت و شکم و رگ کند و بهلماکت انجامد و بسبب آنست که ماده صبی و درم دماغ و غشای آن و یاد رول و دماغ هر دو جا حادث شود و اقباس خون و یا استماله  
 خلطی و یا از امر خارجی که موجب سمیت اخلاط میشود و در سرایت آن روح نفسانی و حیوانی را فاسد میسازد و هلاک میکند چنانچه اندر ایامه و با اکثر وقوع این علت  
 بکرات و مرآت بشانده آمده پس اول رگ سرور زنده و وقت ظهر که پیشانی و وقت عصر که بینی و یا صد عین و اگر مرض قوی جسم بود رگ هفت اندام کشایند  
 و خون کشید بکافیه که کند که قریب غشی رسد و از گل سفید که بندی پندول گویند بگلاب سرشته بر پیشانی و صد عین ضا کنند و از آب برگ داودی و آب  
 گل سدا گلاب و گلاب کسه هر واحد یک توله روغن گل کنیم توله عرق بید مشک و توله صندل سفید گل از منی هر یک ماشه کافور و ماشه نخلچه سازند و این را در  
 زهره نشتانی یک ماشه صندل سفید بگلاب سوده کنیم ماشه طباشیر و ماشه سائیده در شربت انارین و توله آمیخته با میسانند با لایش شیر و تخم خرزه و مغز تخم بونه  
 و تخم کاسنی و مغز تخم کدو تخم خیارین هر یک نه ماشه و زرشک هفت ماشه زرد آلو پنج عدد در عرق بید مشک و بید سوده و گلاب هر یک هفت توله بر آورده  
 سکنجبین مقطر و قناری لیونی هر یک و توله داخل کرده نبوشانند و غذا اسفناخ و دال موگات قشقرم همراه سرخ و نایان تنگ و هند و یا اشع  
 بگلاب و شربت نیلوفر و باید که بعد تصد همان روز نیز روز دوم مغز خیار شنبه یا گنقد و غیره بنفشه و ترنجبین و شربت آلو مسهل و هند و یا ترنجبین  
 لعل آرد مع اضافه سوس اسپنول هفت ماشه و اندکی سرکه تنها یا مقطر یا گلاب مساوی آمیخته نوشیدن درین باب اثر تاد دارد و کذا در سرکه  
 مقطر سه توله و گلاب نیز با و گل از منی هفت ماشه آمیخته نوشیدن فایده می کند و باید که ماده را بهر وجه که ممکن بود از دماغ و دل فرود کنند و باقی همه  
 تدابیر در جست و باقی بر گیرند و اگر در سه چهار روز از مرگ نجات یابند بزودی بی تدبیری دیگر بصحت انجامد کذا فی شرح ایاماتی علامه نسائی

عطاسین

و آن درم جا ضعیف است که در دماغ صبیان حادثه شود و نشانش علامات حمزه و دماغ است که در تشخیص اقسام سرسام مذکور شد مع عدم سیرگی اناج و این مرض را تشنگ گویند پس هر تبرید و ترتیب دماغ لعاب بدانند شیره مخمر که در تخم خیارین و تخم کاهو و شمریت نیلو فرزندند و از پوست کدوی تر و خیار و برگ خرفه و روغن گل و قدیری سرکه و یا از زوی بیضه و آب کشیده سبز و آب غنچه شلب سبز و روغن گل سرگرد که بر سر خاگ کنند و بعضی آب خرفه و شیر و خزان می افزایند و ضماد کاهو و تخم شیر خزان باندگی کافور و نمادان پوست تر بود بطور کلاه بر سر نیز مفید است و هرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و طباشیر باشیره خرفه نوشانیدن و ضماد لعاب استغول بر روغن گل در ابتدا قدیری سرکه آمیخته با صندل و گلکاب بر سر خاگ کردن نیز مفید نوشته اند و سه سال درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم گور و و پایله درست را در آب بچوشانند که نرم شود بر آورده صلابه کنند و بر تارک سر خاگ ساخته با چه بران بر بندند و مکرر زایل آن رفع تمام و با زنجبین ضماد آله باب ساییده با آب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته بر تارک سر که شستن نافع و کذا کنند و آب برگ غنچه شلب سبز ساییده بر سر خاگ کردن مفید و مراد بر طباشیر خرفه و زرد هر یک و سرخ ساییده بخوراند بعد از آن شیره تخم خرفه بریان شیره تخم کاهو در عرق با زنگ عرق کیوه گلکاب بر آورده رب پیسیرین شمریت ناما شیرین زایل کرده با زنگ میان بالای آن ریخته بندند و گاهی عوضش برورد که با سکنجبین و در عرق بید مشک میبندند و گاهی و در وضعه را نیز عینوشانند و نشانسته باندگی سرکه خنجره شلب بر روغن گل کردن نافع و فو خاگر کینه و استوخ و استوخ و پای را در آب سرخوشتن میبندند و در صورت قبض طبیعت آب که با شیر خنجره آب خاگر با شیر خنجره نافع بود و در ضماد آتش بود و در سه سال شل نیست و جوانان آن هر چه قوی قبض باشد بخوراند و اگر محتاج فصد گردد و در او یه اور فصد نمایند و تقییل غذا کنند و از تخم و نوم و خام حذر کنند

اورام خارج راس

و این بر دو قسم است یکی ورم جاری باره که در جاب خارج نخت افتد و شناختن خاصه می آنست که رنگ جلد متغیر گردد و در نخت با شکر و آب گشت فرو توست شده و نخت و جوج محسوس شود و علامات اجتمع رطوبت خارج نختند و آنکه ورم جا مستند یا با رطوبت بون و موافقت و مخالفت پیوسته که با ورسد و یافت کند و ورم با شکر و آن ورم و موی رو پیشانی است و گویند که نسبی است با ظفر موی که ماده آن خون حاوی مخاط و بعضی خرا و در خرا می خاگی سر و پیشانی و بینی و حوالی چشمه حادثه گردد و با شکر با عظم سبب اعضای داخلی مثل چشم و دماغ و شتر این عجب است که ورم که در او ظاهر شده او پذیرد و چشمی که بیاریند که در زبانی سر شکر گند و باشد که ورم فرود آید تا بینی و باره متشکل شود و مخرجی و خارش و اتعاج رو و بینی و گوش پیشانی و برآمدگی چشم و غشایان و شدت مزج و خمران لازم است با چسبده علاج با شکر گند و عسل و علاج تمام آن ملا حظ آن که کدام نوع ورم است و از کدام خط بهر سید و از علامات آن بعلاج اقسام سرسام کنند و آنچه در باره ورام خود را با اجمل از زرد و حجامت با شکر از فصد زیاد و ترشید بود

علاج با شکر

اچنانکه فصد سر و دیگرند بر سر مرده و مرطوب و بلین طبع و علاج امراض باطنی و صمداع و موی و سرسام موی مذکور شد بر عمل از زرد لیکن بهانه و تبرید و ترتیب بین زیاد و باید نمود و بعد فصد سر و فصد در درگ زبیر بان منقشه بین دار و در گ پیشانی و مخزن نیز کشایند و ماو القرح و ماو انجیار و غیره مبردات و مرطبات اختیار کنند و کاهو زرد و آگ طباشیر مخمر تخم کدو و مخمر تخم زرد و گل ارضی صندل سفید کشیده خشک هر کدام یک ماشه حسب بخت بخورانند و با لایش لعاب سبزیل یک شتال نیز تخم کاهو شیره تخم خیارین هر یک دو شتال عرق بید مشک عرق کامنه هر دو عدد و شتال سکنجبین پنج شتال نوشانیدن معمول اکثر متاخرین سسته و طمان صندل سرخ کلال متی شیاف مایشتا حفض کی پوش در بندی گل قیویا گل شاموس هر واحد یک شتال کافور یکت انگب آب کاسنی و زرد مویز و سرکه ساقط تلوی خان است لیکن قبل از فصد استعمال ضماد و معجون است و بعد از آن اضمه باره را و در پیشتر عمل آرد و در چهارم یا پنجم مین مبارک یا آب خاگ شتال آرد و خنجره و نمیندی و زنجبین و شیر خشت و بندد و انتظار بجران نکند زیرا که از امراض حاده است تا آفتی دیگر بهم نرسد کدافی شرح نشانات بقراطی و هر چند خون از باطن بسوی ظاهر میشیای سرخ بگردند و گویند که لظول بگلکاب و آب برگ سر و صندل و آبهای بقول که در قول صاحب کامل می آید بهر یا آنچه حاضر باشد بر سر نمایند صاحب کامل گوید که در ما شکر اخراج خون جمعی کنند که بقشیش انجا بشیر طیکه قوت متصل باشد و بعد از فصد آب انار میخوش باشد

تخم خرفه و طباشیر بریند و بزور کوبیدن و آب انار میخوش یا اسفناخ و قطعه تغذیه فرمایند و روز دوم اگر مرض برآورد با قوت باشد قصد تقال را بجا بیاورد و اگر نکند  
 و خون بقدر کفایت و احتمال قوت برآورد و ماو اشعیر باب انار شیرین ترش بدیند و بنزوات مذکور اخته دانایند و طلای نرود و صندلین و آب برگ کاسنی  
 آب کشمش و آب برگ خرفه و آب حی العالم و آب کاه و آب غناب و کلب و کلبج بر سر روی طلا کنند و تدبیر بر روی طلب مثل ماو اشعیر و غیره لازم گیرند و حریره  
 معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بپزند و تلپین طبع با ماو اشعیر که با تخم بجزین و ماو اشعیر نمایند سر سندی گوید که سن تجرب کرده ام  
 درین مرض عند سوز حال تو اشعیری استعمال نفع شمس و تغذیه بزور اسفناخ مع شیر و مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و ملازمت غذا و هندسی باین نوع که خرفه و  
 غفلت گرد و صندل سرخ اصل سوسن حاتم طهر کمانا زیره سفید گل نیلوفر کالی زیری نیل کتخی بری دها مسه بر بچو که در آب بپزند که هر اشو پسین همان آب که باقی  
 سائیده ضاوه کنند و گفته اند که اگر کسی بعضی اجزای این ضاوه ترسند که تبدیل آن بیک اجزای باردا و میشود باقی علاج این مرض را در کتاب بحث اورام خوابه اهل اشارت

اجتماع الماوی الراس

گما و باشد که رطوبت مایه و اهل قحط بالای غشای صلبه یا خارج قحف نیر جلد سر جمع شود پس گردن قحط بود چشم نشاوه ماند و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری باشد  
 و مرض اندر سرخ و گران دریا بچنانکه اورا سر برود چشم چشمتان کردن و شوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قحف جمع شده باشد درین اکثر نسبتی قابله  
 افتد که بعد از ولادت سر طفل را بشیرت غم کند و بدان سبب این رنگا نشاوه کرد و در خون قحط مانی برین آنند از نیر جلد جمع شود و درین قسم جلد سرین محسوس شود لیکن  
 رنگ او بجال خود باشد و بگشت فرو تو انداشت بخلاف و درم خارج قحف و طفل بسیار بیدار و بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر است یا قلیل و بر هر دو تقدیر محصور  
 در آن مکان است یا غیر محصور که بغیر منفع شود اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار بود و غیر محصور معالج آن خطر دارد و طبیعت که از نرود و اگر قلیل المقدار محصور باشد  
 بخومی که بغیر نرود غناب پذیرد تدبیرش آنست که اول نومی سر برآند بعد از آن با بونه اکلیل المکاب شنبت سبوس گندم و آب جوشانیده و طول نمایند بعد او دیگر گرم  
 و خشک با زعفران و بوره ارضی ضاوه کنند و باره اسرب بالای آن بندند و اگر لیون را در پاره کرده بالای آن اندکی نمک پاشیده بر آتش گرم ساخته روزی دو سه بار بگریزند  
 و چند روز تحلیل رطوبت می نماید و اگر ازین تدبیر فایده نشود آن موضع ریش کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و در فاده بران بندند و تا سه روز شراب در روغن کعبه  
 بران چکان پس فاده را واکند اگر زخم مندل شده باشد فیهاد و الا بر جم عمل علاج نمایند و اگر در روئیدن گوشت دیگر کرد و آنرا که تراشیده بران مزاج  
 نبت کوم گذارند تا آنکه گوشت بر ویانند و گاه باشد که طبیعت خود اصلاح آن می کند و احتیاج باین تدبیر نمی افتد

سبات سهری که آنرا قوما نیز گویند

بدانکه بقول جالینوس شیخ الرئیس این علت سهری است مرکب از سرسام باره و حار زیر که ماده این درم حادث از دو خاطر معالینی بلغم و صفرا در جاری یافت  
 که با هم امتزاج نیک نیافته و از هر ماده اثری جدا گانه در موضع متورم ظاهر میشود و سبب او امتلائی است که از بطنی و کثرت اکل و شربت سکر نشو از بزم میرسد خواه آن کس  
 صفراوی مزاج باشد که بواسطه مزاج او و قه و بزم از کثرت غذا بر دو خاطر جمع شوند و خواهد طعام و شراب که کثرت استعمال کند حار و ولد صفرا باشد که بطبع خود تولید صفرا  
 کند و کثرت مقدار خویش بلغم پیدا نماید بنا بر تصور بزم و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا میشود و از اطعمه کثیر بلغم و گاه هر دو خاطر سبب اعتدال و مساوی میباشد و گاهی  
 غالبی آید یکی بر دیگری پس غلبه میکنند علامات او گاه اتفاق می افتد در یک ض آنکه میباشد برای هر یک از آن هر دو کثرت بر دیگری و بقول صاحب کامل  
 و ابو اسلم این بر بنانند و غیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات که آن سوز مزاج بار و رطوبت و بلغم است و از اسباب سهر که آن سوز مزاج حار یا بسبب صفرا است  
 میشود پس تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب اطول بود بر زمان بیداری و نقل و کسل و قیض چشم و عدم التفات بچواب آنچه از مرض سوال کنند چون جواب  
 پیشواری یا نامل و تفکر و سائر اعراض بیشتر پیدا باشد و این را سبات سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب اطول بود بر زمان خواب و بدان که کثرت  
 متصل و فرو رفتن چشمها و خشکی آن و عدم تنفرق در سبات بلکه سباتی که صاحب آن زودی بیدار گردد و سائر اعراض تقریظین پیدا گردد و این را سبات سهری گویند  
 و اگر بطریق ندرت مقدار هر دو خاطر مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و درین صورت در تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار است

یا بجملة درین مرض منگام غلبه بطن بانه ثقیل میباشد و سرگامه پاک بکشاید تخم میگرد و در انتفاخ روی و رنگ آن قریب گسج گسج قلعی سرگ میشود و وقت غلبه صفرا  
 برگاه بیدار کردن سبب است بیدار شود و در آن قصد حرکت بیناید و چشم بدون تعریق وای کند و ایضا اطلاعات خاصه این مرض است که صاحب و بر پشت افتاد و مانند وقت اول  
 بر پشت غیر طبیعی بود و چهره او متعجب متعجب نماید و رنگ و گامی مائل خضرت باشد و گامی بجزت و در اغلب احوال یک چشم او بالا کشیده باشد مثل صاحبان سرام سرگامه چشم کشاید  
 آسبات غالب نگردد مثل صاحب شخص بر هم نزنند و اگر سخن گوید کلام او نظای نباشد و چون علت صعب قوی گردد چیزی رقیق کند خلق او اندازند و رنگ او مانند ویا ازین  
 بیرون آید و این علامت دردی است علاج او درین وقت بغایت مشکل در اکثر اوقات بول بر از او تبس باشد یا اندک اندک آید وضیق بنفس عارض شود و این نیز مشکل  
 بود و کند اکثرت بول بی اراده مع سوزش در اکثر احوال با احتیاط هم مشابه میگردد و لیکن چهره بهر اورد احتیاط الرحم بر حال خویش میباشد و بعضی تند و سوزش و ضعف بود  
 و دندان او پند شود و در غشی باشد و درین مرض جبهه بود و رنگ و متعجب شود بحسب غلبه خاطر و درینجا بعلیل کلیت سخن کردن جواب دادن ممکن بود و در حالت  
 احتیاط این کلیت ممکن ندارد و ایضا این علت مشابه میباشد بیشتر هم تقریب پس تغییر لون و عروس سهر و قلع عین ایجاب و تیزی تب و سرعت  
 و تو اثر و قوت نبض و دیگر علامات صفرا درین مرض از پیشتر غرضی قی توان کرد و بکثرت سبات و قلت بزبان و عرض قصر و ضعف غرض و دیگر آثار درین  
 از قریب پس تمیز نماید علاج بهرگاه با علاج این علت بر صدمه و سهال خاطر غالب تقویت و منع و تبدیل مزاج با دویه و اغذیه است پس بر چه در علاج قریب پس و بیشتر  
 مذکور شده ترکیب و بنده و در نظولات و مضادات بحسب غلبه هر غلطی کمال حدت بکار برده بهرگاه بر دوزند و بعد فصد خفته زنده در لیت و یا در حدت بقدر غلبه  
 ماده صفرا یا بلغم که از علامات مذکور در یافت کرده باشند بعمل آرند و ایضا اگر بلغم غالب باشد تقیه ماده مثل ایاجات مقوی بنفایقون و تر به نمایند و اگر صفرا  
 غالب بود استفراغ مثل مطبوخ بلبله و همچون چیا شنبه و سقمونیان کنند و اگر سبب مرض استلای طعام و آتش اغذیه غلیظه دریافت شود از قی تقیه معده نمایند و  
 موقوف دارند و اگر سبب استلای شراب و سکر متواتر باشد تا زوال سکر علاج کنند و بعد آن بر مریجات در آن قصه نار نمایند بدین سر و شرب با د اشعیر و بعد بلوغ  
 خار پر دوزند و سقمین بنده و تعدیل طبیعت منقح مناسب شربت نیلوفر نمایند و در جدول و سهل و خفته و نظول و مضاد و سحر این مرض از دویه بخندان بارد باشد که  
 در قریب پس بکار سینه و نه بجای حار که در بیشتر غرضی عمل می آید بلکه مرکب از هر دو نمایند بحسب ظهور غلبه یکی از هر دو خاطر او و یا نیز غالب دارند و بصورت سادات  
 هر دو ماده در دویه نیز سادات مرغی دارند مثلاً در نظولات اگر صفرا غالب باشد برگ غلات و بنفشه و سهل اسوسن جوع با بونه و کلیل الملک و شبت استعمال نمایند  
 و اگر هر دو ماده مساوی باشد شیخ و مرزنجوش در آن زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود برگ خار و سداب و پودینه و زوفا و بنده ستر و صفرا اندران افزایند و حال  
 اضمه و خفته بحسب همین قانون قیاس نمایند اما در آخر مرض بعد از نظولات و نظیر هر چه قابل سهری باشد احتیاط کند و بر مطنه تا اقتصار در زنده  
 بجام برند و بعد از آن بتدریج قیاس پروازند با ششاق روغن بنفشه و دوشیدن شیرین شیرین غریب شیر و قتر بر سر و قیاس آنها و نوشیدن حیره از تخم ششاق سفید  
 و نشاسته و تخم کامور و روغن بادام و اگر درین مرض حاجت خواب آوردن افتد و خوف غلبه بلغم بر بدن نباشد شربت ششاق و ادن مضائقه ندارد و بر بنده  
 کسانی که این مرض را از اقسام و درم نمی شمارند و از ترکیب صفرا و بلغم میگویند تا بر سرش نیز تقیه است از خاطر غالب بحسب خسته جات منقحی را من حسب تادیر خطلین  
 و کیفیت آنها و تبدیل مزاج بحسب سبب و بدانند که یکیم علی گیلانی نفیس کرانی سبات ارقی و سبات سهری را و احدهم کرده اند و علاج سبات بخاری  
 در قول بمرقندی و طبری خواهد آمد مسجد گوید که از ادویق علاج این مرض در ابتدا خسته کلین و بفضح تبیین طبیعت منقحی است و روغن شبت بر سر  
 طلا نمایند و تعدیل مزاج به استعمال سقمین یا کتله کنند و غذا اگر استلای نباشد بزور زهیر بلج یا بخود آب سازند پس اگر چهره مریش سرخ و عروق او ظاهر و قوت غرضی  
 باشد فصد کنند عیاس گنید که اگر حرارت و صفرا غالب بود خسته کلین از او دویه سملکه که مخرج صفرا و عطفی حرارت باشد با ضافه اندک از او دویه پسته و مخرب بلغم عمل  
 و اگر بردوت و بلغم غالب باشد خسته مائل بحدت استعمال نمایند و روغن سبناک روغن شبت بر سر که آینه خسته و نظولات موافقه بر سر بریزند و هنگام غلبه سبات کلین  
 و کندن موی سر علیل درین علت لفع بلغم دارد این الیاس گنید که تقیه بدن و دماغ مجبها و خسته و تعدیل مزاج نمایند و این حب بسیار نافع است بنفشه  
 خشک و درم بر یک درم پیلد زرد یک درم با دیان تخم کرفس نمک لفظی هر یک نیم درم قهوه نیلوی مشبوی نیم درم کوه خسته باب با دیان سرشته حب ساز

و سحرگاه تناول نمایند و این تخمه سوز دار و سنای کمی بیخ درم پرسیاوشان بیخ درم بنفشه ستر درم نیلو فرسته درم سبوس گندم در صرة بسته یک کف خابیه یک کف عشاب کف  
 سیستان ده عدد با بونه لکلیل الملک هر یک هفت درم درسته ظل آب بیزند تا کنیزم طلای ناز و فایو شخ از شنبیره درم عرق کبچر و عمل هر یک نژده درم نکات بوزه از منی هر واحد  
 نیم درم سوده پاشیده تخمه کشنده زنبق نهندی اصل اسوس سه درم زیاد است گیلائی مینوسید که اگر تخم غالب باشد تخمه ما که در آن جهت لذع اغلب بود استعمال کنند و اگر صغر  
 غالب باشد تخمه ما که در آن او روید که غالب باشد عمل آرد و اگر سرد و برابر باشد تخمه های معتدل اختیار کنند و این صفت تخمه معتدل است تر بر سفید میسون با بونه ناب و فرود  
 هر واحد شتر غم عمل و استار طلوس خیا شنبیره ستر تا کوفتنی که کوفته و کوفتنی آرد تا آب کنند بعد جوشن بن زانک تا یکانه صاف کرده طلوس بیخ یا شنبیره در آن حل کنند آب چینه و موی  
 بلان اند نه تمه هم گرم تخمه کنند و در اول حثک مرض خندار کنند و اگر سبب سکر باشد با دو پیسه که قویه اغذیه بر و ادعات قویه نظر اول و ضما و اعلا جش کنند لیکن محمولات تخمه با  
 قوی برای تخمینه معده و شمولات تقوی و باغ و خصوصاً مزمل سکر صالحه نمایند علوی بخان مینوسید که بعضی خدام رسبات سهری حاضر شود و روز دوم هشتاد و دو موی که گیلائی از آن  
 و او لا و اجاب خود میباشند وقت عصر غرض اولی شد و او غا غلبه کرد و درم غیر از اطباء می عصمت او کلمه کردند از ابتلا این حال سلطان مشهور بوده مارا طلوس بود و در طلوس  
 نمودن شخص خالش بر دستم و اینها جهت فقره نمودم و در مجله اولی مقدار شتاق آن بر آمد و در مجله دوم همانقدر خون بسیار و او از منی خارج شد و در مجله سوم رطوبت صدیکه برگشتن آن  
 و درین هنگام اندک فاقه و راجع شد بعد از آن تلیق مجله با شرط بر قاین سابقین غول آنها آب طلوس او روید مناسبه کردم و بعد از آن نصف شکر را فاقه بسیار بر سید و بعد از آن جهت کلی

سبات

و آن خواب مغرطه پول بود که بشواری از آن بیار شود و او از اسباب این مرض کمی غلبه برودت مضافاً جو هر روح است از خارج و یا از او روید که سرد یا بخوره دووم غلبه رطوبت  
 بد باغ مکره جو هر روح مسا و مسا کسان مرضی جوهر غصبت غصض و ازین قبیل نوم سکر است و تری نیست آنچه سبب تخمه و طول لبست طعام دو عدده عاقبت شود و یا در شهاد  
 نواب تپه منی اخته سوم کثرت خون در بدن چهارم ارتفاع بخارات از اخلاط در به از سایر اعضا یا از معده یا از ریه یا از صدر یا از کبد یا از اعصاب از هر جانب مقدم باغ تخم  
 سحر و ازیت و باغ بشارکت اعضا می با و ششم شدت ضعف روح و تحلیل آن که جوهر اولی است باطبا باشد تخم و قوی ضرر بر بدن زمین یا کسرت و انضغاط نفس و باغ زیر  
 استخوان تحت طریق تشخیص این مرض اسباب آن باید که اولاً فرق کنند میان سکنه غشی و اعتناق رحم درین مرض که شایه است بهر واحد از امراض شته نام کرده  
 و این چنان باشد که تجسس حرکت و نبض رنگ چهره مرضی نظر کنند اگر نبض را بجهت بیدار توان کرد و حرکات او چون حرکت خشکان پلیس است او بود و در حال  
 اگر چه کند باشد لیکن چیزی بر جای بود و سبوت باشد بخلاف سکوت که حسن حرکت وی تمامه محصل میگردد و وقت افتد و اگر غرض نبض قوی و شایه نبض اصحا و کتک  
 بحال بود و یا بسبزی گراید و دفعه روی و بینی خیمت گردد و از سخته خشکان منتفی نشود و گردانی تهنج و اشتغال سبوت باشد بخلاف صاحب غشی که نبض در ضعف و  
 بود و رنگ چهره او بر روی میگردد مشابه بزرگ موتی و اطراف سرد بود و اگر نبض را نفیدن کلام و کلمه بگفت مکن بود و حرکات او خصوصاً حرکت گردن و سر و پایی  
 سسل نر بود و در نبض در متفرق بتدریج واقع شود و اکثر غلبه مرض معتد گردد و سبوت باشد بخلاف صاحب اعتناق رحم که کلام مشکل تمام می نمود و کلمه اصلاحی کند  
 و حساس و کثادون پاکت اهل بود و مرضی وقت واقع شود و غلبه او بر روی منقضی گردد و قابل کند پس هرگاه این مرض شخص شود و سبب و دریافت نمایند بدین طور  
 که کیفیت لمس سرد بودن وجه چشم و زبان نبض و نفس نبض ملاحظه کنند اگر لمس اس سرد و رنگ ابل بسبزی و تیرگی نبض متد و مائل بصلابت مع تفاوت شدید فاقه  
 سفید و نسیان و عدم تهج و وجه و پاک بود و دیگر علامات سوز مزاج بار در باغ و تقدم رسیدن سردی خارجی بسبب اشتغال معاد وقت جوف آب سرد و با سردی مقدم شرب  
 اشیای بارده و مخدره مثل آب سرد و فیون و بیخ و لفاح و تاوره و نظیر و کشنیزه و سنبول بسیار شیره تبین در معده و علامات مخصوصه هر واحد که در باب عموم باید دید  
 شود و سبب سبات هر دو در باغ باشد و اینها اگر از اعراض دیگر مثل اشتناق و سردی اطراف و درم زبان و تغییر روی و ستر و طوکیست و صنعت و قوا تر نبض بطور قوا تر  
 نمی و دودی و انتقال نبض از قوا تر تفاوت و بالعکس عرق بار و یافته شود بر شریک و دیده مذکوره و دلالت کند و اگر لمس سرد و نرم نماید و رنگ چهره چشم و زبان سفید  
 و نبض این موی و در بعضی اطمینان و فاقه و در بی رنگ تهج و در پاک بود و در سبات رطوبت باشد پس اگر این علامات با سکی سرد بود رطوبت ساق باشد و اگر با گرانی مقدم  
 و باغ بود و آب غلیظ در اکثر اوقات از بینی سائل شود و در زبان بر طوبت لرح آکوده بود و اشتلاخ در ابرو پدید آید و مقدم اشتلا و تخمه و کثرت شرب و سن بلند بران





سوز مزاج یعنی معده بیاید و خوردن بعلت راس بان و نطولات و مصولات و ضمادات و شوموات که قیسه بار و گذشت بعمل آرد و غواغوا کجا برزند و استعمال سحریت  
استخوان و دوس تفصیل غذا نمید بود و گویند که حب نار لقون را در علاج و تبدیل مزاج او خواص عجیب است و فصل او و یه سبب مزاج تریاق کثیر شتر و دیطوس و فلا سفه  
و اطریض کبیرت و سابقین محکم به بندند و اجتناب نمایند از خواب نمودن در موضع باره و نظلم بلکه باید که مکان او روشن باشد و در شب چراغهای بسیار در آن روشن نمایند  
اقوال حذاق سویدی می نویسند که پارچه سبزه که در روغن گل کرکزه به پیا فوج نمادند و در ابتدا می مرض کند او دینه که در قیسه سبزه که در روغن گل آمیخته بریافنج و جبهه صدغین  
ضاد کردن و شبیدن و بخاران کردن و گذر خوردن که بقیه باب فخر شکست که آن تفصیل است رشته ضاد کردن و گذر شکست بقیه سبزه سحر و کردن مجرب من است و جاقویه  
شما و شترآ و ضادا و روغن شونیز بود و سرد و زار مرض در پیچی چکانیدن و شترآ نفاس کبوتران و ضاد نام سبزه که در روغن گل سخته بریافنج و در کاس طرف بنطرون یا عاقر قرحا  
یا تخم انجرو هر دو واحد مخلوط بزنند و کیمه سرنگ یا جابا و رس گرم کرده و در طبق راس فرغ و در بارنج فیترا و کیمه عصبانی و غذا بخورد آب ملبس بر روغن جوز هر دو واحد مانع است  
ابو منصور گوید که اگر سبات از بلغم کثیر تر تک در مقدم دماغ باشد اولاً برای جذب بخارات به مثل حقه حاد و عمل آرد و در بعضی اورخانه وسیع متوسطه اشود بداند و بعد  
حقیقه جلیه فرو نشاندن بخارات صاعده کنند و درین باب تفریق راس بر روغن گل و سکر که اقوی تریابیرت و سرد و زاول و بعد سوم روز قدری چند بیستر با پودینه  
و حاشا یا نعن پامینند که آن دماغ را قویت شویند و نفوخ بخشد و نفوخ عود فادانیا با یک ساییده اندر پیچی در ساعت میدار یکسند و گذر از مخرج اطراف بر روغن انطون  
یا عاقر قرحا یا تخم انجرو و گذر از ناف و شونیز و گذر از بند سوم روز عطسه کردن و نوشیدن سکر که منحل آنرا مانع است و قتیقه سرد و دست در آن و ساق با قهیل  
و عاقر قرحا در سکر ساییده از نوم مفرق بسیار میکنند و حاشا پودینه و جنبو یابند و اطراف را در کتومی نمایند و اگر ممکن باشد غرغره یا باجات یا کیمه عصبانی  
کنانند و اگر مرض طول کند و بادی از تعاش بهر سبب چند بیستر یابند و بعد طبق راس از نکت جابا و رس نکیده نمایند و چند بیستر و خوردن بران طلا کنند و در آخر  
اگر طبع قبض شود و حقه حاد و عمل آرد و در رات بول شل کیمه عصبانی بزروری و مانند آن استعمال نمایند و بعد از مخطاط مرض سواری و شوی و کین جماد بیستر بشوی  
بعمل آرد و غذا بخورد و روغن جوز خوردن پسند و اول عمل حذاقون نوشتانند سببی گوید که اگر سبات از بلغم کثیر تر محقق در مقدم دماغ باشد علاجش تقیه سبزه یا جابا و رس  
یا ارباب کبیرت و روغنهای گرم به سر مانند و آبهای گرم بر آن نطول نمایند صاحب کامل گوید که اگر در وقت سبات از سوز مزاج باره و رطب یا ماده بونی باشد  
پس در سباتی که از سوز مزاج باره و رطب بود بهر سبب مچفت استعمال نمایند و آن نیست که بر سر کیکه در آن شببت و نام و مزنجوش حاشا و برنج است و صقر و عاقر قرحا  
و دج و شونیز و حرمل بهر واحد بقدر حاجت یا بعضی از آن جو شاییده باشند بر سر نطول نمایند و ضادا آن کنند و یا نطول بکف خوردن و اندک مویز و عاقر قرحا و صغ  
سراب باریک سوده باید که در و تدبیر بر روغن نازدین یا روغن قسط یا روغن سداب بانگی فریون چند بیستر نمایند و پایا را خوب کند و غرض ساق را که بزند و بر پایا  
باریک سوده و عاقر قرحا یا باریک ساید بهر سبب که رشته ضاد کنند و یاد و یه معطسه عطسه آورند که آن بسیار میکند و غذا بخورد بزینت عسل شببت در پیچی و خوشنجان دهند  
و عسل مغز سب یا بطم جته یا خضر انجرو مانند و از شراب آب سرد و خواب در موضع باره و اجتناب نمایند و اگر در وقت آن از ماده بونی باشد قبل از نطول و استعمال او بهر مذکوره  
ابتدا استغفر بن و تقیه دماغ ببارج و قوقا یا جفته های حاده و غیره او و یه سبب بلغم باید که در وقت مذکوره در باب نیسان و سائر تدبیر بر آن شال استعمال نمایند  
سجید گوید که اگر سبات از اجتناب بلغم کثیر در بن مقدم دماغ باشد تقیه سرد و معده ببارج کند و بعد تقیه سکر که در روغن گل بهر سرزند و اول عمل نشاندن بلغمین بخارند و آن  
یوم گرم به بندند و بعد سرد و روغنهای گرم به سر مانند و آب ملبوس او و یه حمله نطول کنند و اگر طبع قبض باشد حقه حاد و عمل آرد و بکنش عطسه و نرد و نشوق پودینه کنند  
و موسی سر زاشیده بخورد طلا نمایند و در علاج این استعانت بجای لیس کشنده چرانی و ایلاتی گویند که اگر سبب برودت و رطوبت باشد علاج بلغم یا شتر و مصلح  
صداع باره و نزدیک است ترتیب آن چنان باید که اول قی فرمایند با و یه قوی پس تقیه بدن کیمه عصبانی کنند و اگر حاجت آید حقه حاد و عمل آرد و بعد تقیه بدن  
و حقه تقیه نواحی دماغ ببارج و سبب صبر و حب یا جابا و رس گرم نماید و از مزاجات معده و استعمال کیمه رطوبت را بهر دو معده را قوت دهد فاعل نباید بود و نطولات حمله و غرغره  
و عطسه کردن و عضامی سافل را بنهن و در آب گرم نهادن و قویت دماغ بشوموات مانع بود و از تا بهر خواب کی آنست که بیمار در ششم آرد و پنجم گویند و کار با کنند  
منضباتک شود و صفت حب عقیقون از قرابا دین شاپور بن سهل گیزی بارج فیترا درم بلبله زرد و قتیقون بسطاج ننگ هندی هر یک دو درم تر ب سفید و درم

شخم غلظت مقوی با غایقون هر یک و درم قفل ازرق شش درم قفل را در آب نیون تل کنند و او دو پدهان سرشته جدا بقدر غلظت سازند و در سایه خشک کنند شش درم و درم  
 و نیز این نسخه نسخه کوبیده بیگونی نوع دیگر بلیله کبابی شش درم آب آشمتین خارقون مقوی هر یک درم ساون نیون تخم خرمن هر یک درم تر به سفید هفت درم قویون  
 شیخ درم ایارج فیکرانه درم قفل یک درم فانیچه چار درم هم درم و یکونته خجسته فانیچه را اندازد آب حل کرده بچوشاند تا بقوام غسل آید او دو پدهان سرشته و کوبند تا همه یکدست  
 گردین به با بقدر غلظت سازند شش درم و درم قفل این نسخه کندی است حسب صبر صبر سقوی سقوی سه درم مصلکی یک درم سایه باب کرب سرشته جدا سازند شش  
 درم قفل حسب ایارج ایارج فیکرانه شش غلظت کنیم درم تر به سفید هشت درم ساون نیون مقوی نیو هر یک دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل  
 شش درم پوست ایله کبابی چار درم تر به سفید هشت درم ساون نیون مقوی نیو هر یک دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل  
 شش غلظت شست بسفنج و موشت پودینه ششی یک سته کوباک آفتیمون شست و کنیم آثار آب پیزد تا شست رسد صاف نموده مقدار درم آب او بگیرند  
 و یک اوقیه روغن بونته خسته کنند صفت حسب قویا ایارج فیکرانه درم شخم غلظت سه درم دو و نیم دانگ تر به سفید خود و س هر یک شیخ درم بدستور  
 معمول در آب کف مطبوخ جدا سازند این جلد در شربت معتدل است و یک صبر مقوی شخم غلظت مصلکی عصاره نسبتین و اگر نباشد نسبتین هم مساوی  
 آب کف جدا سازند شربت یک درم یک مثقال این نسخه جالینوس است و اگر یک درم ازین حسب یک مثقال ایارج فیکرانه کف شست نافع بود و تقیه  
 نواجی و باغ کند و مرعات معده و تقیه آن بتقوی صبر مقوی باقی قوی کنند صفت تقوی صبر بلیله سیاه بلیله آله شیخ با دیان شیخ خرمن از خرمن اسوس هر یک  
 ده درم سنبل خوشبو صبر سقوی سوده آمیزند و اندازد شیشه به از درم قفل ایارج فیکرانه درم ساون نیون مقوی نیو هر یک دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل  
 یک اوقیه صبر سقوی سوده آمیزند و اندازد شیشه به از درم قفل ایارج فیکرانه درم ساون نیون مقوی نیو هر یک دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل  
 سکه اک لادن و عود نام هر یک درم گل سرخ چار درم سنبل مصلکی هر یک درم ششک انگی همه اسایده باب زنجوش یا باب نام سرشته در وقت خام و معده فرغ  
 نماید و باقی مرعات معده از اب علاج معده طلباید که در صفت غوره که باغ را از باقی رطوبات پاک کند و خداوند سیات و صرع و فانیج را نافع ایارج  
 خردل صبر سقوی سوده آمیزند و اندازد شیشه به از درم قفل ایارج فیکرانه درم ساون نیون مقوی نیو هر یک دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل دو دانگ قفل  
 حل ساخته غوره کنند و باغ غلظت کف شش خردل با یک سده عطره و زرد و طول کرد در ششک انگی بکار برند صفت حاوی گوید که اگر زاده بار و خام طبع  
 جلابی با در شش و نیون هر واحد درم و کف ششک انگی دو درم نوشان و غذا نخورد آب بشیر و تخم قرم و فلفل و دارچینی و ناسخه و سینه و تقیه بدن باین حقه  
 کنند خار که شربت با بونته ای که هر یک هفت درم با دیان قفل اسوس هر یک سه درم جبهه تخم کف هر یک درم ششک انگی هر واحد نیم درم سبب یک دانگ  
 و شش غلظت آب پیزد تا بدو مثل آید آمده بوزن یک ناک طعام هر واحد نیم درم بهان پاشیده مری و روشن زیت و غسل سرخ هر واحد درم دران حل  
 نیم گرم حقه کنند و خورانیدن و او را مسک حلو بشربت با در شش و نافع است و تقیه و باغ حسب ایارج و حسب لوغایا کنند و بر و غنمای گرم نشوق سازند  
 و طبیب و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نام و خمر بویانند و مرصیف اگر سنده دارند و اظرفیلمات خوراندند و تبدیل مزاج کنند و این دو تسخین بدن و باغ و معده کنند این  
 مزاج نافع بلخ دارد و نجیب غلظت و شونیز قسط کف هر یک شیخ درم برگ سداب خشک تایت طیب هر یک ده درم چندید متر و درم و نیم کوفته خجسته لعسل کنند  
 معجون سازند و هر روز مقدار مثقال بخورند و درم سوده و غسل سرشته و زنجبیل و صلب و شونیز لعسل نافع است و خوردن و یوز و جوز و سداب ناچیل قلیای مطبوخ و کثیر لابل  
 و صباغات معمول از خوردن مری و حقه نافع بود و از غذا به خود این زیت و زیره و شبت و کف خردل در روغن جوز برای صحاب این عالت نیکوست و شرب  
 شراب بسیار شست و درین مرض می افزاید و او را لعسل ساده و این را لعسل با فانیج نافع بگیرد غسل یک طل و آب شش طل و بطریق جلاب پیزد و کف بر دارند  
 و چون قریب بقوام رسد دران غلظت و قفل و زنجبیل سنبل و قرقه و خولجان و مصلکی هر یک مثقالی کوفته خجسته در صره بسته بچوشاند و استعمال نمایند طبری گوید که  
 اگر نفعی نباشد جدا با استعمال طبیعت اول با این مطبوخ نمایند بلیله سیاه و کبابی و تخم درم هر یک شش درم شیر نامه و بلیله هر واحد سه درم ساون و سقوی و س  
 و ششک ششک و قفل و یون و بسفنج و شکامی و بادار و هر واحد چهار درم نسبتین و می و آفتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم صبل اسوس مقشور و تر و بادار

درم

و خود و هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم برسیاوشان گاوزبان هر واحد چهار درم بدستور مطبوخ بچوشانند و صدف آنتیمنون و یکتایون  
و هنگام چوشن کت نه بند تا ثورت او باطن غیر انحلال چیزی از مجرد آن در مطبوخ بر آید پس صاف کرده مشورتی مقدار یک صد و بیست درم از آن بگیرند اگر مزاج مرتضی  
این باشد و الا بوزن ششاد و درم گرفته یک درم غار یقون و یک طسوج خربق سیاه و یکتایون که با سیرج در پنج درم نمک هندی سوده لعل مرشته در آن مالیده نیم گرم  
بنوشند و اگر از ایشان شربت در مرض نقصان ظاهر شود این مایه الاصول بنوشانند بادیان و پوست سیخ آن و تخم کرفس پوست سیخ آن و انیسون هر واحد سه درم  
فحاح از خرباز نزه درم مویرختی بست درم صعلی سه درم سلنج و پوست آن هر واحد دو درم خود و درم خود و درم خود و درم خود و درم خود و درم خود و درم خود  
دو درم همه را در چهار طبل آب بچوشانند و بعضی اطباء هنگام عصر غلظت درین مایه الاصول نشه و گام که آن در شیشمان سستی افزایند و بعضی هم از الجوس و زحل پسوی  
و برگ شبت زیاد و می کنند و مختارین نیست که ازین چیزی کمی کنمش جان کرده هر روز بست درم باد و درم روغن سیدانخیز و هفت درم کیمین بنوشند و تا هفت روز  
برین اوست نایند و غذا درین ایام نیز بی مزاج خلط و آنچه چهل مطبوخ بخورد و بسیار و آنکه شبت سازند و از آنکه غایظ منع کنند بعد از آن شربت دیگر از مطبوخ اول بنوشند  
و اگر ازین آثار صحت ظاهر نشود این دو را جدا از آن باشد ایام فیهرا سده روز قبل از تناول آن و غسل مرشته یک درم با سیرج دو دانگ بق سیاه در سر که تر کرده  
خشک نموده یک دانگ غار یقون مفید است نیم گرم فستقین و می گل سیرج هر واحد یک درم نمک لفظی نیم درم مقومینمای مشوی دو دانگ کونته خیمه بجایاب مرشته جده لعل  
لفظ سازند شربت از آن سه درم و شاد این دو را نگاه دهند که مزاج جلیل از نوشیدن این مطبوخ اول تغییر کرده و اگر یک شربت این کفایت نکند و سه شربت مع مراعات  
قوانین در آن تحسین نماید بر دهنه و باران که کسی که در داغ او مرض بار داشته باشد باید که از شرب آب سرد و از استعمال و در مضمضه و استنشاق خد کند و بعد از این تنفراحت  
اگر مزاج او صحت پذیرد استعمال آب گرم و استنشاق و مضمضه بدان و بخشن او بر سرد حمام لزوم نماند اگر مرض باقی نماند اما با کفایتین آب نماند گیرند یک گانک  
هر واحد شش و یک صوم و بابونه و اکلیل اذکار بر برگ زعفران پوست شجر صنوبر و از سوس گندم این کیه یک کف لفظی مفید یک کف نمک اول سوس و نمک و جلی را  
و پارچه سه بسته هم بر یک جوشانند تا جوش آید هر اگر در پیش چادری بر کشیده و انگبای نماند و و بار سب از این عمل کنند و اگر این فایده نکند تا لطیف تدبیر استقصا  
و اگر این مشروب با او وزن کند و اگر نشه دارند و اگر شربت شک شویند و چند تدر و مانند آن کنند و اگر تغییر مزاج او و صدل عا با نفع نباشد بر قدم راس این غذا بنهند  
بابونه اکلیل الماک هر واحد دو درم صبر و درم و سدیم و واحد سه درم عاقر قرحا دو درم کونته خیمه موم روغن ازوم و مینه بطور جز و مرغابی ساخته و در مکر و در مخلوط  
سازند و هر گاه مزاج او متغیر گردد و وحدت پذیرد و در بر و بر سبات ارقی نماند مولف اقتباس کند که در سبات لجمی و بخاری اول اطرافت را بنهند و بستنی سخت آید  
آید و این پاشویه کنند گل بابونه اکلیل الماک سوس گندم سوس خود برگ کنار برگ خربزه نمک طعام هر یک دو شست و سرکه و گلاب با برآد و سه روز بتار که سرکه  
در روز چهارم چندین تدر و شویند و مزاج هر یک ماشه اضافه نمایند و گلاب با شویند ساخته عوض آن روغن گل کنند و هفتاده ماده علویجان لعل از آنکه فاقه صاف و پس  
بست تقیه داغ ایام فیهرا سبت ماشه و غسل و تولد آمیخته لیساند و یا حسب ایام بعرق با در نحویه وقت شب بخوراند و صبح مطبوخ اسطوخودوس مسهل علویجان و شربت  
اسطوخودوس مسهل بنوشانند و غذا از آن خشک را بشورهای مرغ وقت شام و صبح مطبوخ پوست سیخ بادیان پوست سیخ کاسنی بادیان هر یک ماشه انیسون  
سیخ جگت کرفس هر یک هفت ماشه انجیر زرد چهار عدد با شربت بزوری چهار تولد حرف و یا تو درین نه ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دیر غذا بدستور دهند  
و همین غلط سه چهار مسهل داده است تعویل مزاج و تقیه ارقی مواد داغ غرغره و مطبوخ صعل سوس مشتر و مویز و بادیان و بابونه هر یک دو و شقال جوش کرده  
سکنجبین صعلی چهار تولد و دخل کرده در روزی چهار پنج مرتبه بکار برند و اگر بعد از آن سبات باقی نماند باشد از فرغون مصلی چندین تدر و هر واحد یک درم صعلی و شربت  
بابونه که تولد در روغن سبزه بپوشانند بر صد غنیمتیشانی ضاا نماید و غذا شوری مرغ و نان رده و همد و غلظه آوری و بسوی که در شرفس نوشته شربت زوال این علت است

علاج سبات موی

سبابت یفضا سردی است اما نام کنند و بعد بهر امله جانت سابقین یا فضا صامن نماند اگر ماده و صحر و باشد و هر گاه ماده مستقر گردد و پس فضا در پیشانی با حجاب  
نقرو اولی است و حخته متعادل استعمال کنند و بهر تقویت داغ تدبیر سر روغن گل و سرکه و اگر روغن گل نباشد گلاب بسره کنند و غسل با آب الطبیخ بابونه و ذراک

از سبات بسوی گندم سازند و او که سرد خشک مثل شیر و کشنیر خشک تخم کاسنی یا کنجبین بپزند و بتلطیف غذا پردازند و باقی تر حسب حاجت از علاج امراض دماغی  
 دومی و سرسام دومی افتادند و سبب دیگر سبات حادث از بخارات دومی حار طرب باشد که بسوی مقدم دماغ مرفوع گردد و علاقتش است که سبات  
 خفیف بود در پیش از آن بسیرت افتاده یا بد و در خواب کلام بسیار کند و چون آواز دهن بیخیر بسیار شود و علاقتش بضمه کند و بعد از آنچه محلل فضول باشد مثل  
 اوار القرح و شربت بنفشه نوشانند و روغن گل بسکه که شمر هم زده بر سر مانند اسر بر بفرغ بخارات صاعده بسوی آن قوی گردد و طلا بکباب نمایند و غذا بخورد  
 یا مزه زرد بر براج سازند و تقطیل آن کنند تا مضموافا سد نشود این نوع گوید که اگر از رطوبت دم متعین در مقدم دماغ باشد بعد فصد تقویت راس بلخاخ بارده  
 مثل روغن گل و گلکاف سرکه کشند این حقه بار و لیمو بعل آرد بگریزند بنفشه و جو کوفته و سیوس گندم و عناب و پستان و جمل السوس و برگ حللی هر یک کشند  
 و در چهار رطل آب بچوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بران یک سکه بر آب تخم کاسنی و نیم سکه بر روغن گل اناخته حقه کنند

علاج سبات بخاری

اگر از ارتفاع بخارات جمیع بدن و تلخ تب و مرض دیگر باشد علاج مرض منوع باید کرد و نیز بعلاج امراض دماغی بخاری توجه نمایند و در بخارات خضوف واحد بتدارک  
 عضو ششاک بر دوازده یا پنجم در مقام هر یک بطور گرد و مع تقویت دماغ مثل نهادن روغن گل مع سرکه بسیار و آب فو که قوی بر سر و استعمال شومات بارد و خوشبو  
 و نظرات بر و پس محلل را گریزی در دماغ متعین باشد مثل آرد و پنجه در حیات و در ابتدا ای او و آران افتد یا شویه و در بطا اطراف دکان پیچیزی در شرت و دوام  
 عطاس و تشمیر سرکه و گرفتن بخارات آن و تغریق راس بر روغن گل مع سرکه کثیر و آب حصرم و آب انار و قوابض نیز مفید بود و تقویه بدن از ماده تب نمایند پس تقویت دماغ  
 بشومات و غیره کنند و ایضا در بخارات معدی تشویه لقی و اسهال و حقه با وجوب سسه و عطاسات و استعمال سفوف معمولی و حب شیبار و دیگره اما بر که در علاج  
 امراض دماغی شکرکی معدی گذشت لعل آوردن مفید و در صورت لطف خوردن سفوف بادیان و انیسون زیره سفید دماغ و در سبات ویدانی مثل و انخارج و در آن  
 پس تقویت دماغ و منع انحراف نمایند ایا سبب گوید که اگر سبات خفیف بود که صاحبش بسیرت افتاده یا بد پس سبات کند آن از بخارات حار طرب دی کیفیت  
 مرفوع بسوی مقدم دماغ باشد و علاقتش فصد است پس استعمال روغن گل و سرکه بر سر هم قندی گوید که سبب سبات یا بخارات حار طرب باشد که بسوی  
 مقدم دماغ در عرقین سباتین از جمیع بدن مرفوع گردد پس مزاج دماغ را تغییر کرد و انداختن رطوبت و اخلاط موجوده و فضول محقنه آنجا اگر گرم سازد و علاقتش در طول طری  
 بیاید و علاقتش فصد قیفا است و جامت ساقین و تلطیف اغذیه حلیم می گوید که نوع دوم از سبات سبات ارتقی است و این مضاد اول یعنی سبات رطوبتی است  
 در اکثر احوال او زیرا که سبب سباتین بخارات حاره یا رطوبت دیا یوست است که بطرف مقدم دماغ بعرقین سباتی مرفعی میشود و مزاج دماغ را تغییر فضول  
 محقنه آنجا اگر میسند و اعراض او نیست که یا خواب کند و بر نوم قادر نبود و تفکرا افکار در پی بغیر تغییر میسند و غیر مستعمل خصل بود و حرکت چشم بطبی باشد گوید که خشک  
 و هر گاه ترکیب این بخارات رطوبت بود انحراف او خشک سائل شود و عطسه بسیار کند و در بعض اوقات خواب خفیف کن پس بسیار گردد و گاهی قاتی کند و ضیق  
 ظاهر نماید و هر گاه این بخارات حار با یوست ترکیب گردد خواب کند و الم و صداع و دومی در سر خود دریا به و اطباق جنین بران گران باشد علاقتش بضمه کند و نیز  
 بسیار هر گاه ترکیب این بخارات با رطوبت باشد نه مسلسل نوشانند و نه حقه کنند بلکه فصد را مقدم دارند و چون از فصد مزاج او تغییر نشد غذای او باو اشیر و خشک  
 و مزوات معتدل مثل زرد براج و سفید براج ماش و کدو سازند و اگر این تدبیر ترتیب نماید امر با اشتیاق روغن بنفشه کنند و بر سر او شیر بز یا خریازن نهند و الکباب  
 برین آب نمایند بگریزند و مقلقه کوفته و برگ بنفشه و نیلوفر هر یک یک دکن و حی العالم با قه بگریز و عصی الراعی و برگ خبازی و برگ اسپغول و اذان افشار یعنی مزه زرد  
 هر یک با قدر آب حقه امرا بکباب بران نمایند و اگر این کفایت نکند شیر و خران بر روغن بنفشه سحوط کنند و جمیع تدبیر او بر طبابت نمایند و اد است برین حریره کنند  
 خستیا ش سفید و خندروسن هر یک کف کف هر دو کوفته و اندک نشاسته آمیخته مزه سازند و بر روغن بادام نوشند و کاه تازه بخورند و اگر این هم کفایت نکند حقه لیمو  
 بعل آرد که بسوی سر بخار محلل غیر حاصو کند مثل جو خطمی و سیوس بنفشه و خبازی و نیلوفر این همه را بپزند و امر با کباب بران و گندم سردان نمایند که با این طریق  
 نائل شود مصدق اقتباس می نویسد که گاهی سبات از انحراف خلط سخی در بعضه و بائی بعد بند شدن فی و اسهال پدید آید پس روغن گل





و پاپاوند و بنفشه و نه بشیرین تر کرده بر تارک سرگردانده این نخلچه بویانند آب کشنیز سبز و گاهی سبز کاهو سبز و آب سیب کمرک و گلاب روغن گل و روغن کاهو و روغن پاپاوند  
و عرق بید مشک هر یک دو مثقال شیرین تخم کاهو و صندل سفید و گل ارمنی و شیاف مایند و گل و غستانی هر یک ماشه آمیخته بکار برند و شربت نیلوفرو چهار لوله در عرق  
بیا سداوه و گاهی سنی هر یک هفت لوله داخل کرده بنوشند و غذا قلیه سبز بنان گندم و هند شیخ میفر باید که آنچه سبب مین باشد باید که صاحب غذا ای مرطب استحال  
نماید و استحمام معتدل ثانی پس هر کسی را که تمام خواب نیارد آن شخص غیر معتدل البدن و غیر حید المزاج باشد و بران میوست سخت غالب بود و یا غلبه اخلاط و ریه باشد  
که تمام توران آرز نماید و وجب است که در جماع و تعب ترک نماید و سکون و رحمت اختیار کند و او مدت تفریق راس در روغنهای مرطبه و دوشیدن شیر سرد  
و قطرات طبه و استنشاق ادیان و استسحاق آن و وضع و حار روغن زبادی و فراسیا سحر و طاب و دکان سهل قدم بران نماید و اما آنچه از حرارت مع مین باشد تند بر شتر نیادتی  
در تبرید این ادویه و استعمال مثل جراد که در و برگ خرفه و لعاب پیغون و عصی الراعی و حی العالم و مانند آن بر سرست ایطالی و هر جانی مینویسند که آسایش جویند  
و از حرکات و ریاضات پرهیزند و روغن بنفشه و نیلوفرو روغن کدو بر سر نهند و هر شب کف پا و ناک و مقعد چرب کنند و دو قطره آن نیم گرم در گوش چکانند و لعاب  
ای پیغون برگ خرفه و کدو تر کوفته بر سر نهند و فلیکه کدو و برگ کاهو و خرفه و اسفناخ خوردن سه و سوند بود و گر باه و آبرن معتدل سخت نیک است ابن الیاس  
گوید که علاج شربت سیب کاهو و باغ بدوشیدن شیرین تخم کاهو و برگ خرفه و نعاب پیغون و عصی الراعی و حی العالم و مانند آن بر سرست ایطالی و هر جانی مینویسند که آسایش جویند  
و نشو و فانط طبه منومه شش و روغن خشخاش و آب کاهو سبز و پیغون سرانخور و نواح دست و نقل بنغیر نادام و خشخاش خواب و در دو حمام طب آب شیرین اگر خواب  
نیارد و علامت ردی است و دلالت بر جدوث و مواسع جنون میکند هر صبح ده درم خمیره بنفشه و ده درم شربت خشخاش باب بنوشند و غذا نروده نماند بکند و  
و مسفانخ و کشنیز تر دهنند و آب شیرین نیم گرم بر سر نهند و آنچه خواب قوی آرد بیدن افیون و بروج است سعید گوید که تطیب باغ روغن بنفشه و نیلوفرو و کدو  
بشیر و خزان کنند و آبیک دران پوست خشخاش بنفشه و نیلوفرو و گل سرخ و تخم کاهو پخته باشند بر سر نهند و در حضور گوید که تبدیل مزاج بر طبابت صرف کنند اگر حرارت باشد  
و یا بر طبابت مبروه داخله و خاربا اگر حرارت بود و استنشاق ایطالی و مرطب مجاورت آب شیرین و استسحاق آواز آب جاری و آواز شجاز تحریک و اصوات الطیبه لینه  
و تیسسه و باغ از صفرا و سودا کنند و مثل حمام و طب مبروع استعمال آرز و ندهین با و بان مرطبه نیز نیست و کذا شرب مزوج آب بسیار پس اگر فائده نکند بهر آنکه در صورت  
یا فساد اخلاط قوی است که حمام گرم تر یا کباب نموده و بخاران سوی باغ شمس اعلا میشود و درین صورت باید که تقییه بدن از ان اخلاط نمانند و استعمال با و اشعیر سداوه یا بنر  
بشکر یا خشخاش یا شکر و شربت خشخاش بنفشه و نیلوفرو و نقل بنغیر نادام و خشخاش و دندین سر و مینی و کف دست و پا و صلیخ سره و خصیه و مقعد روغن بنفشه خرقی  
و مسولا آن بالغ ایفج است و گاهی ایفج با ایفج آنک افیون و زعفران بدان می افتد و اگر ازین چیزی فائده نکند از افرص مثلثه و اضمه و قطرات منومه که  
در علاج صدرع حار و ایس ندر کوشد و استعمال نمایند گیلانی گوید که او بان مرطبه مثل روغن بادام و روغن مغز تخم کدو و برگ کف دست و پاپاوند و با وجود این شربت  
خشخاش شربت کاهو و سائر اشربه و فو که مرطبه دهند و غذا نادر الحوم یا کبان فر بر طبیح بنج و مقشر و سائر حوم مرطبه خوراند و ایضا کشاکش که دران کدو پوست بچه مرغ  
طبه پخته باشند و فلیکه کدو و خیبار و تخم کاهو و سانسج و آنچه ایسور مزاج ایس مع نادر کسودا و می افتد علاجش علاج البیخیریا و صدرع سوداوی مست مع تطیب باغ  
و آنچه از نادر کسودا و ایفج است و ایفج با ایفج آنک افیون و زعفران بدان می افتد و اگر ازین چیزی فائده نکند از افرص مثلثه و اضمه و قطرات منومه که  
و علامتین ست و البیخیریا نماند مع استعمال منوما و زیادتی برید و جهت تعدیل مزاج استحام و دکان تدبیر و این لفظ لجل از کدو کشاکش و گل بنفشه و خطمی سداوه و گل کدو  
هر یک و شست و کدو و برگ آن هر یک کشت کنب مید سداوه چهار شست و گلاب آب ریخته بکار برند و بعد از ان طعام مناسب رده آسایش نماید و سداوه یا می از ابطا نقل کرده  
که ضمما و گل خشخاش تخم آن آب گل نیلوفرو آب کاهو و تخم آما یا آب تخم خشخاش سیاه کوفته مرشته و روغن گل قنار و تخم آن و شربت سیب کاهو و شربت نیلوفرو  
و طبیح جو شکر و روغن تخم خیار و مار اقرع پنجاه و درم شکر و شربت بنفشه و اکل تخم خشخاش بران گندم سفید پاشیده پخته و کاهو صبح و شام و کشنیز بود طعام و یا تخم آن  
و در درم و با قلا و کدو و خوب پخته بر روغن بادام و تخم گل خشخاش و روغن نیلوفرو و کشنیز سبز و سیب و گل کدو و روغن بنفشه و دوشنبویه و مسعودا روغن نیلوفرو  
و روغن گل خیار و روغن بنفشه و کیمیا و طبیح بنفشه سفید تر کرده هر دو احد مرطب و باغ و منوم است

علاج سهرطوبی

که از رطوبت بوقیه افتد و سهر پران اکثر این قبیل بود و بعضی ما در بعضی با این پنج بادیان اصل سوس قشنگه که در آن سهر طبعی بشفق کاشی و غیره او در پیل الحارزه و گفند باید که سهر که از آن او بر شد بد الحارزه و در کرد و باشد و سحر ایلیج و جب شبیه ترقیه نماید و اگر ایلیج فیترا سهر حنظل بلایه زرد و کرب سازند صواب باشد و اگر رطوبت زیاد باشد بدل بلایه زرد بجموت نمایند و گفند یکسبب عسل سهر شسته به صلیح استعمال کنند و بر و غدهای شیرین با مل بجزارت مثل تخم بابونه و تخم جوان و غیره می دمام تخریق راس نمایند و باید که از تناول جمیع اشیای خرفین مانع و منع و جذبات زرد و باهی ضرری و شور باهی بخورم لطیفه مثل بیجا کیان فربه و بزغالر و پاک کدو و قطعت کرم نمک غذا سازند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد تقویه مسلمات صفا نمایند و بعد تقویه جهت تعدیل مزاج شرابا به این چند و غذا از ترکیب غیره و هرگاه این نوع سهر در پیروی عارض شود علاج او مشکل بود و لیکن باید که صاحب اولطول بطبع کشکک جو و بابونه و تخموان هر شب استعمال کند که خواب خوش آرد و اگر حرارت غالب نباشد بدون جو شسته بعل آرد و ایضا آشوق از روغن بابونه و تخموان یا روغن ایرسایار و روغن زعفران بکار برند و طعام قدری برگ کاهو یا تخم او اندازند تا جالبینا گوید که من هر روز برای خویش قلیه اذکاهو میسازم و در این اندران داخل میکنم تا مضررت کاهو با زرد آرد و قبول رازی شبست طب خوردن نیز منومست

علاج باقی اقسام سهر

انچه در حیات افتد برای منع بجزارت حاره دریا قوز ساده دهند و مخلطه استعمال کنند و شستن روی و استعمال قطرات طب که میدن روغن تخم شمشاد و کاهو و جندغ و پیکان و انداختن تخم شمشاد سفید و کاهو و کشنیز تازه در طعام سفید بود و پاشویه و در اسطران بهترین تداوی است و شیخ میفرماید که از آنچه درین تجربه کرده شده است همه سیلیم یک جزو و افسیدن و زعفران هر یک نیم جزو بر روغن گل آمیخته بینی را بدان چرب کنند و که لنگ طلای پوست شمشاد و پنج نواج بر صد عین و ایضا گویند آن کوی که بقدره او اندک سوزن و در آن جو خواب مختل آرد و اگر خلط یا بجا متضاد بسوی سر غلیظ باشد از اکلیل الماک و بابونه و سفید پیچ و پیشانی مضاد کنند و اگر سبب ابتلا می بدن از اخلاط باشد تقویه آن نمایند بر ستره که در علاج امراض باغی وادی مذکور شده و اگر چه او سهر و صفا سودا و بغم شور است اما کوی بسبب سوزن نیز سهر و در بدن و گرانی گوش و سهر بسبب غلط خون سهر فم عارض میشود و درین صورت با دیان اصل سوس سیاه و سیاه و شان گاه زبان تصدیه از روی گوی سهر بلایه یا به جوشانیده شمشاد حاضر عمل کرده و دادن و قصد سهرل کردن باغی است و میگوید که اگر سبب خلط او در پیل موجوده و در حده یا در جسم باشد که بجز آن سهر را میزند و باید که متفرغ آن کنند یا به سهال و باقی و بعد تقویه غذایی برض باغی بچید کمیوس مثل چونه مرغ و اکیان و گوشت حلال صغار و ماهی مخوری سازند و کاهو و قلیه بانی و قطعت و کدو و باش مانند آن خورند و در حمام داخل کنند و در وقت حسن تداوی نمایند و اگر از سوزن و هضم و ابتلا می معده و غموم و آلام و افکار باشد و برونه و تخم و ابتلا می معده را از طعام قوی و دستفرغات مناسبه پاک کنند و تقویت او بجزا نشات نمایند و تقلیل طعام کنند و غذای خفیف خورند و تجویز نیم گرم کنند و از آن سهر و احد از اسباب مذکور نموده اند که باقی مبدلات مناسبه کنند و از اندیشه های بد و افکار فاسده دور دارند و طهر می گوید که ارق از غم و عشق و فکر و فرغ و نشا طایفه عارض شود و علاج پیش از تمامه و از آن سبب است و بیشتر این سهر تری بود و لایتن چون از غم باشد بهر آنکه حرارت بسوی قلب منروی گردد و از آن حمی یوم حاوشت شود و شدیدترین این انواع است که باوی سهال بود بجهت آنکه درین صورت خود سقوط قوت است و اگر سبب در وی باشد تداوی او تسکین و صحت است و علاج او بد آنچه مخصوص آن در د باشد و در فصل او مسطو بود و ایضا در سهر جمعی اول مخدرات قویه دهند که به پوش گرد و پس از غنای معامله حاره مانده روغن بابونه و غیره مخموج بمصلکی و سوزنجان تلخ و بزرالمنج نیم گرم بمانند و اگر از درم سوداوی بود هر چه در علاج سهر سام سوداوی گوشت بعل آرد و اگر از غذای نفاخ باشد تبدیل غذا کنند و ایلیج فیترا و جب شبیه بکار برند تا مضررت در ذکر تداوی او و در پیل منومه که اکثر سهر پران را نافع باشد از آنجمله آنچه با صاحب جنیات و غیره خواب آورد و این است که وقت شب دست و پای صاحب بر حکم موم بر بندند و بی تکیه نشانند و مقابل او چراغ بزرگ نهند و حاضرین مجلس و بر وی او حکایات کنند و بیمار را غنودن نهند تا عا جز آید پس یکبارگی اطراف او بکشایند و چراغ بر دارند و جماعت حاضرین خاموش شوند و گفتن پای او را بر روغن مناسب اندازند و از جای منومات غنای خوشن آمیخته است که ارتعاع او تقیلن مساوی بود و حکایات و آوازه جاری و آواز حرکت اشجار



وگردانیدن آسیا از فاصله و حرکت گواره و در سر مغز که در آن قوت انحلال قوت باشد فیون یک قیراط یا کم از آن خورند یا نماندگی از آن در اول شصت یا شصت و پنج روز  
و یا اندک فیون تنها یا زعفران در روغن بنفشه آمیخته بویانند یا اول بینی را بدان چرب کنند که بینی را که سرد و آنچنان مغز نباشد اکثر کفایت میکند یا که ریاضت کند و استقامت  
پس قبل طعام بعضی جزای مسدود بخورد پس طعام تناول نماید که این در ساعت خواب آورد و اگر بعد خروج از حمام و استساعت طعام تناول نماید تا او را مانع نباشد  
روغن بنفشه که در او کاخوشخاش مان و در روغن چکانند نیز مفید بود و مالیدن بدن و اطراف بسیار خوشبیدان صدای ملائم و سوزاک کشی در آب شیرین نیز خواب می آرد و خوشین  
زیادت آب شیرین بگرم بر سر مستی و در دست و پایاب و شرف است و نوشیدن قدری از قند نیز مفید بود و در برگ شبت نیز یکیکه شستن بر سر مستی نیز منومست چون آنرا  
و شبت تازه اکلیل طره سازند و بر سر گذارند خواب آورد و گویند که اگر شسته تعفن که گفته بر آن از چرخ کاهل گیرند و در چشم کشند و شان زیر بالش نهاده خوابند خواب آرد انطفا  
گوید که از آنچه برای خواب تجویز کرده اند نیست که بگیند از اجزای کاخوشخاش پنج گل یا برگ یا پنج پوست یا تخم هر کدام که خواهد بود با قند و زعفران و جویز و  
صبر و زعفران قدری همه اجزای شانه پنهان مخل کرده صاف کرده آب او یکی از روغنهای بنزدار روغن بماند که این از اسرار عجیبه مجرب در دفع صداع و آوردن خواب بهر نوع  
همه استعمال نمایند و اگر غیر در آن بگیند از بلفایت الفح بود تفصیب با دو میطبوخته که در همین فعل کنند و کذا انطول آب آن کسی را که این خواب نیار و در صحت او طبع نباشد  
و گویند که از خواص است نهادن زعفران و صبر و پنج برگ کاه که سرانجام سوسوی سر یعنی شند نیز یکیکه غیر علم و همچنین خوردن پنج تخم و حله بطریق و تخم شمشاد کامیوشکر  
و بوییدن عین بر سر بندگی گویند که روغن مذکور که با روغن مناسبتش روغن بنفشه بتو بسیارند در آوردن خواب بعدیاس مکرر از موده است و تسبیط بدان افضل است و بدنگ  
آن بر مقدم سر ضا کنند و گاه آب کشنیز ضا کرده هر دو مخلوط ساخته بخانه آن استعمال کرده میشود و تقویت دماغ بسیار میکند و خواب می آرد سلطان محمد مراد و جرجانی  
ذکر کرده که از جزمائیل افیون و پنج لجاج و زعفران و سیلم و تخم آن سفید و صمغ عربی و آرد و جوساوی قفاح ساخته بویان مجرب است تا ایضا سه عدد و پنج عدد  
حب کاکنج بلع کردن خواب آورست لیکن سکر نیز می آرد و زعفران و مر و آنخوانی و صبر و اشنه هر واحد زیر و ساد و نهادن با نماندگی خواب می آرد و اگر کاه و لجاج  
و بزربنج و فیون که بگیند که کوفته بنفشه بلع خوشخاش سرشته وقت خواب بر پیشانی طلا نمایند تجرب است و شمیدن با در پنجویه و اشنه و شنبه و کذا خوردن با نماندگی  
رطب نوشیان آب فحیح آن و کذا آب طلائی روغن پنج بر صدغین و خوردن بزربنج سفید درم خواب می آرد ابو منصور گویند که اشتقاق روغن که در آن  
پخته باشند خواب آورد و کذا روغن که در آن خوشخاش بر روغن پخته باشند بر پیشانی مالیدن و قبول رازی از افیون و صبر و کاه و آرد و جوقفاح ساخته بویان خواب  
آورد و شمشاد شرج اسباب نوشته که قبول عیسی بن یحیی شام زهره رو باه جالب نوم در ساعت است با نماندگی و کذا بوییدن هر چند مثل افیون و کاه و کاه و کاه  
و اکثر اطباء گفته اند که چون اشنه در شراب نیمساییده بنوشند خواب غرق آرد و شیخ گفته که شمیدن اشنه خواب آورد و کذا نهادن اوز نیز یکیکه و کذا شمشاد تخم آن  
رطب وضع اوزیر و ساد و وضاد او این اسحاق گویند که شرب جوز نائل مقدار شود خواب معتدل آرد و ویسقوقرید و وس گفته که شرب حما وضاد  
آن بر سر و شمیدن آن خواب می آرد و شصت تا م آن سرد است و این زهری نویسد که اگر سلطان بعد غروب آفتاب بر پای بندند نوم غرق آرد و اگر  
نوشته که طلائی شربیل بر آن آب شبت تر و کذا خوردن آن خواب آورد و این روغن نافع سرد مغز است جوز نائل خربق سیاه هر واحد یک و پوست خوشخاش بر پنج تخم کاه  
هر یک و جزو نیم کوفته در آب پیزند تا ممل شود بدست مالیده صاف نموده روغن کنجد انداخته با شش ملائم بچوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند وقت خواب تا که سرد  
و کفایت است و پایا بالند و این صوف منومست که عود قماری هر واحد یک درم تخم خوشخاش سفید درم تخم کاه و خوشخاش پنج درم زعفران کین انک شکر سفید است درم کوفته  
شترتی یک درم و این طلا خواب آورد و گل بنفشه سلو فر تخم کاه هر یک درم گل طلعی سفید چهار درم پوست خوشخاش پنج لجاج هر یک و درم ساییده باب کاموتر بر پیشانی  
طلانی ساییده می نویسد که خوردن مغز بادام شیرین و کذا وضاد کردن بنفشه باریک ساییده و طبع نموده روغن کنجد آمیخته و کذا تناول بهر بدون اختلاط غذای  
دیگر و کذا شمیدن قفاح که از سبوق و برگ کبیر و جویز و پنج آن و برگ خوشخاش و گل او و اشنه مزاج ساوی صمغ عربی و جزو باریک ساییده بگلاب سرشته ساخته باشند  
مجرب عن است و قفاح که در دخول سلطان گذشت و کذا علاج حب کاکنج نیز از مجربات اوست و فطول بطبیخ برگ پنج یا زعفران یا زرنجوش بر سر خواب آورد و وضاد  
روغن بزربنج و مرکب باب حمل کرده و صبر و با خلا باب کاه و روغن زعفران و شبت و روغن او و فیون یک انک عصاره صبر و جویز دو انک روغن بنفشه حل کرده و فیون

کافور  
شکر  
صبر  
زعفران  
پوست خوشخاش  
تخم کاه



باشد هر چه بیدار و درست بیند و هر چه بشنود و درست بشنود لیکن هر چه دید و شنید زود فراموش کند و نزد او باقی نماند بسبب فساد قوت ذکر و آفت دماغ و خوردن بود و اگر بر تفکراتشیا قادر نبود و ترتیب مقدمات جزئیة بجهت وصول مطلوب عاجز بود بسبب فساد فکر و آفت در وسط دماغ باشد و اگر در ضبط صور محسوسه صواب باشد و خواب بسته بیند و اگر نمیدارد بیداری یا داند بسبب فساد خیال و آفت در مقدم دماغ بود و این فساد هر سه قوت که بیان کرده شد بطریق نقصان و ابطال است اما آفت این قوتها اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد پس اگر انسان حفظ معانی غیر و تنوع نماید یعنی تقبلی فراموش کند مثنوی و دیگر خلاف آن یا کرده باشد بسبب تشویش و تشویش فعل ذکر یعنی حفظ باشد و اگر انسان بگوید آنچه ناگفتنی است و در ذکر کند از آنچه ناخود کردنی است و مکن جوید از آنچه لائق طلب نیکی نیست و امیدوارم چیزی که قابل امید نیست و طلب کسی چیزی را که اطاق کذب دنی است کاری بکند که کار دنی است بسبب تشویش و تشویش در فکر باشد و اگر انسان صورت محسوسه را بخلاف آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت محسوسه را فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و همیشه اموری را که در خارج وجود ندارد و مثال آن بزه از جانب چینه و گاه از دیوار برود و اشخاص کذب در روشنی یا آب پیش چشم خود بینه بسبب تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حیات محرقه حاضر میگردد پس اگر جمیع گردد و ویالین علامت نقصان یا تشویش فساد و آفت در قوت و در وطن دماغ و پاره پاره باشد بعد هر گاه نقصان یا ابطالان در قوتی از قوتی باشد دریافت شود از مریض جو کسب ثقل از حرکت و سدر در خانه که علامت برودت ساق است نیز برسد بعد از آن سوال کنند که خواب بسیاری آید یا کم و در سرگرائی محسوس میشود و یکی در طوبت از بینی و در چشم می آید خشک است و امور زمانه ناضی فراموش کرده است یا بر حفظ امور زمانه حال قدرت ندارد اگر بسیاری خواب گرائی سر ویلان طوبت از بینی و در چشم همان کند امور ناخوب فراموش کرده باشد و امور خالی را اکثر از امور ضعیف یا در درو در اکثر نفس متفاوت و مختلفه و قاروره سفید خام بود بسبب دودت و طوبت باشد و اگر گرم خوابی و خشکی بینی در آن چشم گوید و امور ضعیف یا در درو در حفظ امور ضعیف قادر نباشد و کلام سر بجهت متاع بران دشوار باشد و در بعض اوقات همچون احتناق کله محسوس شود و در سردا ذکر بیاطقان ندارد که در او از اجانب تلفت می کنند و مزاج باس لئون با پنجانی و بعضی صلب غیر قاروره در غلبه سفید صاف بود بسبب دودت و بیوست با شد و هر گاه تشویش در قوتی از قوتی مذکور مدک گردد آثار حرارت و بیوست مثل گرمی لمس سر و خشکی منخرین و تبخیل مصبغات و نیران و علامات غلبه صفرا نیز برسد و اگر تقدم اورام دماغ یا صنعت آن یا ضربه و مستطبه یا اشتغال مذکور یا تناول چیزی عمدتاً نسیان دریافت کرده است همان باشد و فرق میان آفت تشویش فعل قوت میان آفت نقصان فعل آن نیست که آفت حادث از تشویش در خاطر انسان مع نسیان صورت معانی بدل آن صورت یا معانی فاسد غیر مطابق و نفس الام باشد و آفت کائن از نقصان و ابطالان چنین نباشد و بقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بر تبع آن بسبب مشارکت اجزای دماغ فکر مرض گردد و در افعال آن تصور واقع شود و سهل نمازان باشد که اول فکر مریض گردد و مشرت در افعال آن افتد و بر تبع آن بسبب مشارکت مرض ذکر و آفت آن زود نماید و گویند که اسلم هر یک از آنها آفت است که جهک و سکون باشد و فسد آنها آنکه بانجهر و اقدام و خصومت باشد و بقول رفس غلبه نسیان مع صحت بدن مندر با مریض ناضی قوی مثل صرع و سکت و لیسرغس باشد و ابطالان و نقصان حفظ فکر و خیال بسبب قوت وضعف سبب است و ابطالان حفظ و انعام او در بعضی هلاک الذکر نیز میگویند و او آفت است که چیزی از اشیا یا داند و نقصان او آفت است که بعضی اشیا یا داند و بعضی فراموش گردد و در ابطالان خیال خواب هرگز دیده نشود و ایما اگر دید هرگز یاد نماند و صور محسوسات را بجز و بیبوت فراموش کند و اگر فساد و جامت بجمع بطول دماغ باشد انسان و بیمه برابر باشند مثل جانین و آهن گفته

که گاه انسان را نسیان بجدی عارض می گردد که هر چیزی که نام خود را فراموش میکند

علاج کلی اقسام لسیان

بدانکه که علاج فساد هر سه قوت و واحد است مگر فرق همین قدر است که او در وضعی مثل فساد و لطوای تمیخ در فساد ذکر بر شوخ سرد و سرد فساد خیال بر فساد هر سه متعال کند و در جمیع انواع نسیان ترک جماعت انفرادی و قوی و ترک جماعت و فم و هم و غضب و اجتناب از آب سرد و مخدرات مثل نوم و بصل و چیز دیگر و گندنا و سردات مثل عس شیر و آنچه با طبیعت مضرب باشد مثل سبب کشنده نیز لازم دانند چنانچه اطلاق گفته که قوی ترین اشیا در احداث نسیان کشنده نیز است و برنجاست و باد و ج نیز محدث نسیان است و آثار اکل کره یا و با قلا و پیاز و کلمات نیز نسیان است در و نفس درازی گویند که افراط در جمل و خواب در

وسه مفرط و افراط و ادمان مسکوره ثنسیان است و خوردن کاهو خوشخاش و ریاضت مفرط و شرب خمر مغزیسیان است و خوردن گوشت مہر و تلیق زبان او  
 و ہر و چشم او با خود دشمن و قاصد زبان اولیغ کردن با نجا صیت نافع است و مغز جو زمیندی و گردگان با انجیر خشک آب گوشت مرغ و دراج و تہو و کوشک با نجا  
 مزید و ہر دماغ و سفید نیسیان است و گویند کہ اگر عراج یک مثقال یا یک نیم درم یاد و درم بآب شہد ہر روز بخورد تا ہفت روز ہر چه یاد کرده است فراموش نکند ہر چه  
 فراموش کرده باشد یاد آید و گویند کہ خوردن زردی بیضہ ہر حیوانات نافع چنانچہ بیضہ ہای درین باب نافع عظیم دارد و بقول اطباء سی ہند برم دندلی کو فتنہ بختہ بقدر کویلو  
 با شیر گاو تا پانزہ روز خوردن سود مند است و کثرت فکر و تعاہد بخت و مذاکرہ و در علم عقابہ و درس و تدریس آن و محادثہ آنخوان و مو است آنرا و سود و نشاط و توان  
 اصوات حسہ و بوییدن گلما و خوشبو با متوی و مذکی زمین است سویدی گوید کہ خوردن مغز فندق برای دفع نیسیان مجرب است خصوصاً اگر بشکر خوردند کما خوردن بویج  
 بزنا رو کند تعلیق دندان کفتار و کند اخلد و شہ صید کرده و دفع نمودہ بریان کردن و در شہ خوردن مجرب نوشته و خوردن نمک اندرانی و نوشیدن شیر بزنازہ کہ دران  
 قلب خلد یک شبانہ روز تر کردہ باشد و مداومت اکل خفاش یا محمضان و پانسیرن و پیچغ عربی و پامین سرخ و پابنیضہ مرغابی و پامتم درج و یا شیر تانہ یا بیلیامہ و یا بر شہ  
 و یا بگرگ بریان کردہ و یا محمک یا قیاق یا دماغ آن و یا محم دراج و یا مغز بادام شیرین بشکر و یا بیلیامہ ہندی و یا گوشت چوز و تلیق قلب کفتار و مغز اسیران بر ذراع و کند مخابلیب  
 آن بر بر لطف نمودن شاخ بزبر رسادہ ہر واحد نافع تمام نیسیان است و بقول اسطوقاب خلد و چشم ہر ب و در جلد ہر ب پیچیدہ با خود دشمن و قربت زن کردن حیوان  
 از حیوان باشد بخوردن دکامی عظیم خارق آرد و نیسیان ہر دو صاحب تنہ نوشته کہ سوطا بر وزن پستہ مجرب است بولس در کناش خود گفته کہ علاج این مرض آنست کہ اگر  
 از برودت باشد باید کہ سخناک و اگر از رطوبت باشد بجنفات و اگر از ریزوست باشد مرطبات و اگر از حرارت باشد بروات متعال کنند و اگر از ترکیب این اسباب باشد  
 یا شیشای مرکب کنند و اگر خون غالب باشد فصد نمایند و تنہ ہای مسملہ متعال کنند و یا براج و ہند و انواع فراغ بکار برند و ابدان شل و غن گل و غن آس و غن بر مصلح  
 و ہمال آن بر بر متعال نمایند و اگر مرض از حرارت آفتاب یا احتراق یا تعب مفرط باشد اولاً تطبیع لبر کہ و غن گل کنند پس سائرتدا ہر بر طبع از طعام و شراب ہستہا تا

علاج نیسیان بارد و رطب

اگر سبب آن سردی سادہ بود بعلاج امراض باغی بارد و تعدیل نمایند و سوسای تنقیح نمودن درینجاہ کوگرد و عمل زنند و اگر بار و دت رطوبت نامہی باشد بقدر نفع نفع  
 تنقیح سہیل بلغم بقتنہ حار و حب اراج نمایند و چند میدتر نیز در حب کو را ضافہ کنند و یا اول ہمت نفع مادہ بلغم مطبوخ اسطوخودوس با دیان بسناج باد و بنج و یونین و شلب  
 ہر یک ہفت ماشہ قند یونین و قیق درونج و عقرنی شکامی با او آورد ہر یک چہار ماشہ موینتی کنیم تولہ انجیر زرد و بیج عدو گل کنند عمل چہار تولہ ہفت ہشت روز با زیادتا  
 طول نفع در قارورہ بنوشانند و غذا وقت دو ہر بخورد آبمی غنہا و وقت شام نان تنوری یا شورہای مرغ خوانند بعدہ تنقیحہ دماغ نمایند بسبب اراج و قوقا یا دیگر سنا کیک تولہ  
 و ترنجبین و مغز خیا شہر ہر یک شش تولہ شیش خشت چہار تولہ خمیرہ بنفشہ تہ تولہ شربت اسطوخودوس سہل تہ تولہ روغن بادام بیج ماشہ در مطبوخ زیادہ نمودہ و ہند  
 و غذا وقت شام ہر ستور و بجای آب تمام و بزبر با و لصل محمول بعرق با دیان الکفا نمایند و صبح این تہ برد و ہند همچون فلاسفہ ہفت ماشہ بوق طلا یک تہ پیچید  
 اول بخورد بعدہ اسطوخودوس با بنج و ہر یک ہفت ماشہ قند یونین و قیق با دیان رودی و خطائی ہر یک سہ ماشہ موینتی یک تولہ جوش کردہ شربت قبول  
 و بزوری حار ہر یک دو تولہ تو درین و یا حرت بیج ماشہ پاشیدہ بنوشند و ہین مطبوخ چہار بیج سہل را در ہمت تعدیل مزاج این همچون لبان و ہند کہ درین باب آو  
 عظیم دارد لبان ذکر و ج ترکی سہد کوفی ہر یک پانزہ درم زنجبیل در لفظل ہر یک بیج درم کو فتنہ بیضہ شہد سہ وزن او و بیہ آمختہ یک مثقال بخورد با بجمہ بعد از  
 تنقیح معاجین حار و شل فلاسفہ و چون روح و چون جہ و در اعطوی خانی و حافظ لفظل و مخرج ابریشم علویجان و چون زبر سید کاذرونی و چون داؤد انطاک و اطول  
 اسطوخودوس و جوارش شونیز و سفوف و خط و شربت ابریشم کہ ہر واحد در قار با دیان مسطورت حسب حاجت بخوراند و اگر خون زیادتی حرارت نباشد همچون بلار  
 و تقویت و ہن عجیب است فلما بلا در اثر حفظ نامند از ربع درم شروع نمایند و بتدریج تا یک درم رسانند و فراغ و شومات و عطوسات و مسوطات و اطلیبہ  
 و ابدان و غیرہ کہ در علاج امراض دماغی بلغمی و صمد بلغمی و لیشغین سیات مذکور شد لعل آرد و ایضا غوغہ بلغمی خوردن و شونیز و پودینہ و عاقر قرقاع سل و غیرہ  
 استعمال کنند و گاہی ہر زنجوشن و فامی خشک پوست بیج کبری افزایند و عطوس از ترہ و چند میدتر و کندنش دریندی و مند و مسوط جود و اشیرانی تفر لفظل مزاج

ن بان

هر یک شقال بیسبب چهار دم کوفته بختی بکند یک گانه آرد آب رنجوش استعمال کردن برای صباغ با نیر سفید است اینها بهتر تعیین نواح بود از می خوردل چند بهر ترسید سبک کرد  
 عصل ز روغن سونگون نیمه خنک و کنگر آب و جوی کوه که خوردل چند بهر ترسید سبک کردن صباغ سبکی سایه در آب پزند و بعد طاق آن در لگان بیارند و شت تا آنکه سرخ شود و بر نمو ظاهر  
 گشت که کدی مضاد باغ تر از این بدام و این مضاد و جام ستر خورش با نکر و بهتر بختی با باغ مشک نسری باشد آن برینند و عذای این خنک قلیل مثل عصاره ذره از غیره و باغ پرا  
 و کبابیکان شود بر آن با تو با حاشی در این چینی تر نفل نفل سانج سبک سول از و بره درین قسم سنا و از تقرات با در طب مخصوصا که با نیکبند است جمیع اغذیه هر طب با نیکبند

در کرد و بیهوش کرده و هر که بپوشد ناپیم و هوش درید

در باغ نسیان با در طب است بوسیدن زعفران یا چند بهر ترسید و کنگر و صباغ و کنگر و روغن جوی با صحتی است کنگر  
 رطوبت و باغ و زیادتی حفظ و از آن نسیان و کنگر و صباغ و کنگر و روغن جوی با صحتی است کنگر و صباغ و کنگر و روغن جوی با صحتی است کنگر  
 بیله مری و کنگر باغ و اطریفات و این شیره و اسطوخودوس سفید و باد و روغن زعفران صحتی است و روغن و باغ و تقویت آن و وجود مشک با روغن پسته و کنگر و کنگر که خوردل  
 بیله کبابی بعسل سرشته نیا زعفران و یا چند بهر ترسید نرم فلفل سفید یک دم و یا اسارون و یا ایرسا و یا فلفل کنگر هر یک ه درم سایه هر روز یک دم با بعسل که عجیب است  
 و یا چند بهر بی و یا با در طبوس هر روز نیم درم بر نماز سوزی روزی باغ بعسل سرشته و با جو زبوا و یا حبلسان و یا کبابی زیاده و یا باغ و یا کنگر مساوی هر روز یک شقال و یا  
 خوردل نما بر نما و یا مخلوط با غذیه و یا کنگر بعسل سرشته و یا یک شقال بازان در آب یک شبانه روز تر کرده چند روز متواتر نوشیدن و یا قشاکر کند و یا نام تمام و یا اسطوخودوس  
 و یا کلیل الملک و درم حاصل پنج درم و یا با نجان و یا تخم با و رنجبویه و یا فلفل سفید و یا قشاق از خوردل و یا جینی لایساکه بیله کبابی و اما اضافه نمایند و یا موز سرخ کبابه او قیبه  
 مغز پسته نیم او قیبه حبسی لبان ربع او قیبه شترتی ازان پنج درم بر نما و یا پنج سوسن سفید با و بعسل یا شکر سفید و کنگر هر یک نیم درم و یا پودر نیم جوی و یا در روغن و یا بنعل طب  
 و یا نارون و یا ترب و یا غنچه بعسل و یا حله و یا در فلفل بشکر هر روز یک دم و یا نخود سرخ بدوام و صفا و او خیر و خوردل سایه هر روز خور و کنگر چند بهر ترسید روغن و سونگون  
 و یا آب نام و یا نام بعد از شش بسیار که جلد سرخ گردد و کذا فرقیون بعد از شش موز خور و کنگر فلفل ازرق و شو نیز برابر سایه هر یک سرشته و کنگر خوردل و آب فنجوش کنگر  
 نسیرین در سر کنگر نیمه و کنگر نام کوفته در سر که جو شانیه بروغن گل آینه در جام و شرب شتم و صفا و چند بهر ترسید سوسن سونخته انسان و سداب و حاشا هر واحد و شتم  
 روغن ایرسا و تخم و یا ششک یا جو زبوا و یا نسیرین و یا حاما و یا نارون و یا جو زبوا و یا شمشک بز و یا سوسن انسان و یا میعه سائک و یا کبریت و و لک موز خور  
 بزیت کند یا بروغن خیری یا بروغن آجریا بروغن خوردل و سوطا برهه لگان را اول همراه و یا روغن خوردل یا بخورل سوخته و غذا میوه بران یا بطبخ ایام کثیر  
 و یا دوام اکل شفا نین و یا قنار نیمه و یا پنجهن بسیار روزها هر واحد باغ نسیان است اطریفل اسطوخودوس تا لیکن یکم علومی خان مفید نسیان و امراض نامی بار روز  
 و نهایت مقوی و باغ بار دست و حافظه را قوت و بهر بیغایه و قوی النفس است عاقر قرقا و فلفل پودر نیمه شتی جده هر واحد کنگر نیم شقال گل بابونه و شقال کنگر و سوسن  
 و نجیل اسارون شیطیح هندی ایرسا از خرکی در این چینی فلفل سفید در فلفل مصطلکی کند هر یک شقال پست بیله زرد پست بیله جینی پست بیله سنجکی  
 اسطوخودوس سجد کوفی با در رنجبویه هر کدام پنج شقال بیله سیاه آمانتی پست بیله کبابی هر یک شقال مویز شتی کنگر هر یک شقال شش خالص کینه ششاد  
 شقال مویز خنده و در کرده وقت شب ررق عود و عرق گل سیدی و عرق صغری و عرق از هر کدام نیم طل عرق بها از عرق فرنجشک هر یک یک تل بنجسانند  
 صبح با کنگر در و یک بچوشانند تا نما شود فرود آورده بگذرانند تا نما شود بالند و پیشازند و صحت نموده و غسل کرده با بچوشانند و کنگر آن گرفته تا تمام آورده  
 او و بکوفته نیمه بروغن بادام چرب کرده بسرشند و با چهل درم استعمال سازند در خوردل و شقال و جو زبوا و سوسن مذکی فکر منشش ارواح و مقوی قلب محرک با

مشک عنبر مصطکی در گلابی که قدری صمغ عربی در آن حل کرده باشد حل سازند و عود کوه خیمه در آن آینه زنده نمیکرد و فیلکه با بار یک سازند و بسوزند و اگر خواهند مزج  
گذازند تا شمع روشن باشد بوی آن نیز باشد و اگر دو آن بلباس رسانند معطر سازد و ایضا که تقویت ذهن و دماغ و تذکیر حواس نماید و از انفعال غشی کند  
عود هندی قسط شیرین صندل سفید هر واحد یک جزه شکک کافور هر یک نیم جزه کوفته نیمه پگلاب سرشته حب سازند و عند الحاجة بسوزند و جوارش شویند  
که حفظ بفرایه و نسیان دور کند و مجرب است شویند لیلیه کالی هر یک پنج درم زنجبیل ناخواه هر یک سه درم غسل سفید و دو چند خوراک یک مثقال دوا می است که  
دافع نسیان روغن مال لنگنی بر برگ پان بماند و یک پیس پان بر آن نماده بماند که در مضمحل شود پس آن برگ ابا پیله پان چنانچه متعارف است بخورد و در وقت  
نایند که مجرب است و اگر کفایت نکند مسلسل قوی دهند و ایضا که در تقویت حافظه و باه از اسرار عجیبه نخبیه است مال لنگنی مقله سر بز و در فلفل زنجبیل هر یک یک نیم جزه  
قره یک جزه سائیده بر روغن گاوالت کرده بسلس بسزند و سه درم بخورند و ایضا که جفت فراوانی نافع پیش هلدی کوکب شیرین پنج طمبی اجود دهنده زیر پسته  
نک سنگ مساوی با یک سائیده هر روز یک درم بشد و روغن بخورند و ایضا از کلمه کندر زیر پسته پسته پیل هر یک سه درم کوفته نیمه با دو چند شده سرشته هر روز صبح و شام  
بخورند و سفوف حفظ که جت نسیان بالغ انفع است و در تقویت دماغ و توفیر حرارت غریزی موثر کند بهفت درم مصطکی چهار درم دار فلفل عنبر گاو زبان بادرنجبویه  
هر کدام یک درم کچنگ بازده عدد و شکر سفید برابر همه خوراک دو درم آب گرم در تخمه و قادری دار چینی عوض عنبر است نوع و دیگر برای نسیان کند و روح ترکی زنجبیل  
هر یک پانزده درم سعد کونی سانج دار چینی قر فلفل هر یک بهفت درم نبات برابر خوراک سه درم سحوط که حافظه قوی گرداند و از انفعال نسیان بلغمی نماید و بجز تقویه عام  
و خاص استعمال کنند شکک یک چه چند بدتر نرم چه هر دو در روغن یاسین حل کرده تسبیح کنند شربت اسطوخودوس برای نسیان و نبات سفید بهفت  
نفع مواد سوداوی و بلغمی و دماغی بسیار نافع اصل السوس پنج درم بنفشه گل سرخ هر یک بهفت درم پسته و شان اسطوخودوس فانی و انیا گاو زبان بادیان تخم کرفس  
تخم فلفل هر یک سه درم بوی مرتقی است درم سپستان سی عدد همه را کوفته خیسانیده بچوشانند و با سه طل شکر غسل شربت سازند و از ده درم تا پانزده درم آب گرم بخورند  
شربت ابریشم با موسیانی تالیف حکیم علوی خان مقومی دماغ است حال دماغ را که مزاج آن مائل به برودت و رطوبت بود و نیکو گرداند و ذهن و فکر و نظرها  
قوت دهد و روحت و حقی عارضی و بلاد و بلاهت عارضی را از ازل گرداند و ابریشم خام علی از پیله جدا کرده و چنانچه شقال در آب زینتاب و شبانه روز خیسانیده بچوشانند  
تا نصف آب بماند و دماغ ابریشم را بماند تا قوتش با آب پیس افشرد و که ابریشم را در و کفند و غسل سفید خوشبو صاف و در طول در آن و شکل کرده و اسطوخودوس زر بناد  
بادرنجبویه دار چینی زنجبیل سنبل الطیب صمغ فارسی عود خام هر یک و شقال کوفته در کیسه کتانی کرده در آن اندازند و آتش بسیار نایم زیر آن کنند و او یک کیسه پانزده  
تا قوت آن آبل آید و شربت تمام آید پس و آورده کیسه نیکو بماند و بگلاب شسته بشنارند و کیسه او در کنند و یک محبه دیگر آتش زنده که رطوبت گلاب بهفت  
پس عنبر شیب میانی صیل هر واحد یک مثقال مصطکی رومی عکاس لانا باط عکاس بطم را پنج هر یک مثقال در روغن بلسان حل کرده داخل نمایند شکک کی جدا خطائی  
هر یک نیم مثقال ابریشم مفرغ چها شقال رقی طلانی جلول مرق نفوس محلول هر واحد یک مثقال مفرغ کرده نیکو بریزند و در شیشه نگاه دارند شربت سه مثقال کما و که در  
نسیان بلغمی و بجز تقویه مجرب قر فلفل بسیار سانج کند و رگرتنه کمید بر وضع نمایند همچون نافع نسیان و امراض دماغی بار تقوی اعصاب فم طعام فم مسلسل الهول و ادواج مصطکی  
بعده فلفل می آید و در فم موافق شقال مقومی فلفل قائم مقام همچون فلا سفید و زنده است گل با لونه سحوطی کند و یک نیم مثقال زنجبیل فلفل دار فلفل فلفل انانک است  
لیله زر بناد و زنجان شیرین ثعلب مصری مغز بادام مغز فندق هر یک مثقال و در مقومی می شقال غسل چند شربت دو درم همچون جد و ارجوب برای نسیان  
حادث از برودت و رطوبت جد و ارفا و انیا عود هندی بسا سه انچه از ان با بونه اسارون برگ سنا با نوز کوی ایر سا جو زرد و دار چینی دار فلفل کند و سحر یک مثقال

بنامید ستر عزان تشک فلفل سیاه خردل هر یک یک مثقال زعفران بود نیز فلفل سفید هر یک مثقال مغز انجیل مغز پسته مغز پیاز مغز بادام هر یک بیست مثقال عمل  
تصد مثقال بجز آن زنده چون روح باغ نسیان سخن اعصاب جوده در فلفل گردنجیل شونیز زرد سیاه شیطرح هر یک است درم کوفته خیمه انجم ظل شاد بستر خردک کشتا  
بقرق ابدان بجز آن هر یک بیست مثقال کبابی بلبله سیاه آمانتی و اسپینی و ج ترکی هر یک پنج درم نجیل غلغل کندر هر یک درم پوست بلبله  
سعد کوفی هر یک چهار درم مغز پسته هفت درم مغز پسته بیاض درم او بود کوفته خیمه با سوز بستر خیمه چون حفظ از برای زیادتی قوت حافظه نهایت باغ است سنای کمی سعید ک  
غلغل سفید کندر خود قاری زعفران ساوی عمل سفید وزن او بود بجز آن کشتا انجیل کد برای نسیان و تقویت باغ اول مجرب است از این سخن سفید ک  
حیطان عروق صلیب علی زعفران کندی سوسن درم و پنج عرقی سعرا کوفی همین سرخ و ج سلطوخودوس کبابی اسپینی اسازون هر یک و ماشه بلبله کبابی مغز انجیل هر یک چهار ماشه  
ا بر شیم مغز غنم است ماشه بوینتی پانزده و اندر مغز فندق ماشه دان فلفل نجیل فلفل سفید هر یک یک ماشه بانبات چهار درم عمل نیم پا و کف کوفته تب سازند بجز آن بوسه  
تایست ملوی خنان متوی و باغ و باغ بق و عرونت و امر اضن ارد و باغ عنبر شمشرق طلا ابریشم مفرق از خربا و درنجوبیه عود پوست بلبله کبابی دا چینی کندر عذبه هر یک کشتا  
مغز پسته مغز انجیل قشر مغز بادام مغز جسته انحصار مغز فندق مغز پیاز مغز هر یک مثقال عمل مصفی شفقت مثقال بجز آن سازند خردک کشتا انجیل حافظه العقل از  
انحصار مغز امیه در حفظ و تقویت حواس ظاهری و باطنی و کرم کینه و زین و نکر مجرب نوشته شیر آمله ده مثقال پوست بلبله زرد و کبابی بلبله سیاه پوست بلبله هر یک پنج مثقال  
طباشیر صندل سفید بگلکاب سوده ابریشم مفرق کندر بادنجوبیه نام مغز انجیل مغز پسته سلطوخودوس گل باون هر یک کشتا کوفته خیمه بر وزن بادام چرب کرده مغز پسته  
مثقال در عرق زنجبشک پزند تا امر شود و امیده صاف کنند و عمل نبات هر یک عمل و پنج مثقال فلفل کرده جوام آرند باقی او بود اندر نیمه بجز آن سازند شترتی و دو مثقال  
مفرح ابریشم از ترکیب روح الیه کوفی و باغ و قاب سوزن ملاذکی گرداند و حفظه نیز اید و حفظان وضعف قلب یاد و زبودی لائل کندر ابریشم مفرق از باغی پوست  
بلبله کبابی پوست بلبله هر یک سه درم همین سرخ از اسازون سلطوخودوس درنجوبیه زنجبشک لیر سا انجان حیطان مصطکی دا چینی زنجیل صمغ سرکین پنج درم تخم زنجبشک سی  
جوزبوا زعفران کندر هر یک درم نعل خبثی ورق نفور و ورق طلا چندید متر جوده و اشک عنبر شمشرق یک نیم درم عمل مصفی تنه زن او بود بدستور مرتب نسیان خردک کشتا  
مفرح بلبله مسلی بدین بخش از نالیفات که موصوف که نهایت تقوی و باغ است و جیف کای و نکر و زین مغز بلبله و جتن عازشی پوست بلبله کبابی بلبله  
سیاه پوست بلبله آمانتی هر یک بیست درم سلطوخودوس بادنجوبیه کاشم هر یک سه درم از درنجوبشک کبابی عذبه و ج صمغ کبابی کندر صطکی نسل الطیب ابریشم مفرق لیر سا نام  
درم مغز انجیل هر یک بیست درم زرد بادنجوبیل اوده علاج هر یک پنج درم صمغ عربی عکاک لپطم هر یک درم عنبر شمشرق درم جودار و ورق طلا و اگر کجایش طلا می کلکس تقوی  
شود و شکست بیانی هیل هر یک یک درم کوفته خیمه صطکی و عکاک و میانی و عنبر ادر و عن بادام در وزن پسته هر دو هیل درم کد آخته او بود کوفته خیمه بان و عن چربیه  
بصل مصفی تنه زن جاده او بود بستر شترتی کشتا او در درم اقوال حکمی کسی گوید که اگر فساد و ذکر از رطوبت باشد استعمال تخمه نامی حاده برای جذب مادی تامل  
و نوشیدن مصلح کرکب ایاچ و تخم فلفل و چندید متر و عاقر قرحا و جین ایاچ جانینوس و لوغادیا و جوارش با او باغ است بعد از آن در وزن سوسن چندید متر و فلفل و درم  
و اندکی مسکه بران چکانید بر سر طلا ناید نگاه احتیاج بضا و عمول از خردان سداب کمی و فریون چندید متر شود و او آید دران باون و شمشرق نام بود و درم مغز پسته و جین  
بر سوزیند و بعضی ذرات بخردان عاقر قرحا و میوز و پوست کبیر ایاچ فیکر که بجزین عملی غرغره کند و کثرت شام شکست جز بود او فلفل و درم مغز پسته و جین و سیاه سیاه  
و غذا نخورد و بعضی با عمل شربت بیانی کمنه سازند شمشرق میفرماید که اگر از ماده بارد رطب باشد بعد انفعال تنقیه کنند با آنچ در علاج امراض باغی کفایت گذشت و در خانه  
بسیار از وزن بدارند و اول ابتدا با ستر اغاث خیمه تر شل ایاچ و تخم فلفل اندک چندید متر کنند بعد جود ایاچ با جات کبار بندند بعد از آن اگر اس از سوزن جات باشد

مجموع بلاد استقال نمایند که این قوی ترین چیز در تقویت ذمین افاده و حفظ است ایضا ساسر سخنان از محرمات و غرغره و شملات استعمال کنند و در تشخیص باغ استعمال کنند بکند  
 تاریخ نمایند و حد کنند از باغ به تشخیص باغی طوبت اصلی نماید که تابع او بود در مزاج بود و این در نسیان نیز باید که از سکو و مهاب ریاح و مهلا اعتبار کنند و در غنم استعمال آن طبیبان  
 اجتناب نمایند بر آنکه در آب گرم از غنم و آب سرد و تخم برود و ضرر بر روح حاست و اگر ایشان را مهلا عاشر شود و بعد آن تطبیف تدبیر کنند از اغذیه مسکنه متفکره و بخور بهر چیز باید که از  
 از شراب و ضرر است اندک از آن نسیان افش تقویت روح کند از نسیان آب غنی سازد و مهلا را از بهترین چیز برای ایشان است خواب زود با بجمه خواب غنم و ستر و خند و چنانچه در کتاب  
 و افراط میگردانند در فضیلت و محال نیست مغذک است که باغ از آن بجز که در روح مری و در فلفل بی سراسر ایشان شکر کرده شده بود و در حفظ از ذمین نمایند این و در تجربه سوده کند  
 سفوف سفید و عفران سرکی مساوی عسل شسته هر دو یکدیگر هم بخورند و ایضا این نیز تجربه کرده شده فلفل سفید زیره سیاه مکدر و جزو شکر طبرزد سینه جزو و ایضا تجرب است اگر  
 هر روز بر نماز یک شال از دوائی بخورند که در آن کند رسه بجز فلفل و بجز باشد و ایضا نیز بهر چیز جزو فلفل کبجز در روح و معده بلبل سیاه سرک و جزو عسل بلاد و جزو  
 و عسل و چند بهر باید که با دویم غره و مکتوبه و غرغره و جوع کنند جو سی گوید باید که علاج این مرکب از علاج سبات و علاج این شکر کنند شل قندهای ساده که در آن تشارکها  
 و قنطاریون و جطلان مثل سکینج و جا و شیر قند و تقیه و باغ و حب ایلیج و قوقا یا کنند و اگر فائده نکند این حب استعمال نمایند یا بجز فلفل سفید درم تریچه چارم و فلفل سفید  
 و عاقر قرحا هر واحد و درم همه اباریک سوده در آب میکند که جا و شیر حل کرده باشد شسته جهاسازند و چون تقیه بدن این خوب گرد و تدبیر که در آب این شکر سبات کرد  
 شده شل نطولات و اطلیه اوبان بر سائر اجزا استعمال نمایند و سائر اشیا که برای این امر مفید کرده شده میبایند و اگر از آن نفع مترتب نگردد یا بجز فلفل سفید و ایلیج و لوغایا و ایلیج  
 جالینوس و ایلیج شاد ریطوس استعمال کنند بعد از آن همچون بلادی دهند مغذک است استعمال نطولات اطلیه اوبان سائر آنچه در مقدمه مذکور شد از اغذیه سخته لطیفه اوبان  
 جرجانی گوید آنجا که علامت سردی و تری ظاهر شود و علاج به شنبلیله شکر نسیان و تقیه و الا باد و دیگر که در قول شمع گذشت بعد از آن یا بجز در فوس غیره که در عمل مجوسی  
 باید کرد و بعد تقیه تقویت و باغ بشمول شل شکر غیره که در قول سحی مسطو شد باید کرد و خوردن او گفته عسل شسته گرم کنند و بر سر نهند هر آنکه اطبا می تقدیم راه را که تحریک  
 حرارت غریزی و اعاده حرکت عضو ضعیف است که در طول باشد خوردن استعمال سیکر و نایباده چیزهای محلل چون نطرون و مانند آن عمل درون حدیث باشد و آنجا که معلوم باشد  
 که او همچون بلادی حرارت زیاد نخواهد شد هیچ از وی سوسمند تر در مرض نسیان نیست و در استفراغ رطوبات افراط و مهلا اعتبار باید کرد و از هر آنکه میباشند که رطوبت اصلی خارج شود  
 و با در حرارت حمل نمایند و شکی تولد نکند که سبب یاقوتی سردی باشد و سردی و شکی سبب یاقوتی نسیان گردد و موافق ترین غذا اندرین مرض گذشت باغ است بخا صیبت  
 از غذای آن جوهر باغ بهر وقت بیشتر باید و قوی تر شود و طریق مرای و ج نیست که در ران بعد از گذشت پاره پاره کرده در ظرف چینی یا شیشه کنند و روغن گاو که گفته بر سر آن نیز  
 چند آنکه دو انگشت بر سر او است و در من ظرف بند کرده چهل روز نگاه دارند پس روغن در کرده صاف نموده شده صاف کجای روغن انار خسته است یا چهل روز در چوبندان کنند  
 بعد از آورده و درم تا درم بخورند که نسیان را بر هر طریق مرای و فلفل همین است این چون نافع و ج سعد و فلفل سفید کندر سرک که درم کوفته خسته بر روغن گاو داده و شکر  
 چرب کرده و عسل سی استا بر شسته و در جوف کفند چهل روز پس بر بادا و درم بخورند از آن ایلیاس گوید که در نسیان لغنی تقیه و باغ عسل یا بجز فلفل سفید و ایلیج و لوغایا و ایلیج  
 با و عسل که در آن پودینه خوردن خسته باشد باید کرد و عطوسات شل نشو و نشویند و در استعمال نمایند بعد از آن تبدیل مزاج و باغ نطولات او بان حاره شل روغن بنفشه و روغن زیتون و روغن  
 و نام و در روغن بنفشه مانندان و شم چند بیتر و پودینه و غیره کنند و مانند آن سفید مبی و فلا سفید صاحبین مرض را بیکوست بر سر که عسل سفید است و نافع این علت است  
 و بهر ج جالبه با بیان یکدیگر با روغن و درم اصل السوس شکر کوفته سرد گرم کوفته عسل ده درم بنوشند و غذا نخورد و بشیر و مرم و در چینی فلفل سفید سازند و بعد از آن نام در قار و در  
 کبک بلای و خفته های ساده که در صرع بسیار باید کرد و تعاقب کنند عسل یا شکر یا ماده ایچود با عطوسات کنند و شراب سیحانی موافق است این علت است و کبک بلای با عطوسات شل

کسیه غنم جلد اول

کسیه غنم جلد اول





دران زیاد کنند و امر بخانیدن کند و انداختن آب بن داغ کنند و در چیز دیگر این مرض اگر آنرا کند چون صفت شکر گرد و تخمه خوراکی دران لوغاف یا باین ترتیب است  
 گنجد روزانه الاصول بنوشاند بعد از آن همیشه سیاه ده درم مویشی بست درم ششون هفت درم یونجه درم یونجه درم یونجه درم یونجه درم یونجه درم یونجه درم  
 از آن گرفته و ایاج لوغاف یا که بران یکسال اقل شش ماه گذشته باشد سه شقال و نیم یکم و زیاد و حسب حاجت بسیار بخوراند و عقاب و طبخ مذکور نوشاند و هر سه قبل  
 تناول لوغاف یا از ده روز کم کنند و بعد از فراغ از آن ده روز کنند تا قبل شرب آب بر سفید باجات چوز مرغ و مایگان با نخ و بسیار سخته مزید نکنند شور برای او نوشند  
 و از جوم آن اندک بخورند و اگر برودت در داغ و سائر بدن مستولی باشد باید که اسفید باجات از کبوتر چید در پرواز آید و کسب از دروغ از ایاج زبر باجات شیرین  
 معول یکم چمن چیم مرغ دهند و تواریل آن حسب حاجت غالب بر مرین باشد و هر گاه لوغاف یا بر غیر بر سر نام بخورند بدان انتفاع نیابند و اگر این اصل نشود و مزاج سرد  
 و بلد احتمال نماید که اندک تریاق کبیر خوراند و امر بچنگ شمع اوام نمایند و گاهی از ایاجات کبار اندک بدهند اگر مزاج متحل باشد و اسراف بران نکنند که  
 مودی نفسا و عظیم گردد این جمل از باجات این علت است و گاهی اعراض بیک از لازم میگردد و آن حرارت موضع یا اشتداد ورم و حساس اندک و سردی است  
 پس هر گاه این علامات ظاهر شود یقین کنند که مرض او مرکب است و در اینجا ورم است و امر بفضله و تطهیر نمایند و آنچه ششوم سوخت و معالج بهمان نماید مرکب سازند  
 و هر گاه مزاج او حدت پذیرد این طریقه معالج بزرگ نمایند تا آنکه مزاج او تسکین یابد بعد از آن با علاج مسوم و جمع کنند و برین قیاس بلرزد و نمایند و مراعات تغییر مزاج او کنند  
 زیرا که گاهی تساهل طبیبی مراعات مزاج او تغییر آن خطا واقع میشود و با مر اض قتل می انجامد و گاهی اعراض دیگر درین علت ظاهر میگردد و آن تیغ خفیت فحشی است  
 پس اگر این ظاهر شود از قرب چیزی ازین طریقه در معالج حد کنند و میادرت بفضله نمایند و در معالج بطریق نغز و غره و عطس با داخل فیلده معموله از حرمت در سخن  
 و تحرک آن واقامت مرین و غیر شمس شروع کنند و کبچین عنصلی بنوشاند که این تا طبیعت تحمیل این رطوبات غلیظه کند و عنصل اخا صیتی است در کلیل رطوبات  
 غلیظه بطریق که استعمال نمایند حتی که اگر برادر از غلبه بدان طما کنند رطوبات محتبسه زیر جلد تحلیل کند و سرکه عنصل کبچین آن این علت را بسیار نافع است گاهی  
 از عنصل باریک سوخته بر آتش نهاده تا ذوق و حدت او زایل شود و باشای دیگر مثل اندکی خطمی قلیلی فسنین و صبر و مصطکی آمیخته و این همه را جزا قریب یکدیگر با سقا  
 گردن سوای عنصل که آن مثل جمیع اجزا باشد بر سر مرین ضمایک کنند و این ضما و بسیار نافع است و خطایکند و مرین را را کنند لایسا اگر در اینجا شپخی باشد بشرط  
 سابقین وضع مجام بران بعد متفرغ تمام چه جامت بر سابقین جذب فضول را جمیع بدن بسوی اسفل میکنند و گاهی تقصیده سابقین مرین قدیم آن تا حد  
 زانو عنصل باریک سوخته میکشند تا باین آدوی بگیرند عنصل بریان ظل صغیر و بنیج ده درم برگ خردل تازه با قه صغیر دهنده سه درم باریک سائیده تیر و طی  
 معمول از موم دروغن بهین یا سوسن یا نثار آمیخته بر قدیم و سابقین ضما و کنند و غرض تقدیم و تقصید سابقین و قدیم جذب خلاط از سرست بسوا اسفل بدن  
 و ایضا طریق مشارکت میان قدیم و داغ بطریق عصمت ان اراده کرده اند چه مشارکت میان هر دو قوی است چنانچه بقراط گفته که تخمین آب سرد بر قدیم  
 ترتیب مزاج داغ میکند لایسا بعد خروج از حام با بر مشارکت میان این هر دو اما میگویم بستن سابقین با لیدن قدیم هنگام اراده جذب مواد بسوی اسفل دهند  
 امر بشا و سابقین و قدیم کرده اند و با جمله وجب نیست که درین مرض از مراعات امر تب و ورم غفلت کنند چه این هر دو بیشتر یا این مرض ظاهر میشوند و پیشتر است  
 که چون اخلاط اینجا متعصب میشوند متعصب میگردد و چون عفن شده نگاه ورم و گاه تیغ فحشی حادث می کنند و لند امر احاطه این هر دو امر لازم است تا در معالج  
 غلطی واقع نشود ایضا طبری نسیان را که دران حفظ و ذکر بالکل باطل شود بلکه لکه لایسه و گفته که هلاک الکر آنست که دران انسان چسبی  
 بیان نکند البته و اگر چه آنرا حفظ کرده باشد هر آنکه قوت ذکر او مرده و هلاک شده و آن دو قسم است یکی آنکه از استیلائی برووت و رطوبت بر قسم موخر  
 داغ بود و دوم آنست که برووت و چوست بران غالب شود و چون حرارت و رطوبت مستولی گردد آن غیر این مرض است و همچنین حرارت و برووت  
 و فرق میان این علت و میان غیر آن از نسیان و موم و سرسام بارد آنست که بعضی نسیان با تیغ بعضی با ورم و بعضی با زوال عقل میباشد اما لکه ذکر چیزی ازین  
 اعراض نیابند بلکه بدان که رطوبت و از علامات این علت اگر از برووت و رطوبت باشد نیست که در بعضی آن خواب کند و گویا که با وی صدر بود و خطایک بداند نمایند  
 دران وقت می دهد و بعد ساعتی تذکر او آنرا کم نبود و از مینی او تمام رطوبت سیلان میکند و در و خوشتر خورد چنان نقل بر یاد که گویا او با نقل فرو می رود و آنچه

مشایخ کثیر این را گفته اند اعراض شیوه و متاینه من اعراض میگردد و علاج این نوع آنست که بقا از وقت سن مزاج برین و بسا تو این نظر کنند پس اگر تحمل استغراق باشد اول آنست  
 کنند از فوق استغراق نمایند که بقراط معتقد است این من ابد و از فوق منع کرده و باید که خسته برسد تا باشد در ثبات اولی خسته سازن چنانچه گزیدند خا خسا با بود کل الملک طر کوفته  
 حلیه کرکمان برگشت بر که سلب هر واحد یک کف انجیر سیاه پنجاه عدد و سوس گندم و خمی هر واحد یک هر دو در زبسته اندازند و دستور مطبوخ خسته و بنیز بسین زن خسته م صفا کنند  
 و بالایش و عن خیری بست درم و شکر سرخ درم و پوره از می نیم درم انداخته در آن حل کنند تا ز شو و با رنگ صافش و در دیگر خسته اندازند این خسته شده فیه معتقد غن نمایند بعد از آن بقیه  
 بقوی تر از آن کنند بر آن قطور یون قیق و برگه سفره شمش و قیسوم هر واحد یک زیاد کنند بعد مطبوخ و تصفیه شال و عن خیری بر عن بنید شیر و عن سبب اندازند و با پوره اندک شخم خنای  
 کنند و بیه و خسته نمایند و ایضا سبب این خسته تقویه سازند و بعد از آن بقوت برین استخاطا مرض نظر کنند پس اگر علت خلطی در آن اصلاح پیدا لزم است همین خسته نمایند و بر آن زیاد  
 آینه اند اگر مرض است در احوال استخاطا پانزیر خسته قوی تر ازین استعمال نمایند و بر همین خسته بعد تصفیه جا شیر و جنید ستر و کبکبج هر واحد یک درم افزایند و با بر خسته یکده فیه کنند  
 بعد از آن رحمت دهند و از غذا بر کبوتریچ در پوره از آمده کبکبک مطبوخ با نخود و زیت و کوم حلال کوچک یکساله لزم نمایند و بنید کبکبج هر واحد یک درم چند روز بنوشانند بعد از آن اگر برین  
 استخاطا با استخاطا پانزیر و اصلاح ظاهر شود و لزم این طریق نماید و اگر امر او متسرگرد و مشک چند ستر و شیر نسوده بود بویانند و عطسه کند و در بر سر این صفا نمایند خردل سیاه  
 ده درم فسیا که آن صمغ سلب جلی سست کنیم درم فرفیون تازه هفید کینیز درم همه اسبایند و دیگر ندر خشکار و خوب بریان نمایند و سست درم انان آن خسته بر عن سسطیاد عن  
 خیری بار و عن ناردین بار و عن لیسان سرشته صفا سازند بر موضع علت مگر که فسادا تقسیم او وسط داغ متعدی کرده که درین حالت بر عن صفا و کنند و لزم این صفا و اغذیه بنوشانند  
 ناشسته مثل محمل خنیز بریت بریان و کبکبج کبکبک این سازند و اگر مزاج او بجزارت متغیر گردد و بطبیعت بگازند و تصدایطیفان کنند مگر انگلیت آید و بدانند که تپه اشغال این علت  
 میکند سبب بل ترین می هرگاه بعد تصفیه خسته و هفید کینیز باشد و اگر تپه را تپه ای این مرض پیدا در آن خوف هلاکت و گاهی تپه سست و گاهی تپه سست و گاهی تپه سست و گاهی تپه سست  
 زیت صافی مستخرج از زیتون بختصد درم چند ستر ستر درم مشک و انگلیت بل درم صعلی شنه قرنفل هر واحد یک درم فرفیون تازه و دلت درم فسیا و دلت درم همه کوفته  
 و صره بنده و در و عن مگر که از ناخسته جوش بند و صره را دهم باند تا آنکه در و عن دلت باند و یک دلت بسوزد بعد این در و عن مدام بر سر مانند و در آن منی بدان چرب کنند و در  
 بغیره از عاقر قرقا و مویرج و مانند آن نمایند اگر در معده او رطوبت یافته شود و احتمال اسهال معده باشد هر روز بناشته و دلت درم ایاج و کبکبک سبب کبکبک بنده و از حیوانات  
 که لزم آن درین من حی است اگر مزاج مرض متغیر نشده باشد تریاق و مشرو و طیوس سست و از معاینه حسن تاثیر درین علت از عجون الفرو یا چیزی ندیدم و خورایند  
 این حیوانات باید که توقفت و تامل شدید باشد و مجازفت در آن استعمال کنند هر گاه چون مزاج داغ او اکثر از آنچه واجب است گرم کرده و گاه ثودی بقیه بنوشانند و کبکبک تریچ  
 مزاج داغ و شیر از اجب کنند عجون انگلیت سبکته مؤدی گردد و بعضی صاحبین علت تشریحی فاختر خلعت بود و قاروره او سفید خام باشد و اغلب تشریح اسباب  
 بنویسد که در طریقات تقوی پادویه حار و شبنم است و کبکبک این مزاج و ح حنفی فلفل در فلفل و ح قرفه سفید لعل الطیب که هر یک و در دم و نیم چون او ایک دم زعفران نیم درم  
 مشک نیم درم انگلیت صنفی چهار چند او ویز از سکون در مسکن تار یک کتباب نمایند و حضرت علی علیه السلام امر با استعمال کند فرموده اند و این عباس رضی الله عنه  
 فرموده که خوردن یک مثقال کند رود و مثقال شکر بناشته نیکوست و اگر در مزاج بلا در که در قول شیخ گذشت بلبله بلبله بلبله هر یک درم و نیم زیاد کنند زبده حسن است  
 و در استعمال این عجون احتیاط نمایند و بعدش نام از ساقین آن در فصل بار و مزاج کثیر البروت استعمال کنند زبده احتراق دم و احداث جنون میکند و عجون بقراط عجون  
 سنجری و عجون فرفیون و عجون فولاد و عجون غیائی و عجون بنجح است و این حسبنا لیفت معلوی خان سفید بلبله کابی و ح ترکی مصلحی برو می کند و کبکبک  
 قرنفل عاقر قرقا و کبکبک عجون هر واحد یک جز و مزاج خوش و جز و جنید ستر نیم جز و کوفته نیمه تاب فز خشک نام مثل لوبیا حب سازند و دهم در و عن دارند  
 و ایضا جز و لوز قرنفل هر واحد یک جز و مزاج خوش عاقر قرقا و مشک تپه کوفته نیمه مثل با صاحب ساخته و در سن داند و کبکبک علی گفته که زبده کانیگ داغ او چون بر و عن زبده خوب مخلوط  
 ساخته عوط کنند نافع نسیان است و ایضا گفته که بجز بر کرده ام چون فلفل سفید و زعفران خالص مساوی سوده پس شتره هر روز یک درم استعمال کنند

علاج نسیان بار و پالین

اگر از بروت معیوبت باشد بر تبدیل مزاج شتره مطبوخه از غذیه حار طریقتی شور بامی گوشت اکیان و بچه کبکبک و حلوایان و مغز سر کبکبک این چند دریا صفت تیره و



و ششاش نافع و طلاهی صندلین بانگ کافور تلخ لایح حار و سحرته می کند و تخم کاهو یک دم بزنجبیل و درواگ یک دم مرفون نیمه دانگ کتیر او و دانگ سرسایه بامین حدیثین  
 طلا کردن نیز تقوی داغ و برادر طبع است و سهولت کتیر سینه و آرد باقلا و صندل سفید و گل سرخ و بنفشه قطره فاسر یک نیم درم کافور ج درم در سر که تر کرده خشک شود و در کاهو  
 سازند و بخوران کنند اگر برگ که در وجوده آن و برگ کاهو تخم آن و تخم ششاش و پوست گل آن بنفشه گل آن نیلوفرو برگ میدو گل شامسفرم در کاهو شایه بر بخاران آنک است  
 کنند تبرید و تطبیق بکند از غذای از حیره و خالوده سازند و کاهو و شوربای چیره مرغ و کشمشه و یکایان فریضه بند و اگر تپش هرگز دوازده تبرید کاهو بازماند بلکه فصدت فعال اسائر  
 تدابیر فزیطس نماید در حالت جو ماده صفر اتقیه تعیل او بیاچیز در علاج امراض داغی صفراوی مذکور شد بجز آنرا در این ایلیاس گس یک که گاه در نسیان از سو مزاج حار با ماده پیش  
 علاجه ششیه داغ از صفر است که آن باشد تطبیق علاج داغ بنطولات طبع خشاشش با روغن ششیل بنفشه و نیلوفرو و تدبیر سر بر روغن بنفشه که در وصفی راس این روغن سنا  
 و هر صباح جلاک شربت بنفشه و زنجبین هر یک ه درم بنوشانند و غذا حیره معمول از سر گندم و شکر فائق سازند و بیاچیز در علاج پستان هر یک بست عدد بنفشه پنج درم  
 شکر و زنجبین هر دو واحد درم درم شایه صاف نمود و بنوشانند و غذا فروده ماشن ششیر با دام در اسغانخ و کدو در بند و آب شیرین نیم گرم بر سر بریزند و تناول و نیز سرخ  
 و جود زندی درین علت نافع است و مؤلف جامع گوید که اگر کتوشش خیال از غلبه صفر بر مقدم داغ یا سو مزاج حار با ماده باشد تنقیه داغ از صفر اجتناب بلیطین  
 بلیطین مانند آن که در سر سام گذشت و تبیل مزاج باطلید و اوبان و لطلولاند بعد تنقیه را وی و در سناج در آب که گندم انقباض نسیان که از او رام داغ بود هر چه در علاج  
 فزیطس و لیشغس و سبات سهری گذشت حساب داده ورم بکار برزند و آنچه از نقصان جوهر داغ باشد هر چه در علاج امراض نفع دماغی مذکور شد استعمال کنند

اختلاط دهن و زبان

و این پر و در از قبیل آفات دهن و اصناف است یعنی متراضال فخر و غیره ششیش و صفا حسب کس که در اختلاف عقل تشوش و شوریدگی است که بی جنون نیست باشد و زبان  
 یا ده گوئی است با جمل اگر بسبب این مرض و نفس داغ باشد از مرقه یا سو و صفر و کاهو و سوسه و آوموی یا دم جاد و تبسب صفر یا بنفشه عمن جاد و درم چنانچه در لیشغس با حرارت و بیست سان بود  
 و اگر بسبب این مرض و نفس داغ باشد از مرقه یا سو و صفر و کاهو و سوسه و آوموی یا دم جاد و تبسب صفر یا بنفشه عمن جاد و درم چنانچه در لیشغس با حرارت و بیست سان بود  
 دهن با آب پیش دو بانی تپه چیه است یا بشد یا در سر سام سبب و حرارت حاده از دم حجاب وی داغ و نسیان آن بشارت و یا  
 قوت حرارت و حریمات حاده بود و این بسبب تقاضای بخارات تر و خف اسان باشد که گاهی این علت و شایسته و قبول هم و کثرت ستر تناول نسیان و درم  
 خون که از بدن خارج میشود شش لیسون و بیست جنون گاهی این مرض از قبیل روانت هم و آروغی افتد و گاهی این اعراض چندین هم معاد و ششاطا هر سکر دو در وقت ای مرض کم بود و بنگام  
 گرد و تالیع او اعراض کوه شایه و گاهی این اعراض خفیت میشود بضم یا انواع استغفر یا بخورج ریاح کتیر یا بلقی یا آروغ و اگر چیزی از این ششاطا فرشته شود و دلالی که بر شش و دلالی  
 ظاهر گرد پس آن دالالت نایب بر آنکه مرض داغ است طبری گوید که اختلاف دهن گاهی از مرقه یا سو یا می باشد گاهی غیر از می یعنی بخور دانی که در قتی ظاهر میشود و زانی باقی می ماند در جرم  
 میکند در بعضی عقل تمیز و باز در وقت دیگر اختلاف و می کند پس لازم دالالت میکند بر آنکه سبب غلبه طبع غلیظ و تر است و داغ است این محتاج است به علاج بالاستصفا و غیر آن  
 که در وقتی میشود و در وقت دیگر از این میگرد دالالت میکند بر آنکه خلط ریاحی از مرقه یا سو یا می باشد گاهی غیر از می یعنی بخور دانی که در قتی ظاهر میشود و زانی باقی می ماند در جرم  
 می کنند از استعمال اشیاای مضاره و معاد و تطبیق پس بخور میشود و بار دیگر بسوی داغ و یا برای او و کوه باشد چنانچه هر صرع می باشد پس در زمانم کرد و با جمل بقول شمس  
 اختلاف عقل است که با خنده و آنکه با سکون باشد و روی آنرا است که با خطر از بجز و اقدام بود و اگر خداک هم و حزن شایه و سهر منوط باشد روی تر بود و طریق  
 تشخیص این مرض اسباب آن باید که مرضی را الی و تکلیفی رساند اگر شکایت و حساس آن نکند بدانند که اختلاف عقل است و چیدن ریژه جامه و تحریک و ت  
 پیش چشم و قاروره دهنی در حیات نیز دلیل اختلاف عقل باشد و جمع و خست نفس و بغض میض از مردم و تو سوا و نفس خود را دواب یا بطور و غیر آن اصناف  
 خوف که در تشخیص یا لخواهد از علامات مشترکه انواع این علت است پس تشخیص اسباب این مرض چنین کنند که ایام مرض که در تپ طراض شده یا بدون تپ  
 اگر در تپ طراض شده باشد و باوی علامات سرسام یا برسام یافته شود و پیش سرسام یا برسام باشد و اگر آثار هر دو مرض مذکور یافته نشود و بسبب وجود مختار  
 حار از جمیع بدن باشد و اگر باوی تپ بود پس نظر کنند که در عضو شش معده و مرق و رحم و دست و پهای و غیره ضرری معلومی شود و یا نه و آری از مرقه یا لیشغس

تبرید هر چه درم  
 کاهو و سوسه و آوموی یا دم جاد و تبسب صفر یا بنفشه عمن جاد و درم چنانچه در لیشغس با حرارت و بیست سان بود  
 و اگر بسبب این مرض و نفس داغ باشد از مرقه یا سو و صفر و کاهو و سوسه و آوموی یا دم جاد و تبسب صفر یا بنفشه عمن جاد و درم چنانچه در لیشغس با حرارت و بیست سان بود  
 دهن با آب پیش دو بانی تپه چیه است یا بشد یا در سر سام سبب و حرارت حاده از دم حجاب وی داغ و نسیان آن بشارت و یا  
 قوت حرارت و حریمات حاده بود و این بسبب تقاضای بخارات تر و خف اسان باشد که گاهی این علت و شایسته و قبول هم و کثرت ستر تناول نسیان و درم  
 خون که از بدن خارج میشود شش لیسون و بیست جنون گاهی این مرض از قبیل روانت هم و آروغی افتد و گاهی این اعراض چندین هم معاد و ششاطا هر سکر دو در وقت ای مرض کم بود و بنگام  
 گرد و تالیع او اعراض کوه شایه و گاهی این اعراض خفیت میشود بضم یا انواع استغفر یا بخورج ریاح کتیر یا بلقی یا آروغ و اگر چیزی از این ششاطا فرشته شود و دلالی که بر شش و دلالی  
 ظاهر گرد پس آن دالالت نایب بر آنکه مرض داغ است طبری گوید که اختلاف دهن گاهی از مرقه یا سو یا می باشد گاهی غیر از می یعنی بخور دانی که در قتی ظاهر میشود و زانی باقی می ماند در جرم  
 میکند در بعضی عقل تمیز و باز در وقت دیگر اختلاف و می کند پس لازم دالالت میکند بر آنکه سبب غلبه طبع غلیظ و تر است و داغ است این محتاج است به علاج بالاستصفا و غیر آن  
 که در وقتی میشود و در وقت دیگر از این میگرد دالالت میکند بر آنکه خلط ریاحی از مرقه یا سو یا می باشد گاهی غیر از می یعنی بخور دانی که در قتی ظاهر میشود و زانی باقی می ماند در جرم  
 می کنند از استعمال اشیاای مضاره و معاد و تطبیق پس بخور میشود و بار دیگر بسوی داغ و یا برای او و کوه باشد چنانچه هر صرع می باشد پس در زمانم کرد و با جمل بقول شمس  
 اختلاف عقل است که با خنده و آنکه با سکون باشد و روی آنرا است که با خطر از بجز و اقدام بود و اگر خداک هم و حزن شایه و سهر منوط باشد روی تر بود و طریق  
 تشخیص این مرض اسباب آن باید که مرضی را الی و تکلیفی رساند اگر شکایت و حساس آن نکند بدانند که اختلاف عقل است و چیدن ریژه جامه و تحریک و ت  
 پیش چشم و قاروره دهنی در حیات نیز دلیل اختلاف عقل باشد و جمع و خست نفس و بغض میض از مردم و تو سوا و نفس خود را دواب یا بطور و غیر آن اصناف  
 خوف که در تشخیص یا لخواهد از علامات مشترکه انواع این علت است پس تشخیص اسباب این مرض چنین کنند که ایام مرض که در تپ طراض شده یا بدون تپ  
 اگر در تپ طراض شده باشد و باوی علامات سرسام یا برسام یافته شود و پیش سرسام یا برسام باشد و اگر آثار هر دو مرض مذکور یافته نشود و بسبب وجود مختار  
 حار از جمیع بدن باشد و اگر باوی تپ بود پس نظر کنند که در عضو شش معده و مرق و رحم و دست و پهای و غیره ضرری معلومی شود و یا نه و آری از مرقه یا لیشغس

پرسند که بیا پیش از حد و شایسته این علت شکایت آفتی و عضوی میگردانند اگر ضرر در عضوی در یافت شود بدانند که سبب بعضی تصاعد تجارت از آن عضو است  
 اگر اختلاط با سهر باشد و با آن علامات صفرا یا سودا نیز یافته شود تجارت صفراوی یا سوداوی بود و اگر اختلاط با ساسات باشد و با آن آثار غلبه خون یا با غلبه صفرا  
 در یافت کرد و تجارت دومی یا غلبی بود و اگر از علامات حرارت خالی باشد سبب بعضی نیست سراج روی باشد چنانکه از کثرت پیای با از دست تورم با از دیگر اعضای  
 فاسد از این تورم متصاعدا شده متادوی بدلیغ میگردد و اگر ضرر در کدام عضو در یافت نشود سبب بعضی روغ باشد پس اگر اختلاط با غم و فرغ وطن فاسد بود و دیگر علامت  
 مرط و سودا که در اینجولیا خواهد آمد موجود بود و پیشتر سودا باشد و اگر به سبب اذرم و منطرب بود سوداوی صفراوی باشد و اگر با طرب و فحک در و عروق و اشتغال بیشتر  
 بود سوداوی دومی باشد و اگر مع التاب حرارت طس اس و ضمیر و سو خلاق و منطرب شدید تحیل آتش و شراد اشیا ی زر در و فرخ و زردی رنگ بدن و کشیدگی جلد  
 پیشانی و فرو رفتن چشم و جستن برای مقابله بود از صفرا باشد و اگر این اعراض شدیدتر صحبت بود از دم حاد و متصاعدا شد و از این قبیل است اختلاط کل که در حمیت است  
 می افتد و اکثر آن در رو با نیات ید باشد و اگر اختلاط مع تکلیف و قار و برداشتن ابرو و برت سرفه است و سبب بود از این غم و فرغ و کدیمی سواد ظاهر نباشد  
 و یکی خشکی روغ و لزوم سهر و تقدیم حقیقت بود از حرارت و بیوست مسافج باشد علاج اگر سبب سام یا برسام بود علاج امر غلبی کوره کند و اگر سبب تب باشد  
 علاج تب تعدیل بنقیه نمایند و بهتر تقویت سهر و غن گل و گلاب سکه بر سر نهند و بخانه استعمال کنند و بهر حال که آنچه و شاخا بر ساقین پیای کشند و پاشند و به عمل زرد و اطراف  
 به بند و توین طبیعت ابرص بنفشه با حبس با این با باء الفوا که و امثال آن بخوبی دارند و اگر بشکارت عضوی باشد علاج آن عضو نمایند هر چه در علاج امر  
 دماغی شکر که گذشته و آنچه در اینجولیا می رانی خواهد آمد بکار برند و بهتر تقویت و تبرید دماغ و اما لکه آنچه مذکور شد به عمل آزند و ضادات و نظولات و شمولات معده سحر و شکر  
 و روغن بنفشه و بنفشه بکار برند و بعد از خارج ماده موجب تقویت آن عضو کنند و اگر سبب بعضی روغ باشد شخص گدود در قشام سوداوی سهر چه در علاج امر غلبی می شود و اگر  
 در اینجولیا می آید استعمال کنند و چون حافظ العقل غلوی خانی بنقیه سفید بود و باید که تدبیرش بر سر کویس حیدر طرب باشد و از روغن کوزن عدس کرب شراب غلب  
 و سیاه و از جمله موله سودا مع کنند و در دومی سبادت بفسد کنند و تعدیل تبرید و اصلاح قوام خون بر آورند و در صفراوی سبادت بنفشه و تعدیل آن نمایند  
 بمرات و مرطبات و ضمیر بعد از آن با آنچه در علاج امراض دماغی صفراوی گذشت و اگر گشتند ادب زرد و قوی گردند و پیشتر علاج مایا کنند و در دماغی علاج سهر معنی  
 نمایند و در حارسا فوج آنچه در علاج امر غلبی دماغی حارسا فوج مذکور شد به عمل آزند و اگر بیوست غالب باشد تقصید سهر طبات و سحر و طرب و خزان مع روغن کدو نیلوفر و دیگر تدبیر  
 که در علاج امراض دماغی یا این صیاع میسبی گذشت استعمال کنند و از جماع و اطالت حمام و از آنچه بنفشه اجتناب نمایند و ایضا در اختلاط حار استعمال قهوه طلی مزار و روغن گل  
 و سکه بر پیافرنج باروغ بنفشه شکر که نباشد و غلبت و یاروغ گل خوشخاش مع خدر انطاط تجارت و اگر سهر باشد داده موله بخار بود و درین صورت هیچ طبع غیر نافع  
 باشد و گاهی صید تجارت و باغ و اختلاط زمین استعمال حمله حاد می باشد بنا بر ارتفاع بخار و سوداوی و دل غلبی فی الحال خسته طسین اگر کتاب روغن بنفشه در استعمال کنند  
 و اگر این جنس از سهر افکار باشد معالجات بر طرب بطولات و اضمه معده نمایند و شیر و نوزل بر سر و شنند و روغن بنفشه بر سر استعمال کنند و بنا لوده شکر می روغن دام  
 غذای سازند و بر سر نهند و طبع کله پایچ بره بر سر ختن نام و تقوید و کف پا و ناخنا روغن بنفشه چرب کردن نافع است و اگر مرض از اجتناب عن ابوسه ریاضت عارض شود  
 تدبیر تقویت خون بود و سهر و در اجتناب نمایند با آنچه در فصل ابوسه و اجتناب طس است خواهد آمد و در اربول بر ریاضان این حکمت نافع است و اگر از نفع و سودا و غم تقصید معده  
 کنند و کشیدگی طسین با بیک دران سبارک بنشینند و تخم فنجک گشت حبه لثا و دان آن بخته باشند بزرگ نمایند و باید که این اشیا بمرات پیزند و بر معده ضار نمایند و باید که درین  
 اضمه اشیا ی روغن فلفل کرفس نیمون و زیره باشد و اگر وضما شبت و روغن سوسن و شجره مریم داخل کنند بهتر باشد و ضار از آنانی طویل بر موضع بارند و بصوت  
 پوشند و عاچم پیشتر طمیان کفین و بزرگ نمایند و اگر در آنجا وجع و درم باشد استفراغ قوی استعمال نمایند و هر گاه مرض مزمن شود و تعامل قوی بخورد علاج قوی است  
 استفراغ مواد بقوت ید نماید و باید که اغذیه اجسارین برض حیدر کویس بود و موله اجتناب میسب که هر نوع بنیان را این نافع است آب خیار و بود رنگ کدو و  
 برگ بچیان و بستان افروز گل آوی ترور و روغن گل کدو و بنفشه و شمشاد کاهوسه هر یک هشت ماشه صندل میخک با زنی هر یک ماشه سودا و آنچه بکار برند و باید که  
 شیر بز و شیر زن بر کف دومی دست و پا و تارک سر و کچین انداختن اندکی از آن در بینی و گوش تنها و یا مزوج باروغ غلوی باروه مثل روغن کدو و کاهوسه

و نوشیدن ناهنجار بساده با شربت بلبلون و جویع انواع معده است شیخ و ایالاتی سیگوند که اگر باختلاف عقل جمیع و عضوی علامت یافتند و لم و ورم بود و از اسباب بیست و هفت  
و انواع علاج مماثل بر صلاح پدید نیاید درین صورت بر سر و روی لفظی از بیست و هفت بزرگان که درین بخش با زاید بعضی اقویا محتاج میشوند باغ صلیبی بر وسط سر که در زیر گردن نیز نشود

عونت و حق

و آن جنعت فعال فکری است در اشیای علییه چون در میرعیست که آن تا بر منزل و مخالفت و معاشرت با مردم و اجبا و اولاد باشد و لهذا صاحب این مرض  
کارهای بیحال مانند کودکان میکند و آنرا حق گویند و فرق میان هر دو آنست که عونت استبداد و رای و شدت اندیش است بحیثیتی که هیچ کس را برابر خود در اصابت رای عقلی  
و دانش تدبیر و خیر نداند و بشاید حق عدم فکر است و دانش نقصان عقل است هر چند در اشیای عونت نیز فی الحقیقت حق است و ازین جهت آنرا که بغیر تحقیق ارتضاع مردم  
تفوق جوید نیز حق خوانند و دلیل صاحب این مرض در امور عمل سلیم میباشد و در غایب بوده و غنیمت فکر که در رعایات و دیگر مثل سلطنت بنا بر سه غیره باشد از اسرار و شایسته  
و آنکه در علوم دوسه آنرا قیامه باشد بلاوت نامند و حق و صاحب کامل و جامع الصنائع گویند که گاهی حافظه و فکر هر دو فاسد میگردد و آنرا حق گویند و مانند  
مشغول به بیست و هفت و باغ ایشان حاضر میشود و شیخ ازین سخن فرماید که اختلاط درین و عونت و حق اگر چه هر دو آفت عقل اند و سبب است این همه درین و وسط باغ  
واقع میشود ولیکن فرق در هر دو آنست که اختلاط درین آفت در فعال فکر بحسب تغییر و تشوش است و عونت و حق آفتی است در فعال نه که بحسب تقویت یا باطلان  
و حال و شبیه بحال چنانکه با کودکی در نقصان عقل میباشد با کماله سبب این مرض با برودت سانس است نقطه و باغ عونت عقل و باغ عونت و باغ  
تا محض و با کسیر با برودت مع ماده یعنی مرتب و تشوش و تجرد و این اوجیه بطین فرموده و این اگر شود و قید ماده به غنیمت است که ماده شود ای که بعد شایسته  
در فعال فکر میگردد و آنرا آنچه دیگر در صراطی تشخیص این اسباب باید که اول اسردی است و اختلاط از سخاوت و خضرت از سردی و دریافت کنند بعد به پسرند که در برخی  
سعد و میشود یا گردنی اگر کسکی گوید برودت سانس باشد بعد از آن حال بچوانی خوشگی و بین و بیخی و غیره تا ما بر بیست و هفت پسرند اگر مرضی قرار این هم کند برودت مع  
چونست باشد و البرودت عونت بود و اگر کزان سر بیان کند برودت مع ماده یعنی غلبه بر آن خواب کثرت رطوبت درین و بیخی و دیگر علامات بلغم نیز سوال کنند  
علاج اگر برودت تنها باشد تخمین باغ و اگر مع بیست و هفت نیز تخمین مع تطبیق برودت و از نه بطوریکه در علاج امراض باغی بار و سانس و نسیان بار و باس مذکور شد و در  
بازایا باید بقول شریف خردون در حق فرموده است و آن تخمین گوید که کعبه درین سانس که از سینه او بر آید زکامی بخشد و سفوف کند و غنفل بلیله صعلکی است  
شکر بر این همه هر صبح یک مثقال خوردن و حق در عونت باغ است و کذا چون بلوب و شربت ابریشم با موسیقی و مرغ بلبلی مسی بدانش بخش و چون حافظ عقل  
از تقویت کیم علوی خان درین باب باغ و ایضا در سری غذا گوشت یک ان فرود و درین باور چینی نوع شنبو ساخته و حاویات معتدله و فالودجات شیرین  
بروغری با ام آینه بقایست معیه و در بان حار و طبع شل و عن خیری و با و نه و بهین و نرگس بر و وسط سر مالیدن و بلبلنجاد و دیگر گرم تر بر سر بخش برای تسخین و  
تطبیق باغ سرد و مانند و آنجا که برودت مع ماده یعنی باشد باغ و تحلیل آن گوشه بر دست و یک در علاج امراض باغی یعنی نسیان بار و طبع ماده ای که  
وای کسب عین مسلی و تخم ترب نیاند و با وجود این و شبیه است مخالفت قلب تقویت آن بدانچه مقوی آنست با خاصیت مثل خمیر و ابریشم لوای و مانند آن  
و چندی گوید که اگر سبب این ناست سوء مزاج و باغ باشد فقط درین صورت حاجت شدیدی باغی غالب نباشد اما اگر این مرض در هر دو باغ باشد درین حالت  
حاجت به علاج قلب شدید باشد و باید که این علاج او به هر فرموده بود و نفع آن برای سودا ویت مزاج ظاهر است و برای برودت قلب نیز از او به هر فرموده است  
خضوصاً هرگاه که دوای قلبی معصوم بود و لا محاله نفع باغ باشد و مانند شیخ ازین برین مرض هر تقویت قلب با و به خصوصه آن مثل و او را اسک  
و شر و دیطاب و صفر نیز فرموده و باید که مسکن یعنی خائنه روشن گرم باشد با کما تدریر سرداری و طبیعت غذا و تغذیل آن میل و باغ مزاج باس کند و نیز تطهیر  
خون و تغذیل و تغذیل تسخین آن نمایند چنانکه پیشتر است قلیان و تخم نرگد و بلکه در طبیعت غیر غالی بجزهای مذکی درین و مصفی آن نمایند و شرفترین شایه برای درین  
استلای اغذیه و زوایات سنت و تناول سبوات و مرطبات مؤلفه و افراد اسکون و آنچه موجب حرارت و برودت است نیز برودت از جهت نقصان و خضرت  
بدرین نذر و بلکه از جهت افراط در سرعت حرکت یا سبب افراط قلت روح و انحلال آن بادی حرکت نریل استساک از روح مضروبین باشد و بقول حکما شفا و الا







اگر عارض شود و بر زمان فاحش تر و بدتر باشد و در کمال شیوع و در حین سینه و خریجه بسیار افتند و درشتا و برنج کثرت گاهی در برنج بسبب ثبات آن افراط شود و وی و غلات  
از آنجا که بجان میکنند و گاهی بجان او بسبب ثوران سودا با و باور بود و مستعد انجویا را یا انجویا بسبب عفت افتاد چون آنرا خوف یا غم یا سهرم رسد یا از آن سیلان  
خون مشا و باقی سوادی متبلس کرد و امثال اینها آنچه موجب بجان سودا یا اختراق اخلاط گردد و بقول رفس انجویا غلمان و نصیبان را عارض نمی شود  
مگر در ذرت و انجویا تمیز نمیشود چون ابتدای نایب انسان مگر خنای اطهار او بقول بطراط کسی را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود و مرض او سوداوی باشد  
و صاحب طبائع نافله مستعد برای انجویا هستند زیرا که این طبائع هیچ حرکت اکثر افکار میباشند و قبول مرفیون سقوط شدت طعام در انجویا بریدی است  
هرگاه او از بیس میباشد و لذت اکل آنرا زیاده میکند و اگر در بدن صاحبین مرض مثل حمزه قروح عارض شود در بیوت قریب و لاکت کند خطر این شیخ مصحح انجویا  
و انقسام آن بر آنکه در ابتدا قبل از استحکام مرض و سواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و شمر عت مخفیست حسب تنهائی و اختلاج و دوار دوی و خضو صناد  
مراقی پیدا آید پس هرگاه در مرض متکلم شود قروح و سوزن و غم و وحشت از مردم و کربن بدیان و کلام شیر قوتی و خوف از چیزی که در عادت از آن خوف نمی کنند ظاهر شود  
و اعانات این خوف بسیار است پانچ پیچیده از آنها خوف افلاون آسمان بر خود کنند و بعضی از فرور بردن زمین ترسند و بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف سلاطین  
و بعضی از سارق و بعضی از آردن درنده زرد و دوار و مراضیه را درین تاثیر میباشد و گذر انجیل ایشان نفس خور در اشکال بعضی خیال کنند که با لوک یا سلاطین بود  
بیم خوف از ترس ملک از خویش و تسلط اعدا بران نمایند یا درنده یا دواب یا طائر گشتیم و مثل آن حیوان آواز دهند و یا شیشه یا خم شدم و یا از کسر ترسند  
بعضی از آن خمند که در خدمت صاحب کسی که با انجویا می او دومی بود و بعضی از آن که بکنند خاصه کسی که با انجویا می او سوداوی محض باشد و بعضی از آن خواهش  
کنند و بعضی از ایشان زیاده از خواهش از موت ترسند و ایضا بعضی را وهم افند که او را زهر داده اند یا خواهند داد و بدان سبب از طعام و شراب باز ایستند و ملاک شود  
و بعضی را در هم شرد که او را سر نیست و سبب این وهم ماده ریگی باشد و آن ماده عضو اسبک را و بعضی را توهم گرد که پوست او چون کاغذ شده است و سبب  
این وهم خشکی مزاج و بیس ماده سوداوی باشد و بعضی را وهم شود که با بکل او فرورفته است یا با بیشتر او با هم ایشان از جنس کاری باشد که اندر حجت کرده  
از بدان مشغول بوده باشند مثلاً اگر در بیض لشکری باشد دعوی پادشاهی کند سخن ملک و تدبیر جنگ و قلعه کشائی و مانند آن گوید و اگر کسی دشمنی داشته باشد هم  
توهمی قصد کشتن کنندن او کرده اند و او را زهر خواهند داد و اگر در بیض نشند بوده باشد دعوی پیغمبری و حجت و کرامات کند سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند  
و علی بن ابی طالب بر آنکه تاروره و صاحب انجویا را غلبت قیق صاف نال سبزی قلیل النضج بود و بعضی ایشان حسه صلب یا بط صلب مختلف در جمیع امور که  
در آن نضج مختلف میباشد و خصوصاً در هنگام تزلزل مرض و گویند اعراضیکه عقب انجویا هم میرسد حیوانات منزهه مختلفه است یا بجای بعد از آن این مرض در پیشت  
کنند که علت در داغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر در بیض مفرط الفکر و دائم اوسواس بود و بیشتر بطرف یک چیز فزین  
بگرد چشم غائر و سر را غریب چند ال حال تخم بدن و رنگ سروروی چشم و زبان او تیره نماید و بس سرخار و بیداری بسیار نضج اظمی و غیر مختلف و بول اوقی  
قلیل النضج بود و تقدم سهم و فکر مفرط و سیرور آفتاب کثرت تناول اشپای حاره ضاره داغ شل سیرویار و گندنا و جز آن و سبقت امراض داغی در پیشت  
داغ است این مرض بسیار خفیم و اظمه و دائم باشد و اکثریت بزبان و بجان و غم و هم و خوف و فرغ و خجالتا در پیهد و توهم و امثال آن بود و مرض خاص داغ باشد  
پس اگر این علامات اختلال در حظه حاد و اشکال یافته شود و خیالان باطل نماید و خود و نیز بر جا بود آنت در بطن مقدم داغ باشد و اگر تخم مختل گردد و فکر  
و نیز خرد و باطل شود و قول قول با و با آفت باشد در بطن او وسط بود و اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد و در بطن مؤخر باشد و اگر جمیع افعال داغی مثل برونخیا لها  
ذکر با و قول قول او همه تباه گردد و آنت و جمیع داغ باشد و اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و اقباس چیزی که از طحال یا معده یا اسهال قی و آنچه با دراز  
رعاف معقود یا از مقصد یا از جنین متفرغ میشد و کثرت موی بدن بسیار پینه و تقدم ارمان اغذیه سکول سودا و چون گوشت نمک سود و او همی شور و با و بجان  
و هاتمان و ادر و متحرک خون و صلابت و اخلاط و صغیر نضج صفائی و بیزی یا سیاهی قاروره و تقدم تعیب و کده و حیات منزهه و غنطه در ک گرد مرض  
بشتر است که تمام بدن باشد و اگر علامات ورم معده یا زایدی مرض شدت آن در حالت تخمه و اسلا و خودن و جزات و در وقت هضم و اکثر حیجان در معده از وقت

تناول غذا تا انضمام آن و سکون در و بعد هضم غذا و در وقت خار بودن و درم التهاج مرق قوی صفراوی و عیش شش شدت مرض و وقت گرسنگی معلوم شود و از معده باشد و اگر آثار حرارت بگردد و ضعف آن یا درم بایسده یا سار یا که در تشخیص سودا مزاج و ضعف و درم بکند و سده یا سار یا که مذکور خواهد شد معلوم شود و از کثرت بگر یا با سار یا که باشد و اگر اشتهای طعام کثیر بود و هضم غلب و قراقرز بسیار و انتحاج طحال و شلیق شدید و اجینا تپه بلع با و بی لاشی گردد و گاه طبیعت نرم بود و گاهی نوع سودا در طحال یا در فرم معده الح و جب کند از شاکت طحال باشد و اگر احساس ثقل در مرق و اجتناب از بنوق و تنوع و غشیان و حرارت و کرب و فلق و تنگی سینه و ساد هضم و آروغ ترش و ذخانی و جوع مفروط و کثرت آب هرن و نفخ و قراقرز و تدمر و سوزش و شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب احساس در میان کتفین و معده و خصوصاً بعد طعام تا هضم او و انام و احساس بل تعلق عینا رات شبیه به خان طاعت خشک است و گاهی عرض فی انجی مراری و گاهی ترش مفرط در

طبیعت و مراریت بر او سفیدی قاروره در اکثر تخفیف مرض بحدت هضم و زیادتی آن بقصد ان هضم و در تدمر و سوزش و کثرت مقدم یا وجود درم سوداوی در مرق و اختلاج در مرق و اعضاء بعضی و ذات بود و مشارکت مرق باشد و ایضا غشیش نفس سهد و مالک با تقریب قبض طبع زانکه از عادات در بعضی اقسام و کثرت فرم معده و سینه و گاهی ترشی طعم درهن و گاهی تلخی آن و احساس سوزن در پشت و بازو و گاهی در تمام بدن خصوصاً اطالی انجی که گمان ترشی و گاهی آس در شل کوفلی و گاهی مثل صبح ماندگی و گاهی التهاج مثل نضج و مایل و گاهی کثرت سوزن و لرزه بر اعلا می بدن و سوزش کهن و سست و پا و گاهی نری آنها یا سار بدن و بخت کثرت از مرق درهن حتی که گاهی قریب نشی کرد و گاهی نین و قوی با طریقت شدن و احساس حرکت مورچه و گاه یک چیز و نمودن و گاهی معلوم شدن در پشت برش و چشمت خوشوت چشم ثقل جنان و سوزش گرمی و در باغ و سرخشی بینی و هضم از حرارت و بیوسته اندک و رویت و خان و تارکی و خواب استعجال بود که لائق استعجال نباشند و بعد در امور شروع طبعش و خد بلط و کثرت در امور که در ان کثرت نشاید و معده و نسیان و فو اقل حیانا و فوج ریح متراثر و خفقان بعد فی کجا و گاهی عظم طحال ظاهر شدن از عوارض مرض بسیار که اراق است لیکن جو این همه بر یک نفس هضم نیست و پدائیر که از امراض کثیر المشابهت این مرض ریح البواسیر است از این جهت که هر دو اثر یک اند و فوج ریح و قراقرز و آروغ و تدمر و اجتناب معده گاه بنوق و گاهی بخت و سینه و تنگی او و ضیق النفس و غشیان و ایضا قروح مری و معده و ثور آنها نیز مشابه این مرض باشد ازین جهت که هر دو در دیاز بر استخوان های سینه عیان باشد هر گاه مرض فرم معده و نخل مری باشد و یا بالایی ن برگه و در فرم معده بود و آروغ بدو و شدت خشکی زبان و در کتفین و کرب معده و غشیان نیز مشترک است در میان هر دو و فراق و قروح مذکور که در فوج مع التهاج پینه بیشتر در مقعد و جد و شش و تخش و خصلت لطن و قبض شکم در ریح البواسیر شدت تر از مرق میباشد و فراق و قروح مذکور که در فوج مع التهاج پینه بیشتر در کتفین و جوع در مری هنگام فرود بردن لقمه خصوصاً ناکه بر بزرگ محسوس میشود و خون و ریح و قشور دردی و اسهال بری آید و باقی علامات مرق نمیشاید با کلام هر گاه جمل علت دریافت گردد معلوم کنند که سودا فاعل اینجولیا که ام نوع است و این چنان باشد که نظر کنند اگر اختلاط مزاج و خنده و عدم لزوم غم غم شد چشم و بشتره سرخ و بدن مائل به زان سرمی و ثقل کوسل در ان عروق آن واضح و سن شبانه انتطاع خروج خون مقادیر متعدد یا حیض و تخیل اشیای سرخ و قبض عظیم و ریح و حرمت قاروره بود و سودای دمووی باشد و اگر کسب و قلقت حرارت لمس سکون که گوئی و تری و منحرف بر هر وقت از دست غلبه سبات و بطور نبض نرمی آن و سفیدی قاروره بود و بی باشد و اگر کثرت خطر است حیجان و ادنی چون ثقل نایا و کثرت بیداری و ضعف حسد لفره زدن و ضربت تم و در بدن جاک در مری رنگه بدیان مفروط و نظر مثل رنگان و بلش و کثرت عطش و قلقت سکون و قرار در حرارت لمس من بغیر تبسیر لانی آن و فرفرفش چشم و اضطراب در ان سن شبانه مزاج صلی حار سراج الکلام قبض طبیعت و سرعت نبض و نارایت قاروره بود و صفراوی باشد و اگر کثرت ناکه و غم و خون و گریه و تحیل چیزهای سیاه و سکونت و تغییر رنگ بسیاری و صلابت نبض و حسب تنمائی اکثر تیزی اندک بود و در وقت تحریک که در ضجر و خند چندان کند که فراموشی آشوبل گردد و سوداوی حرمت یا از سودا طبیعی احتراقی باشد و بداند که تدبیر با تقدم از تناول اشیای مؤلده خون و محرقة آن مثل کثرت اکل لحم و خرما و حلاوا و شراب شیرین غلیظه تقدیم تدبیر سحرین مرق بر دمووی و تناول اشیای مؤلده لقمه و محرقة آن بجزئی و تناول اشیای مؤلده صفرا و شوران مثل اکل تخم و صول مفرد از قبول حریفه کثرت تعب غنثه قبض نایا و شراب کثرت حار مانند آن بر صفراوی و تناول اشیای بار و با بس مؤلده سودا و کثرت تعب ریاضت شدت بیخ حرارت مثل و محرق طوبه بت بر سودا و نیز دلالت کند و ایضا اعتبار

چیزی که واجب است استقرغ و متناه الفج باشد مثل قی و سهال زاد را بمرق و قصد و حجامت و ارسال ملق و رعاف و بلواسیر و حیض و منی و غیره نیز مکرر اند بر آنها

علاج کلی اقسام بالبحرین

با آنکه بیادرت بجلج این عرض قبل از استحکام و حسب است زیرا که معاجزه این را ابتدا اصل است خصوصاً که صاحب آن طبع طبیعتی باشد و در اینها شکل بود و خصوصاً که طبع  
 نباشد و بر حال از برای صاحبین مرض تفریح و انبساط و استرحت تقویت قلبی مانع و توهم نافع ترین شایسته تزیین ای خانه و حیض ای حین عطر در خانه و پوشانیدن  
 لباسهای سفید و فرس سفید و بویانیدن گلخانه و ادا مان در روح طبیعت خوارییدن اغذیه طبعی پیدا اغذیه و فرجه مصفی خون بخندار غضم قوت معده تدبیر بر کردن بدن  
 باغدی غیر موافقه و بدون بجم معتدل الهمو ایشراغ غذا و تفریح آنیم گرم بر سرترین تلباس است و بعد خروج از حمام اگر قاری سنگلی باشد اندکی آنج شیدن باکی ندارد و دلکسا  
 غضم که برای حفظ صحت بکنند استعمال نمایند و اعتدال بر طبعی است و غصه شربا و وضو شامی الامکان از شخین زیاده باید نمود و مارا بکنیم نعم المطلب است و کذا و شیدن  
 بر سر و طلای بیکیان نیم گرم عجب است و شغول دشمنان باطش ساع و لهر و علایجی تمام است پیوسته جمعی از دوستان مقلد ما بوی ملازم باشند و اکثریت جماع و تفریق بسیار  
 و حرکت شدید و غصه بکنند و حران و پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن بسوی سیاهی و تاریکی و نشستن در مکان تنگ تاریک از آنغذیه که سو و از زیاده کند مانند عدس  
 و کرنج بادبجان و شبت و جلج کندان و سیرو پیاز و خردق باقلا و گوشت خشک و شراب غلیظ و نو و از اشپای حرلیت و مانع و شد با راجح و شبت و گوشت گاو و اسب  
 و صیدهای شقی و کوهی و ماهی بزرگ و نمک و دو پیاز خشک ترب نان سبوس در اجتناب ضرورت بلکه واجب است که چرب شیرین یا قند لذیذ تناول کنند بقدری  
 چرب موجب تفریحین و شیرین تخمیل بصفر اگر دو که این با ایشان مضرت و کذا از اکثر غن زرد و بسبب قبول و تدفین در بهر عت پر سیر نمایند و البان دادند  
 در اکثر اقسام سفید بود و لادراتی و چیزی که در ان قبض و غصه است باشد و یا بالفعل گرم و سرد بود و چیزهای سیاه حتی که خرنه شیر مفرح درین علت مضرب باشد و سرد و کله  
 و فرغ و تنهائی و تعب ریاضت و مسابرت بر جمع و عطش نیز ضرر دارد و کذا سار تا میر سخن بیخفت هست آنکه عروض این مرض از این است و چون اراده تویم ایشان  
 کنند آب طبع شفاش و با بون و انجوان بر سر ریزند که خواب ادقی علاج ایشان است و تدارک مضرت شفاش که مخدر حس و ضعف روح و مانع انجرو بقصد مستقام  
 با سختی مثل با بون و اکیلی در لظولات باید کرد و با کجمله قانون علاج بالبحرین است که با لطف و در طبع نماید و معتدلک و در استقرغ سو و اقصور بکنند و هرگاه فساد  
 طعام خصوصاً ترشی دهن و آروغ ترش معلوم شود قی کنند و جوارشات مقوی فم معده خوراند و از داخل طعام بالامی طعام فاسد بر نذر باشد و اگر ماده سوادی  
 شکن در داغ بود پس سپید و علاج مرعی دارند اول استقرغ ماده و آن گاهی بخته باقی بود مگر کسی که معده او ضعیف باشد آنرا درین مرض قی البته نشاید حتی که  
 در مراقی نیز دویم همراه استقرغ و در لظولات و ادا مان حاره و در ان مثل با بون و شبت و اکیلی الملک و وصل السوس داخل کنند تا خاطر تخمیل تنها برون  
 تمیین در ان و کذا بر طب تنها برون تخمیل در ان غلیظ نگردد و اگر سو و البعد از حرارت باشد شیخ و برگ غار و پودینه بر طبابت زیاده کردن باکی ندارد و استعمال  
 اغذیه موله خون جمود مثل ماهی رضاضی و کوم خنیفه و در قبض و قات شراب امیض مزوج غیر کمنه قوی اسوم تقویت قلبی که مزاج بار و باشد بفرجات حاره و اگر مزاج  
 مائل بجزارت باشد بفرجات معتدله و اگر شدید بجزارت بود بفرجات باره غیر مفرطه و در حال مزاج از قبض دریافت نمایند و چون عروق متلی باشند و سو و ادومی  
 بود و قصد بهفت اندام کشانید بکدر هر حال و حسب است که ابتدا اینها بکنند که اگر آنجا که خون سقوط قوت باشد یا سو و اقبیل تنها در داغ باشد یا بس بر مزاج مستولی  
 بود و رگ صاحبین مرض صبح باید و ناموا و غلیظ هم مندرغ گردد و بعد از ان ملاحظه نمایند که کدام جانب سر تقبیل تر است پس در هر جانب سر که احساس نقل نمایند  
 از همان طرف قصد پللیت کشانید و نزدیک تر و عموم ماده و نقل هر دو جانب از سر که تر محلی بفضله باقیین از هر دو جانب میشوند و گویند که اگر گک کل ظاهر نباشد  
 قصد سر و کشانید و خون بقدر قوت و طاقت اخراج نمایند که در صورت ضعف بسیار و قلت مواد و آیتلامی پس گرفتن خون بسیار ممنوع و مضرب باعث زیادتی  
 ضعف و بسین هلاکت است قصد صافن اولی از قصد قیقال است برای جذب و بسوی مکان بعید تر خصوصاً در زمان هست آنکه اکثر ایشان را با شاکت در حقیقت  
 و قصد صافن ادراریض بیناید و اگر خون کم و قوتن بد باغ باشد حجامت میان هر دو شانه بهتر از قصد است و سخی گوید که اگر این علت از سو و ادرار تر تنها باشد قصد رگ پیشانی  
 کنند و اگر از خاطر سوادی و صبح بدن باشد قصد قیقال کشانید و سخن نماند که در بعضی مواضع اگر در ماده احتراقی پیش از قصد شخین نه بدهند ماده سو و بسبب کثرت بیوت

در فصد برمی آید و درین صورت بعضی فصد کنند و فصد را بتدایم تقلیل داده میکنند تا مقتدا و تنقیه با دوید چهاره هم رسد ایضا مسهل بی منضج ممکن نیست و در حالت  
منضج اکثرشوش هم میرسد اما فصد اول ضرورت و الا او یه حاره باعث از دیاد احتراق میگردد و چون در بعضی جا ماده عروق بی فصد خارج نمی یابد و مسهل خنید  
که قوی باشد کفایت نمیکند درین صورت برای دفع ماده عروق بعد سهولت فصد ثانی میکنند و علاوه ازین گاهی از او یه ماده مسهل گوناگون احتراق در خون هم میرسد از فصد  
ثانی زائل میگردد و بعد اگر پوست و باغ و کم خوابی هم رساند تبردات و سوخات زائل میشود و باید که ملاحظه نمایند رنگ خون را در حال فصد هر عرقی که فصد آن کنند اگر سیاه  
بر آید دلالت میکند بر آنکه ماده متحرکه انبساط و انتشار در بدن نموده با نهن آن در باغ و اگر احتراقی یعنی سرخ خاص الحرت باشد دلالت می نماید که ماده در عروق و باغ  
و در بدن منبسط نگشته درین حالت باید که فصد رنگ پیشانی نمایند و در مقدار بر آوردن خون از فصد بقول صاحب کامل در صورت سیاهی رنگ خون مسهل بی و غیر  
از آن بر آید و اگر احتراقی باشد مقدار بی اندک کفایت بود و اگر احتراقی باشد بی الفور بند کنند و شیخ میفرماید که اگر در فصد خون رقیق آید و دلایل دیگر بر غلبه دم  
دلالت نمایند باید که بزودی بنه کنند زیرا که بیشتر در ابتدا از فصد خون رقیق بر می آید و بعد از آن غلیظ خصوصا که فصد شقیق کشوده باشند ازین جهت و در وقت  
که فصد وسیع کنند تا خون غلیظ در وی تجسب نماید و شتر و فسا و نیفزاید و بعد از فصد سردات و مرطبات مقوی قلب و باغ و غایه باره و طبعه حیدر کیموس خنید  
تا یک هفته دریا در از آن بخوراند و باز اگر محتاج فصد گردد و قوت قوی باشد فصد کامل نمایند و بعد از آن منضجات ببردند و در سه ماه استقرار داده و چون ایام  
باید و تنقیه بکرات نمایند و صحت داده تا هم بر آید و هم قوت ساقط نگردد و غرض که تنقیه سودا بکرات بلا ملالت باید کرد اگر حصول صحت بطبی باشد لیکن با دو یه  
قوی الحرات و ایسک و در آن وقت احتراق است و از بهترین منقیات که اصحاب بالجواریا در صورت احتیاج استقرار بدان محتاج اند ما و کجین است و در میان  
مسلمات که هنوز و ادن مسهل دیگر منظره بود و مقویات معده باید داد و لیکن آن مقوی با لمینین باشد و اگر نه عضاد در دفع تصدق و محل خوانند که در چنانچه آمده مرئی و بلبله  
مرئی و اطر فیلات و دواد المسک و غیره معمول است و بعضی با دیان و گانند میزند و بعد فرغت از سهولت مقویات قابضه مطلقا مضائقه ندارد و اگر ضعف  
معده بود و در آن داده موجب علت باشد فی از آنکه در آن او یه منقیه جوشانیده باشد مناسب و باید آنند که در سووانی که از احتراق غلظی حادث میشود  
بعضی از علامات آن غلظ که از احتراق آن سودا حادث شده نیز می باشد پس در منضج و مسهل آن او یه مخصوصه آن خلط نیز می باید و کجین وجود رعایت آن خلط  
نمایند و این قاعده در جمیع امراض سوداوی که از احتراق اخلاط باشند یاد دارند و ایضا در جمیع احوال از رعایت تنب و تقویت آن بمنقرحات و مبدلات قابل  
نباشند زیرا که بقول شیخ بالجواریا بدون شرکت قاب نمى باشد و دواد ایسک با عوق گا و زبان و باد و نجویه علاج فاضل است و آنجا که سبب ضل احتباس در در  
معا و ارض یا باو سپرد و غیره باشد و در آن کند و از اصحاب بالجواریا کسی که در بدن او سودا متحرک باشد آن قابل تر برای علاج است از شخصی که سودا متحرک است  
نباشد و کسی که سودا در آن متحرک بود نیست که سودای او در قی و برابر و بول و در جامه بقی و کلفت و قروح و جرب دوانی و دواد الفیل و سیلان خون از مقلد نمایند  
ظاهر شود و این همه دلیل قابلیت نمیزود از خون و علامت خیر است و اگر بعضی از سبب بیسراج بعد سه سال و متفرغ غلظت عارض شود و آب نیم گرم نشانند  
و نان منقوع در جلاب و اندکی شراب بخوراند و آب مغز جوشانند و پس از آن خواب کنند و بعد حمام نمایند و بعد خروج از حمام غذا دهند و موله منقباس گوید  
که اگر بالجواریا از سودا مزاج سانج باشد تعدیل مزاج متوجه شود و میبانه و دوام تطبیق بخوراندن اغذیه و اشربه و فواکه تری افزا و مفراجات بارده و مقصدله همراه  
عوق شیر ساده و عوق کافور علوی خان و شراب بعضی مزوج باب شیشه درین باب اثری عظیم دارد و نقل کردن از هوای گرم به هوای سرد و ترو حذر نمودن از آنچه  
مشکی افزاید و درین علاج تعجیل توان کرد و بلکه اصلاح همیشه متصل بتدریج باید نمود و در فرجه کردن بدن گوشه و همواره سر و کت پا و دست را بر و غن منقشه  
بادامی و خشخاش که دو کوا هو چرب دارند و همچنین ناف و خصیه را و اندکی از اینها در پی و گوش چکانند و همچنین شیر بز و خرو و خرو ایضا و رقی الید و بنه تازه که بکنه  
یا باستن و بعد یک ساعت بخوی تجدید نمودن در شبان روزی ده و دوازده بار و اما در مادی با و جو و تدبیر مذکور تنقیه مقصدله زود و در و مناسب خلط غایب  
میلینات بارده و مسلمات خفیف سر لبحر که مانند ما و لبحین بسکنجین اقیمنونی علوی خان باید کرد و می باید که وقت شب حب لا جو در خوردن لیکن  
افضل آنست که نخست فصد تا من کفتر یا باسابق از احتراق غلظی که باشد و بعد از آن فرغ ما و لبحین و حصول تنقیه تام تعدیل مزاج کنند نیز می رسند

در وقت

مشغول می شود و غیره مر و در ایند و غیره ابر ششم علومی خان همراه عرق سبب زردی عرق شیر مرکب و اما آنجا که درم کبد و یا معده و یا رحم و یا باب کبد و یا ماسا لقا باشد  
 علاج آوارام کافی بود مع تقویت قلب و دماغ چنانچه در امراض مذکوره بیاید پس زوال مرض بقویت اعضای بنیسه نمودن بتدبیر مناسب و بدانند که در  
 زوال هر ایند دماغ بالبخولیا جامع کردن خصوصاً با محرم خوبت اثری عظیم دارد و بنا بر کشیدن ماده از دماغ و دفع بعضی بخارات سردی و کدر و سوسخت  
 و مشغول شدن طبیعت بر غوب و فراموش کردن مرض لیکن افراط نکند خشکی نیز پیدا و با غیر غوب اصلاً نکند که در مرض افزاید و جامع بعد خوردن طعام  
 و شراب نکند که شروع بهضم اول باشد و هر خلو معده هرگز ترک کباب این امر نشود و خواب کردن بعد جراح و بعد از خوردن چیزهای تری افزاینده است  
 بنا بر سه و طبع بخارات رطوبت دماغ که بهترین حالت است و با حرکت معتدل و پایا فرود آید و بنیسه نشستن جهت جذب ماده و در جام کباب هر نفس کردن و سر کباب در  
 فروردن و او بر دران چشم کشاده و شستن در زوال این مرض اثری عظیم دارد و همچنین سر و سینه در کف دست و پاراسر و شستن و کذا نرم و چرب گرم شستن  
 پشت و پس که در جهت عصب است بشکل و عن بادام شیرین و خسته زرد آلو و بستن خمای سبز با برگ کشمش بر سر کف دست و پای و اندکی تبارک سر که شستن  
 آبسی بنیسه است و چند شخص اذینم که معده و بخارات از زلالش پای دماغ ایشان معورش بالبخولیا کشنده و از تقویه و تعدیل هیچ فائده نشده و من گوشت  
 بچرخ بنیسه بر وزن ماده کا و بنیسه بنان خشکار چند روز استوار است و شام خورانیدم و بجای آب گلاب کهنه و عرق گا و زبان ساده نوشانیدم و در مدت دو هفته  
 صحت یافتند بنحیث آن نمر طبیعت و از جرات مست شیخ و شارح قانون می نویسد که اگر بالبخولیا از سوز مزاج ساختن بار و دیابلس باشد باید که بنیسن  
 غلبه بر حرارت گرم و و او المسک و تریاق و شر و دیطوس و مانند آن مشغول شوند و معالجی سرد با نچ در باب رعایت و محقق مذکور شد و از مسخات که  
 با تخمین و رطوبت باشد باید کرد و بالبخولیا قوی عاوش از سوز مزاج ساختن عقب مرض جاری دیگر مراض میشود و علاجش سهل بود حتی که آن بطولت زائل  
 می گردد و اگر مرض جاری بنیسه باقی بود این علامت موت است چنانچه سابق مذکور شد و از تدابیر منجمه در باب بالبخولیا نقل مرض از بلدی که در آن ساکن  
 و از صانعی که کرده باشد و از آنی که محتاد و شراب آن بود بسوی افضل این همه است حتی گوید که گاهی بالبخولیا عقب سرسام یا سهر طول یا سیر در آفتاب یا ضربه  
 واقع بر سر یا اغذیه و ادویه جاریه که بکثرت استعمال کنند حادث میشود و علاجش تطیب منست بنطولات از طبع و استعمال سوط بر و عن بنفشه  
 و نیلوفر و تامل تخم خیار و بادام شیرین و خشکاش سفیده و دوشیدن شیر بر سر جراحی گوید بسیار باشد که از این بیماری های گرم نوع بالبخولیا بدید آید  
 و هر که اندران بیماری تنقیه بدن کرده باشد و تدابیر عواجب بعمل آورده باشد آن بالبخولیا را قوی و مدومی نباشد لطول و ضاد و شوم طبع در آن کفایت  
 باشد طریقی ما را که بچین که بفارسی آب پیچ گویند بدانند که در او آبچین رطوبت بسیار است و گرمی باعتبار این استقصو بالذات استعمال او تطیب است  
 اگر چه منافع دیگر از مرض نیز دارد و چنانچه مسطور گردد و متفق اند حکما و نظر اندا طب که ما را آبچین بهترین دواست برای امراض سیوداوی و مفتوح و جالی  
 و مسکن و مصلح اعصاب معتدله و مدرو بسمولت اسهال کند و در آن قوی است که با وجود قلت قدرت بعضی مقصود و جاری و ساری گردد و به سبب  
 و سوسه از لاق مواد و تلبیس خلط حاده و تلین مجرا و رخامی اعضا میکند و با وصف اسهال قوت است و فضل هم دارد و فضله آن که در بدن باقی میانند  
 از طبیعت بدن نمی رساند بلکه اکثر اوقات غذای بدن میشود و با وصف اخراج مواد کثیف و محرق بیوست و در بدن نمی آرد بلکه تطیب میدهد و این  
 خواص در دیگر مسلمات نیست و هر قدر که ما را آبچین قوی تر اسهال او بیشتر و هر قدر که تخمین بر تطیب آن زیاد تر باشد نافع ترین مسلمات است و با وجود  
 اسهال غذای بدن میشود و در امراض حاده و سوداویه و التهاب و بالبخولیا و خفاقت بدن و حرارت جگر و تقنیخ سد و کبد و طحال و دفع برقان و تقنیقه  
 و ظلمت بنیسه و انصباب مواد بسوی چشم و پاک و حرقت بول و ضعف کرده و حنما ق آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و دیگر قروح حاشیه و قروح  
 بدن و آتشک و جرب و همه و کلف و شری و اشرار و جذام و دوا الفیل مستعمل میشود و هر گاه در قروح مثانه و بخاری بول استعمال کنند نمک در آن داخل کنند  
 بلکه تری نیز و بهترین ما را آبچین برای مرض بالبخولیا از شیر زست است چرا که در بنیست و امیست و جنیبت معتدل است و در شیر ماده گا و بنیست بسیار است  
 و در شیر بنیست افزون تر و در شیر شتر و خر ابیست غالب است و با بر ضرورت اگر شیر بز هم نرسد از شیر گا و بسازند و گویند که ما را آبچین شیر گا و او بسیار

در وقت خوردن آن

بجست با لایه ای مرقی نافع است و ما و بکین شیر بز برای محرومین صلح ترست و روی ترما و بکین اگر از شیر خراشید و ما و بکین شیر شکر بجست سد و استسقا  
و کلفت سنا طبست و بهتر فصل استعمال در بکین زمان معتدل و حرارت و برودت بود و باید که گریز بچوان یک نگ اگر سرخ باشد بهتر است لایه نازک قلیل لیسوا  
و صیغ البهتان بی عیب که زیاد از دو پنجه نرئیده باشد چهل روز از نرئیدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و پیش از نرئیدن شیر چند روز و پنجه بین سنگام  
استعمال ما و بکین خوراک بزرگ غلبت بکین باشد و کشتن نازده و بادیان بسز و جو بسز و کاسنی و خرمنه و بقولات بارده و برگ پیستان و کنار و قریب دیگر و  
بودانه او جو نیم کوفته و گاه گاهی برای تحلیل قدری بادیان در آن انداخته بپزند و احتیاطا کنند که از زیادتی خوش و بسبب و بضم شیر و فاسد نگردد و گاه گاه  
بزرار اخذت و حرکت میداده باشند که ریاضت موجب تحلیل غذای او شود و پیش شیر نازده و و شیده و در ظرف نقره یا سقایی دار بکین یا سفالین کرده بر آتش ملایم  
پوشه چوشن بپزند و در وقت جو شیدن شیر بپایوی آن ظرف را از پارچه یا سفنج آب تر کرده همی مالند تا نافع سوختن شیر باشد و در کمال چوشن بکین بسیار ترش  
یا سرکه را گویری یا آب پیوسته بقدری که توله یا زیاد از آن اندازند و از چوب ترنجبین که سرش چهار بار کرده باشد حرکت دهند که شیر بریده شود و پس ظرف را  
از آتش نبرد و آورده نیم گرم از پارچه صافی سه تکه بگذرانند اگر آب کبود بر آید بهتر است و الا قدری نمک انداخته باز یک و چوشن بند تا کف کند که نهد و در کوره صاف نموده  
شربت نیلوفر یا هر چه مناسبش بود داخل نموده بوشانند و اگر خواستند که در نهایت در ما و بکین کمتر از شیر را بعد پاره شدن بگذارند که خوب سرد شود و اگر  
و نهیست مجرک و دو سه آبه که شیر بریده را تمام شب بپازند و اگر مو اگر کم باشد ظرف آن را در آب سرد گذارند و صیغ صاف کرده بکار برند  
و از هفت توله شروع کنند و یک یک توله یا دو و توله هر روز زیاد نموده تا یک نیم ظل رسانند و تا سه روز بکین قدر دارند بعد از آن بسته و بر هر روز یک توله  
و بر مقدار روز اول رسیده بعد سه روز تزک کنند و وادان ما و بکین چهل روز زیاد یا یک و پنجه کم و زیاد از یک نیم ظل موقوف برای طیب است  
حسب شدت و هفت مرض وضعف و قوت مریض لعل آرد و گویند که ادنی شربت او بختاد در دست و شربت متوسط یک لعل و اگر مزاج قوی باشد  
تا دو بسته ظل نیز چار و شش اندا اگر ما و بکین با دو بر سه ساله مزاج کرده و پس باید که کثیره مقدارند پس بهر خوف افراط عمل سه لعل در روز ششم و دهم و دوازدهم  
سفوف سودا یا لاجر و غیره منخج سواد سوداوی همراه ما و بکین میداده باشد و در صورت کثرت ماده مغز قفوس پنجه شربت همراه او در ایام مذکور  
نیز افزوده میشود و یا بعد سه روز یا چهار روز یا پنجه تنقیه بدن بسفوف لاجر یا حسب آن نموده باشد و اگر مریض ضعیف بود و حاجت تنقیه باشد بعد فرغ  
از ما و بکین سه لعل دهند و گاهی برای منفسان صرف ایله سیاه سه ماشه نمک سیاه یک ماشه با ما و بکین ساده میدهند و در دو سه لعل تقویات طلب و مانع بعد  
شکل آن مریخی و ایله مریخی و اطر لیلیات پیشجات و لعابات مناسبه بپزند یا بکلیه اگر حاجت تنقیه باشد پیش از شروع ما و بکین تنقیه نمایند و بعد از یک بسته  
و اگر ضرورت باشد بعد چهار روز از سه لعل و بکین شروع کنند و در ایام مذکور سفوفات و شربت منخج سودا و حسب قیومون و غیره بپزند و سفوف  
استعمال ما و بکین مناسب نماید در ایام مسوره مسهل مغز قفوس شیر شربت و پنجه و غیره او و بکین با ما و بکین بپزند بعد از آن سفوفات و شربت منخج  
باشد بکار بزنند و گاهی برای کبکین تنها شیر شربت و پنجه بین استعمال کرده میشود و اگر مزاج حقیقی باشد تحلیل یا منظر بود و گفته بالیده صاف نموده بپزند و سرگاه  
جست امراض سوداوی غیر چاره استعمال بود باید که کبکین یا قیومی یا شربت آن چهار توله داخل کنند و اگر مناسب است از سفوف سودا و ششمال بر روزها و بکین زیاد  
و اگر قیومون و تشریحی مسادوی در ما و بکین چنانچه بپزند در اسهال سوداوی عیال نوشته در امراض فراوی کبکین بارد و معتدل داخل و بکین بیکر و جالی است  
گویند که اگر در دم حسب قریب کوفته بخندد و یا بکین آمیزند اسهال قوی آرد و اسهال که در بعضی امراض چاره یابنده ما و بکین برای تریه و کبکین حرارت و بجان افراط  
استعمال کنند اگر از شربت و سفوفات و حسب مذکور مریض بپزند باعث ضرر گردد و اگر صرف ما و بکین همراه شربت نیلوفر یا هر چه مزاج را بپزد و اشال آن را او  
مسکنه و تقوی بپزند مفید اند و نوا غلیظه مشاهده شود و هر گاه مقدار ما و بکین زیاد گردد و او سه حصه کند و در دو سه دفعه بنوشند و میان هر دفعه فاصله که  
از یک ساعت نباشد و بعضی فاصله نیم ساعت کافی و بنوشته اند و بعد خوردن هر حصتی معتدل لازم دانند و بعضی مقدار آن صد مقدمین کرده اند بعضی چهل قدم

و باید که نیم گرم بنهند و چهار پنج ساعت غذا نخورند تا غذا آتش جویشور با خشک گیاهان روده و پاشنه و یاغینی با او مناسب بود و برنج را باید که در آب سبوس گندم  
یا بویان تر کنند پس شسته بریزند مانند و ولایت نیارد و اگر آن در شنای شرب و آب کهن بخورد بهتر باشد و محض و رت غیر از روز مسهل آن رده که میده او دو  
گروه باشند خیمیری در تویر اقرن پنجه بشور با تر کرده خوردن رحمت و اسن آنکه روزیکه مسهل را با آب کهن دهند آن روز و یکس و پیش از آن غذای ملامت دهند  
و روز مسهل نخورد آب لبته باید داد و در ایام نوشیدن ما که کهن اجتناب از لبنیات و مغذات و منجرات و حلویات و حموضات شدید و از قبولات لازم داند و آخر  
از جاع و جمع حرکات تعب و عوارض نفسانی واجب شمارند و در تفریح مریض کوشند و برای تقویت و اصلاح مزاج مفرجات و یا قوتی های مناسبه که خرد و زنده است  
و چون که در بعضی از طبیب طوبت حضرت سعده می آرد پس از تدریس آن هم غافل نباشد به حال چهار شات معوی سعده مثل جوارش غنچه و آملد و مریای آملد  
و اگر در میان استعمال راه کهن سرفه عارض شود سه پیر و یا قود یا خیمه ششاید بدهند و بداند که اگر کسی را زلزله و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از مکر و غیره  
پس از شیر مایه یا چغندر مرتب سازد و طریق ساختن ما که کهن از شیر مایه نیست که شیر را چوشانند اگر در وطل شیر باشد پیر مایه نیم گرم که مکه نباشد در آن  
حل کنند و بعد از آن شیر را حرکت بدهند و آتش فرو گیرند و بگذرانند که سرد شود پس در پارچه دونه بیاورند که قطاظر کند و در ظرف چینی و مانند آن و بی آنکه با چغندر  
یا آنکه نیز زنده شوند و این نوع ما که کهن در تبرید و ترطیب نیز رایج است خاصه اگر با شرب موهافقه دهند در ابتدا طبع نرم میکنند و بعد تا دی ایام تمامه  
صرف غذای بدن میشود و اسهال نمی آرد و فرمی سازد مخصوص کسانی که فاساد الدم باشند و دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غذای جید بدن فرو نشود  
و این طریق صاحب کامل کرده و فلانسی از ثبات بن قره نقل کرده که بعد از آن پیر مایه تازه بچیز در وطل شیر بگذرانند تا شیر لبته شود پس آنرا در طول عرض  
از کار قطع کنند و نمک سفید و دانگ باریک سوخته بر آن پاشند تا آب از آن جدا شود پس مکر ماس آویزند و آب صاف او بگیرند سه او قیه سکنجین آمیزند  
و باز بر آتش نهند تا قریب بجوش زدن آید و حرکت می دهند پس مکر صاف کرده با سه مناسبه استال بود بدهند و قول ایمن الدوله این تلمذ قریب نیست  
و این بسبب استمران سکنجین نزله را موانع نبود و طریق ساختن او از چغندر است که چغندر از آنک شسته صاف نموده خشک کرده گاه در اند و شیر را چوش  
دهند و قدری چغندر را ساینده و شیر اندازند و بگذرانند که شیر میز شود و بعد از آن از کار قطعه قطعه کنند و نمک اندازند و در صافی دونه کرده جانی بیاورند تا آب  
از وی بچکد بعد از آن صبح آن آب را چوشانند و کثرت صاف نموده بخورند و طریق ساختن ما که کهن از مغز قزقرم است که بگیرند مغز قزقرم دو قیه و نرم کوفته  
در وطل شیر بجالت جوش بیاورند و بچوب آب خیمیری چنانند تا شیر بریده شود پس در پارچه دونه بیاورند که مکه نباشد و در آن آب که بچکد در ظرف  
چینی بگیرند بعد از آن نمک قری انداخته چوشانند که کثرت صاف نمایند و با دونه مناسبه بخورند و طریق دیگر معمول حکیم وارث علی خان صاحب برای امراض  
شدید نیست که بگیرند بزیز گانه دو از دونه روز تعلیف او به دستور سابق نموده شیر او بگیرند و جوش داده شب در ظرف نوکی جنرات بندند و صبح آنرا  
در پارچه بسته بیاورند و زیر آن ظرفی بدارند تا نمک آب بکود او در ظرف بچکد پس آب مذکور گرفته سکنجین انقیمونی در آن حل کرده بنوشند و بدستور پیر بیاورند  
و بکاهند و در ایام مسهل سفوف است سهله و دیگر مسهلات مناسبه حاجت درین آب داده باشند و ایضا آب مذکور فقط با سکنجین مسطور بر بدن بالیدن رفع  
سخن و گنگی جلد است که بعضی را در امراض جلدی سوداوی عارض شود و دستور سخن افطرنمی نیز باید که در راه کهن بکار آید بطریق که در ریاض الداء با چغندر  
سرفه مستند بگیرند و سفوف یا بزیز شش و در از زاید نش گذشته باشد و از شام بچیز آنرا شیر نهند صبح هر گاه مناسبه خشک مفرار گردد و آن زمان شیر دهند بطوریکه  
آن شیر را در آغوش بگیرند و بعد از آن گردیدند نهند و زنج نموده شیر در آنرا بر آورده سر آن رشته حکم بسته در پشت گذارند و آب بیسار سرد بر آن بریزند و آنکه  
طشت کبر نشود پس یک و گهری توقف کنند تا شیر بسته شود و بعد از آن آب بر آورده زیر شیر در آن سوزن بسیار خالصه بیاورند تا همه آن آب بچکد خشک گردد پس در  
در راه کهن بکار بریزد حضرت سفوف سودا که در امراض سوداوی همراه ما که کهن معمول است شنای کلی قیون هر چند که هم مسطور و در دم غار قون نرم سفید  
لا جزو مسول بله ایسیه با دونه هر یک سه گرم گل سرخ چهار گرم تره سفید چغندر سفید پوست بیله کالی پوست بلبله زرد سفیج کفستقی زرد و چینی هر یک سه گرم  
سفوف سازند شربت از یک مثقال تا چهار مثقال و آنجا که پوست بسیار باشد بنفشه مفراد ام هر یک سه گرم و در آن باد ریحویه و ریوند بکار بدهند

تمام اول تمام  
نوشته شرف  
نصبت است  
تمام خداوند  
بهر آنکه  
نصبت است  
بایان

مغز قزقرم  
از شش  
تایک



نوع دیگر که نفعی لا جرم و مغسول هر واحد یک گرم غار قیون سه گرم بسفنج مستقیماً گاو زبان گل گاو زبان قیون اسطوخودوس هر یک چهار درم پوست بلبله کابلی سیاه  
سیاه هر یک پنج درم و گاهی تر به سه درم اضافه کرده و بشو و کوفته خنجره و متقال با ما را بچین برای دفع مواد سوزناوی حجازی مغسول  
حجر لاجورد مغسول بلبله سیاه هر دو دو ماشه پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد هر یک چهار ماشه قیون بسفنج هر یک هفت ماشه سنی گی گل بنفشه هر واحد پنج ماشه  
تخم شاه تره شش ماشه تخم باد چوبی سه ماشه ماشه کوفته خنجره نبات سفید برابره که نیز شربت یک متقال ایضا لاجورد مغسول قیون پوست بلبله کابلی اسطوخودوس بلبله سیاه  
هر یک هفت و نیم ماشه ناکل هوری یک نیم ماشه و گاهی لاجورد مغسول و غار قیون سفید هر یک و جزو پوست بلبله زرد و سنی گی گل و گل سرخ هر واحد یک جزو و مغسول  
حسب حاج داده میشود و صفت سفوف سفید که برای تنقیح بدن از سودا و جرب مست پوست بلبله سیاه کابلی بلبله سیاه آه قیون هر یک درم بسفنج حب ایل سنی گی  
هر یک درم ترید و صوف نصف مجموع ادویه کوفته خنجره سفوف سازند غوزک از چهار درم تا چهار متقال صفت سفید کبچین قیون به نسخه حکیم علوی خان نافع بر  
جمیع امراض سوزناوی مخصوص تنقیح با ما را بچین آشنامیده شود و گاو زبان شاه تره بسفنج مستقیماً گل بنفشه گل نیلوفر گل گاو زبان غنچه شهاب پریا و شان از کوفته  
تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرنوبه تخم کشمش پوست پیچ کاسنی پوست پیچ ادیان عمل اسوس اسطوخودوس کافیتوس از هر یک پنج درم تخم گل سرخ زرد و سنی گی  
چیده قیون هر یک درم انجیر زرد و غناب هر یک بست دانه میوه پستی پستان هر یک عمل اند اجزای کوفته را کوفته تمامی ادویه را سوسای قیون در یک رطل  
سرکه لگوری و سه رطل آب شیرین یک بشانه روغن خیسنا تند پس بچشاند تا ثلث آب سرکه باقی اندازد نگاه قیون و صرعه بسته داخل کرده یک دو جوش دیگر داده و فرود  
آورده کیسه قیون را داخل بست همانند تمام قوت آن باب باز داده شود پس افشوده و کنداد و دیگر جهاض بود شیر شکر سانی تخم کبچین هر یک هفتاد و پنج درم شکر کباب  
یاقوت بست و پنج درم گلشن آفتابی بست پنج درم دران عمل کرده بچشاند و کف آنرا کوفته باز صاف نمایند و مرتبه دیگر بر آتش ملایم نهاد و بقوام آورند پس سر کرده  
در شیشه نگهدارند شترتی از ده متقال تا پانزده متقال با ما را بچین و قوتش تا یک سال باقی می ماند نوع دیگر مختصر و جرب نافع اسطوخودوس با دیان تخم شاه تره قیون  
بسفنج سنی گی پوست بلبله کابلی هر یک درم ادویه کوفته و چینه درم سرکه خیسنا و بانیم من قند سفید بقوام آورند صفت شربت قیون  
نافع بانجولیا و خفغان مستعمل همراه با ما را بچین و نیز موافق از هر چهاره قیون تو که گل سرخ بنفشه گل گاو زبان گل نیلوفر و پنجه شک تخم کاسنی تخم خیارین هر یک یک رطل  
آب بخار بست پنج عدد و اگر کوبیده عوض آن تر سندی چهار توله اندازند از قند سفید سه چند بست و شربت بسازند نوع دیگر نافع بانجولیا کاسنی بی زست بندج و اگر  
بخوانی بصاحب بانجولیا بسیار باشد عوض کبچین قیون همراه با ما را بچین شربت بلبله کابلی از قند خشک کافه گل گاو زبان گل گاو زبان گل سرخ گل سرخین باد چوبی قیون سنی گی  
میوه پستی هر یک چهار درم عمل اسوس مخته بلبله سیاه پوست بلبله کابلی ترید و صوف هر یک سه درم تخم پنجه شک و درم شیر شکر ده درم قند سفید سه چند و اگر صفت  
و حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افزیند و اگر سبب بانجولیا احتراق خون بود شاه تره چهار درم غناب ده دانه زیاده کند و اگر بلعیت  
زیاده باشد انجیر زرد هفت عدد با دیان و زرد درم و نسخه شربت اضافه نمایند و بعد توام ساختن شربت غار قیون سفید بقدر حاجت با یک سائیده و شربت  
آزمیزند و گاهی این شربت را بعد متقال با ما را بچین با عرق بلبله مرکب آورده میشود و بسیار سفیدی افتد صفت شربت مخرج سوزا که حبت قسام بانجولیا اکثر تعبیر از  
همراه با ما را بچین یک سائیدن طبع متقال کرده میشود و بن قیون نه نمانند گاهی در متقال می آید و همواره معمول است گاو زبان هفت درم نیم گل بنفشه ربع گرم گل سرخ کین درم  
برگ باد چوبی گل نیلوفر تخم و پنجه شک بلبله سیاه قیون بسفنج مستقیماً برگ و پنجه شک اسطوخودوس گ سنا هر یک و نیم درم نبات سفید و گلاب هر یک پا و آثار شرب  
ادویه را در آب خیسناید و طبع بطریق متعارف همراه نبات و گلاب بقوام آورند و عوض نبات اگر تخم کبچین و شیر شکر داخل کنند در آن وقت در سائر خصوص  
اقوی خواهد شد و در قرابادین معمولی وزن گاو زبان چهار درم و گل بنفشه یک نیم درم و گل سرخ دو نیم درم مسطوست نافع گل پنجه شک اگر بیشتر خام باقی بست و

علاج بانجولیا دومی و صفراوی

صفد هفت اندام کنند و بصورت سیاهی رنگ غن مقدار و افزان باز در بعد از آن فصد هاف نمایند و گاهی فصد هاف از سرد و با فاصله دو سه روز یکبار و اشرار خون چهار بار  
تا مریض از صفرا معمول است بعد از فصد برای تطبیق قیوت آله مری یک و شسته بوق آله یک و چیده بخوراند و بالاشین و منتر تخم زرد شیر تخم کاسنی هر واحد یک توله



در آب کاسنی سبز مرق و آب شاه تره سبز مرق هر یک پاؤ آمار گلاب نیم پاؤ شنب نیسانیده صبح بالیده صاف نموده در پنجین مغز فلوس گلغند هر یک چهار توله  
 بالیده باز صاف کرده روغن بادام منج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب نادر و پهر عرق گا و زبان و کاسنی بنوشند غذا شله و دهنه را شله با اگر با صلا ع و حوش  
 باشد اول تبرید لعاب بهدانه شیر و تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب خیارین آب تبریندی سه توله آب آلو بخارا ده دانه عرق کاسنی و عرق شاه تره هر یک  
 هفت توله گلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلو فرو داخل کرده بهدنه و از قصد با سلیق خون پاؤ آمار بگیرند و اگر هنوز صلا ع باقی باشد از قصد هر دو صلا ع من  
 بقدر پیا و سیرد یک وز بگیرند و بعد نصف تبرقویت آله مربی ورق نقره شیر و عناب عرقیات خمیره صندل یک توله حل کرده بهدنه غذا اشکله بشور و با بعد ده روز  
 که ماده و سرفرا گیر و قصد سرد و کسایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش و زشب پیلایه مربی یک عدد همراه عرق گا و زبان هفت توله بعیا یکپاس غذا خورایند  
 صبح نفوس پنج از بنفشه نیلو هر یک هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گا و زبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه خمیره بنفشه  
 سه توله بهدند و در شاه تره افزیند روز هفتم در نفوس مذکور پنج کاسنی شش ماشه اصل اسوس اسطوخودوس هر یک چهار ماشه با در پنجوبه بسفاج لیلیه زرد  
 هر یک شش ماشه افزوده گلغند عوض خمیره بنفشه داخل کرده و بهدند و بعد سه چهار روز بر روز سهل سنای کی شش ماشه قیومون به صره بسته هفت ماشه در نفوس  
 و مغز فلوس شش توله پنجین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده و بهدند روز دوم اصل تبرید لعاب بهدانه شیر و خیارین عرقیات شربت بنفشه اسفول ساسم شش  
 پاشیده بعد دو سهل منضج داده آخر شنب حب لاجورد و صبح بدره سهل بدون مغز فلوس روغن بادام داده و تاسه و زیک و در میان تبرید نموده تقیه  
 و باز تبرید یک سهل مغز فلوس بهدند بعد بهر تقویت دوا المسک بار و همراه شیر و مغز تخم که دو خیارین و خرفه و غیره به تبدیل استعمال کنند و برای تطریع  
 مغز تخم تبریز چهارده سوده در شیر و نبات مقوم نیم پاؤ و خوراندن ایضا اول تبرید شیر و مغز تخم تبریز عرق شاه تره شربت نیلو فرو اسفول با لعاب آن بهدند  
 قصد سلیق و آخر روز تبرید به دستور بعد از آن منضج صفر تخم خیارین افزوده بهدند بعد چرایته قیومون گا و زبان اصل اسوس پنج روز و سنای کی مغز فلوس  
 پنجین شیر شش و روغن بادام منضج افزوده سهل و بهدند بعد بهدند لاجورد و بهدند پس تبرید شیر و مغز تخم بند وانه آب آلو بخارا عرق شاه تره خمیره صندل  
 اسفول پاشیده نوشانند بعد هفت روز قصد نه نام کنند برای دفع میوه استیج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن کدو و غیره بمل آرند و دوا المسک بارد  
 باشیره تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسفول پاشیده و بهدند بعد ما و کچین بهدند ایضا بصورت حدت ماده و ضرورت تطریع تقیه بعد از قصد تبرید  
 ما و کچین سفوف سودا و کچین قیومونی بهدند و شنب حب لاجورد بخوراند و یا ما و کچین همراه شربت بزوری و گلغند شروع کرده بعد مغز فلوس هفت توله گلغند  
 پنجین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه در ما و کچین افزوده سهل و بهدند بعد شربت سودا و سفوف لاجورد همراه ما و کچین بهدند و اگر سفوف حرارت کند بقدر  
 دو سه ماشه بهدند و برای تقویت قلب وقت شام هر هره خطائی یک ماشه در بار طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد سفوف دو سرخ و شربت انار یک که آینه همراه عرق  
 کیورده گلاب عرق گا و زبان شربت انار داخل کرده و فرج شک پاشیده بهدند و فرج بارد خوراند و چون ما و کچین بیک نیم پاؤ و یا نیم آمار برسد و دو توله کم نمایند  
 ایضا اگر با خفانیت و تیزی مزاج بود بعد قصد و تبرید تقویت مزاج در ما و کچین سهل باین طریق استعمال است که در پانزدهم از شروع ما و کچین نیلو فرو بنفشه  
 عناب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خرفه کوفته بسفاج فرستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل اسوس استیج کاسنی هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت ماشه انبرک سنای کی  
 یک توله در ما و کچین شربت کرده صبح بالیده صاف نموده گلغند آفتابی پنجین شربت و در مکر هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله بالیده باز صاف کرده و بهدند و  
 دویم تبرید از لعاب بهدانه سه ماشه شیر و خرفه هفت ماشه شربت بزوری و دو توله بزوری چهار ماشه در ما و کچین بهدند باز یک سهل داده و سهل سوم حب لاجورد و بهدند

و بعد فرغ از مسلمانیه که در زبان و موضع زرشکی استعمال کنند ایضا هرگاه در باد بجن سبب بریدن شیر از آب لبه و یا سرکه بریش نزله لبطه و رسالت قوع او و نیز نزله همراه  
ما و بجن کشند اگر ما بجن تحریک کند زیاد کند و سرفه و تب پیدا شود و مویخ می نگی گردد درین صورت ما و بجن موقوف نموده و قرص طباشیر ملین کوفته و شربت نشسته  
شربت همراه شیر و نیارین شیر و خرده لعاب بهمانه عقیات شربت بزوری ناشی باشد صبح بخوراند و دریا قو و لعاب بهمانه شربت نیلو فر ناشی باشد و شام بهمانه

ذکر ادویه مفروده و مرکبه باغ این نوع مایخیلیاب

شرب اقیمون آبشیر ز نازه و شکر و کذا لعاب سپغول پنج درم در آب برآورده پانزده درم شکر سفید و نخل کرده و کذا سنای کمی در اخلاط مقرر کرده و کذا خوردن  
بیلیه سیاه پنج درم بیک درم جراحی مفصول و ربع درم سقونیا همراه ما و بجن و کذا آبشیر ز پایش بشکر و نان گندم سفید و کذا خوردن دم الاخون برود  
نیم شقال و کذا نوشیدن ترشی ترنج بشکر و کذا خوردن غنچه انار شیرین شربت سیب و کذا آله و کذا کثیرا و کذا نوشیدن عرق نیلو و شکر و با شربت آن  
باد اشعیر و با شربت بنفشه باد اشعیر و با کلاب بشکر و سوطا روغن بنفشه و پاروغن اکارع و حمام و شمش گل نیلوفر گل بنفشه گل سرخ و نطول و مطبوخ گل بنفشه  
حمام و با آب حی العالم گرم کرده در حمام غسل سر سپغول در حمام و غذا که خوب پنجه بر روغن بادام و بلو نیار روغن مذکور کاسنی یا کاهونام و پنجه بر روغن  
بادام و تخم بره شیر خواره و تخم حلمان رضع و سرطان نرمی و منتقل به پیشکند زرد احساس سوزش مره سودا و هر واحد مفید جوارش طباشیر تنوی معده باغ  
صعود اجزیه صفراوی از معده بدان و باغ و نافع از برای مایخیلیا و دوار و سرد رطوبات از سودا و مزاج صفراوی معده گل سرخ آله منتقی طباشیر صندل سفید کشمش  
خشک هر یک ده درم حب الاس پوست ترنج ساق منتقی مصطکی هر یک پنج درم کافور قیصری یک شقال رب بسمه وزن ادویه با عرق گا و زبان و عرق  
کیوزه قوام از حدیب بلیله از حکیم علوی خان مجرب برای مایخیلیای حادث از سودای صفراوی پوست بلیله زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه پوست بلیله  
آله منتقی هر یک و دواگ سنای کمی لاجورد محمول اقیمون غاریقون سفید کثیرا هر یک انگ کوفته پنجه بر روغن بادام چرب نموده بمویختی بسازند و جها  
ساخته با عرق گا و زبان نیم گرم که در آن جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فرو بندند یک شربت است در بنفشه یک مرتبه این خوب استعمال نمایند تا رطوبات  
که مایخیلیا از اکل شود و در بنفشه گوگرد که آنهم در خارج سودا و مره صفرا و مجرب و بیضه است وزن سنای کمی دو دواگ است و تمونیا می شوی بیک انگ عروس  
لاجورد و اقیمون و غاریقون و کثیرا و گاهی از برای تقویت اسهال مره سودا لاجورد و حب لیل هر یک یک دواگ اضافه کرده جها بوزق نقره سچیده آب  
نیم گرم داده پیشه و خمیره ابریشم از حکیم اکل خان منع بخارات نماید و تقویت دان و لغ و معده کند طباشیر بهنید کشمش خشک پوست بیرون پسته مر و اید است  
کبریا گل نیلوفر گل و زبان ابریشم مقرر هر یک و درم یا قوت چهار دواگ برگ گا و زبان ده درم عصاره زرشک پنج درم صندل سفید سه درم شیر آله پانزده درم  
ورق نقره سه دواگ طلای محمول غنچه شیب کافور هر یک دو دواگ شاک نیم دواگ آب سیب آب انار شیرین هر یک سی شقال کلاب بید شاک عرق گا و زبان  
هر یک پنجاه درم قند سفید و دانه ریزه و زرد متب سازند و او اوسک پار و متوی اعضای رسته موافق محروین ناقصین و رافع جثت نفس و سوس و خفصان  
خار و زبل مایخیلیا که انحراف خون و صفرا باشد مر و اید است که برای تبسی بسد محرق محمول طباشیر صندل سفید کشمش شاک شتر تخم خرده قشقه زرشک منتقی گل کافور  
ابریشم مقرر هر یک پنج شقال گل منی مفصول فوفل کبخی هر یک شقال گل نیلوفر و شقال شقال یک شقال غنچه شیب و شقال ورق طلا و ورق نقره  
هر واحد یک شقال نبات سفید و چند آن آب سیب شیرین نو و شقال آب انار شیرین نو و شقال عرق بید شاک کلاب هر یک پنجاه شقال جواهر بر سنگات سالی  
با کلاب صلیا کرده باقی ادویه کوفته پنجه و آبها و عرق با و نبات را بقوام آورده مرتب سازند و حکیم مومن گفته که من و شقال یا قوت زانی درین دوا اوسک

انزل کردم و اثرش بسیار یافتیم و اگر خوابسته باشند که شکست آفل کنند و بر غنبر آفتا کنند تا کیم علمی خان مینویسد که درین صورت آنرا دوا را بسکت آن گفت بکسی که  
 آنست که آنرا دوا را غنبر باشد روشن لبوست چه که صمد عا و یا بسن مسرام سوداوی و سهرانیز مفید است منوم معرقم که تو معرقم که تو معرقم ششاس مغزادام شیرین  
 متشکر مغز تخم خیار مغز تخم باد زنگ برابر گرفته شل روغن بادام درخون برآورد و بالمش و سوطانیم درم استعمال نمایند عرق شیر معمول حکیم دارش علیخان مرطبت نافع  
 بالجنونیا و خفتان و باخاشی در برافش پتق سنت شیر زنگ گز آب پیشکار یکسبج آنرا گرفته عرق کشنده گاهی آب پیشترین آب ناشیاتی عرق گاو زبان عرق نیلوفر  
 عرق بید ششک گلاب آب سیب هر واحد یک آنرا غنبر ششک سده باشد برای تقویت دل و معده اضافه کرده میشود بجای شیرینشیر گاو بزوزن سه آنرا آب زرد کباب  
 نیشکر یکسبج آنرا گرفته میشود لعوق خشخاش نافع اقسام بالجنونیا و بنون بهتر تویم پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته عناب هر یک پنجاه عدد و آب یکشانه روز غیسانیده  
 بچوشانند نالعت آب بماند بایده صاف نموده شکر سفید یک من اضافه کرده بقوام آرد بجا نشاسته کشیده صمغ عربی مغزادام مغز تخم که شیرین هر یک پنج درم اضافه نمود  
 بقوام آرد بخوراک پنچ متقال ماوالحم بارد برای بالجنونیا که از اتراق خون و صفرا یا بسبب سیر در آفتاب یا از خوردن اغذیه داد و دیه حاره به سرد و پتق رانافع است  
 گوشت بزغال گوشت بره جوان گوشت میش شش ماهه کلبا پیچ بره یا بزغال جوان گوشت بچه مرغ از تخم آن و چربی جدا کرده ورق نموده از هر یک بقدر یک تطل در دیگفته  
 یا مسن ناز و قلمی در جل کرده طباشیر صندل سفید کشتیز خشک گل سرخ دانه میل هر یک پنچ متقال کوفته خیمه بران پاشیده باتش ملائم کباب نیم خفت نمایند بجا مان در گلاب  
 عرق بید ششک ق گاو زبان عرق سیوقی عرق صندل عرق شاهنور عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق سید ساده هر یک یک سیراب خالص بقدر ضرور عرق کشنده ششک  
 پس ران سید سلو و دبی شیرین زرد کرده و تر بریزد و ریزه کرده آب انار شیرین برگ خرفه هاناک گل نیلوفر کامو برگ سید اگل آن گل سرخ باغلی تر گاو زبان گل گاو زبان  
 هر یک نیم تطل تخم خشخاش من سرخ تویم سفید پرک توله تو در سرخ تودی سفید هر یک یا توله و نخل کرده و آب یا عقومی مناسب بقدر ختمیاج اضافه نموده بقدر رفعت آنرا عرق  
 کشنده و غنبر ششک بقدر یک دم در پیچ بپزند و اگر حاجت باشد کافور و طباشیر نیز در مرتبه دوم افزایند مطبوخ تا لایت عظیم علی بجهت اخراج سودای سوادی و سودا  
 صفراوی و سودای دومی بهتر از مطبوخ فقیهون سنت نبلی اذیت بود سنای مکی چهار متقال نفثه شاهنور هر یک متقال بچوشان چون بچوش یا بفرمندی آونجا  
 هر یک پنچ متقال فقیهون چهار متقال نخل کرده پس شیر خشک خمیره نفثه هر یک پانزده متقال افزوده صاف کرده بیاشامند و اگر بعد از نفع ماده بیاشامند بهتر است  
 و اگر شیر خشک نباشد بدل آن ده متقال خلوس خیار شیر و نخل کنند مغز از برای اصحاب بالجنونیا مجرب النفع تا لایت علوی خان یا قوت رانی مروارید ناسته لاجوز  
 مفصول هر دوا شش شش بر شیم مقرر گل گاو زبان بنین طباشیر و واحد و توله تخم خرفه متشکر چهار توله مغز تخم خیارین سه توله غنبر ششک باشد ورق طلا و نقره هر واحد شش  
 نبات قلی شربت فواکه سی توله شربت عرق بید ششک ق گاو زبان هر واحد پاد سیرین سوزن سب از زانو زاک نیم درم مغز حار و در نهایت نفع است از برای ضعف قانق  
 و سوسه و بالجنونیا که حادث از سودای سونته و از صفرا و خون سونته بود و مجرب حکیم میر علی نقی مست یا قوت سرخ مروارید کمر التبدل سفید کشتیز خشک یک درم طباشیر  
 بهمن سفید گل سرخ گل گاو زبان هر یک چهار درم همین سرخ ورق طلا و ورق نقره پوست بیژن پسته هر یک یک تخم خرفه متشکر ششک درم زرشک شقی دوازده درم گل انزلی مفصول  
 یک درم غنبر ششک بر شیم مقرر هر یک یک درم شربت ترنج قند سفید بقدر حاجت به تنو و معروف مرتب از زنده مغز حار زعفرانی با وجهت لان گرم دیگر امراض حار و متشک بخار سودا  
 و تعویل مزاج بگو و تقویت اعضای رطبه نیت مفید است ششک فور هر یک نیم متقال غنبر ششک یک متقال عصا زرشک تخم کما متشکر نشاسته گل سرخ گل نیلوفر زرد سوزن نقره  
 هر یک متقال مغز تخم من وانه مغز تخم خیارین مغز تخم که دمی شیرین گل خنوم با گل غنسانیا بر شیم مقرر من سفید سرخ پوست ترنج گل گاو زبان فاو در معدنی طباشیر سفید هر یک  
 پنچ متقال مایه گلاب پرورده تخم خشخاش سفید تخم خرفه تخم کشتیز ششک هر یک بست متقال اردویه یا ایگر دنی راصلایه کرده و کوفنی را کوفته خیمه باشیز ترنج بنین شیر خشک و شربت

سیب شیرین و اشال آن چهار صد مثقال بهترند. و در حبشی افزون تر ششصد و وزن سابق یک مثقال نماید و خود ورق طلا دو مثقال می دارد بنا شده که برای شی حزان  
 صبح هر یک صبا مثقال اضافی کرده و استعمال آن بسیار مفید است و آنرا در حلق شیخ الرئیس می نماید که بعد از نصف هفت اندام اگر ضعف شدید باشد در او صفرا و قوی  
 بطبع آفتاب و حبس طبعی و معتدل و پخته که متفرغ صفرا می تهرق کند باید که در او ترطیب فراوان نماید و از تخمین بکاست با وجود آنکه از بابونه و آنچه در قوت  
 آن باشد در استعمال نطولات لایه است و استعمال سردات صرف بر سر نشاید بعضی تقارن در مثل این موضع مستوده اند که صبرند که هر روز بخورند و با هر روز آب مطبوخ فستقین  
 سه او قیده یاده قیراط عصاره فستقین در آب حل کرده تهرق کنند و ایضا مستوده اند که هر شب سرکه که نیمه ساسر که غصص نباشند و من نوحه ضرر که درین مرض  
 میکنم مگر آنکه تعیین گردد که ماده متولد از صفرا می تهرق و عارضت پس سرکه که نافع ترین اشیاء بود و خصوصاً غصصی که بچین مرتب بسرکه غصصی و پختن سرکه که اندران  
 جده یا زراوند داخل کرده باشند و ایضا سرکه نفع میکند چون مرض بشمارکت طحال بود و ماده در آن باشد. و باید خوشبو کنند بشمیدن ترکیبات معتدل که در آن  
 کافور و مشک فندبار و عن بنفشه بسیار که بوی او غالب بر پیوست کافور و مشک باشد و سایر خوشبوهای بار و طرب خصوصاً نایا و فر صاحب کامل گوید که اگر آن  
 مرض از قبل مانع حادث شود و صاحب آنرا خواب نیاید و کثیر النبیان و پیمان و عث باشد و قرار نگیرد این دلیل است بر آنکه مرض او از صفرا می تهرق است و آنرا  
 چون گویند پس بنیاید که از مریض تعرض نشود بچیزی از علجات و تفرغات نه بفضله با سهال که این در خلط حدت نیز فراید و مریض ایمان و بنیان زیاده  
 گرد و لیکن باید که بتدبیر خواب آورپرد از انداز او و پیر و اغذیه و این چنان باشد که ما اشیر مطبوخ بنفشه ششخاش یا شیرت ششخاش بدهند و بعد سه ساعت از آن شربت  
 بنفشه شربت ششخاش نوشانند و بیایچه حلمان و بزغال که بد و سفناخ و قطف و کاه و بوقلمون که نیمه پخته داهی باربی و صغری تینی و زرد و بیضه نیمه شربت مغز باد  
 و پیار و هندوانه غذا سازند و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و فیشکر و منور و سیب شیرین پخته و سایر فواکه نیمه سهل الانسی را را موضوع او بخوراندند و از تمامی اغذیه  
 مولد سو و مثل نان بسیار بسوس و ار و عدس کزب و لحم بقر و مانند آن اجتناب کنند و ایضا از جمیع مولدات صفرا مثل سیر و پیاز و چیزیکه از غسل سازند و از اشیای  
 حریغه مثل خردل و حوت و سرکه و آبکاه و پنیکه مانند آن احتراز نمایند و بر سر مریض نطول مرطب بنوم ریزند و شلایک بنفشه ششخاش سفید مع پوست کوفته و چو نقش کوفته  
 و پوست کدو و بنفشه و پیاز و فربگ کاه و تخم آن گل شرح و بابونه هر واحد یک کف در آب شیرین خوب بچشانند و بر سر ریزند و قطعه در آن تر کرده بانکه در خون  
 در جام مقابل الحرازه تکبیر نمایند و شیر و تخم آن بر سر دوشند و بانکه در خون بنفشه آمیخته در آن نپشه تر کرده بر سر نهند و در خون بنفشه و در خون نپلو فر  
 در مینی چکانند مگر مریض جای روشن خیرت یک باشد و اما آن خواب اعم این تدبیر لیل آزد و چون خواب تمام آید درین هنگام باید که نقشه بدن او با دو سبیل  
 صفرا می تهرق مثل طبع فستقین و مطبوخ غارقیون کنند و چند روز رحمت دهند و امر بتدبیر مرطب با غلظت مرتبه مذکوره نمایند بعد از آن اعاده دوا می مسلک  
 اندک قوی باشد مثل حبس مطبوخ و سوس غیره خوب تقی سوا کنند و باز چند روز رحمت دهند و غذای مسطوخ بخوانند و ترطیب بدن او کنند و اگر ازین حرارت  
 عارض شود و بول سرخ باشد یا اشیر شربت ششخاش نوشانند و بچین جلاب دهند و چون حرارت ساکن شود اعاده او و پیر و فرج خلط سوداوی مع این فرج  
 یا تخم فلفل یا اندکی سقمونیا کنند و تعاد بشور با می همول از خروس پریشیت و نمک و سفناخ کوفته و مغز قرطم نمایند ایضا مع دوح الیه بنویسد که اگر این مرض بجای  
 متعاضد بسوی و مانع از جمیع بدن باشد بسبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس میباید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن باشد موسمی بود و از نصفه  
 مانعی نباشد فصد هفت اندام کنند و اخراج خون بمقدار احتمال قوت و حسب مقدار خون فاضل در بدن باید کرد پس اگر خون سیاه بر آید بتکنار  
 در اخراج آن کند یک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف بود و اگر مریض زن باشد و آنرا از این مرض

صلا  
 خاکه  
 بنفشه  
 در او  
 منی الای

نسیه نظر تمام

از اخلاص جنس عارض شده باشد فصد صافن کشایند و مریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشاند و در اول روز غذا زیر باراج چوزه مرغ یا شنبلیله  
آن بکند و یا اسفناخ یا قطعه خوراند و اما شیرین و فیکو و در روز دوم منورات مذکوره سابق و اما شیرین مع نقل آن شربت خشخاش و مانند آن بپزند  
و اگر خطمی که در بدن کثرت پذیرفته آن مره صغرا باشد باید که تنقیه بدن با دویقه مسمله خلط صفراوی نمایند بعد تنبیر علیل تند بر طرب که سابق مذکور شد  
تا این خلط طرب گردد و فساد او کم شود و ایضا بدوی مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد و این دو اسهال صغرا کنند گبیرند پوست پیلله زرد کوفته  
و قشرهای از تخم ولیمت پاک کرده هر دو اهر پارنزه ورم آلو بخارا بست حد و پیلله و آنکه هر دو اهر چهار درم سناسی کمی و شاه تهر هر دو اهر هفت درم فسنجین و  
گل سرخ هر دو اهر شش درم هم هر دو چهار رطل آب بچوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار دانگ غاریقون و یک دانگ سفوف تیار یک کوفته بچینه  
بر آن انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند و اگر این مطبوخ سهال نشود این حسب بندهای راج فیکو را پوست پیلله زرد هر دو اهر یک درم غاریقون چهار دانگ سفوف تیار یک دانگ  
ثوئیه بچینه آب جها سازند و این یک شربت تمام است بعد از آن نظر کنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح یابد بهتره الا نیک هشته رحمت و بند  
و بند بر طرب از اغایه و اشرب که سابق مذکور شد تند بر آن نمایند و در حمام متشدل الحرازه داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در آن زن که اندر آن نشسته  
و نیلو فرو برنگد گاه بچینه باشد و داخل کنند که حمام و جلوس درین آب تکلیل مغلول از بدن و ترطیب آن نماید و باید که در حمام روغن بنفشه مضروب باب بر بدن  
سرا کنند بعد از آن آب مذکور نیم گرم بر آن بریزند تا ترطیب بدن کند و چون از حمام یا آن زن خارج شوند یک محله در آب سرد بنشانند تا طوبت روغن و آب نیم گرم  
بر بدن باقی ماند بعد پارچه پوشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بپزند و بعد از آن تنقیه بدوی مسهل کنند لیکن آن دوا قوی تر از اول بود  
بمقدار یک مره در مطبوخ متخل زیادتی آن نباشد و کسیت خلط آنرا واجب کند و ایضا وجب است که در سائر ادویقه مسمله و غیره این عمل نمایند یعنی تقدیم دوا و ضعف نماند  
بعد از آن آنچه قوی تر از آن باشد پس از آن آنچه قوی تر از آنی باشد حسب حاجت آن استعمال کنند و مریض را دوا قوی دفعه از ابتدا ای امر نهند و همین طریق  
در تدریجی که مرض او از غلبه صفرا بر دماغ باشد سوک باید کرد و از اغایه و ادویه حاره حاده اجتناب کنند که این مرض را زیاد کند چندی گوید که اگر سبب  
سود از احتراق صغرا باشد و الا اشرب باره و رطبه مثل شربت نیلو فرو بنفشه با و لجن و شربت خشخاش دهند و تفریق راس بر وزن که و بنفشه و بادام شیرین  
کنند و شیر بسیار بر سر بریزند و از سه رجوع و تعب و حدت و عطش و غضب حذر کنند و مداومت اتمام باب شیرین و غسل سر مطبوخ برگ بید خطمی و نشسته  
نمایند و صرف عنایت تبرید دماغ و ترطیب آن فرمایند و مستطام درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و برودت است و تنقیه بدن بمطبوخ  
انقیسون و همچون سبب آن کنند و باین حسب بنفشه گبیرند بنفشه و درم تربد بخراشیده بروغن بادام چرب کرده یک مثقال سفوفی می شودی در سبب  
یک نیم دانگ آب اسوس نیم درم جها سازند و چون تربد سفید زین باشد اخیلیج بمصلح او درین جب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل  
روغن بادام میکند و چینی سفوفی اگر آب بیاورد و روغن بادام بسایند اصلاح آن کند خاصه اگر در وجوب باره استعمال کنند گیلانی از موسی و ابو منحل  
و خضر و قیس و نقل کرده که در اینجا خوایای حاد است از سودای متحرق از خون آرمه انفسد کحل یا با سلیق کنند اگر خون احمر صاع بر آید آن دلالت بر  
وجود باره در عروق دماغ کند و درین هنگام نه کنند و اخراج خون از رگ پیشانی کنند و عقب فصد شربت خشخاش و شربت بنفشه و با آب انار میخوش  
نوشانند و بنان همیجک المنصفت و شوربای لحوم چوزه مرغ و جدی و حلال بکد که بود اسفناخ و سترق پنجه غذا سازند و بنفشه تازه و نیلو فرو بپزند  
و چند روز رادت و بند و اگر حرکت خون نیز یابد فصد صافن کشایند و خصوصاً اگر سبب اخلاص حیض باشد و بعد یک روز از فصد اگر طبیعت متخل  
تخلی است که در آن اندک است بود و محمول از نیلو فرو بنفشه و بزرگان و حله خطمی و سوس گندم و جو کوفته هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نمود و فلک  
خیار شنبه و روغن بنفشه استمه استعمال کنند و هرگاه فیض داده بنهند مسهل از مطبوخ انقیسون و قوی بصبر و غاریقون و خربق سیاه نوشانند و گبیرند غاریقون و درم  
صبر که هم یک مثقال درم خربق سیاه نیم دانگ جبرار منی مفصول سه درم و حسب ساخته قبل مطبوخ بخوراند بعد سه ساعت مطبوخ دهند و قدما خربق تنها  
گناه سه درم و کافهی و آب جها سازند صاف نموده استعمال میگردند و چون اراده کنند که نقل و بیشتر گرد و بار یک نسازند و الا بار یک بسایند و اگر خون

بسیار

بسیار  
ارزش  
وین  
صواع

ضرر یقین باشد بدل آن جراحی کنند و بعد سهال باغذیه بر طبقه بل با اشیع و شور با می پاپچه حلان که در آن سفناخ و کدو داخل کرده باشند غذا سازند و براسه آوردن خواب نطول که در قول صاحب کامل گذشت بعل آزند و شیر بر سر و شند و از او بان باره و معوط کنند و باید که تو مسیح اغذیه بران نمایند و اغذیه نکند و کسیر مرطب بسیار باید مثل شور با می پاپچه مرغ و بیره شیر خواره و رقیه حلان و پاپچه بره مطبوخ بچو مقشدر و تنور و زیز با جات شیرین بگوشنت اما کیان و تدر و ولوم حلان و حریره مرتب از کجی مقشدر آب پاپچه و هنگام غلبه حرارت با اشیع و حریره معمول از روغن بادام غذا سازند و بقولارننه برای ایشان که هو و سرتق و کدو و باغیبه و یقله کیمیا به مانند آن مع با در بخوبی مطبوخ باشد و روغن بادام مناسب مایه که چکاب برای ایشان غذای جدید است و هنگام اختلاط امراض اگر در ضم ایشان تصور نباشد و معاده آنها احتمال نماید و باغ بره و مرغ خاصی فرجه و جواربات مرتب بشکری سفید خوشخاش و سمید و زرد و میضه و فالو و جات بر روغن بادام و شکر برای ایشان نیکوست و از بقول بادرنجوبیه و فرنجشک بادرنج و نعام و از فواکه انجیر و موز سفید و بادام و کشمش خوب است و اکثر اصحاب این مرض البان نافع بود و گرد و ریخولیاوی مرانی پس اگر حاجت بسمل دیگر افتد بعد شرب مطبوخ فیتیمون باید که حب مطبوخ و درون صاحب صلیب و ن سسل سودا خوراند و در بعض اوقات این سجون نخاج و هند بلیله سیاه و بلیله آمله استقی هر واحد درم بسفنج و اسطوخودوس فیتیمون و تربهر و احدی درم کوفته بچینه لعسل کف گرفته بسرشته شرتی چهار درم تا چار شتقال و اگر احتیاج افتد که اسهال قوی کند در آن غایتقون و خرثق سیاه و قنونیاقدر حاجت کوفته بچینه داخل کنند و شتقال سجون نخاج اضافه نمایند بعد از کفیل او چند روز نخواب بخورند بعد روز سوم بچینه این شربت تناول کنند و گاه بر وجه دیگری خوراند یعنی نیم دانگ ستمونیا و آب گرم حل کنند و در آن هفت درم سجون نخاج داخل کرده بیاشامند و در سائر ایام سه درم تنها بخورند و قبل او حب ششبار بخورند و ایضا در هر هفته اطرافیل صغیر سته درم فیتیمون دو درم ایارج فیترا یک درم سرشته بخورند و این یک شربت مست و غایتقون و نمک فلتی هر واحد نیم درم با پنج درم غایند سرشته چهار سازند و وجب است بر ایشان اجتناب از نمک شود و نمک بسیار و باد و ثجان و کرنب و عدس و باقلا و گوشت کل شکار خاصه کوهی استرا کنند و جمیع اشیای اسحم و حراره حاوه و حامضه و حفضه بلکه طعام ایشان چرب شیرین و آنکه طعم او غالب نباشد و لذیذ می باید شرب رقیق مائی بسیار ایشان نفع کند و خاصه چون در آن اندک گاز زبان نجیسانند و چیزی بالغ تر در تطیب مزاج از شراب مزج آب بسیار است و باید که در فرج کردن ابدان ایشان بسیار ملاحظه کنند و آنچه بدن را بقوت فرجه کند استنقاع در آب گرم است چون طعام در انضمام شروع کنند و باید که ختب خوردن غذا خواب کنند و بعد این تدابیر تنقیه سودا ایضا بسمل هر کدام ازینها که اصوب باشد بعل آزند و از درازی مرض اول نشوناره ماده سوداوی عسل القبول برای اجابت است ایضا او گوید که علاج نایخولیا کائن از سودا و احداث از صفرای محترقه در بدن نیست که اولاً تطیب بدن با تمام و آبرن و انوشیه مرطبه و ترنج بدن باب مضروب بروغن بنفشه کنند و بر سر روغن گل نهند و اشجوش شربت شتقال که روغن بادام بران چکانیده باشند یا ما اشیع که شتقال کوفته در آن بچینه باشند بپزند و بعد سه ساعت از ما اشیع شربت بنفشه و شربت شتقال با شربت آلو اگر اراده کنیم طبیعت باشد بنوشانند و غذا با پاپچه همی سفید و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بسازند و آبهای بار و رطب بر سر بزنند و مسکن برایش در خانه روشن و اسع باشد و چون خواب آید نظر کنند اگر در خون ادنی حرکت باشد قدری از آن بر آزند بعد بر تطیب تنویم عاده نمایند بدینچه مذکور شد و اگر در خون حرکت نبود اسهال صفرا مثل این مطبوخ نمایند پوست بلیله زرد دست درم باقی اجزای آن مع نسخه خوب بقول صاحب کامل گذشت و سجون نخج حتموی ستمونیا و اطرافیل صغیر مقوی با ایارج فیترا و دهنه و ادویه قویه و ایارجات کبار نباید داد که آن در حرارت بپزایند و مودی سجون گرو پس اگر باین استنقاع و استرحات در یک هفته حال بصلح گردد باید بر مرطبا از اغذیه و اشربه و استحمام با شیرین متدل و شستن آبهای شیرین مطبوخ در آن حشایش بر طبقه بعل آزند و بر بدن روغن بنفشه آب برجم زده در حمام بمانند و بعد از آن امر با سفراغ بودا قوی از اول به قدر قوت مرض و کیت خلط نمایند و اگر از اسهال مانعی باشد بر سر بزنند و باد و بچین بسکچین فیتیمونی و اندک نمک بندید و فیتیمون و شکر بنه و اگر ضعف مفرط باشد با آبچین تنها بپزند و بعد متقیه تبدیل مزاج باین و اواد اسک بار و کنند که با و بسد و کشنر خشک و طباشیر و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و ابریشم محرق و مر و اید ناسفته هر واحد یک جز خشک نیم جز صفراون ربع جز است سبب شیرین سه جز کوفته بچینه بسد چند آن نبات سفید

نسخه

نسخه



بقوام آمیخته بر آتش نرم حل کنند هر روز و درم داده درم شربت سیب شیرین بخورند و اگر احتیاج نبینند بیشتر از آنکه خوردند آن کا فوراً یکی یک شغیره افزایند و اجاناً آب منزه خیار و بادرنگ کباب بدیند و از اغذیه اشربه حاره اجتناب نمایند

علاج الیخویای غمی و سوادوی

اگر ذوق سقوط قوت نباشد در اینجا نیز ابتدا بقصد کنند شتر و وسیع در خوردن و بعد از منضم و سسل سودا بدیند و چون ماده غلیظ حتماً خج منضج زیاده میباشد باید که در شفا مسلمات منفعات دهند و در سوداوی تطبیق یاده باید نمود و اگر بعد سسل مغز فاسد در مغز بقیه سبب یارچ نمایند و در سوداوی بحسب تقییمون کنند و اولی اید و اگر حاجت افندای اجنبین بسکنجین اقییمونی یا شربت اقییمون و سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حسب آن بدیند و تقویت اولی ز شتر و در سوادوی و دار المسک حار و منفرح حار و ماء اللحم مرکب سفوف لولوی طبری و خیره ابریشم حار و شربت آن و یا قوتی بولعی باید کرد و در سوداوی بعد از تقویه اما بحسب و ما از القوع و شیرین بسیار مفید بود و از جمله ترکیب شیرین و محمول بعد سسل ما بحسب در الیخویای سوداوی نیست که گاهی شیرین یا و آثار همراه به منقول نه ماشه یا با خاکش میبدیند و گاهی اطریفل صغیر خورد و شیرین نبات و قوتله بالنگونج ماشه پاشیده و گاهی خمیره صندل خورده بالایش شیرین نبات بالنگو و گاهی کلاب نیز می افزایند که عسر بول راه مفید میشود و در دم و در قسم بعد سسل همچون سراج همراه کلاب عنقیات نافع و اگر تحریک بود اسیر بول و مثل یک سراج آمیخته بخورند و در کنگلی چهار ماشه عناب هفت دانه پستان یازده دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده بالایش بدیند و گاهی بعد مسلمات زرباد یک ماشه سوده بهایا مربی یک عدد شتر همراه شیرین و تخم کاسنی شش ماشه نبات و قوتله بالنگونج ماشه پاشیده میزدند و گاهی دوم روز مسهل صعلکی شود و بهایا مربی سرشته تناول نمایند بالایش مویز قی ۱۰ دانه و عناب ۱۰ قوتله جوشانیده کلاب چهار قوتله نبات و قوتله داخل کرده تودری گلگون پاشیده باز اطریفل خورده گا و زبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند یا اسطوخودوس سوده با طریفل صغیر سرشته بخورند بالایش عرق گا و زبان عرق عناب شعلب نبوشند دوم روز مسهل کوفی یک ماشه سوده افزوده میشود و در صورت قبض حلیج ربع چهار ماشه سوده با طریفل کشیزی قوتله سرشته همراه مویز قی ۱۰ قوتله گل بنفشه نه ماشه عرق شاهتره یا و آثار جوشانیده نبات داخل کرده میدیند یا سنا سی کی سته ماشه سوده با طریفل کشیزی قوتله سرشته بعد آن شیرین تخم کاسنی شش ماشه عناب سه قوتله ماشه عرق شاهتره یا و آثار کلاب چهار قوتله شربت نیلوفر و قوتله داخل کرده بنوشند و اگر پوست سبج گا و زبان نیم درم تخم بادرنجوبه یک مثقال کشیزی خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و شل او وقت خواب بخورند مجرب سویدی است و کذا خوردن بقله بزجان مسلوب مطیب بروغن بادام و کذا شرب و تخم ششک کذا اغذیه بجزن مقشدر شیرین تازه و کذا اکل مغز بادام مقشدر شکر و کذا مغز فندق مقشدر شکر و کذا مجرب است و اطبای دیگر نوشته که خوردن سبج گا و زبان سوخته و یا پوست سبج گا و زبان نیم درم بشراب سفید قیق لطیف یکساله سحانی و یا لاجورد نیم درم سودا از یک درم تا دو درم نفع بین نماید و یا بادرنجوبه و یا تخم و بشکر و یا اقییمون و یا تخم قزح ششک یا درونج یا تخم بادرنجوبه یا درونج یا تخم خشکاش در شراب سوده خشک نموده و باز در آن سوده خشک کرده و تقویه بصبر و یا برگ منخل نشاسته یا کثیرا و صغ عربی یا الیسون اصلح نموده و یا تخم حنظل مصلح و تناول و دار المسک حار و تخم اقییمون بسکنجین و یا فستقین اقییمون آمیخته که از آن قوم کثیرا الیخویای صعب خلاصی یافته اند و یا تخم ششک یا حاشاکه فعل آن هر دو در الیخویا شل اقییمون است و یا حب بلسان و یا خرق سیاه و یا عود و یا کثیرا مقشدر بشکر و یا مصعلکی و یا نج زمه بهیضا هر دو نیم درم تا بست پنج روز متواتر و یا زرباد و نوشیدن عرق گا و زبان بشکر و یا عرق بادرنجوبه بشکر و یا تخم اقییمون ده درم کوفته در شراب حلوصه درم تر نموده بروغن بادام یک مثقال تا یک هفته و یا شرب ریحانی یک ساله و یا ما و بحسب مغز قزح ساخته همراه اقییمون یا تریاق فاروق محلول در شراب ریحانی مغز قزح عرق گا و زبان و یا روغن اکارح و مسوطه بنای سندی بوزن جبه بروغن بنفشه و ضماد و رسالت باب پخته روغن بادام آمیخته بر سر و یا مان آرد مذکور نیم نیم گرم بر سر و تخم حب بلسان یا مصعلکی و غذا یا یکمان فربه و مان گندم سفید و یا صفت و یا زرباد و درونج شیرین بادام و سرتق بروغن بادام و حریره آرد مسلت و تیموی مسلق و تخمین بروغن کبجد و دراج مسلق و تخمین بروغن بادام و یا صخری تازه بریان بشیرج و بقله ریحانی بلطنج بروغن بادام و بیضه یا یکمان نیمه شت و یا تخم مرغ مسلق هر واحد نافع و نقل بنفشه زرد احساس لزج و حرقت مره سوادوی است و اقوال مصریحی گوید که در الیخویای سوداوی باید که قصد بطنج یا از کعب کنند و رگ وسیع کشایند و چون نظر کنند اگر سیاه باشد مقدار و افزای آن خارج کنند و اگر

سیاه نباشد فی الفور بند نمایند و غذا با سینه با جات لینه مرتب از حوم حلمان تا یکسان و در لاج و ماهی صخری تازه و هسغانخ و کدو کا و کوهنقار باغی و زرد و هسینه شیر شسته  
 متشکر و شیر تازه سازند و از تناول طعمه سودا و پیشل عدس و کزنب باونجان و حوم صید کرم بقر و بز و شتر و باقلا و غیره و نمک شود و ماهی شور و عصب سهر صمدارت بزرگی  
 و شنگی و شراب سیاه غلیظا اختر از نمایند و شراب قیق مزوج و آستخام با شکرین جهت خواب ایشان را نافع است بعد استعمال این در هر یک که تقیه خلط سودا و کوبانند و از  
 اشیای توپیر بند بماند خسته مثل دای مرکب ایاج فیترا و فیتون و غم خنقل دهند و مقدار این اشیاء بحسب قوت مزاج و سن آن و حسب ارض خلط سازند و اگر  
 این کیفیت نکند تا یک هفته تدبیر دیگر بعمل آرد بعد از آن تقیه معده اوقی کنند و این چنان باشد که شدت بود دینه نهری و نکات تخم قطف و جوزا قوی و تخم ترب را تخم  
 بچوشانند و با وی اندک کبکچین که میخندد نیم گرم بنوشانند و پیش از این چیزی از طعام و تراب و کبکچین تر کرده بخورانند باشند بعد از آن فی آوزند اگر مستقر نگاشتی کرد  
 بنزد و الا مرتبه دیگر استعمال نمایند و معده کبکچین که در آن تراب خوب خرب خلامیده تر کرده باشند بنوشانند و چون معده پاک گردد و این مطبوخ فیتون بنوشانند سیاه  
 سیاه و در مطبوخ پنج گرم سنای یکی تر بدسرب که چهار درم مطبوخ دوس هشت درم بوی قیچ پانزده درم فیتون ده درم سعای فیتون همه در مطبوخ آب بچوشانند  
 تا یک و نیم غلظت را پس فیتون بر آن انداخته یک جوش بگرداند از آتش فرود آرد و با لیا صاف نموده بگیرند غایقون و دوشنث درم صبر یک درم نمک هندی  
 نیم درم خربق سیاه ربع درم بجلاب سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند بعد از آن از مطبوخ بنوشند و اگر بدن ضعیف باشد و تحمل این دو و انبوه و آب کبکچین با کبکچین  
 و فیتون و نیل سیاه و شکر سر و زینوشند و اگر درم سرشته یکبار مطبوخ صغیر سه درم فیتون سه درم ایاج فیترا نیم درم با هم سرشته بخورند نافع بود و اگر ازین  
 تدبیر عرض کم نشود باید که بدن را تا زمانی صلاح راحت دهند و تدبیر مذکور استعمال نمایند بعد از آن ایاج جالینوس یا ایاج لونغا یا ایاج روفس با مطبوخ خرب  
 از ایلیه کابلی و سیاه و فیتون و اسطوخودوس و بسفنج و نمک هندی و جوین شقی و مرکب از جرجر زنی بخورانند و این دو او و یا سه مرتبه استعمال کنند بعد از آن که  
 مریض را در میان هر دفعه بجز یک هفته راحت دهند و تدبیر مذکور پرداخته باشد و بعد تقیه بدن درام قناب نظر کنند زیرا که منفعت اقیوت او و ابطال خزع و  
 و سودا و عظیم است و این چنان باشد که اندک تریاق یا دوا اوسک بشراب که در آن گاو زبان یا بادرنجوبه تر کرده باشند بخورانند و اگر با آن سهر باشد باید که در آن  
 بنفشه و پوست کدو و نیلوفر و جوش متشکر و پاییز بنوشانند باشد بر سر زیند و شیر زیند و شکر بر سر زیند و شکر بر سر زیند و شکر بر سر زیند و شکر بر سر زیند و شکر بر سر زیند  
 گذشت و اگر خواهند که وقت حاجت مل نزاقوی کنند در آن غایقون و جرجر زنی مغسول داخل کنند و کسی را که بر شراب مطبوخ قادر نبود این جب نافع است فیتون  
 بست و در بسفنج غایقون هر یک ده درم خربق سیاه نمک هندی هر یک پنج درم مطبوخ دوس هفت درم ایاج فیترا پانزده درم باستو و حبیب سبزه شترتی از آن سه درم تا  
 چهار درم بوی قیچ گوید که بعد از غذا اگر خلط سودا و حقی و مائل بجزوت دریا باشد تقیه بچوب سرب زیند فیتون و صبر خربق کنند ابتدا با نضاج نمایند بعد در اول امر دوی خسته  
 که در آن فیتون و تخم خنقل اندک بنوشانند اول بود تقیه سازند بعد از آن مطبوخ فیتون و غایقون بعد اگر فایده نشود و ایا رجات کما استعمال کنند بعد از آن اگر احتیاج تقیه  
 خربق مع خون حذر و جرجر با جورد و جرجر زنی و حسب تلبین هر دو با خون بدون حذر استعمال نمایند و بیشتر ایشان استعمال این را دوی مذکوره در آب کبکچین بطریق مذکور و متلبین  
 مقدار از دوش میسند اگر ازین نفع مترتب نگردد و عاده از تدبیر اول کنند و درم سرشته تقیه حسب لطیف متوسط کنند و قیاس این اطریفل فیتونی استعمال نمایند غرض از ایشان  
 اطریفل فیتون باین هفت از موده است بجز اطریفل نیم گرم فیتون یک گرم و ایاج نیم درم و در ماه تقیه بدو قوی از ایا رجات کما بچوب کما کنند تا اگر مرض زایل گردد و اینها  
 قی استعمال نمایند خصوصا اگر میند که در معده چیزی نیست که در مرض می افزاید و معده شدید بضعف نباشد و باید که قی باقی کنند که در آن بودینه و کنگر زد و تخم ترب باشد  
 و ترب در کبکچین تر کرده بخورند و مقدار کبکچین سه هتار و مقدار آب و یک سار باشد و زیاده و کم بقدر قوت کنند و اگر خون ضعیف قوت باشد از خربق اجتناب  
 نمایند و هر گاه تقیه کرده شود قصد تقویت قلب نمایند با شالی که کمر بند کور شده و این اطریفل فیتونی درین باب مجرب انفع است و چون مرض مزمن گردد قی  
 بخریق کنند و مضوعات و غراغره و فیه استعمال کنند و شومات خوشبو و مشک و عنبر و فادیه و عود و بعل آرد این عیاس گوید که هر گاه این مرض از غلیظ خلط  
 سوداوی و مرده سودا بر بدن عارض شود باید که نظر کنند اگر غلبه درم دلالت کند اخراج آن از فیه حسب حاجت کنند اگر دم خارج سیاه باشد و اگر در آنجا  
 حاجت اخراج خون نباشد و مریض کثیر الغم و هم و با خست نفس کثیر الخوف و متوحش از مردم و قلیل النوم باشد تدبیر مطبوخ استعمال کنند تا آنکه او را خواب آید

توجه به این فیتون  
 سله اگر ازین فیتون  
 درم از آنکه سیاه کبکچین  
 باشد از آن که سیاه کبکچین  
 است که گفته اند با کبکچین  
 که در آن بود

بعد از آن دقیقه بلبل اول مطبوخ قهوه ای غار بقون متوسط القوه نمساید بعد چند روز از غایب طبعه بند و بر بدن او آب نیگرم که در آن بنفشه و نیلوفرو چشایند با شند بریزند  
و عاده تقیه بلبل اول که قوی تر از اول باشد باید کرد و چند روز حرمت دهند و تدبیرش بعد بر طبع از آن بعضی جو بسمل سودا و بند پس نظر کنند اگر آثار صلاح  
از سکون مرضی تراجم عقل مریض بر آید پس تدبیر عمل آرد و اگر فائده نشود و خوف از آن نازل نگردد ایاج جالبینوس و سبیل اراج رفسن مطبوخ قهوه ای و خالیقون  
و سلو و دوس خشک و غایت و بعد از رسیدن این مجربات نظر کنند اگر صلاح یابد و ذوق او گردد و خوف از آن نازل گردد و سکون یابد چند روز حرمت دهند و غذا  
بجود حلمان و جدی و پایچه آنها بطریق شوری با پنجن مرتبه تبخیر و روغن بادام پسند و از فوکه مویز فراسانی و انجیر خشک پسته بهر اندازه خوردند و از بقول با و نجو و پیوست  
و نفع و مانند آن دهند و عاده ایاج و تدبیر مذکور کنند تا آنکه صلاح تمام یابد و اگر از این ایراجات اثر صلاح نبینند و مرض کم نگردد این دوا می مرکب از لاجورد و ایاج  
بدین ایاچ خرقه اقیقون هر واحد چهار درم چهل جور و غار بقون هر واحد دو درم تموی نیاک یک درم و نقل بست جبهه بار یک سه درم بجز بینه شهرت سفیرل یا شهرت پست  
ترنج بسرشد شترتی از آن یک مثقال دو درم و این در هر هفته یک نفعه بدیند که دوی نافع این علت است و از این عدول نباید کرد که با تجربه کرده ام و چون از این  
تدبیر مرض صلاح یابد و عقل مریض خود کند لیکن قوری فکور و خوف باقی ماند باید که تقویت قلب عنایت تمام کنند تا این بقیه از آن نازل گردد و این چنان باشد که نظر کنند  
اگر در بدن او حرارت نباشد و نفس سریع و خشک آن گرم نبود و او االمسک حلو و مرقد رحمت بدیند و اندک تر یا ق کبیر بقرق با و نجو بیه یاقق که در زبان بدیند و اگر  
در آنجا حرارت باشد این دوا باید داد و گل سرخ و صندل سفید و گل ارشی و گاو زبان و کشمش خشک و قرفه و نقل و زرشک و واحد دو درم طباشیر و تخم خرفه و ریون چینی و عود  
خام هر واحد یک درم تخم بادنجوبیه یک نیم درم بسند و کبریا و ابریشم خام هر واحد نیم درم کافور و دانه جبهه بار یک کوفته بجز بینه صبح دو درم شرباب که در آن گاو زبان تر  
کرده باشد و شرباب سیب بخورد پیش او وقت خواب و چون حرارت قوی نباشد این نفع مسوب بکندی بدنش گل سرخ شش جز و مسودنج جز و نقل مصطکی سبیل  
اسازان هر واحد سه جز و قرفه زرب هر واحد دو جز و سیل سبانه فاقه جز و ابر واحد یک جز و همه بار یک کوفته بینه از مجموع ادویه سی شوش مثقال بگیرند و یک مثقال  
آله درم هفت رطل آب بچوشانند تا سبیل آید صاف کرده نقل او در کنند و آب آله را در یک انداخته بر آن یک مثقال فایند سحری بینه از آن مثل لوق گردد و از آنش  
فرود آورده ادویه مذکور جل کنند شترتی و مثقال نیم صفت چون دیگر نفع نفس محمود برای نفهم کون نافع خوف عارض رداوت فکر و سایر اعراض سوداوی بگیرند  
با و نجو بیه و پوست ترنج و نقل مصطکی و زعفران و قرفه و جوز بو اوجین سفید و سرخ و زربنا و درخ و تخم با و روج و نازد شک سکه هر واحد یک جز و شک شتر جز و همه  
بار یک کوفته بجز بینه بگیرند پایچه کالی بست عدد آله سی عدد در سه رطل آب بچوشانند تا بگیریم نقل با از صاف نموده سبیل یک مثقال انداخته با شش معتدل برزند و کف بردارند  
تا آب بسوزد و فرود آورده ادویه بسرشد شترتی از آن یک درم دیگر مثل آن حرل پنج درم کما در پوس سلو و خوس کافیطوس یک با و نجو بیه و زوشو قهوه ای هر واحد دو درم  
سه رطل آب بر آن انداخته با شش ملائم برزند تا کف با از صاف نموده بگیرند و زوشو قهوه ای کوشش کیر طلال کوفته آب کوراندک اندک بر آن بریزند و بار یک بسند تا با قوام عمل آید و  
پایانه انداخته بر آن آتش ملائم کنند تا با قوام آید بعد قرفه و نقل بادنجوبیه و مصطکی و زرشک زعفران و لب سانه پوست ترنج خشک هر واحد سه درم عود هندسی دو درم کباب  
کوفته بینه بر آن بریزند و حل کنند تا مستوی گردد و در ظرف آگینه یا چینی بدارند و در سه روز یک درم تا سه درم حسب حاجت بخورند که این مرض را فی الحال نفع بخشند چون  
صاحب او از آن بر آید و در اوقات رحمت بر آن تقویت نفس قلب عجیب کند و می باید که صاحب این مرض که چون از آن خارج شود نماز اغذیه مؤلفه سودا مثل شرباب کنند  
خا و نجو بیه که در قوی سبکی گذشت و از غصه هم احتراز کنند و اغایه محموده مثل ان عید نجوم خرفان و جدی و دایکان و ماهی مضری و استام باب شیرین و کاک متدلی  
و قوی برون بنفشه استعمال نمایند و با قومی از صاحبان عقل و ادب معاشرت کنند و احسان حسنه ساعت نمایند و شرباب بیض که نکند باشد و نه نوبت بعد از یک سه روز  
آرد و سکر نیار و نوشند و بیه یک سرت بخشند نظر کنند و جوس در موضع باد و سبائین و زعفران سبز تازه سازند و در فصول به تناول و سیل هو که لطیف باشد تناول  
او برایشان عمل بود تعاد نمایند طهر می گوید که کسی از اینجولیا از آن ملا می همه بدن و عروق آن از اخلاط سوداوی فاسد جادوت بشود و در این نوع بحسب فصل  
سال اغذیه حسن تدبیر و فساد آن متغیر زیاده میگرد و علاجش بعد مراعات تن در مزاج و فصل غیره قوانین فصد با سلیق است و تغیر همه تدبیر او در طبابت و صبر  
بر آن چند روز بعد فصد بعد از این این با اول اصول بنوشانند ششخاس سفید عناب پستان از خرو گل آن هر واحد یک کف با و مستنجق خرو با و دیان هر واحد یک کف با

نوشته شده است  
نوشته شده است  
نوشته شده است

مصطکی سنبل الطیب حسب الزم توری بوزیدان اشته اصل السوس مقشر برگ بمسوم هر واحد بمقمار واجب برگ بادنجوبیه و گاوزبان هر واحد یک کف مشوی  
یک کف کبیر همبر را خوب بچشانند و ازان مقدار سه رطل آب صاف بگیرند و در ظرفی کرده باب هر قدر اندک زمانه تابستان باشد و هر روز بست درم ازان  
باسه درم روغن بادام تلخ و سه درم روغن بادام شیرین هفت روز تا ده روز بنوشانند و درین ایام روغن بنفشه بر بدن بالند و بدان سحوط کنند بعد ازان چون  
طبیعت یاقین شود که بدان او طوبت قبول کرده و اخلاط و اندک ترطیب یافته باین مطبوخ تنقیه نمایند بلیله سیاه بست درم بلیله کابلی ده درم سننتین رومی  
هفت درم حشیش غافث و قنطاریون و کمانیطوس و کما ذریوس شکامی و بادا و رو و جده هر واحد چهار درم پنخ سوسن آساجونی و غصیل مشوی هر واحد درم  
سنا و بسفنج هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون هر واحد سه درم برگ جمسوم و بادنجوبیه و فنجشک گاوزبان و پرسیاوشان هر واحد یک کف شانه کف کبیر  
و شیر آمله و بلیله هر واحد چهار درم بویسنتی بست درم همه ابرستور مطبوخ بچیزند و قانون او نیست که هفت چندان آب انداخته باکش معتدل بچشانند و در پنج آن میان  
آنگند تا مگر دو فاسا نکرده و جده یک شربت ازان بحسب قوت مرض و سن و مزاج آن صاف کرده هفت درم قیوم کوفته دران انداخته تا دوازده ساعت بگذارد  
بعد ازان جوش خفیف داده صاف کرده بکدرم غاریقون و دو شات درم ترب و نیم درم ایاج فیکر و یک نیم و آگ لاجور و محسول و نیم و آگ خربق سیاه و در شیر تازه  
همه را سوده پس سرشته دران بالند و بیکر بنوشانند چون از دوا فارغ شوند تدریجاً بر طب بخند کنند شکل بخورایند شور بای چوره مرغ طب و حریره شیر خر که در  
مایا بیاید و پانچ کبره مطبوخ سوج مقشر و نور و مانا آن و سحوط بر روغن بنفشه و شیر خزان و آب عصی الراجی و آب جراده که استعمال کنند و نطول که در مایا خواهر آید  
بر سر بریزند و چون این همه عمل آوردند فصد هم و صاف کنند و اندک خون بحسب قوت مرض بر آند بعد ازان چند روز راحت دهند معجون تدریس و غذا و از  
آبز و دخول حمام که آب او شیرین باشد و اطالت در حمام نکنند بعد ازان بمقدار یاقین علمت و ظهور اعراض نظر کنند اگر اعراض فرغ باقی نود ماهه اموست  
و خوشبوهای موافقه نمایند و مجلس در برابر یاقین خوشترنگ خوشبو آرایش دهند و شراب مائی بنوشانند و الحان خوش بساعت رسانند و با کسی که در صحبت  
محبت و دوستی داشته باشد مجامعت نمایند و لباس سفید پوشانند و جهد کنند که تاریکی نریند و قبل بچوم غلظت استراحت نماید و چرخ خانه او را مطلقاً از  
خاموش نکنند و چون این نوع ایلیا و سایر انواع اوتعسر گردان این همچون که استحسان کرده ام بخوراند بلیله سیاه پوست بلیله کابلی هر واحد پنج درم زراوند  
در حج و طویل و خود و ج و زرباد و غاریقون سفید لائم و تر ب سفید جوت و گاوزبان و برگ بادنجوبیه و برگ فنجشک هر واحد چهار درم حرمل و شونیز هر واحد درم  
جطیا نا و دارشیمان هر واحد یک نیم درم با همیز جرج و حب لئنا و شکامی و پنخ فلاح و اسطوخودوس حشیش غافث و فومود فطر اسالیون و تخم کرفس انیسون با دین  
داشته و قرفل و پوست پیلخه و مصطکی هر واحد درم سننتین رومی و قیوم و آقیل مشوی هر واحد هفت درم بزر بلنج سفید یک درم و دو ثلث درم پنخ سوسن آساجونی  
و شونیز مای مشوی و سیب کبره و چای درم کفشد هفت روز در سر که نکرده خشک شده دو درم صبر سقوی ده درم زعفران بکدرم همه را کوفته بخینه بسکره غصیل کمنه  
و غسل مقوم سرشته و ظرف آگینه کنند و سر را بند کرده در بسوس گندم یا در بریزه گاه ده روز روغن کنند شربتی ازان سه درم و زیاده و کم بقدر قوت مرض و سن و مزاج  
و فصل در برده و روز یک شربت این دوا بخوراند و در میان آن سحوط و مالشیدن او بر روغن بنفشه کنند و بر سر و فرزند و بر ساقین قدیم او بالند و غذای او با سفید چای  
و زبر با جات شیرین از پانچ کبره و لحم کایان و پنجه آن و تدر و و مانند آن سازند و از جمیع اغذیه رویش لحم بقدر و کسوف و حوم شکار بر میزنند و بعضی از فصل که کرده اند که گوشت  
خار شبت اصحاب جرج و مایلیا را نافع است هر آنکه دران قوت حاصل آخاط مسوداوی سست آنرا تریاق الحامین نامند ایضا او گوید که نوع دوم مایلیا آنست که از اخلاط  
سوداوی در بلاغ و عروق آن باشد فقط بدون آنکه منتشر در صبح بدن گردد و علاجش ربات الزوم اغذیه گرم طبعه مثل چوره مرغ و حریره شیرخرو و تغریق راس بر روغن بنفشه بکدرم  
و روغن گل است هر گاه در نخرین تری معلوم شود باین حسب تنقیه نمایند گل سرخ و سننتین هر واحد درم خربق سیاه که سه شبانه روز در شیر خرو یا شیرین تر کنند و هر روز تدریجاً  
شیر کرده و آفتاب خشک کرده باشند بیکر دو آگ قیوم مصطکی سنبل الطیب هر واحد یک درم پوست پیلخه و چوبنج هر واحد و دو ثلث درم صبر سقوی شش درم بلیله سیاه پنخ درم  
سقومینا می مشوی و سیب کبره درم همه را کوفته بخینه بسکره غصیل سرشته مثل فلفل جها سازند و در سایه خشک متوسط نموده و دو مثقال باب نیم گرم بخورند و یک و دو فعلین  
حسب تنقیه نمایند بعد ازان ده روز رحمت دهند و اما الاصول که در نوع اول مذکور شد بنوشانند و جده روز لزوم سفید با جات به پانچ جده یا حلمان و کایان

نوع اول از آب پاری

۱۰۱۱

سوداوی

و از بیاجات مرتب الزان که شیرین باشد این مطبوخ آفتیون و بلبه و بلبه سیاه و کابلی و بلبه و آنکه در وقت نرسیدن شیش غافق قطلون  
 و قیق سفیاج جاوه هر واحد چهار درم بزرگ سنفرم گا و زبان برگ باد بجز پیرون و آن سرفرم پوست کثیر پوست بیخ باد بیان با قه ریوند و درم خرق سیاه و دو را بگ  
 همه ابدن مطبوخ بچوشانند و صاف کرده شرفی بمقدار قوت مزاج گرفته و ثلاث درم غالیقون و دو و ثلاث درم تر بود و مطبوخ ستمو نیای مشغولی در آن حل کرده بیک گرم بپزند  
 و بعد از آن ده روز دیگر جهت داده ما بین آن مطبوخ بچون بنفشه کنند و شیر و تخم آن بر سر و دهند و ساقین و قبا بین بر خون گل بیک گرم مانند لزوم بزین حمام نمایند این یک گرم  
 بسیار بر ریزند و از اجاع باکل منع نمایند و درین ده روز اسفید اجات و جزیره مرتب از کبج سفید و آب پاپی مطبوخ در تزو زریاجات شیرین بمقدار معتدل خوراندند از غرور  
 تخمه یا سودا و هم بر نفس حفاظت نمایند بعد از آن شربت بالوغا یا با این نسخه خوراندند بلبه سیاه بست درم سنا و سفیاج هر واحد پنج درم و نیز سیاه شیرین بست درم  
 و چهار رطل آب بچوشانند تا یک رطل آید مانند صاف نموده بنفشه درم الزان بگیرند و هر گاه سوم حصه شب باقی ماند نو باز با سیاه شمال بخوراند. و صبح این مطبوخ بچوشانند  
 و بعد خروج ازین دو یا نژده روز بریزند و بیاجات معمول با طراف جدی و چوره ماکیان اقتصاد و رزند بعد به بقیه مرض اعراض آن نظر کنند اگر اعراض چیزی باقی  
 ماند بستان عرض علاج کنند بچوی که اگر مرض انخطاط پذیرد و زائل گردد و غذای او مغز سره باشد اگر معده او متحمل این بود مرغ خسی فرود جز اجات مرتب بشکسند  
 و خشکاشن سینه اگر گمان باشد و اگر گمان نبود سائر اغذیه که در مطبوخ تمام مقام آنها باشد اختیار نمایند و اگر چه شغل آنها در قوت نباشد شخصی را این نوع با بلیه سیاه بسید و در کتک  
 معالجه این کثیر اندکیان و در اتم الوسوسه با حزن و گریه و سکوت طویل بود و چون مرض او متحمل نگردد ویدار بند البضک بسیار خوب است که خون او حدت و کثرت پذیرفته  
 و گرم گردیده فصد سرد و قیض او در ایام متفرق نمود و ضعیف بسیار شد و اسهال ضعیف به رسید و از مرض صحت تمام یافت جز جانی و ایلاتی گویند که اگر سودا با خون  
 آبیخته باشد اول رگ اکحل کشانند و اندک خون کم کنند و غذا ضعیف بار و جید آکیموس منهد و تا یک هفته برین تدبیر نمایند بعد دیگر با رفسد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد  
 اخراج خون بقدریکه مناسب باشد یک نفع کنند بهر آنکه متفرغ آن سبک با قوت ضعیف و چهار بدماغ منع کنند و اگر قوت قوی نباشد در دو یا سه نفع میرون کنند  
 و زمان را رگ بالیش یا صان کشانند تا در اجیض شود و تقیبه بدن ایشان گردد و چون طیب معلوم شود که بخار این خون در دماغ حکم شده رگ پیشانی بیکشاند و بعد  
 یک هفته جهت در نه بعد از آن ما که بپزند و تقیبه یا با ریح فیترا کیدرم و اطراف لیل صغیر و درم یا سه درم و آفتیون و دو و آنات نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کتک حاصل باشد  
 یکد لگ شمشیر حنظل زیاده نمایند اگر این علاج اثر صلاح بدیدارید بهتر و الا او پیوسته قوی تر و دهنده و بهترین دو اندازین باب ایاری جالینوس سنتا و اگر بعد تقیبه سه بار با ریح بزرگ  
 اثر صلاح ظاهر نشود جسمی سازند از جراحی منسول ایاری فیترا و آفتیون و غالیقون و شخم حنظل هر یک بمقدار یک درم استحال بر لضم اند و ایاری فیترا و رفسد و لو غا یا بلیه سیاه  
 آفتیون و بلبه کابلی و بلبه سیاه و سوطو خوروس و بوی قوی و اندکی نکات بندی شود و مند باشد و اگر بعد ازین رحقی نیابند جراحی منسول ایاری فیترا مساولی هر یک ساخته  
 بپزند سکنه رگ کیدر جراحی و دو درم تا سه درم دهند و دیگر جامیکوید که یک گرم یا کم و زیاده حسب حال مریض بدهند و میان هر شربت او و بیکبار یا دو بار سه درم  
 اطراف لیل کوچک کیدرم ایاری فیترا و یک درم آفتیون مرکب کرده بدهند و هر گاه که این همه تدابیر بکار برند و مرض بر حال خویش باشد تا امید نشاید شد و همین طریق  
 ساوک نمایند که هنگام تغییر مو صحت ظاهر شود و اگر از آن هوا هوای دیگر تجویل کنند صواب باشد و این همچون بخل درین باب سخت نافع است خون را از غلط اسودا و کجا  
 صاف کند بلبه کابلی و بلبه سیاه و بلبه و آنکه هر یک ده درم تر بود و سوطو خوروس و سفیاج و غالیقون و آفتیون هر یک پنج درم جراحی منسول و دو درم نیم شده مصفی  
 سه وزن هم بود و پیوسته چار درم و اگر مریض ضعیف باشد و تحمل علاجهای قوی نبود و از جراحی این باین سفوف علاج نکند بلبه سیاه و آفتیون بلبه سیاه هر یک یک گرم شکر چار  
 سفوف کنند و اگر مریض اعادت قوی باشد و پاسانی تواند کرد اول از همه تدابیری که گمانند تا بقوت قوی گردان داده سو وادی از قعر بدن حرکت کند و بعد آید و قوی خارج  
 شود و تدبیری بدین طریق باید که اول سته روز در طعام چیزهای ماطف چون ترب بسره و کرفس و کرفس و سیب بسره که تناول کنند و روز چهارم طعام خوردند که برای قوی موقوف  
 بود و ازین کرفس و سداب ترب زیاده بکار برند و او پیوسته مناسب او شانیده قوی نمایند و در مدت هفته سه دفعه قی کنند همین ترتیب هر بار که از قی فارغ شوند غذا از  
 معطلی و فستق و می و گل سرخ و سبیل و اسازن و سعد بر معده کنند تا معده را قوت دهد و بعد از آنکه سه دفعه قی کرده باشد تدبیر علاجهای مذکور کند و باید است  
 که مال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی سودا لطیف تر و تیز تر و از خون تیز تر و عروق پر خون طانی باشد خارش هفتی و مانند آن از وی تولد کند و علاج این مثل

سوداوی

باشد و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر و ریب باشد بواسیر و الی و در انلیل ازلان پیدا شود و علاج این شکل تراشید و گاهی همه جزای سوادا جمع جزای خون را میخیزد  
 و غیره نیز بود امراض گوناگون حادث شود این نوع باغیچا که مذکور شد از آنجا که با دوسودا با هم پیوسته باشد سبب این که از سر کف غرض سازند موافق باشد  
 تجارب محمد زکریاست که جوانی صاحب باغیچا از رویک و بر نزد او گاهی موی ایشان خود و گاهی کلنج از روی او از یکدیگر میزدی و در پیضه او غلظه سخت ظاهر شده بود مثل فلک  
 چرخه و محمد زکریا فرمود که او را فصد کنند و اگر خون سیاه بیند چندان بر آن رنگ خون بگرد و در یکماه دو مرتبه مطبوخ قتیون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ خوب بود  
 وقت خواب سه درم قتیون با مویز منقی کوفته بر بند و با دوا مطبوخ بنوشانند و بر سخن بنفشه بر سر او نهند بر پیضه او و صاومین گذارند و دل او خوش دارند بدین تدریس خلایک  
 یافت صفت مطبوخ قتیون بگیرند قتیون و بلبله کابلی و اسطوخودوس و مویز منقی هر یک سه درم بسفنج پنج درم تربندیم کوفته چهار درم سناسی کمی هفت درم  
 همه را در سه رطل آب بچشانند چنانکه سه مرتبه صاف کنند کسی را که از مطبوخ که هفت کند این حب قتیون دهند نسخه آن در قول سعی گذشت و این منفسح  
 صاحب باغیچا را مناسب است نسخه آن همانست که در قول ابن عباس سطور شد لیکن در اینجا قافله و تخم بادرنجبویه و در پنجشک عوض تخم بادرنجبویه و مسک است و آن  
 هر واحد دو درم و نیم و ششک پنج درم و نوشه که پنجاه درم پوست بلبله کابلی و هفتاد و پنج درم قتیون در چهار رطل آب بچشانند تا صفت بماند مایده صاف نموده  
 بایک طل عسل بقوام آرد و او پیوه بدان بسزند شربت دو درم و نیم این الیاس میزید که اگر باغیچا بسبب اختصاص سودا و باغ یا اشتباهی همه بدن از سودا باشد  
 فصد هر دو صاف کنند و از خون بسبب ت نایند و تغریق سر بر سخن بنفشه و کدو با دام و قتیون و باغ مثل حب قتیون و مطبوخ آن بکرات سازند و معالج را باید  
 که از نشسته بدان و اسمال ایشان ملول نشود و هرگاه غلط سودا عسر علاج و تحمل است و هر صبح شربت بنفشه ده درم و در پنجین ده درم بنوشانند و غذا نخوردند  
 و بعد از نوبت صبح تمام روز قرار ده بنفشه بدان بحسب مذکور سابق و مطبوخ بلبله زرد و سیاه و جسته های حاده و لیله مذکور در باب نسیان و سبب است حب نایند و باید  
 شیر بر ایشان مداومت کنند و صاحب از اشیا میوه که سودا و غیر آن که در سابق مذکور شد احتراز نماید و فالوده قیق معمول بشکر سفید و روغن بادام و لحوم حلوان و جگر  
 و اکیان فربه و شراب قیق کثیر المزاج و او مان حمام و ترک تعب با جمله همه آنچه بدن را فربه کند نافع است و اگر حدث آن از احتراق باغ باشد علاجش فصد صافان  
 یا باسلیق است و نوشانیدن جلاب از بادرنجبویه و نیلو فرو و صل السوسن مقشر و گاو زبان هر یک سه درم کلکند شکر می ده درم و غذا نخوردند بشیر و مغز قزم و بعضی قتیون  
 بدن بسبب قتیون یا مطبوخ آن و اگر از آن که هست کند بگیرند سناسف درم گل سرخ و بادرنجبویه نیلو فرو هر یک سه درم شکر سفید ده درم چشانند و صاف نموده همچون خلج  
 بیخ ایست شقال در آن حل کرده سحرگاه بنوشانند و این حب قتیون ایشان را نافع بود و اسمال بر فنی تغییر فیت کند قتیون بست درم بسفنج و ایارج فیقرا  
 هر واحد ده درم غارتقون پنج درم نمک هندی سه درم اسطوخودوس هفت درم شربتی ازلان سه درم و دوا المسک حاد و این شرح نیز ایشان را نافع است و نوشه  
 همانست که در قول ابن عباس گذشت لیکن زن بلبله کابلی چهل عدد و هر واحد از او بدو درم و ششک بتی یکد تاگ قافله عوض مسک است باقی بهتر شربتی کشتال  
 و اگر بسبب احتراق سودا طبعی حادث شود عسر علاج و الباطن بر و در از اسرار انواع باشد علاجش تهیه نافع و جمع بدن است از خلط سودا و حب قتیون و مطبوخ آن از  
 روغن جالینوس و لوغافه پیچون خلج بکرات مراد و هر صبح جلاب بادرنجبویه گاو زبان و نیلو فرو و بنفشه هر یک سه درم و از کلکند شکر می ده درم بنوشانند و غذا نخوردند  
 بشیر و مغز قزم و اندک ماش مقشر دهند و هرگاه فنج در قاروره ظاهر شود و مطبوخ قتیون یا مطبوخ بلبله سیاه بنوشانند و نوشانیدن ما که کچین با قتیون ایشان را نافع است  
 صفت ما که کچین بگیرند یک طل شیر بز و جوش دهند و یک و قتیون سبب این انداخته حرکت دهند تا جوش آید پس فرو آورده صاف نموده آب و نوشند و شور با می نروین  
 با سفنج نیز ایشان را نافع است ایارج جالینوس را و قتیون و بلبله کابلی که در قول گیلانی گذشت لعل آرنه با ضا نه با زرد و غیر آن  
 و آنچه نشاط آرد و سماع و اخبار ساره و ملاقات شخصی که موبست باشد و تغریق راس و غنمای هر طب بر متن آب شیرین نیکر بر سر و نطول باب تخم منخلی غیر آن که در قول  
 صاحب کل گذشت بعد از آن و شیدن شیر از پستان بر سر نهادن پنبه بشیر تر کرده بر آن و سحوط بادمان مذکوره عمل آرنه و هر صبح جلاب عرق گاو زبان بشکر دو درم  
 یک شقال ازین منفع پسند بگیرند گل سرخ و مسعود و قنفل هر دو پنج درم بسفنج سه درم و تخم و پنجشک پوست ترنج هر یک سه درم ششک خاص یکد که کوفته بنفشه شربت سبب پانچ  
 بسزند عین دوا المسک حاد ایشان را نافع است هر دو را بید که را برایشم خام مقرض هر یک دو درم ششک خاص کینم شقال تخم و پنجشک تخم نام تخم برنج خوش صفت

کسیر عظم بلداول

کسیر عظم بلداول

کسیر عظم بلداول



اولا از صافن ثانیاً از کل از غذا بر کبابان و شیر و تخم مرغ و کاه و کدو و روغن بادام قضا نمایند و هر صباح نصیر طری از بندق بندنی اندک ششک نصیر روغن کاه و زاهد حل  
نموده سهو کله زود در هر هفته یکبار لاجورد و قیون هر دو را یک مقدار با کاجین کونجین بخورند و هر روز پنج درم سپول با پانزده درم شکر سفید سی درم کلاب هندی کلاب هندی کلاب هندی  
و مداومت این چون کنند که از اختیارات پسندیده مابرای انوع جنون است سنای کمی پاک کرده بست درم برگ نخل سبز سارون قیون بسنج هر کدام هشت درم  
گل سرخ شش درم واریز داشته چهار درم لاجورد سه درم غنچه شیب ششک انص نیم ششک انص شکر سفید پنج برابر مجرب شکر را با شیر که سفید حل کرده بنویسند و از او هر روز  
کوئی پیچیده بسرشد و در هر سه روز مقدار سه درم بخورند و مداومت حمام کنند و خواب پیشل گل سرخ و پیچیده موز قریب بناید اگر تابستان باشد والا احتراز از هوا کنند و از  
آن حسب فصول نمایند و آنچه بانها صیبت در اقسام جنون و باخیلیا فائده دهر تریاق الذمیب است لطیف فائدا ویزور را بنویسند و از آن خوردن حضرت تریاق الذمیب  
شمه بار با تجربه کردم صحیح یافتم و از باخیلیا و صرع و جذام و هتسقا و یرقان و صرع لول و بولوسه خلاص گردانیدم و در ایذنا سفته هر قدر که خوبند و وصله انداخته بر شری ترنج  
آبی بود و شش آن بسایند و در ششیده کرده پس از حکم بسته در آب گرم سه هفته بازنده اصل شود و بعد از آن گنیزد صبر متوسطی هفت درم نمونیا پنج درم قیون دار قیونی  
قصبه از زیره هر دو را چهار درم لاجورد و قرفل خود هندی صندل سرخ صغیر عربی کثیرا و واحد هر سه هم رساییده آب مخلون که در شربت هفت با بخورد و سازد شربت از آن کینیا  
و اگر تفرج عظیم و تقویت باه از آن مطلوب باشد طلا را بکند از زرد آب مخلول نکند و چند قطره بر آن چکانیده بسایند و با ترکیب باقی برسانند و گاه نادر حیوانی آخته میشود و از  
سهوم فی الجال خلاص میگردد و اندوهر که بقدر و قیراط از مرکب کور در آب شگوفه ترنج حل کرده و زینی صاحب یرقان بچکانند همان روز بکتاب اصل حل آورده و در هر که  
مصرع را فاخت بخشد و در روغن پیچیده محافظت از طاعون و دو بانک هر گاه پنی را بدان هر روز یک قیراط از آن بخورند و اگر شیراده آب حل کرده پاز  
صوت را بدان آغشته زن بعد از نضج حمل سازد بصیرت حاصل شود و اگر در مسکه گوی حل کرده و چند قطره قبل از نیش اطراف او بخورد بشود و برای نشت حصاة  
بآب کرفس و بخت خندان آب گاو زبان و بادیان سبز و بلای بوسیر آب عباب بخورند و گاهی هر دو نوع همین اضافه کرده میشود و جالینوس زین سرخ و ایضا  
کشیر تر و خشک ام کرده و سرایشان را با پانزده درم سرسام گذشت طلا نمایند و هر عرض بنویسد که در ابتدای مرض و در باخیلیای و انعی رگ صافن بکشاند و اگر کل  
و این نضج و هندی پنج و بیان پنج کاسنی اصل اسوس بسنج گاو زبان باد بخوبی بلیله کالی جوشانیده صاف نموده قیون بعد حاجت مایده با ترکیبین بنویسند کچین  
اقیونی نیمه ششک رئیس در انضاج و تقیسه برقی اثری عجیب دارد هر باه را بطریق مناسب ده روز بنوشند و نسخ آن در قولنج بندی گذشت و این شربت از حریمات  
حکیم علی در صورت قلت ناده و استعداد اعضایی کسبه بولد خلط سوزاوی عظیم النفع است تخم کاسنی باد بخوبی تخم خشک هر کدام هشت درم گاو زبان سی درم برگ  
باد بخوبی پانزده درم اصل اسوس ده درم بسنج کچ بادیان هر کدام هفت درم همه را در شش آن کلاب و چندان آب سیب جوشاننده است چند بانه صاف نموده  
قند سفید که پیچیده شربت کچین بر تبا زود بعد از حصول نضج این مطبوخ قیون بنزد بلیله کالی است و خود پس مویشی هر کدام ده درم ششک و بسنج سنای کمی  
هر یک پنج درم در سه رطل آب جوشانند چون یک رطل با نذ قیون ده درم در آن انداخته بگذارند تا مشو و صاف کرده غار قیون سفید یک م ترب سفید و درم  
صبر متوسطی شش آن اضافه کرده باشک شیرین ساخته بنوشند و این مطبوخ خنین بن اسحاق بخت زنی صاحب سودا نالیت نموده بلیله زود بلیله سیاه بلیله کالی  
بسنج در سه رطل آب جوشانند تا بضع آید سنای کمی قیون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند پس آن کو با رقیق هندی مویشی با در رطل آب مخلوط  
بجوشانند تا بضع رسد صاف کرده بست و پنج ششک آنرا با جمل ششک آب صاف کرده اول و پانزده ششک شکر سفید بنوشند و این مطبوخ قیون موافق  
نسخه کامل است بلیله زوده درم بلیله کالی بلیله سیاه هر کدام هفت درم بلیله آلمه که چهار درم مویشی سی درم کو با رقیق پانزده وانه گاو زبان برگ باد بخوبی  
است و خود پس غشت هر کدام چهار درم بسنج سه درم ترب سفید کوفته ده درم همه را در پنج رطل آب جوشانند تا یک رطل ششک ظل با نذ گاه قیون پنج درم اضافه  
نموده بجوشانند تا یک رطل آید مایده صاف نموده غار قیون سفید یک درم با قدری غسل سرشته اضافه کرده بنوشند و چون ده بار یا زیاد و اجابت بشود  
عمل در از اجاب سپول یک ششک کلاب عرق گاو زبان عرق سید و قند سفید قطع باید کرد بعد از آن تعدیل مزاج بکوشند و سر را بعد از شیدن سوی بروختن  
مرطبند دارند و حمام طرب آب شیرین بپوشند هتعال نمایند و اگر نوبت دیگر غسل سرشته قیون با جمل مطبوخ خود بن کنند و از پیچیده بنویسند و در وقتش با بول و نوا

نسخه کامل است

نسخه کامل است

نسخه کامل است

نسخه کامل است



و پرست نشناختن نطول سازند و اگر بدن خشک و لاغر و داده که تراشده و غلبه خون چندان محسوس نشود هیچ وجه قصد مسهل و اندازند و تطبیق آن تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قیاس  
 بکشند و از بهترین نقیات که صاحبان انجلیاد صورت امتیاح مقیما بآن محتاج اند و اکبرین باین صورت است بگریز شیرین جوان سخن نگاشته که درت چهل روز از زرادان او گشته باشد  
 مقداری در طحال و در دیگر کلبین بوی خوش باشد و بوی بسیار که سر او را متعشتر نموده و کوفته باشد حرکت میدهد و بعد از آنکه در سه جوشن یک سبکببین بسیار ترش باشد در او وقتیه در آن انداخته باشد  
 تا سرد شود صاف کرده و قیومون پنج درم بر وزن بادام چرب ساخته در آن بنجیسانده و صبح به استهالیده صاف نموده لاجرم خوشول چهارمشی هر که ام کشتال باضا فله نموده باشند  
 و اگر کوفته باشد شبا نگاهه وقت نغش حب لاجرم در جوشن پنج سترشته درق نقره بچیده بخورد و با بادام اکبرین با مغز فلو سن و ترنجبین و شیر شربت به پند و اگر کوفته خوبان قلیل است  
 با اکبرین ساد و عجیب نفع است تصرفات بحسب جنج اندران جائز است چنانکه گاهی ترهندهی در آن بنجیسانده و بقند سفید شیرین ساخته به پند و گاهی اسطوخودوس و قیومون  
 و گاه وزبان بحسب مثال قوت و وقت و عادت بپذیرند و ماناومت حمام طلب در روز مسهل بعد از فراغ سهال دور در رحمت قبل از غذا و نطول آب گرم بر سر نقیات سودا  
 و باید که مجلس را با زار بارده و میاه جاریه و او را ساز و الحان دلکش آرزو سازند و در جمیع احوال از رعایت قیاس قیاس آن غافل نباشند و بمفرحات و مصلحتات تفریح و تعین  
 و بی کوشش نمایند و فرج یا قوتی بوی درین باب زنجیرات است گمانی گوید که علاج بالانجلیای حادث از احتراق سنوای طبی نیست که اگر علامات خون ظاهر باشد نصد  
 هشتاد نام تفکیک خون سوداوی بدفعات نمایان زمان برابری در ارض فصد باطن صاف کنند تا اگر کفد ممکن نبود تدریجاً تطبیق مقیما نوعی کنند که در قولن بن عباس گذشت و یا  
 با اکبرین سفوفی و سبکه در قولن چوبانی مسطر شده و معالجه او بطلح حنظلان با کفد و اگر در بدن او حرارت و فوطن سرعت باشد علاجش بطلح حنظلان مع احترازه نمایند و چون  
 پنج و چون قیومون بشربت باد و بوی برایشان نافع است این بطیخ قیومون برای این علت جمیع امراض سوداوی از چرب کفد و هتق سیاه و میا بود و با سیاه است درم  
 بسفنج کوفته چهار درم تریز بد کوفته نیم درم مویشی پانزده درم و چهار طل آب بچوشانده تا یک طل با ناپسین هفت درم قیومون نوانداخته یک جوش بندد و با لیده صاف نمود  
 و ثلث طل از آن بگیرند و غایتون ثلث درم حنظل و دو انگ نمک طبی یک انگ سل سترشته سه ساعت قبل از بطیخ بخورند پس بطیخ مذکور بخورند و بچوبان جمیع  
 امراض سوداوی و فوطن نفع میکند شور باهی خروس پرست که باب نمک شش درم بسفنج کوفته بپزند و شور باهی آن بنوشند و طلح بالانجلیای حادث از سودا که از احتراق  
 باغم باشد مثل علاج مذکور است این معجون را بنام استوده اند بگیرند با لیده و قیومون و آنتین و آناه مساوی و اندک استغلی کوفته بنفشه بکسل بسپرنده بعد و تریز و خرق  
 سیاه و قیومونای مشوی تقویت داده درم سه درم زربا بار و درم تاسه درم به پند و اگر در معده ورم نباشد بعضی متاخرین بنویسند که در بالانجلیای سوداوی متعش از عذاب  
 و ده دانه گاه وزبان باد و بوی بوی کاسنی نیم کوفته هر که کفد متعشال جوش داده صاف نموده یک و قید کفد با لیده باز صاف کرده یا درم شربت بنفشه داخل کرده به پند  
 و تعدیل غذای او بخورد و اب با مغز بادام و اسفنج یا شمش و گوشت بره و بزغال شیر خواره و فو که در طبع کند و در ایام منضجات بدن را بر وزن بادام و بنفشه با کوف  
 بدان کنند و بعد از آنکه تطبیق بدن به سبیده و اخلاط نفع یافته قابل تقیما شده باشد بطیخ قیومون و بسفنج و لیده چند مرتبه بنفشه نمایند و اگر بدن ضعیف باشد  
 باین بطیخ نمایند غنای پستان هر یک پنجاه عدد و شاسته و سنای یکی هر یک پنج درم با لیده سیاه گاه وزبان بسفنج متعشتر نیکو کفد قیومون هر یک سه درم گل سخن چهار درم  
 علی الرستم بطیخ نموده صاف کرده در آن درم فلوس چنانچه ترهندهی و ترنجبین هر یک و استار و فانی یک شتا حل نموده صاف کرده روغن بادام شیرین کشتال  
 بران ریخته نیم گرم نموده یا شامان و اگر در درم شیر شست زیاد نمایند قوی تر سگردد و یا این بطیخ بسفنج متعشتر کفد همل سه مرتبه کفد پورست پنج کاسنی گاه وزبان با دیان  
 با درنجبویر لیده با کلبی هر یک بقدر حاجت چوشانیده صاف کرده و ترنجبین و شیر شست در آن حل کرده با صاف نموده نیم گرم میاشانند و ایضا تقیما بویومون یا بنفشه برای  
 اما داده و یا قی فزاید اگر معده ضعیف نباشد و با این سهالت روغن بنفشه سهو نماید و شیر در خان بر سرد و آبه آب نیم گرم بر سر بریزند و بر ساقین قدیم بر بدن روغن بنفشه  
 و روغن گل نیم گرم نالند و حمام و از آن ملازم گیرند و تغذیه بشود با آب پاچیه نمایند و محافظت از تخمه بجمعی کنند و ایضا بعد از تقیما استعمال رطبات و قویات داغ و تلخ نمایند و ام  
 نطولات مرتب از با لیده و شربت و کلیل الماکه اصل اسوسن سر بریزند و او بان مناسبه چون روغن بنفشه که در بادام زبر برانند و اندکی مویز درون صاع و لطیف باشد ای طریقی بچوب  
 بزغال و بویومون بنفشه مثل چه مرغ و دراج خوان و کولف اقتباس بنویسد شخصی بالانجلیای نابین بود که در اول موسم بهار پدید آمد و تا شرف زمستان میماند و درین نایاب صاحب میبود  
 نشدی پیش از آنکه فوت یک بسته در معراض میشدین بشرع در دستر بار که در اول غام نامدم و همانوقت یکم زرد می بیضه سنگ پشت و خفران سله شد که در این بین می گفتم

نسخه اسکیر

نسخه اسکیر

که بدست خوب برانجا بماند تا همه جذب شود و تا سدر و زمهرین منطبع آرد و این دو دادند شیر مغز را دم هفت عدد گل سرخ یک توله برگ بنول پنجه ستمه عدد و عرق شامه پنجه  
 و کبوتر چرخ توله و گلاب چهار توله و شربت گاو زبان و نیلوفر هر یک و توله و نخل کرده تخم بارنجوبی ستمه شامه شترتی چهار ماشه پاشیده بنوشند در عهده ستمه روز در هر وقت شد و اولیا  
 خفیف پدید آمد و زمهرین دو در عهده یک ماهه زایل گردید و در سال آینده باز بتو زنده بود و چون در سال سوم هیچ اثری خفیف هم ظاهر نشد و صحت کلی یافت

**علاج الخلیای مراتی**

اول قصد باسلیق نمایند از دست چپ و بقول جالینوس و سیمی اسلم چپ و بقول رفوس ابن جزله صافن کشایند و ابن سرفیون در ازای گویند که قصد صاحبی می باشد  
 از اکمل و صفتان گیرند و اگر قوت قوی باشد در هر چهل روز قصد باسلیق شود و دست و باید که قصد وسیع نمایند پس اگر سبب و درم معده و احتشای سوسود مزاج حار محرق دران باشد  
 تمارک او نمایند به آنچه در بحث او را معده و علاج امراض حار معده و بجز نو اهدا و تبرید و ترطیب و تقویت سرخط و در اند و تفریق راس با دمان مقوی و در طبیات کنند و معاجم بشرط  
 چنانچه ذکر یافت و اگر سبب روم حار مرق باشد معالج و تحلیل او بشل و درام حار نمایند و تقویت سرخط و در اند و تفریق راس با دمان مقوی و در طبیات کنند و معاجم بشرط  
 بر مرق گذارند و در چنین حالت تخمین بکنند نمایند بلکه اگر درین علت حرارت بجز محرق خون در پدید برای منع تولد سود و دران اصلاح حال کبد با شیا می سرده مرطوب کنند  
 و تقویت لثمال نمایند و معاجم بر مرق منهد و در صورت گرمی بجز حال یا شل بکوبین میباشند پیش ارک و با شیره بزرده همچون شیره تخمهای سر و آب کاسنی و او انقرع  
 و آب بنده و انه و او اشیر و شربت بنفشه و مقیه ماده آن آب کاسنی و آب لبلاب و مغز فوس و قمر بنده و شیر شست و بجا و بچمن نمایند و درگ باسلیق کشایند و غذا بارند و هند  
 و هر وقت که طعام خوردند که کاهو و کاسنی با سرکه بخورند و اگر رسیده باشد و یا حاجت تطهیرت خلط بود اندک کرفس اضافه نمایند و اگر رسیده باشد چغندر و اسفناغ نیز موافق  
 باشد و کاهو و کاسنی پنجه و خام نیز نافع بود و اگر ضمه قوی باشد و در عروق جا رسیده بود طعام سرد و فلفله مثل عرم و خصوص طبعی تازه و کرفس گاو و کله پاچه بجز سرکه پنجه  
 دهند و ایضا برای حرارت بجز رسد و سلسا را با آب کاسنی سبز و ق شیره خیارین شیره مغز تخم نهاد و نه هر یک شامه گل کنند و توله با قرض رشک صبح و بجهت آخر روز زنده مرتی  
 و رقی انقرو یک عدد شیره مغز تخم سهند و انه شش ماشه گلاب عرق کیوژده و دو توله عرق گاو زبان پنج توکه گل کنند نستران و دو توله بنفشه و چغندر و کاسنی تازه  
 شربت بزوری و یا شیره زرشک شیره خیارین عرق خبثت ق کاسنی گلاب بچمن شربت بزوری و یا دو اولسک هار و شیره تخم خرخرع قیات مذکره و گلاب شربت امار  
 و یا کاسنی یک عدد شربت بزوری گل کنند بپزند و صندل سفید گلاب سائید و پارچه تر کرده بر موضع بجز گذارند و اگر حرارت زیاد باشد کافور هم اضافه کنند و اگر سبب صحت  
 طحال باشد درگ باسلیق زنده و مقیه سبز و تقویت آن نمایند بدینچه در باب امراض طحال ذکر کرده و ما و بچمن مرتب بچمن آفتیونی باید داد و هر چه در علاج الخلیای سوسود  
 گذشت بکار بندد و ایضا اگر داده و در طحال باشد بقصد اسهال و مضمرات طحال که در عالجش مذکور گرد و ششغال و زنده و او انخرد و مانندان بر طحال بمانند تا که طحال داده  
 بسوی داغ ارسال نماید و با وجود آن از رعایت مزاج و حمایت قلب غافل نباشند و در طحال بهر اسهال او پویه توید و اوزن پاک نذار و کذاک در هر عضوی که داده باشد  
 در تقیه تقویت آن عضو بسوی که در مقام هر یک ضبوط است توجه نمایند و باید که هر مرق اطبله انعمه حمله در او معده و مانع تولد فعل آزند و آنچه در سرکه تر کرده مایه ده بانگ  
 روغن گل طلا نودون انجربات است همچنین حصیر برگ کاسنی و کشنیز سبز و گل سرخ و دیوندر خانی هر یک و در دم ضما و کرون و یا کوش خاک و آبن و بچمن جدا در رگ کشنیز  
 و گلاب سرکه و تدین بر روغن گل نمایند و چون فساد و مرق بسیار باشد پیش اغ نادان بر جانب رست نبسی سفید است اما آنجا که سبب روم طحال خرخرع و شیره باشد علاج آن  
 کافی بود و آنچه بودی بود علاج پنجه و کذلانی الیامر و گویند که علاج این مرض ترک متفرغ قویست اولاً اگر سبب معده یا ماسا یا مرق باشد تا سنجب بگرد مواد سوسود  
 معده و حشا باعث زیادتی درم رسده گردد و اخذات شنج دوت نماید که عند ضرورت شدید از کثرت ماده و بودن آن و رضای معده و خوف زیادتی حدت و عفونت انتشار  
 آن در بدن که درین حکومت جائز است و لیکن برقی و سولت باطن یا حخته غیر جاد و قی درین علت جائز نیست جت آنکه ماده بسوی علی متوجه میگردد و اندک که طبیعت و نفع نماید  
 ماده بر بقی و قی بسولت آید که درین حالت اولاً اسفناغان مؤثقه بخورانیده بعد از نوبت صبح و غروب و آفتیون و یا باج فیقر و یا بده و ای دیگر حلاج قی نمایند تا باسانی قی آید و ایضا  
 با حشا رسد و درین مرض محتاج میگردد به تغلغ عسود ابرامی و وفا نده یکی مضادات رطوبت میوست را درم منع تولد بیاغ و آنچه منع صخا آن بسوی داغ و بقول شنج  
 در الخلیای مراتی نیز اصلاح بکند بیشتر و چپ است تا دران سوسود متولد شود و اگر اصحاب آن باشیای سرده مرطوب متعش میشوند بجهت آنکه ترطیب میکنند و مضمر شربت

سودا باشد و بنا بر آنکه باغ انداز تو لیدر و بخار که تصاعد نمود بسوی این میاید و اگر چنانچه باغ بار و اشخاص حقیقی قاطع مرض نیست لیکن با وجود طبع باغ انداز  
 مایه سودا باشد و در این مایه حاصله خرمیکه دو و میدست که طبیعت بر آن تمیلا یابد و اصلاح آن نماید و بدانکه در بعضی مایه اوله بلغم است که تفاوت می کند و می کند  
 ماطت بنا بر سهولت استعمال خود از اشراق گاهی ضرر و اعانت سوا می نماید و بفتح خروج بلغم قوی و سهال و رطوبتی مغز و نشوونما را که آن نفع بدین جهت نیست که استنشاق بلغم نافع  
 آنهاست بلکه اشخاص از آن بدین سبب است که کثرت و انقباض اخلاط از آنها نائل میشود و آنچه قوت می پذیرد و اما نافع بالذات متفرغ نیست و گویند که راه بریزد و اگر درین  
 شایسته نیست باشد لیکن از جهت ضعیف معده و ضرر ناپس میاید که با آنها او بر می توی معده آمیزند و یا قوی بسزیه مطبوعه استعمال کنند و وقت گیرا و بر تقوی عمل آرند و بگفتند که درین  
 و جراثیم تقوی معده و دل مفید بود و گویند که نوشیدن عرق برگ کباج خرد درین مرض مفیدست تا به سیر مرق حار مرق اگر چه قار و نه سفید و بطن اهل بود که متفرغ  
 واد و یو به کار کنند و بتربط به بریزن جبهت منع صعود و آنچه بدین منع تولد سودا و دفع حرارت و تبس و جفاف عارض از ماده محترقه نماید و آب گامنی مرق و ما و الجهن  
 و شاه تره شدید نافع است و آب عنب شل آب و ق با ترش بین نیز مفید و نوشیدن شیر خربساز نافع بود و طریق آن بدستور مرق در ورق است و اگر هم زرد شیر زمان نیز نافع  
 و شربت نیلوفرو شربت وینا نیز مفیدست و بهتر بریدگی آرد و جو و صندل گلاب بر جو صندل و استعمال همچون راحت برای تبرید و تربط و منع صعود و آنچه خرمی سودا  
 و بر تقویت معده شربت انار و به و زرشک سیب و کجین رمانی و سفرجل و غیره نافع شاست و گاه گاهی تسکین طبع ملین و یا بجمعه ملین و یا از نقل مسکه نرم نماید و نوش  
 سودا با ما و الجهن مناسب است و ریاح مرقی نیز شکر با الجهن زائل میشود و در تربط اطریفل رمانی جامع است و باید که طبعی و مسهل اصحاب اوق قلیل الاجزا باشد چنانچه  
 و رسوت قبض طبعی بگسل بنفشه نیلوفرو و گاه و زبان عنب شل آب تخم خیارین کوفته گامنی کوفته میونقی شاسته و آلو بخارا پوست بچ گامنی انیسون مغز نلاس گلشنه و غیره با و  
 و اکثر و ما و الجهن نمیسانید و میدهند و اگر طبیعت مجیب باشد و ماده اندک ما و الجهن ساده با شربت نیلوفرو کفایت کند و فایده بلغم رساند و گاهی خیارین و دو توله تخم خربزه  
 یک توله خارخسک ماشه و ما و الجهن نمیسانید مایه صاف نموده شربت بزوری از زرشک اخل کرده میاید پس توجه تربط بلغم و تعدیل آن گردند بر شستن شیر  
 و خزان و آب نیگرم بسیار بر سر و مالش آن با دمان مرطبه مذکوره و ایضا بعد متفرغات مفرجات یا قوی مثل همچون یا قوت و جوارش شاهی و ماده لولومی و همچون فلیح  
 و اطریفل کشنده معمول بود که ماده خان و خیره و ششخاش کولکرامی زرد و خیره و آبشیر بار و علوی خانی و خیره عود ترش و همچون نقره و طلا و همچون صندل و منج بار و یا قوی دارد  
 دهند و شربت انقرا و شراب الصالحین عرق شیردین باب بسیار نافع است و یا خمیره مراد یا خمیره گاه و زبان با شیره تخم خرفه و عرق گاه و زبان و شربت انار یا بدین  
 اشربه مناسب چون گلاب و عرق بید شاک شیر که کشنده ششک تخم کاه و تخم خرفه با شربت سیب و شربت گاه و زبان تخم ریحان یا فو ششک باشد و سبب است استعمال  
 و ما و الجهن شربت ششخاش و سحوط بر و غیره کوفته بنفشه و نیلوفرو لعل آرد و آبکباب لفظون صناد و سحوط معمولی که هر یک رقر با وین نمسوزند بکار برند و اگر با وجود حرارت  
 و حدت مزاج طبع لاغری باشد غذا را اشیر و مزوره بار و مانس کذ و بقله کمانی بر و غیره با و ام دهند و اگر در بدن ضعف باشد بجزه مرغ و کاه گوسفند و بزغاله غذا سازند  
 لیکن از بسیار خوردن و شب خواری پرهیز نمایند و یا آب بخنی با افشره لیمو و ترندی دهند و اگر ضرورت نباشد حموضات ندهند و اگر بعضی تر آب کبب طبع مرق و مزاج حار  
 از تربط ساده که با رگه جو ابل باشد یک و شربت شش آینه بر کف دست و پا مانند و قاری افیون در ما و الجهن حل کرده نوشانند یا در شیر زنان حل کرده سحوط نمایند و این  
 نفوع در راه بیخ شش مرتبه استعمال کنند که کشنده لیمو سیاه هر که شاسته بر او صندل چهار ماشه در عقبات نمیسانید شربت نیلوفرو و فحل کرده بنوشند ایضا  
 اگر با صعود و بخارات و تیرگی رو باشد مفرج باره همراه شیره کاهو شیره خرفه و رو احشیش ماشه عرق عنب شل آب و ق صندل شش توله شربت بنفشه تخم ریحان چهار ماشه  
 داخل کرده پزند پس اگر مریض را ششستن در آفتاب راحت آید وزن شیرجات شده باشد سحوط کنند و در صورت قبض لیمو سیاه کوفته وقت شربت دهند اگر آرزو بخارات  
 متصاعد شود تا تبرید کند و وقت تصاعد بخار و لیمو صبح دهند و اگر شکایت در در سابقین هم باشد شیر خربزه و خیارین و خارخسک در عرق شاسته و گلاب بر او زده شربت بزوری  
 داخل کرده بنوشانند ایضا برای رفع سوزش گلو و سوزن بخارات صفراوی محترقه تبرید از شیره زرشک صفت ماشه و عقبات و شربت بزوری دهند و اگر با سوزش معده  
 باشد ششستن ماشه و گلاب چهار توله مرق کرده صبح یک یک بسوزن بر داشته بخورند و گلاب بنوشند و بگرم مرق با حرارت مزاج و سوزش و ماغ و چشم و احساس بخارات  
 گرم و در و اعضا و گاهی عرق آدن و آتشک کشند باشد اما لمرنی یک عدد عرق شاسته و ده توله شربت انار شربین دو توله با زا طریق کشنده خیارین شش ماشه

شریت نیلوفرد و تولد باطل لیل یک تولد شیر بر تخم کاسنی شش باشد لعاب سپید نر باشد عرق شاهانه و ده تولد نبات کنیم تولد با شیر خوار این بجای کاسنی از بعد قصد طبیعت نام از مرق  
خورد و دیگر برای اشتراق مرقی و جوش باغ و گرمی بدن از فرونگی رگها و اعتدال تولد قبض بلیله مرقی بوق نقره پیچیده اول بخورد بعد یک کشتن خشتک کشتن براده صندل  
سفید شب عرقیات لقمه کرده و بیخ خام الیاده و سافت کرده شیر نقره شیر تخم خیارین شربت نیلوفرد اول کرده اسپغول پاشیده بنوشند از بعد سکون طبیعت نصدا و بوق  
خون پادیسیر گیند بعد از آن شکر عرق شیر تیز سازند و دیگر که باغ و نیش و ضعف استسا بود و گانند سکنجبین هر واحد کینم تولد در کلاب و تولد عرق کاسنی سده تولد عرق غنچه شلب  
چهار تولد الیاده به بند و اگر حرارت در بگزاند باشد شیر زنجبیرین افزیند و بشام عرقیات ده تولد شربت انار و تولد و غدا شده و هند و دیگر برای ایضاً یا بسبب و بیخوان بلیله  
بوق نقره پیچیده لعاب بهمانه عرقیات کلاب کینم شربت بنفشه هند و حوط شیر و مغز و شش کف پا از تخم خشتک اش تخم نیاک بشیر کا و سووه نمایند ایضاً برای شیخ  
ضعف و بیخارات و حقیقت کشتن شش باشد زرشک هفت باشد در عرق کاسنی بیخ تولد و کلاب چهار تولد ترک کرده صبح الیاده شیر خفته شش باشد شربت بز و کلاب  
و تولد و داخل کرده و هند و یاکا و زبان کشتن خشتک صندل سفید هر یک شش باشد کشتن کینم تولد شب خیسب اینده الیاده صاف نموده شربت انار و تولد داخل  
کرده و هند و اگر طبع قبض بود چند روز اول بخار بیخ و اندوه سوزنی ده دانه گل سرخ زرشک کا و زبان هر یک چهار باشد خیسب اینده و تولد یا خیمه بنفشه سده تولد کینم  
بنوشند و یا براده صندل سفید شش باشد کشتن خشتک چهار باشد بر شیم مغز چهار باشد اول بخار بیخ عدد و شب ترک کرده صبح الیاده صاف نموده شربت انار و شربت  
سیب و تولد داخل کرده بخورد و یا صوف براده صندل سفید و کشتن خشتک نیم کوفته شب خیسب اینده صبح آب زلال آنرا بانبات سفید و شیر خفته آینه بنوشند  
ایضاً برای صعود ایچره و در دوسر بلیله مرقی یک عدد با شیر خوارین شش باشد عرقیات ده تولد شربت بزوری و تولد غذا پلا و وضاد کا هو کاسنی صندل کشتن یک کشتن  
و اگر بسبب نشه بنت بلیله خشکی کینم بجای خیمه کا و زبان هفت باشد کینم و یا در اد المسک بار هفت باشد با شیر کا کاسنی بیخ باشد و خیارین شش باشد و شربت بزوری تولد  
دهند و اگر آثار حرارت اشتراقی رف نشو و آب کاسنی سبز عرق ربع مغزات حرارت که با شیر زبات و اشرفه تعامل کنند ایضاً برای و در سوزنی بیخ از بیخارات مرقی شرب  
طاش کینم خشتک شب سبز هر یک یک باشد سووه با لیمه مرقی سرشته بوق نقره پیچیده تناول نمایند بالایش عرق صندل عرق کا و زبان عرق کینم کلاب هر یک تولد  
شربت کا و زبان و تولد بنوشند و یا شیر زرشک هفت باشد بجای زرشک سووه کنند و برای سوزش تمام بدن از بیخارات مرقی مغز زرشکی مع عرقیات هفت هفت و مالکش  
مصلکی باشد سووه بر روغن گل حل نموده بر سر معده کنند و برای بر خنک شدن زرشک گل کا و زبان آله شقی هر یک و باشد گل سرخ سله شده سووه بشربت عذاب و تولد شربت  
همراه عرق غنچه شلب سده بعد کاسنی و او کینم لعل آرد و دیگر که با مرقی خوش و خندان زیاد باشد طاش شیر شاک شب هر واحد سووه بشربت انارین سرشته بخورد  
و عرق کینم کلاب عرق کا و زبان عرق کاسنی شربت بزوری شربت کا و زبان بنوشند و اگر ازین دو آزار سوزی و غلبه سرخ محسوس شود و لا جو را و خفا کنند و بجای شربت گانند  
نماید و اگر البت طبع باشد جوارش انارین نه باشد خورده شیر کاسنی چهار باشد شیر خوارین بیخ باشد شربت بزوری و تولد تخم کینم شش باشد یا اسپغول پاشیده بنوشند ایضاً  
اگر مرقی تب باشد قرض زرشک کاب کاسنی سبز عرق ده تولد شیر خوارین شش باشد شیر کا و زبان چهار باشد شربت بزوری و تولد و هند و اگر خواهند شیر نقره تخم کینم و بجای خیارین  
و گانند عرض شربت کنند و گاهی قرض گل سفید و با قرض طاش عرض قرض زرشک کرده میشود و آله مرقی یک عدد و شیر خوارین شش باشد کاسنی هر یک شش باشد عرق شاهانه و تولد  
گافند و تولد شربت نیلوفرد و اسپغول شش باشد یا شیده نیز نافع است ایضاً اگر مرقی بلل زلزله و سر نه بود خیمه خشتک هفت باشد همراه جوشانده خطی چهار باشد اصل السوس  
بهمانه هر یک باشد و نبات یک تولد خورد و یا بلیله مرقی یک عدد و یا خیمه کا و زبان هفت باشد و او المسک هفت باشد همراه شیر خوارین شش باشد عرقیات شربت بزوری هند  
ایضاً برای خشکی بدن و ایچره حاد البس اتی و بیقراری معده و زلزله بهمانه شسته باشد پیستان پانزده دانه خطی گل بنفشه گل نیلوفرد هر یک شش باشد و آب گرم خیسب اینده شیر و مغز  
تخم بزور شش باشد شربت نیلوفرد و تولد داخل کرده بنوشند یا لعاب بهمانه شیر عذاب شیر کا و شیر خوارین شش باشد عرقیات ده و ازده تولد شربت نیلوفرد و تولد هند ایضاً  
برای زلزله و تلبخ و در مبن دندان و بوسیر و در سر عذاب بیخ دانه پیستان یازده دانه کا و زبان خطی هر یک چهار باشد بهمانه شسته باشد شیر خوارین هفت باشد  
شربت بنفشه و تولد داخل کرده و هند و شام خیمه کا و زبان خیمه و شش اش یک سله باشد همراه عرق کا و زبان خورد و یا اطراف لیل کشتن بزوری همراه شیر خوارین شربت نیلوفرد  
دهند و یا برای زلزله ایچره کشتن خشتک یک باشد سووه با اطراف لیل یک تولد آینه بنفشه با شیر نقره تخم هند و از شش باشد یا شیر خفته شش باشد و شربت انار شیرین خوردند

بجای

ایضا برای نزل حرارت بجز در یاق معدیه مصطلکی یک ماشه سوده بگفتند یک توله سرشته بخورند بالایش گاو زبان تخم کاسنی نیمه ماشه هر یک شش ماشه آب بشیر گل نیلوفر غنچه قلع هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرد برای همین میزنی ده دانه افزایند و اگر نزل و قوه و ضم و قبض و کثرت روع و نفخ باشد مصطلکی یک ماشه سوده یا بیاض مری یک ماشه و سرشته بخورند و باویان چهار ماشه تخم کاسنی خیارین کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضا برای روع و خانی مرق صفاوی بگفتند شترن یک توله شربت ایسویک توله شربت بخورند بالایش شیر و دانسیل دو ماشه شیر و باویان چهار ماشه گلاب چهار توله نبات یکیم توله بنوشند ایضا برای خفقان و ریاح شکم و غشیان جوایش خود ترش شش ماشه بوقش تیره بچیده همراه عرق گاو زبان عرق شاهتره عرق کاسنی عرق کیوره هر یک توله شربت امیرین دو توله بالنگونج ماشه باشد و دهنه و اگر قوه مستقیمه بود و قوه سهل بر فصل موقوف داشته سفوف مراد بر برای قلب سفوف نمک باضم برای معده و شربت گزبل و آو بخارا و شربت ایسویک برای صفرا و تیار کنند ایضا در سقوط اشتها جوایش شاهی همراه عرق گاو زبان و کیوره و عرق سهل و عرق گوه هر یک سه توله شربت بزوری دو توله تخم پنجه شک چهار ماشه باشد بدیند و اگر باضعف دل و خشکی لب و تشنگی وضعف ضم و نفخ شکم باشد بگفتند یکیم توله سلکنجبین توله عرق کوه عرق باویان گلاب عرق کاسنی بدیند و اگر با گرمی مزاج اجابت نرم با و ازو ریاح بوا سیری باشد شیر و دانسیل شیر و بارنگ عرق کاسنی عرق گاو زبان عرق باویان هر یک پنج توله شربت امیرین دو توله دهنه ایضا برای رفع قبض اصحاب اقیه بلبله مری یا باور غنچه همین خورد شیر و خیارین هفت ماشه شیر و تخم کاسنی پنج ماشه عقیقات شربت بزوری بار دو توله بنوشند و اگر قبض بوا سیرتخی و ریاح مرقی و وجود تجارت بسوی کما در علاج جاریاش طباشیر مصطلکی دانسیل باویان هر یک نیم ماشه سوده بگفتند سرشته گل خطمی سه ماشه غنچه نبات دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهنه و اگر با غواض کوزله جازیز باشد و دانسیل یک ماشه سوده بگفتند شترن سرشته ماشه تخم کاسنی شش ماشه شربت گاو زبان دو توله دهنه ایضا که با در معده و سوده هم وقتی باشد باچین دریایی آب پودینه سوده خورده بالایش آو بخاراده و دانه زرشک سه ماشه در عقیقات مایده شربت بزوری دو توله بنوشند و ضم و مصطلکی و غیره کنند اگر با زرد مرقی و ج غنچه و حرارت مزاج بهر سه سهل باین طور دهنه غنچه شامیگ و زبان تخم کاسنی هر یک شش ماشه میزنی دو توله آو بخاراده دانه گل سرخ خیارین زرشک هر یک شش ماشه ریو پونهی سه ماشه سنای کمی یک توله در آب کاسنی سبز و ق شب تر کرده صبح مایده صاف نموده فلوس نیار شش شش تله بگفتند چهار توله شربت و دو کر سه توله روعن با دانه شش ماشه داخل کرده دهنه و اگر اسهال بسیار آید برای تقویت مصطلکی یک ماشه طباشیر و دو ماشه زهره یک ماشه سوده بشربت اناشیرین سرشته عقیقات شربت بزوری با رنگ شش ماشه

تدبیر مرق بارو المزاج

اگر ماده و مرق یا معده بود بهر تقویت معده احتشا بگفتند لطین مادربخوبه و گاو زبان و باویان دهنه و از زراوند مصطلکی و عود و حب سانه عمل آرنده و تخمیل مواد مرق از مرقا و چای خطائی نیز مفید بود و اگر در مرق نباشد دهنه نیز معده بر روعن گل سنبل مصطلکی نیم گرم و یکید بسبوس گندم و نمک و تخمیل لطین با بونه و اکلیل الملک برگ ترنج بوبک و پنجه شک مثبت بهت تخمیل ریاح نافع و دیگر اطولات و اضمه معمولی و حب قتل ملین غیره که در قرابا و این مسطور شایع آرنده و دست معلم بغایت سودمندست و جزوه مرغ وزوری هیضه مانند آن غذای سریع الهضم و قلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماده را که در معده یا با ساریقا مرق باشد سه سهل ملانم نافع شش استغفر سازنده شترن و شربت آن ریخا بغایت مفیدست گویند کسی درم شربت همین سه سهل توی ازاد و پیشهید با حرارت قی درین حالت حضرت اگر کسی که قی باسانی آید ماده در فضایی معده باشد و اگر اسهک معتدل علوی خانی مجرب بنفسست نوشیدین شیر شربت تخمیل ریاح بازه و تقویت هشامی هر قهین بارو المزاج معمول است این سرفیون گویند که دهنه نیز در روعن سوس نفخ و غلظت در

ذکر بعضی از ارباب مفید مرق بارو مزاج از مطب سانه کرام

اگر با نزل و سر فر باشد غیره و غنچه نبات ماشه همراه جوشاننده گاو زبان چهار ماشه گل گاو زبان و باویان چهار ماشه نبات یک توله نوزانده اگر با نزل و قبض و نفخ و نزل و غیره باشد مصطلکی سوده یا بیاض مری سرشته بخورند و گاو زبان هفت ماشه در عرق حبش ثلثه دو توله جوشانیده نبات یکیم توله داخل کرده بنوشند یا زربناد و ماشه آب بشیر خام دو ماشه گاو زبان چهار ماشه میزنی ده دانه جوشانیده غیره صندل یک توله دهنه و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر دردت زیاد باشد باویان خطائی چای خطائی آب بشیر گل و زبان بسفنج هر یک چهار ماشه و از چینی دو ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند ایضا در حالت نفخ و پویه تشنگ یک ماشه لایچی سفید دو ماشه چای خطائی باویان خطائی هر یک شش خیارین کاسنی هر یک شش ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده سلکنجبین میزنی حل کرده بنوشند و یا مصطلکی سوده بخورند و گاو زبان سرشته جویش تیره بچیده بخورند

و شیر و انیسون و ده ماشه شیر و نیارینش ماشه عرق گا و زبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت بنفشه گنجه بر او جگه خواهد نخل کرده و بنفشه ایضا برای رطوبت دمان  
 و خوابی هم طباشیر نایل یک ماشه سوده با کله برنی یک صده در شسته بخورد بالاایش عرقیات شربت بزوری و دو توله بالنگو چار ماشه بنفشه و اگر رطوبت دمان و برمی  
 طبیعت بعد عمل بود اصل حصد بچوارش عود هفت ماشه شیر و دانه پیل سه ماشه عرقیات و دو توله و شربت بزوری و دو توله گنجه ایضا برای آروغ ترش از ریاح سودا و  
 اند شد آروی ساده عرقیات شربت بزوری و سفوف ناک اندرانی و سه توله برای کثرت آروغ بعد شسته سو و هم مصطکی و دو ماشه لایچی سه ماشه پودینه خشک و دو ماشه و عرق بادیان  
 پنج توله گلاب چهار توله جو شاییده یکجین و دو توله یا گنجه و نخل کرده و دهنده که عمل سلطو باشد است ایضا اگر نفع مرقی مثل گوله و زنگنه بود و مرق بار باشد معتق فارسی انیسون  
 بادیان و دانه پیل مصطکی هر واحد یک ماشه سوده بگنجه توله شسته همراه عرق بادیان دهنده و در آخر در شیره تخم کشمش شیر و اصل لسوس هر یک چهار ماشه در شب با بادیان  
 گرم و گلابی خود سوده افزاینده برای نفع خشک بار و مزاج مصطکی و دو ماشه عود صلب یک ماشه سوده بگنجه توله شسته تناول نمایند بالاایش عرق بادیان عرق خشک  
 هر یک پنج توله شربت بزوری و دو توله بنفشه و اگر نفع سده منظر باشد سنای کی چهار ماشه افزاینده ایضا برای تسخ و خفقان و آروغ و نواق و قلت اشتها و ضعف هضم  
 ماشه مصطکی پودینه خشک انه لایچی خود هر واحد و دو ماشه سوده یکجین توله شسته همراه شیر و کاسنی شش ماشه عرق عنب ثعلب و دو توله شربت بنفشه دهنده و گاهی برای تقویت معده  
 مرقین مصطکی طباشیر دانه پیل هر یک یک ماشه سوده بگنجه توله آمیخته همراه عرقیات شربت بزوری شربت گا و زبان هر یک و توله میانه ایضا برای درد معده و کثرت  
 آب بن قی در جوارش عود و دانه پیل جد و طباشیر هر یک ماشه سوده آمیخته عرق کاسنی و عنب ثعلب هر یک پنج توله گلاب چهار توله شربت انار و توله و یا گل سرخ گا و زبان  
 هر یک چهار ماشه عود یک ماشه مصطکی و دو ماشه پودینه قی و ده و دانه در عرق کاسنی و عنب ثعلب گا و زبان هر یک چهار توله جو شاییده بگنجه و دو توله و نخل کرده و دهنده و لاش عود  
 در خون مصطکی هر موضع نفع مرق کنند و برای درد معده بعد طعام جوارش عود کور با شیر بادیان نه ماشه گلاب چهار توله نبات یک توله دهنده و یا زرباد سوده بچوارش نکر آمیخته  
 باشیر زرباد سفید چهار ماشه نبات توله دهنده و برای درد معده که در آخر هضم باشد بادیان خطائی و دو ماشه سوده بگنجه آفتابی توله شسته بخورد و عرق بادیان ده توله بنفشه  
 یا انیسون یک ماشه سوده بگنجه توله شسته همراه عرق کور بنفشه ایضا برای دفع خلل ریاح و اوجاع معده و خفقان بادیان با در شیویر بادیان خطائی معتق فارسی  
 هر یک سه ماشه برگ فرخشک چهار ماشه عود صلب یکجین ماشه و پودینه و ده و دانه زیم آمار آب جو شانند هر گاه نیم پاد بانده صاف کرده شربت بزوری معتدل و دو توله نخل  
 کرده بنوشند ایضا برای نخل کرا تا جناس بخورد مرقی و دفع ریاح از مصل فوین بواسیر و نفع آروغ مرقی و دفع نزله طباشیر نایل الطیب اصل لسوس و دانه پیل هر یک  
 نیم ماشه سوده بگنجه توله شسته باشیر تخم خرد شش ماشه شربت گا و زبان و دو توله بنفشه ایضا برای درد مجازمی تسب که در نفس بیاری نباشد و بکباد و ضما داخل نه شود  
 اصل لسوس گا و زبان بادیان هر یک چهار ماشه پودینه و ده و دانه سنبل الطیب و ماشه عنب ثعلب چهار ماشه جو شاییده بگنجه و دو توله و نخل کرده تا هفت روز بنوشند  
 ایضا برای درد کتین و صعود بخار و مرق مصطکی و دو ماشه پودینه و ده و دانه گا و زبان چهار ماشه در عرق شاییده شربت بزوری و دو توله و نخل کرده و دهنده  
 و یا عنب ثعلب گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه بادیان چهار ماشه جو شاییده شربت بزوری و نخل کرده بنوشند و یا لایچی خود سه ماشه تخم کاسنی شش ماشه  
 جو شاییده بگنجه آفتابی و دو توله و نخل کرده و دهنده ایضا برای قی و سوزش معده حامله مرقی بادیان مصطکی انیسون سوده بگنجه آفتابی شسته تناول نمایند بالاایش نایل الطیب  
 چهار ماشه پودینه و ده و دانه پیل سه ماشه عود دهنده چهار ماشه جو شاییده نبات یکجین توله و نخل کرده بنوشند ایضا برای رطوبات معده و نفع شکم و صلابت و درد  
 و قصور هضم و مزاج بسیار بار و در اجینی بادیان اطو خود و سن و فستقین دانه پیل سه ماشه ناخورد ماشه گنجه و ضما و صبر و غیره نمایند ایضا برای سو و هضم ولایت  
 فستقین و دو توله داخل کرده و دهنده با ریجای اطو خود و سن و فستقین دانه پیل سه ماشه ناخورد ماشه گنجه و ضما و صبر و غیره نمایند ایضا برای سو و هضم ولایت  
 طبع و پیش و راجبت از حرکت بواسیر رخی عود مصطکی نوزیدان هر واحد یک ماشه سوده بگنجه آفتابی یک توله شسته تخم مروشش ماشه دانه پیل سه ماشه در عرق  
 بادیان و عرق عنب ثعلب هر یک شش توله جو شاییده شربت بزوری معتدل و دو توله حل کرده دهنده و برای سو و هضم و نفع مرقی جوارش عود شیرین خورد بالاایش  
 در اجینی مصطکی عود عرقی اصل لسوس متشدر و پنج عترتی جو شاییده صاف نموده نبات و نخل کرده بنوشند و یا جوارش مصطکی خورد بالاایش در اجینی مصطکی پودینه قی  
 عود عرقی نیم کوفته دانه پیل کوفته جو شاییده بگنجه و نخل کرده بنوشند فائده بدانکه در مرق گاهی لعاب دهن بسیار آید و این یا از عدم هضم چید معدی باشد و یا از

نوازل و ماغی و یا از سردی و یا از ضعف چشم کندی و تدبیر هر یک بعد از کرد و دیده مرکب مسطور گردد و ذکر او و دیده مرکب نافع مایه نیوسای مرآت اطریفیل  
معمول حکیم شاه محمد نافع اقسام مایه نیویا و جنون و مصابح فساد خون و دفع نزله و فصول سرو نافع صغیر و انجیر از معدود اعضا می دیگر قره شانه از لایچی خورد  
سینه مصطلکی هر یک نیم ماشه گل سرخ اصل اسوس مقشر هر یک نه ماشه بلبله سیاه پوست بلبله آله مقشر هر یک کینیم توله پوست بلبله زرد تر بدو صوف هر یک  
سه توله کوفته چینه بروغن بادام چرب کرده با قند سفید نیم آنار عالمگیری قوام داده بسرشد قدر خوراک یک توله داد و توله است اطریفیل زمانه ای همت اقسام  
مایه نیویا مخصوص مرآت از جمله مجربات است و اثر ازاد تفتیه مجدد و دماغ از اخلاط ناشه تجریر رسیده و برای قولنج و صداع و منع صغیر و انجیر نافع و بادوست آنست  
قطع نزله چرب و کجیح از جمله موافق است و اگر بعد از غذا تناول نمایند مضرت نمی رساند و قوت او تا دو سال باقی می ماند پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله  
سیاه گل بنفشه سفید و نیویا مشوی هر یک ده مثقال زرد بو صوف کشنیزه خشک هر یک بست مثقال پوست بلبله آله مقشر گل سرخ جلا شیر گل نیلوفر هر یک پنج مثقال  
صندل سفید کثیر هر یک سه مثقال روغن بادام سی مثقال او و دیده کوفته چینه بروغن چرب کرده با زرد و عناب صد عدد و سپستان صد عدد و گل بنفشه  
ده مثقال در آب جوش داده صاف کرده با کینیم وزن شیره بلبله مرئی و یک درن عمل کف گرفته بقوام آورده او دیده بسرشد قدر شربت آن برای اسهال از اجزاء است  
تاشش مثقال و بنا بر بادوست از یک مثقال تا دو مثقال شربت ویشاک کسیر نافع از برای امراض هجره برای مایه نیویا مرآت تفتیه باین شربت بعد از قصد  
و نفع داده بماد الاصول بهترین تدبیر نوشته تحم کاسنی ده درم بادیان پنج درم پیچ کاسنی پانزده درم پوست پیچ بادیان هفت نیم درم گل سرخ پانزده درم گل نیلوفر گل بنفشه  
گاوزبان اقیقون اطوخودوس هر یک چهار درم بسفناج مستقی تر بدو صوف هر یک بست درم سنای کلی حب ایل هر یک هفت مثقال تخم کشمش و درگان بسته  
پیچ مثقال جلا زرد نرطل آب شنبلیله سفید صبح بخوشانند چون سطل آب باند صاف کرده کینیم سفید و نخل کرده بقوام آرنه چهل درم زرد بو یعنی سووه دران عمل  
نمایند و بعضی پانزده درم تاشانزده درم شاه تره و چهل از عناب نخل کرده اند مقدار شربت ده درم تاشانزده درم آب نیگرم ضمما و که در مایه نیویا مرآت بعدتی  
نفع و مصطلکی گل سرخ فستق سنبل اطلیل سارون سعد شبت پودینه دشتی زیره کمانی انیسون تخم کرفس صغیر کوفته چینه باب خندا کنند یا در آب جوشانیده صاف نمود  
در شانه گاو دانسته که آکنند و اگر کندر در چینی زرد باد اضافه نمایند نسبت و گاهی از این ضمما و مصطلکی گل سرخ اسارون معدود و زرد بو و بجای آن اکلیل الملک  
با بون برگ نام برگ ترنج اضافه کرده و وقت خلوص معده از طعام بر معده بطول کرده نشود و در پی تشکیل ریاح باره مرآت سفیدی افتد عرق بلبله افه سودا و متوی مرغ  
و جاس پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی کشنیزه خشک هر یک نیم آنار پوست بلبله آله بلبله سیاه گل سرخ مویز منقی هر یک پا و آنار سطلون و دوس سانجی هندی گل فستق  
گاوزبان هر واحد نیم پا و متوی مرغی گل گاوزبان ابرشیم مقرض براده صندل سفید هر واحد پیچ توله بسفناج نیکو فته شش توله سفیل الطیب و توله شنب در آب خیسانند  
صبح بقدر دره و دوازه سیر عرق کشند نوع دیگر معمول حکیم اهل خان برای امراض سوداوی و تقویت دماغ و معده و دل و منع صغیر و انجیر و کابوس اسطوخودوس  
دوازه توله کشنیزه خشک پا و پوست بلبله زرد و یک آنار گل سرخ پیچ توله گاوزبان مویز منقی هر یک نیم پا و بلبله سیاه پا و آنار تاشانزده هفت آنار عرق  
کشند و در مقلح البریات وزن گل سرخ نیم پا و مویز منقی کینیم پا و مرقوم و آله پوست بلبله هر یک پا و آنار و عود غرق چهار توله لپاده است و نوشته که نافع صداع و تش  
سوداوی دماغی است عرق شیرجه تریب سوداوی مزاجان از حکیم اهل خان شیره زرد و دوازه آنار گل سرخ گل نیلوفر همن سرخ همن سفید تودری زرد تودری سرخ  
تودری سفید گاوزبان باد و نیویا هر یک شش عدد و از چینی نادر خشک همایش ماشه آب پیب شیرین پا و سیر  
آب نیویا شیرین و آنار آب زرد ک آب نیگرم هر یک پیچ آنار آب انار شیرین نیم پیچ عرق نیلوفر و آنار آب پیب شیرین نیم آنار تخم قره شانه تخم کاسنی هر یک چهار توله

باویان سبز و آثار صندل سفید چار تولد برگ گامی سبز و آثار به ستور عرق کشته عرق گاو زبان عشبری اجمالی یخ و خوش خندان و ضعف دل و جمیع  
امراض سودای رانغ است گاو زبان گل گاو زبان هر یک نیم پاد صندل سفید سطل خود و س بادرنجوبیه بسنج گل سرخ گل نسیرن هر یک درم عرق کبوتر  
بید مشک هر یک دو رطل عنبر شک هر یک نیم درم در دهن نیچو آویزند و به ستور عرق کشته خوراک و واژه درم عرق چوب صندلی که ضعیف را قوی گرداند و  
تا توان را توانا سازد وقت باه بی عصاره و بالیخویای مرانی را سفید بود و یکیم صبح الزان این عرق را برای نواب عمادالدوله تیار کرده بود و عجب غریب آمد و فسی کرد  
که از جمله تحریر و تقریر بیرون است و محمول حکیم شرفیخان صاحب چوب صندلی بیخ آثار اکبری دار صندلی سیمه آثار پاد بالا الیکی سفید کبابی قرضل جوز بود آب  
سعد کوفی سانج هندی عود غرق بیمن سرخ بیمن سفید زرباد و درنجوبیه خولجان سنبل الطیب شسته گاو زبان صندل سفید دروخ عنقرنی خصیته انقلاب  
مصطکی بیخ بنفشه ولایتی از هر یک نیم سیرن سفید و سیر مویز منقی بیخ آثار غسل مصغنی بیخ آثار قدسیه سی آثار پوست یک کرده آثار گلاب هفت نیم شیشه  
عنبر شمشک شمشک یک تولد و سینه زعفران نیم پاد به ستور عرق کشته خواهد و آتشه همچون مفرح که جهت بالیخویای مرانی نافع است بالیخویای  
آله از هر یک دو جزو گاو زبان بادرنجوبیه گل سرخ همین کشنیز شک آب شیم مفرض از هر یک یک کبوتر کوفه نیمه شربت سبب وزن مجموع ادویه همچون سازند خوراک سدرم  
مجموع برای بالیخویای مرانی از مجربات محمد حسین آله منتهی بادرنجوبیه چای خطائی پوست بلبله کابلی طباشیر سفید هر یک هشتال زعفران جوز بود اسانج هندی  
قرنفل بیاسه آله سبل عود قاری هر یک دو شتال پوست تریخ پوست بیرون پسته هر یک شتال تند سفید شکر سفید هر یک نو شتال گلاب هشتال شتال آب  
زر شک پنجاه شتال آب پیوسته شتال آب سبب شیرین آب سبب ترش آب انار شیرین آب انار ترش آب به شیرین آب به ترش هر یک هشتال شتال بقالون  
مقرنچون سازند همچون نافع بالیخویای مرانی بالغ صعود انجیره مرای آله مرای البلیله هر واحد و عدد گل سرخ کشنیز قشر زرشک طباشیر هر یک درم و نیم آله سبل پوست  
ترنج مصطکی عود غرق سانج هندی سنبل الطیب گاو زبان گل گاو زبان از شیم مفرض زهر هر دو سوده زرب هر یک درم مویز منقی دو تولد شربت انار ولایتی چهار تولد  
شکر سفید پاد انار همچون سازند مفرح بار و جهت تقویت و خلل مراق البلیله مرای آله مرای هر یک بیخ عدو شسته بعرق گاو زبان و عرق عنبر شمشک یک پاد انار  
بجوشانده امر شود و پارچه پزیده با نبات سفید کینیم یا بقوام آرند و صندل سفید طباشیر هر یک سه ماشه مروارید ناسته دو ماشه کشنیز قشر مفرغ خیارین هر یک  
شش ماشه گل گاو زبان دو ماشه سائیده مشکخالص چار بیخ سوده آمیزند پس برق نقره دو ماشه حل سازند خوراک از هفت تانه ماشه مفرح بار دو کافوری بیخ  
حکیم علوی خان مجرب بمرات از برای بالیخویای مرانی و جمیع امراض سودای که سبب آن احتراق صفرا با خون باشد و متوفی جمیع اعضای رطوبت و خندان  
و ضعف قلب که سبب حرارت باشد نهایت مفید است مروارید ناسته کمرای شمشک کافور قیصری زعفران هر یک دو انگ لاجورد مغسول سنگ شیب خادیز هر عددی  
صندل سفید طباشیر پوست بلبله کابلی بلبله سیاه آله گل گاو زبان گل سرخ سطل خود و س هر یک یک شتال مفرغ که دو بیخ شتال تخم خرفه بازده شتال زرشک  
دو شتال گل بنفشه گل پیون هر یک دو شتال شربت فواکه شیرین پنجاه شتال نبات سفید بقدر حاجت گلاب بق بیخ شتال که بیخ شتال نبات و شربت را بعرقیات حل کرده و آله  
و با سائر ادویه به ستور ترش کینه شربت یک شتال واگر دو انگ عنبر و ورق طلا و نقره هر یک شتال خل نمایند هر است و در نسخه دیگر وزن مروارید و کمرای هر یک پاد انگ است و همین  
در خوراک و بادرنجوبیه هر یک یک شتال بر شیم مفرض و شتال از زوده نوشته که چهار انگلاب یا آب لیمو و آب ترنج بر روی سنگ سماق صلابه نمایند باقی ادویه کوفه بحر حقیقه  
عسل سفید و شتال شربت سبب شربت فواکه هر یک است بیخ شتال تند سفید بقدر حاجت در عرق گاو زبان و غیره بقوام از زنده عنبر شیم شتال مشک و انگابان گل  
پس در مرق ادویه دیگر و با شربت فواکه و صندل ترش عرقیات و تخم زرشک بخورد تا مقابله گاه در مرض ساقی حاجت بان با فراط آید و این از عدم مفهم حیدمدی باشد شری از اولاد



تواند و باغی و با از هر دو و با از ضعف فهم کبدی پس در باغی اطریعل اسطوخودوس و جبجدار و همچون بنجاح و در مدهی جو از شات باضم و در هر دو اطریعل و در کبدی  
 مثل بنج بادیان و تخم کوشک که در مریخ باشد و در شمشاد و گونید که بتدبیر این مرض خاق اونیانی منفرد اند و غیر آنها تسخیر بیاده برای کسری نفع میکنند و اسهال با باریج میثاق  
 پس اترق زیاد و میگردد و سنا پاک ندارد که آن اسهال اخلاط حرقه از اعماق با باریج آن میکند و گویند که چون فساد در مریخ بسیار باشد و نفع نمادون بنجاح می رسد  
**اقوال خدای شیخ رئیس سفیر** بید که اگر مریخ بار و المزاج نافع باشد و باوی ورم و لمیب بود آب شبتین تنه و قویه جو شانیده بنوشند و یا عصاره آن و در قراط در آب گل  
 بخورند و دیگر ادویه مناسبه تقویه او نمایند و نظولات حاره بر معده ریزند و ضاوات گرم بران نهند و در آن تخم فنجکشک و تخم سداب و پنجه سوسن و شجره مریم استعمال  
 و باید که اخنده بران مدت طویل دارند و هر گاه جدا کنند پنجه یا پنجه ندرت زره یا اسفنج در آب گرم غشسته بران وضع نهند و استعمال ضما و خردل بر معده و ما بین تقنین  
 نیز نافع است و کذا گذشتن مجامع بی شرط که اگر درم یاد و در آنجا نفع آن باشد و باشد که بسبب شت نفع در الینویلیای مانفرد بنوشیدن تخم کرسن زیره و انیسون و اشتر  
 در آن این بزور سداب شبت و نخل باشد احتیاج افتد بلکه گاهی استعمال تخم سداب و فنجکشک حاجت آید و گاهی مریخی کردن از مریخی سفید محتاج گردد  
 صاحب کامل گوید که اگر خلط سوداوی محدث این علت در معده باشد باید که مریض را تی کنند آبیکه در آن شبت و ترب بودینه نهری و خربق سفید جو شانیده  
 سکنجبین عملی آمیخته باشند یا برقع بیانی و جوزانی و تخم ترب مانند آن که هر واحد بقدر حاجت و غسل سرشته آب مطبوخ شبت و ترب الیهد باشد و چون تقویه معده ملتی  
 گردند تا سه روز است و دهند و نان سبید باشور با می چوره مرغ بطریق سفید باج یا زرباج سخته بخورند و تدبیر او از اغذیه موافقه مرض الینویلیا نمایند و روز چهارم ادویه خوش  
 برای تقویه خلط سوداوی و مطبوخ قتیون قوی با باریج و تخم حنظل خربق سیاه و دهند و اگر از این آثار صلح نهند این لقوع صبر منقی معاده از خلط سوداوی بدیند بکیر بیامه  
 سیاه و پوست هلیله کابلی و قتیون و سنای کمی هر واحد شبت درم اسطوخودوس برگ بادرنجبویه کما در یوس کما فیطوس بودینه نهری گا و زبان حشیش غافش هر واحد  
 چهار درم بنفاج کوفته سه درم خاریقون کوفته و درم صطکی و درم صافج سندی هر واحد و درم و نیم موینتی چهل درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید  
 صاف کرد و پنجه درم صبر ستوطری بران انداخته هر روز سه چهار و قویه گرفته روغن بادام شیرین یک درم بران چکانیده در تابستان وقت سحر و در زمستان هنگام  
 طلوع آفتاب بنوشند و غذا بران شور با می محمل یا جدی یا پادچه سفید آنها باشد و بعد غذا شرب سفید رقیق اندک بنوشانند و اگر از این آثار صلاح و سکون پدید آید  
 همین تدبیر لازم گیرند تا آنکه صلاح تمام یابد و اگر فایده نشود یا باریج جالینوس یا باریج قتیون آب مطبوخ بیامه سیاه و کابلی و گا و زبان و قتیون و اسطوخودوس و بنفاج  
 هر واحد بقدر حاجت بدیند و اگر مریض متعل ادویه حار باشد و از آن ایضا یاد باد و بجزین تب سکنجبین هر روز نیم رطل تا یک رطل بدیند و بران این بنفوت اندازند  
 بیامه سیاه و کابلی هر واحد سه درم قتیون چهار درم خاریقون یک نیم درم خربق سیاه یک دانگ همه را با یک سوده دو درم تا سه درم یا با بجزین بدیند این همیشه بقدر  
 گوید که قصد سلیق یا سیلم از دست چپ کنند و مقدار صلاح خون برآرند و اصلاح مزاج جگر تبرید آن نمایند هر آنکه خلط سوداوی از صورت آن تناول میشود پس حال از آن  
 بسیار فایده میکند و هر گاه از آن متاثر می میگردد و از اسهالی معده دفع میکنند پس اگر این کثرت پذیرد تقویه آن مطبوخ فواکه نمایند و تبرید مزاج کبد شرب شیرین زرد بار  
 بشرب شور و شیر زرد شک سکنجبین سفر جلی و آب گازی سکنجبین کنند و اغذیه سیرج اضمحید کیموس مثل لحم کایان و به مرتب آبهای بارشول آب میان صحر و  
 دهند و آن تملاحه نمایند و اگر حادث مریض شرب خمر باشد تا کی نازان مزوج آب بسیار بنوشانند و اگر کثرت ریاح و شدت العاطشکایت که از مزاج معتدل نمایند  
 و از اسراف دوران منع نمایند و در تمام دخل کنند ایلامی و بر جانی مینویسند که در الینویلیای مریخی امروقی نباید کرد و کسی که باسانی می کند و خلط و فضای معده باشد و صودا  
 است که تسکین طبیعت نمایند قتیون و یا باریج فقیر آمیخته و اگر حاجت آید که هر روز از این کوبه و سانسجبر در سخت نافع بود و تقویه معده از خلط اسهال آن باسانی کند و هر گاه  
 این طریق نمایند حاره معابر بران تمر گردد که نخل ادرغ کند و هر صبح این شربق شبتین بدیند شبتین می ده درم گل سرخ بست نرم تر به سفید تراشیده چهار درم سنبلیله و درم  
 و در بعضی نسخها صطکی و از خرو سافج سندی و صبر سیرک و درم خاریقون چهار درم نیز آمده همه را در و آثار آب پیزند تا نصف بماند صاف کرده هر ما داسی و درم از این شربق  
 با بست درم شکر رود و بخورند و در نسو که جهت ضعف معده بارد و سوسو تقویه نیز مریخی شربق خاریقون چهار درم افزوده و نوشته که در چهار رطل آب غیسانیده بجوشانند تا شدت رسد  
 صاف نموده با بست هم فزاید و صاف شنبه وزن نه به شبت درم سنبلیله چهار درم خرو سافج خاریقون نموده و اگر نظویون قتیون را بجوشانند و صاف کرده صبح بخین بنوشند و بنوشند

و در مریخی

و در مریخی

تفتیه عده و هضم طعام تا بلین طبیعت کند و هرگاه این امور ناشی حاصل شود ریاح و بخار تو لکنند و ماوه مرض منقطع گردد و ماوه که برین ترسب از شیر سیله ده و شیر گاو طبع را نرم کند  
 اندک آن اسهال آنک بسیار آن اسهال بسیار کن و طعام او یک قسم با بیهوشی که قوت معده در هضم قسم مختلف تهر شود و گوشت حیوان که برای او گویند بر صورت کج که در زبان میاید  
 نازم شود و آنچه از آن بر میان کند سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود بلکه تری باقی ماند و هر وقت که معده خالی باشد نهمین منبسط بود و نهمی زبر و نهمی و نهم کوش  
 در آنچه شنیده صحت نموده و در شامه گاو و پر کند و گرم بر معده نهند و نگاه دارند که معده را قوی کند و ریاح را منبسط نماید و اگر صحت و کند را خانی نماید قوی تر گردد و قوی است  
 تفتیه سو و درم فقیون با و آب کهن باید داد و اگر آب کهن با و در هر که استقی معده و قوی  
 آن و در بول است و تفتیه خون از خلط غلیظ با و در بول کند و آنچه که ماوه سو با بغم آینه شده باشد کجین عضل موافق باشد و رفس کج بیهوشی را دیدم که نهمین نهایت حال کوف  
 و ازین علت خاصی یافتند و ابو انخیر حاکم گوید که من این را از مردم و همچنان یا نهم کوش گفته منفعته آن بزرگ یدم این الیاس کج که کجی با لیمو یا بسبب است و شد درم  
 در مزاج یا بسبب است و در آن از خلط سو او می غلیظ حادث میشود و از آن تجارت مرقی میگردد و علاجه اش اسهال است و در برخی از طبقات لیند و تفتیه های غیر حاده است هر روز چنان  
 از با و بویوبه یک گرم گاو زبان یک گرم و از کفتیبه شکر می و درم نوشند غا از ریاح کایمان و بی نظیر و نفع اسهال طبیعت همچون خیار شنبه و سنبله و صندل و درم و شکر درم و فانیس  
 خیار شنبه و آب با و بویوبه و گاو زبان هر واحد درم باید و آب با بویوبه و شنبه و قمر و شنبه که روغن سوسن و زنبق و مزاج برین در این تهر قوی است که در مزاج حرارت باشد  
 و اگر حرارت باشد ترک تفرغ تمامه نمایند و در تطبیخ کج و باغ بدوشیدن شیر بران تو نمن آب گرم بسیار کنند و جلالت با بویوبه و قمر کاشنی و عنب شنبه هر یک سه درم و از نهمین  
 یا شکر درم و درم نوشند و یا شربت بنفشه یا شربت شمشاد هر یک که باشد درم از آن و آب گرم حل کرده نوشند و غذا را با شیر یا زرد ماش یا مغز بادام و کدو بدوشند این صبح  
 گوید اگر علت ازمراق باشد آب با بویوبه و شنبه و نهمین صبا بنجار و قمر و شنبه که روغن سوسن بران بریند و تفتیه آن با و بویوبه محلول لغزش نمانخواه و قمر کوش فریزه و کند  
 نمایند و ضماد را زمانه در از بران بگذارند و چون آنرا بردارند پارچه بپوشند و محتاجی بشرط مزاج نهند طبری گوید که علاج مزاجی علاج با لیمو یا بسبب است و باغی است ترک  
 استفراغ مگر هنگام ضرورت شدید اقتصاد بر فرزات و اگر مریض لاغر گردد و چو مرغ و تیره و زرد و بیضه و مانند آن دهنار و در هر چیز و در فصد با لیمو کنند و اخراج خون بقدر  
 واجب تمدد از ضعف و تقوط قوت مریض نمایند بعد از آن مزاج مریض نظر کنند اگر مزاج باشد از مریض با و شیر شربت شمشاد کنند و آب شنبه قوت خواب  
 این بنلاب حروف بکباب جالینوس بدهند و آن شکر سفید و کلاب بطبخ برگ با و بویوبه و عود خام است و ازین تهر قوت معده انفعال میباید و بعضی متاخرین اگر کرده  
 که جلاب جالینوس عمیر عنب باصول است و آنچه ذکر کردیم غیر نیست و از غم و نادمی تب کلام اخترز نمایند که این در کربابی افزاید و اگر مزاج مریض بار باشد از م  
 تناول بلغمین نمایند و بعد طعام از کد شربت می اصفه بنوشانند و اگر در مرض نخطا کرده و در مریض قوت باشد و تعیین کرده که در بدن مریض فضول است ترک او جائز  
 بود چه درون خوف نسا و بعضی است پس تفرغ آن بخیا شنید که در آب مطبوخ گاو زبان برگ با و بویوبه و فقیون و اندک فسنجین آنرا باید باشد با بویوبه و اگر بنشیند  
 که معده او شام میشود و استفراغ بدوامی است ترک نمایند و این حقه بلبل آرد اگر قوت اطاعت کند خار خشک با بویوبه هر واحد یک کف خطی سوسن گندم هر دو و در مریضه  
 هر واحد و کف برگ کرب برگ چند هر واحد یک با قه پستان یک کف آنچر چهل عدد و قمر کوفته چو شش هر واحد یک کف کبیر برگ شنبه یک با قه کبیر حبه را بپزند  
 مطبوخ حقه بریند و از آن بقدر حقه احدی قوت مریض بگیرند و اندک بوره از می مرغ و هفت درم شکر در آن حل کرده بدفعات متوالی حقه کنند تا آنکه فضول  
 زائل گردد و بعد از آن بتدریج محلول و تدریج هر دو حسبه خوب حال اعاده نمایند بعد از آن مزاج مریض نظر کنند اگر حرارت او باشد او نماید و قشقت و بیس ظاهر گردد  
 لزوم ما و شیر و مزورات مرطبه مثل کدو ماش و بقله یانی همه بر روغن بادام سخته باید کرد و اگر مریض برین صبر نکند و در قوت او نقصان بیند غذا از تهر  
 و بویوبه کایمان و مغز برتره بریند و از کثرت طعام و شب خواری حذر کنند و این مرض معزاله را در هر دو از عارض شد و قار و کدو سفید خام بود بسبب  
 میل حرارت بسوی اعالی بدن و بسبب خامی اخلاط و ابو حکیم طبیب او را غلطی واقع شد و گمان باز بود و مرض نمود و ایضا صورت اعراض را نیز غلط  
 کرد که آن شکایت تمدد و غیبین و سوز و هضم مع فرط اشتها و در وقت زوره و کفین میگرد و معذک قار و زوره سفید خام بود پس آنرا حسب منتن خورانید و از آن  
 مزاج او گرم شد و مریض با و در قطن عظیم عارض شد و حکم تغل ابو حکیم داد و بعد شفاعات از تهر قوت ساخت و ابو نوح طبیب کف فارس با هو از او گردید و او مریض با و در قطن بود

تفتیه عده

عنب شنبه

کف کبیر حبه

پس بخت کرده از آنچه بودیکم بدان کرده بود و نظر بقاروره فیض او نمود پس فیض را بطبی متفاوتی مختلف یافت و حکم کرد که مرض بار دست و اشار به بشرط مسهل نمود  
و باقی ماند از سه سال آنچه آبی بود یعنی قائده نمیشد و در زوی در سینه او بهم رسید و بیوش گردید چون بیوش نمایان را نیز منقید نمود و مدتی ابو فوح و راهب از مقید  
بود و بعد از آن بیودی سعوت بود و حسن المعرفت بود و آن اقتدا برای ابو حکیم و ابو نوح نمود و قاروره و فیض آنرا بطبی انداخت و مسهل اشاره نمود  
و امر به خول حمام بعد از تناول دو اگر دو در حمام آنرا غشی بهم رسید و مرض آن زیاد گشت و ادیت او عظیم گردید پس حکم قید آن بیودی در حمام کرد و مسهل که  
نوشته شده بود آنرا بکثرت نوشانید و چون از حمام بیرون آوردند مشرف بموت بود و تا یکسال صاحب فرزندش بود و پوست بدن او تمام افتاد و از طبابت توبه  
نمود و بعد از آن ابو عبداللہ بریدی را تحریر فرمود و من مع ابو ما هر موسی بن سیار استاده من در خدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطباء می نمود و بسوی آنجا  
فرستد و صورت مرض خود و خطای اطباء را نوشت و ابو عبداللہ مر بسوی او فرستاد و معالجه آن بشرط ما الشیخ و طلیعت غذا نمودم و گفت کسی که اشاره بحسب  
طبیعت نمود و خطا بود آنچه اشاره کردم بدان میل نمود و از آنرا اشعیرا راصلح ظاهر شد بعد از آن از اوام هر من معروف بیست امر بنی طلیب وارد گردید و اشارت  
ببشرط شیر خور نمود و آن قریب به اشعیرت در زلیب گفت که جماعتی را از صاحبان این علت بدین شیر علاج کردم و از آن خلاص یافتند و چون از ما و اشعیر  
در زلیب اصلاح ظاهر شده بود ما و اشعیر شیر خور جمع نمود و بر آن را دوست کرد و شغای کلی یافت و من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خور بطبی نموده که  
زنان بغیر شیر و تفرقه میکنند و از آن مناظره کردم و آن زن را در طلب ارجح زمان فرمودیم و ما بحافظه در امورات کثیره الدرست بکتب جالینوس و بقراط یافتیم  
و دانستیم که آن شیر خور را در زلیب تبدیل و تسکین حرارت و اصلاح حشمت پس نموده و بخنجا اشارت کرد که هر آنکه امر میکنیم بشیر خور و شیر زنان و ما و بچین و ما بدان  
در جانی که را در زلیب کسب بدن رطوبت را می نمایم و این حکایت از آن جهت کردم که اگر این علت با مزاج حار افتد نوشیدن شیر خور آنرا منع نیست و اگر چه  
جالینوس آنرا درین باب بعینه ذکر کرده لیکن شیر خور را بک قانونی ذکر کرده طلیب حسبای خود مع استعمال تو این آنرا بعل آرد و بدترین چیز درین مرض استفرغ  
با دویدیم و هر چیز که معده صاحبک را ایداز سازد ضرر است و آنچه قدم با اختلاف صفات و رای خود با درین مرض کرده اند نیست که این مریض را علاج بترک  
ریاضت و نشانی بدن او در آرزین و حفظ سر او با شامی مقوی مثل گلاب و آب غلغ در روغن سوسن و روغن خیری سرد آب حی العالم و آب عصبی الراعی کنند هر گاه  
مزاج حلیل عار باشد و اگر مزاج مریض این مرض با دو بود تقویت سر او بر روغن های گرم و ریختن آب طبعی این او بر نماید بگیند با بون اکلیم الملک برگ با در نجوبه برگ سر  
جو را سرد و گل جنا هر حدیک کف و آشنه اندکی برگ جنای و برگ غلی و سوس گندم همه را در آفتاب بچوشانند و بعد هر اشیدن حشایش نیم گرم بر سر او آرم بریزند که  
تقویت مزاج داغ او کند و صحو و بخارات بسوی سر او منع نماید بعد از تقصید معده او باین ضا و کنند برگ مور و برگ مسفرم هر دو حدیک کف مغز سفید شنبه بقدر  
و جب ککاشامی و سگک یا ن هر دو اندک و اندک از آن کمتر گاو زبان برگ با در نجوبه برگ یا شام هر دو حدیک مر اندک از آن صبر طبا گرفته شود و اندک از آن صعلکی  
اندک از آن همه رسوده بشرط بیض شراب سید ساد و سرشته بر تمام معده ضا و نمایند تا نشا و وقت غذا جدا کرده هنگام مصرف طعام اعاده نمایند و این هنگامی است که مزاج  
اندک باشد و اگر حرارت قوی باشد و تحمل آن ضا و نشا و تقصید معده او باین ضا و کنند زرشک با تخم کوفته حشیش یا شام صندل سفید و سرخ ککاشامی برگ مور  
سود و باب سیدک میخته بر پارچه ضا و کرده بر عاره خالی گذارند و وقت نهضام طعام از آن جدا کنند و از چیز کثیره بر این مرض مع حرارت مزاج بدان کنند ما و اشعیر  
معمول باب سوسن است تا آنکه قوت مریض تحمل آن باشد چون ضعیف شود بر ریاح و هندی باج بچرخ و تیر و از آن بریان کرده دهند و اگر گرسنگی بسیار باشد و تحمل  
صبر طعام اندک نبود ما و اشعیر مطبوع بچشایش بنوشانند و تغذیه آن بلجوم برده و بچه یکسان سازند و نیاید بیض محتدل البیاض و بنید جوصی نوشانند و اگر فضول  
و زبدن او ثابت شود و احتیاج بقصد بود و قوت او تحمل باشد قصد بلیق کنند و از خراج خون بدفعات نمایند و تقصید حشایش او بر برگ بنفشه و آرد جو و اندک  
خطمی و اندک آرد کرسنه و صندل سفید اندک و حفض اندک کوفته بچینه بکلاب و قلیلی از روغن خیری و یا با دقت پری شکم و گرسنگی نمایند و لزوم دخول آب زین هر روز  
کنند و از جماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شصوت جماع اشتداد نمایند و نفوظ مغرظا هر شود و افکار او ناسد گردد و شیبه بسوسن را ظاهر شود و اجازت جماع  
اندک دهند و بعد از آن حفاظت قوت او نمایند و اگر محتاج با سفر لغ باشد بچینه مذکور کنند و اگر با سفر لغ اراده تغذیه بدن و زلیب آن باشد و وقت احتمال آن کنند

باز بچین و در بیشتر طبع فستقین نماند صفت آن که بجز بزرگ انشین و فستقین و انگور و زرد و در یک سنگین نو متقدار یک رطل صغیر شیر  
 بر اندازند که علف آن حشیش فستقین سبب باشد و حشیش فیل کوش حشیش گاو و زبان بیا و در نجوبیا و نمک شاک باشد اگر این مسیر پیدا و الا از جو که فستق مفسد و از سبوس  
 سید و مانند آن بود و آن صورت که در آن فستقین و فستقین باشد و شیر خوش خفیف و هند بعد از شیر اصاف کشت و بر آن اندک کنبجین غرضی از اندازند که مزاج و معدله  
 شمل آن باشد و الا جالبی که نه کوشه از آن باشد که این تقویت معده او و تکلیل اخلاط سودا و دیگر مخرقه در مرقاق عروق آن کند و از غذای آن که از شیر بر شیر خواره ای  
 کنت اگر قوت آن متحل این باشد و شیر خجی نبوشانند و از بله سکونت او و صنعت او نقل کنند اگر قتل او را می و جب که کنبجین از آنکه از امواتی نباشد که این تدبیر تمام  
 در امر است و اگر مزاج مرعیض را در این مرض باشد تدبیرش همین تدبیر نمایند از ماده معده و چشمای او سوای آنکه در مدها و این و جب است که صبر بر موه و مصلکی و عود خاتم و دیگر  
 اندک آفرینند و اشیای مبرزه از آن ضامد بجاهند و در آن که اندران با بوند و کلیل الملک سبوس مانند آن آنچه سخن جالبی باشد جو شاینده باشد و شایند و و جب است  
 که از اموات مزاج او غافل نشوند پس اگر ادبی تغییر تغیر کرد و یا یکی از این کیفیات مائل شود و یا در تغیر نظرانی که مخالفت کیفیت موجب ض باشد باید کرد و اگر این علت غیر  
 ورم و معده باشد و مزاج او بار و پور و زوم شرب کنبجین شکر می عضلی نمایند و آن غرض بس که عضل سازند و در الم استفرغ او بدو ای که در آن فستقین و فستقین باشد باید کرد  
 و اگر قوت او تحمل استفرغ نباشد و در بدن او فضول باشد و وقت احتمال نماید این نوع هر روز یک تنج نبوشانند سخته آن برگ با در نجوبیه و گاو زبان عصاب بیستان  
 اصل لوسوس هم الحوس تودری کوفته بوزیدان کوفته پر سیا و شان هر واحد یک کف ترنجبین گل سرخ مو پیوستی هر واحد یک کف کبیر فستقین سستو خود و سبوس فستقین هر واحد  
 اندک بوزن و در دم هم در ظرف چینی یا شیشه با سفالی سبز اندازند و آب شیرین خوب گرم بر آن افزودند بریزند که چهار گشت پوشند و سرد و زود آفتاب گذارند بعد هر روز  
 یک تنج از این آب بیک و قیبه کنبجین عضلی نبوشانند که این استفرغ آن فضول بلاذیت کند و هر گاه قوت ایضیعت گردد و فضول باقی بود صلاح غذای او و ترک استفرغ  
 نماید تا آنکه استفرغ او ممکن شود و از آنچه معالجه این علت بدان نمایند بعد بریزند و زوم آن تقلیل طعام و ترک جماع و زوم آبرین است هر روز اندک از این فستقین و فستقین  
 و هند بکیزند و لیجات نشسته و لیله آماه مساوی و مصلکی اندک فستقین و فستقین هر واحد شل بکیزند و از لیله جات کوفته پیوسته غسل سبوس بعد جهت تقویت اسهال با اندک تر و در مزاج  
 سیاه و قهوه نیامی بشوی از آن مقوی سازند اگر معده ورم نباشد و قوت صحیح بود و مزاج او احتمال این کند در هر سرد روز از او درم تا سه درم بپزند و چون از این مرض علیل پاک گردد  
 از عود او این نباشند هر گاه مرعیض محکم بریزند و بر تقویه مؤله سودا و اجسارت نماید و مضرترین اشیای برای صاحب این مرض یا ضمت تشعبه است پس بیاید که مراعات او  
 بسیار کنند و ضلالت معده او نمایند و ندید کسی را که این مرض عارض شده و از آن تساهلی نمود و تدبیر جازم اخذ نکرد و امر او نفسا و مزاج و ذرب الخلال قوت مؤل کرد و ندیدیم  
 ششمر که این علت با ورم و معده او و حرارت و در مزاج او و معالجه استفرغانات نمود و اکثر اعضای او شخج گردید و مریح الم شدید که لاق او بود تا آنکه ملاک شد و این حالت آنرا از  
 استفرغ رطوبات محتاج الی بدن ضعف قوت و ارتفاع مجاریات حار و سردی و باغ جم بسیار و جمیع انواع مایخولیا و طریق معالجه آنها قریب یکدیگر است و زیادتى و کمی که در آنها  
 واقع میشود و اندک است و بقید نیست که این فرق از کسی که آنرا در فی تمیز باشد زائل شود پس انواع آنرا با استقصا ملاحظ نمایند ایضا مایخولیا که طول سه و فرط در است و فطو  
 عدم فکیر و ترک جمالست انواع ورم و کثرت خلوت و تنهایی با افکار و درش نوعی از مایخولیا می حسرت بر میگردد و با این نوع مایخولیا می و باغی مساوی مناسبت است و در که سبوس  
 آن احتراق سائر اخلاط مضاف گردد پس بدان کثرت نماید و گاه نوبت بدریدان جازم سد و جمیع افکار او فاسد گردد و معالجه این قسم علاج مرکب از انواع مذکور که مایخولیا  
 از تطبیب تحلیل و استفرغ مصلحت و آشنگی و تغذیه باغذیه موافق مزاج آن و ایناسن اجلاس او در مجالس مردم و جماعت بائی که در آن صاحب علوم و ملامتی و شرب جمیع کوفه  
 و اندک شرب لطیف نبوشانند و تقطیر اعراض سائر احوال او و تقویت قلب ایشان و همچنین قلوب سایر صاحب مایخولیا و ارباب تطبیب و جمود بزرگه تقویت قلوب آنها تقویت  
 قوت آنها نماید پس معالجه تطبیب را از نزدیک ظاهر گردد و در زمانه خود جراحی را از آن جناب دیدیم که خوردن آنها داشتند و زوم افکار او اجتناب از مردم و ترک استغفال بغیر علوم  
 و در سبب نمودند پس اخلاط ایشان محرق گردید و مایخولیا پیدا شد و بعضی را از ایشان دق زد و نمود و ملاک شدند و جمله آنها فارابی و عیسی بن ماسویه ابو بکر بن ابی  
 بصری و عمرو بن یقینت اندک بدین علت هلاک گردیدند پس این قسم تدبیر حقیقی مغالطه مردم و اختیار تنهایی و ترک استماع و مجالست مردم و تقطیر با افکار و مجامع  
 بودی می گردد و بدینچه مذکور شد از این حالت بر انسان عاقل واجب است که تقسیم نماید روز خود را و اگر قدرت نباشد هفته را و اگر نتواند ماه را و از آن بود و مسلح

کتاب فستقین

و مجالست مردم حصه گردانند و اکثر اوقات خود را برای علم و اکتساب نائل مصلحت خیرات مقرر سازند و نوعی از اسهال و نفوس و منفرد نگردد که این نوعی با است سار توها  
 و افسا و سیاست بدن او در نظام این مشهوره و ایضا گمانیکم که مصلحت انواع مایه لیا چون با خرسد و قشفت باقی ماند و اراده بر تلخیص آن باشد چیزی بهتر از تلخیص  
 ما و بچسب بعد اصلاح شیر استحاوت بر نیست بعد از آن آنچه با و بچسب باقی از عرض حجب بود و شلا اگر عروق مرقاق آن چیزی از اخلاط باقی مانده  
 با و بچسب نشتین را اضافه کنند اگر معده او متحمل باشد اگر قشفت میسب و جنات باقی بود باید که با و بچسب روغن بادام و ترنجبین تخم خیار و تخم بزرگک مانند آن افزایند و اگر  
 حرارت باقی باشد چه است که بر آن بجلاب و سنجبین روغن که و و امثال آن زیاد کنند و اغذیه بچسب آن باید و اگر عقوبت نفسا و ششاشل طحال کبک باشد باید که در  
 ما و بچسب مرقاق کبک بچسب من شل قرض یونند و قرض ششک قرض گل مانند آن مضاف سازند و شد بدترین مرتکب عقوبت این مرض هنگام زوال آن حادث میشود آن بیجا  
 اسود معروف بر ترقان سندیست و این بسبب قوع سرد و در عروق کبک طحال میباشد معالج این بنوشانیدن کبک عین غشلی و قرض کبر یونندی و قرض نقره تو قند ریون  
 باید که در دو گاهی عقوبت این علت و ماسیل و خراجات مخصوص در مرقاقی ظاهر میشود و این دلالت میکند بر آنکه اخلاط متعصبه منحل قریق و سببیت گردید بعضی از آن خارج شده بعضی  
 باقی ماند و بعروق و قاق آمده ما بین جلد و لحم خارج شده و چون این علامت پیش از تعیین کنند که عروق خالی شد در مریض صحت یافت و آنچه از غلبت و میل خراجات باقی مانده  
 درین هنگام بهترین اشیاء پزیرند پزیرست و تغذیه با غذایه صالحه مانند قلیل انشول و نشانیدن او در چشمه کبریتی شوی اندک است و لزوم مالش هر دو غنمای مجففت نشفت  
 مثل روغن گل و زیت معمول از زیتون خام و روغنی که در آن پنخ و دخت اشجیر و مانند آن جوش داده باشد و خوف بناید که در این واپس قروح جذامی خواهند شد بهر آنکه  
 استقرخ بدن و تنقیه از اخلاط شده است و این هنگامی است که عقوبت معالج و در آخر مرض حادث شود و اما اگر در ابتدا می مرض حادث گردد و از برون آننا قروح جذامی خذ  
 کلی نمایند و اصلاح بفسد و استقرخ و اصلاح غذا حتی الامکان کنند و بتدبیر خود در طریقی که بدان اصلاح تغییر خون کرده میشود و مخلوط سازند ایضا موصوف الیود و امراض معده  
 و رباب مرقاق نوشته که این علت بادشاهی را بسبب رول نمود بسیار و نوشیدن نمیند که مفرط عارض شد و حرارت بر آن غالب کرد و معده و میان کتفین او متماکم گردید و وسوسا  
 و غم و فکر اکثر نمود و اطباء او هنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده و سبب پنخ و حبل فاویه او را خوانیدند و بلای او عظیم گردید و قریب بود که مالک گردد و طبیعی  
 کمی آمد و در حال بر طریقی اطبا سندی که بنمود زیرا که ایشان در صنعت پیشوا بودند و بالاتفاق ایشان غلطی واقع شد و هرگاه امر آن بادشاه متقاوم شد برین صهره که آن  
 همراه او بود و طلب بن تحریر فرمود و من حاضر بود در مرض او را نشناختم و ما اشجیر و حریبه خندروس ادم و چیزی صلیح یافت و بعد از چند ماه که خواب نکرده بود خواب  
 و زنی طبیعی بر شده اشارت بشرب شیر خرم نمود و درین برای خطای او ندیدیم سببیت کبک بود و طریق در معالج و آن بادشاه میان ما اشجیر و شیر جمع نمود و مجموع این شرف  
 و حریزه خندروس که بدان اشارت کرده بودم نوشید و ترطیب بدن او گردید و آنچه در معده او بود و در کتفین زائل شد و تسکین یافت و خواب طبیعی نمود و از آن ابتناع  
 یافت بهر آنکه آفت این علتت سر بود و هرگاه آثار صحت از مرض دیدم فصد او کردم و اگر فصد او در ابتدا می مرض میگرد سببیت زوال علت او میکرد و صحت کلی یافت  
 و آن اطباء می ناقص چون این مرض او دیدند بسبب جعل خود با بدان بر مریض حیانت کردند پس تامل باید کرد و آنچه در وضع این مرض اعراض خاص و اسباب فاعل آن ذکر کردیم  
 تا صورت آن بر ششای نماند و گوئیم که در علاج آن بر طیبیت چه است که استقرخ مریض آن بد او بچسب بناید که بهر آنکه طریقی که در آن غذا از معده نماند میشود و بوم مسدود بود  
 و خطا موجب من غلیظ عسل رضی است و اگر امتلاهی بدن مریض ظاهر گردد و بفسد باک نیست و موافق ترین عروق بر ذهاب نفس و فصد برای این علتت همانست سنجبین  
 بسلیق و اگر بفسد امتلا و در علاج علیل معلوم شود چینه های لیدین مثل آب چنتر و آنچه آب سوس گندم خطنی و پوره امینی اندک روغن بفتنه مانند آن حفته کنند و بر منحل معده  
 او بزرگ سپنون برگ بارتناگ آرد و بفتنه اندک و سببیت برگ موز ترشما و نمایند و اگر از سروی که با آن موضع رسد ناخوش باشد غذا در با فعل گرم کرده بر موضع نهند باید که در  
 لزوم ما اشجیر و حریبه خندروس را بدو در اغذیه لحم سینه تیره سوده و اگر باشد مفرور بکند و ما ششای بنیاد کنند و بعضی از او آموزان در دنیا را بدو در بعضی که آنرا جرح بود بر آن  
 وارد شد پس گمان کرد که آنرا با اینجلیا است و سفیدی قاروره او دیده ایا ج او را خوانید و استقرخ او با طریقی مقوی با جرح نمود و مرض نماند و مریض شرف ممالکت گردید  
 و در امر او با بوم هر موسی بن بسیار طلب شوره نمود و او امر ما اشجیر و حریبه خندروس و ترطیب بدن او حتی المقدور و لزوم از آن نفعیت و خوانیدن ماهی کوچک سخن فرمود  
 و اندک شراب بعضی قریق آنرا نوشانید و در اندک مدت مریض شفا یافت پس چه است که همین طریق معالج مریض این مرض نمایند و تضییع جنب و تیغ او قریحی

کبک

کبک

مرتب از جوده که دو آب سید و مانند آن کنند و برین را با اجازت جلع نباید داد و تا فترتین اشیا که در معالجه این دیده ام هر گاه آنجا امتلا باشد فصدش محتمل است ای لینه  
 و در طبیب بغداد است و گاه بندرت خار که این مرض سرخ ناصع بود و درین حالت در تربطیب فرزند و با ما اشعیر حجاز حصری بریند و غلای او بر بیاریات مزوره ششیرین سازند  
 و از انفع اشیا برای این مرض صلاح غذاست مولف اقباس می نویسد که بعد از فصد با سلیق چپه مردان و صافن در زمان به تعبدیل مزاج تا یک هفته شربت گاو زبان  
 تخم بادرنجوبیه هفت ماشه پاشیده بنوشند و از غذا برنج و آب پخته مرغ کتفا کنند و یا شور بای پخته مرغ و یا گوشت بزغال بر روغن گاو پنجه بنان تنگ بند و بعد از هفته فصد  
 اسب چوب کشایند و منفع از سبناج بادرنجوبیه گل سرخ هر یک نه ماشه در روغن گل گاو زبان هر یک هفت ماشه تخم شوش سده ماشه اقیهون پنج ماشه مویز مرقی کیتولیه  
 و عرق شاهتره و عرق بادرنجوبیه و گلاب هر یک ده توله خیسایند و صبح جو شاییده کلفت چار توله همچون نخلج و دو توله مالیده صاف نموده بنوشند تا پانزده روز در جلوب  
 نفع بعد سنای کلی مدبر یک توله لمبایه سیاه کینیم توله استتین چهار ماشه بریند چینی نه ماشه مغز خیا شنبه ترنجبین هر یک هفت توله شیر ششت چهار توله شربت مطبوخ خود و سوس  
 چهار توله و زین با دوام هفت ماشه اضافه نموده شب حب لاجورد یا حب اقیهون نه ماشه در همچون نخلج و دو توله آسینجه و ورق نقره پیچیده بخورند و صبح مسهل مذکور  
 بنوشند و بجای آب عرق گاو زبان و گلاب بنوشند غذا و دیر بخورد و مرغ وقت شام سه مرغ و پلا و یا مان خشک توری بشوید و مرغ شرب کرده و هفت  
 روز دیگر جوهر هر یک یک ماشه در خمیره ابریشم نه ماشه سرشته ورق طلا یک عدد پیچیده دهند یا لاجورد و مسهل هر دو حدیکه ماشه با لکه برنی یکت و با خمیره گاو زبان ده  
 یکت نه آسینجه و ورق نقره پیچیده بخورند با لایش شهاب گاو زبان هفت ماشه شیره تخم قرطم و یا بیان هر یک ماشه الیچی کلان پنج عدد و عرق شاهتره و گاو زبان گلاب  
 هر یک هفت توله برآورده شربت بادرنجوبیه یا سبب چهار توله و نخل کرده تخم و خشک یا شترتی یا بالنگونه ماشه پاشیده بنوشند و بعد از سه ساعات ماشه از پاره به تعبدیل مزاج  
 خمیره گاو زبان و زین یا دوا المسکت واری همراه عرق عنبر یازدک تخم شترتی بکار برند و از بخرات و مسکرات اجتناب زنند و اگر نقیبه با او آید بن بکرات شربت بلکله  
 هر سال سته چهار بار کنند امید که تمامه زائل شود و اگر چه سه روز است و بعد از هر چهل روز فصد سلیق کردن استعمال این علت میکند و با احتیاج به تدریری دیگر می افتند  
 و برای آوردن خواب نمک سیاه و شیریش آسینجه برکت دست و پا مالیدن فی الحال خواب می آرد و بار بار تهرجه در آمده و با وجود تدا بر مذکوره گاهی در طعام ایشان او پیوسته  
 کاسریاج چون زیره و فلفلین و در چینی و نجیب و مسهلکی افکنند و مرق را طلیه نموده مخلد مانع نفع بلعل آزند و این مطبوخ همه اقسام بانجویا و خصوصاً مرقی پیچیده  
 گل سرخ و در شقال اقیهون کینیم درم فترتین یکم برگ گاو زبان یک شقال نبات سده توله و این دوا تا چهل روز نتوانند دهند که بلوغ نفع است گل سرخ دو ماشه  
 گاو زبان سده ماشه کوفته پنجه نبات هفت ماشه تخم و خشک ماشه آسینجه اول بخورند بعد الیچی کلان سده عدد برگ گاو زبان سده ماشه تخم شاهتره و دو ماشه در  
 گلاب نه توله و آب باران ده توله کلفت کینیم توله جوش کنند که بر نیمه آید مالیده صاف نموده بنوشند و وقت صبح و غذا چوب مرغ بنان خشک توری دهند  
 لیکن باید که تا پنج روز الیچی یک عدد و گاو زبان و تخم شاهتره هر یک دو ماشه و کلفت یک توله گلاب چهار توله زیاد کنند هر روز و از روز ششم اضافه کردن  
 ادویه زمانه قوت نموده تا چهل روز دستور نوشانند که مکرر تهرجه سیده و کذا شمس مطبوسول و دو ماشه در اطر فیصل اقیهون علوی خان یک توله خوردن

چگون و وسوس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ایلاتی چهار قسم است یا نیا و دوا الکلب صبارا و قطرب پس یا نیا عبارتست از جنون سلیبی و دوا الکلب نوعی از انس است و ما در بیان  
 این هر دو وسوسه ای محترق یا صغریا از وسوسه صبارا جنون مغرط است که با سرسام صغریا می مرکب باشد و سبب او صغریا محترق است و قطرب قبی سست یا بانجویا و سبب  
 دم محترق یا وسوسه محترق یا صغریا محترق است ماده او از ماده مایا در حرارت حدت کمتر میباشد و در پیوسته و غلظت بیشتر و لهذا این مرض مزمن بود و طریقی تشخیص  
 از اقسام مذکور باید که او را در یافت نمایند که با جنون تپه است یا نه اگر باشد و قارور و سفید و رقیق مائی و جنون شدید یا نیا یا نیا اختلاط غلظت غیره آثار سرسام  
 صغریا می شامل بود صبارا باشد و اگر تپ نباشد و درین صورت اگر دیوانگی با اقدام جمعیت و جنطرات غضب ترش و بی و ستر عبت شدید و نظر صبارا و تپه مثل نظر  
 درندگان باشد و هر چه با پیشنگین بود و بدن لاغر مائل بسیار بی توضیح صغریه صلبت خاروره زیتی قریق و گاهی مائل بنایت بود یا نیا باشد و اگر وسوسه خلق غضب  
 و اید و تحاطب عبت موافقت و مهربانی تلقین مثل طلج کلاب بود و دوا لکلیا شد و اگر بهای بنایت ترش و باشد و در یک مکان بیش از یک ساعت قرار نگیرد

۱۴۱

وازمردم گریزد و در روز یکبارستان دو پراهن پنهان شود و اکثر شب غلامه گردد و باشد که از مردم ترسد بلکه تمام آورد و کثیر الحزن و متاسف وزردی استرگ و خشک شدن  
 بوی چشم غائر و بدن لاغر بود مثل خرمن سنگ و از کند و گاهی بر هر دو ساق او قروح پیدا شود و نظریاتش فرق دارد که ماده قطره دای محرق است یا صفراوی محرق چنان  
 که صاحب او اگر تشنگر و خاموش بود و در صورت تکمیل چندان گوید که سماع را خلاصی از ان دشوار گردد و چون بصب آبید و بر فر نشیند و بدن او بسیار نحیف و رنگ او  
 مائل بر سیاهی بود و سودای محرق باشد و اگر با اضطراب و بیعت شدید و خیر کثیر و قلق و زردی چشم بود و سرعت شرارت کند و بزودی زائل گردد و صفراوی محرق  
 باشد و گویند که ماده مایه و مایه لایحیا برابر است در سودا ویت لیکن ماده این علت سودای محرق از صفرا یا از سودا است و آن زردی ترست از جهت ماده و ماده  
 مایه لایحیا سودای طبعی کثیر یا اتحرقی از بغم یا از خون شیرین بود و چون از بغم محرق کم باشد و فرق دیگر میان آن هر دو اینست که اکثر لایحیا از حصول ماده سفید  
 در او عیه دماغ میباشند و مایه اکثر از حصول آن در وقت دم دماغ و جوهر آن بود و مایه لایحیا با سودا و غن و نفوس و سکون بدون اضطراب شدید می باشد  
 بخلاف مایه که با اضطراب و توتب و جستن بسوی مردم و بیعت و نظریات بسوی مردم مثل نظریات بود و فرق در حمه دماغ و مایه آنست که صاحب حمه در  
 خود احساس می نماید التهاب و حرقت تنگی که بر آن مضمی می ماند صدمع آن از اشارت التهاب و حرقت با وجود آنکه خالی از مصلع نمیباشد و غفل او ثابت می باشد  
 و نظام کلام او تغییر نگیرد و در او از جمعی مطبقة با قوروشدت ضعف خالی نمیباشد و درین علت فساد عقل و دوام صدمع و تغییر ترتیب کلام می باشد و با این جمعی نمی باشد  
 جهت آنکه درین مردم نیست و کذا فرق درین مرض و در سرسام حار از وجود تپ گرم مطبقة سرخی چشم و اشک و امثالای عروق آن در سرسام و عدم حمی و فرودن  
 چشمها بدون اشک و خشکی و خشونت پوست پیشانی و نجافت بدن و صلابت و صغریض و در اکثر لول زیتی در مایه مایه که در او در اکثر الکلب عقدا و بنی باشد  
 چنانکه در مایه مایه باشد و آن بدویت اقرب است و اکثر عرض این علت در خریف می باشد جهت رذالت اخلاط در آن و در برج و تابستان نیز بسیار می باشد و نزد  
 و زیدان باد شمال است را می یابد جهت شجیفیت و طیس آن و این علت اکثر زائل و نخل میگرد و بوسیر و دالی و گویند که اگر کتب بیاورد و الکلب حرارت جگر و پوست  
 آن باشد و عقب او دستت عارض شود و بطوبت آن نخل و زائل گردد و بیشتر این علت بشارت معده افتد و از زنی کردن شفا یابد و از علامات مندره پانیا  
 کابوس با حرارت دماغ و امثالای قدین از خون و سرخی آن و بستن خون در پستان زن است و چون دوالی در آخر مایه عارض گردد در اکثر ذلالت بر اعمال از اول  
 آن مینماید و بلباست که عارض میگردد و مایه و امراض حاده و آن دلیل بجران است و در اکثر نشدند و مایه ذلالت بر بجران آن مینماید و شیخ میفرماید که صبار از خون بیشتر  
 که با سرسام عارض فردای عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه سرسرم می باشد بزیان بطور محزون مضطرب میکند و با قرینیس مفرد بزیان و اختلاط عقل می باشد  
 و با آن جنون نمی باشد و اگر باشد صبار او و ایضا گوید که آن مایه است مرکب با قرینیس چنانکه قرینیس گوید که مایه لایحیا مرکب با دم و تپ است و بیشتر در صبار جنون  
 تقدم میکند پس عقب آن دم و تپ میشود و صبار را نگاه می باشد که چون قرینیس از صفراوی صرف و محترق بود پس این ماده هر گاه بسوی دماغ منافع شود و با  
 وصول خود جنون حادث کند و با وی یا بعد از آن دم پیدا کنند سبب صبار باشد و در قرینیس جنون عارض از دم می باشد و در صبار جنون و دم هر دو یکبارگی  
 از ماده حادث میشوند و یکی از این هر دو سبب گیری از آنها نمی باشد و اگر چه گاهی هر دو احاد از آن هر دو سبب یابونی و دیگر میگردد و هر گاه صبار را ظاهر شود و با سر طویله  
 مضطرب ترتیبین و خواب جستن نفس که نیز نتواند و نسیان و جواب غیر مطابق سوال و سرخی چشمها و اضطراب آنها و گرانی در آنها و گوید که در آن چیزی افتاده است  
 و گاهی در آن زردی می باشد و در آنجا احساس تمد و نزد قنار و وجع بسبب تصاعد بخار می باشد و ایضا در چشم اشک بغیر راه و بغیر یک چشم سیاهان میکند  
 بعد از آن چون مرض مستقر گردد و تپ سخت و زبان تشن و خشک شود پس در آخر آن حرکات پاک بسبب ضعف ساکن گردد و حرکات تسهیل شود و حتی که تشنگی  
 پاک و از جنون بزیان منتقل معجز از کلام و قنات آن باقی ماند و بر چیدن ریزد از جامه و گاه در اکثر اقدام نماید و در بعضی ضعف و صغری و صلابت بسبب  
 طیس زیاد گردد و گاهی صبار را غیر محض و صرف واقع میشود پس حالات او از کلام و ذکر و حرکات مختلف بود که گاه منتظم و گاهی غیر منتظم باشد

علاج کلی اقسام جنون

بقول سخی در معالجه جنون باید که اولاً اعتنا با مردم و ترتیب آن کنند باین طوری که در آب شیرین بنفشه و نیلوفر و بنفشه و زردی و غیره که در آب

و خشکاش سفید و گل سرخ و گل بابونه و فلاح جو شاییده بر سر ریزند و این فطول یک مرتبه صبح قبل طعام و یکتبه شب استعمال نمایند و بر نفس اربست نشانند  
تا فطول بر مقام سرد باشد و اثر آن در اندرون سربسولت برسد و بر روشن بنفشه و یاروغن نیلو فروروغن کدوی شیرین بشیرین و فتران در بینی چکانند و شیرین  
یا شیر بر سر زد و شش و اعضا می خشکی و دست و پایی او بر روشن نیلو فروروغن بنفشه با آنند و ساقها و رانهای او بر بندند تا ماده با مثل مغز بگرد و او را در آنجا  
باشد شربت خشکاش که با پوست آن ساخته باشند باب انار شیرین یا با القوی یا آب انو بخار یا با آب شیرینوشانند و اگر قبض طبع باشد خسته های لینه مثل خسته معمول  
از باوند و بنفشه خشک است و متشرب و پستان و خلی و خار خشک روشن که چند تازه و فایند و شکر سرخ و نمک کتان لبل آرنه و غذا اگر حرارت شدید باشد بکده و دخیار و سمنان  
و ماش و کاه سوسلق و مطبخ در روشن بادام سازند و اگر حرارت نباشد چوزه مرغ و دراج و لحم بره و پاپیچ بزوزره و میهنه و ماهی تازه که کوچک شراب مزوج باب بسیار بند  
و هرگاه در داغ چیزی ترلیب حاصل شود و احتیاج بر تقیه بدن باشد مطبخ معمول از زنبق و غیره آنچه اسال فصول صفراوی محترقه کند استقرخ نمایند چرا جانی و ایامی  
که علاج این ابلجی سرسام حار نزدیک است اول نگاه کنند اگر استلای اطلالا باشد فصد نمایند تا اندک خون رودی کم شود و بهر وجه که ممکن باشد تا بهر ترلیب کند و در هر  
بدت تقیه سودا نمایند و آنجا که غلط موسوی یا صفراوی باشد بعد از فصد تقیه مطبخ خلیک کند و آنجا که سوداوی باشد مطبخ قهیمون کنند و صفت مطبخ ایامی پوست  
بلبله زرد پا زرده درم پوست بلبله گامالی دو درم فستقین قهیمون هر یک چهار درم بسنجان یکو فته پنج درم سنای کی سته درم تربدیم کوه فته چهار درم آومی سیاه سی عدد  
ترسند هر چه بست درم فلوس خیار شربست درم ترنجبین پنجاه درم بدستور مطبخ بزیزه و صاف کنند و اگر حاجت باشد نیم دانگ سقونیاد در آن حل کنند و بهر بند و این  
مثل دستور ابلح است و اطبالا لئق هر شخص در کمی و زیادتی آن تصرف کرده میدهند و باشد که بنفشه و خناب نیلو فروریا دهنه و بر عایت معده عطکی و آیسون  
اثر نماید و تا بهر ترلیب این ترتیب کنند که هر صبح خشکاب چهل درم با بست درم شربت خشکاش و سته درم روشن بادام بهر بند و صفت شربت خشکاش آب نیلو فروریا  
بنفشه و آب کدو هر یک نیم تخم خشکاش سفید صد درم کوفته و بعضی اطبا یک مثقال بزیزه لئق کوفته یا یکسند پس تخم را اندرین آب استه روز تر کرده با بست با آنند و  
نوشتر و آب رصاف کنند و یک تن شکر از نهمه بطریق جلاب اقوام آرنه و بعد شرب این شربت حمام و آرنه و الش و روشن بنفشه کنند و بعد حلام آسایش نوده غذا  
سبک سیرج ایشم جید اکیوس چنانکه معلوم شده بهر بند و اگر از خشکاب ملالت نماید شربت مذکور باب انار شیرین دهند و اگر طبع قبض باشد شربت آوند و نهمه تا بهر ترلیب  
بیکرند و نگاه کنند اگر داغ فصد موسوی باشد رنگ زیزه زبان یا رنگ پیشانی یا رنگ بینی بکشایند و اگر فصد سوداوی باشد در هر چند شربت و در هر چه بسیار دهند صفت  
حسب بسیار یا در فتران قهیمون هر یک دو درم سطوخ و دین حجازی محسول بالاجود محسول هر یک یک درم خرق سیاه چازانک بلبله گامالی دو درم کتیریک درم بدستور  
بسیار و اگر فصد صفراوی سوزخته بود و حسب بسیار بدین صفت سازند یا در فتران قهیمون هر یک یک درم سقونیاد نیم جز و شربت مثقال جونا بقدر حاجت باید  
و اثر و طبع بسیار در خشکی نشود لیکن چندان دهند که صفت او معلوم کنند و اطولات چند آنکه تواند بکار برانجامند اگر در یک و زیزه لئق ابلح آرنه و شیار جاده بعد از تقیه  
صفت فطول بنفشه نیلو فروروغن طی شاه سفرد کسکاب جو برگ بیدگل سرخ برگ کونک بابونه هر یک شش برگ مود تر برگ غلب اشکاب هر یک شش برگ بهر که بخواهند  
خامیش سر و بهر بند و آب آن نیم گرم بر سر ریزند و کاه و پاپیچ بره بزیزه و آب او بر سر ریزند و شیر فتران بر سر زد و مسکه بر سر طلا کنند و اگر خواب نیاید پوست  
خشکاش با بوننه جو شاییده بر سر ریزند و در غذا کاه و تخم آن بزیزه و اندک دار چینی در آن اندازند و قبض طبع رواندارند تا بخار بر سر صحو و کنند و آنجا و ساقها  
پیوسته بر بندند و همی مالند و پایی در آب گرم نهند و بشویند و اگر در آن آب بابونه بزیزه برتر باشد و مغز تخم کدو را در بنفشه پرورده روشن آن بکشند و در بینی مالند و بنگ  
و بر بافت و خسته کتله پایی مالند و اگر روشن کند و با شیر زنان یا بسفیدی بیضه مرغ بر سر نهند و در بینی چکانند صواب باشد و اوید و در بول و در اندرون شراب قوی سفید  
مزوج موافق بود و طوبت اثر نماید و خواب آرد و اگر کسی را بر بنجان یا خیشتن را مضرتی رساند بر بندند و علاج کنند و اگر چیزی مثل نفس ساز زیزه یا در آن بند کرد و در هر چه بسیار

بسیار است

بسیار است

در بعضی دو پیه نافع اقسام جنون

قوی گفته که نیم درم افیون با آشوب جنون را در یک روز و در یک لیکن احوط آنست که اول از قدر ظلیل شروع کنند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و گویند که موسوی را  
سوزنه بر روشن گل آینه در بینی چکانند جنون را زایل میکند و کایم علی گوید که مسخو با نطق هندی بوزن چهار درم روشن بادام نافع جنون است و گویند که در شکم خناب



یافته میشود اگر بساید و باب و شکر بوشانند جنون را از اکل کنند و از عجز است محرم است که اگر جنون نصفت درم اصالح صغیر شود و باشد بجز رحمت یابد و در کتابی  
مرقوم است که اگر کشیش که درم و ناخن سگ با نخن با ننه در باره چرم شتر تنوی که کرده در گوی جنون بندند از و سوس خون با نیا نماند و هم غصه صریح است شخصی میگفت که اگر داغ بوم  
باب و انگ گرفته یک چبه که فو بزود و در آن مزه فرج نموده و یکسایه و انگ خون غراب اسبینه بقدرد و و و بچند قطره شامه سفید سحر طمانند و از آن جنون بجز بست و سوسیدگی  
گوید که خوردن تخم بزرخو بربشکر و کذا بقا آن مسلوب بر و غن بادام و کذا و کذا و زبان کذا اسبینه شامی اکلا و شام و کذا اکل تخم کایان و داغ آن در سوس و داوی مجرب است و از  
حکمای دیگر نقل کرده که شربت کذا از ترخان و کذا از تیمون بطریق دیگر در این نقل کرده است و کذا از تخم تیمون هفتاد درم و در هفتاد او نیمه شیر تازه تر کرده و کذا نیم درم پوست بچ  
کذا زبان و کذا تخم خطل و برگ او مصلح بنشاسته یعنی عربی یا کثیر او اکل تخم کبک است و در متواتر و کذا خون غصبه و کذا اگر خرمنه خشک بریان کرده ساید و کذا مصلحی و کذا  
آله و کذا پودینه نهری و کذا انگاش کذا اکل کلیل الماک یک مثقال غسل کف گرفته و کذا بزم سرج و کذا حریره آرد است و در متواتر و کذا اسطوخودوس و کذا سبیل الطیب  
و کذا از شیشه عان و کذا از خرمن خشک و کذا در و کذا کاه و کذا شیرین تازه و هر واحد داغ و سوس و سوس و داوی و جنون است و کشنیزه سفید و سوس اس کج بجهت است و تخم  
بنایت قوی است لایس و سوس اس حادث از صفای محترق و سحر و داغ که بنشک کرده سوده و کذا از هر که کبک نطول طبع اکل الماک نیم گرم بر سرد جام در بر سرد  
کبک نیز نافع و سوس اس سوس و داوی است و طبع کبک که در جو صله کبک کایان برقی آید بر صاحب جنون سودمند است البته جنون و سوس اس کج بجهت است بسبب ارتفاع  
بخارات گرم از او و تپت قه شش بهترین معالجات آن نمک گیشیانی است چند باره و بجا فرخیزین و سابقین و یختم آب نیم گرم بر سرد و شیران شیر نماند و بنشیند کوه بود و کذا  
و با عیار بزار که در مغز و کاسنی و کاه و خیار و خرمنه و خوار و رحمت تقیبا نمودن و کسب عین شیرین خرمنه خیارین نوشیدن مفید است غذا از اشعیر و ماشل شش بر نیا و داوی و در صورت  
با گوشت چوزه مرغ و حلوان و اگر بعد از تناول او و نیز حیفه خار چون فلفل و زنجبیل و انشای بخور مثل پیاز و سیرو خردل بسبب تجرد و یا عقب جلدن بسیار شای و در آفتاب سوز  
جفاف و داغ و از بیداری سحر و یا کثرت فکر و خوض و مسائل دقیقه حاضر گردد و کبک تو بر طبعی از داغ بنطولات و سو حلات او بان برده و طبعه حرق دارند و در حال کوه چرخ با

علاج با نیا و دار الکلب

بجاش و ترطیب بقیه سوس و کذا و بعد از تقیه نیز از داغ و غذا بر طیب که شسته و مغزات مناسب تقویت قلب نمایند با بجا سارند تا بر مثل علاج با نیا و مع زیادتی تبرید و ترطیب  
و ترطیب هم از تر با نماند و استعمال سو حلات و نطولات و لزوم غذا پیش از لاشعیر و روغن بادام در روزی چند بار و اگر بعد از قصد سحر حاضر گردد و بویان بعضی مختار است مفید  
بود و از اشعیر شربت نیلوفر و شربت عناب شربت تمر سندی و آب البو بخار و آب انار شیرین و مغزوات بکشک چوشی و ششخاش یا روغن بادام و فالود جات قلیل الحلات  
بشکر و روغن بادام و تغزق سر و روغن اکاب و در صورت کثرت بخاری دادن و یا تو ذاب انار شیرین نافع است این همه الله گوید که در نیا و داوی الکلب بید  
و ترطیب مزاج بنوشیدن نادر اشعیر بر روغن بادام و استعمال با القرع یکسبک بچین قلیل الحوضت و تعدیل طبع آب تمر سندی و آب بخار شربت نیلوفر و کذا و غذا از کوه  
و ماش سازند و کاه بسیار خوردند و هر گاه چیزی اثر ترطیب در داغ ظاهر شود و بهر منلی باشد اسهال کنند و بطبوع لبلیله و غیره که مزج فضول مره متحرکه باشد و اگر ممکن باشد  
حقیقین لعل آزند و بعد از تقیه بخورم فرایح و بره شیر خواره و ماهی مخوری قوت را یاری دهند و شراب مزوج باب بسیار اندک بنوشانند بعد از آن صرف عنایت بعلاج سر  
نمایند با نیا که موی سر بر آشفند و آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و برگ پید و گل سنج و چو مقشیر نیم کوفته و پوست کوه و خشخاش و ناسخ بچند باشد بسیار قلیل الحرات بر مقام  
سر بریزند و شیر و خزان بر سرد و شند و در زمین چکانند و چله آوردن خواب کنند تا حاجت مرض بشکند بنوشانیدن شربت ششخاس آب انار شیرین و نشوق انیون و اعتنا  
سفلی بالند و حمام نمایند پس هر گاه حرمت مغز ساکن شود و مریض با نفاقت آید قصد سر و کنند خصوصا اگر مرض از خون محترق حادث شده باشد و اعاده تبرید مزاج  
و ترطیب آن کنند تا که فلاح حاصل شود و شرح میفرماید که اگر کلبه صغیر در بدن از قارور و سائر علامات معلوم شود و تقیه طبع لبلیله نمایند و اگر سوس و ای صرف  
باشد گاهی احتیاج بستن فرغ از تیمون سافج هشتاد درم با کبک نیم درم با جوهر و افند بعد تو به سوس می نمایند اگر اسلامی و موی یا سوس و موی در آن باشد  
قصد رگ بر زبان کشانند و در دست تقیه او این حسب کنند با یخ و تیمون و اسطوخودوس هر واحد یک جز و مستقیم نیم جز و بیله نیم جز و خوب که با از این ساخته بعد  
تقیه کلی و شبهای متفرق هر شب دو درم بخورند و این حسب نیز نافع است تیمون بسفنج هر واحد نیم درم جزا زنی لبلیله کالی هر واحد یک درم اسطوخودوس دو درم نمک کبک

شتم شغل هر یک چهار درم میلاد حاشا نرفی سیاه هر دو اندسه درم تربا بست درم سکنجبین عملی شسته استعمال کنند و غرغره سکنجبین تموم نکند چون از استعمال خوب  
سود مزاج عاجس من شود و مو قوت کند و بعد از تهیه تمام بر تیره بر تریب نطولات و غیره نماید لیکن تمسک طبیعت بیشتر از قصد تیره بکنند مگر آنکه او در شیریه التریب یا نته نشود و الا با رو  
در آن با بونه ذهل کند و گاهی در نوم آن احتیاج بنوشیدن و یا قودا آب ناما شیرین میشود تا تریب کند بشرت او تا تمسک نماید و یا با شیر در روغن بادامین بسیار نافع است چون  
نطولات و سوطات و طبه او همان استعمال کرد و جلیله نماید در نوم آن با آنچه خواب آورد از نطولات و او همان سسته ناصت روغن کا مو و از شیر آنچه طلب باشد مثل آنچه بنوشند  
و مثل سکنجبین آنچه در آن لطیف و تخفیف و قطع باشد نماید و نشانید و هر گاه که قبض طبع دریافت شود و خسته کند تا بخارات مودمی از نقل بسوی سر ترفع نگردد و باید که در آب  
ایشان پنج بار دانی و شوی و تخم آن بنوشاند و هیچ کس بهیضه آن فاشست نافع بود و شربت ازان هر روز شقالی و اگر نشوند در طام ایشان داخل کنند و پیش برین ششوی  
بیشند که ازان جیا کند و تهرسد و او را بزرگ داند و مدام را بنا و ساقهای آن بر بند تا بخار بر شل جنب کند و بهر حال اغذیه ایشان رطب بیاید مگر با وجود رطوبت آن  
از آنچه محرت سده بود مثل نشاسته و مانند آن نشاید که این ایشان را بسیار ضررست و سایر علجات آن بدانچه حذر ازان و بهر جهت مثل علاج النجری است و چون  
اعطاط شود و در نوشیدن شراب کثیر از آن پاک نیست که آن مرطب منوم ایشان است باقی همان است که در قول جراحی گذشت طبری گوید که آنچه در ابتدا می علت  
مانیا و دارو انکلب بدان معالج کنند بر هر مرضی است از انیمه یا سبه لزوم تریب برده و غذای مرطب مثل نوشیدن ما و شیر و شربت نشاسته و یا قودای ساده و این شربت  
دو گرم بنوشانند بگیزد آب طلا و آب نیافر آب گل سرخ و آب بنفشه و خنکاش سفید گرفته درین آبها سه شانه روزی بکنند و بعضی اطباء با صد درم خنکاش یک درم و ربع یک گرم  
بزرگ بنفشه سفید غیر گرفته و داخل میکنند بعد از افشردن آب صاف گرفته بشکر سفید شربت القوام جلاب بپزند و این بهتر و لطیف و یا قودا است بعد از ازان چون مرض سکون یا  
فصد قیال کنند و حل طبیعت با این مطبوخ نماید بسیار درم از آنجا راعاب هر دو اندسه و در قریب از اینها تخم پاک کرده بست درم سکنجبین پانزده درم برگ  
عنب اشعری یک دسته کشوش و تخم کاسنی هر دو یک کسک بنفشه پنجم درم هر دو سکنجبین بپزند و در آن دو دانگ فستقین و نیم دانگ سقونیامی مشوی حل کرده نیم گرم  
بنوشاند و این وقتی است که قوت و احتمال نماید و در مزاج او مطا و عت کند بعد از ازان در طریق و از زرد ما و شیر ما و شیر ما بنوشند و در غایب مزاج و در آن معمول  
باشد و هفتان و گاه موسوق و قطف و کاسنی سلونی دهند و اگر مرض اعطاط نماید و چون در غرغره رطب جو ذرات بنفشه س مخلع بران بفرار و با آنچه بزرگ مطبوخ بنوشند  
و اش مشر و قطعات از بنفشه سکنجبین و در لاج و تدر و زرد و بنفشه مغسول بر روغن بادام آب شیرین دهند و طریق غسل آن نیست آب شیرین در پاتیا کرده با این  
اندر روغن بادام اندازند و چوشانند تا آب فانی گردد پس بنفشه در آن بشکند و حرکت بسیار دهند و چون بنفشه بنفشه شود و بگیزند و سفیدی از زردی جدا نمایند بعد از بزرگی  
اندر روغن بادام چکانیده با قطف سلونی و اندک کشنیر رطب بچینند و اگر جاز و طلع یافته شود اندکی ازان بچینند و اگر زنده بادام تر باشد قبل استحکام آن بشکر سفید خورند  
و چون مرض تسر گردد این سوطا بکار برند آب حی العالم آب حیثیشه مایشا آب برگ عنب اشعری جلاب چوشانیده صاف کرده روغن بنفشه روغن نیلو فوری روغن مغز تخم کدو و بنفشه  
و شیر و خران همه را بقدر او رطب بوزن مساوی و مختلف بحسب عراض مرض قوت او دیگر گرفته جمع نموده لعل آرد و نطولات برین آب سازند بگیزند بنفشه خشک و بنفشه  
و سبستان و گل سرخ هر دو یک کسک بنفشه سوس گندم هر دو اندسه و کسک برگ عنب اشعری دو دسته بزرگ برگ اسپنول یک دسته بزرگ برگ خبازی یک دسته همه را در قوت  
آب شیرین بچوشانند تا مگر در بعد نیم گرم بریا فرخ و سیون از بلندی یک شبر بپزند و بعد از خنک این بپوشیدان سر و سکون و خواب امر کنند و اگر زنده نستان باشد  
از تعرض هوا خنک کنند و اگر فصل تابستان بود و موضع هوای سرد بنوشانند و نیلو فوری زنده و شانه سمنم تر گلاب پاشیده پیش او درازند و از شیرین کا فور خوردن سر کرده و در فصل  
و اشتر بر بزرگ برگ عنب اشعری که مورت میس اند و بدانند که برای تطفیه اخلاط صراوی و در طریق است یعنی اگر تحرق و فاشند نگردد و حیات پذیرد و سوای آنکه اکثرت  
با بجز عتات مثل شربت های خوره و ریاس ترشی ترنج و سکنجبین ساده و در بلادی که شغل سکنجبین بزوری نباشد و مانند آن نمایند و بعد از خنک اخلاط صفا و می و اختداد  
و فساد آنها با شیر و جلاب و شربت نشاسته و کاسنی و سلونی و مانند آن کنند پس درین هر دو حال و لفرق با مینما نامل نمایند و بدک پامی این زلیض و  
ساقین و قدیمین آن ترنج سوای نغزین بر روغن بنفشه در روغن گل نیم گرم پاک نیست و این بسیار درین مرض بنوشانند این حریره امر سیکو گیزد بنفشه زنده و خر که آنرا  
اندر که جو در برگ بیاد و کاسنی و حشایش رطب سلیم از کیفیات حریفه و تخم نحرار بنیده باشند تا آنکه شیر آن صلاحیت یابد و ازان شیر نشاسته و روغن بادام و نبات

سفید جیره سازند و بعد از تقسیم و نظایر آن به موالات استعمال نمایند که اثر محسوس پیدا شود و بجا ای مرض اول میگردد و در وقت یسوع سوو حال بجزال میباشند ملاجش  
 در بعد از این جیره بگردم از انچه روی پر پیرا و گمانید پس بدن او طیب گردد و بدو شفت زائل شود و در تطیب بدن صحیح بهتر ازین و اقربا آشپزی و تدریس مزاج نمود  
 او باشد چیزی ندیدم سوویدی گوید که در اینا شرب ما را شیره شربت نیلو فرو طویل رسن را اشعیرات کثیر و در عام و تشنید سر بخورده کرد و در اینم فرم کرد سووید کباب جزا  
 که در شربت سووید بر روغن مغز تخم که و غذای که در طبع جید بر روغن بادام و در شیدن شیر زنان بر سووید با آن و در شیدن شیر تازه و در شیدن آن بر سووید در سن  
 مسلوب بر روغن بادام که در آن شیره خشکاش و کشت نیز سوزان کرده باشند و کذا تغذیه بتایهانی مسلوب بر روغن بادام و کذا تغذیه بر روغن بادام و غرض ازین خیار است  
 پوسته را و بعد قطع او یک شبانه روز و کذا اختار و تازه غشور و کذا اغذای سفید مایه کما ان شیره است و کذا اپا نیم جیدی شیر خواره و گوشت او مسلوب بر روغن کچما تازه و کذا ان  
 حکم اصفی و کذا اطراف حمل شیر خواره و حکم او بر روغن و تخم شیره تازه همه از مجربات من است و بقول ابن بطلمان و غیره تطویل رسن بطنج گل بنفشه و طبع برگ سبز آن  
 و کذا انچه کاه و در عام و سووید بر روغن بنفشه شیر خواران و کذا بر روغن بیدار شیر و کذا در تشنید سر تخم کاه سووید و کباب کاه سووید و کذا از پوست خشکاش بار یک سووید  
 و شرب شربت خشکاش و تغذیه کاه سووید مسلوب طیب شیر خواران و کذا باهای تازه در مرضی بریان بر روغن کچما تازه و کذا با کما ان فرس مسلوب و بر روغن کبد و کذا  
 بر شتا و مرقه خطه هر واحد نافع و قبول رازی شرب پنچ فاشه هر روز یک شقال تا بست روز نافع چنانچه عمرتی با استعمال این تا ایام کثیر از اینا نجات یافته مستعد  
 اطفالی من می نویسد که شیره زاده نواب حافظ المملک را او انگلیت به بود چنانچه در ابتدا می موسم بهار پدید آمدی و در تابستان غلبه نمودی و گاهی در سلسله  
 دو بار پدید آمدی پس من با او نجین شربت انبی و حسب لاجورد خلوی خان دادم در یک سال دو بار و تا سه چهار سال این تدریس تر در شربت بفضیل انبی صحت کلی یافت

علاج صبارا و قطرب

و صبارا بر تقوی و تقویه جذبه از سر سرچ در علاج سرسام صفراوی گذشت عمل از مدع زلطینجا بسیار و نام اطراف بر بندد و در قطرب فصد تقیال کت و چنانکه  
 خون بر آرد که قریب نشی رسد اغذیه محمود و شل گوشت بزغال و چوز مرغ و مانند آن دهند و کاه و کدو بر روغن بادام خوراند و در عام طیب ازین بر ایمن رطب شل بنفشه نیلو فرو  
 و مانند آن نمایند پس گاه قوت خود کند بعد از قطع مصلح سووید و تقویه آن بسمل سووید و اطبخ قیمون نمایند و ما و ایمن دهند و در مفرغ استوار ترونی در بی نمایند بلکه تمدد  
 و در بر یغاصه بخند روز و از اشیا می نافع برای ایشان ما و ایمن است که در آن مخول نخل حل کرده باشند و بعضی از تقویه بتایهانی کما ان و او المسکت مشرو و ایمن سینه  
 و بخلوات و ازین و تغریق سر و غنمای بر سووید و طیب شل روغن بنفشه نیلو فرو و کدو و اشتر باره شل شربت نیلو فرو و شربت بنفشه و جلا سبب بنفشه در دم و خنایه عدد بشکر  
 سفید و در دم و اغذیه بزدره ماش و مغز بادام و شوربای چرب چوز مرغ و حلوان بکد و و پاکت خیار و کاه و در روغن بادام و دیگر تا بر کرد و یا بخوراید گذشت و در تطیب غایب باقیه  
 کنند و برای تویم حقوق خشکاش بخوراند و طولوات و طرب نمودم که در آن بنفشه نیلو فرو پوست خشکاش تخم کاه و با شند بل آرد و شیر زان سرد و شند و در بی چکانند و بر روغن بنفشه  
 و کدو و نشوق نمایند و نوشیدن شکر سفید و عرق گاوزبان و گلک عرق بیبل کرده تخم بادنجوبه و در دم پاشیده و خوردن شیر بز بشکر شیرین کرده با نان گندم سفید و کذا  
 مایه رضرضی بریان بر روغن بادام و کذا اسفانخ مسلوب بر روغن بادام شیره تازه یا تخم تخم بریان بر روغن الیه تطویل رسن بطنج کما انی مسخ و پوست خشکاش مسخ شربت  
 در عام بر سووید و اول خوبانی کثیر المایه و شفتا نو و خرنه زرد و هم مجرب سوویدی است و بقول ابن بطلمان شرب ما و اشعیر شربت نیلو فرو و روغن بادام و تغذیه چوز مرغ مسلوب  
 مطبخ بر روغن بادام مسلوب کشت نیز سوزان کذا نیم جیدی شیر خواره مسلوب کشت نیز سوزان بر روغن بادام و کذا کدو مسلوب بر روغن بادام و کشت نیز سوزان تطویل رسن با آب  
 طبع بنفشه با گل نیلو فرو در عام و در من سر بر روغن آنها دام و تشنید سر با بون و تخم کاه و تخم خشکاش ساسیده نافع و همه از مجرب برای اینا و قول سوویدی گذشت سفید  
 شناسند و اگر از انواع علاج فاکده نشود بر بندد و طایفه مایه سخت بر سر روی او بزند بوجهی که وجع و الم یابد و اگر یکبار کفایت نکند مکرر نمایند و اگر این نیز نسود  
 در بخشد بر تارک سردن و دهند که با فاقه می آید و اگر با خود نماید عاده این تدریس نیز نمایند شیخ میفرماید که علاج قطرب بعینه علاج اینجود است چون از صفرا سووید  
 محترق باشد و وجب است که در فصد آن مبالغه نمایند تا آنکه از آن خون بسیار خارج شود و از آن غشی بقاربت کند و در بر اغذیه محمود و حمامات طیب نمایند  
 و ما و ایمن سر و زنده شناسند بعد از آن تقویه با اینج ارکامینس کنند پس جلیه در تویم آن نمایند و بعد از تقویه تقویت قلب بتایهانی کنند و با وجود آن زلطینجا

تو طبل بی باک کند تپشین او رویه مذکور که لابدست مع حرکات ریختی بر نفس جمع نشود بلکه احتیاج آنست که تخمین قلب و مقویات آن کنند و ترطیب آن و تعویب موس  
 از مزاج او اعتدال باید و تمام علاج او تنوم کثیرست و احوالاً فیون خوراند تا فکر او منقطع و طبیعت او ساکن گردد و چون دوا و علاج در آن فایده نکند باز دست تا دوی برآورد  
 در بر سردی او برزند و بریافوخ او دل غم نهند چو کسی گوید که علاج قطرب فصد سرد و در وقت هجیان مرض است و خون آنقدر برآرد که غشی ظاهر گردد و غداً یخچید کمیوس  
 مقدار صنایع بخوراند و در آبریز آب گرم شیرین بنشانند و ما را بچین با سفوفی که اندران بسیار سیاه و شیرکله و قتیون و سبغ کج و مانند آن افتد برهند و تقویه بدن آن باشد  
 سکون اندک بایارج او خا ذیبا و ایارج روشن و سه مرتبه نماید بعد از آن تریاق فائق دهند و چون این مرض همچنان کند و با آن بخوابی عارض شود و طبعش سودم بر سر بر  
 گیلانی گوید که بعد فصد و ترطیب تقویه بنفشه های لینه مذکور و زباب ترطیب مانیا بعد بطبوع قتیون نماید و آبیکه در آن حشاش منخول الحارزه مثل بانه و کمال  
 و او دیه مبر و مثل بنفشه برگ خیار خج و شیش ما میثا و بریکان و جو کوفته و سدوس گندم و خلی نیز افزوده چوشانیده باشند بر سر برزند و بعد را با یک کوفته بنفشه در لعاب حلیمه  
 آمیزند بعد در آب گرم حل کنند تا رفیق گردد پس غرغره بدان نمایند اگر آزار سرد لازم گردد آب لؤلؤ مذکور بر سر برزند و در آن پوست خشخاش و تخم کاه و بویسج اضافه کرده  
 دائم لعل آرد و بر غن بنفشه تنشاق نمایند و سخن را با نکی افیون طمانند و در میان استفرغ فاصلا ایام نمایند و سفید باجات معمول باش مشق و سپید مایکان  
 غذا سازند و رعایت مزاج کنند پس هر گاه ماده حدت پذیرد اکثر غرض طبیعت تعدیل مزاج او باشد با یک بران میریزند و روغن گل گیم گرم و تسبیح سبب کنگد اگر آرد  
 تسکین باشد بر روغن گل و روغن بنفشه و شیر و قتران و آب عسی الراعی و مانند آن و اگر اراده تسخین تجلیل بود بر روغن سپهرین و روغن خیری و روغن قسط لیلن مانند آن در  
 منع کنند و با روغن عقیق بنشانند و بعافیت و سلامت بشارت دهند و در تسکین و رفع او سعی نمایند و اگر احتیاج بدفع اخلاط معتنه در سر بایارج خفیه باشد از آب بند و باید که  
 از حال قبل از مرض برسد اگر مرض متداول کثیر باشد بعد آن منقطع شده باشد اجازت مجامعت با اعتدال دهند و در اطال خواب او بجهت نمایند

عشق

داین مرضی است و سوسه شبیه بالینگی که انسان بگماشتن فکر خود در خوبی بعضی صورتها مثل که مشوق او است بر خوشتر کند و امید و دل خود محکم کند و گاه قوت  
 شتوت جماع همرا و باشد اگر نسبت غلبه عشق و شدت حرك نظر او عیب مشوق محبوب و پوشیده گردد و چنانچه اسطالط گفته که عشق یعنی حس العاشق و بصیرت او را که عیوب بشنود  
 و سبب آن الدام و الفنا نفس عاشق است محبت مشوق را بسبب سبب بیوفتی او از فتنه چاروی ست بسوی دواغ از منی عشق بقده احتراق خون بنا برد و دم فدا و از اعلا مات او  
 که شامل صاحب بین مرض گردد و در گار و در سرگون خاموش مهورت باشد چنانکه منکلف و غیر منظم شود و خصماً و تنیکه نگاه مشوق را ببیند یا نام او یا نبر او بشنود و سر بر صغیر  
 و قاروره صامت بود و چشم او خشک و فرورفته باشد و کجک پک باشد و چنان نماید که گویا چیزی خوب می بیند و یا خبر خوش شنید و اگر آرزو کند و از شنیدن ذکر وصال طرف حال میور  
 استماع ذکر و فراق گردد و حزنی در روی پیدا یابد و بداند کسی که عشق نام مشوق بهمان دارد مشوق او را بدین طریق ریافت نماید که دست بنشیند و نماده نام کسانی که گمان عشق  
 از ما باشد یا نکنند و صفت حال هر یک را ببیند پس هنگام فرام و صفت هر کسی که گفته اند و تنغیر منکلف گردد و بداند که مشوق و همان است که علاج در ترطیب آن دواغ کوشند با غداً بر سر بر  
 و حمام و تدرین سطحات و نظولات طیب غسل با آب گرم شیرین و توسع در اندام ترطیب و شنایند در آنکه ترطیب بنفشه و بسا تین و فخره و فوج و سرد و سپهر حرا با و گلزار با و بسات  
 با ندای عقلا و شتوت اندین اسما و حرکات را و در عبادان است و کذا خوراندن مبرات و عطبات و تقویات و فخرات قلب و دواغ مفید اگر در بدن او آثار خاطوست یافته شود و قوت  
 قوی باشد بعد ترطیب و فنج خاطر اول تدبیر متعالی آن غذا کنند و اگر قوت ضعیف باشد تقویت او نمایند و چینی و آبشاری او پر ازند و بعد حصول تدری قوت تدبیر تقویه او کنند  
 بعد تدبیر ترطیب تنوم نمایند چنانکه در ایارج و جنون گردد و غیره یا قوت علوی خان خوراندن از مبرجات است و بهیات ششور آرنده و اگر وصال مشوق میسر شود بهتر از آن تدبیر است  
 و اگر بود چه شرعی میسر نیاید و صفت حس شامل مشوق دیگر پیش او کنند هر گاه عشق اول کم شود پیش از آنکه عشق دوم محکم شود و شغلی هم مشوق گردانند اگر شاق حال باشد نصیحت استهانت  
 و دستان او را کفایت باشد و نیز از جمله تدابیر صواب که نیز بدان میخانان را بکارند از اطال نفرت فرا وصال زشت مشوق بعاشق خبر من چنانکه طبع او از آن متفر گردد و در صفت  
 نسبت مثل ترو و طبع و غیره و تحویل حاکم وقت انواع غم و غم و شغل معلوم خصوصاً آنکه در آن تحمیر نیست لذات جسمانی و تمندیات شومانی باشد و کثرت فکر و محاکمات مسائل رفیق  
 مثل هند و مساجک جماع مفروضه صابا اگر در صورت و شامل قریب مشوق بود مبر از حد عشق است اگر مبر باشد مثل گردانند شغل خریدن کتیرگان و طرب جماع ایشان و غیره



بدماغ از خارج یا داخل برسد اگر تقدم کي ازین اسباب مگر که دو سه مرتبه پیش مان باشد الا تقدم و بطبع اس و گرانی در نقصان خویش حتی که در وقت و شمع برسد اگر یافته شود دلیل مواد در داغ باشد و بعد بود و دی طوین در گوش شدت دوار و کشت خلطه تصور نوبت دوار بر سر پند اگر این همه باشد برود و ماده بجات و ریاح دلالت کند پس نوع ماده را از رنگ چهره و طبع سردی و خار و زرد و غیره علامات مفصده هر خلطه نوعی که تشخیص امراض داخلی و صداع مادی بگویند که شخص مینداید اینها اثرات است پس در دوش و تری یا شوری مزه و من و عسر حرکت و سکون دوار از سیاه کنی کسیر لوز اجزای تکلم و علت عطش و لرزیدن بنز با ضعف بطوی آن و بیاض رخ زرد و غلظت آن بر ماده یا غنی مری چهره چشم و انتقال عروق و ضربان آن و سیلان شاخک ابتدای دوار و شیرینی دهن و مانگی و خواب بسیار بر ماده دوی و التهای خیالات زرد و زردی رنگت حتی در آن عطش و بیداری در شب تا وارد وقت بومی عسرت نبض ناریت بول بر ماده صدف اوی و تخیل شتر و دو خان و فکر ناسد و نوبت خاموشی و صلابت و ضعف بعضی قلت آب دهن و خشکی زبان و بیخوابی و که در وقت نادره بر ماده سوداوی دلالت کند و اگر لرزش عروق یا شدت دوار گاه گاهی بیان کند ماده در مرض و عضو دیگر باشد درین صورت بر سر شد که ضرر در که ام غنایه معادوم میشود پس اگر مرضین غلطان یا آفت استهلاک و فساد غنم و اختلاص حال در دوار مثلا و غنایه معادوم در معده و سرخ نفع شکم و غلطان و غلظت معانی و آروغ و ادرم غیر تطبیق غیر اراده و استهلاک مرض هنگام آسار طعام و عند تمهید تناول شی بیخوابی بر ماده در مرض و معده باشد اما اگر آسار و معده معلوم نشود و دوار در معده معده حاضر شود و ضعف مضمده باشد و اگر غلظت یا قلب یا جگر یا طحال یا کبد یا شانه بگویند ماده علت بر آن عضو باشد اما ضربان شدید و شریکین صدقین یا گردن یا سرگوشش محدود و اشتاخ و دوا این هنگام ابتدای دوار و در وقت در دوار از انضغاط عروق بگویند که نوبت استهلاک پاره اسرب بر آن یا طالی ادویه قانین آن نیز دلالت بر وجود ماده و قلب یا جگر یا سینه یا جمیع اعضا دارد و ایضا بقول الطاکلی اگر دوار در مضمه شوران کند بر وجود ماده و بر کبد او ای درم و قبول با احتیاط تمهید و التهای شریکین پس گوش بر وجود سود مزاج بارد یا خلط غنمی یا صفر اوی در عروق مذکوره و بودن علت در آن شایه بود و اگر معذک گرون تمهید باشد دلیل بر وجود سردی یا لغنم یا صفر اوی در عروق معروف بقرین ساتین و حدوث علت در آن باشد و اگر تقدم احتیاط رحم و احتیاط نمی چیش یا اورام رحم بیان نماید ماده در رحم باشد و اگر وقت ظهور در او صحر و چیزی چنان از قدم یا ساق لرزش بگویند ماده در مرض یا نایا باشد نوع ماده در اعضای مذکوره بدانچه در مقام عضو سلطنت دریافت کنند و از بعضی علامات مخصوصه هر خلطه که سابق بگویند نیز معلوم نمایند و علامات انواع مواد معده و تشخیص امراض داخلی نیز گذشته و طول بعضی سرد و دوار بر برودت ماده دلالت کند و نوبت او غیر طول بر حرارت گاهی و در وقت این امراض هر امراض دیگر و خصوصاً در حیوانات و بزجران دلیل سرد و دوار بر آنی است از آن انما مندر بصبح و سگت است و گاهی صداع بعد از عارض شود و از لامل یکسکه گاهی با

علاج کلی سرد و دوار

بقول الطاکلی در آن تمهید خلطه غالب بدانچه مناسب باشد و تطبیق اغذیه حتی الامکان کنند و تمهید کسر سحر چیزی که عسله سرد و خضوصاً در ریاحی نمایند و در شمارگی ادویه مخصوصاً آن عضو ادویه داغی یا نیز نوز و جاز و ال مرض غنا تقویت داغ کنند تا آفت باز دیگر قبول کند و از مجربات در جذب خلطه از داغ آنست که در علاج طوین پیاد و خاریدان پایا و شوئیدان آنها بسر که در حمل آب میوه و تراشیدن سوی سرد طالی او بر برگ جوز و مورد و فلفل و خنده و فلفل زادی و جگر اگر کرمی نباشد فائده نیاکوست و گویند که در شخورد را بتدای و در اجزای است و در جلا قسام آن هر گاه نوبت همچنان کند بکاک اسطوخودوس نماید و در دوار آب گرم تو جویانند و در دوار داغی مادی اگر اختلال و داغ باشد حسابه و با آنچه در علاج امراض داخلی مادی مسطور شده علاج کنند و ایضا در ماده که در سر تنها باشد حجامت سرد و تقوی و صمد رنگ پس گوش کنند و شبیارات و غواغری و قطرات و شمومات و سوجطات و عطوسات و مانند آن بسبب استحال نمایند و گویند و جب است که صاحب دار از نظر کرون بسوی اشیای سردی در روز و از این استیقت دیدن و از تناول سائر مخدرات اجتناب نماید و خایمیدن کشنیز تر و خام تنها یا بگندم بریان همه انواع دوار سرد بر مفید است و کذا اندک شکر بسیار در طعام و گویند که در درم تخم خناسانیده و جسل صاف مرشده لیسیدن و بعد از آن مصل نان بار غنم گا و و نبات خوردن در اکثر انواع دوار سرد و مندر است و این همچون در اقسام سرد و دوار خار و بارد و مجربات الطاکلی است حسب لبسان کشنیز ششک تخم شاهتره سرد و حنچ درم گل سرخ تر به تخم حنظل یا کبوتر در صطکی سرد و در جسل یا کبوتری بر سر شدت شترت شترت شلال اطریفات مطاق کشنیز غنم است و از آنی گویند که استحال شراب در جمیع عالی سرد و دوار ترک نمایند و روغن یکدی که استحال آب در سرد بهتر است حال شراب است و جالیوس گفته که علاج صاحب سرد و دوار فصد است در مریح و اگر چه دلایل امتلاظ بر شایسته در کتاب فصد نوشته که فصد او

۱۰۱۲۱

از پایی گیرند و سستی گوید که در جمیع انواع دوار بختنه نفع یابند و وقت بعد وقت استعمال نمایند و بحسب طبع و دوار مرض بسیار مذکور و باره باشد خسته نماید و اگر حار بود و خسته  
نمیشد و اگر مرض تخمینه نیابد و این علامات آنرا فائده نکند یا حار جالینوس و ایام ارکان غیس استعمال کنند و ایضا بنوع صبر نفع عظیم یسیر یابند و بقول  
ابن سینا علاج سرد و دوار موسمی و صفراوی مثل علاج صداع حار کنند و این اکثر افتند و آنچه از بغیر ما شناخته شده است و این باشد علاج این بر روش علاج صرع پاکر

علاج دوار از دوران انسان بفسه که در چهری

و آنچه از شاهده اشیا می دارد روشن یا نظاره از مکان عالی باشد و بزودی ساکن نشود باید که بسکون و قرار و خواب تناول قابضات ترش علاج کنند و آنچه نافع  
بخورد باشد مثل نفوس قمر بنده و او در دوار و سرد و دوار و سرد و دوار

علاج سرد و دوار از خسر و سقظه

بند بر امراض ناعی که از ضرب و سقظه بود و درازند و بسکین و حج و نسیب طبع و جذب مواد از دماغ باطل گویند هر چند بقصد از جانب مخالف باشد و روغن گل بعد از غن  
دیو دار به نسخه حکیم علی بر سر زنند و از روغن گل و بنفشه و کثیر تضید سر نمایند و از رسیدن کرده و بخار و گرمی آفتاب و اشیا می عطسه حفاظت مکنند تا عطسه نیاید بعد  
اگر دوار پسید باقی ماند علاجش باز آنست که بحسب طبیعتی که علامات آن ظاهر باشد مطهری گوید که چون سرد از ضرب یا سقظه باشد تفقد مزاج او نمایند پس اگر مزاج او  
بحرارت متعجب گردد و معالج آن نکند پس یکین مزاج او نمایند و هر گاه مزاج او تسکین یابد فصد کنند اگر قوت او تحمل آن باشد و تغریبی را اسان و بر روغن گل گرم کرده و در شنبه روز  
بر فعات نمایند و تضید سر او باین مری کنند بگزیند و بی بر روغن گل و از آتش فرود آورده اند که سفید باقی و قدری مردانگ در آن حل کنند بعد به آب بنجازی و آب  
برگ خطمی بقدر یک لیکن باشد تسقیه نمایند بعد بر خرقة کتان طلا کنند و بر سر خما نمایند و از نظر کردن بسوی آفتاب و تعرض به مویخ کنند تا عطسه نکند که عطاس با این  
گاه مورت غشی بگیرد و و گاهی تر عنج را س میکند پس با احتیاط خون پاکت میانه

علاج سرد و دوار از ضعف مرض و تقاهت

در صورت ضعف و دماغ شیر و مغز بادام پنجه عدد و شیر خشک شش شیر و کشنی خشک هر یک نه ماشه نبات سه توله داخل کرده و تخم کچمشک هفت ماشه پاشیده و بپزند و مویخ  
و عضامی ریسنه مثل خمیره مر و اید و دوا و اللحم خورند و دست و کشنی بر و در بیان بر روغن بادام چرب کرده باشک صبح و شام بنوشند و جریره مقوی دماغ بپزند و هر چه در  
علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی گذشت بعمل آرند و در حالت ضعف قلب به تقویت آنکه مری و سبب به مری طباشیر و ورق نقره یا طلا و شربت  
حاض و ترنج و لیمو و صندل و سیب مر و اید رسوده باشد که مذکور باشد شربت انارین و مغزات مناسب آن بکار برند و اغذیه لطیفه مؤمنه مضعف بدن تناول کنند

علاج سرد و دوار از رسیدن گرمی بدماغ

باید که بعد آن علاج کنند بدینچه و علاج امراض ناعی حار گذشت و ایضا تبرید دماغ بشو مانند و ستمولات و بلبلنج بار و او بسیدن سرکه و گلاب و خوشبوهای با زدن  
دوغ و آب انارین بشکروند و اول روغن گل بر سر و غذا بزور زرشک انار دانه سفید و سبیدی گوید که نفوس قمر بنده بشکروند و نفع شمش نع شیدن و نیلوفر و کداسر و کدلا  
نوشیدن و ضماد کردن در دوار حار مجرب است و از اطبای دیگر نقل کرده که برای دوار حار کشنی خشک و دو درم بشکروند و یکانشیز یک شبانه روز در سرکه تر که در خشک رسوده  
بریان ساخته از یک شقال تاد و دو درم مثل او شکر هفت روز متواتر خوردن و کشنی خشک سرکه و گلاب و کداسر بآب کاسنی تر و کداسر و آب کاسنی تر و کداسر  
و صبر و ماز و هر سه آب کاسنی ضماد کردن و غذا برگ خرفه ساختن و گل سرخ شبا و لاطولا و غذا و او شراب و گلاب شراب و اس شبا و ضماد او هر واحد یافت

علاج سرد و دوار از رسیدن سردی بدماغ

هر چه در علاج امراض ناعی بار و سطور شد عمل آرنه تسخین دماغ با اشیا مسخه مایطه از اغذیه و او در پیش مثل لاطولات و مویخات و کدوات و ضماد است که متداول قید بصلح گرم  
نافع و قبول صاحب کمال لاطول و بلبلنج با بون و کلیل الملك بر نجاست شیخ و سدات نام و چوبه که کوبی و چاد شیر و جوده و مانند آن نمایند و لاطول با بون و عاقر قرقا و چند بیدتر  
باریک رسوده آب سداب سرشته عمل آرنه و خشک و غالیه و چند بیدتر و فرنیون و سداب و در پیش و مانند آن بپزند و غذا خوردن و بر پیش غیبیل شربت و اپنی و غولجان

و کوم در ج و قیو بطریق استیضاج یا بطعن استومی و سینه غسل بحسب لطم وجهه بضمیر انحراف و از اغذیه مصدقه مثل جوز و شمشاد و البان منخ کنند و نزدیک شراب مالز  
 نمیدانند و مسکون جهت و قوت حرکت اختیار نمایند و قشر برن آب قرفلی برای دوا بار و مجرب میاید مست و سرکه غصیل شربت آن و قنصل شومی و حسب لبان  
 تنه و طلیح منبتین یا دوشمال از آن قنوج صبر یا قنوج ایاج و کذا امیون بریان و قنوج شامرا کدرم شربت یک شقال تنه و قنوج عود لبان و طلیح خوشخجان و  
 بلبله کابلی و قنوج یون و قنوج غنقل و موط خود و س طلیح استنقین یا صبر و طلیح نام بشکر و حما و کذا امصطکی امیون که شقال سوده بگفتند علی دوازده درم آینه و غرق  
 شقال کند درم سوده و کفنه علی آینه و آب شاکت جطیان یا غنقل قیوم بشکر و گل سرخ و شراب کند جو شایده هر واحد شراب نافع و زرد و ندر حرج و شامه سقر  
 و نام هر واحد شامه و خداد و دیو کند و کوشش بوسه سفید و خالیون و نوا قره خاشاک و خاشاک و درونج و دوازده غنقل لعسل سیکنج و برنجاست هر واحد شراب و تنه و او سوط و موی  
 یک صبر و غنق با دوا قنوج و کذا رتبه یک صبر بر غنق کند و کذا اجنبه بر سر غنق با دوا و کذا در غنق شونیز و خولان و کذا هایت یک قیرا طشیر زنان و عطوس خردل کند شش پاره  
 تخم سونوز و درم در غنق با دوا منجینه و طلا دی روغن لبان و با سگرین که بر ترس با بونه دیار غنق با بونه و بصقر و قیوم و پارگ نار با قنقل در جام و قنقل طلیح کل الملک  
 و صقر و قنوج جلی و بر کتخ هر واحد در جام و طلیح هر بخش یا بر بنامه یا صبر مع جلی سفید است و شکست مرز بخش شامه و شراب و شونوز خردل و یک اندیش کوفته بجزه بسته شامه  
 و قی کردن تریب و تخم سونوز و روغن کند نیم و تخم شمشاد و تخم سونوز و درم در غنق با دوا و آب گرم آینه و قنوج و قنوج و آب بادیان و یا عاقر قرقا  
 و یا شونیز و یا کند شامه سیکنجین یا غنقل و قنوج خردل بچند مسکون و بخور طلیح با بونه در روز و شب چند بار و اکلیل الملک یا نام پارگ خار بدستور نافع

اعلاج سدر و دوا دماغی و موی

تبریکه در علاج امراض دماغی و موی و صغری مسطر شده لعن آرنه و ایضا در موی و اغلاط مختلفه در بدن با خون فصد قیفا لکن بعد فصد در موی و در گوش  
 کشاید که بقول شیخ این افضل علاج است بحسب اصناف دوا راوی و چاسته نقره بر سر نافع است و فصد صافن حجامت سابقین نیز سودمند است پس از فصد موی طبیعت  
 طلیح ایلیه یا فاک یا مارا الکو که یا نیا شمر و شربت و دریا بنفشه نمایند بعد از آن تبرید اعصاب انجول و شربت عناب شیر و مغز تخم که و شیر و کاه و مویز این و شربت و قنوج زر شکست آو کابا  
 و شربت نیلوفر و شربت منحل بجز غلبه شامه کاسی و شامه و و گلکات بپوشاک اشال آن و سندر و فصد سر و حجامت سر شربت آب و قنوج و قنوج و قنوج و قنوج و قنوج  
 نیلوفر و بنفشه یا کجین هر چه بلطانی است و کوشیدن آب ترندی و شکر هر یک ده درم آب از شمع و شکر و یا کجین سوده گلاب کند و درم یا بشیر و تخم خرفه و سپیدل و جلا  
 و خردل و زنجبیل و بجز مویز و سندر است و آنتنشق آب کشیز و زرد و سرکه و روغن بنفشه یا کاه و قنوج و گلکات تفریق و ماش هر بر غنق گل سرکه و وضع خدادات بارد  
 نافع و گویند که دوا و حار میوه ترندی عیبی است و دوا و الکسک بار و قنوج ایلیه کشیز و قنوج آن میند بود و قنوج آنکه و کشیز و گل نیلوفر یا شکر سفید نافع و شیر و شمشاد و درم  
 و کشیز یک درم مفرد و مرکب آب شیر بر آورده بقدری شکر شیرین مانند نیز سوده است و طلیح سر کجی که و کشیز و پوست بلبله خرم که فته هر یک درم یک خنده نوشیدن بنفشه  
 و اگر دوشمال صفا شایده گلاب سوده پوشیده و سسته و پارا با یک که بهر آنچه بماند فانه تمام دارد و غذا قنوج مثل غوره و ساق و سندر و از اغذیه حاره هر چه ترندی  
 میفرماید که اگر با خون اغلاط مختلفه باشد یا پیشین خلاط سوای خون او و مساوت استغراق از صبر ایاج کند یا از قنوج صبر اگر اغلاط حار باشد یا طلیح ایلیه یا طلیح خوشخجان  
 و حسب صفت میگوید اگر اغلاط مختلفه باشد و بعد قنوج آینه و قنوج یون و قنوج استعال نمایند بعد بر سر نقره حجامت کنند بعد از آن بفرغ و عطوسات و شومو  
 که در آن مشک چند پند و شونیز و زنجبیل باشد و بعد نمایند هر گاه نوبت میجان کنند تعانات با شل اسافل بدن کنند

اعلاج سدر و دوا دماغی صغری

بعد از فصد بر تقیه مسل صغری و حسب بلبله و سندر و قنوج صبر را و کجین نیز موافق است و ایان بطلیح بلبله و سندر پوست بلبله زرد و سندر ترندی یا نرزه درم شامه یکی پنج درم  
 گل سرخ نیم درم هر دو درم درم آب بکوشانند که با دوا و قنوج ایلیه صفا کند که درم نیم درم و بعد بنفشه بر آب ترندی یا انار دانه و شیر و خرفه یا شربت نیلوفر یا کجین  
 و یا آب آو کابا یا ایلیه کشیز میفرماید بجز غنق یا شامه یا شکر هر یک ده درم آب از شمع و شکر و یا کجین سوده گلاب کند و درم یا بشیر و تخم خرفه و سپیدل و جلا  
 و گلکات نمایند و نیمه در موی که شست نافع شناسند و طعام از نرزه آب آو و زرد شکست مانند آن سفید و طلیح بلبله گل بنفشه که در آن ترنجبین مالیده باشند و شربت بلبله

کتاب فی الحکمه



یا لیمو ترید یا لوز و گلاب آب بند و از انقبول انطاکا نافع و شربت آب پیوسته آن مجرب بودی سینه شیشو شخاش با آب اشغیر نیز نافع بود و چوبی گوید که اگر در و اسدر از  
 صغرا باشد قتی بسکنجبین آب گرم کنند و تقیه بدن و دماغ بجنب بلیله و طویخ آن با ترندی نمایند و نسخه مطبوخ بلیله بهانست که سابق مذکور شد لیکن در اینجا بنفشه چهار درم  
 زیاده است و گلاب روغن گل بوسکه بر سر نیزند و سرکه کهنه درین چکانند و اندک کافور درین می دهند و غذا مزوره آب انار میخوش و غوره نمنا یا چغره مرغ دهند و کاسنی و کشتو  
 بسکه غوراند چر جانی و ایلاتی میبندند که بعد قتی با آب نیم گرم بسکنجبین انار میخوش یا به امر و در ریاس شربت غوره و شربت سماق خوردند و تقیه دل و بجه بنفشه نمایند و اگر  
 تقیه مطبوخ بلیله کنند صواب باشد و سفوف بلیله زرد باشکرمه ماده کهن موافق بود و هر صبح آب انار میخوش با شربت غوره و مانند آن بنوشند و طعام از غوره یا شکرک  
 یا سابق یا ریاس یا شلخ انگور بسازند و خیزران باب غوره یا آب بهر آب امرو یا آب پیاس یا آب سماق کنند و حجامت پس سرد فصدگر پس گش موافق باشد  
 و اگر دماغ ضعیف بود هر صبح و شام پیست جو کشتی شکرک سه درم بریان سوده باشکرمه آغینه بر دهن بنفشه چرب کرده خوردن این الیاس گوید که بعد قتی و تقیه صغرا از سر بدن  
 بمطبوخ بلیله یا بجنب بنفشه تنوی بسکنجبین انار ترش در بند و جلاب معمول از تخم کاسنی سه درم و اصل السوسن درم و شکر سفیده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش نشسته بشیر  
 بادام بدهند و تقویت راس بشو مانند باره و تقوی دماغ شل بنفشه نیلو فرو گل بهر سبب لطولات مملایه و سوطات باره کنند و گلاب سرکه کهنه درگ آس نشوق نمایند طبری  
 گوید که در و او را که از اخلاط حار متبلس و رطوبن دماغ باشد بقوت درین نظر کنند اگر نافع نباشد فصد سرد نمایند و بعد چند روز از فصد تمسین طبیعت باین مطبوخ کنند بکیر  
 بلیله سیاه و زرد و کابلی هر واحد پانزده درم فصد تمسین قشور یون شیش غافله اصل السوسن شش درم و احد چهار درم ترندی قتی الیبت و تخم بست درم شخبین بست درم  
 الکویا از غلاب هر واحد سی درم و پسیاوشان پنج درم بستور مطبوخ نیزند و یک شربت از آن گرفته و ثالث درم فانیون و یک درم تریه و سه مطبوخ سفوف نیامی مشوی سئو  
 بجلاب هر شسته دران مالیده بنوشند بعد پنج روز و اگر یک شربت کفایت نماند دو یا سه بار بنوشند و فصد دیرن نوع مؤثر سر بیغم نیست و اگر این تدبیر در اول نشود  
 بجزر و رو و ادخال فیله درین برقی عطسه آورند و اگر زائل نشود روغن خیری یک جزو شیر و متران دو جزو آب حلی ترکیب جزو در شیشه خوب با پنجم زده بقدر یک درم  
 گرفته سحر و کنند و اگر کفایت نکند دو سه مرتبه لعل آرند و اگر زائل نشود بکیر جو کوفته بسوس گندم طی بنفشه هر یک و کف و در ظرفی سر بسته جو شانیده بران انکبا نمایند  
 و آب او بر سر نیزند بفعالت و لطیف غذا نمایند و بر شرب با اشغیر نرم کنند و نظر کنند اگر مزاج درین تغییر شده باشد و لامعا بنفشه بسکین مزاج او نمایند بعد اعاده علاج  
 مذکور کنند و گاهی تمهید راس باین شما کرده میشود و بکیر زطلی سفید آرد با قلاب زرقطون هر واحد یک جزو آرد و جزو و سه را در سرکه و روغن گل بزند که شل مرم شود و بر سر  
 خما و کنند و این بسیار بکیرین طبع و فصد و این خما و میکرد تا آنکه در اول شود و بطوس و انطول و انکبا با در بکیر و دوس خیزی بهتر ازین خما و در و او صلیح عاز نماید

علاج سرد و دروغا لغی

بعد از آنکه با دهن بغم تقیه بدن و دماغ بسبب انجم و حبس یا برنج و یا مطبوخ سوطو و دوس تریدی تلوی غان و حسب توقایا نمایند پس غوره باو اجسل که دران خردل  
 و عاقر قودا خل نموده باشند و یا از بسکنجبین غنملی یا باریج فیترا کنند و یا باریج فیترا بگنند سرشته و حسب صفت غوره بطریق شدید استعمال کنند و بترغین باغ شومات خاره  
 همچون مشک و عنبر چند بر سر و فریون و شونیز و مزنجوش نام و یا همین دادم بپزند و تطیل انکبا با آب نیم گرم که دران بابونه اکلیل الماکک نیز نجوش صغرا نام غوره  
 جو شانیده باشند لعل آرند و پارچه بر سر چند و عتوسات نافع است و گویند که اگر بعد تقیه نام گل سرخ و درم سنبل الیبت اصل السوسن محطکی هر یک نیم درم کوفته چینه  
 بگنند سی درم سرشته و پیاسه خوراک بسازند و دران مداومت کنند و در عود کنند و استعمال لطرین صغیر و لطرین فتمیون و سوطو و دوس و چون انطاکا که در علاج  
 کلی در او گذشت و وید الورد و شربت عسل سوطو و دوس و انوشا روی لولوی موافق بود و جنب اخلاط سوسوی اسفل بقتنه و غیره سفید و غذا گوشت ماکیان  
 بمصلح حار و مناسب تا طبیعت تدبیر و امر حرکت کنند انطاکا در تذکره خود نوشته که خوردن ایاریج لوه غا و یا یاریف یا رکیف خانس چند روز متواتر باو لصلع نهادن روغن  
 مزنجوش یا روغن بابونه در و دروغا لغی نافع و مجرب است و در زنده گفته که با باریج کبار یا چون مسک یا قوص اک باو اجسل یا حبس صبر آب میز علاج کنند و از آن  
 بعد صابون قنار و انار و زعفران و آب خالص حل کرده سوطا نمایند و از آن طلا نیز کنند صاحب کامل گوید که اگر در و اسدر از خط لغی باشد باید که تقیه دماغ  
 و عروق آن با باریج فیترا لصلع کنند و اسهال بجنب ایاریج و حسب توقایا و بعد از آن بلوغا و یا ایاریج جالینوس و ایاریج ارکانیس نمایند و محطکی و مزنج و کند







تسکین نیاید و شربت های فوا که چون شربت انار و لیمو سوسپ و زرشک غوره و ریونج سملین نوع و وار باز دارد و تسخ میفرماید که اگر سبب عضو دیگر باشد و معالجه سبب دیگر  
 واجب بود باید کرد و تقویت راس در ابتدا بر وزن گل سح اندک سرکه و روغن بایوننه نمایند و بعد استهکام بر روغن بایوننه تنها و گویند و او را که از قبل شرابین باشد فصد هر دو  
 شریان پس گوش نمایند و طببری گوید که اگر اخلاط متجمعه در معده ریاحیه بارده باشد علاجه اخلاط بارده است که سابق مذکور شد و صاحبین از شرب نیاید که  
 در آن زیره و صغیر شنایده باشد منتفع گردد اگر مزاج متحلل این باشد اما اگر اخلاط ریاحیه مجتمع در معده حار باشد علاجه تسخیه معده به طبع سافج و شرب آب اشیر باید کرد  
 و اگر ما و در مرقی و در شرابین صدغ یا سیب گش باشد قطع و دلغ آنها بعد تنقیه بسیار نافع است و اگر صعود آن در شرابین هر دو جانب مخلوق باشد مختلف از کوه که منتفع زیاد  
 باشد و چون از دست غم آن کنند مریض جهت یاد تنقیه بدن بقصد قیخال خورائیدن ایاریجات بنگار و تعریل اخلاط کند و اگر صعود این فضول از دو جهت باشد  
 فصد آنها بسیار نیکو بود و سیب گوید که اگر ما در از شرابین بسوی صعود کند و از ضربان و انتعاج آنها سکون مرض از بستن آنها دریافت شود و از آزادی بزرگان از اذیتها  
 بر شرابین طلا ساخته بالایش قطع اسر نیاید و بر بندند و قصد معالجه عضوی کنند که ازان بخارات بسوی راس صاعد شود و اگر از حال مایعده یا جگر مایع شود و اگر  
 ابتداء اصلاح آن عضو کنند بعد تنقیه راس از فضول مایع نماید و تقویت دماغ پر از ذرات با چگله و بخارات معده ای آنچه بر اخلاط معده گفته شد عمل آرند و غنوفات  
 و معاینه مسطور سابق بکار بندند و در بخارات جگر دریافت کنند که آفت در کدام جانب جگر است اگر در جانب باشد با دار بول اگر در مقعر باشد بیسمل علاج کنند و در  
 بخارات قلب بعد تنقیه شربت سینه مفحات و نفوس براده صندل غیره دهند و در بخارات طحال فصد سلیم از دست چپ تنقیه طحال با ضمده محال کنند و در بخارات  
 رحم اگر سبب عتباس ثلث باشد تدریج در ارضین باید کرد و اگر احتناق رحم باشد علاج آن کنند با عمل حالجه هر عضو و مشارک با دو و چنانچه در آن مجرب است و مزاج علیل نمایند  
 بطرفی که در مقام هر یک است از عضوی که جذب او کند بطرف مخالف هر بقصد سهال حقیقه و پاک غیر آن کسب چسب و دماغ را با طایفه شویات مقوی دماغ تقویت دهند  
 تا فضا را قبول کنند و بدانند که دو ادم خاصه در پیران مقدمه کتبه میباشد پس سرعت تدار کردن نمایند تدریجاً بر موانع شل می و تنقیه معده و بدن مایع به تمام ارباب فیزا  
 و یا چسبندگی از جنبل اخلاط بسوی اسفل حقیقه و غیره و آیتها آورده که عقب خدر شران عضوی حاضر شود و اوقات بر موقوفه بسوی دماغ دارد و از آن مکتبه حادث گردد و علاجه نیز  
 همین است و در ارجحانی را علاج کنند و گاهی بندت مسکنه گام حدوث صمداع بارد و حار سبب شستند و در حجب مایع حادث میشود و علاج صمداع حار با دو حجب چسب

لوی

که از این مایع و فیضی که بیخاق نیز گویند و این هر سلف مغرب پی نده است یعنی منقطع بصفت این حالتی است مثل ماندگی که هر گاه عارض شود انسان خود را می سپی زویمازه و فازه که در  
 و رنگ و چشم سرخ گردد و پیش از انشای بدن اجماع ریاح و بخارات در عروق عضلات منته است اکثر طماث شراب قلته یا ضنت ناگواریدن طعام ثنوال غذیه مولد ریاح و اکثر این  
 بعد از خواب عارض میگردد علاج نفضج و اخراج ماده چسب غلبه غالب نمایند و اگر خون غالب باشد فصد به هفت اندام کنند و مطنیات مختلفات خون صفرا دهند و بعد نفضج بسبب صغیر مطنیان  
 نمایند و در مزاج را نشیندن آب سرد غسل کردن بدن در حال بی تنقیه تسکین بخند که مسکن غلیان اخلاط است و عت سکون اختیار کنند تا این سفوفه حال مزاج و نفع بخارات است شنین  
 بکسر پرده توکل سرخ و تولد ماده اصل السوس شمر که یکتولر نبات مساوی شوی و شقال آن شنیده و یا بشوهر پرورده و گواره نشستن کشتی تا یکپاس سیر دریا کردن نافع و سفوفه شنین  
 خشک باشد که نیز مینماید و در مزاج با دو ریاح غلیظ تنقیه بنم نمایند خودن غنوفه مزاج و در مای آن موضع آن نافع باشد باقی تدریجاً علاج امراض دماغی بخاری و در مای سببینه

کابوس که نمیدلان و جانوم و خانوق و خانوق و ضما غوط نیز گویند

و در یونانی انیاطس نامند آن مرضی است که آدمی در خواب خصه صدا که بر پشت خوابیده باشد چنان پندارد که چیزی گران بصورت انسان یا بشکل دیگر بر سینه او است و او را  
 بی فشار نفس و تنگشود و آواز تواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت منقضی شود یا اندک حرکت نماید فصد پیدا گردد و گاه خیال نماید که گویا مگویی خفه میکند و گاهی  
 خیال کند که شخصی با وی اراده بجااست نمیکند و گاهی بعد از آن رنجی نمیی و ماندگی عارض گردد و سبب و در اکثر اوقات عتبات غلیظه است در حالت سکون حرکت  
 داده آن خون غلیظ یا بنغم یا سو و اما بشود و او امین قسم مادی مقدمه حرج یا سخته یا نایا یا فالج بود و گاهی از رسیدن سردی شریب سرد خفه و سرد و در وقت  
 خواب نیز حادث شود و این مرض بی ضعف و نافع مازن میگردد و گاهی بکارلی و صفا و بنجم و اگر اقدر غلیظ بسیار در دریا باشد و اسام کم کند عارض نمی شود

طریق تشخیص اسباب این مرض هرگاه از غلط خوردن کبابه بخار باشد علامات مخصوصه آن هویید بود و ایضا تمخیل رنگ هر غلط و خواب هنگام عرض مرض نیز  
 بر وجه اولیه آن غلط گوای و بد شکلا اگر آثار غلبه خون شل سرخی چهره چشم و غیره دریافت شود و تمخیل چیزی سرخ بود و هوسوی باشد و اگر علامات بفرمانند کثرت  
 آب بن و بی بی و سستی بدن و کندی حواس غیره در کمر گردد و احساس چیزی سفید بود و ماده لغبی باشد و اگر نشان سودا شل کثرت نکارت خواب و غم و چشم و غیره  
 معلوم شود و او را ک چیزی سیاه در وقت عرض مرض بود و ماده سوداوی باشد و اگر آثار کرم غلط یافته نشود حال رسیدن برودت بهتر هنگام خواب سپرد

علاج کلی کابوس

در جمیع انواع کابوس تقویت دماغ و تمین طبیعت و تطهیر عی و ادرار و اجزات و تهلا و نوشیدن آب میان طعام اجتناب چیست تا زنده گویند که آثار را کمن بسته خورد  
 مشر کابوس است و در کتب قدیم در جمیع اقسام مادی سوخته است و تقویه بطبخ سناخ درم بلبله سیاه و درم و بی کردن بجز لاقی ذکالک هوی و بعد بلبله سیاه اصل اسوس  
 هر یک نیم درم مصطکی و چیزی هر یک یک تم تر بود و صوف دو درم تمخیل چهار درم گلفنه کفنی درم ادری که کفنه پیچیده بروغن گاو و پر ب کرده بسپد چند غسل شسته درم بام خورد  
 درین مرض نافع است و گویند که غذا بگوشته قوی مجرب است و بعد تقویه خوردن استخوان مرغ سیلانی سوخته سه ماشه بانبات تا یک هفته درین مرض مجرب است و اندک اندک اسطوخودوس  
 و اگر غلبه در روغن بان یا روغن سپهر گدخته و زباد شک صندل سفید و عطری لبان نیم مثقال آمیخته غالیه ساخته بویید مقوی دماغ و نافع کابوس است و چون بلبله  
 علومی خان در کابوس نغمی و سوای سوخته است هر چه در علاج امراض نغمی بخاری گفته شده است و در اینجا استعمال نمایند

علاج کابوس هوی

فصله در تفال کنند اگر از خون دماغی باشد و نشانه آن است که از اعلی ایتد کند و الراج کل کشایند و جماعت قین نمایند طبری و سخی میزیدند که فصله از قین بود و اگر  
 باشد جماعت بر فقره کند و بعد اصل مطبوخ خود که بلبله سیاه و هندی تقوی غذا کنند و هر چه تولید خون کمتر نماید و خون را قوی کند مثل آب لوت و تر بندگی و آب شاهره و آب بادیان  
 استعمال نمایند و آشامیدن کباب و کباب سرد که در شربت خوره و مکیدن از مرغ خوش طبعیت باب تر بندگی و جلاب طلا صندل و کلاب بر براتین هر دو روغن  
 و سرکه برای تقویت دماغ و استنشاق کافور و گل سرخ و نیلوفر و تقویت معده و شربت سیب اطریل کشینری و غذای حصریه سابقه نافع بود و جهت تسکین بخار کثرت  
 و در اصل که تشریح در شکات انار ترش کوی پرورده باشد و کمال هوری بقدر ذائقه آمیخته بشربت و هندی و ایضا در کابوس هوی که شخصی مرانی اکثر اجزش من بود و بعد نفع است  
 از عذاب گل نشسته اصل اسوس گل سرخ شاهره و میوه قی گل نیلوفر و گوزبان آنتیون پنج کاسنی سنای کی جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیار شکر گلفند روغن بادام  
 داخل کرده و هندی بعد تبرید از عذاب بعرق شاهره جوشانیده صاف نموده شیر تخم خیارین شربت بفشه خاشکی داخل کرده و باز بجای خیارین کاسنی کنند

علاج کابوس هوی

بطبع تخم شنبلیله و تخم بصل و بطبع برگ شنبلیله و قطعات ترب یکسین در باقی دیگر می کنند و پر مرغ بر وزن کبیا کوه در طوق گردانند بعد سه اصل ایاج و غار و غوطه است  
 و سوطلات و همد و غیره که در علاج امراض نغمی گفته شد و در صرع و سکته لغبی سیاید بکار بندد و مطبوخ بادیان گل سرخ مصطکی با گلفند هندی و آنتیبه باین نام  
 ایاج فیفر یک درم خرق سیاه ثلث درم تمه نیانث درم تخم حنظل برنج درم میسون ثلث درم کتیر نیم داگ باب کرفس بسازند و درین کاشته توی است طبیعت را نفع کند  
 و اگر ماده بسیار غلیظ باشد چه تا یا و ایاج کافور یا خوراند خوردن گلفند غسل و نوشیدن آب مطبوخ گل سرخ و عود نافع است و ایضا بعد تقویه کباب مطبوخ عاقر قوا و میوه  
 و زرد فای خشک مغز هندی و آب صندل آب مرغوش روغن بادام تخم آمیخته سه چهاره اسوطه نمایند و یا خردل حصاره سباب حصاره قنار احما تخم حنظل کدش سوای  
 بار یک سیاید در روغن بادام تخم آمیخته سه چهاره و بیانی از خسته عطسه برنده و اگر ازین عطوس مینی سوزش پیدا شود روغن نشسته شیر ان مخلوط چکانند و استعمال بجز  
 صغیرا مصطکی و میسون و فوا و انما و عود نافع و اگر حاجت تمین اندک سنا و تر بند زیاد کنند و جوارش تمخیل کوفی نیز کثیرا نفعه است تا طبیعت تدبیر و استعمال ریخت  
 و الا شمر بر روغن شنبلیله و غذا بگوشته کبشک سفید بود و هر چه در صدماع و دره از نغمی گفته شد نافع و از اشیا سفید پیسند و ایضا در کابوس لغبی که شنبلیله شربت خور و گل  
 خفه شود بود نفع است پس اطریل بجهت بخارات بر بند باز مسوطه و وسوده بعد عود حملیه ده افزایند و اگر حرارت در مزاج باشد آنتیون نیز در مسهل



شیخ توکر نیکو فته در پارچه محمودی بسته دروغ شیخ صنجان ترنوده مکیه سر کردن از مجربات است و شومات حارشل چند و شکاف غنبر و غیره بویند و ضا و ادت محم طبر سخن و باغ بر سها  
 از آن ترسوی الزان مثل خردل و چند بیدستر و نظرون اسیر کرم غنصل از پیخته بر سر ضا و کفند و شور با می گوشت طیور با صلا کرم دهنر و هر چه در علاج امراض نامعی باره گوشت  
 بعل از ترس تعلیم گامی اطفال را در خواب اتی مانند کابوس پدید آید میاید که چند بیدستر و پیوسته و یا نذر نامیام بصیان علاج کنند و ظنی که در خواب میسرند بیکان بیدان غواها می هولان کند  
 باعث ترسیدن او از چیزی در بیداری و نمون همان صورت در خواب بین صورت بکدام حیل از آن خوف از و نامیاد بران چیز دیگر در نامند و عود و صلیب نشانند و در گلو آویزند و گویند که  
 غساله شش شسته نوشانیدن خاکستر استخوان سرطان بانبات خورانیدن همچنین خرگه بریان بانبات یا کشتیر شکاک بانبات اولن مؤمن دست اگر کسبیل بخوره موخسه  
 از تپلا و فساد غذا در معده باشد غذا که لطیف است و بند و بعد طعام از خواب غایب نماید و نمند نمایا با مصطکی و دانسته بل از هر چه و بلیسانند و یا بادیان برگ پودینه جو شاشانیده نوشانند و اگر موم گدا  
 بود در کتاب عرق بادیان یا زرشک سیل کشنیز در آن جو شاشانیده در موضعه رافا که کشانند و اطریفات خورانند و گاهی این حالت مقدمه جدیری و صعب بسیار باشد

ص

و آن مرضی است که منع میکند اعضا را از افعال حس و حرکت انضمامی غیر از اتم حتی که در بعضی بر زمین میپوشد و در اکثر درین دست پا کج گردد و در اضطراب کن روکت در درون کله  
 در این گاهی با دور میرد و اوقات معلوم بود و گاهی اوقات مختلف باشد و این مرض صعبانی جهت کثرت عرض آن بصعبان و پیونانی قارون یعنی ام الصعبان  
 و قیاس جهت بطلاق حس و حرکت و مرض کاهنی بنا بر اخبار درین بحواله شغلی یا بسبب تلخ او و کبسانه کشی از عود صلیب است از آنکس استشق از از بلین یعنی جبار غنبر نیز است  
 و در اعضا از نفوذ ام منیع که بغیر القطار بالکلیه از آنکس انقیام منع نماید پس انسان را ممکن نبود که منتصب الابدل باقی نماند و هر تشنج یا از امتلا بود و یا از این با از تشنج  
 بسبب ذمی و صرع همچنین بسبب یکی از این اسباب ناشده باشد لیکن صرع از بیست بود هرگز که دفعه افتد تشنج یا پس نرفته نیست پس بسبب صرع یا تشنج و باغ برای دفع شی  
 مودی بود و آن یا بخار یا کیفیت لادعه یا طوبت روی الجوه است و یا خلط محدث سده غیر که باید در بلین و باغ یا در اصول نسبت عصب و و گاهی صرع از خلط بسبب جدا  
 سده در بلون و باغ نبود بلکه بسبب حرکت مویجه که در خلط افتد و بسبب غلیظان از حرارت مغز بود که و باغ را ایداد و با بسبب احتباس ریح غلیظ و در منافذ روح  
 باشد چنانچه برای فیلسوف اکبر اصططاطا الیس است و این رایگی از اسباب صرع میداند و چون درینجا خلط ساد باشد معذاک باغ برای دفع موی نیز منتقبض گردد و مثل آنکه  
 معده را فواق و تویع عارض شود و اما افاقه یا بسبب فاع خلط یا بسبب تخلل ریح یا بسبب فاع مودی واقع شود و ریح نائل بسوی اعضا که با صرع بود و پیش آنست که  
 ماده منشی و باغ و ازین لاقی او عصبانین لاقی شود و بسبب یعنی اتباع عصب که هر باغ و نادی او پیگیری که و باغ متنازی گردد و امتلا می او از خلط سده و در سها می آن پس  
 عرض و زیاده شود و طول و ناقص گردد و صرع از قبیل تشنج نه از قبیل تشنج خاها رانست که انقباض و تخاص باغ میکند و باغ درین دفع چیزی از نفس خود بیناید و در دفع تشنج  
 و انحصار حاصل میشود و هر تشنج مادی یعنی موی منتفع نمی میشود و صرع تشنج مادی است پس آن نیز از تشنج فاع یا با اگر از ماده جبار باشد و چون او را م سپر گشاید و در گدن نواحی آن  
 عارض شود و گاهی صرع عمل کند و ماده او کم گردد و اکثر یا بصر منتقل شود و بیشتر صرع یا بصر منتقل گردد و بعضی مردم گمان کرده اند که گاهی صرع بغیر از ماده افتد پس  
 اگر باین قول مردانست که پیشتر شمار یا کیفیت بود که و باغ را برسد و در آن انقباض پیدا کنی تواند و اگر مردانست که پیشتر سوزان سازج است که در باغ افتد و صرع آورد  
 این صعی ندارد چرا که این کیفیت باغ تنگیست پیشتر صرع لازم و دائم و باغ واجب گردید و در حال نائل نشدی بلکه بسبب صرع آنست که دفعه تحمل شود و فی الحال نائل گردد  
 یا نائل شد و در تحمل کند مثل این کیفیت حاصل در نفس باغ نبود بلکه با و کوفتی باشد که بسوی و باغ متنازی گردد و منتقبض شود و این لامحاله از عضوی دیگر بود و کف دهن کرد  
 صرع پدید آید بسبب اضطراب حرکت نفس و بسبب تناق آن و این اضطراب بسبب اضطراب حرکت تشنج باشد و در کتب بسبب خنقا و تکراره نفس ظاهر شود و گویا که صرع  
 تشنج مخصوص اولاد بدل است و تشنج صرع مخصوص اولاد بعضوی دیگر است یعنی اگر تشنج اولاد باغ را عارض شود و صرع نامند و اگر اولاد بغیر باغ از اعضا عارض گردد تشنج خود  
 و گویا که حرکت عطاس حرکت صرع خفیف است و صرع عطاس کبیر و دفع قوی است اگر که اکثر دفع عطاس بسوی مقدم بود بسبب قوت قوه و ضعف ماده و دفع  
 صرع بسوی هر جهت تواند بود که دفع ممکن و سهل تر باشد و بدین جهت صرع گاهی بعرق بسیار عمل گردد و جرجانی می نویسد که صرع علتی است که آلات حس و حرکت را



بی انظام و نامنظم کند و سبب کلی اندرین مرض سردی غیر تام است که در مرفذهای جزو مقدمه دماغ افتد و بسبب این سده تشنج کلی پدید آید و اگر سده تمام بودی من حرکت تمامه باطل نشدی و اگر سده بودی افعال آلات جسم در حرکت بی انظام تمام گشتی و تشنج کردی و اگر چه آفت صرع بجز مقدمه دماغ مخصوص است بسبب همسایگی و تقارن حضرت ب دیگر اجزا باز در بدین سبب هم افعال قوتهای بدنی و نفسانی منضبط گردد و دلیل بر آنکه آفت صرع بجز مقدمه دماغ مخصوص است آنست که نخست مضرت و حرکت عضلات چشم در وی و اندر سمع و بصر پدید آید پس دیگر اجزا رسد و اگر دیگر اجزا رسیدی افعال قوت نیز منضبط و غیر آن باطل نشدی و دم زدن از حال طبیعی گشتی و هر گاه صرع متواتر شود و نوبتهای او صعب و راز تر باشد یکیش در این وقتی باشد که دماغ ضعیف و زبون گردد و ماده صرع و اجزای کینیات روی زود قبول کند و بدین شرح تو اندر دو تمام دفع متواتر کرد و هر گاه تمام دفع نشود و اگر چه صرع یکشایا ماده و دماغ بماند و با ناکسیمی و عددی حرکت کند و تشنج صرع آرد و با یکله سبب این مرض سردی غیر تامه است که از غلطی یا ریج یا بخاری یا یک کیفیت سیمه در بطون دماغ و بخاری عصاب اصول منابت بخاری و نخاع عصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ تام در اعضا منع کند پس اگر چه ماده این مرض نفس دماغ بود صرع عملی و دائمی گویند و این نوع بقول بقراط عسل بر دست و صرع که از تشنج عصبانیت است با تمام از غلط غلیظ یعنی یا سوداوی و گاهی درین حالتی قریب بسکت گردد و فرقی فیما بین از زبانی میکنند و اگر صرع بشارت جمع بدن بود عین و واحد مثل معده و مرق و جگر و طحال و معا و رحم و اعضاء بی و دست و پای آنرا صرع شرکی نامند و بعد از آن شرکی عفووی بحسب ستم محل خود موسوم میشود چنانچه صرع معوی و حرانی و کبدی و طحالی و امعانی و رکی و اطرائی و آنچه از رسیدن نیش عقرب و زنبور بحسب عارض شود موسمی است بصرع سیمی و ماده محدث صرع و اگر تشنج غلیظ باشد و گاهی سودا یا بلغم غلیظ باشد و بحسب قدرت صفای هر فنایگز آنکه صفر بسیار و مختلط با خون و یا بلغم و یا سودا بود و خون صرف مانند صغرا نادر باشد که صرع آرد لیکن چون سوداوی و بلغمی مانند بلغم و سودا و اکثری است این علت شود و لقا ط گوید که بیشتر گشتند آن که آنها را صرع افتد اگر دماغ ایشان کشاده نگاه کنند اندر آن رطوبت بد بودی یا بند و سبب صرع و دائمی را از غلط غلیظ است که در بطون دماغ عارض شود پس روح و قوت محرکه را از نفوذ در عصاب بسوی اعضای متحرکه با راده منع کند و این سده یا از غلط بلغمی غلیظ است بود که بسوی بطون دماغ در وقت نوبت بریزد و یا غلط سوداوی غلیظ و یا از غلط بود که دماغ را در هنگام شکستن استخوان تحت عارض شود و با آن درو شدید عارض گردد و گاهی این نوع یعنی صرع دائمی عارض میشود چون انسان بنفشه کند پس سزاو گردد و گرم شود و از غلط و روح که اندر آن است حرکت کشد و انسان بر زمین افتد و غلط را کند و تشنج نیز باید که هر سبب صرع و دائمی بسبب بسوی ضعف عصب دماغ غلیظ است پس خللی نیست از آنکه ضعف مذکور که محدث سبب صرع بود یا در جبهه دماغ و آن روی ترست یا در غشیه دماغ باشد و این از آن ضعیف تر بود و صرع سوداوی قوی روی ترست و اگر تشنجی بسیار باشد هر گاه سوداوی نماند و روح را زباده مسدود میکند و تشنج را با صرع از عارض منضبط بود یعنی باشد و گاهی که صرع کند همه عصبانیت او از حرکت باز ماند آن از سودا باشد و این بدتر از اول است هر آنکه درین عود نهد تمام مسا که صرع و ملامت است و بقول جبهانی گاهی صرع منخوفی گردد و از کینیات روی منقبض شود و تشنج و صرع افتد و سبب صرع شرکی بقول شیخ ارتفاع بخارات غلیظ و ریاح کینیاتی سانس از کینیات اربعه اولی بسوی دماغ بود پس بخارات و ریاح پاکست خود ایدارسانه و چو یکسبیل تعصیب در دماغ جمع شود بعد بگاشد ماده ذات قوام بوده بقوام خود عمل کند یا بکلون رخ از آن و یا کیفیت خود ایدارسانه با جامه یا با یا بسیمت وارد است جوهر و یا بهره و چه یعنی کیفیت و کیفیت خود ایدارسانه و دماغ منقبض سازد و عفووی که از آن بخارات موسمی بکثرت خود بسوی دماغ مرتفع شود آن یا جمع بدن باشد و یا معده یا طحال یا مرق و اینها در سایر اعضا واقع شود و اما بخار موسمی بکثرت و جوهری آن در جمع اعضای بدن نیز باشد حتی که انگشت پای و دست و سبب این احتباس خون یا غلط دیگر و منهدمی باشد که اثرات عارض شود و پس حرارت غریزی از آن منقطع گردد و آن و او در اینجا بمرور متعین شود و تشنج کیفیت روی گردد و از آن با دور یا بغیر و او رسد و ماده بخاری یا کیفیت سیمی بر خیزد و یا بران عفووی منجمد و واقع شود و در عصب اثر کند چنانچه گزین کردن بر عصب با تشنجکسیمیست او بوساطت عصب بسوی دماغ منهدم گردد و از ایدارسانه و از آن منقبض شود و تشنج گردد و در حرکت



و رنگمای زیر زبان سبز نماید و گرانی سر زنگام غشباب با بعد از تشنج شکم و قفل و حرکت زبان قبل از نوبت صرع و دیدن خوابهای شوریده بیان کند بمانند که صرع مستبعد دیگر علما  
آن مثل نسیان خوشخامی و بنگامی و بن صبری و غشبابی ادنی سبب کف در وزن آمدن و جوشن عضلات و می چشم در ابتدا و از زیدین است پودر کزکشا و فنی غشبانم  
شدن اعضا تا صبح و بپوش آمدن و بعد آن همچون خواب گویه مانند و بعد از آن حال اول آمدن نیز پرست و صاحب کمال گوید که گاهی مقدم نماید بر علت صرع قبل حد و نشان  
خفتن نسیان و صرع و امتلا و سر زانام مختلفه و چون این علت تکلیف شود از علامات خاصه سائر صنفات آن خلوه کف در وزن است و خطر طراف علاناماتی که بعضی مصرعین  
سوامی یعنی عارض میشود آن سقوط و صیاح و تشنج زبان و خروج بول و براز و گاهی می بود و گاهی متدلان صرع بود و صراع سیکان چنانچه گویند که اگر صرع جلد بزانهنگام  
کسب کرده باشد پویشد و اندر آب آید صرع کند و تخمین خوردن جگر تیسر بیان کرده و شیدن بوی آن و در میدان مردی و تخمورقه و در و شاخ بزوزفت یا بس صرع آورد  
پس صرع سبب مشکل از چنان در یافت کنند که اگر اعراض اولیایم تر بود و بعد از نوبت صرع عقل بسیرت عود کند و بعد از افتادن فی الفور نیز در و بطوسات و شمووات و تخمیک  
قی افافه بزودی حاصل شود صرع سبب باشد و اگر نفس طول منظر است شدت آن در حالت صرع و طول جموده سکون و ضرر تر نفس بعد صرع و قلت افافه تشنج و تبلیس  
بود صرع مشکل باشد و صاحب کمال گوید که اگر امتحان او چنین کنند که در نین جاشانمانند رنگامی که صرع کند پس اگر افافه یا بخت یا بد الا فافه و بقول شیخ صرع که در آن  
اضطراب بود جموده و در آن نباشد و یا جموده در آن طول کند و منظر است که باشد اندک مشکل بود نسبت بسابق بعد تشنج مبدأ این من چنین کنند که از بعض  
سوال نمایند که در علامات مخصوصه صرع بحالت خلوه معده و تمیین طبع و از دست فرغات کما میشی می گردد و یا در عضوی دیگر غامی و یا گاهی بر آمدن گرم از شکم و یا  
چیزی از جای بسوی و باغ معلوم می شود و یا نه اگر نباشد تقدم او جاع مختلفه و شدید در سرد و و ام نقل در سرد زبان و لزوم و در ظلمت بصیرت که درت حواس  
و اضطراب و حرکات و در اوت جمع و شرم و ذوق و نقصان عقل و نسیان و اعم با بادت و در عونت بر بند و این آثار صرع و نامی است پس اگر با صرع و قریب نوبت  
آن نقل محسوس نشود بلکه دوی و تمارد و یا بد تشنج او شدید بود صرع و نامی تر می باشد چهاره نوع ماده را از رنگاب چهره و غیره علامات مخصوصه هم خاطر دریافت نمایند  
پس اگر رنگ سفید و مترازل بیند و بدن متلی فریه بود و سفیدی و غلظت قاروره و بطوره اختلافت نبش و اختلاج ابرو و حرکت زبان بر غیر استوار و یا بناد از کثرت  
و غلظت آب دهان و افراط کف در حالت صرع و کثرت فرج و عسر حرکت و نقل و نسیان و کنای حواس مقدم تدبیر و طبع کما میشی می شود و این نشان ماده طبیعت  
اما اگر بغم خام بار بود و نسیان و بلا دت و نقل سرد بدن و سبات اکثر صرع در را باشد بیشتر در اضعاف بیشتر باشد و این نوع بسیار دوی بود و اگر بغم مالج بود در آن  
سبات اکثر و برد و باغ خفیف تر و حرکات اطم باشد و اگر تیرگی چهره و لاغری بدن و خشکی بینی و زبان سرد گردد و طبیعت صاحب و مائل با احتلاط زمین و حالت مثل  
بایخولیا و عجم صفای عقل بعد نوبت بود تقدم فلنون کاذب با فرج و افکار درید و کثرت اکل و سوس و خفقان و قامت خواب محروست و بان و تقه و تدبیر خفیف  
مؤکد سود نیز بر بند و این علامات ماده سودای است اما اگر سودای خون طبیعی بود صرع با سترخا و قامت کلام و سکون و صاحب خدا و ناناها کما رسا کن باشد  
و اگر از جنس صفراوی سوخته حریف بود اختلاط او جوئی و مع کثرت کلام و صیاح و صرع او اضطراب خفیف از اول باشد و گاهی با تب بود اگر سودای او دقیق صفراوی  
باشد و اگر سودای دومی یعنی خون سوخته بود احوال او صحرایی باشد و اگر سرخی رو چشم و پری رگها و غلظت من سرعت آن بهینت حال کبابی و کنای حواس و کثرت  
آب دهان و بی مخرج جرات و بر آمدن خون از بینی و بعضی وفات و حال مثل اختناق در اوقات قبل از صرع نیز دریافت کنند و این دلایل ماده دوی است اگر سردی  
و گاس چهره چشم بود و گاهی زبان نوبت و شدت منظر است تا دوی و کرب قلت تشنج و کثرت گرمی و التماک اختلاط عقل و گاهی عروض قی در آن زمان نیز معلوم کنند  
و این آثار ماده صفراوی است و اگر مریض در سوال دل کی و نقصان صرع و در معده و مری طبع گوید دلیل کثرت ماده و بخارات او معده و امتلا می آن از ماده فافه  
پس از اختلاج در فرم معده لایسما عذرا خرد او معده و عرشته بهتر از عقیان و کرب و یک نوبت صرع و اختلاج کرب بر شدن و بن از تخمین و افناخ منخرین و ذنگلی کلو  
و نحوه درون مخصوصا در ابتدای نوبت و گاهی بر آمدن بول یا براز یا مادی بینی وقت نوبت و خفقان و صراع تشنج قبل از نوبت و سقوط بعضی دفعه بزیرین و یا عروسشی  
یا اغا بدون سقوط و خفتن نوبت صرع یا زوال و بهتعال قی و غن تقای مریض نیز سوال کنند و این علامات صرع معدی است احوال ال بر فساد و معد مثل اطلان آنها  
و نسا و طعام و کثرت فرج و قاروره و مانند آن نیز بران گواهی و پس اگر عروض صرع در اوقات امتلا و تخم سبلان العال بزیرین و غیره آثار بغم یا بغم یا بغم بود و اگر





مزیل صحت و طبعی گوید که چرک گوش نفل در قطعه جلد صحت کرده بر سر عارضه است و او چنین نفع میکند و مستحب بود که اگر از اصابع اصغر کنف کامل گزیده و در  
 آویز نسکته آنرا صحت نشود و رازی گوید که شرب آن بقدر در درم نوزد صحت است این هر گوید که اگر قطعه جلد سرد و پیرمان سوی انسان است در گون صرع آویزند  
 نافع بود و نوشیدن بزیر یا حیوانات مخصوصا گاو گوش با سر که از مجربات است و همچنین سنگ شقیق ساییده چون کمر بنفشه خاند میسند و شرب بنایق هندی و سوط آن با  
 چغندر نیز نافع دهن گویند که سوط او بوزن جبرون با دماغ صحت و سوط آن جوان سوخته انسان شناساید بهر صرع و بعضی گویند که یک مثقال از آن بشکر متواتر خوردن  
 مجرب است جان لینوس گوید و دیدم که شخصی اتخوان انسان بمصر عین میداد و وقتی که شیر از آن شفافی یافته صاحب خلاصه می نویسد که اگر اتخوان  
 سردی بچون سرد ساییده هر امداد و درم از آن بخورد تا سه روز و هیچ انواع صرع را سودمند است و اگر ایضا نخورد کند هفت سرگس کند و با قدری  
 آب ساییده در بزنی چکاند که باذن الله تعالی دیگر عود کند طایفه با کجین خوردن بسیار نافع است گویند که فعل اول فلان است و این است و چنگ سوط کرده شود و این سوط  
 گفته که خوردن عاقر قرحا غسل شسته بچنگ حریض راز از صرع مجرب است و اعلمی گوید که خوردن گوشت هدهد و سوط باغ اوج هر که در صرع است و که ادواغ  
 خشک گرس قدر عین آب چند ریال بطبخ مزخوش مخلوط کرده سوط کردن و جان لینوس گفته که خوردن از شیشای ذریه غسل نافع صرع است و هم او گوید  
 که خوردن هم خر سوخته یک مثقال مفید صرع است هر نس گوید که اگر از هم است خر شتری ساخته در گشت و از صرع دور کند و کذا جگر حمل بریان بقدر یک مثقال  
 با سر که خوردن بصرع نافع و بد بخت اوی اینو بسید که هم خرابی یا وحشی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند و هر گاه بجز خربان کرده بخورد نافع بود و این نفع  
 گوید که گوشت حمل بریان یا مطجن بزیت پاروغن کنج برای اصحاب صرع غذای محمود است و رازی گوید که خوردن گوشت از ب مطجن خربانت و مشوی  
 نافع صرع است این سرفیون گوید که خوردن خربق درین مرض بعدیاس مجرب است و سناتانی است و صاحب خلاصه التجارب نوشته که  
 خوراندن چند بید تر شربت کامل هر روز و غذای چرب ساده در از آن صرع مجرب است سو پدی گوید که هر روز خوردن دو مثقال بچ اتخوان تاسی روز  
 مزیل صرع و مجرب من است و بعضی برای صرع سو اوی یک مثقال از آن تجرب کرده اند و خوردن که میتا نیز مزیل صرع و مجرب و تناول سداب بستانی در کب  
 غلب مجرب با تخم سبت و شم غالیه و کذا خشک شراب و شمشاد و سوطا بر و غن و کذا آب با یک سداب چند بید تر و غن تخم محمود صلیب بجز متواتر و کذا  
 نخورد و مساق مطیب بزیت خوشبو و صفت کال و کذا شرب غافله عراقی و درم و کذا کجین عسلی هر روز و کذا نصیته اشلب که پاکلا و شتر انسان سوخته شمو نا و  
 کبریت اجمر شراب از مجربات است و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیضه شک پشته و هم چپ حار و خش محرق و پیرانوی خربیب و شر جدرمی و انچه اسپ ماده  
 و قند و آب پنچ نخورد سیاه و کذا تخم شاه سمرقند اتخوان بز سوخته و فستقین و جگر قر و انیمون و خون جدی و بول انسان و انچه هر و حبت نوب صغار و قشر لیمو و سوط  
 و تلج جگر یک در ساعتی کفنج کنند و گرم باشد نیم درم و اکل لحم حار و خش در اول ماه چند روز و کذا جوت این عوس سوخته ساییده هر روز یک مثقال شربت یک سال  
 متواتر چغندر دماغ او و لحم او و خون او و تنها و بشراب و کذا پیرب بسکه و کذا انچه از ب بسکه لعسل یا تنها و کذا دماغ شتر خشک کرده بسکه در اول دو سطره و کذا  
 خون خشک و در شرب شتر اس بری یا بزرگ یا پنچ یا شخ او در شرب پنجه و کذا قرن گوزن بشراب و کذا گل خاک کیم شربت کذا امد است اکل من و کذا از طلا و نقره و  
 مساقوی صغیر ساخته در شرب یک شبانه روز انداخته آن شراب نوشیدن و صفت مذکور صاحب صرع تعلیق کردن و کذا ادمان شراب بظن طلا و کذا از هر سنگ شست  
 نمری لعسل و کذا که با درم بسکه و کذا از طلا باموش سوخته سو ده شقالی آب کذا زو فای طب بصغ عربی و کذا امر از خوردن خشک کرده سو ده بسکه و کذا دماغ  
 پسر که و یا خون او بشراب و لعسل و کذا فو لعسل یا بشراب لعن زهره خرس لعسل و کذا زهره سلوی و کذا ادره سانی و کذا زهره گو سفند و سوط دماغ خروس یا زهره او و  
 زهره سنگ شست و یا خون او و یا در وجهه زهره بشیر و خرنان و یا زهره رگ یک جبهه شک یک پیچ بشیر و خرو یا زهره خرس یا آب چغندر بدوام و یا بول قفند و خول  
 متبر و متواتر و یا در غن پیمان و یا زهره باشه آب شتابک یا زهره که حاضر باشد بشیر و خرو یا زهره کفتار و کتال بزهره خروس و تعلیق درخت سداب  
 مع بچ و شخ و برگ در خرده گان بسته گردن مصروع و کذا زهره جی و کذا یک شرب جلد حار و خش بر سر و تبیل آن در هر سال و کذا اموی سنگ سیاه  
 و کذا پنچ فاشا و کذا از طلا و فای و انیای روی می مثقال و کذا زهره جدر و کذا چشم سفید و کذا از پنچ و کذا فاد زهره معنی و کذا انگکت و کذا اطراف با در و ج

و کباب خلط در بلع باطل و کذا چون آب در بلع باطل کرده و کذا جگر و کذا از بلع و حاتم حافزین حار خوش یا زبرد و یا منج و غذا لبسان نقل  
مسلوق مطیب بریت پرورغن بادام برات کشیر و یا پسته مسلوق مطیب بخورد یا نان نوری شیرین بخورد

درگاه و پندیده نش افراع صرح

سحوط بلع خلیل آب سائیده و کذا بول خلیل و کذا برتن جوت سائیده و کذا لفلل گرد و زبره و کوس بر کرده در سایه خشک نود و سائیده بقدر و برنج نفع  
کردن و کذا ایچمه مع پوست و تخم سائیده هاس گرفتن و کذا آذوقه و جو بلبلو یا قایت در گاوای صاحب صرع باخاصیت نفع در سخنان و سرگین گرگ با خود و هتن  
و ناک که نوک بران بول کند نزد خود و هتن نیز باخاصیت دفع صرع است و پوشیدن انگشتری ستم نر در روز شنبه در گشت دست چپ و کذا انگشتری از شلخ  
چپ گاو ساخته در دست چپ مجرب نوشته و سحوط برگ حیت یعنی روان نیز مجرب است که نافع مغز تخم صوف و نیم عدد نفل سیاه و نیم عدد و بار یک سوده مجرب  
و اگر شیر آگ بر هر دو کنن بسیار مانند و نفل سوده بران پاشند و برگ آگ بران بندند تا پهل روز متواتر و درین مدت پامی نشونین مجرب نوشته و گویند  
که هر بار پامیکه ببندی کشکجه گویند در ظرفی کرده و در آن بندنوده بسوزند و از آن سحوط نمایند و گرم از دماغ خواهد افتاد و شفا خواهد شد شیخ میفرماید که از سبب  
محرکه صرع انتقال بسوی هوای عین صرع است چنانکه از سبب خلیل صرع انتقال بسوی هوای عین از آن است و کل حرارت مغز قسمی با ماری در جمله برودت و بلع  
بسیار و کثرت باران و یاد شمالی و جنوبی اما شمالی و بلاد شمالی بسبب صحن و او و مرغ تخم او و اما جنوب و بلاد جنوبی بسبب تحرک که خلط اولی دماغ و ترقیق و تغییر  
آن و در شتاب بسیار میماند چنانکه در شمال و در خریف بسبب فساد و خلط و در بلاد شمالی کم افتد لیکن قابل بود هر آنکه اگر سبب قوی نبودی عارض نشدی در وقت خلیفه  
و غیره طبعی که شریک آن کند و حرکت و دیدن حرکات سریع و در اثر شلخ و لایب بر بلاد از بلندی پستی نگرستین و بسیار نشستن در حمام و تمام قبل از پنجم و هتمن آب گرم  
بر سر و تناول چیزهای موله خون بخاری و سوادوی شل شرب کدر و کهنه نیز و مضر بود و آنچه از شراب نوصاف بود و ترقیق نباشد و صرف تاکی در دماغ و کفرش نهاده بخامی که  
و راست و عددین بسبب قوی بود خون سوادوی با آنکه یکشک جو خنک و طاسازند و با قلا ایضا و ثوم بنابر استلای سر از بخار و پیا کذا لک بنابر آنکه جوهر استحیل بر طوبت رودی  
میگرد و در شیر ایضا و حلویات و کثرت و سومت و طعام و تمامی مغالطات و نفاخ و قباض و بارد و کل حرفت حاد و بیضینه نیز از حرکات صرع بود بسبب متورم خلط  
و تحرک آن و تخمه مسوسه و سهر و آلام نفسانی قوی از غم و غضب و خوف و انفعالات حسیه قوی مثل استماع آوازهای بزرگ چون رعد و بوق و توتنک و ننگ که کوفتن  
طلل آواز شیر و اصوات سلامت مثل حدوت جلاجل آواز شنیده مثل حرلیت دروازه که تیز باشد و همچنین از دیدن انوار باهر مثل برق درخشنده و نور چشمه آفتاب از  
مالاست حرکات قوی مثل حرکات باوند و گاهی صرع از ریاضت بر استمال و از جمیع میماند ایضا شیخ میگوید که تدبیر عام برای جمیع مغز عین نیست که اغذیه  
محموده که از آن تطیب محمود غیر مفرط باشد استعمال نمایند و از استمال و سوسو هم عذر کنند و این چنان باشد که پیش از تمامی پری شکم ترک غذا کنند کسی که عادت او  
بخوردن یک قاشق جاری نباشد تقسیم غذای او کم از پر کردن شکم باشد رسیب حمله کند و یک حصه صبح و دو حصه آن شب بخورد و بعد از ریاضت لطیف و کثرت  
شراب نمانند که آن دماغ را بشدت متلی گرداند و اگر استعمال آن چاره نباشد آنکه از شراب کهنه مروق و مائل اجویضت بخورند و مغز ترین از ایشان شرع ب  
استعمال و ایضا نوری شربید بگردد و سبب است که سر از ملاقات جمله حرارت مفرط با برودت مفرط محفوظ دارند و در حمام زیاده نشینند و مصروف از جمیع کوم غلیظه و  
قوی الغذا و همه انواع ماهی بلکه از کوم جمیع چهار پامان بزرگ اجتناب نمایند و بر کوم خفیه مثل گریشت چوز مرغ و دراج و تیم و کوشک اهل و کوهی و قنار و سفین و جودی  
و غزال و از نپ و قنار و زرد و گویند که کوم خنر نیستی از سخت سوزند و گوشت بز با نپ خفیه و قلت ترطیب برای ایشان ستود و با نپ چنانکه حلویات و وسط  
و مانند آن بهر آنکه کرده دانسته اند و از قبول اجتناب کنند حتی که از قطع و بقعه یانی چه جای غیر آننا و خصوصا کرفس که آنرا در تحرک صرع خاصیتی است اگر آنرا  
باشد شاهره و کاشنی استعمال کنند و در کوم با نپ تغلیظ اجزیه و حس خصمت داده اند و من بهتر نمیدانم و همچنین رخصت کشنیه برای منع بخار از سرد داده اند و من آنرا  
کرده میدارم و استکمال آن ایشان را نشاید الا در صغری و دوسوی و اما چقدر در آب پنجه بریت و مری و مانند آن اصلاح داده اگر پیش از طعام برای تلبدین بلع بخورند  
جائزست و شیدن ابوی سداب از جمله بقول نافع بود و چون اندک شربت و سداب و طعام ایشان افتد نافع باشد و باید که از جمیع نوا که طب و ایچا اجتناب کنند

نویس

والابعض تفریق البض بر طعام بقدر قلیلی برای تشدید مضمعه و اسهال غذا و تمییز طبیعت و منع بخار بر بند و واجب است که از صبح تا غایت بقیه بخار پیش از شام و ترب و کرب  
و گزرد فطر و باونجان و اینها از جمله اشیای حریف و خیر احترام نمایند در خوردن از آن جمله است که ایشان را میسند به شیر و بهات فضول بسوی و باغ و توجا و درینجا  
بسوی آن و تفرغ او باغ را بقرت خود و از سر و مسبیل و استلا بر سینه و از انتقال با بگرم بنا بر ارضای آن و آب سرد بنا بر تخم بر ضرر آن بر وجه حاصل  
اجتناب کنند و اگر مضر و استلا از طعام حاض شود قتی که نماند و بعد آن تکلیف تدبیر نمایند و باید که از اخذ به سبب شعله و مخدره و مخمور بر سینه کنند و اما استلا از شکر  
بسیار ضرر است و اما اندک از آن تشیظ نفس و تقویت روح و تزکیه آن کند و از استکار آب غشی کند و استکار از آب جعفرین اشیاست و قیلوله که شیر با نمک خواب بسیار  
و مخصوصا بر استلا بسیار مضر بود و افراط بخوابی نیز مضرت و محمل روح است و بعد از آن که در اندوه اول تدبیر صرع اجتناب از اسباب محرکه صرع  
که مذکور باشد و بعد متفرغ و متقیه بدن اگر اکتیاج ریاضت افتد استعمال نمایند و طریق آن سابق سطر شد و ایضا شیخ گوید که تعلیق فاوانیا را تشدیدین امر  
منع صرع تجربه کرده اند و باشد که این خاصیت بر روی طب مخصوص تر بود و از او دیدیم که درام باید نوشید غار لیون و بیسالیوس و سقر دیون و زراوند و مسج  
و فاوانیاست و هر وقت با ب بخورند و استیثاق نموده که هر روز بقدر بند از شاد رطوبت دو بار صبح و وقت خواب بخورند و این از انجمله است که بدان عالمی شفا آید  
و بعضی برای ایشان آفتاب نوده که در بالهر هر روز دو بار و بعد بخا صیدتی که در آن است و ایضا خنثی که آن در پنج اشراست سست بخورند و از آنجا ایشان را نافع بود و از آنجا  
باین صفت بگیرند و در ویگ در آن سرکه باشد اندازند و سرکه و حکم بسته بخوشانند و در آن جمل روز بگذرانند و آفتاب برج اسد قبل طلوع ستاره شمع برانی بست روز  
باشد و ویگ را مفرغ محبوب در آفتاب بدانند و در هر اندک مدت بگردانند تا وصول حرارت با خزای او کیسان باشد پس یک را کشاید و حاصل از کشیدن مبلخ شتری شد  
افشرد و عصاره او بگیرند و فصل مخلوط کرده هر روز بقدر احتیاج از آن بخورند و اگر جلد مطوب باشد سقیل را پاره کرده در آب و سرکه چوشانند و عصاره که در آن از آن کینجین علی  
بسا زنده و از او بر حیده برای ایشان نیست که گوید بیسالیوس و حب لثام سرکه سته شقال زراوند و صرح و بیخ فاوانیا بر یک و شقال چند بر ستر و قرض قبل  
هر دو حد یک شقال و فصل کت گرفته بشوند و هر روز بیخ درم یک کینجین استعمال کنند و انتقال بریض زبیدی که هوای او در آب جنوبی باشد شهری که هوای اولها  
مطف بخت شمالی بود مثل انتقال در استان از سن ظلی بسن شباب است و منفعت برای مضر عین و هرگاه مضر عین را التوای حنفی استیخ او عارض شود باش  
روغن مناسب آب بگرم و غرقوی آنرا بر کف سبخی گویدی باید که در صبح انوع صرع از هر آنچه صعود بخار بسوی سر استلا و تشدید آن که مثل سداب و میازوگندنا  
و کرفس و خردل و باقلا و قلیط حذر کنند و باید که نان حکم الغصت جید الاتکار که آرد او را خوب مالیده و در توپ چخته و در خیر او اندک کشید خشک استل کرده باشد بخورند  
و از قبول کاشی و پودینه و قندهر و از توپ شنفین و عصاره قند و قند و درج و از چهار پامان لحم جدی و غزال برای مضر و نیکوست و در طریح امیون و در اینجی و کربا و کینجین  
و خردل و لفظ و امثال اینها استعمال کنند زیرا که اگر چه اینها ملطف اند سر سته می نمایند و از نایب تاز و البان و نوکر که در طب شراب استحام خاصه بعد طعام اجتناب کنند  
و اما حمام قبل از طعام کثیر ضرر نیست اگر دفته از آن در هوای سرد بیرون نیایند و عقب و سرعت طعام تناول کنند کینجین علی عظیم منفعت است و همچنین طلیخ زوفاکی خشک  
چون در زستان بکینجین غصیل و در تابستان بشریت هستند استعمال نمایند صاحب کامل گوید سزاوار است که صاحب این مرض از جمیع اطعمه بپرهیزد  
و سودا مثل لحم قرد و بیوس و حرفان و خنایص و هر اسه و بهطات و سوک کات و فطر و نان فطیر و مانند آن و جمیع فواکه رطبت مثل شفتالو و خرما و اجتناب نماید و ایضا از فوم  
و عدس و سداب غیره که در قولنجی گشت که این همه شلای سر از بخار روی میکنند و از جمیع و کثرت دخول حمام و شرب آب سرد و شرم روح بر بوشل یا شیر و کینجین  
و چند سید تر و کبریت و قطران و مانند آن که مبلخ و شوهر علت اند و تقدیم نوبت او میکنند حذر نمایند و شیدن مرز بخوش نام و پودینه و فاوانیا و خشک است از نایب است  
و فغانان که صفت او در تخمیر نمک نفع حکم باشد و اگر آرد او با آب مبلخ کشید خشک سرشته باشد نافع بود زیرا که منع سخاوت متصاعد بسوی مویع میکند و از تخمیرش او  
بمجموع طیر طبیعت مثل پیچ مرغ در جاج و تیه و مایهی مرضی مصلح و کبر خلیل چندین مطیب بسرکه و در می زیت و کویا و سرکه استخار و سرکه غصیل باشد و نان مبلول بشراب  
که در کمنه نون باشد بخورند و از فواکه مویز و انجیر و پسته و بطم خوردند و متعاصن نشیکر و تناول شکر بطرز و فایز نشیکری و عوارش سکر و مانند آن کنند و ریاضت قویش و این  
است که در یک بریدان و لعین بچوگان قبل غذا استعمال نمایند و اندک استراحت کنند و حمام معتدل با حراره استعمال نمایند و غمرا طرافت را که یکید کنند و در حمام طول کش

بسیار ضرر است و اما اندک از آن تشیظ نفس و تقویت روح و تزکیه آن کند و از استکار آب غشی کند و استکار از آب جعفرین اشیاست و قیلوله که شیر با نمک خواب بسیار



تشنه اند و بعضی قهقهه اند که صاحب صرع را اندک عاقرت فرجه بابو باند پس اگر عطسه آید میسخت او دانه چرجانی و ایلاتی و غیر آن میبندند که نگاه کردن اندر چیزی را  
 متحرک و گردان و بر وقت آب و آن و آشپنا افتاق و آتش خوردن شیرینی های سخت شیرین و طعناغهای سخت چرب گوشت است پیشت و گوشت و جانور لاغر و پیر  
 و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبه و هر چیزی از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیر برنج ضرر دارد و اگر باد رنجوب و اندکی کشنیزه در طعام او بپزند سوود دارد  
 و اگر تشنه بپزند و آب سبکامه روغن زیتون مثل اچار بسازند پیش از طعام خوردند طبع را نرم کند و بدین سبب طبع بود و نمیه و آن در کویا و در بعضی اختلاط را از دماغ  
 فرود آرد و از زنگه باد را در بول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی تیره و کند و در شایخ بر سوخته و جلود و بار و در میان دارد و اگر گوشت بر بسیار خوردند بوی بود که  
 صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری شنود که از آن بگین شود یا برسد و صرع افتد و از سید بچو زو بیضه مرغ و جرج و از دیدن است پختن خواندن بسیار مخصوصی و از  
 اختراذ نمایند از طمکی گوید که حجامت ساق در موی نمایند مطلقا بعد از فصل صاف کنند اگر مرض از عصبی باشد ابتدا علاج او نمایند پس تشنه بدن یاد آید کند اگر آن  
 اصل باشد و یا بعد مطلقا از جمیع سخرات و معانات منع نمایند و آنچه منع بخار کند مثل کشنیزه و امرو و بد بپند و بهما و مسته تریاق از سبب که تشنه تریاق زرد و شراب کما  
 و پوشیدن انگشتری و ضمیر دست چپ را رسم است خرساخته بشیر تجرید آن هر سال نافع و این همچون از اختیارات مجرب است سسته است و خوردن کشنیزه خشک هر دو  
 ده درم سداب هفت درم غارقیون پنج درم خاکستر سمر چهار درم فون خروس نهمه آن و مراره گو سفند و حجر البقر هر دو درم زهر عنبر مشک سهر واحد  
 نیم درم در شکر موم بگلای بسر شده شترتی از آن یک مثقال طبعی قتیون یا آب بویز و در خواص آمده که فاونیا و سداب دماغ بدهد و دم موش و صمغ بهندی  
 همی یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کند و از خواص گفته است که هر گاه ماه قاقاب در برج سرطان یا اسد متحرک میشوند و طالع زهره باشد از طالع نظر بر این  
 هر واحد مثقالی صغره ساخته در همان ساعت مذکور صورتی از شیر که در گردن او مار باشد و بر سر او شخصی که در دست او مار بود نقش کنند جاهل آن اصلا  
 صرع نکند و صرع اسپ این عارض میشود و علاجش تسبیح بچند بید شتر مخلول در شراب مست و در باطن بینی او بر لطوخ سازند و طبع سلب بکایتت نشاند

علاج کلی صرع داعی

شیخ میفرماید که صرع داعی اولی است فرغ بخربق و مانند آن و سخم حظل و سقمونیا و یارب و طبع غارقیون است سهال بعد سال تمام سال و صرع از هر خط که باشد  
 اگر غلبه خون در یافت شود و فصل کند و اگر استلا زیاد بود و قیما لیلن یکبار کشانید و سچاجت خون بگیرند و فصل و وقت برنج و بعد چند روز گریز زبان کشانید و بپزند  
 برای جذب آده از دماغ بر قضا حجامت کنند خصوصا اگر خون کثرت بردود و دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی تمیاج بعضی که می افتد بعد از تشنه با بچند از فصل یکایک  
 حجت آده سهال شربوات تشنه قوی از قناریون و سخم حظل و تخم بید شیر و غیر آن نمایند باز آسایش دهند بعد اگر حاجت با شرج خون افتد و تشنه با حجامت ساق  
 و حجامت موخر و میان قتلین نافع و باز حجت و بهن پس سهال آرد و زود همواره تا حصول صحت پس ستمزل یک هفته استنش سهند بپازین غراغ و عطوشتا و غیره منقیانند  
 دماغ استعمال کنند و چون بشلیت شایب به بشا بانگ آب بر خوش سوط کنند نافع بود و بعد از آن تدابیر تبدیل علاج دماغ بقویات سخته از فصله خوردن مانند آن نماید و سداب  
 بپویانند و واجب است که سخمت و مبدلات مزاج دفعه بعمل نیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر این ضرر در فعال پیدا آید در حجت دهند و قبول سی و صرع در  
 سهال حجتی قایا که نمایند و تطیف تدبیر کنند و در بینی فاونیا سوه بدمند و گویند که طلای روشن همین برتر کند چند بید شیر بر سر و زهرین و کند از آنها و بانونه و تخم کرفس  
 آب عسل خوب پنجه مثل مرهم ساخته بر سر و کند زنجب استخدر بر روغن سوسن یا بر روغن پیپین بریا فوج و یا روغن حریل بر فقرات پشت و دیگر ضما و است که در علاج صرع  
 اطرافی خواهند آمد و نیز چامفید بود و غذای محمودی شورا می مرغ و کباب آن با نان خشک از دماغ و لوه و در لچ خوردند و بعد از طعام بر دعا جین مغوی دماغ

سخت چون تشنه

و مانع نما که در آن عود صلیب باشد ما و مشت دن بسیار مفیدست مانند جوارش صعلکی مرکب علوی خالص همچون اسطوخودوس ایشان جنج عود صلیب جنج که در آن را برین مسکوت

علاج صرع و ماغی بلغمی

اول نفع ماده سفید بلغم نموده از مسهل آن و حبیب یاج بکرات تقیه نماید و با بقول حکیم علی شریف از بادیان پنج بادیان اصل امسوس گاد زبان اسطوخودوس بسیار و شان یک  
چهار ماشه عود میوه شقی ده وانه انجیر سفید چهار عدد و سیسالیوسن و ماشه عود صلیب یک ماشه گلگنده عسل چهار توله منفع داده میسون زنجبیل سه بهر کشت ماشه شنای کی که که نفع از صراع او  
چهار ماشه غرقاوشش توله افزوده مسهل نهند لیکن در نوبت نباشد که ضررت و گاهی حبب لیل و بسفنج سه مسهل افزوده میشود و حبب سیار و حبب بلبله و حبب اکندر  
فاوانیامی علوی خانی نیز بر تقیه و مانع مفید و بعد از بغرا و عطوسات و سوطات ماده باقی بر متاصل سازند مثلاً ایاج فیرا که یکیکه صغر عاقر قرحا جو شاییده باشد و کل  
قدر می آب کامه ضا فاده غرغره کتده و دیگر غرا غرقاوشی و مانع بعل آرنه و از کندش نفضل و مشک فاوانیا نشوق کنند و اگر کیدرم اسطوخودوس با امسول سوطا کنند تقیه تمام  
و مانع کند و سوطا سندی و کذا پوست پنج عشر شتر ز ساییده صاف کرده سوطا کردن مفید و اسطوخودوس مغز بنقد سندی و اچینی مساوی و یا عود صلیب کشتش مساوی  
سوده در پیینی دیدن نیز محطس است و نفع عاقر قرحا و حاشا و جنبیه بستر بسیار مفیدست و کذا لک اچینی و مشک کذا خردل سفید و فلفل سفید سوده دیدن مانع  
و فلفل و جنبیه بستر را یک سوده در پیینی نفع کردن نیز متاصل ماده است و گویند که نفع مغز سرش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز تا سه روز نفعی کلی بخشد و اینها  
بعد تقیه بدن و مانع بر تعدیل مزاج بر همچون سیسالیوسن و عجمین و عسلی و تریاق الذهب حبب جند و حبب فاوانیا با عرق اسطوخودوس و من است کنند و همچون سیب  
و همچون انصرع و همچون محمد زکریا و همچون ابن ماسویه و همچون اطیای گیلمان و همچون عود صلیب متعال نمایند و دیگر ادویه که بر کشتن اسطوخودوس در او اداسک تلور  
و حبب سحاق و همچون فولاد و همچون قیصر تریاق ثمانیه تریاق شیخ الرئیس اسوسلیم و هم سفر سلیم و سوطیر و شایسته نیز نافع است یا اسطوخودوس سوده با طریاق صغر شتر سوره بخورد  
گل نفضیه بسیار و شان بادیان اصل امسوس جو شاییده گفتند و فعل کرده بنوشند و اسطوخودوس اصل تیموتی و مانع است با و پنج روز بنوشیدن مفیدست و مانع از برای  
صرع است عرق مندی مرکب نیز مفیدست و کذا برای روح و بلطیج مزجوش و پودینه و صغروا بونه و کلیل الملک شوبت اسطوخودوس و نام و عود صلیب سر نفع کلیند و سر و سر  
دارند و هر صبح ریاضت معتدل کنند و بدن را بان و نجی که هست از اعلی اهل آرزو ابتدای لاش از دست پاکند پس سرانیز بر نهند و حتی الوسخ تلیطت پیر نمایند و غذا  
گوشت تیه و دلج و مرغ و کجشک و دیگر حیوان خفیف قلیل الرطوبت مثل ششینین بر کشتن خشک سازند و از بقول اغذیه باردار تر از کنند و بجای آب با اسطوخودوس عرق با و نجی  
دهند و بالای طعام این عرق بنهند و بادیان سه توله قاقا که بار و توله عود صلیب یکیم توله نبات برابر خراک و متقال ذکر بعض ادویه هر که که در صرع بلغمی معمول است  
اطر لیل اسطوخودوس تا لیل یکیم معتدل الملوک تقیه اخلاط غلیظه بلغمی و سواوی از بدن مانع کند و نافع است از برای صرع سواوی بلغمی و برای لقوه پوست پستانه  
زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آلمه شنای کی تر به سفید در بر بسفنج اسطوخودوس انقیسون هر یک پنج ششقال غار قیون سفید صعلکی رودی فاوانیا  
تخم سیسالیوسن جحراننی مغسول هر یک و نیم شقال مویز سرخ دان بر آورده و در متقال ادویه که گفته بخت بر رخ با و ام سی متقال حبب نبوده مویز را بکات پزند تا شتر  
صاف کرده با سه زن ادویه سیل تقوا آورده ادویه را بان بسترشند و بعد از حبب و در استعمال نمایند خوراک تا چهار درم و برای اسهال شش درم اطر لیل مسهل  
منقی و مانع است و مویز صعل عفرن پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله زنگی پوست بلبله آلمه بسفنج اسطوخودوس گل و زبان غار قیون بادیان هر واحد و ششقال  
مویز منقی سنای کی هر یک توله تر به صوف یک تله مغز بادام که کله ادویه بسیار بر رخ با و ام بار رخن گاو چرب ده شده است چند تقوا آورده بسترشند خوراک و توله بعد از نفع  
اصول گاهی اضافه کرده پیش از نفع نیم درم حبب اسکندر صرع و فنج و لقوه و عرشه و تپلی بلغمی زانفع و اخلاط لرح را دفع کند تخم خنثی سوسنیامی مشوی غریق سیاه مثل زرق

علاج

هر یک یک جزو فریون نظرون هر یک نیم جزو کوفته بنجیه باب کرب شسته سبازند شترتی یک بجم حب فا و اینا سسلی منقی باغ اعلموی خلان فا و اینای نرود مشتقال  
چندید شترشک تپی هر یک یک مرم حب لاسالمین بدر بنجیم درم مقدار خود جدا سازند خوراک عسله و فوغ و یگر درین باب حب لالوک بر برگ لاکو و زرنبره تر بر بنجید مطبوخ  
مغز بادام هر یک و تاندر بنجیل عود صیاب نفل گرد هر یک یک تو که تیر او و مشتقال جدا بقدر خود سازند شترتی سه عدد وقت خواب و وقت صبح باب گرم چمی که برای صرع  
نظیر از او بسیار است و شادوی مرم صم برتوطری نفل از رقی هر یک یک جزو مستویا ربع جزو کوفته بنجیه باب حب سبازند خوراک یک مشتقال برای نفل شرد و قیراط حب صرع  
انجمنی اول مطبوخ و دس بسفنج کنگ هندی غار یقون سفید هر یک نیم و آگه بد موعود و پوست هلیا زرد شوم نفل کثیر استونیای مشوی هر یک یک آنگ ایارج نیمه شترتی  
کوفته بنجیه باب شتره سبازند نیک شربت حب سبازند صرع گوشت سنگ پشت سه عدد صیاب درم نفل سفید چهار درم چندید شتر و درم نفل نقد نفل حب سبازند  
در صبح و دو شام بخورند و او ایگه از برای صرع مزمن باغ اعلمی خان قر نفل جزو بادام و قواری عود صیاب حب ترکی زر بنا در بنجید بر شتر سطلخ مسادی کوفته بنجیه  
بسکه عسل شتره و عن نارین و نفل که در اندکی ازان گرفته نشود نمایند باقی را بر سر طما کنند ایشما مجرب ای صرع از اول حکیم مرم و قرص شیل نفل جزو اسطوخودوس  
عود صیاب تخم سیسیالیوس هر یک نیم درم حب صلیک ربع درم چندید شتر جدا از خطائی هر یک یک قیراط کوفته بنجیه لیسک بنجین حب صلی و شربت اسطوخودوس هر یک یک و قیر شتره  
نمایند یک صرع عسل شتره مشتقال زنگلاب عرق فسنین حل کرده بنوشند و در آخر روز با گلاب مشتقال نبات سفید دو درم تخم فرخ شکاف شده و او ای سبکی  
صاحب تکلم هندی بنجید که در صرع بعد از نطقه و باغ تبسعیط آب بارگانی یا بنده الاید که مویض پیل برج کباب یعنی جزو بادام صلی حیثه عاقر قرقص کچنک سفید مسادی  
کوفته بنجیه باب برگ دختور حب شتره و بسته هر روز یکی بدهند و اختر از زرتشتی و بادوی و روغن کنجد لازم شناسند عوط هندی بهت صرع متادای از جواریات شاد  
مروم بارگانی فرخ شکاف کرده کایچیل کچنکی هر یک شش ماشه کوفته بنجیه ناس تنباکو بوزن چهار پهلوی آمیخته هر روز و بار بقدر و ماشه ناس گریز سفوف تالیست  
حکیم اکمل خان که برای حذر و برودت و باغ مجرب نشسته و صاحب محولی برای صرع سفید گفته در صرع خفنی زر بنا و صلیک ابر شیم خام مقرض بوزیدان تخم بادام شکر و زرد  
قافله صغار هر یک سه ماشه جدا و شتره عود غرقنی هر یک یک ماشه عود صیاب یک گنج ششک اچینی سلیخه سنبل الطیب هر واحد و ماشه سونجان مصری چهار ماشه بنجین  
شش ماشه کوفته بنجیه سفوف ساخته نبات سفید هموزن آدویه اخل نمایند خوراک شش ماشه بقر قما و اشربه مناسبه شربت اسطوخودوس و سفوف مواد داغی انجمنی منق  
سده و باغ صرع است اسطوخودوس و درم بسفنج کنگ و زبان پرسیاوشان باد شجویه عود صیاب صلیک السوس هر یک یک درم زرد فای خشک ابر سانسبل الطیب  
باویان هر یک درم بوزن منقی شربت درم انجیر زرد هفت عدد و عسل قرقی سفید با لئاصفه نوزن آدویه بدستور شربت بسازند خوراک تا هفت مشتقال عرق صقر مرکب  
که باغ صرع دام الصبیان و با تخم طعام و در باغ نفع معده است تخم قاری ربع ظل انیسون کاشم خولجان ناخواه باویان هر یک ازده مشتقال عود غرقنی چهار مشتقال  
بدستور عرق کشند عرق مندی هر یک صرع و فالح و قوه و وضعت معده و باه را نافع است و فساد خون را دفع مندی گل برگ شاخ و بیخ بیخ آنا باویان کینا و کینا  
گل برگ شاخ و کینا دار چینی پیل جزو بادام بنجیل جو این قر نفل هر یک یک ام علی الر سم عرق کبشند معجون اصرع از جالینوس است و تجرب حکیم مومن نیز  
رسیده عاقر قرقصاده مشتقال کوفته بنجیه در صلایه سنگ با سر که آمده و مشتقال بسایر و با سسل بسبب شتر خوراک دو درم تا سه درم باب گرد باید رفته مناسب معجون  
ابن ماسو به برای صرع انجمنی و شادوی نفع کثیر و سرخ بنجند زعفران یک م حب لغا سفید سیخه اکلیل الملک اطفا الطیب هر یک درم سنبل الطیب از خرنوب  
دوازده درم قصب لزریره درم و اچینی مویز منقی عسلک اطعم هر یک یک است و چهار درم کوفته بنجیه با عسل کف گرفته سه چند آدویه بسبب شتر خوراک یک درم  
معجون محمد زکریا در هفته که نوبت صرع بود اگر در آن هفته هر روز مقدار جزو بخورند صرع در آن هفته نشود و بدوامت آن صرع نازل گردد و فالح و قوه

انقیون اسطوخودوس سناج عاقر قرحا سادی پانچمین عینعلی یا زینب مجنون از زنده مجنون که اطباء کیلان به سلطان محمد ششم مصر عتقا بوند مجرب است ای صرح است بلبله کابلی  
 ترید و پنجمین صعلکی و جویلیک یک مثقال سطر خود و کینقال بلایسیاه آلمه کشتش شقال انجی می چهار شقال غرن بادام شیرین شخ متقال سل شکرین بلبله جرجین  
 استقال نماید خراک یک مثقال مجنون نافع صرع که با حنقال و حنشتناج باشد پوست بلبله زرد پوست بلبله آبی بلایسیاه پوست بلبله کابلی که فیه خفته بر غن بادام حنبله  
 اسطوخودوس یک درم عود جویلیک یعنی صتر فارسی نقل هر واحد یک درم عاقر قرحا نیم درم کشنده مقشدره جوردوسول کافور بان گل کافور بان هر یک یک درم و نیم سطر یک  
 عسل و چند مجنون عود جویلیک نافع صرع عود جویلیک عاقر قرحا پوست بلبله کابلی هر واحد یک درم چند پند شتر جازیم پنجمین اسطوخودوس در این صحنی نقل سنبل بلبله کابلی  
 منصلکی زرن پند شتر هر یک درم عسل سه چند خراک یک مثقال تا یک مثقال مجنون قیصر صرع و نافع و حنقال باره و در مسده که از سر می بود و تکلی نفس ذوق آسانی را  
 نافع باشد و شد بکشاید شکاف انک و شخ عترتی زرن بادام و ایدر زانسته هر یک نیم درم جازیم مقشدره جوردوسول کافور بان گل کافور بان هر یک یک درم و نیم سطر یک  
 سنبل لطیف و نقل هر یک درم و چند یا سه چند شتر قی قدر یک شخ و تا یک درم مجنون سیسیالیوس که جهت صرع بسیار نافع است شرح حکیم علی گوید که در صرع شکرین بلبله  
 ودانی نیست تخم سیسیالیوس اسطوخودوس عاقر قرحا اصل اسوس یک درم عود بلبلان ترودانای تازه خربق ولایت زراوند صرح هر یک نیم درم غایقون پنجمین  
 فوخته خسته بل تقوم با عسل که عسل آب عسل ابر توام نموده باشد مجنون سازنده شتر قی کینقال اگر کبیر عینعلی بیشترند هم خوب است و نسخه دیگر که نیم درم عود جویلیک  
 دو نیم درم زرد غل است مجنون اسطوخودوس از ان طلوی خان که در صرع بعد طعام استعمال کرده شود اسطوخودوس نیم درم عاقر قرحا سناج عود جویلیک یک مثقال  
 سو یونقی ده مثقال بصل سه وزن او و پند بیشتر شتر قی و شقال مجنون جامع الاسرار تالیف انطاک که مجرب است برای تقویت و تقویت باغ و از باور  
 و غنقل و حفظ و تقویت برباح و سرخی و با بجا نافع سایر امراض باغ است کبیر رایا دارنده پوست بلبله کابلی کچ و غایقون پنجمین کینقال شکرین زرد نشه تخم کرفس صبر شتر جازیم  
 گل سرخ منصلکی سنبل لطیف بپندی هر واحد یک جزوزعفران قسطه مشکا غنبلادان هر واحد شش جزوزعفران کرفی است در کتاب اصل کنند باقی عفا قیر الباسین و  
 با چند آن شد ک گرفته بیشتر شتر قی کینقال گاهی آنرا با بل دیان و کرفس سرشته به میساند و گاهی در آن تخم حنا صبر فزوده بشود و باقی است نافع بیکند و گاهی  
 حل کرده طلا میساند و بدان سوط بینایند مؤلف گوید که اگر این مجنون را در صرع استعمال نمایند تخم کرفس آب و که با ناخاعینه مضر صرع است و آن کنند بکده و در او  
 تخم سیسیالیوس یا اسوس اضافه سازند اقوال صدق مؤلف خلاصه الصالحین می نویسد که ششین شخ و لطیف ماده مشغول شوند در این مطبوخ غلبه نماید و آن کافور بان  
 اصل اسوس اسطوخودوس سیسیالیوس یک درم و شقال عود جویلیک نیم مثقال جو شانه صان نموده گل کند پنجمین هر یک یک مثقال حل کرده حنا نموده بپند و در مقدار او و پند  
 سن قوت علاج بکسانند نیز آیند و بعضی با باج فقیر و غایقون و سیسیالیوس صبر قوطی بدن را پاک نمایند بعد از آن بصل اسطوخودوس تقویت باغ فرموده مجنون زینب  
 و مجنون سیسیالیوس پنجمین عینعلی چند روز مداومت کنند و در بنفته کبیر عاقر قرحا بار یک درم و عسل سرشته یک مثقال آن یک درم اسطوخودوس جو شانه باشد در بنده  
 ایحانا با جود کند چامت پس گدن کنند ایاریجات کبا چون ایاریح فوس و شرد و لیطوس و تریاقی کبیر بهندان مجنون در ایام راحت نسبت به سیسیالیوس اسطوخودوس  
 هر کدام درم غایقون پنجمین درم قره مانا حلیت زراوند صرح هر یک نیم درم فوخته خسته عسل کینقال آن آب عسل بقوام آورده باشد بیشتر شتر قی کینقال و اگر در این  
 حارقی عاقر قرحا کبیر عینعلی اطفان نمایند و باز علاج ششتمین مشغول گردند و دو اینکه در آن غایقون یک مثقال است و در قول صاحب کمال خواهد آمد درین وقت  
 باعث خفته خلط محدث است و مجنون انطاک که بعد از او و پند بپندی مفید قسم صرع مسطوخودوس نیز از مجربات است مسودیدی گوید که شرب باج و تخم سیسیالیوس  
 و اسطوخودوس اذان الفار و حضاؤ آن و آب شتابانگه در ارض ششمان و ابر سا و تخم کدو و برگ کابلی و کافور بان و حنبله سیاه و برگ نفا

ورغن آجر و تخم بادروج و بقله اودا و اشند و جابو شیر و وچ و ورغن بلسان کاشم هر واحد نافع و کذا غار لقون تنها و بسکنجبین عضلی سه سولو منات از ان بجلا و کذا بلغمی  
یکه او قیسه شراب تاسی روز و کذا بلغمی پنج و بزرگ ساق او شراب کذا بزرگ و یک مثقال العسل تاسی روز و کذا بسکنجبین تنها و جابو تخم و فجاج او خرب سبخته و کذا پنج فاشم هر روز  
یک مثقال تنها و شراب کذا گرم بیضا هر روز و درم تاسی روز متواتر شراب کذا بقاوب گرم سودا در اول طلوع آن سوده و کذا سرکه غصیل بسکنجبین آن و بصیل او بشوخی عسل  
یا بسکنجبین عضلی سرشته یک مثقال و کذا فاوانیا و تخم او نیم دانگ باب یاد درم از ان سائیده بگلقتد عضلی سرشته و کذا قوما ماه و درم و کذا لادن پنج دانگ بسکنجبین غصیل  
و کذا تخم حنظل و قو یا آب آن لعسل و یا بقله او مطبوخ و کذا ترنابق فاروق و بلغمی صغیر و ناخته و زیره و کذا زراوند حرج باب سرد و کذا خرب سبب یک نیم درم یا نیم درم نیم درم  
و تقویا سدس درم و کذا پنج تخم ان مشقال هر روز و بلغمی فاوانیا ساسی روز متواتر و یا هر روز و درم بشراب سیانی نسبت و پنج روز ستوالی و کذا قاقلا کبار و درم و کذا قاقلا نه  
بسکنجبین کذا قاقلا یون فبق تنها و باسطوخ و درم کذا بزرگ سطرین باب گرم یا شراب است یک روز و کذا اشیط ح و زرنبا و جبطیا و تخم بادروج و اشق کین مشقال  
و قسط و فسنقین بلبله کابلی هر واحد لعسل خوردن کذا انک درم و کذا زهر بلغمی بسکنجبین عضلی و کذا تخم فنجکشت باب کذا زهر بلغمی دو درم هر روز تا مدت است پنج روز  
متواتر و کذا خولجان دو درم و تخم و کذا اوجینی باب کذا حریل سه من و ده طل شراب کمنه جو شائیده تاریخ بماند هر روز و درم از ان نوشیدن عجیب است کذا  
روغن حریل باب زرنجوش کذا حریل ده درم در یک طل آب جو شائیده یا پنجاه درم باقی ماند هر روز و درم از ان نوشیدن کذا اجلیتت بموم جید بلغمی کرون  
و یا تنها و کذا روغن عاقر قرحا هر روز نیم درم تا یازده پوم نوشیدن کذا حب بلسان کین مشقال خوردن و خنجا و شراب او و زطویل یا سیعه سالک یا بنک یا اشق و تسعوط  
آب سداب یا حلیتت باب زرنجوش یا آب سبلی و یا قاقلا کبار و یا کبریت بقدر چه بشیر و خربا و روغن بادام یا روغن سداب یا آب سیانی بر نوک یا پنج سوده  
بمشک آمیخته سه چهارم یا زهر سمانی باب زرنجوش یا روغن عاقر قرحا و یا روغن تخم فاوانیا و مشک زعفران آبیست اب همه بقدر نیم درم چند بار و یا آب بر نو  
و روغن جود صلیب ابو سهل گوید که اگر خلط بلغمی باشد تنقیه بدن بچ قو قایا و حب حقیقون کنند و این حب نیز نافع است تخم حنظل اسطوخودوس جنابیه تبر و آ  
یک جزو و یا ریح فقیرا چهار جزو غار لقون و جزو تبرید پنج جزو و مسفتت شاد و ریوس عظیم است چون یک شربت نیم درم فتمون دو دانگ تخم حنظل آنیزند و همچنین ایارج  
جالینوس درم و لوب غا و ایوان مطبوخ بلبله سیاه و فتمون بسفلیج و مویز منقح و نمک هندی او اسطوخودوس بخورند و بعد استعمال این اشیا می سوله غره پیزی قطع  
و منقح فصول غنیمت مجموعه اولاً فاوال استعمال نماید مثل ایارج فقیرا در سرکه غصیل حل کرده و همچنین زوفای خشک عاقر قرحا و پوست سیخ کبر و در هر اندک مدت استعمال کنند  
باین طور که اطعمه ملحه و شیرین بخورند تا آنکه از طعام و شراب متلی شوند و ترب که در آن خربق خلانیده باشند خورده فی کنند و ریاضت و تدبیر ملطف معاجین منقح سبل  
مزاج مثل شرو و لیوس ایارج روغن و همچون هر مس استعمال نمایند و این همچون تخم لعل آرنه نسخه آن همان وای قرص سفیل است که در علاج کلی در قولنج شخ گشت  
لیکن در اینجا وزن حب الغار چهار مثقال و پنج فاوانیا سه مثقال و چند بیدستر و مشقال است باقی بدستور بار لعسل یا بسکنجبین غصیل بخورند و عاقر قرحا عظیم نفع است  
چون تنها سوده لعسل آمیخته و در هر اندک مدت یک طلقه از ان باب گرم بخورند و یا این همچون استعمال نمایند عاقر قرحا سیسا لیوس اسطوخودوس هر واحد و جزو  
غار لقون پنج جزو قوما نا حلیتت خوشبو زراوند حرج هر واحد و جزو نیم لعسل سرشته هر روز یک درم بخورند و ترنابق اربعه در تبدیل مزاج او بسیار نافع است چون  
در ایام ترستان خربیت بلغمی زوفای خشک و بسکنجبین غصیل آنرا بخورند و گاهی این همچون نیز استعمال کرده میشود و مفید می افتد و تبدیل مزاج میکند و زوفای خشک عاقر قرحا  
هر واحد شربت جزو اسطوخودوس غار لقون سنبل الیبیب هر واحد چهار جزو آن غصیل تر لعسل قوام نموده او دید بان سرشند بوعلی می نویسد که هر صرع بلغمی فضل جنزی که در ان  
استفراغ کنند ایارج تخم حنظل ایارج هر مس است استعمال او هر روز بقدر نیم درم صبح و نیم درم بشب عظیم النفع است و اگر با بلغم امتلا ی خون باین ضد نیز مطبوخ  
که در علاج کلی صرع و داغی اسطوخودوس بلبله کابلی و همچنین تنقیه ماده از ترید غار لقون اسطوخودوس ایارج روغن خاصه نافع است قمر شمی او سدید خضر بلبله  
که بعد از نفع تام و نفع مجاری و مسالک بنل مغزی حل و شربت اسطوخودوس او آن تنقیه بدن پس تنقیه داغ از بلغم حب ایارج یا حب قو قایا و ایارج لوب غا و یا کنند و یا  
دوای محمول از تخم حنظل و تقویا و نمک هندی و کتیرا و قمل از رقی هر واحد ربع درم اسطوخودوس مشقال غار لقون نیم درم بلبله کابلی و سیاه و ایارج فقیرا هر یک  
ربع درم دهند که قوت قوی از زمانه ریح یا خربیت باشد و یا این همچون سبب بدیند بلبله کابلی از زرد و بلبله و آمله و اسطوخودوس هر واحد و درم عود صلیب پنج درم

تخم حنظل

تخم حنظل

عاقبت قرصه درم کوفته بخیمچه یا مویز منقح یک رطل بسزند شربت بی پنجه درم و یا اطر اعلیٰ مغیره درم مقوی ابابراج فیقره و سطلو خود و درم غار لقیون هر واحد یک درم مقل از رزق  
 و کبیر ابرو و اندر لاج درم بخورانند بهنگام ضعف قوت بمقدار این دو و بهر که کند و شرب سبک بخیمین نافع است گویند که آن در چهل روز ششامی بخشد و شربت سطلو خود و درم  
 و مقوی آنست و این چون سیسیالیوس در صرع مجرب النفع است چون هر روز یک شغال بخورد و بعد آن جانجین آب گرم مالیده بنوشند سیسیالیوس شغال چنان  
 ز راه ندر حرج فادانیا حلیت طیب بلسان هر واحد و شغال جنزید ستر قرض استقیل هر واحد یک شغال العسل کف گرفته بسزند و اگر بعد از این سبک بخیمین غرض  
 المبح و النفع بود و گاه بعد تنقیه احتیاج بنقیه نفس نافع از فضل باقی بمثل سوطات و عطوسات و نشووقات می افتد و این سوط و خفیف است بکسر نذیند و نهدی درم  
 و در آب چند درم کرده استعمال کنند و این سوط قوی تر از آن است صبر و عصاره قمار و الحار هر واحد ربع درم بار العسل استعمال نمایند و واجب است که عقب سوطات و درم  
 نیم گرم و در بینی بچکانند تا تراش و قروح در بینی پیدا نکنند و گاه بعد تنقیه حاجت بتبدیل فراج بمثل تریاق کبیر یا استجون غلا سفید یا شرو و ریوس و نیم شغال سدا  
 و مشک و عنبر میشد و اگر سور فراج باره مستحکم باقی بود و از خجرات و غیره اشپای مضره که سابق نذو شد بر زمینند صاحب کامل گوید که اگر خلط بلغمی غالب باشد  
 باید که تنقیه بدن استعمال تی با دوید و مطلق بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محض در معده باشد و تی با بی کنند که در آن ترش شدت یو ویند و چنانچه باشد  
 با سبک بخیمین غرضی قبل از دره لاج نذ بعد از آن حب اصحیقون حب ایارج بعد ایارج لو غا و یا آب سطلو خود و درم فادانیا در بند و غرغره  
 با ایارج فیقره و یا اندک و فادو خردل سبک بخیمین غرضی و عسل غرضی کنند و ایضا این محجون که از تقبیل ابارجات درین مرض عجیب النفع است بدیند و نشو او همانست که در آن  
 قرض استقیل است در علاج کلی صرع در قول شخ گذشته هر روز یک شغال از آن سبک بخیمین غرضی ده درم بدیند و اگر در هر هفته عاقب قرصه بدیند بطوریکه در قول  
 صاحب خلاصه مسطر شد انتفاع یابند و این و نافع صرع است حب عشت و فلفل سفید و ترید و فرخون خربق سیاه همه مساوی حرش سوده بقدر یک درم  
 گرفته در حنظل کاوید شخم او در کرده بر نمایند و آب گور میسختن بر کرده در تنوریکه خاکستر گرم باشد یک شبانه روز بدارند و صبح پارچه بارک صاف کرده بنوشند و اگر مرض  
 عود کند امر محجرات فشره کنند و ابارجات کبار مثل لو غا و یا ابابراج در ضمن بند و ایضا درین باب شرو و ریوس تریاق کبیر نافع است که یکی ازین هر دو در وقت حاجت  
 و ایضا صاحب این مرض این را بدیند غار لقیون یک شغال زراوند حرج پنجه قرط سیسیالیوس نیم شغال همه را سوود شکر طبرزد را بر آب میخته با نیم گرم بخورند  
 که بلغم محدث این مرض اباسمهال برآرد این صبه الله گوید که اگر خلط فاعل صرع بارد باشد اسمان حب توقا یا کنند و تلطیف تدبیر نمایند و سبک بخیمین غرضی  
 و بلغمین بخوراند و غذا نخورایند و اگر قوت ضعیف باشد لحم حیوان خفیف قلیل الرطوبه کثیره الحریکه مثل عصاره و دراج و مخالفین شغافین بدیند و بجز که معتدل  
 امر نمایند و شرب ایامی بنوشانند و تعلیل غذا کنند و نشووق فلفل کندش و مشک بمثل آرنده و از لقیون بارده و اغذیه بارده خوب نمایند و بلغم مزخوش و یو ویند  
 و صغیر بر سر زنده و فادانیا نشووق کنند و در گردن کوزیزه جراحی و ابیلاتی مینویسند که استفراغ حب اصحیقون باید کرد و اگر شرب مقدار و و ابیلاتی فراج  
 بخورد و آب باشد و اگر هر شرب یک درم خورد و هم صواب باشد و این حب غار لقیون در صرع و داعی نافع ترین چیز است ایارج فیقره غار لقیون هر یک یک درم  
 شخم حنظل و و اگر خربق سیاه ستمو نیامقل هر یک انگلی و نیم حسب دستور حسب بسازند و این یک شربت است ایارج لو غا و یا ابابراج در ضمن ایارج جالینوس نافع است  
 و از راه همین کبار شرو و ریوس محجون هر سه سود دارد و این سر لقیون سگاوید و و انگ شخم حنظل یا یک شربت شرو و ریوس شرب شده بدیند و اگر نیم و انگ لقیون نیز در  
 صواب باشد این الیاس گوید که تنقیه نافع و بدن حسب ایارج و حب صبر و سطلو خود ترید و حخته قوی کنند و هر صبح جلاب از بادیان اینسون و باور بخوبی هر یک درم  
 و گاه ندره درم بنوشانند و غذا نخورایند و بشیره مغز قرط و اندکی از چینی بدیند و بعد از هر نفع در قاروره تنقیه بدن باین حب کنند ایارج فیقره یک درم سبک بخیمین  
 هر یک نیم شغال اینسون حب انیسون هر یک نیم درم شخم حنظل و نرک مهندی هر یک ربع شغال مقل و کثیره او صطیکه هر یک انگلی کوفته بخیمچه آب بادیان شرب شده بسیار  
 و واجب توقا یا و یا سبک بخیمین نمایند و در تلطیف تدبیر ساند کنند و از غذا بخورایند و آب گوشت دراج و ماکیان تمهیدار چینی اقتضای نمایند و چندین روز در وقت  
 حل کرده بخورد کنند و بعد بل فراج تریاق ابرو نمایند و تمام بدیند و تا اول شرو و ریوس باینسون سیسیالیوس کنند و نشووق آن در قول ابو سهل گذشت که در اینجا عرض  
 عسل سبک بخیمین غرضی و در آن فصل است شربت یک شغال خیمیدی می نویسند که هر صبح جلاب از بادیان و سیسیالیوس هر یک درم و گاه ندره درم

کسیر عظم جوار اول

کسیر عظم جوار اول

بنوشانند و غذا خورده نخورد بکوبند و مغز قوطم و دوا چینی و سداب بعد بفضیح بجا این تنقیه کنند و یا با این حب و نشخه این همان است که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در اینجا  
وزن این حب که شقال ترد و روغن او ام چرب کرده یک درم و صبر شقال که تیره و دو دانگ یک نیم درم و انیسون یک درم است و این چهار چیز برای آن مناسب است بسفناج  
اکلیل الملک هر یک پنج درم شبت یک شت با دیان تخم سداب هر یک درم بوق تریب سفید هر یک درم شکر با نزه درم روغن کنجد پنج درم حسب سم مرتب کرده  
بعسل آردن چون سیسیالیوس که در علاج کلی صرع بقول شیخ گذشت اکثر انواع صرع خصوصاً باطنی اناق است و یا سیسیالیوس عاقر قرحا حکایت راوند در حرج هر واحد  
یک درم کوفته بیخته بسبب چندان سکنجبین عضلی آسین زده شربتی که شقال بعضی درین صفتی که شیخ اشراست درم زیاد کرده اند این فسخ گوید که پنجه زرد فابری اویسکو  
و بدان خلقی که از این علت صحت یافته زیرا که تطبیح خلط غلیظ میکنند و خلط غلیظ که در معده و صدر متولد شود دفع می نماید و در آن به قوت است که بدان تفسیر بلوبات میکنند  
یکی تفسیر جلا و دم نلیویش کم سوم او را را لیکن در زمستان استعمال کنند و اگر ایستان باشد شربت انستین سکنجبین عضلی دهند و چون بدین تدبیر خلط تلطیف پذیر  
اسهال متواتر کنند بقویا و یا در تخم قویا افضل از آن این حب است و نشخه او همان است که در قول ابو سهل گذشت لیکن در اینجا وزن عاقر قرحا شش درم و تریب  
هفت درم است شربت از دو تا سه درم و الفع اشیا برای ایشان این است که در یک شربت شراب و پیوس با دو دانگ تخم خطل و دو دانگ انیسون بخوراند که با این خلقی بسیار شفا یافت  
و اگر فائده نکند یا راجح جالینوس و لوغذا یا دهنند و غرغره تطبیح زرد و خردل عاقر قرحا و پوست سنج کبوتر و مویز طی کنند و قوی تر از این آنست که در یک گطل سکنجبین عضلی  
خردل سوخته آسین زده غرغره سازند و در هر اندک یک مایه استعمال نمایند معده لطیف نمی گردد و غذا در راج و حجل تیره و قلا و یا مطبوع میباشند جوان دهنند اگر سوخته فاسد شود  
فانقل و دا صغی و مانند آن دهند و بهترین اشربه برای ایشان سکنجبین عضلی شربت انستین است و هر سه درم کرده که با این صرع زانل میشود سیسیالیوس حب الفع هر یک  
سه درم زراوند در حرج فوا انیا هر یک و درم چند بیدر شتر قرحا و ما حکایت خوشبو عاقر قرحا و عسل بریان هر یک یک درم همه را در سرکه اخراخت کرده بعسل کت گرفته یا با سکنجبین  
بسترشند و ثابت گفته که تدبیر صرع آنست که تبدیل مزاج سجون شجاع کنند و بهتر از آن تریاق ثمانیه و تریاق ارجه است هر روز یک شقال بخورند و مداومت شرب  
سکنجبین عضلی کنند و این سجون نیز تبدیل مزاج کنند و اسطوخودوس هر یک درم فلفل زنجبیل سنبلی هر یک پنج درم عاقر قرحا و درم و درم و نیم تخم حاصل تر افشوده مثل او  
عسل انداخته بقوام آرد و او به سرشته هر روز بقدر بندگی خورد و در اول این صرع و علی بن یزید گوید که صرع همیشه در قول در علاجش فاضل است بعد گفته که  
این و اصرع را فاعل میکند بگینه در حبل صدم درم و در بول زنگا و سرخ سه روز ترک کنند پس بدست خوب بالند و صاف نموده او دید بدان بسر شدند و در طرف آنگین کرده در آفتاب حیل روز  
و بگینه زجا و شیر صدم درم و در بول زنگا و سرخ یک شبانه روز ترک کنند پس بدست خوب بالند و صاف نموده او دید بدان بسر شدند و در طرف آنگین کرده در آفتاب حیل روز  
دارند و هر روز حرکت دهند یک تیره و هر گاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد از آن سه درم آب نیکرم تاد و هفته بخورند و آهرا گوید که صاحب صرع را این شفا نافع است  
تخم کرفس تخم چیر هر یک چهار درم نمک سکنجبین هر یک پنج درم کوفته بعسل شافه ساخته بر دارند و اگر صرع که نه گردد باید که بر سر و صدغین قفا و غ نهند طهری سیلوید که اگر  
صرع از اجتماع فضول در جمیع بدن بود و اختصاص راس بدان باشد علاجش وضع محاجم بر ساقین اولاً و بستر ساقین بایندن قید و تضییع آنها با این شفا است خردل  
پنجاه درم عضمل غیر بریان صدم درم مویز که بی پنجاه درم همه را با یک سوخته بسکنجبین عضلی آسین زده شربتی بر ساقین قدین ضما د نمایند بعد از آن فصد فقیال اولی که نیند پس از آن  
بجده های مذکوره در امراض بارده ترفیق کنند بعد این حب بخوراند شیطح هندی سازنج هندی هر واحد یک درم یا راج غیر او درم سوخته حیباخته سه درم دهند  
و دو یا نه شربت این بخوراند پس غرغره عاقر قرحا و مویز و خردل و یا راج فیر او مانند آن متصل سازند و بکنندش و صبر و شوینر سوخته عطره آرد و تلطیف بر او بسیار کنند  
و این نوع صرع مخوف است گاهاً قتل میکند و گاهی صاحب این نوع را این حب بخوراند بگینه یا راج فیر او خرب سیاه هر واحد یک درم جاوشیر و شلت درم زرد و فاشی خشک  
و عاقر قرحا هر یک درم همه را کوفته بیخته با این که بسترش بگینه درم که گشته صدم درم و یک درم کشش یک درم لبان کوفته در آن انداخته بخورند تا آنکه سی درم ماند  
صاف نموده او دید بدان سرشته تا کوچک بسازند و بعد بر سر تمام شقال بخورند و اگر قوت مزاج در این احتمال کند خوراندین صحت می بخشد و این علت نه موم است کسی که  
سن او از پنجاه تجاوز کند از آن نمیشود که در ندرت و در فسن ذکر کرده که پری مصروع را علاج کردم و آنرا سیضه عظیم شرف بتلف آن بهم رسید بعد به مرضی حار باز  
جنس هر سام حار مبتلا گردید و دنی باقی ماند بعد از آن مرض صحت یافت و صرع او زانل شد و از نو در علاج صرع تلغلیق فایا نیا در کردن صرع است و بعضی

نسخه سیسیالیوس









قد بقدریکه اگر گشت بالای آن باشد بریزد و سر و کله حکم کرده در جای گرم نهند و یاد گردنم یا خاکستر درین سازند و بعد باز در روز بر آزند تا فصل در سر که بگذرد و اندکی از آن باقی ماند  
 بعد سرکه بکیند یک جو شش اده صاف کنند و بر این کبر عسل طبیعت در مین انداخته بقوام آرزو هر روز بر شربت با وند و صحت کنند و تا نخورش بدان سرکه نماند و بر غدا لطیف  
 و او فو و اوتصار و زنده اگر قوت تحمل باشد و سه بار یا بیشتر صبح استغفار نماید کل سرخ شستین پنج سوسن سماخونی بلبله سیاه بقدر شربت شیر خوشن اده صاف نموده  
 یک نیم درم ایاج فیهراو یک نیم درم خالقون یک نیم درم تربه بوده بحصل شسته در آن جل کرده یک شربت از آن بنهند و گاهی صاحب این علت این خجسته را نهند و خرب سیاه در سر  
 تر کرده خشک کرده یک نیم درم اگر بدال او حیرانی نسول کنند اولی بود خفیا نایک نیم درم خالقون درم حاقه قرخا نیم درم فقیون یک نیم درم شستین یک نیم درم کاسندی نیم درم کندی حصل  
 در سرکه یک نیم درم زرد بآفتاب خشک نموده از پوست سیاه آن شکر کرده بار یک سوده یک نیم درم و یک گاس ایاج فیهراو یک نیم درم محمود شوی اده شربت درم همبر سوده بسرکه حاصل  
 قوی سرشته مثل حجون کرده در ظرفی سرشته یک زرد آفتاب بنهند و پنج روز بر سر کنند و غذای او بشوید باقی بماند که در آن نخورد بسیار و شبت اندک بخورد باشد بسیار از ندهد  
 حبث که درم و دلت تا شسته مشقال حبیب قوت بر مریض بخورند بعد از آن او تریج روز را بر سر بکنند بعد از آن نمود و یکوس ایاج ارکا غانین بقدر تحمل مریض بدیند و گاهی  
 معجون افرو اسخوزان و نمنا این است که با بادمان امر و سیاه و هر سوسن و تریاق کبیر و تریاق اریک بکنند بقدر امکان بروقی که جاز تر بود و بر خور انیدن این ادویہ الحاح نکنند  
 بلکه میان در و راحت در بند و گاهی بر معده این ضما کرده میشود صبر و هر هر واحد سه درم سنبلیله و هر واحد یک درم قصبه زرد و هر واحد دو درم درم کوفته  
 آب مورد تازه و اندکی سرکه که سرشته ضما سازند و گاهی درین علت حتمه ای حاد و زرد اصغیر آنکه در آن صمغ باشد بلکه لناع بصورتی که نکند بعل می آرزو از آنچه درین  
 علت بخورند این جاست که تاثیر خوردار و اطفال که بعد از ملامت زرسیده باشند با این شفا می یابند تخم خفیل زرد خرب سیاه تر به هر واحد یک درم حبث لغاریک درم  
 و دلت درم خالقون درم ایاج فیهراو یک نیم درم با این سرخ در دانه خاکستر پوست بینه سرخ نوشاد هر واحد دو دانه البسوسن درم و هر واحد دو دانه کوفته حبه خفیل سیاه شربت  
 یک نیم شقال ازین حبه و شسته شربت بر بند و میان هر شربت و فرق برفت و رو کنند و هر گاه مریض تحمل استغفار با باشد قوت و مطاوعت آن کند در آن قوت با یک درم هر گاه  
 خلط متسخر و ج باشد بنوشانیدن الاصل تریاق آن کنند بعد از آن شربت مذکور بر بند و گاهی درین علت فصد هر دو صمغ و با سلیق الطی و گاهی اسیلم نیز می کشانند

علاج صرع معده سوداوی

تفتیه ماده سپید سودا نماند و اگر ایاج فیهراو حیرانی نسول هر یک نیم درم با لطفیل سرشته به بند و معده و عروق گاو زبان عرق شاه تر عرق بادرنجبویه هر یک نیم درم  
 با شربت نارین توله و یا بلبله عربی یک اده در قوت خیره یک عدد و چوب طباشیر یک یا شسته سوده یا شسته با شیره دانه سبیل سده ماشه شربت نارین و توله حل کرده بر بند و اگر طبع  
 قبض بود با ورنجبویه چهار ماشه گل سرخ شش ماشه پوست بینه کاسنی چهار ماشه مویز منقح ده دانه گاو زبان تره پرسیاوشان سطلو خود سوسن هر یک چهار ماشه خوشانید  
 گلقد و توله مالیده صاف نموده بخورند و از دانه سبیل حاصل هر واحد یک نیم ماشه سوده بکنند توله سرشته گلقد توله عرق گاو زبان پنج توله شربت بادرنجبویه توله اوقیه  
 سده می نموده باشد و تصفیه معده بکنند و گلاب یا بنج و وین و جنین حاصل کل گلاب تغذیه بگوشت چوز مرغ و بزغالده یا ماشه مغز بادام و اسفناخ و کشنی خشک بچینه سازند

علاج صرع معده صفراوی

شبت تخم ترب پوست حمل السوسن پنج خرنه هر یک شش ماشه چو مقشره و توله زرد آب یک کبار خوشانید و مالیده صاف نموده کله عام توله آینه ترب پنج توله کسبین  
 چهار توله داخل کرده بعد خوردن شکر نماند و بلبله عربی باب گرم شستیم که و در قوت فیهراو یک عدد و چوب طباشیر یک یا شسته سوده یا شسته با شیره دانه سبیل سده ماشه شربت نارین  
 شربت بلبله فرو توله خوشانید یا تر بند یا چهار توله گل سرخ شش ماشه براده صندل شش ماشه شربت نارین چهار ماشه رگلاب است توله عرق کویز اده توله اسیلمانی یا سنانا  
 شربت نارین توله بر بند و در صورت احتیاج سوسن از مضغاف سوده چو عناب گل بنفشه آلو بخارا استرا کرده سوسن صفره بند از آب نارین بلبله زرد یا سلیق فو که با قوت شسته تفتیه  
 معده کنند و بعد ایاج بر ببلبله کشنی خشک نماند آن نماید تصفیه معده هر یک خرنه و کاه و پید بسره بچینه یا سوده و تغذیه بنانی آریا نارین ساخته و گوشت بزغالده یا تر بند یا شکر  
 و اساق یا غوره و کشنی خشک کنند تصفیه صرع معده که از دانه سوده در معده باشد و در کسنگی چو جان کند علاج صرع بخاری و معده می نماند و گیلانی نوشته که از غراب  
 پشاده سوسن این است که جاری را صرع شدید بود در هر دو سه روزی آمد و برین حالت اسامه گشته بود و قبل آمدن تو بیت دغدغه در معده خودی یافت از ادوی معده



و تشنج عضوی و متعرج و غیره مذکور شد بعد از آن در دم ناسد درم روغن بیدارنجیر مرکب با اول الاصول و طلای اوبوسر و جص و علیل برای تشنج اس از مجربات حکیم عابد  
سرمه بندی است و همچون فقیه از درصع شکر که معمول است و نماد و نفسیاد و متقال چندید ستر ستر متقال فریون یک متقال موم هشت متقال زیت بقدر کفایت مثل موم ساقه  
برعضو یک ماده صرع از آن صعد و یکند و در صرع و ماغی بر سر و کده الطوخ آن عضو با کنگت سوده و در صرع و ماغی ضماوش بر سر نافع است و در صرع لیسعی هر چه در آب  
تدبیر موم خواهد آمد استعمال نماید و بادبان و درم گلفننده درم چوشانیده صاف نموده تریاق را بجز یک متقال در آن حل کرده دادن نیز سوده مندرست فدا خود آ  
بیشتر مغز قلم دهند اقوال حکما شیخ از اهل دینوس نقل کرده در صرع که سبب ارتفاع بخار از بائی باشد چون قبل از نوبت سابق را بر باط قوی بر بندند صرع را منع کنند  
یا حقیقت گردانند و بعضی بر اثر انگشت و بعضی بر انگشت دیگر که از آن بخار خیزد و ماغی نهند در آن عیشود و ایضا او مینویسد صرع که از تصد بخار باردار از عضوی است  
بالای آن عضو هنگام نوبت بر بندند و استغراق غلطی که در عضو باشد باید کرد یا با استغراقات معروضا اگر قوت استغراقات بسوی آن رسد یا بتعرج و تسبیل زرد آب  
در وقت سکون باد و دیگر که فرزند و سیلان موم نماید و با حراق ماده بمثل طلای تا نفسیا یا فرغی و غیر آن گاهی در آن نوبت بدیده استعمال زرد ریح و کبکبج و سرکه کن باز  
و ملاز و غیره رسد و اگر احتیاج بشرط عضو شود و شتر از نند عیسوی گوید که اگر بسبب صرع و بخار از بعض اطراف باشد باید که زت نوبت قبل از ظهور آن فوق آن خست  
بر باط حکم بر بندند تا آنکه نوبت منقضی گردد بعد از آن مضع را بخورد و داخل فرغون و غسل بلا در طلای نماید و بگذارد تا آبله فند و یا بجام هم مص کنند و تا زمانی در از  
منزل شدن نماند و گاهی بسر کدن کپور و شیر انجیر و اذان الفار را می شویطرح طلا میکنند همچو مومی مینویسد که اگر حاد و ث این مرض با ارتفاع بخار باردار یا بس  
از بعض اعضا بسوی سر باشد باید که صاحب وقت احساس ارتفاع بخار آن عضو را بدستور یکدیگر کشد بر بندد و باد و یه محرقة مثل شیطرح و عاقر قرحا و فرغون را در  
ضما و کند بعد از آنکه نقیض بدن صحت منجوق و غیره جو بختی بدن از بلغم سوده کرده باشد و این جب همین عمل نماید بیکدیگر ندرت بر سفید یک درم غار یقون چهار دانگ  
بسفنج اقیقون هر واحد نیم متقال سر سیم درم خرق سیاه دو دانگ شحم خشنل دو دانگ چمد را بیک سوده آب یا در نجویه سرشته حب سارند و خشک کرده از درم  
و نیم تا سه درم بخورد و این جب تقویه بدن از بلغم کند ترید و درم حب النیل ایاچ فیهتر اسر واحد یک درم شحم خشنل نیم درم نمک فلفلی دو دانگ بار یک ساسمه آب  
جما سازند شربت در نیم درم آب یک گرم و ناسته درم بحسب احتمال علیل نظیری گوید که درین نوع صرع گاهی بخار بارداره لظ از قدیرین ساقین و گاهی از غیر ساقین  
رفق میشود گاهی از جمیع بدن سوده و یکدیگر چون شرفیسا و عظیمه که در دو صلا پیش این است که ابتدا بسین ساقین از بالای موضع تصاعد خطا کنند بعد از بر مضعی که  
بسته اند شتر از نند و بر آن مجامع نند و تا زوال ایام سوده و صرع آن موضع را بستند و از نند بعد از آن این طبیوخ نوشانند بلبله سیاه کالی هر واحد یا نزه درم بلبله  
شیر آله درم و آن بسته درم سنا اسطوخودوس شلور یون حبشیش غافش هر واحد چهار درم سنسین درم و قتیقون بصره بستیر سا هر یک هفت درم ترکیه کوفه نوک کالی  
کما در یوس هر واحد درم ریوند کوفه دو درم جدوچ درم مویز منقعی بست است درم بستور بطیوخ بزیزند و صرد درم یا بقدر قوت مرض از آن گرفته نیم درم غار یقون  
و دو گشت درم ایاچ فیهتر او کشت لگ خرق سیاه کوفه نیمه بلسل سرشته در آن نمیده یک گرم بنوشند و چون همه بیاشانند و بر سیم نام کنند و اغذیه رویه ترک نهند  
بمراج نظر کنند اگر متغیر نشود و زود موم چون شرو و بطیوس یا ایاچ ار کاغانین هر کدام از اینها که خواهند در سر سده روز درم کنند بعد اگر قوت او متعطل استغراق  
زیاده تر از این باشد قصد هر دو صافن نمایند و خون افکر بگرد و در علاج این نوع استقصا نمی گنم زیرا که علاج صرع و ماغی و سدی علاج این نوع نیز هست  
و علاج مخصوص این نوع بستین ساقین شتر از و وضع مجامع است و بعضی اطبا گویند که ساقین بسبب کفایت و از التجام منع کنند تا آنکه از آن رد آب بسیار  
جاری شود و اخلاط نازل گردد و از این موضع سائل شود و بداند که فائده سنگانن نزد کسی که قائل اجتماع اخلاط و صیج بدن است همین طریق است سعید گوید که اگر  
سبب فاعل صرع ارتفاع سرخ زدی از بعض اعضا باشد مبارت باشد عضوی کنند که از آن بخار بسوی فوق رفق مینوشود و غسل بلا در و زیت بر آن عضو طلا کنند  
تا فر صرد و بر آن شتر از نند و خردن نمائند و نقیض بدن را بطیفت اخلاط کنند و اصلاح سوزن فرای مجامعین بلطف اخلاط مثل تریاق و شرو و بطیوس نمایند و بتقلیل  
غذا امر کنند جبر جانی و ایالاتی مینویسند که اگر سبب صرع بخاری باشد که از عضوی بعید تر چون انگشت پای و دست مانند آن بر آید پیش از وقت نوبت  
بر تر از آن موضع بعضا به سخت بندند و چون وقت نوبت بگذرد پای یا دست که بخار از آن بخیزد اندر آن آب گرم نهند پس عصا بیکشتا ایند آن موضع را

امراض باغ علاج صرع اطفال

بیاچه درشت همانند وند سریش کردن آن موضع سازند و محجم نهاده بکنند و مدتی بر حثت را نازند و در نازنا اخطا بسیار از آن بیالاید و طولانی که در قول  
عیسی گذشت بر آن موضع نهاد بر بندند و این در او و ترش کنند در آن کج و کبک سرگردان از سر سبب اول در شتر نوبت در بر بندند

### صرع اطفال

صرع که بودگان افتد اکثر از امه صعبیان و صرع الصعبیان که میند بعضی امه صعبیان مخصوصه است از بعضی که با تپه حرق باشد و بیشتر از اکثر که در نوبت  
و سوره یوسف در صرع و متوال آن نعلای مختلفه مثل لحم بقبر باشد و گاهی از سقطه و مانند آن افتد و بقول کیلانی صعبیان بر صرع بیشتر بسبب طوبات ایشان افتد اگر چه  
نیز باشد و حرارت این طوبات موجب کثرت تولد ریح از آن میگردد و اعصاب ایشان نرم قابل نفوذ آن ریح میباشد غلظت اکثر صرع با ایشان از ریح بود و هر که طوبت  
ایشان بکم نیست صرع صعبیان سهل البرست و صاحب کامل گوید که اکثر این مرض صعبیان صغار را عارض میشود و بدو سبب یکی از طوبت فرائح او منعه ایشان بالطح و کما  
رداوت تدبیر پس اگر این سبب فرائح طبیعی باشد در اول نوبت و اولاد است و اگر سبب تدبیر باشد در وقت اولاد نیز بود و صعبیان از این دو سبب یکی از طوبت فرائح او منعه ایشان بالطح و کما  
اکثر از این مرض صحت یابند و از آن خلاص میشوند و موقوف جماع گوید که صرع عارض صعبیان گاه صفراوی و گاهی بلغمی و این اکثر در دو جنس اطباء باین حکم که بعضی صرع  
صفراوی امه صعبیان میگردد و در وقت صرع عارض نمیشود و صرع بلغمی که صرع صفراوی است استعمال مبرودات هلاک می نمایند پس بقول  
صاحب غیره طبیعاً باید که گمان این امر کنند که هر صرع که صعبیان عارض شود آن امه صعبیان یعنی صرع صفراوی باشد بلکه درین اعتبار و علامت نماید و ایضا بعضی  
گمان کرده اند که ریح الصعبیان اطفال عارض نمیشود و مگر از ماده بلغمی و از این که در مریخات بدون ملاحظه اسباب علامت نخستین می پردازند و اکثر در خطا  
واقع میشود و پس اولی آنست که اولاً ملاحظه اسباب علامت موده حار که بار و نایب بعد از آن بمجاله آن برود از نوبت تحقیق و تحقیق آنست که صرع دام الصعبیان برود  
میرود و از این مرض امه صعبیان از آن گویند که صعبیان بیشتر عارض میشود و بسبب طوبت نامحای ایشان بسبب ضعف اعضا و شرک متوال فرائح ایشان بیشتر  
و بعضی گفته اند که اکثر از این مرض در وقت صرع عارض میشود و در وقت صرع عارض نمیشود و در وقت صرع عارض نمیشود و در وقت صرع عارض نمیشود  
بصرع و افعی اکثر این مرض اطفال از همین اولاد است تا بسبب کمالی نهایت بی بیج سالی عارض میگردد و بعد از آن بندرت آنطوری گوید که سبب این مرض نزدیک اطباء طوبت است  
یعنی ضعف حرارت است که گاهی سبب آنست که در وقت صرع عارض نمیشود و در وقت صرع عارض نمیشود و در وقت صرع عارض نمیشود و در وقت صرع عارض نمیشود  
صرع بیشتر بسبب طوبت ایشان هم میرسد و گاه در اولاد است که گاهی وقت بروز عارض میشود و پس اگر در تپه ایشان اصابت نمایند زائل شود و الا باقی ماند و باید که در اول  
این مرض از ایشان قبل نجات می دهد کنند و بعد از صرع کسی است که در نوبت سرود قروح و او را عارض شود و نخر او سائل باشد و باغ را طوبتی در اصل خلقت  
حق و آنست که پاک کرده شود پس گاهی در رحم پاک کرده و گاهی بعد از ولادت تقویه یابد با مودت که در پس اگر پاک نشود و از صرع سنگاری نپاشد و اکثر صرع که صعبیان برهم  
علاجش ضعیف دو بعد بلوغ زائل شود و اگر بعد تدبیر و در علاج اعانت او نکند و بعضی متاخرین میگویند که سبب آن اکثر ریح غلیظ است که در سر ایشان اجتماع یابد  
و قحف است و اگر در آن بچید که در زمانی آن از صرع جدا کرده که چون آنجست بر آن موضع گزارند حسوس گردد و نیز اکثر سبب آن بخارات و فضول شیرین در بطون ایشان است که بعضی  
بناغ نمایند و چون در وقت از نوبت این علت می نمایند پس اگر در وقت آن کمتر بود و بتدبیر لایحه صلاح و شفا یابند و الا هلاک گردند علامت نوع قلیل المراد است قابل العلاج اول  
که نوبتهای آن بر روی آن مخصوص که هر وقت از وقت دیگر در تر و ضعیف تر آید و علامت نوع هلاک که ماده آن بسیار روی او می باشد و در جمیع بطون باغ باشد آنست که زود زود آید  
و هر وقت از وقت دیگر زود تر قوی بیاید و هر وقت از وقت دیگر در تر و ضعیف تر آید و علامت نوع هلاک که ماده آن بسیار روی او می باشد و در جمیع بطون باغ باشد آنست که زود زود آید  
واقع میشود و طفل بهوش میگردد و دست نیاید می آید و کف بدمان می آید علاج در وقت حدود شش الحالت دست چپای کودکی را بگیرند و کف دست با چرخهای  
جالند و نگذارند که خطر آب کند و باز در آنها حکم بندند و چند بیدستر با سداب یا شبت یا فرنجوش میباید و جهت از آنست که شش روغن گل با مسکه آب یکم آنچه بر بدن  
بالنوع ملاحظه نمایند تا خطر غالباً اگر آثار غلبه صفرا از حرارت ملس بدن نفس خشکی است پس بدید صرع ظاهر باشد حجامت ماساها با شتر نایبند  
تلبین طبیعت با ستحال مغز فلوس و ترنجبین شیر خشک استمال آن از اجزای سر صفر مثل گل بنفشه و خطمی و خنایی و شهابه و تخم کاسنی و کل سرخ و جناب و التلباب

باید که با کمی مساجد و شیافا تا نیمه همیشه کند و در مجربین بیشتر است لیکن علاج کما و نوبان اصل السوسون من نوع از مجربات صاحب شفاء الاستقامت و شیرزان بر سر و شید و غیره  
 بدان آوده بر تارک سوزندان دروشنی چکانیدن در جا نگاه سرد شدن نافع بود و از استعمال سخنانت که از امیروت مفروضه احتراز نمایند باقی تا بر سر و در طباطباق فرج اطلاق  
 از اثر بر ضد موهو مطاب و غیره هر چه در علاج امر اعلی و باغی حار و صفراوی و صدمع صفراوی و صرع صفراوی گذشت باید کرد و او دوی که با خاصیت در انواع این مرض  
 سود دارد بکل آن در مضره را غذای حیضت و سرد را ششای بار و در طب استعمال کنند تا شیر او بار گردد و اگر آنرا کثرت رطوبت و باغم ظاهر بود و تشنگی نباشد و این  
 نوع اکثره فایده بسیار نفع میسر بلغم که تفتیه کنند لیکن او دوی قوی مثل غلیقون ترد بر بند و عود صلیب و عاقر قرحا پوست بچ کبر اصل السوسون هر دو احدیک و مسخ  
 منقرضوس کافه فایده یک تنه باشد و در عرق کما و نوبان یا با دیان چشم او در نوشانیدن نیز بطلع شیر خواره مفیدست و در دیگر بطلع حیات مسوله مثل گل سرخ و سیاهوشان  
 و کما و نوبان و عود صلیب با در مجربین و پیچ کاسنی و سریز مستقی و سناهی کلی از هر یک بقدر مناسب جو شانیزه و منقرضوس و پیچین شیر خشک است بقدر حاجت مایده  
 صاف نموده زعفران با او هم قدری بران چکانیده و یکم بخوراند اگر سرد نباشد اصل السوسون عنایبستان نیز آید و اگر عمل برین نماید شفاء استعمال کنند یکی از شیافا تا  
 مناسب بعضی با و خال حب اسلاطین قدری در سینه خنجر کرده اند و البضا نوشته اند که بخورند و این چهار شیر و حب اسلاطین مجابیل در شیر مضعده و عصاره زردی و زردی  
 نیز نافع است در ترمیم و نوبان استعمال چنین ششای حاد و در اطفال مناسب نیست اگر ضرورت قوی افتد بطلع قنار در حالت کثرت غلیظ بودت با نوبان بود و آرد  
 مسخه شام چند بر سر و عود صلیب و مشک اندک در شیر مضعده حل کرده بخوراند در شقیقه و ناخنها و کف دست و پای او سرد باشد این حب با نوبان مجرب است که در  
 چند بر سر هر بر سر بر گرفته و آب با دیان مثل خشکاش حب بسته از یک حب تا سه حب در شیر مضعده حل کرده بر بندد اگر عود صلیب مشک خالص و حل کند و هر چه اثر کند  
 و در غلبه بودت قدری عود و جوز بلوط افزاید و در عرق او چینی حب بقدر نوبان و عاقر قرحا و عود صلیب یک باشد بعد از شش سرخ چند بر سر مضعده سرخ نموده  
 و سرخ در آب حل چهار سرخ هر بر سر مضعده طری یک سرخ لسان ابرو مضعده سرخ فاد و هر چیزانی که در این است و یا بدل آن زهر سرخ و یا مشک خالص و سرخ گرفته بر او انداخته شود  
 حب سناهی که صبح یک شام در شیر او ساییده و بر بندد عرق مضره که نیز مفیدست بعد از نیمه و اگر بشیر او سرد و چند نوبت بخورند این با نوبان مجرب است و در ترمیم  
 نوبت صرع یا امتداد نوبت آن دست یا بستن و مجام بران نهادن خود ساییده برگ پای بالیدن نیز مفید بود و همچنین بالیدن چند بر سر مضعده درون گوش  
 و سرخ بیخ که در دست آید و او نیز مایه تر گوش از نیمه و آنک تا یک انگ باب حل کرده فایده تمام دارد و اگر عود کند از جمله تا بر مجرب است که در اندام حوان و تشنگی سرخ  
 میان در زهر و بر پیشانی درخ نهند مخصوص بر نوبت که از سوزش آن فی الفور فاقه رو مسیده و باز عود می کنند و بعضی با نوبان که سفند هم درخ میکند و در قبض  
 رواند از زهر و حکم شریف خان صاحب علاج طفلی که عمرش قریب بسده روز بود و در شبانه روز او را چند مرتبه صرع عارض میشد بدین طریق فرمودند که بعد تعلیق نوبان  
 عود صلیب بر لیمان که بود و در کلهای او منضجات دادند و بعد تنقیح مسهلات است از نوبان بحال مضعده مکرر نمودند بعد از آن حب معمولی که مذکور شد دادند پس  
 بلوغ از حوان میانه بر او بر نمودند و در او با نوبان مسهلات دادند و حب مکرر استعمال فرمودند و در میان هر سه درخ مضعده میادند تا آنکه صحت یافتند و در حوان عود

ذکر او و پیه مضره و هر که که نافع این مرض است

اگر فاد زهر حوانی از شیر یا درخ ساییده قدری قلیل از آن بر بندد با خاصیت در انواع این مرض سود دارد و تعلیق درخت سداب مجرب است که اگر بخورد  
 و همچنین تعلیق عود صلیب سنگ بر صرد زرد البحر و بقول جالینوس ما قشیشا و سرکین فاخته و بقول از می سوی مسک حمر الماس فاد زهر مضعده در حوان  
 مع شعرا و در حوان هر واحد در گوی مثل خربل صرع مسته که برین که تعلیق بلادر یا انیاب تغلب یا دندان کرگ یا لب بالایی کوروش یا فوه بر صرع  
 مضره و نیز نافع و شربت شقایق که در گل لاله است استعمال جو شانیزه و صاف نموده با جمل شقایق مفید بودم آورده باشد بطلع شقایق و با در شقایق از این در نافع  
 صرع اطفال است که در چند عدد که بخورد و کما و نوبان مسهل است در کما و نوبان و عود صلیب مضره و با نوبان مسهل که مال مفید و کثرت و نوبان  
 سداب شربت زرد سواد و طفل مفید و چند بر سر مشک خون تر گوش خشک کرده بر میانی تحصیل است و با نوبان مضره و عود صلیب که در نگاه ناچار این با نوبان بقدر  
 آب ساییده داد و یا باشد و یا برگ زقوم مضعده در در طول بر او چنان که کرده و آبش فشرده و تر نفل با خلفل کرد و یا در اطفال دران ساییده بنوشانند و یا گرمی که در حوان

درخت چک سینی میباشد و آنرا اکثر بطوطی بخوراند و شیر مادی حل کرده بنوشانند و در کم کاغذ که بصورت ماهی کوچک میباشد سپین تاثیر دارد و همچنین گرمی که بر او آرد تا  
سکان میباشد و در وقت غلغالی بصورت تخم خربزه نافع است و قدری خوب بیارنگا با قفل سیاه سائیده سفید است و چکانیدن چند قطره خون گرم شیر و در گوش و بینی  
و طلای آن بر سر شتر نام است و که آنرا خزل که بهندی الا که گویند و بعضی گویند که اگر الا ابالای طفل فرج نمایند و خون آنرا گرم بر سر او مالند تا خاصیت انواع این فرج  
نافع است و حوصله آب درک لیساند و چندید ستر پاپ و دینوزیره سباده در آب سائیده بنوشانند یا تریاق رجبه بخوراند و خون گوش خرم را حرکتش چکانند فرج را دفع میکند  
و صغیر فارسی کند که در آب صغیر سنگ سنبال الطیب کلاب سائیده بر شکم نهادند و سوغاط درخت عنختر خشک کرده با قفل سیاه مساوی سائیده فوراً نفع میکند و بعضی گویند که اگر از  
خون کشف یعنی سنگ پشت آرد و جو حسل بر سیاهوی بقدر قفل سیاه تخم کی صبح و یک شام بخوراند و نافع صرع اطفال است و پوست بلبله زرد تر بر صورت او دینه باغی سیاه  
کوفه بخورد و شیر یا در آب یا در عرق گرم طفل یک سائیده در ساله داد و ماشه و علی بنیاض کرده در حلق ریختن نافع ام الصبغیان و در اطفال است این چ و اسهول بر دانه  
و پودینه است و صغیر چندید ستر زیره که رانی مساوی سائیده سته حبه از آن در شیر حل کرده در حلق طفل ریختن بقول ابو علی سینا اکثر سخت می بخشند و اینها را در عسل خردل کاسم  
ناخواه سوده در عرق گاو زبان حل کرده در جو رساختن مجرب است و چندید ستر حلیت بار یک سوده بقدر چهار جو در شیر مضعف کرده طفل را در اول شهرت زرد و زردا در وقت  
شهره آخر آن سوغاط کند که مجرب و معتد علیه است بقدر اوی گوید که سوغاط پوست بندق بهندی او تخم بنفشه و زعفران و اینها را در عسل  
بشود و قدری سداب ساخته و در آن صرع صبغیان تخم کرده و این نوع گوید که عاقر قرقاس سوده بجعل سترشته در رنگه روز معلقه دادن و نافع صرع است سیاه صبغیان  
و گویند که با وجود المان فوا و انیا است و بقول ازنی اگر شونیزه سبکه سائیده در عسل آمیخته بدینند برای صرع اطفال امرضه ضعیف بل طبیعت و این در و اراحتی شترند که مجرب  
بر آن صرع است و دیگر و الا می که در صرع بزرگان مذکور شد در اینجا هم سوده منبذ بود و میباشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زایل شود و گویند که اگر قیوم سوده بود در در ساعتی که  
نوک کند بلیسانه صرع عارض شود و اقوال اکابر شرح میفرمایند صرعی که از ام الصبغیان نامند میگویند که نزدیک بعضی اطباء از قبیل صرع صفراوی باشد و لهذا در علاج آن  
امر بر سرد و ترطیب قوی بدن از آن برای سوغاطات بارده و شیشه و شیدان شیر بر سر نهاده اند و اگر طفل باشد دایره نوشیدن چیزیکه شیر او را سرد کند و نشسته در خانه سرد یا سرد و آب  
خوشه نام میکنند و مشابیه است که این نزدیک ایشان صرع صبارانی یا مانی باشد و استعمال این اسم نزدیک محققین اطباء مشهور نیست اینها او میگویند که کما لای صرع صبغیان  
باین طریق کنند که اصلاح غذای مرضه نمایند و مائل به حرارت لطیف گردانند با وجودت کیوسن مرضه را از جمیع اشیا که در شیر مانی یا فاسد یا غلیظ باشد بر سر کنند  
و از صرع و حمل از راسخ نمایند و طفل از زمین که در آن محافظت از عجاج باشد مثل آه از طفل بوق و زرد و جلا حل آه ایضا کشیدن و اینها را از صرع اطفال  
و خوف سردی شدید و گرمی سخت و سوزش هم بجا کشانند و کلینت یا سخت قبل از طعام برفق دهند و حرکت بدی طعام بر آن جرم است پس اگر تحمل ستر غرق بود و گویند که ستر غرق  
بلغم برفق باشد بعد آن زرد و گاه گاهی قی کردن با جمل ایشان آسوده دارد و در کفند شکری و عسل بخوراند و سداب بسیار با لطافات بویانند بر که کشمش شربت است که مذکور شد گاه  
ایشان الکفایت کند صرع جانی ایضا قی میگویند که باید انست صرعی که اطفال از ام الصبغیان نباشند در آن عاقر قرقاسات مواد باید کرد و هر علاج که اجب گردیده  
باید فرمود و او را از صرع منع باید کرد و گوید که نگاه دارند تا نگاه آواز قوی چون از طفل و جلا حل و مانند آن بنفشه چونانکه ستر سده از گرمای سخت است نایم که اگر در این نگاه باید  
و سداب بویانیدن سوده و در صرع حین و رازی گفته اند که گاهی صبغیان الشنج یا بسن حاد است همیشه دو عامه آنرا ام الصبغیان نامند پس در آن عاقر قرقاسات و بنفشه نیکم نشانند و  
و روغن بنفشه بر سر نهند و در بینی چکانند و بموم و روغن بنفشه و لعاب سبغول بر سر لوطخ نمایند و اگر طبع قبض گردد و بنشیند و سسه حرکت دهند و از اطلاق او سبغول شتر غرق  
و از آن جدا کنند و شیر زنان یا دختران یا بزرگ بر سر و شند که بصرف حاد است از بس شنج نفع میکند بعضی گویند که بنفشه و خربزه یا ستر و روغن مغز تخم کدو یا روغن بادام  
و شرب بنفشه یا آب سرد یا لعاب سبغول بشکریه یا لعاب خطمی و زرد قلعو یا بشکریه یا شربت نیلوفر سبزه یا ماو الشحیر سداب و روغن بادام  
و شکریه یا سبغول قطعه که و بشکریه یا آب نار شیرین و لعاب سبغول بر روغن بنفشه اندک اندک هر ساعت بیاشانند و بر پشت گردان و روغن بنفشه و روغن کتان بر  
گردان و پشت روغن اینها مانند و تقوی مسرور و صغیر شتر زباید و کل بنفشه سائیده با یک روغن کنجد نیکم بر سر نهادن سازند و یا جو مقشر و بنفشه و کلین الملک  
و با بونه روغن کنجد بنفشه بر سر گردان نهادند و در آب طیوخ کل بنفشه و یا روغن کنجد نیکم بنشانند و با آب طیوخ تخم خطمی و کل کدو و نیلوفر و با سبغول

نوشته در این کتاب است







از سردی و سکتة بر سخت که باعث ورم گردد و یا از بخارات فاسد اخلاط یا بخار عفن و بانی یا کیفیت رودیسمه خفا که در صرع مذکور شد و باعث است غلیظ غلیظ بود که بطون  
 و باغ را سستی گرداند یا استلای خون کثیر بخاری روح کبارگی برساند و چند آنکه روح قلبی را بجان نفوذ بسوی و باغ نماید و این نوع را خفاقی قلی گویند و غلیظ غلیظ و کثیر بود  
 و با غلیظ غلیظ بود و باغون غلیظ و گااهی باوه سوداوی باشد و عام است که غلیظ مذکور و در هم پیدا کنند و از جهت استلا و از جهت تمدید و در حسیب هه شوند و این نوعی است  
 تر و خشن و یا بیشتر است که بسکتة بیشتر است و این نوع سکتة متعصب بود و خواه با رو یا بخیر ورم باعث سردی گردد و این قسم در اکثر سلسله و طریقی تشخیص  
 این مرض اسباب آن بدانکه گاهی انجان را چنان سکتة متعصب مازنی شود که در آن نفس ظاهر نبود و زنده آید و در غلیظ باشد و در آن کل صفاقت گردد و در حسی که صاحب  
 مرده بود در میان او دست فوق شکل شود و با این همه زنده ماند و بتدبیر اخلاصی یا در وسام گردد و در آنجا اینیس گفته که در وقت او تا مدت هفتاد و دو ساعت که سکتة باز  
 میباشد تا خیر کند و تکیه که بدن او بود و در غیاب یا گنده شود پس برین صورت طبیعت باید که اول فرق کند در میان سکوت است و انجان باشد که غلیظ مذکورش یا شام  
 با یک کبوتر و غیره را بر سر او خنثی صاحب سکتة نمهند اگر چه حرکت نماید معلوم کنند که زنده است و الا در مکه بر استانی این عمل آن فیه از نفس دم و با غلیظ و زنده  
 همچنین اگر در مکه چشم صاحب سکتة بشیبه چیزی یا کاسه سرخ معلوم شود زنده بود و الا است ایضا و ظریفی که نباتت رفیق اجرام باشد آب یا سیمان یا زنده آن ظرف  
 را بر سینه نمهند و بنگرند اگر زنده است و آب یا سیمان حرکت محسوس شود و الا فلا با جمله بر گاه معلوم شود که بعضی زنده است بر تشخیص این مرض از مکرر این حال آنگاه  
 که مقدمه سکتة اندیشل صدمع و گرانی سردی در سردی و در وی و اینین تجزیل شعاع کسل در حرکات و محتاج همه بدن بر هم سوونند از این نوع استخاف عروق گردن و سردی  
 دست و پا و اکثر بول رنگانی و غلیظی و اسماخونی یا مائل بسیار و در سبب محالی در اینست نمایند و بعد بهر او که اسباب من حال تقدم رسیدن سردی و سکتة در باغ و یا صدمع  
 بر سردی و در آن فصل و غلیظی پسند اگر رسیدن سردی یا ضربه سفتله بیان کنند سببش همان باشد اگر تقدم غلیظی در غرضی گویند سبب سکتة ایضای و باغ بشکرت آن غرض  
 و الا نفس او ملاحظه نمایند اگر تب معلوم شود از تقدم ظهور اعراض سردی و غرض با ضربه سفتله سوال کنند و درین صورت سبب ورم و باغ بود و اگر تب باشد بر سردی  
 و چشم و حسنه و در این بینی مرض خود نمایند اگر رنگ بهره چشم سرخ یا کبود باشد یا بخون بود و در گهای گردن تمدد و متلی و در ق بر پیشانی ظاهر گردد و نفس سبب غلیظ باشد  
 و دیگر آثار غلیظ خون و سن و وقت و تدبیر تقدم موجب کثرت دم یا نته شود سکتة دموی باشد و اگر تری بر رنگه خفقان و دیگر آثار سردی و در کد سکتة سوداوی باشد  
 و اگر سفیدی رنگ در تریل بدن و کثرت بزاق و بدنه منخرین معلوم شود سکتة بلغمی بود

علاج سکتة بلغمی

اگر با وجود آثار غلیظ بلغمی بر سکتة مسخری یا تیرگی محسوس شود فصد سردی یا صافن بر همه تدبیر تقدم دارند یا حماست مع اشترط یا بی شرط در فاقا نمایند و در این  
 که مکن باشد که بشانند و بر سر مغزین مسخن یا زینت یا روغن دیگر چرب کرده در ایام فیکر آید که او در حلق انداخته حرکت دهند تا آید و یا شربت کندش جو شانه  
 شده و رنگ اینچه در گلو بریزند و بر سر مغز که کند که می آوردن فائده تمام دارد و اگر در زمان بر هم نشیند که زیر دندان نمند لجه سردی و بطون تریاق فاروق نیم دم یا  
 از بعد یا سنج و بنایا با لعل یا پنج نیسون و اینچنینی و فایزین با دیان گفتند عسلی حل کرده در حلق چکانند چند تیره و اگر حاضر نباشد مصطکی نیسون زیره سیاه جو شانه  
 صاف نموده گفتند عسلی داخل کرده یکدم بدیند و با عود صلیب عرق کبوتره یا گلاب سوده و حلق ریزند و یا سداب چند بر تیره عود صلیب سلطون خود و کفته بخیه یا جوارش  
 جالینوس در عرق بار و نجوبه حل کرده در حلق آمانند و یا دوا المسک حار در عرق بار و نجوبه و عرق گاو زبان حل کرده در حلق چکانند و یکتقال حلیت و یا لعل حل  
 چکانند نیز سفید بود و بهر ساق و باز و بعضا بها حکم بندند و کت پای سخت بالند و بگویند که در هیچ انواع سکتة نافعست و حقنه حاد که در آن قطره یون قوق و عجم  
 در فویدج اشمال آن باشد و شیاف عمل آرنه و کندش فرنیون خبیدر ترفلعل یا مشک غالیه سداب بویانند و یا بار زده چند بر تیره با هم با سوده بخورده آلوده  
 نزد بینی او بدارند و فلفل سیاه سفید و زرق سیاه بر او بپوشد بکرات و مرط و موطن کنند تا بهوش آید و یا کندش و شو تیره فلفل و چندید ستر زرقی مشک طالعون یا یکت  
 و پیشانی منند و یا سداب عرض شو تیره و خرق و شک عمل کنند و یا حنظل قشامر الحار نشا و در کد فلفل سیاه سلطون خود و کفته بخیه بدیند تا عسل آید و در گیسو غلات تو شکیا با  
 و مهادات و قطرات ملایمی تخمین ماس بکار برزند مثلاً آب سداب که بر زخمش تنها مکرر بینی چکانند و اگر زهر کلنگ یا دیگر طیور از آنرا بیاورد با فاضله مکرر ترش شود





نشد و اگر گشته ممکن باشد با دخال پر بر روغن سوسن یا زیت چرب کرده ببل رند و خند و صا چون در زمعه او متلا معلوم شود و تخمه بران تقدیم نماید از قی نفی نشد  
 یابند و در قی نافه دیگر است که تنوع و تکلف قی مزاج صاحب سکت بار و در طب گرم کند و تسبیل ریح ایشان بخیزی که مخرج او باشد باید کرد که از ان  
 خفت یابند و گاهی مبادرت بر شستن کرده درین که در صرع مذکور شد کرده میشود و تا دندان او با کنگر گریه نماند نشوند و چون اندک قی کنند یا دیگر روغن میدهند  
 بطبوح کباب سرداب هر روز دو درم بارالاصول نبوشانند و به تریج افزایند تا آنکه هر روز پنج درم از ان نوشیده شود و اگر ممکن بود بعد از نسیه بخت  
 بند قدر از تریاق و مشرو و بطبوس و از شلیتیا و انقرویا و جرنییا و مانند آن و جگر کند و از مغزوات جنید بیتر مشقال با مر اعلی و کنجبین عسل یا سکنجبین  
 بقدر با تالما بدیند و غوص آب با مر اعلی ساوه یا با فادیه بحسب حاجت نوشانند و چون خفت یا بند مغزوه و عطس بکار برند و معاجم شبر طایا بغیر شد ط  
 سبب او به بر تقار ثقره نهند و در گواره بچنانند و بعد سه هفته بحام برند و آن روز روغنهای گرم بمانند و از ترغیر نافه براسه ایشان بعد از نسیه کلی  
 بلنج حاشا بود و دینه وز و فادیه و مانند آنست و در سرکه مخلوط بعل و اینها آب چند که در ان عاقر قرحا و میوه ج و حاشا و باق چوشانیده باشند و قوی تر ازین  
 آنست که گریه طفل و از طفل و از نجیب و میوه ج و پوره ازنی و گل سرخ و ساق و کوفه بمینغج سرشته از ان شیافات سازند بعد بطرفی مضعف و مغزوه  
 در طبخ زده با سببک استعمال نمایند و قریب نیست چون همین طریق عمل از آن طفل و در اول و پودینه و از مضعفات پودینه و میوه ج و بفسل  
 و مرزنجوش خردل است مفرود مرکب و بدان شکل گل سرخ و ساق آنجیقن را گریست و در ان از اشیا می نافه درین باب است و اما تیرا و توست و اش و روغن  
 حاره و قوی روح که در اجصاب است و برای جوبله عصاب و کل طفل که در ان سختی نباشد مثل روغن سوسن بر آ ایشان نافع و بعد آن روغن مرزنجوش روغن باد  
 و شبت و روغن از خر و صواب بر سره درین عجم و با مر اسن اجب است و خند و صا که روغنهای مذکوره از زوفا و معتبر پودینه و حاشا و مانند آن قوت خند  
 کرده باشند و تقویه صواب سکت لطیف تر از تقویه صابجان صرح است و صواب تر آنست که در روز بزبان تنه آن تقصیر نمایند و ان بنجر خشک ایشان آنیکوست  
 و شرب بر تمام ضرترین اشیا برای ایشانست و چون اراده انعاش قوت کنند اگر قبل غذا بر اخست خفیه اقدام نمایند و اعضا می سترخیه را حرکت دهند  
 با ک نیست و بعد از آن غذا بسرعت خواب نکند بلکه تا نزول غذا در مضمخ آن صبر کنند و ایضا بیداری بسیار شاید که آن دماغ را مانده میکند و از اغذیه آنچه  
 نیز مضمخه منحل نیاید و بسبب منع آن مضمخ غذا را و قوی جز با عدس نخته برای ایشان نیک دانسته اند و میوه ج و باق و دنجبر از نقلهای نافه براسه ایشان است  
 و شرب نو ایشان را موافق نیست هر آنکه در ان نضط است و گشته تیز برای آنکه ان سر لعل الفود و بلع و قلب ایست بلکه موافق ترین شرب برای ایشان متوسط  
 میان هر دو است و چون سکوت راتپ آید در امرا و وقت کنند تا آنکه بکشاید که گاهی بجران میباشد و باقیما و دو ساعت آنرا بگذارد و اگر چنین نباشد بلکه  
 تب بسبب درم و غنوت بود ان جملک است و بدانند که در کتبه و فایج جاری نماند و پس از او دیدن سترغ نماند و باقیما و دو ساعت آنرا بگذارد و اگر چنین نباشد بلکه  
 که اگر چیزی از علامات و ابر بر غلبه خون ظاهر نباشد باید که مرضی را چیزی از اغذیه او ویران کنند شتم چغندر و دو ساعت بر نفس تحریک نمایند و چون از ان  
 تنه و کند و درین کلام نکند باید که در کتبه و ابر او سخی نماید و آب بطبوح زیره و انیسون و بادیان که در ان کتفه مالیده صاف کرده باشند نیکم  
 و کلن چکانند و غسل سابقین با زو حکم بنید و کتفه پای او بماند و روغن گل سرکه بر سر زیند و کتفه حاره مثل این کتفه استعمال نمایند با بونه کلیل که کتفه حاشا  
 بر شصت شبت حده خار حاک تصور یون غلیظ و دقیق هر واحد کتشت عاقر قرحا و اما را کحار خرباق سفید شتم مخلط هر واحد سه درم عطیفه سدان خشک  
 هر واحد چهار درم تخم بید از تخم بید از تخم کرس نامخواه هر واحد سه درم همه او پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس نیم رطل از ان صاف کرده و با شکر بپزیند  
 و قعل در قدری آب حل کرده هر واحد نیم درم پوره ازنی یک درم روغن زریق روغن نار وین یار و روغن قططهر واحد یک اوقیه آنخته تخمه کنند که کتفه  
 پس سهوا لغوه و فایج بکار برند و اگر حاضر نباشد آب سیرا فتره با ننگ و عن خیری بپوش کنند و اندک گذشت مجند بید شتر و خرباق در مینی و مند و عطسه آورند  
 و اندک سکنجبین عضلی یا آب گرم و قدری روغن خیری یا زکس یا سوسن جملک جربش و آب ترب افشوره و در حلق او قلع و غیره چکانند و در حلق او پر بر روغن  
 چرب کرده با بایغ نیک آلوده کرده و عمل کنند تا قی آید و بعد قی شربت عسل و در روز دیگر از قی اندک تریاق از نیم درم تا نیم مشقال بحسب حاجت یا اندک معجون بلادر

آب مطبوخ آسبون و محطکی برهند و گاه کاغذی حل میسازند و گمید سر آب مطبوخ با بوز برنج است صغره لوی و نیمه قرفل ساینه بیاسه شسته تا قرفل جانی نماند  
و باطلیه که در علاج ایشرس نکند و شد طلا سازند و اگر باین تدبیر صلاح نیابد تا آب این گرم کرده بر سر نهند تا آنکه موسی بسوزد و غذا نخورد آب نیت معمول فرزند  
اندر آن خشک در آن مالیده برهند و هم تا آنکه شش منفتد روز بهین تر بر عمل آرد و اگر نافه نشود و کلام نکند این تدبیر تا ده روز بکار برند و اگر نافه  
نشود و امر او صلاح نیابد الاصول بر وزن سید انجیر که در آن ایارج نمزج عمل مالیده باشند اندک روغن بادام تلخ بر آن چکانیده برهند و این سه روز  
تا پنج روز بر بند تا در بول آثار ضعیف ظاهر شود و غذا نخورد آب باشد و بعد از آن این حب از دو نیم درم تا سه درم بر بند تر بر خورند و ایارج فقیر اثر اندک نیم  
پلیله کالی حب این هر واحد چهار دانگ شحم خنظل شیطرح سندی جاوشیر هر واحد دو دانگ جنید پسته یک دانگ همه را نرم بود و جاوشیر را در آب گسار  
حل کرده سرشته جهاسازند و اگر ازین صلاح نیابد ایارج جالینوس و بنا و ریلوس و شرو و لیلوس تدریج دهند و بعد آن تریاق کبیر بر بند و غره با ایارج  
و عاقر قرحا و خردل سازند و غذا نخورد آب به کبوتر نیمه در پرواز آمده و کبشک و قنبره باشد و شربت عمل نافه ساخته و خندقیون و شراب ریحانی بمقدار یک ذره  
اور و تغییر نگر و اندامی نمیزدیمی و علی بنوشانند و چون مرض باخطاط آید در حمام داخل کنند و روغن بلسان یاز روغن قسطیا روغن نار وین هر چه حاضر شد  
و در آن اندک جنید پسته و عاقر قرحا حل کرده باشند بر سر مالند و باید که از دادن این خوبات و راقمات شدید الحرارة و بلدان حاره اجتناب و در کنند  
و یک در بدن او حرارت ظاهر شود در آن جودت تمیز عمل آرد و طبری گوید که کتبه حواث از غلط بلغمی این عمل را خلل منقسم بدو قسم است یکی آنکه سگوش  
غلیظ کند شبیه غلیظ نام و یک از سگوش غلیظ کند و در دهن او کف آید البته خلاصی نیابد دوم آنکه باوی غلیظ بود و تنفس و حرکت شراستین در بدن  
ظاهر نباشد و مثل سمیت بود و اکثر این قاتل و کثر آن عسر باشد و علاج نوع اول اینست که خمر تا بیکه در آن صبر و نه سستین تر کرده باشند  
سختی بر سیاه چیده نهی که ممکن باشد در دهن انداخته تا فرمی رسانند و حرکت دهند و اندک ایارج بچنگ مالند تا قی حرکت آید و به خشنه حاو  
که در آن کبکینج و جاوشیر و جنید پسته و زنیون اندک از آنها باشد عمل آرد و اگر این هر دو علاج فایده نکند عسوط بر وزن که در آن زنیون و جاوشیر  
پخته باشند بکار برند و اگر در عسوط خطر است و اگر این اثر نکند بر صحت او نیاید و شست و علاج نوع ثانی اینست و در آن بقدر زیاد و نه  
که آینه گرم کنند و بر سر کلاه تمدنه بر آن آینه گرم گذارند تا در دماغ ازان گرم گردد و ایارج معمولی آب سستین در حلق بریزند و ساقین او بکوبند  
و روپینی او فیکه ملوث بجاوشیر و جنید پسته و شک نهند و عسوط روغن شبنمی سی درم و زنیون سه درم بکوبند بر پانچ و شش روز بریزند و در هر دو گوش  
و فیکه ملوث باین روغن نهند و یکبار آب گرم و بار دیگر عسوط نامی حاو که در کور شد خفته نمایند چون کشته نخل شود و ترخان ظاهر گردد و درم اعذیه  
گرم مثل کبوتر نیمه در پرواز آمده و مطبوخ بنجو و سیاه و زیت رکابی نمایند در هر هفته یک شربت از حب ستن یا حب شیطرح یا حب کبکینج یا حب بلغمیون  
کبیر بخورند و در هر فصل روزی در خشنه حاو عمل آرد و این خشنه و حب که درم تا اولی ایارجا و مقدار او حسب شش و روغن لیلوس و ارکا غافیس کنند و در فصل  
از دو فصل سال ایارج لوفافیا آب پلیله سیاه و سستین و تنطوریون بخورند بعد از آن تریاق کبیر بکوبند که درم نیمه در هر روز بر بند  
باین طریق که قسط تلخ و عسوط و ج هر دو در شراب کهنه بچوشانند و تریاق دو دانگ خشنه داده و در سه جرمه ازان شراب بنوشانند و در هر فصل او از عاوت  
تاخیر نمایند تا آنکه اگر سنگی سخت ظاهر شود بعد از آنکه در آن شربت و عمل نمک بسیار چشانیده باشند و در هر فصلی که در آن کوشش نمایند بهر آنکه اگر بعد از آنکه  
از عسوط و ظهور سنگی تی کنند خطی یعنی بر آید که ازان بسبب غلط و از وجت و نسا و رگب آن قویب کنند و بر شست و سار اعصار و غنما سه گرم  
مالند و بر سر مغزین در غذا او و آکنند و در تدریس آن تقویت دماغ باوی و جار و مملد از هم زیاد نمایند تا سگوش عسوط نکند و اگر احاده نماید یکبارگی بشد  
ایلاقی و جربانی میزنند آنجا که بسبب سنگی باشد و خون باوی آخسته بود علامات هر دو پیدا باشد اول فصد باید کرد پس تدبیر خشنه قوی  
و شیان مشغول باید شد و در شیان جاوشیر و کبکینج و عسوط و زنیون و شش و زهره گار و شحم خنظل داخل کنند و در کورن می نمایند و اگر بسبب بلغم غلیظ از آن باشد  
آید کمتر روپس اگر کبکینج یا مید پسته تر فراغ و انفعال شده و گرم کردن و رخ کنند بدین ترتیب که اول قنیه نمایند خشنه تیز و اگر بد آنست که مرض





در بن و بلایای سر بجنبید سر و شکر نشسته و در مثل که آره حرکت دهد هر روز این عود مخلول در زخمون گاوی که رنده فلفل کشش باوش هر واحد سه جز و شونیز خردل  
 مرقه فلفل هر واحد و جز و شونیز شکسته هر واحد نیم جز و باب کرفس شسته بقدر شونیز و با ساساندر چون آفاقه در زخمون باله با بسفید اجابت غذا سازند و تریاق یا شکر و یا یکس  
 و سینه تریاق از لب سبزه بربست با بادیا آن سیون زیره و اگر تریاقات مذکوره همیشتر و طنجبین بر بندد بعد و وقت ما را لا اصول بر زخمون بیدید شکر و شکرستانند  
 ایامی با یونیس یا الرناده یا سبزه این زخمون در علاج این سائر امراض باره بربست معروف بر زخمون مبارک است نوم شامی یکا اوقیه جلابه شونیز هر واحد نیم اوقیه چند بیدستر  
 میخه فلفل سفید سیاه هر واحد سه درم پیکه ادرسه چندان زیت بسایند و با القلیه نماید و مخط او نماید که بربست بهر که خواستند تمام نمایند و همچنین زخمون بان بکلیت  
 است و این چون از نمک تریاق بربست فلفل سفید سیاه و اطفال را اینچنین آما هر واحد سه درم نیم گرم کرفس غلیظیون صغلی مغز باد صندوب هر واحد نیم درم چند بیدستر  
 شخم خنظل هر واحد سه درم بسبزه چندان عمل بربست شریقی از آن سه درم

علاج سکته دومی و سردی و سوداوی

در دومی زودی تمام شد بر دانه زردوست نمایند و خون زیاد گیرند که فی الحال آفاقه حاصل شود و اگر حاجت بینند فصد گهای کردن صافنیز کشاید پس جاست ساین  
 و فصد رنگ بنی نمایند و بعد هر دو ساق و بازو بعد بیکدیگر بزنند و کف بازو بر باله و پهل لوس جوشاننده صاف نموده شربت لیمون یا ترنجبین مرقه گاوزبان داخل کرد  
 و مرقه چکانند و کسریه بربست بجهت متوسطه بعد وقت حاد و علوی آن نمایند چون جوش آید غرغره بیکسبب آب گرم کمانند و بهر تفتیه و غ حبثه بشد و سبزه بعد از تفتیه  
 مغزجات معتدل تمام کنند و آیدنا برای تقویت سرد زخمون گل زخمون با بونه و سرکه بر سر مالند و شومات باره و قوی باغ مثل صندل گلکاب سرکه بونید و همچنین شند  
 و در آخر برای دفع غلظت خون گلکند و عرق بادیا آن گلکاب و عرق گاوزبان یا در آب طنجبین عود و صغلی حل کرده و شربت زردی جو ازش صغلی جو ازش برنجیل کرر  
 استعمال نماید و عاده هفتند که اگر حاجت لوس آن باشد بعد کتاون سکت بتلطیف تدبیر کشند و بر جلابه مار شیر تریاق یا زوره بنوشانند مغز باد م قناعت در زنده و کج  
 بنجودان در سبزه گشت مرغ و تیه و در راج و بند صا صاحب قنطاریس گوید که بعد آفاقه مریض نه ماشه حبثه نشسته وقت شب بمرق شاتره بنجودان صبح مطلق بنمشد  
 و غنثه المصلب بنفشه و گل سبزه هر که هفت ماشه مریضی و توله خوابانی نیم عدد شب و عرق شاتره و غنثه المصلب هر یک پا و آنا ضایند و صبح جوش کرده یا لیده صفا  
 نموده شربتیا شربت شکر توله ترنجبین شربت گلفند هر یک سه توله یا لیده با زصاف کرده شربت سنا چهار توله شربت در و کر را بلجی و توله اضاف نموده و زخمون با دم  
 هفت ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب بر گلکاب عرق شاتره آهنگانند و وقت دوپنج خود آب بنوشانند و وقت شام شکره جوشی که در سورا کسب مریخ ساخته شند  
 خوراند و صبح تریاق گل گاوزبان بر سیا و ستان پهل لوس صغلی هر که هفت ماشه و عرق کوه و شاتره گاوزبان هر که شش توله جوش کنند که بنفشه یا لیده صفا  
 نموده شربت بنفشه یا گاوزبان چهار توله داخل کرده تخم خرچنگ هفت ماشه یا شند بنوشانند و غذا بنوشند و همین خط چهار مصل و اده عدد لآخون عمل آزند و شخصی ادر سکت  
 دومی هان وقت فصد قیبال از هر دو دست کرده خون قریب سه پا و گرفته امر مالیدن همه بدن بر زخمون مبارک کردم گوتم که دالی کج و دنگشت در عرض یک و سه  
 در طول از نیم کاوش ساخته بر زخمون مبارک یا بر زخمون فزین چرب نموده بر سر سیار زنده پیوسته جدر را در آب گلکاب حل کرده بویانند چنانچه بدین سبب تاقوت  
 غصه باری جوش آید پس تفتیه بدن کردم طبرخی گوید که علاج سکت دومی اول فصدت پس غرغره پس قنطاریس چوب پس تریخ و در لیده دمی معاویه صاحب سکت دومی فصد  
 کردم و با رک سعی بکشا و بعد آن ستر خاطر بنشیند زیر که فصول سخنون مشکاب بود و خون با وجودها کیفیت کثیر الکیت بود از حال آن قوی ضعیف شد بود پس  
 هرگاه فصد کرده شکر فصول فسخون عمل کرد و باغ او پاک شد و آنچه اندکی از آن باقی بود استفرغ آن ببقنه و حب و تریخ و سنا که کردم و در سکت دومی  
 اول فصد با سلیق بعد هفت هفتدل مخرج سودا استعمال کنند و بعد آفاقه بعلاج صر سوداوی رجوع کنند و از چیزهای بسیار گرم و تر خدر نمایند و اگر مرکب از  
 سودا و مغز باشد اول فصد صافن یا با لیمون و یا البلی مناسب بود پس صفا می باشد یا سبزه یا سبزه سکت یعنی و دومی آنچه در علاج صر سوداوی گفته شد بعمل آزند

علاج سکته مغزی و عقلی

آنچه در علاج امراض مزاجی که از سر سبزه سکت اند که در کارد بکار برند و ایضا اول فصد سر و کتاید و هفتدای مناسب بکار برند و همچنین باغ و تریاق و لطیف ماده شربت

کوشند و بیشتر اطراف نواز و دکن زدن چوبی یا دوا کچرم بر کف دست و پا و بر سردی بیوشی اثر می نماید و از دیگرها بیشتر متغی می سازد و کندی انبساطه الکا که در این معنی است  
 و در وی نمیشاید پس باقی تدابیر مذکور و در علاج اراضی باغی ضربی و تشلی مع رعایت تمهیل زدن و اینها بعد جدا بنیدن کفایت در قلعین و از آنجا که اینها متعلق است از زدن  
 و زدن چوب منشا بندی و بطور خود و در مصطلک هر یک نه باشد و جنبه تیرا بدلی آن را و در نیکو نیست باشد و دال شود با شمشیر سوده که یک نیم توله در روغن گل زدن نیز  
 و از یک نیم توله آینه بر سر ضامن و نموده کلاه نموده بالا این گذشتن و در بعد در نیکو از آنچه بافته که در رنگ ساخته است بر روغن گل آینه بر آن آلوده از آتش شکر پلاس و  
 پیش بینی داشته و در آن باغ رسانیدن در سکه ضربی همان روز صحت می بخشد و شخصی از مرکب قناد و در سکه شکر کیم علویان امر کردند که در سکه ساخته از آید بسیار باید  
 بی فاصله یک ساعت نجومی بعد از هر یک ساعت از دم زده خون بقدر نیم پاد باید گرفت و با فاصله دو سه روز رنگ پشانی کشاید همچنین که در پیش اندکی بهوش آورد و در کف دست  
 که از جنبه تیرا و در اخطای هر یک یک سکه مصطلک دو باشد سوده در روغن بادام تلخ یک نیم توله آینه و در کف دست و در کف دست حاصل شد و در علاج دیگر و الیدان دست چوبی  
 درون شتاب بسیار بر سر همه بدن یک پاس بعد از فصل اشادان زهر و دست و از هر دو چهار توله کشت چوب قمر مندی که در موضع بعد بهوش آمدن صفت تو که گلان بود  
 و گل عاشقانه آزه هر یک سه توله در روغن نوق پنج توله آینه سر از روغن بید نه هر یک کرده و ضامن ساخته کلاه ندر بر سر پوشانیده از شهاب تمام بدن سر به زدن و در حقه حاد  
 علویان تبکار سه چهار بار عمل و در روغن صحت نماید حکیم که باغی ان شخصی که از شتر افساد و بکته پیدا کرده بود و امر کردند که از اینها چوب نبرد و در سرش بر سر ساخته  
 زدن چنانچه زیت بضر بست و پنج زردی که بهوش آمدی باز به توره شتر همچنین حال است و در شتر افساد و در زدن حالت مذکور و توفت شد پس چند سکه کیمیا بهوش  
 یک نیم باشد زدن و در طول دو باشد سوده و در سکه یک نیم توله آینه که رسانیدن بالا این عمل پوشانید و بجا آید ما لعل که فاکر و در زدن ضعیف نشانه است بانان نخوری قمر زدن  
 و در زدن از این صفت یافت لیکن کفایت بان بود پس روز صفت هشت بار کون بخوبی عا و در غلغله سفید از ششمان کلام هر یک یک توله بر زبان مالیدند پس صحت کلی است

علاج سکه بخاری

که از بیماریات فاسد باغی و کفایت در وقت اول از زدن و اینها در بیماریات سیمیه فاسده طمئیه و منوب اول که در صحت  
 و با عرق لسانک اند و حقه حاد و می ترایت عمل زدن و از سر که گرمی و بصلی و شراب ریحانی هر یک یک توله کفایت در وقت سکنج و جاشیر هر یک سه توله آب برگ کند و با  
 هر یک یک نیم توله کفایت از زدن و در می چکانند که بهوش آید پس بطور چوبت خیار شنبه و یا شکر مشع اضا فیه خیار شنبه و ترخمنین و کفایت کفایت طبع نمایند و غند  
 قله زردی و کفایت چوبه مرغ که در آن ترمس را بخورد و سیاه افتاده باشد بان شکار توری دهند و بجای آب برار لعل از عرق شتر خار و دایان ساخته شام کفایت  
 و در سرد و صورت پس از اوقات جهت منع ماده البقی مباشرت مناسب باشد و جهت تعدیل مزاج و منع موی بیماریات و در لیسک جلداری علویان با عرق خیار کفایت  
 و اما در بیماریات حقه و باینه حقه از شراب کهنه و سر که کهنه بود و برابر عرق بهار نارنج نصف هر دو و در کفایت تمام دو شست و قبل از زدن سه توله در روزی چنانچه با لعل از  
 و وقت شام کفایت از لعلی صفت توله و شراب لوزده توله و گل محمود و توله لعل ساد و یک نیم توله ساخته بکار برند و بهوش آید پس از و در تریاقیه مانند چند سکه سرد  
 خطای هر یک یک باشد در و در لیسک تلخ صفت ماشه بلیسانند و در توره عرق بهار نارنج و کیوژره هر یک یک نیم توله و وقت شام شربت کیوژره چهار توله در هر دو عرق توله  
 و غند پلا و مرغ و فاخته و نان نخوری یا شورای اینها دهند و اگر حاجت تنقیه باشد پس بک تورا با و افادیه و ایارج علویان و شربت کمر سانی و خیار شنبه و کافور  
 کنند کبریات و برات بعد جهت تعدیل تقویت تریاق از بهب شراب مغز و شربت یا قوت علویان عرق عمبر کلیم قباخان استعمال نمایند و بجای آب برار لعل  
 که از عرق بهار کز و کلاب ساخته باشد آنگاه نمایند فاند و در سکه که از رسیدن سردی باغ باشد هر چه در علاج اراضی باغی بار و گذشت عمل آرد و دیگر  
 سر از سوغات و مساوات و کمادات خمیره که در سکه بلغمی گذشت استعمال کنند پس معالجین گرم مقوی و باغ خورند و آنچه از مردم جار و با رو باغ افتاد  
 اراضی باغی گرمی و باغی سردی و تقویت و باغ التیبات و باغی و غیره متوجه شوند

جمود

که آنرا اشخاص آغذه و در که نیز گویند و به یونانی قاطو حسن قوطو خوش نامند و معنی آن آسماک است و آن مرضی است که در حقه واقع شود و در حرکت جلد باطل گردد و در

بریک حال باشد مثلاً اگر التیاء و یا شسته یا خفته یا در کار می مشغول باشد بر همان شکل بماند و بر تحریک چشم و پوشیدن یکبار و گردیدن از پهلوی به پهلوی و تکلم  
 به هیچ وجه تا و ربا شود و در حلق او چیزی فروزد و درون تن او کف و شنج باشد بخلاف شنج کوبی تب نیباشد و صریحاً که آب شنج و کف همین میباشد و فرق  
 درین شخص است که درینجا نفس متعجب و در اکثر چشم مفتوح و حدوث مرض غنچه و تبض اعلی صلب و عدم قدرت تکلم و جواب باشد بخلاف سبات که  
 در آن عدم فتیاع نفس چشم پوشیده و وقوع اشتغال و تفریق تدبیر بعد خواب لقیل و نخس لاین الحان تکلم و جواب بچنان میباشد و فرق در وجود و سگفته آنکه در حلق مجبور چیزی  
 و اجل توان کرد و مخصوص بعضی نیز و بخلاف سکوت که بر پشت افتاد و باشد با جمل سبب این مرض سده است که در بلین مؤثر و داغ از غلط بار و یا بس  
 غایب سوادوی افتد و بسبب شاکت آفت جمیع اجزای مانع رسد گاهی ز خوردن میوه های سرد فام ز نشیدن آب سرد بر تن غسل آب بسیار مرصاوت شود  
 علاج اگر آثار غایب خون ظاهر بود و قوت و سن و فصل مساعدت که فصد سرد رو کند و یا اجامت سابقین نماید و الاشیان گرم و خسته مخرج سودا و دوسه با استعمال  
 نماید و در خسته رعایت مزاج و بعضی مرعی دارند مثلاً اگر قوی مزاج باشد از انیمون و پهلایج و بلایه کابلی و غار لقیون شحم خنظل و مانند آن مرتب سازند و الا از آب  
 پیوس گندم و آب چند ز حطی یک رطل روغن کنجد و درم و پوره اثری یک گرم شحم خنظل یک نیم دانگ و شکر سرخ پانزده درم لعل آرنه و چند بیدستر فرنیون  
 و روغن لبنق آمیخته بر سر طلا سازند و یا ایضا قبل از افاقه و بعد آن با پونه زرد فامی خشک کلیل الملک شبت با سرکه خنظل آمیخته بر مزخرفه صفا و گردن مفید است  
 و روغنهای گرم چون روغن خیری سداب و مزخرفه شکر قدری چند بیدستر آمیخته بر مزخرفه سازند و یا صین حار مثل ایمن منسرج یا نالیه خشک بویانند  
 داغ بر پس سردا و خوب رازی است و تدبیر سگفته و سبات توخیم بنا و در بار و او ان نماید و ببلایج مرصاوت مانعی بار و در صمد ع بار و در از نزد بعد از افاقه  
 منفعیح سودا دهند و یا مطبوخ با و بنجوبیه درم سیون و در درم گلخانه علی ده درم صریح بیاشامند و چون در قار و در مطبوخ ظاهر گردد و مسل سودا و حب انیمون و  
 بیاطبوح که در آن انیمون و غار لقیون بسفاج و به طوخ و دوس باشد و حب تو قایا و یا حب اصلطیخون که از ترید و حب لنبیل و یا در ج فقیر شحم خنظل و غار لقیون  
 انیمون و نمک هندی هر یک بعد حاجت گرفته ساخته باشند به بند و گویند که مار کجین مع سفوف سودا نیز مفید است و اگر مرصی ضعیف باشد بقیه کینه قضا و در نزد  
 دانش و دانند که گرم در کار بر بند پس سرابوم روغن حریب آرنه و غذا شود آب گوشت دراج و تیه و بشیره تو طم سازند و در آن خطاط مرصی گلخانه عملی بر بند و بجای  
 آب برار لعل آگفتا نمایند و آنجا که از استعمال مسحات خوبانی عارض شود سرابشیر زمان روغن زنبق یا روغن گل یا گرد و یا نیلوفر یا بادام تر در آن و ایضا آداب  
 مذکوره در روغن چکانند و بر کف دست و پا و ناف و خصینتین بالند و از بابونه و شبت و کلیل الملک و زنبق و گل سرخ و تخم کاه و پوست شمشاد تخم آن بر سر  
 فطول سازند و غذا شور با سه چوزه مرغ یا تخم و بشیره با دم و مالیدن روغن شبت یا روغن خیری در حمام بر بدن سودمند است و از اخذیه مولد و او بر سر بکنند  
 بقول یعنی اگر این مرض از بخار غلبی باشد با و در سبات علاج کنند و روغن لبوب به سه حار لطنوفا و سوطا و رتقوت و داغ بار و قوت و درم و سوطا و سوطا  
 خوشبو محلول در روغن مذکور هنگام قوت بردت نیز نافع است سویدی گوید که در وجود صفا و بابونه آب بنجیته و فطول و طبع شبت یا کلیل الملک شرب  
 و صفا و غار لقیون یا سینه یا اسطوخودوس شرب بلایه یا شحم خنظل یا سنی کل یا بنجیل و شمر انفاس که پوران و شرب و شوم حاشا و شوم و صفا و سنبیل لطیف شمر برگ  
 و فلی سوده در پارچه بسته درام و نفوخ آن در بینی مثل غبار ساییده نافع است و اگر بابونه کلیل الملک شبت مزخرفه ساییده آب روغن زنبق سینه تیگرم صفا  
 کند بر عت شفا بخشد و غذا چوده مرغ و دراج و یا بنجی حلال و اعنای او بر بیان بنجیته در دوده میخیم نیم شبت مفید و صفا و فرنیون یک درم در روغن لبنق و درم  
 گردانته بر سر و شرب و صفا و حب بلسان در وجود بلعی شرب انیمون در وجود سودا و می و درم و درم است و اگر با وجود صفا و مزخرفه شوم جز و گل زنبق نیز در صفا و  
 مؤلف اقتباس نموده که اول خسته حاد و علوی مان لعل آرنه و یا این شیاف بکار بر مزخرفه نیم بیدستر نیمه تو لصلابون نیم تو لدر بلین انیمون و خرب سیاه  
 شکر سرخ نه تو لدر مزهره گاو و بزهره دوسه تو لدر و کبکینج و سقمونیا هر یک یک نیم تو لدر و روغن زیت و تو لدر بعد از آن مجرب به شرط بر سابقا نادان و عضلهها و صدغین و عصبها  
 پشت و میان انگشت شصت و او بهام او زیت که ختن مالیدن و در روغن او هر حکم فشرود گوشتا کشیدن عضلهها بفل و کف پای او را گرفته رنجانیدن و بدستور  
 همه بدن اما لیدن شبت تمام رو در آگاه میاز و بسبب جذب ماده و تحریک روح حساسه بولامی نیز همین اثر دارد و پس از آگاه شدن جهت تنقیه سودا و حب





تا بصفت طبیعت مخبر و در کل سرخ گل خلیفه و غیره خاشاک برشته است اعانت او میسر است و اصلاح زرعیت فرج خاری و در نیمه سینه بند ضرورت است احتیاطا بدو در  
کار شریعت یک است لیکن تا مل نمی رسد و بند اگر فرج صلی حار باشد و یا تپان باشد اصل و مطلقا نباید که قدرت از بند و فند او نشانی منجم بدو شود برای مذکور اگر کافی نباشد در  
دگر بزرگسازند بخوردن گوشت او کند بعد در شش با جوک هم اول بقدر سه توله از اندر نشانی باوه کند مثل نخود و موکو و قرطم و اندک کنگل و او چینی بعد از آن سرخ دانه  
و در فرج عاشور باخی شکار و یا بره با یا بر جاره بند و کبوتر بند که حرق خوست درین امراض بعد از آن اصل یعنی بعد از چهارم یا پنجم با چاهم و چاهم باقی است که با بویان  
می داند و باشد اگر فرج سردی غالب شد عرق او در و چینی غیر قوی بندد اما اگر فرج حار محتمل با اصل نباشد یا تپان مرض شود و از اول و در استعمال عرق غلبت غالبی  
مضایقه ندارد بعد از آن و در شش و هم سهیل نعیم بندد و منجم مذکور عرق لادن باشد سه تریه و در وقت شش باشد که سناک است فطوریون چهارم باشد مغز فو شش که شش مغز  
با دانه شش از افزوده سهیل بندد و اگر عمل خوب کرد و سفایح شش باشد فیمون چهارم شش غلبت چهارم باشد زیاد سازد و در یوم الرجب سه تریه که سهیل نعیم سهیل است با سطوخود  
کنوچ که از یان هر یک چهارم باشد و کف در و تولد حل کرده و در چکان باشد در بند و اگر در وقت شش شود و گاو زبان طی خنثی است غلبت که چهارم باشد جو شانه باشد  
نفسه بندد و اگر حرارت زیاد بود بعد از آن در حل کند خواه غلبت است و سطوخود سه تریه و در وقت شش چهارم باشد و در وقت شش سه تریه و در وقت شش سه تریه  
سقیه نماید و در وقت شش که در میان کل و یا سهیل استعمال منجم است که شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
زیر که او در این امراض در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
بندی چون با سوید و عرق جمولی که در میان سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
منتهی و با عمل زرد و طلخ صنیع عجان باشد و تریاق فاروق دودا گایب شود و لیلوسن تریاق الرجه تناول کرده عقب آن نفس در چینی خود سهیل و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
عرق بویان چشمانده صاف نموده شربت است و سطوخود سه تریه و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
جو شانه صاف کرده شکر ششک فرمایند و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
این سهیل سهیل باشد و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
هر یک چهارم باشد و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
و قطره جو زرد و کبابی نوع عاقره و قرفل نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
بند و شانه و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
و از موی شش و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
حاره خوشبو در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
واجب است که فصل طبیعت امراض عصبیه چشمی حذر و شش و عرق و فصل و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
یا بهتر است که در مرض شش که با چهارم در استعمال دود و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
باک ندارد و در چهارم استعمال دود و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید  
منتهی در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید و در وقت شش سهیل استعمال نماید



اعضای و می غنای شود لیکن کما جلیب جوگد و دو اگر شش واحد از بنت سخاخ اخذ فایج در کثرت شد بخیر از رو عظام و دو اگر نسبت سخاخ فرو بر فرودجا با در کثرت باشد غنای  
 متصل عصب است و منقطع گردد و اگر سبب سخاخ نباشد بلکه عصب باشد جبهه او اوده یا الفرق اتصال و دم افتد استرخا و عضوی که این عصب است شش طریقی داشته باشد واقع شود  
 در زبان و حنجره و مری و مثانه و معا مستقیم و غیر آن بانی اعضا سالم بود و اگر فایج در شرت بردستاد و در سخاخ و مزاج بار و طلب شخصی که در ان تبر غلیظ بود و گرم  
 نماید عارض شود و گاهی در بروج بجزکت امتداد در ان و در بلاد جنوبی و در غیر سخاخ تا شصت سالگی که در او بار و عملی باشد و دفعه حرارت با بدوت قوی رسد بر ان نازل مندر فخر  
 از ایشان ملی قدر اگر فایج بچوان و فصل گرا افتد که تجرات یا در او فایج است که از طریق بجران در امراض عاده افتد و بدان ماده بسوا عصبانیت نقل گردد و این نسبت که بچوان طبیعت  
 نسبت باین طبیعت خود اوده را استرخا فایج تا کم کرد پس با ماده در سو داغ با ماده فخری صلح و گرانی سبب نماید بعد طبیعت آن بطور دفع نقل فاع کند که بطور دفع مسترخا فایج تا کم  
 پس فایج مانند آن پیدا کند و گاهی سگته صرع و قوی و اختناق رحم جمیات و مزمنه سبب بجران نیز منتقل فایج گردد و قوی فایج شد بدلیل او را در اکثر قوی با ستر خالی طرف و غلیظ منضم بود  
 درین گروه هنگام انتضای سبب بجران دفع طبیعت فضول را از طریق بدن بسوا اطراف چنانچه صاحب کمال گفته که جاتی را دریم که ایشان اولی صفت است بدلیل او بود و بسبب این انقباض را  
 منکبش کین منقطع گردید و شخصی ادریم که حرکت کفین ارجح شده بود الا س آن جدید بود و همچنین شش که شش و ذکر کرده که در زمانه سبب کم تر بود و قوی عارض شد و سبب او شش  
 خلاصت خلاصی ان ستر خالی طرف گردید پس ان اطل شده بود و سبب و مختلف منقطع شد و اختلاف مزاج بر او در حال ستر خالی طرف و حالات کند و بطوریکه در کمال ستر خالی طرف  
 ممکن است و ضعیف سهل تر و در ان ستر که گاهی ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج است ایشان ستر خالی منقطع شد و در سبب سببی نشانی معاینه کرد و در گاهی  
 غنای فایج و ارتقا دیده شده و این فایج از طریق نقل کرده کسی که ستر خالی فایج شد و یکبارگی کلام بلند در ان و در ان ستر که گاهی ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 که ستر خالی فایج شد و در ان ستر که گاهی ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 از انحال بعض فقرات قابل است در اکثر تقابلین فایج که اگر فایج کلام مستوی کند علت ستر خالی فایج بود و علاج آن سهل تر باشد اگر در کلام بطوریکه در علت مزاج باشد و شش شکل است  
 و بدلیل ان شش غلیظ ضعیف بطبیعت تفاوت بود و گاه از طرفت ضعیف که شش ضعیف تر شود و در ان از ان بلان نام تعین شود و در ان ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 از وی باشد و گاهی بسبب سبب ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 سلیم تر بود که اگر از شش است و شش منقطع چاره بود و اگر در ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 بجهت رسیدن آب سرد و لاغری که از ان ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 باشد و درین علت تقدم کند و در ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 در ان نقل را سبب سبب سبب و فتر باشد و علامت خلع احساس ان در غنای فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 شش سبب اسباب این مرض بلکه اولی سببند که مرض دفعه عارض شده یا ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 وقوع آن افتد بیشک ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 و غلیظ و گاه گرمی ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 عرض مرض ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 درم رخا باشد و اگر از کس صلابت و تقصد و عصب معلوم شود از تقدم ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی  
 یافته نشود و لمس بار بود و از تقدم رسیدن سردی شدید و نوشیدن آب بنیابت سرد و یا ایستادن در آب سرد و سوال نماید که باشد استرخا از بردت و در وقت ستر خالی  
 باشد و از تقدم رطوبت با از و ال فقره یا غنای فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی فایج شش که سبب بود در بعضی مردمی که ستر خالی



سینه اگر زوال فقره بسوی داخل بود و خمیدگی پشت یا گردن و فرو رفتن سینه اگر زوال طرف نافع باشد نیز از نشان زوال فقره است و اگر حرکت انبساط و انقباض عضله  
 بدن باری شود و عضو نرم نباشد سببش غلظت غصه است و غلبه سردی است باشد و تقدم اسباب نیست بر سردی است شاید باشد در هرگاه بول بی اراده جاری گردد و نشان استرخا  
 مشابه باشد اگر بر از بی اراده بیرون آید علامت استرخای معای مستقیم بود و باشد که قوت و دفعه باطل شود و بول و بر از دفع نتواند کرد و با جمله علامت علاج  
 استرخای مشابه و معای مستقیم و استرخای زبان و حنجره و در عمل و غیره هر یک در مقام خود باید مذکور گردد و اینها تقریب مطلق استرخا و فاج مستطوری شود

**علاج استرخا و فاج لعصبی**

تدریس بتدریک در علاج امراض عصبی لعصبی مذکور شد از ترک آب و غذا و در ابتدا استعمال منضجات و مسخرعات و غیره بعمل آرند و اینها بر استرخای مفلوج قدری  
 نمایانگر برفق و مراعات قوت و راحت دادن بدن در میان هر چند نافع و اگر در پنج شش مسهل داده فالج بر نیاید برابر الاصول فقط تا یک چاه گذرانیده بعد از آن  
 جنوب منتهی و مانع میداده باشد و در آخر مجموع سیر و غیره بخورد مانند لیکن از تنقیح تا چهل روز فراغت ضرورت است چه قول لعصبی اسانده است که اگر قبل از عصاره  
 بکشاید بکشاید و الا باز نکشاید از مرض خفیف هشتم روز مسهل معمول است و از روز چهارم منضج شروع میکند و تدریس کلی این مرض نفع کامل است قبل از نفع تکامل  
 اسهال ممنوع و ضررست و روز دوم از مسهل اگر تب نبود با منضجات مشتمل بر تقویات و مسخحات کبد اگر شق راست مؤثر بود و مسخحات و تقویات قلب اگر شق چپ  
 معلول بود بدیند اگر مرض قوی باشد تا چهل روز تقویت این اعضا ضررست و در مسهل تقویت معده بمصلک و در زرباد و فادانیا و اسطوخودوس سوده به پهلوی بر بی یا قطر  
 شسته معمول است چنانچه فیصل الیغ و منقی مخصوص عضو مؤثر یعنی دماغ است و همچنین عضله با شربت زرد فامار الاصول و یا مار الزور حار یا معتدل بیات مانند خوراندن  
 تریاق از بعد از ثمانه جوارش بلاد هر چه موجود باشد و مناسب اند با عرق بادیان و شیرین آن نافع است و در او متکی بر مسد اب شهر باور و غنجر ارجینی و لوکا مجرب است  
 و همچنین بهر تبدیل مزاج تریاق کبیر یا شتر و دیوس نیم درم و کلکالنج و مانند آن بدینند و بر شرب بعد تنقیح مجموع فلاسفه و مجموع بلاد و اطفال کبیر مجموع نوح و  
 برای آن بخورند و دیگر دویه مرکب مثل جوارش ارجع علوی آن و منوف ارجع ایشان و خمیر اسطوخودوس و حب غبر و موسیائی و اذراقی و حب سنج و سیاه و حب  
 سیاه حب بشی و حب سم الفنا حب حاجت لعل آرزو فقرات و اعصاب بر و غنمهای گرم محلل و مقوی اعصاب چون روغن قسط و غیر آن گاه ساده و گاه با لند  
 و گاهی چند ستر و عاقر قرقادان روغن آمیزند و یا سوم در روغن کد اخته قدری فرقیون آمیخته بیکم تدریس کنند و یا موسیائی کافی در روغن حمالش نمایند  
 که بعد از نفع فالج از فالج دفع مانگی اعضا میکنند و یا ضار و جزوا و او باش زنجبیل زرد باند و یا قسط تلخ مرکب فرقیون سوده در روغن گل منفرج نموده بیکم بالند و این  
 مخرج حکیم علوی آن نیز مجرب است و سواری کشتی و نقل از بلد بار و بشهر گرم مفید بود و درین مرض تا اگر سنگ صادق و تشکی سخت نشود غذا و آب بخورد و ترک طعام شب است  
 و چون قریب بصحت شوند عضو مسترخای را حرکت دهند و غمزشند و بخورند و درشت بالند و باید که در فالج بر انزاج خون حسارت کنند الا بعد تحقیق غلبه خون که با هر رخ  
 رنگ جوان و فصل مزاج و قوت مساعد باشد درین صورت فصد جانزست مانجون کسبر با احتیاط تمام گیرند و گریه بلغم غلبه خواهد کرد و در ابتدا هم آهن در تقطیل غذا خوردند  
 با بعضی ترکت کسب معمول فالج منقول از طب اسانده که اگر روز منضج باید که در منضج بلغم وزن اسطوخودوس بیخ اشته و انجیر سیاه عدد کنند و عود صلیب باشد و گوزبان  
 غنیمت الثعلب بیخ کبریک شش شش عوض بیخ کاسنی بیخ کرفس مویز منتهی آنس کرده و عرق حبث الثعلب نیم آجروشانیده بگفتند حل کرده بدین غذا شورای کبوتر و  
 کبشک یک قف و بجای آب عرق کوه و وقت شام تریاق فاروق بقدریک بخورد و شهد حاصل شش شش شش لیسانیده با لاش عرق کوه عرق گاوزبان نوشانند و اینها  
 در مرض خفیف صرف اصل السوسک و زبان بیخ بادیان بیخ کاسنی بادیان اسطوخودوس عرق حبث الثعلب و دیان جوشانیده با گلگند برای نفع دهند و بعد نفع اجزای  
 مسهله افزانید الرضا برای مرد جوان و فصل صیف که استرخا و فاج در کتب قدیم در عشر حرکات باشد منضج از گل بنفشه اصل السوس خطنی خبازی گاوزبان بیخ بادیان  
 هر یک شش باشد و عرق حبث الثعلب گاوزبان هر یک نه توله شب نیمسانیده صبح جوشانیده بگفتند بالیده داده شود و روز دوم اسطوخودوس بجای گل بنفشه باید  
 صلیب دو اشته گل بنفشه چهار اشته غنیمت الثعلب شش اشته مویز منتهی نه دانه بیخ کبریک شش اشته زوفای خشک سه اشته بادیان شش اشته بنیز زرد بخت عدد  
 تخم قرطوب نیم توله کاسنی یک توله فادوس خیار شش شش توله بگفتند چهار توله روغن کاسنی شش اشته و اصل کرده مسهل دهند و در مسهل

سوم حبیب یاریج داده روز دوم از سهل برای نفضی ماده و تقویت دماغ کل گاوزبان سه شنبه پرسیاوشان چهارشنبه پنج کاسنی شش باشد اسطوخودوس چهارشنبه  
 جو شانه کفکند تل کرده اول بهلیله بر بی خور از نیره بنوشانند الصفا در نصف نای که حس و حرکت بعد غسل قدری اقص گردد و در گوش هوای سرد معلوم  
 شود و از غسل از گاوزبان چهار توله در سه آثار آب جو شانه غسل با فواید داخل کرده باز جو شانه بدیند و گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان  
 هفت ماشه نبات یک توله در عرق بادیان با و آثار جوش داده بطور قوه بخوراند و غذا غسل و نان بعد و سه روز که تخفیف شود و قبض باشد کفکند و عوض نبات  
 کفکند باز مکمل بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه گاوزبان گل گاوزبان هر یک پنج ماشه عوض کفکند و پنج اسطوخودوس در منصف بلغم افزوده  
 منصف دهند و بعد نفضی اسطوخودوس پنج ماشه سنای کی یک توله تربد سفید سه ماشه مغز فلوس هفت توله در غن زرد پنج ماشه اضافه کرده مسهل دهند و  
 بدستور روز دوم تربد و بعد دو مسهل چند روز منصف داده حب ایاریج خورانیده بعد تقیه چون فلا سفید دهند الصفا بصورت مرض خفیف بعد از  
 در منصف بلغم گاوزبان پنج ماشه عوض اصل السوس و بادیان و انجیر افزوده روز پنجم داده روز ششم هم اجزای مذکوره و سنای کی و مغز فلوس کفکند روغن بادام  
 در منصف اضافه کرده مسهل دهند و بعد تقیه کامل عود غرق عود صلیب مصطکی سورجیان هر یک نیم ماشه در کفکند آمیخته همراه عرق بادیان بخورانند و  
 عود صلیب سورجیان بتدریج اضافه کنند و روغن آب برگ ریحان مالش نمایند الصفا اگر در فالج از گرمی او میمنصفه اسهال و سوزش بول دور در گلو عارض  
 شود و او می شدید الحرارة از منصف متوقف نموده گل بنفشه گاوزبان تخم خرنوبه تخم خیارین افزانید و از تخم خلی عرق کوه عرق گاوزبان غره کنند و عناب روغن  
 دار فواید منصف از خیسانده تخم خیارین گل بنفشه گل گاوزبان هر یک شش ماشه عناب چهار دانه مویز منقعه نه دانه و عرق کوه شش توله عرق گاوزبان پنج  
 شربت بزوری معتدل و توله میگرم بدیند و اگر اسهال زیاد بود در شوربای کبوتر بخورد کبابی چهار توله داخل کنند و روز ششم اسطوخودوس گاوزبان تخم خلی پنج  
 کاسنی اصل السوس پرسیاوشان هر یک شش ماشه بادیان نه ماشه پستان ده دانه سنای کی توله تربد شش ماشه با درنجوبیه چهار ماشه تخم خرنوبه نه ماشه  
 عود صلیب چهار ماشه عوض تخم خیارین و مویز منقعه و شربت بزوری داخل کرده شب خیسانیده صبح جو شانه مغز فلوس هفت توله تخمین چهار توله کفکند توله  
 عرق بادیان پنج توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده غار یقون سه ماشه خورده بنوشند و پیرنخود آب کبوتر و شام آب دال مونگ برنج روز دیگر اصل  
 بجای عناب تخم خیارین در منصف سابق افزوده و پیرنخود بجای اصل عرق بادیان اگر اسهال کم شود روز پنجم هم در آخر شب حبیب یاریج توله روغن بادام  
 دو ماشه چرب کرده همراه عرق بادیان و کوه بخورند و صبح بسنج چهار ماشه مغز و تخم شش ماشه تخم کثوت چهار ماشه عوض تخم خلی و پستان و سنا و تربد با درنجوبیه  
 و پرسیاوشان در منصف مسهل اضافه کرده بدیند روز دیگر بدستور منصف گل بنفشه گل گاوزبان گاوزبان هر یک شش ماشه مویز منقعه نه دانه اصل السوس چهار ماشه  
 عود صلیب چهار ماشه تخم خرنوبه نه ماشه و عرق کوه دوازده توله عرق بادیان نه توله شب تر نموده صبح صاف نموده شربت بزوری داخل کرده و بدیند روز ششم درین  
 منصف خلی شش ماشه عناب چهار دانه پرسیاوشان شش ماشه با درنجوبیه برنج سفید هر یک چهار ماشه پستان یازده دانه عوض عود صلیب اضافه کرده کفکند بجای  
 شربت بزوری داخل کرده بند و تا چهار روز همین منصف داده روز نهم و چهارم حبیب یاریج بدستور خورده صبح گل بنفشه اسطوخودوس اصل السوس و درنجوبیه یک ماشه  
 جنای کی توله گاوزبان پوست بجز کاسنی عود صلیب نرسکدانه هر یک شش ماشه بسنج منقعه چهار ماشه مویز منقعه نه دانه تخم خرنوبه پرسیاوشان هر یک شش  
 شب عرق کوه عرق بادیان هر یک دوازده توله تر نموده صبح جوش داده مالیده صاف نموده مغز فلوس تخمین روغن بادام داخل کرده بدیند روز  
 دیگر گل بنفشه گل گاوزبان تخم خرنوبه هر یک شش ماشه مویز منقعه نه دانه اصل السوس چهار ماشه شب در عرق گاوزبان و عرق کوه تر نموده صبح مالیده  
 صاف نموده شربت بزوری معتدل انداخته میگرم بنوشند الصفا در فالج رطوبی که مزاج اصلی حار بود بعد از اصل منصف از بادیان عود صلیب  
 مویز منقعه اسطوخودوس پنج کبر پرسیاوشان جو شانه کفکند آقبانی مالیده صاف کرده تو دوری سفید پاشیده دهند بعد از نفضی ماده بر مسهل  
 پنج کاسنی انجیر زرد سنای کی افزوده جو شانه صاف نموده فلوس خیار شربت شش توله کفکند شربت شش هر یک چهار توله روغن گاوزبان شش ماشه داخل  
 کرده داده شود بعد دو مسهل تا روز هجرت تقویت دماغ و قلب و جگر مصطکی سوده یک ماشه بهلیله سه کیسه عدد در شسته همراه اسطوخودوس گاوزبان

هر یک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه جو شانیده صاف نموده شربت بزوری دقوله اول کرده تووری سفید چهار ماشه پاشیده دهند باز سهیل سوم بدستور قید بجان هر یک  
افزوده شب حب ایارج و پنج برقه دهند بعد سهیل برای الفنج و تقویت اعضای رئیس در در پای طلیخ بادیان چهار ماشه بخ بادیان غلب گل بنفشه هر یک شش ماشه  
پرسیاوشان اسطوخودوس گاوزبان هر یک چهار ماشه موزین منته ذه وانه منطک سورنجان هر یک سه ماشه جو شانیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده توور  
سفید پاشیده دهند اگر قبض باشد روز دوم بجای شربت گل کند و سورنجان مخصوص برای درد پا است جهت در دساق و پای که از حرکات ماده بشکست اعضا یارج  
در فالج بسیار شدید هندی چون در در پای باقی مانده سورنجان سوده همراه هلیله مرئی و منطک و نسجه سابق و بجای گل بنفشه بادیان چهار ماشه داخل کرده دهند باز  
طلیخ اصل السوس سه ماشه گاوزبان ابرشیم خام تخم کاسنی هر یک چهار ماشه جو شانیده نبات یکت تخم تولد داخل کرده دهند برای ضعف دوار المسک معتدل  
بچ ماشه عرق بادیان ده تولد دهند بعد از انقراض مسلهما و تنقیده تمام کمال اگر شنگ زانده بود یکدو بار آب تازه بوقت غذا دهند چه در غلوه محده و در ابتدای فالج دوز  
آب نمیدهند که در صورت تب و حرارت مزاج و باز برای درد پا که اندکی باقی نماند سورنجان منطک هر یک یک ماشه سوده بگل کنند تولد شسته همراه اسطوخودوس و عصاره  
موزین منته ده دانه جو شانیده نبات دقوله دهند در موسم بریح تجویز منفع و سهیل کنند و بسفنج قنطاریون هر یک چهار ماشه در منفع بلغم عوض اصل السوس و پنج کرفس  
افزوده بعد الفنج ماده روز سهیل گل نیلوفر چهار ماشه نخچین چهار تولد روغن بادام شش ماشه بجای عاریقون و روغن بیدارنج و گل کنند در سهیل بلغم نموده دهند  
بعد و سهیل بدستور حب ایارج وقت آخر شب صبح بدرقه دهند بعد هجوه چون به نسجه تخم که در آن جوز بود بنفشه است جهت تقویت اعضای رئیس نزله خورند  
الضاد فالج عضوی که بعد از اسهال رخ می افتد با غسل و عرق گاوزبان ساخته دهند روز چهارم تقوی پرسیاوشان اصل السوس گاوزبان عناب عرق شاهره  
عرق عناب ثعلب عرق گاوزبان شب خیسانیده صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشند غذا شسته بجای آب عرق کوبه الضاد در فالج مع اللقوه و در باز و بعد سهیلات  
سورنجان سوده با طریقل صغیر شسته بخورند بالایش گل کنند در عرق عناب ثعلب عرق گاوزبان عرق بادیان بالیده بنوشند با طلیخ و اجینی گاوزبان انیسون بادیان شانیده  
با گلند باز سورنجان بوزیدان عود صلیب بگلند شسته بخورند بالایش عرق عناب ثعلب عرق بادیان شربت اسطوخودوس تخم زنجبیل کشیده دهند الضاد فالج  
مع اللقوه بعد از امیر جمعه و سهیلات سوده هلیله مرئی شسته بخورند بالایش گاوزبان بادیان لعوق عناب ثعلب جو شانیده نبات داخل کرده بنوشند روز دوم  
بیز منته عاریت جگر عوض بادیان که بر عایت معده بود و عرق بادیان بجای عرق عناب ثعلب تووری سفید افزایند غذا پلا و دقلیه در موسم فصل السوس تخم حطی اسطوخودوس  
افزایند و عوض نبات گل کنند کنند روز چهارم منطک سوده هلیله مرئی شسته اسطوخودوس گاوزبان جو شانیده شربت بزوری تووری سفید دهند روز پنجم اسطوخودوس  
عود صلیب ده با طریقل صغیر شسته همراه گاوزبان موزین منته لعوق عناب ثعلب عرق گاوزبان جو شانیده نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق عناب ثعلب غذا پلا در عرق  
باز جوش عود گاهی با طلیخ بادیان خطائی و گاهی هفت ماشه با شیر تخم کاسنی شش ماشه گلاب دقوله نبات یکت از باز شیره بادیان چهار ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه  
عرق عناب ثعلب تولد گلاب چهار تولد گل کنند و تولد تووری سفید چهار ماشه با اصل السوس گاوزبان تخم کاسنی ابرشیم خام جو شانیده نبات داخل کرده بنوشند بعد از  
دهند الضاد برای فالج مع اللقوه که در پیرا بر عشت و غده و صوت و استرنا و فوحرکات و شمی باشد فلا سفید عرق بادیان صبح با طریقل کشیزی عرق گاوزبان وقت شام  
و وج ترکی عاقر قنطاریون نخچیل کوفته بنجیه غسل شسته بزبان النذیس غرغره آب گرم کنند و سهیل در ابتدای فصل الضاد در خلل و نارح مع بو اسیرغنی  
که دو بسیار گرم خلل و نارح آفراید همچون فلا سفید هفت ماشه همراه طلیخ چوب چینی سه ماشه دانه سهیل دو ماشه نبات یک تولد در عرق گاوزبان دوازده تولد  
داده دهند و یا اسطوخودوس شش ماشه رسوت یک ماشه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آله هر یک دو ماشه مقل ازرق یک ماشه کوفته  
بنجیه با عرق بادیان دهند الضاد فالج مع حفتان اسطوخودوس مغز تخم تر بو پرسیاوشان هر یک چهار ماشه گل گاوزبان سه ماشه جو شانیده شربت  
بزوری معتدل دقوله حل کرده دهند و باز تریاق فاروق یا تریاق اراجعه باور غسل جهت شام و برای صبح همچون فلا سفید شش ماشه باور غسل با و آماره اگر  
بعد سهیلات بسبب قبض و تجر حفتان عارض شود فلا سفید خورده اسطوخودوس گل نیلوفر جو شانیده نبات داخل کرده بنوشند الضاد بعد از تقویه برای  
تعديل و تقویت درین مرض دوار المسک حل خورده بالایش عرق ادرنجوبیه و بادیان و گاوزبان شربت اسطوخودوس آسینجه بنوشند و با همچون سورنجان





و در وارد صدام تشنج و فالح و غیره امراض انمیدست شتم خطل و او قیر فراسیون منطو خود و س حرق نسیاه تمه نیا فلفل در فلفل یک چهار و قیاس غصیل بر  
فسرفون صبر مطوی جیطیا نافر اسالیون جاو شیر شادیک قید و اینجی جده سکنج منسل و نر و پودینه کوی زراوند مرچ بریک و درم کوفته پنجه نعل  
کنت گرفته بیشتر و بعدش نه استعمال کنند شترتی چاشمقال ایارج روشس نافع بلغم و قیره سوداست شتم خطل است درم صبر مطوی پنج درم فلفل ن  
کما در یوس است سکنج جاو شیر بریک شست درم فطر اسالیون زراوند مرچ فلفل سفید سلینج و اینجی زعفران پنجه جده مرکی بریک درم کوفته پنجه  
بجسل کنت گرفته بیشتر شترتی از ان ارد و شقال تا چاشمقال ابرن اخترع حکیم علوی خان برای فالح استرخا و دیگر امراض ناشی از مجرب النفع سکنج  
آب کبریت و اگر نیا شاد آب نالض است من بچ شاندر بران گل با پونه اکلیل الملک مزرنجوش برگ خار از خرکی برگ نارنج بهار نارنج اوقیا اسطوخودوس سکنج  
تمام گل یاسین سفید مرچ ترکی نوه الصباغین پودینه و شتی پودینه کوی نضاع برگ صنوبر پوستیخ صنوبر عشب مغربی برگ سداب چوب چینی شاد کانتا  
نیز نمانت آب برود صاف نموده ثلث وزن آب و غنیمت داخل کرده خرگوش یا روبا یا کفتار یا بز کوی سکر دام که باشد زنده را بسته در این  
اندر اند و بچ شاندر که مر شود پس صاف نموده چهار ادران بشاندر چون گرم باشد صبر کنت و قتی که در شتر شوبرن آرد و قانت کثرت ارن به جهت احتمال  
طبع مرض است و بعد خرچ بر عصبه و کوفت روشن کدگان بالند تر یاق تماثیه منافع این نیا دره از منافع تر یاق ادریم است بقرع  
و فالح و لقه سودمند و با لنگد و وقع اذیت سموم کند زراوند طول یوز چینی پوستیخ کرب غبار مرکی قسط بلخ زرد چوبیطیا ناساوی کوفته  
بیتج بعلل بعضی مجنون سامر شترتی که شمال توتس این تا دو سال میاند شاد و لطلوس که حوت صدام و مرچ و لقه و فالح و عشب و تمیح امراض عقیده نرینه ناز  
و اوجاع معده و کبد طحال و کلیه حرم تا یکی چشم و یوز و جدام نریش قویج و استسقا رانفع است و اسهال بی مشقت کند و در بول حیض بود و سنگ گره  
و شانه بریزند و حرارت خیزی را توتس و در بدن را از اخلاط اسده پاک سازد و براح دفع کند و سده سپرز و جگر کشاید درنگ نیکو نماید و قوش با چا  
سالن قی بود یوز چینی یک نیم درم عود بلسان فرقیون فلفل سیاه فلفل سفید زراوند مرکی جیطیا صاحب بلیمان فالح از خرچ و حماما بریک درم زعفران  
و اینجی و ج مصطک روشن بلسان بریک سه درم سنبل الطیب سه درم نیم کما و یوز س قسط اسیون بریک چهار درم سارون سلینج تمه نیا بریک شش شقال  
صبر مطوی پانزده درم خارقین است درم او وید کوفته پنجه و غنیمت بلسان چرب بناخته با سه جده آن غسل بیشتر بند و بعدش نه استعمال کنند شترتی  
چهار شقال و قرابا و این قانون زنی سارون سلینج و قیاس بریک شش درم سده و حماما یک یک درم جلاب معمول در اکثر امراض مانجیه  
عصبیه سودا و یوز پنجه که با حرارت مزاج جمع شده باشد و لقه و فالح بجای با اول غسل بعمل می آید و قیر سفید یک طلع زعفران کا و زبان عرق با و پنجه  
گلاب بر واحد یک طلع و گاهی عود کلاب عرق بهار نارنج و نخل کرده میشو و همه آبرانش ملاکیم نیز تا مناسبتی بدید آید پس گل گا و زبان عود و صلیب اسطوخودوس  
بریک و شقال و مقدار از گلاب یا عرق از قویهای مناسب علاج و احوال خوش اده صاف نموده آن غم نمایند و برانش گذارند که نایت نشف شده  
قوام معتدل نماند و در بیشتره گا و پانزده بر گاه که تقویت و تفریح منطو باشد با قند عنب شمشیر و انگ عفران یک نیم دانگ ضافه کرده شود و قوتیکه  
تسخین یاده تر طلبد اگر بعضی افادیه چون و اینجی جوز یوز ابسا سه مصطکی در میان آن انشزده شود و ارشال ترج نافع لقه و فالح و شتر  
و متوی معده و و صاع و اعصاب مجرب النفع است تالیف حکیم علوی خان شیر که بعضی شش شقال یک شرب عرق بهار نارنج و گلاب بر واحد یک ضد  
بچاه شقال پنجه شاندر و ز دیگر بچ شاندر که مر شود از ضافی گذرانیده پس بگیرند پوست ترنج ده شقال از خرکی سارون سلینج و نیا خواه سفید



از ترکیب معروف الیه که در فالج و مفاصل و غیره معمول قرنفل و صلیب سیخه سورنجان تلخ اسحق و لبسان هر یک پنج درم سنبل الطیب فاج سیخ  
 پنج سوس قرقر قسطخ هر یک ده درم نیم کوفته درده رطل آب شیرین یک شبانه روز خیسانده روغن زیت و وطل داخل کرده بوشانند که آفت  
 روغن بماند مالیده صاف نموده شخم قانند شانزده درم مویسائی چهار درم دران گداخته قرکی سه درم چندیدتر درم سوده آمیخته بکار بر در روغن  
 معمول برای فالج و قنوه و غیره امراض بارده قسطخ چایته آفتنتین کندش سیخ بادیان شیطیح هر احد سه ماشه عاقرقورق و فلفل سنبل الطیب سیخ سوسن  
 قرقره اشتراسن سیخ قرنفل صفتان سیخ کرفس تخم کرفس انیسون سارون سیخ سنج و شیر زرباد و نجیل در اچینی کبابه لبیاسه و افغانل کندر هر یک  
 دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شونیز مغز تخم بیدانجیر مثل هر یک چهار ماشه مصلک دو نیم ماشه همه او برانیم کوفته در چهار آثار آب یک شبانه روز بکنند  
 بعد بوشانند بگاه آب سوم حصه ماند صاف نموده روغن گل روغن بالونه روغن سوسن روغن بیدانجیر هر کدام نیم پانزده آمیخته باز بوشانند که آفت  
 جذب شود و روغن بماند پس مشک و ماشه خیزر شنب چار ماشه جوز بودا و ماشه فریون چندیدتر هر یک سه ماشه لب یار بار یک سائیده حل نموده  
 نگا بداند روغن موم محرب برای فالج و قدور در و اعصاب تحلیل مواد و هر قسم با موم یک تارنگ شوره آثار بودا و نار و یک اندازند و بطریق گلاب  
 بکشند مثل عرق برمی آید آن را نگا بداند و بریدن عیان شده بماند و می باید که بعد از آن لیدن دو گطری پارچه بر بدن نیندازند تا با و بر بدن رسد بعد دو گطری  
 پارچه پیوند فوج دیگر قوی تر از اول موم سفید نیم آثارنگ سانه پاره آثار نو شاد شوره قلمی هر یک یک چشماک سنگرف یک از قنفل جوز بودا گل آفر  
 افیون هر یک ماشه یا هم کوفته بموم و نمک مخلوط کرده در ظرف انداخته نیم و صل کرده بطریق گلاب عرق کشند و در شیشه بدارند و قدری گرفته با شیشه  
 و بالا نیند کنند بزند برای امراض بارده و ریجی محرب است یا در قرع انبغ کشند و لعاب زرد روغن حواصل معمول جهت فالج و وجع مفاصل و جمع  
 امراض بارده و ماعنی حوصل یک عدد سنبل الطیب بسا سه سورنجان بوزیدان خولجان زرباد جوز بودا زراوند طویل سیخ فزیره عود صلیب چینی هر یک  
 دو ماشه قسطخ بخری قرنفل هر یک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش ننده ده عدد در روغن زیتون رویک مسی قلعی در کرده گلاب نیم من آب من بر سر آن  
 ریزند و بر آتش گذارند که روغن بالا آید بگریز است حال نمایند روغن محرب بجهت قدور عشته و فالج و استرخاد و مفاصل بارده و عرق النسا حکیم زرباد  
 قصه لب بندیر و قسطخ هر یک سه مثقال او خرسورنجان کبابه چینی ناروین اسارون هر یک و مثقال زرباد و در شیشه عاقرقورق و مفاصل بماند  
 بوزیدان هر یک یک مثقال مجموع را نیم کوفته با سیاه آب بوشانند آن مقدار که یک یا آب بماند پس خوب لیده صاف نموده روغن گل روغن یا  
 و روغن بالونه و روغن زیتون هر یک و مثقال داخل کرده بوشانند چندا که آب برود و روغن بماند پس جدا خطالی چندیدتر فریون هر یک سه مثقال  
 جوز بودا سیخ بیل هر یک و مثقال متقل زرق یک مثقال کوفته و بجز روغن و ریوان سنگین کنند و روغن را اندک اندک بران چکانند و بسته بمانند تمام  
 روغن بآن مخلوط کرد بعد از آن مویسائی معدنی قدری دران حل کنند و در شیشه نگا بداند روغن برای خنک کردن جز آن از حکیم کمال سورنجان سیخ  
 جوز بودا عظیم سیخ الکنکی خردل فریون هر یک یک تو از روغن کهنه شصت توله جزا مثل غبار بسا بند واحد از آن در کمال ناخسته صلا می نمایند تا و بر  
 اندک اندک روغن انداخته بعد از آن خوب مخلوط نموده در آفتاب یا در جای گرم برینست اعصاب تا یک پی خوب بماند سفوف اترج از اترج  
 حکیم علوی خزان که خوردن آن بعد از تغذیه یا ارجات برای فالج و کوفت را سفید پوست زرد ترنج بادرنجوبه قنقار از خراکه سفید پوست لبلیله کالی سیخ  
 سیخ مثقال سارون سیخ همین سفید اچینی سلیمه قر و مانا هر یک سه مثقال جدا خطالی مشک ترکی عشره حنظل بیدتر هر یک نیم مثقال زرق



کما فی روس هر یک چهار دانگ جزو از او نه طویل استغیج را زیاده بادیان خطائی که بنجیل تخم سرداب که با سدر و عس و خام سنبل الطیب قسط تلخ فاو اینا  
تخم سیسیالینوسل اسطوخودوس هر یک یک مثقال صغیر فارسی دو مثقال خارک چرمی پانزده مثقال کوفته بجزیه هر دو یک مثقال صبح باوه مثقال عرف  
باورنجیو بجز ندر شربت ابریشیم نافع برای فالج و لقوه و صرع ابریشیم نیم آنار و آب آبن تاب سه شبانه روز خیسانیده بچوشانند و صاف نموده  
اسطوخودوس باو آثار گل گاوزبان چهار توله گاوزبان نیم باو علیحده خیسانیده بچوش کرده صاف نموده هر دو آب اجماع کنند و با غسل نبات فرو یک نیم  
بقوام آرند پس عود هندی مصطکی و انیسون عود صلیب ساف هندی بسفایج خولنجان ح تری سنبل الطیب قفل هر یک یک که بسیار خولنجان  
زعفران هر یک شش ماشه غیر اشبب نه ماشه سائیده داخل نمایند شربت غسل در جمیع امراض بار و عصبی باغی بعد تقیه و صحت جهت تعدیل مزاج  
و تقویت مستعمل است و خصوص فالج و عرشه را با نهایت نیکوست غسل مصفی یک طلیاش رطل آباران بنیزند و کف آنرا بر اندک پس نفل خولنجان مصطکی  
و اچینی عود و آنه قاقین بسیاره جزو اسافج هر یک یک و درم نفل سیاه یک و درم کوفته و درم لسته انداخته بچوش و بند و صوره آتافانا لیده باشند و بعد  
قوام فرود آورده صوره لیده دور کرده نگاهد از ندر او که غیر و مشک قدری خوشبو نمایند بهتر است طلا برای فالج و لقوه از حکیم اجل خان سرجان زیدان قسط تلخ  
خولنجان زربنا جزو باوج ترکی عود هندی عود صلیب عرق قرقا هر یک یک گلاب سوده برفقرا تپشت و محل فالج طلا نمایند و در لقوه سیر و فقار گردان کنند  
طبیخ خضبه عرقا برای فالج استرخا و جزو قشع امتلائی نهایت نافع است مزخوش با لونه حلز جمل مثبت برگ خار سرداب بنجیل هر یک یک من  
مجموع را در نصف من آب بچوشانند چون نصف رسیده جزو جازنده در آن اندازند و بچوشانند تا ماسر شود پس آب گندم او را بخار کلان یا در حوض کوچک  
از پارچه بگزنند و بپزند و سه من و عن زیتون اصل کرده مریض را در آن بنشانند و مره بعد از خرمی چنین کنند عرق تنبول خوشبو جهت فالج و  
و جمیع امراض با دواعی بی نظیر اچینی چهار جزو بسیاره هر یک سه سیوفل نیم سیرک تنبول سفید خوشبو نصف درق گل سوطی که فارسی گل مشکلی گویند چهار سیر  
عود هندی نیم سیر زعفران چهار توله همه انیم کوفته هفت صراحی عرق زرنفل که گلاب کشیده باشند بر رو آن بخیته و بشار و زنگارند پس آنرا عرق کنند  
عطر آن گرفته حله که نگاهد از ندر عرق آنرا و شیشه کرده بعد از ندر و صبح پنج مثقال شام پنج مثقال بنوشند و اگر مسکروا بنهند عرق زرنفل عرق  
قندی عرق خزانند عرق تنباکو از اختراع متاخرین است برای فالج و لقوه و استرخا و استسقا و قولنجی و کلیل رایح معده و تقویت سد و مضم طعام آوردن  
و رفع صداع لغنی و اجاع مفصل لغنی نافع است تنباکو زده شک چهار من تریز و اگر آتیا که تریز باشد چهار یک من تریز یا نخا و صغیر هر یک پنج مثقال اچینی قفل  
انظار الطیب عا شایر یک و مثقال هیز او چهار من تریز آب یک شایر و پنج سانسند پس عرق بکشند و صبح و شام پنج مثقال بنوشند عرق تنبول  
حکیم اکل خان که در فالج و غیره امراض با دواعی مستعمل است گل تنبول بخیته سیاه و ناخو خولنجان بنجیل هر یک یک و اما صغیر اچینی جزو بسیاره قفل یک  
نیم باو عرق و اچینی و شیشه عرق باورنجیو شیشه گلاب چهار شیشه بستور محمول عرق کشد شترتی از چهار توله هفت توله عرق کشتلی اجل خان که همان نفع از  
گل کشتلی دو عدد جزو بسیاره سوج ترکی بادیان خطائی هر یک توله گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بستور فقر عرق کشد شترتی از چهار توله هفت  
عرق تنبول ذکار اللہ خان که واقع ضعف و باغ مست گل سیوتی گل خنبلی هر یک چهار و نیمه جزو بسیاره عود هندی و نفل گل سرخ هر یک او نیمه  
برگ تنبول خسته یا و نبات سه که با ریتور عرق کشد خوراک هفت توله توله شربت تنبول چهار توله تخم شترتی هفت ماشه عرق چوب چینی علوی خان که در فالج  
و امراض با دواعی محمول چوب چینی سه صد مثقال درج عقرنی خولنجان تودرین مثقال سنبل الطیب قاقین همین جزو بسیاره هر یک یک توله مثقال

اینستیم خام باد رنجبوی بر یک بست متقال از جنی قرفل برگ زخم شک یک درم نیسون هفت متقال غیر اشرب شک یک کدرم غفران پنج درم آب شکر  
 و کلاب گندم یک پنج آنرا برستور عرق کنند خوراک ازده تولد است پنج تولد عطوس کتقیه دماغ کند و لقه و فالج و عرق را برسد مندرست کندش هفت درم  
 نفل سفید سیاه چند بیست بر یک درم یک درم سد اشک درم صبرستو طری یک نیم درم خردل و درم شونیز یک درم کوفته بنجیه اندکی از ان بنجی مسد غرغره  
 مستعمل در فالج و لقه و نقل زبان که از رطوبات باشد از ریاض مثل خان خردل زرباد و از نقل زنجبیل شونیز ساوج مویرج عود و سبک بر یک باشد و سبک  
 عاقر قرقاص قمر گل بابونه اسطوخودوس عود صلیب و واحدش باشد قرفل در عدد جو کوب نموده چهار پانص خیسای نیمه در یک نیم اسپرک شاند که درم سبک  
 باند صاف نموده عمل سفید و تولد نوساد و بوره امینی یک درم چهار درم زوفای خشک است درم صدقه درم  
 نوساد پنج درم نفل سفید نفل سیاه گامیا هر یک درم شش درم زنجبیل خردل عاقر قرقاص مویرج بوره امینی هر یک درم چهار درم زوفای خشک است درم صدقه درم  
 پنج سوسون هفت درم شونیز پنج درم زنجبیل ده درم و از نفل هفت درم همه کوفته بنجیه دو درم از ان یک درم ابرج فقیر او برنجین و یک درم آرد  
 نماید که عجیب الا شربت گلفند عملی که در امراض بنجی مستعمل میشود یک گل سرخ یک ما شربت خاص سه آنرا برود در دطرانی کرده کف مال نماید که خوب بنجیه شود  
 تا جمل روز آفتاب از بنجین است طریق ساختن گلفند شکری لعوق نافع فالج و لقه و در امراض مایه بار زنجبیل زرباد و غلغله و نفل سیاه و نفل  
 قولجان و اشیشان قرفل و عاقر قرقاص بر یک با سبک با عمل و چنداد و بر یک با سبک با عمل زرد ماه الاصول و الی و از مخرجات و الی و مستعمل بر  
 انصاج ماده فالج و لقه و استرخای مغزی امثال آن تا چهار درم اسپرک فانا و اسپرک یک متقال با و ان نیسون تخم کشتوت تخم کرفس و ما با پوست تخم کبرو  
 پنج با زبان پوست تخم کرفس پنج از خربک و متقال یک نیم طل آن بچو شاند تا نیم طل دید صاف کنند و عمل مصفی که قبیل ساخته نیم گرم است گامی  
 درین نسخه کیدگشتن یک غنچه کما فیطوس کما در پوست حاشا و اسطوخودوس اسطوخودوس قند ریون قند ریون قند ریون قند ریون متقال یک متقال اضافه میکنند و بوض عمل گلفند  
 شکری یا عملی شربت حاصل یا شربت اسطوخودوس یا سنجین وری حار بحسب حاجت یکی از اینها بوزن ده درم داخل می نمایند و اگر از استعمال این جزا گری  
 و فراج یا صفا در مخرده متولد شود عوض این اجزا اصل السوس پوست تخم کاسنی فستقین رومی اسپرک و شان بر یک و متقال اضافه کنند و گلفند و اشیش  
 یا سنجین وری معتدل یا بار و نمایند همچون سمعیر و نفل قند و لقه و فالج و عرق و عشته گویند که بواسیر و هق و برص را نافع بود و مخرده راقوت و در و اش  
 آورد و تخم دفع کند و قوت بدن باه میفزاید و رنگ آنیک و سرخ گرداند و حرارت غریزی را برافزورد و پیران را بغایت مفیدست سبک پوست پاک کرده  
 نیم آنرا در یک آنرا شیر گاو پزند تا ماهر شود و یا سه رنگ عمل دستی درم روغن گاو بر سر آن ریزند و با یکدیگر مزوج نموده از آتش فرو گیرند و این او دیر را کوفته  
 بنجیه یا آن آب شربت قرفل بسا بیست و پنج درم نفل گرو مصلک قافله صغار و کبار پوست بلبله کبابی از جنی زنجبیل بر یک ده درم عود خام زعفران یک درم پنج درم  
 خوراک هفت استه تا یک تولد نوح و دیگر تالیف حکیم علوی خان ای فالج و غیره امراض بنجی و سوداوی همول تریاق سموم استند ادمت آن زربستان تخم  
 مفید گل گاوزبان باد رنجبوی بر یک بست پنج متقال بعضی بلبله سیاه پوست بلبله کبابی غنچه شنبک یک ازده متقال نیم به شربت ازده درم طل از ان  
 مکرده و صبر چو شاند که کثرت بماند الی صاف نموده سبک پوست پاک کرده یک طل در ان طلوع داخل کرده جوش دهند که خوب ماهر شود و در طل شیر و گاو در ان  
 بچو شاند که شیر غلیظ گردد و از پارچه صاف نموده و در یک طل داخل کرده خوب بریان کنند که در عود و تخم کرفس کفوی زرد تا سوخته گردد و این چند عمل  
 از بنجین نفل سیاه و سفید سیاه و نفل و در ان نفل قولجان و بنجین متقال و گل بابونه درم زنجبیل بر یک بست متقال زعفران غیر اشرب بر یک بست متقال سودا

آینه و ظروف صینی گاه در زنده بود چهل روز یک شقال نخورد همچون چوب صینی شترخ حکیم مدوح که همان نفع دارد بزود چوب صینی بست توله گل گاوزبان  
بهمنیش شقال بر یک و توله خصیة التخلیک را توله خویجان سه توله ابریشم مفرغ یک که بعد از خطائی ورق طلا بر یک درم منخات بغدادی شقال کوفته  
بجینة حبس سه چند قوام ساخته لبشند خوراکی که همچون فلا سفله بنام را دفع کند و باضه را قوت دهد و اشتها آورد و نسیان و السین و اوست و در گوده  
و ادواج مفصل را نافع بود و منی را زیاد کند و باه را بزرگیزد و بحبل فلفل و افلفل از چینی در مقصود شکر شیطیح هندنی را و در مدح خصیة منخات چلخوره پنج بابونیزیل  
بر اندوه در تخم بابونیزیل درم و مویز منقح سه درم و زعفران و ویدیا سه درم و او و بطریق متعارف همچون سازند خوراک و در شقال چهار شقال همچون سوس  
تلیسین طبع کند و فالح و لقوه و قوچ نامچی بر یکی سترخان صیاب فلفل درم و قروح کلی منمانه و امعا و بقران استسار النفع در دیار بشکند  
و کرده و منمانه را از فضلات پاک نماید حیض براند و ادواج اعضا را سود دهد بگیند غار لقون سارون ح قودا نام سدا یک که اوقیه یا نخود فلفل بر یک اوقیه  
حاشا تخم کرفس یک اوقیه سنبل الطیب علاج کوهی فطر السالیون که از دیوس اسقوریون بر یک شست اوقیه کوفته بجینة حبس مصلح لبشند در دایم سیع از فتالی  
تا در شقال استعمال نماید همچون اوزانی مجرب بر فالح و لقوه و عرشته و اختلاج از حکیم کمال خان که چار قدر که خواهند در شیر گاو یک شانه روز بخیا سازد در روز  
شیر را در نمایند و شیر در آن خل کنند همچنین نعت مرتبه تبدیل شیر نموده پس شیر تازه گرفته در یک از دو کچله که گوراد صره بسته در آن یک سطلی بماند و در یک  
لطیق نشود در آتش نیز تا آنکه شیر خشک شود و بعد بر آورده بشویند و پوست آن را که در دور کرده بر آورده بر یک سوبان بماند و بست در بر آورده آن کند و پیش از سفید  
فلفل ساپه از چینی جوز بولوسا به مصلک عود بلسان نجیل عود سکه و فلفل سحر کوفی آنکه سنبل الطیب قله شونیز صندل سفید زعفران و فلفل در آن یک یک یک م عسل  
درین آن و گیرفته بطریق متعارف همچون سازند خوراک از نیم شقال تا یک شقال نوع دیگر از این صورت مختلف جهت قطع عادت ایفون باغایت مجرب است در دفع فالح و لقوه و است  
و امراض آورده در دوشال عرق النساء و السالیون نهایت نافع اوزانی که چکش شقال شیر خیا سیده پوست او را جدا کرده بسوبان نیره نموده درم صلا بکنند  
و گل گاوزبان چهار شقال سبیل زرباد شقال صندل سفید لاله لیلیه سیاه بر یک شقال عود هندنی یک شقال اسطوخودوس که در آن اصل مغز چلخوره بر یک شقال  
قرنفل یک شقال عسل مژگان و غیره را که از یک شقال در دوشال مراد است نمایند همچون حکیم کمال خان مقوی ماغ و اعصاب فح امراض بارد و داعی اذدر را  
بسیار مفید و صلیب دار چینی خصیة التخلیک یک شانه مصلک بوزیدان شقال خویجان همین گاوزبان بر یک و بنجین سنبل الطیب بسا سه بر یک و بنجینک  
سحر کوفی بر یک شانه سور بخان مهربی تخم شمشاش بر یک چهار شانه زعفران یک نیم شانه در فلفل فلفل در فح عرقی لسان الصاع و فلفل سارو  
اسطوخودوس فح هندنی سلین بر یک درم برینا و یک نیم شانه شقال عسل خالص وزن و کوفته بجینة بطریق متعارف همچون سازند خوراک و در شیر  
نافع فالح که آنرا ادرخنگ نیز میگویند بعضی طبیبان نیز میگویند که در ابتدا فالح اگر بر اسام و عسل عسل هم نرسد عوض آن قنسیاه گرفته جوش داده استعمال نمایند و بعد از چهار  
منضج بویان شش شش بابونیزیل که تخم سوزج و اجواس بر یک شانه شال چلخوره را شیرین کاسنی یک که لکند و توله بر یک نیم و آنچه شش هند گانه نیم و بماند بزود  
نیز شش که در روز چهارده روز عسل هند بر سه اسهال حبیبال ستوده اند و درین شح کهور چتری نیز میهند و بعد از تنقیه محلات فراخ شش در گرج و شش  
و سیاه که در آنند بکین استعمال نمایند و شش خورده مجرب است و اگر سوزن سوزن بود و در پوست سوزن از آنجا شامیده عسل نموشند نیز مفید بود و بعضی بر یک و آن  
و منمنیها و نیزه خل میکنند اگر در عسل یک و باها دور کرده در بر گنبول سوزن سوزن بر سه درم عسل فراخ صاحب فالح که بنجین مفید بود و اگر فالح سوزن بود  
فلفل کوهی یک جزو پنج جزو نبات سوده اند که از آن که درین گیرند که با عسل زرد و در خوراک عسل ساید عسل منخات بر زبان بالند سوزن نجیل نیم کوفته

بریک یک امخته برگ بجان برگ سنبها لومر یک آتار در و اما آن کج شاندر نگاه نصف بماند در با نخود از مواجا آن گنیز جو کرانج گول جهت فاج و  
لقوه و عشته و دیگر امراض روده و اعراضی معمول و محرب سونیه پیل مول چندی پیل پینگ روغن گاو برشته اجود و سوزن روزی سه سیاه زیره سفید رنگا اندر جو  
تغذیه پاره بای شنگ گچ پیل کاشی پین بجانگی رخ موریا جمع اشیا را مساوی گرفته و در خندان تر بجا گنیز بده هم زن مجموع تر بجا و اشیا یا قی گول بچینیا گنیز  
و بعد را سائیده در گول کوفته آمیخته بقدر سه شنبه پنج ماشه آب گرم قوت شب بخورد خوراک نام یک توله است فوج و دیگر لیفن بر حکیم فتح الله این نواد که کوره  
قوی از نشخا دل است فلفل لفل بجنکه بریک در تخم پیل فلفل دیو دار بو بر عاقره قرقا فلفل زربا و شراش در تخم پیل جنید سر سبک در پم دست جنید کباب هم  
بریک سر و در پم پینج درم گول کل جزا کوفته سنجیه گول اندر م بکوبند و در غن ام چرب کرده باز کوبند تا خوب بار یک نرم شود انگاه اجزای سوده قدر داخل کنند و قدر  
روغن دام بیامیزند و بار کوبند بچین کند تا تمام خراب آمیخته شود یک شربت کامل است حب حیال در فاج مسرفا و لقوه در دشت مستعمل گنیز حیال یعنی حب الین  
و از این دست غلیظ کبابی دست پوست قیق که میان و مغز آنست در کنند و مغز او در پارچه بار یک صره بسته گنیز و در آب حل کرده در دیگر اندر و چوبی با  
دیگر ناده صره را در آن آویزند نوعی که صره در کین غرق ماند و بیک سده و دیگر آب شش نهاده چند جوش دهند بعد صره را گرفته و مغز حب السطین خوب بسته  
اندک بلیه سیاه لاجورد با هم بسایند و جها سازند بقدر خود و چهار پنج خنج را نند حب بی برای خراج مواد بخی از آنکه در د اعصاب قین و قین محرب بسته  
بگیر بلیه سرخ و زرد چوب نکا موی مساوی کوفته بخی در آن فلفل سه در بسایند و بقدر کناروشی بسته از یک حبش مینف خنج اندر و بقدر و عاقل  
و هند اضا که اخلاط از دماغ و بدن بر کرد اوله فوت ساسی کی موی مساوی کوفته بخی در آب طبع با دیان شسته هم بماند بوقت خواب درم ناده درم درم حب  
پنج توله التاس آب گرم حل ساخته بپزند و بعد پیل حب تخم سی اوست مانند حب تخم سی که آنرا حب لطفه ه نر گویند و فاج لقوه و صرع بعد فاع از پیل  
برای تعدیل فراج بپزند درم شکر کوه دیو در چیت کباب صینی عاقره قرقا گچ پیل بجنکه کور تخم سن مساوی گول گنیز کوفته بچین شسته بقدر درم صمغ شامه بسته کاب هم  
فرزند حب پیل معمول و منقود را مراض روده و اعراضی معمول فاج لقوه بعد مسلمات برای تعدیل فراج عمل می بکند و فلفل و دار کس اشیا معمول  
شش شنبه پیل پینج بریک یک که حله دیو کوفته بخی تا سیاه و روغن زرد قدر حاجت شسته مقدار بونگ جها سازند خوراک یک جنید و فوج دیگر فاج لقوه  
در راج قسم را در فوج پینج یعنی بچین یک و فلفل پیل بسایند جز با قافله بریک یک م صلا نموده آب لیمو بقدر فلفل سیاه جها سازند خوراک و حب لطفه  
نسبه کباب یک سندی نیز داخل می سازند پینز از باد می ترشی ضرر است حب سیاب برای فاج و لقوه و مانند آن نافع از بیاض آتام و درم تخم دهنوره سیاه سیاب یک  
و ه ماشه آن یک گول نموده مقدار شش حبته بخورد حب کباب نافع فاج و لقوه امراض اعراضی و لخمی مفید و درم و راج آن کباب نیز دره عدد و آب نمایند  
بریک زربا یک کرده باشند و بعد از آنکه نرم شود پوست آنرا خراشیده بسوزند نگاه دو آن فح کرد و آتش بر آورده سائیده بر آن فلفل گرسوده آمیخته حب بقدر  
فلفل بپزند و یک صمغ یک شام بخورد حب سرخ که آنرا اندر پینز گویند معمول حکیم کلو صاحب بچینک سفید بپزیده کاپوسیل پرح سیاه سها که شگرف مساوی  
در آب لیمو کاغذی آویز و در زنی مشت پان کحل نمایند و بقدر آنه چو را بخورد حب ته در سایه خشک که کابا بپزند و لقوه کباب فرود و یک فوج رخ گنیز بار و رخ گل  
حل در عصب کشته و نموده وقت شست بپزند و بالاشین که بکند بپزند در آب سوسا سر سبز و از دره میضه آب در کباب گنیز کباب شکر سرخ و در سهال الفون  
فلفل سندان حب در حضرت دمی محمد شرف الدین صاحب الله که شکر امراض روده مثل صداع بار در دره و صمغ و حیات فرزند و آن استعمال مفید و در طب پینز  
نوشته که حب شنگوف برای جمع تنهای عفتی تب لزه و تب غیر معاد و سوسای ترق و فلفل صراوی محرب حب سیاه ایضا مستعمل حکیم مروج چون صفت

گندک آنک اسار در بر شیره ماده گادز کچور سماگ بیل سیاب نجیل مبه مساوی کوفته و سیاب سینه در آب که گرم فرزند و یک بکزه یا ده زان باشد کول نماید کوه  
حل شود و بعد جمعا بقدر طفل بنزد دو رسایه خشک که در آب طفل یک حب برای جوان و دو تا چهار حب و سیرک کمی اگر نماند بارگ با آن و آن مصفا لیه بنزد رتقوه فالج و بضمیه  
و قویج زخمی شخمه دور و پلو و غیره امراض باره حکم الکسیدار و در تنها و مزاج گرم باشد و خرفه و در بلغم بدون رتقوه استعمال نمایند حب سم الفار برای فالج سم الفار  
طبا شیر سفید بر یک و ماشه کته سفید چار ماشه بر آب که بمباغذ تمام ساینده و حب یک تی سازند و یک صبح کی شام در بند تا هفت سوز و زنده ششم مرتبه قند بنهند  
از خوردن حب کز و اسهال خواهد شد تا حاکم بی نماند زنده گوشت بخورد چندی بر لبانی لیم و فلفل تخم کمانی نکاسا بنظر جوان کباب صغیری بر آب بگسکوار آب برک گوگرد اگر  
شیر آله باشد بهتر است چند با تسفیه نموده بر بخورد و حب یک صبح یک وقت خواب بخورد و آنکه فالج لقوه و مفصل اناض از بیاض اسادی غفر الله له و یسئله  
پوسته آله کچور سوز که چای تیر لیم و سماگ بزرگ بکرمول دیوار و صغیری لوبک بترج الاچی خرد نیک بر یک سردم گوگل زرد نیم آنرا بقدر می و مرغی و چرب ساخته کوفته  
بنیجه بقدر چهارم غلو ساخته بر زردکی بخورد الاضیا مننه فالج لقوه شخم و غدر و عشته افشاخ ساسر عسل طعمی بار و رانف مست بجهلانو ه رابر برده با مغز اخروط و چردی و  
ناجیل که بجز بجهلانو ه باشد کوفته با قند سیاه که سینه بر لیم و آمیزه میخورد تا خوردن و درم الاضیا حب قلعی سیاب بچینا ک سیاه و شکر حده ماشه سلسله درم گرفته اول  
حبست و قلعی که کوفته در ظرفی که سیاب بنده اندازند اگر بسته شود پیشش پاکش نماید پیش سائیده اندک اندک نیز بنده و فلفل همین ستور داخل کرده تیره پاش کول سائو  
و بقدر یک نخل بارگ بنول بخورد غذا گوشت طیز الاضیا نافع فالج لقوه حبس امراض غنمی و ج ده درم فلفل و نیز زیره سیاه کلونجی بر یک و درم نیم طبل استوسر شند و  
مشقال بخورد و درم و غنم هتوره که از برای فالج لقوه و عشته و مفصل معمول است و حبس امراض برده فزنده را نیز فائده میکند سیاب تخم هتوره زربطخیر بر یک درم و غنم نیم درم  
او در کول کرده و غنم اگر ممانند که سرخ شود و بل از آن آتش گرفته او در بندارند و از دسته همین خوب عمل نموده بکار بند و غنم سمرنال که از برای فالج حبست نیز زرد  
سرخ بر یک یک نام سم لفا پا و او گند حک نیم دام زربسنگه و درم و در آب که چند لی سخی ملین نموده در صند و در سایه خشک نیندازد از آن آثار و غنم و در ظرف آبی امراض کچور  
تا نصف روغن نذروا و درده صاف کرده بکار بندد اگر برای سستی قصیر خوب است اول بالند بعد از آن که آن چند روغن شش بر فالج عشته و خدر و جاع لیم می بکار می آید  
بیش یا کیمیا و قوت و هتوره با جویح اسانی سنج کسیر سفید فون کچور سفید بر یک و ام مال کلنسی کلونجی بر یک نیم دام همه کوفته در شیر نریا گاو دو سه زتر کنند و قوی که خشک  
شود و روغن کچور یا گان پا و الا و شیر بر یک نیم آنرا بنیجه در ظرف آبی بشن ملایم بپوشانند چون شیر سوز و در روغن بنده بالند و برای بالیدن نیز فائده دارد و روغن نهفت بر  
از بیاض لیم درم برای فالج لقوه عشته و مفصل حبس امراض درم و حبس کل که در کلنسی که از بندک سینه کول بر سنجیرک هتوره سیاه بر یک قوم بر یک یک ام کوفته در  
آثار شلی لیم سوزاندا نگاه صاف نموده بکار بندد و کول مفصل الحجات درین نسو بر یک بجهلانو ه اضاف نموده و بر روغن و راق سس ساخته و ترکیب این چنین نوشته که همه بر  
گرفته کوفته آب آرزو با مساوی بپزند و روغن کچور بپوشانند که روغن بنده سدر قسط و مرکب سوده افزاید و بعضی آب ک بنگ آب ک گیب نیز می افزاید و روغن و با  
جرب متعل و در آن حکیم شریف خان فالج و ج حبس درد با امراض رده بگیرد و باه و دست پامی و بسته همچنان نده در و یک آب الی بقدر بست آثار بسیار گرم در  
چون باشد از بند تا خوب بنیجه شود و معمول کرده آب آنرا نگاهدارند پس فلفل کمانی خور با اسید سبیل الطیب لیم زه بر یک نیم پا و تخم هتوره یک ک که بر بندد  
سیاه یا فون خلاص دام همه جو کوبند ده در یک من آب صغیری لیم نیز بنده یا نزه آثار آب که صاف نموده این آب با آب و باه مفرج نموده و کچور هتوره سیاه و ج  
روغن کچور خالص ننه برین نموده آب اضاف نموده بر شش نیز بپوشانند تا آب سوز و در روغن صاف کرده استعمال نمایند و کول خالص سس لیم که در آن وقت استعمال  
در آن روغن کچور بنیجه استعمال سفید زنده اقبال حدائق حکیم شریف فالصاحب بنده که استاد و نوعی عوض طعام شراب سه چهار روز بر بار و غسل قصاص میفرمود

بده شوربا کبوتری رغن مسودا و نبله از اشعریا می و کبوتر میگرد و فرخوردن گوشت آن نیز بنمونه مذکوره درین شوربا غلظت کم بقدر سه لخمی انداختند پس آن در  
 خوب غلظتی فروند بده در آن برنج دال میگرد بجز آن و زرشاد هم میچسبیم بقیه عام استفرغ ماده مع مراعات حال مانع میفرمودند پس روزیست و دوم  
 بستیم بایست و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم استفرغ استحال منجمات میگرد باشند بطوریکه رنج و پس  
 استفرغ نمایند بده اعاده منجمات کنند در آن اصل استعمال نمایند علی القیاس اگر ماده این صنایع را در وقت صناعت برین مطبوخ و پس  
 نسیون برون قنطاریق فجاج افزردان نان فاشک و ماناسیا ایوس بچ کرفس بچ کاسنی بچ او بجز بادیان بعضی زریخ و دم بومبوسی در کم کنند و در روغن اشک کبود و روغن  
 گلگنده متقال اصل کرده صاف نموده بنهند چند روز بر بنهار تا آنکه اثر رنج ظاهر شود بعد از آن تقویه را بعمل آرند با افزایش برگ ساسانه هم مخرفلون زنده متقال شکر سرخ  
 و در زخم روغن بادام ماروغن میباید و اگر احتیاج بقوی تر ازین اول مرتبه در مرتبه ثانی اندر بران ترید سفید کلوک یک م یا یک نیم درم غالیقون هم سفید نیم درم زیاد نان پخته  
 بعد از آن روزی او بده در آن گلگنده با غویات غلبه بادیان افزرد و مسهلان چند روز منضج ماده حبث باریج یا حبث تن غوره خوردند و مسهل مذکور بعد از آن منضج  
 فطریا مع ترید غالیقون حسب حاجت قوت مزاج بعضی مضع آن بر ترید حبث کوره سازند و در آخر شب طباق بادیان خیره خوردند و صبح مطبوخ مذکور رسند  
 حبث باریج درین مرض کثیر المنفعت است و اسهال کمالی اگر استعمال درین مرض مفید و درین سیرک ایشان میکنند استحال خوب انصاف تقویه عالیست  
 و در استعمال نماید بر ترید مطبوخ و بدون آن حسب حاجت اختیار و از روغن حبث باریج مذکور شد نسخه معتدنی است که در قول صفا کامل سایه لیکن اینجا روغن زرد و زنده  
 عوض روغن فیون جدید ترست و وزن هر هر از مساوی نسخه شنبلیله همان حبث بسیارست که در قول او منصوص مذکور شود لیکن اینجا بر بعضی مصلحه نوشته و در بعضی  
 از زنده مصلح بجز اول درده صفت حبث باریج است که ستوده رنج الیکست باریج فیکر ایک هم جدید ترست درم ششم خطل ربع درم فیون و انگه فتنه چینه  
 سازند و جمله کثرت است و حکیم علامه نوشته که این روغن عجیب الفعل است و بجز بر صبح یافته قسط مزاج فلفل عاقر و قاقول فیون جدید ترست باریج صفت درم سایه درم طل  
 روغن کس با سوسن هر یک است زنده کلنگ جدید ترست کس سسکینه مساوی کوفته بنجیه درم بنجیه و شیرینان جل کرده و قطره در بنجی چکاند و شمار نافع رنج و فحش آن و  
 جمیع امراض عصبی علوی خانان نسخه تازه است که در علاج امراض عصبی نافع است لیکن در اینجا عرض شد جزو است تا پوست بجز وزن یک استقال غیر کثیر  
 متقال در روغن کس و سوسن هر یک یک استقال باریج و علف هندی کلاب مطروح است و نوشته که او در یاد عرف کل نایج بسایند و عطریات داخل کرده صلا کنند تا قابل  
 اعتقاد گردد و شکل سید بنجیه و امه بونید صفا و تالیف و الدعلوی خان که بعضی صلاح آن کرده ام گفته مجرب است بعد از تقویه استعمال نمایند جدید تر  
 عاقر و قاقول فیون زنده عود هندی عود صلیب زنبو ابرگ مورد و سوزنجان بوزیدان قسط نایج معاش بغدادی سنبل الطیب بنجوش مطبوخ و در مساوی بسایند  
 بر عرف قسط این نسخه بر فقرات گردن خلف صفا و کنند نفوخ نافع عاقر و قاقول فلفل قاقله کوفته بنجیه بقدر نیم و انگه بنی مند لشوق نافع موسیانی قشر لادار  
 روغن کس با سوسن هر یک است کلنگ جدید ترست باریج قیاد اصل کرده بقدر و انگه استشق نمایند مضوخ نافع کدر مصلحه تجبیل قرفل مزج ترکی  
 کوفته بنجیه بقدر جزو واجب است و درم درم زنده غوره قویه مستعمل بعد از تقویه وقت آنها خردل عاقر و قاقول است بجز کبر مساوی کوفته بنجیه بطبوخ زنده این نسخه  
 غوره کنند مجون منتهی نغم نافع فالج و لغوه قنطاریق فجاج نافع فیون کالی بنجیه کالی جوز باریج متقالی حبث الیل شش متقال ترید سفید شکر سفید هر یک بستیم  
 متقال رنجبیل چهار متقال کوفته بنجیه مجلس هر چند خوانم نموده بیشتر شتری از پنج متقال تا هفت متقال باقی نهند و اقوال دیگر بسایند موافق اقتباس  
 مینویسد که در فالج انجمی اول فصد کردن اگر چه اثری عظیم دارد و بجهت آنکه مخرج اخلاط را بجا است و دفع سده و منقی عصبانیات نماید لیکن اگر بزرگ فجاجات بسایند

کدانی الامیزه پس اگر مناسب وقت باشد بعد از فصد رسیبیت چهار روز و متوسطا هفت روز و در تومی چهار روز و در تومی چهار روز و در تومی چهار روز و در تومی چهار روز  
 تومی خواه ضعیف نهند و اجناسا اگر کدانی از غذا و یا داده شود و فی الفور مایه و در تومی چهار روز و در تومی چهار روز و در تومی چهار روز و در تومی چهار روز  
 ان فرید بشو برای مرغ و یا مصلع میند و چنین اگر مزاج گرم بود و شکرکی صفت بر کند و اگر البته آبیاز که از کوزه دهن تنگ هندی کدانی لیسن الکبیر محمد زکرازی در این مکتوب  
 که آفتاب صبح تر از جمیع اشیاء برای مفلوج است و صبح فرموده که آب پخته از شراب است و بعد از آن در مفلوج است و اول اصول خفیف هندی و یا این پنج کاسنی اصل السوس مش سحر است  
 بر یک سفت اشه اسطوخودوسن ماشه گلند عسل بهما تولد غذا و آب پخته مرغ و یا شور برای مرغ و نان هندی و یا جاتی باب الحسل ساده و میر سوس حسین کتابت و مسمی  
 تسلیخ صفت قوی فرموده که بگلایب نهما اقصا کند و اگر اندک تو خوش یافته شود عرق کا و زبان یا شانه نیز نم نمایند و یا پانزده روز برین تدبیر بگذرانند و روز شانزدهم  
 تغذیه بزرگ و باغ کند لیکن فی الاست که روزی شش مایه بپایان بطور وقت شب جلیباج نه ماشه با الحسل بخوراند و صبح در اول اصول مذکور برگ سنایک نیم تولد انجیر و  
 پنج عدد مویز خشک سه تولد خیار شکر و زنجبیل هر یک هفت تولد شربت اسطوخودوس اصل علوی خان خمیر بنفشه هر یک چهار تولد روغن بادام هفت ماشه اعصاب کرده  
 مسهل هندی و اگر مرض مغالو باشد شکر سحر و شربت دینار و روغن کا و عودن نهما کند و وقت دوپهر بعد از اجابت طبع دوسه مرتبه آبیاز به بخورد و آب غرض نوشاند و وقت  
 شام نان خشک کاتنوری بشو برای مرغ یا خشک یا اوزر هندی و در زلیبت یک صبح این برید و هندی چون فلاسفه میگفت که بوق طلا یک عدد و چمیده اول بخورد و در پنج  
 اصل السوس مش سحر کف سهرک هفت ماشه اسطوخودوس باورنجیو هر یک نه ماشه گل کا و زبان پنج ماشه در عرق باورنجیو ابویان هر یک زرد تولد و چون کرده الیده  
 صاف نموده شربت بزوری حار چهار تولد و در این یا کتو چای حار نه ماشه پاشیده بنوشند و غذا و آب و پیر شام بتور و هندی همین فطیخ شش مسهل فراده نام روزی اول کم  
 زیاده بخت نهما این مال اصول هندی السوس مش سحر و شیر پوست سح کاسنی پوست سح ابویان پنج کف شکر لوزیون و قیون شکامی با او در پرسیاوشان بسفاج هر یک هفت ماشه  
 اسطوخودوس تخم کرم کما فیله من و پنجو هر یک ماشه این کت که در شکر تولد انجیر و در هفت عدد و در عرق باویان باورنجیو شنبلیله سح کما فیله که بنهله بر الیده  
 صاف نموده بر صبح نه تولد یا چهار تولد شربت اسطوخودوس منصف و روغن باواید مایه انجیر نه ماشه بنوشند تا چهل روز و غذا و آب سستور دارند تا ماده باقی نماند چه شود پس بر  
 چهل یک جهت متقیه اوه ایارجات کما مشال المرح انکائیس و فوس نهما و هندی با صلا یک فردا اگر قوت ضعیف باشد بمفاصله دوسه روز یا سفوف ترنج علوی خان و هندی  
 تا حصول شش حرکت تمام اگر مرض زتقیه بول شود و روز ششم ایارجات موقوف کند و جهت رفع لقیه باوه استه خام نماید و آنرا استعمال کنند پس بین مرغ و سبک  
 و قسط و روغن قاندری علوی خان استیل و روغن چند و آخر جهت تعدیل مزاج چون میر علوی خان عرق بنول کمال خان عرق کیکه اجمل خان عرق بنول کمال خان عرق بنول کمال خان  
 و پیر چینی علوی خان عرق آن عمل زرد و در خوردن میوه ای سرد و تر و هر چه مویز و تخم و سردی و تری افزا باشد چنانچه زرد و چمیدین استعمال بر سرد و تر است بر سرد و تر و چمیدین  
 افزاید یکا بر سرد و تر و در خوردن شسته جوانی اگر در خشک باشد خصوصا صحرا ای مثل این مس و باه و کنار و سوسنک بیان بسیار مفید است مصدق خلاصه میگویی که اول تا چهار روز کما  
 اصل السوس مش که در دوم در یک در تخم خلیفه در فسیانید صفت نموده گلند عسل داخل کرده نیم گرم صبح و شام میاشاند و در شش بخورد و اول اصل قصار کند و بعد از چهار  
 بر اجزای افق مذکور انیسون بر ششم گرم که در یک سلم فروده چغمانی صاف نموده با شربت مهوان شربت لیمو صبح و شام هندی غذا و در عوض عرق غلبه عرق  
 کا و زبان روز هشتم بسفاج شش درم در اجزای مطبوخ میفرزاند و هفت روز استعمال نمایند و بعد از آن ح ترکی یک شقال تخم کرفس و درم هاشمه درم زهرمان  
 مطبوخ اصنافه کند و بخورد و آید و چینی و زعفران اندک نان خشک غذا سازند تا پانزده روز این نوع بگذرانند بعد از آن وای لطیفه که در قول صاحب کمال غلام محمد پلر مسلمان  
 و بعد غرغره بار الاصول حلیبج و غذا و باغ غرغره و الاصول حلیبج و غرغره و عطر س حلیبج حلیبج صاحب کمال در بدین مکتوب در مضموع و ششم و طول ایارجات کما  
 همانست که در قول کومستور زاید شد و گفته که ماش روغن بسیار که در علاج سکه و در قول نظامی گذشت سخت مؤمن دست و نوشاد و بر عرق لسان که اخته بر عرق  
 چهار درم خرفه بر در اجزای در عسل شسته بسیدن باغیت نافع است در این چون اصل المزاج مفلوج را فایده تمام دارد و در فلفل و چمیدین شونیز زهره سیاه مسادی کو فستق  
 بنصفی شسته با یک دران بخورد انیسون شسته بخت باشد استعمال نماید و در نیمه و کثیره شیطخ نیز داخل است میوه کدی که در ابتدا امر در نیمه شسته و تویه مال بنا بگذر و بلکه هفت  
 حاوه عمل آرد تا غلط بسوی اصل هندی بگذرد و بعد چند روز آنچه لطیفه خلا کند و آنرا داده خروج کرد و استعمال نماید و بعد از آن آنچه مخرج خلا مستعد بر خا خروج غلط

تدبیر الامراض

تدبیر الامراض

تدبیر الامراض





یا این مطبوخ بیخ کرفش بیخ بادیان هر واحد درم سنبل از سرسینه فوج هر یک و درم طبع پنجم درم حاشا فرا سیون عاقر قرقا هر واحد درم مغز قلم  
 هفت درم درم درم ظل آب بچوشانند تا یک نعل باغ و صاف کرده نیم ظل از ان باکی از ایازجات کبار بنوشند و از آدویه بمبدله مزاج مستعمل درین فصل این  
 معجز است و نسیم آن همان همچون مبدل المزاج است که در قول مصنف خلاصه گذشت و وجع عربی جنس درین مرض نافع است و همچنین مغز کبوتر و برکات  
 چون لعسل هستند و هر روز سه درم بخورند و این همچون در تمیدیل نراج بسیار قوی است و تخمیل عاقر قرقا شونیز قسط لفضل و لفضل فوج هر واحد درم هر یک  
 خشک نلیت جطبا ناز و مذحب العار چند متر شیطیح خردل هر واحد درم و معال الما چهار درم بروغن جوزلت کرده لعسل هستند و این همچون در جمیع امراض  
 بارده و طبعه مثل سگته و فالج و لقوه و در عشته و برص و تسبیح رطب تاثیر و منفعت قوی دارد و البومضهور گوید که استعمال اسهال با دویه قویه تا روز بیام  
 اگر علت ضعیف باشد و اما هفت روز نباید کرد و هر آنکه مسهل قوی در مرض می افزاید یک حقه حاده و ایازج فقیر لعسل شسته استعمال کنند و آدویه لطیفه  
 خلط مثل تریاق و شر و طیبوس آب مطبوخ شبت نامخواه و اینسین و مضطک و فز و نام و تخم سداب کم بخورند و بعد یک هفته حب متعین یا حب مطبوخ خورند و در  
 غوغه با دویه ضعیفه مثل زنجوش صبر و نار و انه و هر سبزی الا جزا نمایند و هر گاه دو هفته بگذرد و با دویه قویه مذکور در باب صرع و ایازج ارکا غایب  
 غرضه سازند و بعد از ان روغن بید شیره و روغن کل کلانج باین مایه الاصول قوی بنوشند و نسیم آن همان است که در قول مسیحی گذشت لیکن  
 و نیز چا وزن بیخ کرفش یا باریان هر یک ده درم و از سرسینه درم و شونیز دو درم و چند بیدستر دو درم است و نوشته که در هفت رطل آب بنیزند تا نیم  
 رطل بماند و هر روز یک رطل باکی از هر دو روغن مذکور بنوشند و جوازش بلادری آنرا نفع میکند و بعد سه هفته ایازجات کبار بخورند و تخم زرد روغن  
 قسط و سوسن روغن فرفیون و روغن چند بیدستر و روغن شونیز و روغن سداب روغن تخم حنظل لفظ سفید بعد از یک تمکید بجهتور نمایند و از تخم  
 و پوره سرخ و غیره آدویه که در قول مذکور مسطور شد بجا نینداید و هر خشک طلا نمایند تا رطوبات از جبهه از او بر آرد و تقیه میکند و همچنین قله و نوشاد و حب  
 بلسان ست و با صابون و آب چغندر که اخته بر خشک طلا کنند و آدویه مسطلس که بجا نماند کور شد تنها یا مرکب از نیم انگ تا یک انگ کبار بریزند و یک  
 شیره فرفیون و یک مطبوخ چند بیدستر آب چغندر یا آب زنجوش یا آب ثوم نیم انگ مسکینح سوط کنند و سوط جمیع مرارات مذکور و زهره که در قول  
 در شیره بشیر خزان مجرب است جالینوس گفته که درین مرض دوا می مفرد و سهل الوجود در هر مکان بسیار دفعه استعمال کرده شد و کافی یافتیم و آن شونیز  
 که کبار در سر که تندتر کرده مثل غبار سوده بر سر که گاخته بدان سوط کنانیدم و در بعضی را یکبار با استنشاق او امر کردم و یکبار زیت سوده سوط کنانیدم  
 و بعضی قوا گفته اند که شونیز و صبر بوق سوده زیت کنه سوط کنند و گرس و لسترین و غیر آن از شتمومات بپزند و چون مبدل مزاج بخورند و غذا نخورند  
 مطبوخ باشند و پودینه و زهره کبف خردل و مری بنطی و روغن جوز انا و دیگره بلجوم مسطوره و کباب با فادیه و هند و اگر خون قبض طبع باشد  
 لم ترک نمایند و بخورداب موصوف مطبوخ بلجوم بنوشند و او را بول ایشان را نفع بلین می نماید و از جمیع بنیدیه که تطیب باغ می کنند و کتین آب گرم  
 بر بدن و در اول در ان آب که مری اعصاب است خاز کنند مگر آنکه آب ریاحین یا آب تیهامی گرم باشد و در نخستن آب سز استواری و سختی اعصاب  
 ایشان کند و نسیم حبتن روغن قسط و روغن فرفیون روغن چند و روغن شونیز در قول مسیحی گذشت و این حب بسیار نافع این مرض است و بیشتر استی در  
 پرست بلید زرده درم و تخمیل خردل هر یک ده درم و نیم لفضل و لفضل هر یک درم شیطیح و ج نمک پندی هر یک دو درم فانیس چهار درم  
 سایید و آب گنداشته حب سوزانند و در روزی دو درم بخورند و روغن سوسن پانچ لیسیت گیز سلینح قسط بلج و حب بلسان سیح مضطک هر واحد قویه قسط  
 قریب یک نما و قریبش کوفته و ظرف آگینند و روغن کنجیک من بر آن نیند و کل سوسن سی عدد و از اخته جمل و زرد آفتاب از دوا صاف کرده مال نمایند  
 و یک کب و روغن سداب گیزند و روغن کنجیک سداب چهار و دویه آب شیرین یک من باش نرم بچوشانند و روغن کیره تا آنکه آن دو روغن باقی ماند از آن  
 فرود آورده استعمال کنند و جالینوس گوید که چنانچه فالج را بجام خشک است که درم قسط گفته که اگر فالج در پای باشد نفع حقه در ان ظاهر تر بود و قبول جالینوس  
 کسی که استغرابم چیزی بهتر از حرکت دادنم و نسبت و در طب قدیم است اگر خواهی که تر فالج بهر زسد خواب کن مگر بر خاشاک خشرین علی کا و روغن

نوشته شده است

نوشته شده است

ععضل یا گند عسل مغزی مصلح است حال کند بده منفعات قوی تر از آن مثل  
میونسید و در ابتدا منفعات مثل العمل شربت اسطوخودوس یا کبجین  
شربت اصول کبر و در آن مثل سلیقه و مانند آن باشد و بطبع اسطوخودوس گرم کثیر فیون بادیان اصل السوس باد بخوبی گل گاوزبان سیرا و شان کبجین  
و گفته عسل بر بند و بده منفعات نام غده تنهای مرض مهمل و جبارج بالاج و ناز و تانیه کند و باز منفعات منعمات و سخات غاده بود و استقرح بر اثر در اول فصل مقوس  
بایارج اسطوخودوس است حال نماید و تا روز پنجم مهمل نماید و اما اگر طبع قبض بود حقه نماید و بعد ترقیه هر سخن بدن منقح اعصاب خلط بار و باشد مثل گفته  
عسل کینه آب گرم و بند و قدری تریاق بابک طبع مصدک و ایسون خوراند و هر گاه سه هفته بگذرد و دیده قوی این مستحق الرجب است حال کند هم  
سقی نیامک اموری مثل کثیر الریسوس سرد و احد لرح درم ایارج فیرا غار لقیون یک گرم فرنیون شمن درم اسطوخودوس یک مثقال ساسیه در وزن درم اول  
و عسل خیار شیره شنبهها سازند و واجبست که مجموع این ادویه استعمال کنند که در مزاج قوی تر و واجبست لطیف غذا و در ایام اول بر آنج و عسل اموری  
اقتضای نماید و اگر باقیمه صغیر ناخون باشد و اشقیع بل بند و بعد بدهت روزا اگر از آن آب یکم مرغ لشت و در اجسنی فاضل و در حد و خردل یا کت آن مفرد  
مجموع حسب حاجت و اقتضای مرض و وقت یا هم خزال کف خردل بدهند و یا گوشت خرگوش و داغ او که خاصیت نافع است یا باز برید گوره و مبرئی یا عصاره  
میزه و کبوتری قابل طراش در اج تهر و یا باز مرسل و خوراند و گوشت بز که در آن تخفیف قنات تربیت برای ایشان ستوده است لیکن نسبت مجموع  
موافق منقلوبین ناقص الحار است ایس می باید که تا اول گرم بخورد و در هر سه ششین بشکیرا عسل و روغن بادام که گرم حرارت مزاج پاک ندارد و  
و زنجبیل کند و در نقل کثیر نماید بعد از آن استعمال تریاق فاروقی یا فرود و لیطوس هر روز نیم درم نماید و از نو که سسته و ناجیل خور و در نیمه و غیر جلیز که سخن  
عصبت مقوی است و مویز بخورد و در لقیون هر چه شور تر باشد و بند و شو با می هر چه ای ایشان خوبست و احتمال جمع و عطرش نافع است و ترکش  
واجب که برید برگ غار و در زنجش و در حل با بونه و می خطم اکیس الملک برگ ترنج و سدک رطبه صحرایی و شیخ و قیصوم و برگ فنجک است مساوی چند بدست  
نصف یک جز و در آب بسیار بخوشانند تا نصف یا تا نیم وزن آن و غن تیون اضافه کرد و در آن مرض را بنشانند و بر سر بسیار بریزند و گاهی را اسطوخودوس  
و باد بخوبی و تمام مانند آن از حملات می فرزند و یا کفتار و یا خرگوش یا بزکوی یا ربابه و در آن بیت یا بر و بنیز در آن نده یا در لرح مخلوق اندازند چون سیرا  
در آن نشیند و یا در زیت کینه که در آن چند بدست و قدری فرنیون باشد گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار بریزند و این باید که بعد ترقیه بدن و داغ از خلط  
استعمال نمایند و دیگر بده روغن قسط بار خن غار یا روغن بیدار بخورد که فرنیون و گرم کرده باشد و لقیون ابن برطیار ماش شخم فرج را بسیار نافع است و در علاج  
او مثل این چیزی نیست و کندش مشک و غیره چند بدست و فرنیون و کند بر می تیج سرد و داغ و مجلس فصول موجب بشده حالت اکثر بومید و در سر اندک مدت  
بمثل اصل السوس عسل و کند تا تانیه معده کرده و در آن آنچه رطبه بود و کند و منخره الصند که کبجین عصب لقیون این کیفیت است و خاصیت شرف و نایز چون  
قریب بصحت شوند بطرف عضو عسل توجه نمایند و تجرک اعضا مستخیره یا صحت قوی کثیر سرخ و در آفتاب گرم کند و آب شور و کتری سیاه حیات بشوند  
و اندکان در یک گرم ترنج در آن نفع میکند چه چالی ایلاقی میگویند از طریق صوابه علاج و کت است که در ابتدا علاج قوی مشغول نشوند مدت چهار روز  
بصفت روز و اگر علت سخت قوی باشد چهارده روز و از علاجهای قوی که در ابتدا صلاحیت او در وقت غاده است و دیگر اثرش بر بلطفه و مصلحت چون را الاصول که سخت  
قوی باشد مثل و فاشک کبجین عسل و کند و لیطون یا بادیان و سول سبابید چون ایارج فیرا و اندک شخم مثل کدر غار لقیون غذای لطیف با مثل اندکی نان  
بما و اصل الطبع خرد و در آن فصل اگر قوت ضعیف بود کبجین یا آن کرده یا در باج یا تهر و فرج سبک بندها همه آن کرده و سخت اندک خورد و بعد از آن صافی و در صبر کردن  
و شکلی نیز ضعیف شود مدت و بجای آب اصل خورند و بدانند که صاحب این مرض را که تراز شراب باشد بر آنکه شراب را با عصاره خرد و در آن شراب بر معده  
او ترش گردد و سر که شود و اما سر که مضرترین چیز است با عصاره آنجا که فصل سال و عمر مزاج و قوت مساعدت کند ابتدا علاج بشفید باید کرد زیرا که خون مزاج  
بهمه اختلاط است و حال ماده کم شود و سبکی حاصل گردد و اگر با بلغم باشد اول یک شربت تریاق یا شرود لیطون یا شلیتیا یا سینی یا الاقره یا در شراب کینه یا با اصل  
حل کرده بدهند و بعد ساعتی فصد کنند و آنجا که احوال مساعدت نکند ترقیه بجهت مهمل باید کرد و اگر در آن صواب شد و بعد از آن تبدیل مزاج تریاق و شرود لیطون

در این

در این

و سایر صحیح کوره غایب می طبا قدیم گفته اند که مفلح را ابراج فقیر ایک مشقال وقت خواب بند یک یک مثال بر روی نایب نایب مشقال سید محمد که از زوئی حکایت کرده که احتما کند و علاج  
فایز اگر که بر سینه استقرایح جفت قیاما نماید تا او که کند و بر روی جوارش بلاد را ابراج پسرین بند تا فرج او بگرداند و در غن فسط برای گرمی اعصاب جاننده و هم گوید که شفقت  
این جیب بزرگ است و لبرعت اثر میکند طبیعت هم فخطل چند میتر فظور یون و قیقن هر یک نیم گرم مثل چند انگه او بر بدان سرشته شود و حسب گرد و این یک شربت است و  
این سفوف صبح بدیندرا و نطول لفضل بر او نیم گرم برود و اگر وقت خفته یک شربت است صبح بدیند که این سفوف را حاضری است و درین علت میا چند سید فظور یون  
و قیقن عاقر قرحا هر یک نیم گرم قرمانا دو گرم با دو اوقیه آب سرد بدیند و اگر استقرایح جفته کنند که از شخم فظور یون قیقن و مرسد و در غن نیت سازند جاننده است  
بر چند روز این نوع حفته بجا بر نوبه و آید است که در تحقیق مجله ناری بر عرضها نهادن و روغنهای گرم الیدن دو درگاه بر شکک یک گرم و آب کربت و آب یاشی  
شستن ریاضت کردن که رسد بودن آواز بلند کردن قرآن با آواز بلند خواندن غوغه بخوردن گرمی کردن سخت نافع بود و باقی ماده را تحلیل کند و حرارت برافورده  
و چون مدت دراز گردد ایاریات که با باد و آواز و تخریق نفاذ شستن برای عضلات بر غن فسط و در اول علت و آخر آن سخت سودمند است و با اول اصول بر غن سید بخیر  
در غن بادام تلخ و در آخر غن نافع ترست و مغز خرگوش بریان کرده صاحب لاج و عینه نافع و مغز خنجره لعل یا نخا صیدیه سود دارد و اینها نافع است بر غن شربت  
کنند نیم گرم و روسته هم فزونی بازده درم موم در روغن که اخته و فزونی سوده آمیزند و در اول آن حل کنند و این نهاد اعصاب گرم کند عاقر قرحا هر نیم گرم  
هر یک اوقیه فلفل یک درم فزونی یک اوقیه چند سید تر چهار اوقیه سید انرم مسائیده بر روغن حب النخا صفا کنند و اگر روغن سوسن  
و موم زرد و مویز سائله و باز در با هم بگردانند و چند سید تر و قسط مسائیده سرشته صفا کنند عصب گرم کند و حسن باز و اگر حس مجال بود و حرکت باطل شده باشد  
جزا ادره و اصل مورد و پوست سیخ که در شراب گفته نهاد نمایند و اطبا می قدیم گفته اند که اگر روماس بر نوبه آب و بر عضو مفلح بچکانند سود دارد و بدین  
که سیخ آب گرم بر عضو مفلح نشاند ریخت گلک آب در یای شوره آب معدن گوگرد زیر آب شیرین چون گرم باشد ماده را منتشر زیاده کند و اعصاب نرم کند  
و اگر آب سرد عضو مفلح را قوی تر کند و از آن راحتی یا بد از برای انگه و در قیقن باشد چون آب سرد بر روغن تقبض گردد و کوچکت شود و این ماسوسه گوید بسیار  
و درم که مفلح را اسهال افتاد و نافع را نائل شد بسیار خوردن بر سبب امر و در انا اعصاب را مفرست و اطعمه مرطبه و شوره با می چرب بر زبان دارد و قلیه  
شکک گوشت سرخ بر غن جزا بر غن نیت بریان کرده و با اول چون در اینجی نیره و مانند آن آمیخته موافق باشد و میز و اینج شکک پیسته و فایده و مغز جو و حبه الحظرو  
چلخوره و عسل سود دارد و اگر مغز زرد مغز یک کربل مغز خنجره نیم کربل مغز خنجره نیم کربل کوبند و با هم جمل غسل بر شند فلفل نخیل و اینجی و فلفل هر یک درم سوده آمیزند  
و پیش از طعام چهار ساعت مقدار پانزده درم بخورند و با ایش بر غسل بنوشند سخت موافق بود سیخ الریشین سفید مازد واجب است که مفلح در اول فلهو در غن افتصار  
بر شل مار الشمر و مار العسل و سله و زکند و اگر وقت شمال باشد تا چهارده روز نماید و اگر تحمل نباشد بجوم طایفه خفیف غذا دهند و در گرسنه درین اغذیه باب غده اندن  
زانه در ار شسته در شمش کوش نمایند مثل مغز چلخوره انسان را نفع کند بجا صیغه که اندر است بدانند که آنرا آب تر از شراب است بهر آنکه شراب بنفند موافق است  
و شراب بسیار گاهی بر ابدان ایشان ترش میشود و سرکه میگرد و سرکه مغزین اشیا الحسب و البضا میفرماید که اگر علت فاجح حقیقیه کائن از استر حامی عصب  
واجب است تدبیر بیشتر که آن استقرایح اده است بدانچه دستقرایح مواد قیقن مسطور شد لجنه با زیادت و نقصان نافع ترین اشیا که بدان استقرایح صاحبان  
این ض کنند حسب فزونی حرارت می شیطاح حسب شمن ابراج پسرین است که در آن نخبی سفید یا البصاره ترب که در آن نوسا باشد که نکند کسایه مقیات آنرا  
نافع است و گاهی میان آن یک انگ شروخ میکنند و اندک اندک افزوده بیک هم میسازند و از بیک انگ می آرد و گاهی بکنجی مفرقه و شکر مخلوط میکنند و گاهی سیخ کسین یا چوب  
یا چند سید مقدار با قلا در شربت عسل کرده میدهند که آن مثل سودمند است و واجب است که گفته های قومی حفته کنند و بشیا فات قومی را که سودا باطل نمایند و قلا  
با و این نخبه بماند و مرغان حارا را و این صفا هم که ذکر کردیم که نافع است و خصوصاً چون فایز بدان حد رسد که حسن باطل شود و بیخ موسیخ او و بیجیده است  
تحلیل قومی می نماید البضا بعد استقرایح و تحقیق تا اسهال شستن عاقر که در نهانگاب شد بغیر طایفه بر عضلات بنا بر شمن آنها نافع می نماید گاهی محتاج بر نظر اندک فتد اگر وقت  
ما و جین باشد و باید که آتش بسیار و بل کنند اگر عاقر ناری باشد و بزود کند اگر غیری باشد و بزودی فلع نمایند و متفرق بر مواضع کثیر کشند اگر استر بسیار

در غن  
مغز خنجره  
مغز خنجره





که در آن ایام چه بختی باشد نیز در این بصره تنقیه و اسهال زرداگر ازین بفرجه معلوم شود و درین وقت نمایند معصیا و اعراض کمی مضر و بدین اگر عارض شود  
 چند روز راحت دهند و لاسیا اگر موسم گرما باشد که هوای گرم مقادیرت مرض می نماید و اگر وجود استحصال در این فصل شری اصلاح بدید نیاید یا رجات کبار چون  
 ایام ارکا غالیس پس ایام لوغاذ پس ایام برج جالینوس پس چون بلاوری پس ایام کبیرترین ترتیب بر فاحه شربت تمام استعمال نماید بحسب شدت قوت بر نفس  
 و قوت مرض ضعف آنها و مخدکات بر بعضی غذیه مذکوره و کدکات لعلوات و ادیان بحسب احتمال علیل یک در و از ادون حیوانات در اوقات قبل از آن عاده حد  
 چا اگر تابستان هوا گرم باشد ازین اودیه قوی حراره بر بعضی خوف حدوث حمای حاده باشد و در زمانه که ما معذکات فی بدو ویه اغذیه بر قطع بنعم استعمال کنند  
 و چون تدریج علیلین همه تدریج نمایند و در آن اثر اصلاح ظاهر شود و درین علاج و بر اغذیه موائه مذکوره اقتضا کنند و در اول و در عاده او مان نمایند تا  
 بعضی امراض جایدید کنند و ملک گوید و از اغذیه موائه بنعم اجتناب کنند در اوقات حصول عجز و بعضی ایام جات موافقه بحسب قوت و ضعف مرض تنقیه کرده باشند  
 این ایام پس و چندی انویسند که مفلوج را چیزی از ادویه تیز و زهره چهارم نهند زیرا که انوشیدن او ویه در اول سبب حرکت ماده انصباب ان بسوی عقنوف  
 در مرض می فراید و هرگاه ان چهار روز تجاوز کند بر صبح جلالت با دیان انیسون و باد رنجوبیه هر واحد دو درم با ده درم کلغندر عسل نبوشاند و غذا نخورد آب مغز قرطم و  
 اندک فلفل و در صحنی غوره با زرد و انویه تا هشت روز درین ایام آب ترکه کنند که اگر اسهال بار الاصول نبوشند و هرگاه اثر لضعج در رتار دره ظاهر شود و تنقیه بخفته  
 حاده یا میان حسب صبر کنند گستره آن بر سقراطی شفق لوزیدان نامیزه بر ج تر بد محلول ملوث بر وزن بادام هر واحد درم غاریقون ششم خطل انیسون هر واحد  
 نیم درم نمک بندی یک نیم درم قند یک درم که همه کوفته بنیزه یا باد دیان جهانسازند و بر آن صبر کنند تا اسهال نیک رود و در آخر روز غذا بنخورد آب مع کب قرطم و خم  
 کب خشک کبتر سازند یا حسب متن نهند و بعد سه یا چهار روز این حقه بعمل رز صفت آن برگ غاریا حسب ان بقدر ثلث برگ قسط و مر رنجوش و حله خار خشک  
 و اکلیل الملک برگ میدا بنجر یا خم آن مزاج و سرداب تر و کربن شبت و قهصوم بزکاتان اهل بر یک پنج درم شحم خطل نیم درم زعفران شوق دو درم همه با در  
 سهطل آب بنزدیک طبل با نوصاف کرده بر آن غنقیت ه درم انکا میه پانزده درم عسل بست درم بوره از می نمک بندی نقل بر یک نیم درم سوده پاشیده حقه  
 کنند و اگر خوف شیخ و ریزه سبب صفت نمک بوره باشد بدل آن آب کنند و اگر کب جرات فراخ قلب احتمال آن حقه نباشند این حقه بعمل از زرد و از می آن  
 سوامی بونه و سوسون بنجر و شحم خطل و قسط و لوزین همان حقه حاده است که در قول مسجی گذشتت وزن بر یک بقدر کف گرفته و سهطل آن کج شاند تا نیمه یا در شکر  
 سرخ عسل و مری بر یک ه درم در غنقیت پانزده درم حل کرده حقه کنند و از عا جین سراج الاثر و طبع الفسخ مجموع شورو لوطوس تریاق کبیر جواش بلاور بست  
 بر کدام که بیشتر و یک شفق در شربت با در رنجوبیه درم حل کرده بر بند و چون بلاوری کبیر که تریاق فایز و قوه و سکه است بقدر بند و در شربت مذکوره بند  
 و نسوزان در قول مسجی گذشتت و اگر فصل گرما باشد بحسب متن صغیر از تنقیه کنند گستره آن شحم خطل ربع درم که از انکث درم سوزنجان لوزیدان نیم درم  
 بر یک یک هم بلیله کالی نیم درم این یک شربت است و این غرغره نافع فایز و قوتی را سل و فصول غلیظه لویه است لضعج آن ایام فیقر اوج خردل مویز  
 عاقر قوا تخم سیل لوزیدان ایرسا پوست پنج کبر و واحد دو درم کوفته بنیزه جیس انیجه غرغره بدان سازند و هرگاه ازین تدریج علامت صحت دیدار یا در ان شحم  
 عالیله بر وزن قسط و نارون زینق و سوسون فرنیون خردل سرداب و خطل و لفظ سفید نمایند و نمایند فلنفل و در صحنی شیخ او خردل نیم درم نافع و نوشاد  
 بر وزن لبسان بر انستان طلا کنند و این تنقیه خطلا دماغ ایشان کنند عسل و رزق مثل مشک خربق و نوشاد و فلفل بوزق و آب نودم که در شوق یا  
 چند مرتبه طسوج و در غنقیت یا زینق حل کرده بر می چکانند و ریاضین بپوشند و در جین عصله بازو فای خشک نفع است و ایضا خوردن ایام فیقر او در شربت  
 یکبار نفع بدو که انوشیدن این الاصول قوی صفت آن شیخ باویان پنج کرفس پنج او خردل بر یک صفت درم باویان شحم کرفس انیسون بر یک نیم درم  
 ناخواه از ادون شو نیز بر یک و درم همه را در نهطل آب بوشاند تا بطل آید صاف کرده بر روز دو و اوقیه با عسل با نانند بر کدام که باشد درم سوزن  
 و در هر هفته نماید خوردن شورو لوطوس یا تریاق کبیر شربت با در رنجوبیه درم کنند و از طعام شبت حمام طلب بخشن آب گرم بسوزد و جمع مسکرات خرد کنند  
 طبری مینوشند که اوبی فراخ گرم کرده و قاره سفید خام با پس سبب طبیعت است که علاج لضعج و تریق انطاا کنند زیرا که اگر مسادت با فراخ از ادویه حاره

در این ایام

در این ایام

در این ایام

از انحلال فضول تمیقه و تقای کثیف آن این شایسته است که این ضعیف است اگر تمیقه در بعضی است این آن کند ضعیف گردد و استقصا در علاج او ممکن نباشد و آنرا غذا هم  
ندیدیم که آن غذا تقویت مرض کند و قوت را ضعیف سازد چه از قوت مرض قوت ضعیف میشود و از ضعف قوت مرض قوی میگردد چنانچه فیاض لقا گفته است سبب  
ثالث آنست که استفراغ در ابتدا علی بن علقم شجاع نمی بخشد بلکه فضلانی که عصبانیه اشرب کرده است استفراغ او از این ممکن نیست زیرا که درینجا عرق میقتل  
و نه طریقی است که فضول را از جوی کند این طبیب محتاج این امر است که آنرا از اعصاب بطریق تخلیل و تعریق و تشفی استخراج نماید و تخلیل فضول تا که فنج قبول کند ممکن نبود  
و در تشفی خلاصه غلظت و انساج بفضول کند مگر و تمیقه آن بسیار لطیف گردد و طریق الفضاخ فضول ترسین آن نیست که با سخاوت جمدل تبدیل بر سر نخین نماید و در  
حل آن مریخ بطریق خلا و با طریق حفظ قوت و عضو پس در صورت واجب است که در علاج فالج ابتدا بمنع علیل از اغذیه غلیظه کند و اقتصار بخورد که در صورتی که در  
نماند بدون اجازت خوردن گوشت آن با نخود آن در آن زیت رکابی ششیرین داخل کنند و درین صحنه با بنور بدینند زیرا که لاکا از مرصا فالج حافظه شد  
بر لاکا که حفاظت آن کرده نشود گاهی طبیبات بسوی ریصد میزنند و نفس منقطع میگردد و زیرا که فالج بلقی که از رفتار قوی برآمده و نفس آن تمام میشود و غریب است و گاه  
خبر آن واقع میشود و طبیبات بسوی ریصد منصوب میگردد و نفس فتنه القطع می پذیرد و این دو که مسه بر سر این صحنه است حفاظت از انصاب طبوبات میکند  
صفت آن بگیرند یا بیان تخم کرفس انیسون و فای خشک هموم الحوس مسادی و اندک زیره کمانی و اندک اصل السوسن همیاد و آب سحر شانه می که بزور بز  
قوت آن را آب صاف کرده و با جبین پوری بمقدار واجب طب مالیده با صاف نموده بر وزن بنوشند و بدل آب خالص شربت عمل ساده در اول کوشش  
و برین تدبیر پنج روز اقتصار در زند و مداخل نظر بسوی نبض فارورده او نمایند پس گاه در بعضی درنی رعیت و در قاروره اندک فنج پدید آید در وقت این  
جفنه بعمل آید نسیمه آن خارج کاب لونه اکلیل الملک قیصوم برگ نام برگ غار برگ جسم فرم تخم حلیه تخم کتان برگ شنبلیله سیاه خطمی سوسن کرم  
با وزن مناسب است و حقهها پنجه صاف نمایند و بمقدار قوت امراض و مزاج او گرفته و ثلاث درم پورت و ده درم روغن غار و ده درم روغن  
سیدانچ و اصل کرده بکار بریزد و این حقه پنج مرتبه در روز کند بعد از مزاج مرض نکند اگر مستحضر شود راحت دهند و بر غذا اقتصار نمایند و اگر  
که تخمین مزاج کند کم کنند و اگر مزاج متغیر نشود و قوت او ضعیف گردد و تقویت آن با شایمی موافقه متحد کند و اگر قوت بحال خود باشد  
یک شربت این حسب بخوراند نسیمه آن بگیرند آب کربن آب گندمی خطمی و آب برگ ترنج و در آن یک کینه و جادو شیر خندید ستر و مثل زندق بر واحد پنج درم  
اشق و درم تر کرده در آفتاب آید تا بگذارد پس مست مالیده صاف نموده سلیسی و عصاره قنار و الحار بر واحد و درم شمشه تخم کرفس بر واحد یک درم  
انیسون یک نیم درم با بیان نمک لفظی بر واحد و ثلاث درم تخم خطمی و نیم درم خربق سیاه نیم درم کوفته بنجینه بدو گداخته بمقدار حاجت  
شسته بقدر لعل چهار سازند و سه درم ثلاث آن بر بند و بعد آن پنج روز صبر کنند و بکوبند و بریزند و از آنده مطبوخ با نخود و زیت و با سفید یا معمول زرقا و عصا  
که در آن پنج گندمی خطمی و نخود و در چینی بسیار داخل کرده باشند غذا سازند و قطعه در چینی با هم زیر زبان دارند و بویزج و عاقر قرقا و ایارج نقیرا و خرد  
و مشخخ حل کرده غرغره سازند و اعضای مستخبره را اول بوغن خرمی روغن بن بن روغن قند و روغن زین روغن مجموعه مالند و چون برین ترتیب مذکور  
علاج کنند و مرض منحل نگردد و اما الاصول این نسیمه هفت روز بنوشند پنج از خرد و قنار آن پوست پنج که هموم الحوس واحد و درم پوست پنج کرفس یا  
و برگ جسم فرم اشبه و سیلیسیه و پنج بر واحد پنج درم مصطک چهار درم تخم کرفس انیسون و در شیشخان بر واحد سه درم مویز بنقه پانزده درم در چهار طرب  
زیره تا یک طرب از لیج آن آید فشرده صاف نموده و ظرف آلبکینه بر آن اندازد آب اگر موسم گرما باشد و در روز یا زنده درم از آن بایک نیم درم روغن سیدانچ  
یک نیم درم روغن بادام پنج بنوشند و بعد هفت روز یک شربت حب مذکور و بند و بعد پنج روز صبر کنند پس اگر مزاج او متغیر نشود و حقه مذکور بعمل آید و مطبوخ  
آن پنج درم تخم خطمی و چندید ستر و جادو شیر و سیلیسیه هر یک سه درم فروزه بوزن صد درم از آن صاف کرده ده درم روغن زین پنج درم روغن قسط و دو درم  
لفظ سفید بر آن ریخته در آن حل کرده حقه کند و بر روغن مجموع در روغن لسان تدبیر نمایند و این سحر و تسبیح کنند نسیمه آن و روغن مصطک و روغن  
بر واحد و ثلاث درم کرفه در آن یکد آنکه بر کلکات حل کرده سه فوه بنهار در مدت شش روز این سحر بعمل آید و یک روز میان معجون نقیرا و ایارج بخورد

در وقت این حقه

در وقت این حقه





ساقط شده بود چون بهوش نماند در گلاب اندک گلاب چند در فالج منع است لیکن بر اطفا بحالات و نفع قلب بصورت یاس از زندگی داوند و از آن تخفیف  
 شد روز دوم شتر و مغز گوی شیرین شش باشد و اصل السوس سه باشد بهدانه در شاهچه جو شانه برای سرفه نفع و تپه استحمال کنندند و آخر روز اهاب بهدانه  
 عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر محض است تسکین دهنده و اندر گاه اندکی آرد گشته و هندی منفع از اصل السوس گلاب و زبان سیاه و نشان عنب الثعلب کین پراشته جو شانه  
 گلفند و اول کرده روز دوم درین منج سلطو خوردن که مخصوص بر اطفال بوده اعصاب افزونند از آن پنج سهل از مویز منق و توله زرقا خشک شده باشد سلطو خوردن  
 اصل السوس گل سرخ کرمی یا شاه عنب الثعلب گل بنفشه شانه بر یک شش شاه سیاه و نشان گلاب زبان هر یک چهار شانه است که یک که گلفند توله جو شانه را در  
 روز دوم تر جدا باشد تحصیل یک شانه جو شانه و فلوکس یا شش شش که در کجین آرد گشته و در غن و ام پنج شانه افزونند بر یک شش کل شده بود لیکن بیست پی اصول که پیش از آن اندازند  
 گل سرخ کل بنفشه و غیره نشان بر در بر است اعانت او در همه احوال اصل کرده باز در روز سوم سهل بر کما و باقی پنج مویز منق و ده دانه زرقا خشک شده باشد سیاه  
 پنج شانه برق شانه جو شانه گلفند و توله او در نفع نفع ضعف سهل و در مویز منق و آرد گشته از آن قلیل سو او نفس کم شده اما بحمت بقایابی ده که بعضی اصل است  
 کسول و سر فرباقی بود سلطو خوردن گلاب زبان عرق عنب الثعلب ق بلوان جو شانه نبات خاکشی داوند باز در نفع داده در سهل و در سهل بیست پی اصل افزوده او در نفع سیاه زبان  
 سیاه و نشان کلمی سلطو خوردن عنب الثعلب عرق گلاب زبان عنب الثعلب شانه شربت زردی برای او را داده و کسول آن داخل کرده داوند با سهل سوم بهر فرموده و در  
 در گلاب غرغره با دانی سلطو خوردن گلاب زبان کلمی کسول که گلاب زردی که جو شانه فرمودند ایضا در فالج مع تب عرشاب فصل صیف که از خوردن جو شانه باره  
 بهدانی شویای که بر ترا عمو تپ اشت سلطو خوردن گل نیلوفر که گل بنفشه عنب الثعلب گلاب زبان سیاه و نشان جو شانه گلفند آفتابی داخل کرده توری سفید شده و با  
 و غذا شورایی مرغ و چون باغ مشوش شده بود از ترانه که در لعاب پستان روغن گل قیرو طی ساخته بر سر گذاشتند و فرمودند که اگر در و باغ درم شد اما علاج خواهد  
 اقوال کا به شش رئیس میفرماید که چون فالج و تب جمع شود واجب است که در علاج فالج تاخیر نمایند و کسول گلفند بهترین در این وقت است ایلامی ذکر کرده که محمد بن  
 زکریا گوید مغز گوی را در دم که سبب فالج آورده و شش حرارت مغز بود او را ایارج فقیر او دم از تب عظیم بر داشت پس بحکم تداوم بر طب علاج کردم شفایافت گلابی  
 میگوید که بعضی اطباء بر فالج با استعمال انواع اشیا باره بر میگردد و از دست ایشان بسیار شنیده ام که اگر انواع فالج از ترانه فراغ میباید در شکر فالج بود و قاروره  
 سرخ و طباق صوم گلاب و محمد بن کریم شربت ابراهیم وضع سرکه زیت و حلوس آب سرد او را کرده و شفایافت و در بعضی جهات نباتات جماعت غلغله بود که  
 بر ایشان باران افتاد و فتنه صحبت یافتند خضر گوید که اگر فالج لشکری قوی تب حرارت یار گردد علاجش مثل شربت بنفشه نماید شربت لیون مخیره بنفشه استعمال عرق  
 گلاب زبان شربت اردو و اجنبالنه سخنا کند تا اگر حرارت ساکن شود این را لیس گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود او را کسول حرارت شربت سیب یا چوبین  
 نماید و غذا فرود زریج دهند و هر گاه حرارت تسکین یابد ابتدا علاج فالج کنند طبری گوید که نوعی از فالج است که باوی مزاج مغز گرم میشود و امواج  
 باز میگرد پس اگر مزاج عقب فالج گرم کرد علاج فالج نیز که باقی تصد تسکین مزاج کنند تا سالم شود و در بعضی احوال نگر و در تسکین چوبین لعاب منجول و آنچه دانه و با  
 بنوشانند و غذا زیر ریایات فرود سازند اگر قوت اطاعت کند بهر سفر عرقه لینه قضا کنند مثل چغندر و در طم و زیر کتان خار خشک با بونه و کسول الملک و بجز  
 و بیوش شکر بوق و روغن خرمی و روغن یا همین هر گاه برض تحمل اشیا ندکوه نباشد موقوف دارند الا از تنقیده او بجنه لینه شربت اطاعت قوت خائل نتواند و کسول  
 مزاج تعدیل او و تقویت مزاج و باغ او بر روغن گل مطبوخ با سرکه کنند نوعی که یک پطل صغیر بر کبابه در روغن گل خالص آتش نرم جو شانه در روغن باند صاف کرده  
 بر سر نیند که این تعدیل مزاج کند و باعصاب حضرت نرساند و اگر را می آید تب معطیان روغن گل روغن بنفشه آب عصی الراعی و آب جلاده که در شیر خزان محمد  
 یا مفر از آن منع کنند و این طریق حفظ حیات او نمایند پس اگر مزاج با عدال آید علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد ترکیب دهند و اگر مزاج اعتدالی نیابد بر نظر  
 مذکور زیاد کنند چه حفظ حیات اولی از معالجه علت با این حال است

علاج استر خاوندان و مورو در مورو

اگر استر خاوندان نباشد فصد کنند و خون بر فعات گیر با خدایا تمام لعاب بنوعین خلطه درم باقی تداوم هر چه در علاج امراض عصبی عمومی گذشت بحسب احتیاج بکار بند

فصل هفتم در بیان ال بود و قوت نیز مساعدت کند باید که اول  
 و آنچه در علاج فالج با حرارت مسطور شد عمل از نه و صاحب اقتباس کند که اگر سبب خون لغبی بود فصل هفتم در بیان ال بود و قوت نیز مساعدت کند باید که اول  
 فصد قیال کشاید و ماشه جان روز اگر ممکن بود پنج شش روز غذا و دانه نگیرد که روز چهارم خود بخود جهت که سبب قیاح سده میشود حاجت بندیری دیگر سرزنی  
 و بعد از آن غذای دهند که بخور لطیف باشد و در تر قوی بود و خالی از قیاح هم نباشد مانند شوربای کچک مرغ که چند روز در آن افتاده باشد بانان نکند و بند برود  
 و روی غن گل بانگی روغن شیخ صنعا آن میخیزد و بجای آب بر گل باغی ق ق شاهره الکفانمانند و اگر حاجت تمهینه آید سهامات مناسب آن مع مقویات مانع  
 بجا نبرد و اگر سبب قطع عصب است و اگر سبب هم گرم بود که در رخاغ واقع شود فصد کنند اگر لانی نبود و گویند که تا غلبه خون مستحق نشود فصد اقدام کنند  
 و در ابتدا فو فل صندل قاقیا ماشا و دیگر و ادوات مثل کشنیزه و برگ کور و خرمید هر چه از آن بهر سبب آب عنق اشک گلکاب ضما و نماند و آن خبر که گوید که گردن  
 باشد و اوج استعمال کنند که بعد تنقیه زلط خالقه زنده بر جرد اوج و مرغی باشد مثل آرد جو و نیز تر روغن گل آمیخته لعل آرزو در آنها و اخطا طم حیات  
 سحلا چون گل غطی با لونه و برگ چند بار روغن گل موم صفت آمیخته استعمال نمایند محل استعمال بن اضمه و دم دست نه عضو مسترخ و اگر گرم بار باشد  
 بر عضو تورم حباب خار سید خشک جوز اندر روغن ان جنید بیشتر شبکی در روغن قسط که موم پایه در آن گذاخته باشد آمیخته استعمال کنند و نمیدانند  
 حرمل زبیره کا و جرب است و در روغن صلب داوی استن صغیر و آرد متروزی خطائی کافح و اگر سبب تبر خاضره و سقطه بود آنچه دفعه کار  
 شود و دلیل کستن عصب است و آن لای علاج بود و آنچه اندک اندک و بعد یک و زیاد و سه روز ظاهر شود بر دم عصب انصباب مواد دلالت کند درین صورت  
 تنقیه بدن کنند فصد مسهل او و حمله و مقوی چون مروجا و شیر چند بید تر و فو فو با موم و پایه روغن گل آمیخته جای سقطه یا فربه و بعد از آن عصب  
 منلاج بجا بند و گل سرخ فادانیا قطع نمیکند و شغال مومیائی و اربانی رفت روی بر واحد یک شغال برگ کور و معات هندی یعنی سید و لکری برک و نیم شغال و سیا  
 و زفت را در روغن گل بگذارند و باقی او و بکوتنه خیمه آمیخته روغن بان در روغن زرد و بر یک و قیاسی نیز ترا مثل مرم شود و یکم بر موضع نهاد و در آن نیز نافع است  
 او بنصوبه گوید که اگر فالج از فربه افتد عضو کینه فربه واقع شود این ضما و کنند و غلبه الجمان حباب الخب مغز تخم بید الخبیر مثل سیاه اشق پیدای موم روغن سوسن صاحب  
 کامل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعصابی باطن ذکر کرده که شصت رافقتان حمل زخمو و بصر و نصف وسطی گوید و اطبا معالج او باصناف اضمه بر  
 انگشته اگر زنده و محبت نیافت و من سبب پرسیدم گفت که در سفر میان زمین روم و شام از چهار پایه افتادم بر دوشانم زمین رسید پس معلوم کردم که آفت بعصب  
 رسیده که از آن حسن این انگشته رسید و آن بعد فقره سالجه از فقرات گردن رسته و خرج آن عصب درم در اول امر لاق شده پس همان مرا هم بران عصب درم شفا یافت  
 و اینها ذکر کرده که دردی از مرکب فقا و ولشت او بر زمین سید و روز سوم صورت او ضعیف شد و روز چهارم دست او ضعیف گردید و پایهای او مسترخ گشت و بدن  
 او را آفتی نرسید منفعات او باطل نشد بر آنکه آنچه از رخاغ بعد گردن است تمامه مسترخ شد و باوی عضلات مابین اضلاع مسترخ گردید پس اطبا اراده کردند که او را  
 و ضعیف بر پایهای او سبب استرخائی آنها و نیز خیره او بسبب لعل صوت او گذارند و من از آن منع کردم و قصد علاج موضعی که بدان آفت رسیده بود کردم و بعد از سه روز  
 تخفیف یافت و درم نخاغ ساکن شد و او از حرکت پای او ایالت اصیل رجوع کرد این بود آنچه جالینوس ذکر کرده و من راجحان بخانه علی بن موسی حاجب آباد  
 غلام او را دیدم که از چهار پایه افتاد و در آن روز در روز و درم فرسوس نشد و روز سوم دست راست او مسترخ شد و حس حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت  
 بعصب رسیده که بسوی دست آمده یا از دم یا از انصباب شده که چیزی را مسدود ساخته و حال او را بوضع اضمه محمله مقویه میان کتفین او کردم و در اندک ایام محبت  
 یافت صفت ضما و ذکر گوید که حباب الخا قسطا کتار کند بر اجاره درم سبب یا بسبب یا نرزه درم صبر ملی اهل جوز السروج کل سرخ شب بمانی بر فراخ شست درم غلا  
 چند بید تر و اجد چهار درم و دروناش درم ففضل ابک گلنار قاقیا سنبل هر چه از این درم صطک شونیز بر واحد صفت درم همه را بار یک ساخته با موم روغن  
 نارین یا روغن قسط گذاشته بر موضع ضما و کنند و شخ میفرمایند که در شتر خاک از صدمه افتد علاج او و شوا رست اگر گرفت بسیار بعصب نرسد بشود اگر عصب بسیار  
 گرد و امید بجات نبود و آنچه از آن امید باشد واجب است که در آن ابتدا انقباض کنند و به حال معالجانین طور نمایند که نظر کنند که آیا آن درم پیدا کرده است یا جذب باد  
 علاج حسب حاجت نماید و باید که در علاج این درم صغیر که بعارض شود وضع او بر موضع فربه و بر یک از آن عصب اجفوف منلاج آمده باید کرد و اما نهادن او و بر

عقود منقول فح منتهی بکند بکار طبیبان آن بالای مسابقت اعضا واجب است بر حسب که مقصود از آن و مانع ورم باشد یا تخمین تبدیل مزاج و کاهلی احتیاج  
 می فکند که قریب عضو مفروض شود و از آن خلل مجامع منتهی تا حدی از آن نمی ایضا هر بدن کند و اگر سببش دال قفا شود بر دقت قفا بر او از آن و بقول شیخ فایح  
 حادث از زوال قفا در اکثر اوقات باشد و اگر خلط غصص سبب باشد تبدیل مزاج متوجه شود یا غصصه قافیه بجهت خفا و کند و مفصل را به شرح آن و کند و اگر فایحه نشود  
 دهند و اگر از خلط جو عضو باشد تطهیر او نمایند و اگر سو مزاج ساخته باعث این مرض باشد بر پیش تبدیل مزاج عضو است با غصصه و کمادات او این معاینه سخن  
 بزوی که در علاج امراض عصبیه بار و سافج و یا سس سافج مذکور شد و علاج سو مزاج بار و سافج سهل است بخوردن او و دیگر گرم مثل تریاق و شراب و لیبوس اکل شود و باشد  
 که غما و دروغنهای گرم کفایت کند و آنچه از این نوع لیس آب سرد و یا شادوری در آن باشد از برای و حجامت علاج تمام است اگر از حرارت و پوست باشد حفات  
 عضو بر آن لالت کند و تطیب با غصصه و اثر سرد و املیه نمایند بزوی که در علاج امراض عصبیه یس گذشت علاج استراخی باین جنسه گرمی نشانه و جز آن سبب هم معافه گفته  
 و اگر استراخی برانی باشد و غنهای متدل الحار و چون غن با بوزنه گرم سوسن سوسن و سیدان و ناردین مالند و که لالت و دیگر مقوی عضو مانع انقباض است و بوزنه  
 اکلیل و مرزنجوش و رب السوسن آب کاسنی و مانند آن که قدری برید داشته باشد آمیخته نمایند مفید و در غن با بوزنه خوردن ایدان مجرب است و گویند که در غن بلسان ایدان  
 منفعت عظیم است و خصوصاً بگاه یک جزو او به چندان از غنهای کوره آید و در این جمله بعد از فح و تنقیح استعمال کنند که تجلیل لطیف و بقای غلیظه از ماده خوبه نفع  
 را آنجا که ماده بسیار غلیظ باشد و اگر حرارت مزاج و کلهی بول باشد از مسخحات احتراز کنند و بقول شیخ در فایح حادث بعد از فح می کنند و ای جزوی که در فایح کتب است  
 و او این که شد از قوه اکثر الکیب نباشد مثل و غنهای مذکوره سابق در غن جزوی در غن احتراز صمغ بلاطه هر چه بهر بنا خاصیت نافع یافته و خلقی کثیر از ایشان  
 بجز برای مقوی مزاج و نافع ماده ارتفاع یافته و علاج آنها که با دویه حار کرده شده بود عرض زیاد کرده بود و این بهر آن بود که ماده قریبه بدان بسیار تبسط میشود و چون تبرید  
 عضو کرده شد عضو بیروت قوی گشت و حجم ماده کم شد و نوبت متلاشی شدن او رسید و واجب نیست که با غصصه و تسخیر ایشان کنند بلکه احتیاج است که ماده مغزات  
 مثل با بوزنه و اکلیل الملک مرزنجوش نخاع و فویج باشند و بدان دیگر ادویه که از ادوی تبرید باشد مثل السوسن تخم کاسنی و غیره نیز مخلوط سازند که استعمال آن شایع  
 بسیار میکند هر جوی گوید که اگر استراخی از شیخ و خلط تولبی مرکب باشد پس نگاه کنند که شیخ امثالی با استراخا مرکب که در علاج واجب است یعنی آنچه در فایح لغوی گذشت در عسکا  
 منقحه صمغ مرکب زاده یا بنده و صمغ صمغ کبریت و شنب حافر قفا و خردل مورد خشک استند آن غما و کند و اگر شیخ سببی شد نظر کنند که اگر استراخا قوی تر بود  
 اشیای صمغ صمغ مخلوط با بعضی اشیای لطیفه مع دگ شد یا استعمال نمایند و اگر شیخ قوی تر و غالب باشد اشیای مزه یا لطیفه مخلوط با بعضی چیزهای صمغ صمغ مع دگ  
 لاین عمل بر در کاه و شیخ و استراخا در اعضای مختلفه باشد و در اعضای مسترخا استعمال و دگ قوی و هر چه در غن قسط معلول بانگ بورت و استراخا باید که در آن یا شیخ  
 که در اقی سر مثبت مرزنجوش و بر پاشنه برگ خار و برگ گنجانست و خیری و مانند آن بچته باشند و عضو نطل کنند و اگر موسم گمانا شد چشمه کبری غسل کنند و اعضا لطیفه غما  
 بزنند و در اعضا تشنج صمغ لینه چون صمغ و حمل از لحاب نبر کتان لحاب بلور پیله و پیکان مغز تا گویم و موم و مانند آن از صمغ لینه که ربالک را مصلحه کور کرد  
 استعمال نمایند و اما علاج استراخا و خلط حادث عقب قول شیخ است و صاحب با دوا بان معتدل باد و دویه تنخه بخورد و می و صمغ بلاطی ارتفاع باید و فوس گفته که بسیار  
 از ایشان با اشیای مقوی و اندک مبر و منفعت عظیم یافتند و من این نوع بد و سه کس بدم و ابوال ایشان مدام بکنین بود و اطبا مبادرت به علاج از چیزی بارد  
 نمیکند و در دوا آن ادویه حاره و تندین عضو در غن قسط او امت نمودند و در امراض حاده مملکه ایشان اعراض شد و من معالج ایشان بالمش و غن مثبت و در غن  
 بنفشه یک جزو و عضو و نوشتانیدن آب و یوان و ق چل درم فلوس جیا شنبه نعت درم مالیده در غن داف تمسیرین متقال بران چکانید و در غن از شیخ فایح در غن

علاج فایح و بابی

بعضی متاخرین میگویند که گاهی هوای متعین در فایح میگردد و علامت فایح و بابی اینست که یکبارگی در عالم بسیار افتد و خصوصاً بجانب قلب عمومی بداز و این آید  
 مع سرخی چشم و بهوشی و زبانیان اول تو زنگاری و کراتی کند پس فایح افتد و همه آثار مذکوره بهر لحظه زیاد میشود و اکثر در زوال بسیار کثری برگ مفاجات میکند  
 و یا بوزنه چون از ایام مذکوره گذرد بصحبت ایجاد و اکثر اشخاص را چنان اتفاق می افتد که اول اندک صفرای کراتی قبی می اندازد و همان وقت بهوش میشوند و بعد

















و این صفا و نافع است بکثیر و بزرگتان حلیمه و واحد یک جزو بار یک بسایند مثل مرم شوره و سپه بلسه و خرد مغز و نخل و ساخته اندک کثیر اسوده آمیخته مثل مرم سمانه و جفت  
 تشنج صفا و نماز و هرگاه بعضی وقتان لیسیت قبض کرده و کثیر لظیف خیاره و شنبه و زعفران و طلخ عناب پستان بالیده باید کرد و خدا باید که با آنچه حلال بود می خوردن کاف  
 خناز و لحم خانیض و اسفناخ و سمرق و چغندر مطبخ و زعفران با دام و ماهی و ماضی باربی و مطبخ بطور سفید باج با جیره معمول از مغز گندم بشکر طرز و دروغن آ  
 و بیضه نیم برشت باشد و از فو اگر آگو و شفتا لود و انار شیرین و مانند آن هندی از شیبایی یا بسه مثل سرکه و کسوه و نمک و نمک کندن چغندر می و آنچه فندک  
 که ترطیب آن با شیبایی و مطبخ مثل لوشیدن شربت خشخاش و شربت بنفشه و خمیر آن را با آب کثیر شورای لخم چرب فراخ و جسد حلال طویق و طلخ بر کاف  
 و برگ که در بنفشه نیمه زعفران و برگ خشخاش و برگ چغندر و لظون آن ترنج حقیق آن لظیف و طی معمول از روغن بنفشه و مرم سفید و کثیر باید کرد و لخم  
 سرلیح الا نه تمام مذکور بخورد و آب نیگرم بریم بریزد و شربت بخورد و از تخم کبوتر در ترست حلیمه که گوید که آنچه بدان علاج این کنند است که اگر  
 فراخ طویق و کثیر لظیف بر روغن بادام خوش بر روغن بادام خوش شانه و ترطیب اسی و کندن و اسفیدجات طران آب اکارج مطبخ کچو و گندم و زعفران گندم بریزد و کثیر مرم و  
 از روغن بنفشه و سنیله آن آب برگ خشخاش و آب حلیمه و لعاب بزرگتان سفیدی به فیه سازد و مثل مرم ساخته و عصفه و تخم کبوتر آن نماید و از لخم  
 جلوس آبرن آبهای مطبخ برگ بنفشه برگ خشخاش برگ خنازی و بالوسه و طرب نیلکوش و مانند آن که در آن لزجت و رطوبت باشد باید کرد و موصوف را از موی  
 مفرط و حار و مفرط و خنک و در دوازده جار و اغذیه غلیظه منع کنند و ندیم حذاق الطبار که بمجازه این حلت بکس که کام طمع صحت آن کرده باشند که سالم  
 آنچه در او این مریض عمل کنند است که تعبیری نمایند که در حال خود باقی ماند و عضو لاغ بسیار نشود و این سیار صاحب این مرض را او با حفاقتان از او بان  
 مثل روغن خیری و روغن بنفشه و روغن اکارج و مانند آن با ضافه میاه محله می کرد

علاج تشنج اندکی

در ازاله و منع سبب ذی کوشند مثلاً آنچه از شرب چیزی سمی یا لیس عترب و غیره باشد بخوردانیدن تریاق ثمانیه یا از لوبه کباب غذا نخورد آب بهر چیزی که در  
 سموم خواهد آمد علاج آن نمایند و آنچه از لظیف حاد بود و بنفشه و برتر عضو باضده و نطولات و اوبان و غیره و با آنچه بهر تشنج صفراوی مسطور شد بر دانه و آنچه از روغن  
 عارض شود و تبسکین جح و قطع سبب آن کوشند و آنچه از بر دشد بود و روغنما و نطولات و کمادات گرم بکار برند و ادویه حار خوراندند و هر چه بهر دفع ضرر رسد  
 آخر کتاب گفته آمد استعمال نمایند و آنچه از مرم قطع عصبیت از بی رنگاری یا از انصباب صفرا و در مرض بهیضه یا از امراض اعضا عصبیه از دیدن  
 عارض گردد و تعبیر بر یک مضمون بیاید انشاء الله تعالی و آنچه در شکر که هر نوع که باشد اولاً علاج آن عضو بجلان مخصوص او و بعد از آن ترنج عضو  
 تشنج با بدان موافقه نمایند و اگر از مشارکت معده باشد مهارت بقی نمایند که گاهی صفرا می ما و یا غلط عفن بر آید و فی الحال صحت یا بد و در دیدن مثل  
 و اخراج آن اولاً آنچه به مضمون تقویت معده و اسعا و تعدیل مزاج و دفع و ترنج عضو تشنج با بدان ناکسینند

تشنج اطفال

تشنج نیز باید که اگر تصبیان را در حمیات حاره خفیه و غرض شکم و در بوی و کثرت تشنج عارض نشود و سهل الوقوع در سبب سهل الخروج از آن میباشد و کذا  
 از تشنج یا لیس عترب خلاصی می یابند و باشد که طفل را بعد تب حاد مخرج تشنج صعب فتد و خلاصی نیاید و طفل که از بیفت سال تجاوز کند و از تشنج نمی افتد مگر  
 از تب بسیار صعب و صادک مل گوید که اکثر تشنج املائی عارض میشود و تصبیانی که شیر غلیظه بنوشند و ایضا این بسبب کثرت تناول اغذیه ضعف عصب  
 نیست آن سهولت تمدد او افتد و از صحت ایشان سهل تر باشد و از امور داله بر جود تشنج تصبیان تب حاده و دانه و سه و تر قبض شکم و زردی رنگ سیاه  
 زبان خشکی آب من تمدد جلد است با آنچه تشنج که با اطفال عارض شود و حسب سبب املائی میسبب اندکی آنچه گفته شد استعمال نمایند و در طفل بسیار خرد و ترتها  
 و آید و اسپند و پیریزکنند و روغنما و صفا و یار بر اندام طفل بکار برند و ایضا املائی با دوان و داشته عصب الثعلبک داشته عود صلیب نیمه داشته چوشانید و گندم توله  
 بالیده صاف کرده بطفل فینند و اگر تب پاره باشد اصل السوس و داشته عناب و انه عوض عود صلیب مذکور که در املائی شیانات گرم حمل آرزو روغن غلیظه



قلت قوت یا وجع او واقع شود و چنانچه کسی این برکت بشناسد یا چیزی گران بردار دیا بر پشت بار گران نهد یا بر زمین سخت بنجد و عضله کشیده یا کوفته شود یا ضربه مستقیم کوفته  
عضله برسد یا قلع یا حرق نار موجب بود و گاهی با وجود این ماده بسوی آن بریزد و یا برنج غلیظ محمد دوران تمسک کرد و یا از دیگر اعضا و یا در پیچ که شنج خاصا عضله می وی  
روی بود تمدد که سبک نامان یا الب فتنه زردی باشد و گاهی از گراز نوع روی بسوی بوجیمات لازمه مع تعلق و گریه و پنهان افتد و آن رنگت و دوه من لب  
خشک نامان سیاه و شکم قبض و جلد خشک تمدد باشد و این روی است و سر گراز که از زردی سر افتد و با آن فواق یا مضمض اصطلاح عقل بود قائل باشد گراز اکثر  
بصبغیان عارض شود و در هر قدر که طفل خردسال باشد بر آن عمل بود چنانچه در تشنج گفته شد و اکثر پتیز از گراز اختلاج و جرسج بدن فعل آن فعل کلامت در  
زبان صلابت در عضلات و در ناحیه قنار طراکه گاه و عضله اللع و خارش بر تمام بدن که از خارید نش لذت نیابد عارض میشود و صاحب بلیا یا قوی احتشار انگاه در  
بولیم آید و در پشت قشر بره معلوم شود و چشم تاریک گردد و بر سر گردن عرق آید و لذت بردودت تمدد و قریب کند و هر گاه که از تمام ابتدا کند و ندان بر سر کشید و هیچ  
فرد و در روی سرخ گردد و در شدت کند چشم زرد و در برهم زند و اشک و آن شود و بعضی گویند که در ابتدا ای این مرض فواق و فرج در بر سر و کتفین پشت  
و بعضی را عارضه عارض شود و علامت مطلق تمدد آنست که عضله متقبض نشود و علامت دیگر تمدد آنست که اگر گراز در قلع بود روی چشم برض  
مثل مخوق باشد یعنی وی سرخ چشمها بر خاسته و گاهی وی مائل بسوی یا سیاهی گردد و در هر بسوی پیش کشیده بود مع کشیدگی گردن که بچوب راست میل کند  
پس اگر تمدد عضلات و جوف کتفین افتد یا خندان است و نماید اگر در عضلات صدر و کتفین هم رسد چنین نفس عارض گردد و اگر در عضلات مثانه هم رسد ببول گردد  
قادر باشد و گاهی ملازده ببول کند و گاهی خون بر اول آید بنا بر اینها عروق بسبب تشنگی اصطلاح و گاهی فواق عارض شود و اگر گراز بسوی خلف باشد سرد  
شانه و باز بسوی خلف کشیده شود و اگر تمدد در عضلات معانی مستقیم عضله مستقیم هم سرد برانی اراده مسدود گردد و با نسد شود و قوی بجم سرد و تمدد  
هر دو جانب بر اعتدال و سرد و وجع و نامیت بول اکثر نفخات در آن دوران فتادان از چار پائی و در عده تمبول نقیاض عضله ترکیب شدن و در باره بوجیب  
تلمبه سرد و اکثر قوی عارض شود و هیچ قوی از انواع گراز خالی از بیرونی و در خاصه میان کتفین نباشد و قناره صاحب بین مرض قیون و بفضل و صفت ارضی  
و مزین شناخت اقسام تمدد و گراز طبع بسوی ایذائی و در وی بر قیاس تشخیص قسم شنج است علاج قبول شنج علامت شنج چندین علامت شنج است مگر آنکه در علاج تمدد و گراز  
از علاج شنج مبادرت کنند و در اینجا محاسبه ملاحظه بر اعضا اکثر از شنج استلالی استعمال نمایند برای طلب جمع حرارت و آنجا که علامت علامت علامت خون  
و اتسالی آن متعین گردد و احتیاج بشرط باشد بر عضل گردن و فمات و شتر اسید استعمال نمایند و هر گاه بدن صاحب از از شدت در و خواه از علاج عرض کنند  
باید که از حد مبالغه زینت یا غیر مبالغه کتف کنند و نگذارند که حرق بر بدن او سرد شود و موصیای ذیت گردد و در زیت میگویم نشانند که قوی تحلیل است  
و اگر از کتفین او برگردان و جادو شتران که در کتف است و در ایضا حکایت استعمال کنند و بهترین شیا تمدد باره و طباب چند بر سر است باید که نفخات متفرق بر بدن و آنها  
نمایند و بعد طعام کباب بر یا کباب عین تدر در گراز زردی و فتنه کی افتد تریاقات و او دینه حاره کحلله مناسبه بخوراند و بقول انطالی شرب لیونذ و مقل و صغر در گراز  
لفح زیاده از شنج است و آنچه در علاج گراز و شنج بسیار نافع بود و طبخ شبت است که در آن کفتار یا بچه سنگ یا باه انداخته نیز تا ماهر اشود و بسیار در یک وز  
و بار در آن ششید و زرد بر آید و بالیدن روغن سداب مع چند بیدستر و کداسیه کوز و گوزن شیر خرس کفتار و گراگ و سل تنه ایابا و دینیز نافع است و بعضی گویند  
که درین شوم قدر روغن است و اول کرده الیدن نافع گراز و تمدد دست و حقه بر روغن سداب مع چند بیدستر و قنطاریون جمیع جمولات اذو عمه حاره که در آن  
و شحم حنظل نمایند آن باشد فید بود و اگر از حقه سوزش مفرط در انجا شود و بعد آن شیر خرا روغن زرد یا پاپایه تنه ایابا که از شوم مذکور است که در کتفین و کتفین  
را غدا میدهند باید که لقمه بسیار کوچک بنویسند یا بشه نیم برشت خوراند و یا حریره فریق یا آب گوشت بنوشانند چه بلع برشتان متواتر یا بشه و غذا از شیمی می  
مادیت زیاده میگرد و اعضا و قناره بر روغنهای مناسب است که در سحوطات و عطوسات استعمال نمایند و روغن حنا از روغنات نافه است و بهترین سحوطه  
و مویا کتفین و غنهای مناسبه قوی تب با طبخ فزل تمدد و گراز طب است و اگر حرکت گردن در و شنج عضله بر آید که گراز و جلیق آن باشد لیونذ  
بنفشه غلبه شنج یا در آن شنج کاسنی خبازی میزیند گل سرخ گاو زبان چوشانیده گلفند و اصل کرده بعد با دیان پس یا و شان افزوده خوردن

منفی که بلخ است و فروس غیره او دریه سفینه نوشیدن نافع بود و پنبه آنه و جاورس نمک طعام شونیز و جوز به او هر احدیک که او را بر یک بافته دو تو بسته در غلج  
و غیره لبرش بناده آنرا نموده کمید نمودن سودمندست و ایضا در کزاز ارا اصول خوب منفعی در ناع بعد نوشتانیدن شمد در عرقیات پنجمه بدهند و اگر نوز  
گردن بگواند توین نماید و تریاق فاروق همراه ارا اصول بدهند بعد با دیان پنج با دیان پنج قطن عرق کاز زبان غیره نوشتانیده شمد اعل کرده  
بنوشند و بر عرق چند میدستراش نماید هر گاه گردن بکشاید و بکرت آید جاست برگردن مع الشرط نمایند و اگر در کزاز بعد چهارم هم سهل معمولی نهند و آنکه  
در گردن عارضه در کوش ران باقی ماند همچون سورنجان همراه عرقیات و مسند و اگر بعد وضع عمل سبب نشین آب سرد بسیار کز از پدید آید و بر فصد  
استحال جان اراقی صبح شام باش و غن قسط مبرای و انطالی و روغن بابونه نیم گرم در شاز زوده و وازده بار سودمندست و اگر سبب سبب حنین باشد اول فصد  
صاف کنند و بر ارا این مطبخ نوشتانند شکله امشبع فوه با دیان با در بنج و عنب الثعلب است بخ با دیان پوستی بخ کاسنی بخ از خربزیه کاشته پوست خیار  
سه لبر پوست جز یک نیم لبر بسیارشان بخ کز اینسون هر یک هفت شمشه میزنند سه لبر کفنه عسل چهار لبر الیه صاف نموده بنوشانند و غذا شو با می ناع بنام  
و بنده حصول نصح و دارو خون شود و بعد بنقیه بدن و ناع بکوب مسله مع اصنافه برگ سنابک نیم لبر در یوزد خطائی نربد سبب یک شمشه نیا شمشه هفت تو له  
ثبته نیا چهار لبر عرق بادام هفت شمشه نماید و بجای آب عرق با در بنج بنوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح برید همچون سیر حلوی خان نه شمشه و در قطن  
یک عدد پیچیده و آن نوز بعد مشکله امشبع تخم قرطم تخم خربزه با دیان هر یک شمشه اینسون چهار شمشه آل السوس مقشتر بسیارشان هر یک هفت شمشه  
شربت نروری حار چهار لبر حرف نه شمشه یا تو درین پاشیده بنوشند همین نمط چهارم هم سهل آید جهت تعدیل مزاج همچون فلاسفه همچون سیر حلوی خان عمل  
و این همچون حلوی خان رنده کرده از بعد بنقیه جهت تحلیل ریح غلیظه معمول زراوند طویل دو تو له زراوند گریه سه لبر تو له زراوند در روغن عقرنی تا قافه صاف هر یک لبر  
زنجبیل هر واحد یک تو له سفیج یک تو له کوفته بنجینه گلاب در نرس گلاب زبان بستی پنج تو له در بنج بر طل آب شیرین شمشه بنجینا بنجینه صبح بنوشانند تا یک شمشه بنام الیه  
صاف نموده جدا نگارند و میزنند بیست تو له هم بدستور مطبخ نموده بر دراضم سانه نبات و آنرا کبری شربت انار و لاتی شصت تو له قوام آورده خمیر  
یک مشتاقان ریخته حل کرده و ادویه نذکره آمیخته در ظرف چینی نهند بر تریه و در مشتاق لبرق ناخواه یا مقبول احوال اطبا سوسه گوید که در کزاز سکنج شمشه  
بر عرق آن کذا تقدیم بطبخ نوز سیاه مطبیت و صفت تجربین شمشه بر لبر نوز با قطن یون قین و یا عاقر قرحا سکر که با دیان کار عر مخلوط با ناع هفت  
و با طلیت بسبب و تریه نیم در مطبیت لعل و با عمل زراوند در نرس لفلعل با طلیت با دیان شکر نیم گرم لعل با طلیت شامه کلون نیم گرم لعل با طلیت شامه کلون نیم گرم لعل با طلیت شامه کلون نیم گرم  
مطبیت نیم گرم مقشتریت طیب نیم گرم سفیج نیم گرم و قیصر شمس عسل یا قسط سبب و یا جنبه سید سیر ربع در هر بار این ربع نعلات یا طلیت نیم گرم  
با اور و یاز از او در روغن کز عجبیت در دو اکل حصیه الثلج بعد شمشه شمشه سود و یا صفا بجزی سوخته او و شمشه کوزن سوخته در هم آب بنوشش تر شسته بعد در ناع  
و یا سکنج قنای او در عاقل طم یا با قیون و در روغن درم و فلفل سیاه هفت لبر و کزاز تر شمشه و یا در روغن شونیز و یا در روغن قنای او در عاقل طم یا با قیون و در روغن درم و فلفل سیاه هفت لبر  
و یا در روغن شونیز و یا در روغن قنای او در عاقل طم یا با قیون و در روغن درم و فلفل سیاه هفت لبر و کزاز تر شمشه و یا در روغن شونیز و یا در روغن قنای او در عاقل طم یا با قیون و در روغن درم و فلفل سیاه هفت لبر  
تر کرده یا قطن نوز و یا در روغن کز عجبیت گرم کرده در شانه پر کرده و یا آب گرم رشتانه کرده و صفا و روغن سداب با و شیر بر محده و یا عود و یا قرح بار که سوسه  
زیت کسه آمیخته بر موضع کزاز و یا روغن سیمین و مسحوط بجزی اصفر و روغن سداب یا روغن زکس یا زهره گرگ و روغن با دام و یا روغن شونیز و یا عجبیت و یا در روغن  
و لطلول بطین عاقر قرحا و روغن آن آدامت مفضخ عجب و کز قنقن متفاطیس دست و لعلیق شادنج هر واحد ناع است این همه الیه گوید که  
علاج امتداد و ناع فلفل غلیظه جفته کنند بعد از آن سهال بدن بکوب مسله و یا بر غیر انانیده و بعد بنقیه کفنه عسل یا نذکره تریاق باب میگویم دهند و کمید  
و معده باب مطبخ مزخوشن یا بونه و اکلیل الملک برگ غار و برگ ترنج سازند و بدن ابروغن ناردین یا ناردین با ناردین و شمشه با ناردین و بصبر و آب مزخوش مسحوط  
کنانند و غذا نموده زهر باج الحوم قنای عصاره و یا سازند و تحریر علاج نمایند که اگر تریاق این مرض فالج کرده محشی شرح سباب بنویسد که درین مرض جاوشیر  
بکسبت بخوراند و اگر حرف فساد معده از آن باشد با دمی شق یا مصلحت بقدر آنه که رسنه دهند و گاهی بصصل بلخ بنمایند تا بلخ او نمایند و مرکی بقدر یک نیم گرم

مدرسه علمیه عالی

باب طبع زود خورند و بر مقدار و غنای آب بجا و شیر طویح کنند و این دو را که از طبع رانایع بود بیخ جاوشیر و فلفل سفید و قسطرچ مسابوی بکنند و در وقت خواب بر بندند  
 و این انصباف نفس نیز نافع است و استعمال تریاق فاروق بقدر کس با آب گرم بعد تقفیه بدن نافع و همچنین در اول مسک جلود و مشرو و لیلوس این در حین خواب  
 تقفیه بدن نافع که از نماید اشق بسکنج جاوشیر مثل حرمل سم خضل صبر تر بر سفید در پوست بملیده زرد از زردت سفید و واحدیک روم صوغ را در آب گند ناهل کنند  
 و او و کبابی را ساسیکه سیاه نیز در وجهها ساخته از دو دم تاسه درم بحسب قوت مرض و حرارت هوا یا بردت آن بدنند و این قیر و طی نافع تمدد و کزاز است خواه از  
 استلا یا زیوست باشد چه کوزن و لبط و مغز ساق گا و قشر و چربی طیعی نیمه بهر اگر داخه موم سرخ اضا فبنمده بر عضو بمالند و این سجون علوی خان اگر بعد تقفیه  
 استعمال کنند درازا اگر از تمدد بی نظیر است برگ سداب خشک چند ستر مری مشک طغیت هر یک ربع درم قنقال از خرد لپنده گرم کریم سکنج جاوشیر  
 مثل از زرق عکال بطم هر یک یک درم هوفان قیون محروث هر یک درم درم تخم شوکه بریضا و متقال تخم حرمل یک متقال خصیه التخلیب درم زراوند درج متقال عاقر قنطاری  
 نمک طرز در هر یک نیم متقال کوفته بیخیمه صمغ راد عرق گل نارنج حل کرده با چهل درم غسل برشند و در طرف الگینه یا چینی داشته تا چهل روز در خاکستر چوب گز درخت نمایند  
 شتریزه از دو دم تا چهار دم با طبع غوی و لسان جنلییا نابا و دایان قنطاریون قیون و بادرنجیو تخم کرفس لیلون هر یک درم بشکر و غسل هر یک نیم اوقه چون اولیه را  
 باریک تراشیده با شش گرم کرده بر موضع کزاز بندند و بر ساعت تکرار نمایند و در شش روز چند مرتبه عمل کنند که از شدید صاحب الفتح بخشد و فرشی گفته که از آنرا فرغ  
 کزاز گذارند تا متعفن شود پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و میدن عین نافع کزاز است گویند که چون میته ساسله با طبع نمایند و عضو طلا کنند خرد و کزاز عینه را نافع  
 و اسکندر گفته که در شش حجازی در کف نافع کزاز است گیلانی گویند که اولاً اعضا منجمه برابریست مناسب شکل مضاد حرکات غیر طبیعی حادثه و اولاً در  
 در غنای آب و روغن قنطاریون یا غنای دیگر نمایند و شربت غسل بنوشند و اگر الهی باشد و حمام داخل کنند و در آن سبب سبب بنشانند و بدین طرح لیلون نمایند  
 باید که تعدیه بخبره معمول را آب خنجر و سوس جو سازند و قیق سرخ لغت و بنوشند که اگر کتیب باشد لیلون باید که بار الشیر استعمال نمایند و حلیه خواب درون کنند و امتداد  
 حادث از استلا یا زوم حار را علاج با سفراخ استلا و معالج ورم حار با دویقه حاصل و نمایند و آینه گاهی امتداد آنرا شدید با عین معده افند و شرب طویح  
 بیخ شوکه بودی تخم شوکه بریضا و تخم شوکه کسره یا آنرا نافع است و حفصه عصاره قنطاریون قیق فقط بنوشند که گاه مرض استلالی بود و او ای نیست که کطویح  
 اعضا ایشان نیز طبعی قنطاریون و نطول بدان نمایند اگر امتداد در پایها باشد مجامع غرقات بنوشند و اگر سرد است باشد مجامع میان غرق و  
 شان و بر فقراتی که قریب ناحیه علیاست و بر فصل که موضع اول بلند تر از راس کتف است بگذارد باید که کسی را که استلالی کزاز می شود در دستمال  
 فصد عرق کنند و بر اعضای علیه صوف در زیت کشته یا در روغن قنطاریون حار مع چند ستر بنهند و یا در زیت گرم بنشانند و بر عصب  
 گردن بریزند و جماعت بشرط استعمال نمایند و مجامع قاره تحلیل می کند و جماعت برگردن و جانبین قنطاریون و بر سینه در مواضع  
 کثیره اعضا و تحت شریف و بر موضع نشانه و کرده نهند و واجب است که اخراج خون از ایشان بقدر باید که بسیار زود بود و اندک در دفعات متفرقات اخراج  
 نمایند و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفته اند که زرا و آنست که استسراج خون کنند که بعد تقفین علامات علیه خون مساعدت قوت و فرار از زیر که این  
 مرض در اکثر از رطوبات کازه حادث میشود و بعضی اطباء و ان بغیر تا مل فصد کردند و بعضی را که گردید

علاج تمدد و کزاز یا پس

استسراج خون با دم شیر بر روغن و ادم نبات بنوشند و لعابات بجلاب لطلوب آب نیگارم استعمال کنند و طبعی استسراج خون بپیمه مبلولان شیر خزانید و مالش بدن بر غنای تقفیه  
 نشو بای حملان با همی رضاضی نافع بود و ضماد از میه لبط و کسان مغز ساق گا و موم زرد و روغن کنجد نمایند و این آذربان علوی خان که در ان حکیم شریف خان بعض  
 تصرف نیز کرده اند برای تمدد و پسگی کزاز کثیر النفع است پله بریزد و کلهر مثل میخ ایکن جو مقفیه و لعاب پستان الیه قطعات که در مغز زود خیا و باد رنگ بود و کل طبی استسراج  
 و برگ خرفه و زرد قنطاریون و بعد از هر یک بقدر معتد در آب خالص آب بید عرق بید مشک کلاقی آب انار شیرین آب بید شیرین هر یک بقدر حاجت بنشیند تا مگر در و پس ف کرده  
 روغن تخم کدو روغن تخم ترنور روغن بادام قدر مناسبان انداخته بقدر و فوجان زمان بگیرد و ربانی نیگارم بعضی انباشتند تا سرگرد و در بعضی از ان برین آرزند





که نقوه که اندر دوازده سال نشود طول کشد از آنجا که مدت شش ماه طول کند و اگر شکر مصلح او نباشد شست و نقوه گاهی مندر زنجار یا سکه قوی بود و مانند آنرا گوید یا سوا و می  
که اول نقوه هم سینه بعد از آن سکه و معالجته را چهار روز خوف بلاکت است و اگر از آن تجاوز کند نجات باید و از نظر سکه بیرون آید و نقوه جانب چپ ستر از جانب راست  
باشد و در بعضی تشخص در مری غیر است که اول تشخص مریض نماید و بعد شش علیل دریافت کنند پس معلوم کنند که نقوه استرخانیت یا تشنجی و این چنان باشد که  
اول از مریض علامات حدوث نقوه یعنی ادراک زردی استخوانهای وی یا خوردن و جلد او کثرت اخلاص در یک نیمه زرد و پسند و بعد از آن از بیمار بگویند که آب رودین  
گرفته بزودیکند در جراخ که مقابل نهد نفی زنگ اگر یک صفحه است برین نیاید و یک یا بنا بر قدر جراح کشنده نشود مرض نقوه باشد و ایضا آب من از یک شق باز تو  
داشت و معرفت شش آهوت چنان بود که اگر او را زد دست بکشند و اصلاح پسند جرح شش دیگر شکل طبیعی و سهل گردد و ایضا نقصان یا اطلاق حسل بجانب  
و شدت اخلاص در آن شق و مختلف مضغ آنجا نباشد و شش از جهت آن طرف بران گواهی دهد و تشخص نقوه استرخانی و تشنجی چنین کنند که بسوی عواس مریض جلد و عضلات  
و وجه نظر کند اگر او اسکل را باشد مخصوص نقوه و در بلج بده مهره و عضلات جانب علیل نیست محسوس شود و در آن نبود و جلد از او جی کردن مائل تصاع باشد و رو  
کردن و بسوی کردن تجربه باشد و آن یک اسفل سترخی و مخدر باشد بعدی که حرکت در آن تواند از او یک یا دو بلان بنظر نیاید و در کمال بود و بسبب نقل زبان نصف شش  
خفک بمادگی آن یک سترخی و متزلزل و در جانب نقوه استرخانی بود و اگر اسکل ربا باشد در اکثر و جلدیشانی شش علیل کشیده بود و چنانکه شکلهای مایل و باطل گردد و عضلات  
روی صاف شد و میل جلد و ششکس نواحی کردن کمتر بود و در کردن اطراف شکل تر باشد و آن آب مریض اکثر قلیل بود و بر اطباق یک جانب صحیح با هم قدرت نبود و بیشتر  
صدراع لاج شود و نقوه تشنجی باشد و آنا ساخت تشنج یا بش طایفه نقوه تشنجی افضل تشنج استنباط نمایند و آنچه از آس عضله کردن افتد تقدم در دم آن باشد جا ایست  
و ایضا این نوع نقوه بیشتر در باطن را برد و علاج در خانه تاریک محفوظ از باد نشاند و حمامه ازرق یا اسود بر سر بندند و در بر و او چوب طرف با بسوزند و جرز با تو افش  
یا تجسین با وج خر اسالی و در دمان دارند و آینه چندین پیش نظر گذارند که در آن ششک بکلف بنهند و از روشنی شدید بآب وان از نهی می نمک جای سرد و کولت با تخم در تخ  
اجتناب از زرد باقی تریز از انقباض با تو اگر که غمزه از زرد چهارم با هم جمعیت و قوت در صدمه حرکت علاج تو می زین با تو در انقباض تنفیه غم استحال از ال اصول جوی غرغره و صوف  
و چون بر وجه علاج مریض تشنجی که ششک حمل زرد باید که با غسل چهار روز ساده باشد بر روی کلب و میوه حاره و نیز درین ایام حرکات خارجی مانند غرغره عطوسات اجتناب نمایند زیرا که  
باعث انقباض است و دیگر که در دمانه جویده خام قوی دفع سیکه و علیظان قوی زنده باعث زیادتی نکایت میگردد و پس جهت استحال او و به حاره شدید حاره ممنوع است اما اگر قوی شد باشد  
و می اسوس که بقیه بسیار نقوه در دمانه و در آن عرق دایان جویده میگویم که سترخی تا نیمه بماند و ایضا گاهی نقوه خفیف چهار روز با غسل داده و نیز تخم از بادین  
نخ دیان بسیار ششک شش اسطوخودوس را ششک غلبه عرق و در میان ششک کفند عسل اصل کرده میدهند و در ششک نسبت مریض پسندند و بعد غسل اسطوخودوس  
عنب شکلات زنج ششک نبات داخل کرده و ششک در دمانه و در رعایت حرارت مزاج گل نقشه شش اسوس گل و زبان گل نیلوفر بر یک یا ریشه موزین نقشه و تولد  
و مریض مذکور افزوده تووری سفید پاشیده داده بعد تصفیح قید ایام بحران سناسی مکی زنجبیل ترید سفید بسیار نبات کشته نقوه ششک ششک تجسین و سخن با دوام افزوده غسل  
میدهند و بعد غسل با مریض اسوس گل نقشه بر یک ششک شش اسطوخودوس در میان بسیار و ششک بر یک یا ریشه زوفای حشک است ماشه کفند عسل سه تولد اسوس  
سفید نخب ماشه داده بعد سهامات برای فتح خفقات قبض فلفله چار ماشه خورائید اسطوخودوس گل نیلوفر بر یک یا ریشه جوشانیده نبات یک نیم تولد داخل کرده و ششک  
و ایضا اگر نقوه پیش و کاذوبان نخب با دیان بر یک نخب ماشه بسیار و ششک نخب کاسنی بر یک کف ماشه جوش او و کفند داخل کرده و پسند غناب گوشت وقت  
ششک عرق با دیان بعد خفیف تصفیح اسوس چهار ماشه موزین نقشه و زانه با دیان نخب ماشه بعد نخب کرفس نخب ماشه نخب او زنده ششک ماشه کفند و گاهی نقوه مریض  
حساب گل نقشه اسطوخودوس ششک جوشانیده شربت نقشه شیره خیارین داخل کرده خاکش پاشیده میدهند روز دوم عود صلیب چهار سنج بگلاب پاشیده  
افزوده بعد موزین نقشه اسطوخودوس گل نقشه نیلوفر جوشانیده نبات فاشتی پاشیده روز دیگر بسیار و ششک ششک افزوده کفند نبات میسکنند باز بر رعایت  
حرارت و نقوه دلی نوباع ابرشیم خام و ماشه گل و زبان اصل اسوس عنب شکلات اسطوخودوس بر یک چهار ماشه جوشانیده شربت نیلوفر و تولد داخل کرده و خاکی  
پاشیده میدهند با نظر اطفال می فرمایند و در نقوه مع الخفقان همه تدابیر بر ستور و ابرشیم خام کافور با موزین نقشه جوشانیده کفند ششک داخل کرده بدیند با کبابه

تفقیه گاهی برای تقویت دماغ و جگر و قلبیه مواد عضو خاص نارغ ایارج فقیر با طریقت صغیر شسته همراه جو شانه جنبه شلک سیاه و شان هویزه سفید اسطوخودوس نبات داخل کرده میسرند و ایضا جنت لقوه و لایح ترایق فاروق بقدر نخود خورده بالاین جو و بلسان عود و صلیب یک یک ماشه عرق گاوزبان بادرنجبویه و عرق واپسینی هر یک چهار توچه شاییده صاف نموده گلغند حسله داخل کرده بنوشند غذا شورایی که بریزد شکله گوشت دراج بخورند و در لقوه استرخانی هر چه در علاج استراحت در تشنجی هر چه در علاج تشنج مذکور حسب بکار برند و ایضا در استرخانی بعد تقویه ضماد بقدر نقل و جوز بود و قسط صغیر نخوش زراوند و نخل و مدحج هر یک یک توچه جذب سترش ماشه مشک عنبه هر یک نیم شقال تا یک شقال در روغن زیتون شسته استعمال کنند و سوط از زیره کلنگ کباب برگ چقدر برابر زیننی چکانند که رطوبات مختلف الالوان بسیار برمی آرد و در سه چهار روز بحالت اصلی می آرد و همچنین زیره هر روز همین اثر دارد و اگر تشنج باشد ضماد از سترخیم بیدار بجزیران کرده سه توچه جوز بودا کلینیم توچه جذب سترک که اگر بنا شد عرض آن زراوند و طویل یک نیم توچه در شراب گندم در روغن راحت برابر رشته پزیده کینه نموده بر جانب علیل گذارند و صبح و شام تجدید نمایند و ایضا در تشنجی که سببش مثلاً بود خواه پیوسته تکمید کمادات مرخیله زنده بر غنمای نیم گرم بر کرده و در زین بر غنمای یک گرم بغایت مفیدست و ایضا بعد تقویه بدن دماغ بحیث تقویه تحلیل شده باقی از سر غراغ و عطوسات و حرکات و غرقات و شمولات استعمال کنند چه احتمال غراغ و سوطات درین مرض واجبست و مضموعات را نیز درین باب تاثیر ظاهر و نفیج حاضرست اما بادست لغراغ و سوطات در ابتدا مضرست لهذا گفته اند که علاج مخصوص لقوه مثل غرغره و عطوس سوطاجعل نیارند که بعد استقرار داده که متوجه بود شرح معلول است بعد تقویه بدن که بغایت سریع الاثرست و ایضا بعد تقویه استعمال و دار المسک و جوارش اسقف و جوارش منترج علی خان و حبیبیاب پیش و افراقی و حبیبیاب بستره قرار بدین معلول است حسب حاجت بکار برند و اگر بعد تقویه بادل بخوراز صغیر برگ خار گن ایونه اکلیل سداب عشبه عاقر قوس هر یک سه توچه جوز بودا اجازت و عرق بادیان دو آنسه جوش کرده در شبانه روزی چهار بار بجعل زرد و بعد از آن گوشت آهوی و با کفشار و پارویه و یا این عویش با گاو کوهی نیک گرفته نیزند که خوب عمل کرد و در عین قسط و راحت هر دو نیم آن آمیخته بدسته آهنی سخت بلینج نمایند و قسط بلخ و با بون و شو نیز هر یک یک توچه که چند بیفت ماشه آمیخته بریزند و گردن در سوطیکرم ضماد کنند بحیث استرخانی و تشنجی برود از حیرات است و از تشنای ترش و نملین شیره و لبنیات و اغذیه بارد و میوهای تری و آب خالص تر از در زنده از روشنی و هوا کردن حرکات نفسانیز تا انقباض مریض حذر کنند و در لقوه که سببش رم عضله گردن باشد هر چه مناسب حال رم بود و در او راه مناسب بکار

ذکر او و مفرد او یونانسه

که لقوه نارغ است تخم نخود و الفرج باریک تمیز در زیرت جو شاییده و شام و تنه سینا و جوز بودا بمصلک مشغفا و غیر شام و شام و شام و مشغفا و سوطا بر روغن بادام کدو حاصل و در مصلح روغن جوز نیز در مریض بر او اندر برست بدی است و اطبای دیگر نوشته اند که ادخال کبکینج و تخم حنظل در سینه و افراش و طریقه تحلیل قطعه پوست فاشتر لقوه و تخم شومیز بریان یا کمر که در زرد و شب چند بار با قطران یا گل سوسن برود و کنگ سق یا خردل تا آنکه طعم سرخ گردد و لطلول مریض خوش قفسل و جالبسکه که در آن خردل کوبیده شده باشند هر روز و اکل چند سیر ستر سه جبهه باب طیمه و یا عود الفرج بعسل و با سلینج تنها و بفقاح از زرد و صحت مطم حسب سخته و یا شمره عدس یا روشن گن آن یا بقدر بلینج آن آن با فرفیون تنها و یا در رم از آن سلینج حنظل و در شق هر یک نیم درم حسب ساخته دیان و یا جوز بودا یا آیزون و آنج و تخم آن یا حمام شنبلیله و یا فلفله و یا تره و یا تخم درم و یا تخم حنظل و یا خردل نارغ ماشه و یا تخم بیدار بجزیره عدد است و در روغن آن یا بلینج عشب و یا زرد عرق بعسل یا با عسل و یا زرد عود و یا تخم شام یا سبب نوق یا عصاره قشالط یا جوز یا زرد عود بلسان نیم درم شتر نیمان نیم درم عسل یک توچه یا سبب الطیب یا سبب شکرک شقال یا در روغن و یا زرد عود و یا شقال یا با قسط سفید و یا ناردین یا زرد کرم یا زرد اسبیون بعسل یا با تخم کلنگ بعسل و یا سیر استانی و یا سیر کبک بعسل و یا بلینج مراخور زنده درم گلغند و یا نامم یا روغن بطیمه و یا بلینج برگ سرد و یا جاوشیره یا سفینفور یا قفسل سفید و یا قفسل از خردل یا بلینج و یا الفیرون و یا نامم افصح مصراع بطوریکه در ترایق داخل است و یا حلقیت و یا ترید و یا زرد عود بعسل یا شنبلیله و یا واپسینی و یا بلینج چاشناب در رم گلغند هر روز و سوطا جذب ستره روغن بادام یا یا سمن یا روغن بادام مخ یا ب زرد عود و یا زرد کلنگ گن و در مریض مذکور یا آب مسطور در جانب صحیح و یا زیره مذکور یک قبضه بر روغن آب کور در جانبی که چشم منطبق نشود و یا روغن جوز در جانب صحیح مکرر که در جانب ایض یارودن

۱۷۹۵۱

عاقوق و آیات صغیر بری ایک جبهه مشک ماروغن پودینه و یا مویز یک جبهه نیز بر مرغون باوم یا شیر قمر تاسه و زویا شونیز در سر که یک شبانه روز تر کرده خشک کنند  
 ساینده بروغن کل استعمال نمایند و ماروغن زنبق که آن یا سمن سفیدست نیزه کلنگ یا زیره خلد زعفران و آب طرک یا خزرة البقر بقدر عدس روغن باوم  
 و یا آسبج طرک یا حمام شیر خرد آبت و یا برغن و یا مویز یا یکدالتک روغن باوم تلخ و یا برغن ضیان یا عصاره قند الحار یا شیرینان یا عصاره عطیشا شیرینان یا زیره بند  
 بروغن باوم یا زیره گوهر بروغن باوم یا فاو زهر جوانی یک صبر بروغن باوم تلخ و یا بروغن زربوش بطور جابج صبح و دوازه قطره و در جابج رض شش قطره و یا بروغن بلسان  
 نیم درم بروغن سداب نیم درم و یا آب شایبالت یک جبهه جابج شیر آب زربوش و یا جابج شیر و صمغ سداب همه بیج درم بروغن باوم تلخ سر زویا که در  
 یک قیرا بروغن باوم یا زره و در جابج نیم درم بروغن باوم و یا تلخ یک قیرا آب زربوش قمر جابج و اگر لقوه شقیقه رشید لاحق شود مویز یا سمن  
 بروغن زنبق سوطا کنند و سوطا و شرب بروغن جوز و یا برغن شونیز و یا برغن آجر و یا سداب یا بروغن قرطم و عطوطوس بچند بیدستر یا فریون و یا نجیل  
 یا شحم حنظل یا مویز یا یک جبهه آب زربوش یا بروغن زنبق و یا عصاره قند الحار و یا کنندش یا بجز دریم و یا تریقی سفید و شرب شحم چند بیدستر و یا  
 یا سمن یا قیرا و یا یا عاقوق و یا زیره و یا زربوش یا شونیز و یا شامسفرم و یا خالیه و غرغره آب زربوش یا تلخ صغیر و یا مویز و یا لوتشاد آب زربوش  
 و یا تلخ خردل و یا ایارج فقیر آب زربوش و شرب غرغره پودینه و روغن آن یا سمنین یا زوفای خشک یا زنجبیل یا یورق و دین کوبه  
 بفریون مخلول در روغن حبه الخضر و یا عاقوق و یا بروغن بطور مویز یک درم بروغن بان یا بروغن شونیز و یا شونیز برغن حبه الخضر و یا بروغن خردل یا بروغن بیدانجر  
 و یا بروغن ضیان یا خالیه یا پیرا شیت و یا بروغن بطور مخلوط بچند بیدستر و یا بروغن بان یا بروغن باوم تلخ و یا بروغن جز نبفت یا در نبفت روز یا بروغن  
 آجر صفا و زربوش برنج درم فریون یا شونیز و یا برغن لوم در ساعت نوح آن یا ماشا و انکباب برنج یا تلخ قیدوم مثل درم جابج و تمام و غیر آن که در قول  
 مستحی در بجز خواهد آمد و مضع و دانا بکنند و یا عاقوق و یا بکنند و یا زنجبیل مصطک و مویز و یا مویز مع کنند و یا صمغ سر و یا زنجبیل و یا بلبله کمالی و غذا  
 بعضی فیر آب بخورد سیاه مطبوخ مطیب بزیت و صغیر و بعد روز هضم اکل حرم آن بصغیر و زیت طیب

بیان بعضی دویچه بند

که سفید لقوه است بعد فایده دادن جز لود در روغن نان ماش سیاه از یک طرف پنجه بر طرف خام روغن بیدانجر یا بروغن کبک که در آن عاقوق جاسوده آمیخته با  
 مالیده برین کردن بر برود و کلید زرد روغن ناچیل تا زوره برود و گردن بالند و لجه پار روز یا نبفت روز و زهر سمبل داده بر جابج تخم سینه که جبهه و جب  
 مقل نیز گویند مداومت نمایند و یا زنجبیل و یا خبث کجاک یا حبث بند بجز درون یا حبث کبک یا زنجبیل و یا زهر و یا زهر خراسانی لبست درم زنجبیل زیره سیاه بر کبک نبفت درم  
 یا صغیر مثقال غسل معجون ساخته یک مثقال درم خوردن نیز خوب است و تخم سن بلخ درم شمس آمیخته تا دو هفته خوردن بعد تقیه نیز مفید قدری شونیز  
 و اسبند در آسبج بقدر روغن حنظل ساینده صاف کرده چند قطره در زبی چکانیدن نیز نافع لقوه و صمغ و شقی و مانع از طوباطاست و لوتشاد آب ساینده چغیرین آمیخته  
 غرغره سازند و زهر بعضی عمل از آن زدند در روغن زرد و قند سیاه سسادی پستور مقرر بچند قطره در آب چینی و جوز زو او تفرل بوده حال کرده بچربت باقی آید  
 و یا بجز که زنده احوال حکما سبج گوید که سبب عمل در ناله درین صفت عمل نمایند و در غرغره زریاتی نمایند عاقوق و زنجبیل زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل  
 بساق یا نازده تشرین یا ایارج فقیر و ماشا پودینه و شقی مع سیاه غسل و یا یکدالتک زریه و یا زنجبیل یا ایارج جالبین لوم و یا زنجبیل که در وقتیکه بسلا نضمیکت کند و  
 انکباب مطبوخ صغیر و سداب عاقوق و آسبج و برگ خار و حنظل با بونبه و کلبل لملک زربوش بعد از آن زیره کلنگ آب چند درم یا آب زربوش آ  
 مرا جابج از آن انبار سوطا نمایند و گاهی بچندنگ مقدار سوج و بعضی آن را سوطا میکنند و بعد تقیه انکباب نجار شراب که در آن سنگ گرم کرده اند از  
 باید کرد و لبند روغن تخیر نمایند و غذا بخورد در باب تلخ ذکر کرده ام بدیند و از آب خالص منع کنند و ما غسل احتمال نمایند و در خانه تا یک ازوم کنند و در روغن  
 مائل جوز و آبگیرند و در نقل بجایند و گاهی سوطا کنندش میکنند و هر روز اندک بلادر می روغن بیدانجر و یا ایارج فقیر بخورند و وضع را بر روغن  
 قسطا یا بغالیه بروغن بلسان یا بروغن بان بالند و ما چغیرین صد غنین فقار شیت را بر سر که گفته که در آن ماشا پودینه و زوفای خشک شسته شده با

در وقتیکه بسلا نضمیکت کند

نیم گرم مسیح کنند پس اگر مرض اکل نشود از سر نو اعاده نماید و از اول قوی تر استعمال کنند و تحریک غلبه غفلت کندش و عطیشتان مانند صفت مسیح و امای مسیح  
 نافع لقوه و فایده مسیح اراضی را در عروق و رگها و استعمال کنند ششمال برگ خربزه که در موضع دغان او بخت باشد تا سده چهار ششمال معتز را در طویل الم  
 بر احد ششمال چنان یک ششمال فنیخه امداران بینی بندد و امای یک مسطح نافع لقوه و با روغ و ذاب عقل و تقویه باغ بقوت کنندش بر هفت جزو فلفل سیاه  
 و سفید بربک و جزو صبر کبیر و جزو شونیز و جزو کوفته بحر برین بندد و یک برای لقوه چند بیدستر تخم فلفل سفید بر واحد ششمالی کنندش در ششمال همزه کوفته  
 بخته و برینی و سفید و گاهی باب خرخوش شسته چهار ساخته آب اذان الفار سوط میکنند بو علی سعیا میونسید احوال است که ملقور نار و زهر مار  
 یا بقیع با و رو کتوبه سدف غر یا میدله تحریک کنند و ایضا غذا بندد بجز یک لطیف کنند مثل خواب نریت و تخفیف کنند مثل غسل و کتوبه بجز کس که اگر طبعت قوی  
 باشد در روز دوم بخته شدید اللغه تحریک نمایند و مبادرت بخور و در ابتدا مرض است که گاهی جذب ماده غریب کند ماده خام قریب تحلیل کنند  
 و لقوه در شش اولی است بلکه استفراغ او بدوای قوی کنند بدوای ضعیف بجز کافی تا آنکه ماده نفع یا بکله باید و استعمال سوسا و اجاد ضرر ترین اشیا است و رو  
 ترین معالجه است که تخفیف ماده و تغایط آن طبعین عصب کنند پس نیز در ادوی حریف کرد بلکه بدان حد اولی است واجبست که معالجه فالج شش چنان  
 معلوم شود بخته سبب نمایند و بخته کرده شده که صاحب لقوه چون هر روز در دم اراج هرس یکتا متصل بخورد اثر قوی کند و از انچه خوب است اینست که تحلیل  
 و روغ بر روغن شسته بر روغ صبح شب بعد از خوردن بخورد و باید که مار اصل از ایشان قطع کنند و بعضی اطباء میبندد که کرده اند که بهترین چیز برای لقوه است که عضو  
 علیا را از هم فاصله از ان چشمی نطفج نمایند و اولای وحشی با این تدبیر خرگوش و کفشار در و راه و نیز گوشتی گوزن گوزن است سوسای امپو و مانند آن که در طبع او گرمی است  
 و واجبست که اگر مرض طبعی باشد شش اولی در مسدود است بر بختی طبیعی برین بندد و اگر نشی باشد اولی ابتدا بتالیس و کنند بعد تحلیل آن اگر علالت  
 غلبه خون ریابد فصدگ زیر زبان کنند و حجامت بلا شرط بر فقره اولی کنند و شک نیست که ماده فاعل لقوه در مبادی عصب و عضل هر جا ثابت میباشد  
 و مانند است که او در جمجمه بر فقرات گردن و در کلته نیز استعمال نمایند زیرا که کیف بسیار از ان بسوی عضل و جمجمه آید و اما عضل جفن ازین جمله است  
 و تدبیر آن تقویه بجزو سوسا و روغ است و همچنین بکشد شک برین فقرات و کله و دلگ آن دلگ بر نیز و خصوصاً بر گرسنگی شدید و ایضا از انچه ملقور را فایده  
 او است ششترین روشی لطیف و واضح مذکوره بسر که است و خصوصاً چون مان سر که لطافات بخته و یا در سر که زودل سوده باشند که این بختی است و انگباب  
 بر طبعی شش و عقیدوم و تحلیل غار مانند آن کنند و زیرا و مثل چوب طرفه و مثل بسوزند و چون آنرا در وی نفع کند برگ پس گوش را در داغ نهند و باید که  
 تکلیف غرغره بیشتر از او کنند و مضموعات خاصه و جوار و عاقر قوا استعمال نمایند و از مضموعات ایشان بلبله سیاه است و باید که مضموع را در شش علیا کثیر  
 و در خانه تاباک کشند و نیز بر کله که باشد و طبعی باشد یا که آب شهبان یا خرخوش یا چشند ریاب سکنجین حل کرده بر روغن سوسن یا فریون مقدار عدس درین  
 سوط کنند و معالجه نیز بجزی منقی آن که در علاج اراضی اسنخ می مذکور شد از سر و ج باید که در از عیال سات مجرب برای آن رته است که آن بنقد میبندی است  
 و فایده یوست بالای آن اذان الفار و عصا رة قشار الحار و عطیشتا و گاهی این بجزی مسخن مسخ عطیشتا مثل چند بیدستر و شونیز و غیره مخلوط میکنند و  
 افضل سوطات آن آن ان لغات است و چون بوزن یک گرم از آب او و یکد لگ سکنجین و نیم گرم زیت سوط سازند نفع کند بلکه در پنج روز صحت کل بخته و گاهی  
 اثر نظر کردن و اتم در آئینه تکلف میکنند پس در و سوسا میکنند و بهترین آن آئینه مشوش نظر در برابر وجه است و آن آئینه چینی است و چون صعبان را  
 در آخر مسیح لقوه بر ششمالی ایشان در اطریفل صغیر است تا هفت روز بخورند و غذا بخورند و آب بند صاحب کل گوید باید دانست که علاج لقوه مثل  
 علاج فالج و تدبیر صاحبان این مثل تدبیر ارباب است هر گاه ماده فاعله بر و ماده واحد باشد و آن بلغم و روغن است و فرق میان هر دو است که ماده محدث فالج  
 در سایر بدن یا در یکی از دو شش آن میباشد و آنچه لقوه حادث میکند آن در عضله شش و کله بود پس باید که صاحبین علت استعمال کنند و در ابتدا  
 انچه در ابتدای فالج مذکور شد از ترک غذا و آب پس استعمال دو اسهول بلغم دار الاصول و تقویه بجزو بجزو از ان چون تفراغ بدن تقویه و داغ کرده و غرغره  
 مذکوره پس سوطات موصوفه در باب علاج استعمال نمایند و این غرغره نافع این مرض است که بر نیز خرخوش و معتز و عاقر قوا و سوسن خردل و روغ مساوی همه را کتوبه

در اولی فقرات گردن

در اولی فقرات گردن

بجز ریخته بوزن یکدرم از آن با نجبین آب گرم آمیخته غرغره کنند صفت سوطا که نافع است بکبریت شونیز و صبر و واحد یکم که کندش معتقد فارسی بخواهد  
 دو درم خردل سفید سداب بر واحد چهار رنگ فلفل سفید و سیاه جنید سیر تر جاوشیر بر واحد نیم درم زیره کلنگ و دانگ همه را با یک سوده باب سداب شسته  
 مثل عدس جهما سازند و وقت حاجت یک حبث و دوازان باندک و غن سوسن سوطا نمایند اما ابتدا بسوطا در اول مرض بناید کرد و لیکن بعد تحقیق بر آن باید که سوطا  
 زیره کلنگ باز و شیر بر که ام ازین که بخورند بوزن دو وجبه در شیر و ختران گندسته استعمال نمایند که لفع کند و با لیسون رکتاب و ویه مفروه ذکر کرده که شونیز در سر کنند  
 تر کرده باریک سوده اگر سوطا کنند منفعت بین نماید صفت سوطا دیگر که زیره بر دروغ ختران کندش و حفض بر واحد یک جزو زیره کلنگ جنید سیر  
 بر واحد نیم جزو سداب باریک ده باب شسته با زیره ختران و روغن سوسن سوطا کنند و اگر مرض بزیره ختران معده بی برنگ سوده وزن دو وجبه باندک و غن سوسن  
 کند منفعت بین یابد اگر عقب سوطا این او دیده در داغ سوزش سخت پیدا شود باید که عقب آن شیر و ختران بر روغن گل بچکانند شهر بر سر و بشند و با زیره ختران  
 بدان آلوده بر سر گذارند اما که حرت و حرقت سکین با بد و بعد از آن نطولاته کادات و مر و خات با بدان که در فایح گذشت استعمال نمایند و ماش بر عضل ناک  
 غیر مال کنند و صاحب را ام بگرفتن بخار شراب که در آن سنگ زیره گرم اندازند باید که در وقت نامل را بصبا بر بندند اما که بخود و روغن که در روغن قریب شوق  
 علیل که آن غیر مال است جو زبوا یا لیلیه کابلی بگیرند و بکندش و صبر عاق و قرقا و شونیز عطسه و زرد و کحک و مصطک و رقیق و عکاک الیتم و قرفل و عاقر قرقا و درج بنایند  
 اگر زیت بپورق و خردل و برود فلفل یا عکاک بپزند شسته مرض را بمضغ آن بر نهارار کنند و طوبات از امات جذب کند و تحقیق داغ نماید و اگر سرکه که در آن  
 شحم حنظل خوش اوده باشند در روغن بگیرند منفعت بین یابند و شمیدان جنید سیر و سبکینج و جاوشیر و قمل شونیز و انشان طلیف طایر بلغمی تحمیل آواز و باغ  
 نماید و مرض رخنده باشد در روغن آن چوب طرافا بسوزند و بر بخار با بونه و شبت و اکلیل الملک مز رنجوش انکباب کنند و بخورند و سوزند و عالی بدان مانند  
 آن بپویند و با لجه بر کبر که در باب فایح مذکور شد بر همان ترتیب بعینه استعمال نمایند و جالینوس گفته که لقوه در سر سام مهلک است و ازین سبب میباشد و  
 عادتش است که اندک اندک حادث میشود درین علت هنگام قرب موت و این مجاوز از حد معالجه است بسبب موت طبری گوید که طبیعت مزاج  
 مرضی در وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاج او بجات مستحکم گردد و بنوشانیدن او دیده و تحقیق متعرض نشود و لطف در سکین مزاج او و حفظ او و با  
 و شرب و کند تا از سر عام حادث نشود چون مزاج او با اعتدالی در علاج او ابتدا کند و اگر مزاج او متغیر نگردد و مبادرت نماید بنوشانیدن او بر در روغن  
 جلیجنین آب گرم فقط و غذا نخورد و آب بربیت بخورد و خال گوشت در آن باید داد و چون معلوم گردد که فم معده او پاک شده جلیجنین را در آب برودر بالند و این چنان باشد  
 که اگر نتواند که فوین او این انیسون مساوی بر مقدار واجب این اندک و فای خشک صبر ختم کنند و بنوشانند تا قوت آن بچوش بر آید پس گاهند عسل بمقدار واجب در آن  
 مالیه بنوشانند چند روز بعد حقه لعین آن با بون کلنگ حاکه سبکی قوطم و زبر کتان تخم حلب شکر تبرگ حقیقند و انجیر سفید و سدوس گندم و خطمی روغن خرمی و  
 و بوق و شکر سرخ و مانند آن لعل رزق تا آنکه آنچه در حقه بر آید سلیم بود خرمی بدان مخلط نباشد بعد از آن بر جوح کنند و زیره بر او بنوشانیدن او را اصول و روغن ماخیز  
 و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال بین کند تا منفعت و زبر بند بعد تحقیق بین حب نماید نسجه آن سبکینج و خیر بر دم جاوشیر سرد در مقل و در مین همه در آن کشت  
 تبسطه مخلوط بشارب کهنه تر کنند چون بگذارد تخم کرفس پوست سلیمه حب باغ عصاره سوسن هوم الجوس بر واحد و درم انیسون حب بلسان نمک هندی بر واحد  
 یکدرم با شیر بروج خود و الوج زوفای خشک معتقد فارسی بر واحد یک نیم درم کوفته بنجیه با صمغ منقوعه شسته مثل فلفل جهما سازند شونیز از آن سرد در مقلث تحقیق  
 با این حب سه دفعه دردت یانزده روز کنند پس اگر مرض آنکه ز کرده حقه مذکور عمل آید و اندک سبکینج و جاوشیر جنید سیر و قمل در طایع او ضم نمایند و بعد بلغم الیه  
 بقدری که آرد حقه بدان پوره ضای نموده و با لیش مقدار واجب غن سید انجیر و روغن قسط و روغن ناردین یا روغن بلسان بر که ام از آنها که بخورند یا همه  
 بر تمام بر چند روز بکشد و در سه دفعه این حقه لعل آرد و اگر علت مثل زرد و غرغره بپورق و عاقر قرقا و خردل کوفته و ایارج فیترا مجموع و متفرق یکبار و در تخم و  
 یک تیره در شراب سلس یکت خود را آب گرم آمیخته استعمال نمایند چون این غرغره به فعات بسیار کنند و سه روز راحت داده بمقدار مرضی بچازان مغل شده و  
 آنچه باقی مانده باقی نظر کنند پس اگر جزو اعظم از آن باقی بود مزاج مرضی متغیر نشود و بر سر متفرغ کنند اگر قوت تحمل باشد و اگر ایامی اجب کند در انشایی سخن زیاده گویند

یا کم نمایند بحسب وجوب الکل نظایر حش حش صناعتی درین همه یادی در غذا بخورد آب طبع کبوتر نیمه در پرواز آمده نریت رکابی کنند و اگر خوابند که چیزی از شترتی بخورند  
عسل سفید یا خرما از آن سازند بپزند و اگر حش بان در تنه شود و مزاج بر حال خود باشد این حشو با کباب بریزند که در زهره کبک زهره کلنگ مروان کند و انگ در وقت غلظت  
یا روغن نارون بگذازند و در شیشه کوچک سارگردان کرده شش صدف بند کنند و در ویک قدری شرب نذاخته شیشه را در آن گذارند زیر آتش روشن  
کنند تا آنکه روغن در شیشه بخوش آید تا از آب برآرد و بگذازند تا بر شود و بعد بمقدار واجب از آن دوسه دفعه مسودا کنند و در هر دفعه فاصله یکساعت روز نمایند  
اگر مرض اصل نشود بر هر دو کله و فقهه فقای او با دمان مجموع که در تشنج و غیره مذکور شد خوب است نمایند و اگر نخائیدن مصطلک او عک و شتر نخل کنند  
و عطسه معتدل بکشدش و شونیز و صوف و زعفران آرد و اندکی از آن در سخن بدیند و چون عطسه بسیار آید در حمام داخل نمایند و بر سر او آب بسیار گرم  
ریزند و نخل تدبیر او را بکوبد بلغم بچم تا کایان نریت بران نمایند و شرب کهنه اندک بنوشانند و صاحب من مرض از شرب آب سرد و از تعرض به هوا  
یا روغن کند و بدل آب شرب غسل ساده دهند و اگر مزاج احتمال نماید یا سن او بار دیا فصل سرما یا ابله بار دیا باشد شرب عسل یا فاقا و بر بسازند و بدل  
بینه خند لقون کنند و از اسعاط و اسحاق مزاج او حتی المقدور بازمانند و ازین مرض بعد تبرق در وقت علت و بعد زوال  
آن سبلان کنند پس باید که هر دو رنگ پس گوش را دروغ نهند و گاهی درین من بر وسط بر داغ میدهند چون شکر که در ویاس شود و راه بدین می نمایند  
جلد متقبض گردد پس عضل مسترخ نشود و قصد بلاغ مواضع نمایند که در آن جلد مسترخ گردد و در لحم نرم شود و داغ و معالجه با طریق ارضای جالبینوس  
بلکه نرم است او میکند و طریق او آنست که بیان کردم و این سیاحت خاک صاحب لقوه با باج در ابتدا مرض میگردد و او این اگر نه نمیداشت و مرض صاحب  
این علت در اکثر صلب مختلف بود و قاعده او اگر مزاجش متغیر در دانی که منقطع میباشد اما چون مزاج او متغیر شود بحسب تغیر آن قاعده بود و حقیقت او  
ابتدای علت خفیف تر از حقیقت مذکور کنند و آن با بون و اکل اللمکات چند روز حک عتاب سپستان بارده لطیفه را بتدای علت و بعد من خطمی قرطم  
و نیز کتان بزک مثبت و شکر و روغن کبچر و بوق بمقادیر واجب باشد و طبع نماید بحسب که لازم بود و در او به مضموعه که بدان تبرق نماید عاقر قرقا و سماق و سفیداه  
نمایند و همیه اسوده زبان را از اسفل از فوق بدان باله اندکی از آن بر سوزانند و بگذازند و او را بکنند که زبان بیرون آرد و درین بکشاید و تا ممکن بود صبر نماید تا  
از دوین لعاب بسیار سائل شود و بعد آب گرم منصفه کنند و عطسه آورد و در وقت استعمال حشو گویا چسب فخر از آن تحمل آید و در آن ایام فقیر لعاب را با این اضمین  
شکر کرفس کبچر بر واحد یکم قمل السوس هر واحد دولت درم چندید تر عاقر قرقا و سماق نیمه درم قمل و کبچر و در آب کنند تا شرب بکنند تا بگذارد و او  
مسحوقه متغیر را بدان شسته کوچک تر از فضل زبر که تر از عدس چهارم سازند شترتی از آن که طبعی شد سرد درم نیم است و در شربت که نصف او بخانند و نیمه آن بلج  
نمایند اگر ممکن بود سچید گوید که علاج لقوه درین علاج فایده بسیار است و سبب برکت و سبب برین علت واجب نیست که بر استعمال او بود و غیره شرب زهره کبک  
نمایند بلکه چسبست که معاودت طبیعت در انصاف فصول نمایند بنوعی که مرض او را آن ایام چنین بخوراند و آب نیم گرم بنوشانند تا باار لعاب بدیند و بحدی که بخانند  
آب من بریزند و جانب شترتی و در البغایه ایش نمایند و غذا نخورند و بعد از بقیه تقویه با این سچید بکنند و بعد از تقویه غره بعاقرقا و کبچر عسل نمایند که مسودا  
او با این طبع صفر سرد آب برگ غار با بون و مزاج خوش اکل اللمکات شش کنند و انگ با کباب بر بخارده لقم ازین یا صین یا بر بخار شرب که در آن سنگ گرم نذاخته باشند  
باید کرد و بکنندش عطسه و زرد مسکن رخا که تا یک نایند و از ملاقات هوای سرد خرد کنند و بر شمشیدن مزاج خوش ندانند و چون صلاح یابد غذا اعصاب و قوت  
سازند و از اطعمه بارده منع کنند که با این تدبیر از علت خلاصانند و اگر لقوه حادث است شرب آب که بالمش سرد روغن بنفشه کنند و شرب بران و ششند و مسکله  
روغن بنفشه مسودا نمایند و غذا سفید باج سازند و در حمام داخل کنند و شرب مزاج بنوشانند و از انفعیه جاری بس از حرکت سخت منع کنند و با لجامه است  
که فرج اشبای مختلفه نمایند و معالجه با دویه طبع کبچر جانی و ایلمانی میونسند که اگر لقوه علامت مقدمه فالج یا مقدره سکت باشد مبادرت با سفراع  
قوی بجهت مایه است که در وقت اول غذا لطیف متقلز شکلی تر نماید و چون نخود آب و روغن بیت و غیره که طوبت را کند و تحلیل نماید چون عسل ثابت  
یک هفته و کم از چهار روز بگذرد و استفراغ قوی نشاید کرد و تا استفراغ قوی کرده نشود علاجهای مسودا و لقوه مثل غار و محطسات بهیچ نشاید کرد و همواره تدبیر



و منظر آن استحال نماید بخندی گوید که بیشتر در خناق و دم در عضل کردن عارض میشود و سبب برم لقوه عارض میگردد و مرض خناق باشد لقوه و این ساد و تری  
مشاهده کرده ام در لقوه مسجنا روز ترک علاج کنند چنانچه در فالج ترک میکنند بلکه آب مطبوخ اینسون با تخمین بدیند و گویند که حق نیست که استعمال  
بدوای جان کنند حتی که با عمل که آن تخفیف یابد که گذشتن تیر و او در آن متعسر گردد و بعد مفرغ روزها و الاصول نبوت شد و حقیقت کسین مسح اوئی حدت بحال نرسد  
و علاج لقوه قریب علاج فالج است الا که غرغره و تطهیر استعمال لقوه ها فایده و لقوه اولی است و خصصه دیار و می لغف درین مرض تحقیقا بود که آب  
جالینوس است صفت آن صبر صمغی که یک جز و ستمو نیاشم غنفل یکد نیم جز و کوفته بختی با جالینوس آب کرفس مطبوخ شسته جهما  
سازند شترتی یک شقال حضرت علی گوید که آنچه برای انضاج ماده در لقوه تجربه کرده ام آنست که مصلی حلوا را با بندق هندی بچوشانند و آنچه در آن بجا  
بخشد حقیق فایاست که مغز بندق هندی درج دم در آن صاف کرده باشند و خوردن یک شقال ابراج کوفته یا شربت قه خواب و مبادی عدو  
کنند از شربت اسطوخودوس مصلی مخلوط کوفته با شرب بنفشه یا شربت لیمون اندک ترش سنگا کم تر حرارت و در اخراک تریاق و خوردن این مرکب  
در آخر آن عجیب صفت آن از خیمیلج اسارون عود بلسان و اچینی اسطوخودوس سبل الطیب رور و قرفل مسامی کوفته بخیمه یک شقال زبان  
بگفته سنگام خواب خوردن خوردن بندق هندی تنها وقت خواب مفید است و آساده من استعمال این مطبوخ پرورد خوردن خونت فالج میگرد و آن  
مقشر یکدم گل بنفشه ازرق در دم عذاب سپستان در احوال و فیه خطمی مقشر سه درم چوشاننده صاف نموده نیمه آن صبح با یک قه شکر نوشند و قول کم  
بادر بخوبی یک نیم درم بخورند و نصف باقی لبش تخمین استعمال نمایند در مرفه اول غذا معتدل در رطوبت و بیس مثل نخود  
زیت سازند و اشای محلل رطوبت مثل غسل تناول نمایند و چون صلاح یابد عصاره قنار و کبوتر بچکه پروانه و در اوج بخورند  
و از اطعمه باره منع کنند از طعامی گوید که علاجش بعد یک هفته آنچه در سگته گذشت باید کرد و آنچه مختص بلقوه است آنست  
که سداب و جنازی و سبوس گندم و خطمی و بابونه در ظرف سر سبته بخیمه خوب بچوشانند و بخار آن در موضع محفوظ از هوا بگیرند  
و بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سوط کنند که این عمل لقوه مومن را بعد سه روز زائل کند و بخور چرب طر فاوکل  
و شرب سرفون آن با نخاصیت نافع لقوه و فالج است و از مجربات خواص آنست که حروف ناری را بسوط و زرفن خوب گوشتی که قمر در یکی از بزج حاره  
باشد نوشته رو بروی بیمار بدارند تا که روزان نگاه کنند صحت یابد حروف آتشی نیست احد طوم ف ش ذ م و ل ف جامع الصناعته گوید که  
چون مراض در خانه تاریک بنشانند تا سه روز چیزی از او دیده نشود و بعد در روز چهارم بار احسل نکند بدیند و بعد هفت روز با این  
باید که در آن مصطلک چوشاننده باشد بخورند و شربت آن در سه روز متوالی بدیند و غذا بنخورد آب که با کبوتر بخورد و پرواز آمده بختی باشد بسیار از این  
زائل شود و اگر قدری زعلت باقی ماند چند بیدستر بپوشانند و از آن بوزن دو صبر روز بخورند و غسل صلاح یابد مومن بسیاری از صاحبان لقوه  
علاج کرده صحت یافته اند که گمانی نمینوسید که آنچه معالجه بدان نوع لقوه استر خانی میکنند آنست که اولاً لطیف تدبیر و انضاج فصول نمایند باین که در  
نیم درم گل کفشد با یکدرم اینسون نیم درم مصطلک و یک نیم دانگ عود بخورند و آب نیلوم یا باور احسل بنوشانند و امر بخانیدن مصطلکی رختین است و بن کنند  
و غذا بنخورد آب بیت یار و غن جو یا شورابی کشک سازند و بعد روز چهارم ابراج فیکرا و صبر سبیل شنبلیله بخورند و بعد از مرفه حقه حاد احسل آرزو بعد  
چند روز حطب فایا و بسند و بعد تقیه امر بن غرغره از عاقر قرحا و تخمیل باور احسل کنند و در آب مطبوخ را صین حاره مثل صبر و مانند آن بپوشند و در آن کتاب  
نمایند و یا بر بخار شرب که در آن سنگ گرم اندازند و بخورند و بن نموب سازند و جانب سترخی بهر با خالی بر و غن سر که در آن لظیف چند بیدستر حل کرده باشند  
نمایند و امر کنند بخانیدن چ و سوط بدان اجبت است لیکن تا جمل روز گذرد و سوط بخیر می برود و این نافع است صبر و حوض و واحد یکدرم حرقان و آب  
طلا نماید و موضع کندی فاشل نفع است پس با یکی از زمین آرزو و نگاهایی ازین علت صحت می یابد بچشمین بهر غذا و امتناع از شرب کتابین صفت باشد و نشاء و  
تدبیر غرغره و غیره چنانست که در قول بطوری گذشت شریف خان نمینوسید که غذا ملقوه در ابتدا باور احسل باشد بعد بخورد حوال از نجوم کبوتر بچکه پروازی

سازند



و در غنای طبیب یره و نمک شبت اجرام آن نخورند لیکن تقویه پاکند و در محرم صید بر زرافا و دیوانی از امی زبانتا و کلس تقویه عینا گاه تیره در کاه یا پنجه زرافا و نمک  
 حقیقت مزاج در بعضی مضمت آن نمیدانند و عرض آن طعام از اول و زربار العمل قصار میگردند بعد از آن از نخود آب تب بگوشت کبوتر و خوجه میفرمودند و باید که  
 در غذا و نمک باشد زیرا که اعصاب عصبانی را موافق است و تقویه در این با اجابت این خوب کنند معمول زمانه زمین است که اول تقویه عام بطبیخ است و خیار شتر نمکند  
 بعد بچوب این جاب که متصل کی بعد دیگری در دهن از رو آب و فرو برند در یک هفته صحت یابند بگردانند تقویه فیصل انکی غیر شرباب حل کرده بار یکسانند  
 و بقدر کسار صحرای حقیقت نه در حکیم علوی خان نقل کرده اند که چون درم کفرس مخلوط بگلکند عسلی ده درم بخورند تا سنی دور و زرقوه را زائل کند چون بزرقوه  
 مخلوط با آب چند روزه فرسوط نماید لقیوه را بر و درین باب کتاب کما میسی که در قول آن گشت بعد تقویه تجربه کرده شده و این نخود تالیف علوی خان لقیوه  
 استمالی را بعد تقویه نفع میکند بک طرفه و جوش ثمر آن فانی بر یکدیگر جزو عرق سینه سر یک جزو شک نیم جزو گلکاسمین خشک سلطو خود و س بر یکدیگر جزو سینه  
 سفل کند حصی لبان فادانیا میگردند و کوفته آب زنجبیل جها سازند و خشک کرده وقت حاجت بر آتش اندازند و فادان زبانی بگردانند و گویند که چون لقیوه  
 مژن گردد و از جمل و زجا و کند و چیزی را در ویه فاده کند بگردانند و چون در آن زنجبیل در آن پزند تا مله شود و صاف کرده بدان غرغره نمایند و بعد آن کتاب است  
 مطبوع صخره عاقره قرحا شیح و سداب خربال با بونه در کباب برگ غار سازند و چون عرق پدید آید عصاب هم گردد و سحر و جمل سنگی که در وجه نماید و از این  
 طریق روایت کرده اند که پوست بالای بندق نهدی را اگر باریک سوده لقیوه بدان سحر و کند بگردانند و زلقدر لطفل رسنه و ز صحت در محمد زنگار گفته کسی که مستحق لقیوه  
 باشد حجامت از آن اندازد و گفته که در کس و دیدم که در یکدیگر و حجامت کرد و در قبیل از حجامت جفیه که بیان خورده بودند در دو همان و زرقوه افتادند کی از آنجا پیش  
 و یک جوان بود لیکن مزاج او بار بود و لایضا گفته که در وی حجامت استمال کرد و بعد از آن که گرسنه ماند پس در لقیوه حاضر شد و بعضی گویند که این غرغره بجهت فالج لقیوه و  
 استرخان بیان تقویه بر حجت است و نشاء و شونیز بر یکدیگر پیچیدم لطفل سفید لطفل سیاه کاسیاه بر کلام تنم درم بخیل خردل عاقره قرحا و نوج بوز که امینی بگردام چهار درم و در  
 خشک است درم صخره قرحا شیح بر کلام ده درم و لطفل نوج سوس بر کلام هفت درم نیم که کوفته نیمه درم از آن بگردام مزاج فیکر او بخیل عسل و آب گرم میخورد غرغره  
 نمایند که عین الاثر است این عسل مزاج را یک سازد و لقیوه و فالج مخرج رسنه مندرست که در تقویه و در لطفل سفید سیاه چند ستر بر کلام بگردام سداب خشک  
 شونیز بر کلام درم صخره قرحا شیح نیم درم کوفته نیمه اند از آن در میند و این سحر و طبخ انچه است بر کاسیکه چشم او مائل گردد و شرف لقیوه باشد بکسی که در وقت  
 برود و بول است شسته اند و زشت بلایا نمایند و در وقت آنست تا خشک گردد و بعد از آن کرده مزاج آن کند شش و ده مزند و در میند بگردانند که عین نقشه سحر و کنند  
 و غرغره از غرغره شوق صخره قرحا و خردل پوست نوج که اندازند در شش نیم کوفته جوشانده و شش نیمه درم بخیل عسل مزاج فیکر او بخیل عسل و آب گرم میخورد غرغره  
 و لطفل و در فاقه صلابت ساوندنا فرج سید بخیل بجلالت شایده امانه خشک که در تقویه غرغره که در لقیوه حمل حکم شریف خان است اگر در غنای طبیب  
 کند از حجات است و اگر عاقریون غراب و امیز یک نیم درم شیش است نیم یک درم سارون نیم درم از جمله جویست خسته نوج در زنجبیل زرد از شش نیمه کنند و لقیوه از  
 حجات حکیم عماد الدین محمود است و اگر زنجبیل سیرا اسپند قدیم سداب سرکه بال شرجی بگردانند که زنجبیل بگردانند و بعد از آن که در غنای طبیب در غنای طبیب  
 حل نموده تا کانیاجد بسید تر و مطبوع مذکور از فرزند و در ساعت این عمل نمایند در چند هفته لقیوه را زائل کند و در کوه خلد و لقیوه و فالج در عیثه را بدست شود  
 بنص صنیف و طبی گردد و حجت حرکت باز اندر غنای لبان آن یکدکات سه اگر یک کوفته غنای دام حل کرده با نثر است مویز چهل سندی الفوی حال روانشا لکند

عیثه

یعنی از بدین عضو این وقت در قوت محرکه است چنانکه خدر رفت در قوت حساسه بود و بسبب این قضی که ناست کی ضعف قوت محرکه آن از عرض ضعف و  
 وصول شئی مفرغ باطل مثل نظر از جامی بلند و فوارا ز لایق و ملاقات در ده باطل موزنی مخاطب محتشم میباید آن از قوت انسانی را تقویه از دارم خردن حجات  
 فرج شد شوش نظام کات قوت و عضلات اختلاف در حرکت روح بود و با اکثر جمیع بسیار استکماله مویز قوت و در زلفا است بعد از تقاسات اراضی  
 اواط استغرافات یا از کبرن سیر واقع شود و مضعف که حرکت در این است سبک تر غنای عیثه بود که در فالج سید چنانچه از سوز مزاج در عیثه شرباب است







در رعشه که سبب کثرت تریب شراب و گویند که این مریخ از حیرات است بیخ هم محکم که سوده شده در غسل یک لیله آمیخته با یک مشت بنجر زرد یا مغز بادام چهار عدد و اریسا  
سه شمشه باشد یک نیم لوله نوره و قبول مسیخی غوره درین لعج بعد ترک شراب صلا تقویت باغ برغن گل مرور دروغن جنانا بک سرکه آمیخته و تناول نغز به مغز بادام  
مثل کربن عدس یک گرم که سوله و مخته مانند آن مفید بود و لوقک شیخ استقرخ کاده کند و استعمال درغن قشال و الحار مانند آن اداست مالش برغن قسط نمایند و دروغن  
خند قوی را درین باغ صیبت شربا و ترمینا و بنجرین اگر نبسته نماند و نمایند صاحب گل گفته باید که اجتناب شراب نمایند و بر مرغی و غن گل سرکه خوب مخلوط کرده  
ریزند و آب حصص یا دروغن طلح یا دروغن بید که این باغ صیبت است و باغ خرگوش بر این گوشت بز طبیع بعدش کربن لعج و جاجیل خیره بخورند و شربت اسطوخودوس دروغن  
طری گویند که ترکیب شراب یکبار کند و منع از اطعمه سخته و عذایه و اقشار بر لجوم حلال صنعا و جدی بچا کسان زرد می مضیه مانند آن نمایند بقدر امکان سوط برغن  
سازند و دروغن گل سرکه یک گرم بر سر ریزند و قضمیه بر این کده کند که نیر عصلی الراعی و حی العالم اندک در سرکه گفته بچشاند تا قوت او سرکه اندک بعد بروغن گل و کلاب  
بزنند و زقره بدان آلوده دائم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ مزاج و از قوی کنند چو اگر مزاج بدن متغیر گردد و با وجود آن تقویت مزاج باغ او ممکن نبود پس اگر دلائل متلا  
معلوم شود و تقویت بخشه کین کنند و تیزی از او تیزی نماند بهر آنکه هر چه که معده او را از او بچرخیر بسوی سر و کند و آنچه بچرخیر بسوی سر یا از او بجه او نماید در ارتعاش او افزایش  
و بعضی دفعات اشیا می حاره که در نهایت حرارت نباشد مثل شاهسفر معلول مزخوش نمونی سرکه و پیش میاشاد گل و گل سرخ اگر تازه او باشد و با شدن  
سرکه بر آن مانند آن بپوشند و در دخول حمام بر نشاند و بختی آب بچگرم بر نمایند و در آن بسیار نشینند و از حرارت خدر کنند چون حرارت اشتداد نماید برودت اشتداد  
کند و صاحب این نوع متحمل استفراغ کثیر نبود

علاج باقی اقسام رعشه

در رعشه جماعی که اکثر کثرت جماع عارض شود ترک جماع کند و خصوصا بر اشتداد و بهر تقویت هر چه در فصل ضعف باه بر استراک ضعف گفته شود و آنچه در علاج صداع جماع  
گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و مالش بر غرغنه و خوردن مضیه نیم پست نیر مفید بود و مکیم علوی خان این و از از حیرات خود نوشته اند هر روز که در دخت بخت  
باشد یک وعده همک غمخسرهاشته تا یک هفته وقت صبح بخورند و ایضا نمره و زنجبیل یک دست و مصطکی رومی دائم بسمل مکده ساهشته نبات یک نیم لوله ساینده خورند این فسخ نوشته چنین  
زرد می مضیه هر چه خام اول نبوشند بعد در پوست آن همانقدر روغن گا و کده اخته تنها و همین قدر آب پیاز و عسل از ناگشت کینه کین از این اگر دواشته و فلفل یک  
شکر سیخال سفوف ساخته بخورند گویند که تریب جاوشیر در رعشه جماعی سودمندست و نوشیدن چای خطابی درین باب اثری عظیم دارد و از تجارب انطالی است  
و رعشه که از اجتماع خلط جار بود فصد کنند و شربتین غلبه خون و مسهل صفر است و اصلاح مزاج بچین آب انار نمایند و غذا بزیر بلج یا شویبای چونه مزاج تا جسم  
سازند و بیماری را در حمام داخل کنند و در استحال برداش ابراف کنند و گاهی رعشه لفضیل استان اول از لایبانه عرق گا و زبان عرق غنثب شربت زرد می بسکین حرات  
کرده با زار الاصول بسیدند و گاهی بعد مسلمات برای تسکین حرارت آله بی ورق نقره بالعابیده و عرق گا و زبان عرق غنثب عرق کاسنی بر آورده شربت  
اسطوخودوس اخل کرده میدهند و رعشه که از میوه است حاضر گردد بسیار روی است و لا علاج گفته اند به حال صحایط عطبات مثل شربت بنفشه بسبب گفته  
و غذا فروده ماش بکد و مغز بادام حریو مرتک شکوارد و دروغن بادام سازند و باقی تدبیرش از علاج امراض عصبانی است چینی چونید و این بزین علوی خان کرده  
بعضی تصرف حکیم شریف خان کرده اند استعمال نمایند یا بجزغاله عدد لکن سید و باقی ازه یک عدد در طمان نرمی ده عدد جدا کرده و در خیابا در رنگ خورشید و در کربن  
چون شکر گل نیلوفر نیم فرسخ که در تخم کاهو بر یک نیم لوله آب بسیار یا آتش سرین زیند تا آنکه هر گرد و صاف کرده روغن بنفشه و کده و اضاف کرده در ظرفی کلابان خسته  
مرض ران نشیند تا آنکه هر گرد و در وجه خروج از ان با این روغن خنق نمایند که آب خارا یا رنگ بر یک ه درم آب کوفوف و اوقیه و غن بنفشه چهار اوقیه بهر سرچشاند و در  
بماند و باقی شود بکار برند و آنچه از خون و غم و غصه و غیره امراض نفسانی باشد تجویز و لجوی و امیسه و دروغن باحت مانند آن بر سبب بود تسکین نمایند  
و آنچه از نقابت افتد بهر آنکه سبب تقویت دل و باغ نمایند بمفحات مناسب بکثیر غذا و نوم معتدل و طب اندکی شراب بنفشه قوت کند و آنچه از زخم و  
گردیدن حیوان حرقی با باشد هر چه در مقام نهایی است استعمال نمایند و ایضا گرد زرد می و این هم خوردن تیاق نسبت با و بنجیوه و غذا بپورده و از آنکه سبب بود

ارتقا

عبارت است از پدید آمدن اعضا مانند برق در خواب بیداری و پیش غلبه طوبت است در مزاج و گاهی نسبت از نشیدن شمران باشد پس بخواب غلبه طوبت باشد  
 بتدریج پدید آید و در برافتد اگر وقت شروع خواب پیدا شود و همان زمان ریاض سیه از گشته مبهوت ماند و دو سه بار متواتر افتد و تا یک ساعت بیدار نشد  
 و باز چون چشم بپوشد و نزدیک خواب برسد ظاهر کرده و همچنین روز و لیس باشد که دست و پا بلکه به بدن از بسته خواب یک جنبه یا زیاد برود خواب هم در سیه  
 و اما آنچه از گشت شرب شرط شد همه علامات مذکوره در آن ظاهر باشند لیکن یک سیکل فتد و روز و روز پدید آید و گاهی منی من سبب دن طران استان کار  
 صلب است نسبت جنس جانب جگر و خصوصاً از بار و افتد و این سه قسم علاج اصلاً منی پذیرد الا اشارت کند که انی الا نیز باید و را تم مشابه کرده که زنی را بعد از کوبیده  
 این منی افتاد و در سیه در پاک گردید علاج شرطی جهت نفع اوده این نفع دهند پوست پیچ با بان پوست پیچ کاسنی قیاح او خرد اسطوخودوس  
 هر یک شسته قطره لویون قیق در مزاج عقربی عود صلیب یک چهارم شسته حبک کبج یک توله بسفنج با در بخوبی شکامی با داور در هر یک هفت ماشه انجیر زرد و پنجه و مویشی توله  
 شنبه عرق از خرد اسطوخودوس ابریشم ساده خیسانده صبح گلشنه عسل شرب توله اضافه نموده بچوشانند که چهارم حصه میدمالید همانمونه بنوشانند و بعد از یکس  
 نخواب مزاج نوشانند و وقت دوپهر خندان نمودری بشور بای کبک و دیاراج و یا سنگی اره دهند و بجای آب بر عقیقات مذکوره الکفانمایند تا هفت  
 یا نه روز بلکه زیاده تا حصول نفع نوشانند تنقیه بدن از مزاج نماید حبک ابرج و قوقایای علوی خان و شبیار مع اضافه بعضی اویسجه سهله مانند سنا و توله ترید  
 ریون خطائی هر یک ماشه پنجیل سه ماشه خیار شنبه ترخین هر یک هفت توله شربت وینار علوی خان چهار توله روغن بادام هفت ماشه و آن در خواب  
 وقت دوپهر نوشانند و شام غذا به دستور دهند صبح بر عود صلیب سه دره لاجورد محسول مضطک بر واحد یک شته در دوار المسک تلخ نه ماشه و درق طلا یک عدد  
 بیچیده اول بخورانند بعد قطره لویون قیق او خرد بسفنج گل گاوزبان هر یک چهار ماشه حبک کبج نه ماشه صحر فارسی هفت ماشه در عرق با در بخوبی از خرد  
 و ابریشم هر یک توله بچوشانند که سوم حصه نماید مالیده صاف نموده شربت اسفیل علوی خان و توله اول کرده تو درین نه ماشه باشد بنوشانند و وقت دوپهر  
 غذا به دستور دهند و همین نبط چهارم مسلسل اوده جهت تعدیل طرفل اسطوخودوس علوی خان با شربت اسفیل دهند و این گما بسیار مفید است  
 مغز تخم زنبق ابر هر یک توله کنجی چهار توله جوزلوبا ساسه حبک کبج هر یک چهار درم گاورق یا درغن است توله سیمکوفته در پارچه سفید بسته بر تابه گرم نموده  
 بکار بند و این و اناج جذبید سترک شتر زعفران چهار حبه شکش حبه عود صلیب هفت حبه در شربت یا قوت علوی خان یک توله بلیساند و اما در  
 شرب اول ترک شراب کنند و اگر دهنه نشوونند تدریج بگذرانند و بجای آب برار العسل که در عرق کاکج و باویان ساخته باشند الکفانکنند و تنقیه مزاج تحویق  
 و ابرج علوی خان بکرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج حنون سیر علوی خان لعل زرد روغن قانندی هر یک اسفیل چند در روغن اعلیت  
 غلبه الا شربت و این و او دهند زعفران چهار حبه اصل السوس قشمر یک شته سوده و عسل یک توله آسمنه بلیساند و همچنین بلیساند و شوینر و اسطوخودوس هر یک  
 یک ماشه و عسل یک توله و گما و از شوینر و بنبه دانه و گاورس نه توله سازند که بسیار مفید است و حب چند و حب انیای علوی خان که بصرغ نافع برین است

حذر

و آن عبارت است از نقصان ابطالان حس بحسب ضعف قوت سبب لسان بجا که سبب قوی بود و قوت حرکت نیز منتفع گرد و غیر در حرکت نیز راه یا بزرگین حالت تاکه  
 مستحق نشود و خدر با رعشه بود و مگر مستحقا گرد و با شتر خا باشد و گاهی ربله حرکت بسیار اختلاف عصب حرکت حسن نیز یافته شود و باشد که در آن عضو خیر همچون  
 حرکت کوبیده فلش سوزن محسوس است و سبب مزاج بار و اما امتلا عصب خون و سبب خدر تنبوع قوت حساست از سلوک از اعضا و اعضا اند و دست  
 یکی ضعف است چنانچه در آخر حیات رویه عاره و وقت غشی قریب تا فتد و در فساد مزاج که بهرم بار و مثل خوردن فیون گردیدن حفره با مثل خوردن شمش گزین  
 مار و یا تجارت شدید مثل حمام شدید لجراره و حمیات محرقه و یا غلبه عصب سومی مزاج بار در لعل چنانچه خوردن شهابی رو یا خارجی چنانچه سیر بر برف و مواضع  
 و با سنده از اظاظ غلیظ مثل خون تلخ خام سودا و گاهی نصف و طوبت انی نیز رسیده افتد و از قطع عصب سیدان شک نشتر و فصد بعضی با سده از صند و در

و خراج در بطار با دارض شدید بلغم عضو کثیر بلغمی یک سبب است و یعنی آب آن با خنایا دیگر بسیار و عضو بی بریزد و گاهی خنایا رخ تحت فشار مرطوبت حاصله خارج می شود  
 سده گردد و گاهی خدر را پیش جناف مسدود مسالک و ازین سبب است خدر اطراف که در جمیات خادو بسبب تحمیل مرطوبت ایجاد افتد و جالینو برگی بد که گاهی  
 صاحب کساج جبار یا بلبل از خوردن و آخاری پوست نمانده میگرد و در اطراف و خدری فتد بلغمی اعضائی میگرد و می شود و گاهی عارض شود و سده بسبب رخائی  
 از مرطوبت سانج که تابع او است و اطباء جماری بود که کجلا سبب را گردن غرض نام بود و خدر عاظم تمام بدن باشد و اغلب کساجی همان مزیلا کند و اگر در وقت  
 سخاخ بود و خدر در همه تن سوسا اعتقاد افتد و اگر یک شش سخاخ باشد خدر در نصف بدن افتد و اگر در همه بدن باشد خدر در نصف بدن افتد و بعضی میگویند که اگر غلبه  
 بران عضو پوسته و خدر با در جوانی منسجم و محکم شود و طول کند با شتر خرد می گرد و بسیار خدر میزند بسبب آنکه یا شش یا کبد از افواج عاظم بود و در کل غنود که در دوام کشنده  
 گرد و نندر بلغمی استخج بود و خدر در سوزند بلغمه باشد و خدر مران سندر بلغمی است خدر را رخ حجامی ده دلیل موت بود و بیشتر خدر عقوبات از ریوات است  
 سلام برد افتد و هر گاه خدر و عضو دامن کند و او را استغراض زائل کند و عتق و او را افتد نندر بسبب آنکه بعضی گویند که خدر چون خوش شود و فاج گرد و فاج چون  
 نندین شود خدر گرد و دورا کم گاهی دام خدر عقده که خدام شاد بر نموده طریق تشخیص است که اولاً قوت و ضعف بعضی از اعضا غیره دریافت نمایند اگر  
 قوت ضعیف باشد و آثار غشی قوت یافته شود سبب ضعف قوت باشد و الا حال تقدم وقوع امراض مثل تپا و غیره یا تناول سبب از قسم سوم باید دیگر  
 بیوان در ارجح است یا رسیدن سرد شدیدی یا قطع حسیت یا رم یا استنق عضو یا غیره بسبب قطع عضو یا نماندن عضو بر یک سبب است و شکل تا زمانه در این سبب  
 بهر که از این سبب که مریض فرار کند سبب همان باشد و اگر یک سبب یافته نشود و بر علامات مخصوصه ملاحظه کنند مثلاً اگر تپا و سستی بدن سبب از یک نقل  
 حواس معلوم شود و متعین قاروره سفید غلیظ بود و بلغمی رطوبی باشد و اگر سرخی رنگ و چشم و استلای حروق و فوجان مغز و سایر اعضا رخ غنود که بسیار است  
 خدر و سبب باشد و اگر علامات مخصوصه و یا فاع فاج یافته شود سبب همان باشد و اگر عضو خدر را غنود و تقادم استخراعات کثیر علامت فرطان اولی باشد یا خردی

علاج خدر بلغمی رطوبی

بطوریکه علاج امراض عصبی بلغمی از تقویت و تعدیل مسطور شد علاج کساجی غلبه بلغمی کاسنی دیان پنج با دیان یک شش باشد که در زمان استخوان خوردن گل سرخ یک چهارم  
 موز منقعه دو تولد بخورد و در سینه و جوشانیده گل قند الیه صاف کرده میدهند و بلغمی خنخرا شتر بلغمی سبب می غالیقون بسبب افزوده سبب سوسل میدهند و در صورت حر  
 فراج شانه شش شش کساجی شش چپا شش چپ و در عرض دیان پنج با دیان آن فرامید بعد از جوب سهله مثل حبساج و قوقا یا تقیه میکنند و بعد تقیه او به مسخه مثل  
 تریاق و شتر و بطور س فلاسفه در دار المسک طعم و طرائف کثیر طرائف اسطوخودوس سفوف و سجون حکیم کسل خان که در فاج مذکور شد و شربت اسطوخودوس علوی فانی و زنجبیل و سبب  
 خدر بلغمی سودا و استعمال نماید و موضع را غنود و غنود سبب و فریون تمیخ نماید و در حمام غسل کنند و گندمی بخورند و سبب بلغمی نبوشانند و در این سبب  
 موزج باریک عبود بسبب که در آب وینه طلا کردن محل است و طلا حاد قرصا آب شربت روغن سبت نیز مفید است و خدر اولی که سبب کساجی بلغمی است و یا غلبه سیاه سود  
 در شکر کساجی سبب است و در طلا نمایند و از آب درین نیز در روغن حکیم نیز اسلیمان و غنود حکیم علوی آن نهادن ایشان نیز جرب است و اگر ازین دو به فائده نشود حجات  
 مع شتر کرده شتابانی شکار و آب سبب بر موضع خدر طلا کنند تا مازاد از زخم خارج شود و هر گاه زخم خشک گردد و عاقر قرقا در اول شیشعان در سبب سبب طلا کنند  
 و طلائی و غنود تریاق از جوبات الدرد در وقت ریاضت عضو و دام تحریک و خوردن خنخا حجب و بلطف مثل خنخا حجب زافع است و یا خوردن سبب اگر قوی ضعیف گردد  
 کساجی خنخا خوردن و خدر در عتبه فاج گفته شد بهر مفید بود و از نوشیدن آب در عقاب طعام منع کنند اقوال اطباء سوسه بلینو بسبب که اصل کساجی بلغمی است که در فاع زار است  
 بدفیات و کذا استعمال شتم حظل که از خوردن زنجبیل مری که زایلیدن و غنود شمشیر بلغمی و کذا خوردن گوشت کلبان کرده روزی از حبس ایند باشد و کذا کبوتر که  
 پانزده روز از آن حبس بخورند و کذا نباتات سبب مسلوب و روغن دام خوردن کل و بار یکا سبب که غسل شتر بلیندن که از خوردن طرین سبب در در حصول مریض جرب  
 مریض و از اطباء میگویند که در سبب بلغمی و یا قاطع با غسل حمام یا فریون نریز نماید یا بار یک سوسن گل و در روغن دیا عاقر قرقا بسبب که با سوسنجان یا سبب  
 و یا حکم فقده تازه و مملوح و یا سبب بلغمی یا با غسل عرض آب یا عجز و یا بار یک که آن معده سا که است و یا حکم کور خرد یا کل بقله شربت و شربت باره آن بلایا رخ فوس





تبرید و غزای قوی و سرد و خوراند و دت در شرب الاصول بهر شربت مسهل هفت روز باشد و ماش عصفور سب و یا خرگه گرم کرده اگر زجاج انسان یا رطب باشد  
خیلی نیکوست و در امر انواع معالجات خدر طول می کشد هر آنکه معالجه او مثل معالجه عرقه فایح قریب بیکدیگر است و بعضی صاحب ریه گاه عامه با طبیعت متفاوت بود  
و فارورده او سفید غلیظ و باید که غلیظی او آتشی مسخه پیش کشک که بزرگتر بود از می در زیت بر کانی و تخم و آب بزینیت و لحم حملان کیساله باشد و از نوجوانان  
جوازش کسری که در وقت بخوراش خنجر است و تریاق اربعه استعمال کنند و گوشت گاو را با نمک و کندر در نخل آب برین خدر در کراچ و رطب باغ و از نوجوانان  
بعضی خدر بود الطالی گوید که بخوردن نخل شبت از دم نمایند و فلان سیاه زیت مطلقاً استعمال کنند و آنچه در عرقه مذکور شد بحال از نوجوانان از نوجوانان مجرب است  
و کذا شربت بره ماده گاو با همون آن و عن کبیر مجرب شستی شرح اسباب نوشته که احوال قرحه در حقیقت چنانچه مذکور شد و از می گفته که اگر طبیعت نیم گرم  
و مثل آن سکنج بخورد و خدر و زبرین بر او است نمایند خدر را نفع بخند و خوردن گوشت بریان خرگوش نیز نافع بود و از نوجوانان در رازاله خدر نیست و خدر قریب  
مکانی که اندران یا بزرگای و حمام باشد سکونت اختیار کند و آن برگرفته که چون کبوتر را دانه که سببت روز بدیند عوض آنه دیگر اجدان گوشت او بخورد و خدر  
نفع کند و چون بازنده روز حلیت است اند نیز نافع و مجرب شسته و همچنین اگر در روز حلیت و من و دهند و از می نوشته که خوردن خدر و آن نافع حدیث  
و خدر و شرب کسری که خوب است و چنین گفته که با می از فضل خدر را نفع میکند و واقعی نوشته که چون لفضل را سوده و در زیت بخته بر موضع خدر نهند بسیار نافع بود  
که از طبیعت و شرب گاو و نخل و نافع است این بر طایر طلای روغن انجیر و بره ماده گاو و مسادی بخورد مجرب است این بلا شبهه نوشته و ایضا گفته که اگر لحم خشک کرده در  
بخورند و رازاله خدر مجرب است و در تحفه نوشته که شرب ل بقیر با می نافع این مرض مجرب است و کذا زیت الفاق لیست و در درم و شال و عسل نبات او کند و اگر در وقت  
سسه زرد حمام بخورد و از آب بر او قنایک خدر را را کل کند مجرب است و از می گفته که اگر قرقه و حبانها و مویز و زعفران مرزنجوش بپزد و خدر را حلاوتیه  
لفضل جذبید تر بر او خدر و اوقیه میره کوفته و خرمن و الحار شسته بعد از تقیه بر عضو خدر و وضعا کنند خدر را و نفع کند و حکیم علوی خال این سخن را مجرب شسته صفت آن  
تخم حبل خا و اناسوس و حنجره و زبوا قسط بلخ خدر برگ سدال بر سانسبل الطیب نیز عاقر قرقه و حنجره گل حنا شام حنظل پوست ترنج بوزیدان گل کادی یک تنقال  
همه آورده طالی بچوشانند تا سه طالی ماند صاف کرده سه طالی نیت کنند آنچه نیت آفتابی کرده و در عن کانی میانی و خدر بر یک و شقال و عن بلان شخم  
خرن کالیان بر یک و شقال و عن بزولیه بر یک یا ندره شقال آینه میگذرانند پس فیون جذبید تر بر یک و شقال خشک یک تنقال افل کرده حل کنند و در روغن سوسن  
حل نمایند تا خوب بخورد و وضعا و علوی خان مخصوص حکیم شریف خان که بر خدر باغی مجرب است موم زرد و پسته خرن کالیان بر یک و شقال و عن بت چهل تنقال قسط  
تلخ بار زعفران جاور شیر عاقر قرقه از حد یک تنقال جذبید تر خشک عنبر فیون بر یک و دانگ حبل خدر بر یک و شقال شونیز الفاق مغز ساق گاو و انجیر سیله بر روغن  
لفضل سیاه عبا آسیا بر حد یک نیم تنقال و در میه کوفتی را کوفته و گداختی را گداخته آمیزند و وضعا کنند مسوح نافع عاقر قرقه و فضل قسط کوفته و نخیله در روغن پسته  
کنند آینه استعمال کنند و این هم نافع خدر شونیز و خشک فته در صورت آن بسته بپزند و این سوط نافع بر طاقن شونیز خدر و آفتاب آن نافع سوده احتمال نمایند

علاج خدر و موی سوداوی و غزوی

در موی قصد کنند و خون افر برارند و تقبیل غذا نمایند و بعد خدر و زبوا بلخ بلبله اسهال آورند و مروت مثل روغن گل مع سکر که در خور و صندل بر عضو  
طدا کنند و از شرب جامه نهند و نوشیدن شربت لیون بعرق گاو زبان عظیم النفع است و بزورده سماق و صومغ فدا سازند و اخذ می کنند خون ترک کنند و چنانکه  
موجب الصیحات نافع عضو بود و بستی و اجتهاد زاننده و راز که از نیمیست کفایت کند و در خدر سوده و از تقیه و تعدیل هر چه در علاج امراض باغی سودا و  
مذکور شد بحال رند و اگر سبب که شانه بر چراتیه برج سیاه پوست بلبله زرد پوست بلبله که هموزن گرفته بقدر یک نیم تو را در پارچه بسته شب آب تر کنند و صبح  
آب بریزند و او می مذکور ساخته بدیگر آب صاف نموده و در کسری سیاه سوده بران پاشیده بنوشند و همچنین تا چهل می که در استعمال نمایند در این غذا مانع  
خشک بکند و زنده رازاله خدر از مجرب است و همچون نیب و اظرفیل شانه که در فرابادین سلطه شد نیز مجرب است و در خدر و موی علی علاج امراض غزوی باغی نافع است

علاج باقی انواع خدر

انچه از دست و قوت غشی باشد باز آن کوشند و تقویت فلک از دوا نچه قریب است ابتدا علاجه است انچه از خوردن او و کمی که زمین کزوم بار عارض شود و کبیر  
 در باب سموم خوانده در تریاق فاروق در هر سم جامع التبع است و گویند که بیخ باد بجان سفیع قائم مقام است و تخم صحران از خوردن سم انفار خردوست در  
 عارض شده بود و بعد اوست خربشیر گاو را در دم از آن نجات یافت و انچه از سوزن فراج باره واقع شود و زخمهای گرم و عضو مبداء اعصابک مانند دماغ کبیر نزنند و صند  
 و نظرات حار استحال کنند و عضو را انجان بماند که سرخ شود و دستن عضو ببول گاو و خردل مجرب گفته اند و سبزه در علاج امراض عصبانی و گذشت بعمل آرد و در  
 و می و خارجی علاج دم و خارج کنند بیکه بیکه باره را در خود آید و انچه از سوزن جفا باشد ربط کشاید پس با بستگی بماند و تدبیر مرض عصب و خارج و در فصل آن که گوگرد  
 بدان جوع نماید و انچه از رسیدن لوک نشتر لعنت بر نفس و با قطع عصب با علاج پذیر و در جلوس بر یک میکت تغییر میست کند و عضو آب است که اکل نماید و بماند  
 و در قدسی علاج امراض عصبانی بن حمل آرد و آبرن علوی خان که در عشته بیسی گذشت استعمال نمایند و صاحب خدرا از خوردن بر خدرا کنند

اختلاج

یعنی جستن اعضا و اوج کت عضلات از ادوی حادث در معنی ست از بدن نند یک قلب مبره طحال نخیران اعضا الیه عقلا در این تمام از اعضا و عده که است  
 نیز حرکت کند و اختلاج عضو بسیار خوانند دماغ و عضله بسیار صلبل استخوان هم نمیرسد سبب استمقرار ماده را اول عدم نفع و ان ثانی و سبب اختلاج روح غلبه بخار  
 سرخ قلیل است از جهت قوت حادث شود و سوزن اکل کرد و لیکن اگر سبب سوزن بود از ان که در کندی سکو ان را مطلق قرار گیرد و اکثر ابدان زمان بود و سوزن انچه  
 باره و از خوردن اسهال و غسل کردن آب سرد عارض شود و از چیزه گرم کن کرد و بیشتر سرخ محبت اختلاج ازاده باره و ربط حاصل شود و گاهی ان ماده حار طبع است اگر در  
 ماده پس کت باشد و گاهی عارض است که شل فرج غم و خوف و غضب غیره باعث اختلاج میشوند پس سبب کوره را چنان شخص نماید که اگر در اختلاج کوا سببی اندا و در  
 حرکت معلوم شود ازاده باره و از انبارد قاروره صاب این علت در اکثرانی یا غلبه عدم الحاره و منض و بطی تفاوت بود و علامت صحت احتداد قاروره و عسر  
 منض است و اختلاج در بدن نند بیگانه است یا که از خوردن و دماغ اختلاج و عضلات شکم نند با لیل و صبح و در وقت نلقوه باشد و در زیر ترس است و بهلوان گاهی در  
 حجاب سینه دلالت کند و ایضا و ام او نند بفلج است لایسا اگر در انها یا سوزن یا در اصول گوش باشد اختلاج لایسری گاهی میقتد و باشد از ابتدا لقه صرع لایسری

علاج اختلاج ازاده باره

سپارچ درشت بماند در دهن جز طلا کنند و کبیرا و استنشاق نمک سبوس گندم جوارش زیره و فنجین از نخاوه و شنبه و شونیز در صورت بسته و آب حرمیاب نکند  
 شانه یا شیشه پر کرده گمید کند و در غنمای محمل چون دهن با لونه و خیری و قسط و فرفون بماند و ابتدا بر غن ضعف کنند پس می استعمال نمایند و شونیز با  
 شیر انیسون شیر زیره سیاه غسل کنند و اهل کرده بیا شاند و اکتا غسل کلا و شرب و کذا طبع را زینج نمایند و خوردن گندم غلیظ برای تسهیل دیگر دویه کاسر  
 رایج اوست کند و بعد کت تغییر ریاضت لزوم نمایند اگر ازین تدبیر اکل نشود تسهیل نغم و حب اختلاج هندی و خوردن رایج فبقر امقوی لشم فلفل درین خاصیت  
 دارد و استفرغ با رایج دوس نیز نافع است و بعد از آن مداومت بر عصب بود و کمی بسوزد کنند و چند بیترا بر دهن بنین تم سجاد و دفع اختلاج خاصیت است و در  
 حکیم کمال فان دیگر ضادات محله کت کوره و در فلج لقه بکار بند و حب کچله و چون آن تریاق اربعه با شربت بادرنخود یا دیان استعمال نمایند و هرگاه دماغ خرگوش  
 با در غسل نخورند اختلاج الفع و در جانسیون بسیار نوشته که هرگاه اختلاج و ام کند بدن را بجام تخل سازند و در کاسار خه خوش کنند و در غن قسط و زینق که در ان  
 چند بیترا حل کرده باشند بماند و سرکه که در ان بود و در فرغوش بخیه باشد بر بدن طلا نمایند و بعد بر دهن نیکو نمک کل اعضا کنند و مار الاصول بر غن بنند  
 بیاشانند بکستحال قدری لوغاد با و با لجه اگر اختلاج دام کند علامت شل علاج عشه لقه فانچ کنند و باید که درین مرض تلخیص تدبیر نمایند و غذا نخورد و شونیز  
 کتبخاک کبوتر و امثال آن بمصلح گرم بدیند و از خوردن آب سرد و برین شرب بسیار منبخت و در بات واخذیه غلبه و کتشفه مثل ملا و کوا رخ و اقلاد و حمله و طعم  
 شربش نامید آن آب شرب سیدن سبوس سیدن غسل آب در احتیاب کنند سویدی گوید که در اختلاج و غن کل رایج و کذا را بطی سلوق و مطیبت است  
 پانزده روز خوردن یا انچه مسلوک و مطیبت و غن با ام غذا ساختن مجرب است و شرب طبعی ابرسا و مداومت اکل کرب مخلوط بر غن بنق و با عاقر



و حکم و توفیق بعضی بدان طبقه قریبه اند مثل سبل ظفره و بعضی آنرا در موق را عارض شود مثل مومیه بعضی بدان و سبک و قریبه هر سه اند مثل لحم  
 زائد و سبک بعضی از آن عام مجروح اجزای او باشد مثل تفرق اتصال اما امراض نسو بل طبقه قریبه عارض آن لغیر آن است که آنرا طبقه تجربیه عارض  
 مثل شق و بعضی بدان و سبک بلتجه افتد و ازین بعضی آنست که اجفان را نیز منسوب است باسمائی آن مثل قروح و تپو و یا غیر اسمائی آن مثل پلیدی  
 بعضی آنست که لغیر آن منسوب باشد و اگر چه اجفان غیر آنرا عارض شود مثل سرطان حفر و طوبیت و تشنج و از آن من چشم بعضی ظاهر می اند مثل مد بعضی باطنی مثل  
 مثل احوال روح با صوره در زیادتی غلط و وقت او و مانند آن بعضی باطنی علم التعمیر اند مثل آنانی که در رطوبات حادث شوند و بعضی باطنی ضعیف شناخته  
 میشود همچون آنانی که در طبقات داخلی یا عصبی نورانی رسوخ اند آن حادث گردند و امراض چشم صاحب سبب مرافقت عفو و کثرت ارواح قوت حق و کثرت  
 علم تشخیص بین و تشخیص آنکه مرض اصلی است یا شرکی در طبقات است یا در رطوبات یا در عصبیه مجوفه جزات بعلاج و میکنند طریق تشخیص آنکه شناخته  
 چشم از زود و کینه یعنی از کثرت و در وقت نقل از مجلس و حرکت او عروق او و رنگ و مقدار او و عظم و مغز و نقل حاصل یعنی بینائی و حال چیز دیگر از آن سائل شود و حال  
 انفعالات او پس اگر شخصی شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض سازج است یا ادوی خاصه سوال کنند که چشم سبکی معلوم میشود یا اگرانی و در چشم یک  
 برمی آید یا پس اگر کسی چشم عدم خروج حرکت بگوید مرض سازج باشد و درین صورت بیند اگر کسی چشم کم حرکت و ضعیف و سرخ رگهای غلیظه و قروح و زردارنگ  
 تری ایجاد انتفاخ از تری تفرز از گرمی باشد مرض حار سازج بود و اگر مجلس سرد و حرکت تغییر عروق و خون خفنی انتفاخ از گرمی تفرز از سردی باشد مرض سرد  
 سازج بود و اگر مجلس حرکت خفیف عروق خالی چشم کوچک خشک است از سردی تفرز از خشکی باشد مرض باس سازج بود و اگر مجلس حرکت خفیف و تری باشد  
 بعد نسبت تفرز حرکت بسیار انتفاخ از خشکی تفرز از تری باشد مرض طبع سازج بود و اگر مرض رجواک لگرنی چشم خروج حرکت بیان کند مرض ادوی باشد  
 پس اگر حرارت مجلس سرخی چشم خروج خشک انتفاخ دور و عروق و ضران صدغین با هم چسبیدن یکدیگر در مرض سردی باشد و اگر با وجود گرمی مجلس سرخی مائل شود  
 و اشک غلیظ گردد و خشک التهاب قلت التصاق جفین و مرض صفراوی باد اگر در وقت مجلس سرخی خفیف مائل بسفیدی و اگرانی شدید و التراق یک  
 حرکت بسیار خروج و اشک و مرض غلبی باشد و اگر قلت التراق تری رنگ قلت التصاق یکدیگر و اگر آثار مرض باس سازج بود مرض سوداوی باشد بعد بصوت خشق  
 قسمی از اقسام مذکوره بیند اگر ازین چشم بعضی لاکانات و باغ مثل صداع و نقل سردی نیز شرک یا شد مرض شرکی و داعی بود پس اگر شرک بود سطر  
 حجبی اخل حجب باشد ابتدای حجب و الم و تمدد و تشنج و غیر چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفان بود و درین صورت اگر ادوی کثرت عطسه و غده بینی  
 و عارض چشم خشک بینی بود براده حار و اگر غلبه سیلان یا غلبه باره بود براده باره و دلالت کند و این مشارکت سبب مزاج سازج که افتد و اگر شرک است  
 با حجاب خارج حجب باشد و از آن دو چشم متوجه بود ابتدای تمدد و پیشانی احساس می یو ضران و عروق خارج سر ظاهر گردد و مفرط و انتفاخ قریب یک بیشتر باشد  
 و با سرخی چشم در وی گرمی بیشتر نشانی و پیری رگهای خارج بر بود و اگر اختلاف احوال چشم باختلاف حال خللا و استلای موه یافته شود و باقی و خروج کثرت  
 معده بود و حال افت معده و چشم متها و چشم از بیشتر ظاهر گردد و مرض شرکی معده باشد اگر غلبه ماده جمیع این القطاع استخرافات معده و نقل بدن معلوم گردد  
 مرض چشم مشارکت تمام آن باشد و اگر فساد رنگ آن تریل نماید مشارکت اعضا چشم باشد و اما طریق معرفت امراض ترکیبی تفرق اتصال او را ملاحظه  
 علمیده مذکور خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم در حالت صحت مرض چشم رعایت آن اجبت بقلمی آید و بعد از آن علاج کلی امراض عین مسطور گردد

تدبیر حفظ عین

بر حافظ صحت چشم و خصوصاً آنکه چشم وضعیف مستعد فانی امراض باشد واجب است که از جمیع مضرات بطریق مراقبه و احتیاطی مانع عین تمهید کند و در وجه جدا جدا  
 مسطور گردد و اما کیفیت حفظ صحت چشم متوفون است بر معرفت مزاج آن مزاج خاص آن تابع مزاج بود و اگر تری را که اکثر اجزای آن با غلبه گرمی  
 عروق تری بیشتر است احتیاط مقدار او ستاند از مزاج خاص آن مزاج را که اکثر است سبب کثرت خون و در او سردی بیشتر است مانع از کثرت حرکت چشم  
 و حرکت جفین محمل است اما کینه در اصل خلقت بر طوبیت مزاج و جابله کن شناخته شد که حاجت او حرکت بیشتر است دلالت میکند بر حرارت مزاج و حرکت حرکت داخلی

و حرارت طمس سرخی رنگ آن در در اکثر اسود مائل بسیاری بود و در بعضی که مزاج چشم او بار بود پس حرکت او بطبی طمس او بار و عروق او تنگ و رنگ او اکثر  
ازرق باشد و بر طوبت او نرمی طمس کثرت طوبت او دلالت کند و در اکثر جاها باشد و در بعضی که مزاج چشم آن باس باشد طمس او باس و هم میمان طوبت و در اکثر  
غامر که کوچک بود و در آنکه درین صناعت لازم نیست که چشم بر آرد میان انبساط صحت گردانیده شود و زیر که افزوده ترکیب در در مختلف اند و جز این نیست که قبول کند سر و  
از ایشان صحتی که بدان لائق باشد همچنین لازم نیست که چشم در هیچ انسان شبیه بکیر یا بکیر که قوتها و مزاجها مختلف اند حساب آن پس ممکن است که چشم سر لائق آن باشد  
چشم و صحت خود یا بصحت نامه فاضله باشد و در آن علاج تغییر چیزی نیست و احتراز از جمیع امور مذموم چشم در آن کفایت باشد و یا بصحت او چنان نباشد بلکه از غایتش بود  
و این را بسبب مزاج وضع نمیه آن باشد و یا بسبب آنکه میباید آن بود اما مدتی صحت در آن خاص می باشد و در آن بعد از علاج در آن بسبب فاعل بر آن صحت  
و این تبدیل مزاج و ترکیب بود و در تقویت جمع قوای همین است و تقویه چشم از فضول اما تعذیل افزوده خارج از اعتدال بعد آن باشد و هر مزاج که اراده تعذیل آن کند  
یا جلی باشد پس تعذیل آن بسیار دشوار بود و در مدت مدید تا شش دو سه کسی را که این حاصل شود باید که در آن با دوی بسیار ضعیف باشد که کند بعد و در تقویت آن او دوی  
اندک اندک بیشتر حتی در پنج نماند و هر گاه آن حران در تاثیر او دوی در یابند از آن تصر نمایند و راحت دهند و ضعیف تر و در کنند این همه هم تعدیه شمه و اما اگر مزاجی اراده تعذیل آن  
مزاج حادث باشد تعذیل آن سهل تر باشد لیکن مزاج مختلف بود چه نچین است اما اگر انسان بود و اگر مزاج طول کند شود اگر در او اما تهرید در ابتدا دشوار بود و در آخر سهل باشد  
و اما در تطبیق تبسین خطر تعقبات بود و در تطبیق ستر باشد اما تقویت قوای مزاج در آن بر مود یکی اصلاح ماکول و شرب این چنان کند که از آن تعذیل آن  
متین بود روح صاف پیدا شود و این امر تمام میشود با کمک صاچ الجور بود و در عمل شش و جوئی که سرد است نه که خنک از که از فطوح خون تیز و در دوی بسیار که آن  
گردد و بعد تناول آن حرکت سخت و خاصه جماع کند و اینها خواب کند که بعد از خورد او و کثرت شرب آب بعد آن هم را خراب کند و تکیه آنچه نماید اما در شرب تا قرب آخر غذا  
تاخیر کند و بلع که یک نخورد و بهتر شرب این قوی خوشبو ریحانی خوش مزه باشد تا حد که استعمال کند بلکه تا استنشاق شش و نقل چیزی که مانع آنچه و تقوی معده باشد مثل شرب  
و زعفران و گند و جو از آن ترنج و دووم استعمال قویات چشم از تصرفات و احوال و قطره اما تصرفات مثل انار و ریت انیسی سب و آسمان جوئی است و تعذیل یا صحت حتی  
بفقرت و قوی گاه گاهی و در کاک نظر و آب و انیسی جلیه و اما احوال در حال دوی و تفه است که در آن تضعیف قلب و تحلیل و تقص لطیف و تقویه شمه  
مثل سر و قویا مربی و انار شیرین که از آن برود سازند و آن معروف است و در کاک است احتمال بعضی خاصه در آن جاکه طوبت قوی باشد و اما تنفیه چشم از فضول در آن  
تعیاج بر تنفیه بدن سرد معده بود و ریاضت اطراف و در جذب فضول از چشم تحلیل آن لازم است و این مثل شمی است بود و اگر آن با سکون سرد و احوالی آن باشد افضل بود  
مثل ریاضتی که انسان در آن با پی خود را بقوت و عجلت حرکت دهد و اجزا از آن از شش تصدیر و چاره نباشد و در اکثر امراض تصدیر معده بود و در آنچه در آن نفع کند  
بعد طعام تناول تصدیر معده نیز چون خام که است و همچنین کشنده خشک اشک و رقیق نیکوست و کذا از عروق در است از تصدیر نو که و لقبول مثل که در حیات و نوم و فصل و شش  
و خوابی که از آن استلا و فساد هم و تعدیلین طبیعت ضروریست زیرا که بعضی طبع شدید الضرب چشم است و لذت اسهال اگر مضطرب و چشم بسیار نفع کند و اما تعدیر  
صحتی که میباید شرب سوره مزاج با فساد و نیه مستعد بدان باشد و در اکثر امراض استعدا و بسبب خلل حاد و عضو شاکر چشم بود و اولی اعضا بدن است و اکثر این قوی باشد  
که مثلا بدان حادث شود و این تمام میشود بسبب تنفیه آن عضو در این چنان باشد که از آن متفرغ مواد زد کرده شود و یا با فراه اگر استلا خاص بدان باشد و یا  
متفرغ میباید اگر استلا عام بود و در تقویت چشم تا مواد منفعه آن عضو قبول کند سوم بند کردن راه میان هر دو این راه گاهی از داخل بود چنانچه شراکت  
میان چشم و داغ از طریق جب و غلی باشد و بند کردن این دشوار بود و فصل اشیا در آن نوشیدن شربت شمشادش با پوست است که مزه ترنجه مطبوعه او را اشک لبسبب  
اختلاف ماده و حرارت و برودت آن بقوم آورده باشد و گاهی این راه شراکت میان چشم و سر از طریق سمحاق باشد و بند کردن این آسان بود بسبب ولت  
وصول دوی به بدان از خارج چنانچه آن دوی را طلیه و عضو باشد که پیشانی و یک است و در آن بعضی تقویت یا با برود و یا با حرارت باشد و آب و سر و طلاهی حیثیت  
در چشم که آب بارنگ آب جلی العالم آب برگ سبزی آب برگ سبب آب عصی الراعی هر کدام از اینها که باشد مفید و با قیاد و زعفران گاهی تضییع چشمه مثل این  
آب یا با بفرج که فته یا بسبب کوفته میکنند و گاهی در آن فوغل و آنکه زعفران اضافه نمایند و پوست خربزه و صندل و نیکو برای مواد حارست و دیگر ماز و آذوقه

و فوغل هر واحد ربع درم است جو شقیال نیز قطره یک درم آب آس سرشته بر پارچه مالیده استعمال کنند و یک غبار آسیاد و خرد اقا قیاد قاق کند هر واحد یک جزو درم نیم جزو فیون ربع جزو سفیدی سفید سرشته استعمال نمایند صفا و جید بر کمو بار و کبریت بوق هر واحد نیم درم کند یک انگ آب زیتون سرشته استعمال کنند و یک کبریت زرد و زنبق آن بوق مرو کند روز عرفان هر واحد نیم وزن کبریت آب سور و بشسته و قبل آرد و گاهی تسدید طریق مواد بلط شران صنیع یا بلغم او دهند آن میکنند و گاهی آنها را از طریق با مالیه او بسوی غیر جهت چشم بینند و این مثل فصد صافن یا حجامت ساقین و استعمال تخمها و آمانند آن بود

ذکر مضرات بصیر

و آن بسیار و دخان هوای بسیار گرم و سرد و باد موسوم است جمیع مضافات مثل جاع کثیر و ناک بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن سفید مضر مثل بوق و سیف در زنده و آفتاب سیاه و حالت کتو و برع و دوام نظر لطیف یک چیز و قارن خطوط دقیق با فراط و تخمین نظر دیگر اعمال دقیق فوط انگلاب و کثرت گریه و خرن شدید و بهر ضعف عصب و کتات میان عصر و مغرب و بعد فصد و کثرت سکرات و تهامی طعام و شراب و خواب کردن بر تله و طعام شام بختن لشت از کاطیل و مخصوصا زیر آسان تمامی اغذیه و اشربه غلیظه بگوارد و جمیع بجزات خواهد بار و مثل شیر با قلا و لوبیا یا جاش مثل سیر و پیاز و مکدرین مثل کرب مدس باو بخان و اشیای حریفه مثل گند و جو و بر هند قوی و خردل و شونیز و نانخواه و دیگر و دیگر و مضر عین آن یا محدث است مثل کاه و فیون که عند شدت وجع دریا آنچه کیفیت غالب و هشتم باشد مثل سرکه و یا آنچه صورت او مخالف جوهر قوی و ارواح باشد مثل میش و زرنخ و بلاد و ادویه مطب نیز مضر چشم است و جمیع احوال زیر که مزاج چشم طبع در اصل خلقت و کذا اغذیه یا که و اشپاشی لذاعه و حریفه و غنمه خامه شدیدا التبرید مجد قوت و شدید آتشخین مجمل آن و آنچه موزی نم معده یا مضعف و باغ باشد و سرکه و سیب ترش با دروج و شبت و خردل و کبوتر گوشت خشک و کسود و جمیع نجوم غلیظه و زیتون رسیده ناموافق است و کثرت استغرافات مثل فصد مخصوصا حجامت متوالی و کثرت سسلا قویه و فساد طعام در معده و سوز ترتیب تناول طعام چنانکه چشم او فاسد گردد و بخار از آن بسیار خیزد و جمله قابضات شکم مانند قلیها و گوشت بریان ز لوم طیور و غیره و مولدات خون که از اشیای الحامه و حریفه و غیره و مثل شراب که در غلیظه و کثرت خواب و بیداری طولیل و احتیاط مضر و قوی کردن اگر چه از جهت تنقیه معده نفع میکند لیکن از جهت تحریک مواد و باغ و دفع اول بسوی چشم مضر است و در پس اگر ضرورت می آید بعد طعام و باهنگی استعمال کنند

ذکر اشیای نافع

حافظ قوت چشم و آن طه زدن آب صافی شیرین کشاد چشم اندر است جوانان را در آب سرد و پیران در آب گرم خوردن غذا با می لطیف مقدار معتدل که باعث تولد خون صالح باشد و اکثر ترش و دل شلج و استعمال ادویه مقوی بخت با عدل و کذا آنچه در آن جلا و تحلیل باشد و کما مقوی بصیر مثل سرکه رنگ بصری مرئی یا آنچه در آب و میان زره و آنچه در و دوام که آفتاب با دیان یا شتر آب با دیان و عجب عظیم است و بزور آن نیز عیب و کتال چنانکه سر کوبد و از زرد شرب عرفان شکست چشم القوت و بر صحت او را نگاه دارد و منع از قبول نوازل نماید که آفتاب عقیق میل طلا در آرد و زوکت باعث من از جمیع اوجاع و امراض چشم است و نیز چشم آب بگرم بر سردترین سردترین بنفشه که در بادام و کتال کبچ و ششانی و کحل الجواهر نیز مقوی بصیرت و قبول بکبر و رازی الکبا سهند که کتال خور آن هر هفته یکبار حفظ صحت چشم تجلیل رطوبت غلیظ نماید و کتال ترشیشا و سسلا و منج سسول و سرطان بحری سوخته سسول و سبیل لطیف سانج سندی تقطیر آب باران که در آن نبت روز با دیان تر کرده باشد در چشم هر واحد حفظ صحت عین مقوی است و همچنین کتال شتر شرب بر درایه و جویان و تلمیما می نسبی روز عرفان و حوض و شکر و انبرم حرق با سیران و صبت در بر و صند انبیا بودید و شکر سوز و غیره در کما و نظر بسوز و در دستک و هر چه سوز کشیدن میل طلا در وقت چشم و گویند که در اجنبی کند و سسول و فوغل کما و شتر با نفع است و خوردن اطر لقیات و مساجین و دیدن آشیای جویا و استغرافات معتدل و تنقیه دام و تقویت آن و منع از مزاج چشم است و گویند که خوردن اجنبی فضل سیاه عرفان با دیان باندگی که لاند رانی و کذا که مغز بادام با نباتات و جمیع مغزها و مغز با دیان اصل سوس و شکر و در امت پلید شتر و کما مرئی و برگ قبول حافظ صحت چشم است و اطفال صغیر مقوی نفع است در حفظ صحت آن و دوام قوت عین طبیعت نافع چشم است

علاج کلی امراض عین

اگر چه بایستی چشم بسیار است و میاطلی تا پنج هزار مرض و شکر کرده لیکن جمله مخصر در چهار خبث یعنی مرض مزاجی سانج و مادی و مرض ترکیبی چون جلال و مغز و فوغل و فصل

مثل جراحات و اورامست پس علاج این هر چهاره قابل مرض باید یعنی تبدیل مزاج و تنفیرانغ ماده و دوران سیر او را هم در فعل است و عمل هدایت او را از الحام و  
تبدیل و در هر دو واحد است و در آنکه قانون واجب در علاج امراض چشم است عینیت باصلاح مزاج و دفع و تقویه و تطهیر مزاج و منصفه چشم از داغ و یا از دیگر اعضا  
بفصد و حجامت و اسهال و تقطیل غذا و تطییب و صلاح آن تناول غذای مولد خلط محمود و اجتناب از جمله خجری و دیگر و تقویت چشم باخند و هدیه تبدیل مزاج  
عارضی آن هرگاه همراه بیماری چشم صدمع باشد ابتدا به علاج صدمع مع صرف عینیت بطرف حال چشم باید بود و بدانند که سو مزاج چشم یا حاصل باشد و یا متوقع و علاج ثانی تقویت  
بمنع سبب است مثل تنفیرانغ عند غلبه مواد و تطهیر عند توران خلط و علاج اول الحصول او تمام شده باشد و تمام قرار یافته باشد و بعد از عمل الاطلاق و اگر چنان نباشد  
بگذرد اول حصول باشد و علاج احتیاج بهر و امر افتد اما تقدم با حفظ بنا بر آنکه خود اندو و اما علاج بالصدیه را آنکه موجود است و بهر مزاج یا سانج باشد یا مادی یا ماد  
سایح او و بهر مبدل که تناول و موضوعیه کفایت باشد و او به مبدل و غیره که در چشم استعمال نمایند در احوال شیخ و در جبهه مسطور که در حجب مزاج غریب استعمال نمایند  
و از غلبه و بهر نیز بهر سبب همین عایت عرضی از نداد و اما در مادی از ماده لایست یا از همه بدن و یا از داغ و یا از نفس چشم اگر عضوی مواد خود بسو آن نفرستد بعد گاهی  
استفراغ تنها کفایت کند و گاهی احتیاج به تبدیل بعد آن افتد و استفراغ بدن گاهی بفضله مستحق آن مجاست بود و گاهی باسهال گاهی اقبی و گاهی با دراز و تعریق  
و این هر دو نادر باشد اما فصد وقتی کشاده شود که در خون کمی نباشد دوران از دم و حذر کنند کی چنان بود و حار هرگاه غالب باشد بکفایت تصان طوبت خون  
و دم خام شدن و او بار و بد نقصان حرارت و آنچه قائم مقام فصد است رعاف و خروج خون حیض و نفاس و خروج آن از افواه عروق بود و رعاف خارج میکند  
را از موضع قریب از چشم فلند او را مانده آن سبوی خلط و جهت چشم نفع نمیکند و خون حیض و نفاس و عروق مقدماتین نیست و فصد صاف قریب نفع خروج حیض است  
و فصد باسلیق برای جذب ماده سبوی اصل باعتماد و فصد سرد برای استفراغ خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشه چشم نفعشاده و در مده در مخرج صلیح و تقویه  
نفع میکند و فصد رگ پیشانی برای نقل ریس و استلا می چشم نافع و گویند رگهای که برای امراض چشم کشیاند و لا یتفانل است پس عروق نواحی سر لکن عروق پیش سر  
و نقل موضع نافع تر بود و عروق پس سرد جذب فصد تر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت ساعد بود پس سرد او را راست که فصد فیالین کنند و اگر یافته نشود  
جمل اندراع و اگر آن هم یافته نشود و کحل و اگر آن نیز یافته نشود باسلیق کشیاند بشرطیکه در خون کثرت و قوت قوی باشد و او شاد و حمله اندر اندازان مرض امراض خارج  
خون از رگ پیشانی و رگ اقیقین میفرموند و اما حجامت جالینوس گوید که مطلق کشی از علل مزمنه عین بقیه از استعمال حجامت بر وفا صحت یافته نم و حجامت سابقین چند  
مواد سبوی اصل بقوت نماید ابتدای امراض چشم را نفع دهد و حجامت تقره جذب ماده سبوی موخر سر کنند فلند چشم را بسیار نافع است و لکن چون در انجا استلا می  
نباشد که باوی خوف تصداده سبوی سرد بود و اما اسهال گاهی شرب و او بود و گاهی با حقیقان و این در زود آور و در آن اد نافع تر است آثارت سواد از داغ و وسیله  
بسو چشم کمتر کند و فلند گویند که حقیقه جمیع امراض مادی چشم نافع است و موافق ترین مسلمات مستعمله در امراض چشم بملیه است زیرا که آن با وجود استفراغ او تقویت معده  
و دفع تصدیه بود و لکن بسبب بیوست و خشونت خود و ضرر بود او حار نماید پس محتاج به صلاح بود و بجزی که در آن لینت باشد با وجود و موفقت در اسهال مثل نشسته لکن  
اسهال نشسته بکسین از للاق است و اسهال لیسلی بعصر پس اگر مسات باشد یا عمل بملیه مقدم بود منغ باطلان از للاق گردد و درین صورت از کشی مقدار نشسته چاره  
نباشد تا در فعل سابق تر باشد و چون هر دو ضعیف عمل اند لا بد است از تقویت و تحریک مثل سقونیا و دیگر از آن کفایت کند و بسبب حدت او محتاج باصلاح خود  
بکثیر اورب السوسن باشد از آنکه مواد چشم بکده داغ اگر چه حار باشد خالی از بلغم غالیط بود و در موانع باشد لکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بترنجبیل نماید که خون حرارت نباشد  
و اگر خوف ضرر در مخرج باشد مثل ازرق نیگوست و اگر مواد مائل غلیظ باشد کک یا بایغ فقیر افزایند که آن از اعالی فرود آرد و اگر غلبه غلیظ باشد حب ایاج جنید بود و گاهی  
بایاج لوغان یا یا حبه قیاسر این ترنگا شدت خلط مواد بود و اگر مواد حار تر بود و در موانع باشد لکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بترنجبیل نماید که خون حرارت نباشد  
نقوع آلبو جارا و عناب آلبو شوش هر دو احد است و از سن او گل نشسته بملیه تر بود و در موانع باشد لکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بترنجبیل نماید که خون حرارت نباشد  
روغن بادام شیرین گاهی احتیاج بمطبوخ فو که افتد و گاهی عرض شش استپان کنند و گاهی یونین در دم و تقوی نیارب درم افزایند و گاهی ماده سبوی اویت بود پس در مطبوخ چشم  
انهمیون در دم سفنج بریاده کنند و تقویت بصدف درم جراحی نمایند و اما نقوعات مستعمله بر کبر بدلیسین طبیعت پس از نقوع مقوی بملیه خد کنند و ایضا مثل

در موانع

و نشاء و یاسنا تنها مخدوف نمایند و همچنین درین هنگام اشتریه باره و ملینیه مثل شربت الوباش شربت نبشته و یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاهی انقباض امینیه  
سهله و خنثی احتیاج بقدرت فیه شکر بقوم باندک نمک و بورتق و قوی تر ازین است که سنا و گل نبشته در اول و درم تقویا انکی سفیر اند حصه خفیفه بالتحصیر  
شفت درم آب چند رده درم خلوس خیار شیرده درم روغن کنجد و شکر درم واحد یا زده درم و اما فی اکثر نفع میکند بسبب تنقیه مواد و لیکن بیاض شربت است بسبب سحر و حرکات  
و اما در اول و در غلبه امر احتیاج بدان قوی باشد که مایه چشم مع اشتراک در دیدن آب باشد و متفرغ و باغ بعد تنقیه عام مسهلات مثل حب بلبله از سال  
علق بر صندلین در نوا و حار و حب ایاری و شیار و اطرفلیات و مانند آن در مواد بار و در مرکب بود و باید که متفرغ آن از خارج کنند مثل او و بر مستعمل در بینی چون  
سعوغات و عطوسات و متفرغ چشمه یا بسبب صفت ماده از است دریا بسبب تجلیب ماده از آن پس صرف ماده اول از آن بود اگر مستعملی باشد یعنی در صورت  
استلامی ده در همه بدن اول حب غلط غالب تنقیه عام کنند و پس از آن تنقیه خاص باغ منقیات او و بعد آن تنقیه عموماً و خاص چشمه یا بسبب نقل ماده چشمه و اما در  
اخراج او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عقین و قین اما به تجلیب از آن با وید مدحه یعنی اشکاک در مصلحات بود و گفته اند که جذب ماده با استعمال عطوسات و مسهلات  
رگ گوشت چشمه و پیشانی مخصوص بعد تنقیه عام بدن و خاص باغ و پس از مسکون ماده از منقیات چشم است و اصل بزرگ است و علاج امراض ماوی چشمه صلی باشد خواه  
و ایضا سگیونیک در امراض ماوی هر گاه احتیاج بقول مواد از چشمه بعضی گرفته داده و در طریق انصباب لبوی چشمه باشد پس بهترین عضو یک ماوی نقل کنند ششون  
باستعمال عطوسات و نشووقات و تناول طعام و شرب کتر و لطیف و چناب از اشیا می بدو و اگر در بخار کثیر نیز از اقسام متفرغات ماده چشمه کرده اند و هر گاه ماده از  
و دیگر نیز بر تنقیه عضو یک از آن ماده چشمه می باید از اجابت است و بدانند که اگر ماده چشمه طوبت غلیظ یا ریحی باشد بعد تنقیه عام مسهلات مناسبه تنقیه و باغ  
سحب ایاری یا حب قویا یا نمایند و بعد از آن مالقی را از بالا فر و کشند و چشمه را آب حلیبه و شیر تازه بشویند و بعد تنقیه ماده او و بر موافقه در چشم کشند و حمام نمایند و اگر ماده  
رطوبت رفیق مختلط با خون یا صفرا باشد بعد تصفیه مسهل و پس از آن ماده را از سر فرو کشند پس علاج چشمه کنند و علاج چشمه بوجهی قبل از تنقیه جائز نیست و نه  
اند ختمین و او در آن خاصه اگر دوا می محلل باشد که دوا می سهل عند الضرورت و در ماده ریحی حمام شیبایی محلل مفید بود و اگر ماده دومی باشد تصفیه کفایت کند و با  
که با وجود کشادگی فصد بسبب کثرت غلظ خون مریزی که گاهی چشم از آن استکلی عروق بر حال خود باشد درین صورت استحمام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن مفید  
است و تناول ایاری فیه قرا و حب قویا یا مسودند و تمثال شیاف احمدلین معنای محلل خون غلیظ را رفیق کند و در خوردن قدری شراب برف عقب حمام نافع گفته اند  
و در تنقیه تنقیه و تدبیر حیاط سودند به معلوم کنند که در چشمه سور مزاج رومی یا ماده خبیثه کثیفه و طبقات مستکن است که غده ای عین فاسد میکند و یا اگر باغ ضعیف است و  
از آن نزله لبوی چشمه متوجه میشود از نجاست که گفته اند گاه باشد که بدون آنکه درم چشمه ظاهر باشد بواسطه دوم نزول ماده چشمه منفعت علاج ظاهر شود پس اگر ماده  
از حجاب خارج تحف باغ آید درین صورت کشادگی سر و بریدن شراکین صدمع و نهادن باغ بر آن است و حجامت نقره و ارسال علق بر جبهه نیز قریب بفتح او  
و تصفیه با صندل و متویه را و بر جبهه مفید از حیدر و اوغ پوست خرنوبه است برای ماده حار و فلفله پس از برای ماده بارد و اگر ماده از داخل تحف آید درین حالت  
تنقیه و باغ تصفیه سهال و دیگر تدبیر منقیه و باغ باید که در هر چه در سل گفته شود مفید بود و ایلاقی و غیره مینویسند که اسباب امراض ماوی عین نیست گویند است یک  
ضعف مزاج چشمه حتی که ماده نازله را لبوی خود از باغ قبول کند دوم ضعف مزاج و باغ بقیاس مزاج معده و سایر اعضاء قبول کردن آن بخار را که لبوی آن از  
استقامت معده شود و قوت مزاج و باغ بقیاس مزاج چشمه حتی که باغ مواد را لبوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط و در بدن چهارم ضعف قوت غذای چشمه و عدم  
استکان چشمه غذای او در بران و بسبب آن اجتماع مواد از اندر آن چشمه وسعت منافذ می که از آن اخلاط چشمه می آید پس او سبب آن چشمه جاری کرده چشم ضعیف می آید  
از آن فصل اول چشمه خارج میشود پس باقی ماندن آن در چشمه چشمه وضع چشمه است و باغ و بدان سبب همواره نزول ضعیف غیر منظم لبوی آن پس طبیب و اجابت  
که تخصص این اسباب نماید اول منجم بسبب متعطل کردن چشمه میفرماید که از او چشمه بعضی مسهلات مزاج اندام اجزای مثل آب جنب اشک و آب عینی الارعی آب کما  
و آب کاهو و گلاب آب گل سرخ و ولایا و پینزل و سفیده بخیله مرغ است و اما مسهلات مثل مشک و لعل و روح و امیران و مانند آن اما منقیات مثل توخیا و سرخ  
بقیاس بعضی از آن تمهضات اندک مثل شیاف یا شیا و صبر و فیله سرخ و گل سرخ و زعفران و بعضی طبیات مثل شیر و مغز بادام سوده و سفیده تخم مرغ و لعابات بهر آن



و خطمی و خون فرخ و بعضی منضجات مثل عروق و آب حلبه و زعفران و منجنیق و خصوصاً آن در آن ترک رود و بعضی مصلحات مثل انزروت و آب بادیان و بعضی مصلحت مثل  
 عصاره النخ و ششام امیون جرجانی گوید که جلاد و میوه چشمه نهند نفس است یکی ادویه قابضه امین و ولوع است نوعی نوقیغض از معتدل تر باشد مثل گل سرخ و عصاره  
 او و عصاره کوه حبه آتیس و مایه بنبل الطیب و زعفران و سیانج هندی و این آنجا بکار آید که از چشم در و منداب اکثر انواع و دیگر آنچه قوت قبض و قوی تر باشد آن کوه حبه  
 و آب غوره و عصاره سماق و عصاره مازوی خام و قشاکر کند و کلان و مانند آن این نوع آنجا بکار آید که از اجزای چشم درست و قوی تر قوت بصر تر باشد و خواص آنست که  
 آب زرفتن از چشم باز آید و در ادویه منجنیق و حمله چون آب حلبه و جنف هندی و میرز و انزروت و کسب المکان و جنبدید بیشتر کند و زعفران و در مکی ما تو به کسب کمال  
 از جمله زیاده است و زعفران با قبضه که در وی است منجنیق و ملین است و کند و همچنین منجنیق و منحنی است و این ادویه در علاج او درام و شود و قوی چشم و بر کسب طبعیات  
 غلیظ و دریم پس ترنینه بکار آید سوم ادویه مجذره چون النخ و امیون و ششام و این ابصر و قوی در وی و در چشم شدید و حرارت و سوزش و غلظت بکار برند چهارم ادویه  
 مسدود کننده و مغزی و این در ولوع بود و نوعی خشک و ارضی و آن اقلیمیا و سفید رنگ تو نیمه منسول از زیر سوزنده و کلان تر است است و این ادویه در طبیعت  
 زاهد را که کند و در همه راسه و در خصوصاً اگر در چشم قوه و شکر باشد لیکن بعد از آنکه شکر بکار برند و اگر در قوه قریه قوی تر باشد یعنی بصر و قوت استمال کند و با آنکه در چشم و دیگر  
 نرم و ولوع و تر و حاجت با اینچنین ادویه برای چهار عرض است اولاً آنکه زنده نیست و ثانیاً آنکه سنگم تمام بلیول بقای او در چشم و منع سیلان آن او در لیز چون کبیر  
 و صغیر و نشانه با و دیگر ادویه با میز نوزاد آنکه برای نفع از چشم از ملاقات ادویه تجویزی و ارضی و صمد و حالت در ادویه نرم با و میز نوزاد را با آنکه براسه  
 رفع خشونت و دفع متولد از او و حار و ادویه نرم و لطیف چون شیر زمان سفیده سفیده مرزبان نیز در چشم ادویه کشاید و منافذ آن در ولوع است یکی چون کبیر  
 و او اینچنین مغزیون و عطیلت و کسب آن و این نوع آنجا بکار آید که اثر ادویه منجنیق و حمله پس طبقه قریه زنده و از آنجا که این ادویه بسبب تفتیح منافذ قوت ادویه مذکور  
 بخوبی رسد و دیگر ادویه سخت گرم و مولد خشونت و این نوع نوزاد المار را باز در چشم ادویه زنده و این نیز در ولوع است اول زنده و دیگر قوه  
 چون اقلیمیا که در صبر و مانند آن و قوت ثانی زنده و سهیل و جرب و زعفران و مانند آن چون نشاد و قلقطا و دیال سوس و سوسنقه و عظم ادویه منجنیق و محرق  
 و خش است چون زرنیخ و زنگار و این طرفه صلب و جرب مغزی و خشک ایشه را زنده و کبیرانی گوید که در ادویه چشم رعایت چند امور نمایند اول اختیار جوهر در او  
 زیرا که در علاج چشم بسبب قوت و کثرت اوج و قوت حسن او ادویه مخالف طبیعت مثل مسین جاز نیست و نه آنچه در آن کیفیت غالب باشد مثل حریت و سیاه  
 ترش و اشیائی که از ادویه چشمه قوت بود و هر آنکه شدیداً با جود قوت چشم کند و شدیداً با حرارت تحلیل قوت او نماید و ثانیاً اختیار کیفیت او و این بعد از قوت نوع  
 مرض بود پس معالجه جاریه و بار و بکار کنند و با جود علاج تمام میشود و بعد و تا که اختیار بقدر او پس هر دو اینکه آن دفع و غرض باشد که بیشتر مقدار آن یکی است  
 از دو الی که نیست چنانچه پیشین هر دو الی که قوت آن ضعیف تر باشد که بیشتر آن است و در امراض قوی و در امراض ضعیف بیشتر یکی اولی از است که در امراض  
 بسبب غلظت جرم و جنین قلت شرف او و راجع اختیار کیفیت او در درجه او در حرارت و برودت او و غیر آن این نوع و آنچه قبل اوست موقوف است بر طبیعت  
 طبیعت چشم و مقدار مرض او و جنس مس معات و فصل و بلاد و صناعت و سحر اما طبیعت چشم متضمن بر او و راجع یعنی مزاج و خلقت وضع و قوت او و آنرا چشم  
 سهر آنکه چون مزاجی مرضی معلوم کرد و در آن مقدار مزاج او از مزاج حاصل او دریافت کرد پس اختیار کنند از ادویه آنچه مقدار او قوت او و آنرا بر کارون بودی مزاج  
 طبیعی باشد و آن خلقت چشم هر آنکه در جرم مقدمه ضعیف است که دفع بسوی آن ممکن بود یکی فضائی که در داخل اوست و در فضائی که در داخل چشم است سوم فضائی که در داخل  
 بینی است زیرا که او را آنجا منصفه طبیعی است فلذا دفع فضول او سهل باشد و بدان سبب کفایت کند در آن ادویه تلیل المقدار کشاید القوت نباشد و او واضح چشم  
 مثل موضع و شاکر است اما مزاج چشم ظاهر است که آن زنده و جگه بسیار ضعیف است فلذا اثر ادویه با و می از اینجا میسر میگردد و در مواضع قوت آن پس سبب  
 و در ای شدید القوت در آن اثر مستعد بکنند فلذا زنده و در عیالجات چشم ادویه ضعیف است که البته بسوی چشم میرسد پس از جهت قوت که در او با مقدار نباشد که  
 بر مقدار مرض چشم زیاده شود و او شاکر چشم با اعضای دیگر پس بدانند که چشم شدیداً شاکر است بدانغ است و چرا نباشد که آن مثل خورد اوست و طریقی نفوذ و در  
 از داخل و بسوی آن مزاج است آن عصبی است فلذا در چشم که ادویه مانع نفوذ مواد از مواد بسوی چشم قوی تقویت و قوی الروح باشد لیکن یکدیگر در طبیعت تلیل

و تکلیف طبقات عین گردند چه آن حسن فنول در آن زیادتی سواد و روح کند و اما قوت چشم حس صفا قوتها چون در چشم بسیار است از اجاد بسیار بود و این  
من میسند از آنکه در اسی چشم قوی لطیفه باشد تا اجاد مزاج روح گیرد و از آنکه قوی تحلیل باشد تا مزاج را فانی نکند و اما متذکر مرض پس سخن قوی متعالج بودی  
باشد و ضعیف را کفایت کند ضعیف و اما در اشیا کی که ذکر کردیم در آن ظاهر است و خاص اختیارت موانع بر استعمال و او این ثبوت گاهی منسحب حسب  
فصول سال بود پس اولی موسم استعمال اوویه محله قویه و شدیدا بحلا رساست نه گرا و اوویه قوی الروع و شدیدا بر در گرا و اوویه مستفرغه رابع و خرفین است نه سواد  
گرا و در رابع متفرغ خون و در خرفین متفرغ باد و اوویه مسهله باید و گاهی معتبر حسب منص باشد پس در علاج او را هم حال اوویه را بعد در ابتدا و اوویه محله و را خرفین دریا  
این هر دو زمان هر دو را مخلوط سازند و اولاد و اوع را قوی تر نمایند بعد خللات را قوت دهند حتی که هر دو در رختی سادی گردند و ایضا سواد یک را دره تحلیل آن یا  
متفرغ آن کنند و اولاد در آن منبجات استعمال کنند و بعد بوضع آن متفرغات و سوادس اختیار جهت استعمال و پس می باید که اوویه او را هم چشم قطره باشد زیرا که در  
یاس میان یک مکمل متوقف شوند و از آنرا رسانند و اوویه نظره و بیاض مانند آن باید که در زرات بود و ایضا هر گاه جتلیج بنفوذ و الی سبوی اطراف و لواح چشم باشد  
قطره در جمیع اشیا می باید که در اولی بود و استعمال اوویه مبره و ولینه خاصه که جمع هر دو بلکه در روزی چند بار جازست و چنین نیست اوویه جاره که در آن در  
است تفرقه ایام در اینجاست که گفته اند و ای تیر اعلى الاتصال در چشم استعمال نباید کرد اگر حاجت تکرار افتد صبر کنند تا آنکه چشم از اذیت مرتبه اولی استراحت یابد پس  
باز عمل از بعضی گویند که بهترین اوقات استعمال کحل قطره مانند آن وقت سردی از روز است و قبل تناول غذا و اگر مزاج مرضی و کحل سرد و حار باشد شیب  
یا صبح استعمال کنند و اگر سرد و بار باشد در وقت النهار عمل کنند و اگر کحل حار باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد احتمال بعد نیات خواب نکنند الا بعد از شدت روزی  
المسار و بیاض سبل پشت خوابند و در مرض سفلی عین نشسته و در امراض یک سنگون داشته کحل استعمال نمایند و عند استعمال در زرات مزاج نشسته و اگر در  
و امراض خفین باشد جود نماید که وصول کحل با جفان باشد فقط آینه مشبوت آن لهم سرد و اگر قلیح آثار و جلا می بیاض مانند آن مطلوب بود و سبوی مقله ریا  
در موضع مرض احتکاک نماید و در قطره چشم را با بهام و سببه دست چپ کشاده از دست راست قطره را بچشم میل بریزند و هر سبیل از نقره باشد در علاج نخونت چشم و قطره  
آن از طلا سازند گرا و اوویه لطیفه ماوه باشد و یا از آنجوس عمل کنند اگر او را دره لطیفه مواد و تحلیل آن باشد و یا از مس مرتب سازند و باید که بعد استعمال سبیل را بشویند  
و چون کحل باید که از اجسام مناسبه کحل باشد که در آن نه پس گاهی از نقره و گاهی از آنجوس مانند آن بود و شکل و مستدیر یا کحل بطول باشد و سرد و جفان باشد که  
ب. دولت کشاده شود و سنگ برای سایدن شیانات و غیره جبرس بهتر است یا نخته آنجوس باشد و هر چه که بران بسایند از اشویند و بعضی اعمال محتاج به تبین عصابه و  
نهان و رفاده بود و خصوصاً بعد قویح و قطع سبیل در اطفال برای حفظ آنند و غیره و در آخر مرض برای حرمت چشم از مواد بر آن حفظه عین بر توان برای منع اوجام و سکین  
آن چنانچه در زمان چشم و صدمه و فنیح رفاده و در وجود و تنو بیشتر است و بداند که اوویه که بران جبار چشم کند و قلیح در آن عمل بالید باشد بعضی از آن عملی و  
بعضی جبری و بعضی صدفی و بعضی بناتی و بعضی حیوانی است و جلا این و اوائق بود اگر به نسبت مخصوص باشد مثل کحل و در رویشات و مانند آن و لابد است که کفالی  
از کیفیت صاره باشد و واجبست که مختلف بود طریق عمل آنها حسب اختلاف توام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معنیات و جبار و همد او واجبست  
که در تصفیه اجزای آن بسایند و بالکنه نمایند تا بسبب خشونت موزی مقله شوند از حرکت پلک و این تصفیه را گاهی کفایت میکند کثرت سح و نخل از خرقه صفیق تنگ  
مسامع تربیت و تصویب باب چنانچه در توتیا و شادنج و مرثیشا و اشرو مانند آن از معنیات عمل میکنند و گاهی این بدون حراق با توام میرسد جهت کیفیت روویه  
یا عدم قابلیت سح و تبرین طریق امر اوق است که در کوزه جدید کرده و کحل حکمت گرفته در میان تنور یا قرن مدتی بدارند تا آنکه خوب سوخته میساجودت سح گردد  
چنانچه با قلیما و زاجات و سوادند و حریر و شیخ و حلزون و صدف و مانند آن عمل میکنند و بعضی اوویه بعد حرق و سح غسل کثیر محتاج باشد شش سفید این برای زاله  
ترشی او که مضر چشمست و در نحر حرارت کتسبه از آنرا میکنند و ایضا مانند خاس محرق که در آن کیفیت صاره عین است و بسیار اوویه است که سح او با خلط آب بار طوبت  
مانند چیه میشود مثل اجبار و اکثر معنیات و بعضی از آن محتاج با این نمیشود مثل نشاسته و صدف اما سح صومغ غیر رطوبت بسبب انحلال قوت آنها بجزارت سح موجب  
صعود آنها میسرود و بعضی اوویه است که از برای تصفیه اجزای آنها بخسایند او در آب یا الفی مناسب کفایت میکند همچون کثیر او صغ عربی باید که در آب

بنیادند پس از خرقه صفتی کنند و بعضی را در تصفیه اخر این کفایت نمیکند بلکه با وجود خیساییدن باز محتاج بساییدن آنچه ناچ و شوق و سبک و سبک  
می آید و او بیشتر در آب غوره و آب بادیان آب هلیله آب سماق و آب مزخوش و آب باران چند با خیسایند و خشک کرده بساییدن قوت و دوا زیاد میکنند  
او خال مشک قوت او و در بقع چشم و در طبقات میرساند و او و به جادو اساییده باز وزن مطابق نسخه نموده آغشته بخورد و صلاهی با سبکی بسایند و اگر در وقت  
مخفوف دارند در جمیع شیافات احتیاج بر دانی میشود که در آن تغیر باشد تا او و جمع گردد و بعضی آنها بعضی بچسبند باید که آن غریبات نافع امراضی باشند که بر  
آنها این شیافات ساخته باشند و آن مثل نشاسته و صمغ عربی است و شیافات رده و مثل انزروت و سبکینج و شیافات بیاض و مطلقات آب مانند آن اولی  
اوقات که در آن او و چشم از شیافات و ذرورات و مانند آن باز نه فصل رابع است بسبب اعتدال و اوردان پس او و متکثر نخواهد شد چنانچه در فصلی  
و در تحلیل قوای آنها خواهد بود و چنانکه در گرمی که با لکین و اولی رابع شیافات اولی است تا قوای آنها قوت حرارت و درت خشک شدن آنها تحلیل شود و فلان  
که بچسبند آنها در سایه کنند و اما ذرورات پس تاخیر آنها تا رابع جائز است و دو اینکه در آبهای مذکور پرورد در رابع بهتر باشد و باید که هر واحد از احوال  
شیافات و در ظرف علیحده در آنجا که در آنها قوت یکدیگر کتساب نماید بر آن سبب قوت از ضعیف باطل نگردد و همچنین حرارت مشک مجاورت کافور کم  
میشود و برودت کافور از مجاورت مشک قلت نمی پذیرد و علاج مرض ترکیب عین اصلاح هدیت چشم کنند و از آنکه آفت که در ترکیب جزئی چشم افتد و آن  
یا بقصد و استفراغ بود و آن فکور شد و یا با انواع حیلها که در جایگاه خویش خواهد بود علاج تفرق اتصال چشم با و و به قلیل تحفیف غیر لازم چون سر  
زعفران و قوتیا و سفیداب و شادنج و صبر مانند آن علاج باید کرد زیرا که هر دو دانی که مزاج او موافق مزاج چشم است مضر عین بود و آنچه اندکی مخالف است  
مثل او و به نکر و در نافع باشد چون مزاج چشم گرم و ترست لذا در اکثر دوائی مرطب چشم امضرت رساند و هر دو اگر طویات کمتر کند و نافع باشد تا قوت چشم  
و هر دو یک قوی گردد و ماده مرض قبول کند و آنچه بدان سدا از خود دفع کند و این اصل عظیم است و اکثر علاج چشم عری از آنجا علاج مفصل او در علم قبول علیها مذکور شد و اگر

اوجاع عین

بنا که در چشم بیشتر اوجاع مده و دلزاعه و ناصه و ضربانیه و حاده و ضاعطه و خشنه و مانند آن فتمد و آنرا اوجاع زیادة تراز غیر او عارض شود بسبب قوت حس او  
و ملاقات پلک بمواضع مرجه آن نخیش کردن آن از هر طرف و چون در دوائی چشم شدید باشد پس امراض مرجه آن بغایت حاو بود و طبیعت بر اوجاع او تادیت  
طویل کمتر بود و چون در آن طول کن فصل اول چشم کمتر پذیرد و ضعیف گردد پس متعلم امراض شود با جلا اوجاع چشم را شوره بسبب اسطریق تشخيص اسباب او  
اولا چشم را ملاحظه نمایند اگر در آن آثار قاسم رمد یا سبل یا حبارت ملته یا شور یا قروح عین یا ضرب چشم یا قذمی معلوم شود بسبب در دهان باشد و هر واحد  
از آن در فصل علیحده مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکور یافته نشود درین صورت از مرض حوال کنند که کدام قسم در دست یا ضربانی بسلی است یا ناخن  
یا صاعط یا تمردی و در عرق چشم محسوس نگردد و یا در دیگر اجزای چشم پس اگر بیماری در ضربانی منسلی یا صاعط و عرق چشم بیان کند و در مذکور شد شقیقه  
گاهی لازم باشد و گاهی نه از صراع حدقه و شقیقه عین باشد و اگر در ضربانی با صراع باشد از دم عنبیه بود و اگر در ناخن شدید که تا صدف عین نشود و عرق  
در منصفه و صاعن حرکت بگوید و در گهای چشم تند و رنگ و رخ مائل بیاسی و تیرگی نماید اشتها می طعام نشود و از سرطان قزیه باشد و اگر در چشم المی ناخس  
بگوید و پندارد که در حدقه خار یا سنگ نرید افتاده است و حدقه گردانیدن و در روشنی چشم کشان و نوا نوا از رسیدن غذا بر لب و دست رجا چیه باشد پس اگر بسبب خشکی  
رگهای مجاری اشکی او بود و در چشم و در روزه و اشک نیاید اما اگر سبب رسیدن غذا سد بود و گاه گاهی در چشم اشک هیچ آید گاه باشد از هر دو گوش چیزی شبیه بریم بر  
فدا لفته عین بی مزه گردد و اگر در وقتیل گوید چشم گران باشد و اشک رده و هر چیزی غیر متقیم نماید پلک با سمنه پیوند و در نصف قرصه که درت نماید زوال طبقه عنبیه  
و اگر وجه شدین صاعطه گوید نتواند چشم را حرکت داد و عطاس چشم بر حرکت بر اشک بود از ضغطه جلیدیه باشد و اگر وجه شدید و در چشم باشد و با آن انتشار نور  
و جمیع اجزای عین مریک گردد و بصارت باطل شود و از تفرق اتصال تشکیه باشد و اگر در عرق چشم در گوید درین صورت اگر در اقطا چشم سخی نماید از نوا  
طبقه تشکیه باشد و اگر در وضاعط و عرق چشم ملاحظه عین باشد از درم طبقه صلبیه باشد پس اگر درم دومی بود با الم مذکور شد و در چشم موضع غیر عین باشد

و اگر خنفر اوی بود با احتراق و التهاب و حرارت شد بیا شد و اگر کرمی بود با القیل و سترخامی یکک و دشواری نظر بسوی ایشان علی شل تعفت و غیر آن باشد اگر  
 با جرد در در عرض چشم چنان نماید که چشم باز نماند بیا شد و اگر کرمی چشم چنان نماید که چشم بسته باشد و اگر کرمی چشم چنان نماید که چشم بسته باشد  
 و اگر کرمی چشم چنان نماید که چشم بسته باشد و اگر کرمی چشم چنان نماید که چشم بسته باشد و اگر کرمی چشم چنان نماید که چشم بسته باشد  
 نماید از غلبه او و برادر شیر یا چیزی دیگر که در آنک اندک بفاصله چکانند و هر مرض چشم که با درد و صعب بود اول تسکین در زمانه بکنند و دوم استعمال خنفر را  
 بوج جانز نیست و باید که در اوج خواب آورند بر حلیه که ممکن باشد حتی که با غلبه و حکایات ملائم و آواز آب شجر و آسیاب و غیره لطیف مع قلت روشنی در سکن ترک هرگاه خفیفه  
 را ماحرکات خفیفه مثل جنس گواره و مانند آن نماید بود و آنچه از شقیقه عین باشد اول قصد سرد نماید بعد بر صندلین زوچسپاند و بعد بوضع ماده سهل و حلیه یا  
 و هر چه در شقیقه مسطور شد قبل آن رسید بر تسکین در و حرارت در و عموماً بعضی الاعراض سفیده سفید و شیر و خنفران در شقیقه کرده و اندکی شیاف مایه و مضمض  
 سوده و آنچه بچشاند و سرد کرده چند قطره در خون گل آبیخته بچشاند تا که شل سرد شود در ساعت در چشم قطره سازند و لایق بر صندلین چسباند و اگر فایده نباشد و شریان صندلین  
 قطع نمایند و در علاج حلت روانه اند تا که کوری نه انجامد و آنچه از سرطان باشد علاج نیز در تسکین در و توقف مرض قصد قیال کنند و با آب کهنک و کهنک  
 و سفوف سودا و آب جرد یا بار الفواکه و خیار شیرین و آب کهنک طبع نمایند و مار شیر و شربت بنفشه و کهنک و شربت ششخاش و جلاب و شربت نیلوفر بدهند و به اغذیه  
 جید که میوس خفیفه که در آن حرارت نباشد و مجموع خفیفه بلیو مثل درج و آنچه مرغ فریه و اطراف لحم و زغال و حلالان غذا سازند و یا حریه جو باصل لیسوس مقرر کونده  
 گا و زبان و گل بنفشه هر یک در م عنب یا زره و دانه نیلوفر تازه و مقرر بنفشه عد و نیک نخته صاف کرده شربت ششخاش یا شربت انار شیرین یا شربت بنفشه یا شربت  
 نیلوفر اصل کرده در عین بادام شیرین آمیخته یا شامیدن مار کهنک یا یکی از آن شربت مذکور یا شیر یا شیرین یا شیرین و یا شیرین و یا شیرین است و تقبل خنفری منضجات  
 سودا استعمال نمایند و طبوغ آفتون و بعد از آن کهنک گاهی با سفوف مبدل و گاهی با سفوف سهل نباشد و سفوف سهل از جرد زنی بلیه کابلی و بندگی و سفوف  
 و نمک بندگی و غار بقیون مرتب سازند و سفوف مبدل نیست مفر تخم خیار و مفر تخم کدو و مفر تخم باورنگ و گا و زبان و سهل السوس و صندل و طباشیر و گل سرخ و  
 کشیز خشک ساییده هر روز در عین در م همراه مار کهنک بدهند و سودی بلیو که این کفوف مجرب است و شیاف ارض با سفیدی بقیه نخته و با شیاف ماستیاد  
 شیر زمان حل کرده در چشم چکانند و سفیده سفیده بکلیل الماک و اندکی زعفران بدهند و یا آرد و بنفشه و نیلوفر و آرد با قلا و بالونه و کلیل آب کاج و آب عنب الثعلب  
 صفا سازند و یا برگ خنفری و عنب الثعلب کونده در عین بنفشه آمیخته صفا کنند و به شربت قیر و طی زرده سفیده در عین گل بپشت چشم نهند و جمع او و دیگر که  
 در آن مایهات مغزیه و مخدرات باشد لعل آرد و او و به اغذیه حار اصلاً استعمال نسازند و طول نمایند بیا که در آن بالونه و گل بنفشه و خطمی کلیل الماک و گل نیلوفر و شام  
 باشد و ظلامت زرده سفیده مرغ اکثیر یا شیر زمان نیز سفید است و شاد و نشاسته مساوی صحیح و شام احتمال نمایند و تقبل انطاک حلیه در سکون الم مخدرات  
 کنند بعد و در چشم شاد و نشاسته و گل مخموم و مایه و فرارید شمال کنند و غیر آن که اگر داده غیر تخم کدو و به شود و الا وقت آن کفایت باشد و اگر آب کشیز سبز  
 و آب عنب الثعلب و آب گل سرخ و سد گلاب هر یک سه ماشه تخم کاسنی صندلین گل زنی هر یک سه ماشه و عرق بید مشک کیتو صفا کنند بسیار سفید است و گویند که هر گاه  
 در وساکن گرد و توپامی منجول شاد و منجول نشاسته هر یک یک درم شیاف مایه گل مخموم هر واحد نیم درم در او و در آنک کوفته نخته احتمال نمایند و شیافات لیسه  
 مسکه و جع استعمال کنند و لعابات مرغیه و مانند آن در چشم نیزند و حمام مطب است و از اغذیه موله سودا مانند عدس با دانه گدشت گا و قناب نایب و آنچه  
 از رسیدن غذا نیز جاحیه باشد پیش سده بود و کسب سده در اسهال و تفتیح سده کوشند و سده و بار و مطبوع با و بان شام از خنفرینتین تخم کوشوت شربت و نیلوفر بدهند و در  
 ماده حار مطبوع تخم کاسنی اصل السوس عنب الثعلب بوزن تقی شامه و به هر که خنجرین بدهند و شربت بزوری و قرص لپند و شمال آن استعمال کنند و سده از ماده حار دارد و در  
 و بعد از شام سده برای تطیب صفا و برگ خطمی که در سرطان گذشته با صفا سفیده سفیده و تخم چشم نهند و شیاف ارض و شیر و خنفران حل کرده در چشم کشند و در عین بنفشه یا  
 کدو در عین چکانند و آب یا برای تطیب مزاج مثل عین بادام شیرین و خنفران در عین نیلوفر و مسعود از نسکه گا و مفر ساق او و در سیر مطب مثل غوط خواب و تناول  
 سفید اجابت و سه و کدو و خیار مرغ محوم چرب و لحم ماکیان فریه و زردی سفیده نیم شربت لعل آرد و زهر حیدرک و حامض و حریف و مضعف باشد اجتناب نمایند

و طبری گوید که علاج عدم تغذای زجاجیه است که در غدا بر طباط آتصار نمایند و ماو اشعیر ایام توالی نباشند تا بدن را ترطیب بدهد و متفرغ این مبطوح نمایند اگر  
 ظاهر شود که آن از سده است فوجی و زیر زبر بری هر واحد سه درم تخم کرفس نسون هر واحد چهار درم سنای کی اسطوخودوس و صندل درم مویر منقی پانزده درم  
 تریبندی ترنجبین هر واحد است درم پنجم است عدد و جوشانیده صمان نموده بقدر عدد درم گزته مغبت درم شکر طبرزدی و سوده اندخته و سه درم تانج درم روغن بادام  
 بالایش ریخته نیم گرم بوشند از این مبطوح دو شربت دیدت مغبت روزی ششامند اگر فراج و قوت و سن و فصل باشد جمال آن نماید و در مسج مرض خرد چیده نماید  
 وقت علاج که فراج مرض سبب متغیر نشود و با اعتدال و کند که اگر از آن خارج شود و چون این مبطوح نوشیدند بر دوشیدن شیر و خران از پستان پیشه و طوبت نمایند و این  
 صفا و حیرتیم هندی بزرگ جازری یا بزرگ خلی جوشانیده و با سینه و با سفید و سفید و روغن بنفشه آمیزند و از قرب کافور چشمه و از شرم آن هفتاب نمایند هر گاه مرض درین مبطوح  
 باشد و بر روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن خلدان معوط کنند لایساک اگر در آنجا صلیع باشد و بر اسطرطیجان و امض بشیر و خران و در چشم کشند و اگر مرض از عدم غذا  
 وقت او باشد و سبب سبب بود و بنا بر کثرت استفراغ یا کثرت صوم یا ترک طعام مانند آن بگی عنایت به ترطیب مصروف دارند و در اینجا سبب استخوان و دوشیدن  
 چیزی از بفتانت نیست و علاجش دوشیدن شیر زن و خرازی پستان بر سر و تسعیط بر روغن بنفشه است و لوموم بزغالک و حلالان صفا ترنجور مانند و شراب قلیل البراره  
 یا مار اشعیر نبوشانند و از ریاضت سخت و عرق بسیار در حمام منع کنند و فطولات با و یه مرطبه مثل بنفشه و نیلوفر و برگ بید استمال نمایند و اگر وقت بنفشه تر باشد  
 بنفشه تازه را در گلاب تکرر کرده شب بر سر نهند و خواب روند و قدر قلیل خوابگاه نمایند و از سموم و با و امی گرم محفوظ دارند پس باین طریق غذا کثرت پذیرد و کلیت  
 رسد و از آنجا اقبال عافیت و ابتدای زوال مرض ظاهر شود و نیست که زوال غوراوت در عین اولاً فاداً معلوم گردد و هر گاه چشم در سهیت بطبیعت خود  
 عود کند و صداع و حدت زائل شود و مرض صحت یابد و آنچه از زوال غنیه باشد اگر غلبه خون دریا بنزد کند و سهل مناسب مزاج دهند و بعد بنفشه است  
 در چشم کشند و روانی خانه چشم از اسرب مانند خود ساخته و در وسط آن سوراخ کرده در فاده به سبب گیرند که سوراخ بنزد شود و چشم بنزد و از حرکت و نظر سببی روشنی  
 و بر سگون کردن منع کنند و آنچه از غلظت جلبیه باشد علاجش مثل علاج او را چشم است چنانچه در رد گفته اند از تسکین و استفراغ پس تحلیل او را م و تقطیر شیش  
 اینین و دوشیدن شیر و خران از پستان معوط با شیشی موافقه بعد استفراغ نافع است و آنچه از فرق اتصال شکبیه باشد علاجش نیز در گام بر تسکین او را م و در بنزد  
 و تعدیل مزاج و صلاح غذا نمایند و شیاف امض افیونی باز و در سفینه مرغ و روغن گل استعمال کنند و آنچه از ساد و شیمی باشد صفا بر سر و حجامت نقره یا کابل  
 کنند و بلیات تسکین طبع نمایند و از برگ اسپنول و برگ بارتنگ و برگ غنبلثلب آب بر آورده بچوشانند پس حوض قدری شیاف امضی حل کرده و چشم چشم چکان  
 و طبع که آنرا با نرگه گویند بلعاب اسپنول اندکی سرکه در روغن گل سرشته وقت خواب چشم صفا کنند و شیاف و نرح بدهد و کافوری احتمال نمایند و آنچه از دم  
 صلبیه باشد در موسی فصدر بر کنند و بهر تسکین طبع او در سفینه مثل بنفشه نیلوفر خلی عتاب پستان چون بیک وقت بچوشانید و صمان نمود و روغن کبچ شکر سرخ  
 آمیخته حقه سازند چندان بر توالی و یا مبطوح عتاب پستان آکو بخارانیلوفر خلی شیر شست ترنجبین آمیخته نبوشند و بعد منع ماده از انصباب و تنقیه و داغ از انفضول  
 کحل را موسی اصغر صبح و شام در چشم کشند و اگر از این تدبیر فایده نشود شیاف امضی افیونی آب کشنیزه تر و آب غنبلثلب بنفشه مبطوح مصغی حل کرده در چشم  
 چکانند و بر بندند و شربت عتاب جمار اشعیر و ام نوشیدن و آب بلع و مانند آن معوط کردن نافع است و در صفا و ای اگر واجب بود و صفا کنند و از مبطوح مذکور صفا  
 نماید و در خمیره بنفشه و یا بگل سرخ و بنفشه و آکو و عتاب و تریبندی و کثرت و تخم کاسنی و ترنجبین مانند آن تسکین نمایند و اسهل صفا دهند بعد از مبطوح چشمه و بندند  
 هر یک ده عدد و چشمه است و آنه میگویند و قدری از زوت آب شیرین آن مقدار که بالایی و باشد در قدر مضاعف بچوشانند که بقوام مار اشعیر از صفا نموده  
 در روز شب چند قطره در چند بار بچکرم در چشم چکانند و فاداً ببلول مبر و ثقیل چشمه بدون تسکین نبندند و ساعتی پشت بخوابند پس شام از اطراف کاسنی  
 مساوی کوفته زبر تطونا برابر بر دو آمیخته در گلاب در روغن گل خوب بر هم زنند و وقت خواب چشم صفا کنند و ببلامیت بر بندند و صبح چشمه را صفا نمایند و طعام  
 مرطبه خورند و در روغن بنفشه و شیر زمان معوط سازند و در بعضی اوقات شیاف امضی در چشم چکانند و از شیاف و آنجا ف و فحل حمام منع کنند و در مغنی بعد از تنقیه  
 مسهل مغرب و حب ایام روغن مصطلکی یا بزرگ شک ریح خرد قدری آب زرد و مبطوح آمیخته حل کرده در بینی چکانند و اندک آن هر روز افزایند پس در شونیز بریان

وزعفران سوده در خرقد بسته بنویسد تا که عطسه آید و اگر عطسه کمتر آید کندش اضافی کند که عطسه در اینجا انشیاست و مشک در او و میخکاو داخل کرده که قابل است  
 و در ابتدا بر تسکین درد و بگل سرخ و دور در شراب نخته یا بزوی سفید و روغن گل و زعفران ضما و کند و آنچه از درم سودای یا پوست صلبیه یا پوست درم  
 مطبوخ انیمون و سفوف سودا یا حب لاجورد و بعد از لفع در تربیب بدن تنقیه نمایند و با مستقر غات خفیفه مثل خمیره بنفشه با عرق گاو زبان تنقیه بدن کنند  
 به تربیب بدن و دماغ چشم اشربه و اغذیه مطبب اختیار کنند و شیر و قهقه یا شیر بز یا شیر خر بر سرد و در بنی چکانند و شیر و زعفران روغن بنفشه یا نیلوفر آب صلبیه  
 و آب قی العالم در بنی چکانند بنفایت مفید است و چشم بسته دارند و با بار اشمیه و مارا الهام و مانند آن که بخار طرب بر در او غذا سازند پس گرمش را نکل شود  
 شیر زین لبنی جو باید و سنگین بوخته شیان مصل اینیز در در سفیده تخم مرغ حل کرده صبح و شام در چشم کشند و بران رفاده بگلاب تر کرده بر بندند و هر گاه در خفست  
 پیرو و در حبه طکه که در آب گرم تمکین کنند و اکثر آب گرم بر سر بریزند و بر آب او ویه حمله مثل بالونه و کلیل المکات مانند آن که باب نمایند و آنچه از التوامی صلبیه یا اینها  
 در تربیب نزلت گوشه کلا و شتر با و لظا و اوجا و کتر شیا و لظا و سوطا و قطورا و قیر طی که از روغن بنفشه یا نیلوفر موم ساخته آب عصبی را عرقی قلع سید آب  
 جراوه کرده و تسقیه داده باشند بر سرد بدن مالید چنانچه چالینوس در میانزدن کرده و شیان مصلین شیر حل کرده در چشم چکانند و شیر و زعفران در چشم و در خواب  
 بر پشت منع کنند اگر در سهوای گرم چنانچه خروج از خانه باشد پارچه در گلاب تر کرده بر روی اندازند و آنچه از ترخای صلبیه باشد لفع از سهل مغرم حسب  
 ایاب تنقیه نمایند بعد و فراغ تنقیه از مویز و عاقر قرحا و مری و مانند آن استعمال کنند و مصطکی و کندر و روتنج و جوج تنلیا یا نیلوفر مرکب ساخته بنمایند و سعد انور  
 زبان ببالند و مدام شیان احمد را و آب مطبوخ زوفاعل کرده در چشم چکانند و اغذیه یا شفه مثل تلایا و مطبخات که شست تیسو و کبک و راج غمک یا کند و اگر قوت و  
 سن و فصل مساعدت کند فصد بر رومانید و اگر مرض زایل نشود و خفست منقی اسعا از طبوبات غلیظه عمل آرد و بر ریاضت معتدل مکنند و هر گاه حلت شکل گردد  
 با وی صدماع عارض شود درین صورت معالجه چشم ترک نمایند و با علاج صدماع متوجه شود که بزوال آن این مرض نیز زایل شود و علاج درم عینیه مثل علاج درم است

مرض سرد

و اگر بگذرد و در حار طبع است و او را دم دیگر اگر گویند نه درم و در چشم یا چشمه اگر گویند یا درم باشد یا بی درم و او درم حار باشد یا بار و چنانچه  
 از کلام شنج مستفا میشود که درم و چشم است که حقیقی آن درم چشم است پس اگر درم و شارت عراض از حد تجاوز کند از درم گویند و بیرونیانی کیوسین نامند  
 این شیشه صلبیان عارض شود و درم غیر حقیقی و آن شنج و طرب چشم است از اسباب خارجی که در شنج چشم ظاهر شود و آنرا که در چشم نامند و بیرونیانی طایر  
 گویند یعنی اضطراب و این قسم در اکثر امروقتی حادث میشود که در بدن و در طبع سلامی بسیار از مواد باشد و الا بر احدی تکلف فقط تصدایمیکر و بلکه در حادث میشود  
 اگر سبب بدنی یا باوی معاند باوی اول از معاندت کند و در حقیقی منتقل گردد و مثل انتقال جمی اویوم بحیث حفته و چون برد انتقال یافت بیرونیانی  
 انوکمانامند درم که تابع حرب عین باشد در ابتدا از قبیل کله برود و در نفس کتاب این گفته که درم در حقیقت است اول کله بریکه عراض چشم گردد از عبارات یا درم  
 درم حار چشم است سوم است که آن درم حسب باشد یکدیگر یا لامی افریه که بجهت شدت درم و سایر جراحی ایالاتی تقسیم بر سه قسم بدین طور نموده میگفت آنکه  
 در چشم حیران از سبب خارج مثل دخان بخار و گرمی آفتاب ظاهر شود و درم آنکه سخت تر از اول بود و اسباب این دو گونه است اول آنکه هر گاه سببها سبب خارجی  
 مذکوره دوام و کثرت پذیرد تا اثر او قوی گردد و ماده را که در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و تا آنکه مواد فزونی از جمع بدن برش عروق کند  
 و آنرا مثل سازه و از دماغ چشم نازل شود و خصوصاً اگر ملتحمه ضعیف باشد و دماغ و عروق او در طبقات چشم قوی باشد و مواد لیسوی چشم نازل گردد و سوم جمع تر  
 از هر دو نوع است و سبب او کثرت در و ارت حلاط و در و آنها درین طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلند تر از سایر می باشد و گاهی یکچندان درم کند  
 که پوشیدن چشم ممکن نبود و سبب صعوبت درم یک مقلب گردد و جالیوس گفته در چهار نوع است یا از خون خالص اند و کثرت یا از خون غلیظ یا خون وادی یا خون  
 صفرا و در این نوع کثیر الوجود است یا بجهت ماده در حقیقی نیز مثل او را دم که از اخلاط اربعه منفر و مرکب باج باشد و غلط کردم گاه در چشم تو که در گاهی سبب نزل آید از طریق  
 جابجای سبب از طریق حجاب و قیل و گاهی از اعضای دیگر مثل معده و زخم آید و خصوصاً در چشمه سوزن چشم عارض شود و آنرا ضعیف و قابل بود اعضا می دیگر گردانند

و بعضی گویند که ما در محدث ریدیا و چشم متولد میشود و وقتیکه آنرا سوز مزاجی مفسد باشد که آنچه از غذا بسوی آن آید فاسد گردد و از دیوار آن متولد میشود بلکه بسوی او منتقل میگردد و از غیر او آن عطره کل بدن باشد و وقتیکه در بدن سوز مزاج مصعده او بسوی چشم بود و چنانچه بر آن احداث شد بدین سوز از تعیب یا غضب یا جامع دیامالات آفتاب گرم مانند آن بدن متعل چشم ضعیف باشد که سبب تحریک اعصاب این اسباب انتقال بسوی چشم ماید و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید و بسبب استسای کثیر از مواد در بدن عند احتیاس متفرغ آنچه متفرغ آن ضرورت قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتیاس خون حیض یا نفاس یا بواسیر یا اسهال قبل از تقاضای هر دو نوعی عضو واحد بود و آن عضو یا متصل چشم باشد مثل مانع و یا غیر متصل به آن این عضو غیر متصل با قریب باشد تا بن مثل معدوی یا غیر قریب بود و بر آن مانند جرم و ماده که انتقال می یابد بسوی چشم از مانع گاه در شرائین می باشد پس مع او حادث بود و گاه در او رده و گاه در حساب گاه در حجاب و گاه در ام غلیظه و گاه در ام قریق و گاه در جوهر مانع و انتقال ماده از معدوی بسوی چشم گاه بر سبیل تجرب بود و گاه بطریق آورده و شرائین صاعد از معدوی بسوی سر از آن بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از رحم و لیکن رحم چون از مانع بسیار بقید است ماده چشم از رحم گاه منتقل شود که مثلا کثیر و سوز مزاج مصعده او در مزاج آن بحال شدت باشد از خیمت اکثرین عند احتیاس طست یا نفاس مخصوصا اگر رحم مغذک نمون بود و چنانچه عند وضع حمل یا استسقا حادث میگردد و اما معده را کفایت نیامدادنی آفتی برای انتقال ماده مثل نساجه هضم و ضعف آن آنرا انتقال ماده بسوی چشم از اعضا می و دیگر غیر اینها وقتی باشد که اعضا می یا ضعیف شوند و تخمیر آن بسیار گردد و درین جمله انتقال است که چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید و نه ماده منفعه قبول نمیکند و از خود دفع نیامد و گاه حادث میگردد و انتقال ماده از سردی که بعضو اصلی برسد و هضم آن ضعیف گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این اکثریت آنجمله لازم شود و چون چشم را با اعضا می راس اتصال بسیار و مشارکت تمام بدین است هر گاه در سردی بسیار چشم گردد و چشم ضعیف باشد اکثر مدعا عرض میگردد و خصوصا چون متفق شود و آن سببی که سیلان دهد مواد را یا با رخا می آن چنانچه بدین سر نمایند یا با انسداد مسام ظاهر پس سائل مواد ویا امری که باعث ترقیق مواد گردد و مثل گرمی آفتاب که سرد و مانند آن ویا امری که همچنان حرکت آورد و در او را مثل غضب شدید یا جامع بسیار ویا امری که بقتلش در مواد را بسوی چشم مانند آنکه سردی بسیار سرد ویا امری که حبس او نماید و تحلیل مثل بز و کثف انسداد مسام از خروج بسیار چنانچه حادث میگردد و چون بعد عند زحام گردد و گاه حادث میگردد و در مدار سیر و برنج و برف و یا آنکه آفتاب برنج و برف بتابد و انسان بسوی آن نظر نماید شعاع شمس از رخ و برنج بسوی چشم رجوع کند و با تحقیق آنجمله در آن بعضی ضعیف گردد و در آن سبب تخمه درم نماید و در طب هم سرد و از آن اشک بسیار سیلان نماید و گاه چشم بر حسب دور و نوبه انصباب ماده بسوی چشم از عضو دیگر و یا بسبب دور تولد و در چشم زدی او در او نواب میباشد و آن او در گاه متعظم میباشد و گاه غیر متعظم و گاه میباشد با نظام بحسب حال او و از ترید ماده یا ترید شرائین در در اکثر نواب آن غضب یعنی کیر و در میان میباشد خواه ماده منصب از عضو دیگر باشد و خواه متولد در چشم و آن ماده صفراست در مدد بسوی را نوبت نباشد و در وقت رمد از بلغم و سودا که است اکثر مباد و او صفراوی بود و نوبه همچنان آن غضب میباشد و آن از مضر حاد است و بجز آن در چهار دور و ذائق شود و آن هفت دوره باشد و لیکن در حاجت صفراوی که در آن مع شدید بود و باید که بجز آن او در وقت روز گردد و در هر قدر که در شدت تر باشد بجز آن بسیار بود و گاه نوبه در مدد بسوی اگر مغذک شدید حراره و لذاع بود و آن صفراوی باشد و این متعظم است که صفرا در کمال حدت و لذاع باشد و ماده باشد که نوبه در بجز آن هر دو غضب بود پیش و پس مکیه و با آن سار علانا او در صفراوی بود و بجز آن و قریب تر باشد اگر آن در سردی و قلت مع باشد و نوبه در نوبه کندی لیل بغیبت ماده است و این طولی المده میباشد و گاه نوبه در و این نیز طولی المده میباشد و گاه تا چهل روز میکشد و بیشتر از آن نیز و بسبب اشتداد و وجع در در میخلط لذاع اکال طبقات و یا خلط کثیر المقدار مدد و یا بخار غلیظه بود و وجع حادث لذاع اکال بفساد کیفیت ماده وحدت او دلالت کند و وجع مدد و ال بر کثرت ماده دم یا بر بخار غلیظه و وجع باشد و جمیع انواع رمد در شب اشتداد کنند اول روز تخفیف می یابد و در مدد سرخ المنتهی است که اکثریت سیلان اشک و لذاع او حاد تر باشد و طبی المنتهی آنکه یا نین بود و لقمه اطرا گوید که چرک رطب سلیم است لیکن طبی البر بود و چرک یا بس سرخ البر است الا از آن خون قروح چشم باشد و اگر رصن اخضره و اشک بسیار گرم آید چشم راحت کند و اگر زانه سیلان چرک و اشک در دم طولی کند شمر منقلب بود و یا قروح پیدا شود و در خون نینج یا بر خلط ماده دلالت کند و آنکه بالفضیح بود و یا در چشم در اول اندکی سبک گردد و بسبب نخل شود و در مدد و در مدد صغیر الحب بر خیر دلالت اکثر کن و قطع سبک

مرض بهتر از صفار بود و حدوث التصاق اجفان دلیل شروع نفع است چنانکه بقول جالینوس ما در میکسیان مرض بسیار در تفریق حاد باشد دلیل مانع از تبدیل بود  
 و چون ابتدا غلظت و قلت نماید زمان ابتدای نفع باشد تا هنگامیکه غلظت یابد و بچسب اجفان که آن زمان قرب کمال نفع است و چون کم گردد مرض بسیار غلیظ  
 شود و زمان کمال نفع باشد و اگر حیاس گفته فضل تفریق که با آن مرض نباشد در اکثر صاحب خود را که میگردد اند و بار مرض مخوف نیست و مامون از کوری  
 و فرج رویه است و عذرا در چشم حاذق طایفه عظیم را میباشند و کثرت اشک بار در روز بسبب هم منعم نفع بود و دلالت بر لطوبی زمان نماید و بیشتر بر اسهال  
 طبیعی زائل گردد و در اوست از محسب کیفیت ماده باشد و عظم را محسب کسیت ماده بود و در بلا و جنوبی را بسیار عارض شود و وسعت زائل گردد و در بلاد بار و  
 و از منتهای یکس این باشد و ابدان صلبه را بر بلاد و شمالی و ابدان لینه را بر بلاد جنوبی قیاس کنند و نمی که بلاد گرم و پدید میسینند همچنین حمام بسیار گرم خنجر انسان  
 هنگام دخول آن گمان میرود که در عارض شده و ثوابت گویند که گاهی در کسانی را که عادی حمام با از ترک حمام بسبب سردی و مسام نیز افتد و علی بن عیسی از  
 ارسطو نقل کرده که در مدیجیت با تپ نیباشند مگر ببردت پس اگر صاحب بر در تپ عارض شود و خصوصاً در تابستان در نفع یابد و بسبب زائل گردد و اگر در  
 بعد تپ شدت کند مندر بافت عظیم بود و بکوری ایجاد و جماعت کمالین گویند که اگر سرخی شدید در طوبت کثیر بود ماده خون باشد و اگر سرخی شدید و جفاف بود و صفرا  
 باشد و اگر سرخی اندک و چرک بسیار بود بلغم باشد و اگر سرد و اندک بود سودا باشد طریق تشخیص انواع اسباب را بداید که اولاً دریافت نمایند اگر نه خفیت با سرخی  
 قلیل سوزش اندک و سیلان اشک بود و بعد گرمی آفتاب یا صنداع احتراقی یا حی یوم احتراقی یا رسیدن عباد و دخان یا سرخی یا ضربه یا سوختن یا دیدن چیزیهای  
 بسیار روشن یا نظر چشم مرود یا خوردن اغذیه مفرح چشم یا کثرت مطالعته کتب یا سه مفرط و غیره اسباب خارجی پیدا شده باشد تکدر بود و اگر در مفرط با سرخی و اشتیاق  
 و دمه و اشد لذاع اکل دمه و باشد در تحقیق بود پس اگر مرضی عظیم تر و مضع تر باشد و در مریجیدی رسد که سفیدی چشم سیاهی او را پوشد و بند کردن چشم شکل گردد  
 و گاهی اجفان از داخل اشکاف خون از ان سیلان نماید و رنگ درم همچون گل سرخ باشد و در یوج بود و بعد تشخیص در تحقیق نوع ماده او شخص کند یا این طور که حال  
 شدت و خفت وجع بر سر اندک و وجع زیاد و بار بود و بعد بسبب چشم و کثرت و قلت چرک عروق نظر کند و بر سر کند که در مفرط با تپ است یا ناسخ محرق پس اگر سرخی  
 با کثرت چرک و عظم و اشتیاق و نل و عروق و در مدم و در مفرط با تپ صدغین و دیگر آثار غلبه خون اعظم شخص فانیست بول و کسل و نفاص و قتل پس بعد عمل از فصد و حلاوت نم  
 و تخمیل چیزیهای براق سرخ و در خواب در زمان بروج و سن شباب و تقدم کثرت اول اغذیه مولد در مریجید و انقلاب آن بخارج معلوم شود ماده دومی باشد و اگر سرخی  
 با قلت چرک و وجع ناسخ محرق ملتب در اکثر و مفرط تفریق حاد و عدم التصاق اجفان بود و دیگر آثار صفرا مثل تلخی و هرن و اشتغال بدن از روی رنگ و تخمیل صفرا و غیره  
 و در خواب و حدث آن در زمان صیف و منتهای شباب و تقدم کثرت اغذیه و ادویه مولد صفرا و تعب سه و شتاب صرف و مانند آن یافته شود ماده و صفراوی باشد  
 و اگر وجع غیر شدید گوید ماده بار بود و بده اگر با سرخی خفیت نقل شدید و اشتیاق عظیم و حرارت قلیل و اشک چرک و التصاق بسیار بود و دیگر آثار مانند مثل پس بلوس سرخی  
 و تمیل آب و باران در خواب و کثرت آب و لزوجت دمان و نحوست آن کمی عطش کسالت بدن سفیدی رنگ قاروره و باز از وزن بلطولیت و شخوخت و فصل سرما و  
 بز مریجید و تقدم اغذیه بلغمی کثرت سکون مانند آن باشد ماده بلغمی بود و اگر با کثرت رنگ نقل و جفان و قلت آب مان سرخی اجفان و قلت التصاق و از زمان مرض  
 و با صنداع غالب و دیگر علامات سودا مثل قمل عین و ضعف حرارت و سودا ویت مزاج بدن مریجید و سوسیت اخلاق غلظت مرضی سوست آن و تخمیل آشیای تارک  
 و سیاه و حلق و در خواب و عروض آن در زمان خریف و سن کهنه و تقدم تعب و بیداری و مرموزن و خوردن اغذیه سودا ویه مثل گوشت گاو و حیوانات  
 وحشی دریافت شود ماده سوداوی باشد و اگر وجع مدم و بلا نقل بدن سیلان التصاق و تقدم استعمال اغذیه مولد ریاح مدرک گردد ماده ریجی باشد پس اگر در  
 بشرکت دماغ یا مده یا دیگر اعضا بود مشارکت او بدو توری که در ابتدای حبت امراض چشم مسطور شد مشخص نمسیند

علاج کدر روز و شب خفیف

اگر در زمان آنکه سبب کفایت میکند و الا اگر بسبب حرارت باشد در پیش بکتر از علاج در حاد نمایند و ادویه سرده مقویه چشم همسما کنند مثلاً یا چرک بگلایب و اندک کالو  
 آلوده چشم بنزد و جفانش صندل سفید و رگ کشین سبز یا شیر و ختران دوده بر جوالی چشم سما کنند و بزرگ تازه سنگها را ساییده و در شب چشم نهادن نیز محبوب است



و شیر و ختران با سفیدی سفید مرغ و لعاب سپغول یا سبزه اند و چشم چکانند و شیاف بر او یا استعمال نمایند و شیاف امین مر و کافوری را چشم کشند امین گوید که  
 عصا و غناب لغاب برای رمد که سببش مخان یا عیار یا حرارت آفتاب باشد نافع است و دندانک علاجش سکون بدو و ترک غذا و تقطیل آن مجلس درجا تارک است  
 که درین سفیدی است و شیخ میفرماید که اگر سبب همین تکرر استسلاهی خون یا ماده دیگر باشد بقصد اسهال غیره استفراغ آن کند و گاهی تسکین کند و او قطعی شیر زمان  
 و سفید و سفید و غیره کافی گردد و در ترک رمد که از ضرر آفتاب خون که اگر کم تر یا خون بال آن یا خون اعصابی دیگر آن در چشم چکانند و باست که گریز با شیخ باست  
 در روغن گل یا طبعی عذس تر کرده و یا قطعی شیر زن اسپر دار از پستان اگر گرم کفایت کند و الا شیاف امین در طبع حلیه بوده و در چشم چکانند و در ترک رمد که از ضرر آفتاب  
 شود و حام نافع بود و بشتر طبعی نوبت برمد و در مرسیده باشد و بدن و سر متلی نباشد و آبیکه در آن با بوند و کسل الملک جوشانیده باشد یا آب حلیه در چشم چکانند و ایضا  
 تکمید به بلخ با بوند و شراب لطیف بعد سه ساعت از طعام و نوم طویل بر شراب از علجات نافه نوشته اند خواه از آفتاب یا از مری و یا از دیگر سبب باشد لیکن در سبب  
 آفتاب شراب کثیر مزاج مانی ابيض باشد و باید که حاکم تکمید بر بنار و ناشابو و آنچه سبب بختیاف باشد اول جرب حاکم کند پس علاج چکانند تا نماند و گاهی ابو جرب  
 کند و زرد و سبزه و زائل میشود و اگر جرب عظیم باشد و جمال حاکم کند پس تلمین منقیق بدن و دماغ فیه استعمال نمایند تا که تحمل بر جرب گردد و بعد از آن که تکمید اگر سبب شیاف  
 گرم یا اشتیاقی بار و از او دید و اعذیه دهند و تبرید سکون نمایند و اگر سبب تعب بود و دعت لازم کرد و اگر سبب عیار یا دغان باشد بواجب مانی نقل کنند و اگر سبب عام  
 اشتقاقی باشد تبرید را من تعدیل مزاج او نمایند به شوکیه که در شود و اگر سبب تب یوم باشد تبرید جلد بدن و تعدیل او کند و در او را زعفران بر آنگردد و او را کفایت  
 کثیر النفع و مجرب است بگردد زعفران صبر جنض فوفل عصا و ما فیها صندل سرخ گلستر هر یک پنج خرد و یون نیم خرد و کوفته خجسته شیاف سازند به هر یک زن یک  
 مثقال و در سینه خشک کرده عصاره الحماجت یک عدد آنرا بکباب یا باب کشنیز تازه سائیده بر یک پاک و ابر و صندل کنند و اگر در مری و چشم باشد و شیاف بکار برند و چون  
 بعد از تکمید رسد ظاهر گردد و طبع او را روشن نشانند و تقطیل غذا و شراب نمایند و کثیر نوم کنند و در او را زعفران کوفته و صندل نمایند و اگر سبب چشم سبب یا بکه که از اشتیاق  
 و شیاف مجفف احتمال نمایند اگر این تبرید کفایت نمود و بهتر و الا فصد اسهال نمایند و شیر و چشم چکانند و اگر وجه بسیار یا گلستر خ طبع ا کلیل الملک سرشته صندل نمایند

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بقول شیخ و دیگر مجربین قانون مشترک در تدبیر رمد مادی بلکه سایر امراض مادی چشم تقطیل غذا و تخفیف است بقدریکه نیک حکم گردد و نه بحدیکه گرسنگی از اطاعت  
 و اختیار نیمی خوردن محمود باشد و اجتناب از منجرات و محم و سوس و هر چه جماع و حرکت و غضب از شراب ترشی شدید همچون سرکه و سماق و حصرم و مالخ و حرین مثل کراش  
 و نوم و بلبل و سولفظ علی که رمانند کرب و عدس و قطن طبیعت و از اطراف اجابت کثرت بیداری و شب خواری استقامت کثیر نوم کند ز غلیظ و سترگون و آستن نامل از شیاف  
 و قیقه و کثرت کلام و صیاح و قی و جز آن جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله مسطور شد خداوند در مضر بود و گویند که خداوند آنچه در شفقا و موزیر عمل و اگر چشم  
 و خمر زهره و با و بخان و جوز را خاصیت مولد رمد است از آن است از کندن و تناول نو که ترسو ای نیک همی ناشیاتی جاگز نیست و نشکیند بر توله و رطوبت بار و رطوبت از او و آب  
 مضر بود و تناول آن و خرا و کوشش و حلا و خواب بر پهلوی چپ مطابق حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم صاحب امر ممنوع است و اسفناخ و جویخته سفید و جالیو  
 نیز تخفیف در غذا و تقصیر برایش سفید نوشته و معده نه خالی باشد و نه متلی و آب بسیار ناید پوشید و لباس او سفید نباشد و ایضا در رمد و سایر امراض مادی چشم  
 اعلامی و ساوه و سوزند از لیسیتی او و جیب بود و گریبان کشاوه و از او تدبیر و عن بر سر و تقطیل او در گوش و چشم اصحاب رمد و نوازل چشم را اجتناب ضرر بود  
 کشته یا مضرت است نشان کردن در رمد سفید رنگدانه از کرمی سر بلند کرد و کرمی عادی یا بگدشتهن مومی بلند در سر که او را نافع است و بقول رجیانس خلق رمد بر سر نشان  
 بر دست و شکر کثیر مضرت لاسیا که از سفید بود و جیب است که نظر ندارد بر بیاض و شجاع آفتاب چراغ و آتش و چیزهای آق واقع نشود بلکه در پیش او سیاه و یا سبز بود و  
 بر روی او پارچه سیاه بپا و نیز در مری و زهر که زرد و نیز سفید گفته اند و مسکن او معتدل نامل جلست باشد و بوی خوش در آن نباشد و ایضا صاحب بر زهر خوانند  
 تا شب خواب بدو حتی المقدور بید خواب آوردن کنند شمر یا حین شامه لطاح و انیون و غیره که آن علاج جدید است و هر چند که استعمال بعضی از مضر است مثل خور زیند  
 شیر و تخم ششاس و تخم کاه بود یا استعمال شده از انیون با روشوق محلول آن در روغن بنفشه مناسب خواب بر پشت نماید و جانب چشم علیل خود بند و جود را طول ندهند

و اگر در سجده اوست یا بند بر وضع سجده را بلند گردانند و بر آن سجده کنند و دست و سكون اختيار نمایند و اوست تلبین طبیعت اما در وضع انحراف در علاجش ملحوظ دارند  
 و فصد سرد نمایند که موافق جمیع انواع اوست و اگر در شدید باشد از فصد چندان خون برآوردند خوف غشی گردد زیرا که اکثر این خون بسیار است که نمی امکان صحت  
 می شد و لعین طبیعت درین مرض نیز امر لابدی است بلکه اسهال خلط غالب بر خون بعد از فصد لابد است و جهت تلبین این مطبوع که در انواع ریزش مجرای انطباکی  
 است بدیندیگر بزرگ فصدی درم شکری در حار و عملی در باره قمر مندی بنفشه سرد و اصل است درم صاب مطبوخ و دوس هر واحد درم چهار درم چهار درم چند آن آب بجز  
 تا بلع آن با منضات کرده پانزده درم فلوس خیار شنبه را بیده صاف نموده و آهکال کنند و اگر نکایت و مانع اشتداد نماید بست درم قمر مندی که گفته شد شب  
 در گلاب و در چندان تر که در صبح صاف نموده و درم عقیدت مسک در آن حل کرده و در دمای سابق آمیزند یا عقیدت آن بدیند و این انجمن علاج است خصوصا  
 بیگام غلبه رطوبت با اصلاح اغذیه و منغ خوشبو و آنچه مخرج ارواح باشد و کحل انزروت که در علاج رمد حار و در ذیل ذکر ادویه نافع درم حار چشم مسطور گردد  
 و در سایر اقسام رمد مجرب است و انکباب بر بخار گل سرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع است و اوست نظر لسوی حمر که در جوش باشد و در فصد رمد مجرب است و لقوم ملیک  
 و کشنیز و جمیع قسام رمد سفید و اگر ماده از عضو دیگر چشم آید تنقیه آن عضو نمایند و جذب ماده لسوی خلوات جهت فصد و یا قخته و حجامت و غیره کنند و گاهی  
 فصد قیال کفایت نکند و بقطع شریان صندغ یا پس گوش حتی کج است اما طریق حصول ماده منقطع گردد و این وقتی است که ماده از شریان خارج چشم آید  
 لقره و ارسال علق بریشانی تریب بنفع اوست و اگر کفایت نکند فصد رگ گوشه چشم درگ پیشانی نمایند یا با کمال حجامت لقره بعد فصد یا بلع النفع است از رسا  
 ز لوقا تم حجامت نیز سریع النفع مشهور گشته و جالینوس گفته که در رمد ما دم که ابتدای درم باشد سزاوار است فصد قیال پس اگر تنقیه از رمد باقی نماند  
 فصد قیال و تلبین طبیعت نمایند و لقره اطوخته که جمیع اورام عین تجلیل می در فصد و آشناسیدن دوا می سهل و فیله غرس نیز گفته سزاوار است که تدا  
 نمایند در علاج رمد فصد و اسهال و سرابویان گوید که چون چشم عضویت کثیره محسوس قبول بهر مرض واجب است که در ابتدای علت آن در ویه موضعی را  
 استعمال نمایند بلکه ابتدا فصد قیال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود از خارج خون بسبه دفعه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه فصد کنند و روز دوم یک مرتبه  
 اگر انفع نباشد که مناسب است برای جذب ماده منقبه چشم و بعد از آن با شناسند مطبوع متخذ از ملیک کابل و زرد آلو و قمر مندی و موز منقحی و شانه بره و عناب خیزر  
 یا با ریخ فیقره یا اندک تر بدیک مرتبه بعد دیگری تا آنکه تنقیه سر حاصل گردد و اگر با حرارت زیادتی رطوبت مجتمع در سر باشد بهتر خیزی از نقوع صبر آب باران یا آب  
 کاسنی تازه یا آب غناب انقباض است تا آنکه حدت آن تسکین یابد پس جب صبر و صعلکی یا جب قوقا یا بنده تا آنکه تنقیه تام بدن حاصل گردد و بعد از آن توجه ادویه موضعی  
 و حجامت بین گفتن و حجامت سابقین نیز نفع تمام است با کمال چون تنقیه کامل یافت توجه علاج چشم گردند و بچکانند سفید آتریق بر سفید مرع و اتم روز و شب  
 یا شیر و ختران تنها یا با شایف اینض یا انخاب هبدان و اگر ماده مزبور در انصیاب باشد برگ عناب انشلب و عصی الاعری و خرفه و کشنیز تر و برگ بازنگ برگ نورسته گلم  
 یا برگ نورسته سفجل یا امرد یا برگ عوج یا کاسنی و آرد جو و مغز زبان سفید و خنخاش سفید و صل لسوس بنفشه و گل سرخ و روغن گل و کدو و گلاب و مانند آن در  
 ضا و نمایند و هر ساعت تبدیل کنند و چهره را بگلاب یا آب سرد اندکی سرکه و یا آب طبله و یا آب مطبوخ پوست خنخاش بشویند و در ابتدا ادویه بارده را دعه و در انتها  
 را دعه مخلوط بجملة نافع است و ضماد وجود اکلیل الملک و گل بابونه و کشنیز تازه سفید است و اکحال نذر در ملک یا در ابتدا صرف و در انتها با ضافه یا شاد و خندان  
 و اندکی مرصافی نافع و در طب ملوکی است هر مدیکه با حمر و حرارت باشد نفع می شد از ادویه که صدمع حار را نافع است یا تلبین طبیعت و آنچه  
 بر مرض بسیار و قلت حرمت باشد نافع است آنرا حب ملیک با تر بدیشره و آنچه بخار باشد نفع صعو بخار لسوی سرش آب انار و سولین جو و گندم باشک خور نمایند  
 و کشنیز خشک باشک و تبرید راس و تقویت آن بگلاب و کافور و صندل و مانند اینها و حمام بعد تنقیه افضل علاج رمد است و خصوصا اگر تکلیف تسکین در و نمایند  
 که این علامت تقامی ماده است و همچنین از دعا بجات نافع تکلیف آب نم گرم با منغ یا صوف است چنانچه گاهی از استعمال او در یکبار یا دو بار نافع بسیار حاصل می شود  
 و گاهی تبار و کشنیز تکلیف حاجت می آید و بحسب قوت و ضعف رمد و اگر آب تکلیف بخار اکلیل الملک و حب سفید نافع بیشتر نماید اما تکلیف حمام قبل تنقیه خالی از خطر نیست بلکه  
 جذب مواد بیشتر از تجلیل کند و ازینجا است که گفته اند حمام حار قبل از تنقیه باعث زیادتی رمد است و یکسره مستعد باشد آنرا نیز حمام و شراب و تکلیف نافع است و در ابتدا

قبل از تنقیه استعمال و اوج نیز ممنوع است بلکه استفراغ طبع و چشم چلبه چکانند بعد از شستن چشم چند مرتبه بجهت تکلیف این بجهت تمهیلی که دارد از آنجا  
 او و عین بیشترست و معجزه که یا گوید که چون در علت غفلت هم سرد و جگسین با در و مع که در و اول فصد و عمل او بود و باشد در عین اجام بر چند مرتبه است  
 آنکه تنقیه این منس برین تحلیلی می باید چون چشم طوبت و نقلی باقی ماند در و در این چشم پاشند و گاهی بعد از تنقیه معوطات سلقی مانند آن او و معطسه که بعضی ما در آن  
 اخراج نماید استعمال سکنجند با خوف جذب ما و دیگر سوئی چشم نباشد و ایضا گاهی غرض عملی که از آنجا حاصل علاج مثل علاج سار و ارم است از تنقیه بدن استعمال  
 او و در اوج اول و حمله ثانیا گرامین عضو بسبب شرافت و ذکاوت حس مستعدی فوط است استعمال او و تومی و بسیار دفعه با نوبت و بینی قمع در و مع یا تطهیر  
 و تحلیلی و جلا چشمی مع لشم محدث نشوند نباشد و این حاصل نشود مگر آنکه بعضی اوج معتدل و لذع محلل خفیف باشد بلکه اولی درین است که تخفیف بلاذرع بود  
 و کسوف العنف و اللذع باشد با اختلاط مثل سفیده بیهضه و شیر زنان که چکانند برنگی کشیان را بران میسایند پس شیاف را با سفیده بیهضه شیر سو و در چشم چکانند  
 و لقرط نیز در ایندینا نوشته که در اوج و در چشم بعد فصد یا اسهال یا هر دو احتمال نمایند با و و که در آنجا لذع باشد و طبعی می و هر آن گویند که لقرطی محال بره و عینا بر آن  
 ابتدا و نیز در انتها و خطاط است پس در ابتدا می او استفراغ ماده بحسب امکان نمایند و استعمال او و تومی فالبغه که در آن تقویت عین و تقطیع رطوبات باشد و در تنقیه  
 مزاج و خشک و او و که در آن اندک حرارتی باشد با و و تومی فالبغه در انتها و خطاط آنچه جالی و محلل صورت باشد عمل آن در و در چشم که تطهیر است و هر دو ممکن است  
 و در آن نماید پس سبل او که احتمال جالی و محلل است بعد از استعمال او و الا مگر در چشم و تبر و عین عارض شود و هر گاه این بطول انجامد مودی سبل همین و ذواب او گردد  
 و آنجا که بسبب قوی باشد پیش از فصد و عمل او و تومی وضعیه بکار بندند و همین استعمال شیاف بعضی مساز مغزات قبل از تنقیه بدن و سوزنی است چنانچه جالی نوس  
 در مساز گفته بجهت آنکه مانع تحلیلی و عمر و طبقات است موجب و مع شدید و بسیار است که بسبب شدت مملابعات انشقاق طبقات و قرحه تا کل آنها میگردد  
 و ایندینا شیخ الرئیس سفیر ماید که اگر ممکن باشد در تمام شیافات تا سه روز تا نیکو کند و در آن ت بر تدریج شرفانات و جذب مواد سوئی اطراف و غیر آن فمصار و وزند  
 و بعد از آن اگر چیزی از شیافات استعمال کنند باکی نیست و بیشتر این شیاف غیر علاج و دیگر در آن عمل گردد و کدک در ابتدا می در آب سرد و چشم رسانیدن ممنوع است  
 و استعمال تو تومی قبل از فصد و استفراغ نیز مضرت و در و ریکه در آن انزوت باشد نیز در ابتدا بکار بندند و گاهی در و در و مع شدید بجهت لذع خلط حا و نصب سوئی  
 چشم در بجهت امتداد و تحریک از مملای ماده رطبه یا ریح بخاری حاوش میشود و علاج لذع تغریه و تبرید و تطهیر است و سفیده بیهضه و چشم چکانند در علاج تمام آنجا  
 چشم و تحلیلی و نقلی ماده مده و بجانب مخالف نجاست و و ک تنقیه ازان گاهی در در مغزات و معدلات مواد حار استعمال میکنند و شیر زنان از آنجا است که لقرط  
 او در چشم زمانی طویل نگذارند بلکه هر زمان تجدید آن کنند و بیهضه نرم بلامت پاک کنند و ایضا آنچه سفیدی بیهضه مرغ است و کدک لعاب سب خول بهانه که در جمیع اینها  
 انضاج است و درین تجدید هر وقت واجب است بلکه اگر ساعتی با در مضرت نکند و سفیده بیهضه از شرفان است و اگر چه چشم جالی از تنزیج مسکن است جهت نای سفیده  
 بیهضه با وجود تلکین و تلکین و تغریه او چسبیده سطح عین و مسدود مسام نیست و بسبب این معنی که در عین بطول بقای می است و چشم در آنجا می او لعاب طبع چلبه ناید با وجود  
 تحلیلی و انضاج او جامع تلکین و تلکین و مسکن و مع است در و عن گل از این قسب است مگر در عین از در چشم استعمال کنند با بجهت است که در و است عمل چشم و خصوصاً  
 در در چنان باشد که در آن ششونت نبود یعنی سیال باشد چه در و ای یا بسبب ششونت خود مویله بود و کیفیت طعم او و تومی مثل لقرط یا تریز نباشد و باید که  
 خوبه بار که بسیار تا ششونت و رطوبت گردد و اگر ممکن بود و فدی مفره نیتا کردن اولی است و ایضا سبل چشم رسانند و در و در بکار بندند و در و در استعمال کنند هر گاه در و در  
 ضرر آن ضرر و التهاب شدید بود و بجهت که در تنقیه چشم ناید از حرکت بقطیر شرفان که غسل او میکند و یا سفیده بیهضه مرغ بکار بندند و بجهت چشم نماند حتی اهد و اگر احتیاج  
 بس لقمه بزوق نمایند تا چشم انداز ناید با بجهت در تنقیه چشم که برفق بیشتر عینت مصرف دارند و از در چشم حرکت خفیف و مع و جلا چشم و کشت او و تومی مستعمل میشود  
 و در و می در حاوی نوشته که هر گاه بار در عین بسیار باشد فرفه نرم ناید ابر بر سبل چو آب تر کنند و بلامت چرک را بان پاک کنند و اگر آب دهن باشد بهتر است و  
 در چشم در و در عین پاشیده رفا و ک نوشته بنهند و در فاخر گفته که اگر حرکت بسیار و در و در چشم چسبند و در و در زمانی برگردانند و چرک بدستور پاک نمایند و در  
 شیر و خزان چکانند و در عین با جلا و در فاشانند با جمیع چرک بر آید و بجهت آنکه بیشتر و مع ر بسبب چرک میان عین چشم چسبند چون رخص خارج شود و همان عینت

موجب تسکین باید خواب آید و اگر کسی حاصل نشود شیاف مسکن و معتمد از انیون در زعفران و زخم چکاند و چون اسطاطیانت مجام برند و واجب است که در  
 ابتداء کشفات قوی و قابض شدید استعمال نمانند بلکه کثیف شود و بالغ تحلیل و موجب عظم و جگر در خصوصاً وقتیکه در و شدید باشد و در وی ضعیف است  
 اندر ابتدا در منع ماده کفایت نکند و بکثیف طبقه ظاهر مرکز در دوران ماده بند شود پس هرگاه چیزی ازین حضرت اتفاق افتد و او تمکید از آب گرم  
 تدارک او نمایند و اقتصاد بر شیاف اسفنج محلول باب کلیل الملک نیکوست و قوی تر از ان با وجود استلای راس گاهی ضرر رساند و اما از حملات نیز در اول  
 اجتناب شدید نمایند و گاهی بعد استعمال مقبضات و خصوصاً وقتیکه بادی مخدرات مخلوط باشد تقطیر را بعمل مار اسکر و زخم مجتهد دفع حضرت آن جهات  
 افتد و اگر ازین بجهان مفرض ظاهر گردد و برای تدارک او چیزی نبرد که در آن تکلیف نباشد و اضافه نکند و گاهی اشتداد و جرح استعمال مخدرات مثل عصا و کفا  
 و گاه بود و خشاش و قدری از سماق محتاج میگردد و لیکن تا ممکن بود ترک او اولی است و اگر چیزی از ان بضرورت استعمال نمایند قدر ضرورت نه زیاد  
 با احتیاط تمام بکار برند و حتی الامکان بر سفیده سفید مفرج آب مطبوع خشخاش اقتصاد و زرد و گاهی بان قدری حله بنامه میکنند تا که در کسین و جرح اجزیت  
 تحلیل عانت کند و ایضاً آفت مخدرات را نعل سازد و اما اگر ماده رقیق اکال باشد استعمال انیون و دیگر مخدرات باکی نیست بلکه شفا می دست و عقب او در نشود و  
 اگر چه بسیار عمقا دارد و که مخدرات اجزیت حضرت او بر بصر مکرده است لیکن انیون در اوج اکال غیر عمده شفا حاصل است بجای انیون در حله البرگ کفایت که مخدرات  
 مسکن اوج عین اندام موجب ضعف بصر و شیاف انیونی مسکن و جرح چشم است و لیکن جرح آنست که بعد از ان ضعف بصر هر چه بد پس باید که جهت تدارک ان  
 بعد از استعمال شیاف شیمی استعمال نمایند و بهترین آن شیاف در اجزیت است و گویند که خوردن مخدرات اولی است از ایراد و زخم و جرح است و که در آن یا میت باشد  
 مثل زعفران و جنید سرد و مشک و جود استعمال نمایند تا که غلظت آن گردد و در وقتیکه او افزاید نمانند اما قلیا آنفا و شیاف در وی موضع صحیح بر الساعه است  
 و لقبول جالینوس فرامی در در شدید بعد نصف و سهل و تقطیر غذا و قرض عمل از انیون زرد و بنج و زعفران هر قدر با قلیا بنهند یا شربت خشخاش یا انیون  
 بقدر شخو و که خواب آرد و مرض صحت یا با این بر در انچنان مکرده نیست که در قوی و گاهی را دعوات بریشانی طلا میکنند خصوصاً هرگاه طرق انصاب نزل  
 حجاب خارج باشد لیکن و اوج شدید را درع نباشد که بسبب کثیف و جرح است و باعث از وی و جرح گردند بلکه در اوج ندر که در شل پوست خنجره تنالی است  
 خاصه خنجره زرد و شیرین و شل شیاف مایه و مثل فیله هر ج و صبر و تخم گل زعفران و انزروت و از آنها مثل آب عنب اشک و آب عصی الا اعی باشند و کنگرک برک عویج  
 و طلا می پست جود عنب اشک بی نافع است اما اگر ماده شدت است و اگر در وقت باشد لطوخت شدید القبض مثل زرد و گلنار و سکا استعمال نمایند که ضعیف یا نه بار  
 مجاری نوازل برای تسدید آن تاثیر عظیم دارد و این قوی است که ماده جار باشد و تقویت اجفان بر تریهها بصباره و در عصا و برگ با رنگ عصا و برگ سبز نمایند  
 و ایضاً بصنا و برگ گل از مرکبات صنادل و خولان و زرد و سر و احدی و زعفران نیم جرد است و چون نفوذ ماده از اسحاق باشد پس گل سرخ و واقایا با کثیف و  
 اندک زعفران بریشانی صناد نمایند و ایضاً شیاف ما حینا حصفن صبر از زرد و مساوی زعفران نصف جز و ایضاً آن در عین پست جو کلاب یا آب اس  
 و نیز قلیا سرشته صناد کنند و با سبکی در ان گل سرخ و آس برگ سید و نیلو فر عس خسته باشند و روی بشوید و از شستن آب سرد منع کنند که آن تکلیف نمودن است  
 نماید و اگر ماده نازک چشم بسیار گرم نباشد عبار آسیا و مر و کندر با سفیده سفید مفرج صناد کنند و اگر ماده باز بود و انی که حصفن و قابض و مقوی عضو مع تخمین است  
 مثل لطوخ سیاه که گوگرد و بوزق بر جبهه و فین لعل آرنه و یا کبریت و زفت و فلوینا و تریاق که می نمایند آن چشم صناد نمایند چنانچه ماسر جوید در کتاب تمام و کمال است  
 و هرگاه علت مفرس گردد و فصد و قین مفرس ان پس گوش نمایند و هرگاه ماده متفرغ گردد و در و در بغایت سخت نباشد بلکه در آن هنگام شیاف بر روی انز و سفید  
 ساییده و زخم قطره کنند پس بعد نیست که در یک روز مفرض صحت یابد و شام آن روز در حمام حل کنند و نیز بر تحلیل قلیا ماده شیافات علامه شل شیاف منسل بکار نبرد  
 و بصورت طول مرض شیافی که در ان مس سوخته و زاج محرق باشد استعمال کنند و گاهی اکتفا بصبر تا کفایت کند و وسط بشوید و در عین با دم و فشار الحار مثل قلیا بر سرت  
 مطلقاً و ایضا چون رمد بطول انجامد و بدن نقی و ظالی از فضول باشد باید دست که ماده از عضو دیگر مثل سر سوزی آن منصف میگردد و پس باید که بر سوزی مایه  
 گرداند از فصد مجامست و سهل و غیره و بعد از ان حمام آب شیرین معتدل نمایند و اگر ماده نماند و فصد مایه استعمال کنند و اگر ازین نیز فایده نگردد قطع و اوج عسر قین

صد عین و یا خفت او نین نمایند ولیکن این باید که بعد از تنقیه کامل باشد چنانچه جالینوس گفته و از سیاه سیس و از زردی گویند که چون رنگ کنگره و در بطول نماند  
 و ماده و طبقات چشم سفید یا بدین هنگام بهترین تدابیر حجامت اخضرین اند فتن زرد بر صغیرین در موضع قرص چشم و حجامت قفاست بعد از ضد کردن منجم یا با  
 نافع است و صاف زعفران و عصافه انبیا و حنظل و صبر و صمغ عربی و استعمال شایف در وی هضم شود و هر گاه با وجود جودت پر بنهر حسن تیر بر در بطول نماند  
 و سرخی و سیلان اشک منقطع نگردد و از ضد و مسهل و غیر آن منتفع نشود معلوم نمایند که در نفس طبقات چشم ماده روی محقق است که غذای او در چشم را فاسد کند  
 و یا در چشم سور مزاج روی است که فاسد میگردد و از غذای آنرا و یا زردی نماید و از اول از مرقه و باغ و رحالت اول تو تیا می خوسل مخلوطه بلینات مثل سفید است با قلیسیا  
 زهری خوسل و نشاسته و اندک صمغ کحل و طلا و بکار بر نهد که طوبت غریبه بر در ایام خشک میسازد چشم با صلاح می آرد و گاهی برای حسن نزله بد باغ تارک سر  
 مسطر شوند و چه گاهی دو هم در از و دو هم نزله می باشد و اگر سردا ماده از حجب باطنی و باغ باشد علاج صعب بود اما در آن بر شرف اغات قوی باشد مع  
 استعمال مقویات سرد و از ضدات معروف همچون نافع مثل صنادی که از شبل الطیب و گل سرخ و آقا قیاق و کشنیزه خشک آب کشنیزه سبزه سازند نقطه و کشنیزه خشک هم  
 اندکی زعفران بر موضع سست است یا دو ساعت گذارد پس جدا کنند و از حجامت انس گفته که صاحب مد شراب و جاع ترک نماید و در وی سهل استعمال کند و در آب سرد  
 نشود و چیزی گرم نشود و ترشی و مالخ خورد و از عصاره و دغان و مبراد آفتاب چراغ آهر از نماید و نزد خواب چشم صوف منعموس شراب قابض نهد اول فصل کند  
 در باقیین حجامت نماید و ترک غذا و اقتصار بر بار اشیر سازد و در عطش مصابرت کند و درات هفتنه نماید و چشم طبع کلیل الملک بر بعب نهد که مسکن الم است  
 و در پیشانی چشم خشکاش و پوست آن بطبوخ صاف و زرد و نان اشیراب تر کرده خورد و آنجا که در درم علاجهای صواب است تنقیه بالغ کرده شود و با وجود آن در حال خویش  
 باشد باید که هرگز از طریق صواب باز نگردد زیرا که ممکن است که ماده سخت غلیظه و عسر باشد و بعد مدتی دراز تطیف یافته تحلیل پذیرد و گذارد حادثه نوزستان افروزه بار  
 و بدان باره و طول المده و علاج آن صعب تر می باشد پس باید که مرض معالج هر روز از طول مرض با تدبیر صواب ممال و کمال هم سردوست از پهنه و تدبیر نبرد  
 و بقول بعضی مجربین چون صاحب مد که با زرد و دست خود را بر چشمی که در در و با این طور که اگر در چشم است باشد دست چپ را بر آن گذارد و اگر در چشم چپ باشد  
 دست راست بر آن نهد و کواکب نبات انشس را از یک تا هفت شمارد که بگوید یک دو سه چهار پنج شش هفت پس برگردد از هفت و یک یک بگوید هفت شش  
 پنج چهار سه دو یک پس هفت خورد و اگر چشم خود بگرداند بگوید تحقیق صحت یافت چشم من گویند که شفا می یابد باذن الله تعالی و اطباء می همد گویند روزیکه در چشم مرغ کرد  
 همان روز آب برگ و حوت و نه دیگر در گوش مخالف قطعه کنند و قطره آب کونیل که در آب زرد چوب سوده نیز نافع است و اگر شریخت بزر در چشم کشند در چشم را  
 فوراً از آن میگرد و پا که دوا می هندی است و آب سائیده گرد اگر در چشم طلا کردن سفید و زهر غل سرخی است و هر گاه انبه خام که بندی گیری گویند باریک بسایند و حوالی  
 چشم صفا کنند و ریک روز بر ده فایده نمیند و اگر موم انبه نباشد امچور در ظرف آهنی آب بسایند که مثل مسکه گرد و بعد گرد و اگر چشم صفا نمایند و قدری از آن چشم  
 کشند و اگر آب لیمو بر آن بین گذارند و با همین پاره و دیگر بسایند و قطره قطره آب لیمو همین اندازند تا غلیظ شود پس آن آب را بر یک چشم گذارند و دوسه بار تر کار نمایند  
 بهما قسام برده سفید است و اگر نسیه خام را در ظرف آهنی بگویند تا خوب نرم شود و در چشم بندند همین عمل کند و قیقه گوشت میش در مرد و دست قبض کنند حتی اگر در شود  
 پس بر چشم و پیشانی نه او کشند و نوحیت لاجع لاعدل له و اگر پاره رسوت گیر پوست بسایند زرد و بلندی میون هر یک ماشه لوده چشگری بریان هر یک و ماشه آب سائیده  
 گرد چشم صفا کنند در هر قسم در معمول است و اگر چشگری بریان یک ماشه ایون یک سرخ سوده با منقح کیکا و بقدر سه چهار ماشه کوفته در پوئی البته چشم بگردد و قدری از این  
 در چشم قطره کنند نیز در انواع رمد همواره معمول است و اگر زیره سفید لوده چشگری بریان سادی باریک سائیده با قدری منقح کیکا و از نسیه لوشی بندند و در آب تر کرده هر است  
 بر چشم بگرداند و شب این دوا را بر پارچه گشوده و در چشم بسته بخوابند و روز بعد سوزن لوده لوله ای بر آن در در و زرد و در چشم نماید از هر قسم که باشد و در تملکه هندی مرقوم است  
 که اگر رسوت بلدی چشمانی لوده چشگری هر یک سه ماشه ایون یک جبه لوک یکید و کوفته چشیه و شیریه برگ نمبر هندی و دو پوئی البته چشم بگرداند برای رمد و در چشم  
 سفید است و در بیان مالد مرحوم مسطور است که قرفل یک عدد و چشگری زعفران لوده چشمانی ایون زر و چوب هر یک برابر قرفل کوفته در پوئی البته در آبیکه کویا  
 تر نموده باشد پوئی را تر نموده چشم بگرداند که رافع در چشم است و قلیظا پوئی مشهور اهل هند بر آرد و چشم نیست که لوده چشگری مردانگ بلدی زیره سفید



مسکن و مع است و کذا شیاف و اجینی و لظول و طرد و اکلیل الملک مطبوخ و محسل عین م آب با بونه و تعلیق یک گسن نده که در پارچه چغندر بنشیند و بوی کزنده ماند و بر بازو دیگر و بیابان و کذا تعلیق چشم است سرطان اگر در چشم است باشد چشم چپ و اگر در چشم چپ باشد بر صفا و کذا تعلیق با سلطان چشم نیز مسکن است

و کذا در دماغی مایع رمد

اگر گل مندی یکی عد و بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصاً از رمد تا یکسال در امان باشد و هرگاه چند روز از آن فروزند سالها صاحب وجبات مبلوعد امین شوند و تجربه بر رسیده و از مجربات بعضی متأخرین است که اگر گلنار را از زحمت آورد و در شبینه یا چهار شبینه قبل از طلوع آفتاب بر من قطع کرد و بلع نماید بدون مس کردن آن بدست یکسال بقوی صفت سال زود چشم و در امان یابند و از جالینوس منقول است که اگر گلنار را که بقدر حسب الآس باشد صفت عد نماز کند تا سه سال از رمد در امان باشد و کذا تعلیق ذباب و خرقة لبته برابر زود سودی نوشته که اگر بنج عصی الراعی و زلفصان ماه قلع کند و انسان آنرا بخورد و در آن سال او رمد مارض نشود و مجرب من است و رازی گوید که یک چشم آن سال از رمد در امان

علاج رمد حار و مومی و صفراوی و حمرت عین

از لعاب بیدانه شیر و عناب شیر به مغز تخم تر بوز شربت نیلوفر بیدهند و صندل گل امینی رسوت عنب اشکب اقا قیاساوی در آب کشنیزه سبز سایند که اگر چشم نما و کند و پارچه نیلگون موم بالا می چشم دارند و طلا می کفره محمول حب رمد و در آخر بکسب بخ نیز معمول است و شیاف همض و شیر و ختر یا شیر بز یا سفیدی بنشیند حل کرده و یا قطور مسکن چشم چکانند و گاهی در رمد حار شب اطراف کل کشنیزه نخوراند و صباغ لعاب بیدانه شیر و عناب شیر کشنیزه خشک شربت بنفشه می نشاند و شیاف ما شیاب آب کشنیزه تازه سوخته اندرون چشم میکشند و صفا و قطور حوضض سحوق بشیر و تر نرد در ابتدا می در حار نافع است و اگر در شدید بود اقیون اشکب هم چشم نمایند و کذا کب طلا و قطور آب کشنیزه سبز یا شیر خرا یا شیر زمان مسکن هر ضربان شدید خصوصاً در رمد حار است بقول جالینوس بعضی لعاب بیدانه نیز می افزایند و اگر برگ کشنیزه تر مقدار دافو بکند و بدون کوفتن بچین چشم نماده بر فاده غیر حکم بر بندند و روزی دوسه بار تجدید کنند و در اول دفع بسیار مسکنند و از نردت سفیدی صغیه یا شیر و ختر یا شیر ز سوخته چشم طلا کردن رمد کم را نفع عجیب یابد و صفا و بنفشه یکسب چشم میکشند و بر مدار نفع میرساند و اگر کلاب سه بار بگذارد و بر خرقة صفا کرده چشم و ارم نهند و در عین شدت در دفع عجیب کند و نیز تازه تر و گوشت تازه در رده بضمه هر یک از این بر وزن گل سرشته نافع رمد و مسکن در وقت صفا و در جو با سفیدی بنفشه بریشانی منع سیلان مواد چشم کند و همچنین صفا و برگ گور با سوتین شیر و صفا و برگ کشنیزه و صفا و برگ گل سرشته هر چه در مانع نزول مواد چشم است و صفا و برگ کاشی و کذا خا خاک تر فقط یا با بار و جو مجرب و مسکن عجیب است و اگر از این تدبیر فایده نشود نفع در روز از جانب چشم در عین چشم شدیدا اگر کند اگر ممکن بود جاست ساقین نمایند پس بود رنگا گوش نقره کردن هفت هفت عد بسیارند و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نفع داده از منصف صفا نموده از سهل صفا تنقیه کنند و حب هلیله خوردند و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم باشد و سهل نامی کلی یک توله و تر به هفت داخل کنند و عوض حب نکره تنقیه از حب ایاج هم مضایقه ندارد و استعمال حب زهر حب بنفشه نیز نافع بود و الا صفا در دومی بعد صفا در دوشرب شربت بنفشه چهار توله در عرق مکوه و بیدار سوده و نیلوفر هر یک پنج توله داخل کرده و فلو شیاف همض و شیر و ختر آن حل کرده و طلا می شیاف ما شیاب آب مکوه و کشنیزه سبز یا شیر سبز و یا زین برگ چشم و صدغین و پشینی در روز سوم یا چهارم فصد رگ پشینی و یا مقین و نیز چشم تلپین طبع به مطبوخ فواکه قطور علوی خان حب بنفشه با صفا نده خیار شنبه و شربت در دو کسب عین ساده و در وزن بادوم در روز دیگر تر بیدار کور با صفا و تخم ریجان و بصورت تقاسی سحر می خوراندن حب ایاج و جهت تعدیل مزاج استعمال اطراف کل کشنیزه نافع است و در صفراوی بعد صفا شربت نارالقرع توله با شربت نیلوفر چهار توله و یا آب انارین معصوم چشم هفت توله شربت ورد مکرر اعلی بی و توله تاسه در روز چهارم تنقیه مطبوخ هلیله و یا منخلی حامض که بقوی بسبک نیم توله بود و با صفا و خیار شنبه و تر بنفشه هر یک هفت توله و شربت توله سهل چهار توله در وزن بادوم هفت ماشه و تبرید از شیر خرا یا شیر و خرفه هر یک نه ماشه لعاب بیدانه در ریشه خطمی هر یک سه ماشه در عرق نیلوفر کاشی و بیدار سوده هر یک پنج توله بر آورده شربت نیلوفر چهار توله که در پیول نده ماشه یا شیده بعد فلو شیاف و در کوعاب سه پیول طلا می حوضض سه ماشه در آب لیموی کاغذی سفید بود و بعد از آن

در هر بود برای تحلیل بقیه یا در اطراف کل کشنیزی با عرق شاهره استعمال کنند و بر شنبه استعمال معجون نرفته به گالنه ضد صابن بر گاو چکر کشنه باشد نافع است و بر آ  
تسکین شدت در خوردن گل بابونه و ماشه باطل کل کشنیزی و در قوله شسته معمول است و در مویست و کما در دود و چنان میزند گرم نمیدارند و در تسکین درد موجب است  
و در آب جنین یا در خوشچام یا شایف منج یا شایف بر رویو یا شایف جالب انوم یا شایف شب یانی که آب انار سیاه از لعل آن زد و بعد نقیه که حال آنزروت مرلی  
و در جزو شاسته نبات سفید بر واحد سه جزو شنبلیله یک جزو باریک سوخته بر ایوم است و گل ازنی عصاره یا شایف بوش در بندگی صندل سرخ حفض کل اقا قیا  
عنب الثعلب تخم خلی صمغ عربی فوفل افیون صبر زعفران کوفته نجیه آب کشنیزی العاب سفول یا سفیدی بقیه صناد نمایند و هر گاه بشویند از آنی که در آن کولنا  
و برگ سیب جوشانیده باشد بشویند و حب سرخ یا حب بنظر طلا کنند و اینها در در حاصندل سفید مایه حفض کل نرفته فوفل سرخ احد شده شسته و شیر زعفران  
یا زرد صناد نمایند که بدون نقیه در یک روز تسکین در نماید و یا تخم کاهو متشکل نرفته صندل سرخ و سفید باب لیوی کافندی که قوی تر از آنست یا گل ازنی ماشه  
آب کشنیزی سفید یا سفیدی بقیه بکوه و شاسته سه ماشه و یا افیون شب یانی بر یک دو ماشه و آب لیو حل کرده صناد کنند و اگر چشکری یک ماشه افیون  
بقدر زرد و آب برگ قمر بندی بقدر و فلوکس سائیده بر آتش نهند تا غلیظ شود و در چشم صناد نمایند بر آرد و در سرخی سفید بود و یا شایف مایه گل سرخ حفض صبر  
صندل سرخ فوفل زعفران مسادی حب ساخته در سایه خشک کرده آب کشنیزی یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کرده بر پیشانی و پشت چشم صناد نمود و باشد که  
در ابتدا سو دارد و یا رسوت یک ماشه افیون زعفران بر یک یک سرخ پوست هلیله کالی نهند ماشه سائیده حب ساخته وقت حاجت آب سائیده بالا سنجیم  
صناد کنند و اگر گیر و چهار جزو افیون یک جزو حفض هلیله یا سه زر و چوب بر یک دو جزو زنجبیل صمغ عربی بر یک بلخ جزو سائیده حب ساخته آب نقوع گو کنا ر  
سائیده حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل ماده زرد و در سرخی چشم سفید و صناد زرد و تخم مرغ آرد و گل نرفته گل بابونه در آخر در سفید است و پوست هلیله زرد پوست  
هلیله آله حفض گیر و برگ قمر بندی افیون شب یانی بریان زیر در سفید بر یک قدری در پارچه پسته بگلاب نکرده در چشم بگردانند که برای رده جان نافع است  
و اگر چشکری بریان کوه چشمانی هر واحد یک ماشه افیون نیم ماشه برگ قمر بندی چهار ماشه نیمه را کوفته در پارچه پولی است آب تر کرده زمان زمان چشم  
بگردانند برای رده بی نظیر معمول است و صناد شب یانی بریان شش ماشه کوه چشمانی پوست هلیله کالی بر یک دو ماشه گیر و افیون زعفران هر واحد یک ماشه و در آن  
مسوی باد شده مسی آب انار ترش سائیده جهابسته استعمال کردن برای در و در سرخی نافع است و کذا صناد آرد وجود در ماقلاخچ در ماقا قیا یک دم سفید و تخم مرغ  
یک عدد آب کشنیزی تازه و آب کاسنی آمیخته نافع و در چشم رسوت پوست گو کنا پوست هلیله زرد و چشکری سفید ماشه مردانگ نیم ماشه لعرق لیو در آنه اینی باد شده اینی حل کرده  
سوخته بجز فصد سر و در حاست قفا صناد کردن نیز سفید است و صناد چشکری بریان هفت ماشه مردانگ نیم ماشه لعرق لیو در آنه اینی باد شده اینی حل کرده  
برای در چشم از مجربات است و کذا صناد چشمانی لوده چشکری هر یک دو ماشه افیون گیر و بر یک یک ماشه سفید و اینها برای در بسیار پوست هلیله زرد و چشکری رسوت  
مردانگ پوست خشناش آب سوخته که چشم صناد نمایند و گاهی گیر و افیون زعفران عوض پوست خشناش منحل کرده عمل می یابد که در رسوت صندل سرخ  
آب عنب الثعلب در ضمن گل و در چشم صناد کنند و یا رسوت چشکری بریان افیون هر یک ماشه آب حب ساخته در آب سائیده اندک گرم نمود و چشم طلا کنند و اگر  
لوده چشمانی آله در رغن گاو بریان نموده آب سر و سائید که در چشم طلا کنند بر آرد چشم حیرت آبا بیکه در چشم زرد و صناد هلیله سیاه کافور شب یانی رسوت آب  
برگ عنب الثعلب بنظر زرد و در حیرت و طلاهی پوست هلیله زرد و در رسوت هلیله زرد و در چشم است و اگر قمر بندی تخم در کرده در آب تر نمود و مایه صناد  
کرده افیون بقدر سه سرخ و چشکری پنج سرخ در آن آب انداخته در ظرف آهنی بنیز تا غلیظ گردد و در دم شسته طلا کرده باشد نیز نافع رسوت و اگر قمر بندی  
باشد آب برگ او بکیند و برگ ناسه سائیده نگلیه بسته و کذا برگ انار سوخته و کذا برگ گوچی سائیده در چشم سه روز بستن برای رده و در رسوت و کذا برگ پنبه  
در روغ جوشانیده سائیده بر پشت چشم بچشم کذا لوده شش دم پوست هلیله زرد و در م آب برگ انار سائیده پنبه آلوده وقت شب بر پشت چشم  
سه روز صناد سفید و بقدر چهار تو که برگ صنادون آب سائیده قرص بسته بر بقعه بستن لوده کپاس در نمودن در از اگر در از مجربات مشهوره است  
و اگر صبر شیان مایه حفض کل زعفران افیون اقا قیا گل ازنی صندل سرخ مسادی آب عنب الثعلب گلاب طلا کنند در م و در رسوت ساکن کند و عمل معمول



حکیم علی اکبر جان حبت و در چشم و بقایای می مانع است و کذا اعصاره امه که همواره معمول است و گویند که حبت رمد کنه که هیچ دو ابرو بشود و بگردد و بچسبند و سفید بکشد  
و در روغن زرد و نار و ماشه بسوزند که سیاه شود و با یکماشته انبوه و در ظرف آهنی از رشته آهن حق مانع نموده و چشم کشند و کون شش پیچ خالیف علوی شان حبت زعفران  
مانع است و کله کل یکا ایندی و عند اصحابی در حاکم و دیالک و خرفه و مومک بانان یا پیچ زرد می کشند و در غلغله می باران شیر شربت نیلوفر مناسب بود و غلغله  
ترش شیرین چون آب نار و زرشک و قمر بندی شکر انجیده و مانند آن که قلع صفر اولی خون است مفید بود و لیکن شش صفت مضرست و جمله غذایه نافع صداع حار  
و آنچه نافع صوم و بنار بدماغ بود مثل زبر قلع و انجلاب و سولق شعیر اشک و سفوف کشنده اشک و اسپنول اشک بعد طعام بصاحب رافع بود و از جمیع موم و فخر و حلوا پیر کنند  
و اگر خون ضعیف قوت باشد شور باسی چو زهر مرثا جائزست و بر گاه در مد بلول انجامد آرد و مایه ششخاش و با قلع و زعفران و صبر با سفید تخم مرغ و روغن گل مرشته  
طلا نمایند و دم الاخرین زعفران مایه اتا قیاس صبر سادی انبوهن نصف کبچ و شیان عاشقه کحل و طلا در استعمال کنند که عیب الا شربت و بدانند که در موی بعد  
نصف ایجا مت قفا گاهی جویشاند و باین طور میدهند عذاب شانه تره جویشانیده شیر و کاسه شیر و ششخاش لعاب اسپنول شربت نیلوفر و حل کرده باشند و یا عذاب است  
خطمی بعد از آنکه نغشته گل نیلوفر جویشانیده شربت نغشته و حل کرده و اگر بلوغ نرم بود و در میان باشد و نبوشند و یا گل نغشته عذاب گل نیلوفر جویشانیده شربت نیلوفر شربت  
و اصل کرده خاکش پاشیده بنوشند و رسوت و بلبله سیاه چسبند موی مرواسک آب غلب اشک تاز و صفا کنند و بقول جالینوس اگر خون بسیار در رز اول خارج نماید  
و سفیده بنشیند و چشم چکانند و بشیر و ختران بشویند موی را در یک روز ساکن کنند و در صغری ای بعد از فصل صفر یا با مطبوخ بلبله و میند و لاد بست که در سه مالت و آنچه  
مخرج بلغم است مثل تربید و بلبله کابل و مانند آن نیز در اصل کنند زیرا که بیدست که صغری ای او نال صغری غیر مرقیق باشد و همچنین جمیع امراض مانعی صغری ای یا آلونخارا  
قواصیا زرد و انوشک تر بندی هر واحد یک اوقیه نیم پوست بلبله زرد و نخ و دم سنای کلی چهار دم کل نغشته پیچ و دم کاسنی گرفته و در دم زرشک و دم نیلوفر نغشته و  
همه را جوش داد و صاف کرده و بست و دم پنجین در آن حل نموده و ج مایه ششخاش را که در وقت کرد و آب گرم حمل کرد در آن شکر سرخ تحریک نماید و بعد از تمام عمل  
شربت عیب یا کلاب یا شربت نیلوفر آب سرد زبر قلع و پاشیده و دهند و غذا و پودر آب گوشت چو زهر مرثا اندک کشند تازه در آن نیمه بنویزد و دم صندل و نیلوفر و غیره  
نوشند و بار و بوبیند و باقی تر بشیرش رمد موی است و لعاب اسپنول شربت نغشته یا شربت نیلوفر یا هر دو یکی از آن باشد شربت آلونخارا بر سبک صغری و میند و یا لعاب بعد از  
شیر و تخم کاسه پو شیر و تخم نیلوفر شربت نیلوفر یا شربت ششخاش اگر بار در صغری ای سرفه باشد بهیچتری از بار اشیر یا شکر یا شربت نغشته نیست مخصوص  
که سرفه خشک باشد و این آثار اشیر عظیم النفع است برای مده که در ماده او حدت باشد و اگر چه سرفه نبود و اگر بار در میداری باشد یا شربت ششخاش بدیند و اگر در ماده  
نایت حدت باشد یا شیر و تخم ششخاش که در وینار و خرفه بنوشانند و بعد از آن خمده بار و مثل زبر قلع و آب کاسنی و کشنده تازه و چشم صفا نمایند و چشم را بکلاب  
منزج بانیک سر کشیند و لعابات و شیر تازه و سفیده و رقیق سفیدی هضم مرغ و چشم بچکانند و اگر سوزش و چشم باشد و بعد خواب چشم بنداند شیر و خیارین  
شیر و تخم ششخاش لعاب اسپنول شربت نیلوفر بنده و بعد از تنقیه استخام آب شیرین نیکم نمایند و شیان کافوری و اگر در و شدید باشد شیان بعضی افیونی بکار برند  
و اگر ماده و رعایت حدت باشد تصفیه برگ نیلوفر و برگ کاسنی موضع اطراف و در آب گرم نافع و تقریفا گفته که در هنگام کم تر تجلی شدت حرارت رمد از خرفه و غلب  
آب بگیند و در آن قدری روغن آرد جو در حل کرده چشم گذازند و بار برگ کاسنی کوفته چشم نهند و در آب می علت و در مخطاط زرده سفید مرغ گرم کرده صفا نمایند و طلا  
عصاره برگ هب آب غلب اشک لعاب اسپنول سفیدی بنشیند مرغ با هم مرشته نافع در صغری ای است و سفیدی هضم مرغ با روغن گل مخلوط کرده قدری شیر عورت  
داخل نموده کرده چشم طلا کردن نیز مجرب است و اینها کافور یک خرد لوده انسانی سبز و سائیده و در لوی بندند و او گوشتی آب تر کرده بعد از آب بر آورده و بالاس چشم  
گردانند و قطره و در چشم چکانند و استعمال شیان سماق سفید زردین اب تجربه رسیده و بعد از فراغات اگر مدنگی باقی ماند در در چشم اندازند یا شیان بعضی  
غیر افیونی در سفیدی بنشیند شیر و ختران حل کرده چکانند و زرده سفید بر روغن گل بر یک نهند بر بندند و استعمال این او در چشم قبل از استفراغ خرد کنند زیرا که  
در و شدید و در هر گاه در در ساکن شود و در چشم حل کرد و در موی نقصان پذیرد و در صغری صغری باشد و شیان حمل کنند اما کاندازند و از فو که مانع کنند مگر آنکه در آن منع تصد  
انجور و تقویت معده باشد مثل امرو و اندک که آب و سیب استغنا لود و انجور و انجور و خرفه و شش خردا و مویز و عسل مضرست و غذا خوردات مانند زهره ماش با سنانخ



باقی مانده برده بضمیه مرغ برشته مسوق بانگن عنقران برنخن گل صفا و کند که موجب زوال سحر می شود و حجامت قفا بر صورت مکتوبه ارجیانس گفته که سحر ختمه  
ولایت بر درم دماغ یا الم دران یا بر ابتدای او میناید و ذکر او و میخورد و مگر کثیر نافع رمد حاخیم عم مارده مایا و خولان زعفران و صمغ عسبری یا میران  
ساوی شیاف ساخته آب مطبوخ پوست خشک سبزه و صندل و کدو و کدو آکمال انزروت سوده در نهدی بضمیه سرشته بر چوب  
طرفا چسبیده در تنور گندشته آتشک گرد و پس مثل غبار سائیده و نصف از ششم و نصف از زعفران و نیز مثل انزروت نبات انصاف کرده در صفت آب است  
و کذا برگ نام ششم و انزروت در گلاب خوب جوشانیده و ششم تراورده خشک کرده و نصف از نبات و برنج او هر دو واحد زعفران عصاره مایا انجمه مثل غبار  
سائیده و چوب نوشته و کذا آکمال آب درین صاتم چوب گفته و صفا و حسب آس شوکران یا پست جو کذا احاص بر سرخ ده و کذا اعصی الاعمی و کذا برگ نوشته سبزه  
و کذا حی العالم و کذا آرد چوب برگ خرفه و کذا آرد با قلاب سفیدی بضمیه انجمه و کذا آب برگ گل سرخ و کذا آب انار شیرین بریان و کذا آب گندم خشک  
کرده بر سن بوده و کذا ابی بریان تنها سوده یا بنان خمیری سائیده و کذا آب کامو بار و جو کذا اکلیل الملک تنها یا نبردی بضمیه یا عبا آریا یا خنجا سس  
یا کاسنی انجمه و کذا سفید اب از زیر لبه که در روغن گل انجمه و کذا اسپنون سلم در آب کشنیر سخته و کذا برگ سر و سبوق و کذا آب برگ نوشته سبزه یا پست جو کذا  
گل بی تر یا خشک و کذا ابی اشیر سوده و گلاب سرشته بر پیشانی و کذا آرد چوب آب عسی الاعمی یا آب برگ خنجر و شاخ نرم گلوز و کذا آرد و یا آب سبب اشیر سوده  
و کذا تخم خشک و طبع ساوی سوده و گلاب سرشته و کذا مایا و زعفران و خولان آب کشنیر سرشته و کذا زعفران و گل سرخ و آکمال حی العالم و کذا و جان  
قطران و کذا آلتیو در آب برگ عوج حل کرده و کذا آلبوس سوخته منسول و کذا انجم که بر درخت افتد و کذا ترشی برنج و ابتدای صغراوی و کذا العاصب انزروت سبزه  
و کذا شیاف امین آب بازنگ سوده و کذا انزروت مرئی اشیر نبات سفید و نشات و کذا اشاد و منج منسول شیر زمان کذا انجم سوخته منسول و کذا شیاف  
مایا در مدقدهم حدیث و کذا عصاره گل که در کدو چوب سبج سوخته در آب سرد کرده و مایا ساوی سائیده و کذا مس سخته بمرکت کثیر در گلاب یا آب شسته که  
نفع عجیب دارد و قوطور آب کشنیر سبزه شیر زمان هر دو برابر و کذا سفید اب رصاص است بار در آب شسته در ظرفی با گلاب تا در روز آفتاب گذارند و در ظرفی  
سبز تا از غبار محفوظ ماند بعد بضمیه سفیدی بضمیه در چشم چکانیدن و کذا ششم که برنی افتاده باشد قبل طلوع آفتاب جمع کرده و کذا صمغ عسبر در گلاب  
حل کرده و کذا اساق در آب بازنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده و را ابتدای رمد و کذا خولان در شیر و ختران سوده و کذا شیاف امین آب  
عسبب الشلب حل کرده که بعبت نفع عجیب بخشد و انگباب برنجار زرد و در آب جوشانیده و کذا بابونه باب و سرکه نخته در آخر رمد بر استحلیل بقایا  
مراود و تسکین الم و ششم صندل و گلاب و کافور و شرب و یا قو اهر و احواف رمد حارست و او و سبک کن جع در علاج کلیه مسطور شد و او و نیه مانع  
العصابه و او در علاج رمد زنی مذکور گردید و حسب حاجت از آنجا اخذ نمایند اطراف لعل کشنیر می مقوی دماغ و معده و معمول در امراض سرد چشم و کذا  
از انجمه و زرد پوست بلبله زرد پوست بلبله کابلی بلبله سیاه پوست بلبله آمله ساوی کشنیر خشک شش بر بریده او و کدو نخته بضمیه بر روغن بادام یا روغن  
گاو چرب کرده با سبب چند شهید خالص مقوم سبب شش و بعد چهل روز تا یکس توله نچو زرد اگر از اسهال مذکوره را بطریق سفوف همراه نبات یا نمک  
خورند و یا کدو نخته در آب شربت تر کرد و صاف نمود و در فصل و مزاج حار باشد به مناسبه این نبات بقدر و توله استعمال کنند نفع با امراض مذکوره نفع  
قبض نماید پس دیگر که در تقویت دماغ و رفع سبب است و منج انجمه معمول پوست بلبله کابلی پوست بلبله زرد پوست بلبله آمله منقعه کشنیر شش  
گل سبزه گاو زبان هر دو یک هم منقعه کدوی شیرین تخم خشک سفید برگ سرد هم منقعه بادام و توله نخته سفید عسل سه چند او و اطراف لعل با دیان



یابدون آن و دو حصه ازان بگیرند و از نبات مصری و امیران چینی یک یک حصه و همچون عیار بسایند و در مد بعد از چند روز نخست اندانند و اگر از روت  
 در بردوشیر خرد بدل مایران کنند بشیاید و در کافور می که حرارت چشم و رضعیت را دور سازد و صدق بنوشته مرادیدانسته هر کدام دو درم نشاسته  
 یک درم کافور انگلی کوفته بخته یکار برند و در ملکایا که درینج و ابتدای مد رانافع انزروت بشیر خرد و روده نشاسته منع عربی نبات مسوی کوفته بخرد  
 استعمال نمایند و در که حبت در چشم اطفال در رفع نقل و صلابت اجنان آنها همواره معمول است انزروت منج یک جز و سنگ بصری و جز و چاکتوشه جز و جز و  
 در در بسازند و یکبار در هشتاد روز بگذرد و بالایی چشم مالیده ازان گندم و در غرض شکر و دست کرده گذاشته بر فاده بر بندند و اگر گرمی غالب باشد و  
 تسکین نیاده مطلوب بود و بر گها و شناخانی نرم انار سائیده بجای مالیده چشم بندند شیاف امض حبت هرله امراض حاده و تحلیل اورام در روع آن  
 معمول نشاسته یک درم سفیده ارز رخ عربی کثیر امربیک سه درم بالعاب بنفول یا سفیدی تخم مرغ شیاف سازند شیاف امض افیونی رمد گرم رانافع  
 بود و در صعب راغشاند سفیده هشت درم صغ عربی پنج درم فیون کثیر امربیک یک درم بسفیده تخم مرغ بشیرند شیاف سازند شیاف امض  
 انزروتی ابتدای مد رانافع بود سفیده ارزیر هشت درم انزروت مری بشیر خرد کثیر امربیک چهار درم بسفیده تخم مرغ شیاف سازند شیاف امض  
 کافور می که در مدوی و صفراوی رانفع کند و در آزان نشاند سفید بنسول شش درم انزروت در بشیر و خرسه درم کثیر او درم نشاسته تخم مرغ درم فیون  
 نیم درم کافور سه و انگ همه را کوفته بخته بسفیده بنفیده شسته شیاف سازند و در سایه خشک نمایند و وقت حاجت دوشیر و خرسه سه استعمال کنند شیاف بر لوبا  
 رازی نوشته که در اکثر انواع رمد و مندست چنانچه در اغلب اجوال جان روز چشم را باصلاح می آرد افاقا مس سوخته مکی حنظل چند بیست کند هر کدام یک درم  
 زعفران بلع جز و کوفته بخته باب شیاف سازند و بسفیده تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند شیاف سماق صغیر حبت رمد و حرارت چشم و التهاب و حکه  
 و دمه و جرب و سبل و ضو و حده و ماقی و لتصاق پلک مجرب است سماق بیدانه و جز و سفید اب یک جز و کثیر نیم جز و کافور بلع جز و بتور متعارف شیاف  
 سازند شیاف ششپ که در مدارد و در اکثر امراض چشم رانافع و مجرب بگزند شب یانی و در طرف آهنی نذاخته بر آتش گذارند که بریان شود و مالیده شده و چشم گذارند  
 پس در همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان طرف این قدر اندازند که شب یانی را بسپند پس با آتش لایم بچشانند که جز و جز و آب شود هر گاه که آب  
 بنجاب آید قابل حبتن شود و در طرف بر آورده و در طرف چینی بگذارند و شیاف سازند و آب سائیده در چشم کشند شیاف کافور حبت رمد گرم  
 مجرب است سفیده ارزیر سه درم کثیر اصمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیم درم کوفته بخته شیاف سازند شیاف علوی همان  
 بعد از نشسته بکار آید حبت رمد و روع چشم و گوش و مجرای ایل چون باشیر و خرسه سائیده استعمال نمایند نافع میشود و انزروت سفید سائیده باشیر خرد  
 خمیر کرده به آتش لایم بر آید پس در وقت استعمال ازین انزروت بدر بگیرند و صغ عربی کثیر امربیک سه درم متقال حنظل مکی نشاسته سفیده کاشغری  
 هر واحد یک متقال کوفته بخته بلع اب سفول سرشته برابر جو شیاف سازند و وقت حاجت باشیر و خرسه در دوشیر خرد و در دوشیر خرد شیاف حنا  
 حبت رفع سرخی چشم آب خانیم پاوشب یانی نه ماشه افیون سه ماشه هر سه اوید و در کز آبی آهنی انداخته بر آتش نهاده بر بندند و از دست چوب نیاب  
 حل بازند هر گاه غلیظ شود و آرد و شیاف بشیر بکار بندند شیاف زرد البحر نافع رمد و دمه و حکه و سرخی چشم زرد البحر کات  
 سفید شب یانی بریان پوست لایله زرد و رسوت افیون کویا سه سبز مسوی باب سائیده شیاف سازند و در چشم کشند شیاف نارنج  
 که حبت منع نوازل و سرخی و در جرب و دمه و دمه و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب و نومی که نانی باب نارنج پرورده و درم کثیر

نشاسته انزروت گل سرخ صبر زرد و خنفس کی هر یک یک درم سفیداب قلعی ایلید زرد و مخته هر یک دو درم انجیرین ربع درم شیاف سازند شیاف  
که جبت ر مجرب را زنی عجیب الفنج است دم الاخوین صبر اقا قیامیتا زعفران هر یک یک درم فیون صمغ عربی هر یک نیم درم کوفته خجسته یک کاسنی بنهر  
شیاف سازند و در جهان آب خورده اکتحال نمایند شیاف و روی صعوبت در چشم را در حال نشاندن گل سرخ پانزده درم زعفران هشت درم  
انیون ده درم منبل الطیب دو درم صمغ عربی یک درم آب باران شیاف سازند شیاف جالب الموم جبت و ج شرید و جمیع ادوام  
نافع و از الصباب و حاد قوی اکتب بالغ مایشاش درم صمغ عربی سه درم انزروت مرئی انیون مزاج سوخته هر یک دو درم آب باران شیاف  
سازند و به سفیدی بفضیه بکار بند شیاف منخج تسکین در و در یک روز تحلیل درم در یک ساعت که جذبه بیدار صبر فیون قلع طار سوخته هر یک  
دو مثقال منبل خنفس هر واحد چهار مثقال اقیامیتا شش مثقال سفیداب از زیر هشت مثقال مس سوخته مغسول چهارده مثقال اشهد  
اقا قیامیتا صمغ عربی هر واحد چهل مثقال آب یک درم ان گل سرخ جو شاییده باشد خمیر کرده شیاف سازند و به سفیدی بفضیه استعمال کنند ضماد که و ج شید  
ر اناغ و معمول است و می مردم صندل سرخ شیاف مایشا صبر فیون صمغ عربی انیون اقا قیامیتا سادی باب عنب الثعلب یا آب کشنیر  
و وقتیکه وج و ضربان شدید تر بود یا بطنج کولار یا آب کاهوسر شسته بر یک ضا و نمایند طلا که مجرب و بر الساعه نوشته شب میانی سوخته با سدس  
وزن آن سیاب سخن کرده و مسکه گاه و انجسته بر یک طلا که عصاره آه که که در در بعد چند روز معمول است و خیلی بودند لیکن در ابتدا سه  
ر دره استعمال نباید کرد و از برای ضعف بصیر و سوزش چشم و ابتداء سه نزد المار و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آه که تازه در دادن سنگین یا چون  
بگویند و آب انزاد پارچه بنفشه را در آب آتش ملائم بنزند و از خوب نپ حرکت دهند تا بقوام عمل غلیظ آید بعد از آن در ظرف چینی یا جسد نگاه دارند و  
وقت حاجت قدری از آن آب سوده در چشم کشند معمول که در در حار و حله و دمه حار معمول است پوست بلبله زرد پوست بلبله آه که هر سه  
بر اینیم کوفته بقدر و دو تو که گرفته شب در آب تر کرده در دو آگه اندازند صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفع چشم زنند باز همین آب چشم  
بشوند قطره که جمیع اقسام در اناغ است بهمان چشمه شکر هر یک است وانه طلیح وانه انزروت سفید دو درم شکر نیم درم مایسه ان  
و دو آگه کثیر یک و آگه زعفران نیم و آگه جوش دهند در شیشه نهاد و صبح و شام تقطیر سازند گهره معمول از براسه در و  
چشم در ده و دمه بسیار مجرب لمیوی کاغذی نیم آنا را فیون خالص سه درم شب میانی نیم پا و اول شب را در ظرف آهنی بریان کرده بعد از آن  
انیون و داخل نموده و آب لمیو قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنی حل کنند تا مخلوط شود و آب لمیون فانی گردد و بعد از آن همین دستور آب  
لمیون داخل کرده باشد تا که نجوب وجه مخلوط شود و جهالت نگاه دارند وقت حاجت باب سائیده اندکی گرم کرده گرداگرد چشم طلا نمایند و اندک  
در چشم بنیدازند کحل معمول حکیم علی اکبر خان جبت در چشم و بقایای رمد و سبل انزروت سفید شکر بر دره بر چوب گز چسبانیده به آتش ملائم  
بریان نمایند پس بگیرند از آن شش باشد و چاکسود و گنیه کرده بیاورند و در یک که در آن آب سرگین رسوخ کرده باشند و بچوشانند تا پوست  
چاکسود نرم شود پس آتر بر آورد و نقش نمایند و بگیرند از نقش آن و سفیده کاشغری مغسول و کن دریا هر یک سه ماشه رسوت چهار ماشه نبات سفید  
یک توله هم سه را نرم صلاینه نموده در چشم کشند کحل تشمینج تالیف حکیم علوی خان جبت رمد مزمن ج بیاض و سبل و تکر و اشال انهار اناغ بگیرند  
تشمینج در بر بطریقیکه بالا مذکور شد و نقش کرده انزروت سفید بر هر یک دو مثقال سفیده قلعی شسته تو تیا می کرانی مغسول مایه ان چینی

اقلیمای نوری جفیف کی هر یک یک ششال کوزه بخیه مانند سره و چشم کشند و اگر خواسته باشند ازین شیان ساخته وقت حاجت بالباب علیه بسیار  
شب و چشم کشند کحل ملک یا محلول مطلق مجالی بود جهت آخر موضع صعب و اقسام رو نافع است از روت مرئی بشیر خزن شاسته شکر سفید  
هر یک پنج درم مغز پنجم یک درم کل سازند گویند که بعد تنقیه بر الیوم است کحل بابت شاه نافع الین صاحب جنت سرخی شیم از نوازل و محمد  
بصر و رافع رطوبت است منقول از مباحث استاد مرحوم سرب یک تولیاب دو ماشه امیران پنج ماشه سنگ بصری هفت ماشه سره توتیا  
بارونی سبکتری بریان هر یک یک ماشه اول سرب را که رخته سیاب انداخته غده نموده بپایند پس دیگر او به آغشته حق بلغ نموده بکار بر کحل که در جبین  
انواع رمد مجرب انطاک است از روت را با سفیدی تخم مرغ سرشته بر چوب که گندشته در تنور یک تریب بسوزند رسیده باشد بداند تا خشک شود بپزند  
بر آورده باشد مثل آن شکر طبرزد و لغت آن هر یک از زعفران و پنجم سائید و در چشم کشند و دیگر انکال که بقایا سه درم رافع است در علاج ضعف  
خواهد آمد همچون مندی نافع امراض چشم و سرخی آن پوست بلبله زرد پوست بلبله پوست بلبله کابلی بلبله سیاه که کشیده خشک شاهره اصل السوس  
بر واحد یک توله گل مندی برابر همه او به تمسید سه چند جمله بلبلات را بر روغن چرب کرده بپزند مقوم بسوزند خوراک و توله اقوال حکما بقول  
شیخ الرئیس تدبیر شکر در رمد موی و صفراوی قصد قیال و استفراغ است پس اگر خون با صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود صفردر طبع بلبله  
استفراغ فرماید و اگر در ماده اندکی غلظت باشد تر بدخل نمایند و ایضا اگر داند که ماده در حجب و مانع منشر بست تقویت مطبوع با این تخم  
کنند و گاهی در چنین حالت بر نفوع صبر اقتصاد نمایند و اگر خون حرارت باشد و آب کاسنی یا آب باران نفوع کنند و واجب است که بعد تنقیه  
متوجه معالجه چشم گردند و در آن ابتدا کنند بضمیمه چشم بر رو بمرات و دفع مواد از چشم از عصارات بارده مثل عصاره برگ بازننگ برگ بنید  
و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب بنر و کشنیز تر و از لعابات بارده مثل اسپنول و بهدانه و سفیده بضمیمه شیر خرد و شیر دختر هر یک از اینها منسرد  
و مرکب در چشم بچکانند و بعد از آن رقیق سفیدی بضمیمه باشیان اینص که مغزی و مبر و مسکن و جع مصلح خلط لذاع است و دیگر شیان فایده  
چکانند لیکن در استعمال شیان فایده و قطورات را در چند ان مبالغه کنند که طبقات چشم کثیف و مواد متشنج گردد و درواشته اند نماید  
و گاهی قدری افیون می افزایند که وجع را تسکین شدیدی بخشد لیکن گاهی بنا بر تخمخیر و خام کردن ماده بصارت را ضرر رساند و ضرر  
طول و بدوشیان و ردی در تسکین التهاب و در عظیم النفع است و دیگر او به مفروده را در عصاره و سنگ و کثیر او جفیف و کل سرخ  
و سره و آقا قیاد و مایا و صندل و ماز و دگل مختوم و گیر و دوفول و بلبله زرد و بلبله سیاه و گل نلیو فرزن شاسته و افیون و کونار و آب کونار  
و آب کشنیز تازه و سائر عصارات بارده و صمغ عربی و غیر اینهاست پس هر گاه روع ماده با استفراغ و جذب آن بخلاف جهت و استعمال  
روداع نمودند بتدریج و آهستگی منضجات شروع کنند یعنی اول مخلوط بروداع استعمال نمایند بعد منضج صرف عمل آید و ایضا اول رقیق مخلوط  
مثل گلاب و البان که در آن قوت انضاج است بکار برند و در لعاب اسپنول با وجود روع قدری انضاج است و مسکن جمع بود و لعاب بیدانه  
شدید الانضاج از آنست و تسکین میکند و لعاب حلبه و آنکه که در آن حلبه منسول چشانیده باشد جهدا الانضاج و مسکن و جع است و این  
اول دواست که است که ابتدا بدان در منضجات کنند و در آن قوت مذب نیست و اگر تبخلیط چنبره از منضجات احتیاج افتد  
باید که استعمال به لعابات نمایند و اگر تیرید آنها حاجت آید بعصارات استعمال کنند و عصاره شجره که آنرا یونانی اطالاه و فارسی رشک

و نیز میباید مانند مجرب است و در ابتدا می رود جاز و انتهای آن مفید نجاست و قوی لطف است و بعد از آن انحطاط نماید از امثال این  
عصارات و بلبلنج کلیل الملک که در آن از زوت سفید مخصوصا می باشد و یا شیر زنان و یا شیر گداز خسته باشد و بعد هر گاه مرض با انحطاط شروع  
کند در تعمال حملات با دوی قوی تر از آنها مثل زروت محلول در آب حلیمه و بادیان افراط نماید و آب مطبوخ زعفران مگر کمی کند و چون  
فرستند که بدن و دماغ تنفیه تمام یافت تعمال خام نماید با آب گرم و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب صرف کنند یا شامند و اگر بعد  
آن استحمام با آب گرم یا کمی کند لطف بود پس از آن شیا فانت و اکمال که در انحطاط و آخر مدافع است استعمال کنند و اگر ماوه دومی باشد  
بعد از فصل حجامت کنند و او است با لیدن دست و پا و بستن آنها بیشتر نسبت به دیگر اقسام رو نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند  
بعد و غسولان با نایب سیرند بعد از آن مغزنان و در منجیح تر کرده مخلوط سازند و اگر در شدید باشد قدری انیون بدان ختم نمایند و اگر ماوه  
صفراوی باشد بعد فصلات صفرا و تفراغ آن کنند و استحمام با آب شیرین نمایند و گاهی در آن رختن آب سرد بر سر و چشم موافق اند و گاهی  
شستن در آب سرد اندکی سرکه آمیخته لطف میکند و درین قسم بر استعمال قابضات در ابتدا افراط جرات کند و شیا فانت قابض محلول در  
عصارات استعمال نمایند کیلانی گوید که اگر در هر دو چشم باشد هر دو فصل قیال زد و جانب بگیرند و در خارج خون استگنار نمایند و اگر احتیاج  
آن اندر در میا چهار مرتبه خون برآورد حتی که گاهی واجب گردد که در خارج او حیدان مبالغه نمایند که بخوشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج تفریق  
آن قبل از فصل با قند یا حیا بخروج کرده و در مرقعات خون حمام است و صعیف از آن کمی در تطیل آب گرم یا نایب که در آن حلیمه و تخم کتان چوشانیده باشد  
و اگر فصل مکن بود حجامت نمایند بعد از آن تمکین طبیعت با الفواکه مثل کدو غیره که در قولنجی باید یا حبیب و سب یا حبیب بنفشه یا مطبوخ  
خارشنبه که در قولنج ثابت خواهد آمد یا دیگر و اگر خواهند تر بد و شایسته و بلبله سیاه بعد رجاست در آن اضافه کنند و فیما بین فصل و اسهال از  
اشربه شربت انار یا شربت بنفشه یا حبیب یا آب تمزندی بشیره تخم خرما یا لعاب اسفند نوشند و غذاها را حلاوه باشد زیرا که جنونست منصر است  
بعد حسب ریه سبب آنکه ماده را خام کند و از قبول لضع منع نماید در این منصر تر در ریه است و نه برای آن ضرورت محموله از آب سیب و انار و آلود  
عذاب و آب باش و مانند آن در قبول رطبه و کدو بر دغن با دم نیکوست و عند سکون حرارت و ظهور ضعف تخوم با گیان در خارج خورد و چون بدان  
منشیه نام یابد و در چشم اولاً قطره بکار برند و میل قوی او بر نوزد و زان در روز و دوای خارج تعمال کند و خصوصاً اگر در شدید یا صربان  
مفرطه التهاب تحت باشد بلکه سفیدی بشیرد رفیق یا لعاب بندان در شب و روز استعمال نمایند و چون سوزش ساکن شود شیر زنان چکانند  
آب جلا و غسل نماید و این قطره بکار برند بگرند لعاب بهمان شیرین و شیر و ختران و سفید و بیضه و گلاب و آب کشنیز و برهم زرد تا کیسان شود  
و چشم چکانند و مرضی را در خانه که روشن باشد و بر روی او پارچه سیاه آویزند و اگر ماوه منصف بسوی چشم باشد شیا فانی که در قولنجی  
باید صماد کنند و هر گاه مرض ساکن شود و شیا فانی که در قولنج مذکور وسطور گردد با آب و شیر حل کرده و در چشم چکانند صفت شیا فانی کافور  
که در ابتدا می روی نیکوست سفیده از زیر پشت در صمغ و کثیرا هر واحد صفت درم اقلیمیا سه نقره درم کف دریا از زروت هر واحد  
چهار درم سحر گین سوسمار یک درم کافور نیم درم شیا فانی سازند صفت شیا فانی اصغر که استعمال او در وسط و صمغ است صمغ و  
سفیداب هر واحد سه درم کثیرا و حنظل هر واحد یک درم آب کلیل الملک شیا فانی سازند و اگر





ضعیف نگار و پوستی در علاج نکند تا آنکه قرص منحل گردد و ثابت بن قرص گفته که من معاجبه می نماید در حار را و ابتدا بقصد فیصل بعد از آن با سهال  
 بمطبوخ نوک و هلیله در اول دور آخر باین مطبوخ خیار شیرین بگذرد پوست هلیله زرد و پانزده درم منبر زنجبیلی پانزده درم و در آب فیر نه و صاف نموده و بگذرد از آن  
 دو نکت رطل و در آن مغز فاس خیار شیرین و درم حل نموده صاف کرده یک درم روغن بادام شیرین بر آن چکانند و میگردم یا شانس بعد از آنکه بدو ساخت  
 پیش از آن یک درم غار لیتون با جلاب شسته خورده باشد و از حنظل منحل غنیمت هر یک و خیزا قاقیا نیم خرد شیان ساخته عند حاجت باب کشنده تازه حل کرده و بگذرد  
 طلائع نماید و متوجه معاجبه می گردند چنانکه بدین شیر زرد و در شش روز و اگر التهاب و بیجان زیاد باشد بدل آن رقیق سفید و سفید مرغ همیشه چکانند و چشم را باب شیرین  
 بانوک سرکه و گلاب بشویند و اگر وجه شدید باشد لعاب هبله زرد با شیر زرد و آن در چشم چکانند جهت آنکه سرکه تسکین است و اگر بدین تسکین نیابد شیان اینس چکانند  
 و شیان اسفرو شیان خلوقی در وسط مدافع است و اگر کثرت رطوبت چشم باشد در روغن سفید استعمال نمایند و چون علت کم گردد و در چشم اندک سرخی  
 باقی ماند در هر مقدار آن است و معنی گوید که درم حار تخم است پس اگر در اینجا علامات درم حار از ارتفاع و تدر و حرمت و ضربان و صلابت و تمدد  
 او در و ارتفاع اجناس باشد اول قصد فیصل از جانب چشم علی کند بعد از اطلاق طبیعت بلبلخ هلیله زرد و آلو بخارا و قمر سندی و شاهنره و ترب و غار لیتون نمایند  
 معاجزه اسهال کنند تا که بنفیه سر حار من شود و درین عظیم المنع است هر گاه در آب کاسنی و آب عنب اشک لب لقوح سازند و بهتر است که اول با الونوم  
 مثل آلو قمر سندی و بنفشه و هلیله زرد و خیار شیرین و زنجبیلی سهال آورد بعد از آن آب کاسنی که در آن صبر لقوح کرده باشد بنفشه سازند بعد حسب توقایا بخورند  
 و هر گاه بدن تمامه از او پاک گردد اول سفید و سفید رقیق در سه روز و شب در چشم چکانند یا شیر زرد آن سفید و شیان اینس که از سفید لب بخ و درم و انزروت  
 سه درم و کثیر او شانس هر واحد درم افیون نیم درم و شیر زردان یا سفید و سفید رقیق ساخته باشد و اگر بنویزاده بسوی چشم منعی باشد بگذرد و حنظل  
 گلاب و آفاقیا و مائیا و عنب اشک لب و عصی الاعمی و سفیر حل و گل سرخ و ازین بجز شیان ساخته وقت حاجت باب کشنده سبز ساینده بر پاک جلا کنند و در روغن  
 باب برف مع قدری سرکه بشویند و تدر بر او یا پس در اول فرض استعمال کنند و اگر رطوبت کثیر و استساق باشد چشم را صاف کنند و در روز و انزروت سفید شیر زرد  
 سوده در آفتاب خشک کرده باز ساینده عمل نمود و هر گاه مرض باخطاطا یاد نبرده بنفشه و آرد و گل بالون و بنفشه صفا کنند و اگر در و باقی باشد بعد بشویند  
 و شیان مائیا و فوغل و صیغ و افیون و آفاقیا و آب عنب اشک لب الاعمی یا آب کشنده سبز حل کرده جلا کنند و اگر در و باقی باشد بعد بشویند  
 در آب مطبوخ شش یا که به محل کرده استعمال نمایند و در آخر در روغن سفید که از شانس و شکر و انزروت مری بشیر ساخته باشد استعمال آرد لعاب از آن  
 در روز و در کور قدری از مائیا و زعفران و در بنفشه افزوده بهیال آرد صابون حار و می چشمه گزید که در در حار قصد سردی از جانب عمل کند و شربت عناب  
 و میلو قمر و بنفشه بنوشند و در ابتدا و دای لذاع سوزی چشم بکار برند و لیکن طبیعت بار الفدا که با بنفشه نمایند و مع جلاب از عناب ده عدد و بنفشه نیم درم  
 و شکر و درم یا شانس مند و غذا خورده ماس و مغز بادام و مغز نخود و اگر صفر غالب باشد آب انارین مصدور چشم شکر یا قمر سندی یا آلو بخارا و عناب مع شکر  
 و مندر و مهال طبیعت بمطبوخ هلیله زرد کنند و در ابتدا شیر زرد مع سفید و سفید مرغ در چشم چکانند و بعد از آن گلاب آب کشنده سبز یا کشنده سنها و حنظل و آفاقیا  
 و مائیا چشم صفا سازند و از غنیمت بار در طب مثل مزوره نارنج بفرمایم و شکر که ترشی غالب نبود بدیند و شیان اینس کافور می اکتال نمایند و اگر در و در حنظل  
 و التهاب شدت کند شیان اینس افیونی بکار برند و لعابات بار در طب مثل لعاب بزرقطونا و سید مرغ شیرین و خنجرین و بصارات بار و مثل آب کام و خرفه و کشنده  
 و عنب اشک لب تر و لو خیا و مانند آن بر هم زوده در چشم تعظیم کنند و اگر باوه در چشم منعی باشد آب عنب اشک لب سبز در روغن که در ماکون و جلاب باب  
 بشویند یا قاقیا بنوشند که در او دوسوی یا مرکب از دم و صفر یا دم و سو و او دم و بلغم ابتدا بقصد سردی و کند و روغن بمقدار واجب بر آن اگر جان بعضی ساخته  
 کند و اگر حاجت فصد بر در دم افتد آخر کنند و کذکاک اگر حاجت باسفرغ شود بلبلخ هلیله و مانند آن مثل خیار شیرین و قمر سندی و شیر خشک سازند و صبر صیغ  
 شربت بنفشه یا میلو قمر یا شربت انار ترش باشد که بزور یا شانس شود و اگر باین شربت ششانش بنوشند بر در اس عین کهنه و خواب آورد و تدر بر صواب  
 در روز و در روغن است که اول با دوسوی که آن مواد از چشم و ناشف رطوبات و معدل بلبلخ باشد ترکیب اده احتمال نمایند و این منفعتها در شیان بر زیلو یا یا فتم می شود



کوفته بخیمه بشیر و خزان سرشته یا بصفیدی بصفیه رقیق شیاف سازند و بشیر و خزان حل کرده بکار برند و از حل کردن شیاف آب خالص را ابتدای درخت کنند  
پس اگر بشیر و خزان سفید و صیاب نشود در آب باران یا آب طبوخ بقیع آهن شیاف را حل کنند و رقیق بچکانند و بشیرت خواصه شیم را با شکر گشاده  
انکه اندک بر قطره بعد ساعتی چکانند و در روز و شبانه روز سه بار استعمال نمایند و کبیده را تقویه چکر از چشم می نمودند و بعد شیاف مذکور بنایط تر مسمیل  
استعمال کنند و تا در روز صبح و شام بمعمل رود و بعد عمل شیاف چشم را بر فاقه بسلول بگلاب مویز برینند و بعد یک ساعت چشم را او کرده از چکر پاک نمودند  
و بعد از آن در روز از زروت مدبر بشیر غریبه درم و نشاسته یک نیم درم شکر سفید یک درم سائمه در چشم کشند و بهترین و در آنست که گفته بود بعد بر شستور بر فاقه  
مذکور بر بنزند و بعد یک ساعت و کرده صاف نمایند و تا سه روز صبح و شام بمعمل آرند و بشیرت وقت خواب اطراف عصبی را می و برگ عنب الثعلب و  
اطراف کاشنی و قدیمی از جز او که در اگر موم او باشد باریک سائیده و لصفیده بصفیه یا العباب استغول سرشته بر خرقه نهاده بر چشم گذارند و بخوابند و مسج  
باب نیم گرم بشویند و تا حصول صحت آفتاب بر روزند که اگر کبیزه را از مغز اندکی جفاوند و غلط در نلک باقی نماید تا تمام تکمید چشم باب نیم گرم لازم گیرند  
و از عشا و جاع بالروغ کنند پس اگر از این نجات حاصل نشود و شیاف جمر حاد و اجناس را بخازند و اگر احتمال آن نکند با جملین خاک نمایند و اگر از این تنبیه هم  
نروال نپذیرد بر آنند که فضله منصبه بر تخمه عسره و غلیظ است و اگر با وجود آن در روز در محل چشم نیز باقی باشد یقین نمایند که در طبقه شبکیه فضله بسیار است  
پس علاوه بر فضله قیفال و استسفرخ بمطبوخ مذکور باز دیگر نمایند و از او حاصل چشم را راختند و چندان که گرانده نشود با جفاوند و بعد اصول شفا را نظر کنند پس  
اگر آثار شرفاق یافته شود و دست کار رجوع کنند که شگافه خارج نماید و اگر شرفاق یافته نشود در باطن ضمن مثل تخم انجیر موسس گرد و با این خراشند تا خون غلیظ  
از آن ساکن شود و شیاف بعضی از زوتی مذکور که احتمال نماید و گاهی رد و موسی حاضر شود و او است که جمله تخمه سرخ میگرد و از اخلاص لغیر و مده کثیر بنایط بشویند  
باز در وقت بخوابد از او میباید و باشد که اجناس او منطبق نشوند و هر گاه هوای باران در آن رسد در دسترس پیدا شود و اطباء می خزان از او رعایتی گویند و اکثر  
این رو چشم را فاسد میکند و سبب موجب این علت صداع بصفیه است که از اجتماع بیماریات حاده غلیظه موسیه در غشای خارج قحف افتد و علاجه این فصد  
تقیفا لیست و از خارج خون در سه چهار بار در روز ابتدای این رو چشمی در چشم احتمال نماید و از جمیع اجزای درمیه بر سر کشند و بر موزات شیرین تقصیر و در روز  
و از اشیا سختی تر مثل حصرم و سرکه در روغ و نمایند آن جنبان کنند و بعد پنج روز از فصد مطبوخ خفیف تلخین طبیعت نمایند و شربت مار اشعیر لازم گیرند  
و از سوختن اشتیاط کنند چنانکه در علت اشتیاط ظاهر شود و ایشان اشتیاط این مرض است که البته زرد میشود و بعد سرخی لبه شیاف و روغ احتمال نماید و اگر از آن  
اشکاک بسیار دید شیاف بعضی سوده اضافه نمایند و بشیرت بشیر و خزان از لیسان بدوشند و کمالین لغیر و درین مرض بعد فصد و شرفخ بجزیره  
که در طرفه مثل خون بال که پودر روغ جمر حاد که در غیره علاج میکنند که احتمال نمایند و از آن صحت حاصل میشود و هر چه در صداع بنشیند که شست بمعمل آرند  
و هم او گوید که علاج عام دردی آنست که بعد فصد بشیر و خزان نیم گرم که مقوی چشم و مانع از قبول مواد باشد و درین وقت هر آنچه بدان احتمال نماید اگر  
سایع برود و قبض با باشد بهتر است زیرا که بزود نسکین حرارت نماید و قبض عروق را تنگ کند و از قبول ماده باز دارد و این منشی درین شیاف البوا هر جمع است  
گویند که سرخ یک درم و قبض کمی و دولت درم و تلخیهای فصد و دو انگه آفاقا نیم درم و قوتیهای سندی دو دانگ نشاسته یک نیم درم و منج الوصغ عن  
بهر واحد یک درم و از زروت مرلی یک شغال کوفته بخیمه در آب خالص مثل عدس شیاف سازند و سائیده تخمین احتمال نمایند و بالای یک اطراف کاشنی کوفته مع  
شحم نار برمی و الا شحم نار بخوش سائیده و بلباب استغول و روغن گل سرشته بر خرقه گشان آلوده بگذازند چشم را بر فاقه صلا نه بنزند و بعد مضمون و چشم را  
صاف کنند و بر یکای همان دو انگه از زوتی و از زوتی را بدست هم نمایند و بعد در روز از فصد اگر مانع نباشد و فصل صیف باشد یا ربع این  
سطبغ تلخین طبیعت نمایند که بخارا عذاب هر واحدی عدد پنجین یا زوده درم تمزندی سی درم بلبله زرد و سفید درم کاشنی تخم کاهو هر یک نوبت درم کثیر شکر  
یک کت چوشانیده و الیزه صاف نموده و یکصد سی درم از آن کوفته در درم فلوس یا شرفخ در آن مالیزه صاف کرده شربت بنفشه و داوقیه و حل نموده بوشند  
و بعد از آن غذا زیر پاچ مزوره شیرین بریند و بسوی چشم بخازند اگر اشک کم گرد و یا منقطع شود و درم بکار برند و سرخی قلت پذیرد از نشاسته و شیر و صمغ عربی و فاقه

هر واحد یک درم افیون نیم درم انزروت سفید خفیف الزون مرلی بشیر خرد و درم اقلیمیا می خفیف یک درم جنس من و درانگ کوفته نجیبه آب عنب الثعلب مرق  
یا شیر خرابه و درسته از عدس کلان انزخ و کویک شیان ساخته و یک مثانه از ان و شیر و ختران گل کرده و چشمه صبح احتمال نماید که لانتت عصر هرگاه در وقت صبح  
ظاهر شود و ان زرد شدن و غلیظ گردیدن چرک و کرم شدن و بی حس است و هرگاه چشم بکشاید بسیار سیاهی او غشا از منحل باشد چون از چشمه آنرا از ان غیر الزون اقل شود  
درین وقت انزروت سفید خفیف مرلی بشیر خرد درم نشاسته شیرین طلحه و درم شکا طبرزد و درم بار یک مسامیده و بجزیر نجیبه و درم سازند و زرافه و بکلاب  
تر کرده خوب بریندند و بعد چشمه در و چشمه را کشاده صاف نموده بشیان مذکور که احتمال نماید و اگر چشم بصورت چیزی قروح معلوم شود درین وقت شیان  
ابین مذکور در سفیدی بعضیه قیق حل کرده و در و در مذکور در ان امیزند تا مثل سر هم گردد و لیکن مقدار فرود کمتر باشد و گیس شیان بشیر از ان احتمال نماید  
بر پاک مغز بادام قشر پنج عدد در آب بعضی الزامی بار یک سوده و صفا کند که ازین حرقت تسکین یابد و پاک تقویت حاصل نماید و هرگاه سفیدی چشم صاف گردد  
و الشقاق و مرض زایل شود از شیان ابین مذکور و شیان احرلین یک یک مثانه در آب مخلص سوده احتمال سازند و بر پهنی و تفکیک غذا و اقتصار بر مزه و است  
لازم دارند پس هرگاه مرض زایل شود چشمه نظر کند اگر اجناس او غلیظ باشد و خول حمام و کفید چشمه آب گرم و احتمال بشیان احرلین و بر و نشیب لازم گیرند  
و وجوب است که صلابت اجناس را همچنین ترک سازند که در ان خوف عرق منحل یا جرب اجناس است و دیگر ادویه که در ابتدا می رود و انما و اخطاطا و طبیب  
احتمال نماید سه نشسته قطور است که یکی از ان معروف به قطور مسکین است و در ابتدا عمل کند و در انتهای مرض تقطیر و اجازت نیست بگری چشمه و بعد از شیرین و چشمه و ری  
هر یک ده عدد و بکوبند و نشاسته نیم درم و جو قشر سی عدد و کوفته از انزروت سفید نیم درم و جنس من یکی و درانگ و در ظرف آب گنیمیا یا تقره کرده آب شیرین بران  
سجوشانند با تین با اتم غلیظ شود پس صاف نموده و در شیشه دیگر کرده سفیده بعضیه قدری آمیخته بچنانند و هر روز دو سه بار در چشم چکانند که تین گنیمین در  
و دوسه نماید و بعد تسکین در ابتدا نماید بعد الجلابی که مذکور شد و درم قطور محلول است و در زردی مرض استعمال کنند تا بساند از چشمه و بعد از هر یک سی عدد و بکوبند  
و انزروت سفید یک نیم درم و در شیشه که در بالای آن آب بعضی الزامی و شیر و ختران بریزند و با قش ملائم سجوشانند تا که از نشود صاف نموده و چشم چکانند و این محلول  
و طبعی و منفع است و از ترکیب ابن علی صغیر است سوم قطور مستعمل در اخطاط است بگری از رصاص و اسرب و بگری دست بالانتهی که کف سیاه شود و بعد از  
کتاب بران چکانند تا که تر گردد و بکار بردند و همچنین کنند تا بقدری منتهی جمع شود بعد بران شیر و ختران از پستان برداشته حتی که رفیق شود و بزحمت و چشم  
چکانند و این قطور مسکین محلول است و از خروج شیره و وقوع قرصه من گرداند و حاصل لطف است

علاج مشترک رمد بار و طبعی و سوداوی و ریجی

و نظر گوید که رمد رطب سلیم طی البر است در مدیا بس حلیع البر باشد الا در ان خوف قروح عین است با بجا در رمد بار و استغراق غلط بار و نماید و باست که  
تکرار تنفرغات حاجت می افتد مشروب باشد یا خفنه یا غرغره پس علاج بر ادعات کند که بسیار بار و با باشد و در ان قدری تطبیق باشد مثل مر و انزروت  
و اگر شیان منبل بعضی آبهای معتدل استعمال نمایند نیکوست و اگر در طبقات چشمه آفت نباشد یا یکی که در ان زعفران و قلع قدیس غسل جو شانیده باشند  
احتمال کنند و در ابتدا انتقال پس بریشانی طلوح سازند و خصوصاً مشکامی که طریقی ماوه از حجاب خنای باشد و کندک از شستن روی آبیکه در ان قلع قدیس  
حل کرده باشند باکی نیست و اگر طلوح اجناس در ابتدا تریاق کبیر یا با گوگرد و زینچ کنند بهتر بود و شرب تریاق نیز نافع است و صنادر برگ بید چشمه سوده و بگری طی  
و شرب نجیبه مجرب شیخ الرئیس است و گوید که شب یا نانی سخته یا آب ششم حنه آن سایه و مسکه گاو آمیخته بر پاک طلا کردن بر الساعه است و تقطیر آب حلوه لعاب  
تخم کتان بیشتر رمد بار در نافع است و بعد از ابتدا شیان احرلین شیان احرل که در شیان و از آن محلول در آب برگ کوه نمینیا برگ که بر تنها بکار برند و مقدار آن مخصوص  
سوا باز و مثل مر و زعفران کنند و در منبل و چند بیت و قدری مسخ و صبر خاصه و صا و شاخ گوزن سخته و شب یامانی و تو تیمی بنر و جد و در قرفل و فلفل مسکین  
و با و بود و چنانی و زرد و حوب و آب باویان و آب عنب الثعلب است و بقول دسقوریدوس کند و در حان کن رسکن ادرام بارده چشمه است و که در احتمال  
آب برگ ترنج و از هر کسایت مثل شیان مسطوطی تان و احرلین و شیان شاونج اگر در شیان دردی نبخند آنها جود بان است و صفا داشته تسکین او جاع

چشم کند و تدریس لطیف و حمام استعمال نمایند و لقمه اگر گوید که در روز باره و غرض و وقت مسهل و حمام مافع است و درختین بر سر آب طبوخ با بون و گل سرخ و مرزنجوش اگر علت کسب کثرت فضول و دردها باشد تنقیه معده با شامیدن ایاریج فقیروا بقالیقون از هر واحد یک مثقال عسل شسته نافع است اگر علت طبوخ بود اگر از سودا باشد شامیدن طبوخ فیهیون و بعضی گویند که اگر کباب جمع باشد جزو از عرق ان میون با شرب آب یا آب مرزنجوش سود و طلا نمایند و شربت شامیدن یا با لوسن کلکند یا شامیدن غده نخود یا با زعفران یا با زرد

علاج رده بلغمی

بلغمی ما و در بلغمی بلغم مسهل بلغم و حسب ایاریج دهند و لغت و صبر در آب کاشنی بصورت افراط طوط و کثرت در و معید است و واجب است بلغمی مطبوخ اسطوخودوس با درنجوب و عنب اشلب با و یا ان هر یک نه داشته میون تنطوریون و قیق هر یک چهار ماشه موز منقحی و قو له انجیر زرد و چهار عدد و با گلکند عسلی چهار تو لویج شمش روز داده جهت تنقیه بدن و داغ وقت آخر شرب حسب توقایا یا ایاریج نه داشته خوراند صبح در طبوخ مذکور برگ سنا و قو له تریه بنشیند نه داشته زنجبیل سه ماشه خیار شربت زرد میون هر یک نهبت قو له شربت اسطوخودوس سهل علوی خان چهار قو له روغن بادام هفت ماشه اصنافه نموده نوشاند و بجای آب عرق با و یا ان و یا گا و زبان نوشاند وقت دو در پیونخ و آب و یا آب بنوماش دهند و وقت شام نان تنک با و یا ان بنوماش خوراند صبح مطبوخ منقح مذکور با صافه شربت اسطوخودوس ساده چهار قو له حرف و یا قو له مین نه ماشه پاشیده نوشاند و سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج اطریل اسطوخودوس علوی خان استعمال کنند و ایضا بعد از ان به تعدیل مزاج گلکند خوراند و بجام بر روی بگلای نیم گرم شربند و صبر جنفص مرکب قایق زعفران در آب عنب اشلب سائیده بر پاک سنا و گلکند و اگر داده بسیار باره باشد چند میون زعفران را پنج صفا و نماید و لعاب حلبی مغسول و لعاب زبرکتان و در چشم چکانند و شامی کمال نمایند و بعد دو سه روز از استعمال العبه دور و بعضی و شیاف اجملین کشند این هنگام کمال شیاف بر روی بسیار نافع است و گویند که بعد تنقیه حسب توقایا استعمال شیاف منج شانی بود و هر گاه مرض مزمن شود شیاف اجملین و زرد در هر مغز استعمال نمایند و اگر مد طول کند و سرخی چشم و درسه زائل نشود و بنجرت میاک مغسول و شامه و سفیداب بجا شربت از استعمال اسطوخودوس و خدرات اختر از شامیدن و باید که غذا چوده منع و یا گوشت بریان باشد و آنجا درین نوع رسد شامه و تحمیل بیشتر از تعدیل است و باید که در داغ اودیه باشد که در آن باقیض اندک گرمی و تطیف باشد مانند مران زرد و زعفران و شیاف منبیل و تنکیه و حمام جمل کثیر النفع است و در کمال استعمال شبارات و غراغ منقحی داغ از بلغم صفا غرغره با ایاریج فقیروا و سکنجبین صمد مغسولی که بعد از تنقیه نفع بسیاری بخشد و همچنین سوط باب چند رانده که سندوق هندی و در طب گزیده مذکور است که علاج رده بلغمی قطور در چشم است شیاف بر روی با لعاب حلب یا لعاب بگلای نیم حله و طلا می صبر و زردت و مرصانی خریشم و لغدین بخود اب با شیر و حب و طرم و داغ و است چند روز بر جلاب متخذه از بادرنجوب و بادریان هر یک دو درم و پودینه و گل نبشته هر یک سه درم جو شامیده و ان نموده و گلکند حل کرده یا شامیدن و اگر گلکند هم نرسد سه درم گل سرخ و گل جوشانده نمایند و در جلاب شکر شیرین کرده یا شامیدن و چون نفع نماند بر کرد و تنقیه بلغم نماید بجهت صبر یا بحب ایاریج و ایضا این ملکا علوی خان در مدغمی ریوی نزل میجربست خود کابل می است یک نیم تو که گفته بخیه زعفران چهار ماشه سفیدی بنشیند و در غده کبابس کچر نیج حب حل کرده سنا و نمایند و انطالی گوید که در طبوخ با و یا شرب خار قیون آب نیم تنقیه کند بعد بوضع اجملین در آب حلبی علاج کند و طلا می از روی بنشیند روغن گل زعفران سه بنشیند که او را الاخونین زعفران نمایند و اما قیاق و بر سادی میون نصف یک جزو که با و طلا می نافع در باره است و این لسوع گوید که در مدغمی بنشیند و قیاق نماید و بعد از آن در زردی دهند و قبول اول منج در قطور ساقن مغسول است ایضا چون بعد تنقیه در و دفع و سرخی باقی باشد صفا و زرد جو ب زنجبیل که کنار هر یک سه ماشه میون یک نیم ماشه در آب برگ مکوه بهر عظیم لا شربت و یا زرد جو ب سه ماشه و یا زاده در آب پوست شمش سائیده بر بنشیند مندفه تو که بعد رخا چشم باشد لیب ساخته در سایه خشک سازند و روز دیگر زعفران همچنین بران لیب ساخته از خشک نمایند و روز سوم همچنین میون پس بر آتش گرم نموده چشم نموده با لایش برگ مقبول است بگذارد و سه روز دفع نماید اگر سها می از میا همین نیم عمل آن در همین اثر دارد و همچنین زعفران سه ماشه و سفیدی بنشیند یک عدد و سه روز چند تو ب بنشیند که براد و در جواب کرده

کمیک کردن عجیب الاثر است و باقی نسخاے ضماوات و پوٹلی نافع در مغنی در علاج کلی مر و علاج در مرکب سطورست حسب حاجت از انجا برگیرند

علاج در سوداوی

تزیینت باغ نمایند باغذیه و مار اشیر و ابن و حمام و لوقات و قطورات و صادات پس تنقیه نمایند و گویند که فصد درین نوع در مکرده است بنا بر ازیاد  
 میس و بعد از آن پستان گاوزبان نیلوفر درش و او و صاف نموده شیر و مغز بادام شیر و کشنی خشک شربت بنفشه و حل کرده بنفشه و شربت بنفشه و شربت نیلوفر  
 و شربت خشخاش و بند و سریره خشخاش چهار ماشه مغز بادام چهار دانه مغز نمب دانه هفت ماشه نشاسته چهار ماشه وانه سهل و ماشه کشنی خشک چهار ماشه  
 نبات روغن گاو نیز در سوداوی مفید نوشته و بنفشه بابونه تخم کتان بار و روغن نیلوفر یک چشم سنا و سنا و کدک کشنی یک لباب حلبه تخم کتان و روغن  
 نافع شیرینان شیر خردک که بادام شیرین طلائق و قطور مفید و روغن بنفشه و کد و شیر و خرد و بینی چکانند و نیلوفر بنفشه برگ خلی جو شربت پستان و غیب و  
 در آب نخت انکباب سازند و آبش بر مقدم سر نیزند و استخام نمایند و لباب بهدانه و شیر زنان و غیره مرطبات و چشم چکانند و شیاف و نیار جون اکتحال کنند  
 و اگر قدرت بسیار باشد از او به داغذیه حاره اجتناب نمایند و بعضی گویند که در در سوداوی هر روز جلای از باد نخبویه و گاوزبان و عناب و بر سیاه شمان  
 و گل بنفشه جو شانه صاف نموده و بجلاب شکر می شیرین نموده بیاشامند چنانچه روزی از الفنج تمام گرد پس تنقیه سودا بطبوح اتمیون و حب لاجور نمایند و تغذیه  
 بنجوداب و یا ماش یا گوشت بزغالک کنند پس در چشم کشنی شیاف بر رویو باد شیرین و زتران یا لعاب گل خلی و در انتهای شیاف و نیار جون و از مخدرات درین قسم  
 احتراز کنند و عند انتهای شیاف احمد را اکتحال نمودن نیز نافع و اگر کشید بود از استعمال او به لذانه احتراز کنند و گوشت بزغال و جوژه مرغ غذا سازند و  
 مار اشیر و دیگر انندی و اشرب به طلبه و مانع خوردند و بعد از طبیب منصف و سهل سودا و حب اتمیون و بهند و بهر تلین و طبیعت شربت لبفنج نیز نافع است یا انکه این  
 با فیتون و بلبله استعمال نمایند و جهت تعدیل مزاج اطفال اتمیون علوی خان یک تور با ساشه اسطوخودوس و سهند و شیاف احمد لسن در آب کوفه و با مزاج  
 و انیاب بنفشه و راتبا شیاف افسین سا و با این شیاف مجرب اتفاقا و در مزاج عربی هفت و نیم درم مس سخته منسول یک درم با و بالا اقلیمیا سخته منصفی  
 سنبلیطی و واحد یک درم علی الرغم کوفه بنجیه باب باران سرشته شیاف سازند و تمام نمایند از بیرون چشم نیز پس طول نمایند تا سیکه دران بابونه و  
 گل بنفشه و نیلوفر و جو شمشیر مسادی جو شانه باشد و در زمان تزید تقلیل نمایند از شیاف آهنی زیاد نمایند شیاف مذکور و در زمان استواء و خطا و مقدار شیاف و خط  
 نمایند و اگر خواهند بعد از آن کحل انبوس محرق منسول بسیار با یک سوده و چشم اکتحال نمایند و اگر بجا مروزد و چیزهای خوشبو بنویسند و روغن نماید بنفشه  
 عنبر و ریاحن و کوشیدن عرق گاوزبان و نیلوفر یا شربت این هر دو و قبل از تزید استمال است فرغات و حملات رواند و شکر افات توئی ترک نمایند از انچه  
 مولد سودا برهنند و شراب بنوشند و اطلاق گویند که در در سوداوی او را تنقیه بشرب سنا و میز لسن اتمیون نمایند بعد شیاف مایه با کبار بر روغن زرد است  
 که با آن سداع و شکر و ضعف بصیر باشد و این از فوطیس بود و علاجش تزیینت مطلقا و از کلام طبری مستفاد میگردد که نوعی از مد است که از  
 انصباب صفراوی محرق بزخمه و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت ماوه و حرارت خود پس جنان و فحل و لاغری پیدا کند و آنرا در ایس گویند و آن  
 بدترین انواع در و عسر العلاج است و علامتش رویت جنان و صورت و تخمه و غرور و رویت منسوت عینین و سرخی ماتحه حیاء و حرمت اجفان و عرض صداع  
 در اکثر و علاجش جناب از استفراغ فصد و سهل است مطلقا و انیاب تزیینت و تبرید و برهنند از محوم و انیاب حاره و مقدار بر مزوره ماش و آب با قلاب روغن  
 بادام و بصورت کله سرخی در قرار و دره لزوم مار اشیر و استعمال از بن و استمشاق روغن بنفشه و کد و تقصید سر باست شیر بز که با نفی بزغالک بسته باشند  
 بعد تعلیف بزجاسنی و گیاهه تر تازه و مسعیط بشیر و ختران یک جزو آب عسی الراعی آب برگ بزرقطو و آب براده کد و بهم مروق کرده یک جزو درون  
 کد و یا نیلوفر بنفشه یک نیم جزو در بنفشه جنبا نمیده بعد استمشاق آب گرم و انصباب او بر سر و خطا از سوزا بار و نامینه و بقول طب مثل کاسنی و برگ خشخاش  
 و کاه و قلبه نیانی و قلبه مبارک و سمانخ سوزند و بشرط احتمال مزاج شرب شیر خرد و مار اشیر و در آخر تعلیف شیاف افسین سا و نافع و این قسم در اکتحال کمتر  
 احتیاج دارد بلکه تزیینت ن نامل شود و بهرگاه مزاج مرین سوداوی باشد و در روغن اجفان بود این علت دراز کرد و در زمانی کثیر ثابت ماند و درین مرض

چیزی بهتر از نیتین آب نیگرم بر سر استعمال آیزن و حمام با اعتدال و بستر از جامع نیست و ترک ریاضت نیز منزل این علت است و گاهی بی بخت طرب مثل ماه اشیر مطبوخ بجناب و سپستان اشغال آن حاجت افتد و عادل اغذیه درین حالت سبک فطری است +

علاج رمد زنجی

شیره بادیان شیرین کشت با گل کنند عسلی بر بند و یا این مطبوخ مخلل ریخ بخوراند شیخ کرفس بیخ که بیخ بادیان هر یک بخت باشد سه یون چار باشد بادیان بود و شنبلیله که هر یک نه باشد گل کنند چار توله و غذا شو بای پیچ مرغ بنان تاک و هند و جلد و موسم لطلول طنبخ با بونه اکلید الملک مرزنجوش صستر سداب ملوه قشور بون غلیظ هر یک یک توله بر چشم ریزند و بسوس گندم و جاورس از زن و سسم و پیچ و دانه و بسوس نخود و نمک لا بوروی تمکید کنند و بجام نشاند و بسوس و امیاد اکلید الملک طلا کنند و دیگر مخللات بکار برند و شیاف مذکور در رمد بلغمی در چشم کشند و یا این نماد مملع نهند بر کتف و پنججا لوی بنهر هر یک سه باشد یا زیاده که قرص بر چشم بسته شود و زرد چوب سه باشد آینه در راهی آید بر وزن زر و گدوی بریان کرده و بر فنا و دهناد و نیگرم بجناب بر بندند فی الفور تسکین درد و دفع سحر می نماید و یا این نماد کوی تر از است لعل از رند برگ کتف یک نیم توله مایه ان چینی زعفران هر یک سه باشد مغز باد ام نیم بخت مغز برگ شنبلیله و یا بانه هر یک بیخ باشد قرص ساخته بر وزن بریان نموده بر چشم بندند و محجری ناری بر پس هر بنادان عظیم الاثر است و تخمین خوردن جوارش مکرر یک طلوی خان و این تجویز ایشان که در طرد ریاح بغایت مفید است گل گاوزبان شش توله یا بالاشب در آب و نیم طل خسیانید و بیخ جوشانند از آب گشت با نمالید و صاف نموده پس موز منقی بیخ توله انداخته جوشانند که چهارم حصه با نذ صاف نموده و با نبات نیم آمار و شربت انار یا زرده توله بقوام آوند و زراوند طولی در روغ زربا و قاقله هر یک شش باشد زراوند و در حرج عود و صطک لبخاچ زنجبیل هر یک نه باشد کوشه نیمه غنیمت شنبلیله در عرق کبوتره حل نمود در قوام مذکور یا نیمه زرد شترتی از نه باشد یک توله بعرق بادیان صفت توله و املاح و چند سید تر درین باب نافع است و بلخ سیلیانی بی عدیل است و گویند که اول شاد و بیخ منقول الکحل کنند و چشم را با آب گرم بشویند بعد و شیاف احمد الکحل نمایند بعد از آن میلی یاد و میل از شیاف غیر بکار برند یا بر سباج طنبخ گاه گندم و موزنجوش و بالونه و اکلید الملک و شبت و صفت و در شیافشان و پودینه مفرد و مکرر با نبات و آب آن طول و شغل آن تمکید کنند یا بر سباج سنگ گرم که بران شراب ریخته نام اکباب نمایند و شراب صرف نافع است و تناول تریاق فاروق و طلائی اوجیب است با تجلیه عاجله و بنطولات و کمادات و حمامات نمایند و کمیک جاد و میل نافع است و هم مال صفت است و بیخ اگر چینی احوال تسکین میکند لیکن بعد ساعت هر جان در وقت زاده از اول نهار بیخ ریخ از حطل میکند چنانچه جالبینوس گفته اند نمایند از شمال انیون هنگامیکه وجع عین از بیخ غلیظ باشد زیرا که باعث زیادتی غلظت آن میگردد و دانند که تسکین یابد بعد از آن شدت مینماید بلکه درین ایشمال تمکید و انصاف بجام لاکن است و اگر ازین قصابیر زائل نشود و تنقیه بلغم نمایند و شیاف ترک کنند و از املاهی موز پر چند باشند

علاج رمد زنجی

اول البهات منصوصه نزله حار و بار که در فصل نزله مسطور گردنوع نزله شخص نموده تدارک او نمایند و ایضا در صورت نزله حار آنچه در رمد حار گذشت در نزله بار و هر چه در رمد بلغمی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لیکن استعمال ترشی و گلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در نزله حار که با سحر چشم و سرفه و زگیلی قارورده باشد شیره خشان شش باشد همراه شیره عیاب لعاب بهیاد شربت بنفشه بدیند و شنبلیله یا نیشتره انیون در آب لیمو ریخته و قدری آب داخل کرد و چشم را بنماید و اگر با خفتان دلبه و درد دندان گوش و ضعف بصر باشد اول ترید و تسکین از شیره کاکوش باشد شیره کشنیز شک چهار باشد نبات یک نیم توله کنند باز در منقج صفر اجاز می چهار باشد کشنیز شک شش باشد تخم چنارین کوفته شش باشد عوض غنیمت شنبلیله گل سرخ شاهه و تخم کاسنی گل کنند افزوده جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده و هند و ضمغه لعاب سفید یک توله آب غنیمت شنبلیله تازه ده توله نیگرم نمایند و بیخ منقح طلوس شش توله گل کنند چار توله روغن بادام چهار باشد افزوده مسهل دهند و غرغره بزربالنج کشنیز شک غنیمت شنبلیله گوگنار هر یک چهار باشد جوشانیده نموده باز در منقج صفر اجاز می چهار باشد عوض بزربالنج نمایند باز بحسب ایاز تنقیه و مانع بدستور معمول کنند بعد از آن اگر بسبب

تسکین



دوسه دست بزهی دریاچ اجابت شوند منخج خیارین کوفته شش شش ماشه سوز منقی هفت دانه جو شائیده با گنقد داده سهل چارم دهند برای در گوشت  
سکره دروغن گل نچینه چکانند و اگر تخم شاش نشاسته هر یک چهار ماشه مغز بادام چهار عدد مغز پنبه و آنه کشنیز خشک هر یک و ماشه و آنه سهل ماشه نبات و زعفران  
قدر حاجت گرفته بدستور حریره نچینه بنوشند در رنج ضعف و مانع در منزل معمول است و شبات نارنج جهت منع نوازل منع و صناد و صندل شنبه سوز و یک جزو  
انزرو مست با یک سائیده نیم جزو بسفیدی بجنیه سرشته جزو صدغین برای نزول مواد در نیمه مجرب نوشته و اگر از نخس چشم نکشاید جاست تعداد و شائیده  
نزله خار و صناد انیون زعفران چشکری مردانگ آب سوخته و بزدر منزل با نوازل بطبوخ اسطوخودوس سهل علویان حساب اربع تنقیه مانع نمایند جهت تکمیل  
فراج و بس نزله اطرف لعل اسطوخودوس علوی خان اطرف لعل ربانی و حافظ الصمت و بر ششهای انطالی دهند و بدت تنقیه اگر سرخی دور داتی بود هر دو رنگ با گوشش با  
تبرکند و آب بن مانع دهند نچینه سائیده بگزارند که تا چهل روز یا لایس بر اسم مدله اندام سازند و غذا و ال بزماش با مانع کم نمک دهند و ضعف تمام این عمل  
بعد چهل روز بلکه بعد دو ماه ظاهر شود و اسطوخودوس یک ماشه گوگرد چهار سرخ سائیده و در اطرف لعل کشنیز می یک توله آسینیه همراه عرق غناب التلب بخورد  
بعده با و دیان گا و زبان پر سیاوشان هر یک شش ماشه شج کاسنی هفت ماشه جو شائیده و گنقد و نقل کرده بنوشند و گاهی برای در کبر السن براسه حفظ نوازل  
که همیشه متوجه باشد با و دیان گنقد دوسه روز برای منخج داده حب ایاچ چهار ماشه با عرق شاتره یا آب گرم سید بند در در مدینه نری و سبل رطب یا پشکری  
رسوت گیر و نقل آب کشنیز سبزه و صناد می کنند و گاهی براسه تقویت چشم و بس نزله انیون زعفران می افزایند و پوست هلیک زرد اسطوخودوس  
پرسیاوشان هر یک شش ماشه سوز منقی ده دانه جو شائیده صاف کرده نبات یک نیم توله و نقل کرده می نوشاند و اوست اطرف لعل بر ششها مفید است و اگر خسته  
هلیک زرد و حب انیل هر دو سوخته زنجبیل حنظل کل هر یک سه ماشه در آب گوگرد و صناد و گنقد جرب است و که اهل سیه سیاه زنجبیل زعفران انیون پوست ششاش  
هر یک و دو در حنظل کل یک مثقال مغزه یک درم در آب گوگرد و نیم گرم بکار بند اگر گنقد گنقه کسکه سبوی چشم او نوازل کثرت نماید از تو هر یک رس او را  
منع کنند و حمام جار نمایند و سرد را در آب گرم و سرد تر کنند و از مالیدن روغن بر سر نریغ نمایند و از می گوید کسی را که ماده بسوی چشم او سیلان کند و در بدن  
امثال شود و در مرض نزدیک باشد حمام نکویست و اگر در در منزل بود در حمام و شراب شراب خطر عظیم است و صواب آنست که حمام و شراب بعد تنقیه و تعقیل غذا است  
اتعمال کنند و انطالی گوید که از دم تقصید جبهه بصبر و پوست ششاش و برگ آس و جوز شراب سرشته منع است و نوازل کند و گنقد شستن مطبوخ آس کل  
و خطمی و جمامت اخذ عین و نقره منع زرد نوازل نماید مطلقاً و سویدی نوشته که برای منع سیلان مواد بسوی چشم صناد نشاسته و آرد با کمال سفیدی بجنیه نچینه  
بر پیشانی مجرب من است و گنقد پوست سبزه خشک کرده و یا گل او و یا برگ و که در بریج جمع کرده خشک نمایند و سائیده بر مقدم رس در در کنند که هر واحد مانع  
نزول نوازل بسوی چشم است و گنقد صناد پوست با یک پسته سائیده بسفیدی بجنیه سرشته بر پیشانی که مانع انصباب مواد چشم است و گنقد صناد در در و با قناع  
سوده بسفیدی بجنیه سرشته و گنقد صناد آب مغزل بسوی سفیدی بجنیه کلنا آسینیه و او و نیه مانع انصباب مواد بسوی چشم که در حکما و دیگر نقل کرده اند از جمله صناد  
زعفران است بر جبهه و پاک و گنقد اجبار آسیا کند ز شاسته اجزای مساوی و صطلک نیم جزو در سفیدی بجنیه سرشته و گنقد حلزون صغیر بجنیه سائیده بر خرقه کتان  
نهاد بر پیشانی از صغیر تا صغیر و دیگر و گنقد صناد و عوج و سولق و بزرقطونا و غناب التلب بر کمو او حار و گنقد آبنوس و گنقد اعصاره و بلاب بسوی و گنقد اقل  
مقشر مضغ کرده بر جبین و بزربلنج و آرد با قلا و سفیدی بجنیه چون با دویه مانع انصباب آسینز فعل آنها قومی گردد و گنقد اعصاره با درج و گنقد فلفل صندل  
و گل سرخ با قناع و افاقیا و گنقد مساوی بصباره بازنگ سرشته و گنقد اتریاق فاروق باب فربخشک حل کرده و گنقد اخلاص و گنقد انزروت و گنقد انگر کرم بری  
سوده بسوی آسینیه و گنقد آب برگ پاخیزد یا اطراف نرم انگور بسوی و گنقد برگ کوب بسره نچینه و گنقد پوست بلطنج صغیر و گنقد رطوبت حلزون و صبر و مر  
و گنقد مغز و مجموع و گنقد افاقیا و آرد با قلا مساوی باب شیل سرشته و گنقد آب برگ و اطراف نرم زیتون بری و گنقد آرد و عدس مع پوست و سفیدی بجنیه  
است کرده بر پارچه کتان مالیده بر جبهه و صدغین و گنقد گل سرخ تازه و گنقد صناد و کشنیز سبزه و گنقد اعصاره کلنا و گنقد آرد و جو باب نبات نیم جزو یا آب بطبوخ بزربلنج  
سرشته و گنقد ساق بسفیدی بجنیه و گنقد اعصاره و مایا آب بطبوخ پوست ششاش و گنقد آب کشنیز سبزه و گنقد اجزای منقی و گنقد کشنی قابل بر طوبت صناد

امراض من علاج زرد کبک

و کلا محض کی و اگر حال زعفران بشیر زمان و یا آنوس و یا خونان و یا عصا ره عنب الثعلب و اگر آن شیا فای نافع انصباب مراد بسا فیصل اینها  
قوی گردد یا شاخ گوزن سخته مشول بمرات و یا انجم مرئی باب کما و یا دوخان کند و یا بسد و یا دوخان نظران و یا دوخان سیه و یا تو تیا سکه کمرانی  
مشول بمرات بعد نغزیه بن و متاول تر باق فاروق و یا خم منطل نیرانغ نزول است

علاج زرد کبک

و عام است که مرکب از دو ماده باشد یا زیاد مثلا انزون و صفرا یا انزون و بلغم غرض یا انزون و بلغم غیر غرض یا انزون یا انزون یا انزون یا انزون  
ریح یا انزون و بلغم یا انزون و صفرا و سودا یا انزون و بلغم سودا مانند آن بر همین قیاس باقی تمام ثلاثی و رباعی و خاسی و سدسی بر آرد و باجماع علاج زرد کبک سترست و  
صواب و ران است که متفرغ خلط غالب بالترتیب کرده باشند و بیشتر همه در سهل و واحد اخراج می یابند یا مثل لادن یا فیا که خروج جمیع اخلاط متمیز بعضی  
از آن از بعضی است پس اگر ماده مرکب از خون و صفرا باشد تدریجش از قصد و سهل صفر اهن است که در علاج رمد کار گذشت و اگر ماده مرکب از خون و  
خلط دیگر باشد بعد قصد اخراج آن بسهل مخصوص وی نمایند و تدریج در قول ایلاتی مذکور شد بگریزند و اینها در ماده مرکب از صفرا و بلغم غیره مطبوخ و کما  
محل نبشته هر یک چهار ماشه شانه زرد پوست هلیله زرد و هر یک شش ماشه جو شانه زرد شده و حل کرده بنوشند و گاهی کاسنی سخته شده کوزه بجای هلیله می کنند  
و گاهی پرسیادشان شش ماشه و نبات محض پوست هلیله و شندی کنند و گاهی در بین شیره تخم شمشاد شیره مغز بادام می افزایند و یا اطریفل  
کشیزی خورده شانه زرد مطبوخ و دس هر یک شش ماشه پرسیادشان پنج ماشه پوست هلیله زرد و کشیزی شش ماشه لعرق شانه زرد جو شانه زرد نبات  
و اصل کرده بر بند و گاهی بزوان اطریفل و شانه زرد و کشیزی و عرق اشحال می کنند و رسوت گیر و پد و چشکری افیون زعفران و راب کشیزی منبر و صفا و  
می نمایند و یا ابرج فقیر بر وزن باوم چرب کرده باطریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهر اند عرق شانه زرد شربت نبشته بنهند و اگر در باجول بود مطبوخ و دس پود  
هلیله زرد جو شانه زرد شده و اصل کرده بنوشند و سجای آب عرق عنب الثعلب و هند و باز مطبوخ و دس جو و باطریفل کشیزی سرشته جو شانه زرد و شیره تخم شمشاد و حل کرده  
بنوشند و گاهی مطبوخ و دس سو و هلیله مرئی سرشته باطریفل کشیزی سرشته همراه شیره عنب عرق شانه زرد و نبات یا شربت بزوری و اصل کرده با انگور یا انجور پخته  
میدهند و باز صفت ابرج سو و چهار ماشه باطریفل کشیزی سرشته همراه عرق شانه زرد و عرق عنب الثعلب و هند و اگر در باطمال بود و نبات مد مرز از جانب شمال  
عنب گل نبشته جو شانه زرد شیره کاهو شربت تیل و خاکشوی و اصل کرده میدهند و زرد و دس مطبوخ و دس شانه زرد گل نلیله جو شانه زرد شربت نبشته خاکشوی  
سهل معربا یا زرد ناب اسفود دس بهر اند جو شانه زرد شربت نبشته شیره و خیارین خاکشوی باو برای طحال اطریفل کشیزی خورده شانه زرد گل نلیله اسفود و دس  
جو شانه زرد نبات و اصل کرده میدهند و خوردن اطریفل باو یا انجور معجون شندی نیز در زرد کبک مفید است و اگر افیون یک سرخ قرضل و دس و شربت یا نلیله  
چهار ماشه زرد چوب بقدر نغز و کونار یک قدر برگ تمندی قدری ساینده در لوطی بسته اندازد راب تر اندازد با آجستم گرداننده و شیره نر قنطاریق کشته نافع بود و اینها در چشم  
بریان هر یک شش ماشه جو زرد باونیم عدد قنطاریق زعفران هر یک نیم ماشه گیر و افیون پسناری چخالیه هر یک ماشه هندی چهار ماشه باریک سایه چوب لیمو و آرد و آب  
ساینده در چشم کشنده نافع در چشم است و باست شاه صاحب نافع رمانیت که در ابرج چشکری با می هلیله زرد و هلیله سیاه هر یک شش ماشه زعفران افیون هر یک  
یک ماشه حب لیمو بقدر حاجت بر چشم طلا نمایند و اگر رسوت سه ماشه لوبان یک عدد نلیله و نغز و تخم یک سرخ مصری چشکری افیون هر یک یک ماشه برگ نیم برگ بول هر یک  
و نیم عدد برگ الی سه عدد کحل نموده لوبی بسته وقت حاجت در چشم کشنده برای دفع سحری و در چشم از مجربات بعضی ایلیاست و اگر رسوت پنج ماشه مصری افیون هر یک  
یک ماشه نلیله و تخم و سرخ قرضل و دس و نیمه راب با ساینده از میل و در چشم کشنده و اگر شکست شود و باز آب بنیازد و دس و شربت و شانه زرد و شربت و شربت و  
در هر یک شسته اندر گویند که در سه روز نماند و کلی نبشته و صفا و چشکری خام و چشکری گیزر زرد چوب هر واحد ماشه افیون و دس ماشه باب گونار شسته نیز نافع در دست و  
تذکرات بر آمد و سحری چشکری بریان لود و رسوت گیر و پد و زرد چوب هر یک ماشه قنطاریق افیون هر یک نیم ماشه و ظرف آهنی پخته آهنی حل نموده نیم گرم خالی چشم  
طلا کرد و نغز و اینها لود رسوت چشکری مراد سنگ زرد سیاه هر یک یک ماشه هندی کونار هر یک یک ماشه افیون پخته و نغز و پد و آب ساینده در چشم طلا کردن و سیاه کالی است

علاج ورود شیخ

که بعضی ایضا از امراض شبکیه شمرده اند و جالبینوس یک مرتبه از امراض خضر و مرتبه دیگر از اقسام رشمه و در بعضی چون رده و درینج گرد و در بیشتر از سفید  
و حجامت و آنفراغ و غیره مثل رده حاست و گویند که اول فصد بلیق کنند و خون وافر باید گرفت و فصد بکر نمایند و اگر مرض کودک باشد حجامت  
پس سر باین گفتن و چنانیدن زو بر بنا گوش کفایت کند و گاهی میباید بقطع شران میگردد و آب انار با شربت بنفشه یا آب قمر بندهی و شیره تخم زرد  
و لعاب پیچول با شربت بنفشه و شربت انار بپزند و با شربت انانخ و در غذا سازند و او را در مسکن حیات و حرارت و عین معرقی مثل سفیده تخم مرغ قوی  
تنها شیاف همین در آن حل کرده یا در شیر و فتر حل کرده و در چشم بچکانند و اگر حدت ما در زیاد باشد با شربت لعاب هبلان آمیزند و در هر ساعت دو بار یا سه بار  
بکار برند و مسینول مشروب آب کاسنی و آب کشنیزه سبز و آب بنفشه و آب حی العالم چشمه صفا و کند و تار و زرد و همین تمدن بر لعل آرد بعد از آن بویخ بپزند  
و قمر بندهی و خیار شنبه و شربت در و در کمر شغلغ نماید و بعد بنگرنگه از انراق خضر و در مسن فلکس باشد و در این بکار بر بند و شیاف همین سه بار  
بسفیده تخم مرغ و شیر زنان گذشته در چشم بچکانند و لعاب بربیند و در شبانه روزی سه بار یا پنج بار و هر بار که فرو رود کوبکار بر بند و چشم را بعبه یا بر بندند  
و تا در زو خوب و چشم مشغول نگردد و نکشاید و بعد از انحلال در و در عصابه را باز نموده شیاف همین چکاننده اندک بچکانند و باز در در پاشند و بدستور اول  
عمل آرد و بعد از آن عصابه چشم را بمیلی که قدری نمیه بر آن پیچیده باشند با بستگی تمام در مکان تاریک از چرک پاک سازند لیکن در زو در زو کوا از زو  
در بر و زو نشاسته بکین خرد باشد و با وید که در آن قبض و تحلیل باشد مثل حوض و صبر و افاقیا و شیاف مایا یا آب کاسنی و آب عنب اشکب مشرب و حوا  
چشم نما سازند و چرخد باشد که هیچ کالی ازین او وید قبل از نفعیه و استفراغ مشغول نشود و اگر با وجود این تمدن بر و جمع نکین حاصل نگردد و شیاف همین  
با و در حبه بتر کرده بچکانند و آب سبزه در آن کلیل حله جو شانه شده باشند تکید نمایند و کل سرخ چهار درم کلیل المکات و درم زعفران یک درم کونیه خیمه آب  
کشنیزه تر شده نماید و کند یا آن در آب عنب اشکب تر کرده صفا نمایند و اگر در شدت کند و ساکن نگردد پوست خنثیاش در و در شیخ فلفله نصفه بزرگ و کونیه در آب  
کشنیزه سبز و زده تخم مرغ سرشته تصفیه کنند و اگر سبب در و انصباب ماده حار از سر باشد با وجود نفعه مذکور و سواقی شیعیه آب خرفه یا آب حی العالم یا آب  
بازنگ آب بی بریشانی صفا سازند و یا بزرگ قطو یا آب عنب اشکب یا سبکی از آبهای مذکوره آغشته و مانند آن هر چه سوز و قابض باشد و سبب آن  
تقویت چه در منع ماده از انجا را بسوی چشم نماید صفا کنند و چون در و ساکن شود بدستور اول در و در پیش و شیاف همین بکار بر بند و بعد از آن سبکین در و  
و تحلیل و درم در شیخ سبزی بزرگ صغر صغیر و شیاف اجملین دست باید بر زو و در مرض را در حمام داخل کنند و آب مطبوع با بون و کلیل المکات بچکانند و اگر  
بقیه غلط از آن باقی ماند در و در صغر کبیر و شیاف اخر حاد استعمال کنند و بلجوم طیور و جدی و حل غذا سازند و عشا ترک نمایند و بعد غذا خواب بکنند پس هرگاه  
چشم خوب پاک گردد و درم تحلیل نبرد و کلیل مادی اکتحال سازند و اجنان را بشیاف اجملین حک کنند و اگر در اجنان بجنیف حاصل نشود حاک و بشیاف خضر  
کنند که محل غلط اجنان است احوال بعضی خدایق ارجحان گفته که زردی بنفیه تخم آرد آنیمتیه بر پارچه کتان مالیده بر و درینج صعب نهند که  
در ساعت تسکین الم و مسکند و کند ابرگ گل سرخ با یک سائیده برگ انگور و زردی بنفیه آمیزند تا مثل مرهم گردد و در بخرقه گان کشیده بر و درینج گذارند که  
فی الحال مسکن و در زعفران سائیده و در شیر و ختر آنیمتیه چکانند و تسکین الم درینج عجبیت شیخ الرطیس سفید مایه که در و درینج اگر از و درم جار باشد  
و از جمیع وجوه استفراغ بدن و عروق سرد حجامت کرده شود مثل شیاف همین از و ادعای و مثل عصارات کین بار و استعمال کنند و صفا از خارج مثل  
زعفران چهار درم و برگ کشنیزه سبز یا زده درم و کلیل المکات است و درم زردی بنفیه سه عدد و مان میده یا زده درم درم درم انگور تر کرده آمیزند و مانند  
مرهم ساخته بکار بر بند و وقت شدت در و قدری ازین را مثل پوست خنثیاش یا سبزه و طلا مایا و حوض و صبر بنفشه بود و آنچه در بخت زرده بنفیه تخم مرغ سرخ است  
که از هر دو مثل مرهم ساخته و بر پارچه کشیده چشم نهند و کند کلیل گل سرخ در آب انگور تر کرده یا زده بنفیه سائیده بچشم گذارند و هرگاه در شدت کند زعفران مسوق  
و شیر زنان آب کشنیزه چشم چکانند نفع میکند و باید که در و درینج لعابجات خاکی مشغول شوند و در بقیه شیخ در چشم تا سه روز و از وقت زو در زو اگر قوت و حال تحمل باشد

دور در پنج مجموع متفرق اکتحال بانزروت و زعفران و شیاف مائشاد و فیون مسازی باریک سائیده مجرب کما لینت و اگر در پنج بعد از زعفران غلیظ بار شود  
بایاوات البتة متفرق نمایند و لعابات لین در آب کربن مطبوخ و اگر قته استعمال کنند بسیار است که آب عنب الغلب منروج می نمایند و گاهی موز و زعفران افزایند  
الواجب احسن سعید در رفتن می نویسد که سبب او یا ماده دومی بود که یک یک یا هر دو سیلان کند و یا ماده صنف دومی حاد باشد و بر ورم دومی الم شدید و  
حمت دور اکثر الشقاق یک و خروج و در رقیق ازان دلالت کند بر صنف دومی بقلت ورم و شدت حرقت و حکم و صفت رنگ استمال نماید و تدریج نوع  
اول فصد است اگر ممکن باشد و الا اجاست و اگر ممکن طفل شیر خواره بود فصد مضمعه او کنند و مصلح غذایی او نمایند و زردی بصبیه بر دهن گل پر چشم نهست و  
شیر و چشم بدوشند و تا روز سوم دور در چشم استعمال کنند و در روز چهارم زرد و رنگ یا بجل رند و هر گاه مرض واقف گردد زرد و مضعفت بکار برند و آرد  
و عدس و پوست انار و گل سرخ کوفته نجیة در آب و روغن گل نجیة بر یک نهادند و هر گاه مرض اختلاط پذیرد دور در صنف استعمال نماید و علاج  
نوع ثانی با استفراغ اگر ممکن باشد و با مصلح غذا کنند و بعد تنقیه بدن گل سرخ آرد جو پوست انار عدس سائیده چشم نهند تا اختلاط مرض و بعد ازان  
و آخر دور در صنف عمل آرند و یک را منتقل ساخته شیاف لین و غیره بخارند اطفالی گوید که در پنج غالباً با طفل عارض شود و بسبب فطر طوبت  
و اکثر از ماده خون افتد و از سودا حادث نشود و اجاماً و در حذث او از صنف اول و مضمع اختلاف است واضح است که از مضمع نیز حادث شود و همیشه شرط  
استکسایه شبکیه است یا انفجار رگ یا ضعف غشا و از رنگ او اصل او که مفرط است یا مرکب ساخته میشود و علاجهش اینست که مبادرت بقصد نمایند و دور  
اطفال شرط زردی بعد از اگر مقارن رمد باشد پس علاج واحد و بسبب اتفاق این هر دو هملاً و حکماً بلکه در پنج و رین هر یک عبارت از قوت رمد یا  
و الا از مجربات در آن پیه خرس بسفیدی بصبیه است و انزروت بزعفران و شیر زمان شمر و عند شدت التهاب نهادن لعاب بیدانه گلاب و حوض سینه  
جائزست در وع مواد مثل فیون و گل سرخ و زعفران از خارج طلا و گیلانی می نویسد که از آنچه استعمال میکنند در علاج این مرض نیست که دور در صنف  
صغیر نباشند و شیاف احمد لین بکار برند بعد فصد و اجاست و اگر مرض مدرک باشد و او ای سهل نباشد و او بصبر و حوض شیاف مائشاد بر یک نهادند  
و آب مطبوخ با بونه و کلبل الملک و موز و نجوش کشید نمایند و تطبیق غذا نیز و رات و بچه مرغ و مانند آن سازند و این شیاف در در پنج نفع کامل نماید اگر  
آب بعضی الراحمی حل کرده اکتحال نمایند نسخه آن سفیداب از زعفران خسته معروف بقیه و شادنج شیاف مائشاد و دور در صنف عربی نشاسته  
کثیر که را گل قبری خالص هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم زعفران دو دانگ همه را سوده پارچه بنیر کرده بگیرند حوض یک گرم و فیون خالص درم یک  
و هر دو در شیر دختران حل کرده او دیند مذکوره این نسخه شیاف سپین بقدر عدس سازند و در سفید و بصبیه ترنق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم چکانند که این شیاف  
بعد استعمال فصد در یک روز در پنج را زائل کند و این دور در نافع است بگیرند شیاف مائشاد و دور در حوض یک نیم درم زعفران قلیبیای ذبی هر واحد یک گرم  
در پنج نیم درم فیون دو دانگ باریک سائیده دو سه درم ببنیرند و در چشم پاشیده بر بندند و بعد اختلاط در آب پاک کرده آب سرد بشویند و عاده در وقت  
خواب کنند و بعد این دور در چشم را بدون صاف کردن بگذارند چه اگر زعفران در چشم یا بر یک بماند و درم حادث کند و صاف در پنج نیست بگیرند جو زهر  
و پوست پسته و رطب و عدس متشهر هر واحد یک درم حوض نیم درم شحم انار و دور درم باریک سائیده اطراف کاسی نرم سوده آسینند و اندک روغن گل چکانند  
مثل مرم سازند و وقت خواب چشم نهاد نمایند و صبح جدا کنند و اگر شیاف مائشاد بسوزند تا خاکستر گردد و با نشاسته و مضمع عربی آمیخته دور سازند و در پنج را در یک روز  
زائل کند و اگر موافق مزلج چشم افتد و گاهی باوی قروح در مقله بود پس علاجهش مشترک اینف سازند بدانچه در قروح عمل می آرند بعضی گفته اند علاج در پنج بجز  
فصد قیفال اجاست و تنقیه بطبخ هلیله و قرص بنفشه اقتصاد نیز و رات و ترک استلا و نظر بسوی چیزهای براق و مقصود بچکانیدن شیر در چشم است و سه روز و اول  
بعد ازان طلا من حوض و عصاره مائشاد بر یک پس باب کشنده تازه و زرده تخم مرغ و کلبل الملک با المکی زعفران چون مرض از مضمع زرد و زرد داخل چشم در دو  
پاشند و در آخر مزرور را غیر اگر ترچه نباشد و الا ترکیب مائشاد علاج آنرا بطالع قرحه را زوی گوید که اگر چشم کودک در پنج باشد در کشادن چشم قادر بود و اگر در آن  
قرص باشد اکتحال بانزروت مشتمل درم زعفران دم الاخرین مائشاد بر یک و دور درم فیون نیم درم باریک سائیده نمایند که در آن حضرت بقروح چشم نیست و آن

بسیار  
بسیار

دوای درونج است و اقبول ایلامی شیاف و روی آغیش مخصوص برونج است و هرگاه در دم کم شود شیاف و روی منتر شمال کنند و گویند که اگر  
 بزراور و رابا و نین مناسب مثل صبر و زعفران و حنظل کوفته در گلاب حل کرده بر اجنان حنما و کنند و راول و در چشم و درونج موجب صاحب بقای است  
 و اگر فیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب میانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب میانی را بریان کرد و مع و گیرد و یک کوفته در ظرف  
 آهنی آب لیمو بر آتش گذاشته بدسته آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب نخل شود و طلا نماند بر بد و درونج اطفال موجب است و مسکن مردم و الم و گویند که  
 آب برگ قنار موجب است و کند اجناس کشنده سبز سه ماشه و زعفران چهار ماشه و زردی سفید سه مرغ یک عدد و سبب اشکب و دریم ماشه و اگر از خلط غلیظ بار و باشد  
 علاج رمد لغبی نمایند و زیره کرمانی سوده در زردی سفید مرغ سرشته بر بنیه کشته نهاد و نیم گرم بر چشم گذارند

علاج اقسام رمد غیر حقیقی

طبری گویند که از رمد مغرب نادرست که علیل در چشم خود میس مضران شدید نوق طاقت در یاد با وای سرخی و درم و چشم باشد و از اعراض لازمه و  
 آنست که در نفس جلد اس خورد راجحان در یاد که گویند میسوزد و از مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلا میس مجر دست بردن مکل  
 رطوبات هلیه ارتفاع بخارات حاره یا سبب از بدن لبوی راس که از ان غشای خارج تحف بنا بر حقیقان بنحارات و حرارت سالگردد و طبقه ملخمه بوسطه اتصال  
 باوی مشارک گردد و رطوبات چشم نخوت و جفاف و خشک پذیرد و علاجهش تطیب بدن و چشم است و دوشیدن شیر و ختران یا نیز که علفان و از خشکیش طب  
 لاسیا خشناس رطب باشد بر سر و مع علیل از استفرغ مطلقاً و از یاد و در اندیشه رطب مثل لحم بزغال با جو مقشر خسته و جوز مرغ فریب و بقول مثل کامبو و خرمنه  
 و پاک و قطف و امر استنشاق روغن بنفشه و نیلوفر و در دوشیدن شیر بر سر و دوشیدن مار شیر دائم و تناول نوک که رطب محمود و حقیقان بجا شیر مغرب  
 با سفیدی سفید و روغن بنفشه و شکر سفید و هرگاه مرض با تها رسد با ب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر و ختران معوط کنند و همه تدبیر اوائل تطیب  
 منزل خشک و رافع انجروه از سر باشد و درین علت اکتال با کمال بود و مندیست مگر قدرت و انگاب بر بنجا آب شیرین گرم سفید است و گاه این کحل نفع می بخشد و در اثر  
 ناشسته یک درم سرطان نهی نشاک کرده طباشیر هر یک یک نیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یک درم کوفته بنیه قدری ازان و شیر و ختران حل کرده  
 میل و چشم کشد و بعد ازان آب نیم گرم چشم را بشویند و نوع دیگر از رمد مغرب آنست که انسان بعد خواب چنان در یاد که در چشم او ریگ افتاده و تدبیرش  
 در فصل کشته پاک خواهد آمد و جالینوس و تابعان او گفته اند که از رمد نوعی است که می بیند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید عنبه خلط  
 از اخلاط و این حادثه میگردد و از تغییر مزاج و ماغ خصوصاً بطن مقدم آن بجدی که نکلون میگردد و نوز خارج ازان بلون باعث آن تغییر از اخلاط و نوز و بعضی  
 سبب آن در قرینه یا رطوبت به سفید یا رطوبت جلید است که متغیر میگردد و رنگ آنها سبب کیفیت رنگ ماده غالب و گاهی متغیر میگردد و در بعضی اوقات درون  
 بعضی چنانچه نوز و صعوبات از معده می بیند اجسام را حسب لون آن بخارونی حقیقت آن قسمی است از ضعف بعضی و علاجهش در ضعف بصیر خواهد آمد  
 و با جمله تنقیه بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ حسب خروج آن از اعتدال و معالجه بخوبی که در اقسام رمد سطو شد بعد شناخت آن بدلائل نوع ماده باید کرد و در حد  
 که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب السد و اسام و منع فضول مندرجه از دفع و تحلیل عارض شود علاجهش بعد تنقیه ریاضت و حمام با گرم و انگاب  
 و مسیه و حمله حاره است و در مد که از سردی معده با ارتفاع انجروه بار و در حادثه گردد و این با سوسو پنجم درم و درم بود علاجهش تخمین تقویت معده و تحلیل انجروه  
 بار و بتناول جوارشات مقوی آن در دخول حمام و شرب شراب صرف و تلطیف غذاست و گاهی در حادثه میگردد و زنان را از سردی رحم و ارتفاع انجروه با  
 ازان لبوی دماغ و تدبیرش تخمین رحم با استعمال حقه نامی حاره حاده متخذه از شدت با بون و حلیه بار و روغن نارودین در رحم و تدبیرش روغن کس با سوسو استعمال  
 بزهر حاره و اجتناب از جماع و لبقول بقراط این قسم رمد صعب است و این شش قسم رمد غیر حقیقی مع شش قسم حقیقی انبی دومی و صفراوی و بلغمی و  
 سو دومی و درونج جمله و از او قسم را جالینوس در سیامه ذکر کرده و بعضی متاخرین از بقراط و سکند نقل کرده اند که نوعی از رمد است که با آن چشم  
 بسیار سیگردد و اجنان درم میکنند بجدی که گویان مشق میگردد و پوست از آنها جدا میشود و بعد ازان یک تخمین سخن دیگری میسبب علامت و علاج آن



برگاه باب گرم نشویند تخفیف و تسکین حاصل گردد و سببش احتقان تجارت سوداوی فاسد لایقینه است زیرا طبقات چشم در آن تجارت عدوی نباشد که موجب الموم  
 و معه گردد و تمبرش بطبع رود و سوداوی نماید و بعد از آن بطنج تنقیه بطنج فیتون یا تجارت یا ما بر همین سبب لاجر و کندی و لونا و یا با آب فیتون تود و نذ و بعد از  
 تنقیه سرجب توقایا و حسب صبر باب کا در بان نافع و غرغره مثل یابغ فیتون و جرح و عاقر قرحا و فوج و جمل السوس و صغیر فوج که در بطنج و فیتون است  
 کثرت بروت ما و مفید شناسند و در در کثرت چشم اندازند و بطنج ملطفات چون بالونه و کلیل الماک و مرغوش و حلبه که چشم سازند چهار صمغ که نیا فوج و غیر آن گویند  
 که که نوعی دیدار من است که در آن جگر نباشد و غرق چشم در آن ظاهر بود و بالونه و کلیل الماک و مرغوش و حلبه که چشم سازند چهار صمغ که نیا فوج و غیر آن گویند  
 تیغال و جمل طبیعت است بعد از نفع ما و در ملطیف تمبر حیتی القدر و در عناب یک طلع تمبرندی و در دم برنجید است و در غنم الشلب تخم کاسنی هر دو یک یک کف آلو سیاه  
 سخی اند جز شناسیده همان کرده بگیند بقدر یک طلع صغیر و شربت بنفشه است درم و خال کرده بگیند سیاه شناسیده بعد از آن که خیالی شیان که بعضی محمول بشیر و ختران نمایند و بزرگ  
 چشم را آنگاه در عمل نایس چشم را صاف نمایند و بعد از آن برود و سوداوی که خیالی کند تا سخی را نائل گردد و معه باز است و اگر بعد از آن غلظت در یکا داشت که در شیان اطهر است آنجا نماند  
 و اگر چشم تخم آن که در شیان مذکور مع شیان بعضی جمع نموده بکار برند و آنسوس محرق محمول ما بطنج سخته شده در چشم کشند و کمال الصبر در آن چشم کشند و در شیان نایس که در شیان مذکور

جبارت لقمه

و آن نغمی است که چشم را مع احتقان با در و سخی و اجتماع اندکی جگر که صلیب ارض شود و در آن سبب گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشادگی چشم  
 و شوار گردد و بعضی این را در دیدار بس گویند و سبب او خلط غلیظ یا بس است و بیشتر این منقح صاحبان آن فرجه یا سبب و پیران و در فصل خريف و بلاد یا سبب هم میسرند  
 علاج برای تطریب لعاب طلبه تخم کتان و شیر زمان بر آورده و در چشم چکانند و وقت خواب زرده تخم گل و پیرمغز بر پشت چشم نهند و یا بر خنجر بمالند  
 و یا برگ کاسنی را کوبیده با روغن بنفشه مزوج نموده بر یکا گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و بر سر مالند و اگر حاجت بود و تنقیه بدن و در واقع بقصد تسکین در آن  
 از فیتون و بلبله کاهلی و بلبله سیاه و فقا رقیون باشد و سبب یابغ نامند و ما بر همین مهند بعد از آن شیان بعضی در شیر و ختران و در روغن بعضی استعمال کنند بعد از در صغیر  
 صغیر پس شیان آمر لین گرانند و کثرت تمام و انکباب و تگمید یاب گرم و آب بیک در آن ادویه مرطبه جو شناسیده باشد لازم شناسند و الصمغ بنفشه و بالونه و مکوه  
 هر یک یک چشم تولد جو شناسیده و سرجبار آن دارند و طلیه حمله طلیه چون آرد جو در شیان و مانی و کلیل الماک باب عناب شلب زرده تخم گل و روغن بنفشه و یا روغن گل که  
 در آن سپید گردانته باشد سرشته طلا کنند و آب بیک در آن حلبه و کلیل الماک و عناب شلب نیلوف و بنفشه خنجر باشد بر سر چشم نلول کنند و از آن غده سیر در پهنه نذ و گویند که  
 بعد از تنقیه و حصول نایس استعمال ادویه اشک آرد چون برود حصص و با سلیقون و شیان کمر و کحل و شانی درین منض نافع بود و طول باب حلبه و کلیل الماک و تخم گل  
 و تخم کتان جو چشم و تگمید بدان باشنخ یا سینه تر کرده نیز مفید است و تطویل سرباب نمیر نیز سودمند و هر چه در علاج رد سودا و گذشت عمل آن در من زیادت و تسکین و تطریب

حکایت العین جبارت چشم

و با وی اشک تیز و در و سخی چشم بود و باشد که یکپا نیز سرخ شود و یا ریش گردد و سببش رطوبت کثورت و لقبول بعضی خون غلیظ و گاهی از رسیدن بوسه مثل  
 عارض علاج چشم و روی باب گرم نشویند و حبت برقص بالونه و سیاهی آن در چشم کشند و برگ کاسنی یا تخم آن کوفته بر روغن گل از خیمه صناد نمایند و یا عارض چشم  
 و ساق و گل سرخ و تخم انار در بطنج یعنی در شتاب الگوری خیمه صناد کنند و یا سفیدی بطنج مرغ و ناشسته و بلبله شیر و برگ حناد برگ کلاب هر یک سه ماشه بگلکاب صناد  
 سازند و آب کشنیز سبز و روغن گل هر دو برابر در چشم کشند و اکتمال تقشیر کند و مرغ حرق سحوق و شیان سماق و شستن چشم آب بیک در آن بلبله بلبله آمله لعبت در یک تولد  
 شنب خیسایند هیچ آب زلال اگر گرفته باشند مجرب مؤلف است و اکتمال عبارت است که گوید اسعوط و لغوج او از مجربات حکیم عابد است و اکتمال بجگا که اسرب  
 محکو که برقص یا بس مع اندکی غبار فلفل بعد شستن چشم آب مطبوخ عدس در اکثر کفایت میکند و فلو س مس و در ظرف حبت سائیده اکتمال نمودن نفع بطنج  
 بخشند و مجرب حکیم اجل خان است و برگ نیب در کوزه مطلق سوخته در آب لیمو خوب صلا می کرده و در چشم کشیدن نیز نافع حکم و جرب و دونه سخی و کشته لوز آن  
 چشم است و از اشیا می شور و تیز بر پهنه و هر چه در سلاق و حکایت اجنان مجرب خواهد مفید بود و در صورت کثرت ماده تنقیه بقصد تیغال و سهیل و حسب ذریع

یا حب ایاج کنند و ما را کپسین و بند و فصد رگ پشانی و رگ ماق نیز مفید است بعد از غرغره بکنجبین و ایاج فقیر انما یدرس شیان اجملین و در وصف صغیر و  
 برود حصم و شیان بنسل کجا بر بند و بعد از آن در آخر شیان احمد و در وصف کفر استعمال سازند و ادویه اشک او چون با سلیقون و کل غرنیزه و  
 روشنائی و چشم کشند و کل فاضل و در غفلت نشود و هر که ام یک درم زعفران چهار درم حنظل شش درم سنبل الطیب چهار درم کافور یک دانگ بغایت سودمند است  
 و در حنظل مکی پوست بلیزر و شیان مانیا مساوی سوده و چشم کشیدن نیز مفید و کبکب چشم از با بون و کسب الملک و اندکی نمک سازند و تقا به حمام کنند  
 روغن گل یا بنفشه بر سر مالند و صفا و با بون و اکلیل الملک و غلب الثلب و کاسنی تازه با روغن گل و اندکی سرکه نیز مفید و کذا چکانیدن گلاب که در آن ساق  
 حیسانده صاف کرده باشد نافع و اگر از قرفل یک درم نبات نیم درم کافور یک درم نرم سوده باب شیان ساخته باب سرد حل کرده در چشم چکانند حکم ملتحمه را  
 نافع بود و کذا برگ نیب فاضل سیاه و سفید و برگ کابلی مقشتر به جسیل بلبله بلبله کاسنی اصل لیسوس تو تیسای کرانی مساوی باریک سوده بشیر تازه و دوشیده  
 سرشته شیان ساخته در سایه خشک نموده بر روغن کاه سوده اکتحال نمودن در از آن حکم ملتحمه و تقویت بصیرت اطباء می هندست و شیان زعفران نیز نافع است  
 و غذا معتدل و چرب مثل لحم حلوان و نان صاف و از نوک انجیر و انگور و میوه خورد و در خارش و سرخی چشم که از بوی نعل میشود و غفلت سیاه و در نیم عدد و برگ نیب  
 و در نیم عدد و گل و گیدان که سرخ باشد بقدر باشد از چوب بانس در کاسه جسی خوب حل کنند که سیاه شود اندک در چشم کشند و کذا زهره ماهی رو و زنجشک کرده  
 و زان یک و مری شور و تلمی با دوسه بر در روغن صلا کرده اکتحال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از بوی نعل بهم رسد معمول و چرب صاحب لقبائی است

طرفه

و آن نقطه سرخ است که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر تیرگی و سیاهی گراید سببش شدت امتلا و تند عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار و درم قبل از بلوغ  
 یا صغر چشم است که رگها بشکافند یا آواز بلند و صرفه قوی و حرکت عنیف مثل تی شدد که درین رگی کشاید و گاهی طرفه به شور و دل و قرصه مودی میشود و فراج  
 میگردد و اکثر صاحبان مغزبه حاره و صبیان را در در ربع و بلدان حاره عارض میشود و علاج در ابتدا از ابال که بوی ترنجبین بر کلان بکنند و خوشی که بر پنج بر ظاهر شود  
 و میوه گرم باشد در چشم کشند سه مرتبه هر روز تا سه روز و قطیر خون پشپنین و فاخته و در شان و خون بازوی بطا و مرغابی نیز مفید است و اگر خون از پر  
 ظاهر نگردد و زیر بال این طویور برگ بزرگ تفحص نمود و بیخ حجامی خون ازان رگ گرفته که گرم بچکانند و نیز بنه بدان خون تر کرده با لای چشم کما ساعت بندند اگر  
 خواهدند قدری گل از نی یا گیه و یا قیو لیا و آب گرم حل کرده در خون آمیخته دوسه قطره در چشم چکانند و در رانها عملات مثل کندر و فرشتک و زعفران در خون  
 آمیزند و در کتاب گزیده نوشته که بعد از قطیر خون که بوی فاخته با گل از نی در رانها آب طبع گل الملک و لعاب حلیه بنسول و چشم چکانند و یا کندر سوده بشیر زان در چشم  
 چکانند و میوه سفیدی برگ غلب الثلب نیز تازه و اندکی نمک لیسوری سائیده چشم صفا کنند و در زخیره صبر که عرض نیست و یا اکلیل الملک با ام الاخون و اصل السون از زعفران علیا  
 مقشتر روغن گل و زرد و زخم صفا و سائید و طبع صغیر و کلین و زودفا الکلبا نمایند و در سرخ یا بنه تر کرده تمسک کنند و چشم را بصبا بر بندند و اگر آسنستین گفته در صغره  
 بسته آب گرم حر کرده تمسک نمایند و در جنب خون از چشم مجرب است و صاحب سفار الاسقام است و اگر سنگ با تش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب  
 بر آن پاشند و بخاران بگزیند تا اشک سائل شود طرفه در کل یک دیوار از امل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب را قست و الکباب بر سر که گلاب مساوی  
 جوشانیده و تمسک بدان نیز سرلی الا برست و صفا و از گل بنفشه و تخم کاهو کشند نیز سبز و مکوه هر یک سه ماشه غره حنظل هر یک چهار ماشه نافع و انطالی گوید که آنچه  
 از مثل ضرر باشد و جهان وقت معلوم شود پس چیزی از چکانیدن مثل فندق و زیره و خائیده نیست یا خون که بوی ترنجبین سفید یا بد و در غیر آن اول تفصیل  
 کنند پس رگ گوشه چشم کشند اگر ام و مساوی گردد و الا اسهال بنفقوع صبر یا طنجیر یا شنبه و تمسندی کفایت کند و لعاب حلیه یا بماند گلاب چکانند و چیزی که در کل خون  
 نمایند مثل آرد با قلا و قزط یا خمیر آب صنفصان سرشته صفا کنند و شیان مرارات در طرفه مجرب است و کذا زعفران بشیر زان یا بشیر خرد و آنچه تحلیل آن کند و بصیر را  
 تیز گرداند و مجرب است این است که با بشیر در روغن بنفشه سوط کنند و کذا قطور روغن گل لسر که کذا اسندروس بشیر زان بر سنگ سائیده چکانند مجرب است  
 و چون در چیزی یک جزو که گرم نیم جزو ناخواه سرد جزو بماند و هر روز درم بخورد و زان اکتحال نمایند و در آن پوست و هم گوید که در اول چکانیدن بشیر زان

بشیر زان



بروزن گل مجرب است و کد آب و جن صام که مجرب سویدی سنت و بعد از برید و نمک و فندق بدان خاشیده در پارچه مشرود آب آنرا تقطیر نمایند خصوصا  
اگر بزرگ گردد و در طرفه کشته تجزیه بگردن گاو و گند مسامی و کشاده و آستن چشم بر دماغ آن نافع و ترب و اکلیل هر دو نچته صنا و کند و فلیغریوس گفته  
که طرفه اگر تریب العهد و سرخ باشد باید که کمد آب نمک و سما دار با قرا و نمکین نمایند و اگر زائل نشود آب ترب چکاند و پوست ترب دوزی منقی و قدری  
سگرین که پوزن باشد چشم صنا و کند و قطره زوشا در این نمک لاجوری در آب سوده یا آب ترب حل کرده و کند رسوده و در آن آهسته نیز در طرفه کشته غیب بود و در  
و نیار چون بسیار نافع است و شیاف احمدلین و شیاف کنه و شیاف زعفران و زور و طرفه که در آن سنگ مقناطیس است و شیاف طرفه که در آن زرنیخ سرخ  
و اصل است هم نافع و اگر غایت تحلیل مطلوب باشد زرنیخ صفر و زهر در خون بال که پوزن یا آب کشنی سبز چکاند و یا از زرنیخ سرخ و کند و مروا شق و گل مختوم مساوی  
در سفیدی بیهیه یا شیره زان شیاف ساخته آب کشنی سبز رسوده و زرنیخ چکاند و یا زرنیخ صفر از زروت هر دو احد یک جز و تجزیه فلغل نیم جز و ساسیده به لعاب حلیه شیاف  
ساخته آتقال نمایند و تقطیر شیاف از زرنیخ سرخ و در شقال از زروت مایران شادنج صبر اقلیمیا هر دو احد نیم درم شکر یک درم ساخته مجرب است و آتقال فلغل یک نیم  
در جینی نیم درم که یک دانگ مثل عیار ساسیده و کد آتقال آن هر دو درم نفع عجیب بخشد و زرنیخ احمد رسوده و آب انداخته حرکت دهند و بگذرانند تا چشم روشن گردد  
پس آب صاف گرفته بگردن کرده و زرنیخ چکاند و گاهی ضماد اشخار سوخته لبر که یا شراب و کد اسگرین که پوزن لبر که یا شراب یا موزی منقی تنها یا لبر که و کد لک نان که نمک  
و غیر تازه و پوست ترب و تخمین تصفیه برگ کرات و یا کرب جوش کرده ساسیده بعمل می آرد و الا یصفا از او و غیره سفید طرفه آتقال هر سه یک یک بر وار یا ساخته  
رسوده و کد لعاب تخم گمان و لعاب حلیه بگردن و تقطیر کلاب و شیر و زعفران و کد آتقال و آب تر کرده حاصل شود و صاف نموده و کد آنرا ترش شجره کد کد آب و شیره با کد  
شده نچته تا قوام او غلیظ گردد و کد اصبر محلول در آب گرم و کد اعصاره جرجیر و کد اشیر و زعفران گل از می و کد اما بگردن کد ادم الاخرین محلول در آب کد اعصاره و زرنیخ  
و صنایع موزی منقی رسوده و غسل و اگر زائل نشود سگرین که پوزن رسوده و کد آتقال نوری کوفته مهر نچته و کد اسفیده بیهیه بروزن گل و شراب صوف لود که از زونانی شاک  
بشراب نچته و کد لعاب تخم گمان و حلیه و کد ابابون نچته و کد از زود بیهیه مسلق بروزن گل آهسته و کد آله کوفته بشراب کشته نچته و کد از زوی بیهیه مسلق لابل  
مسحوق و کد ابلبوس است و برای طرفه قوی مزمن سیاه صماد خردل یک جز و انجیر و جز رسوده نچته و تقطیر زرنیخ سرخ محلول شیره زعفران یا صنایع کد مسلوب و در  
شراب یا آتقال انخواه و زونانی شاک بشیر گاو نافع است و تقطیر خون چونه مرغ در طرفه مزمن و باورم نیز مفید و اگر حلیه باب نچته صاف نموده قدری منقح حل کرده آتقال نماید  
مفید بود و اگر حلیه باب حلیه رسوده استعمال کنند خاصیت نفع بخشد و بداند که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند اگر بدن و ممرستی از خون با و مزاج تحمل برود و نانی نباشد  
فصد نمایند خصوصا وقتیکه با طرفه وضع و چشم هم رسوبت ضرب و طمه و غیر آن از کحل و اگر استلا در سر آنها باشد از قیال و اگر نانی از فصد باشد حجامت بین کتفین نمایند  
اگر استلا از اخلاط دیگر باشد تسهل و ایارج و حبوب شیداریات تنقیه بدن و سر نمایند و اگر تحمل نگر و دستفرغ اسافل بدن با مطبوخات سهله و قشها و شیافات کنند که جذب  
ماده از سر حاصل گردد و پس تعدیل مزاج نمایند و او و بیهیه موضعی استعمال کنند و الا یصفا آنجا که بسبب قوی باشد اول فصد سر و نمایند و حجامت پس گرفتن و تسهل  
صفا با مطبوخ حلیه یا قرا که تنقیه سازند و ایارجات استعمال کنند و اگر دستفرغ بدو ای غیر حاد و تنقیه و نافع ایارج و حبوب شیاف مضائقه ندارد و حقیقت ایارج  
و شیاف احمدلین و شیاف زان رسوده و کد از اکلیل و اصل اسون و بنفشه و گل بنفشه و دوام الاخرین و عدس نشسته زعفران و کوه هر یک سه شانه در زوی بیهیه مرغ و زونان  
بهرشته صنا و کند و اگر باقی ماند زور چشم چکاند و بعد سمن برگ زیتون صابریک سده باشد زعفران چهار شانه نچته دو و کد رسوده نچته هفت باشد و زرنیخ کد این  
دور و بیهیه انواع را مفید است و خصوصا آنکه لعاب جماع بر شکم سیری پدید آید برگ کوه تخم کدو و نچته هر دو نچته سنگ مقناطیس محلول لبر در او رسوده که زگران  
جلای نقره با و میکنند نامیران چینی حفض کل هر یک سه شانه نبات برابر چهار پاس و عرق کیوژه در سنگ سماق صلایه کنند علی الاصل این دارایی سبک هفت  
باشد گذرانید و بکار بند و گویند که هر گاه بعد دستفرغ فصد با و بیهیه نکرده او است نموند و از آن شجاع حاصل نشد بقره و میان هر دو شانه حجامت نمایند و در شفا حال  
مسلوبت که بقره حجامت کنند پس ایشان خضر و سکا لح در آب و سرکه و قدری روغن گل جو شانه صاحب طرفه چشم کشاده بر آن که باب نماید کنی بحال طرفه  
زائل شود و غذا درین مرض ضروره ماش مع مغز بادام سازند و از اغذیه قوی مثل گوشت مرغ و شیرینی پختن و زود و در وقت تقطیر شیره و لعابات مناسبه

و یا سفیدی بینه بر و عن کل بر یک سگرم و با آنچه در ضمیر چشم خواهد آمد تسکین در و نمایند و اگر در چشم انجامه و با وی رده عارض شود و بسبب انصباب ما و فصد  
 شیان آبض و سفید بینه چکانند و شیر زنان از شیان در چشم و در وقت بعد و قطره و غیره که در علاج رده کار گذشت بعمل آید و باخته را و عه صفا و کندن و بعد  
 زوال رده علاج طرفه کنند و اگر تحمل نشود و ناخواهد در چشم قطره کنند و بزود بینه و عدس و قدری زعفران در روغن گل بر چشم صفا سازند و آب ریاحین صفا  
 با بونه و کسل الملک و تمام چشم را بشویند و اگر ازین تم تحمل نشود آب ترب در چشم چکانند و اگر با طرفه در چشم خرق واقع شود زود و سنگ خاسیه در دریا پار چکانند  
 آب او قطره کنند و بینه را بشویند بینه مرغ آلوده بر چشم گذارند و صنادیرک خلاف لغایت سودمندست و اگر با وی خرق در ضمیر باشد علاج او کنند و بسوی  
 مقبضات مثل شنبلیله زعفران مع گل سرخ و اقاقیا و احتیاج باشد و گاهی در چشم خنثی بجلد و از آن طرفه حادث شود و درین صورت با وجود علاج طرفه در  
 با خراج آن چیز فایده پس اگر زود و گاریک باشد بر سبیل بر آن زود یا زود که گمان بر آن گشت عید و در چشم برگردانند و گاهی آن چیز خنثی بود و از بر و در چشم یک  
 بالا ظاهر گردد و در آنچه از بخار و غیره باشد که شیان و چشم در آب شیرین صافی و تقطیر او در چشم نائل کند و اگر سبب طرفه خراج بود شیان آبض و شیان ابرار علاج  
 کنند با جود در علاج طرفه عمل نکنند که چون تخم شود از آن مل میگرد و گاهی متعفن و قویتر شود

دوقه

و آن شجر صلب سردی است که در طعمه پدید آید و اکثر دوی از دوقه و گاهی در زیر خنثی افتد و گاهی گرد و اگر قطعه سیاهی چشم داند و اکثر کثیر العدد  
 مثل دانه مر و درید ظاهر شود این مرض در انتهای رده بیشتر عارض گردد و بسبب اجتماع فضول غلیظ از دم تکلفت و یا بطن غلیظ است و در طعمه و شیان آبض  
 سرخی آن مائل به تیرگی و بطنی سفیدی است و بقول انطالی رنگ آن دلیل بر اوده کاین از است پس سفید از بطن غلیظ و در سرخ از خون مصلی نه الیاس این  
 مرض است تا وقتیکه خرق نماند و خرق آن نادر بود و بسبب فساد مزاج و باغ است و آنچه زیر یک اسفل خارج شود و نسوب بینه و باغ منبسط و باغ منبسط و باغ منبسط  
 و غلبه و اواز اسباب مادی است و وقت تنقیه و پوشیده شدن چشم بسیار منع او اگر در اندین و خواب بر روی سبب عظیم است علاج او که سبب خفیف بود  
 زفا و در کلاب تر کرده بر چشم نهادن و صومعه و وقت خواب کافی است و الا تنقیه نماید از خطا غالب شیان انصباب در شجر سرخ و صومعه و شیان انصباب در شجر  
 و آب تیر منبری و در اکثر کثیر است در دریا شربت بنفشه در دوی و صغفراوی و غذا سردات دهند و دیگر مطبوعات و تطبیقات در شجر و شجره سفیدی سبب غلیظ  
 بسیار چ که در انار لیمون باور مای و در زرد و می طبع انتمیون و یا القدر شقیه و ان و آنچه در مغز و قطره و بعد تنقیه اگر ماده باقی باشد در سرخ شیان آبض مع زود و شیان  
 و بعد از آن مگای آنها و یازد و در دوی و یاز عفرانی پس نزد خطا ابار کار بر زود و حکیم علی می لوسید که بعد تنقیه مایران چینی یک دانگ و نیم گل سرخ و در چشم  
 شیان مایا هر دو نیم درم شیان کثیر از عفران هر که یک دانگ و یک دانگ سبب غلیظ شیان مایران شیان مایران شیان مایران شیان مایران شیان مایران  
 احتمال نماید در چشم زفا و در مورب بپزند و بعد با آب استکی کشاده شیر دختران و در چشم و در وقت عصر الاعمی و اطران کاسنی بر غلب شیان مایران سبب غلیظ  
 بسپغول انتمیون بر چشم نهند که تحمل درم و تسکین حدت کند بعد آب غلب سبب غلیظ شیان مایران شیان مایران شیان مایران شیان مایران شیان مایران  
 باشد بر او در شیشه کرده بپزند تا که هم آمیزند و بر ساعت و چشم چکانند که تسکین حرارت و درم نماید گاهی تنها و در چشم مذکور قطره را و کلاب بنفشه در شجر  
 سفیدی شیان مایران شیان کثیر کار بر زود و اگر در بجا چکاند باشد بینه شجر صلب و عود و در وقت بعد و لعاب جلبه بانگ صبر چکانند و در دوی او لاشیان ابار  
 کشنده و کسل آب بوی آن که در آن اشق و صمغ حل کرده باشد استعمال نمایند و گویند که اگر مزاج گرم باشد بر بخار آب کسیر در آن با بونه و کسل الملک مانند آن جو شانیه باشند  
 انصباب نمایند و مستقیم انتمیون با بینه چکانند و در چشم صفا و در وقت بعد و لعاب جلبه بانگ صبر چکانند و در دوی او لاشیان ابار  
 در چشم در صبر کرده و صفا و شیان کثیر شیان مایران شیان مایران شیان مایران شیان مایران شیان مایران شیان مایران شیان مایران شیان مایران  
 این باشد و زفا و در کلاب تر کرده بپزند و بینه سبب غلیظ شیان مایران شیان مایران شیان مایران شیان مایران شیان مایران شیان مایران شیان مایران  
 و تطبیقات و طلا و خاکستر فاساید و بجز بینه احتمال نمایند که شفق و معد و تقویت طبقة منع و در آن زود و گویند که بعد از آن طول مدت او در تیر چون با مطبوعات



خشک نمایند نرم ساینده اکتعال کنند که مجرب است و اکتعال براده مس که در بول عیسایند باشند و کدال کل بر مادی باشد او را نشینا از مجربات بود علی سینا است  
 اگر براده نخاس کیشانه روز در بول کدوک تر کرده باب پرورده انفرشته و عمل السوس هر دو برابر در شک ساق حق بلخ نموده بکار نه حاجت بقیه نفیقت  
 و آنجا که شمشخ دید از انزروت مدینه صغیر غربی بر احدیک در مهابت چهار چند زبیر نبات طباشیر و ساق چهار حصه نبات گلاب صلابه کرده کل سازند و شیشاق ساق  
 کشت و از او و یک هر که شیشاق صلیطیقان و شیشاق خضر و شیشاق سحج که در آن مقناطیس است و شیشاق شنب جلمار و روغن که در آن صابون است و حسب بند  
 و حسب بنر و حسب ریزه کل سبل مجرب و کار اکتعال خان و کل مجرب کلیم شرف خان و شیشاق زنگار و شیشاق زرنج الاذن و شیشاق و سینه فرنگ و شیشاق آمین و کاج کل  
 و کل الجواهر و غیر بلوئی بر و در حصر هم برای سبل مفید است و سمنهای اینها در رد و نظره اکثر در بیاض عن نزل المارند و از آن در استعمال شیشاق که از شش کلما و عصا  
 بحیه آتیس و نمک اندرانی و عصا و حصر هم خشک کرده و در صغیر ساق محلول ساخته باشند مجرب رازی است و از او و یک مفروده تارال اکتعال جز بلو او میسون که با ساق  
 و شراب لسارون و مسعود عصا و تارال چهار شیز زمان یا شونیز روغن بادام تلخ و یار تبارب مزخوش که بحیه است و یا شحم حنظل آب مذک که چند بار و اکتعال حصرها و کد از رفت  
 و کد عصا و نقل حقا و عصا و تارال چهار هر و خشک کرده سوخته آنخته که فعل عجیب دارد و کد از انزروت و شکار بر و در عفران بار یک ساینده و کد از انزروت بر  
 بشیر خرفه است با خشک کرده ساینده و کد از صنوبر محرق منقول نخوان کوفته نخجسته آینه که عجیب فعل است و کد از تخم ملیله سوخته و کد از قلع طار نافع سبل است  
 و حصر است لاط حاضر اربع ریاز زنگار و یانک و یا خشک در او و سبل مقوی فعل نه است و بعضی مجربین می نویسند که اگر زنگار در شیره و خست آن  
 سکه که و شند در ظرف مسی خوب بسایند تا که غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند سبل و در مسه و نظره نفع بخشند و بیاض را قلع کنند و کد کاک اکتعال  
 زعفران تو بال حدید سادوی نوشادر ربع آن در دفع سبل و بیاض مجرب است و گویند که اکتعال با بیسون نخل نافع است سبل فرسنت از جهت تحسین ماده آن  
 و نوشاد و روخته و شب یانی سوخته نیز برای سبل مجرب نوشته در بیاض اساد و مجرم قوم است که سنگ بصری و ملیله کلان باب شبنم و در شکر کشین مفید است  
 و در دم پدیدن مزخوش و غیر نافع است و در سبل یا سبل قبل اکتعال و او بعد آن فوین تمام و نجاب بر شاکر آب گرم لازم نشاندند تریب و ماغ گوشند  
 برستور یک در صداع سوادی مذکور شد و اکتعال مطبوع بکار بر بند در صورت عرض حرارت و سبل ساخته ملیله اکتعال باید بود و ایضا در سبل که با حرارت و در  
 با شراین شیشاق سود بکار بر نه مفید است در اقا قیام منقول سه درم سبل یک درم سبب درم زعفران چهار دانگ بار یک ساینده و باب شیشاق سازند و عدا سجا  
 در چشم کشند و کافور و انیسون بونید و بعد از تسکین حرارت معادرت نمایند با دویه حاده و شیشاق حمر لین و در و در صغیر صغیر بکار بر و بعد از آن المراطیقان و  
 و در و در صغیر که پس شیشاق صغیر و صغیر و کل غریزی و با سلیقون در دشمنای استعمال نمایند و آب انار خوش یک جز و شند که گرفته بلخ جز و آینه در شیشه کرده  
 است روز در آفتاب بزازند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند و آنجا که با سبل در جاع عارض شود و سحج داروی سرد مثل شیان سفین و در و در ملک یا و صند  
 بار و استعمال نکنند و بترقیه سرد بدن و جذب ماده پنهل و اکتعال شاشنج منقول قناعت در زرد و زرد و تخم مرغ پرشت چشم نهند و در را غیر بکشند و ایضا  
 تا که در داخل نگردد و از او و یک حاد تر از نمایند و در او و یک بر و در سبل هر دو را مفید بود و مانند شیشاق ساق بکار بر بند و شیشاق مذکور در حالت کثرت حکم نیز مجرب است  
 و اگر با خارش شدید بود و سحج چشم مثل ساق فقط یا مانند کی انزروت و صغیر نیست و لبعول محمد کر یا تا به قصد دست و پیشانی و اسهال و ترک تناول ترو  
 حلوا و اجتناب از شراب و مسکه و در امت حمام بنعلای معده اگر بدن متلی باشد و اکتعال شیشاق خضر و اسهال در هر همی و در مریطین نفع آتیمون در مریض  
 می باید و سبل که از تدا بر مذکور زوال پذیرد و غلیظ و فرسنت و حکم باشد وضع بصارت نماید بعد بقیه بدین بدستکار به شیار جوع نمایند که با سبل قلع کنند و قبول  
 بعضی شیشاق قلعند بقیه حاوی صغیر و شیشاق ساهر و شیشاقی که در آن قلع طار و زنجار هر یک سه درم است و چند روز سبل غلیظ را رقیق و فانی میکنند  
 و از نفع آن بجزید بقیه نیاز میسازد و در مریض غذا حیدر الکیوس مثل گوشت ماکیان و حلوان خوردند و اگر حرارت باشد اسفناخ و مغز و ماش نخسند با دم  
 و سبب و در صغیر انواع سبل از سلسله لعان و شراب و صیاح و کد کلک و صغیر طول سجود و صغیر سحج باعث تهلای وجود و عروق و ماغ گردن و در شیمی چسبند و عصار  
 دو خان سزگون کردن و طلاهای بخار آینه که در آن سیر و یاز دگند نمانند و مولد سو و چون عذر ح باقلا و غذا آغلیط چون ماهی و گوشت گاو و سیر و سیر و قدید و غیر

بیت اسوس

بلینیات و حلاوت خوردن اجتناب نمایند و از استعمال روغن و ضماد بر سر و کف از سوط و لظول قبل از تنقیه لقبول چنین و استعمال او ویه عار و ابتداء  
 خدر کنند و اینها از میخدرات اخترا کنند و باید که بالین صاحب این علت بلند دارند و از خواب بر قفا منع نمایند و تومی دیگر از سبل است که لقبول نیاز و ق  
 آنرا کنند گویند و آن در کینه مسطوره و الطالی گوید که ابتدا بفضله کنند و از مملین نمایند بعد از آن غلیظه را افکند و در ترقیق و مالیده از کشتوط  
 اکمال جاوه مثل باسلیقون و برودنقا شین دروشنا یا کناست کنند و اگر از حدت الکمال تغییر در دماغ پیدا شود و روخوت انصباب ماده باشد بقوت آن نمائ  
 و طلیف الکمال کنند و بر زور این قضیه شمار و زردند و از تجربیات سرعید در آن این کمال مولف من است عصاره خرفه خشک عصاره قنار احکار خشک هر چه  
 یک جزیره سیون و نقل زلفت هر دو نیم جزیره کوفته بحر ریخته در سر که که اندر آن پوست بقیفه ناکیان خوب جوشانند و بدون صاف کردن و در روز  
 گذارشته باشند بعد صاف کرده اگر خواهند تنقیه او و بهین کنند و اگر خواهند تر کنند و هر بار که خشک شود باز تر کنند تا پنج بار بعد از آن صاف کرده  
 بر دراند و این از اسرار مخزومه است و صاحب این مرض در حمام ناشاد داخل شود و در آن اطالت نکند و فصد رگ پیشانی و تقابیل ششم و معوط و کت  
 و قریب آفتاب و آتش کند و اگر بعضی او ویه هندیه یا فح سبجل پوست بلید زرد پوست بلید کلمه پوست و زنت نیب گوسه سبز جراتیه تلخ  
 صندل سنج شنبه ترنس برگ شاگل مندی هر یک توله جوشانند و صاف نموده یک دام شهد آمیخته بنوشند و پانزده روز استعمال نمایند و یا صندل سرخ  
 پزول پوست نیب دار بله پوست بلید زرد پوست بلید کلمه پوست بلید زرد پوست بلید کلمه پوست و زنت نیب گوسه سبز جراتیه تلخ یک نیم دم زنجبیل گوسه  
 هر یک دم چهار کوفته هر روز دو دم در سه یا و آب جوشانند تا نیم یا و با نه صاف نموده و دو دم شهد آمیخته بنوشند و تا چهارده روز بعد از آن در آب گوسه  
 برگ ترندی برگ سرس زرد و چوب شب میانی بریان امیون هر یک نیم دم بار یک سانیده و پوئلی بسته در آب تر کرده ساعت بساعت بر چشم بگردانند و  
 قدری در چشم قطور کنند نیز بر سینه باوسل سفید بود و در چشمی سبز رنگ یک دم بار یک سانیده در آب لیمو کھل نموده خشک کرده در چشم کشند که سبل و طغنه  
 و بیاض را نفع است و یا چرک گوش انسان بشهد آمیخته شیان بسته نگاه و از در آب سانیده و در چشم کشند و یا مغز تخم پید انجیر یک عدد نبات یک ششقال  
 از روت بر سر ششقال بار یک سانیده و روز نمایند و یا در چشم کشند و در انشامی استعمال این در در این حسب بخور زرافیون تازه و باسه هر یک یک ششقال رب السوس  
 کثیر هر یک یک ششقال کوفته خیمه باب جها بقدر بندر بندر هر روز یکی یکم از آن فرو برند و یا سگر کن کبوتر یا کایان در آب لیموی کاغذی حل کرده و در او نموی نگارند  
 و وقت حاجت چشم کشند و یا صندل سرخ یک توله پشمکری بریان مساوی آن کوفته خیمه باب گچیکو آسانیده حسب بندند و یک حسب باب سانیده طلا کنند هر دو وقت  
 و اندک در چشم کشند و یا مغز تخم کھل مغز تخم کھل مغز تخم بلید بلید سیاه مساوی و آب لیمو حل کرده بسته در چشم کشند که سلاق و نزول المار را نیز نافع است  
 و یا آب برگ ار هر یک یک دم صاف کرده در ظرف سب قلمی از چوب نیب که در آن فلوس نصب کرده باشند بده عدو آب لیموی کاغذی کھل کز  
 حسب بندند و سانیده و در چشم کشند که در چشم و ناخنه و معه را نیز سفید و یا و افلفل نمک لاپوری شب میانی آگینه تخم سرس هر پنج او ویه مساوی در ظرف کاغذی بچوب  
 نیب کسانند تا مثل نمک را در چشم بگردانند و روز در بریان یک سب در چشم کشند که بیاض ناخنه را هم بر

ظفره لعنی ناخنه

و آن زیادتی است بر تنه که در اکثر از موق اگر ابتدا کند و گاهی از موق مغز دیا از هر دو یا از فوق و یا از تحت آغاز نماید پس آنچه از موق اگر شروع کند در اکثر از موق  
 رسیده همانجا بسته و غلیظه شود و باشد که الا نجا هم متجا و در کرده و در هر چه را بوشانند و بصارت باطل سازد و ناخنه که ابتدای او مخصوص موق نباشد ترقیق و سفید  
 عشا بود و مانع بسیار است و در این نوع سبل مشاهرت تمام دارد و فوق منها است که سبل از جمیع اطراف آغاز نموده و بگردن و در او در وقت بسیار باشد و  
 ظفره از یک جانب ابتدا کند از زمین یا سایر انون یا سخل و اینها ناخنه گاهی نرم و گاهی زرد و گاهی سفید ترقیق میباشد و این عمل علاج از و گاهی صلیب غلیظه و گ  
 تیره رنگ میباشد و این عمل علاج اندر لقبول آنتیس بولس بعضی از آن با تخمه منترق بود و در این سبعت منکشاگر و در بعضی باومی می باشد و این محتاج به سلخ است  
 و سبب تولد ظفره کثرت فضول غلیظه از جها صند در دماغ است که در اینجا جمع شود و لقبول از با سوس ماده ظفره سفید ترقیق فضله و ویه ماده که فضله سودا ویه

داده زرد رقیق بلغمی و صفراوی یا موسی است باجمعه چون ماده آن غلیظ باشد سنت لهذا اکثر عرض آن بافضیه یا سه و کحول و در خزیه بلدان یا سبیه باشد  
 علاج نفس کشنده و منفع بلغم و هندیه هر روز صبح السوس با دیان هر یک و درم جو شانه گلفند علی و درم افزوده بوشند و بعد تصفیه از مسهل و سبب یا رخ نمایند  
 و غذا خشک و آب مع مفر نام یا مفر قرحم گوشت ماکیان و تیه و خورند و از مولدات بلغم و گوشت حیوانات کبار و خرا و حلو او لبنیات و عدس ماهی فو که تر و قبول کنند تا  
 و پیاز و سیر و غیره او و پیچره و از طعام غیر وقت آن غذا بپزند و منع آنجیزه با طریفیل و قلعین طبیعت نمایند پس اگر ناخنه رقیق باشد او و پیچره و مثل شیاف قیصر  
 و خضر و دینار جرن و شیاف علانی و دروشانی و با سلیقون کبر و در چشم کشند و بر فوج و احتیاط تمام اتعال نمایند که در چشم قرصه نیغند و اگر ازین او و پیچره حرارت در چشم  
 پیدا شود و فاصله داده و اتعال نمایند و شیاف اسود که در سبیل گذشت تسکین نمایند و آفتاب اگر ظفره با حرارت بود اوقاتا قیامغسول چهار درم روختنج و نیم درم  
 انیون سه بلع درم صافی یک درم و بلع آب باران شیاف ساخته اتعال نمایند و اگر حرارت نباشد شیاف اخضر کشند و باید که اول حمام روئند یا برنج آب گرم  
 سرخ و دراز بعد از آن با کتال او و پیچره و از زنده اثر و او بیشتر بطور سرد و اگر ایس با نباتت بار یک سائیده و یا کند رسائیده بچشم ریزند دراز آن ناخنه از مجربات حکیمت  
 و اگر گذر نکند یا آب صلایه نموده چند روز صبح و شام در چشم کشند ظفره را زانک سازد و شیاف گوزن در آب سائیده و چشم کشیدن از مجربات بعضی اجابت اتعال  
 شه خاتم مع نخه نیز با نوشاد مع شکر و یا چرک گوش آدمی بشهد آئینه سفید بود که اتعال بچنگری و نوشاد رساوی سو و یا شوره و ران افزوده نیز عجیب است  
 و از نمک لاهوری یا نوشاد در سبیل ساخته دم در چشم کشیدن نیز فایده تمام دارد و قلعین و س سوخته و زهره و زبره و زبره سادی که فته بنجیه شیاف ساخته در چشم کشیدن  
 شیاف از مس است و یا قلعین و نوشاد هر یک یک درم صغ عربی نیم درم که فته بنجیه شرباب کنه سرشته شیاف ساخته بکار بند که عجیب است و در نسخه قانون نمک لاهوری  
 عوض گوشاد درست و یا مس سوخته و قلعین و پوست خج که در نوشاد و زهره و زبره یا کالوسیل شیاف ساخته اتعال نمایند و اگر از جاشش خبر و قلعین چهار جبهه و  
 سائیده بسبب سرشته اتعال کند ظفره رقیق را بر عت قلع کند و که اسگ مقناطیس همکارا شق هر واحد یک درم زعفران و درم شند محمدیاد و بر اتعال از  
 و اگر گذر زعفران هر یک یک درم زرخ سرخ نیم درم شیاف ساخته آب کشنده تازه بکشند همین عمل دارد و سر سنگ بصری هر یک یک درم نبات سفید بچنگری  
 هر یک یک درم نمک لاهوری نیم باشد بار یک سائیده و در وقت در چشم کشیدن نیز مفید است و اگر نبات چاکوشتر بچنگری بریان سنگ بصری هر یک یک درم شوره قلمی است و اگر  
 تا با پیوسته کرده شیاف بسته در چشم کشند یا خشک ساخته اتعال نمایند ناخنه را مفید بود و یا زرد چوب و اجینی دار بلده هر واحد یک درم برگ نیب شش درم که فته بنجیه  
 در بول گوساکه شش با هر دو پاس کحل نموده جب سازند و در میان خشک نموده وقت حاجت بگلاب سائیده و در چشم کشند و اتعال منخرن سوس مغز تخم کهری کلهو می سفید  
 بر یک یک باشد سنگ بصری دو ماشه سر سیه سیه چار عدد و بدستور کحل کرده برای ناخنه و سبل و در طوب چشم مفید است و ایضا بقول ابن سندر که زرد  
 سطر و میان و زمان گذرم نماده وصل کرده و خنق زرد چوب بر آورده با بچنگری سائیده و در چشم کشیدن نیز مفید ناخنه است و کذا لیخ آگ باب سائیده در چشم کشیدن یا آب  
 پیاز سرخ چند روز در چشم کشیده باشد و یا بنج بکجه و سفید و در آب سائیده و چشم کشند و شیاف اسود که شیاف و شیخ نیز گویند و کمل یا سمن شیاف که در آن گل خنجر و تخم  
 کهری است و این کحل که بهت ناخنه تجر بچنگری و کار اتعال رسیده نیز درین باب از مجربات اقامت گوشاد رسه ماشه شوره قلمی یک تو که تخم سوس غفل گر و هر واحد  
 دوازده عدد و قویای سبز و سرخ بار یک سائیده و در چشم کشند و دوای پوست بیضه مطبوخ بسبر که در سبیل گذشت درین مرض مجرب محمد کرکاست و بر و در حصر و پیچره  
 و جب که سبیل انافع است و درانی که ضعف بصر را مفید و زرد و ظفره و زرد که مجرب نیز سو و مند و شیاف بصولی و شیاف احمد و شیاف دهنه فرنگ شیاف عجیب و  
 کحل سفید سبیل و ضعف بصر تهنه ناخنه را مفید اکثر این نسخها در درد و یا من چشمه گوشت و فیلیخ لویس گفته که اگر ظفره سرخ قریب احمد و یا سبز باشد باید که گمید با قنک  
 نمایند و اتعال صفا آورد و با قنق و منبتین زرد فاف و فوج و پوست ترب و مویر منقعی کنند و ظفره نرسن سیه را صفا و بنجیر فینکیست و انطالی گوید که علاج ظفره مثل  
 علاج سبب است و کذا باقی احکام آن آب آس که در آن صبریل کرده باشد مجرب است و کذا و احان کند و در وسیع و قطران مسادی و مثل نصف کیسه ازان هر  
 از شب و زنجار حدیدی و در آخت و سرگین موش و نمک سوخته بسیار مجرب است و ایضا از او و پیچره نافع طغنه که اتعال آب آس تازه و یا خاکستر آس در  
 نمک اندرانی و یا اصل السوس و یا عصاره آن و یا زبل خفاش و یا سرطان جبری مرق بسبب یا نمک دیاتاقیا و قنق و یا گل گرم بری و در فو و بسته سوخته سائیده

نسخه کحل

بسیل آینه تیه و یا پشاک موش سوده و بیسل و یا مسدای مدید و یا خشت الحدید و یا آب انار ترش و یا انار ترش مع پوست و شحم و دانه کوفته آبش افشرد و بیسل نجیب  
 هاشم مرجم گرد و یا قاقاقیس یک جز و نمک اندرانی یک جز و زنجبیل عربی نیم جز و آب بکیر در آن شوق خیسانید و باشند شیان ساخته که ظفره و زعفران سفید و یا جرجی و یا شوق  
 و دو درم زنگار چار درم مثل عباس سوده و جوش و شام و یا نوشادر و یا روضن پیله و یا زنجرف غصنا چینی آینه تیه و یا شنب سیاهی و یا سخمه نیا در زرق خنات هر دو مساوی  
 و یا مرمان سرخ و یا شکر گند و یا اقلیمیا و سخمه نیا و زنجبیل سرخ و شکر مساوی در آب مخلول صیغ عربی شیان ساخته و یا مسرطان نهری سوخته و مثل او نمک سوخته  
 و یا مس سوخته و یا نظرون و یا و خان کندر و یا و خان مر و یا و خان میعه و یا و خان قحطان و یا این هر چهار و خان مساوی آینه تیه که محرب است و یا حلز بر سوخته و یا  
 نمک یا بیوس و زردی سفینه و یا تخم بلبله است و طلا می نرشد و قلع قدیس مس سوخته پنج سوسن ساخته بر ظفره در روز و شب چند بار و قطره آری که در آن کندر سوخته  
 ساعتی مگر که و باشد بر ظفره و کندر شیر زمان و کندر زنگار و کندر زنجبیل سرخ مخلول باب در روز و شب چند بار و کندر صبر کباب حل کرده برات هم سفید است و گویند که  
 شیان قلع قدیس ساخته غلیظ را نان بود و قلع آن از آهن حاجت نیفتد با جگر افضل علاج ناخته غلیظ قطع او با بن است بعد از تیه بدن از فصد و مسهل از استعمال اودیه  
 در آن عنای کثیر حاصل نمیشود و بیسل از قطع زیره و نمک خائیده آب می و در ششم چکانند بجزه بهتر سلکین سوزش زرده سفینه مرغ و روغن گل پشت چشم نهند و بعد  
 سه روز با سلیقون در روشنائی و غیره کشند آینه تیه و تسامعل گردد و اولوعی از ظفره و غریب است که با طمانه او از طرف تخمه زنگار و او از صلبیه می رود قطع او حدت  
 که از دست علاجهش باد و یه کندر و بقول شیخ آنچه قریب از آن فیکر کشت یعنی قطع است و محرب است که خرفن طرف چینی سبز گرفته غصنارت او در کندر بار یک سایه  
 روغن که در آینه تیه با هم بسایند و از میل گرفته ظفره را بخار مدها هر روز چند بار که ازین رقیق شده زائل گردد و الا شایع یک تو مع صغ عربی مس سوخته هر شش شیان ساخته  
 سوخته زنگار هر یک دو ماشه همین یک نیم ماشه ساخته در آب سیاه یا بادیان سرشته شیان سازد و در سایه چشک کرده استعمال نمایند و سوسا انیون از خرمی شایف قیصر نیز است

بسیاض یعنی سفیدی که بر سینه چشم افتد

و آن سه قسم است یکی رقیق در ظاهر قرصه و آنرا اسحاب و غمام و آنرا گویند و ببندی جاله نامند و دوم غلیظه غامز در مخرج قرصه و آنرا بیاض مطلقا و کل چشم خوانند  
 و ببندی چھولی گویند و سوم غلیظه ترازان و بانو باشد و آنرا ببندی ٹینٹ نامند و بعضی میان اثر و بیاض چنین فرق میکنند که اثر حادث میشود و قرصه از شور  
 قروح که در قشر ظاهر از قشر آن طبقه عارض شوند و بیاض پیدا میگردد از شور و قروح که در مخرج و قشر باطن آن طبقه عارض گردند با کجایه بسبب غلیظ ماده است  
 بواسطه وقوع خطا در علاج رم و یا انصباب ماده با عارضت شقیقه و صداع شدید و بجهت صورت قرصه و جدیری و اندک گفته اند که بیاض چشم سه قسم است یکی که بعد  
 قرصه قرصه ظاهر شود و بسبب طول الطباق پلک و انصباب فضول و دیه بوی آن دوم آنکه عقب از ظاهر گردد و اگرچه در اینجا قرصه باشد و این سبب معالجه بدو تا کم طبقات  
 و کثرت الطباق اندک است سوم آنکه عقب شقیقه و صداع موم ظاهر شود و بسبب الطباق چشم و سوز حرکت که چشم فضول آن بیرون اندازد و این مرض در صبیان  
 سهل البرست و در کهول عسر البر و بیاض که بعد از قرصه چشم و جدیری افتد زوال تسام نمی پذیرد و بهر آنکه اثر وضع انزال را نکل نمیشود و علاج بعد از آن  
 سبب موجب در بیاض رقیق اودیه جالی نخیفت مثل تو تیا و سرطان بحری و مس سوخته و پیکال کنجشک و شنج محرق و مر و اید و خاکستر صند و یا مسیران چینی و آنجونی  
 و وج خسته خرم سوخته و پشاک موش و مراره تمساح و زبل آن و شوق و نوشادر و شیر درخت طبر لعل آرنه و چکانیدن عصاره گل شقائق انفسدان  
 نیز بیاض رقیق را بالغ افغ است و کندر اعصاره قنطاریون و قیق بیسل در چشم کشیدن و پاشیدن سنگ بصری و شچام در بر زرم سوده و در چشم و همچنین چکانیدن  
 آب زنج مخلول در آب هر روز دوسه قطره و کندر لک در زرد الجوز و زرد و نبات و سرگین موش مساوی نرم سوده و بر سینه پاشیدن سفید که اکتال شیخ کوزن شیر صورت  
 یا شیر و برگ سرس ساخته و کندر ایخ درخت ابر بر کنه برنگ ساخته و همچنین ششم قورنی مخرج بروغن کغی ساخته و یا بیخ درخت بادخجان آب ساخته و یا کف دریا  
 آب ساخته و یا بیانات مساوی سوده هر واحد سفید است و گویند که نبات خانه زنبور و یا نمک اندرانی سوخته تنها یا مع مر و اید و یا شنب سیاهی و نمک سنگ مساوی  
 و یا نوشادر و عوض نمک آینه تیه و یا خون بازوی چرزه مرغ و یا مر جان سوخته از زروت شکر مساوی و یا پوست سفینه مدبر لعل و یا سرگین نبات و پوست سفینه  
 مکلس و شکر و غسل مساوی در چشم کشیدن محرب است و تقویع آمله مغلا بطنج محرب پلاشک است و کندر اکتال مخرج فرنگی حرف یا با نبات محرب برات است و می گویند که

امراضی علی بن علی سیندی کتب

در صفت خانها یافته شود کوفته بخیمه فرو رساختن درازا که میاض غریب الفسخ و از حیرات ثابت است و در شمال سایر گره های کمی که است با خفا شکر یا  
 در جرم صغیر فزایل کرده است مال که خطاوت با غسل شسته و یک کب خطاوت خشک نموده از آن شیاف ساخته میاض ابدان حکم خوردن نیز از حیرات ثابت است و در  
 کبوتر یا سگین خطاوت در شهر خام سوده و کله پوست بینه مرغ مکلس و نبات هر دو مساوی آرزوده صاحب و غیره است و فلفل شکر زرد را میزن یک خرد زرد نخود  
 و شکست جز و نیز سفید بود و قوی از آن که احتمال از زردت شکر طبرزد و زرد لاجورد و زرد زرد است میاض او را ابتدا از آن ساز و دیاعصانه بویان و بهار منغنی  
 مساوی با هم آنخیمه در ظرف سبی نموده احتمال نماید و آنگاه احتمال بجز شب تنها میاض مستحق میاض سخته میاض که لا بهوتی بریان شدید الفسخ است و  
 قوی تر از آن سگین خطاوت بشهر یا غسل در زبل سام برین است که صبح و شام احتمال نمایند و آنچه معتدل است شخ شخ حرق مع سرطان کبری و کیمیا است که بی است  
 و صاحب و روشمی نویسد که اگر سیرمایه شکر گوشه و آن کی شک خالص سوده احتمال نماید و ساعت قطع میاض کند و در غسل بانکه سندر دس بسیار  
 نافع است و در زرد لاجوردت شکر سرخ هر واحد یک جز بود و از آن برین جز و نیز سفید قوی است و شوره ای شخ درم نبات یک ماشه سائیده در چشم کشیدن  
 نافع میاض و کله است و احتمال شیاف آنرا در و در مرکب از سلطان کبری و قویای میندی و نبات سفید مساوی باریک سوده سفید است و یا زبل آنخسر و  
 پوره از آنی و نبات سفید پوست بخیمه که از آن بچه برین آمده باشد شسته مساوی باریک سائیده و بجز بخیمه زرد و سازند و اگر کوبند سرخ در زردن تیون  
 سائیده و صبح و شام احتمال نماید بر میاض اگر کوفته حاد شود و زائل گرداند و کله پوره از آنی یک جز غسل سه جز خوب با هم آنخیمه در چشم کشیدن مفید است و اگر  
 گویند که اکمال پنج کمانی کلان آب کیمیا سائیده درازا که میاض و کله در وقت بصحراب و از اسرار است و اگر آب بارگانی و بزرگ آگ پارچه سفید سفید بازرگ  
 در سایه خشک نمود و وقت حاجت از آن با چیه قوی آب تر کرده در چشم کشند نفع پرده چشم است و این در چشم کشیدن باریک سائیده که کله در چشم بزرگ آگ می کشند  
 بزرگ سوزن باریک و کله در کوفته بچسبند از بسیاری حل کرده یک من از آن در چشم کشیدن بر است میاض که بعد از طافه حیرات است و مغشوشه و اگر خشک و اگر خانی  
 و فضل آن برین انداخته میاض البه انکباب بر آب گرم بریان ساعتی بمیاید بعد چشم را بندد و چند روز این نوع عمل کند درازا که میاض متین مجرب است و کله نبات  
 بانکه خنایه و پسین خواهد احتمال آن ساختن نافع و از جمله او و کیمیا شوره و کله پوره از آنی است که احتمال بسیار و یا آنجن شکر مساوی و یا بل بسبب در ظرف مسی جوشانیده تا غلیظ  
 گردد و یا خاکستر کحلان و یا الفسوخ یا حیاط شکم خشک کرده سوده و یا زبل حران و یا کربت مخلوط با ج و کله و یا فسخ حرق سوده و یا در آب بزرگ عوج یا آب  
 شکان کحل کرده و یا قیشور سخته و یا سفید محقق و یا ساقه و یا المیز شوق محمول یا شک و یا کاسنی بری یا شیران یا گل آن یا عظام سرطان بود و خسته  
 و یا در مزاج مساوی سوده نیمه دیا استخوان سرطان شسته و مزاج حرق سوده و یا سیرمایه شکر گوشه بسبب شسته و شیر زمان حل کرده و یا عجم سیوس و یا صغیر تیون یا شکر عسره و یا  
 عصا و اما غلظت و یا زهر بکباب یا آب سوده و یا عروق صغیر و یا کله سنگ سوده و یا و عروق محمول و یا عصاره ترب یا قطر الیوم و یا شیر زمان شبل و نبات آنخیمه و  
 یا پوست اما شیرین سوده آب گرم آنخیمه و بود و بعد بصحرا بزرگ پنج چاره روز و یا پوست بینه مرغ و یا پوست سنگ از آن جز خشک کرده و نبات آنخیمه و کله صفا کرده و یا خون  
 خشک کرده سائیده و مزاج حرق و یا غلظت آنخیمه و یا در صلایه شمس رسته آن شیر زن و یک قطره سر کرده یک قطره غسل حل کرده و یا عصاره و یا سیرین و یا تیتیک بکلیک و حرق و  
 زبل لاجورد شکر مساوی و یا عصاره تمام ریگله با زرشک کرده سائیده و یا گل محموم و یا زرد حرق و یا غلظت بسبب یا عسل و یا طنجیر اطراف با فاد و بزرگ و یا حب لقتل لعل آنخیمه  
 و یا عصاره کوفت و یا کله و یا زهر خنجر و یا علاج و یا سندر دس و زهر بزرگ تصبب سنگ سوده نافع میاض است و بزرگ زهر از سهره زهره و قنده و کبک و کلب المار و کف و زهر  
 در ظرف نقره و ناه و سلطانه و یا زهر سامان سفید و کله از سهره کبک و در مزاج زهر نمانفته مساوی و اندکی شک سائیده سوده است و در بر میاض غلیظ و فرس و در و  
 مثل شخ و بوق و زهر شاد و زهر لرون و زهر گار بکار بر بند و کحل با سیرین برین باب مجرب با آنکلت و عبور و محمول کوفت است و شیاف آنخسر و شیاف میاض کلیم اصل آن  
 و در کف با طیس که در ظرف کله شست و زرد و مرکب و زرد حرق و زهر صغیر و کبر حقیق محمول و حب کلیم اصل آن و حب آن من زرد و زهری و شیاف بود و شیاف  
 قوی از آن و شیاف زهره رنگ و بود و بود و حرم و بود و جالیتوسی و شیاف کبکی و کحل القراطی و کحل صابون که از آن فاعلیات اندک یکیم شربت خان رسیده و کحل  
 اسطرخس و صطیفیقان و زهرناطیقون همه سوده است و همچنین احتمال القبان و سس سخته از زهر و شیاف ساخته و کله شیاف قرن ایل شیاف تا قیاد و اگر گل کاسنی است





امراض عین علاج سفیدی که بر سیاگی چشم

در طرف بگیند نمیدکلی مجرب در قطع بیاض است چون در چشم مجرب و گلاب یا شیر زمان یا شیر خود در مبر و تنها با آب تصفیه رکنند و این را از آن خلقت بصیرت و  
و چرب و معتدل کنند و این پوشیده باید داشت که از اسرارست کسی که بول گوشت خروس و خون پاره بگردید و با هم آینه بچوشانند تا غلیظ گردد و در آن آب  
نماید درازا البیاض مجرب و از زخارست و گیلانی می نویسند که در بیاض فزین معالج از تنقیه بدن بدانچه ملائم او باشد و تعدیل مزاج بعد از آن در طرفین  
مع کجین نماید و ادویه قوی الاسخان مشار و شانی و شیاف اصغر چشم کشند و این کل نافع بیاض است و وارید است مجری سرسبز عطر اسسای که گفته بود  
بخت بیاض باشد لا سیما بعد خروج از جام باید که بسینک بزبان دروزه دارد و ایضا بگویند و دم زرد البورق شکر بر واحد بگرد که گفته بخت بیاض باشد و اگر کراچ  
چوژی سبز طبرم سفیدی بچای مرغ پوست بضمض مرغ و وارید با سفید امیران جنی هر واحد کشتال زرد چوبه باشد که کراچ آتا تکر روز در کمال آب بسیارند و بعد  
مر و اریدانه لخته تا روز با برک سرس حمل کنند من بعد ادویه دیگر داخل کرد و دیگر زخارست عمل نمایند و هر روز دو دفعه چشم کشند و وقت شب برگ سرس چوشانند  
بر بند بیاض کل چشم که از چیک باشد بفضل آبی بر طرف شود و صابون کراتی که چهار دم نکال پوری یکدم پارچه سوخته قدری در روغن سرسخت دو پارچه  
حل نموده اند که چشم کشیدن جهت کل چشم و سبب حمل محمد سمیع خان است و گویند که اگر زرد البورق را بر سرسبز سوسمار نبات سفید سوسونیا مسای و بار یک سایید  
بک طل آبیکه امیران و ج هر یک دم در آن چوشانید باشد تا برع رسیده باشد زخارست و در کربسایند و چون آب کور چار تبه برشته خشک نمایند و از آن  
بیرون کرده استعمال نمایند یا در وقتی روزان که در چند که صاحب ملت تاپوس باشد حکیم عابد سرمنندی در شرح اسباب نوشته که این روش شریف و عمل نافع است  
و اگر بیاض آلودی باشد یا میران اشق و مرصاف و سرسبز سوسمار اجزای مسای نرم سوخته استعمال نمایند بدایت آنجا که از ادویه کجلیه فایده نشود و یا از استعمال  
ادویه حاده بسبب حرارت خوف انجذاب یا ده بسوی چشم باشد اول تنقیه بسوسونیا بجم حساب یا بر و شیار نمایند و بعد از آن ادویه مذکوره بعمل آورند و اگر بیاض سرخی چشم  
و در باشد اول بفضله و تنقیه نمایند و بعد رفع سرخی و ذوال ادویه صیغف این ادویه قوی استعمال کنند تا مقصود بلا خوف حضرت حاصل شود و در تقلیل غذا کنند و در استعمال  
دوای حاد و معتدل مزاج چشم پر از زنده تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت مهاجرت ضرورت ادویه تبرک علاج نگردد و اگر احیاناً در چشم از استعمال ادویه مذکوره سرخی یا در حد  
شود چند روز معالجه ترک نماید و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعاده علاج کنند و ایضا بیاض که بعد از قرحه افتد در علاج او تعصم تام قرحه توقف ضرورت  
و بعد از آنکه زمانه صحت قرحه بچید گردد و خرم صغیر و غیره استعمال کنند و بعد از آن خرم کبیر و دیگر ادویه قوی بعمل آرند که باعث قلع بیاض حادث عقب قرحه و اثر آن گردد  
ولیکن توقع از الاز قرحه تمامه نباید داشت و چنین توقع از الاز قرحه می رود و اما سائر بیاض که بدون قرحه حادث گردد با کلید زائل میگردد و کذا هر بیاض که بسبب  
فاحل او موجود باشد درین وقت علاج بیاض سودمند نمیشود مثلاً صراع و شقیقه مادامیکه مستکن باشد درازا البیاضی که بسبب آن پیدا شود توقع نباید داشت  
بلکه اول بقطع سبب زوال و دستمال او و استعمال قوائین اگر استفراغ و پر پیروز از زنده بعد زوال سبب علاج بیاض کنند و بدینکه لازم است که وقت  
استعمال او اول بجام روند و بر آب گرم چشم بچشند و یا بر بخار آب گرم انگباب کنند و چشم بر آن کشاده دارند بدون حمام تاروی سرخ شود و عرق آید آنگاه دو  
در چشم استعمال نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرسبز خطاف کف کبیر و خون آن در طرفی کشند بر آن یک کف کبیر تخم حله از با بونه و اکلیل الملک هر یک یک کف  
و برگ سداب تازه یک کف کبیر انداخته آب داخل کنند و سرسبز است بر آتش گذارند تا جوش آید قرحه آورده بخار آن بچشم رسانند و بعد از آن بچشم مسسل بگردند  
ادویه استعمال نمایند در قطع بیاض نفع بلخ بنشد و اگر غضار جنی تحرق بمسول در ادویه بیاض اضافه کنند و با کبیر بوده یا آب تنقیح آن صاف نموده در کمال آب  
آزمینند و یام وارید داخل کنند فعل آنرا قوی گردد و کذا لک شیافات مذکوره در آب ج یا آب محلول نکند رانی که اخته در حمام استعمال کردن مقوی اثر است و باید که  
اگر دوز در باشد بعد استعمال او چشمه غیر محکم بر بندند و اگر کل باشد بستن چشم نشاید و آنجا که در بیاض هیچ علاج سودمند بود و یا اثر قرحه باقی ماند ادویه بصفیه  
در قانون و ذخیره و غیره مذکور است برای تغییر رنگ و مشابه لون حد و رفع قرحه منظر بکار برند و گاهی از کثرت بکار در حد قرحه صبیان بیاض افتد و علاج  
بصفیه آب جنب المثلث بر وجه و اجفان و استعمال ادویه خفیه مذکوره نمایند و از آنکه در و انزروت و صبر و دم الاخرین سرسره و اقلیمای فصفیه مسای  
گفته بود و در آب خالص شیان ساخته استعمال کنند

ذکر او و پیه هر که که نافع بیاض و سبیل و ظفر و غیره است برود و حصر کم بیاض و سبیل و ناخن و وجه و معد و جرب و سلاق را نافع است که بری  
مغسول در پوست بلبل که در زیر بغل زرد چوب هر که بچرخد و در فضل ما میران هر یک سه درم نمک هندی یک درم کوفته سنجید بستی روتور  
آب غوره پرورند و در سایه خشک کنند و دیگر سائیده استعمال کنند برود و اسود که در معد را باز دارد و بیاض برود و سرکه تو تیا می مغسول هر یک  
دوازده درم هر دو را در نمانفته دو درم ساق هندی یک درم زعفران نیم درم زرشک شامبشت درم مشک کا فوری هر یک انکی صلا یه کرده استعمال نماید  
حب الجوز برای دفع بچه و جاله و آب روان و خارش و سستی چشم سنگ بصری بچسبند بر این هر یک یک دام بلبله سیاه مغز تخم نیم تخم نرمی  
هر یک سه ماشه نیله تھو تخم بر این مغز تخم بلبله رسوت کف دریا سمندر بچیل و هسه فرنگ زعفران هر یک دو ماشه نبات شش ماشه بلبله و پیه راسائیده  
در کباب کشی با نر روز حل کنند و حب استه کباب در نذوق حاجت در آب سائیده اندر چشم کشند حب برای گل چشم از بیاض حکیم اجمل بلبله سیاه  
پلاس با نر مغز تخم لاهوری صندل سرخ مساوی آب بار یک سائیده حب ساخته در چشم کشند حصر کم کبیر محرب و قلع بیاض قوی پوست  
بغیر در بر گردنی کشته خاکسترد و مروارید شنج کف دریا سرکه بر سر سار و پنچ اقلیمیای انقد اقلیمیای ذریه شاد رخ نسید خاکستر بازوی کرس هر یک  
یک درم المسن پنج جزو شرفوق یعنی پس افکنده به بنی نیم حشر و کوفته بجز بیخته سبیل در چشم کشند بازو در ساخته رفاده چشم بندند حصر کم  
و حصر کم معسل پوست بیضه مدبر بار یک بسا ایند خواه تنها خواه با نسکه بیخته استعمال نمایند اگر پوست نکور را با غسل آمیخته در چشم کشند  
حرم معسل مانند و طریق بد پیر پوست بیضه نیست که آنرا در آب شیرین تر نمایند در آفتاب نهند و از غبار پوشیده دارند و چون آفتاب غرق شود  
تبدیل سازند و آب است که می شویند و پوست بار یک که از اندرون آن جدا گردد و در در کنند و آب دیگر نیکه و دهن طرف بسته تا غبار نرسد بدست  
اول بردند تا آب کند و شود پس بشویند و بتدریج همین چشم تکرار عمل نمایند تا آنکه آب از کده شدن باز ماند و پوست بار یک از قشور جدا گردد پس  
بکار برند و اگر پوست بیضه که از آن بجز بر آید و باشد بکینه قوی الاثر خواهد بود و و آئیکه بیاض و سبیل و ناخن را برود در فضل نمک لاهوری شب  
آنگونه تخم سرس هر پنج او و پیه مساوی گرفته در ظرف کاشی بچوب نیب بسایند تا چون غبار شود و هر صبح یک روز در میان یک میل در چشم کشند  
ذره در مادی جرب و سبیل و معد را نافع باشد ما میران چینی یک درم تو تیا می کرانی پرورده شنج سوخته پرورده تو بال مس مغسول سرکه اصغری  
پرورده هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند فرورده هندی که برای دفع سبیل و بیاض مکرر بچیل آمده مغز خسته کهرنی یک عدد  
تخم سرس یک عدد نمک لاهوری یک ماشه آنبلدی مقررده ماشه قرفل دو عدد و شور کوشلی یک ماشه بار یک سائید صبح در در نمایند  
و اگر بوزند سرور استعمال کنند بهتر باشد شیا ف اسود که برای قطع ناخن و دفع بیاض معمول است سرکه زنگار شاد رخ هر یک یک درم  
اقلیمیای دو درم اشق سبکبج در فضل هر دو حد نیم درم اشق و سبکبج را در شراب کمنه حل کنند و باقی او و پیه کوفته بیخته آن بسر کشند و شیا ف  
ساخته در چشم کشند نوع دیگر که هم با کتال چشم و هم بطلای حوالی آن بکار آید چون کتال نمایند ظفر و بیاض و بقیه ماده رده که از قطع  
نماید و چون طلا نمایند سیلان و معد و الصباب او اور اناض آید و جرب است شب یامانی یک دام عالمگیری که چهارده ماشه میشود رسوت نیم درم  
افیون سه ماشه سفیده کاشغری تو تیا می سبز پوست عاقر قره هر یک یک ماشه آب صلا یه کرده شیا ف سازند وقت حاجت سائید  
بکار برند شیا ف که برای ظفر و بیاض و وضعه بصر محرب مستند گل گنجه غنچه با سمین مغز تخم کهرنی تخم سرس کونیل نرم کاین  
کونیل نیم قفل گرد و هر واحد صد عدد شور و قلمی شش ماشه سرمد گل دیگران کنند هر یک یک تویه در فضل پنج عدد کوفته اول در شیر  
بجنگر و کهرل نمایند روز دوم در آب لیمون روز سوم در کباب پس شیا ف بسته نگ دارند و سائیده در چشم کشند شیا ف  
احمر حا و که بیاض و سبیل و ظفر و سلاق را نافع است شاد رخ عدسی مغسول شش درم صمغ عربی پنجدرم مس سوخته زاج سوخته  
هر یک دو درم افیون صبر سقو طری هر یک نیم درم زنگار دو نیم درم زعفران هر یک یک نیم دانگ کوفته بجز بیخته شیا ف سازند

شیاف زنگار معمول در سبل و بیاض زنگار کف در یا شب یمانی بریان کثیر اسسادی یکپاس آب لیمو سخی نمایند و شیاف ساخته در چشم کشند شیاف پچولی جهت پچولی و جاله و ناخنه مجرب نکس ماه پوری یکدوم قنقل کلاده دارم و سبب سیاه هر یک پنج عدد افیون یک سرخ خرد و سوخته یکدوم پچولینی سفید یک کاشه کافور یکدوم سینی چهار سرخ کوه کچی سفید پنج عدد ازل کوه کچی را در دست دور کرده سوخته مثل اشک نمایند و هر دو پیرا در ظرف آهنی ادرست میچوب نیم که در آن غلوس نشانده باشند آب لیمون کحل کنند پس شیاف ساخته گندم ازند و آب لیمو یا آب پسته دوده اندرون چشم بکشند و بالا آن طلا نمایند شیاف اشک که جرب و سبل در چشم کحل چشم شیاف حکیم شریف خان است زنگار سه دم اقلیمیای افند اشق کفغ عربی سفید که از زیر هر یک دو درم آب سرد آب بستر شد و شیاف سازند شیاف عجیب برای جرب و بیاض و ظفره و سبل نافع نوشاد نیم مشقال بورق کف در یا هر یک یکدوم اشق یک مشقال زرنج سرخ دو درم زنگار سه دم قنقل طار شبد دم اشق را با آب سرد حل کرده و دیگر او پش غبار سوخته آینه شیاف سازند و در سایه خشک کنند شیاف که بیاض غلیظ برود و با صره ریاری در باز بیاض حکیم و اصل خان کبکینج اشق زرد و چوب هر یک یک خرد کف در یا نکس ماه پوری هر یک دو جزو زنگار ربع جزو همه را خوب صلائی نموده آب بادیان خمیر کرده شیاف مثل جو سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت آب سائیده میل در چشم کشند کحل پاسبان که برای کحل چشم بار ما آرموده و بهزار نافع نمود گل کفد چا صدد عدول جنبیلی چا صدد عدول فضل کرده چا صدد عدول شب یمانی بریان دو دام پنجه خوب با یک کحل نموده در چشم کشند کحل انصاطی جهت رفع بیاض بیجیل است و در اندک زمان قطع میکند شیشنه سبز محرق مغسول دو درم دونه آینه کف در یا هر یک یکدوم کحل ساند کحل قنقل نافع بیاض و سبل و ظفره و در یکدوم که در چشم و شبکوی لفظل که در کاشه در زهره گاو یا بز تر کرده و خشک نموده آینه پدی هموزن آن آب لیمو تر کرده و خشک ساخته سنگ بصری گرم نموده آب لیمو چهار بار سرد کرده و شتر تخم کهرنی غنچه پاسبان هر یک نیم درم بار یک سائیده بکار بند کحل صابون که از حافظ عنایت الدب حکیم شریف خان رسیده و جهت بیاض و نزول آب خمر بر کرده اند صابون پنجاهم نیاید تخته رال هر یک سه و نیم ماشه صابون را از کار و بار یک ریخته ریزه کرده در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود بعد از آن تخته رال انداخته از دست آهنی حل کنند و زیر آن آتش تیز نمایند تا که رنگ او سیاه شود بعد از آن فرو آورده گاو یا بز تر کرده و خشک نموده وقت حاجت مثل آن خشک نشانی کفد گرفته در صدف قدری آب ناخته و در او خوب حل کنند و در چشم کشند بعد سه روز باز استعمال نمایند کحل مجرب حکیم و کادال در خان بجهت سبل و بیاض شادخ مغسول دو درم پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنجم درم قنقل سفید دو درم نوشاد یکدوم تیار ساخته در چشم کشند کحل مجرب حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض من سوخته شادخ مغسول هر یک پنج ماشه اقلیمیای فند دو ماشه زنگار صبر لوزی است هر یک یک کاشه قنقل که در لفظل زعفران هر یک نیم ماشه کوفته پنجه سره سائیده در چشم کشند کحل مجرب برای سبل و بیاض و غیره و تو تیبای قلم باو سیر یا سیران از زرد سفید و تو تیبای بازونی هر یک یکدوم قنقل سیاه بهشت عدد و مشک خالص یک ماشه زرد چوب که در زعفران نیم توله یا برابر زرد چوب بهر دو شتر ک تیار سازند کحل برای اکثر بیماریها چشم چون بیاض و ظفره و سبل و صحت بصرد و مده جرب در عمل پوست هلیله زرد پوست هلیله آلمه هر دو نیم طل در دو سه طل آب سیرین یک شانزده تر کنند و آب صمان گرفته جهت بقدر نیم پاویک صدوست بار که اخته در آب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام ماند از این سار سازند و در چوب نسیب نمایند و خوردن قنقل سفید گرفته از آن سار و چوب بار یک بسایند تا آنکه رنگ شور و سیاه گز در چشم کحل نموده با کاجل است سبل و بیاض و تقویت بصرد و کرم امراض چشم بسیار نافع است اما سیران یک ماشه قنقل یک ماشه در یا و آثار شیر چوشانند و در سایه خشک نمایند سنگ بصره سره سفید و دومی زرد چوب کلاب هر یک یک کاشه شتر تخم کهرنی کونیل انار و سبل کاین هر یک چند را با یک سائیده در روغن بادو گاو نیم در روغن خمر نیز بعد از آن بر باره سرخ مالیده فیتیه ساخته چرخ روشن نموده کاجل در ظرف چینی خام بگیرند و بعد یک روز در چشم کشند

بازن علی



سودمند است و کذا که از فضل و ثلث درم پوست امیده زردیم درم اقلیمیاضی فیضی از بدالجهر هر یک یکدرم شادنج مغسول سرکه صفصافی نیز یکدینیم درم باریک  
 سائید جبر پخته یک طسوج تر فضل سحوق رانی اصل کرده مجموع راسخ بلخ نموده بخیمه کتال نمایند و اگر طبیعت مقتضی حاجت قوی باشد قصد قیفال نماید  
 و بولس گفته که بعد قصد و تلین طبیعت شد آب ششک اقلیمیاضی فیضی صمغ عربی مساوی گرفته پیخته در چشم زور نمایند و بر فاده حکم بربندند آنکه طول

بنور عین

بره که بر قرنیه افتد سفید باشد و آنچه بر چشمه حادث گردد و اگر حدوت بهره از صفرا یا از خون صفراوی بود و علامتش نهید و ضربان سرخ سفیدی هم و کثرت اشک است  
 پس اگر ماده اندک و شیرین باشد و هیچ که در او اگر ماده بسیار و رقیق و حاد و حریص یا بوقری باشد ضربان در او شدت بود و خطر اکثر و امین المرد و گفته که بهره در قرینه  
 از هر ماده عارض میگردد و شناخته میشود ماده آن از رنگ و وجه و اعراض مخصوصه آن حسب یاقتی و کمی کثرت و قلت و اوقات و وضع حصول آن بهره که در چشم  
 ظاهری از قشور را بعد قرینه باشد معانی سیاه مینماید و با در داندک بود و این سالم تر است اگر مجازی نقیه نباشد و آنچه در شترت افتد سفید و شدیدا لاج روح رود  
 میباشد و آنکه در قشورانی بود و غرور و سفیدی و سیاهی و وجه و در اوست متنوسا باشد یا بجمه بهره که مقابل نقیه باشد در چشمی که بود روی است بعد از مال منع  
 بصارت میگردد بخلاف آنکه مجازی نقیه باشد که تروی مانع بصارت نمیشود و گویند که فرق میان ابتدای بهره و ابتدای قرحه آنست که بهره بهینتی برمی آید  
 که بافتنه سرخ است رنگ قرص در ابتدا سفید میباشد و این مرض مطلقا مخوف است خصوص که با وجه شدیدا باشد علاج بزودی قصد قیفال کنند و الا  
 حجامت باشد تا نمایند و سهولت صفر دهند و از غذا بفرورات باره متخذه از ماست که در او اسفناخ و خرفه و خیار که در انقصار روزند و تقطیفه و مزاج مشکین و ج  
 باشا سیدن اشربند و مثل شیر و تخم کاه و شیر و تخم خرفه یا شربت شیشا یا شربت عنب یا شربت نیلوفر نمایند و بعد قصد شیباب ایضی شیر ختران عمل نموده  
 و بر باره پنبه که در او جرم کزاند یا لعاب بزرقطونا و گلرنگ آب برگ کشنیر خوب مزوج نموده در چشم چکانند و یا خرفه بان تر نموده و بر چشم کزاند آنکه هیچ مشکین باید  
 و اگر وجه شدیدا باشد قدری آبوت باشد تا فیون زخمران محلول آب کاه بو تاز و بر چشم طلا کردن باکی نیست بعد شیر ختران در چشم و شد و بعد از آن لعاب بزرقطونا  
 و لعاب بدهانه در چشم چکانند و قطور محمول از جرم ششتر و بهر ماده و از زروت که در قروح باید لازم گیرند هر گاه در دو مساکین شود و بشویند و بوضع شروع کند در در ملک یا شیر ختر  
 و یا شیباب ایضی شیر ختر حل کرده استعمال نمایند و هر گاه بهره منفر گردد و دریم خارج شود و علاج قروح بر داند و بعضی گویند که بعد قصد و اسهال و استعمال  
 شیباب ایضی با سفیدی بوضع مرغ یا شیر ختران شیباب در روی بکار برند و گاهی ادویه مخدره وقت شدت استعمال می نمایند و اگر ششک نکرده در روی  
 شادنج بران باشند و چون نفع دهد و انفعالی بهره بطول انجامد شیباب مغز شیر ختران حل کرده در چشم چکانند و بقول شیخ در بهره بعد قصد خون  
 که بر تریه یا ششکین چکانند و سفیدی بوضع بسکه در روغن گل حل کرده بصورت کوده در چشم نهند شیر که در آن تخم موم تر کرده باشند و شیباب بار در چشم چکانند  
 یا بجمه تدریس این مرض از باب بد قروح از تقلیل غذا و جذب ماده باطل بقصد و سهولت اخذ کنند و در ابتدا روایات بکار برند در انتها شیباب ایضی که در  
 و در انخطا شیباب احمر لین چشم کشند و اگر موم سرخ عارض گردد علاج آن نمایند و همیشه المده و امین المرد و گویند که علاج بنور در ابتدا مثل علاج قروح  
 از قصد و اسهال و تغذیل مزاج و تقویت چشم با دویه مبرده مانع فضول مخدر مسکن و جع نمایند و اگر در داندک باشد در ابتدا شیباب ایضی و ذرور ملک یا  
 استعمال کنند و در انتها ملک یا تنها بهرست و یا شیباب ایضی کنند و در انخطا شیباب احمر لین اگر مدت دراز گردد و تحلیل باید روش نماید استعمال نمایند  
 و حکیم علی در شرح قانون می نویسد که از اسباب این بعد تشویه بدن و سرخ بنور از انقضای حدت و اصلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و اصلاح اوجی که  
 در روی تخیر حدت نامد و اغذیه نلفه درین باب بهرست ترک لوم اولی بعد از آن ادویه مخرج ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا ادویه سخته استعمال نمایند که در مخففات  
 انقصار کنند و سدهم نباشند و اندک شیباب ایضی و مانند آن چنانکه نیست خاصه فیونی و بهرست مخففات درین وقت تو تیا و سرکه مغسول و گل شاموس و مانند آن  
 و گاهی تو تیا یا مغسول اصافه میکنند و ادویه آب حلیه یا شیر زمان یا شیر ختر استعمال نمایند و گاهی وقت شدت در دو در ابتدا بر شیر تنها انقصار  
 و هر گاه این بنور فرس شود از استعمال محلات مثل شیباب احمر لین پس صاف و روشنا یا بلکه سبکینج چاره نباشد و هر گاه قرحه شود علاج قروح نماید

کون المده

گاهی بریم زیر قرنیه در عقی او دیاد قریب او محسوس شود پس موضع قرنیه مشایخ شکل نظر نماید و اگر با ناکل باشد آنرا قاقه یا ریا ناسه و سببش و قوح قرص یا شیره است  
در قرنیه که منفر نشود و دریم بند بماند یا حدوث رند شدید یا صلیح قوی که فصد آن بسوی این موضع انصباب یا مستحیل بریم کرد و گاهی این به موضع قلیل  
از قرنیه دیگر در و گاهی موضع کثیر از آن اخذ کند بعدی که بر همه سپاهی چشم مستهل گردد و این دی ترست علاج بعد تشفیة بدن و مانع بهر تفسیح و تحلیل با استعمال حمید  
باب حلیه ایل الملک یا بونه ساعت بساعت و آتجام و احکباب پردازند و لصاب علیه تخم کتان فقط یا ذرور صفره در آن یا در شیر زخم حل کرده در چشم بچکانند  
و ایکن ریخه و زعفران نیم جزو بار یک ساییده باب حلیه حل کرده چکانند و چکانند در شب یا در صبح با آب حلیه حل است بعد بجهت تشفیة بدن و مانع بهر تفسیح و تحلیل  
یا القیمیای فصد بار یک ساییده و چشم پر و آگند و شبان ردی بنشیند جبری استعمال نمایند و هرگاه تحلیل نشود در انفجار در رنگ گردن سببش و قوح در  
آب حلیه استعمال نمایند و اگرده از شیره و قرح باشد که حال و ذرور تشفیة فی فصد بعد آنرا در و اگر تحلیل نگردد و وضع هم نیاید و مانع بهر تفسیح و تحلیل در چشم بچکانند  
و بعد از آن علاج قروح چشم جوع نمایند و بقول فولس مثل شراب عسل آب حلیه شبان کنند و زعفران علاج کنند و یا با حلیه الملک و لصاب بزرگان  
و ترب مطبوخ و فصد دهند اگر مانع نباشد و نقای او مثل شبان مرو شایه و کنگره و اگر بنور قرحه نشده باشد شبان از قاقه پس زعفران هر واحد یک قوی نیم گرم در  
عسل یک رطل ساخته استعمال نمایند و ایضا گدای و مقناطیس که در نظره گذشت و وای طلیح شاموس که در نقافات مذکور شد بعل آنند و چالینوس که در  
بعد فصد و شبان احمد لکن پس فرور صفر کبیر و شبان احمد لکن با لیتون و غزیری مانند آن استعمال نمایند تا استعمال او بیه بتدریج باشد و  
گفته اند که از حلیه او آنست که اول تشفیة بدن مبر نمایند و اصلاح غذا و تکلیف و تقبیل او کنند و بر ضرورتا فصد ما روز مذکور خون ضعف قوت نباشد آنچه  
ماطع مواد چشم باشد مثل صبر و قوم و شراب بخورند اگر از روبر و کثرت حرارت مانع نباشد بعد از آن اکثر حجام و احکباب بر سجا آب گرم نمایند و صفا که  
در آن مطلقات جو شانیده باشند بعد او و بیه ضعیف محله طلیح و قرحه مسخه موم قرنیه که ضعف و شدید است تخمین نباشد استعمال کنند و این چنین او بیه جا  
و متع میباشند آب حلیه لعاب و آب گلیم الملک و سلافة کرب هر واحد و عسل شکر کجا بر نرند و که العباب تخم کتان شراب عسل و اگر با قرحه باشد شبان مرکب از  
انزروت و کن دریا شبان ابض کندری یا شبان ابض انزروتی و ملک یا اسود مندرست ایضا اگر کند و مروز زعفران شوق و چند بیه شبان ساخته  
باب حلیه فید بود و که الک شبان احمد لکن ایضا مروز زعفران صبر کله و قوی بوده و شراب عسل نیم رطل ایچین هر روز دو سه با استعمال نمایند که بری ققطار یا  
نیز فید است با بیه تشفیة بدن و الخ نام لحم و گاهی محتاج بمثل سکنج و قرفیون مسکود و اگر با کنگره باشد چکانند شربانیت نافع بود زیرا که در آن حلیه  
و تلین مع تشکین و حج الفصاح است اول تنها استعمال کنند و بعد از آن باب حلیه لعاب بزرگان مانند آن تقویت دهند و چشم بچکانند و بلیح بلیح باشد در  
اکثر احوال نافع است و کما فوج نهی شراب بخته و کذا مغز آن طلیح و شراب کنگره برای کنگره تحت عین مجرب بودی است و ضمنا و برگ مزخوش نفسان یا کبیر که آینه و یا  
پوست بچ نری تخم آن صبر کبیر که آرد با قلاص آرد حلیه مساوی قوم سوخته و خردل هر واحد و عسل آینه و یا برگ فلفل الهامی شکر آن کون بری مضمون غرقت و عسل  
آینه و بچ فاشن زیت خون و شراب قسطرین شراب مطبوخ و بچ انجودان زیت بچ بلوس بزردی بیه آینه و زوفای خشک تنایا مطبوخ بزیوت و بیه زاید غیر  
و این سون لعاب هرن صاف و فاسیاس کند بر بوم و سدر و سوس زیره خالیده بزیوت و عسل آینه و سماق و صعب از زیره و مغز جوز و عسل از روق  
و خردل و کرسنه و خون کبوتر و خون شغنین و قرشیساو و مراب ترب و سنبلین عسل یا سکه سرشته هر واحد نافع کنگره تحت عین است و بعضی اطبا گفته اند  
که اول با استفراغ از ایارج ابتدا کنند بعد به مویزج و عاقره قرحه نمایند و بزرگ کنگره الکحال کنند و یا از ذرور زنگه در آب با دیان سرشته شبان  
ساخته در آب با دیان بوده و چشم کشند و صاخر و خیر می نویسند که اگر این علاجها زائل نشود و علاج طرفه کنند اگر کفایت نکند او یکدیگر در زوال الهام یا کبیر

قروح عین

با آنکه قرحه چشم در اکثر از اخلاط حاده محرقه لاذخه پیدا میشود و یا انصر بر صدمه و سوس سوزن و خا و چیزی بر سر و در دستک مانده آنرا سوز علاج و شکر بود

و وضع روان قبل تنقیه استعمال کمال خارده در امراض با سبب نیرافته و آن بحسب نعل کوفه در طمور و غرور و اجزای کان هفت نوع نوشته اند چهار از آن سطح قشریه است  
که چنانچه قروح و بعضی مستندین خشونت گویند نخستین قرحه شبیه بدخان در رنگ که بر سیاهی چشم منتهی باشد و جای بسیار از آن در گرد و کمر  
خف نامند و گاهی تمام گرد و یونی از اخیس خوانند یعنی خلالت یا غبار و دوم قدری عمیق تر از آن شدید البیاض و صغیر الحجم و آن مسطحی است  
و خام است و گاهی این نیز تمام خوانند و بیونی یا نفاقیون گویند یعنی ابرو سوم بر اکلیل سیاهی چشم افتد و قدری از بیاض ملتهب در گرد و پس بر قدری  
بر حدت بود و شدید نماید و آنچه بر ملتهب باشد سرخ بود و این اکامیلی و بیونی از غیوم گویند یعنی صاحب رنگ غرور این قرحه بیشتر از نوع دوم است و چهارم  
مسطحی با حتراتی است و صوفی نیز نامند و بیونانی حقیقا و باو ابقو میانی حتراتی و استوای یعنی شصید گویند و این بظاهر حدت مثل صوف غیر و پنبه باشد و ذات  
مردود شصید بود و غرور این کمتر از دوم و سوم است و سه از آن غار بود نوع اول آنرا بیونانی بو تو یون گویند یعنی عمیق و نیز بو تو یون یعنی جب نامند و آن  
فرطه عین تنقیه مستند بیونانی اللوان مائل بسرخ بقدر جا و در دست و گاهی بیونانی قولو مایینی خا فر نامند و بسیاری نیز گویند و عمق آن قلیل تر بود و جای  
وسیع تر گرد و چنانکه بود و ثالثا کثرت را بیونانی ابقو مایینی حتراتی خوانند و آن قرحه عمیق فی و سخ و ذات شکر کشیده بار طوبت بسیار حدت شدید باشد  
تنقیح آن سطحی طریقیان طوبت چشم است با چکله قروح حادث در قشریه یا ختیب مد یا بجز شور و با سبب ضربه حادث میشود و بیشتر بعد از قرحه داخل بود و بسوی  
خارج منخرن شود و گاهی بالکس باشد و نشان قرحه در غلظه شدت در دو ضربان و خشک شدت اشک بود پس اگر قرحه در ملتهب باشد بر سفیدی چشم نقطه سرخ که حمر آن  
بر حمرت سائر از غالب باشد ظاهر شود و این سالمترین قرحه است اگر ماند که در باشد و آنچه از قرحه درین طبقه ظاهر بود آنرا دمیله نامند و آنچه غیر ظاهر باشد قرحه  
گویند و اگر طبقه قشریه در سیاهی چشم نقطه سفید پیدا کرد و اگر در طبقه عنبیه حادث شود در برابر حدت نقطه سرخ منتهج به گهای سرخ ظهور نماید و این بدترین قسم  
قرحه بود گاهی قشریه را می کشاند و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد بجز فرو شد چیزی از آنرا قرحه محسوس نگردد و اگر بجز جوشش ده و شکافتن طبقات و هر گاه در سقم  
بر فاده یافته شود در در سختی ضربان قوی دلالت کند و اگر در دیامتر یا قریبی باشد عوارض گور و خفیت تر بود و اگر سرخ آید در بسیار خفیف باشد و اگر  
قروح است که ظاهر و در ملتهب باشد و الم واقع و در محد در آن اندک انطباق پلک ممکن بود و دردی آنکه بعکس این باشد و از آن بدتر آنچه بر قشریه اسفل ناظر باشد  
جهت آنکه نتوبسوی این موضع سریعتر است و بدترین هیچ قرحه است که بر حدت مقابل ناظر باشد جهت آنکه این بصراحی پوشانده گویند که نوعی از قرحه غیر است  
که ذات العروق نامند و آن مخصوص موضع معین است و در هر موضع چشم که حادث شود نقطه محیط با شعبه های عروق کثیر است مثل شبکه طاهر گردد و اکثر  
طبقات را در گرد و بعد از آن شبکه بود و چشم از آن نجات حاصل نشود و بسوی وسیله انتقال می نماید علاج بسرعت فصد سر و کند و در هر هفتد کمتر از آن قدری جو  
گرفته باشند و گاهی در آن حاجت بجمامت تخا و ارسال علق افتد و تنقیه بسبب صفر و حب البلیه یا یا بالاقوا که یا طبعوخ فواکه یا بطبعوخ هلیله یا قنوع آن و حقیقت نمایند  
و اما الجبر صغیر است و تبرید مدهند و اگر با سهر و شدت ضربان باشد شربت خنکشانس بدهند و در طبیب باغ با دمان مرطبه نمایند و اگر با حرارت فوج و سرخی چشم  
و گرمی سر و وجه باشد غلظت شسته ترنجبین استعمال کنند و اگر گوشت و شراب پهنیزند و قبول بارده بخورند و قبول شیخ عمده درین باب تنقیه را است به سفرا  
جای بسوی اسفل از جهت جماعت سابقین در آن نفع کثیر دارد و فصد صافن بسبب اطرائت و مالیدن آن نیز مفید است و در هر چهار روز بجز حاجت حصول حاجت  
از ملطبوخات و قنوعات دامت اسهال نمایند و اگر با آن بد باشد اول علاج رد به سفرا غ مذکور در رند کار کنند و باد و یکجام میان تسکین وجع و اندمال  
قرحه باشد مثل شیاف نشاسته و گندمی سفید باقی و قشریه شیر زنان در چشم و اگر با آن سیلان خلط باشد چیزی که در آن قوت مانع باشد خلط سازند با چکله بعد  
شیر زنان در چشم چکاند و شیاف بیض و سفیدی بیض مرغ یا در شیر زنان حل کرده قطره کنند و پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و در  
مخدره چشم طلا کنند و در وایکه در آن لذع باشد از چشم دور دارند و او پیکه در غایت بعد از لذع باشد مثل تو تیا می سنسول و صبر و در مانند آن اختیار نما  
داد و یقینا بضمه بریشانی نهاد کنند پس اگر در تسکین یا با امید تحمیل ماده بود و الا دلیل اجتماع ماده و بدیه صورت منضجات مثل عاج بجمه کتان یا با پیکه  
در آن اکلیل المکان چشاند و یا شسته بجمه چشم تقطیر نمایند روز و فاده بسته اند و گویند که کمال سازج هندی و کمال لطوخ جنس بر غفران و کمال چندی



نیز منقح قروح مست باید که با رو آرد با قلا و آرد گندم با الحسل پنجه چشمی نماید و شیان کند در چشم چکانند و بیدند و یا تخم و در شیر تر کرده و صاف نمود  
 درام چشمی نظیر کند تا آنکه مده بر فاده ظاهر گردد و بعد از آنکه بر فاده اگر قرحه بلند شود و عسج کرده و علاج آن نمایند و الا با الحسل فقط یا بلعاب حلیمه مغسول  
 و یا شیر بز نماید و چشم چکانند و شیان بعضی از رقی در شیر زنان بسجلی آید و شیان ابار و زور و زور و زور است که از نشاسته سیدوم و انزروت بر سفید قلعی هر کدام دو درم  
 کوفته پنجه ساخته باشند استعمال نمایند و احتمال مراره تشنه و کذا اعصاره زور و زور و زور بری و صمغ او نیز جالی و صمغ قرحه است پس آنکه قرحه از زرم پاک شود شیان بر چکانند  
 و بر آن فاده گذاشته بملا میست بصبا به بر بندند و منقح و شادخ هر دو مغسول مساوی سائید و زور نماید که مجرب است استعمال فرور که در قرحه و تیره نبایست  
 مجرب است و اکسیرین قرحه لولوی و شیان قلعی و شیان بعضی کندری هم قرحه صفت شیان کند که در قروح چشم استعمال کنند انزروت نشاسته صمغ عسج  
 کند سفیده از زیر مساوی در سفیدی بیضه آینه شیان سازند و باقی مرکبات مذکوره در عرض مد و بیاض چشم و غیره مشهور است قبول از می شیان کند  
 دائم در آن چکانند تا آنکه مده ظاهر گردد و بعد از آن شیان با چکانند تا غور آن برابر گردد گوشت بر ویه و اگر تیره و عظیم و قریب بناظر بازیر آن باشد کسیرین کسیرین  
 تا که بلند نگردد و بر بناید و فاده را کجک بر بندد و در پشت پنجه اندازد از حرکت قوی احتراز نمایند و قبول و لیسقور دیدن و غیره احتمال آن بوسه حرق و غیر حرق کند تخم  
 سوخته و نار دین هر دو آینه و کذا شقایق النعناع طباشیر و صمغ صندل و صمغ عربی حلوون محرق و دمان زفت و تو بال نخاس پوست بقیه کلس سکنجین و اشق پاکند و غیره  
 و عصاره لوف و صمغ لبنی و عصاره قطبوزیون شیر زنان مراره و سنور و عصاب کایان سخت مغسول مر قشید شیا و بر شیم حرق کل سرخ و بزور و در سنبل الطیب واحد  
 مدخل قرحه و محقق است و نظیر کل تخم و شیر زنان حل کرده و کذا خص بری شیر زنان در چشم نیز تخم قرصی نماید و بعد از مال اگر اثره باقی باشد تخم آن بود  
 بگلاب سائید بر آن نهند و یا شیان احمد لین بسجلی و غیره بعد از آن شیان خضر کجا بر بندد و پنجه برای رفع آثار قروح و جدری خواهد آمد بعد از آن و گویند که احتمال  
 عصاره خندوق قای بیستانی بچسل آینه و یا کند و یا قشای آن یا عصاره شقایق النعناع مطبوخ بطلما و یا سکنجین و یا زهره و خرگوش سبزه و شیر زنان حل کرده  
 و یا زهره و یا ملامح و یا بول طفل نابالغ و ظرف مسی قلعی بچسل چشمانیده و یا عصاره قطبوزیون و یا موارید و یا زنجار حرق مغسول تنگار و یا عصاره شقایق  
 و نظیر خون فاخته در چشم هر واحد جالی آثار قروح عین اقوال اطباء النظار می نویسد که اول قصد نمایند بعد از آن تفهیم و تطهیر غده او ترک فرود حرکت بدین  
 نفسانیه کنند و اگر صحت ظاهر نگردد و جاسم ساقین و قصد عین قطع شرابان ازین نماید بعد از او و نیز وضعی بکار بر بندد و بهترین آنها برای غسل قرحه شیر زنان شیر  
 و لعاب حلیمه است بعد از آن که جرحان سوخته و تخم خراب و صبر کثیر مساوی و طباشیر نصف کچک و در این ترکیب با مجرب است در پیشانی مدتی برای منع الصباب مده  
 بمنزل آرد با قلا و کند و عدس و آس سفیدی بیضه و قطران مطبوخ سازند و بدخانهای کند رومر و سیس و قطران مساوی مع زعفران شیر زنان کتجال نمایند پس اگر  
 بعد قروح افزای مانده با سیکه اندران هر و اید و زنجار و شکر تر کرده باشند و شیر زنان حلای آن نمایند و حکا که سندر و سبسن بگلاب مجرب است شیخ میفرماید که بگلاب  
 قانون اختیار داد و دیدن بال کت است که هر آنچه محقق بلانفع باشد اختیار نمایند و هرگاه حرارت شدت کند شیان شادخ کین استعمال نمایند و شیان کند  
 سود مند است و از شیان فانه شیان شقایق و شیان فونیسیت و اگر با آن سیلان باشد شیان دیورسین و شیان الالون شیان کندی نافع است اگر سیلان  
 با جدت باشد شیان ساریاتون شیان فانیون اگر بدون جدت باشد شیان که در آن موارید باشد بکار بندد و اگر در قرحه چرک باشد با الحسل بلعاب حلیمه  
 اندکی از شیان فانه کتوره یا بلعاب بزرتگان یا بشیر زنان پاک کنند و اگر قرحه با اکل شایه باشد استعمال اطرا حاطیقون مضطر گرداند و هرگاه قرحه پاک گردد استعمال  
 محققات بلانفع مثل شیان کند و مثل کتوره و نشاسته سفید آب صمغ لولوی و شیان بعضی خصوصاً شیان ابار و زور که در کذاک با جدت مغسول  
 بسفیدی بیضه باراد صرف بگیر مغسول مثل آن شادخ نافع و این شیان لو بارس قوی است قلیعیا شانزده و شقایق سفید آب مغسول او قوی نشاسته و فیون کثیر هر دو  
 سائید و آب باران آلوده و بیضی بیضه سرشته شیان سازند و ایضا این شیان که با سم اوست از آن قوی نیست اقلیمای محرق مغسول سفید آب هر یک شست سر شستر  
 سره محرق مغسول یک نشاسته صمغ محرق مغسول طلق هر واحد چهار کتیر است با سائید و بسفیدی بیضه سرشته و آینه که اگر قرحه در چشم است باشد بطرف چشم  
 بخوابند و اگر در چشم باشد بجانبار است خواب نمایند و یا بر قفا بخوابند و وساده بلند دارند و واجب است که در ابتدا تطهیر تری نمایند و اخذ نماید و تخم حین

ملی



بزرگ نماز کرده و شیان با سفیدی بضم و بشیر و خرمه و غلیظ القوام قطرات بسیار در چشم چکانند و فاده بگللاب تر کرده چشم مورب بر بندند لاکم در سحر  
این بسین فاده است و هر گاه هر یک کم شود و قرحه پاک گردد نشاسته سرد و نرم از زوت مرئی بشیر خریا شیر زن و دم سفیداب قطعی و دم بار یک ساخته و زور زیند  
بعد شیان آب یک عدد و شیان بعضی دو عدد و سفیدی بضمه رقیق ساخته و بشیر و ختران مرئی آن خخته زور زور تذکر اینختم بر چشم زنده تا مثل مرهم گردد و احتمال  
و چشم فاده گدازشته بصا بر بندند و بعد مضم و چشم چکشایند و پاک کرده بروزی که در علاج قرحه عنبدی آید استعمال کنند و هر گاه قرحه ختم یا بدو وصل و باقی ماند  
با سیاقون شنی دایم عمل آرد و حفظ مخرج چشم نمایند و اگر ازین مضمها جلا حاصل نشود او و بیضا من چشم بکار برند و اگر قرحه کان استولذ از غلط حرف باشد دایم  
و اتساع و سخی زیادتی بود در ابتدای خروج مده با نر زوت مرئی احتمال نمایند تا که متعاصم و اخراج مده نماید بعد این زور و ریای مالکین سوخته بار یک ساخته  
دم الاخرین جنس از زوت مرئی و افاقیا ساوی ساخته در آب عصبی الرای و لعاب بز قطن و ناوشیر و ختران هر که دم کبخر و قدری از زین و وصل کرده  
دایم چشم چکانند و بعد پاک کنند و برود بکار برند و بر قرحه چشم استعمال احتمال مخرج نماید بلکه در علاج آن طریق انصاف سلوک نمایند حتی که قرحه نضج یابند  
بدانچه مخرج باشد احتمال کنند بعد هر چه متعاصم و مستفراغ مده نماید بکار برد بعد از آن از پشم باشد استعمال ندمتوی که مذکور شد و گاهی عند منع قرحه از التیام زینت  
و صغ مغزی دم الاخرین کند که هر یک جز و ساخته و ختران بوده ربع یک جز و افزوده احتمال خفیفی نمایند و گاهی این زور و ریای صم بر پرورد و در آخر قروح  
هر گاه در التیام و تاخیر افتد استعمال می کنند و بنا صمد استعمال نمایند تا چشم سترحت یابد باز اعاده آن کنند و اگر چشم عمل فرین و رنیا باشد شیان اب را عمل آرد و بصا  
و جایی که یک بعد از فصله و تقویه بر سینه مخرج باعث نضج قرحه گردانند اگر که لعاب ختم و لعاب بهدنا باز زده بضم مغز مخرج نموده احتمال نمایند اطراف کما  
مقوق با مغز بیاز در روغن بنجد در آن اندکی خطمی داخل کرده و زرده بضم مغز عمل کرده شب بر تمامی چشم نهاد نمایند و چون قرحه نضج یافت هر که آن بر شیان و ابار  
و شیان و بعضی زور و نر زوت احتمال کنند تا آنکه از مده صاف گردد و بعد از آن احتمال شیان ابار و شیان کند و زور زور نکور نمایند زور زور ختم بر اینج و کند و افاقیا  
و از زوت احتمال سازند و چون قرحه چکر که یک جابه بطبوخ باندکی عسل چشم چکانند و بجا کستر کتان در چشم شیان جهت آنکه جالی سنگ سخت سمنه التیام قرحه بود  
و چون احتیاج به زور در قرحه گردد دم الاخرین از زوت نامیران مانند آن احتمال نمایند و چون اشک کثرت و اشتداد یا بشیر و ختران استان چشم بدوشند و بشیر  
مال الشعیر التیام نمایند و قروح و زور زوت خورند و زور زور ختم قرحه احتمال القابضات مانند القلیما و اراک تو تیا می غوره نمایند و این قول کلی است و در جالبه قروح قرحه اینها  
طبری و صاحب جامع در علاج قرحه عنبدی نویسد که فصله قیفال کنند و حل طبیعت به فعات متوالیه بطبوخ سازند نمایند اگر قوت مساعدت کند بعد در ابتدا  
قطور چشم بیخ ده عدد کوفته و موم شمشیر کوفته بست عدد و از زوت و دوانک بهدانه بشیر زن عدد در شیشه کرده و آب آن انداخته تا شش ملائم چشم شاند حتی که کبیر یابد  
بعد از آن از آتش فرود آرد هر گاه که مماند قدری بشیر ختران آمیخته شیشه را بجهانند که مخلوط شود و بعد هر روز به فعات چشم چکانند و هر گاه قرحه ابتدا کند چشم ضعیف گردید  
و حمرت عروق او تغیر گردد درین قطور شیان مایه شامیم دم ریوند مایران هر که دم کبیر که افزوده به زور استعمال نمایند و اطراف کاستنی اطراف عصبی الرای یک یک مشت  
کوفته در آب شینتر سوجو شاند فرود آورده قدری آرد و خطمی اندکی سفیدی بضمه رقیق آمیخته شسته در شب چشم نهاد نمایند هر گاه این قرحه قریب را بشکافند  
قرحه قریب گویند ملاحظه بعد از سه سال چنانکه مذکور شد شیان بعضی احتمال نمایند و زور از زوت مرئی بشیر خرمه و دم نشاسته دم شکر طبرزد یک نیم دم  
صنع علی یک رم کوفته چشمه چشم زور و کند بعد استعمال شیان بعضی بشیر ختران یا سفیدی بضمه رقیق و هر گاه زور مضم شود بار دم شیان مذکور عمل آرد و بعد  
چشم را از چکر پاک کرده برود و رقیق نور بنفشه دوانک نشاسته نیم دم کبیر نیم دم سره صفوانی یک نیم تو تیا می هندی یعنی کبیر به دو دانگ و وارید کوچک یک دم  
کافور طسوج بار یک ساخته و مخرجی احتمال نماید و هر گاه در قرحه نیم ابتدا کند شیان بعضی یک عدد و در شیر خرمه کوفته و زور زور فاده و ختره کتان  
بگللاب بود و چشم مورب بر بندند و واجبست که درین قرحه و قرحه قریب در سبب چشم تهاون کنند که موم سوجی انجامد لاک خطا و بسین فاده و تطهیر برود شیان کور است  
و اینها گدای روغن و چشمی چشم که در آن قرحه با نر سانس و مطلقا که مانع التیام است گویند که چون شادنج از بشیر زمان بسیارند و در چشم چکانند و در عنبدی با نر  
حلیم عاید سر هندی در شمس اسبابی شسته که علاج قرحه عنبدی به تقویه احتمال قطورات او و بیضا منجه مثل لعاب کبیر و بز رکتان حلیه و بشیر است یا زور زور

که اصل آنها انزروت باشد و دیگر ادویه در آن مثل شیاف و ایون و غیره میمانند آن باشد و عند شدت حرارت کافور افزاید و زعفران و صبر  
 سبب حال کم کنند باطرح سازند نسبت انزروت با دوید دیگر از عشر اجنس بایکت زیاده نباشد سید استعیل گفته که در قروح چشم او پیسکه نوع مانند پیل  
 و ایون و خرفه سفیدی بیضی و بیض و کثیر و شناسه صمغ عربی و سفید قلبی مغسول است و ادویه مدله مانند گلنار و سر صمغ الود انزروت و سفید بزرگ  
 بلوط و زراوند و زیره کرمانی و ابرسا و عسل و صبر گل تخم و ادویه نافه قروح و سخته چشم زفت و بلع و موی و عسل و ابرسا و راتنج و حب لبسان او و بیض نزل خم زاید در قروح  
 انزروت ایشان مرد استگ خبت الحاس و صدق محرق زنجار و ادویه عجب قروح آن تو تیا و صبر و صدق محرق استه خرمای محرق و کوره و سفید لایق

دبیلای قمرنیہ

و آن عبارت است از قره عظیم روی کثیر الاصلاح که ساطیقات قرنیہ نامی سیاهی چشم را از کوره و ابلق بینی نما هرگز دو حبه آنرا بشکند و کم است که چشم از آن سالم ماند  
 و هر چند بزرگ میگردد در جگر بهم میرساند و صبر میگردد و در جمیع طبوبات چشم بان اخراج میاید و در شان یا از اسباب ادویه خارجی است یا از اخلاط ماده حرریه کاذبه  
 و اعلیه علاج فصال و حجامت و استفرغ غده بطن و کثیر باطبخ غار بقون یا بطبخ افقیون و صلاح فراج و تلطیف تدبیر و یل غذا  
 استعمال فرورات و شیاف بپوش افیونی انزروتی و سایر آنچه در علاج قروح که در شست لعل آن در بر برای شکستن اشم و ختران سفیدی بینی و روغن سفید که در چشم  
 و بینی و سرفه و در مطبوخ و یارگر زیتون ابتدا فضا کند و کل تخم نیز نافع دید است که اسفید ب شرب عصاره شاه تره و شکر نیز سفید و بعد سه روز نیز روی  
 و زعفران نماید و کسب طیب از روغن و سایر آن در برای نفع و تقطیر طبع حلیه العایب تخم گمان یا طبع اکلیل الملک و در احتیاج گرم و در چشم نماید و چون افجا  
 یابد بپشیا بار و کندی معالجه نمایند و از دهنه سرم سره انصرمانی پنج درم مثل غبار سوده نیز نافع است چون التام یافت بپشیا و حمر لپس احتمال نمایند  
 و در آخر آنچه جای است مانند بپشیا و زینج و اخضر کار بر بند و بقلت کلام و ترک تشبیه ریاضت و آواز قوی و از درم سکون و عنت راحت امر نمایند و هر گاه قوت  
 ضعیف باشد بوجه صمغ و اطراف بزغال و حلال زردی بپوش نیز شست غذا سازند از اطالی گوید که دبیلای قره عظیم و سر و تلحه باشد و گاهی قرنیہ اشک  
 و ماده آن غالباً طیب میباشد و اسبابش استلا و صداع بود و علامتش غش و سینه احساس جذب عروق چشم است و علاجش مبادرت بقصد بود پس حجامت است  
 استفرغ بغار بقون و آب شکر و ابلق کبار و از تقطیر شیر و سفید بپشیا کثرت نماید پس لعل عظیم گرم پس مخرج سفید بپشیا که منفرجه گردد و معالجه بطلان قروح کند

شقاق قرنیہ و سوزج

بدانکه گاهی قرنیہ بسبب قره یا بیره یا بسبب خارج مثل ضربه و صدمه خارق بشکافد و گاهی بدون تقدم سبب کور اندفاع مادی و کثیری توام با یکی بکار  
 بسوی داخل چشم حرکت عطاس شدید و سعال و صیاح قوی موجب خرق قرنیہ گردد و این خرق از اصل عالی نبودگی آنکه گفته شد بر قرنیہ بشکافد و باقی تصور  
 بیرون آید و عنبیه بحال خود باشد و دم آنکه قشر ظاهر قرنیہ بسلا مت باشد و در بعضی قشور باطنی آن از داخل خرق افتد و بعضی دیگر نیز بیرون آید و قشر  
 متفرق میشوند و جزوی از عنبیه نتویاید و بصورت بیره نماید و دم آنکه هر چه قشر قرنیہ شکافه میشوند و از زیر او عنبیه بیرون آرد و این سسی موزج است باک تمام  
 لیکن عند ابل صنعت نام این نیز محسب تفاوت مقدار و مختلف میباشد مثلاً اگر عنبیه اندکی بقدر سوزج بر آید راس النمل و موزج گویند و اگر قدری ماده تر از آن  
 بر آید مانند کلس اس الزیانی خوانند و اگر ازین هم عظیم تر باشد حتی که بقدر ران آنکوز ظاهر شود عنبی نامند و اگر ازین نیز بزرگ تر باشد و عنبیه بسیار خارج شود حتی  
 سطح انطباق بک چشم نماید قفاحی گویند و هر گاه قفاحی آمده گردد و بر آن اجزای مخرقه قرنیہ تخم گرم کند سساری نکلی نامند و بعضی سساری اولی خوانند یا بجای سوزج  
 قرنیہ و عنبیه بپیره و فضا آن میباشد پس فرق در شقاق قشور باطنی قرنیہ نفاخه قرنیہ نیز آن است که با نفاخات و سوزج مخرجی در سفیدی چشم  
 و دمعه و صبران میباشد و زیر سبب مخرق میشود و بعضی قشر قرنیہ نیست چنین فرق رتو جز و عنبیه نفاخه و بیره آنست که این سوزج عنبیه میباشد در سواد  
 زرقه را شعله بجلان نفاخه و بیره رنگ او غیر رنگ عنبیه میباشد و ایضا علامت خاص خرق قرنیہ آنست که حوالی او طرز سفید چون طبع محسوس بجلان  
 که ازین معر باشد علاج خرق و نوما و امیکه در طریق نکون باشد علاجش بطلان قروح و سوزج از فضا سها ل غیر نمایند و بعد تنقیه اگر در مخرج حدت باشد



خف و سلق قرنیه

خف قرنیه آنست که جزوی از قرنیه زایل گردد و در آن خف و هم رسد و عمیق صاف از بدو و چرک باشد و سببش یا از خارج بود مثل خمسه و خف  
 که بقرنیه رسد و یا از داخل مانند قرصه و بقره که در آن بهمرسد و بیشتر صبیان السبب نرمی اعضا و حرارت امراض کثرت فضول عارض میشوند و فوت  
 اگر حیوانی ثقبه باشد و سلق قرنیه آنکه پوست رفیق از ظاهر قرنیه سبب مورچه چری حاد بران مثل آهون فی وغیره و یا ملاقات دوی حاد محرق جان خراشید  
 و این نیز خوف است اگر مقابل ثقبه باشد علاج اگر بدن معتدل باشد فصد کنند و بعد از آن تنقیه بدن از خلط غالب نمایند و آنچه در آن تخفیف بی  
 باشد مثل شیاف ابارا کمال نمایند و در زمانه خف و سلق یا سلق محرق مغسول یا محل صدف محرق مغسول در چشم پاشند و سایر  
 بعینه علاج شقاق و قروح و بشورست از اشیا ی منشفه و اصلاح اغذیه در ابتدا بجزورات و بعد از آن بطور و آسانا میدان جلالت پاشند و سلق قرنیه را با اشهر  
 و معده

و معده

و آن مرضی است که چشم دائم از اشک تر باشد و گاهی اشک فحه شامل شود بدو و آنکه تابع مرض دیگر مثل بدو و جرب ثره و جسات بلک شعرا زنده و شقاق  
 امراض چشم باشد و اگر خودشان با صاحب امراضی برین دوز مستان بلدان طبعه باشد آن مرض مخوف است و معده را سودی با عارضی و عارضی یا لازم در صحت  
 یا تابع مرض بود چنانکه در جسات حاده بعضی و دومی و حی یوم سهری و دم داغ و نزلات و زوال طبقات رطوبات چشم از موضع خود گاهی در تمدد یافتند  
 مرض چون بعد از فرط رسد امراض دیگر مثل پراض سلاق و انتشار ارباب پیدا کند و گاهی عروق معده در مشاخ مقدمه فاجع است و گشته با سبب معده عارضی لازم  
 در جهت حرارت یا برودت چشم و داغ یا استلای راس چشم وضعف قوت ماسکه و ما ضمه چشم بود یا نقصان گوشت فوق اکبر باشد خواه بالطبع و یا با استعمال ادوی  
 و یا از سبب قطع و ظفره و غده یا بسبب حدوث غریب نزد ماق و جدوری و بعد از این مرض رطوبات داغی است و سیلان آن سبوی چشم سبکی از دو طرف یعنی از فوق  
 تحت یا داخل آن ایالاتی گوید که مبداء معده تنه موضع است کی عروق باطن تحت داغ و رگهای باطن بلک دم عروق خارج تحت سوم عضلات چشم مستضعف  
 این عضلات و بهر سبب این مبداء را اسباب سابقه اند و سبب اقرب و اصل نقصان لحم لحاط است بطریق تشخیص اقسام معده آنست که اولاً از مرض سبب  
 این مرض از چند مدت است اگر از ابتدا می پیدایش خود بیان کند بود و الا عارضی باشد و در عارضی به بینند که با مرضی دیگر نیست تا اگر باشد تابع  
 مرض بود و الا عارضی لازم صحت باشد بعد بموق که بر نظر کنند اگر در گوشت و نقصان در پاید سببش بهمان باشد و الا سبب حرارت چشم و داغ یا برودت آن است  
 وضعف قوت ماسکه و ما ضمه باشد پس سبوی حرکت بلک چشم و عروق آن نظر کنند اگر سرعت حرکت سوزنی چشم و ظهور عروق آن بدرگ گردد و با آن اشک گرم با سوز  
 یا حکم باشد از حرارت بود و اگر بطور حرکات و سفیدی چشم و وقت عروق او و اشک بارد و غلیظ و تحت در تابستان هنگام خروج از حمام و تقدم رسیدن سردی بر  
 معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار استلای کلامی داده از علامات مخصوصه آن بطوریکه در ابتدا می جبت امراض چشم مسطور شد دریافت شود سببش استلای آن  
 ماده باشد پس اگر دوام در معده و عضله بسیار بود بطریق سیلان رطوبت از عروق باطن تحت باطن جفن باشد و اگر عروق همه و صد عنین جمتلی است و نماید از خارج  
 تحت باشد و اگر علامات هر دو طریق مذکور یافته نشود و با جویط عین معده دائم بود سببش ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر داده و موی بارد  
 کثیر المص بر بطنی رفیق مار بصرفه ای لالت کند و از سودا نمیداشد و انطالی گوید که اگر از معده سلاق نفیس لحم در ماق و جفن پیدا شود بوقتی حاد باشد که از  
 امتزاج بدم بصرفه ای احتراق بعضی بخمره پیدا شده و الا از دم باشد اگر سوزنی باوی شدت کند و اجنان هنگام خواب ملصق نشود و الا از بلغم باشد حکم سلاق  
 در رسیدن بدن از اخلاط الحامه و کذا انتشار ارباب علامت معده بالغ دارد از اقا صی داغ است و خیا شیم است چنانچه در زکام عارضی دو گاهی دمه حاده بدان سبب  
 که ثقبه که سیان چشم و بینی است کشاده گرداند پس از آن رطوبات نیز سیلان کند چنانچه هنگام عظم آن غر جرات شود علاج معده بودی الا علاج است آنچه تابع مرض  
 دیگر باشد باز آن مرض امل شود و اگر از نقصان گوشت قی که عقب قطع ظفره یا ناکل او بدوی حاد باشد تغذیه با غذیه مجوده مثل گوشت جوزه مرغ و حلال و غلال  
 خوراند و جلالت شربت بنفشه نوشاند و در صفر و شیاف خفزان شیاف صبر استعمال کنند و بکنند و خصوصاً بدان او دوام الا آخرین ماز و ساق و صبر

و بلبله زرد و ما بینا و آسن زعفران دیگر سنبات لحم و مخففات طوبیت شلیف مجموعہ بقالی و بلبله زرد و انزرد و سوسای بار یک البید و دو اسکیه از کبیر با  
انطکی است در موق کتال نمایند و بهتر آنست که اول چشم را بشیر انگوری بشویند پس کسکی صبر سوخته بر لحاظ گذارند و یا شیان مایتا کسک م و عطران و رنگ  
صبر نیم دانگ شب یانی سوخته یک دانگ سائید و بشیر کهنه شیان ساخته در شراب سوخته در گوشه چشم نهند و اگر برگ پنخ در شراب انگوری یا پنخ پنجه چشم نهند نافع بود  
و اگر شب یانی سوخته بشیر پنجه آغ بران تر کرده چشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشت موق تمامه قانی و سناصل شده باشد انبات لحم و مکن نبود هرگز علاج  
نیز بود و معده که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد حدلات آن بکار برند و ایضا تخم کاهو بر پیشانی نهادن کردن که دانشاسته و گلاب که چشمه  
بسیخته پنجه براق گذارند استن بمبروات مثل قوتیا و صمغ و نشاسته و گل سرخ کتال نمودن و یا گل سرخ و گلکار و صدف سوخته و قوتیا و نشاسته بران چشمه  
و معده که سبب حرارت بود نافع است در آزاری بر و الساعه نوشته که اگر معده حادث از موشی بسیار در آفتاب باشد صاحب آن افیون بود اندک از آن تر کرده  
طلا کند و ساعت سنگین سپید و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل میگردد آنرا در زمان قبیل تناول آنچه مؤلف بلغم است مانند ماهی تازه کاهو و سنا  
بلبله کابلی را تا مانند غبار گرد و میل نقره در چشم کشند در ساعت اول اسکیه داند و حنا و ماز و با هم سوخته بر کف پاها و منزه اندان در انواع و معده مفید نوشته اند و کذا  
کتال لاجور و غیره محسول آن مجرب سویدی است و یا تخم خرمای محرق محسول و ما بینا و یا بر و یا بلبله زرد و سنا کیده که در گلاب تر کرده در آفتاب نهند و بعد  
خشک شدن باز بسایند و یا آب نوس بر سنگ سوخته و یا برگ صغیر که اندرون گل سرخ می باشد خشک کرده سائید و یا حبه غا غاطیس در شیر و خر سوخته که قططیر که  
و آب چشمه کبیر انطکی است یا پوست انبر یا پس در گلاب یک شانه و یا شاد پنخ مخلول در گلاب هر واحد نافع ایضا مغز تخم بلبله زرد و حبه مغز بلبله  
تله حبه مغز خشک آله یک حصه بستره آب سائید و در چشم کشند و محسول تر حبه مغز مغز کرم و عصاره آله و طلای کمره و شیان سماق نیز سوخته و معده کتال  
با سلیقون زرد و شانی و سرکه مفید و معده سرد و پوشیدن سرد نهادن مشک قرنفل و کبکله برای و مسه بار و نافع و کذا ذر و کباش قرنفل نیم درم سوخته بر مقدم سر و پا پوت  
جو خشک کرده و یا برگ و یا گل او که هر واحد مجرب سویدی است یا خود الفرح دو درم کباش قرنفل یک درم بار یک سائید و اوکل او چینی و عصاره قنطاریون  
دقیق بر پیشانی و یا قنطاریون عصاره برگ زیتون بری و یا زعفران در شیر زمان جل کرده و کذا اختلاط صبر و ضمادات که متوی فعل آنهاست کتال آب پیاز و یا و خان  
صمغ صنوبر و یا مراره سلفا و یا شکرک یا و خان ایشیج و یا سر کین سو سمار و یا پوسته پیخته شتر مرغ و یا دواخان صمغ بطم و یا عصاره برگ زیتون بری یا آتش کباب  
سوخته و یا پوست پیخته سوخته و یا کندر و یا دواخان آن یا صدف سوخته و یا دواخان او و یا زهر خر و س و یا زهر با کبان یا دالزینی یا با و یا ان یا مر قشپاسانی غمی یا  
یا نحاسی نافع است و گویند که اوخال خان زیت و کذا دواخان صنوبر کبار و کذا المصطکی و کذا انحاس محرق و کذا اشک کذا آب آسن کتال معده غوی فعل آنهاست  
و معده که از استکالی چشم و دماغ و ضعف ماسکه و یا ضمه چشم بود بعد از چشم با و بفضله و سبب اطراف عیالات و حب الشفا بخورند و از آنکه بخره  
مثل حدس و با قلا بر سترند و در ماده حار برای تعدیل مزاج او و بکه هر دو حه حارند که در شعل اند و گویند که ریب بلبله زرد و درم مع پیخته سه درم جو سناخته خوردن  
برای و محکه وقت حرارت زیاد شود عجیب است که آنرا نوشیدن با اسکر و کتال شاد پنخ مغسول تو تمامی یا قشیشا هر واحد یک درم مروارید بسید هر واحد نیم درم  
شیاف ماینا صبر هر یک ربع درم و مزاج حار نافع است اگر آب بخوره و بلخ بچشانند تا که غلیظ شود و چشم کشند نیز محرب است و در ماده بار و بعد منقیه حبه قو قایا  
و یا بارچ چالینوس کتال سعوطات منقی را پس در موق خول حمام هر روز بر نهارد و دلک بعد صلق سرد و جو زرد و ادم در دین دشمن و صمغ و شام حبش غایک یک درم و خوردن بر  
بلخ شلیم و گاه که کله کباب کردن و افندی سرخ المضم غلظ با شیان یا ضم معجون بنفشه گل کنند عسل و شکر می خوردن مفید است دو هر سه روز وقت شب بسیار  
از ایا جرم کبیر جزو زرد و اندر صمغ و حبه کبیر و لاد و لاد بر سر که در میان بر و عن بادام هر یک یک ربع جزو مرتب ساخته از و دلت درم تا یک درم بخورند و اگر مزاج احتمال کند  
در وقت زرد بفرزیند و گلکار فارسی پنجه قوتیا می بندی کل قنطاریون مغز بلبله زرد و سوسای بار یک درم کلسور پیخته نیم درم کلسور پیخته نیم درم سوسای بار یک درم پیخته  
کتال نمایند و بسیار است که کفایت شیان نماید آنرا قوتیا و سرکه صغیرانی قبول حال پیشوس درین نوع تنقیر راسن علاج بیشیا فات قابضه با عتدالی مثل آنکه  
از ماینا و زعفران بسیارند و شیان سبیل معجون بشیر صحت نمند و او بید هر دو معده بار و سطر شد کتال کنند و کل معده برود و معده برود و در وقت

و شیاف آن خضره یا سمن درین با سبب است و شیاف سود و شیاف حنظل و شیاف غلابی و شیاف نارنج و شیاف دهنند فزنگ برود و جالینوسی زرد و سرخ  
و مسه و کل الجواهر نیز نافع است و مسه های آنها در مرض مد و بیاض چشم و نزول الما ضعف بصر و غیره مسطوست و احتمال سنبال الطیب مع بازوی سبز نیز خوب است  
و اگر هلیله سیاه بازو سنبال الطیب پوست هلیله زرد و سسوی آب سبب است و در چشم کشند و جالی آن طلا کنند نیز نافع و مسه است که اوتیای است و در دم و مسه  
و هلیله زرد و صبر و واسدیک در دم و فلفل نیم درم و حبه سنگ بصری یک لبرج سیاه شش عدد و هر دو را که نوشته بخیزد و در تخالی بر رویین انداخته با پشت کتور و بیول چند روز  
خوب سبب است و مثل غبار شود و در چشم کشند که جهت آنست که در حبه سنگ بصری و سنگ بصری مسه حرق و مسهول هلیله زرد و هر یک در دم صبر و مسه حرقی فلفل که  
هر یک نیم درم گرفته بخیزد و در چشم کشیدن محرک مسجی است و احتمال فلفل نیک هندی هر یک یک م و داخل فلفل در دم کشند و یا نیم درم مسه در دم نیم درم و نیم درم با رو طب  
نافع است و گویند که اگر اوتیای معدنی در میان آنرا نماند و بسوزند پس برآورده و بخار شده و در سایه خشک کرده و در دم بگیرند و آنرا فلفل که با رو طب نیم درم و مسه سیاه  
احتمال نمایند و باره در علاج صحت تجربه پیوسته و اگر فلفل که در دستاخذ و پوست سیاه آن خراشیده و در کندن پس چون فلفل محکم که در نیم درم مسه در چشم کشند و در دست  
حاجت بگلج آب کرده بکشد برای مسه حرقی زرد و بیاض را نیز مفید است و اوتیای هندی یعنی کبیر و حکاکه هلیله زرد و سسوی آب بخورد و یا آب سبب است خشک کرده باز سبب است  
در مسه امتلائی وضع برده و حفظ صحت چشم ستوده این هلیله است و بدانند که اگر سیلان طوبت از عروق ارض حصف باشد باید بتفقیه بدن غرغره و تقطیس و تقدیر از علاج  
دماغ و تقویت او با شیای خوشبو و بی هر دو روز یا سه روز تخلیق اس و تخلیق مجامیم بر بزرگتر عمل آزند و اگر سیلان از خارج حصف باشد ضمیرد و شاف طوبت چون  
غبار آسیا و کبیر و غبار او و مافیون آن بمصوب شود که بر رخا و نمایند و همداشیای قابضه از وقتانی که چه به و شقیقه می چسبند او را نافع است و اگر سبب مسه  
ضعف عضلات چشم باشد با دو یا مقویه محله طوبات مثل برود و حصر و با سلیقون روشنائی احتمال نمایند و اگر از سبب هندی یا بیرون حینی پوست هلیله زرد  
بسد هر واحد یک درم مشک یک درم مسه ساخته و در چشم کشند جهت مسه که از ضعف عضلات چشم مسه است و که آن جوان هلیله زرد و مسه نیک هندی و بازو هر سه سبب  
درین باب تجربه پیوسته و که اوتیای هندی آب هلیله زرد که هلیله منقشره را با یک شتره آب کرده و با الیه صاف نموده و در آن قوی تیار کرده باشد نافع است اگر اوتیای چشم  
سبز یک درم شاد و مسه حرقی نیم درم اقلعیای اللاجهار و اگر باریک سبب است با هلیله زرد و حرقه آب غوره و آب سبب است هر یک یک نیم درم و پروده استعمال نمایند نیز نافع و مسه و مسه  
عضلات چشم است با اول چشم را از اندرون بیرون بشیر الگوری بشویند پس اندکی صبر در آب که چکانند و از افاقا و درگ ما میسنا و کوه سبز سسوی شتر را که بنده نماوند  
و شیخ میفرماید که قانون در علاج مسه استعمال او به اعتدال تقبض و تسخین و الطعم است و اگر از قطع ظفره نباشد در آن تینیا و سرشکالی اوتیای جمیع شیافان و شیاف آن  
از روتی و شیاف صفت طیفقان نافع است و نیم درین باب تجربه پیوسته و اینست که آب نارنج در یک گال بچشانند هر یک نصف با نه صبر و مسه حرقی حنظل نیز نافع است  
شیاف مایه نام و احدیک شمال مشک و در آن داخل کرده و شیشه سر سببه تا دو یا سه در آن قاتاب ریزند و بکار برزند و که داخل حمام برینار و در آن تقطیر مسه که در آب کشر در چشم  
از حمر است الطماکی گوید که باید البصه کنند که علامت غلبه دم ظاهر باشد و حمر خمرین بی از آن اسهال طبیعت بمسره مناس و صرف عنایت بسبب  
تفقیه دماغ و تقویت آن با یارح لو فافیا اول البعد و اطراف کبیر یا یارح اگر کفایس فیما و حطب تخم فلفل و بعد و فوق بتفقیه و ضعیات بکار برزند و درین هنگام چشم  
نگاه کنند اگر در دم یافته شود ابتدا تجلیل آن نمایند تا از طوبت و حمر که در چشم باشد منع کنند یا از حبس نیز که سیلان او واجب است حبس جن از حرکت کرده و هر یک  
چیز که بران تجلیل درم حار کرده شود آب کشنیه بلعاب بهر دانه و حله و کلاب است و با در بشیر زبان خرد حله پس در علاج مسه بند روز صفر و شیاف زعفران شروع کنند  
اگر در آنجا علتی نباشد و الا اگر محم موق ناقص شده باشد از آنجا انبات آن نماید مثل بازو و مایه ساق بیامیزند و اگر در آنجا افتد باشد سنبال با دو کبیر و از آنجا  
مسه و ضعیکه از آن باشد آنزوده است اینست که آب نارنج بچشانند تا ربع آن بماند پس صاف کرده و مثل آن کلاب آب از آن جدا کنند و در آن اگر کبیر کفایس باشد و مسه  
و نیم برگ آس گرفته نیم او قیله هلیله و مثل از صبح صبر و زعفران کند و مایه حنظل مسه و حنظل مسه و انداخته بچشانند تا غلیظ گردد و پس در شیشه کرده زیر آفتاب گذارند تا خشک  
استعمال نمایند و آنچه در کمال شیاف برود و زرد و کفته بشد کافی بود و از حمرات اینست که از او آس و کلاب را پوست هلیله زرد و سسوی درده چند آن سرکه  
بچشانند تا ربع بماند صاف کرده و در آنجا حمرات اینست که از او آس و کلاب را پوست هلیله زرد و سسوی درده چند آن سرکه



بیدر خشک کرده صفا نموده بخار بر نکره در قطع طوبات و تخم بلغم و انبات لحم مجرب است و بعضی استاخرین مینویسند که در وقت صبح و عصر در سینه و سینه فصد کنند و تقویه  
 دماغ مجرب است و غیره نمایند و زرد چوبه زعفران شیاف ناسیتا گل ابونهر یک هفت ماشه بزردی بخیض مرغ و سنگ گشت روغن زینس ششتمه نماید کنند و در موخه کنند  
 یک نیم ساله که در صبر بود در سینه و بارقی کنند هر روز وقت خواب حب قوقایا چار ماشه خوراند صبح نیمه ماشه یا گل کنند و توله و عرق بادیان نیم باو و غذا شور  
 سنگواره و در پنج بنان غیری و هندی بجای آب عرق بادیان نوشانند بعد سه مرتبه بنانی برابر آب حب تا چهل روز چشم کشند و قدیه شلخی زردکی ز کرسی بنان خوراند  
 تقویه گاد باشد که در سینه زانی قلیل قطرات اشک یکدیگر منقطع میشود و این اقوال تکین گویند و سببش عروض غلظت در یک بال مع نور باطن او و صطکاک او با حتمه  
 باقریه است و این مرض عند استلای بدن از مواد و پیری معده از طعام و شراب در کثرت بیداری زیادتی میکنند و در هنگام خلوص معده و اعتدال خواب خفت می نیند  
 و جلا حش تقویه بدن پیرسیر از حد غلیظه منقحه و قلیل غذا و تجوید هضم و تکسیر یک باب گرم تقویه او با ضمه حمله مثل مینا و مرو و عطران بعد تقویه احتمال بدست  
 و محلات طوبت چون بسلیقون و شیاف احمد بن سبت و بقول امین الله و از اشیا می مد معده نافع درین نوشادر سحوق است و همچنین فروردن سب در پیاز  
 و احتمال آن بعضی گویند که این مرض اگر بعد قطع ظفر پیدا می شود بود و در علاج پذیرد و اگر بسبب کثرت طوبت دماغ باشد تقویه دماغ بخت بسیار کنند  
 و در دست تمام نمایند و شیاف نیا چون در چشم کشند و باید که شب بسیار در قوقایا مد سه مرتبه بخورند و غذای محض ملطف مانند کبک در تراج و مرغ جوان بانان بنور  
 خمیری که در آن بادیان داخل کرده باشند و عروض آب بر عرق بادیان و بادرنجبویه کتفا در زرد و سر سیه و سفیده از زیر هر دو برابر در چشم کشند

حرقت عین یعنی سوزش چشم

سببش از نفع آنچه که از معده یا از طبقات چشم است علاج سنگ بصری آب خوره پرورده در چشم کشند که سستی  
 کوفته روغن گل صفا نمایند و کافور در چشم اندازند و اگر کافوری یک انگ سبب است و سوزش چشم را بنایت خشک گرداند و اگر فاکله نشود  
 و آثار وجود ماده حار ظاهر باشد اول سبب صفرا بپزند و یا با جوار الفواکه یا بطبوح او یا بطبوح هلیله تمین طبع نمایند و در صبح عذاب و اکو بخار هر یک هفت عدد تخم کاسنی  
 دو درم جو شانه شکر سفید یا زنجبین ده درم داخل کرده بنوشند و غذا فروزه ماش و مغز بادام و که و خورند و اگر احتیاج باشد ابتدا الفصد نمایند و حجات کنند  
 و بعد تقویه در سحقت در چشم کشند و احتمال برود احمد سفید و شیاف سماق و عصاره آله برای حرارت و سوزش چشم معمول است که انما و کاسنی سبز و شیر بر و کاه و پودر کاه و پودر  
 تخم ناگرت بر روغن گل یا کاه یا که و سبب شده برود چشم که از زرد و یا پوست هلیله زرد و آله منقی هر یک سه ماشه بر ک جنای سبز برگ کلاب سبز هر یک هفت ماشه شب  
 در آب شیرین خیسانید و وقت صبح چشمه را بدان سوسیند و این و او بپزند شیر و تخم خرفه و مغز تخم که و تخم زردی هر یک ماشه زرشک هفت ماشه تخم کاه و پوسته عرق نیلوفر  
 و کاسنی هر یک تولد بر آورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده محسوس شود و لعاب بماند سه ماشه زیاد بکنند هفت روز بعد از آن که کافور  
 فصد سوزش کشانید و هلیله طبع آب فواکه و یا بطبوح هلیله فواکه علی بنان که در آن شربت در مکرر الهلیله باشد باید کرد و غذا بنوماش با سفناخ و خرفه با مرغ دهند و باید  
 تقویه این کحل اشک آورنده فاضل و انفل سرب یک یا ماشه زعفران چهار ماشه صندل شش ماشه سنبل الطیب چهار ماشه کافور یک سرخ ساسانه در چشم کشند  
 و لعاب حاتم نمایند و گویند که اگر این دو جهت حاصل نشود تقویه دماغ بجا یارح و حسب بنفشه مقوی سترید و غالیقون نمایند و جلا بر اصل السوسین شش کوفته درم بکفند  
 ده درم بپزند و غذا فروزه نخود و کشت حلالان زمان صفا بخورند و از فواکه انجم و انگور و سوز و مانند آن بپزند و گویند که اگر بسبب خوردن غذایه بخور مثل فلفل و فواکه و  
 کاه و میش و در حضرت با تخم کاه و غیره باشد و از وقت شروع هضم غذا تا اتمام هضم سوزش و بپزد و چشم بسیار بود و سنگ زد اگر در مزاج برودت یافته شود  
 سفوف شبیدار دهند و یا این سفوف بپزند اصل السوسین شش ماشه شکر آله شش ماشه الاچی کلان هر یک سه درم نبات برابر شربت می نه ماشه و خانیقین بادیان درین باب مجرب  
 و همچنین الاچی کلان بریان هم منسک و جوارش آن جوارش خود شیرین بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود جوارش خود شش و شربت زرشک بپزند خانیقین  
 کشید خشک زین آن از مجربات است و همچنین سفوف نمک با گلان آنچه بسبب گرم سبز و ریاح سوداوی چنانچه در اصحاب مایخو لیا می باشد پدید آید علاج آن فواید

قندی یعنی چیزی در چشم افتادن

هرگاه در غبار و هوای تند چشم خلش کند و اشک بیرون آید و قبل از آن بند و خیره نباشد بدانند که چیزی در چشم افتاده پس می باید که از آن بیدار چشم منبج نمایند  
و آب گرم بشویند و بدان نگهید نمایند و شیر زنان چکانند و یک باده شسته به بنشیند اگر چیزی حسوس شود بسیار چوب یا پنبه بردارند و الا نشانه بسته باریک سببید و در  
چشم پر کنند و زمانی بدارند پس از غیب بیرون آرند و نگاه باشد که جلاوری خورد تر از پیشه که بزبان بنیطی آنرا طایب العین گویند و بنیطین برسانند و چشم او بزد و در  
و سوزش و چشم پیدا نماید و بصورت فی الفوج چند قدم باز پس دهند و آب یک گرم در کف گرفته بر چشم زنند و کل ملبانی سرخ باریک ساخته چشم اندازند و سبب چشم را  
بسته و از بند بجه از فرقه یا نینب صاف نمایند و یا آب گرم یا چوب تر که تمکید نمایند و بنیطین شقوق می آخلع بدرسند و بصلع او بخارند بلامت چشم که بکشاید و آب گرم  
در آن ریزند و بعد زوال او اگر چشم سرخی باقی ماند شیاف ایض و شیر و ختران الکحال نمایند یا قطور یک در ریزند که نشت لعل آردند و اگر خون آرد و بدن مستلی از اخلاط با  
فصد و تنقیه نمایند تا در بزم رسانند و آنجا که چیزی درشت چون زره شیشه مانند آن در چشم افتد بچوب بردارند و پنبه مند و فده و شیر زن تر کرده نهند و یا سفید  
ببینه مرغ چکانند و اگر زره آهن بود و بر بند لیر و دیگر بر بنیای متصل چشم سنگ تمنا طلیس بدارند که بدان بیاورند و چنانچه در الودج می صلاح شخصی آید بنگر به همین منبج فرمودند  
و گاهی فلوس های بسیار رفیق و نرم و کوچک در چشم افتد و بچسبند و مشکل بر آید پس در غن زیتون یا روغن بکر و چشم چکانند و هرگاه فلوس کوچک بچسبید بسیار چشم تنوید  
و از ملتحه پنبه بشود و فلوس ظاهر گردد و بمرسل مصلع بردارند و بعد بر آوردن این اشیا اگر در چشم ازیت و اباقی باشد بخیری مجلس بدل مثل شیاف ایض و شیر زنان  
و سفیدی بر فیه زور و زنا تمک تدارک کنند و اگر خودت سبحان داده و نوران چشم باشد فصد و در اخراج لعل آردند و برودادی و مانند آن برای تشف طوبیت و جلا  
آن الکحال نمایند و از حضرت علی کرم الله وجهه منقول است که الکحال هرگز بر آن چیزی صغی بفرستد الکحال در درازن زوت خصوصاً با شکر و نشاسته و چشمیزج محسوس  
قدی و کشید الفواقد سفید برای چشم و چسپانیدن برگ شاه سفیر بر چشم جذب می نماید آنچه در چشم افتاده و حدوث یافته در آن الکحال فقط صاف میگردد  
چشم را از قدی و مرص نگه گاه باشد که طوبیتی باریک مانند تار عنکبوت از سر فرو آید و در چشم بخند و مردم گمان برند که چیزی از خارج در چشم افتاده است  
درین حالت کف دریا سنگ ببری تو تیبای سبز تو تیبای سفید جاکسوی تخم سر بر برهمه را سوده در چشم کشند که این مرض را که بوندی روی گویند سواد

ضمیمه تفرق اتصال چشم یعنی کوفت و جراحت که بر چشم می افتد

هرگاه از ضربت سرخی یا ورم عارض گردد بفضله سوسل صفا یا مال الفواقد تنقیه کنند و اگر حاجت باشد حجامت پس نیز نمایند و بعد فصد سفیدی و زردی بیض مرغ  
و روغن گل آینه پنبه بان آلوده چشم زنند و بصورت حرارت چشم اگر آب کشنی سبز افزاین بهتر باشد و یا شیاف مانیتا و گل ارمنی پاک کشنی سبز صفا کنند و یا تخم  
تخم خبازی در شیر دختران روغن گل آینه پنبه شست چشم صفا نمایند و شیاف ایض فیهی بشیر زن حل کرده در چشم چکانند و اگر درد و سرخی باقی باشد آرد مونگ و جود  
زرد چوب صغص گل ارمنی یا شیران صغص یک بیک جز آب یا زرده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند و گاهی با دو پنبه کوره و کلیل باه گیر و قفل مرد اسنگ  
اصنافه نو و پنبه مساوی گرفته طلا بسکند و قطور روغن زرد یک گرم نیم مسکری در دست و گذاشید و ختران بچیند آب چلبه سنگین و ج است و اندک تخمینی و همچنین آبیکه  
در آن ششخاش کلیل الماک با دو گل بنفشه گل سرخ چوشانیده باشند و ضماد انیون زعفران بچسبند که مرد اسنگ باب سوده نیز مفید است اگر کورده بچنانی میدهند که  
روغن زرد بزرگ و ماشه شکر سفید چهار ماشه در آب شسته و غلوه ساخته پارچه پنبه آرد گرم کرده تمکید نمایند و بعد بر چشم بندند برای تشکین و ج ضربه چشم از ختر  
استاد مردم است اگر خون در موضع ضربه بشیرد و در نوئی پیدا کند چوب بجز درخت که بسوزند و آبیکه از آن بیرون آید بر آن موضع مالند که در حال جوانی تالی می گوید  
و در تشکین بدارد و اگر سرخی شدید در چشمه قافی ماند زعفران صغص یک هر دو سالیه بر زردی بیض مرغ شسته و حله چشم صفا سازند و آنچه در طرفه خاکو شاد بکار بند  
و بعد زوال درد و سرخی اگر کوبوی در چشم باقی ماند کشنی بود و بند و سنگ بلیل و زرنیخ طلا سازند و ضماد ناخواه بپسل یا شراب آینه کند و جمع صفا قوت  
و گذاشتن فای شک بزدی بیضه آینه و کذا را و نوبسکه و کذا غسل و نمک گذاشتن ببطه و خورل نیز نافع کند دم تحت العین است و آنچه که از تیغ یا سنگ غیر  
تفرق اتصال بر تمه فداه باشد تدبیرش نیز فصد و تلین است در بند اندک مدت پس اگر خون آید باشد آنرا پاک کند و شادخ منسول اندکی کفوری را هم الا خون  
بر آن افشانند و سخت بر بندند و اگر خون بر نیامد باشد تو تیبای کرمانی پرورده بکشند و زرده تخم مرغ تنها یا بزرگ آسج ده بار و روغن گل آینه کشنی سبز هم شتر پارچه

بر پشت چشم نه بعد از جراحی جراحت گوشه بخونی که در قرصه کور شده در چشم خواب همه با زبان بریزد و چو مساج خلیفه از بر او نشانی کنی بر آن حکیم کبر علیجان شاکرد  
 حکیم علیجان از زروت بدر دوم الاخرین جفص یکی هر دو یکجا شده در شیر زمان شده سفیدی بخیس مرغ نیم عدد با گشت لنت کرده در چشم چکانند و بالا ایش قرصه بر کتف  
 ساخته زرد چون مایه بر یک پنداشته خردا دم تخم هفت عدد آرد چینه ز ماشه در آن اخل کرده در روغن کما و بریان نموده و یکم جمل سینه تازسه و زسته داشته در رو  
 چاهم کشاد و چشم جالت علی آمد و خون بند شد لیکن طرفه پدید آمد و چشم را در گرفت پس بلبه سیاه جفص یکی مایه بر آن چینی هر یک سه ماشه زعفران کجاشه بکار ساید  
 ساعت بساعت از میل ز که کمال فرزند زرد و در جفص میندی زعفران انکو رشفا هر یک سه ماشه در آب برگ عنب الثعلب سه ده بسط چشم ضا و نمود و بصحت کلی حاصل شد  
 انتباه هرگاه چیزی قاطع همچون آهن زنی و غیره بطبقه قرصه رسد و جراحتی خفیف که در یازوی از قرصه زائل گردد تدریسش همانست که در قرصه مسطور شد

خول اغوی جاج نقبه

حل آنست که چشم بجای اجزای اربعه اهل شود و وسایه او از موضع طبیعی زائل گردد و این وال اگر بجا نباشد فرق یا اسفل باشد صاحبش هر چیزی را در چشم  
 و اگر لطف بین یا بسیار بود و ضرر معتد به بصارت بسیار نکند و اغوی جاج نقبه زوال نقبه معنیست است بسوی یکی از اجزای اربع بین یا بسیار یا فوق یا اسفل در لطف  
 معوج دید شود و علین جمیع اشیا را معوج می بیند و سبب حل استرخای عضله است از عضلات محرکه مقله یا تشنج آن یا زوال طبقات و رطوبات و استرخای  
 عضله اکثر سبب بود و طبه بلغمیه و گاهی از سده و رمیه یا سوز مزاج بار و رطوبت یا تفرق اتصال واقع در عرض آن پیدا شد و تشنج باعث استکالی لغوی یا غلبه سبب  
 و یا وقوع ورم جار یا بار بود و بیشتر حل بعد از ماضی عارض شود و علامت استرخانی و تشنجی از فصل استرخای جویز و آید و استرخای لغوی تفل عدم  
 و صورت آن بعد از زلات لازمست در ورمی و وجع تفل اگر بار بود و وجع شدید و اگر با صدام و در سوز مزاج بار و رطوبت یا ج عدم تفل حصول آن بعقب سباب برود  
 رطوبت یا تشنجی استکالی عقب صرع و سرد بیشتر افتد و عرض آن در فته تکی باشد یا ظهور آثار بلغم و تشنجی بسبب اکثر بعد از امراض حاده و قرصه تفل عقب استرخای رطوبات بنا  
 و ریاضات کثیره و مبتدع و بجانان عارض گردد و تشنجی ورمی و وجع در اغلب اوقات با ورم بار و تشنجی و وجع کمتر از ورم جار باشد و آنجا که زوال طبقات و رطوبات سبب بود  
 چشم محرک باشد حرکت ختلاجی و گاهی اشک سائل شود یا جمل جمل یا مولودی بود و آن لا علاج است و یا کبود کانی یا بزرگان افتد یعنی حادث باشد و این قبول حال لیبوس  
 اکثر سبب لیبوس مثل صرع و سرد و در عارض میشود و سبب زوال نقبه معنیست یا ورم خفیف است و علامتش وجود صدام است اگر جار باشد و یا تفل تنها اگر بار بود  
 و یا بسبب آن نشانش خور صده و فته سبب موجب است مثل حرکت در کتف یا استغرافات مغز یا ملازمت صوم خصوصاً در زمان جار یا تناول اغویه جفص یا  
 عدس کلم و گوشت قدید و یا از رطوبت غنی باشد و نایع آن سیلان اشک و رطوبت چشم می باشد علاج در حل استرخانی و تشنجی استکالی بعد از فصل بلغم یا تشنجی استکالی  
 یا سبب غصیل یا بزوری تقویه سبب و یا اجزای و غاغر نمایند بدستوریکه در فصل استرخای تشنجی مذکور شد و تملیف تدبیر کنند و در حاکم شینند و او در تملیف تملیف تشنجی در  
 چشم کشند و آب برگ زیتون سوسن طیند و طریق صغیر خورند و روغنهای گرم مثل روغن بابونه و شبت و زنبق و زکرس سیرالند و گویند که کمال اسیر مندرج به بندق هر یک  
 چشم را موضع او بسوزانند باز گرداند و که القطران قنده مملو با سیرالند که کمال استخاش تشنج و بسبب و محل کما پان باشد از استرخای عصب بود و در آن حال به انچه استوکام او نماید  
 مثل تقویه پیشانی آس و باز و بلوط و گل ارمنی کنند و اوچیز ورم باشد اگر جار بود و جفص فیضان تقویه نایع و احتمال شمای بار و مسکنه مثل شیره تخم خیار و شربت بلغمیه  
 و قرصیه و آب بند وانه و مار القرح و قنور شیر زمان سفیدی بخیس مرغ و چشم و طلا نمودن از سیران و بصاره مامینا و صندل آب عنب الثعلب و گل آب برگ کما و  
 سوده و کذا طلا بر روغن بنفشه و طباشیر با گلاب یا آب سبزه چشم و اگر ورم بار بود با شراغ از حب صبر و یا ایارج لوغنا ذیای مقوی برید و غایقون تخم حنظل  
 و غصاره قنور لیون قوی مانند آن علاج کنند پس با یک دران اکلیل الملک تمام می اندکند و با بون و منر نخوش سنبل الطیب چوشانید و چشم طول نمایند و بعد از آن  
 جوارش اترج استعمال کنند و آنچه از سوز مزاج بار و رطوبت یا ج باشد جوارشات استعمال نمایند و غذا سفید با جات نمونال با زیر جار و فطول که کور کجا برند و آنچه از فرق  
 اتصال باشد لا علاج است و در تشنجی میسوی که اکثر بسوی فوق می باشد تقویت و ترطیب نایع از نطولات و مالش و غنهای رطب بر سر و غیر آن که در علاج تشنج یا بسبب شود  
 بر اند و شیر خور و شیر چشم چکانند و قنور شیر زمان یا فاخته تقویه سفیدی بخیس مرغ و روغن گل اندکی شراک بسبب چشم سفید و اند و شراک رطب مثل شربت

و شربت شکر و شربت نیلوفر و شیرینجه و خرفه ماهو اشعیر و دهنده و اگر تپ نباشد شیر خرد و غنهای مطب بنوشانند و شیر بز و گاو بز و عنادل و موم قرصین است و استعمال  
 ماه از این شکر و گلاب بخار یکدیگر در آن بنفشه و نیلوفر و جو مقشتر نیکو و فته و مانند آن جو نشانند و با شکر نافع است آنچه از زوال طبقات طبوبات بود و تیرش تنقیه و بلع از زوال  
 مولد ریح است بمقاله ابراجات جو بوی طعمه یکدیگر در آن فو و لوقه که شست و بعد از آن بر تحلیل ریح با یکدیگر در آن بادیان اصل السوس با بونه اکلیل المکار و مانند آن جو نشانند و با  
 یکدیگر چشم نمایند و بطبع زیره و فو و صغری و زوقا و در زنجوش نفول سازند و مایه آن یا زرد چوب آب یا دیان ضحاک کنند و اگر داده در معدود و تقویه و تقویه و تقویه و تقویه و تقویه  
 و جوارشات گرم حلال ریح خوراند و تجویف ضمیم نماید و محل دغان سدر و درن جمیع اقسام حواله است و بعضی گویند که چون آمله قطعه آمله سساید با شکر سرگرد  
 احتمال آن حواله سفید است و قبول طبری و حکیم علی گاهی حواله بزرگان از اسباب سختی افتد اکثر آنها معروف اند مثل فو و لوقه و علاج چشم این حواله است  
 و گاهی حواله غیر بنفشه و فو واقع شود و آن از زوال بعضی طبقات یا تحریک جلیدهای سبوی یا بعضی زوال او از موضع خود بود و سبب این حصول از این غلط  
 در طب است میان طبقات چشم حواله در فته سبب و ال طبقات سببیه از ریح غلیظه بخار یکدیگر زود و آید عارض گردد و حواله سبوی فوق باشد که یا که بسیار  
 بدان طرف می آیند و حرکت چشم اولی بود و آنچه سبب ال طبقات سببیه باشد حواله از جمیع جوانب چشم بود و واضح است هر طرف از فوق و تحت زمین بسیار که بدین نظر  
 او نظر حواله باشد و آنچه از زوال طبقات سببیه باشد حواله در بطرف اسفل و گویا که در بعضی طرف سینه خود می آیند و حرکت چشم او سریع باشد و آنچه در فته سبب  
 تر از غلط است زیرا بجا می آید از موضع او حادث شود حواله در طرف سببیه حرکت غیر ازادی چشم باشد و آنچه از زوال جلیدهای حواله است و حواله با یکدیگر سبوی فوقی زوال شود  
 هر چیزی که به بیند و چیز نماید و اگر زوال او با سبب باشد هر شی را غیر ثابت در موضع واحد گمان کند و آنچه از زوال غشای غلیظه تیرا شد پس اگر بنوعی زوال شود حواله منحرف است  
 ضعف بعضی بود حتی در گاهی چیزی نمی بیند و میلان چشم او سبوی فوق باشد که یا که بالائی نکرد بهتر از آنچه سبوی اسفل میند و اگر انقباض زوال او با سبب حواله است  
 ششوی چشم بود و هر گاه چیزی را از قریب ببیند خوب دیده نشود و هر گاه از بعد ببیند بهتر بیند و اگر حواله از فته انقباض طبوبات جمعیه یا میل او بجانبی سبب غلط  
 یا حرکت بخارات غلیظه حادث شود با حواله منصف بصیر باشد و اگر آنچه به بیند از غیر المون رنگه طبقات سببیه بیند و اگر حواله فته از زوال غلیظه من شود میل او بجانبی از هر دو  
 ساق باشد و ضعف در وقت نشود و اگر از زوال قریب باشد حواله منفرع در چشم حادث شود و حالت شدید با خنک پدید آید و اگر از زوال غشای حواله باشد حواله غیر  
 ثابت بود و ساعتی چشم او نال گردد و از شکل خود تغییر شود و چنان باشد که چشم بجای که بصیر او نال شده کشیده میگردد و بعد مساکن شود و نال گردد و بعد از ساعت این  
 اکثر ششای حادث شود و علاج این جمیع اقسام قریب یکدیگر است و زیادت انقباض در آن مجسمه مزاج و سبب با یکدیگر ریح غلیظه بخاری که سبوی سر و چشم مرتقی شود  
 یا از معدوم بنابر اجتماع اختلاف و در آن متصاعد گردد یا از جمیع بدن مخرج شود پس آثار استلای سعدی از غشایان فتوراشته و فساد و ضمیم و تخلیات روبروی چشم در وقت  
 استلادریافت نمایند و علامات استلای جمیع بدن او کسل و نقل و خست و انقباض و ارتعاع بخارات که سبوی اسفل مرتقی روی چشم در وقت سبب حواله نماید و وقت  
 دیگر معلوم کنند و هر چه که باشد هر گاه ارتعاع بخارات سبوی هر چشم ثابت شود لازم است که فراج در بعضی سن او و وقت حاضر در این بد استقران ماده حسنه با مکان  
 و موجب توانیدن او نمایند و هر گاه داده تنقیه معده کنند در اکثر ابراجات یا بصیر مصلحی که هر کدام از این هر دو را بقومونیا تقویت داده باشند استقران او نمایند و بهتر است  
 چیز را که برای تنقیه معده بیشتر عارضه این درین مرض عارضه در غیر آن استعمال نمایند این جب است که فستقین روی خالص زرد و درم کل سرخ یک نیم درم صطک سسته درم  
 تخم کرفس انیسون هر واحد و ثلث درم زرب السوسن و دانگ بر مقوطری یا نرزه درم بلید سیاه سه درم سائید در آب برگ نرخی یا آب بادرنجبویه سرشته جدا سازند  
 سه درم از آن بابت گرم بدیند و سله با ریفت روز در میان صحت داده احتمال کنند و از اغذیه غلیظه بجزیره بپزند از طعام شب منفع سازند و اگر داده استقران بدن  
 بمطبوخ انقباض تقویت او نمایند و برای تقویت در آن بر صطکی مع غار بقون انفا کنند و چند با زحل از زرد کراچ مزاج حواله استلای و بعد تنقیه بدن برتر نماید و وقت  
 برقع که هر دو سوزان او تنگ باشند لازم که بپزند و رفاده که در آن هر چه تقویه او وسط بر کج چشم ساخته نماید و با شکر لوز قیصر اندکی سفیدی بر چشم بندد و در وقت  
 چشم در گوش از هوای بار و مغوط دارند و اینها بعد تنقیه به حواله حمام هر روز و تساول الطریق صغیر یا که حسنه احتمال مزاج لزوم نمایند و بعد از این ندرت سبب حساب  
 مزاج هر مرض استعمال کنند اگر مغوط و مناسب باشد بر وزن صطک و ناردین اگر مغوط بارد و واجب بود بر وزن بنفشه و نیلوفر و فو و لوقه و تقویه و تقویه و تقویه واجب نمایند

و گاهی

و گاهی از ریج و چشم حالتی بنشیند بچول حادث شود و بواسطه ریج بسوی یک جانب کشیده گردد و با وی اختلاج و حرکت خیر واجب باشد و علاقه اش را بسمه چو کباب  
 و غرض منقحی را س از رطوبات و تقویه معده و برطرف کردن غلبه و اقتصار بر اغذیه ناشقه صالح الکفایت است بجهت اسهال و شکل عین مشهور الی وسط ساخته لقبه اندک  
 سفیده سفید چشم بندند و گویند که حواله من من مثل حمل سلودی علاج پذیر بود و در عوجاج تقویه که از دم غنبد باشد و تقویه بحسب خلط غالب نماید و تلطیف غذا  
 و طلا بصندل و عصاره مایه آب کاسنی و گلکاسه و چون جدت دم و حرارت کلس کلین باید استعمال محلات نماید مثل نطول مطبوخ با بون و اکلیل الملک  
 و کل منقشه و حله انچه از عین غنبد باشد استعمال مطبات نماید بنوعی که در حمل غنبدی گذشت آنرا و یا فالوده و حریره جو مقشر با شربت نیلوفر و منقشه روغن بادام شیرین  
 و گوشت فریه و زرده سفیده تخم شترت و تخم بزرگ نیکم خصوصاً بعد از نضام غذا و شستن چشم شیرینان و انجباب بر جارسیکه در آن بنفشه نیلوفر و منقشه  
 چوشانیه باشند استعمال نمایند و انچه از رطوبت غنبد باشد استعمال محففات مثل تاول گلگنده و جبین زوری و تقویه مواد رطوبت مثل واد التری که از تریده برده در دم  
 در نیم سال بر واحد یک گرم و شکر مساوی ساخته هر شب یک انتقال آن نمایند و صبح گلگنده بخوردیم آب گرم بدنند و قلا یا مطبختان خوراندند و کحل غزیری یا مطبوخ  
 اکحال نمایند که حواله که بصیدان شیر خورده عارض شود سببش اکثر استرخای عضله است از عضلات منقلبه و بعد از صرع حادث گردد و بسبب شیر دادن  
 و خوابیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نریز و واقع میشود و باشد که بواسطه آواز بلند و عیب مانند آن چیزی فخره که یکبارگی طفل را بجنبش آورد فرض کرد  
 عارض گردد و علاقه چشم آنکه هر گاه حواله بقوی یا اسفل بود بروی او بر قعه که در برابر جبهه و سوراخ تنگ گذاشته باشد بپوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ بفرود  
 تا طفل بپوشد نظر بر آن دارد و اگر حواله بطرف یکی از پهلو و فوق باشد پارچه سرخ بر گوشه چشم که مخالف گوشه آن باشد و نیز نذ که دائم نظر آن بسوی او باشد یا دهنه  
 ساز بطرف مخالف نظر بنوازند و بوی منقش بصورت بزرگ بر آن صوت بدان طرف نهند و سر سبب آب ساسین برورد و با سسک یا غیره اکحال نمایند و سیاف غیره عصاره زرد سوسن  
 بیرون چشم بالند و یا بنقد بیندی را افشردند و اندر آن پرورده اکتیال کنند و سوسن و عصاره برگ زیتون نمایند و در حاله تها و اندارند و ای اغذیه لطیف بپزند  
 یتیم و چوز مرغ و تدریج و لحم حل غیر نضی صورت بودن صرع سبب حواله اغذیه بجا نگیرد و او و محفله از دانه و در آن در جراحی منع فرمایند اگر فراج او اجناس کند او دوی  
 منقح چشم مثل حرار و اول لکس و شلیتیا بپزند اگر آنرا استلاد یا بنده تقویه نمایند تا شیر و اصلاح یا برون بکوبند و کاسکینج و در جنبه اسهال و شیر ابر روز بپزند و کاسک  
 طفل را بقدر کفیه اسهال که هموزن او روغن نار درین سحوط نمایند و هر روز بدفعات هر طفل از روغن نار درین بمانند و کف پای او با کسر اوقات لک کنند

مجموعه یعنی بیرون آمدن بزرگ شدن چشم

و این با سببش است انقطاع مقله و نقل آن از استلای ماد و ریجی یا غلطی رطب یا مایه حاصله در آن باشد و یا بسببش است انقطاع مقله بسوی خارج از حقیق  
 و قی عینیت و صداع قوی و خرو سخت و ظلمت شدید و تیرج و از هر چه موجب نفس شایه یا با سبب استرخای علاقه مقله و عضلات حافظه علاقه مذکور و انهمال او بود  
 و در استلای ریجی و غلطی یا ماده و نفس چشم باشد و یا بشارت که در مغز و بدن بود چنانکه عند احتباس حوض میباشند و در انضغاطی گاهی با وجود انضغاط از سبب ماده  
 بسوی چشم نیز باشد چنانچه وقت عدم انقباض نفاس گاهی از نفا و فراج چنین یا موت او و بعضی او باشد و نحو استرخانی که از استرخای عضله فقط بود  
 بصارت باطل نمیکند و انچه با نهمتا که او باشد بطلان بصیری نماید و نحو که در مثل خوانیق و او را موجب دماغ و در ذات الریح افتد سببش انفعات بود و کما  
 بسبب استلای نیز باشد که اکثر چو فرس و سوسن میشود و با تو دم در قرینه میباشند و جمیع اقسام مجموعاً از ضعف بصیر خالی نباشد و چنین بر ازی گویند که  
 هر گاه نوعین از ضربه یا سقطه بر سر افتد اگر بصیر باقی بود بدانند که در عضله مسک عین تمد و عارض شده و انهمتا که آن نشده و اگر نشود از غیر ضربه باشد از استرخای  
 عضله باشد و اگر با وجود این باب بصیر عارض گردد بدانند که وقت بعضیه مجموع فرسیده است تشخیص اقسام این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده  
 یا ضعیف گشته اگر باطل شده و با نهمتا که عضله بود و اگر ضعف باشد نظر کنند که با نهمتا عظم و در چشم چشم هست یا نهمتا که باشد چو نهمتا باشد بپوشند که  
 در چشم مثل سوسن و دانه اگر گویا غلطی باشد و اگر ریجی بود و اگر عظم جبهه یا نهمتا نشود حال سیلان اشک غلیظ اندکی ریج و حساسیت و واقع از داخل بسوی خارج بپوشند  
 اگر بعضی اقراران کنند و با آن سبب انضغاط نیز یافته شود و چو انضغاطی باشد اگر عظم مقله آثار انضغاطی هر دو موجود بود از استلاد انضغاط هر دو باشد اگر

عقل جم غفله و سیلان هیچ نباشد و شمار داندکی بود و حدقه بجز کات مضطربه غیر اختیاری متحرک باشد همچو استخوانی بود علاج اگر چنانچه اندک سبب و خفیف باشد مستقیم  
 عصا به قوی خود با بنیدن بر پشت و لطیف غذا و قلت حرکت او استسفیض و اکتحال شایق سماق و شیان افاقیا کفایت کند و اگر قوی باشد در استسقای خفیف  
 منقیه بدن و داغ بقصد حجامت نقره و سهرمات و جوینباسیه حننه محاده نماید و احمرین تاب گوید که تنقیه بملیه کابلی کند به مطبوخ خوفا که نافع همچو طغین است  
 و باطله سهال نافع ترین شیانست در اصناف همچو و کذک وضع حجامت بی شرط بسیار بقفا و برقرار نماید و در استسقا یا رده صوف در سر که آب سبزی کرده بر سر  
 بندند و آب سرد و یا آب کیکه در آن پوست انار جو شاییده باشد بر هم نطول کند و در اوع قوی مثل آرد با قفا و سفیدی بقیه و کاشتم و آب کشیده نیز مفید است و کندن در آب سرد  
 برای غسل آرد مثل حجامت گمان هر روز غفران استعمال نماید و هلیله زرد و در افضل از زردت و کف در یاد شیان مایه آب بادیان یا آب پیاز کمال نماید و اکتحال شیان  
 غیر و سنبلیله نافع است و دیگر اشیا ی اشک آرد و قاقبض و مشد در چون شیان سماق و غیره در چشم کشند و تقبیل اندازند و شناسند و از استسقا قوی و عطاس در سر اجزاء  
 و آنچه نفع کند مثل حبی که از زرب السوس و فلفل و شکر مساوی ساخته باشند یکی بعد دیگری در درین آرد و در همچو طراف الصفا طی قطع سبب نمایند و در خفیفه سر به باطله  
 در زخاده و ماده هر چه چشم بپزند و بر پشت بخوابانند و روی را با آب سرد که در آن گلنار و برگ زیتون و برگ عینق درست خشکاش و کاسنی و خصی الراعی و غیره قاقبضا  
 چو شانیده باشد بشویند و استعمال غسول اطراف را خفیفه و اطلیه قاقبض چون پوست انار و افاقیا و گلنار و حفض طی و صبر و عصاره تخم التیس و برگ عینق فیروزه و  
 برگ منقشه سر سفیدی بیضه آرد و گندم و برگ زیتون بری و عصاره و برگ عوج و اطراف نرم آرد و آب کاسنی و کاسنی سائیده و آب خصی الراعی بر چشم طلا کنند و برینند  
 آرد با قفا و گل سرخ و کندر کوفه کوفه سفیدی بیضه سرخ شسته نافع و اکتحال خشک شتر حرق و سنبلیله طیب که اعضاء بر برگ عینق خشک است و حوض و تقبیل  
 درین قسم میز سفید گفته اند و می گفته که علاج چو حوادث بند غفیفه بیدار صلیح شد بدینا قی عینق در میان ساعت قصد و حجامت با دو پدید قاقبضه مثل گلنار و افاقیا و حفض  
 و مانند آن احتقان بخته محاده و چکانیدن در چشم آب قاق و سسین بر فاده و بر پشت خواب نمودن ترک شراب و لحم و تقبیل اطعام پیریز از عطسه قی است اگر حرارتی آید  
 چیزی در زمان آرد که انقدر طبع نماید و قبل چنین زیتون عین که از سر حوادث شود بعد قصد قطره خون که بر تری خون سفید و وضع پنبه بسلول سفیدی بیضه دروغن گل  
 ناز و زردم و درد و رسوم تکلیف باریک و تقطیر نیز زمان نافع و گویند که فماد برگ خلط و گل آرد نیز شوشری را مفید است و در طغی که از نعلت سیلان خون نفاس مانسا  
 چنین باشد میر اورا طشت و اخراج چنین عمل آرد و در همچو طراف استرخانی منقیه بسلول و ایارجات کبازد استقبال غراغ و شمو مات و معاجین گرم بدستور که در هر خانه کوبند  
 نمایند و بعد تنقیه قواقبضا مذکوره استعمال کنند و با دو پدید مص کشته و طوبیت و اشک آرد مثل هلیله زرد و در افضل از زردت زرد البحر و مانند آن آب پیاز و از آن  
 و کرفس اکتالی نمایند و او پدید محاده مانند کندش و چند سید ستر و خردل و فلفل و زعفران و زیتون و گندم که در همچو طربوبی بعد استقرار بدن بچ صبر و حب ایارج و مانند آن این  
 سوسو با کبار بزید بگردن و غن مصطک یک جز و و مشک یک جز و بران اندک آب و فامطبوخ انداخته حل کنند تا مخلوط گردد و اندک از آن محوط نمایند و اندک اندک با هم بفرزینند  
 تا بوزن یک دم برسد بعد هر شوشنیر بران نموده باز غفران بسیارند و در صره بسته بپویند و اگر عطسه فرط کند سر که کلاب قدری روغن گلنار هم آمیخته در بینی چکانند  
 و اگر ازین هم ساکن نشود چیزی تنخ مثل صبر بخانید و اگر حاجت بکثرت تطهیس افتد اندک کشیم در سوسو مذکور افزانید و هیچ چیز درین مرض با اقطه نیست اما یک نیم در دم  
 اجودا کنت که هر کدام تطهیس چشم را بر فاده بسته دارند و آنچه از اورام داغ و ذات الریه عارض شود بزوال سبب آن ایام میگردد و در اختصارات است که در همچو حوادث از  
 خنای قصد فیخال حجامت نقره و استغراغ بدن نمایند و اگر از ضراخ شدید باشد قصد فیخال و تدبیر خاص بعدا کنند و گیلانی مینویسد که اگر مرض انحصاری انداخته باشد  
 پس واجب است که اول استغراغ بدن از گل سرخ و بنفشه و آلو عصاب و قمر سفیدی و زعفران و کثوت و تخم کاسنی و مانند آن نمایند و بعد از استغراغ در چشم این آب  
 بچکانند که در جو مقشر و همدانه و ششخام هر واحد چند دانه مساوی و نیم کوفه اندکی از زردت افزوده در بیشه کرده و با لایش آب شیرین آفتد که او پدید را بپوشد  
 انداخته با آنش ملائم بپوشانند آنکه قدری غلیظ گردد پس نیگرم هر شب روز چند بار چشم بچکانند و فاده بسلول سرد کرده با لای چشم نهند و غیر آنکه بپزند  
 و بر پشت بخوابند یک ساعت تا دو سخل گردد و با دو ای مذکور بچکانند بعد از آن این ضما نماید که بپزند حجامت یک جز و برگ کاسنی یک جز و بار یک سائیده بوزن  
 استغوال آرد و آب روغن گل مخلوط کرده در شب وقت خواب ضما نمایند و عصاره سیب بپزند و صبح بکشایند چشم را صاف نمایند و طعام سرد و تر با غیره دروغن

و شیر زمان اتم در معنی چکانند و در بعض اوقات شیاتین این در چشم کشند و از شنی آفتاب و خول جام منع کنند و اگر مرض صوی باشد قصد بر دو قیفال نمایند و تینین مطبوخ  
 خفیف شکر و نمک را برای مفر و چشم کشند و نسخه آن این است کل بنفشه یک دم طوطیهای جبری و در پاه بند ی هر واحد دو و انگ نشاسته کثیر اصغ عربی هر واحد  
 نیم درم سائیده نیم درم شیاتین آهیتا آهیتا در موان جل کنند و بار دیگر بحریه نیز بنفشه صبح و شام در چشم کشند و اگر این فاکه مکنند بگردانک نشینند از آب غلبه هر دو  
 با هم جوش داده صاف نمایند و در آن شبات ایضاً حل کرده در چشم چکانند و به بندند تا آنکه در موان حل شود و عمل خود نماید و نوشیدن شربت غناب با آتش و اتم نافع و سحر و آب طلوع  
 و مانند آن از نافع ترین اشیا بشل این مرض است اگر دسوی باشد و حخته با شعیر که در آن غناب و سپستان جو شائیده باشند به دفعات متواتر نمایند

عثمانی شکر کوری

بیش غلط طوبات چشم یا غلط روح با صبر است از بخارات غلیظه که از اخلاط غلیظه چشم پدید آید و باغ یا سده تولی شوند و فرق میان این با چنان کنند که اگر مرض بر یکایا اتم بود  
 بدون تغییر و تبدل و بعض اوقات ببیش نفوس چشم باشد و اگر متغیر گردد در بعض اوقات و با آن صداع و قتل راس و حواس بود و از بخارات دماغی باشد و اگر در  
 رنگی نعت و در امتلا زیادتی مرض و نماید از بخارات معدی بود و گاهی کثرت مقام در آفتاب بسیار نظر کردن بدن و بجزئیهای بسیار روشن براق ببینند  
 لطیف از روح با صبر و موجب غلظت آن میگردد و در این از تقدم سبب و شوری حرکت چشم دریافت شود و علاج اگر آثار غلبه خون معلوم شود فصد سرد نمایند و الا بعد نضج  
 بسبب اتم و حباب ابرج و حبه شائسته کنند و مرغ و مرغی دماغ بعمل آزند و کوشش صبر چند سید شرب و یا فلفل عوض صبر نموده بدن تعطیل کنند و یا عطوفت کنند  
 شونیز فنیون فلفل زراوند حباب اسبان چند سید شرب شک عاقر قرحا بوره ارمی مساوی با یک سده بعمل آزند و یا از اسطوخودوس تخم حنظل چند سید شرب و احد  
 که بر شت دم عطسه آورند و اگر کشش یک انگ بر غش بنفشه پسته بنفشه سفوف سوزن و یا با سداب خشک سفوف سوزن و شرب تخم جبین بزوری که در آن صبر حل کرده باشند و یا سداب که صغر شرب  
 شربت زوفا یا زوفای خشک سائید باشند یا آب بخورند و یا با سداب خشک سفوف سوزن و شرب تخم جبین بزوری که در آن صبر حل کرده باشند و یا سداب که صغر شرب  
 آب طبع سداب کل شربت تینین نیز نافع است گویند که اگر ازین تدبیر مائل نگردد و قصد تفریق فقیهین یا حجامت قضا نمایند و غذا قلبیههای لخم لطیفه امر از خون لطیف  
 و زرده تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند و بعد از آن تمام کنی شرب که مننه بنوشند و در وقت اطراف فلفل و تخم جبین آب گرم نافع شناسند و بر آبکی در آن او و پیچمل چون بادبان  
 و شبت و با بونه و نام و سداب هر زنجوش جو شائیده باشند آبکباب نمایند و آبکباب بر طبع شرب تخم جبین نیز مفید بود و لخم و کلبیان دراج و تیره و قیج بریان مع فلفل و و او پیچ  
 و زنجبیل و یا بخواب یا فلفل و مغز تخم قرطم و قرفل و در چینی غذا سازند و ایضاً اطعام باغذیه حریفه با حال حلیت پودینه و خردل صغیر در طعام نیز نافع باشد  
 و خوردن تربت که از حرن مطف بخارات است و قبول ابل بند تخم سرس چهار درم سوخته در آرد آینه خونه نان خسته خوردن همچنین تاسه و زلال او در نافع شکبوری است  
 و از اشیا غلیظه و نجارنگیز مثل عدس لوبیا و باقلا و کلم و کثرت کل خرمنه و غذای شب اجتناب از زنده و گویند که صاحب آن از خوردن هم مرغ اجتناب نماید که اگر در وقت عشا  
 و زهره کا و قدری در شب سه کرده و در روز آفتاب گنبد زرد پس اکتال نمایند و اگر قدری روز عفران مساوی سوخته آینه خونه سته روز دیگر در آفتاب داشته عمل آزند نیز مفید بود  
 و اکتال ماره بز مخلوط آب بادیان و غسل نیز نافع و نوشادر شرب میانی سوخته برابر گرفته با یک سائیده و چشم کشند و چون در فلفل و و ج در جگر بزغله نماید کار و زور  
 او پدید کوره یا در فلفل و نمک هندی و سنگسبویه و او چینی سوخته بران باشد و بر تابه بریان نمایند و آبکی از آن بر آید و چشم کشند یا بجای آن نافع عجیب بنشد و گاهی  
 نمک لاهوری و گاهی بادیان عوض ج میکنند و او پیه را سائیده و آب مذکور آمیخته اکتال می نمایند و آبکباب بر بخار او و خوردن گوشت جگر او بریان نیز بسیار  
 مفید است تاسه روز متواتر یا زاده بعمل آزند و جگر خوش ستور و کل دماغ شربت شقال که که آبکباب که از خردل سلسلی نیز نافع و اکتال او اتم فلفل سفید و اکتال  
 و قنبیل مساوی سوخته سفید و ستوده جالینوس است و که اکتال بعد فلفل کشه با یک سده سخت سوخته است خون پر نورسته کبوتر که اگر گرم چشم کشیدن که اکتال  
 بخون جانوران گرم فراج شل و شیان و شیان قلی و شیان رنگار نیز نافع میگردد و یا ماره گو سفید یک جز فلفل و زهر زنجبیل  
 سه جز و غسل شسته استعمال کنند و گویند که اکتال آب بادیان و غسل و نوشادر لعسل آب پیاز سفید یا آب کبکبکی تازه یا آب گند یا سماق یا آبکی از آن پوست بند  
 سوخته باشند و یا سفر کنگ یا زهره قلین و یا گلس یک عدد با چند دانه فلفل در شیزن بطرف سسی سوخته و یا فلفل و یا فلفل در لعاب همین سبب بود یا جگر جاری یا زهره کبک





بجز تقیه و غرقه و تمطیس و پیریزگرید جگر زبر سوخته که در دم و در فلفل حنظل صبر سقوی هر واحد یک م ساخن و در دم نیم دم و در شکر یک سبب شکر و در آب  
لطیف کرده بگذارد تا خشک شود بعد جدا نموده باز با یک بایند و آب بادیان سرشته بر طرف مسی طلا کرده خشک نماید بعد از آن کوته بخنه که کمال آن در کف  
شد که روزی کند و در عرض مشک کرده و با بونه اکلیل الماسک شوقی هم مزه نجوش برکن نام بادیان گرفته سبب سبب یک کف که داخل کرده در آفتاب بچوشانند تا غرق  
بران انجکاب نمایند و هر گاه بیکرم بماند بچشائش مذکور که کسبیم کنند و یک دم و در فلفل و یک آن بادیان سبب بیکر نیز بر آتش نهند هر گاه کفها بشود و در مذکور  
بباشند تا که جگر بریان گردد و بعد از آتش برداشته سرد کنند پس ای مذکور که بران مجرود بگیرند و با یک سبب که کمال آن باینده از معمولات ابو عمران بن سو  
بن سیارست که تقیه صاحب این مرض بچ قویا نمایند بعد حجامت برسانی کنند و آب برگین سبب که کمال آن سازند که در اندک مدت بشکوره زایل شود و اگر مرض شوار گردد  
حقه در محال بطوبات و انجکاب برمس کرده شراب مع بادیان بران باشیده و در آن بایند استعمال کنند و آنجا که بسبب اتقای بخار معده باشد آملیا کفند و یا بلیدیا بر  
و یا سفوفیکه در خیالات سسطورست بخوراند و کمال آن بر شونانی و شیباف حرارات و کزابد ارجینی یا بمشک در فلفل و عصاره قمار و انجکاب با تخم خرقه بالسویه نرم سوده  
بسیار نافع است همچنین چکانیدن آب جگر بران چنانچه مذکور شد و کمال آن تر باق فاروق عسل اگر بدن محتاج تقیه باشد این همه او بیدار تقیه بدن نفع بخش و آنجا که  
سبب غلظت روح با صبر طول تمام در آفتاب باشد و ترطیب مع التخمین استعمال نماید و از افندیه غلیظه پرینه کند چون سبب ریزی سبب عدم رویت در روز وقت روح با صبر و  
آنتست و فرط کمال آن سبب حرارت روز و بعضی سبب این مرض حصول غلظت در دماغ و فساد روح نفسانی از شدت آن فتنه اند و وقت روح گاهی بسبب کثرت نظر بسبب  
خطوطه و قیه و با در این بخاندن طول نظر بسبب شعاع خصوصاً بسبب قرص آفتاب نزدیک سوسوف بسبب کثرت نظر بسیار باشد و گاه بسبب کثرت حرارت و اشتغال آن چنانچه در  
محدود بین شدت حرارت و در امراض حاد خصوصاً ماغی پیشود و اکثر عرض هر چه چشمهای از روق ختمی که احدی استقر باشد بجهت زیادتی غلظت غلیظه وقت روح میباشد اکثر  
باین وقت از کثرت روح در شب نیز امر ضعیف میباشد و موضع حدیث آن فائز فرود بود و قول الیونس مشیر انظر لظلمت روح مست و اکثر عرض آن چشم از روق و شهل  
بجهت تبخیر مغز و چشم در روق میباشد و تقوی بعضی سبب آن بسبب روح نفسانی با قوت کثرت تبخیر آنست اکثر عرض آن در مغز یا بسبب کول فصل حریت طمان  
یا بسبب میباشد و این مرض مخوف است با اینکه اگر سبب آن مذکور در تار یکی و سایه می تواند دید و در روشنی بعضی ضعیف شده و انوائی گوید که اگر در استان بیشتر باشد لایق  
بر آنکه اسباب وحدت مواد و وقت بطوبات و روح با صبر است که با صبر او و شعاع قبل انتقالش صورتها متفرق گردانند و نشان این عین قوت اشک و خفت سوی در وقت  
و اگر حکم او در فصول سال متساوی باشد کثرت صحت یابد و کذا اگر در زمستان زیاد شود علاج در ترطیب باغ و تملیظ خون از داخل و خارج کوشند مثلاً با سبب  
لعاب اسبغول شیر و تخم خشکاش سفید شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و شربت عناب بسیار سازند و کشمش شکر حماق منقی آله هر یک شده ماشه سفوف کرده  
باشیره که هر کوشش ماشه شربت نیلوفر و تولد او در نیز غلیظه است و نوشیدن آب ترابوز و شیر و آب تارین مع شکر و کلاب شیر و تخم خرقه باکی از اشیره مذکور در سبب  
حدت مست و صندل سفید بکلاب چه سرد کرده بر سر طلا نمایند و یا لعاب بز و بهدانه بر صدغین طلا سازند و سوره کرد سماق و کلاب آب بچ مخل کرده در چشم کشین  
عظیم الاثر است و کلاب سرد کرده و یا شیر خرد چشم قطره کنند و کافور درین باب معده یا لطفه است و شیر و شکر یا شیر زرد و شیر بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو و روغن  
چکانند و اندکی کافور شیر و خنجر العبد او مان مذکور و یا سفید بیض مرغ حل کرده در چشم چکانیدن بسیار نافع است و مسکه و روغن بادام کج و نیلوفر بر سر  
یا بونه اکلیل الماسک شاش از و یا بنفشه با بونه خنجر نیلوفر چوشانند و انجکاب کنند و آب آن بر سر نیز بدهد روغن بادام بالنده و ایضا ترطیب تقویت  
و باغ باغچه هر طبعه جزه هر ما نمایند و تملیظ خون باغذیر از به مثل هر سیه قله با بونه و نان تابدال ماش مبدی کنند و کاهو کشمش خشک ترد طعام زیاد اندازند  
و از قوا که انگور و انجیر تر و خیار بخورند و در آب سرد غوطه زده چشم در آن بچشائند و شیاف روی با شیر زان برود و حصرم در چشم کشند و یا بشاوخ حنظل و سبب  
در آب مسان الحبل و کباب بروده کمال آن نمایند و آب شیرین نیم گرم تمام کنند و شیاف بر فیض که قدری کافور و انجیر در آن داخل کرده باشند در چشم کشین و انجیر  
گاه خوردن نیلوفر و در هر برید تقویت باغ انجیر و علاج امراض دماغی حار و صلیح حار و سرسام گرم گذشت همه تقیه است و شربت خشکاش شراب کشمش المراج  
و در عمل حجام بطور غلبه کثرت رفتن استبدل سبب نافع و فلفل کلاب و روغن گل و مسکه و دیگر غلظت تقوی هر دو باغ و بو سبب طویب باره و در یا صید باغ و خنجر می شود

و استنشاق بروغن گاو یا روغن نیلوفر و اکحال سوت گلاب سائیده و موم کف اکتباس گوید که طباشیر سنگ محک سر سینه سفید بر یک یک یا شش سائید در روغن  
 کا پود خوشخاش و که و هر یک سه ماشه آمیخته در چشم کشند و شیر زن بروغن بزوبه بر برگرفته در بینی و گوش چکانند و سفوف یک شمشیر خشک و سماق و آملک هر سه برابر  
 و نبات چمپند آمیخته دو شقال با شیره گل بنفشه یک که و تخم کاهو جها باشد در شربت پود نیلوفر بر یک تو لوله شربت هفت ماشه دهند و غذا فلفله قوریزه زغال سیمان می  
 در دو سه هفته صحت میشود و صاحب مزه گفته که چکانیدن خون بال که بوز از جربا است و صنف صطفوی نوشته که در آب سرد غوطه زود چشم در آب کشاید از  
 گلایه و غن کله سر که خلقه سازند و از اشیاای حامضه و مالجه و حریفه و شیرینی شند و شراب کنند و حرکت و بهم و حزن و تعب و جماع کثیر و نظر بسوس  
 اکتاب و شنی و سایر استفراغات اجتناب رزند و آنچه که آثار وجود خط حاد در دماغ یافته شود بعد از تطیب متقیه آن نمایند و جراحی خاکی لا علاج است

الاسع و انتشار

الاسع عبارت از است که لقبه عنیدیه یا عصبه موجوده اقله طبعی و سبع تر شود و انتشار آنکه نور با صرد در آن منتشر گردد و این عرض الاسع است و فرق در الاسع تقسده  
 است که در الاسع عصبه پرانگی نورد از اجزای چشم پیدا میاید باشد بخلاف الاسع لقبه که در آن تمام چشم سیاه می نماید یا بلجنگا می این مرض عقب صدمع شدید یا  
 یا ماثر سبب آمدن خلط غلیظ یا تجارت حاد و غلیظه در عصبه یا لقبه حادث شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه و صدمه چشم بواسطه کشیدن طبخ عنیدیه بسوس  
 اطراف یا تفرق اتصال عصبه افتد و گاهی سبب او نفوس صدمه بود و این باز اکثر طوبت بفضیه یا از پوست عنیدیه یا از استلای طوبت در جبهه بود و یا از ورم او  
 و یا از طوبت که باعث استرخای عضله ضاعظلم عصبه گردد و یا از تفرق اتصال شبکیه باشد و الاسع طبعی بود یا عارضی در هر دو صورت اشیا صغیر تر نمایند و گاهی  
 بدان حد رسد که چیزی بجز نیا بد و بصارت با کل باطل شود و این نگاه است که الاسع تا اکلیل سید یا تفرق اتصال عصبه یا شبکیه افتد و گویند که از انتشار کمتر  
 ضعف بصرو در اکثر ذهاب بصیر عارض میشود و شخص سبب آن که در چندین کنند که اگر بصارت با کل باطل شده باشد و الاسع تا اکلیل نبود پس سند که بصارت فو  
 زائل شده یا بتدریج اگر دفعه بگوید از تفرق اتصال عصبه یا شبکیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و یا در ضربان تپه صدمع باشد از ورم عنیدیه بود و اگر این عواض  
 حال تقدم عروض صدمع یا سرسام یا ماثر برسد که مرضی از این امراض بیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد و الا از حال رسیدن ضربه یا صدمه سوال کنند پس اگر مرض نقل  
 آن کند سبب و همین باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر چشم لاغری و خشکی و انحنافض سیاهی چشم در یک گردد و بهنگام گسنگی و ریاضت و گرمی هوا زیاد گشاده گردد و ضعیف  
 اشتراک در زرد بودت و طوبت هوا صبح و شب استعمال غلیظه وادویمه طبعه کتر و تنگ تر گردد و تقدیم سهر مفرط یا استفراغات اتفاق افتاده باشد سببش پوست عنیدیه  
 و اگر با وجود انتشار زرد طبقات عین جبهه بود و اگر چشم بعد مدوشه نزلات و در زمان بار و رطوبت بالقل بود و از استرخای عضله ضاعظلم عصبه باشد و الا از مرض پسند  
 که گاهی خیالی پیش چشم محسوس میشود یا زرد استلا و بعد خواب فرق در بصارت در رویت اشیاای قریبه بسید اتفاق معلوم میگردد و یا نه اگر گویند پیش و در جراحی استساع میشود  
 که در آب ایستاد و ام و در حالت شکم سیری صبح و شب بعد خواضعف در بصارت غالب میشود و در جموع و ریاضت و وقت دوپه گرمی هوا و بعد حمام یا بعضی بصیر کم کرد  
 و چیزهای بسید نسبت با شیاای قریب خوبتر بفرقی آید سببش کثرت رطوبت بفضیه باشد و اگر از این علامات هیچ یافته نشود در پیش همین قدر بیان نماید که ریاضت استساع  
 که جگر می نمایند و ضعف در بصارت و طوبت عین سیلان اشک بود و بدون الم و سرخی تمدد چشم محسوس گردد و قریبه قطع نماید و لون سیاهی چشم مشتد گردد و پیش استساع  
 عنیدیه از طوبت باشد علاج استساع طبعی آنکه از تفرق اتصال شبکیه بود و لا علاج است و عارضی اگر از پوست عنیدیه بود قبول بعضی آن نیز لاراله است تدریس تریب چشم است  
 بر طبقات بدستور که در ضعف بصیر بسوی اس العین خواهد آمد و شراب الشعیر یا شربت نیلوفر یا بنفشه و و شیدن شیر سرد در چشم تسعیه بروغن کله و بنفشه و نیلوفر و طوبت  
 بحام طرب تقدیر یا غدیطه مثل گوشت حمالان جوز مرغ غریبه و زرده بفضیه نیم شربت نافع بود و اگر پوست ملایم باشد تغذیه خلط یا بس کشند و تصحیح سه نمایند بطبع خ حشاش  
 طب مثل بنفشه نیلوفر و حمشه بر سر زنده و از منشی در آفتاب از جماع و اغتسال آب بشه و در سفر در بای شوروشتم لفظ و کبریت مانند آن منع کنند و وقت خواب در باقلا و یا خنجر  
 نماندیده و شیر در شران هر شسته چشم نهادن و زرد و راح طبعه معتدل بوسید و بطرف سبز به پیندند و سرد و زخمت خنثیا کنند و گویند که شراب ابلق کثیر الزاج شدید النفع است  
 و اگر این حالت پیش رخ باشد باقی از شرح و اگر از ورم عنیدیه باشد علاجش مثل علاج زرد بود و زرد رنگ بود که در جماعت مؤخر سرد اکحال با دو حمله منضخه سفید بود و هر چه

التوسع ضربی می آید حسب حاجت بعمل آردند و با لجه تدبیرش بقصد تنقیح حسب اقتضای خلط باعث مست و اگر جار باشد قطره سفیدی قوی بزیاده شیر زنان آرد و در وقت  
ولعاب بماند قوی و شیان ابیض افرونی در ششم نماید و از خارج بشیان عشرت نکند و چون حدت آن سبکین باید پیش خلط و اکل الملک با در نطبول سازند و در وقت  
در ششم چکانند و اگر در بار باشد بعد تنقیح بچ باعث نفخ و تحلیل و مانند طری اندکی مغز آن در ششم چکانند و آنچه از طوبیت باشد در بدن شربت خون معلوم شود و در وقت  
در عروق باقی نمانند و قصد صافن و حجامت فقره و قصد عروق صید و قطع آنها نیز سفید بود و ارسال علق بگردن زیر هر دو گوش در کار شافع نرو و بعد از نفع مسهل ملغم  
و حسب ایاچ تنقیح کنند و باید که نترت متفرغات بمسلمات نکنند تا قوت را ضعیف کند بلکه گاهی تغذیه در برده روز یکبار سبک درم یا یک نیم درم حسب توقایا در آن کفایت  
بده با حمامه غسل چشمانیده یا با ایاچ فیهرا محلول باو لعل با دیان اندکی و تحلیل در با لعل چشمانیده غرغره نمایند و دیگر غرغره منقح دماغ که در فصل لقوه و فایز مذکور شد  
بعل آرد و آنچه نترت روح بند می دیاب آب سداب یا زهره خروس بروغن بادام مسود کنند و آب نمک مخصوصا نمزج مسکه بر سر نرند و برای تحلیل ماتی طوبیت آن با  
و غسل و حللتیت فلفل و سبکین داشتن و جز آن که محلل و جاذب طوبیت باشد احتمال نماید و احتمال مرارات مثل مراره باشد و مشبوط و نر و کنگک کذا اقلیم یا هر سه قسم و کذا مر و آرد  
و کذا آب عصاره بادیان بنزده درم غسل با نرده درم چشمانیده و اقوام غلیظ کرده و کذا شیانف در مرقع سماق حل کرده و کذا آب بادیان سبز و آب گل سرخ تازه در وقت شیانف  
شیانف بنیستد و کذا فرقیون و درم فلفل چهار درم مثل غبار ساینده بر تیره بر شیانف ساخته هر واحد نافع مست و حللتیت کلا و کلا در از ان انشمار حبر از می مست و قبول  
ایر یا سیس شیانف متخا از عصاره آس و زعفران بر التوسع نفع عجیب آرد و با لجه نر و آب دیان بطرف سی یا سنگ سائید خشک کرده از فلفل هر واحد نیم درم و تیا یک درم  
کف در یک یا یک نیم درم کل صهرمانی و دولت درم سائیده با باد و شیانف پیش از غذا احتمال کنند و یا با سلیم قیون یا در شنانی و یا کل غریزی و یا شیانف مرارات در ششم کنند  
و دیگر کلخار سبک در بر خیالات نزول الماء مذکور کرد و بکار نرند و لغا هر کس که ریاضات کنند و محففات استعمال نمایند و اعتداید اثری لطیفه عمل آرد و قلا یا شویات مرغ  
و بچ کبوتر و کجشک بخورند و از اغذیه غلیظه بجز چون گوشت گاو و مین و شیر بر نرند و قهوه استعمال اطریقات و جوارشات محففة و استعمال حمام و سبکین باد و بیه چاره بود  
اود و چاره مثل سداب محمول و فلفل در زخوش و ضماد مسود غین بمرز نخوش و سنبل آرد با قلا با شربت و در مر شسته برای استغشای عضله یا عظمه نم صدهای تدا بیه مذکور نافع  
و صبر سقوطی حنیض هندی زعفران سنبل هندی مایع انزروت بشیر زنان پرورده هر یک یک بنزودار چینی ربع جز و هر یک جدا جدا کوبیده بجز بنیستد وزن نموده آب بادیان  
و کلاب بنیستد شیانف سازند و استعمال کنند تا سه هفته که این امانع انتشار حادث از التوسع عصبی محمود است و ایضا صبر زعفران جوز السرو و سنبل الطیب برگ بید هر یک چهار درم  
رب غلیظه او قید در یک طال آب دیگر گاهی بچشماند و بر سجار آن انجاب نمایند و آنچه عقب ضرب و صدمه افتد قصد سر و حجامت سابقین و پس سر شربط و بغیر شربط  
و ارسال علق بر موضع کربالا مذکور شد نیز سفید بود و تلبین طبیعت بختند لیند یا مطبوخ و اگر کنند و سردات استعمال نمایند و بر صد غین صندل شیانف مایع و گل ارمنی و حنیض  
طلا کنند و آب سر و یا کلاب سر کرده روی بشویند و نیلوفر آرد و با قلا می شربت آرد و آب برگ بید یا آب کاسنی یا آب خر فضا و کنگک و ضماد گل سرخ خشک یا تر و صندل در نول  
در برگ خلط گل آن سر و احد نافع و با صوف در زردی بزیاده مزج بر روغن گل اندکی شربت کوبه در ششم نرند اگر هنوز حرارت ساکن نشده باشد آب کاشنی سبز بجز شربت آمیزند  
بده آرد با قلا بنفشه خطمی برگ کاس و کله که مغان هندی مست هندی سیده لکڑی نامند یا زردی بزیاده و نامند نیزه انخطاط سکون الما بونه و قیر و طی درین مواد افزاین دیا آرد با قلا شربت  
سرشته و خطمی آرد با قلا و با بونه بگل بر شربت ضما و نمایند و ضماد گل سرخ درم در سفیدی زردی بزیاده بنیستد و کذا عصاره بطر خشتقوق کذا عصاره عذیب التعلب کذا انشاسته و زعفران نافع  
این مضمون شسته اند و روز اول دو درم خون سفید و فراخ در ششم چکانند و روز سوم خمیر زن بر سر زردی در ششم چکانند و بعد از علاج رد جار علاج کنند و شیانف ابیض و سفیدی قوی بزیاده  
حل کرده احتمال نمایند و بعد زوال درم رو شنانی و سلیم قیون در ششم کنند و از کنگک زعفران هر هر واحد یک جز و در ششم نیم جز و شیانف ساخته احتمال کنند و از قی و جماعه استلا و اعتداید  
و خواب بر پشت و نظربطون روشنی و سفیدی احتراض اجتناب نرند و اگر مراره جدی مراره کنگک هر یک و متشقال زعفران یک نیم فلفل یک صد و هفتاد عدد در لب سوس پنج ششقا  
و دولت متشقال غسل بقدر حاجت ز آب بادیان سائید و لعل آسینجه بقدر حاجت استعمال نمایند در التوسع سخت سود مند است و در التوسع ضربی نیم متشقال از آب سبکین خشک کرده  
التمال کنند و ایضا نر و بر حمرانی یک متشقال سبکین سهار یا در خشک یک نیم متشقال نظرون یک متشقال فلفل زهره کنگک هر واحد و در متشقال زعفران یک متشقال شربت متشقال خر و سفید  
یک متشقال سیدر و آب بادیان سائید و لعل آسینجه استعمال نمایند و آنچه بعد صدمه یا سلم یا شربت افروغ کرد و مضمون اصلح او قطع نمایند چنان که انز التوسع عصبی می افتد لیکن اگر عصبی



و که کمال اشق و مشتقال در کجا چهار اشغال سرگردین الی مشتقال زعفران و مشتقال صمغ عربی یک مشتقال غسل شسته استعمال نمودن ایضا فلفل اشق هر واحد و جزو غرض بلبلان  
 نیز جزو زعفران یک جزو و اشق زرد کباب و باوان جل کرده اجزای دیگر اکسیر غصه غسل شسته یکبار بر بزرگ کردن و آب برست و با لیدن تقویت ریاضت و تقطیر فلفل او لطیف آن نافع است و بعد  
 قلیما و طبخیات نمایند و آنچه نافع و در طبقات با زوال غنیمه باشد تدبیر و در حسب مزاج هر مرض بقصد و تقویه بدن وضع حجامت بر فین استعمال شایفات و احوال مضایق فاعل  
 در کتبن آبهای علم بر صلاح مزاج و بر نیز نمایند بطوریکه در علاج اقسام رده و اتساع در می گذشت و ایضا در درم مار فصد طول که در قسم مسمی که درشت و طلا مایه سائید با کلاب  
 و آب حی العالم چشمه شستن چشم شیر زان چکانیدن سفیدی قیق بنفشه در چشم و در درم مار و تقویه عمل بنعم و حسب مزاج و طول چشم آب جلاب که در آن اکلیل الملک سوسن گندم  
 چوشانید باشد و احوال عین شیان غسل نافع است و علاج زوال غنیمه در ذیل علاج او حجامت چشم نکوشید بدان حجامت نمایند و صاحب جامع گوید که یکی را بعد از مال  
 قرصه قرصه غیر غرض صیق عارض شد گاهی بجملیات مخلول در شیر زان گاهی بصباره مشتقال انغان بصباره با دیان سبز سفید در غسل علاج کرده شد صورت یافت

خیالات

و او است که در جوار و بر روی چشم اشکال الی الی مختلفه دیده شود و در خارج موجود نباشد و اسباب کلیه این مرض چهار گونه است یکی ذکای حس بصیر که بسبب آن  
 غبار خفیه که در هوا موجود است و اکثره فندانیه که بدن از آن خالی نیست محسوس شود و هم آفت طبقات چنانکه آثارش از جدری یا دریا بنور و غیره برتر نیفتی ماند  
 و از خارج محسوس نشود و صاحب را بسبب عدم شفافیت باطن طبقه بمقدار حدیث آثار متخیل شود و هم آفت طبقات این یا از نفس هر طوبیت بود که مستعمل آن گردد  
 یا بسبب عروض سو فرج بارد و رطوبت یا باد مغز یا بطن مغز یا شفافیت و کثرت جزو طوبیت چهارم و در دومی از خارج چشم و این با عرضی غیر متکلم بود و آن از  
 جنس بخارات جلد بدن یا معده یا دماغ باشد چنانکه از تناول اغذیه مضره و در بخرانات و بعد از غصبت مانند آن عارض شود و یا استسک بود و این ریزش الکلیات  
 و از اسباب جزئی این یکی حصول خلط سوداوی و شتر این صعد و بخار از آن بسوی دماغ است و هم استلای شرایین از خون گرم و ارتفاع بخار از آن سو هم حصول  
 رطوبات بلغمی شیرین صافی در معده و اجتماع او در مقدم دماغ یا حوالی چشم چهارم بلکه بعضی اجزای رطوبت بقیض از جانب بسوی آن از وسط چشم حصول خلط  
 از اخلاط دماغ و اسباب جسم آن خلط یا بخار او بر طبقات چشم ششم شامل شدن شطایای رطوبت با بین بصیر و پوشیدن او بقدر خویش از جرم بصیر چشم  
 کثرت رطوبت بقیضه چشم قلت رطوبت بقیضه طرف چشم خصوص اسباب مذکور که این است که اولاً از مرض سوال کنند که خیالات بر یکسج و شکل ثابت می ماند یا نه اگر بر  
 یک حال ثابت گوید بر سر که پیش از این مرضی در چشم عارض شده بود یا نه اگر تقدم حدوث بنور در چشم یا جدری یا دریا قرصه قرصه غیره بیان کنند سبب خیالات بقیضه از همان مرض  
 و اگر احوال حدوث امراض مذکور نه نماید بلکه تقدم در جوار یا تناول شئی مبرد یا سخن یا ملاقات آن برود و حدوث سو فرج بارد و رطوبت یا حار یا بار و یا بسبب در چشم متحقق گردد  
 خیالات تکدر رطوبت بقیضه باشد و اگر کدامی از آنها اسباب مذکور یا نه نشود بر سر که گذرت وضع بصارت روز و روز می افزاید یا نه و خیالات در یک چشم یا در هر دو  
 مع تفاوت کم و بیش محسوس میشود یا نه اگر احوال آن که تقدم در جوار یا تناول شئی مبرد یا سخن یا ملاقات آن برود و حدوث سو فرج بارد و رطوبت یا حار یا بار و یا بسبب در چشم متحقق گردد  
 زیاد میگردد و در یک چشم متحقق نیست بلکه در هر دو چشم میباشد در هر صورت سوال کنند که در خیالات کدام وقت یا ذوقی و کدام وقت تخفیف معلوم میشود و اگر گوید که عند استعمال  
 معده مضمضه غذا یا عند حرکات و دوار و سردی و یا بعد تناول اغذیه مضره و یا در بخران یا بعد نفی و یا غصبت غیره حرکات اخلاط زیاد می شود سبب حصول بخارات از تمام بدن  
 یا از معده یا از دماغ باشد و بدن عینان باقی چشم و خفت بخارات بعد از ذوق نقای معده و تناول شئی یا نفع بخار شل رطوبت که با بقصد و یا منتی معده مثل ایجات تطلیف غذا  
 و تقدم امراض معده و احساس خیالات متصاع بسوی اعلی لالت قوی بر بخارات معده دارد و نقل سر ضعف و تکدر حواس و کثرت نزلات امراض ناخیزه مثل دوار و سردی و سمام  
 و یا غیره یا چون او را خیالات باطن بسوی اسفل نشان خیالات دماغی است و نقل الی اعانه و وجع و قطن تقدم اسقاط یا احتباس لثت دال بر بخارات رحم است  
 بعد از نفع از بخارات مذکور از طلا تیکه در شخص امراض دماغی مذکور شد استنباط نمایند و رنگ خیالات بر تعیین مطلق فاعل نیز دلالت کند و اگر گوید که بعد خوردن غذا  
 غلیظ البته در خیالات خفت روید هر دو حس با صره و سائر حواس قوی و سالم باشند و تا مدت بصیر خیالات لازم بود و علامات تقسام مذکور یافته نشود و پیش از آن  
 حس با صره باشد بعد اشکال الوان خیالات از مرض بر سر که پس اگر گوید که مثل سونهای او در پیش او بر می آیند و بلند شده متفرق میگردد پیش بخارات خلط نژادی

اگر گوید که گاه گاه همچون بار بار در اثر آتش بیش چشم منجیل میگردد و پیش بخارات خلط موسوی باشد و اگر گوید که مثل برق آتش می نماید پیش آنچه وصف فرمودی باشد و اگر  
 گوید که خیال نال سفیدی مثل ابرصان در ک می شود و در هنگام عطسه اول میگردد و پیش بخارات لغبی باشد و الاغیا اگر گوید که هنگام عطسه یا بالیدن چشم چنان تنجیل میشود که  
 چیزهای مفید ذی تغذیه خودی آیند و بالای روند پیش بخارات طوبت لغبی معده و یا حالی عین مقدم و باغ باشد و اگر گوید که بجانب راست یا چپ می بیند  
 که شخصی ایستاده است کبشش تک بعضی اجزای طوبت میضیه باشد و اگر گوید که بعضی اجیان چنان در ک میگردد که چیزی از بلندی پیش روی افتد و پیش آن خطا و بخارا  
 و باغ باشد و اگر گوید که یک چیز از مسافت بعین چیزهای بسیاری نماید پیشش حاصل شدن شطایای طوبت و پوشیدن جرم بصرفه را و باشد و اگر گوید که وقت فروردین  
 تنجیل میگردد که آب در پای ایستاده است پیشش کثرت طوبت بعینه باشد و اگر گوید که هنگام نظر موسوی زمین پیش چشم چنان معلوم میشود که گویا جاه و مکان آتش  
 پیشش نقصان طوبت بعینه است الحاصل تقوی شیخ از خیالات مختلف میباشد که گاهی در مقام بر آن پایش می رسد و گاهی در قیام آنها پیش کشف و رقی  
 خنی باشد و گاهی در وضع آنها پیش تنجیل و شکافت ضبابی باشد و گاهی در اشکال آنها پیش مثل مار و پشه و کسب نشسته و موباشند و گویند که چون خیالات باشد  
 یک تیره و مانند و درت بصرفه آن غیر از آن چشم از نزول آب پس باز و ایضا خیالات که زائل شوند و خود کنند و زیاد گردند نقصان پذیرند مقدمه نزول الما  
 نباشد علاج آنچه از گاهی حس بهر باشد اندیشه غلیظه مثل برسیه کله باجو و غیره خوردند و هر چه در علاج امراض داغی از قوت حسن باغ مذکور شد بکار برند و آنچه از  
 بقیه اثر بخور و غیره باشد پیشش کنجال کله های جالی و با سلیقون است و هر چه برای دفع آثار شره و قرحه فصل بخور و قرحه چشم مذکور شد بعمل آرند و ایضا بخور  
 جرم آن جام و آنجباب بر جاب آب گرم و مانند آن کمال حالیه مذکور در علاج میاض خفیف استعمال نمایند و آنچه از تکدر طوبت باشد هر چه در باب ضعف بصرفه تدارک  
 کند و طوبت میضیه میسوزد که در بکار برند و هر چه در ابتدای نزول الماء بکار آید استعمال نمایند و آنچه که تذکره رازاده و طب بود استغراق و ملاح غذا و احتمال چشم با آنچه جالی و خلل  
 رطوبات باشد مثل شیاف مرارات دروشانی نمایند و آنچه مقدمه نزول الماء باشد علاجش در فصل نزول الما می آید و آنچه از ارتفاع بخارات داغ باشد بحسب نوع  
 ماده تقویه از فصل مسهل و غیره تدابیر که در علاج امراض داغی بخاری و صداع بخاری مسطور شد بعمل آرند و اگر سنای کی میوز منجی حکم کس هر کدام در دم مرز خوش کل سخن کردیم  
 و بخورم پوست هلیله زرد در دم درده چند آن آب بچوشانند تا بچ باند صاف نموده با قند سفیدر ماده سوودا با سسل در لطم و با شربت بنفشه و صغیرا استعمال نمایند بحسب  
 خیالات که ماده آن داغ باشد از جبروات انطاکی است و شربت خیالات از جبروات حکیم مدوح و شربت شخاش استعمال نمایند و بطوسات مداومت کنند و ایضا بده تقویه بخور  
 و طبوبات مسوله مثل جلابرج و قوقایا و شنبلیله و زهره بنفشه و مطبوخ هلیله و مطبوخ خود و غیره جهت تقویت داغ و معده و بکار اطفال مانی و مطبوخ خود و مس همچون تخم  
 و جوارش گندی خوانند و جهت تقویت بصرفه شایان با سلیقون و کل غنبر و رادی در چشم کشند و در آنچه از غنبر اول و غنبر بنفشه در بینی قطور نمایند پس مراره اول  
 و مراره باز در مراره خرد گوش سفید هلی و یا آنچه هم سه چهار درم مراره و مراره یا در ناسفته یک درم بسندیم درم سنگار ربع درم آب برگ کشنی تازه و شرنجی کسپه زانیه باشد بر آن مراره کشند  
 و خشک نمایند و مراره و بسند و سنگار را جدا جدا حق بلخ نموده چکر از ترتیب آب برگ کشنی تازه نموده خشک سازند و یا شرنجی پیردار تا سه روز صحن نموده خشک کرده آب کشنی تازه  
 همه شسته شیاف سازند و در سایه خشک نموده آن شیر حل نموده استعمال نمایند که در فرقی قدیم الفع بخشد و در آنچه حار اطفال کشنی می خورد و عذاب بصر و شاهره و شانه و نبات سفید داخل کرده  
 بنوشند و یا کشنی خشک و یا کشنی سفید نبات داخل کرده و یا شیر از کشنی خشک شیر و تخم کاسه و عرق شاهره نبات یا شامند و بخار بسوی اهل جذب کنند و صندل کلاب بوبند  
 و بر صغین طلا نمایند و در آنچه سوداوی داغ اطفال و خیر جات و دیگر مقویات داغ نافع بود و آنچه از تصاعد آنچه معده باشد بدسیرش نیز از تقویه و غیره بحسب  
 آنچه نماید بطوریکه در علاج امراض داغی شمرکی مدعی صداع شمرکی مدعی گذشت و بدستوریکه در مقام امراض معده خود آید و اصلاح معده و تقویت آن نمایند با لجه اگر اصلاح  
 در دم معده باشد آب تربت آب شبت و سنجبین قی کنند و اگر در قعر معده باشد بعد استعمال نصیجات و قطعات استغالی شده بقیاتی قی نمایند و اگر تقویه آن بعضی حکم نبات صبر  
 نیم شقال غالیقون سفید و دو انگ و او شقال اطفال صغیر آنچه خوب ساخته آب نیم گرم بخورد تا تقویه پیدا شود و در استعمال ابرج فیقیر نیز از آن آن نماید بعد تقویه داغ بحسب  
 یا قوقایا و یا یار جات که با نباتین مغز و ملاح غذا مثل نخود آب جوز مرغ و در اجنبی و استعمال آن کل کنند زیره لیکت هره باز زیره و یا بهر گوئی زیره و کسب زهره  
 تیس جلی و بطول غسل صافی نموده آب باز از زهره و قرحه نموده استعمال نمایند و اگر نیز سفید سنای کی هر کدام یک جزو تخم کسب یا تخم شخاش شاهره هر کدام نصف درم



وجع شود و اسید زوال این نفیج باشد و گاهی بجهت این بدین طور کند که بر چشم بنشیند و بر آن زود نغز نشاند پس بنهر را جدا کرده بصیرت بیند که آیا در آب است  
محموس میشود یا نه اگر نکند او دیده شود و قلال قح باشد و کند که اگر از بند کردن یک چشم تقیه چشم دیگر فرج کرد لائق قح بود و بقول ارسطو نزول الماء که بعد از سقط  
یا مرض باغی حادث شود و غیره درست بنا بر آنکه ضعف و باغ هم میرسد و بسبب ضعف باغ دائم نایت در باغ پیدا میکند و بسبب چشم میریزد و گویند که آب قابل  
قدح آنست که سفید و صافی و معتدل در وقت و غلط باشد و چون بیمار عطسه نذر خروج روشنائی مانند شعاع از چشم او محسوس شود و هرگاه چشم را مالید بر آنست  
در اجزاء آب در گرد و پیش چشم روشنی در یاد با سیاب نزول الماء یا رسیدن نقطه و ضرب بر سرست یا استغالی بدن از طربت یا صلیع شدیدی مرض شقیقه باقی  
یا رسیدن سردی شدید از خارج چشم مثل برف و بوی بسیار سرد و یا سردی از اجزای باغ یا ضعف روح با صوره و ضعف حرارت غریزی چشم چنانچه در شاخ و از این بنا  
که گفته اند نزول الماء بیشتر مشاخ را بسبب کثرت رطوبت فضلیه در اعضای ایشان یا ضعف حرارت ایشان از تحلیل بهم میرسد و همچنین هم در بدن اکثر  
و بعد از امراض طولیمی افتد و ایضا کسی که مداومت نماید بر اغذیه غلیظه و استلا و مانند آن جهت آنکه استلک کثرت فضول و انحراف است و خواب بعد غذا خوردن  
بجگام خواب و حمل تعین و حرکت سخت و جماع قبل منجم و ریختن آب شدید و حراره بر سر نیز از اسباب نزول پوشنده و بیشتر مردم سیاه چشم را جهت کثرت رطوبت  
در عین اکل عارض میگردد و بعضی گویند که چون آب در حد و جمع گردد و از آن غشای قریق که حاصل میگردد میان آن میان حدته متولد میشود با جمله از این اسباب که  
اگر نزول یکبارگی افت ضرورت علامات فارقه نرود و اگر بتدریج واقع شود و آثار ابتداء آن در یافتن واجبست تا قبل از استحکام آن تدارک کرده شود و علامات آنست  
نزول آنست که اکثر اوقات خیالات همچون لپشه و کسب موی و دود و شعاع و مانند آن بحسب اختلاف اشکال آن طوبت رو بر روی چشم محسوس شود و فرقی در خیالات  
منذره نزول و خیالات دیگر آنست که خیالات مندره در اکثر مع افزونی که در چشم و خلل بصارت رو بر روی خصوصاً در یک چشم یا در هر دو مع تفاوت قلت کثرت  
و در استلا و خلوصه تفاوت در خیالات نشود و استعمال اشیای مسکن بجمارت و مسملات مفید نگردد و در رنگ خالی از تغییر و کورت نبود و بعد سه ماهه تغییر نماند  
و زیاده از شش ماو گذرد که ابطال بصارت نماید و اشیای روشن مثل چراغ و ماه مضاعف بیند و گاهی اشباح کثیر از چراغ و قمر تحلیل نماید هر چند که در خارج از یک چراغ  
بیش نباشد و فرقی در سه عصبه نزول الماء چنان کند که در نزول از عمر یک چشم تقیه چشم دیگر متسع شود و رسد و فرج نشود مگر آنکه آب شدید یا غلط و با سده باشد  
و اگر علیل با وجود صفای آب لطافت آن روشنی آفتاب چراغ ند بیند این نیز دلالت بر سده کند علاج هر گاه خیالات منذر نزول معلوم شود در ابتدا که هنوز بصیرت  
باطن نشده باشد منجم داده برداخته تقیه بدن از مسهلان بلغم نماید بعد بحسب ایارج و شبیار و قویا یا تقیه و باغ کنند و غرغره و یارج و سنجبین و دیگر غرغره و مسوحات مخصوصه  
و باغ از طوبت عمل آرنده و عطوسات اگر مرقه قوی باغ است مگر از جهت سختی تحریک آن خون تحریک آب است لیکن بعد از تقیه کامل مضائقه ندرد و اگر قوت قوی باشد تقیه با باغ  
و حسب هب حب بر طریقه شبیار متواتر کنند و در بین اشیا منجم داده نیز مری دارند و در مسملات رعایت مزاج مریض قوت اولانم شناسند و اگر قوت ضعیف باشد در  
هر سه روز یا در هر هفته یکبار خوب مذکور یا ایارج فیهرا مطبوخ فطره یون دهند و خوب که بکار برند باید که کلان بسازند و آنجا که خف افراط حرارت بود و اطفال ایارج  
بکار برند و اگر فرج احتمال کند یا ارجات کما خصوصاً ایارج جالینوس و ایارج ارکانیس دهند و روغن گوید که تقیه چشم حفظ مع فطره یون دقیق نمایند و بعد تقیه  
ملازمت اطفال ضعیف تر نماید یا ایارج و اطفال اسطوخودوس و معجون و معجون فلاسفه هندی و معجون المومنین و جب کو قوالی و دوا بالمسک مکرر الشفقت است و استعمال فنیل  
سوده و اطفال فنیل همچنین نیز معمولست و خوردن گلشنه باغ و با دیان نیز تجلیل مساوی با غسل از هر یک یک شقال نافع و کذا استعمال تریاق کبیر و شوره و بطون است  
ابتدای نزول الماء بشرط نقای بدن نافعست و همچنین مداومت افیون استعمال بلیله مرئی یک حد در شب و ایضا شرب با دیان پوست پسته و بادام و برگ او یا مرزنجوش  
و یا برگ ترنج مرئی با بلیله قابل مخلوط با تقیه و با جیده و حبلی صبر و باغ و یا سکنجبین و یا غار یقون و یا دایان اکل بلجون یا القی صغیر بحسب تابست روز صبح و شب  
هر واحد مفیدست و مسوحه منقی و باغ مثل شوره سوده در روغن از سیار و عن آبر و یا نیزه و خروس چند مرتبه و یا بعبیر و کذا مسوحه حجر البقره قدر یک عدس با آب چغندر  
و یا شیرین که محب سدیدست و اداست مسوحه معمول و نفوح مفید نزول و احتمال وجع سرکه ماشش با نافعست و شمیدن مقویات باغ مثل غبر و مشک  
و پوسیدن مرزنجوش و سداب با سیمین شونیزه و مالیدن روغن مرزنجوش بر سر و استنشاق آن روغن لبسان مفید بود و بهترین تداوی در ابتدا اینست که باغ چشم بر سر



صدغین بدون قطع آن دهند تا رنگ بسوزد و بعد از آن سرد و زجرام مغز بر آن مالند بعد و پنیر بر و عن کبچر گوگرد گذارند و هر چند که از داغ رطوبت بتراود بهتر باشد  
 لیکن در انشای آن سرشته بر نیز در دست دارند و تلمین طبع لازم نشمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع است گویند که ارسال سلق بر عین  
 در ابتدای او نافع بود و قبل تنقیح کمال لطیف و جالی استعمال کنند و ابتدا با و دیلینه مثل التخال آب با دیان بعیسل و زیت نمایند و بعد به تند بر جاد و دیه مرکب از کبچر  
 و مانند آن بریزند و التخال هم کتم علال آب است باریک بوده در شته صاف آینه بکار برند و دغان کند نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات است و بعضی گل بسوزند  
 بر آب کنند که در فیه سوده در فلید پیچیده بر و عن کبچر جراحی افزونند و در آن گرفته در چشم میکشند و میگویند که نزول المار از زیاد شدن نمیدهد و اگر پوست زرد  
 سنگدان جزیر را چون خوب سسته خشک کنند و مثل او نمک لپوری سخت بلوغ نموده التخال نمایند نیز عجیب الشفع و با نخا صیت مفید و التخال حصاره آله هم نافع بود و قول  
 قرشی التخال آب پیاز تمنا را با عسل جلا دهد و بسیار مفید بود و آنرا و خوردن و با شوره اندر چشم کشیدن سود دارد و التخال سرخاش سوخته بعیسل سخت سودمند  
 و سرکه حصاره و دخت با دیان خوردن گلشن بر که صغر وقت خواب در انشای استعمال آن نیز در ابتدای نزول مجرب و معمول است و کذا داغ خفاش با زغن  
 با عسل آینه چشم کشیدن مجرب التخال بر و عن آب جری تحلیل آب نازل ببعیدیل و دیگر ادویه مفروده و مرکب که کسب طور کرد و حسب حاجت جعل کردند و غذا  
 صاحب این مرض باغذیه خشک چون گوشت بکبک و تیره مرغ و قلایه خشک مطبوخه و مشویه و نان خشک از و مانند آن کنند و در طعام و از حبیبی و صغره حلیه و کبچر  
 و سداب و بادیان تر و آب کاسه و عسل داخل کنند و بعد غذا بر تشنگی صبر نمایند و خواب بر نهد و در روز نکند و ممالکن از شر آب منع کنند و بقول احمد بن ابراهیم  
 صاحب خیالات منذر نزول المار از استفرغات قویه و اغذیه غلیظه و آوازهای بلند و حرکات سخت و جماع بجهت خونت نزول آب را بهتر از کند و اگر بجای آب عسل  
 نمایند بغایت مفید بود و واجب است که صاحب آنرا استلاطی طعام و آب بسیار و شرف شیر و کثیر جماع و حمام متصل فریاده و دیدن خدر کند بر خوردن طلع نیمه و تقصیر نماید و از آن  
 تازه کسوف و فوکه و قبل از طب حوضات و امراق و نجوم غلیظه مثل قرد جاموش و عیش و دیگر مغذات و بجزات مثل عرس و کرب گوشت کسوف و بادجان سیر و پیاز و گند  
 و لبنیات و پنیر که نه و اور محدث نزلات تو از نصد و جماعتی اجتناب از زرد و اما اگر در این جوان کم مزاج و کثیر الدم باشد و احتیاج بفضلا لازم دانند بفضلا اجازت

این در وقت را  
 در وقت خواب  
 در وقت خوردن  
 در وقت...

نزول المار

که از صدراع شدی حادث شده باشد اول اصلاح صدراع نمایند و بعد از آن بعلجان نزول المار پردازند و علاج نزول المار احداث از ضرب بر سر تنقیح راس و قطع سده است  
 و قیج درین فایده نمی بخشند ما فلنا سابقا و کرا و دیه مفروده و مرکب یونانیه که در نزول المار نافع است التخال مغز سرخ طاف باب پیاز آینه و کذا حصاره  
 خشک بادیان با کمال آینه و کذا آب بادیان که با راج آن عسل چوشانیده باشند تا غلیظه گردد و کذا اعصاره شقایق النعمان یا میران یا خاکستر سیاه عسل  
 و روغن بسیان و حمان و قلیه یا شوره مریم تمنا و بعیسل آینه و کذا زرده سوده و کذا مغز سرخ عسل آینه و کذا اغا لقیون که از نیزه فرس المار سرد و کذا آینه عسل  
 تابست و چهار روز و کذا اجرب یعنی سوده یا چهار روز و کذا اعصاره و فراسیون تنها یا نیزه و چرخ آینه و کذا از بهر کلنگ یا بچند بر برگ مرزنجوش آینه و کذا از فریون  
 که بهترین ادویه نزول است و کذا امرد آب طبع گرم دفع و فراسیون کل کوه که آب سرد است و کذا از خاکستر سرطان و کذا اسمر سرد آب کمات پرورده و کذا از بهر  
 بز کوبی یا بلدی خشک کوه سائیده باب بادیان سرشته شیان ساخته و کذا کما فریوس که از فریوس که از لفظ سفید و آب بر گل نمیر شوی بعیسل آینه و کذا داغ خلد و زعفران  
 و فلفل سیاه بیشک آینه و کذا اسمر بیشک آینه و صفا و نیزه و حمان اگر بعیسل و زیت آینه و یاز بهر خروس سیاه یا ستور آینه و یا مرزنجوش یا سیر سوده یا بچینه یا بجان  
 بر و عن سوسن پخته که اگر چشم کزنگرس خشک سائیده در حنا آینه بر سر هر واحد نافع نزول المار نوشته اند و دیگر نیزه که از کبک و کلنگ و شبلا و خطاف و خروس  
 که بوشک ز و باه و خرمن و آب و شیر و کرگ و کره میسر شود چون خشک نموده قدری خشک خالص آن آینه در چشم کشند سودمند بود و کذا امورات و دیگر مثل  
 نثار باشد و عقاب باز و کرس و سنگ پشت بری مخلوط بعیسل که نافع ادویه است و عقرب بحری و نیزه و نیزه فراسیون آینه و نیزه و خرگوش مالکیان و زعفران  
 و حنا و دیگر بقول رازی اگر نیزه شنبوط و جدی و حمل خشک کرده سائیده باب بادیان مروق بر شند و شیان ساخته التخال نمایند ابتدای نزول المار از نافع است  
 و دیگر بقول ابراهیم التخال قویای هندی و اقلیمیای ذهبی و مشک سوده یا هم آینه کثرت را ابتدا سفید میشود و دیگر بقول ثابت بن قهر اگر از تشنشی است

در کوزه نوک داشته سرش بند نموده گل کفک که در دوزخ همیشه گران یا تورا با هفت روز داشته بر آرد و چون سفید خاکستر شده باشد سر بر سر سمانده و در چشم  
 درین باب سخت سودمند است و این شیاف نیز از جرات است پوست سیخ کوفته بچینه زیره آه و خرگوش یا یک یک زیره خشک کنند و بار دیگر سائیده سر  
 خشک نمایند و آب بادیان استعمال کنند که بجا صیت نافع است و دیگر اگر سر فرشته را در پیله مایه زهره بریان کنند چند آنکه بسوزد و سیاه شود بر آورده باریک  
 بسایند و میاز سرخ و خاکستر گرم بریان نموده اول آب آنرا در چشم کشند آنگاه سوده سر خطاف را بطریق سر سده استعمال کنند و بر بندند و سسه روز و همچنین غل  
 بینائی در چشم پدید آید و علت زایل شود این از عجایب اعمال است و دیگر اگر کتان آبیتهای هندی سرکه اصغمانی هر دو را آب بادیان پر کرده نافع بود با تقویت  
 کبیر معنی او گل روشنائی واضح او تقریبات تا یک چشم است ابتدای نزول آب و مدعه و جرب سبیل و ظفره و شترناق و سطریری یک را نافع است کفک یا  
 اقلیمیای تقریر هر یک ده درم نمک اندرانی ساق هندی سفید از زیره فلفل سیاه و اقلیل سنبیل الطیب سره نصفهانی هر یک دو درم نمک هندی و فلفل و اوله  
 هر یک یک درم صفت قوی عصاره ماسینا مس سخته هر یک پنج درم ماسیران نوشادر زرد چوبه اچینی هر یک سه درم پوست بلبله زرد چوبه درم کوفته و در چشم  
 استعمال نمایند و اگر خواهند شیان بندند و اگر عصاره ماسینا هم نرسد بجای آن شیان مایه اندازند پرو و برای ابتدای نزول از خیالات نافع و نشفت  
 رطوبات کند و تقویت چشم نماید و مدعه و بیاض این در واقع است ساق هندی نیم درم بوق یک درم نشاسته دو درم سر سده هندی شش درم شکر غبار سائیده باریک  
 حب یا نارنج که برای نزول الما معمول است نافع است مصطکی زعفران اچینی حب بلبلان سنبیل الطیب اسبارون و مغسول سلیخه فلفل گردغال قیون فیسون  
 شحم حنظل قسطریون قوی هر واحد یک درم تربد و صوف سنای کبیر هر واحد سه درم کوفته بچینه نگاه دارند بعد به بارند بسفلیج فستق گل سرخ گل بنفشه پوست بلبله زرد  
 پوست بلبله کبابی بلبله سیاه گاو زبان هر واحد یک درم در نیم آنرا آب بچوشانند وقتی که آب قدر آب ماند که در آن او خیم کرده شود و الیده صاف نموده داد و در کوزه نوک  
 در آن خیم کنند و بقدر نمک که سازند و بعد از صبح کوشش باشد یک پاس شب باقی مانده آب گرم خورد و بخوابد و نفع بعد وقت صبح حب کوریک که در این  
 بخورد و گل بنفشه که باشد گل سرخ گاو زبان هر واحد هفت ماشه و نیز منقی یا نروده و نیم کاسنی که باشد سیکه کوفته شب در نیم آنرا آب تر کرده و صبح جوش دهند یا خسارند و بارند  
 و گلشن آفتابی دو توله الیده صاف نموده وقت تشنگی عوض آب عرق گاو زبان عرق عنب الثلب بنوشند و وقت دوپیر آب بخنی خوردند و سبب هر شری الما  
 حب در هب که درین مرض بکار آید و تقویه مواد را از سر چشم نماید صبره درم تربد و صوف هفت درم پوست بلبله زرد چوبه درم سقونیاسه نیم درم مصطکی  
 گل سرخ هر یک نیم درم زعفران نیم درم شربت دو مثقال حب کنعانی که دماغ و جمیع اعضای سر بدن را تنقیه از اخلاط فاسده نماید و جهت فالج و لقوه  
 و دار الثلب نافع و هر گاه که درم از آن بایک درم ایارج فیرا نیم کرده خوردن در بصر افزاید و منع نزول الما کند صبر زرد مغز بادام پوست بلبله زرد هر یک یک درم  
 کوفته بچینه حب سازند حب کواالی مشید در دسر و مخرج صفر و جمیع فضول مایه و برای دار الثلب روشنی چشم بسیار مفید چنانچه دوستی آرزو شده و جهت  
 نزول الما سودمند صبر قسطری سقونیای ششوی شحم حنظل عصاره آفسنتین مصطکی هر یک یک نیم و انگه مثل یک انگه کبیر نیم و انگه این جمله یک شربت است  
 و در جمیع اوقات حتی که بی طعام داده شد نافع آمده و بدانکه آنچه از قسم خوب درین مرض بخوراند باید که کلان بسیار نازند تا رسیده در ترماند حمیت جد و از محبت  
 منع تولد زله و تقویت دماغ خصوص ماده نزول چشم بعد از تنقیه دماغ و بعد از فیل اسطوخودوس سمرقند الفع سنت افیون مقطر صاف کرده جد و اسطوخودوس  
 صغ عربی هر یک یک درم زعفران پوست بلبله زرد هر یک نیم درم تخم خشخاش تخم کاه و تخم مغز تخم که و مغز بادام ششدر هر یک دو درم آب صغ جبر با بقدر سونگ  
 و فلفل است از حب خورد و شروع نموده بتدریج جرب کلان سازند از ترشی و بادامی و شیر و شیرینی و تره و سنبری بر سر نمایند حب برای نزول الما در ابتدا چشم  
 مانع نزول است و در انتها مضمون نفع میسراند مغز سینه بلبله مغز سینه آمله آب صاف تاشی با سن حقی نموده حب سازند و یک نسخه نافع نزول سبیل گشت و انگه  
 جرب شیخ الرئیس است حب الفارده جزو صغ عربی یک جزو برد و در بول کودک یا بالغ سائیده بکار بندند ایضا که در ابتدای نزول عیب الاثر است پندانه سخته یک جزو  
 خاکستر کوبی و جزو سائیده و در میان چشم کشند بهر دست بعد مدت اثر میکنند و چون آجر که لقوه و فالج و امراض بار در نفع دارد و جهت هم عرق افیون و زهر  
 نفع کبیر در دشت چشمه سرخ آب بندیده بقدر بادام پاره پاره کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و بزنبور هر قطعه را گرفته در روغن قیون سر کنند پس روغن کورد و کورد

در چشم

و در شیشه که گل بگشت نموده باشند اندازند و بموی اسپ در دهن شیشه نماده بطریق معروف بجانند و با احتیاط اندر شیشه نگاهدارند و شش را و مرد و بجا بکار برند سحر و ط که  
 برای نزول و تنقیح و علاج معالجات و مرمت آن نافع زیادتی نزول است مشک الحس یک ماشه زعفران و ماشه سنبل الطیب یک ماشه کاکینچل چهار ماشه کوفته بخته  
 قدر قلیبی استعمال نمایند شیان و مرارات که جهت نزول آب ترنج و غشاوه و ورطوبت مفید و از سرعت نفوذ در طبقات تاثیر میکند و قوتش تا دو سال  
 یا قوی تا اقله قلیبی سوخته یا نروده در صمغ عربی هشت درم مداومندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفیده قلعی چهار درم اشق سکینچ روغن بلبلان با شیر  
 هر یک دو درم زهر کفتار افیون هر یک یک درم زهره نابی شادون زهره کبک هر یک بیست درم زهره ماشه و عقاب گاو و گرگ و غراب با زهر یک نیم درم و ساجا که خون  
 بلبلان یافته نشود و روغن آجر بدل او کند و شیخ گفته که ضروری از هر که شادون و گرگ است و دیگر زهره ناز و اندازند و باید که آب بادیان اکتال نمایند شیان است که  
 قائم مقام شیان مرارات است جهت قطع ماده نزول انتشار تجربه رسیده آب زهره بزکوبی در ظرف مسی خشک کرده درم شخم خنفل نیم درم سکینچ دو درم زهره  
 قوتش در هر یک یک م آب سداب یا آب بادیان شیان سازد شیان جلا که از شیان مرارات بهتر و بی فائده است و جهت نزول آب و خلیات بی نظیر است  
 و ضعف بصیرت و بی نهایت مجرب تو تیبای کرمانی حصول نسبت درم آب زهره نخبش تازه که شب اشته صاف کرده باشند سرشته بگذاردند که خشک شود و زنجبیل خنفل  
 دار فلفل هر یک دو درم مایران دو درم نوشادر زعفران جنض کبریا صمغ عربی اشق مس سوخته زنگار اقلیمیای نفی هر یک نیم درم آب بادیان تازه سائیده شیان  
 ساخته استعمال نمایند شیان و هفته فرنگ جهت منع نزول الماء مجرب بی نظیر است و سبیل سیاض و ملطفه در مسه را نافع مسه کوفی فلفل سیاه دار فلفل خنفل  
 تخم سرسنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران پلیده سیاه هر یک سه ماشه پوست بلبلان زرد و دهنه فرنگ مسی هر یک دو ماشه اقلیشیای ذهبی تخم کهرنی سفید  
 بیخاک بوتر جراحی هر یک چهار ماشه فلفل یک ماشه کوفته بخته باریک ساخته در ظرف آبی همراه شاخ گوزن آب لیمو سرد و زهره شیان بسته نگاهدارند و در روز  
 معمول صاحب مصلح وزن و هفته نخل چهار ماشه است و گفته که اگر دهنه فرنگ هم سرد و عرض آن قلیبی سبز اندازند کحل معمول در نزول پلیده زرد مسه سوخته  
 حب الغیل سوخته هر یک دو درم غنچه یا سپین ناشگفته در سایه خشک نموده یک صد عدد دار فلفل ده عدد سلاویه کرده بعمل آرند ایضا قوی تر از اول دار فلفل  
 پر و پنبه صینی مواد هر یک دو درم بند قه اسپرنگ که در بدن شیر زده باشند بوزن چهار درم سرمد ساموده بجا برند کحل برای ابتدای نزول و ضعف بصیرت و  
 نافع قلیبی کرمانی حصول تو بال مس سوخته در اید بسند سازنج هندی اقلیمیای افضله صبر ستقو طری سرطان بصری سوخته زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم  
 شادون موصول شش درم نوشادر فلفل سفید دار فلفل هر یک نیم درم مشک یک ماشه مثل سرمد تیار نماید کحل مجرب حکیم ذکا الدخان که در منع نزول  
 و تحلیل آب خاصیت عجیب دارد و مراد سرد ما قشیشیای ذهبی سوخته پوست بلبلان زرد فلفل گرد مشک ورق نقره به ستور تیار ساخته اکتال نماید  
 و گاهی ورق طلا و سنگ بصری و سایر جنی اضافه کرده میشود کحل معمول حکیم ذکا الدخان که بر خود آرد نموده بودند برای دفع نزول که شروع شده باشد  
 و کند راهم نافع است و تقویت بصیرت کند سنگ بصری گل جنیبی تازه هر یک دو درم سفتر گونچ یا سایر جنی مفر تخم سرس کف دریا مرادید مفر تخم کهرنی هر یک دو نیم ماشه  
 مرچ سیاه فلفل هر یک دو نیم عدد لیمو کاغذی یا زده عدد گلاب نیم آنرا اول از لیمو تخم بر آورد و سنگ بصری مفر طویلی و کهرنی و سرس در آن انداخته بند کرده بالا  
 دیدگان آویزان نمایند که در دو بان رسد و چهار پنج روز که لیمو خشک شود و باز لیمو دیگر بر کرده نگاهدارند باز گرفته باریک سائیده در آب لیمو اندر ظرف کانسسی از چوب  
 نیم که فلوس حبت در آن چسپانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسپانیده کهرل کنند از سرد و چوب بهفات و مایران و گل جنیبی و دیگر دو که نگاه داشته اند  
 داخل کنند تا که صد لیمو تمام شوند آن وقت مرادید سائیده داخل نمایند و باز با گلاب هم راکهرل کنند با خشک کرده مثل سرمد سائیده نگاهدارند وقت صبح یا  
 یک میل قدری در چشم کشند و بعد چهار پنج روز چرک دندان در چشم کشیده باشند شب و در آن روز موقوف نمایند انشاء الله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود  
 کحل مقوی که جهت ضعف بصیرت و غناط روح و خلیات و نزول آب بسیار مجرب است نسخه آن اجزای همان شیان جلا است که مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران  
 جنض کبریا صمغ عربی مس سوخته زنگار اقلیمیای داخل نیست و وزن نوشادر یک درم است باقی به ستور کحل صابون که در ابتدای نزول استعمال نسخه آن  
 همان است که در ادویه سیاض چشم مذکور شد لیکن درینجا وزن صابون لاهوری قسم اول پنج درم و رال هفته ماشه دو نیم و نیلک تخم سه ماشه و یک مس حبت

باید یک وز در میان داده اند چشم کشند و از ترشی و بادی و غذای حار احتراز نمایند و روزی که در چشم کشند از هوا آب احتیاط دارند همچون که بی تشنگی و باغ استعمال آن در ابتدای نزول و سیالات بهتر است و ج ابارح فقیر ابادان صغیر فارسی بر حلیت ربع یک جزو گرفته بختیسه بصل سه چند که در عرق یا دیان تند و خنید غسل توام نبوده باشد بصر کشند و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند همچون که سسی بغلا سفید هستند در تقویت باغ و منع صعود بخارات و خاصه حرجت نزول اکثر امراض چشم مفید و بی بدل است بلبله کابلی بلبله کله لقلل سیاه و ارفلفل تربد بوی صوف هر واحد چهار شقال شیطخ شکر طرز و هر واحد دو وز در شقال کوفته بختیسه با قند سفید و چند و غسل خالص یک چند و روغن گا و قدری بر سوز و تقریر توام آرزو نفوخ بر ای نزول الماء فائده دارد در عفران انیون و ارجینی هر واحد نیم و نقل الکچی خرد هر واحد پنج عدد و در شیشایان شش باشد سنبلی الطیب دو نیم باشد سائیده نفوخ کنند و کرا و ویه هندیه نافع نزول الماء و مغر گویچی سفید در آب لیمو کافندی کحل کرده با یک سوده گندارند و وقت صبح قدری در چشم کشند که مانع نزول است و که الکحال تخم زرد بصل سائیده و کد انوشاد رسوده و کد زنبق کلاغ نیم وزن و غسل آینه نافع و دیگر که نزول را زیاد شدن نهد و در مرغ آن مجرب و عجیب است شیر و برگ تره بندی بوزن ده فلوس در جام بپول با دسته میو نیم که فلوس بر سرش وصل کرده باشند حل کنند چند آنکه غلیظ شود بعد از آن در شیر زن که سرداشته باشد چهل باس کحل نمایند و بجای برند و دیگر مغز سبکوت و دوز و انیون یک جزو باب سائیده شیان ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع و کد چاک گوش آدمی و کد نوزده مسادی در شهر سو و الکحال نمودن دیگر که نزول را زیاد شدن نهد بنیل تخم دوام کته سفید پوست ابله زرد هر یک سه تا ناک پشگری بریان پنج تا ناک باب سائیده شیان سازند در سایه خشک نموده اند چشم کشند و دیگر که مانع نزول آب است و افزون شدن نمید و حلیت تربلی سنگ بصری تو تومیای تبر بپشگری بریان هر یک چهار درم باد و آثار آب حشرات سوده شیان ساخته بشیر عورت سائیده در چشم کشند و دیگر که در ابتدای نزول مجرب بعضی حجران است شب یمانی دو باشد و ظرف گلی بریان نمایند هر گاه که اخته شود و در نقل در آن غرس کنند چون خشک شود از آن کش گرفته بسایند و قدری باب حل کرد بمیل در چشم کشند و که چشم طلا کنند احوال صدق شیخ میفرماید که ابارح فقیر درین باب جلیل النفع است و کد لک جب ذهب و انچه در آن ادویه مثل قطور یون قنار و واقع شود و از حبله ادویه قویه الکحال سکینج سه درم حلیت خریق سفید هر یک ده درم غسل هشت قوطی است و انچه بسیار مجرب است سرخانات سوخته بصل و چشم کشیدن و شیان صطیفه قنار و صیغ مرارات مذکوره است و قوی تر از آن شیان مرارات مارستانی و شیان مرزنجوش است در روغن بلسان آن نافع بود و انچه در ابتدای آب نافع است این است که بگریز زرد و کادو جان صیغ البدان در ظرف سی قریب ه روز تا دو هفته بگذرانند بعد از آن عفران و زنبق سنگ پشت بری و روغن بلسان هر واحد دو درم خوب با هم حل کرده الکحال نمایند و اینها بگریز خریق سفید یک جزو و حلیت یک جزو و کسبج پانزده جزو شیان ساخته در چشم کشند و آینه از خریق سفید یک جزو و لقلل نیم جزو و اشق ثلث جزو باب ترب شیان ساخته است مال نمایند و هم آدمی در مردی را دیدم از طبه حکم که او را نزول الماء عارض شده و خود علاج آن با سفر اخات و اختیار پیرهن و تقصیل غذا و اجتناب از شور با و مرطبات و اقتصار بر مشروبات و قناری استعمال الکحال ملاحظه حملک الجالیو و پس بصر او بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تند برید کور نفع می بخشد حکیم علی گوید که از بعضی نقل کرده اند که بعد از سفر اخات بقصد مسواک از روغن پیرهن چون حاجم و آنکه صورت با نوبه که از برنج و آبلیمو می سازند بر هر دو شریان صد غنیمت و عتق او میل باب گرم فرو برده در چشم کشند و هر روز یک و بار این عمل نمایند نزول الماء را زایل کند و چون آب قیق شود شیان مرارات و شیان بر روی الکحال نمایند که از قناری شنی سازد و از آینه صغیر ادویه عظیم النفع است که تو تومیای کرمانی با زردی سبز تو مال مس هر یک درم سه سخته افاقیا لقطا سوخته سفید آب خان سقف خانه مس گران هر واحد یک درم دو نیم خوب بسایند اما مثل غبار گرد در هر روز دو بار در چشم کشند و از مرطبات پرهیز کنند و بر اطرینکات مواظبت نمایند و گفته که این سه سخته حلیل النفع است چنانچه زنی بر سه ساله را نزول الماء عارض شده بود و یک چشم او نابینا گشت و سه سیال برین حال بگذشت و جمله کمالین اتفاق بران داشتند که علاجش بجز قنار نیست و مریضه از آن می ترسید پس بگفته من چهار ماه به استعمال کحل نمیکردم و آنجست و مریض او زایل شد و بصر او عود کرد و این کحل برای کسی که خراج او خصوصاً خراج مسرد چشم او شده یا الرطوبت باشد خوب است و الکحال زهره و قناری بصل شسته

از معمولات حکیم مجرد است و اگر آب بادیان تر است شقال غسل نماید ده شقال زهر و کک یک شقال شبنم و در شیشم کرده در آفتاب نهد تا غلیظ شود  
 پس بکار بریزد و نزول و تقویت بصر از شاگرد میسوس و شقال است شکر یک گویه که زهره و گاو یک عدد در سکر کرده بر آتش نرم بگذارد و یک درم خلطیت  
 اندازد تا حل شود پس یک درم روغن بلسان اذکن که بگذارد که غلیظ شود پس شیاف ساخته استعمال نماید که عجب الاثر و مجرب است بیاض و انتشار از نوزاد تمام  
 دارد و وجع ترک زنجبیل خلطیت بادیان سادی بصل سترشته بقدر رفندق هر صباح خوردن نیز از جربات خود شمرده انطالی گفته که در ابتدا مبارک است و اول ایاریج که با  
 روغن القیون در اول اسبک همچون هر سوس و اکتحال بصر و ملاغ خروس و پیشتر زبان و داغ خطاف بصل و کک که در بیاض گذشت باب پیاز و تربیاض است برای بارکج  
 مثل زیت که بصل مشک مرورید محلول و ککل فوس چیزی نیست و خار فراج از هر وید و سره و با قشیشای سخته ککل ساخته در چشم کشد که خاصیت عظیم در رفع  
 و تخلیل آنچه نازل شده میدارد اگر رفیق و صافی باشد صاحب تر و وجع و حوائی اسنیر گویند که در ابتدای نزول ایاریج بمطبوخ بادیان سه درم با درنجبویه اول اسبک  
 مقشر نیم کوفته هر واحد درم با گفته درم و قشیه پودر داغ بجا ایاریج با قوقایا و قندیزه پودر و نخود مع قرطم و بعد تنقیه استعمال خنجره با و الصل و ایاریج فقیرا  
 و میر میر از انچه بدارد و طب غیره اکتحال و شیافات حاده و اکمال مبد و آب شیشای مرارات و با سلیقون نماید و اگر مراره بزرگوی ده درم شخم خنجره کک شقال  
 فریبون نیم درم سبب کین نیم درم سخن کرده در آفتاب خشک نمایند و آب بادیان سه درم با سداب ترشیاف ساخته بکباب حل کرده در چشم بچکانند در ابتدا نزول الماء  
 نافع بود و آنچه بصر را تیز کند و منع نزول نماید و از آن همین سازد و قشیه داغ و سرست در هر سال یکبار یاد و بار بجا ایاریجات و مطبوخات و تساول آب بادیان و آب سداب و طبخ  
 و طبخ و از غلظت و طبخ مایه آن طبخ عروق الصفرة آب بادروج و اکل خلطیت ترک مسکرو عشا و تخم جماع و اگر توتیا ساید سه بار در آب بادیان تیزتر کرده خشک نموده  
 زنجبیل فلفل و از غلظت نامیران هر واحد مثل عشر تو تیا داخل کرده با آب بادیان بسایند و خشک کرد و استعمال نمایند برای امدت بصر و منع نزول الماء سه درم است گاهی یک جبه  
 مشک پین ترکیب می افزاید صفت اقتباس می نویسد که در ابتدا جهت تقبیح این مطبوخ دهند اسطوخودوس بادیان کوه با درنجبویه هر یک ماشه اصل السوس  
 مقشر پنج کرفس پوست پنج بادیان هر یک هفت ماشه قطور یونق انیسون هر یک چهار ماشه پورنتی سه توله اخیر زرد چهار عدد و خمیره و بنفشه گلکف عسل هر یک دو توله  
 مایه صاف نموده و غده اشور با بیغ و کک و سنگواره بنان شکار تاک بنفشه و بعد حصول نفع جهت تنقیه داغ وقت آخر شب حب قوقایا و ایاریج و بنفشه و شبیار که ماشه  
 برق کوه فرو برند و صبح مطبوخ مذکور برگ سنایک نیم توله بلیله سیاه سه توله ترب سفید ریون و خنجان هر یک ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبه زنجبیل هر یک هفت توله  
 روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب بر عرق کوه و بادیان قناعت و زرد و وقت دوپهر بخورد آب مرغ نوشانند وقت شام غذای سابقه دهند صحیح  
 با و طبوخ اسطوخودوس با درنجبویه بادیان هر یک ماشه اصل السوس هفت ماشه انیسون چهار ماشه شربت بنفشه چهار توله حروف ماشه و یا توردیدین یا کنو صیاشید  
 بنوشند و پین بنطسه چهار سسل کنند و روزانه تا تنقیه بصر بصر کنند و این پیر و وقتی مسود و در که آب بغایت رفیق و صاف نود آمده باشد اگر غلیظ و کهنه  
 شده باشد سوختنی دهد و باید که تنقیه داغ بکرات و فرات نمایند و افضل آنست که در هر پهنه ایاریج فقیرا و یا حب ایاریج نه ماشه بخورد و بعد حصول تنقیه نام هفت  
 اشیای سه درم و باطنه و مجامید مانند شیاف مرارات با سلیقون در چشم کشند و اگر اصلاح نیاید بعد یک مال یا دو سال دستکاری نمایند و بهتر آنست که در ابتدا  
 تنقیه تیز شریان صافین کنند و داغ با پین دهند و بگذارد که بچینه نشود و یکم کند و تا چهل روز یا لایه و اگر درین اثنای نیم بند شود اندکی تیز نماید و باز نیم اجاری  
 و بقویات چشم و داغ مثل اظرفیلات همچون وجع خوراند صاحب جامع از طبری نقل کرده که علاج قبیل از قح چنین نمایند که بمزاج مرص نظر کنند پس اگر  
 از اعتدال کفیتی خارج شده باشد بسوی اعتدال رو کنند و اگر فراج طبعی و احتمال استفراغ یا ایاریجات کند اول مطبوخ اقیهون تنقیه نمایند بعد هفت روز هر روز  
 تنقیه حب ایاریج یا حب قوقایا یا حب فستقین گل سرخ سازند و بعد تنقیه پیرین کنند و بر الطفاغذایه قنطار و زرد و از انچه پخته اجتناب نمایند بعد از آن قد کنند  
 و اگر اخیر قح بسببی رود و در اکال و شیافات مبد و آب استعمال نمایند و لزوم پیرین کنند که آب صافی گاهی بجنس تدبیر و استعمال این کلهما تحلیل و جلامی باید اگر استفراغ  
 بسبب ملات جائز نبود بچینه لیند به نفعات کثیره تنقیه کنند و بعد شبنم قنطاریه بقدج بر از نوزاد یا کمال و شیاف مرارات اکتحال نمایند و با قشیشا را در کوزه کرده و ککل  
 گرفته بسوزند تا خاکستر گردد و یک جزو او با وادان مسفت مس گراغ اقیهیمای از پسی هر واحد یک جزو فلفل نیم جزو سحر کرده شیار آب کسه تنقیه دهند و خشک کنند و در تیز دیگر

در امراض عین مطلق

در امراض عین مطلق

در امراض عین مطلق

باب باویان تشویه نمایند و خشک کرد و بسایند و بجز بیخه استعمال نمایند که این عمل بعد تنقیه بدن مسر اکثر استعمال نموده و نزول آب ابل شده حکیم عابد نوشته که در بعض  
 کتب معتبره دیده ام که بیاورد در آب روغن زرد بپزند و در نهار بخورند و از طعام شب احتیاج نمایند و دسومات ترک سازند و در وقت نهار نان ساده بخورند  
 و مصلحت مذکور بقدر حاجت تناول کنند و از نسبت پیاز و زنگنه و اگر از طعام شب بپزند در آخر روز نان محروس باب بدیند و در ماه کامل بین او و پیاز  
 و پیاز شب با هر صبح یکبار از غسل مقوم مثل آب یا از یک سیل چشم کشند که این ترکیب با سود انفع میکند انتخاب هرگاه این مرض مستحکم شود و بصبر با سخن اطل کرد  
 خزان قرح تدریجی سود دهد و هرگاه اراده قرح باشد قبل از تنقیه بدن در باغ نمایند و اگر احتیاج باشد قصد نیز کنند و ایضا پیش از قرح نظر کنند که از آبهای مذکوره  
 کدام قسم است و قابل قرح است یا غیر قابل باشد و عصبه مرکب است یا نه اگر قابل باشد اول تنقیح سده کنند بتدریجی که در باب بطلمان بصبر خواهد آمد و بعد  
 انقلاح سده قرح نمایند و آنچه غیر قابل قرح باشد اگر با این تدریج قابل قرح سازند که کمطیف غذا کنند و مکرر خوردند و از اغذیه غلیظه چون گوشت گاو و شیر و عدس از  
 خوردن شب و صبح و شراب استحمام و پیاز و گندنا و بادروج و ماهی پر پزند و ماهی را خاصیتی است که بر جدو ث آب تنقیح آن باری سید بد و کلهما می طفت  
 چون بر ارات مانند آن در چشم کشند و بقول صاحب خلاصه التجارب ایاج فیه البیاض همد با این مطبوخ قطرو یون دقیق سه دم بسفلیج هفت درم بر پیاز و  
 سویر بست درم همه و نیم انکار بپزند تا بقدر آنچه درم با از یک صاف کرده بجایرند و زرد را تم بهتر است که تا مدت چهل روز یک درم در میان چند و بجای آب اصل  
 بفرق با دوان ساخته بنوشند و اغذیه یا بسبب خوردن این تدریج برای اقسام آب غلیظه است و اگر آب رقیق منتشر باشد صلیح او بر خدان این تدریج کشند یعنی منافذات دهند  
 و با ماهی خوراندند تا که آب باقیوم معتدل آید و صابون قرح بمثل صلیح و زکام و عطاس سعال باشند اینچنین و سرلیح الغضب نباشد و شراب جماع و حمام ترک کند و از  
 اکل شنبلیله و بجزه و البان و البقول و فواکه که رطب اجتر از نماید و سوزند بعد سکون آب حصول اندکی غلظه قوام قرح نمایند و ایضا هنگام اراده قرح باید که چند روز قبل از آن  
 و قبل از تنقیه مایه تازه و اغذیه مطبوخه بنوشند و دیگر از اشرفی غیره مضر است آب استعمال نمایند پس تشویه قرح کنند و با جلد اگر آب بسیار رقیق یا بسیار غلیظه باشد  
 و از احسن تدریج قوام معتدل نیاید مطبوخ صنعت از قرح نباید داشت و در یوم معتدل الهوا و موسمی از اعتدالین بر نهار قرح کنند و در آن روز زهر و باد و تشویه صفا  
 و مضر نباشد و بعد قرح پنبه بزردی بپزند و روغن بنفشه مخلوط آلوده بر چشم بزنند و بر بند و چشم جمع را نیز بپزند و دارند و تا سه روز در تاریکی بپوشند بخوابند و صبح حرکت  
 و سخن نکویند و برای ماهی بر اشارت آنگاه کنند و بول و براز هم بر پشت خوابیده کنند و از عطسه مرفه و غضب خود را نگاه دارند و بر صدغین چیزی که سرد و سخت می باشد  
 ضام و سازند تا صلیح عارض نشود و اگر آه عطسه معلوم شود یعنی راه درست بمانند و باطن انگشت خنصر نیز منصفه نمایند و اگر سرد آید تارک او با با قود او غیره کنند  
 و طعام بسیار را ترک باید خورد و اشیا می آشامیدنی مثل لیمو که گندمی نمک قوت شدت گرسنگی تناول نمایند و آنچه خائیدنی باشد نخورند و از اغذیه هیچ ریح و سبزه اجتر از  
 و گویند که وافق ترین اغذیه حیره آب سوس گندم است و اگر ضعف عارض گردد بشورای رقیق گوشت تیز و بلا دسومت غذا سازند و اگر درم با صلیح و غیره عارض  
 بشود در آن روز ای مذکور و خواب بر پشت تا یک هفته حاجت آفتد و در مرحله باطوی و اراحی او واجب است تا که وجع زال نشود و از ایستادن در بعض احتیاج کنند  
 و در سه روز وقت سپهر بربا و کشانند و تجرید و او نمایند و بچاک کشان عصابه باب خلاف یا که و یا آب عصبی الراعی مانند آن کشید چشم نمایند و بعد کشان عصبه او را  
 و یکبار آبهای مناسبه با چشم تمام بشویند و بر بند پشتم کرده پنبه او سفیدی بپزند آلوده بر چشم نهاده باز بپزند بعد از ایام مذکوره بیمار را راست بنشانند و پیش از آنکه  
 او را بش نهاده و هیچ حرکت نکنند و سیاه بر روی آویخته دارند و اگر خوابند شاد و خوشنوا با سر سیاه در چشم کشند و از جماع و لعنه و بجزه و غلیظه و شراب شیر و طعام  
 شنب منع کنند و در فصل مطبوخ فقیهون و حب الیخ تنقیه نمایند و بر ریاضت معتدل عمل کنند و در فصل حمام بعد ریاضت و لگ قدمین در اوقات خلوصه مناسب بود

صنعت بصر

و این عبارت است از خللی که در فعل البصارت واقع شود مثلاً هر شیئی که بیندیده شود یا از مسافتی که بصیر سالم می بیند نتواند دید یا در رویت اشیا خطا کند چنانچه  
 چیزی بزرگ آنرا در بیند و سیاه را سفید و دراز را کوتاه و راست را کج یا هر یک بعکس آن و علی هذا القیاس باجماله اسباب کلیه این مرض بر شش نوع است  
 یکی آنکه سو فرج عام در بدن غیر خاص بدانغ و چشم با خاص در معده بود و از پیوسته غالب یا رطب و غلیظه یا ساقه یا بخاری اتصال از بدن معده خاصه

یا در وقت مادی و غیر مادی یا غلبه حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنانچه در حسیات حاره و دوق و فطر اسهال مجبور و مستقار عارض شود و هم آنکه سبب آن  
در نفس و باغ باشد از امر ارض و باغی معروف که در جوهر و باغ یاد بر بدن مقدم افتد و یا از ضرب صاعقه که عارض او گردد و این قسم دوم اکثر از رطوبت خالص یا رطوبت  
که عارض شود عقب از ارض حرکات مغز و بدنی و نفسانی بود استغناغات مغز و مسقط قوت محض ماده می افتد سوم آنکه از امر مختص بروح حاصل قوت بهره با  
که رفیق یا کثیف یا غلیظ یا قلیل گردد و در وقت روح اکثر از بیوست و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بواسطه دوام نظر بر نفس آفتاب و آتش مانند آن از شدت قوت  
عارض شود و گاهی اجتماع مغز و روح بسوی احتقان مجمل می شود و او را بسبب آن کشیف کرده پس بار دوم قوی شود و ازین قبیل است آنچه از طول مقام در آثار  
و بر آمدن از آن بر روشی دفعه حادث گردد و کثافت و غلظت روح یا از بیوست و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که مودی بر قوی روح نگردد و گاهی سبب  
و غلظت خلقی بود و قلت روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی بسبب شدت بیست و کثرت استغناغات خصوصاً حیات جماع و بیداری مغز و اغذیه یا بسبب قلیل التغذیه  
مثل قدیم و عدم کربن با درختان غیر آن با در دو چیز می شدید الحار در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم خاصه در صحرای چنانچه مسافران را در  
گرمی قوی و کسبی که در جام اطاعت مقام نماید و غیر آن چنانچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حرمان غم و سرور یا ضعف مده یا کم  
و یا بسبب ضعف مقدم و باغ و صعوبت ارض قوت که روح تحلیل پذیرد عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصیرت بسبب طبقات چشم باشد آن اکثر  
بسبب طبقات خارج غیر طبقات حاضر بود و این یا بسبب جوهر طبقه باشد و یا بسبب منفذ که در وی است آنچه بسبب نفس طبقه بود و یا از مزاج روی باشد آن اکثر  
بواسطه احتیاس بخار در آن یا اختلاف فصل رطوبی با آن یا عروض جفاف و تبسبب و تشنگی و تشنگی و خصوصاً بطنیه و قریه بود و یا از فساد سطح طبقه بود با آثار  
قروح ظاهر یا خفی یا مقاسات رده کثیر فزاید اشقات او یا از رنگ غریب داخل طبقه چنانچه در رقان از زردی قریه یا در طرز سرخی یا السلخ رنگ طبعی مانند آنکه عینه یا  
عارض شود و یا رقت طبقه بسبب عروض ماکل یا بسبب نبات خشک بر آن چنانچه در طفره یا استنح و غلظت عروق او چنانچه در سبل افتد و یا از نرم یا تشنج عکس تیره باشد آنچه  
بسبب تشنه و منفذ عارض شود و یا از تنقیع غیر طبیعی بود و یا از اتساع و یا از انسداد چنانچه در نزول الما افتد و اسباب این هر نفس معلوم است و مذکور شد پنجم آنکه بسبب رطوبت چشم باشد  
و این یا از غلظت یا رقت جلیدیه بود یا از تقیر رنگ او یا غلظت غالب یا از خشونت او یا از عظم یا صغرا باشد و سبب غلظت و کدورت جلیدیه سیلان رطوبات عسفی سوداوی در  
دماغ و قدری انصباب آن بر جلیدیه باشد و سبب تقیر رنگ غلبه خلقی از اختلاط اربعه بود و سبب خشونت او ماده لئاع و قباض حریف یا بسبب کدورت رطوبات  
دماغ بسوی عصبه مجوفه بریزد و اول دماغ پس خشونت و جلیدیه پدید آید و سبب کدورت یا انصباب ماده است بسوی آن و سبب صغرا و ضعف قوت او  
یا شدت تحلیل از حرارت در عین غالب بود و یا از کبر و صغرا و غلظت و رقت رطوبت بیضیه یا کدورت آن باشد و سبب کبر او قصور در فهم رطوبت جلیدیه بود حتی که  
فضول او کثرت پذیرد و یا از دقتی ماده دارد بر آن بود و سبب صغرا یا انقباض اجزای اجزای سیلان بعضی اجزای چشم قرح و مانند آن بود و یا غلبه حرارت  
یا بیوست بر آن یا جلیدیه و سبب غلظت او یا منخالت ماده یا غلظت بود مثل سودا و یا کیفیت غالبیتل بر مجده و حرارت عاقده با حاله مائیت بسوی ارضیت و سبب رقت  
او یا غلبه مائیت مختلط بود و یا ترسیل حرارت بدین سبب که کدورت آن که اختلاط رطوبات و باختره بسیر اشقان و شود و آن یا از غلبه مواد سوداوی بر بدن یا سودا پیر  
در اکل و شرب باشد و گاهی کثرت محاسن موجب نگردد بیضیه میگردد و در حضرت زجاجه بیضه از جهت حضرت او جلیدیه باشد که بسبب ایراد و غذای غیر معتدل بر جلیدیه  
قوام او از اعتدال برگردد ششم آنکه از آفت عصبه مجوفه باشد و این یا از غلظت عصبه بسبب بیوست یا رطوبت و یا از نرم سبب مواد حار یا بار و یا از انقباض  
بسبب ضربه و مسقط شدید که بسبب عارض شود طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولاً بسوی تشنه طبقات چشم نظر کنند اگر تشنه از حال طبیعی تنگ یا از آن مخصوص  
سببش ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ مردمک تغییر نماید و دیگر علامات ابتدا از نزول الما موجود باشد سببش نزول بود و اگر در تشنه کدورت محسوس شود پس سببش  
ازین کثرت صوم یا فطر استغناغات یا کثرت سفر در گرام و ملاقات بخار و اما اتفاق افتاده است یا نه اگر باشد و آن آثار نزول الما و انتشار نباشد و دفعه غلظت  
و عدم انقباض عکس محسوسات در وی عارض شود و بی تنقیح سودا و غلظت چشم قلت پذیرد سببش بیوست و کدورت جلیدیه بود و الا اگر با وجود کدورت  
مخاوی تشنه فقط پیده یاشی سیاه و متحرک بجز حرکت چشم پیش چشم محسوس گردد و نظر بطرف آسمان نسبت بنگر سببش بیوست و روشن نماید و اینها وجود علل آنها

غلبه سودا و اخاه سودا بر کمال شرب خواهانند هم فرط جاع یافته شود سببش کدورت و غلظت رطوبت بیضیه باشد و اگر تقبیر بر حالت طبعی نماید برنگ و شکل خلقا است  
 نو کند که اگر رنگ غلبه زرد یا سرخ نماید سببش برقان چشم یا طرفه باشد و اگر پرده زلفه یا انتقال عروق سبل یا اثر قرصه یا بر حلقوم شود سبب او همان مرض باشد و اگر  
 طبقه قرص نماید سببش تا کل او باشد و اگر جفایا و تشنه و رطوبت محسوس گردد سبب او ویوست طبقه نهنیه یا قرصیه باشد و اگر در قرصه مانند ابرو و خام دیده شود  
 و صاحب آن اشیا را چنان بدیده گوید یا در دهان یا نبایب سببش غلظت قرصیه و رطوبت آن باشد و اگر قرصیه شک لا عروذ متشنج نماید و در تمام ابرو و خام دیده شود یا متفرقا  
 مختلفه المازت کمال شدید التحلیل مثل کله های بیاض و زلفه و اشقی در آفتاب یا قرصه آتش منوم گردد سببش ویوست قرصیه باشد و اگر رنگ قرصیه نایل بسفیر  
 یا سرخی یا زردی یا سیاهی یا زرق نماید و به اشیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه یا زرق میدهد سببش تغییر لون قرصیه بر غلبه غالب بر قرصیه یا غلظت از اخلاط اربعه بر  
 جلیدیر باشد پس اگر غلبه مضموم است در اشیا سفید بنید و اگر خون مست سرخ و اگر صفراست زرد و اگر سودا است سیاه و اگر سودا و مخلوط بملغم مست سما نخونی و در خواب  
 چنین میند و حسب است از اخلاط غیر آنها از الوان بنیز آید و اگر از این آنها هیچ مد رنگ نگردد و از مریض سوال کنند که اشیا از قرصیه خوب می نمایند یا از سفید چیزهای خوب در است  
 خوب دیده میشود ندانند در بصیر اختلاج و در چشم غلظت و گاهی کم و بیشی ضعف بصیر و اشیا خرد و یا بزرگ گرانی و الم در چشم میشود و یا نه اگر گوید که از قرصیه بهتر محسوس  
 و با وجود آن نظر بر اشیا روشن قادر نبودن و پیش وقت و قلت روح با صرد یا وقت جلیدیر باشد و ایضا غلظت روح اندک انخفاض بر صدمه لازم بود و وقت آن  
 را کثرت ضعف بصیر در در نسبت لبش لازم باشد پس قلت روح که از سبب باوی بود بقدم آن دریافت گردد و آنچه از سودا مزاج بدن باشد علامات آن  
 موجود بود و آنچه از ضعف اعضا یا ضمه باشد کثرت باح و نفخ و ضعف مضموم و نرال بدن و ضیق عروق آن آنچه از ضعف مایع بود علامات آن در ضعف حواس  
 دریافت شود و اما کثرت روح را شدت تغیر از شعاع در روشنی قوی منفرق بصیر و قلت تغیر از شعاع و افتدیر یا بسدر بنیاد صلاح نظر در روشنی ضعیف و در شب  
 و در رستاق در روز بار لازم بود پس آنچه از سبب باوی باشد بقدم آن آنچه از سودا مزاج در بدن بود وجود علامات آن دریافت گردد و اگر جواب بد که از زردی سبب  
 صاف می نماید پیش غلظت و کثرت روح با صرد بود و این علت را بیوفانی قوی سبب نامند و در هر صورت علامات سودا مزاج با در رطب باوی نیز دریافت نمایند و اینها  
 غلظت روح را جو دستا بصیر در روشنی قوی در روز و در رستاق در ضعف او در روشنی ضعیف و در شب رستاق در کثرت تغیر از شعاع و تب و گرمی زیادتی آن  
 بسرمی و با غلظت غلیظه پس آنچه از سبب باوی بود بقدم آن آنچه از سردی مزاج بود علامات آن آنچه از کثرت فضل و آنچه باشد کثرت طوبات چشم و ضعف مضموم  
 دریافت گردد و اما کثرت روح را در وقت نضای حده که در غلظت و در اکثر باوی انیالات تقبیر یا مشغول مانند آن اشعاع بد آنچه صغری در مرق خون باشد و تغیر بد آنچه  
 خون غلیظه کند مثل عدس قدیر لازم بود و تغییر رنگ روح را مشغول بود لون حاد مشغول و تلون مرصیات بر آن گوید مشغول سواد و آنرا اگر بعضی اجزای او را آفت سرد  
 و ظهور علامات غلبه مایه که آنرا لون باشد لازم بود و اگر مریض گوید که بر است و چپ نسبت پیش روی بهتر دیده میشود و چنان محسوس میگردد که چشم سهاک میگردد  
 سببش درم طبقه عنکبوتیه باشد و اگر گوید که با وجود ضعف بصیر اختلاج محسوس میشود و در چشم گوید که خار میخورد یا چیزی چشم را میکشد و بصارت در حاک  
 گرسنگی و در روشنی آفتاب در وقت نیم روز کم میگردد و در بعد خوردن غذا در سایه تنگ چشم قوت می پذیرد و سببش تشنج عنکبوتیه بود و اگر مریض گوید که اگر در آنچه  
 حدقه خشونت و در روشنی او حدقه معلوم میشود و قبل از آن معارض شده باشد سببش خشونت جلیدیر یا خشونت عصبه بود باشد و اگر گوید که سائر مرصیات خوردن از آنچه  
 که هستند بطرفی آید و وسعت اثره که در حدقه او است اندک سیاهی چشم بلند نماید سببش عظم جلیدیر یا از مقدار او بود و اگر گوید که مرصیات بر کثرت مقدار خوردن می نماید کثرت  
 و ضیق اثره که در حدقه می نماید و اندک اختلاس سیاهی چشم دیده شود و پیش صبح چشم جلیدیر باشد و اگر مریض گرانی و الم در چشم در وقت اشیا نسبت سببش و تغیر لون  
 سببش ضغنه و درم عصبه بود و اگر قسمی از اسباب مذکور یافته نشود و از تقدم وقوع ضرب بر سر باقی شدی سوال کنند اگر مریض اقرار نکند سببش همان باشد و اگر بفرستد  
 و سقطه سر باقی شدید اول نمود چشم و بعد خوردن نمود بر پدید آمدن سببش برنگ عصبه باشد یا آنچه در دریافت علامات مذکور در هر گاه نشان غلبه مزاج بار در تمام بدن یا  
 یا مایع یا در اجزای چشم معلوم شود و نظر کنند که چشم چشم از حالت صحت بزرگتری نماید یا کمتر پس اگر بزرگتر باشد و آنرا اشک غلیظه می آید و در گوشه چشم کم از کم تشنج  
 بی روح و بدون صحت و مردک بود چه حسن نظر نماید و به طعام و خواب و صا در حالت مضمومی و تغیر نژد تناول غلظت غلیظه ضعف بصیر بیشتر گردد و در چیزهای لبیب و تر از





و اما کما در این درج با مصالح گرم خدا سازند و در این یا همین در زنی بچکانند و بر سر آمدند و بر طبع او و دیگر گرم مثل باد و رنجوب و در زنجوش و اسطوخودوس و نام اکتساب  
 اندک کنند و دیگر نظایر آن شوخات و سسوطات حاره بکار برند و از غذای بار و آب سرد و رنجوب آب سرد و بر سر احتراز کنند و شیان منفر و منفر و چشم کشند و اکتساب  
 بر ایزدی با این و سرطمان بحری نیز مفید و بزرگ است و در شراب خاد کنند و از سنگ بحری و در و اید و بزرگ فرغ شکست بر واحد یک گرم شکستیم و اگر بچند بیت و در  
 قشور نحاس محرق نیم درم زعفران یک انگه سر ساخته اکتساب نماید و در مادی بیدنج برفنج برفنج و در مسهل بلغم و حله ارج و قوقایا تفکیک کنند و در هر منفی بکار حب بسیار  
 با این حب بسیار شکر طبری استعمال نماید بگل سرخ استنبتین همگی گرم کنسیر واحد یک نیم درم صبر قوی غیر مسئول بچند او و در زعفران و در انگه کوفته بچند بشیر صاف با آب  
 باد رنجوب و آب برگ ترنج شسته سیاه و در دم و قلت آن چند شربت از این در هر منفی بکار بخورند و آن حب منسقی و باغ بست این حب فیکر ایک گرم تر بر سفید  
 یک مثقال خار برون و دو انگه بایله یک گرم گل سرخ کنگر طحی ستمو نیاب و واحد یک انگه بسوسن و یونجه صبی مقل سر واحد یک نیم و انگه کبیر نیم و انگه آب سبیل محلول حب بند  
 و این یک شربت است قی در این نوع بر فح نافع است خصوصاً مشاخ را و خصوصاً که نصف بجز مشارکت معده باشد لیکن قی عینت بسیار و فسرست و آتشامیدن حب قوقایا  
 برفحات اخذ می کنند نافع و بعد تنقیه غرغره و عطوسات منسقی باغ بکار برند و مصطکی و کندر و قوی بچند و در زنجوش و در زنجوش بویید و همچون روح استعمال کنند و حب کتک  
 و حب کوقالی بخورند و در این اطریفل با دیان شربت گل کشدی نیز نافع است و دیگر تدابیر محلول و لطیف و محض رطوبت که در علاج امراض بلغمی و ماغی مذکور شد به عمل آید و کولکها  
 محض و جالی مثل کل قوی با سلیقون مسک روشنی کبر و شیان مرارات در چشم کشند و در ریاضت قلیل و بعد از آن بخل حمام اگر کشند اخذ می کنند و در اخلاط لطیفه مانند  
 چونه مرغ بر این قلبه از زکوة شترهای تازه و در غده معتد و ایزنی و حلتیت و مری و غسل داخل کنند و ترک عشا و تغذیل غذا نمایند و بعد از غذا بر عطش مصابرت کنند  
 و از اخذ بجز و در زنجوش غلیظ مثل باطله و سنگ البان و عراق و در طبیات و مغلطات پر میزند و از فصد و استعمال در بان و شمیدن طریوب یارده احتراز نمایند و آنجا که طریوبت  
 بسبب مرض باشد به دستور تنقیه نمایند و ایارج فیکر او اطریفل صغیر و کل کنند آب گرم مفید بود و اطریفل مانی بجز بست و بر جراثیم مقوی معده و ادمت نماید و شیان  
 بسویون گرم با خود در صبح نافع شناسند و بر غذای محو و حب مزاج اقتصار کنند و اکتساب با شیان مغزق این طریوبت مثل شیان مرارات کنند و کل تخم از حجر است  
 و شیان و بعد از آن شاکه و در مثل در فلفل و ساق و مانند آن استعمال نمایند و بقول شیخ برای بخارات معده در رطوبت او قبل طعام استعمال طبع مستنبتین و سکنجبین عینت نیم  
 آنچه بلین و متع فصول معده باشد نافع است و ایضا شیخ میفرماید که از سترغانات نافع در ضعف بصراوی رطوبتی نوشیدن و سخن میدرخیزد شیان صبر است و استعمال آنچه  
 نافع بخار از سر و چشم باشد مثل اطریفل و خصوصاً وقت خواب بسیار نافع است و اکتساب شیان مرارات و کل تخم از لاجورد و حجر استی و شیان و مانند در فلفل ساق و کل  
 و غیره و معات و هر چه در عشا سفید این نافع است و صاحبان این نوع ضعف بصریاضت اطراف خصوصاً احضای غلیظ و کل اطراف نطق می شود و در هر گاه  
 غلظت روح با صره سبب باشد بعد از غرض فصول غلیظ و تعدیل مزاج و تصفیه خون و تصفیه غذا و تقویت مضموم و منع صعود اجزیه و ادمت لید طبع و احتراز از مغلطات  
 آنچه باعث ترقیق روح گردد مثل معتد و سیر و سدات شراب کند صرف و تریاق کبیر و اطریفل اسطوخودوس مانند آن خورند و خوردن جوز بود و اکتساب آن در تقویت بصیرت  
 سویدی است و او در بهالی اکتساب نمایند و واجب است که هر گاه او دید حاره استعمال کنند بان او و یوقایا بصل عمل آید و از او و یوقایا فصد و یوقایا تیاسی مسئول مری با آب رنجوب  
 یا آب با دیان نماز و یا آب با درج و عصاره فراسیون است از اکتساب نافع مرارات مغز و مرکب است و در هر چه جز را خاصیت عجیب است و اکتساب آب با درج و در زکوة  
 نافع است و ایضا اکتساب سبکینج و یا با راجینی مفید و کذا اکتساب رنجوب و فلفل و تسلی و با دیان تازه نافع و کذا عطر با دیان در چشم کشیدن یا سنگ بصیری که باشد  
 ریزه ریزه کرده در آب لیون کاغذی او سه عدد و در نموده در کوزه مطین بوخته ساییده در چشم کشند و یا بستر بگوت و یا غم نرمی در آب ساییده بچشم کشند و یا با راجیکه  
 سه بار آب برگ بر سر تر کرده و بهر ازشک خود فقیه کرده در روغن یا سیدین سوزند و در دهان آن گرفته در چشم کشند و اگر فلفل سیاه تازه و در فلفل سفید  
 غنچه یا سیمین بچاه عدد گل کبیر بشتاد عدد و ساییده اکتساب نمایند نافع بود و یا بنشیند سفوفش در شیر آگ تر کرده در سایه خشک نموده فقیه ساخته بر روغن سر شفته و در این فصول  
 و در آن گرفته در حب نیب غلظت سیاه نموده در کوزه بچول با کلاب نافع روزی که هر که در چشم کشند و اگر بکبر در هر خطات و از کار و رصفت ماغش بر آزند  
 و بجایش مر و اید و ناسفته هر قدر که بچند بر نمایند و آنرا در کوزه گلی نماده و کل حکمت نموده خشک سازند و شیان گاه در زنجور گرم که از زنده صحر بر آورده صلا کرده بکار بندند

بصر و ابتدای نزول الماه عیب است و اگر در وجود سستی خسته بلید زرد گرفته بود و بر بسوزند و یک مشتقال فلفل داخل کرده ساینده اکتحال نماید از او بر بیدار شدن  
 ذره در میان نرفتن است اکتحال روح با سیران کند آب پیاز سفید بخیل خالص آمیخته بوقت خواب در چشم کشیدن مفید بود و شیان مرارت شدید بضعیف است مرارت  
 قوی استن هر روز با زرد گیس است در آن دسته سی چند قطره سرکه و یک قطره شیر و یک قطره عسل بچکانید بسیار تا که سیاه شود اکتحال نماید و این دو نافع است آب بادام  
 پنج است و یک نیم درم بلیزر در دو درم آب زردین یک ستار در شش بچوشانند و چهل روز در آفتاب بدارند تا غلیظ گردد بعد با آب باران یا آب باران یا آب باران بکار کنند  
 و بیل در چشم کشند و فلفل یک سم و در چینی نیم درم زرد چوب نیم درم نان خود نیم درم بار یک ساینده اکتحال نمودن برای ضعف بصر که از سوز مزاج بارد و رطوبت باشد از بجز  
 داوود انطالی و حکیم عابد است حکیم و نکار الشخان می نویسند که کل صفتانی برابر همه آمیخته استعمال کرد م سودمند یافتند و اگر توتیا یا سمره را برفت و زرد آب بادام  
 خشک از نو ساینده اکتحال کنند بصر را تیز گرداند و اکتحال بر فلفل حبه کزنج کثانی در آب پیوسته و در چشم کشند تا یکی چشم را در ساعت بزر و حبه است  
 و ایضا غنچه یا سبب قی آن در کرده و نبات بر آب سوده در چشم کشیدن نافع ضعف بصر است که اکتحال زرد چوب در شیر و بادام مل کرده نافع و اگر گرد زرد چوب  
 در لیکو کافوری نهاده بگذرانند تا که نیمه خشک شود پس زرد چوب بر آورده ساینده در چشم کشند جهت دهند حبه است و منقرض بندقی بپزند در آب بکشد که کرده حبه  
 و چوب بلعاب در سینه ساینده در چشم کشند نافع ضعف بصر و اگر منقرض بلید زرد و دانه در فلفل و چوب عدل فلفل سیاه یک عدد در آب مله تازه کحل کنند بر یک  
 سیاه شود و حبه بسته آب ساینده در چشم کشند نیز مفید بود و اگر بر او اسرین و جزو در فلفل یک جزو بره و را خوب صلایه کرده اکتحال نمایند جهت خیار و اکثر  
 امراض چشم غیر از بزر و حبه است اگر از فلفل که اندازند نافع تروی از بیت باشد در بیاض در هر دو هم در قوم است که از سر بیاض پاکت را ساخته قطعه قطعه نموده  
 بزبر او فلفل سیاه آمیخته کحل سازند که مانند سمره گردود برای دهند و جاله و شترناق و سلاق و اکثر امراض چشم را مفید است اگر در فلفل یک ماشه سمره بر او  
 هر واحد داشته در کلاب یا آب صلایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصر است و در شسته دیگر بادی تقشیر شده ماشه عوض سمره است و فلفل بجای او فلفل و کل در چشم  
 در سایه خشک کرده و بر آن شوره قطعی آمیخته سمره سمانه و وقت خواب چشم کشیدن بسیار نافع است و اگر سمره سمن در بیل چهار عدد فلفل سفید است  
 کات سفید برابر بر دو سنگ لهری برابر بر سه در آب برگ سحر بلخ نموده تا دو هفته اکتحال نمایند نافع ضعف بصر و حبه است و کذا منقرض نیم سمره  
 سنگ لهری یا سیران قلیحی ای نفوذ شوره قطعی غنچه یا سبب هر واحد و ماشه سمره یک توله بار یک ساینده در چشم کشیدن مفید ضعف بصر و بیاض عین است و سیاه  
 اسرین صبریات سفید توتیا حبه سبب ای کافور خشک قدری سمره برابر حبه اگر گرفته سیاه اسرین کرده اکتحال نمودن برای تقویت بصر اعصاب و اعلا از  
 اکتحال حبه حبه است و کذا اسنبیل الطیب سمره هر واحد یک جزو خسته نموده با بلید هر دو در هم گرفته سوخته بر یک نیم جزو آب کشین بر زرد حبه اگر باد بجان سفید اجون نموده در چوب  
 توتیا چاقه قطعه نموده و سمره بر او بتور بند نمایند و سطح خان حور از اجون پستیز در دو سایه شسته بمیازند تا خشک شود قطعات مذکور را در رو و اجزای ملتقی از و پیا  
 پاک کنند و بار یک ساینده اکتحال نماید حبه است و بعضی قدر این و از از غیر محضی میداشند و در شب بیانی سوخته بست و پنج درم سنگ لهری خسول نیم درم توتیا  
 بظفر از چینی هر واحد یک درم سمره ساخته استعمال نمایند که درین باب بار نام آورده است کذا سمره توتیا سنا و می مشک که سوده نبات حبه است و انجیر او کوه  
 در رو و جالینوسی و برود فارسی کحل و شنانی و شیان و جلا و شیان یا سبب کل مقوی و کحل یا لیت اکتحال خان و مالیت حکیم شریف خان کحل استعمال شاه جهان پناه  
 و کحل حکیم علویان کحل حکیم در اصل خان کحل بابت و اسع خان کحل مبارک کحل ناز و کحل بلبلیموس کحل بچا هر سه مفید است و از او بر بیدار شدن بصر و بیاض عین است  
 و محمد بصر شریف در عین تخم ترب و عین حبه و عین گس در عین شبت و روغن مرزنجوش و روغن فوجان اکل در عین و تخم آن و در از چینی و اکتحال روغن بلسان و خولان و روغن  
 و کسب و شیطرخ باد روغن و عصا و او عصا در فلفل و روغن قیق و آب شداد و عصا به اذیان تر یا خشک کرده و آب کرفس و عصا زرد حبه قوفا و آب شتاق یا لیسان  
 و پنج او در خون سنگ پست مرار و آب بوسل و آب کبدر بیان که در آن فلفل غس کرده باشند و فلفل سیاه و مراره صنج و مراره دیک زهره که گز زهره ششمرغ و مراره  
 و زهره زرد و روغن بوم و روغن حطاف و بجنید بستر و روغن ابن عرس و فلفله و روغن سنج و قشار کنند و را شق و در از چینی و حبه بلسان آب ترب هر واحد نافع است  
 و در چینی اس بر روغن با اتم تلخ نیز منقحی طوبیت دی از چشم و محمد بصر است از اطبا می گویند که در ضعف بصر بار و شش بر و حصر و صبر و کندر علاج کنند بجز





شیرین اسفناخ و ملوخیاد و آشامیدن شیرین مطبوع مثل شربت بنفشه و نیلوفر با شیر خرفه و ماء القرق و مانند آن شربت باد الشعیر و شیر خرفه و سحوط برو  
 بنفشه که و نیلوفر و شیر و ختران نمایند و شیرین خنجر از پیر جدی وقت خواب بر سر ضا و کنند و در آب عصبی الراعی جو متقشر خنجر آب و گرفته قدری سفید می  
 رقیق و اندکی روغن بنفشه در آن داخل کرده بجنبانند صبح و شام و چشم چکانند و بنفشه تر و نیلوفر و مانند آن بوبیند و اطولالت و اطلیه و مریجات  
 بکار برند و چیزی که برص چشم و اشک و درد صلا و حثیم الحال کنند و از جاع حذر نمایند و اگر بسبب حرارت قویه جلیدی و یا عدم وصول غذا بدان باشد  
 ترطیب تبرید آن نمایند به تناول ماء الشعیر با شربت ششخاش یا آب نارین و آشامیدن شیر خنجر یا آب خیارین که دو شیر خرفه و شربت ایمن با نیلوفر و عرق نیلوفر  
 و آشامیدن آب خیار یا آب که و یا شیر تازه ووشیده باشک و سحوط بشیر ختران بار و روغن نیلوفر و بنفشه شستن چشم بلعاب بزرقطونای رقیق و شیر خنجر  
 و تعاهد دخول حمام آب شیرین میگویم و ایضا آنچه از کثرت جاع بود لا بجز در غسل لبا بشیر هر یک یک باشد سوده و در نوشا روی ساده یا لولوی بهفت باشد ایستخنة  
 ورق طلا یک عدد و پیچیده با شربت سیدب شربت یا قوت علویجان هر یک دو توله و گلاب عرق کیوزه و عرق عنبر هر یک چهار توله با صافه تخم زنجبشک یا شربت  
 بهفت باشد بنوشند همچون ابو صغیر یا خیر مر و در این خرنه و الحال مغز سر و شوک بر آن بروغن ادم ایستخنة از خنجر است و غذا می قوی ماغ خوردند مثل قلیه قوی سر بر خاله  
 و قلیه ترسی بنای خشک و در ماغ همه حیوانات برند و چرند که بروغن ماده کا و پیچیده باشند و ایضا در ضعف بصر از خشونت جلیدی تنقیه داغ با شای متوسطه الا  
 مثل سفینین و گل سرخ و مصطکی و صبر کنند پس غره بمری و پیچیده و مانند آن کنند و بهر تقدیر این داغ و از آن خشونت غذا به روانه معتدله مثل فروج و تیمود و درج و زردی  
 نیمه شربت مانند آن اختیار کنند و بعد روغن بنفشه و شیر و ختران سفیدی پیچیده و بپزی چکانند و رفاده بروغن بنفشه و گلاب تر کرده بر چشم نهند از ریاضت کت عین جاع  
 علاج ضعف بصر از ضعف داغ و حرارت غریزی و این قسم مشاخ افند بر چند که این لای علاج است که حرمت عدم از زیاد و و خطا باقی اگر ممکن باشد اول تنقیه بصر  
 و داغ کنند و بعد گاهی برای جلای چشم مثل شادنج و کفت دریا و بلیله زر و مجموع در چشم کشند و گاهی برای تقویت چشم مثل سرسره و توتیای کرمانی و کل غریزی و کل لای علاج  
 و مانند آن الحال نمایند و اگر تخمین مزاج داغ مطلوب باشد با دمان حاره و ممرات سحوط نمایند بدون سهران در آن زیرا که اسعاط بممرات حتی المقدور جایز نیست  
 و استعمال مبروات سحوطات بر دو مطبوعه اصلا بکار برند که بر حاره تبلیه و تولید رطوبت فاسد بقدم داغ و مشاخ میکند که در داغ حرارت همین ریابند چو این بسبب  
 ارتفاع ممرات از معدن بوی اس میباشند و مزاج داغ شیشخ الطبع بار بود و استحام و رختن آب میگویم بر سر بقدر اعتدال مشاخ نافع بود و بقول شیخ ازاد و یجیدیه بر آ  
 مشاخ و کسیکه ضعف بصر از جاع و مانند آن باشد این است که توتیا بقدر حاجت بسایند و روغن بیسان زیاد از آن آمیزند و در شراب بقدر حاجت بسایند  
 و بردارند از طلا و س گوید که در ضعف بصر مشاخ شانه نمودن در موی سر هر روز چند مرتبه و همچنین بالیدن اطراف و آشامیدن شربت سفینین قبل اطعام  
 و سنجیدن عین و تعطیس و استعمال غراغ خردل سفید است و ترک جاع بالمره و سایر ریاضات بدنی و نفسانی و ترک استغرافات و نظر نمودن بوی آبی روشن  
 براق و خنجر و نقل نمودن بهوای معتدل و اغذیه لطیف و تدبیر و فو و ممرات اکل غذا و حفظ اوقات او تا تخمه نکند حافظ بصارت مابقی است

علاج ضعف بصر از نظر قریص آفتاب در وقت کسوف یا از نظر و طشت پر آب که در ساعت کسوف شمع آفتاب در آن افند پس اگر شعله او  
 در تخمه از کرده باشد با دمه و الم بود اگر نافع نباشد بسوسل حساب یا راج و قوقا یا واجب صبر تنقیه کنند و قصد قیفال از دست مقابل حثیم در دهند نمایند  
 و اگر الم در هر دو چشم باشد قصد از دست راست کنند بعد اگر قاروره بر حرارت قوی دلالت کند بر شرب ماء الشعیر دوام کنند و از غذا بر موزرات  
 اقتدار و رزند و دخان و روغن بنفشه زبد البحر اقلیمیای نقر و صغ فارسی نشاسته کثیر ادم الاخوین کحل شیلو ذی یعنی مغربی و کحل اصفهانی و توتیای سفید  
 یا حشری ساسادی کوفته پیچیده شیر خرفه داخل کرده در آفتاب گذارند و هر روز قدری شیر خرفه داخل کرده باشند حتی که بیخ شش بار تنقیه بشیر کرده شود پس  
 خشک کنند و بار دیگر بسایند و بپزند و خوب سرسره سنا و صبح و شام بمیل در چشم کشند پس اگر در چشم چرک بسیار آید و سرخی مفرط ظاهر شود علاج بر سر لولوی کشند  
 و شیر متقشر ده جبهه پیمینج ده جبهه انزوت سفید و دو انگ کثیر سفید یک انگ بمدانه نیم درم نیم کوفته در شیشه کنند و بر آن درم شیر خرفه یا شیر زمان ریزند  
 و بر آتش گذارند تا غلیظ گردد پس سر کرده سه قطره در چشم چکانند چند دقیقه هر وقت چشم گدازد و فرود آورده سر کرده چکانند و هر گاه سرخی زائل شود دیگر  
 کم کرده شایف ابض شده و در شیر زمان گذارند و چشم کشند و اگر گفایت کنند زور ابض آمیزند تا مثل سر هم گردد در چشم کشند بنوعی که مقدار صالح از آن  
 بمیل گرفته زیر یک انگلی گذارند و بر چشم رفاده بگلاب تر کرده بصباب بر بندند و ساعتی بر پشت بخوابند پس چشم را پاک کنند و هر روز سه بار عمل آرنده و هر گاه







سرکه سکه توله سنگ بصری یک توله مروارید و توله مایران شش ماشه مرجان یک توله پوسته ماشه ورق طلا چهار ماشه غیر از ورق طلا جسمه را  
 ماریک ساخته چهار روز بآب بلیله کمر کنند و تا چهار روز دیگر بگلآب کمر نمایند و روز پنجم اوراق طلا نیز بریزند و بگلآب بسایند و در ظرف  
 آگینه یا چینی طلایی برارند و بسیل چشم کشند و باید که کمر سماق یا چغباق باشد و قیاس با کماز چینی غازی الیه بن جان بر سندی سرکه سفید  
 سرکه سیاه هر یک یک توله گرفته در پیله کرده بر پیله در آن کشتن پلاس بسوزند چون دو روز تقویت شود و دو قطعه را در گلاب خالص سرد نمایند  
 بعد مایران چینی زعفران هر یک دو ماشه مشک خالص دو سرخ افزوده همه را در آب باویان بریزند و بلخ نموده خشک کرده استعمال نمایند  
 کل مبارک منسوب حضرت علی اکرم الله وجهه کل اصغمانی دو دم تو تیبای کرمانی نمک اندرانی هر یک یک گرم مایران چینی ربع مثقال  
 کافور یک چهارم مثقال ساقین این است که پنج عدد پیله زر دراخته دور کرده و بگویند و آب شیرین باوانا بر بوجوشانند تا پنج بار صاف کرده  
 در همان آب ادویه بسایند تا مثل غبار شود از پارچه دارانی گذرانیده بکار برند کل بابت واسع خالص می گفت که در تمام شش با چشم کشند و دم  
 تا حال که عمر بنو سال رسیده محتاج عینک نیستم چیست قسم اول دو دام ساگ چولانی دو دام قرفل دو دام فلفل یک دو دام برگ نیت سبز  
 باوانا سنگ بصری دو دام برگ گیو اگر کلان ده عدد مایران نیم دام اول قرفل و فلفل اعظمه حلوه در آب بسیار باز کنند و در پیله در پیله صاف کنند  
 بعد از آن چیست را در کوزه آهنی با آتش بزرگداخته در آب قرفل هفت بار سرد کنند و همین دستور در آب فلفل هفت بار سرد کنند باز که داخته بدستور اول  
 در آب گیو هفت مرتبه سرد کنند باز که در بادسته آهنی در همان پیله آهنی حل کنند تا که چیست مذکور خاکستر کرده بعد از آن مایران سنگ بصری  
 سائیده داخل نمایند اگر سرکه سیاه بسازند برگ نیت ساگ چولانی که مذکور شد با دو دام فلفل گردنجه چهار دام در وقت که اختر چیست داخل نمایند  
 و آن خاکستر را تا دور زبر سنگ صلایه سازند که سرکه شود پس هر چه بزرگ کرده صبح و شام چشم کشند در پیله گرم سرکه سفید کشند و در پیله سرد  
 سرکه سیاه بکشند کل بابت راجه جی سنگه جهت تقویت بصر و بسیل و نزول و دیگر امراض چشم سرکه سنگ بصری هر یک و توله چیست یک توله کف یا  
 داربلد مایران چینی هر یک شش ماشه سون لاهی مروارید مرجان مشک کافور نیم سینی نیله تخم تو تیبای هارونی ناف سنگه شب بانی برشته مرج سیاه هر یک  
 سه ماشه جاکسو شیر ماده شیر بارچه غوری هر یک یک توله جاکسو را در سرگین گاو میش جوش دهند و قستیکه نیم خفته شود بر آورده خشک کنند و همه او را بر ایدار  
 کوفته بخت در کمر انداخته هشت روز در گلاب بسایند از صبح تا شام بعد از چیل پاس بر آورده چیل و زنگار داشته استعمال نمایند کل برای روشنی چشم  
 و رفع رطوبت نافع از بیاض استادم حرم سرکه اصغمانی چهار توله مروارید ناسفته مایران چینی مارون تو تیا کف دریا سنگ بصری سه سوخته شادنج منسول  
 رتن جوت حنظل هر یک شش ماشه بدستور مرتب سازند کل ماز و تقویت بصر نماید و در معده باز دارد و در حلقه جن را سودده شادنج عدسی ساق هفت  
 هر یک دو دم دار فلفل و مالاخوین هر یک نیم دم روی سوخته باز و هر یک یک در فم قله مشک هر یک و انگلی کافور یک طسوج کوفته بخت بدان استعمال نمایند  
 کل که صحت چشم را نگاه دارد و تو تیا ده درم شیاف ماینا سه درم صبر سقوطی حنظل هر یک یک درم کافور و انگلی کوفته بخت آب خوره یا آب سماق پرورده در  
 سایه خشک کنند و سود صبح و شام چشم کشند کل معروف بدوا و اکاتب جهت حفظ چشم و نشفت رطوبت و تقویت نظر سود دارد و شیاف ماینا نیز لوز  
 هر یک و در تی سرکه اصغمانی مری باب باران دو دم پیله زر نیم درم آب خوره انگور یک درم کافور و انگلی بدستور مرتب سازند کل الجوا هر  
 که جهت تقویت باصره و طبقات چشم و پاک و رفع خشاوه و مدد و جرب و بسیل رقیق و انتشار نافع و حافظه صحت عین از امراض است و صاحب حنفه گوید  
 که تقویت و الیخیر این نسخه را استعمال نموده و باعتبار اقرب است سرکه اصغمانی ده درم تو تیبای هندی که غیر قسم حاد است و قستیشای ذیمری جان سرخ  
 و پنجه فرنگ حقیق سرخ فیروزه ورق نقره مایران چینی فلفل سفید ساق هندی اطمینانی نقره یا طلا هر یک چهار درم سرطان نهری شش درم در ایدان  
 یا قوت سرخ بسد لعل زمر و زبرجد ورق طلا دار فلفل هر یک دو دم زعفران سه درم لاجورد منسول فوالب مس سوخته شادنج منسول هر یک چهار درم

و

صلایه کرده استعمال نمایند نوع دیگر که پیشتر در سر کار ذاب زین النساء بکم تیار میشد کافور نیم دانگ مشک یک انگ نمک هندی قرنفل دو الی هر یک یک درم  
نمک اندرانی سافج سفیده ارزیز قرنفل سیاه سنبل الطیب سرکه اصفهانی سرکه سرخ زعفران بسند احمر هر یک دو درم مس سوخته مایران حبیبی مرسان  
نوشادر زرد و جوب هر یک سه درم پوست بلبله زرد مروارید ناسفته هر یک چهار درم صبر ستوری عصاره ماینها یا قوت فیروزه هر یک پنج درم کنف دریا آبلیمو  
اقلیعیای انقرو هر یک ده درم گلاب و پیاله همه را در سنگ سماق کحل نماید چون سرکه ساشود بعضی آنرا کحل الحجامه از خمر غات متاخرین که در تقویت نظر  
و از آله کالات بصیر نظیر ندارد کافور زنجبیل هر یک انگی شادنا قاقیا حوض شیاف ماینها سرطان بحری اقلیمیای هر یک یک درم تو یا طباشیر پنج درم هر یک  
یک مثقال لعل فیروزه مارقشیشا سفید نشاسته هر یک دو درم مروارید بسند پوست بلبله زرد هر یک سه درم انزروت چهار درم آب شور پنج درم  
سرکه مشقت درم نوع دیگر بصیر را قوت دهد و تیر گردد اند سرکه صفهانی بهفت درم مارقشیشا پنج درم اقلیمیای طلا دو از زده درم مروارید  
سه درم سافج هندی دو درم زعفران نیم درم صلیبه کرده در چشم کشند نوع دیگر سرکه اصفهانی یا قوت رمانی مارقشیشا شادنج عسلی مغسول فلنفل  
دار فلنفل هر یک و مثقال لعل بخشی لاجور مغسول از هر یک یک مثقال مشک تبخی خالص یک انگ تو تیای کرمانی مغسول چهار مثقال ستور کحل سازند  
کحل الحجامه که حکیم شریف خان از مجربات مرکبات شاهبی نقل کرده اند مشک یک انگ مارقشیشا هر دو اقلیمیای فیروزه زعفران پنج درم لاجور مغسول  
مروارید ناسفته بسند سافج هندی دار فلنفل هر یک دو درم مایران یا قوت لعل سرطان بحری هر یک سه درم تو تیای کرمانی پنج درم کحل اصفهانی ده درم  
علی الرسم مرتب ساز نوع دیگر مروارید ناسفته مرجان قرمز اقلیمیای ذهری اقلیمیای فضی پوست بلبله زرد و بهشت فرنگ سرکه اصفهانی  
تحقیق سوخته هر یک دو مثقال مرجان سفید مایران حبیبی فیروزه نیشاپوری لعل بخشی دار فلنفل صمغ عربی حوض کی زعفران شادنج عد  
هر یک یک مثقال پوست مرتب ساز کحل الحجامه که حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران و مکه که معظّمه به بندرستان در مرشد آباد بر  
نواب شرامت جنگ دیوان بنویسند بجا که ترتیب داده اند با صبره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و حار مزاج را بسیار نافع است مروارید ناسفته  
یا قوت رمانی یا قوت زرد تو تیای کرمانی مدبر از هر یک سه مثقال مایران حبیبی سافج هندی اقلیمیای فضی از هر یک یک نیم مثقال سرکه اصفهانی  
ده مثقال سرکه را پارچه پارچه کرده مثل نخود و با قند در دهنه میشش تازه ورق کرده با آتش آهک بسوزانند تا دهنه سوخته شود و سرکه مجدداً حرق نم  
پس در گلاب یا شیر خرمسرد نموده کوفته سخته تاده روز بگلاب صلیبه نمایند پس یک بهفته در آب شخ پرورده نمایند و اگر زیاده نمایند بهتر  
پس از آب شخ برآورده خشک کرده با سائر ادویه ترکیب نمایند یعنی چو اهرات را جدا جدا بر سنگ سماق صلیبه نموده باقی او دیدار کوفته سخته  
مجموع هر یک جابالای سنگ سماق صلیبه نموده تا نیکو مخرج شود پس هر دو جزو ازین یک جزو کاجل داخل نموده بچشم کشند شسته کاجل که  
این است موم سفید بهفت و نیم مثقال بروغن گاو تازه گذاشته سی و بهفت و نیم مثقال عطر صندل بست و یک مثقال که چهار و نیم مثقال  
در آن کندر که اخته باشد مجموع را در چراغ کرده فتید از پارچه کتان در آن گذاشته بطریق معمول دوده بگیرند پس آن دوده را با گلابی که در آن  
برگ مورد جوشانیده باشند در آن سگی بالند و قطر قطر داخل نمایند تا تمام جذب شده نیکو هموار گردد و پس با سرکه مسطور مخرج نموده بکار  
معمول که با صبره را بنیابت قوی و تیر گرداند و برای انتشار و طلعت چشم و ابتدای نزول نیز نافع است زنجبیل نوع ترکی ایوان فیکرا  
هر که ام یک جزو حلیتیت ربع جزو کوفته سخته باب بادیان تازه یا عرق بادیان و شهید بقوام آورده بسرشد و هر روز بعد از غذا بخورد



گذشت بکار برند و علاج درم عصبه اگر حار باشد با حراج خون از قبضال و عروق با قیون ارسال علق برصد غایب اسد مال طبع و با بیلد تسکین مزاج چشم که با  
 شیاف ابض افیونی در آب سوده و طلا خوردن بیرون چشم سفید و ما بینتا آب جی العالم و گلاب سوده نمایند و اگر درم بارد باشد تقویه بحسب غلبه غلبه  
 و نطول چشم و کسید آن با سیکه دران حلیه چو شانیده باشند و گلابی که دران اندک زعفران حل نموده درانتهوا و انکجاب بخار آسکیده دران با بوند و اکلیل الماس  
 چو شانیده باشند و اکتمال بحال رطوبت مانند و چند سید ستر با شراب سوده نمایند و هتک عصبه لا علاج است آنجا که ضعف بصر از ورم طبقه عنبیه تیره شد علاج او  
 از تقویه ماده و تحلیل درم مثل علاج درم نمایند و ضعف بصر که از ضربیه مقدم داغ و ضعف و خشونت قریه و آزار قروح و طول در و او جاع عین و طرفه و طرفه و بیاض  
 و سبل و ضیق و اتساع و نزول الماء و خیالات و حول و نحو ذو دیگر امراض چشم و غیر آن باشد علاج هر یک به اینست که در فصل بعد خواهد شتود و آنچه از کثرت رطوبت  
 باشد علامت او و خیالات و علاجش در اتساع گذشت و آنچه از جلوس در تار یکی و سل العین از زیر قان چشم و زرقه و قمر افتد علاج هر یک علی ذکر خواهد

بطلان بصر

یعنی کوری و این عارض میشود و از اسباب ضعف بصر هر گاه مفرط شود و تفصیل اسباب مذکوره در باب ضعف بصر گذشت و بالا بحال اینست که سواى اسباب  
 مشارکت داغ و غیره که در بحث مذکور مسطور شد درین مرض یا آفت محرکه طبقات یا مسبله رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این علاج نیست و با حراج  
 چشم در ظاهر سلیم باشند لیکن آفتی غیر طهارت دیگر با آنها رسیده باشد درین صورت اگر تصحیح بود یا دران سده مانعی باشد و یا درینجا سده نبود بلکه عصبه بخوبی  
 از شئی واقف در جوف آن یا از انطباق او بسبب پوست یا استرخای او در ضاغطی نفسیه یا در عضلات او یا تابع ضغطه عارضه مقدم داغ و یا از انستاک  
 و انحراف عصبه باشد و یا از زوال حلیه از مخازات ثقبه و یا از فساد مغزاج حلیه بود و این ضیاع بیشتر بسبب غلبه رطوبت بر آن باشد و یا غلبه سبب استخفاف  
 آن و این اعلوه ما گویند و لا علاج است و درینجا چشم مستخفف شرملا میباشد و اما اگر تقویه سلیم نبود یا بسبب رسیدن اتساع او تا اکلیل یا بسبب نهایت شئی  
 او باشد یا بچشم طریق تشخیص و علاج اسباب مذکوره همانست که در ضعف بصر مسطور شد و بطلان بصر با ضربانی سرخ چشم و حرارت و قتل در مقدم داغ نشان  
 درم حار عصبه است و با قتل و قلت حرارت و دوج درنگ چشم سفید لیل درم بار بود پس اگر قتل شدید چشم بسیار طریب رنگ صاصی باشد و ده رطب بلخی بود  
 و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن مائل کبودت باشد ماده سوداوی بود و اگر کعبه ضربه یا سسطه که بر سر رسد او را نحو عین بهر سده و بعد از آن فرو رفتن بطلان عین  
 از انستاک و سبب عصبه با او قتل فته حادث شود و عصبه باشد و ایضا استخوان سده چنان کنند که یک چشم را بند نمایند و به بیند اگر اتساع در تقویه چشم رسیده باشد  
 که سده است اگر با فقدان بصر و ضعف آن ضرر در سائر حواس ماضی و صداع و دوی و ظنین باشد و یا از بیشتر ضربه و صدمه بر سر رسیده باشد و دلیل آن بود که آفت در  
 داغ است و عورتی را بعد تولد بچه روشنی چشم سرتوف شد و تشنگی و صلابت بهیچ بود و عود و سوده با طریقی شغیر می سرشته خورانیده بالایش گاو زبان چو شانیه نبات  
 داخل کرده داده شد از تصا عبد بخارات نفاس داغ بود و بصارت بحال آمد و بطلان بصر که از نشستن در جای تاریک عارض شود اگر کسبیدن موضع تاریک از آنی بود  
 و ندیدن بسوی روشنی باشد بسبب غلط نور با صره از کثافت بخارات و رطوبات باشد و یا غلط و کند رطوبت بیضیه از اجتماع فضول اگر کسبیدن فته بیرون آمدن  
 در روشنی بود از جای تاریک که زاتی دراز دران نشسته باشد بسبب انتشار نور و وقت آن بود علاج آنجا که سبب بطلان بصر سده عصبه از ماده غلیظه  
 در نخوت عصبه باشد در بصر نفع ماده بغم در استعمال لطافات منقحه رسیده است مثل گند عسلی آب گرم یا باب بادیان و آتشامیدن سکنجبین بزوری یا  
 یا شربت اسطوخودوس یا باب راز یا نه بعد از استفراغ آن که سهل بلغم و حب ایارج و یا بحب توقایا و یا بحب ذهیب و یا بحب شیار یا ایارجات کبار و زو فو  
 هر یک که درم اینسون تخم کرفس هر یک چهار درم سنای کلی اسطوخودوس هر یک پنج درم سوزن منق است و سوج درم انجیر سفید ده عدد جو شانیه صاصی  
 ترنجبین پاک کرده است درم مالیده با زصاف نموده صد درم از ان با هفت درم شکر و سه درم روغن بادام تلخ یک گرم بهیاشا سنده در هفتده درم سده شدند  
 و غرغره یا یارج فیهرا محلول در آب گرم و معوط مذکور در سبل و اکتمال با پنجه باعث تقویت و جلا و تطهیر گردد و مثل روغن بلسان که دران بهره شتود حاصل نموده باشد  
 و اکتمال در اینجینی و لقل سفید آنچه در علاج ضعف بصر بار و رطب گذشت بکار برند و بقول کیلانی در سده عصبه بهالغه با استفراغ باقی از شرح از باب ضعف  
 و سده که سبب آن رطوبت ضاغط باشد تیره تر است و سوزش نیز به سوزش مذکور ضعف بصر است استفراغ رطوبات و استعمال مصوغات و غرغره رطوبات اجتناب



محلله ملطفه مثل زوفا و از خوشبخت و اکلیل الملک با بون و شلغم مع برگ و حاشا و شونیز و برگ غار و مزخوش و بادیان و خود بلسان مانند آن جوشانیده بر بخار و  
 اکجاب نماید و بآب آن سفنج تر کرده نمک کفند و پوست خربزه و یا تخم آن که با بر دمای میان تخم آن خشک کرده باشند در آتش انداختن و دو آن گرفتن بسیار  
 نافع و مجرب است و احتمال سیل در نوم فرو برده و خوردن نوم و مضاد یک بگم خوب بریان کرده و بشراب گندمی سرشته و خوردن نان آرد گندم که در آن سرشته  
 سوده است بختی بختی سرشته بختی باشد با دانه نوم همه در نوم برنی از جربات سویی است و مضاد زرنج بر تاب خوب بریان کرده سوده بشراب گیاهی سرشته بر یک  
 و احتمال بباره عتق نیز نافع و اگر حدوث آن از روشنی شدید باشد احتمال سبزه صفرمانی و یا سبزه دوده روغن زنبق نماید و یا این عمل بگیرد غنچه انار  
 و بهاریه و زرد گل از هر یک سه درم و اول تو تیبای هندی یک درم شنج و براده طلا نیم درم نرم سائیده در گلاب یک سفینه بنجیساند و هر روز  
 سه چهار مرتبه از حرکت و بند پس با دویه اول مخلوط نموده در آب حاض اترج و گلاب لعاب بهمانه سه روز خیسانیده حق نموده در سایه خشک نمایند پس  
 اضافه نمایند بر آن یک انگ انگ مشک نیم درم تخم بارنگ نرم مثل غبار سوده استعمال نمایند و اگر از زوت بشیر خبر برده و ما میران صبی کل شلوه ذی سادی کوفته بختی  
 باب با و بیان تازه و شراب گندم سوده خشک نموده و همچنین دوسه بار بسایند و خشک نمایند پس مثل غبار سوده و چشم کشند باعث تصفیه خود نور با صبر سیکرد و اگر  
 از نظر سویی رفت در حادث شود در صورت تدابیر محله بکار برده مثل شلغم قطع نموده یا کوفته و برگ سیر تر یا پوست خشک آن زوفا و خشک و اکلیل و با بون  
 و شبت و سوس گندم و نمک در آب جوشانیده اکجاب نماید و شراب بر قطعه مس گرم کرده انداخته بخار آن بچشم رسانند بنیابت سوده و از جربات با آب  
 و از ملاقات با و محافظت کنند و عطسه آورند و اگر در آن سرخی بهم رسد و زائل نگردد و سادرت بفضد قیفال نمایند و بعد از آن صبح بخام برند و بعد بر آمدن از خام  
 خود آب نیگرم بخوراند و خواب نمایند و اگر از این هم زائل نشود مساودت فصد و اسهال و نمکید بشراب اکجاب بمیاه مذکوره پختور نمایند و بعضی گفته اند که علاج  
 این قسم ریز خوردن چشم مطبوخ بجم است و اگر حرارت مزاج مانع نباشد نوم بسیار نیز در آن داخل کنند و گویند که نوم در شیشه انداخته آب بر آن ریخته بچوشانند هر گاه  
 ریخته شود و بالای آن کف آید آن کف نوم را بمیل چشم کشند و حل طبیعت درین مرض یا با جرات مانند آن کنند و گاهی درین علت بغاغ عمل طوبت و قوی اس  
 اثر میکند و آنچه درین مدبران احتمال کنند این است که در صینی یک انگ قرفل یک قیر اساق هندی و دواگ اقلیمیانی همی مار قشیشانی همی کلکس هر واحد یک انگ است  
 ذر و نماید و سوزا و نیست که علاج این به هم برات کنند بلکه بجمالات نمایند چه سبب قوی تر در آن حقان بنجارت است بسبب سوزی تکا کف و هر گاه رمد کم گردد هر روز  
 عطسه آورند و غالیه بویانند و با بجه علاج این بر در است و احوال علاج سائر اقسام رمد است زیرا که سبب انصباب ماده او بر دو احتقان بجارات است  
 و گویند که غسل خام بمیل چشم کشند و فقلیه بعسل و آب میاز آلوده دهند و اغذیه گرم خورند و اندر خام تاریک هر روز آب بسیار گرم که در آن با بون و اکلیل  
 و خود کالی و بادیان هر یک سه توله جوشانیده باشند ریختن و پنبه را دو گرد و داده بسپتن نفع عظیم است و همچنین بطبخ گاه گندم شسته و شایان حار کشیده

مسئل العین

یعنی لاغری چشم و ضعف بصر لازم این مرض است و گاهی بسبب غلبه بصر و زوال صفای رطوبات باصه و اکلیل باطل شود و این من سبب نقصان رطوبت است  
 بمشامخ اکثر افتد و گاهی عند قرب موت واقع شود و این هر دو را علاج است و گاهی بجوانان عارض گردد و این اکثر در یک چشم افتد و سبب او پوست از جبهه  
 یا جلیده یا بیضیه است و اسباب پوست کثرت استفرغ است یا نیا فتن غذا تا زانی تطویل یا وقوع سده در عروق مشیمه خواه شکیبیه یا ضعف نور عاده چشم  
 با استعمال مخدرات بسبب بر زخم آن و شنج میفرماید که خود در عین ضعف او در حیات و خصوصاً سهریه و عقب استفرغات و سهر و هم و غم می افتد و در سهر  
 چشم خواب ناکوده گران بادشواری حرکت در یک سوای حدت بود و در غم ساکن الحدت باشد و بعضی مردم را اختلافت شفقین بدن در سردی شدید گرمی شدید  
 عارض شد پس چشم شق بار در را خود و ضعف لاحق گردید و گیلانی گوید که سبب ضعف و غم چشم نقصان رطوبات آن از اعتدال است و این نقصان گاه بسبب  
 استفرغ محسوس بود و چنانچه هنگام کثرت اسهال و جماع و عرق افتد و یا غیر محسوس چنانچه بعد تعب و سهر و غم و اطالمت مقام در حمام و حیات حاده  
 خاصه سهریه و مثل آنکه از ناخر التمام نقب عین در قح چشم افتد که اکثر از آن رطوبات روح تحلیل شود و گاهی از انقطاع ماده رطوبت عارض شود چنانچه

به حکام صیام و ترک لحم و اقتصار بر اغذیه با سبب و گاهی بسبب ضعف چشم افتد که بواسطه آن جذب غذا قلت پذیرد و بسبب با وجود حضور چشم خشک باشد  
 و یا قوت آن در غذا ضعیف گردد و اگر چنانچه بسیار بود و چنانچه در سبب بود و بسبب چشم کثیر الفضول باشد و بهین سبب چشم در امراض بارده مثل فالج و مانند آن  
 بواسطه ضعف حرارت غریزی که قلت اغذیه لازم است که چنگ کرد و با آنکه تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر مرض شایع باشد بسبب نقصان بطریقی بود  
 و اگر جوان باشد بر بینه که تب آرد و یا نه اگر داشته باشد بسبب همان باشد و الا بر سینه که در چشم الحی هست یا نه اگر باشد از سده شبکیه بود و الا سوال کنند که پیش ازین  
 کثرت متفرغ یا قلت غذا یا عوض سهر یا غم یا هم بار سیدن سردی است یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه بسبب اقرار به سببی ازین اسباب که نماید بسبب مرض  
 همان باشد علاج آنجا که بسبب پوست سده شبکیه باشد هر چه در فصل او جاع عین بر تفتیح سده مذکوره شد عمل آرد و در باقی اقسام از آن سبب نماید و بر تطیب برون  
 کوشند به تناول منخرم که در اغذیه و سده مثل لحم حلال و سبب کباب و اسفیداجات و بسکون و طول آب گرم بر روی و سحر و بشیر زمانی روغن بنفشه و سفیدی بیهیسه  
 مجرب بودی است و امثال آن که در علاج ضعف بصیرت و غیره گذشت و از استفرغانات و مخففات و تعب و دخان غبار احتراز کنند و آنچه از استعمال مخدرات بود  
 مرطبات مثل ابوالجوز غیر استعمال کنند و صاحب جامع و طبری گوید که در شبان بعد از استفرغ بدن و تفتیح سده و بر تطیب برون اما که او متذکره بود اغذیه بود که در مجموع  
 لحم جدی حلال چون مرغ و زرده بیهیسه نیم برشت و مانند آن نمایند و همچنین در بعض اوقات کنند از گناز شراب منع نمایند و آب گرم که در آن شش خشک و بنفشه و نیلوفر و غیره  
 چوشانیده باشد بر سر بریزند و روغن نیلوفر و بنفشه و سحر و کندن و رعایت مزاج نمایند و هر قدر که از حالت طبعی از ازل شده باشد بتدریس طبیعت آرد و کنند و از ششی در  
 آفتاب احتراز ورزند و از جاع حذر کنند و از اغتسال آب شور و کوب بجز شامیان و واضح فقط و کبریت مانند آن اجتناب نمایند و آرد با قلیا یا مغز آن همید و شیر و خنجر  
 لت کرده وقت خواب بر چشم نهاد و کنند و روغن طیبه معتدله بسوی سبز و آب نظر دارند و اگر این مرض بیش از آنکه گسترده شود و لیکن علاج آنها به پیریز و قضا  
 بر اغذیه طیبه محموده و منع از ریاضت ضعیف جماع نمایند و اغذیه اوقی و الیق مزاج آنها اختیار کنند و با ششای مرطوب سخن مقوی کرده و بجز خار محمود بسوی این سخن نمایند مثلاً  
 بهین نوعی تو در می تخم جویر و بایوند و اکلیل چوشانند تا که جهر اشود و صاف نموده اندکی روغن بیدنجیر و روغن خیزی روغن یا سمن روغن و سمن کاکر و بجز واجب بر آن سخن  
 خوب مخلوط سازند حتی که غلیظ شود و دیگر حقه کنند و اگر مزاج او احتمال کند بر روغن محموده بدین بدن نمایند و شنج باشد یا شتاب این مرض فصد کنند و شراب سحر بنگالیه در  
 ریاضت طیبه بوشند و این همه رطوبات محموده چشم در می خورند و هر چه در روغن و روغن محموده و از فزاید العین آن کند و گیسو لانی می نویسد که علاجش چنانکه در روغن بنگال  
 بسوی چشم است و این بر ریاضت و بجال و بکثرت کلام و بالمش سهر و غذای مانع بحارث مثل روغن بابونه و شستنی و آب نیکیم و اغذیه مرطبه حاصل شود و هر چه رطوبت  
 و جمودات و اششای حریفه ضرر بود و هر گاه چشم بحالت خود خود کند باین حال احتمال نمایند بگیرند اسر صاف بر آن اندک روغن بنفشه انداخته باز انگشت خوبان از آن چسب  
 بسیار آرد و آرد با شادنج عدسی محرق سوده و بجز بنفشه و آنکه سر سده غمانی آسینه صحر و شنب چشم کشند و از آن حال حیدر این است که از تو تیا و نشاسته و اقلیمیای فصد  
 یک درم شیان و نیشا ثلث درم و مراریدیم درم صبر کینا یک انگه مغز آن یک انگه کباب ساید و استعمال نمایند و این روغن با وجود تخفیف آنها بر آن اختیار کرده اند که در آن تقویت تخفیف فضول

زرقه

یعنی بودی چشم و آن تا اون حد است برنگ آسمان جوئی که آنرا اگر چشمی تیز گویند و آن نوع مست اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست و سبب عرضی نوت و عظم رطوبت جلدی است  
 از کثرت زجاجیه خواه و در طبقه صلیبیه و شبکیه و یا تغییر مزاج عنبیه است از رطوبت غلیظ چنانچه در اکثر عیبان بسبب غلبه رطوبت و خامی آن قبل از نوزاد شش  
 و این را اسکندر برص العین نامیده و مثل برص مشکلی علاج پذیرد یا تغییر رنگ قرنیه است از بیوست و یا قلت رطوبت بفضیه چنانچه در شش نخ و صاحبان اینها  
 یا بس بواسطه تحلیل رطوبت اصلی می افتد و جالبینوس گوید که زرقه عارضه شش از شرط بیس عین می باشد و این زرقه قسمی از آب متولد در چشم است  
 تشخیص اسباب کور باید که چشم مرضی ملاحظه نمایند که بانو اگر است یا لاغر صخر اگر بانو اگر باشد پیر سده که الم در چشم محسوس میشود یا نه اگر نتوانا الم باشد از درم  
 صلیبیه و عنبیه بود و اگر بی الم باشد از کثرت زجاجیه بود و اگر چشم لاغر و تغییر نماید و دیگر آثار غلبه خشکی و سوزن و خنجر و بطلان بصیرت باشد و بود از بیوست قرنیه یا نقصان  
 بفضیه باشد و اگر علامات هر دو قسم یافته نشود و صرف آثار غلبه رطوبت دریافت کرد یا سببی باشد از رطوبت عنبیه بود و علاج آنچنانکه عظم رطوبت جلدی است







وینفخته و شیر زنان و خرواکتال صبر و براده آهنوس بار یک سوده نافع است و شیاغ خلوقی یا اسود بر یک یک تمام نماید و بر صلیح بجام روند و در آن چشم را آب نیگرم بشویند و تقویت مده و تلطیف تدبیر نمایند و از اغذیه مثل گوشت گاو و عدس و بزرگ کسنگ کنند و تخم کبوتری هر نمایند و چشم را بشویند

ادرام حسن

و این یا از انصبا باده دومی بود بجهت استلای سراز خون یا ضعف جنین خمره آذر الغمونی گویند و ما از غلبه صفرا بر بدن سبب باشد آنرا حرا نامند و یا از ادرام حین خواه غلبه طبعی بود و آنرا درم رخ گویند و یا از ماده بار و سوادوی باشد و آنرا درم صلیح نامند و شخص این سباب چنان کند که در آن دم ملاحظه نمایند و از آن چشم غم کنند پس اگر رنگ درم رخ نماید و از خمر متغیر نگردد و با تندر و ضرمان بود و درم دومی باشد اگر با وجود مرضی از کبابی غیر منفسیه گردد و باشد استالها بود و درم صغری و اگر رنگ درم سفید نماید درم بود و درم کتور درم بلخی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قوت بود و درم سوادوی باشد و علاج در هر چهار نوع آنچه در باب اول مطلق خواهد آمد عمل آنند و اینها در دومی و نیز دومی و اگر کبابی باشد حجامت تفانمایند و تیرید که در دومی و صفراوی که شست یا شش تهر سندی آنگونه و تخمیه بسبب صفرا یا از نوع مذکور سوادوی است پلهایه فرود خمر ضیا شنبه درم و شکر حل کرده صاف نموده روغن بادام بر آن بخیمه نمایند و با روغن پهلبل یا سنا شکر کرم و استعمال فرودات کنند و هر درم دومی در ابتدا صندل و فوفل و مایثا با کبابی استی اگر کشتی تازه و دیگر سرخ و روغن گل و با شیره آب سرد و یا کشتی سبز یا خشک در سرکه دیاقوفل در کبابی ساید و یا آرد و جگلاب یا آب کبابی شسته بر دم و پیشانی طلا نمایند و در زمانه تریه بطیوخ پوست خشک اش نطول سازند و شیان در شکر آب کشتی تازه سوده ضاد کنند و در راتما و اخطاط حضرتضا فانه نمایند و آب گلبل الملک با بونه و خطمی سبوس گندم نطول سازند و حجام روند و اگر در جوب جگلاب بر سنگ ساید پنبه آلوده بر یک تورم گذارند در روزی دو سه بار بتعمیل است و هر درم صفراوی در ابتدا صندل و مایثا با آب غلب الشکب نماید و یا برگ کاسی و کشتی و کوه بکار برند و در آنم یک آب سرد بشویند و در تریه شیاغ شسته کور با کبابی طیوخ با بونه و کشتی طلا کنند و در اخطاط با کبابی طیوخ کشتی طلا کنند و در کسبوس گندم نطول نمایند و در دم بلخی بید تخمیه بسبب بلغم و حب یا بایج سرکه خمر آب گرم با جگلاب کشته سفنج ترموده بر یک گز آرنه و بید با کبابی طیوخ با بونه و کشتی الملک که گندم و حب نطول نمایند و بصبر و حضرت شیاغ سنبلی چنگی طلا کنند و نیز باین هر دو شیاغ کتال نمایند و ضاد از برگ شنبه و بید از خیر سرخ ناز که با نه که صبر زجر بر دم در درم سوادوی بید تخمیه بسبب سوادوی یا مطیوخ قتیون و حب لاجورد و دیه حمله پلهایه مثل سیر مرغ و پیه قاز بر روغن زیتون که در آن اندکی مصل قدری آرد و خطمی داخل کرده و با اینخته بر دم گذارند و یا روغن سوسن بلعاب تخم گمان و لعاب حلبه و اندکی اشقی محلول بسره نهند و یا قتیون بپند و حضرت سیر و شیاغ را بپاشند و ضاد کنند

کدکده و دمل

و آن درم صغیر مائل بصلابت و دمویت است که در یک حادث گردد و اگر تریه و خراج میشود و پیش از آنرا اغذیه غلیظه مثل برسیه کل با بایج و قندیه و گوشت گاو و عدس مست خصوصاً که در شب بسیار تناول نمایند و بعضی گوید که کدکده درمی است صلب که در یک پدید شود و مشابه تولد دمل است و در ابتدا و عوام آزاد دمل نیکویند و فی الحقیقت قسمی است از تخر و علاج حاد علاج تخر است و تقوی و بیدی و ثابت دمل و درم صلب است که در باطن حین اسفل یا در غایب آن یا فیما بین ظاهر و باطن پدید شود و ماده آن خون و صفرا است و در آن حج مانند حج دمل مضای دیگر عارض میگردد و بقول احمد دمل شره بزرگ ضمنو بر شکی کل از سبب خراجات است ماده آن خون مخلوط بطریوت غلیظه است علاج فصد بر رو تخمیه بسبب صفرا یا بطیوخ فواکه نمایند و در تلطیف غذا گوشند و طعام شب ترک نمایند و در شب روز چند بار آب گرم بشویند و بر آن نطول سازند و بر روغن گل و درم سفید طلا کنند و شیاغ احمد لیلین در چشم کشتند و اگر در صغیر اویت یا قندیه شود لعاب اسفود با سفیدی پیشه بر آن گذارند و یا شیاغ بیض طلا کنند و بیده موم روغن نهند و در آخر نطول بطیوخ اکلیل الملک با بونه و روغن پنبه و روغن گندم یا کدکده و خمر و چون سنجبر گردد علاج قروح نمایند و اگر گندم شود فرم و اظیون بر آن گذارند و چون و ال او مشکل گردد بمقراض قطع کنند و بگذارند تا کساعت خون از آن آید و در بندگردد و الا درم یا اشقی دیگر در چشم هر بسد پس فرور صفرا بر آن باشد و بقول سیدی اما کسی که جمع شده باشد صندل و گل محموم و شش محلول در آب کشتی تازه و طلا و هر گاه درم کند موم روغن گل ضاد نمایند و اگر صلب باشد شیش خرد نرم سوده بر روغن پنبه خیمه ضاد کنند و چون نطول انجامد بگازند و اگر در داخل یک باشد در آن

زرد و بیضی در روشن بنفش بچکان و اگر در خارج باشد بحد خروج مده روغن بود یک شانه روز بر آن بچکانند و روز دوم هم سوداوند و بقول بعضی علاج کرد که برده و احد

تجرید

و آن درم صلب سیرست شبیه قند که نم نم کرد و تجرید باید و بعضی این احد سده نامند و سببش اجتماع ماده غلیظ سوداوی است که در یک استخراجه شود و از ماده غلیظ  
می باشد و در افزون باشد که اول و فصل خریف و بلا و غریب بسیار عارض میگردد و علاج فصد فی الحال از جانب علت نمایند و مسهل و حب ایارج یا قوقا یا یا اخیون  
و یا پهلپوخ فتمیه و حب لاجورد تنقیه کنند و مغز ساق گوساله و یا پخته شترموم در روغن بنفشه که رخیه طلا کنند و آب گرم بطول سازند و چشم را بشویند و آن سفید تر شود  
و بعد از آن ماده تجرید را تسلیل آن هم در اخیون استعمال نمایند و بقول جالینوس طلای ابار مسخول تجرید را نافع است و بقول ابقراط در وقت احتیاج مرور از مرجان  
و ششک مسرکین سوداوی از بوزن پنج سربه پار یک سوده بجزیره پخته تجرید سفید است و تو تویای میزند و نوشاد آب سوده مکرر بر تجرید نژاد در ابتدا سوداوند  
و جادو شیرین شوق مساوی بسکه شتر محل خورده بر یک طلا کردن منقول از پولس است که آب آب گرم مکرر نیز ملین و محل تجرید است و اگر تحلیل نشود و بطول  
انجام داده است منصفه بر آن گذارند پس یک ابر گردانند و آن موضع را بشکافند و بناخن فشرود ماده آن که غده کوچک مانند عدس باشد یا مایل قشقه کف بر آید  
بیرون آرند و موضع شکاف را پاک نموده در روز صفر بپاشند پس مردم اشق نهند و اگر خون مساوت مرض باشد هر دو کنار اجزاحت را بمقرض بپزند و بعد  
اشخ بر آن نهند و آب بشویند تا زود سنبه ل نگرود و در آن ماده بر آید و عضو بتامه پاک شود و بعد علاج قروح همچنان نماید

عقد

و آن افزونی است سخت که در یکک بالا حاد گردد و سببش انصباب غلیظ سوداوی است از سر تجرید و نقد آن درین محل علاج آب گرم بریزند و موم روغن بر آن نهند  
و لعاب حلیمه و تخم کتان استعمال نمایند و بعد حصول اینست به تحلیل مردم اخیون غیر وادیه محل صلابات بکار برند و الا نظر کنند که مانند سله از موضع خود باسانی حرکت نماید  
و زیر جلد بود و خارج نشد از خارج شکافته بر آرد و اگر خارج بود یک از داخل برگردانیده و بشکافند و بر آورند و بعد شکافت زیره و نمک خائیده آب و بر موضع شقی می کنند  
و اگر عقده صلب باشد سنگ نریزه باشد و از موضع خود حرکت نماید در شکافتن آن خطرست بدستور بر اخیون و العبه در تلیدین تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود بر کنند  
و از آن متعرض نگردند و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن در سطح جلد یا در غباجی نماید و در آن عروق منتشر باشد ایضا با همین وادیه حاده متعرض نشوند  
بلکه در هر اندک مدت تنقیه و داغ از سودا کرده باشند و ما الجین نوشانند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند و اضمه و اطلیه محصل ماده سوداوی بکار برند

شراق

یعنی اوراطس آن زیادتی است نرم از ماده شخی الزج که در یکک بالا هم سیرسد و بدان سبب یکک در کشادن گرانی میکند و مانند سترخی می باشد و حرکت آن بالا  
دشوار میگردد و ماده آن چسبیده و غیر متحرک بود و بخلاص سله و در سببش انصباب غلیظ است لبسوی یکک اکثر بصیلان مردم طوبین صاحبان کثیره العده و رمد  
و زلزله و زکام و در بلاد جنوبی و فصل ربیع عارض میشود و این مرض غیر مخوف است و کدورت حواس عینین دوام تری چشم و سیلان اشک و عرق غطسه  
و دشواری نظر بافتاب چراغ و روشنی و احساس غلط و ظهور انتفاخ و قومیان و انگشت وقت غم از لوازم او است صاحبان زلزله و رمد اکثر عارض شود و علاج  
فصد سیر و کند که اگر ممکن باشد و الا حجامت و اسهال مسهل مناسب حب ایارج و باقرص بنفشه فقط خواهد قوی ایارج فیکر او اصلاح غذا بگوشت طویه و تلطیف تدبیر  
و تعدیل مزاج و بریز از غلظت و دخول حمام نمایند و آب گرم که در آن او و یخیله مانند باونه و اکلیل المک و لثمال آن چو شانیده باشند تکمید پاک نمایند و اطلیه و الکمال  
معمول عمل آرنده شکیات مایند و صبر و حفض و سک آقا قیا و قدری از عفران طلا نمایند و باعد من شکر گریخ باونه سفیدی پیضه شسته ضا کنند و اول فرور صفر پس  
فرور اغبر پس با سیاقون اگر صبح و شام استعمال کنند و یا آقا قیا حفض سنبل الطیب صبر سقوطی عصاره مایند و واحد یک جزو عفران ربع جزو کوفته بیخته آب و در شتر  
بر یکک طلا کنند و در شتر دیگر موبد حوض سنبل مردم است و شادخ مسخول صمغ عربی بر واحد یک قیه قیقطن از زنگار هر یک سودم قلیعی می پی سفید اب صاحب هر یک در مردم  
اشق یک مردم سقوطی زرد و در واحد نیم در کوفته بحر ریخته آب شسته شیان سازند و وقت حاجت سوده در چشم کشند و اگر ازین ایر زائل نگردد و در کار می علاج نمایند و بعد از آن

مادون کتاب بران باشد و پارچه بستر که تر کرده نهند و روزی دو بار از زرد در آن مندانند و در طرفه که در آن جفت و شش و ششاید و زعفران باشد و عسل نماند و باید که در آن کافور و صندل و صندل  
در فاده برینند و صبح بار نماند اگر در فوم خوده باشد بران هم گذارند و بر جالی آن جفت و مایه طلا کنند و اگر در فوم خار هم رسانند ششاید مایه صندل و قو فلان باشد شیر تازه طلا نمایند

برده

و آن دانه صلب است که اکثر در باطن جنین اصلی و گاهی بر ظاهر آن حادث گردد و سبب آن طوبت بطبی غلیظ است که بحرارت تجرید بر رنگ آن باطل سفیدی شهبه براند  
نگردد و فسل و صلابت باشد و ماده آن از کیفیت حرفه انداخته خالی نباشد و ازین جهت گاهی در دکن و گاهی خارش و خارش آن مریض را خوش آید و بیشتر صاحبان مزاج طرب  
و پیرایه او در زمستان ببلدان گرم می رسد و از امراض صلبه است علاج اول تقطیر برین بقصد سهولت حساب است و در وقت وقوع یا نماند اگر بدین جهت است و او میخورد  
طبی که در آن تحلیل باشد مانند قطورات لعاب حله و تخم کتان و الا استعمال کنندیده به دروای قوی تر از آن پردازند و بر نفع مانده و خا همیزان گرم که بر کرم آن نیست مملکت  
که خالی از تولید اندکی نفع نباشد مثل اشق و قندهار و اینچ و صمغ و زرد و انزروت هر واحد در سه گرم و در وی زیرت حل کرده بر یک ضاعه نماند و گاهی جادو شیر و موم سفید و روغن گل  
درین افزودن و قوی ساخته بجا آید و یا چکه خانه زرد بود بران بطوخ کنند و یا صمغ بطم و انزروت و روغن گل و سرکه در آن افزارند و یا موم زرد و روغن گل و عسل بطم هر یک  
خانه زرد بود حل کرده با شق محلول در سرکه آمیخته خنک کنند و یا موم و اخیل و گذارند و صمغ و اشق یا سکنج یا بارز و یا حلیت بستر که و گلاب حل کرده و موم و روغن بنفشه که خسته  
و طلا یا پیرایه سفیدی کند و هر واحد یک جزو دانه بیج جزو موم ششاید و زرد و انزروت هر واحد نیم جزو در وی روغن مس یا زیت آمیخته طلا کنند و ایضا خنک و انزروت و شیر و شراب  
و صمغ پنجه نامر که در وقت افزوده ساخته و که با موم گرم و گذارند و جویش و حسل سرشته و که البصر ضعیف کند صمغ عربی باب حل کرده و که امیخته ساند و که انزروت و حسل سرشته  
و که اقلیسیا و که استعمال زرق باب صمغ نامر که و که انزروت که جزو صمغ ساند و که آمیخته و که انزروت و که انزروت و که انزروت و که انزروت و که انزروت و که انزروت و که انزروت  
با شیر عسل یا خار برین برک انزروت و بعد از آن کمال بذرت و صمغ غیر و ششاید اگر کرم بعد از در و بر کرم و ششاید اگر حاد و نافع است و اگر بد و تحلیل شود بعد از صمغ و بنفشه  
در عرض یک یا که آب شکر فند و ماده آن چون آن در نماند کافور یک ساعت بگذارد تا بخون از آن بر آید پس بر آن مال در و بر صمغ بران باشد و اگر ششاید زیاد بود بسوزن دو  
روز در نماند و بر ششاید تقطیر طم و دیگر علاج برده است که در موم برین وقت استغراخ اگر قوت احتمال کند و واجب شمارند و چیزی که اشک آورده یا مریض کند چشم کمال  
نماند بگذارد انزروت و مرقی ماده باشد بجا آید مثل این قطره چشمی که کوفته ده و از جویش کوفته یک درم بر دانه شیرین کوفته ده و از انزروت سفید عربی شیر خرد و او باک  
چهار روز ششاید کرده بران شیر مار پس از آن خسته بر آتش زغال برقی بپزند تا که بپخته گردد و در دوام حریره آید و در دانه هر گاه دیگر مماند و یک و زرد یا چار بار در چشم چکانند  
که این صلابت برده و تحلیل میکنند و اگر تحلیل آن مشکل گردد و بستاند قدری حله اندکی گرم و کوفته خوب بپزند بعد از طی سفید کوفته قدری داخل کرده و روغن بنفشه  
و روغن خیری اندکی چکانیده و قدری سفید بپزیرد صمغ آمیخته با موم بپزند که مثل موم گردد و بعد بر یک با انضاد نماند و سست بر بندند که از موم این ضاعه نفع برده  
می نماید و اگر صلابت زیاد گردد برده را با این بر داند و قطع کنند و با وید و صمغ حله نماند و هر گاه برده و صمغ متعده شود علاج او الزام قطره و تقطیر و صمغ عربی و موم بر روغن بنفشه  
مضروب سفیدی سفید کنند که ماده برده را استخاص کند و هر گاه در برده باقی نماند و در سطح صمغ عربی سفید باشد ششاید با بار و ششاید ابض و ششاید کندر که کمال نماند و این ششاید  
در قروح و جراحات اجفان و چشم تاثیر نیک دارد که نکر در سرخ را تقطیر و موم الاخوین انزروت سفید باشد شسته صمغ عربی مساوی بسازند و بدان هر یک جزو زعفران یک  
در یونجه یعنی نصف جزو اقا قی کلنار هر واحد ثلث جزو بار یک ساخته اند و شیر خرد سفیدی سفید رقیق سرشته ششاید که چکانند و اگر از آن بر و بسازند جا کورت

شعیره

و آن در می است صلب طولانی بسطک دانه جو که بر کناره یک یا دو باطن آن حادث گردد و ماده او قریب ماده برده است لیکن طوبت آن کمتر و اقرب به بویست بود و ازین جهت  
سیلان می یابد و هر گاه با آن حرمت و حرارت باشد احتمال بسودا و بویست می نماید و زرد و بعضی ماده آن اکثر موی بود و گاهی باطل بسودا و بویست و بعضی ماده او فندک غلیظ  
سخت و معویه است و بیشتر از زرد یا سبزه هم می رسد آن مریض است سلیم قسمی از شعیره است که از اعروس گویند و آن شره  
شعیره شیرینی باشد لیکن سبزه رنگ نرم بود بخلاف شعیره که سبزه رنگ آن به رنگ پلک باشد این نوع بعد شرب خوری لغام و انزروت در اکل ظاهر میگردد



از این عسل بلبلان تا لیل جنبی و سلسله بنفشه و غیره

پس عرق جبهه و ارسال علق و حجامت پس سر و ساقین نمایند و مسهل سودا و حسب اقتیوان هندی و اسهال بعضی بنفشه بلبلان و غار قیون و حسب خیرتین بنفشه بگفتند  
 و از اغذیه بجز و حاره و اجتناب کنند و بسفوف کشنده منع بخار نمایند پس بشکر طبع زد یا بتوتیا یا با من بخارند و در روز صفر و شنبه یا با حمر سران گذارند و اگر با کحل انگلیز  
 نشود و بشیافات اکا که وادویه حاده مثل شیاف حضور و شنائی دلگ نماید و باز بخار و شب یمانی و اشخار و نوشادر بر بقایای توت که در بند و حکام استعمال  
 دوای ساد چشم را بنحیه بریز نمایند تا سیاه و سفید شدن توت و دوای حاد و عمل آرنه و بعد در وساعت استعمال دوای حاد و او که در چشم را چند مرتبه بشویند و بعد  
 زوال آن روایات و شیافات نسبت کم در قروح جنین می آید استعمال نمایند و با جمله علاج آن علاج جربتی است علاج با همین سهو است استعمال او ویه حاد پس اگر  
 زوال آن مشکل گردد و بنقاش گرفته از قراض قطع نمایند و در روز صفر بران باشند و بعد از آن شیاف احمر و خضروا بملیقون بخار برند و توت که بالای جنین باشد هر روز بخار  
 استعمال نمایند و اولی حاکم بحدی است اگر استعمال و از آن که در وادویه بکند و با یکدیگر استعمال آن نماید که اگر از آن قیسه نماید از خضروا نماید و بعد از قطع بران آب نمک زرد خاشاک و کاجانند و در آن  
 یزرده بپوشند و در روغن گل مخلوط نماید و در ترک گوشت نمایند اگر استعمال ممکن نبود بعد از قطع ادویه حاد و مذکور به دستور مستورا استعمال کنند یا هم زنگار و توت را بپزند

تالیل جنین

و آن اجسام مستدر صلب است که در هیچ بزرگ سائر بدن پیدا میشوند پیش ما و غلیظ سودای غلیظی است گاهی سودای موی و در بعضی سببان مواد غلیظی  
 و یا سودای است پس اگر مانع سفیدی بود غلیظی است و اگر مانع سفیدی باشد سودای فولول می بردند و بلز سر سیرا قری گویند و غلیظ بیخ نرم را سمار می نامند و باشد که  
 فولول بزرگ در جنین حادث گردد و منراج آنرا فاسد گرداند و خدارا که بران وارد گردد بطبیعت خود استحیل سازد و بدان سبب تالیل بسیار بهر سد و چون آن فولول  
 بدو یا با قطع زائل گردد باقی تالیل نیز بر طرف شود علاج تنقیه بدن و داغ از خلط غالب مصلح غذا نمایند و در وی زیت بقوت هر روز تکرار بماند و صاحب روح گویند  
 که مایه بدن کبر بر طب بقوت چند مرتبه مجرب مبرات است و شونیز و نمک سوده با سرکه مرشته یا کرناج یا حرمل طلا نمایند و در او مت تدبیر بر روغن بنفشه نافع است و کلا  
 شویندن جنین بلبلان کندم و ضماد بسکه باشد خای اخره و با جمله هر دو و یکدیگر در آن تلخی و قرض باشد نافع بود و ملای بوره در زنج و قلی خاکستر سلطه و نمک هر دو که در  
 و اشق ریح جزو کوفته حقیقه آب مرشته قوی ترین ادویه است اگر زائل نشود تالیل از روچینه گرفته بکشند تا به آن ظاهر گردد پس آله تیز اثر قطع نمایند و بگذرانند تا ساعی خون  
 از آن بر آید پس نج دوم الاخرین بران پشند و با پنبه کنند بروغن گاو آلوده گذارند تا باز عود نکند و اگر قرصه گردد و بکلمات قروح علاج کنند \*

سلسله جنین

و آن درمی است از جنین غد که در یک غیر آن حادث گردد و بران غشای مثل خریطه جدا از جلد و لحم می باشد و با آن وحشی نمی باشد و قبول بعضی سلسله و پنبه  
 بلخی است که از اخلاط محصور در اغشیه حادث میگردد و آن چهار نوع است یکی از جوهر شبنم طعم و شدیدی شبنم بلبلان غلیظی یعنی حشوان شبنم و عمیدیه و سبب آن  
 مواد غلیظ بلغمیه است اگر بسیار غلیظ بود شبنم به هم میرسد و اگر از آن غلیظتر باشد شبنمیه و اگر در کمال غلظت و سودا و اویست بود کمی و فرق در سلسله  
 و خراجات دیگر آنست که در خراجات مرجعی باشد و حرکت نمی کند زیر جلد بخلاف سلسله و چون راست بر سلسله گذارند چیزی شبنمیه بهی محسوس گردد که  
 از زیر دست خارج شود و چون دست بردارند باز عود نماید و الصباب آن بلخی باشد شبنمیه بود و از ریح آن وسیع تر از سران باشد و نرم تر از شبنم بود و عمیدیه باشد  
 و چون رخ آن کوچکتر از سران محسوس گردد وحشی باشد اگر شبنمیه بلغم باشد و در جنین بیشتر بصبا جنیان منراج بار و میزان در ریهستان بلاد باز به هم میرسد آن جنین  
 غیر معروف است علاج تنقیه بدن بلبلان غلیظی و غار قیون قوی ببرد و یا ریح نمایند و بعد از آن استعمال ضمادات مانند مس قره جوینت که مرشته پس به هم و انلیون و غیر  
 از اغذیه مود بلغم سودا کنند و اگر تخمیل نشود شرط بر بند و اخراج خون نمایند پس بر آن ادویه اکا که نهند و الا بشکر کافور و مرغ غشای او بر آورند و بعد از آن مس و صفر  
 و اگر غلیزان بماند روغن گاو و ادویه حاد نهند که بوسیده گردد و با مس خارج شود و گویند که در شبنمیه کما دیار چه کرده آب گرم و ضماد بپوزدانه بیرون کرده و کلا  
 ادویه اکا که بعد شکر کافور جلد عمل آرنه و ریه بشکافند و اگر سلسله در داخل بیک باشد شیاف احمر بلین آنرا نافع است و باقی علاج از آنچه در سلسله مطلق خواهد آمد

قروح و قواکل جنین و اخراق آن

بدانکه قروح اجفان تفرق اتصال باجم و چرک است که در پاکت عارض گردد و اخراق تفرق بلایم است آن یا از اسباب خارج بود مثل ضربه و سقطه و نخس و خرق از آهن  
 و جز آن یا از داخل بود مانند ورم حاکم که متجمع و متفرج گردد و یا بشور متاکل علاج قصد کنند و سهولت صغیرا یا مطبوخ فواکه و مطبوخ بلبید و هند و هلال و تلطیف غذا و ترک  
 بجم نمایند و جهت تخفیف و از انرا طوبیت بلع از التمام عدس شش در دست میزان به پسته است و در سرکه پنجه خنما و کنند و گذاشتن عصاره برگ با رنگ یا عصاره و طلیق یا عیش  
 و پودست با این مطبوخ در روغن گل نیز مفید گفته اند و بعد سقوط خشک نشین زرد به بضمه مرغ باز عطران برای اندمال گذارند و یا شیان کند و شیان با بار و شیان  
 احمد بن و شیان و مطبیطقان استعمال نمایند و از نشاسته سه درم سفیده از نیز و انزروت هر یک یک درم و در روز سازند با جمله علاج قروح جبین مثل علاج قروح سائر  
 جسد است و در اخراق آن اگر در جلد نقصان نشده باشد جراحت پاک کرده هر دو لب و بهم آورده بدوزند و در وریدها یا دوز در صغیران باشد از شمار روز و سخن و از بند  
 و اگر در جلد چیزی نقصان شده باشد از وی در مایه نسبت جلد مثل انزروت سه درم سفید زرد و یک یا گدازند و اگر چیزی از گشته است نیز زنده باشد سوم و شیان از زودت و شور کند و در  
 و در عطران و م الاخرین ساخته استعمال نمایند اگر تخفیف منظر با شیان از جز او بر ساخته بکار برند و هر چه در اخراق جلود خواهد کرد بکار برند بلکه بسته اند که دوام حرکت و جویب است

سفید جبین

و آن قروح صغیر است که در برنجی اهداب هم میرسد و قشور مانند سوسن از آن جدا میگردد و اگر ماده آن شدید الفساد باشد فرکان بریزد و شیان متفرج گردد  
 لیکن چون ماده آن لطیف بخاری است بزودی اندمال می یابد و گاهی تا بی جبین افزا میگردد و سبب آن بخار سودای عفن یا بلغم عفن است یا مخلوط بهر دو و گاهی  
 صفراوی بود و بعضی گفته اند که سفید و قسم است و طیب یا لبس سبب بلغم شور یا بلغم مخلوط به صفراوی است و سبب لبس بیشتر سودا است یا شیان  
 با جمله نظر کنند اگر سفید با سیلان صدید و مایت و سفیدی از رنگ باشد و طیب یعنی بود و اگر با خشک میشد و کدورت رنگ مائل به سیاهی باشد سفید یا لبس سوداوی بود  
 و اگر هر دو رنگ محسوس گردد هر یک با صبر و ماده مذکور باشد و اگر مائل بزودی است صفراوی بود و سفید کثیر با زنده کدورت که اول در خریف بلدان یا بسبب حادث شود و در غیر  
 علاج قصد و تحقیق بدان سبب از ماده غالب سهولت مناسب آن نمایند و هلال غذا کنند و از بلوغات تا ابل جلویات اجتناب نزنند و افندیقه و شور با میوزه مرغ بخورند  
 و برای تحلیل و تطیب کسرحات ماده ملازمت حمام نمایند و کف قهوه و یا سفیداب و روغن گل بر پاکت اند و با هم و اسنگ زرد جویت زراوند و رصاف با سرکه سوده استعمال نمایند  
 و بعد سستن موضع بلغم چند روز سوسن گندم البیدن و روغن گل حوض و یا پسته و عطران سودمند است بعد از آن شیان و برود صغیر و یا شیان احمد یا شیان از کمال  
 و احتمال شیان احمد لبس بیشتر خلاصی جرب است و بعد خروج از حمام روغن گل سفید البیدن برگ سوسن بر آن سبتن در دو شیم مرتب بر لب سفید است از عجزات سودای طلای پاکت بردا  
 و حای کوی نیز نافع و اینها در طبیعت بلغم و اجتناب از غذای کدورت و کمال شیان صفراوی از آن شیان احمد لبس نیز سودمند است و سفید طیب و سفید غلبه غالب از سفیداب قلیبیا  
 گذارند و م الاخرین مساوی سوده بجز بجز کمالی نمایند و بعد از آن کمال شیان احمد لبس و شیان احمد حاد و در نوج و طلا بر روغن گل که در آن خاکستر پوست مرغ یعنی  
 پوست شتوک یا کاغذ مصری سوزند داخل کرده باشند نافع و لقبول است بن قره و در هر سه روز یکبار یا راج فیکر است کمال خوردن در آخر روز شور با میوزه مرغ تناول نمود  
 و در طی روز ماده مرتبه باین نوع عمل کردن از ورم حمام و نیز خروج از حمام تدبیر بر روغن گل البیدن قلیب و سفیداب بر آن اجتناب از زولورات سودا و اعتدال با چهلان خوار  
 و بزغال شیر خواره و گوشت آن زنده بود بضمه بیشتر درین مرض مفید است با آنکه چون سوزنده شود بحسب اراج تنقیه و شیان احمد حاد احتمال نمایند و اگر زائل نشود بر آن شرط  
 و روغن از آن برآورد و یا بشکر طبرزد بخار ببطوریکه در جرب اجفان بیجانند پس احتمال بر شیان نمایند و با یکدیگر هنگام استعمال شیان سفید را بمیل حک نمایند تا دوا شود  
 تاثیر نماید و در سفید یا لبس تطیب بدن با الجبین مداومت حمام با شیان خوردن زنده بود بضمه بیشتر میوزه مرغ فرود صفا و تقوی روغن بغمشه و موم و پیس مرغ زنده

نمکه جبین

و آن شور صغیر از آن است که در پاکت با نذکی دم حادث شود و زود متفرج گردد سببش انصباب خلط حاد و متفرق صفراوی است بر جن و بعضی گویند که نمکه سه قسم است  
 سنا عید جاوریه و آنکه سبب او در اول ماده صفراوی قوی است و در دوم صفراوی غلیظ مخلوط بلغم و در سوم صفراوی حاد و متفرق و نشانش ظهور ورم مثل ورم بشته گندم  
 مائل بزودی و التهاج نخس و نیز بعضی اکال با دریب مانند دریب و درج و سرخی و سببری پاکت گاهی ریشتم بعضی فرکان و شگان فتن بیخ مویا و بیشتر صاحبان





حکله اجناس و ماق

و آن خارش است که در باطن پلک بیشتر در ماق عظم و قریب بدان گاهی در ماق هضم و گاهی در تمام پلک بهم می رسد و با سرخی جنین سیلان اشک شور باشد با آن خشونت معتدله و بیشتر متفرج و منشن نبود بخلاف جرب سببش طوبست با بدنی است خواه از خلط حار باشد خواه از غیر حار و تقوی جالینوس از آن قاعی غبار زین حارث شود مع فساد و اذیت و خوردن توابع ملوحات که کوی و تقوی حار و مانند آن علاج آنچه در حکله العین گذشت بکار بندند مثلاً کاسنی تازه یا تخم آن کوفته بروغن گل بر پلک نماید و تصحیح چشم نام ترس نیز مفید است نماز و پلید سیاه نماید کردن نیز مفید و تمریخ با دمان مرطوب کننده و اگر کفایت نکند عدس مشرک سرخ سماق شحم انار و پیچ سرشته خندا نمایند و شیای سماق یا رود حصرم یا قوتیای عربی یا بای جسم و آب سماق اکتحال سازند و چشم را با آبیکه در آن گل سرخ و عدس جو شانهیده باشند بشویند و شستن با گلبانم نیز نافع است اگر قادر نشود فصد بر کنند و بعد از آن فصد رنگ پیشانی کشیند و سهیل و حب یا ریح و قوقا یا اوایا ریح مقوی یا سبطیوخ هلید و شانه و باره یا مار الجنب حسب خلط غالب بادویه لائق آن کرد و در سیدیه که اکتحال در سیدیه مثل با سلیتیون کل عزیزی و دروشنای اکتحال سازند و زنگار مخلوط با کمی اولفلفل و قلقطار و زنجبیل و سنبلی هندی و سرکه مخلوط با آب هر واحد جالب مسه و نافع حکله جنین است اصلاح غذا بر تن اول گوشت بزغال و حجلان نان گندم صاف و نقل و تخمیر و موسیر و مانند آن و ترطیب مزاج بد و ام حمام با آب نیکوم و مروحات بادمان شیرین مثل و عن کل و بنفشه و قنولات بر سرداشتر به مرطوبه مسکن اندخ و حدت نده درین باب بود و در حکله است و اگر با حکله طوبست باشد و دای اسطرطیس یا اسطرطیسین نافع بود و تقوی و فسن تقوی سرکه حمزوح آب زیزیل حکله است اکتحال آن بوس حرق منسول و کز اخلاص و کزنا کند و کزنا صبر و کزنا آب پیاز و کزنا قوتیای کرمانی و کزنا دختان بطم یا مریعیه یا نظران یا زفت یا کندریا قتلن هر واحد مفید و کزنا گنجد بخورده که در آب یک رطل سماق یکس و قویه جو شانهیده باشد تر کرده و کزنا قوتیای کرمانی دو درم هلیله زرد صبر سقوی فلفل و اولفلفل یا میران زرد و حب هر واحد یک درم مثل غبار سائید از باره گذرانیده با ریح هر هفت روز یک بار آن داشته بعد اکتحال نمودن نافع حکله ماقین است جالینوس گوید که هر گاه او دویه موضعی قبل فصد و تصحیح سهیل استعمال نمایند در چشم و رخ و ضربان و باعث آن انقباض با آب و اسبوی چشم حار و کشند و ترک نمک و ترشی داد و بیه و اذیت حریفه نمایند و باطله علاج آن مانند علاج خشونت و جرب نیست

جرب الاجان

و آن خشونتی است که در باطن پلک بالا با خارش و بشور بهر سهیل و رطوبت رویه مالجه بورقیه است حاصل از خون حاد یا خلط حاد و دیگر که اولاً با صدمات خارش اندک ابتدا کند پس خشونت مع وجع و نقل پلک بهم رسد و پلک سرخ گردد پس این اعراض زیادتی پذیرند و متفرج شود و بعد از آن بشور صغیرا صلب پیدا شود عند اشتاد شقاق و رجه و تورم و بید تنقیه و کثرت استلا و سهیل در مزاج و مانع از اسباب است اکثر درشتان بعد از قروح عین برسد بود و آن چهار نوع است اول اسنبت نامند و این خشونت خفیف با سرخی باطن پلک و مسه میباشد و از دواست غبار و دخان بخشمس بعد از در نظام سپر دوا از اجهال بعضی در پهنی و سوزند میری سماق به تنقیه خلط و دیگر خیز از خلط و اجسلا استفرغ و دادن دواهای خلط مستوجب تونین مثلاً استعمال مبروات کشیر که بدان سبب قدر از فضول غلیظه کشیفه با کیفیت جریفه از اذیت زرخشای پلک محبتس باقی ماند و در آن حرقت و لذت بهم رسد و باعث خارش اندک و بشور و مسه گردد و این بیوفانی اسطرطس نامند یعنی خشونت و تورم را حصفه گویند و این نوع اقوی از اول است گاه عقب برسد و گاه بدون مدار بخارات حاده حادث از اختلاط جریفه حاره که زرخشای داخل عین مستکن گردد و حادث شود و صورت آن شبیه بصف صغیرانه بود که کبر آن سفید باشد و از آن قشور خفیف ترقی پیدا شود و چون در علاج آن اجهال نمایند و یا حاک کنند آنرا دمسه و سهیل بیاض عین بهم رسد و این بیوفانی طراخوطس نامند یعنی حدت و تورم را تینی خوانند و ایل قوی از درد و گویند که شترترین انواع جرب است و سببش فساد خون حدت احتراق آنست بحدیکه در گوشت پلک همراه کند و آنرا فاسد سازد و صورت این نوع اشکل و انهای اخیر است اسفل آن سبب برو سر آن تیز که یکی با دیگری ملتصق باشد و متفرج شود و باعث هیچان درد گردد و این بیوفانی سو قویسیس نامند یعنی تینی و سوتی بلغت ایشان یعنی اخیر است و نزد این سرافیون آنرا تینی ازین جهت نامند که در ضمن شقاقی پیدای شود و مانند شقاقی که در جوف اخیر بهم می رسد و بعضی در وجه تمسیه آن گفته اند که در آن شقاق میباشد مانند شقاقی که در پوست اخیر بهم می رسد و در نوع چهارم جرب اختلاف است بعضی گویند که چهارم بردی نامند



موجب نوشته اند و در باب یک جزو مشهور خاص و جزو سوده بجنس سرشته و یا صبر سوخته یک جزو نوشاد نیم جزو کوفته پیخته شده است که استعمال نمایند و یا صبر سوخته نوشاد هر کدام  
چهار درم صمغ عربی دو درم کوفته پیخته یا سرکه سیاه در دو سایه خشک کرده سر سه سا نموده احتمال فرمایند و بعد فصد دست و مسهل شیافات لینه و مرارات و درج  
و ابارازاد و یونجه است و شخمای مرکبات مذکوره در فصول سابقه مسطور شد بعد به اعاده فصد هر چه درگ نایق کنند و تلطیف غذا بقایب و استحام حتی الاستحسان  
این در و رکبب نمایند از محرمات ناجیه چیمه است خاکستر سوی انسان صبر را زهر واحد یک جزو و شکر گز زنجبیل نیم جزو و قرض زنجبیل هر کدام ربع جزو  
سائیده مکر رکبب کنند و گاهی بصبر ترا و کذا از و عصاره قطور لیون صحت یابد و یا شیاف علانی و شیاف غوره و شیاف ششایی و شیاف سماق بمعل آرزو و صکن  
بشیاف احمر و زور و صفر و یا با سلیقون بعد از آن با خنجر نر سفید گفته اند و ایضا احتمال اقلیمیای نهی و توتنیای کرمانی و شکر و یا اقلیمیای زهری یا سرطان بحر یا  
محرق مشسول یا بصبر صلب یا زبل حردون و یا آب بوس سوخته شسته و یا قوفل یا عصاره پوست زرد اترج و یا پوست بیضه مکلس یا بول صیدان مسعود و زرف س  
و مسحوق و یا خون حمال خشک کرده سائیده و یا زهر کلنگ یا کبش یا دپ یا خروس یا رخمه یا عقاب یا سر خشک کرده سوده و یا توتیا و آب پیاز مساوی یا زرد لیم  
و یا قشک کز بر بریان سوده و یا تخم قطف و شکر مساوی سوده یا انبه یا شامی که نموده و یا قشک محرق یا قشک حرق یا قشک حرق یا قشک حرق یا قشک حرق یا قشک حرق  
و یا بر سیاهوشان یا زنجبیل محرق و یا شکر گز و یا خضضا بنصفین قطع کرده سیل در آن تر نموده و یا عصاره فراسیون هر واحد نافع جرب است که انضا و مس  
انسان سوخته و در دستک اضافه نموده و یا زوقای رطب مخلوط ششم از و یا آب خوره جو شائیده تا زیاد از نصف فانی گردد در آفتاب گذاشته تا قوس شود  
و یا عصاره قطور لیون و قیق در آب حل کرده بعد حک جرب با آب انار تر نش و بعد قلب جن تاد و ساعت و یا زنگار بعد به مقلوب داشتن بیاک تاد و ساعت و یا  
حجر سیوس یا زرنج و یا زفت بر بارچ بالیده و کذا که در چشم سماق یک نیم اوقیه در یک رطل آب جو شائیده و در آن پارچه تر کرده و در و کیناش قرضل بار یک سائیده  
بعد قلب جن الم شدید می آرد و تاد و ساعت بر آن صبر نمایند که بعد از آن نفع عجیب بخشد و حک جرب از اقا قیون صمغ بصورت بلوط ساخته و کذا از زنگار نر سفید  
و احتمال نوشاد دراد و جرب کذا استحقاق حال جرب در صلا یه مس و سسته آن مقوی فعل آن است و چنین گوید که از زنگار سده درم سفید راج دو درم و نیم سائیده  
باب شیان ساخته و جرب جن استعمال نمودن منفعت عجیب آرد و بقول ابن رازی شادخ و زنجبیل مساوی مثل غبار سائیده در شراب بیانی شیان ساخته که حال  
جرب بیاک از اکل کند و بدانند که بقول از ای حدت او بید قدرت علت باید و او بیه موضع استعمال کنند مگر بعد فصد و استغراغ و نقاع بدن لاسیماح بیجان بود  
تا بر مرض آفت نیرد احوال اطباء بقول شیخ در ابتدای جرب شیان حمر لین و بعد از آن شیاف خضر لین نافع است و اگر قوی تر از آن خواهند امر حاد و خضر حاد  
و طر حاطیقون و کل اسطرطس و شیاف زعفران احتمال نمایند و گاه معالجه می نمایند بزهر و زهر و خنجر و نوشاد و مس سوخته و قلع لین مجموع با هر واحد تنها  
و با سلیقون شیاف رادی جید است و دوای اسطرطس سخت سودمند است و یا بگیرند مس سوخته شانزده جزو و قلع شست جزو و اقلیمیای چهار جزو و در و جزو  
و زعفران دو جزو و زنگار پنج جزو و صمغ سیست جزو کوفته پیخته در آب باران سرشته بکار بند و یا قفل در قفل نوشاد هر کدام یک درم زعفران خضر هر کدام شش درم  
سنبل الطیب چهار درم کافور یک انگ بار یک سائیده وقت حاجت احتمال نمایند و با جلد با کمال حاد و حال لب و بوع و مشقی رطوبت اکتی کنند بعد کسید چشم  
بیا بوند و اکلیل الملک اندکی نمک و تعاده حمام و از کمال موافقه برای جرب برود و حصرم و اقوی از آن و ششایی و شیاف سنبل است و چون در جرب حرارت پیدا کرد  
بشادخ احتمال نمایند و از او بیکه باعث الم شد بیدگردند اجتناب و برزند و هر گاه درین علت خارش سخت پیدا بیداید کاستنی تازه کوفته قرص ساخته بروغن گل  
مسح کرده وقت خواب چشم بندند و سفیدی برضه و نشاسته در گلاب حل کرده بر چشم بندند و اگر کفایت نکند ضماد صدف و شحم مان که در باب حکم گذشت بکار بند  
و شیاف سماق و چشم کشند و اگر فائده نکند فصد و مسهل و تعدیل تدبیر نمایند و فصد درگ پیشانی نافع بود و طبری گفته که علاج جرب چکانیدن سرکه و استعمال حمام و تدبیر  
و بر زهر و تلطیف غذا و احتمال باد و یه جالب بوع است جمیع انواع جرب که محتاج بجمک باشد باید که طبیب آنرا حک نماید که زهر طر که از هیچ ادویه دیگر نازل نگردد و قبل از  
تفصیه بدن نیز دست بآن نبرند این امر همچون گوید که علاج در نوع اول جرب با دو یه حاد بلطفه جالبیه مدعه مانند و ششایی و شیاف احمر و شیاف خضر نمایند  
و اگر جرب را به هر سه باد و یه جرب ادریه صلح در غلظت سازند و اگر جرب قرص در چشم به رسد که بسبب صحت ماده ناکل آن نماید استعمال ادویه مغزیه لطیفه نمایند و اگر جرب



در بریزند و در یک تخمیل می یابد و بقول جالینوس علاج این نوع جرب که از شمس و خبار حادث شود بفسیل یکسب آب نیکرم و بریزند از ماحت و حرارت و حوصفت

علاج جرب صغری

بد قصد سر و اسهال الطبخ لبیل یا اقیمون و مسهل و حبایاج و ماء الجبلی آب شاهر و بحسب فرج نمایند و بر اغذیه لطیفه حتی المقدور اقتصار کنند بوجوه جرب  
اکتال نمایند و اگر فائده نشود بشیاف احمولین یا شیاف خولان زرد و صفیر و روشنایا اکتال کنند و با شادنج عدسی دو دم رو سنج یک نیم درم کثیر انیم درم صاف  
که با رست یک درم صغری سینه یا سحر ق اقیمیای فضی اقیمیای ذبی سبب بر یک و دانگ فلفل سفید نیم دانگ کوفته بچینه سخی بلخ نموده آب باران یا آب جوش در او  
صافی خوب مانند عدس سازند و هر روز یک عدد از آن آب سائید و اکتال میل نمایند و حک نمایند بان دو اسبیل پس اگر بعد اکتال آن گرمی پیدا شود چشم را  
به برودت فسیجی خاک سازند و باز اکتال بدان نمایند و باید که این نوع را بشکروند و حدید و غیر آن حک نمایند که بسبب بودن این قسم در سطح و عدم نفوذ آن در غشوی اکتال  
خزق غشای صغری و اسهال جنین دارد و اگر عند ضرورت شدید حک خفیف جابز داشته اند و ایضا استعمال روغن ما و اکتال با شیای ساده درین نوع نشاید و اگر  
شیاف حاد اکتال نمایند البته بعد از آن برودت فسیجی استعمال کنند با کجاده در علاج این نوع بسیار است و اکتال نمایند و این نوع با زردم بریزند و تقویه بدان  
با دو یوم واقف سریع الزوال است باید که این کار عمل آرد تقویه آب کف دریا نشاسته صغری مساوی گرفته شیاف ساخته وقت حاجت اکتال نمایند و از صغری  
اغذیه موی که خون بسیار بریزند و بر غذای کمتر اقتصار و زردم در این نوع اگر خفیف است سریع الزوال است لیکن نکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد

علاج جرب متوسطة

بد قصد کمر و تقویه مسهل سودا و غرغره و سوطات و استعمال حب بنفشه در هر هفته دو بار اکتال با سلیقون و شیاف احمولین و شیاف احمولین و اگر تحلیل نیابد بشکرو  
یا زردم جربید بخارند و بر آن آب بریزند که برانی و نمک خامیه بچکانند و زردم بیضه مرغ و روغن گل آدو سندر و در چشم ضحاک نمایند و در روز سوم یا چهارم و بعد از آن شادنج  
منسول با جرب اکتال کنند و بعد از آن اکتال بشیاف احمولین و اگر بعد جربید گرمی در چشم بهم رسد شیاف بیض استعمال کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد  
بعد از در صفیر و بعد از آن شیاف احمولین خاد و زردم صغری بر شیاف احمولین و در شیاف احمولین عمل آرد و با کجاده درین نوع اگر ماضی نباشد بوقت تحمل بود  
چند بار مثالی قصد فیعال گیرند و اسهال طبخ اقیمون بخندد و فسیجی در پی نمایند و قصد رنگ با عرق جود کنند و از صغری موی که خون کثیر بریزند و بر غذای اقل  
و الطغ اقتصار و زردم بعد از آن بشیاف احمولین خاد و زردم صغری بر شیاف احمولین و در شیاف احمولین عمل آرد و با کجاده درین نوع اگر ماضی نباشد بوقت تحمل بود  
و غذا فوری ماش مع اسفناخ مفید بود پس اگر کم نشود و صلابت بهم رسد بآله زرده حک نمایند بملایمت تا آنکه سست حاصل گردد و بعد حک اکتال بشیاف بیض محلول  
بشیر خرباشیاف ابار نموده باشند اگر از آن التیام پذیرد و بهتر و الاموم صاف روغن گل بر آتش که اخته قروطی سازند و بر آن اندکی سفیداب منسول یا شیده بریزند  
تا مثل مرم گردد و در مایون انداخته آب سرد بر آن ریزند و مانند و همچنین باز آب بر آن ریزند و مانند تا سفید گردد پس قدری از آن بگیرند و بر شنگی گذارند و بر آن  
اندکی از زردت بشیر خرب کرده یا شیده بسنایند که خوب مخلوط گردد پس بر سر قدری از آن بگیرند و زیر یک بگذارند و بر چشمه فاده آب کاسنی و آب برگ  
عنب الثعلب تر نموده گذارند و بپزند و در مریض ابر پشت بخوابانند تا آنکه دو اشعل گردد و برینا بدین چشمه را بشیاف احمولین و از پنجه بملایمت پاک کنند و اکتال برودت  
نمایند و اگر در باطن جنین چیزی ششید بنسج عکبوت دیده شود شیر و ختران در آن بدوشند که پاک میگردد آنرا زوی باید که در صبح ایام این مداوا از مراحات فرج  
علیل ماضی نباشند چه با وجود تغییر مزاج بدن علاج چشمه فائده نمی بخشد و اگر این قسم جرب خفیف باشد بسیار است که انتفاع می یابد بیک از رنگ طبرزد و جود جدید

علاج جرب بزرگی و حاد

در ردی تقویه مسهل و حب ایاج کر کنند و استعمال سوطه مذکوره بالا نمایند و چیزی که باعث تسهیل گردد و مصطلوبات کنند اکتال نمایند بکجاده با عشت و تر فقیق  
ماده گردد و مثل خور و نما و غیره که در تقویه فصل برده مسطور شد استعمال آرد و اگر علت دشوار و صلابت آن زیاد گردد و بشک طبرزد و حک نمایند و اگر زایل نشود  
حک بید نمایند پس دو یوم بچنه و شیاف انجیر و غیره تدبیر که در برده گشت بکار برند و این جمیع تدبیر با زردم بریزند و تقویه استغراق باشد اگر قوت تحمل بود و برگاه

چشم گرم گردد و باد و یکه ز کوره آنرا خشک نمایند و بعضی گویند که علاج آن اکتحال السباق و زعفران و در قشیشای مخلول آب اندکی سرکه است و حکم نمایند  
 باطن پاک است بشرط طریقه و یابریک آنجه رو یا سجدی اگر احتیاج بدان شود و گویند که اگر جرب غلیظ بود در آن رطوبت بظاهر باشد تناول این جرب از نافع است صبرده در چشم  
 پنج درم مقل در دم شربتی ستم درم و این کحل نافع بود روح نوحا در هر یک چهار جزو صمغ عربی دو جزو صمغ رابسه که گفته ساینده خشک کرد و اکتحال ساینده کحل  
 نفع میکند آنرا شادخ و مس سوخته هر یک پنج درم و اقل نیم درم زعفران دو درم کوفته بجز بخیسته استعمال کنند و در عدسی تقویه بمسول سودا و حبث میون کر نمایند  
 و طبوخ انقیعون تردی ملوی خان و مار الجبن برات مع حب الاجرد و سفوف آن بنهند و مسعودند کور و غرغره بکار برند و تلطیف تدبیر و حکم بزرگ آنجیر یا شکر کوفته  
 و یا حدید با سفتقا کنند و گویند که این کمتر بود و علاج پذیرد مگر آنکه پاک اگر در اندوه حک نمایند با که آهنی که آنرا آورده مانده و اتصال آن نمایند پس او با باد و  
 که با آنکه کور شد و تلطیف طبیعت نمایند و هر صبح استحمام کنند و اکتحال تخم قطف باغی خیلی مفید و کذا خبث الحدید که گفته این در ای تالیف حکیم کبیر علی خان جرب است  
 پوست بلبله سوخته شیان ما یا صبر خسته نینب سر هر یک سه ماشه در گلاب صلیا کرده پس در یک بشند و هر چه در علاج کلی جرب نوع سوم مذکور شد بعمل آرد

سلاق

که یونانی بر ویسیا گویند و آن غلط و سمرخی و خارش کنارهای پاک است که بر بختن هر گاه آن تقریح اشعار نمودی گردد و اکثر بعد از مدتی سوزد تبیری در علاج  
 و کثرت احتمال هرات شود و اطفال را بسبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریه ایشان عارض گردد صاحبان اخضر یا البسه او در سن جوانی تا بیست و یک سالگی  
 بهم رسد و سببش ماده غلیظ روی اکال بورتی است و آن بیشتر بلغم بورتی باشد و گاه غلی که حرارت غریبه بغض اجزای لطیفه آن تحلیل بر دو بود و اوبیت نرسد و شخص  
 هر دو سبب چنان کنند که اگر سمرخی زیاد باشد و نقل کم دومی بود و الا لامعی باشد و سلاق گاه تازه خفیف میندی بود و گاهی گفته فرزند دی در تازه آن خارش تمام  
 و اجحان خفیف بود و سمرخی اندک در فرزند خارش بسیار با سفاخ و صلابت اجحان باشد و گاهی فساد چشم تابع آن گردد و بخت ماده و سرمان تا کل آن بمقله  
 علاج در سلاق تقویه بدوای لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد تغذیه بجزی نمایند که در آن قدری ایارج باشد و اگر مزاج گرم باشد بر او و لطیفه اقتصا کنند  
 و با انشودا که تقویه سازند و بعد از آن گلاب که در آن سحاق و پوست بلبله زرد کرده باشند و قطور نمایند و چشم را بدان بشویند که جرب است و گویند که این در اسلاق و کجا و  
 از یونان بوی اغل و مزال و مستفقات بسبب حدت در دوات آنها مثل بخارات داخلی باشد نیز تا آنکه در اندوه در شب عارض مطبوخ یا ششم نامرزش بگلاب و یا  
 برگ خرخره و یا کاسنی و کشنیر روغن گل و یا مغز بادام تلخ بشیر سوخته صفا کنند و یا سفیده بیضه مرغ بر روغن گل در پارا روئینده او در چشم نهند و یا عارض شش ساق  
 شحم از گل سرخ کوفته بخیسته پیچیده سرشته صفا نمایند و صبح حجام روند و یا اجحاب نمایند بر آب گرم و مسعود بر روغن بادام کنند و او مان حمام نافع علاج است  
 و اقول طبیبی اینهمه گل فقیه چراغ بر تعالی جستی نهند و اندکی روغن چراغ بر آن انداخته از سپیاری چها لیه ساینده و ساینده آنرا در چشم کشند و یا جرم و گو گفته  
 بر آنکشت بسوزند که زغال شود و ساینده در بنه پیچیده و فقیه ساخته در چراغ بر روغن سرشت روشن کنند و دوده آن بگیرند و در چشم کشند و بر یک نامر و آب  
 برگ لتهوزه آب برگ بنگره گرفته بنه در آن تر نموده در سایه خشک کرده و فقیه آن در چراغ بر روغن شیرین بسوزند و در آن چشم کشند و اگر جنت بقا زد و دام در  
 طرف آهنی بر آنکش آنکشت که از دوده آب ساکن آنکه اندک بر آن بچکانند تا خاکستر شد و رنگ زرد یا سفید گردد و باریک ساینده در چشم کشند سلاق و شعر از آن  
 و حکم و در مغز نافع بود و یا پیشک کوروش نصف سوخته و نصف آن غیر سوخته ساینده بچسب طلا کنند و یا بچسب سفید در سایه خشک کرده با ساینده در چشم کشند و یا  
 بیجان کوبند و در بنه پیچیده بر یک جانند و یا از سرگین خراطیق بتال جنتر روغن بر آورده بر یک جانند و یا یا ریخته کنند با یک یا پیچیده بار و آب بلدی سینه بار و سر بنه  
 تر کرده خشک نموده فقیه آن ساخته بر روغن سرشت افزونند و کاجل آن گرفته در چشم کشند و اگر هیچ آن سوخته خاکستر آن باب عمل کرده و او چشم طلا کرده باشند خارش و سهر  
 و غلط اجحان دور سازد و اکتحال از شمای سبز یا بنفشه سفید است و یا صدف سوخته ساینده در چشم کشیده باشند و یا بلبله بار و سوخته بار و روغن کنج بر نروا کنند  
 و یا گلس گرفته سر آن دور نموده خشک کنند و آب ساینده و طلا نموده باشند و یا صاحب سلاق که در آن سپیاری چها لیه اغل است در چشم کشند و طلا نمایند و اگر خشت گفته  
 بگیرند و باریکه ساینده در روغن زرد کت کرده در پارچه پوئی چند نوزدی الی پوئی اگر در اندوه روغنی که در طرف صبح شود گرفته بر یک چند روز به انداز جرب است

۱۰

و اگر بگردد ز لوی کلان یک عدد و آنرا در پارچه که ظروف کاشی از آن مساف میکنند بچیده در چراغ نهاده روغن گل در آن اندازند و آن فیلد را روشن نموده با لکه  
آن ظرفی گلی نهاده و دوش بگیرند و بدان اکتحال نمایند و از آن سلاق بجزیره رسیده و قطره آب حصرم تازه یا کهنه در چشمه حیرت سویدی است اکتحال عصاره زیتون بر  
و یا آب نارین مصور چشمه ظروف مسی قلی جو شانه زده و یا آب بیخ فخنشی بشرب کنند و مرد و زعفران چو شانه زده و یا زنجار صید و یا خلان با حصرم یا گلاب سبک خور  
و یا ذاق کند سوخته و یا آب سرخ و یا عصاره لبلاب یا صبر و یا زنجبیل و یا زیت عتیق و یا دکان سید و زفت و مرد و کندر و طیم و صمغ صنوبر و قطران نیز نافع سلاق است  
و شیاف صمغ عربی کثیره و واحد گرم نشاسته و نیم گرم اسفیداج پنج گرم کوفته بیخته بسفیدی بقیضه سرشته شیاف ساخته در گلاب سوده اکتحال نمودن نیز مفید است  
و در سلاق کهنه مزمن قصد قیصال نمایند اگر خون غالب باشد و الا برای جذب ماده حجامت ساقین یا میان و شانه کنند و بعد فصد در گلاب پشینی کشایند و تقویه  
بمسمل و حب ابراج با مطبوخ پلید و خارشقیون و غرغره یا با چغندر و عسل و در اوست حمام و کنیز و انجباب آب گرم نمایند و بعد تقویه و نیز از اغذیه موله خطا حاد  
و تناول اغذیه محرمه الغدا مثل گوشت بزغاله و طیور لطیفه خفیفه و نان گندم حبیب الطبخ مردان سنگ سوده بروغن گل چغندر و شیاف مالدینا و یا اقا قیاس گل سرخ آرد جو غم  
آب برگ کاشی یا آب برگ نمره سرشته بر یک طلا کنند و بشیاف حمر لحن یا حاد و بر و حصرم اکتحال نمایند و اگر فایده نشود و روشنائی و کمل جلابای عزیز بی اکتحال کنند  
و نفعهای آنها در فضول سابقه امراض همین مسطوره شده اند و این روغن سلاق نیز معمول است نیلا تخم کهنک یا جوز لوبو یک عدد در در یک گرم بچینه ز سیمان نام کرد اگر در شل  
گیند بچینه و در بست و چهار دام روغن گا و کر کرده و ساعت نگردد بعد از آن در آوند کاشی گیند مذکور را بسوزند و در سیمان سوخته از کار و تباشند و روغن  
مالقی را در آن گیند که گیند بر و در آنکه سیمان خوب سوخته شود بعد از آن همه را هفت روز از چوب هاک کرد و روغن چسباید یا شند در ظرف کاشی نمود و در چشم  
که برتر ازین علاجی بنظر نیامده و جهت مسبل و دیگر امراض چشم نیز تجربه رسیده و سن سوخته نیم گرم زنج سده در زعفران لعل هر واحد یک گرم با شربت صحن ساید که شل گیند  
بر و در چشمه ضاد نمایند حیرت و سرگین موش سوخته شکر سوخته سوده و عسل سرشته اکتحال نمودن نیز نافع سلاق مزمن است و قاریدن یک شکر طبرزد و بعد از آن استعمال  
شیاف سماق و زرد و زعفران و حصرم اکتحال نمودن نیز نافع سلاق مزمن است و قاریدن یک شکر طبرزد و بعد از آن استعمال  
هر واحد و در دم خلان چهار گرم زنجبیل یک گرم صمغ عربی پنج گرم شیاف ساخته در آب حصرم سوده اکتحال نمودن نفع یمن می نماید و یا مغز بادام تلخ سرخسته و عقاب  
پرچ سفال کهنه که بر جاده افتاده باشد هر یک سه ماشه بگلاب سه ساله در سنگ سماق دوازده پاس کهرل کرده از میل صبت در چشم کشند و کز آنجا کستره بطاوس کز آنجا کستر  
پارچه صفائی ظرف کاشی حیرت و در سلاق حادث بعد از آن زرد سوخته زعفران سبیل الطیب هر واحد یک جزو شادخ ده جزو بار یک سوده شیاف ساخته در  
سایه خشک نموده بان جنین را خاریدن از جزو باب بلوعلی اسپناست و در نسخه احمد ابن ثابت نوشته که او در کوفته بیخته بسفیدی بقیضه سرشته شیاف سازند و بر سنگ  
در گلاب سوده اکتحال نمایند اگر حیرت گاو میش یا ماده گا و دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود بار یک ساید در ظرف مسی کنند و کماله هوری و فلفل گرد  
هر یک مقدار جنس آن اضافه نموده باشیره برگ کمر بندی بدسته چوب نیب که فلوس در و نصب کرده باشند بسایند و در لوبیت از شیر مذکور تقویه دهند چنانکه  
حلی کامل از مس بر دار و آگاه در ظرف برداشته نگاهدارند و هر روز چشم کشند و رو یا بنیدن فرود از آن سرخی و خارش چشم و آکاس و سوزش از جزو باب او و انطاکی است  
در سدر و سن زنجار در سرکه و شند و شیر و خزان ساید اکتحال نمودن نیز حیرت است اگر کوب فصد و مسمل و باغ و بسو ط آب بار کاشی خورد یک کند بعد از آن سر بنجار  
آب گرم در آن دو بجم بسیار روند و حیرت سلاق از سنگ صبری نیلا تخم کهنک کافور نبات آب کهرل کرده حب ساخته باشند آب ساید و در چشم کشند درین باب  
حیرت بابل سنده است و موی سر آدمی در ظرف گلی سوخته سپیدی ای چها لیه سوخته ز لوبو سوخته جسته کشته کافور چا کسوی متقشر نیلا تخم کهنک بریان مساوی در روغن گا و  
سه روز آوند کاشی بدسته مسمل ساخته هر روز بر پاک طلا نمودن نیز حیرت ایشان است طبری گوید که هر گاه سلاق بجدی رسد که هر دو باق سرخ و سخته شوند  
و اشک آید و فروریزد و اشعار متفرج گردد و بعد تقویه بدن سر و زوم بر پهنه با خط مزاج و قوت شیاف دینج و حمر لحن بقیضه مجموع را با آب بادیان سوده اکتحال کنند  
و جمع کردن شیاف بقیضه شیافان مذکوره برای منع زیادتی حادث در داده است اندک اجالینوس گفته که برادویه سلاق اندکی از مبردات مسکرت حدت اضافه نماید هر گاه  
سرخی خارش را بشود و اشک قطع گردد و این حیرت سلاق را در انظار موی اشعار باید بکار بندد و مکرر حجام روند و آب گرم کنین کنند و بهنگام شده او سلاق

اكتحال اشياء الاون نیز مفید است اجمالاً ثابت و امین است و گویند که سلاق از رطوبت ماده بود قویست و سرد و فسد در آن جایز نیست از فسد و اخراج نمودن  
اجتناب و منع نماید و بزود جسم و احرارین اکتحال کنند اما در سلاق منزه فصد را قین و جاست سابقین جائز داشته اند و گویند که هر چه بر لب جان نافع سلاق مفید است

استرخای جنین

یعنی سستی و اوختن جنین اعلی و از ان جهت شوری برداشتن او با لاد این سبب است یا فساد طوبت بود و در حساب یک یک یا تلج بر یا القوه یا تلج یا قطع  
و در حامل ملک باشد و نیز بعضی استرخای جنین فی الحقیقت مری است که عارض عضله میگردد و گشاده که استرخای دیگر در جنین یک طرفه است که استرخای دیگر در  
آن طرف با آنچه تشخیص اسبابش کوره چنان کنند که اگر تمام امراض مذکور یا تفرق اتصال بر در گرد و سببش همان باشد و الا از غلبه رطوبت جنین بود و در تمام استعمال مرطوب  
نیز بر کوبی به علاج بعد از پنج بسند بلغم و حبیب یا ریح تنقیه نمایند و از فضل بایارخ خوانند و غراغره و عطرسات منقیه بعد از آن و بعد از تنقیه مراد است با فضل صغیر درین  
انفع شناسند و صبر اقا فی جنین مری که از غفران آب بود بر یک پیشانی نهاد نمایند و تنقیه دیگر قوا بعضی منجنفات مثل هر کی و مازو و مایتا و رسوت و آس مفید بود و بفره  
کحل که از شب بانی و مایتا و مازو و سماق و دیگر در معات ساخته باشند استعمال کنند و گویند که اکتحال در خان بیخ شالی و در خان بیخ صنوبر صغیر و اقلیمیا و شب هر دو  
نافع استرخای جنین است و از اشیای مرطوب منع نمایند و لطیف تدبیر کنند و اگر استرخای تلج در امراض حشیم باشد سبب استرخای آن مرض نمایند و اگر  
بعد از اول مرض استرخای بانای ماند و مانعی از فصد نباشد باید که فصد هر دو رگ خنجرین کنند و ضا و مذکور نمایند و یاد از سینی یک گرم پوست بیرون بسته جواز السرو هر دو  
نیم گرم شکر انار دو گرم کوفته چینه را یک بیخ درم باب بچوشانند تا که گشته گردد صاف نموده ادویه مذکوره در آن حل نمایند و اندکی از سنجول و عروغن گل در آن آمیخته بر آید  
مالیده بر سر و یک استرخای چند شب متواتر کند و از آنچه تشنگ باعث ازال آورد اکتحال نمایند و از اغذیه بیخه مثل باقلا و مانند آن و دیگر میخترات احتراز کنند  
و علاج استرخای تلج القوه و قوا علاج آن هر دو مرض است و آنچه از قطع و تر حامل ملک بود علاج پذیرد و اگر استرخای قوی باشد که منع ابعبار نماید  
و علاج دیگر زائل نشود قدری ملک بالا قطع نمایند و بعد و ختن بر آن موضع ذرور صغیر یا ملک یا با پاشند و بر آن قطعه کاغذ بچسباند و از طباطبای

شتره

و آن نقص و انقباض جنین بسوی خارج است بحدیکه بیکدیگر کشیده میمانند و منطبق نگرددند یا استفاصل گردد و جنین اصلی و منقلب گردد و جنین سفلی و بالجمعه منوع است و یک  
از انواع گشته یا خاص بیک ملک بود و یا عام بود و باشد یکی آنکه ملک کوتا گردد بحدیکه سفیدی چشم را بنوشد و این یا خلقی بود و یا بسبب قطع جنین از جهت  
یا سوء نیاطت و این جنین چشم را ازین نامند بجهت مشابهت چشم صاحب آن چشم خود گوش گویند که این بیشتر در جنین سفلی میباشد بجهت رخاوت آن این  
شتره با حقیقت می گویند بلکه انقباض جنین سفلی نامند و این طبیعی بود یا عرضی بسبب طبیعی نقصان ماده نطفیه است که از آن تولد می یابد و عرضی بسبب  
استرخای هر دو عضله آنست و یا از تشنج عضله مشید آن و یا بجهت رفتن جزوی از اجزای جنین یا بسبب حک روی یا قرصه اکماله و بسبب استرخای جنین  
یا انقباض مواد رقیقه باره رطبه است بسوی عضل و از رخای آن یا عرض تفرق اتصال در عرض آن و یا وقوع سده و از ماده رطبه غلیظه و درین نوع چشم ضعیف گردد  
بسبب تراکم غبار در آن و هم آنکه بعضی سفیدی را بنوشد و این را قصر الجنین نامند و سبب این نیز مانند سبب اول است لیکن کمتر از آن گویند که درین قصر  
از یک جانب تنها باشد بجهت استرخای عضله مطبقه و تشنج دیگری است و آنکه جنین اعلی در جنین سفلی منطبق نگردد و این با از غده یا سلعه یا طول یا نبات هم زائد  
از قرصه یا بدون قرصه یا استرخای عرض جنین اندمال قرصه هم رسد و گاهی این همه از تشنج عضل مطبقه جنین پیا پیته و گویند که درین قسم سوم سبب طبیعی  
نیز علت ماده نطفیه است و عرضی آن رفتن جزوی از اجزای جنین یا بسبب چسبیدن مواد بدان کوتا گردانیدن طول آن و یا بسبب غلبه بیس بر آن  
و این اکثر است و گویند که گاهی شتره از اذیت نخشای موضوع بر قحف ابعالی باطنی یا بسبب ضربه یا سقطه یا قرصه سر یا جبهه بر سبیل تشنج ایذائی حادث شود  
و گاه از زود مساک هر دو جنین وقت نقطه سبیل و گاه از ضربه سر و خصوصاً نزد بر اندن چیزی از استخوان بطرف تشنج حادث گردد و گاهی تشنج استرخای جنین متوجه  
موت افتد و تشخیص اسباب شتره چنان نمایند که اولاد متعرض او از مرض پسند که از تشنگام و ولادت خود گویند خلقی باشد و البسوی چشم تشنگان که تشنج اتصال



یا قطع جزو آن یا قده یا سلعه یا ثولول یا لحم زائد معلوم شود سببش همان باشد و اگر یک از عوارض مذکور پاک بود بر میند که در ضمن بطوبیت است یا لاغری تر شود  
و خشکی در آن معلوم میشود اگر کثرت طوبیت بلکه بده شود و شتره و قته افتاده باشد و در مرض از مرطوبات خرد و محففات استنفاع یابد از تشنج هادی یا از سترخا  
رطوبی باشد و اگر یک خشک لاغر و قیق نماید و شتره بتدریج افتد از تقدم استنفاقات و اسباب محففه مثل کثرت بیداری و صوم و استنفاع از مرطوبات و تضرر  
از محففات نیز سوال کنند پس اگر اقرار آن کنند سببش تشنج بیسی بود و الاحال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سردی یا رسیدن صربه و سقطه یا وقوع قرحه بر  
در یافت نمایند پس اگر تقدم نزله بیان کنند و با آن حرکت بلکه بطبی باشد از سده مواد رطبه بود و اگر ملاقات سردی بگوید و عدم ثقل بلکه تضرر سردات  
و استنفاع از سخفات بان باشد از بر و سافج بود و اگر تقدم صربه یا سقطه یا قرحه سگود سببش همان باشد علاج انچه از قطع جنین و خیاطت زباده از قدر لائق  
و اثر قرحه و التهام آن باشد جلد یک از موضع لحم باز بکافند و در میان شق قنبله بمرخی که گوشت بر ویانند مثل مزه امیض یا با سلیقون یا قیره و طی آوده بگذارند  
تا در میان آن گوشت بر وید و در شتره خلقی پوست بالای یک از وسط شق نماید و با همین شق به ستور مزه منبت لحم بگذارند و آیین لده و لگفته که شتره خلقی  
در بکار از قطع جنین باشد لا علاج است مگر بر تخفیف بموم روغن تمسج نمایند و ایضا شتره که از سده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد باشد علاج همه اینها سببش  
لیکن عمل جدید از نزع بدن بقصد قفان اسهال بطبیخ فو که باشد و برای دفع لحم زائد و دید حاده استعمال کنند مثل زنگار بر رخا فبریان نمایند و سخن خود  
بر آن بوضع باشد و با سفید قنچی کبریت زرد مضمول طلا نمایند و اینچ در محل هر واحد مذکور استعمال نمایند و ایضا انچه از زیادتی لحم و قرحه عارض بر اجنان  
باشد در آن استعمال شیاف احمد و خضر و با سلیقون نیز مفید گذراند و اگر شتره از تشنج یا سترخا باشد علاج تشنج و استرخاست و با بجا که اگر سترخا غصبتین  
از تفرق اتصال بود لا علاج است انچه از سده یا ماده یار در طلب مرخی باشد تقویه سبب بلغم و حب ابرج یا حب صبر یا حب صطخقون یا حب قوقا یا نمایند و بعد از آن  
بر موضع سترخی انچه باعث قبض و تقویت گردد مثل اقا قیا و ماینا و آس بگذارند و بشیافیکه در شترخا گذشت طلا کنند و یا گل با بونیک جزو شق ربع جزو نماد  
و عصا بر که اطراف نرم عوج و علق و یا اقا قیا آب کس سبز قنطوس سازند و انچه از برودت بلا ماده بود و بر تخمین طول که در آن مرز خویش صغرو سنبلی الطیب باشد  
بکار برند و اقا قیا عصاره یا بنام صغری صغری مسماوی کوفته بپخته آب مورد و شتره شیاف ساخته بر یک نما کرده باشند و درام بجای و در حروف نگیند نمایند و در  
در استرخا گذشت بکار بر زود شتره تشنجی اگر استلالی بود تقویه بدستور سترخا کنند و نگیند و تفرق سر بادمان ملیند نمایند و روغن بنمای عمل نمایند و در موضع  
تشنج چیزی که از رخا نماید مانند بنبهر روغن گل تنغوده بگذارند و احباب بر بخار آب گرم و نگیند آب گرم از میند و قیره و طی روغن بنفشه بر یک نما کنند و در طبی  
و استمال آن طلا نمایند و بلباب حلیه تنطیل فرمایند و اگر تشنج بیسی باشد بر ترطیب نشولات در روغن ما و اشربه و اخذیم رطبه و ثابره و در حلال جامد با بشیرین انچه  
بر بخار آب که در آن گل بنفشه و نیلوفر و جنیکوفته و سیوس گندم جو شانیده باشند و تقصید بگل بنفشه و طی و سیوس استعمل با بشیر و خزان تنه بر روغن بنفشه  
و کدو و بر چر در تشنج مذکور به عمل آرند و شتره که از زمار بجزوی از اجزای جنین باشد در آن نیز تدابیر رطبه استعمال کنند و اگر شتره از اذیت غشای حلال فحش باشد  
علاج پذیر نیست و با بجا تقصید بر طوبات و تفرق سر بادمان رطبه مانند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و گاه گاهی سغوط بادمان تحکمه و اصلاح فزا جمله تدابیر  
مائل بر طیب و تلین بعمل آرند و از تدبیر چشم منع نمایند و اگر شتره از سوسه اسساک جنین نزد اقطه سبیل باشد نظر کنند که بگردد ام موضع طبعه و طبعه چیزی از اصول جنین  
چسبیده است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه در التصاق جنین بیاید و اگر در داخل یک چیزی مانند بقعه و بنظر آید سوره تجلیل آن گردد و به استعمال انجلیون  
و زفاده و سلول بلجابات مناسبه حلیه و تخم کتان یا بیکه با سلیقون رو شانی احتمال نمایند و اگر زائل نگردد و بدستکاری برود از زود تشنج شتره و سترخا و سترخا اول  
از الیه سبب نمایند بقصد و مسهل بدهد و او دیگر در صربه و سقطه بیاید به مقویات چشم عمل آرند و گویند که شتره حادث از زفره که از آن استخوان بر آید لا علاج و تلین  
و شتره و احترار از انچه موجب بخر گردد مثل دخان استعمال دمای حریت مانند آن فی الجمله فایده بخشند انتباه احدین ثابت گوید که در شتره از او یه قایم بدهند  
مانند زرد و استمال آن خرد نمایند که بعد از عمل بجدید زرد و صغری باشند و آب زیره در چشم چکانند و زفاده نموده بر بندند و صبح بکشاید پس  
اگر در دم جاوت شود بطولج رد بر داند و الاشیاف احمد در چشم کشند و زرد صغری باشند و اصلاح مزاج و تفرغ بدن نمایند

التصاق جنین

گاهی یک سفیدی یا سیاهی چشمها برود و گاه بیگانه یک یا دو موقعی چسبند و بسبب آن قروح عین یا جزی است بواسطه طول  
 انطباق بیگانه در آن یا خطای کمال نزول قطعه سبیل خواهد گشته و فخره خواهد حک جرب مانند آن که بزیره و کاشخ ندراده و تدبیر صواب آن نکرده باشد و بار بار بسیت  
 از خطا و اولی علاج اکمال مثل خون محدث استرخای عضلات و انسلالی خراجهان که از داغ چشم بریزد و بار تفرغ گردد و بهنجیر از بدن بسوی چشم و گاهی این  
 بندرت بودی بود پس اول اخلاص تقدم وقوع قرض یا قطع سبیل یا خفه از ریه برسد هر که کم از زمینها که اقرار نماید پیش همان باشد و الا اگر حرات بر ملتزم  
 منحلوم شود و با آن صنداع و تمدد در سر باشد پیش تجلید خطا و داغ بود و در حال جفا ساس المی در عده یا یکبار مرق یا صدر یا رحم و غیره دریافت کنند اگر در  
 حنفوی حلی بگویند پیش ارتفاع بخارات از بهمان خصوص باشد علاج اگر بدن مستحلی بود و مانعی نباشد قرضه قیفا نماید و بسبب خطا غالب سبیل دهند و تعدیل مزاج بدن  
 و سر چشم و سیمای عضو فاعل مرض کنند و ایضا اگر سبب تجلید داغ باشد فصد سر و کشانند و اگر سبب دیگر اعضا باشد فصد کل یا با سلیق کنند و استغراق  
 راس جمیع بدن نمایند و بعد از تنقیح تبدیل مزاج باقی مرض بمبروات امکان نماید بشیانی که از اقلیمهای آبی و آبی و آبی که رانی و سفیدی قلابی منسول و سرشته  
 حرق منسول و قلع حرق منسول کنند زهر یک دم در الاغین افیون هر واحد یک دم انزروت در بشیر خرد یک نیم درم کوفته بخته آب بادیان سرشته شیاف ساخته باشد  
 و زور انزروت غیره جاز نیست چه در انزروت حدتی است که باعث الترقح و خراش چشم و عین بر التصاق میگردد و چون آنز بشیر برورده نمایند حدت آن  
 زایل نمیشود و بعد از آن اگر موضعی در بیگانه گشاده باشد در آن سبیل انداخته هر دو بیگانه جدا نمایند و شیاف ابیض را بارا که احتمال کنند و عصاره مانیتا و حنظل  
 و صبر و فرفران بر موضع علت طلا سازند و شیر و ختران و غیر آن او مانع العنبه و کلاب در چشم چکانند و بنه بیان آلوده میان هر دو بیگانه از زور زور  
 که انزروت آن در شیر خور برورده باشد پاشند و ایضا بعد تنقیح و اصلاح غذا و سبیل از روغن گل خالص در چشم کشیدن و چشم را محراب بستن تا یک جنین  
 بچسبند دیگر متصل کرده بهترین ادویه در منع التصاق است و چون بیگانه ملحقه یا قرضه چسبند بر قیاس ابریشیت بخوانند و بجمله زیر بیگانه در موضعی که ممکن باشد  
 سبیل داخل نمایند و اگر ممکن نباشد از موضعی یا از جانب فوق صخره موضع التصاق جنین بشکافند بقدریکه سبیل نفوذ کند پس سبیل از جنین داخل کنند  
 و بصناره آنرا اسحاق گردانند و اندک اندک آنرا بطرف بالا کشند و بیگانه را بموضع از طبقه چشم با احتیاط تمام جدا نمایند که چیزی از طبقه چشم برید نشود و بعد  
 شکافش جدا نمودن بیگانه چشم آب زیره و کاشخ خاشی در چشم چکانند و زیر بیگانه پارچه کتان که نه نرم برزده بیخشخ و روغن گل ترنوده گذارند و بعد از آن  
 تر کرده زیر بیگانه گذارند و بعد با سبک بر بندند و صبح بکشانند و عاده این تدبیر نمایند و همچنین تا سه روز عمل نمایند پس هر گاه از خود التصاق طرازی نیست  
 حاصل گردد بکشانند و شیافات مدله مثل شیاف ابیض سه روز بچکانند و بعضی شیاف بار و شیاف اخر لیس می چکانند و چون صحت حاصل شود چشم را با احتمال اند  
 در روشنائی و مانند آن تقویت دهند و اصلاح مزاج و تعویذ طبیع و تغذیه غلظت نمایند و اگر بیگانه کوچک با هم چسبند باید که هر صباح ببول گرم او چشم او را بشویند

جفا الاجان

یعنی صلابت و سبب است پلاک شرق و درین در جفا ملحقه آنست که در آن صلابت غرض چشم گردد و با آن حرکت چشم دشواری باشد و در چشم تند از شدت جفا  
 بهم میرسد و در بخار اجفان چشم حرکت از تخمیر و انفعال بهم میرسد بطوریکه دشواری بند نمایند و بکشانند و با وجع و حرمت بدون طوبت در اکثر بود و بیشتر بعد از جفا  
 نمی تواند که بدون الیچین چشم کشاید و اکثر خالی از آنکه چکر یا بس صلب نمی باشد و سیلان اشک آن نبود مگر بعضی جفا الاجان که در آن خارش بدون جفا  
 مانده باشد آفرین پوست عین بیوست جنون مانند و این اکثر در هنگام گرمی مزاج بهم میرسد و قبول طبری صلابت و جنون بدون جرب در وقت حادث میگردد و کسی که جفا  
 از منشی عرق نماید و جوی سرد آب سرد اکثر برسد و دوم نرود بر خاستن از خواب خصوصاً در شبهای زمستان گاهی خفت جرب حادث میگردد و گاهی بعد از گذراندن  
 انطیبه باره بر بیگانه عارض میشود و با کجلی سبب این بخارات غلیظه یا بسبب است که در آن حدت از عی مثل سبب طلاق نباشد و انطالی گوید که سبب انصباب جفا غلیظه  
 یا با بس بسوی بیگانه است یا سردی شحایت آور یا بقایای رده که در علاجش خطا خصوصاً در فصد واقع شود اگر خطا اکمال بود و حکم آنرا لازم بود و که یا که این فی تحقیق

تشخیص است و گاهی از فرط بیس بود اگر حرکت شدید باشد و سبب این در بیک اصاله باشد اگر حالت واحد لازم بود و الا در ماغ بود و قبول شیخ سبب آن یا بسبب  
ساق یا خلط غلیظ مزاج یا بسبب این اگر بک خشک لاغر نماید و حرمت و درم و نقل نباشد از سو فروج یا بسبب ساق باشد و اگر با حرمت و نقل و وجع باشد از خلط غلیظ  
علاج سفنج یا مانند آن باب سگرم تر نموده بدان تکمیل جنین مدام نمایند و اگر گشتند بر روی کوفته در خرقه کتان صورت بسته در آب گرم غسک کرده کمیند نمایند الفتح بود و در آب  
استحمام باب شیرین بکرم کنند و بر بخار آب گرم انکباب نمایند و بهنگام خواب سفیده وزر و زرد بضم مرغ بر روغن گل بر پشت چشم نهند و باز زرد بضم مرغ و روغن بنفشه  
و پیغم مرغ نهند و روغن صغیر و روغن بنفشه بر سر و بک تاملند و دوام تفرق سر و حرطات مثل روغن نیلوفر و بنفشه و نطولات مثل بنفشه و شیخ تخم کتان و جو قشقرق و با بونه  
و سعوط یا شیا و ادیان و طبع مثل روغن بادام و بنفشه و کدو و نیلوفر و فلفل آردند و اگر با بسبب لامل ماده صفراوی یافته شود و مسهل صغیر و صندل و آب کشنی بر سر روغن گل آردند  
و سفیده تخم مرغ یا هم مخلوط کرده بر بیک ضا کنند و اگر گمان شود که در اینجا ماده غلیظ مخفیست محتاج تحلیل است بقطر در آب حلیه تخم کتان که در شیر تازه بر آورده باشند تحلیل  
و قیر و طی به مرغ و لعاب سفوج موم و روغن گل بر بیک تخم کتان گذاشتن درین باب مجرب است و بعضی سفیده تخم مرغ عوض لعاب سفوج داخل میکنند و بنفشه بخیه و سماق  
و بر پشت چشم نهادن نیز نافع بود و گاه کاهی یکی از این معده مانند شیا و اسطوخودوس شیاق احمر لیس جهت تحلیل ماده غلیظ استعمال نمایند و اگر با سیلان اشک و غلظت  
اجنان حرمت آن باشد در مس شمشیر شکر آنار کوفته بپنجه شمشیر روغن گل داخل کرده شب بر بیک ضا نمایند و به بندند و اگر محتاج تعدیل طبیعت باشد بقصر بنفشه یا خمیره بنفشه  
یا تمهیدی او شیر شمشیر و زنجبین کنند و در آخر کمال به رعایت مثل برود صحر و با سلیمون کحل غزنی بر ووشانی نمایند و اگر حساس باشد بتمه متی گردد و تدبیرش از صندل  
و غیره و در حساس که گشت لعل آرد و درین مرض اجتناب از مخففات و تعب مضطرب و جماع بسیار و حرکات عتیقه و سیر و آفتاب و شستن قریب است و مانند آن نمایند و تا اول انقضای  
خفیه لطیفه مرطبه تمهید شش شور باکی کوشش بر فاله و چو گو سفند یک ساله و جوز مرغ و حیریه و روغن بادام وزر و زرد بضمه نیمه شش اکثر اتنا و اول امراق و تریه و فو اکثر مثل آن را  
و انکور و حلویات جید لازم گرد و چون اکثر ماده این بخارات غلظت یا بسبب و او می باشد و آن بر اول انضاج اخراج نمی باید پس باید که اولاً چند روز منفع شود او بند و حرمت  
منقرط و نشاسته شیرین و مانند آن بخوراند و بعد از آن تنقیه مسهل سودا یا مطبوخ اقیقون یا بلبل یا کبابی سفوف سودا نمایند و اگر باغی نباشد فصد مسهل مقدم دارند  
و بعد تنقیه بر آب سکه در آن او پیغم مرطبه یا بنفشه و برگ خنجر می و با بونه و اکلیل الملک و جو کوفته و سوس گندم جوشانیده باشند چند مرتبه الکباب نمایند و شیر و حنجر  
در چشم دو شند و اگر ال ادران حل نموده در چشم چکانند و ایضا العبه مانند لعاب بهدانه و حلیه تخم کتان بچکانند و نشاسته کثیر اصنع عربی یا میران صینی شادنج صبی  
مسادی سر رسا نموده و استعمال نمایند که صلاحات را تحلیل میدهد و اگر تحلیل صلاحات آن دشوار گردد بعد تنقیه هر روز یک فعه چشم را با لند و آب گرم کمیند نمایند و مسوط  
باب مرزنجوش زهره یک روغن خیری آرد و شیر و حنجران نیز بعد تنقیه سفید است و گاهی ضا برگ بنفشه و برگ خنجر می و مانند آن می نمایند و حلیه تخم کتان مسهل  
تخم خنجر می بهر آب شکر آب برفیق یا بقرق یا دیان جوشانیده لعاب بر آورده بر روی آب پشت خوابانیده در چشم چکانند و رفاوه بدان تر نموده بالای بیک گذازند  
این و اجماع صلاحات جنین ابتدا تنقیه بدان تحلیل می نماید و ضا و روغای رطوبه مخلوط بشوم آرد و کد آرد با قلا بخزده قمر آینه و کد انغرساق بقبر روغن کنج و موم آینه  
و کد تخم بطوموم گذاخته و کد امتری سوده بر بیک استعمال از شکر بسل آینه و بعد از آن کمیند با سفنج مسلول در آب گرم و کد استعمال مرکب هر واحد نافع حساسه جنین است  
و انطالی در تذکره میگوید که مرطبات خوراندند و تدبیر بدان نمایند مثل شیر تازه و العبه ادران و شیر زنان و کلبه و شوم مخصوصا شوم بطوموم و ماکیان شیاق احمد بار  
و سفیدی ایضه باب کشنی در حار و سرد شخم انار و ما یثا مطلقا بر روغن گل آرد و کرسنه کد لک بعسل در حار و اشق کشنی زنان در آن آب کشنی در بار و در زهره  
می نویسد که ابتدا تنقیه کنند و العبه شوم طلا کنند اگر با بس باشد و الا زنگار و عسل و کد امکار بر آورده بهترین شوم در اینجا به مرغابی مخ ساق قبرست و از العبه حلیه و کستان  
و روغن بنفشه را در اینجا صیت عجیب است و در پیوسته العین ترطبه بکسید و در این طبع اشیا می مرطبه تدبیر بدان با طمان مرطبه به صورتی که مسطور شد کفایت کند و احتیاج تنقیه با

غلظت اجنان

مرضی است که در آن باطن بیک بر آورده و شکافتد و اندک مزج میگرد و بعد بیک گمان جرب میشود و چون بیک ابرگرداندند صاف از خشونت مخالی از جرب یا بند و اعراض صفا  
سلاق و جسمانی باشد و اینها کجاست انتفاخ نیست بخلاف این گویند که غلظت مخصوص بیک بالاست بخلاف صلاحات که گاه در یک بیک بود و گاه در هر دو و قبول بعضی

غلظت هر دو جنبه اعراض میگردد و جسیا یک جنبه اتساع و سبب آن ماوه غلیظه و اختلاس آنجه در آن است اکثر این پنج حربه بود و گاه تا پنج مرض مادی چشمه بیانشه جهت تحلیل لطیف ماده آن که بقای کیفیت آن بعضی گویند که سبب آن ماده باره و طبع است ایاتی گویند که سبب او خواب است بعقب طعم و اغذیه مایه لوله او باره و طبع بنهار غلیظه و نفیس مایه گویند که سببش بخارات غلیظه رایسست چنانچه این بخارات سبب صلابت و جسیا جنبه نیز میباشد که بخارات و جویبار است و جسیا این بیوست زیاد دارد و درین مرض سبب بر طبع بیشتر و بدون لنج بود زیرا که اگر لذایع باشد سلاق از آن حادث میگردد و گاه حادث میگردد و غلظت بعد از مسمی و عرق چون برسد بان هوای سرد و یا بعد از بیدار شدن از خواب خصوصاً در شبهای سرد و گاهی در عرض میشود بعد از جرب سبب است که سبب گذشتن الملیه باره در جنبه هم میرسد علاج لطیفه تدریج اصلاح غذا بشور مایه جو و مرغ و کوبیده و سفیده تخم میرشته نماید و بعد از غذا عادت خواب ترک کنند و از شراب انواع بنیز اجتناب برزند و بعد از نفع تقویه بطیوخ هدیه و اقیهون کنند و بعد از تقویه اطراف فعل اسطوخودوس علوی خان بخورند و از اجزای در و حجاز ارضی و خسته خرا سوخته و نار و دین هر سرد ساخته در چشمه کشند یا شیاف احمد لیسان اخیال نمایند و مایه شاد و زعفران مرکب بالای بلک طلا سازند و در دست حمام و در کتاب بر بطیوخ با بونه و اکلیا المکک بنفشه خشکی نمایند و چشم را بمانند و یا میسل و یا شیاف احمد لیسان باطن یک انگار نر لطیف شیاف زعفران در باطن یک اگر باقی نباشد نیز نافع است اگر غلظت بر آید و وصلب باشد و باین تدریس را نگرند و در جنبه اگر گردانیده بچشمه شورش و کف دریا یا کربلایه بخار کنند و بقره لاک گویند که غلظت جنبه گاهی محتاج باد و یه میگردد که در آن حادث مقدار عظم فرض باشد و آن ادویه را بعد از تقویه بدن بفسد و غیر آن استعمال نمایند خصوصاً وقتیکه چشم بان مشیج باشد جهت تکلیف و یه حاده قبل از تقویه اکثر احداث درم جاری نمایند بشده الوجع و جلد الماده الیهما

تبخیر جنبه

و در برخی است که سبب نفوذ و جرب جاری در جویبار آن بهم رسد و صورت ریاخ ندر که در نزد ضعف مضم و سور حال که بیانشه و تقوی تبخیر سبب او در رقیق بخارات است و ضعف مضم و سور مضم و در سر و جویبار فرزند و سر بره در ابتدای استسقا و سور القنیه او رام رطب مانند ذات الریه و بیشتر نفس این مرض عارض شود و فی الحقیقت عرض این مرض مذکوره است و چون ناقصین را حادث گردد اکثر مندرستکس مرض بود و خصوصاً ماه گاه با تبخیر در سایر اعضا حضور و نیز آن باشد با جمله اکثر او رام برخی جنبه تحجب ضعف کبد و معده و بعد از فساد مضم و ضعف حرارت غریزی و بیشتر در تابستان جهت سیل حرارت با ظاهر و برودت باطن و گاهی از گردیدن حیوانات مثل مگس و زنبور یا کبوت یا پیشه و مانند اینها بهم میرسد علاج تدریج از الی سبب است و تکلیف بسوس کند و مواوس و نمک یا طلیخ با بونه و اکلیا و بیخ باور بخوبیه و مکوه و افسنتین هر یک چهار ماشه در شانه کوسفند انداخته و لطیف جنبه هر که بوره ارضی و تخمیف و تلطیف غذا و ریاضت معتدل و احتیاج بر بلخ با بونه و مزر نخوش برگ کرفس با دایان زیره و مانند آن سفید بود و یا شراب بر سنگ گرم انداخته بخار آن به بلک رسانند که الفع المعالجات است و اگر آثار کثرت بنم یافته شود تقویه آن نمایند و از نقل کبیر خورند و ج در صبر بر که طلا کنند و لیسر که آب پیچیم هم آمیخته با یک البشونین و اینجه سبب ضعف معده و کبیر باشد تقویت آن هر دو نماید بقرص گل و قرص زرشک یا سفیدین اینجه اگر گردن حیوانات بود برای جذب سمیت و تحلیل ترایق فاروق یا ترایق رایجه و نمک زیت با مانند و آنچه در تابستان افتد شیاف سنبل فخرالانکب شنیه سبز و اندک صبر علاج کنند و تقوی از ای اول کتاب بعد باب گرم صرف تکلیف نمایند و بر آن حصا بر ترم بپزند و در ناقصین غذا و الیسون از حیرات است و همچنین شیاف مایه شاد و صبر آب کوه گویند

تقل جهان

و آن گاهی از تبخیر و اسبابا و بیانشه و گاهی سبب ضعف قوت و سقوط آن چنانچه در فوق بهم میرسد و گاهی در ابتدای فوالب حیاتیات گاهی اینسید فلما یا صلابت جسیا بلک یا سبب شایع علاج تدریج مضمی نمایند که سبب آن باشد و محل الجوابه را شیاف سنبل تقویت جنبه نمایند و گویند که از ادویه مرکب یافته آن شیاف اسطوخودوس است

اختلاج جنبه

و آن حرکت عضلات یک است سبب آن بلخ بخاری غلیظه است که حرکت نماید برای خروج و اکثر از اعراض فسنانی مثل غم و غضب فرج عارض میگردد و گاه او در بلخ بخار میباشند و علاج برای تبخیر تحلیل کبیر جنبه نمایند مثلاً مضمی با بطیوخ تحلیل المکک و صغره و مزر نخوش از موهه بدان کمید کنند بعد از خرچ سوسن یا در غن شدت تدریج نمایند اگر فایده نشود و در آن باشد چند پیر ستر بر و عن زنبق که با جویبار است تقویه است اخیال کنند و در اجنبی باب سوده طلا نمایند و زور و امیران بکار برند و هر چه در علاج مطلق سطلو لیسان

کودت و حضرت جنین

کبودی و سبزی بپاک اکثر بسبب زخم یا ضربه و طمعه و گاهی بعدتی قوی عارض شود و علاج اگر حشرات باشد اول فصد کنند و مسهل دهند و بعد از آن سبک بجلاب سوده طلا کنند تا حشرات زائل شود بعد سنگ فلفل سوده و هفصال نور بر هم سوده و یا تخم ترب بآب سوده و یا زرنیج و سرکه طلا نمایند و در تک گرم نمک آمیزند و بنزد آن تر کرده بر پاک کنند و یا نمک بآب سوده یک گرم بر پاک گذارند و یا زرنیج زرد و حجر فلفل و مراد سنگ تمک اندرانی مساوی با یک ساییده در آب کشند و نیز آبله ششیان سازند و وقت حاجت سوده طلا نمایند و اگر طول کند بر هم داخلین ضماد کنند و اگر ازین هم تحلیل نشود بمقرض بر آورند

کثرت طرف

عبارت از بسیاری بر هم زدن یک است آن زیاد از قدر حاجت بی اراده مرض است و سبب آن یا قدری خفیف است یا بشو چشم و جنین و صحت کوهانی که صیای تمد باشد نیز افتد و در امراض حاده مندی بد و یا شیخ است و گاهی او جلدت و حالت صحت از نمک عادت میداند و خوردن باغ و نیز علاج این از قدری یا بشو باغ علاجش همانست که در فصول آنها ذکر شد و آنچه در جلدت حال صحت بود و علاج است آنچه از حشرات مزاج و ماغ بود و در ماغ نمایند و در سافج تغییر علاج و اصلاح آن بطوریکه در امراض ماغی حار مستطو کثرت در مقاصد است که درین علت دوائی سود ندارد مگر آنکه مر و صبر مساوی در کلاب کل کرده در باق کبیر بچکان

تمل و مقام اجحان

یعنی پیش که در پنج سوی مژه از رطوبت حخن متولد شود و مقام از تمل کوچک بود با پاهای بسیار زیزه و گندم رنگ با حشرت و غیرت بجهت کثرت حدت در ماوه این وقت رطوبت انداخته درین زیاد از تمل میباشد و بعضی گویند که مقام بزرگتر از تمل است و سرخ با پاهای بسیار زیزه و در تمل و در شکل آن که با پاهای او ظاهر بود و بزرگتر از مقام باشد تر و زود خواند و آنکه در غایت صغر بود و سفید باشد چندان نماند و ملا انقیس گویند که مقام تشبثت بسام و فالتص در آن میباشد حتی که گمان میکنند انسان هر گاه بسوی او نظر کند که آن اصول شغرت که قدری در دم کرده پس هر گاه گرم شوند آب گرم آن رسد برای او خارج میشوند و واحد گفته که سبب تمل و مقام و قدر آن طوبت گفته که طبیعت آنرا بنا حیدر دفع می نماید پس اگر کم است از آن تمل تو کند و اگر کبسیار است و غلیظ تر مقام و اگر از آن باده غلیظ تر بود قدر آن بهم رسد و بقول ابن تین تمل و مقام در جن از استلای اس از اخلاط غلیظ هم برینند و بصاحبان مزاج حار طرب پیران و در زمستان بدان طبعه عرض میشود و باقول شیخ بیشتر کسانی را که از غلیظ غلیظ روی تمل و فضل بسیار سخیزند و ریاضت کم میکنند و بدن کثیف میدارند و بجمام نمیرد و بزیم میرسد و تمل و تمل از مزاج صغری سوداوی و دوی می باشد بلکه از یک ماده رطوبت که آن ماده او ساق قرصی ظاهر جلدت بجهت صحو و او از بدن بسوی هر چشم و دفع طبیعت بسوی جلد و بجمام حرارت غریبه سفید در آن تمل میگردد و چون این دفع طبیعت فصول چشم را بجا اجحان نسبت ترکان خود که تمل و مقام در آن پیدا شود و تولد آن گاه داخل مسام میباشد و این باخارش بود و بخاریدن تخلف مسام در آن بجمام بسوی ظاهر جلد بر می آید گاهی رطوبت جلد میباشد و در صورت آن خارش می باشد مگر وقت حرکت نمودن گردیدن آن عضو در علاج اول نصح ماده بغم یا ماوه الاصول نموده تشویه بدن هر از رطوبت غصنه مسهل و حلاط واجب تو قایا یا ایارج جالینوس نمایند و گویند که سرد در دم و در چیزی مسئله که در دم نیز منفی ماده و تولد تمل و مقام است و قبول انشاک کثیر شاول از این در زمانه تمل نافع است مگر در زمان نیمه سرد بود و دیگر یک جزو است و بعد تغییر از مستعد بر نهار و در حمام از سنجین خرد و امثال آن با یاری غلیظ حلی اول با الحسل بآب گرم یا گرمی اول با سرکه غصنه کنند بعد از آن آب یا شور یا آب شور یا آب نمک یا آب شنبلیله یا آب گریقی یا آب چغندر یا آب طبع مویز یا عاقر قرحا یا نظرون یا بوز را زنی یا نفع جندبیته تر که چشم ایشانند پس و غصنه تر و آکوئی تلخ در شرکان مانند یا صبر مویز طلا نمایند پس که غصنه بشویند یا مری می از او زود طول سوده بر روغن سرشته بر پاک طلا کنند و یا شنبلیله یا تنها یا آب چغندر و زیت کبریت یا بوز و تنها با یک سایید بر اجحان مانند و یا شنبلیله یا بصف تر آن منج سایید و بپیل آوده مانند و یا صبر مویز از این از هر صمیم جزواضا کنند با سرکه غصنه شسته پاک حلی سبب بر شته شفا بر پاک طلا کنند پس جنی است و در مویز و بوز دوائی یکوست از سوده بالند و یا این کل شنبلیله یا مویز که سبب کثرت مویز حشاک ففصض که نیم تولد در باطبع و ففسندین دوا با صلا کیر و بخاریند و همچنین کحال کحل و شنبلیله و شیاق اخضر و طلا مویز شنبلیله کل بر پاک رانی مساوی کوفته بآب شیخ ازین سرشته جضین نافع و گذار زرنیج سرخ و مویز سرخ و صبر عربی سوده طلا کرد و اگر خاک صابن شنبلیله سوده و کبیر زود مویز کرده و گذار طلوع اجحان برت که در آن کبریت حل کرده باشند و گذار شنبلیله در مویز یک گرم صبر نیم گرم بوز نیم گرم شنبلیله ساییده



و بعد از آن غرغره و مضمونحات و مسوحات منقبیہ استحال کثیر و میل غذا نمایند و غذا شاف و طویبت مثل قلیہ یا خوراکیہ و از خوردن فو اکہ طرب بسیار و از جراح بجز جرح منبج نمایند  
و بعد از آن با کمال احتیاط و توجہ استحال کثیر و میل غذا نمایند و غذا شاف و طویبت مثل قلیہ یا خوراکیہ و از خوردن فو اکہ طرب بسیار و از جراح بجز جرح منبج نمایند  
که زیر یک ہر سہ حساب ناک صحت کہ مائل بسفیدی یا زردی یا سرخی یا کبودت بود علاج ہر یک مثل اذالت تشنج تشقیہ از مسهل خلط غلابی مثل مرص نمایند و بعد از تشقیہ اطلیہ کہ در دوا  
بحسب ہر نوع مسهل است مطلقا کنند و بعد از آن سبب کمال نسبت ہر باب مثلا لاجورد و سنبلیلی ہندی پوست صنوبر خسته خرمای سوخته جگر امنی اخوان کنند مساوی ہر دم بود و ہر دم  
اکتال نمایند اگر خواہند آہستہ خرمای سوخته دو نیم جرد و دو خان کنند و جرد و سنبلیلی ہندی یک نیم جرد و لاجورد و غیر مسغول پنج جرد و نرم کوفتہ ہر دم جرد و ہر دم  
و اگر گرم گین خرگوش شستہ دو نیم گرم گین بگریہ نیم گرم بار یک سائیدہ اکتال کنند اہداب بر ویانند و در جرد یک نیم گرم عاید سیدہ و اگر گرمی انسان استوزند و زبد البحر و انار و زرد طلای نمایند  
نیز درین باب جگر حکیم صومع مست و استخوان خرمای سوخته سنبلیلی طیب گین موش صدف سوخته فلفل ہر واحد یک جرد و خمر سہ جزو سفید قلعی مسغول شش جزو و زعفران پنج جزو طلای  
خواہ کل ساختن جگر است و یا سمرقند مشغولی فلفل سیاه ہر یک یک جزو و صاص محرق مسغول چہا جزو و زعفران چہا جزو و نارین سہ جزو و خمر محرق و جزو سائیدہ کل سازند و در  
کہ بہت انبات می جگر عجیب الالب است این است کہ روز یک شنبہ شتر چرغ بگریہ کردہ و ازینہ انوف غنیمت زہادہ سر آرزو شنیدہ بر طاق گذارند و بعد از آن کفہ شنبہ یک  
دیگر چرغ مذکور را از روغن کنجی خالص پزودہ چنان فیل را بسوزند و دودہ آن بسنایند و چند روز در چشم کشند اکتال بخورق تخم خرمای سوخته شتر چرغ سرد کردہ و زرد  
و سنبلیلی سوخته و انار با آب گاہ پزودہ و لہجوائی حدیث شریف سنا اطلال بر آدہ آبجوس یک شنبہ از زرد شراب کنند کہ در خشک کردہ کوفتہ بخیہ و جگر الیہ و جگر خفا  
سائیدہ و مگس ختہ و صمغ رطوبت و شیاپ مائتا و زیت که سطح الحیدر بان انداختہ چنان وز در آفتاب یک تیرند و سبب گین خرگوش ختہ و کزاد ختہ بعضی ادویہ  
مثل دخان صنوبر و راتنج و لیم و سر و سیر و قطران زفت صمغ صنوبر بر طبیعت شکر ہر واحد بالغ تا شتر و شتر و شنبہ است طلای تخم خرمای سوخته سوزہ بر روغن آس آنچہ تہ و کذا روای طب  
و کذا از راتنج و جودہ بلی و کرم گین ش بر روغن سوسن سر شتہ و کذا تخم اوز و کذا زردی فیصدہ کذا اخذ نارد با بونہ بر شتہ شتر چرغ اشد و دوا چہ بسبب کیفیت اذہ غدا می شتر باشد  
تفتیہ بدن بر مطبوحات و جویب جگر خستہ شود و اولیات فصلیہ بحسب ہر واحد نمایند پس تعلیل مخرج و در مری اس با دمان غلظت طریقی و روغن شنبہ کہ کند بعد از آن کمال است  
اہداب کہ مذکور شد یکبار برد و کل منسوجی و شیاپ کند نیز در انبات شتر اہداب سفید است کہ اکتال سنبلیلی طیب و آب کشیدہ جگر و جگر امنی یا لاجورد یا شنج سوخته ہر دم بان  
و ایضا استہ خرمای سوخته نیم گرم و ناردرین دو گرم اکتال نمودن و اکتال مگس کہ سبزین و زردہ خشک کردہ باشند نیز مفید است و فلفل سوخته سائیدہ و شکر نیم باخس سر شتہ طلای  
شبت اہداب مسود است و شتر شوی قلع طار زنج محرق مساوی یا ہر سہ بعسل شتر شتہ سوختہ سائیدہ و در چشم کشیدن نافع و ہللیہ سیاہ مازوی ہر سہ سوختہ کہ طلا کردن برای اتہاد  
اہداب کہ از چندہم باشد نافع است و اگر بادام تخم و شیرین برود بسوزند و خاکستر آنہا مساوی بگریہ و خاکستر شکر ازد و زیت از زردت سوختہ ہر یک یک گرم و شاد فنج  
نیم گرم و تخم جنکشت سوختہ و نلثہ دم و اقلیمیای ختہ دو گرم ہر واحد سائیدہ و جگر بخیہ لیس لاون مثل مجموع ادویہ داخل کردہ سائیدہ بہرہ و زرد گاو سر شتہ شیاپ سازند و خشک کردہ  
ہر روز در شیرین حل کردہ و ہر چشم نیم لیس کشند با این ہر سہل راحت آدہ پس بجام داخل شوند و روی آب گرم بشویند از ہر سہل کہ باشد سوی بر ویانند طبری گوید کہ اگر اعلاما احتلا  
فتحوال صفراوی حترق یا فتمہ شود تفتیہ بدن بلبل یا مطبوخ آہم و جگر لاجورد و جگر امنی نمایند و فصد یا سلیق و صاف و قیفاک کشاید بحسب وجوب احتیاط قوت کرانی سہل  
پس ابتدا نمایند بعد مخرج باغدیہ محمودہ تولد دم طرب بعد از آن جگر لاجورد و مسغول دو درم لاون سیاہ خوشبو جگر امنی ہر واحد یک گرم حمای محرق و نلثہ دم نرم سوزہ ہر سہل صمغ شتر  
بر آن اکتال نمایند و اگر مادہ تغیر جگر است بعدی شتہ باشد کہ انجق نماید یا زردمان لیس آید تلخ باشد و در دمان کلامخی بسیار یا بد استقرای آن متوجع سہل نمایند و ہر شتہ قوت خواب و دم مسغول  
و پنج درم روغن کل خالص میاشناسند و بعد از روغن کل گرم کشید نمایند و آتش میدن با آتش قوت ہر طرب گرم گین و چون از این کہ در صفرا زائل کردید چشم او چند روز متوالی شہر ختران  
بدوشند و ہر روز کر آب یک گرم کشیدہ چشم نمایند پس لاجورد و آہد مساوی در ہر روز و بار اکتال کنند و گویند کہ اگر تشنج مادہ بسبب خلط سوداوی باشد تفتیہ مسهل سودا یا لیمو ختہ  
و مانند آن آدو و مستقر سودا نمایند و استحال ابار الجین بر روغن بادام نافع است با این طرب کہ بنویزیدان دوری ہر یک پنج درم تخم ششاش سفیدہ دو درم تخم زشتاسہ صمغ بادام سرد  
شیرین شہر یک تہ دو درم سوزہ سوزہ درم با الجین نیم تہ با سوزہ درم روغن بادام شیرین بیاشناسند و دوا وساعت کامل صبر نمایند پس با زرد دم جگر امنی زوری بیاشناسند  
اگر طبیعت محل گردد و چون بدین طریق استعمال نمایند مزاج باختلال می آید و میسر وید اگر احتیاج با عانت طبیعت و میدن ہو باشد بر روغن لادن مخلوط با آب برگ بید و لعاب طیب

توجه موضع نماید و اگر این تدابیر مورد رسیدن تاخیر نماید غلبه بر مقویه مثل کباب یا اللحم تخمیه کند و جماع ننماید و حرکت اندک یا ده از قدر عادت کند و آب گرم که در آن  
 تخم بلبلون تخم سبزه و شانه و مانند شستن موضع لازم گرداند و اگر سبب غلبه باغی باشد بمسول و حب ایاج و حب حقیقون با حب طخودوس تنقیه کند و حجر لاجورد و حجر ارمنی  
 که بریت سوخته سم بر سوخته سره صغیران خنای سوخته مساوی نرم سوده اکتحال نمایند چون بر رسیدن اجتناب نماید که آب با باغ و قوی برین کل افزود و بیشتر و خشک کرده و در استعمال  
 و اگر موقدری برآمده توقف نماید و بطلنج بلند گردد و اندک هر دو گاد بران بماند و جمیع تدابیر مذکور در مریض از اغذیه بکامل قطع نماید آن علت اجتناب نماید و شعر منقلب قریب بود  
 گفته که علاج سخن شفا که سبب ابراس و الثعلب باشد آنست که میل او را آب پیاز فشرده فرو برد و بر موضع آن هر روز چند مرتبه بماند و بطلنج نماید باطلنج مخصوصه باد و الثعلب

**علاج انتشار ابراس سبب موضع**

این سبب کثرت رطوبت مزخیره و جلاستماع مسام و سنا فزاید باشد و علامات غلبه بلغم بدرگ کرده است فراغ بمسول بلغم و ایارجات و جویب تدریج ریاختن و سبب  
 و تقلیل غذا و اکتحال باغی باعث ترسج و استعاض و استفراغ بلغم گردد و مانند شیان احر حاد و خضر حاد و مانند ایاضار ای استعاض ابراس بلبله کمالی آید هر دو سوخته سم حرق و فته  
 به بحر ریخته اکتحال نمودن غمیدست و اگر از فنیق مسام جلد باشد بر کجام روز دروغن بپوشد و دروغن با دم بر چشم گذارند و نظوان بر طباط مثل و غن بپوشد و دروغن بنویسند  
 چشم نمایند و آنچه از جدی یا جرات یا حرق نار اندک سبب ایاج ابراس نظر کنند اگر جلد محرق و مسام منعدم شده باشد لا علاج بود و اگر مسام فاسد و جلد متروک شده باشد  
 سیوزند و خاکستر و خاکستر قیصوم و گل ازنی سوخته هر واحد یک م فرقیون تازه و جبهه شایع عدسی پنج درم باریک سایه و ریخته اکتحال خفیف آن نماید حتی که میل نمایند بر آن  
 متعلق گردد پس اگر ازین کل استعاض کرد و استعمال در ترک کند و بر چشم او پشیا ابیض برود و نفسی نمایند و آنچه سبب کل سلاق باشد تدریس سطور شد و بعد استعمال او و بعد  
 و شیان یزج بجز ازنی اکتحال نمایند که بسیار نافع است انتشار حاد از صلیح خط و مقوی عضو است شیخ میفرماید که اکتحال هرگز پیش محرق و غیر محرق بعسل و خصوصاً  
 برای انتشار سلاقی نافع است و محل خاطر دی جنست آنکه برای بخشش فرود که با سرخی و خارش شدید و اکتحال شفا را شد تجربه سیده این است که انار را با جمیع اجزای او که بر کینه  
 تا حوا شود در موضع علت پسیانند و بعضی گویند که این در واز مسکنات حدت صغیر و نسبت ابراس است این کل تالیف حکیم علی خان از جبرات است خسته خراخته بلبله  
 هر دو سوخته سنبل الطیب حجر لاجورد سوخته هر یک سه ماشه خضف چهار ماشه بک شینر سه صندلای کرده بکار بندد و اقلیمها فلقطار زاج مساوی سنا نیم معین و رین  
 اشفاست و قبول ایاتی بل الفار سنگین بز خاکستر قیصوبی اکتحال کردن نافع است اگر در اجناس غلط باشد از آنرا کند و اگر اشفاست صاص محرق مکنیم درم تو بال سما  
 زعفران کل سرخ مری سنبل الطیب کند و در اقل کل مکرر و درم خسته خرازی سوخته سه جبهه جلا و سیسایید بروغن بپسان آوده استعمال کنند شخر و یاند و صلاح چشم طفل غیر کند  
 علی بن برین گویند که چون انتشار ابراس ام باید بودی بنا صورتی که در بینی سوراخ میکند از آن کم برمی آید و ایضا همین آله گوید که در علاج آن تاخیر نمایند که چون  
 مزمن گردد بودی بنا صورتی که در کتاب الحمه مسطور است که اگر حاصل ابراس و غن یون بار و غن بنجر سنگ ساینند تا که روغن غلیظ گردد و طلا نمایند سوی پاکیزه و غیره بر رویا

**شعر منقلب و شعر زاندا**

شعر منقلب آنست که سوی شوره بر موضع خود بر وید و سر آن از کون بسوی اخل چشم باشد و هنگام حرکت یکان چشم بخند و از آن اشک آید و بدان سبب چشم ضعیف است  
 قبول مواد گردد و از آن سبب و مسه و حکم و حمر و خشن و ضعف بصیر عارض شود و شعر زاندا آنکه سوی زاندا در باطن جنین اعلی بر غیر موضع شوره بر وید پس اگر مستقیم سوی چشم بود  
 در چشم بخند و ضرر بصیر سازد و اگر منقلب بطرف بیرون باشد حضرت شیر بصیر سازد بلکه بر جده که او نخینه بود و هنگام رویت اشیا بر ظاهر آنها خط و سیاه دیده شود و سبب  
 تولد شعر منقلب از اکثر رطوبت عین غیر شدید الراد است بی حدت از حدت که در جرم یکان نزد اشفاست جمع گردد و بعضی سبب کثرت بجز در دیده تولد از رطوبان چشمه  
 و جبهه بعضی رطوبت فاسد غیر عین نوشته اند اکثر اصحابان امر خراطی بران در زمستان بلدان طبع بهم میرسد و عسر البر و مسورونی بود و بیشتر جنین اعلی اند و چون  
 سبب شعر منقلب اکثر غلبه یوست است یا رطوبت یا بچی الثقله مسام بجای که نفوذ ننماید دران باستقامت علاج بعد از رفع ماده تنقیه بدن و داغ بمسول و حب ایاج و حب  
 باطبیخ حقیقون قوی قیاق و حب حقیقون باطبیخات دیگر سردار و مثل ترید و غالیقون ایاج فیقیرا یک نیم درم نمایند و اگر مزاج گرم باشد بمسول سنا سبب آن  
 تنقیه کنند و اطراف من بلبله از زاندا شود و سطور خود سنجوزانند و غراغز و مسوطات و مضمونات مثل غرغره یا باغ فیقیری محلول آب گرم سوجو و فلفل کندش موضع مصطک











باب حل کردن ناصور را فشرده از چرب پاک نموده سبب با چهار قطره از آن بچکانند و صاحب آن بر آن خمیر بنحو باد و باید که فاسل را مابین هر قطره زانی حاصل مقدار یک ساعت باشد و روز دیگر نیز  
 ناصور را فشرده شیان در آن بچکانند همچنین پاک نموده یا نازانی که ناصور را بفشارند و از آن چرک نکند یا بداند از آن ترک نکند که تا چند با خشک میباشند بهتر آنست که انداز نمایند  
 غوره غریب اسبی که بر آن عمل می نمودن میگویند پس بر سر آن بنه نرم بچسبند و در او ویغ غوره در آن گذارند خواه دو اسب یا پنج یا ده و خشک باید که چکانند شیان غوره غریب و در  
 بعد تقیه غریب بچرک گوشت فاسد یا شده از بنه که نمند پاک نمایند و نمند فاسد آنرا بر سر هم زنجار و در بنه که متصل اجناسی غامض را بشوید یا بقیح از صدید اگر از اجناس جدا بود و فاسد را  
 پس اگر اشرفا قیاض الگوری بچسبند پس شیان غریب محلول با آب باز و یاد گیر او در آن بچکانند اگر چرک کلیل باشد و بیرون نیاید و در صورتی که چرک کلیل باشد و بیرون نیاید و در صورتی که چرک کلیل باشد  
 و در آنند و چون استعمال در آنرا بنده چشم را بصایبر بر بندند و در موضع حرکت نماید و بنشینند و آنگاه دست در آب گرمی که در آن است و در آن وقت قابضه و مقوی اجزای عین  
 مانند زعفران آشفته بر دو فایده یکی تصدیق سام هر چه نفوذ بود از آن طرف بسبب ولت و منخ از آن خرد و دوم تقویت عضو برای منخ قبول موادی که محل آنرا جذب کند  
 و این سائر تدابیر در ابتدای انفعال است و علاج فزونی آن را غ است یا آنچه قائم مقام داغ باشد از او دیده حاده مانند استعمال یک بر یک بطوریکه ناصور را بخرد و بخارند و فسیل  
 مسلول ببول طفل ابدیک بر دیک آلوده در آن فرو برند و باز نگار را با بخار و اشقی یا بسکه سرشته بفسیله در ناصور داخل کنند و بعضی گفته اند که اگر استخوان فاسد کرد و اندید  
 یا برین و داغ و بندگیه ندها که ستر با بوزخا که ستر اهل ملک است که ستر کم از هر واحد یک جز و در پنج ربع جز و در پنج ربع جز و در پنج ربع جز و در پنج ربع جز و در پنج ربع جز  
 یک جز و کوفته بچسبند سخی بلوغ نموده بر آن بپاشند و بر بندند و گویند که چون کوبند و ناصور گردد و علاقه اش آنست که چون گشت بر آن گذارند آنرا اصلب نمایند که از زیر گشت نغز  
 درین هنگام واجب است که داغ نمایند پس بعد و اگر اس اگر از طلا باشد بهتر بود و اگر آتش سرخ نمایند و گذارند بر آن بدفحات تا آنکه جوش آید اطراف آن گوشت فاسد  
 سوخته شود و رطوبت خشک گردد و ظاهر گردد پوست فاسد از آن استخوان بعد از آن مایه نماید هم سفید است که سوسوی بینی نفوذ کرده باشد داغ نمایند تا آنکه داغ با ندرن بینی برسد  
 پس در آن فسیل باید که ستر هم زنجار آلوده یک در داخل نمایند و روز دیگر بر بنه نه تا آنکه منحل گردد و از داغ او دیده حاده را بر سر آن عمل العافیت است و چون فوسه غریب استخوان  
 و باد و منقطع گردد و بنگافند و گوشت فاسد دور او در نمایند تا استخوان رسد پس اگر چه استخوان صحیح باشد طم آن سیاه گشته سیاهی آن بخراشد و دو اعلی ملجم در آن  
 نیز نمایند و بر بندند و ماتی بگذارند و اگر استخوان فاسد کرده باشد بر استخوان داغ دهند و سیاه است که محتاج سیکو کند که لحم فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه داغ با ندرن آن برسد  
 و لیکن احتیاط نمایند که میل بچشم نماند بلکه دست انازل بجا حیه افند از ندرن بجا حیه ماق که سیلان نماید بطبقات چشم و سوراخ نمایند بجا حیه بینی از غوره آلوده و اگر اس حی که  
 آن موضع متصل آن نماند کرده بعد از آن بگردانند تا آنکه خون از بینی در آن بر آید که این نشان نفوذ آنست و درین وقت داغ او کامل مع غلظت مقله حاصل گردد پس داغ دهند او در آن  
 و بر بندند و یاد در آن فسیل بنه که ستر هم زنجار یا اشنان آلوده بگذارند و اگر گری شدت نماید بچسبند و آب مایه تا آب کاسنی و آب حی العالم طلع سازند و روز بروز فسیله را قوی نمایند  
 تا آنکه درین جراحت وسیع تر گردد پس اندام نمایند و گاهی بر حی آید از آن پارچه استخوان بود و بسیار است که بی نیاید میگردد داغ از سوراخ نمودن تا ممکن باشد بر آن تقصیر نماید  
 و واجب است که چون داغ دهند و بر آن و آب بپاشند چشم سرفه یا خرقه آب سرد نموده بگذارند یا خمیر دقیق بپوش سر کرده و چون گرم گردد تبدیل نمایند تا گری داغ بچشم نرسد  
 طبعی گفته که استعمال داغ و چشم خطر دارد و بعضی افاضل از او اکل طریق برای داغ غریب مقرر کرده اند که چشم از مضر تا و سالم می ماند و ابو ماهر و وصف او نموده و آن  
 این است که بگردن قرح مس یا مانند آن طرف اسفل آن که منهدم و هموار بود بر موضع غریب گذارند و اسرب گرداخته و قرح نیز در موضع چندان صبر کنند که داغ بوجه گرم گردد  
 پس قرح را جدا نمایند و این داغ از محل ناصور تجاوز میکنند و در موضع صحت تام می یابد بعد از آن مراسم مدله استعمال نمایند تا بجلد علاج او مثل علاج ناصور سایر اعضاست لیکن واجب است  
 که ملاحظه نطفه را در علاج آن نمایند و احتراز کنند از آن چشم سازند قیل از تقیه مدده یا استخوان هر گاه خواهد که جراحت بسببش شود صبر کنند رسوده گذارند تا  
 خشک کند و بسببش شود و علاج سوخته و آنگیند مثل غبار رسوده خشک کننده است او دیده تیراگر چه در ابتدا سوزش نمایند لیکن بکار استعمال عادت او شود و مضرتر نماند

غده

بقول جالینوس لحمی است زاید در اوقا که بر نوزاد اکثر زایدی لحم ماق اکثر است از مقدار طبیعی بر سر تقیه که میان بینی و چشم واقع است ازین جهت بلوغ فصول چشم مثل چرک و اشک  
 از نفوذ و تقیه جریان او بسوی بینی میگردد و کثرت حدود امراض مادی در چشم لازم این است و گاه تابع آن غریب میباشند و گاهی از آن تقصص جنین نزد موق فارض میگردد

و قبول کشکک های این را بر غلظت میگرد و بحدیکه مانع بصیرت شود و بسبب اجتماع فضول غلظت در ماقبل و قبول بعضی خون غلیظ بسیار است گاه حادث میگردد از ضرب که او را  
 کثرت مطوبات استلا و حشمت لازم بود علاج با دو بیطرفه مساکی کنند و اگر فائده نشود فصد قیضال و حجات ساق نمایند و سهولت و جنبه ایارج و شنبلیله و قو قایا و ایارج  
 جالینوسین برسد و بعد تقویه بدن و مانع از جلد غلظت اسلح فرج و تطیف تدبیر نمایند و شیاف احمد بن ستمال کنند اگر فائده نبخشد او را یک حاده آگاهانه شکر گاو کوبند  
 و هر چه زنگار بزرگ بگذارند و با سلیقون و روشنائی و شیاف احمد و دینج و شیاف قهصیر و شیاف شکر الکحل نماید و یا زنگار نوزاد هر دو مساوی آب سائیده بر غده گذارند  
 و بر آن اوست نماید و اگر از این و غیره فائده نشود آنرا بصناره یا بمشقاش مبدارند و بلا امت با لاندکی بکشند و مقراض بریند یکس از قطعه و اتصال آن نماید و سه قس  
 و بعضی زهر کزکافی و کک خائیده و در قو از اخذ و چشم بچکانند و در راصفر بر آن باشند تا ماتی را فانی سازد و برای دفع اذیت زرده بریده مرغ و روغن گل بریند آلود  
 چشم بگذارند و ببندند تا در روز چهارم روز صبح و شام تبدیل نماید و اگر چشم گرمی بهر شیاف بیض ستمال نمایند پس احمد بن ستمال را عمل آرد و بجهت منسل سازد

امراض اذن

یعنی بیماریهای گوش و آن بست و چهار مرض است یعنی اوجاع اذن و درم و بقیره آن و طرش و قرو و صم و دوی و وطنین و صغیر و قرحه و اظله و ناصر گوش و فوج گوش  
 و توله گرم و گوش و فوج آب سیاه و در گوش و سینه گوش و سیلان مطوبت از گوش و انفارم و مکه گوش و اورام گوش و فوج اذن و انفارم اذن و اذن  
 الگوشن گوش باید داشت که حسن سمع متوقف بر عصبه مغز و شش صفاست و آن حسب در احوال سمع مانند جلیدیه است و احوال ابصار و صفا مثل تقویه عصبیه است و شفقت  
 گوش او را که سموعات است و آنرا اصناف امراض ثلثه از سه فرج و تفرق القصال در من ترکیب عارض میگردد و اکثر از امراض اوجمیاات صعب حاد است میشود و کسیکه خواهد کرد  
 او از آفات امراض محفوظ ماند لازم است که مدام اعتدال نماید بحال گوش و پیرناید از گرمی و سردی و در نواح بسیار باره و سموم و گرد و غبار و دخان اشیای غریبه از آنها و حیوانات  
 که داخل گوش نگردد و از صدای بلند شنیده ماند صدای توفیق تفنگ بسیار و او از عظیم زنگوش اجتناب نماید از تساول انفارم غلظت مایه و توله ایارج و حاره بخورد و سکر است  
 بی در پی و اکل قدید بلعوم ملحه و عدس با قفا و باد بخان مانند آن تخمه و استلا و خصوصا خواب بر استلا و کثرت کلام و سخن کردن با آواز بلند و لغز زدن و قوی بسیار  
 و حرکات عیفه و کثرت جماع و حمام بسیار و بیداری و ایضا برای حفظ گوش چرک و پاک کنند و در هر هفته یک بار روغن بادام تلخ در آن بچکانند که این روغن ای عجیب است در حفظ  
 صحت گوش و هنگام خواب پنبه در گوش نهند و در هر سال تمامه تقویه مانع جویب ایارجات نمایند و واجب است مراعات آنکه در گوش اورام و بشور و قروح پیدا نشود  
 چه اینها مفسد گوش اند و چون علامات بشور در گوش از التهاب در گوش و سردی یا بد شیاف مائینا و مسکه انگوری حل کرد و در گوش بچکانند و در حال صحت نیز این را  
 در هفته یک مرتبه بچکانند که امان می یابد از نزول نوزال اوجاع و اورام و بشور و قروح و چکانیدن زیاد و محلول در روغن بادام تلخ یا روغن استه زرد الوی  
 حافظ صحت قوت سامعه و مقوی آنست که گویند که نهان فقیله غسل غلظت القوام و یا غسل بروغن بادام تلخ یا روغن جوز یا بشیر یا اسپخته بنفلیله کوه و یا سکنج مخلوط  
 بشحم طیاره یا قودا یا مشتاق شحم بلغم مشتاق آسخته و یا از غفران گل سرخ و سنبل الطیب فقیله ساخته هر دو حاد منعی گوش حافظ صحت آنست و قطور عصاره آفسنتین با زهر زنبق  
 در روغن تلخ در روغن حنظل که شحم حنظل را در روغن زیت کهنه یا روغن کهنه بچشانند تا آب برود و روغن بماند و همچنین قطور عصاره اشنت و قطور عصاره سائله و روغن کهنه  
 که در روغن از روغنهای مناسب جوش دهند و قطور عصاره غنبل الشلب محلول در روغن از اذیان مناسبه امراض اذن انافع و مقوی آنست و آنچه در گوش بچکانند  
 و یا از خارج بر آن گذارند باید که سردی را کم بسیار نباشد بلکه نیگرم باشد و ایضا اذویه میسره یا مسخنه زیاد از قدر واجب گوش استعمال کنند و معالجه جمیع امراض اذن  
 بتدریج نمایند و کثرت او را در قویه دفعه جائز نیست که بسر سام حار یا باره نمودنی میگردد و نیز باید که در امراض مادی تقویه بتقاریق کنند و استعمال او را در موضعی از قطور  
 و اذیان اصناره و اطلیه و نطولات و مراحم و غیر اینها از یک هفته و بعد فصد و حجات و سهولت و غیره هر یک بحسب واجب و خلط غالب باشد نه قبل از آنها  
 و در رسوخات مسافح استعمال پیش از یک هفته در اول مرض جائز نیست زیرا که در اینجا خلط غالب نیست که استناب نضج و تقویه آن کرده آید

اوجاع اذن

یاد کند در گوش یا از سه فرج یا درم یا بشوره یا سنبلیله تفرق اتصال حادث شود و سه فرج یا حار بلا ماده باشد مانند آنکه سبب هوای گرم یا بیج گرم بخاری از سیر



سبب تولد باد از همین سبب باشد و اگر با وجود علامات سو فرج بارد ساقی در سر گوش گرانی بیان کند پس اگر خواب بسیار آید در معنی آری باشد پیش از این باشد  
 و اگر خواب کم باشد و مخرب خشک از ماده سوداوی باشد و اگر با وجود گرانی تخم پیدا بود و سببش درم بار باشد و اگر این اسباب هم نباشد در گوش خارش و غرض بود  
 و احیا اگر می از گوش بیرون آید پیش از تولد دیدان گوش باشد انگلی گوید که در حین این شخص ضریان است و این نوع ات غضنوا در باشد و از قبیل ماغ و صده معا  
 یا یکی از آن اکثر بود و علامت است مستقل خاص این ان سلامت بیکر ضامت است که پیشتر از این علامت غیر بود و علامت کائن از عدد قوت در دستگام خلوا آن باشد و شروع طعام در  
 هضم است و غیر این هر دو تغییر در ماغ از ماغ بود پس اگر ماده بجا باشد روی طین بود و اگر خلط از این حاد باشد ضریان نخس نه و دانست که استند و بجز این مع دوز بار و کس این باشد

**علاج کلی اوجاع گوش**

در جمیع اقسام آن از خوردن کوم و شستن با آفتاب حمام گرم و مویز و مایه و قوت آتش حرکات عینده و جماع و صیاح و کثرت کلام و اغذیه بسوز و اجتناب از  
 و انکباب و نظول و تمکید آب گرم مسکن جمیع اوجاع خصوصاً اعضا عصبانی است و هر گاه جهت تسکین و حج شدید حاجت مخدرات افتد بهتر است آنرا شیا و این است  
 مع اندکی افیون در شیر زن حل کرده و بمقول جالینوس افیون در روغن زعفران حاصل نموده استعمال نماید که در زیر که بسبب غلظت روغن خونت است که افیون گوش چاک  
 و موجب فزاید در واکم کرده بلکه در شیر حل کرده چکانند که شیر بنا بر مایه جالی و عسالی نافع چسپیدن افیون میشود و با وجود آن در احوال تسکین نافع تر از روغن است  
 و باید که استعمال مخدرات که وقت ضرورت کنند بر آنکه کثرت آن موجب حدوث گوش است خاکستر افیون در تخم زیتون قوی تر از افیون است پس آنجا که در شد  
 باشد افیون اسوخه بقدر چند پسته سخته در گوش چکانند که صلیق است و هر گاه که ضریان در دوشدت کند و خوفش بود پس لابد است از استعمال مرخیات زیرا که  
 در گوش مملکت است بسبب قریب ماغ و در در خابتر از روغن گاو که چیزی نیست و بخواب گرم تنها و یا اوید فرخیه بلیندن نقشه و خلی در آن پخته توسط انوبه نیز مر  
 و مسکن معنی از استعمال مخدرات است و اگر چیزی مخدر مانند قلیلی پوست خشک شام مخلوط سازند نافع بود و قطور روغن گل در پوست اما پخته و که الاطوار آب بحر شتر پسرکین است  
 و یا خر و که از ما و در شیر زن حل کرده گرم نموده و که امر شمر در جمیع اقسام مجرب است و قطور سفیدی بیضه غمزج بر روغن گل نیز تسکین در گوش از سبب که باشد  
 بی نظیر است و که الاطور سوی انسان سوخته بر روغن گل که از اعصاره اظلیل المذکات تخم و اگر خشک شام سوخته آرد حلیه آرد و بر زکاتان نیز تا ممر شود و ضاد نماید نیز تسکین در نماید  
 و قطور افیون زعفران مر سرخ نیز مسکن جمع حار و بار دست و که الاطور روغن قنط آب برگ آن در هر دو سفید گیله لانی می نویسد که آب سرگین بغل یعنی خیر آب پیاز  
 هر دو مساوی زعفران بقدر ربع واحد کحل کنند تا زعفران حل شود و صاف نموده گرم در گوش چکانند و زمانه بران همه کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چند قطره چکانند  
 و همچنین تا سه چهار نوبت بعمل آرد که جهت تسکین در گوش از هر قسم که باشد بغایت مجرب است و در از آن که آن تخلف نمیکند لیکن استعمال این دو در اقسام  
 در گوش بار معمول را قوت بعضی گویند که چون گرم کنند و در آب سرد نموده بخار آن گوش ساند تسکین و جمع نماید و که از اخوان چهار ماشه افیون یک شهم  
 عسل پنج ماشه بقدر آوده در گوش نهادن مسکن و جمع شدید است و که الاقطیر شیر زن وقت شدت و جمع جرات و اگر آرد گندم شرباب زیت پزنده در گوش ضاد نمایند  
 و هر ساعت تبدیل آن کنند در چند بار تسکین و جمع نماید و که الاقطیر فلونیاوی می محلول در سفیدی بیضه و روغن نیلوفر مسکن و جمع شدید است و از جالینوس  
 نقل کرده اند که چون سکون و جمع و شو اگر ماده را بسوی بینی بسطوس یا بسوی دهن بغرضه فرود آرد و بمقول از سطو تعلیق دندان رو باه طرف راست در جمع  
 گوش است و طرف چپ در رو چپ بر حساب در گوشین علی است و انگلی گوید که در او رام گوش استعمال رو خات اولی است و الاطورات و در اقسام  
 در گوش قطور روغن گاو که چیزی نیست و بخواب گرم تنها و یا اوید فرخیه بلیندن نقشه و خلی در آن پخته توسط انوبه نیز مر

**علاج درد گوش حار ساقی**

و از رایج بخاری بریز از عاب برده شیره عاب شیره تخم بوز و شربت نیلوفر بپزند و گاهی عرق شاهتره درین تریه افزوده میشود و یا تریه شیره کاه و شیره  
 خشک و عرق بید رساده و نبات بکار برند و ما و در شیر و ختر یا شیر بز حل کرده بیکرم در گوش چکانند و شیاف ابيض در شیر بز یا شیر و ختر چکانند و سفید بود  
 و روغن گل با ندر که گوش داده بیکرم در گوش چکانند و ما و القرق و ما و الحیار در گوش چکانند نیز فائده میکند و روغن زانو آلهای بار و مثل روغن گل و که و



و بنفشه خشخاش و آب برگ خرفه و آب برگ بید و آب بازنگ و حی العالم و برگ کاه و برگ کاسنی و گل سرخ تازه در گوش چکانیدن نافع است و اگر باره و غمناقی کرده  
سفیدی بپوشد و یا شیر و ختران و آب عنب الثعلب سفیدی بپوشد و روغن گل و آب کدو و شیر و ختر و آب خرفه و روغن گل و آب گل سرخ شکری که بپوشد بکار برده نافع است  
و در صورت شدت التهاب قدری کافور نیز در قطورات مسطور داخل نمایند و اگر گوش صندل سفید و سرخ و کاه و گل کلاب کشنی سبز طلا کنند و اگر حرارت قوی باشد  
کافور نیز افزایند و گاهی مایه تادین هم داخل میکنند و گاهی عوض آن پوست خشخاش و گاهی رسوت بپوشند و آب عنب الثعلب بجای گلاب می نمایند و یا سفید کلاب شتر  
مردانست حنظل مکی سوخته بروغن گل آبنجینه ضما کنند و عنب الثعلب گل حنظل گل بنفشه سرکه و تولد پوست خشخاش نیکو فته شش باشد در شیر را در کاه و نیم آرد جوش داده بخار  
آن بپوش ساند که در تسکین درد مجرب است گاهی گل نیلوفر و برگ بید و جو غشتر نیکو فته و گل سرخ افزوده میشود و جهت تسکین تیرید را در تخم کاه و کشنی خشخاش اندک بزرالنج  
اضافه نمایند و اگر تحلیل زایده مطلوب باشد با بونه و اکلیل الماسک یا مینرند و اگر کجباب اوراقی از برگ بنفشه برگ خرفه برگ کنار برگ خجاری برگ خشخاش برگ عنب الثعلب گل حنظل  
برگ کدو برگ بازرنگ برگ بستان افزوز برگ بازنگ برگ اسپنول برگ کاسنی برگ بید برگ کشنی برگ کاه و هر چه در این اوراق بهر سرد و مناسب است از جوش داده و استعمال نمایند  
نیز برای درد گوش که از ریح حار یا درم حار باشد نافع است و اگر حرارت باشد نماند مزنجوش پوست خشخاش گل بنفشه کشنی خشخاش چوب صینی جو سنا نیز بپوش نمایند  
بعده خسته نشنا لوبر شعله شع موئی بران نموده سائیده با پنجه مزروج کرده در گوش گذارند و اگر درد گوش نهایت سخت بود اندکی فیون در شیر و ختران روغن گل  
حل کرده یک گرم در گوش ساعت بساعت چکانند و گاهی کافور نیز اضافه کرده میشود و اگر فیون را بسوزند و خاک گستر آن بقدر چهار پنج سنج در روغن گل حل کرده  
یک گرم چکانند نیز در تسکین درد مجرب است و یا عصاره برگ قنب صاف کرده یک گرم در گوش چکانند و یا بنگ یک توله آب سائیده قرص بسته در چهار توله روغن زرد  
بسوزند پس صاف کرده دو سه قطره در گوش چکانند و اگر ازین تدابیر هیچ ساکن نشود بر شیر زان که در آن سسکه گاو حل کرده باشند اکتفا نمایند و مکرر تطهیر آن کنند  
و هر چه در علاج درد گوش حار مادی مذکور در غیر از تنقیه درینجا بکار برند و بدانند که هر گاه در وجع گوش حار سانج از ادویه باره و مخدره و وجع ساکن نشود در گوش  
شبه یا درم خواهد بود و آنجا که در گوش از ریح حار جاری مرقی از معده باشد فصد با سلین کنند و تبرید معده با شتر پس و مثل شیر کاه و خشخاک و کشنی خشخاک  
و انذیر میبرد که بجز نباشد مثل پیمز مطبوخ آب غوره و کاه مطبوخ آب غوره و کاه مطبوخ مطبوخ آب غوره و کاه مطبوخ مطبوخ آب غوره و کاه مطبوخ مطبوخ آب غوره و کاه مطبوخ مطبوخ آب غوره  
بسیله زرد و قره بندی او کوبنجا را و کثوث و برگ عنب الثعلب و مانند آن بغیر آنکه در آن دوای حار داخل باشد و اگر قاروره حار باشد ما و الشفیر و ما و الشفیر  
سرد دهند و در ما و الشفیر قدری خشخاش داخل کنند و اگر زمانه خشخاش رطب باشد خوردن او النفع اشیاست برای این مرض و تسکین بخارات بعد  
روغن گل که یک جزو سرکه را با ده جزو روغن گل بپزند تا سرکه بسوزد و روغن باقی ماند بر برب سرد کرده در گوش چکانند یا روغن بید و روغن کدو با شیر ختر قطره  
سازند و بیرون گوشت برگ اسپنول برگ بازنگ برگ عنب الثعلب آرد جو در سرکه سرشته ضما کنند و اگر ازین ساکن نشود یک جزو کافور در شیر ختر حل کرده چکانند بغیر  
روغن اگر گوش ملوث بروغن باشد صماخ را بشویند بجز بیکه در آن آب یک گرم ریزند حتی که بر شو و پس کف دست بر تپه گوش نهاده بر یک پای ایستاده دو بار بچسند  
و صماخ را بسلی که بران پنبه چیده باشند صاف کنند و آنچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل مدبر بر سرکه بستور چکانند و آنچه باختره آب باره خشخاک بر گوش نهند و در  
آب سرد آریند و انذیر مطبوخ مسطور بخورند و ما و الشفیر مطبوخ با خشخاش بنوشند و اگر در شدت کند تمزج بخور و روغن بنفشه و روغن گل نمایند و کافور و بنفشه رطب  
و نیلوفر مانند آن بپوشند و آب طلع استنشاق کنند و تبدیل سکن بر یا صین باره و مثل سید بید آب سرد و قدری کافور و گلاب بر آن پشید نافع و خواب آرام و ضمید  
گوش بعضی از اشعی و بوییدنش سفید و ایضا برگ بید برگ سید برگ بوی برگ خرفه برگ عنب الثعلب کوفته روغن گل گلاب هر یک در دم سرکه از دم تازه در دم حساب  
و زیادتی حرارت آبنجینه بر پس محل مثبت اعصاب ضما نمایند و هر گاه گرم شود تبدیل کنند و چون مرض باخطا آید اجزای باره کم کنند و روغن با بونه گل آن اندک  
اندک بغیر آید برای درد گوش که بسبب مشی در آفتاب یا بسبب ریح مسموم باشد نافع است و باجمه تطهیر تبرید و باغ باطلیه و طولیات و مروحات غیر که  
در صدام احتراقی شمسی گذشت بعد آرد و آنچه از ریح حادث از زمین آب گرم بر سر نشستن در آب چشمه های گرم باشد اگر واجب بود فصد قیفا نمایند و فصد  
بند و قدین بالند و انذیر مطبوخ مذکور بر میند و روغنهای مر و مثل روغن کدو و بید و نیلوفر و روغن گل هر دو در گوش چکانند و سعو و نمایند باها و شیر ختران و نافع ترین

اشیا نوشیدن آب سرد و استنشاق و تمضض بدان و مالش کف پاست و آنچه از ریاح حاره حادثه از گذشتن آید و دیگر گرم در گوش باشد فصد سرد کند از آن باد  
 در گوش چکانند و اصدد بار و مضاد آن آدویشل برگ عنب الثعلب برگ خرفه و برگ کشنیز و پوست کدو و خیار و آرد و جوضاد نمایند و آب آنرا گوشش بشویند و بچکانند  
 شیاف ابض محلول در ماء القریع یا شیر و خرباقدری روغن بادام زرد سفید بود و عند کمال شدت حرارت این آدوید و آبها بر بوت سرد کرده کار برند و چکانند  
 تنها نیز حاجل النفع است تلکین طبیعت بخیار شنبه و تمز بندی و آلبوجار او مانند آن کنند و اگر در مزاج صحت باشد ماء الشخبیز بنوشند و شیر زرد که آب خرد و آب  
 نمجور کرده باشد بر سر نهند و هر گاه بگذارد و جدا کنند و واجب نیست که طیب گمان این امر نماید که در بعضی در اول اسبابه منتفع خواهد شد بتجا بله مرض باشد آدوید  
 که بچکانند و اگر در اندزیر که آدوید اولی الاطلا و عضو اگر گرم کرده اند و در آن عضو و اعصابی جایز کرده اند پس اولاً علاج با استخراج آن اخطا باشد  
 و از آن جهت آنها از عضو نماید بعد از آن ابتدا بر تریه عضو با صداد آدوید میجویم مرض کند احوال حکما سوسیدی می نویسد که قطور روغن بزر السنج و کذا آب کسج  
 و آب عنب که آن صفت است و کذا آب شیشسته الزجاج بر روغن گل و کذا السنج عکبوت در روغن گل چکانند و کذا آب ناز ترش تخم آن فشرده بجلال آینهخته و کذا  
 آرد با قلاب روغن گل آینهخته و کذا آب شجره البقی در پوست آنرا چکانند هر واحد نافع در گوش حار است و تجمعی این سه را بیون رازی نظیر روغن گاوی سکن  
 و حج حار است می گوید که هر گاه در گوش از سوی مزاج حار باشد چکانند سفیدی بیضه بگیرم تنها و با شیاف ابض نفع کند و اگر در وقت باشد اندکی افیون  
 بشیاف ابض روغن گل اندک سرکه حل کنند و گاهی روغن خلاف در روغن نیلوفر و روغن بنفشه و عصاره بعضی القوال بارده مثل عنب الثعلب و عصبی الراعی و کشنیز نیز  
 در گوش میچکانند شیخ میفرماید اگر سبب در گوش حرارت مفرط باشد لازم است که تبرید و داغ بطنیات مذکوره در علاج امراض حار و داغی نمایند و در گوش  
 روغن گل بگیرم و سفیده بیضه چکانند و اگر در دشتید یا شیش کافور بدان آمیزند و بساست که روغن بنفشه کافور و روغن گل زیاده تسکین میدهد سبب  
 ارضانیکه اندر آنست و ایضا شیافات سکن اوجاع چشم سفیدی بیضه مانند آن در گوش چکانند و سفیده بیضه را تنها خاصیت عجیب است و یا شیر آب عنب الثعلب  
 و آب کشنیز چکانند و بهتر شیره آنست که از پستان بدوشند که او بسیار نافع بود و یا خراطین در روغن گل بنزد در گوش چکانند و یا حلزون را در روغن گل و سبب  
 آن سرکه نمز چکانند آنکه سرکه برود و روغن بماند و بطریق قطور استعمال نمایند که برای ضربان خیلی مفید است و همچنین روغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن سبب  
 آن که کذک عصاره است که مشابه عصاره پوست کدو و جرم پوست و ایضا استعمال اخذات مبر و از خارج گوش و بعضی ذکر کرده اند که آب بلبا در مثل این حالت  
 بسیار نیکوست و عصاره شهبانچ رطب اگر ضرایح و حج اشته او نماید و از آن خوف تشنج باشد از استعمال مخمیات و مخدرات چاره نباشد و طریق آنرا  
 در علاج کلی در گوش مسطور شد و خضر و قرشی می نویسند که تعدیل مزاج نمایند با دمان بار و مثل روغن بنفشه بشیاف یا بشیاف ابض یا کافور یا کدو  
 و خیار و روغن بنفشه تنها یا روغن نیلوفر یا باندک کافور یا روغن گل یا شیر زنان در گوش چکانند و گاهی درین اشیا قدری افیون داخل میکنند و با عادات بارده کشنیز  
 و کاهو ضاد کنند و گاهی احتیاج بعصاره رنج برای تخمیری افتد و گاهی آب گرم فطول میکنند و گاهی بر بنجار آن گوش می نهند و تسکین و جمع آن میکنند  
 زیرا که آب گرم تسکین اوجاع آن می نماید و اگر چه مزاج گرم باشد و از استعمال آدوید شدید احتراز نمایند مگر عند اضطراب هر آنکه شمل بار و گوش را  
 ضرر نشدیدی نماید و تلکین طبیعت نمایند بهما را الدین گوید که آنچه منفعت آن مجرب است روغن گل است تنها و آب عنب الثعلب آینهخته و چوشید  
 و گوش بر بنجار طریح خار خشک و عنب الثعلب و بنفشه داشته و بر بنجار آب گرم که میخ در زمین فرو برند و بر کسند و آب گرم در آن ریزند و اشتن و شیاف  
 ابض بسفیده تخم مرغ سوخته چکانند همچنین سفیده در روغن گل با هم در روغن گل و آب کشنیز و سفیده با هم تخم کرده و روغن گاوی نیم گرم

علاج در گوش حار وادی

باید که در دوحی فصد سرد نمایند و بعد از آن شیره کاهو نه ماشه نما خواهد بلعاب بهدانه و اسپغول هر یک چهار ماشه شربت نیلوفر و اولی اصل کرده بهدانه کاهو  
 نیلوفر و عنب الثعلب بفرمایند و در آخر بلیله بر بنجار اند و اگر حاجت بود تلکین بسبب صفر نمایند و در صفراوی تمز بندی دو سه توله گل بنفشه بسیار مفید است  
 چهار ماشه عرق کدو زبان هر یک نیم پاؤگ کنند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت اسطوخودوس و دو توله بهدند و عناب هفت عدد در شکر یک توله

۱۲۲

آنچه از اینست دانه سیستان است از میز ایندو بعد از پنج بسوسل صفر واجب علیه تنقیه نمایند و بعد از آن تدابیریکه در علاج حار سافج مسطور شد بعمل آرند  
**اقوال اطباء** اوسهل گوید که هرگاه در گوش از امسلا حاد شود باید که معالجه با سرفراغ آن خلط کنند پس اگر خون باشد بفسد و اگر غلظتی دیگر باشد با سهول آمده  
 تنقیه خاص سرفرغ و یا جمله اگر اوج گوش التهاب جد و ضربان باشد فصد قیصال کنند بعد در گوش روغن کنار و روغن بید باندکی سرکه نیم گرم چکانند یا شیرین  
 از پستان بدفعات در گوش بدوشند بعد از آن سهول شکم بملیه زرد و صبر و قوی نمایند و اگر در مساکن شد فبها و الا قدری افیون در روغن گل آمیخته اند  
 گوش اندازند پس اگر ضربان خود کند و سرد زرد گشته باشد بداند که در گوش بشره است تدبیر آن نمایند بنوعی که مسطور کرد و هرگاه در روی نور التهاب درد با  
 از بنفشه پوست خشک اشکلیل المکک یا بونه قطعی آرد و شیر زمان آب که در فشرده خماد سازند یو علی می نویسند که اگر سبب در گوش امسلا ای بدن با سهول باشد  
 باید که سرفراغ ناطیه اس از جنس آن امسلا نمایند پس اگر ماده حار باشد فصد سرفراغ بنفقیات راس از ماده حار کنند بداند که علاج امراض حار و ماغی معلوم کرده اند  
 بعد از آن تدابیریکه در سافج گذشت کار برد صاحب کامل گوید که هرگاه در گوش در اوسه افراج حار عارض شود باید که نظر کنند که آیا علامت زیادتی خون  
 در بدن معلوم میشود یا زیادتی صفر پس اگر خون زائد باشد فصد قیصال نمایند و خون بقدر حاجت بزارند و اگر صفر غالب بود و ای مسهل صفر مثل مطبوخ بلبله  
 و شکر یا بلبلاب شکر یا بنفشه و شکر و مانند آن بخوراند و در گوش آب خرفه و آب جراد که در باندک روغن گل نیم گرم چکانند اگر قدری سفیدی بقیه وقت  
 بعد وقت تقطیر نمایند و یا بنسب پاک کرده باشند انتقال یابند و اگر روغن گل که در آن شخار جوشانیده باشد در گوش چکانند فانه نماید و اگر اندک آب حی العالم  
 با قدری سرکه خمر روغن گل چکانند نافع بود صفت دوا ای نافع در گوش حار بگرد روغن گل و جزو سرکه خمر و آب خوره هر واحد نیم جزو با هم خوب آمیخته در گوش چکانند  
 و یا ما و الفرح و روغن گل و شیر و تخم آن گوش تقطیر نمایند و همچنین اگر زرد گوش بدوشد و اندک بران سر کنند بجز بنفشه نمایند و بار دو سوم باز بدوشد در گوش  
 و حوالی گوش با صندل و کلاب کافور و اندک آب کشنیزه و کاهو و آب حی العالم طلا کنند و اگر در دشت بد باشد اندکی افیون بروغن گل یا روغن بنفشه که در گوش چکانند  
 و یا اندکی از صمغ الفاح با قدری روغن گل چکانند که این تخم زرد کشنیزه و صمغ نماید و نشاید که بر استعمال مخدرات اومان نمایند که آن بمرت مثل سمع کرد و ایلانی گوید که اولاً  
 تنقیه نمایند که در بدن و ماغ اخلاط باشد پس اگر ماده حار بود ابتدا بفسد سرد نمایند و تلطین طبیعت بشربت آلو شربت بنفشه طبع خمر خندی طبع بلبله کنند و اگر در ماده  
 غلظت باشد حبش بسیار و قویا و فیهرا و سنبه و غیره استعمال نمایند پس روغن گل در گوش چکانند و اگر در عظم باشد روغن بنفشه یا اندکی کافور چکانند و تقطیر شاد اینست  
 بینه یا شیر و تخم آن یا آب کشنیزه یا آب سبب المثلث کشنیزه و صمغ کند و در و شیدن شیر از پستان نافع است اگر یک جزو روغن گل اسیب جزو سرکه بچوشانند تا آنکه سرکه برود  
 پس در گوش چکانند در در مساکن کند و خرم بلبله مطبوخ در روغن گل نافع بود و در غنهای بار و سود دهد این همه الهه گوید که اگر جسم مستی باشد در ابتدا فصد کنند  
 و اگر از آن نفعی باشد حی است نمایند و اتمام تنقیه بدن از خلط حار و بلبله سازند و اگر از این نافع بود باید که تعدیل طبیعت بشربت آلو یا آب خمر خندی شربت خرم بلبله  
 بجلا آب کنند و ما و اشعیر شیره خمر خمر بنوشانند و اگر بدین وجه مساکن نشود آب جراد که در آب حی العالم و روغن گل در گوش چکانند و شیر زمان چکانند اگر  
 در دوشخت و اینست بید باشد اندکی افیون بنشیات نماید در روغن گل و شیر زمان جل کرده در گوش چکانند و از استعمال آلهه میشد یا التبرید کند بجز بنگام ضرورت  
 و بیشانی از کلاب مسح کنند و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و کلاب سبب نمایند و چون اصلاح یابد بجزورات غذا سازند و در آخر نیمه مرغ دهند این الیاس گوید که اگر  
 سببش خلط افیون باشد فصد سرد نمایند و آب خرفه و شیر زمان روغن گل یا آب جراد که در و خیار بروغن گل در گوش چکانند و بضادات باره مثل کاهو و صندل  
 و کشنیزه و خرفه و ملونخیه فصد نمایند و تخم زرد اس بر و غنهای بار و مثل روغن بنفشه و گل نیلوفر و خشخاش کنند و یا اندک سفید بینه بروغن بنفشه یا روغن گل نیم زرد در  
 گوش چکانند و هر صبح جلاب زغاب عدد و بنفشه پنج درم و شکر درم و ترنجبین درم و یا خمیره بنفشه ده درم بنوشانند و غذا فزوده باشم خرم ادم دهند و تنقیه بدن  
 بطبوخ فواکه و بلبله زرد کنند و اگر سببش خلط صمغ باشد اومان باره مذکور در گوش اندازند و حل طبیعت بنوع فواکه و ترنجبین خشت کنند و صبح آب نازنین نیم  
 افشرده بقدر و او قوی با ترنجبین شکر هر واحد درم بنوشند و غذا اما را لشعیر دهند اگر باتجرب حرارت مزاج باشد و فزوره بنوشانند خرم ادم اگر لایق است حرارت نباشد  
 میخورش منویسند که اگر علامات خون طلب باشد نخستین که قیصال کشانند و در و صمغ و افیون و بنفشه آلو یا آب خمر خندی و جوشانیه صاف بنوده دهند و بعد از آن

بطبیح بلویه تنقیه فرمایند بست درم لیمو زرد در دو رطل آب بچوشانند تا لثت بازند صاف نموده بنوشند که نهایت سودمندست و سفید و تخم مرغ و شیر زنان بگیریم  
 ساعت بعد ساعت تقطیر نمودن در حال در در اساکن سازد و خاصه که از بیستان بدوشند در صورت اشتهاد و وجع اندک ایون بشیر و ختران حل کرده بگیریم نمود  
 ساعت بساعت بچکانند و طلاهای بهر همچون غنبل الثعلب برگ کاسنی و برگ خرفه بر بیرون گوش و حوالی آن ضما کنند و اگر یک جز در روشن گلی باشد جزو برگ  
 بر آتش ملایم چندان بچوشانند که روغن بماند و سرکه بسوزد و آنرا بگیریم تقطیر نمایند عجیب الاثر است انطی که گوید که بعد تنقیه خلط غالب تبدیل باصلاح اندک  
 و او گویند که در تعیین قصد برای دردی است که از خون مجفص باشد و گاهی در خون و صفرا بود و فسد کرده میشود و بسبب دوارت کیفیت در اینجا فصد از بایستی  
 کنند اگر اصل در اضعف معده و کبد باشد و قیفال اگر از دماغ باشد و اکمل اگر از بهر دوا باشد لیکن در صفراوی خون اندک بر آرد نبوده اگر غلیظ خلطی بدانند  
 تنقیه آن نهایت بعد از آن تبریز پیش روغن که در و بنفشه و کافور نمایند مطلقا سوای شربت آنها و آب کشنده روحی العالم طلا و خواب بر مثل گل سرخ تازه  
 و اختیار مبررات خون التها صفر مثل اکو و تمهندی و عناب شربا و گو و خرفه غذا

علاج در گوش حارومی و شتر گوش

فصد سر و کنند و اگر حاجت افتد زونیز چسپانند و تبرید و احتجاب که در حار سافج مسطوره شده بکار برند و غنبل الثعلب جدرار صندلین رسوت گل آرنج  
 در آب کشنده سبزی سائیده اطراف گوش اضماد نمایند و طلاهای از دباک کشنده سبزی و آب غنبل الثعلب سبزی سائیده ضما کردن نیز نافع و یا صندل سرخ و فلفل حنظل کل اینها  
 شیاف مایند و قدری از عفران کوفته چخته با بهای مذکوره یا کلاب ضما نمایند و یا آرد جو غنبل الثعلب صندل سفید صبر اکلیل الملک عروس عدس زعفران  
 و انزل کنند و در انتها با بوتا آرد با قلا افزایند و عند شدت و حج قدری ایون اضا فده کرده در سفیدی بپزند مرغ آینه صندل سازند و اگر سفید آب از زیر در اساک  
 هر واحد یک م قو فلفل حنظل آقا قیام یک درم صندل سفید یا میثم هر یک سد رم کل قیولیا پنج درم گل آرنجی درم کوفته چخته با کاسنی مکر طلا کنند جهت روغن  
 ماده او را در مملکت گوش سفید بود و همچنین قطره شیاف ایض کافوری در شیر و ختران سفیدی بپزند مرغ و لعاب سبب اول آینه نافع و چکانیدان سفیدی بپزند مرغ روغن گل  
 مخزج کرده نیز فزین و رم و سکن در دست و کذا تقطیر روغن گل و شیر و ختران مخلوط کرده سفید است اگر احتیاج ببینند بعد بضع ماده مسهل بار و تنقیه نمایند و گویند که  
 خطمی بروغن گاو چخته ضما در کن سکن الم و فزین و رم حار گوش است که لک ضما و گل بنفشه تخم گمان هر واحد یک جز و کل خطمی و جزو کوفته با چخته نافع و اگر درم کل  
 نشود در دریا و در و تب شدت کند بدانند که بریم یک لب لباب حله لباب تخم گمان لباب تخم و بشیر و ختران آینه بگیریم در گوش چکانند و کفنج یافته سبب کرده ایضا  
 انجار اصداد و بخورات نشو بکار بندند که نیب برگ بکاین برگ کاس هندی که بجلا با س مشهور است و برگ قوت و جز آن سیده گنم با قدری بیاز و نمک در شیر بنفشه  
 گوش بندند و آب پیاز سفید سفید و تخم مرغ در گوش چکانند و بعد انجار انجار در قره گوش خواهد آمد برای تصفیه ریم و اندامال قره بکار برند و استخا که درم حار گوش  
 از نزل باشد عناب بقرق شاهتره جو شانه شربت نیلوفر داخل کرده بیا شامند و گاهی بهمان نیز افزوده میشود و اگر با نذیان باشد و آن در ملک است بعد فصد سر  
 و حجامت قضا و تبریات مطبوخ و دوس گل بنفشه جو شانه شیر و مغز تخم تر بو ز شیر و تخم خیار بن شربت بنفشه داخل کرده خاکشی باشد به بند بعد سهل صفر ادر بند و اگر  
 با درم گل و تب گرم باشد عناب چهار دانگ بنفشه شاهتره هر یک چهار ماشه جو شانه شیر و مغز تخم تر بو ز شیر و تخم خیار بن شربت بنفشه و دونه داخل کرده و  
 چهار ماشه باشد و بوشانند و یا اطریض کشندی را تولد نوره عناب سجد دانگ بنفشه گل نیلوفر خطمی کا و زبان هر یک چهار ماشه بیستان نودانه در آب گرم خیسایند و صاف نموده  
 شیر و کشنده خشک چهار ماشه شربت نیلوفر و دونه داخل کرده خاکشی باشد به بوشند و برگ غنبل الثعلب برگ نیب گل بنفشه گل خطمی با بونه اکلیل الملک شیک بز در آب جو شانه  
 بخار آن گوش بگریزد و حنظل کل خطمی غنبل الثعلب کوفته چخته در آب غنبل الثعلب از مغز فلفل خیار شنبه برشته که در گوش ضما نمایند و ایضا  
 مع آب اس گل و زبان عناب بنفشه عناب الثعلب شاهتره جو شانه چهار ماشه نوره شربت بنفشه آینه بنفشه و مغز فلفل در عرق بادیان حل کرده بگیریم بر درم طلا نمایند غذا اول خشکه  
 یا شکر با دال سونگ یا استخود و بدانند که بخور از شیر بر مسکن در دست و اگر با جوش خون آخر ربع از ریش نزله بر گل و گوش درم گوش و تبخا که گل بهر سبب بعد فصد سر و از طرف در  
 لعاب بدانه شیر و عناب کشنده خشک شیر کاهو عرق کا و زبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی بدینند و طلاهای از دباک کشنده سبزی سائیده با کلاب طلا سازند و غره لعاب سبب

آب کشنیسبز آب برگ خاشایه کاو آب برآورده غرغره نمایند و یا عوحش غلای نزدیک و ارض خشن مندل سرخ گل ارمنی مساوی آب مکه و نیرا کشنیسبز برودم کف نماد سازند  
و شیاف اینها با هم او آب مکه و سبز گوش بچکانند و وقت شام لعاب بهمانه عرق شاه تر و عرق نیلو فر عرق کاو زبان عرق مکه و شربت نیلو فر خاشکی بنوشند  
اعمال اگر درم خارج آفتبه گوش در اجزای خفروفت باشد بنظر درآید و آن قلیل از نظر است درو شد بدو تب در آن لازم میباشد سالجا او باره جو نماید و در عرق  
بخته نماد کند نماید و با قلاب منقشه خشمی آرد جو با بوز اعطیل المکاب کوفته بخته آب یک گرم دروغن بنفشه سرشته ضما و نمایند و بیست است که ضما و عنب الثعلب و روغن کبچید  
و آرد گندم یک گرم انبات میکنند و آنرا تغصیب گوش بنفشه کوفته با نذک آرد جو بخته و اگر در شراب بیزند و با قیروطن معمول بشم بط مخلوط کرده ضما و نمایند تحلیل است  
و از آنکه درم و تسکین عرق کند و در نیرا و ادعات استعمال نمایند بلکه زرقه در آب گرم تر کرده با نذک گرم نموده نمیکش گوش نمایند و بعد دور و نزدیک کرنب در روغن زرد که بخته  
بر درم یک گرم ضما نمایند تا که تحلیل نماید و با آب کرنب روغن کبچید یک گوش آرد با قلاب آن پاشیده یک گرم بدان ضما نمایند و در عرق کبچید یک گوش شمشاد  
و درم است و اینها شیره و عنب لعاب بهمانه عرق کاو زبان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و از زوت مرکی مرد اسنگ روغن گل شهد آب برگ کرنب  
با هم بخته با رجا آخته در گوش گذارند و بقول شیخ اکثر در آن طلیح انجیر یک گرم چون در گوش بچکانند یا از آن فیتله سازند کفایت باشد و بجز آب گرم و غیره مسکن  
و چ که مذکور شد تسکین در نمایند و اینها بیه با بیه الکیان در روغن کبچید که اخته کرد در گوش گذارند چون در ساکن شود لعاب صلبه و غیره که مذکور شد بر  
نسخه اندازند و آب کباب نمایند و هرگاه منفر شود دریم بر کفیته بعسل آخته در دهن گرم کرده اندر گوش گذارند پس از آن انگلی زاک سوخته بدین خشک خواهد شد  
و اگر گرم غلیظ بود قدری از کباب بسنجین عسلی حل کرده با یک قطره زهره گا و یک قطره روغن بادام بچکانند احوال حذاق مؤلف اقتباس خلاصه می نویسند  
که درم و موی و صفراوی بپار بجز تحلیل با و در تسکین در دو تب نباشد پس اگر غلبه بخون باشد و تجلیل تمام رگ قیفال زنند و حجامت با شرط بر سر و گردن  
و کفها و ساقها بدهات کنند و سر لای هر دو گوش را شرط زنند و شربتهای سرد و کشکاب بدیند و روغن گل بانذک سرکه جو شانهیده یک گرم چکانند و با فاصلا  
چهار روز استقرار بمطبوخ ملیله زرد و زرد آلو و آلو بخارا و شیر خشک و ترنجبین که متوی برگ سنا باشد باید کرد پس شیاف تبیض کافوری در روغن گل حل کرده  
بچکانند و یا شیر زن تنها در گوش دوشند و از خارج بطحلب آرد جو و مندل سفید و کشنیسبز خشک گل ارمنی هر یک سه باشد در آب برگ مکه و سبز و کشنیسبز و  
گلاب نماد کنند و بعد دور و لعاب بیخ بنفشکال بار و روغن گل بچکانند و لای نزدیک با نذک آب مکه و کشنیسبز طلا کنند و اگر غلبه در د باشد روغن گل و سرکه بار کز  
جز مائل قطره نمایند و لعاب بیخ بنفشکال بار و روغن با بونه و سرکه و آب کب و طلا کنند و آب اتوره هم کرده بهتر بود و در بعضی انجذرات چون حب اشفا بیوش در شستن  
تا انجارد و در تبرقی است و شربت نیلو فر چهار توله عرق مکه و کاسنی و گلاب هر یک چهار توله نوشاند و خاز آتش جو شربت بنفشه دهند و چون در ساکن شود بنا بر کوشن  
لعاب صلبه تخم مرو آب پیاز خام و شیر خرا بر آینه در روزی هفت بهشت مرتب بچکانند تا همان روز بخته شده رو انجبار آرد بعد بجهت پاک کردن یک کباب گندابی بر آب پیاز  
و آب پیاز عسل بار اندازند بکرات و مرات تا خوب پاک گردین جست اندمال از اج سفید در مرم صغری آینه عرق در گوش گذارند مسحی گوید که اگر وج از فغصونه  
در خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر از فغصونی در داخل گوش باشد در آنجا خطر است بسبب قرب موضع از دماغ و لهذا سزاوار است که فضا قیفال و حجامت  
ساقین نمایند و اما الفواکه که در آن ملیله زرد و بنفشه باشد بنوشاند و در گوش آب پوست که در روغن گل چکانند و یا اینها د شیر و ختران حل کرده و انگلی افیون در آن  
انداخته بچکانند و اگر فغصونی شدید یا لارته و تلب نباشد بگیرند و روغن گل یک جز و مثل او سرکه و در دو شیشه کرده بر خاسته یک گرم نهند تا سرکه فانی شود دیگر  
در گوش چکانند و یا اینها و سرکه سائیده در گوش تطهیر نمایند و اگر درین اندکی زعفران اندازند بهتر باشد و اگر در وضعیف باشد و در آنجا تب نباشد و نه تلب  
بگیرند آنکه مرم با سلیقون در روغن نار دین اگر فصل سرما باشد و یا در روغن گل اگر وقت گرم باشد حل کرده در گوش چکانند شیخ میفرماید که اگر سبب در گوش  
درم خارجا نص باشد و در آن مظاهره است بسبب قرب آن از دماغ آنکه درم جمع شود و دریم کند پس واجب است که بعد فصد و فغصون اولیای مبروات استعمال  
و خصوصاً شربت کار نار و زسوم و بچکان روغن گل مطبوخ بسرکه که در حارسا فنج مذکور شد بعد از آن لعاب صلبه و غیره که در ذیل علاج این مسطور شد و آب لبلاب  
در مثل این وقت نافع بود و کبچید بوده درین آرموده است بعده دائم کاد زیت مائل بحرارت استعمال کنند و باید که زیت شیرین باشد و با وجود آن نیگرم بود



گفته و استفراغ نمایند و هر روز آنچه قدری مزاج کند مثل شربت آلو و نیلوفر بلعاب سیغول یا شربت بنفشه استعمال کنند و از غذا بر ضرورت و بقول مثل اسفناج و کاسنی اقتصار ورزند و در غلظت و شیان با بیض بار و غن کل با نازک سرکه بخته در ابتدا نافع است برای روح ماده و بعد از آن روغن گل بلعاب بلبله بلعاب تخم کتان پس اگر در وقت کند روغن گاو کهنه تسکین و جع بالخاصیه کند و هرگاه منفرج شود جلاب نیکم بر روغن بادام شیرین در گوش بچکانند و اگر نشود تخم مردان افزایند انطالی گوید که در علاج و درم غلظت گوش جای طبع نیست خصوصاً هرگاه باوی اختلاط ذهن حرکت سرو اشک باشد و غلظت چیزی که در علاج او رام زیاد کرده شود ملازم است تبیین است ببلبات مناسبه و در روغن و نافع ترین چیزی را قطور روغن گاو کهنه است بمثل اشق و انزور و سلقا در روغن گل و درم حار و روغن بابونه در باره گیلان گوید که اگر شش را که در گوش عصبیه بودیه برای حس باشد و علامتش ثقل سمع و غلظت الم و احساس آواز منقطع و قشایند وقت در گوش و گاهی جبران اشک از چشم یا سیلان لوبست از مخزن و گاهی باوی تب بود در آن وقت باید که علاج بحال استسکی کنند زیرا که هجوم بر آن و سنجی نگاه نموده و درم گردد و بسبب اتصال حجاب و وضع بر مایع از آن سرسام پیدا شود و علامتش آنست که تقصیر گوش از خارج نمایند بد آنچه مذکور شد و در گوش روغن سوسن مخلوط بسفیدی میخانه اندازند و بدان قوت نایز و اگر از آن سیلان کنند و او در آن انداخته ثقیله گوش را بصورت نرم یا سفنج تازه در همان در آن تر کرده و بند سازند و با بیک گوش اجزای الم را سازد لایق نشود پس اگر در وسط علاج مزاج برایش گرم گردد و قصد قیصال نمایند و خارج خون بقدر قوت او کنند و اسهال طبیعت تمهید می آید و آلو و عناب ترشیدین و خیار شنبک نفع زیاد و در نفع نمایند و درم باداشعیر کنند و گوش از خارج این مواد سازند بیکدیگر و بزرگ قطوناد برگ با رنگ بزرگ بنفشه و برگ خلی و عسلی الراجی و حی العالم و اطراف کاسنی و هند را باریک ساییده بر آن اندک آرد جو که آنرا نمک فتره در آب سرد تر کرده باشند انداخته پس آن آب را بر آن او در اندازند و جزوی و افزایند و اینها بر آن انداخته صلا بکنند تا باریک گردد و مثل هر چه شود بدین بر خارج گوش ضا دکنند و اگر از حرکت ظاهر در سطح گوش و جع در صاف و مریخ اندران باشد واجب است که از نکایت عصبیه بودیه برای حس حذر کنند و الا نکایت عظیم گردد و گاه بسرسام گرم انجامد و آنچه در گوش او نهند و در آن بریزند سفیدی همیشه مخلوط بشیر و خزان است که در ام بریزند و اگر از این ساکن شود بهتر و الا بگیرند که مستعد در ترشی که گفته نباشد و در آن بزوزن یک خبه یا دو خبه افزون حل کرده بچکانند و سوراخ گوش را بصورت بند کنند و ضا دنگ بر خارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند تعاد بنفصه قیصال در هر بیست روز و حل طبیعت بد آنچه مذکور شد و نوشیدن ماء الشعیر نمایند و در غذا بر ضرورت زیادتی کنند و هرگاه مرض زائل نشود و عقب و نقل در گوش بماند باید که مبادرت بمعالجه ثقل نماید تا آنکه محبت او مستحکم شود بعد ایام از مرض بعد از آن نظر به مزاج عمیل نمایند پس اگر حالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دو انند بیکدیگر ضمیر ق سفیدی درم و سنبل الطیب نیم دانگ سائیده در عسل کف گرفته حل کنند و اگر از این نقل زائل نشود در آن تریاق الاذن اندکی بغلیله پنبه در گوش نهند که آن نقل را در یک روز زائل کند و اگر مزاج از استعمال این تریاق مستحکم گردد در سفیدی بیضیه و شیر زمان حل کرده باره بالفصل آنرا استعمال نمایند

علاج درد گوش بارد سافج وریجی

اسطوخودوس گل بنفشه بادیان نیسون چوشانیده گلشن عسلی باشد حل کرده بنوشند و با بون سفیدین کلبل الملک سرب یک توله و شیر گاو نیم آنگار چوشانیده بر بخار آن الکباب نمایند و الکباب گنبد اجوائن با بزرگ چوشانیده و یا پیشک بزواجوان در بول انسان چوش داده نیز سفیدیست و روغن بابونه و سوسن بلسان نیکم گرم کرده در گوش بچکانند و چکانیدن روغن ترب و روغن بادام تلخ نیز درین باب مجرب است اگر تشنج تحلیل زیاد و طلب باشد چند بر سر و فریون نیز در یکی از این غذاها آنچه کباب در روغن و کهنه در گوش انداختن مسکن و آنتست و با قسط حلال تجلیل در آب سائیده قمر بیست در روغن شربت بسوزند و صاف کرده باره و چند قطره نیکم در گوش بچکانند و این روغن نیز برای درد گوش باره معمول است تخم ترب بکوفته سفیدترین روغن سرد و شقال در آب چوشانیده صاف نموده روغن بادام تلخ شقال داخل کرده باز بر آتش با ام بزندان تا آنکه آب جذب شود و فرود آورده چندین مرتبه بنار بر واحد یک آنک هر یک یک نیم دانگ سائیده داخل کرده مکندارند و بکار بریزند و در قطره شیرین کوم در گوش بچکانند در دروا ساکن نیکن و گاهی زقوم در روغن سوخته اندر گوش می اندازند و در روغن را سفید می شود و همچنین آب برگ سدرین معمول است و بگیرند که در گوش از پیچ آن نمک سوخته بر آن بیاشند و نیم بریان کرده افشرده آب آنرا بگیرند و در گوش بچکانند بخت گران گوش در آن مجرب است

و ایضا خردل کوفته بر روغن گرم پاشند و فنیله ساخته در گوش نهند و بر طبع چشم تنهائیا با خردل یا بلخ برگ کباب نمانند و گداگر فتن بخار گل با بونه تازه یا خشک است  
 آب پنجه درد بار و ریجی را مجرب است و انگلیب بلخ مزخوش تنها با اجا و بس نیز مجرب و آب بن بطار و کتانی سفید ذکر کرده که اگر پیاز را بجای و نده در آن بول قوی بریزد  
 بر آتش گداشته بچوشانند و در گوش اندازند و در زائیل کند و این مجرب است همچنین ترب اکا و دیده در آن روغن گل بر کرده بچوشانند در گوش چکانیدن و گدا  
 روغن سسته شفتالو چکانیدن بر روغن گل بار و گوش مجرب است گدا حوا و پودر شیر زان گل کرده قدری اسفنج نیم گرم قطور کردن از لاله در می نماید و آب را که روغن  
 و عسل نکند سندی سالی اسفنج نیم گرم در گوش چکانیدن از جربات این است که اگر گدا تازه که مائل بزودی باشد بر آتش گرم کنند با نذک روغن گل و چرب کرده  
 بالنده و بیفشارند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سینه کوفته در برگ کچو پس گرم کرده افشرد بچکانند قوی تر باشد و تقطیر آب پودینه تازه مخلوط با عسل همین عمل دارد  
 و تقطیر آب ترب شد و آب ترب بر روغن گل پنجه و یا آب پیاز مطبوخ بدستور نافع و موسمیانی اسپیک یک جبه در روغن گل حل کرده چکانیدن مجرب است یا آب بزرنجبرگ  
 چوشانیده و یا حلتیت بکار برند و گدا آب برگ سمن یا پس افکنده کس در قدری آب حل کرده و گدا آب برگ کسکو از نیم قطور نمایند و یا گهوگچی مقشدر روغن گل  
 سوخته صاف کرده در گوش چکانند و ایضا برای در گوش که از برودت باشد از برگ کبک یا شیر بر برگ بیان در گوش انداختن و سوسن و گدا و نوج از تار بر حوالی گوش  
 طلا کردن مجرب صاحب حکله سندی است اگر بزرنجبرگ حل کرده دام کوفته در نیم طل آب شنب تر کرده به چوشانند تا نصف بماند مانده صاف نموده روغن گل  
 داخل کرده بچوشانند تا روغن بماند و وقت شدت دردی چکانند در کبکین آن مجرب است و بعضی مال کنگنی نیز می افزایند و اگر فنیله را با آب بزرنجوش تازه تر کرده مغز  
 آسته شفتالو سوخته سمانید بر آن پاشیده در گوش گذارند نیز مجرب است و صبر و طوطی در روغن گل روغن گل و گدا و گدا حل کرده در گوش چکانیدن نیز مسکن در دو  
 نهایت مفید است و یکا که قدری آب سمانیده در گوش مخالفت نکند چکانند که نافع در گوش بار دست و بدانند که در گوش بخی تمکید سبوس گندم  
 و جابوس و نکلس و گدا کنگد بسیار در زیت میگرد آوده سوسن و نطول از با بونه و خطمی و فنیله و گدا نافع است و همچنین تقطیر امان حار و جندبید ستر  
 و یا نون مطبوخ در زیت مفید و گدا که قطور بوق نور سرکه حل کرده و گدا شاخ گوزن بر روغن خیری حل کرده و گدا روغن قشما الحار و گدا روغن تخم ترب گدا روغن بادام  
 و گدا انطرون در روغن مذکور حل کرده و گدا روغن بلسان هر واحد محلل راج بار و گوش است و گدا زوفای خشک صبر با بونه اکلیل الملک برگ خار اسطوخودوس  
 عاقر قرحا پوست خشک شاخ نام قیصوم برگ ترنج بودینه جله یا هر چه بهر سرد آب چوشانیده بر بخار آن انکباب بشقل آن ضماد و آب آن نطول سازند که در  
 گوش ریجی و بار و نافع است و اگر کف خشک بر خاکی اگر قته دم آوکنده و پرمایه که حوالی مقعدش باشد در ویران ادرس و راج گوش نهاده و از نایج بمانند  
 یکدیگر کف خشک با ساد بده آزاد کرده کران نمایند و اگر نوبت بدوم نمی رسد و هر چه از گوش بر می آید در درازا می شود و این علاج از اختراعات الطاک است و تخلف نمی کنند  
 و ابو منصور گوید که در بلری ریاخ غلیظ غلیب است برنجاست و هر زنجوش روغن سوسن بچوشانند و اندکی چند بید ستر در آن حل کرده بچکانند و یا آب سداب بر  
 مخلوط با عسل گرم چکانند و بقلیل غذا اگر کنند و آنچه از نایغ غلیظ با در تخی از معده باشد اول تغذیه بدن بمسمل بلغم نمایند و اگر قوت اطاعت کنند و فصل موافق باشد  
 بادویه منقح معده و سرد سائر اعضا استقر غ فضول کنند و این در همین نفع دارد و دیگر نایج فیکره و ثلث در کم فسننتین و ثلث درم تخم کرفس با دیان البسوس  
 بر و ان نیم درم تخمبیل فلفل سفید با سیران هر واحد و دواک تقو نیامی ششوی مع و عفران با مع و نقل با مع سنبل در سفر جل یک دواک چهارم چهارم بسابند  
 و دو حصه کرده با بلخ مزخوش سرشته بهای کوچک سازند و نصف از آن بخورند و بخود آب که در آن اندک پودینه نوری بچیده باشد غذا سازند و زهره کرده  
 نصف باقی بخورند و در آبتهای این حلت البتة فصد کنند و اگر خطا بقصد در اول این حلت اقل شود و ثودی بسرمام بار کرده و آنچه در گوش برای این مرض نهند و آن  
 بسیار نافع است و آزاد اسر عدت زائیل کند این است که بگریزند روغن خیری و روغن یاسمین و در آن مغز پیاز معروف ببلبوس بریان کرده و با بونه و برگ انجوان هر واحد نیم درم  
 و مقهور دیون فلفل سفید تخم سداب هر واحد و دواک قرفل یک دواک کلال انجوان یکم چوشانیده صاف کرده یک جزو از این روغن و یک جزو روغن نار دین گرفته فنیله  
 آوده در گوش نهند و تمام روز بدارند و در شب تجدید فنیله دیگر نموده بر گوش آلم بچکانند اگر ممکن باشد و الا بر پشت خواب نمایند که خیلی مفید است و در یک روز  
 از ازاله آن می نماید و چکانیدن در بگردان حار و شل روغن غار و بید انجیر و غیره بر آب پیاز و سداب در شراب کمنه و فنیون حل کرده نیز نافع است و بشورای گو



کج خشک بری یا ابله مع نخود در او صینی غذا سازند و آنچه از زجاج غلیظ منحل از فصول مستکنه در سر بسوی گوش باشد تقطیه در باغ بسنبل گرم و حسب ایام رخ در او غرغره  
و سایر تریاچه پسته در ساقه بعل آرد و چکانیدن زهر و گاو گرم کرده در گوش نهی مسکن در درجی بلغمی است و آنچه از زجاج متولد از مشی در یوم بار و در پوای اسپرد باشد  
تسخین گوش ببالیدن چکانیدن در غنهای گرم و در حل جام و زنجین آب گرم بر سر و نهادن گوش بر تابه گرم و منقول از طبخ شدت با بونه و اکلیل الملک برگ فارو  
مرزنجوش و نسام و قیصوم و کرختن بخار شلجم و نهادن حر دل گرفته با دمان چهاره شسته گرم نموده بر گوش گذارند شستن تخم حله بپخته در باره نازک بسته که اگر گرم بر گوش استعمال  
کجاوات مذکوره در صمد با زیا تریت میگرم مینبیه تر نموده سودمند است اگر آنکه بدن مستعمل باشد که در این صورت اول استغراق فصول از بدن کنند تا گوش گرم نگردد و در اول  
بسوی سر بخند یا بشوند و از چیز که در مثل این علت بدان امر میکنند بخور طبخ شلجم مع حر دل است و آنچه از این به غنی سازد این است که بکیر نذریاق الاذن در تقطیه گوش بدان  
طلا کنند و از مینبیه تر نمایند که فی الحال تسکین در نماید و بجزم که بر تریاچه و کج خشک شلجم غذا سازند و آنچه از زنجین آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد شلجم سر زنده  
سیما مؤخر و بر روغن خیر و روغن نارودین و غیره اذمان حاره و قطره را زهره گوش در جیب این معالجات تقطیه در جاب مریض و اعتبار در وض در زیادتی و نقصان باید کرد  
و از این فاضل نشوند و آنچه از استعمال او و یه بار و مثل افیون در کافور بر گوش باشد مقابل آن بدوای سر ضا دین او و یه باید کرد و پس اگر موجب درد اقیون باشد تقطیه  
او بصیغ سداب در فرفیون اندک در غنهای گرم و تریاق الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابل آنک سنبلی الطیب و اندک زباد که معروف بمسک ابیض است  
باید کرد و در تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجه این امراض بتدریج باشد و بر گوش هجوم داد و یه قویه دفعه نکلند احوال را کافور سویدی گوید که قطره روغن حب  
شمش تلخ در گوش برای وجع گوش بار و مجرب من است از اطبای دیگر نقل کرده که قطره شونیزخ رطل الحامه برگ ایلاما بسبب اسطوخودوس و فرفیون حنظل تازه  
سر طحال شمر حرق مورچه در هر واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و گذارند بعضی شوم مثل شمع عجل یا شمع اوزنه یا زوقای طب یا بر روغن شقائق النعمان یا شمع افروز در  
زغفران یک درم افیون نیم درم و یا شمع بطبر روغن بان یا بر روغن نارودین یا بیساکیان بوزن او آب سیاه یا پیغمبر خس بر روغن سوسن یا شمع در جاب نیر نافع و گذارند شمع که الاذن  
محلول بر روغن گل تنها یا با ضافه آب سداب که از زنگار بر روغن بادام تلخ یا عسل که از آب چندین بسبب جوشانیده و گذارند چندین ستریک جبه بر روغن نارودین یا بر روغن بان  
و گذارند اول تر گاه و تنها یا بطرون که از آب سرگین خر بر روغن بان که از طبخ باد روغ و گذارند زهره و کیش و گذارند اسطوخودوس در شراب کهنه جوشانیده و گذارند صفتی قیر اطرد روغن اسپن حل کرده  
و گذارند اقلند و گذارند اقصیه از زهره طبخ و گذارند آتش بر روغن سوسن یا بر روغن قنب محلول و گذارند روغن ایرسا و گذارند روغن سوسن محلول با شراب کهنه و گذارند آب سداب  
در پوست انار پخته و گذارند الفار و شراب کهنه و روغن گل پخته و گذارند از چینی و گذارند اسکر که محض و گذارند آب گند نالبسکه و روغن گل گند و گذارند ادر شیز زمان و گذارند  
آب برگ در اقل و گذارند آب شوکران که از انیسون بر روغن گل و گذارند شمع حنظل و درم انسان قوم سه عصاره سداب درم و زیت بقدر غره جوشاننده روغن بماند و گذارند  
روغن کدوی تلخ و گذارند آب شنبلیله در پوست انار پخته و گذارند روغن کدوی تلخ در باد نجان کا و دیده پر کرده بر آتش زخم پخته و گذارند روغن بان شراب کهنه و روغن گل که گذارند روغن  
و گذارند آب برگ سبز جو و گذارند اسوسیا قیر اطرد آب مرزنجوش و گذارند شرب روغن بان یا شراب کهنه و گذارند غالبه بر روغن خیری حل کرده و گذارند انماک سیرکه و گذارند اقطران باک طبوخ  
زوقای خشک آینه و گذارند زهره زخم بر روغن بادام تلخ در گوش مخالف و گذارند زیت در پیاز کا و دیده پر کرده پخته و گذارند روغن حب الصنوبر کبار و گذارند روغن خیری یا شمس  
و آب قنطاریون که از فرفیون نیم درم فلفل یک درم در زیت ده درم جوشانیده و گذارند آب تمام و گذارند از رایج در زیت نذاخته هفت روز در آفتاب و یه صاف نموده  
و گذارند اجگر جباری خشک کرده بسنبل الطیب سانیده و گذارند آب شکطه شیب و شیرین که از گل گرم در روغن خیری حل کرده و گذارند روغن اقوان و گذارند اول شتر مر آینه و گذارند  
حلیت و زنجبیل بر روغن حر دل و گذارند در شراب کهنه پخته و گذارند ادر فلفل با یک سوده در زیت آینه و گذارند آب برگ سوسن بر روغن گل هر واحد در گوش چکانیدن  
سفید و همچنین بخار باد روغ و فرفیون و مرزنجوش و فو تریاچه مریض بگوش رسانیدن که از اسعوط آب چند رو یا روغن بادام تلخ و گذارند شرب سوسیا قیر بقدر نخود و جلاب  
و گذارند اذمان اکل صغره و گذارند اصفا و اکلیل الملک سفید که از فتیله انجیر و حر دل سوده و یا حر دل بوق سوده و یا خرفین سیاه و چندین ستر مر واحد یک درم زعفران  
و درم سانیده فتیله ساخته در گوش و شستن و گذارند دیگر او و یک که بجهت طرش و طنین بار و مسطور که در هر واحد نافع در گوش بار و دست مسطحی گوید که  
هر گاه وجع عقب تنه یا ریاح باره حادث گردد و روغنی که در آن سداب پخته باشند در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در هر او قیه از آن

یک گرم فریون و یک گرم جذبید سترحل کرده باشند قطور نمایند و اگر این کم کفایت نباشد اسهال سبب توقایا کنند و در حمام داخل نمایند و عرق آورند و سر را  
 صرف کنند بنوشانند و هرگاه در گوش از سوزن اوج بارد باشد روغن نار دین بار و روغن سداب بار و روغن غار بار و روغن بلسان بار و روغن بابونه بار و روغن سوسن  
 بار و روغن قیصوم بار و روغن شبت یا نفع از رقیق بار و روغن زبر بار و روغن زبر و روغن خیری که اخته در گوش چکانند و یا صوف در روغن عقارب تر کرده در گوش بار و روغن  
 اگر زرداب از آن سائل گردد و روغن شندل از آن نفع کند شیخ میفرماید که اگر سبب در گوش برودت سنگن در عرق یا از خارج باشد لازم است قطور است از  
 روغنهای گرم مثل روغن سنبل رومی و روغن القوان و روغن خروع و مانند آن که در قول مسیحی گذشت استعمال نمایند و یا مثل زیت که در آن سیرنجید و  
 صاف کرده باشند و یا زیت بقل و فریون جذبید ستر و یا غالیه مقدار اولی در یک مثقال روغن بان بار و روغن دیگر از روغنهای گرم خوشبو و بسیار است که حساب  
 این در و شراب صورت قوی بنوشند و خواب کند و چون سرد شود در زلال کرده و اگر سببش ریح بارد باشد آنچه در باب وی توضیح آنچه برای در گوش آید که سبب  
 او خلط لاج باشد که گوگرد و آنچه سببش برودت بود که گوگرد و آنچه سببش ریح بارد باشد آنچه در باب آید که سببش ریح بارد باشد آنچه در باب آید که سببش ریح بارد  
 سداب و حمام الجسل و یا آب قیصوم و مرزنجوش در روغن بوسن یا جذبید ستر با وی بعد از آن که در آن پنجه و صاف کرده باشند و یا بطوریکه سرکه بروغن گل اعصاب  
 لوف در گوش چکانند و اگر احتیاج بدوی قوی تر باشد مثل فریون جذبید ستر روغن قسط و یا قسط سحری و زراوند بکار برند و گاهی تخمید بجا و رس لبدرگرم کرده  
 آنرا نفع دهد و از او ویه بیشتر که برای اوجاع گوش و خصوصاً آنکه مائل برودت باشد زیت انفاق است که در آن خنافس یا خرطین یا گرمی که زیر چتر  
 می باشد چو شانید باشد یا زهره ماهی زیت انفاق یا پیه و ریل بار و باه یا زخم یا کلنگ بار و روغن عقارب که آن بسیار نافع است و یا آب مرزنجوش تازه  
 و یا مطبوخ برک غریب و پوست آن و یا مطبوخ خرطین صاف کرده پیه بطور آن که اخته و اگر مائل برودت باشد زهره زنگار و روغن خیری بنوشانند  
 تا آنکه آب زهره تحلیل و فانی گردد پس بردارند و بطریق قطور استعمال کنند که این نافع عجیب است و در معالجات اوجاع شدید گوش با استعمال مخدرات  
 احتیاج می افتد و آن مثل فلونیا اندک شیر چکانند است آنچه قرص زعفران و قرص کوب و یا افیون و جذبید ستر و زعفران بیشتر زن و واجب است که  
 تاخیر در استعمال مخدرات کنند تا آنکه خوف بخشی گردد و خصوصاً اگر اخلاط بار داشته که این اشیا آنرا بسیار مضرت و اگر از استعمال مخدرات ضرر پیدا  
 بعد آن جذبید ستر تنها استعمال نمایند و گاهی اقراض از جذبید ستر میسازند که از بار یک سائید و پس افیون سوده با وی آینه خه لیشراب صرف  
 قرص بندگی لانی می آویسد که معالجه اوج بار کرده میشود و تقطیر اشیا حاره در گوش مثل آب سداب یا آب بیاز یا آب سیر یا آب بابونه یا روغن  
 یا اودیون و مانند آن در روغنهای گرم مثل روغن بادام تلخ و روغن سداب بار و روغن کدران قوم پنجه باشند و اگر حاجت بقوی تر افتد روغن جیبید ستر  
 و روغن فریون چکانند و در حمام حار و انبساط نمایند و شراب کهنه صرف خورد و آنکباب بلبلج بودینه و شیخ نمایند و یا بکیره جذبید ستر و حبه افیون یک حبه  
 و در روغن بنفشه یا شراب حلوح کرده بگیرم در گوش چکانند و یا آب لیمو که بر آتش نهند و سائل شود نیگرم بچکانند و غذا زهره زنگار یا زهره زنگار یا زهره زنگار  
 و هرگاه اصلاح یا بقلیه و مطبوخ و گوشت بریان غذا سازند و آنم تکبید زیت بار و روغن گرم نمایند و صوف بران تر کرده گوش نهند

علاج در گوش بار دومی

نفع ماده از منضج بلغم نموده بمسهل گرم و حبه ایار حقیقیه نمایند و بعد از تنقیه او دید که در علاج بار و سازج مذکور شد و دیگر خوراک و قطور از جمله که استعمال  
 وادان حاره چون روغن زرب و غیر آن بگیرم در گوش چکانند و اگر سببش عکسبوت بر روغن جوش کرده در گوش چکانند جمیع اوجاع بارده گوش را نافع بود و قطور  
 آب انستین باز زهره زنگار و روغن بادام تلخ پنجه حمت در گوش و گرمی قدیم مجرب نوشته و گذار و صبر در جوب جاموش یا زنگار و حل کرده چکانند در مجرب  
 در برای تحلیل ماده از قطورات آرام نشود آنکباب گل خنمی گل بابونه اکلیل الملک بزرگتان تخم مرو نام مرزنجوش بسیار و شان هر یک شش ماشه زوقای  
 خشک شده ماشه چو شانیده معمول است و عنب الثعلب پوست ششخاش هر یک چهار ماشه دار چینی زوقای خشک هر یک سه ماشه نام دو ماشه مرزنجوش  
 آرد جو بسیار و شان هر یک چهار ماشه از آن به چکار گرفتن نافع و بداند که در دو سه بار از آنکباب اگر درم یا سه ماشه باشد میسکافد و دریم گرمی آید و اگر در نیم

که در دو سافج یا لادن نواز است و در صورت نزل اول به تنقیه و باغ مستوی شود و بطریق دیگر در علاج نزل مذکور شده بعد بخورد بزیر البیج گل بابونه بادیان اکلیل الملک  
عنب الثعلب هر یک نه باشد برگ فنجک است آقیم چون هندی سوسن هر یک سه توله استعمال کنند و شیاف مایتا و شیاف ابيض برابر در روغن بابونه  
و زنبق آینه در گوش چکانند و این بخور حکیم جلوی خان برای در گوش نرمی از جبریات است که کناز سه توله در گوش خوب صنی عشبیه مغزی بیخ لادن صحرایی  
بزیر البیج عنب الثعلب هر واحد یک توله بدستور بخار گیرند و باقی تدبیر از بحث نزل اخذ کنند اقوال حکما ابو سهل مینویسد که اگر در گوش از استلحا حادث شود  
اسهال خلط نماید بعد تنقیه خاص باغ بغرغره سازند و اگر مرض اهل نشود و حاجت باستفراغ قوی افتد بعضی ایاریجات که بازشل ایاریج لوغافه ایاریج  
و ارجی الس استعمال نمایند بعد استعمال او بی معطله کنند و اگر در وجه اخلاط غلیظ یا ریج غلیظ باشد معالج با دو پیله قوی التقلیح و جلا باید کرد مثلار کنگار بوسیل  
اندکی سرکه آینه در گوش چکانند و یا زهره کا و بعضی او بان سخته مثل روغن بان و نار درین بلسان آینه چکانند و یا آب برگ حنظل تازه و یا روغن بادام  
یا روغن ترب یا آب برگ شند ریج چکانند اگر در دانه رسیده باشد و این در دو ج گوش با نافع است حلك يك و قیر روغن خیری دو و او قیر روغن بادام  
نیم او قیر روغن نار چکانند و حلك ادران بگذرانند و چون مخلوط کرد در ظرف آینه براند و بهنگام حاجت سه قطره از آن نیگرم در گوش چکانند و این  
و ج و طینین را نافع میسه ساله چهارم روغن خیری یک و قیه آینه تراکشت براند تا آنکه غلیظ گردد و در ظرف آینه براند و هر قدر که کشته شود قوت او زیاد  
گردد و این در دو ج گوش ضعیب اسفید است بگذرانند زهره کا و بر آن روغن خیری بریزند و باکشت نرم برند تا آب هر وفانی شود و روغن مانده در شیشه کرده وقت جا  
نیگرم استعمال نمایند شیخ میفرماید که اگر سبب در گوش استلای بدن از سر باشد واجب است که تنقیه ناحیه سر از جنس آن استلا کنند پس اگر خلط ریج لاج باشد  
بمخوب یا مینیا روغن آینه تنقیه نمایند پس اگر لاج مستلک در ناحیه گوش بود باید که بعد استعمال بخورات طینه و قطورات کینه نیز استعمال نمایند بعد بکار قصب  
نفض خلط مستقرات عضو کنند صاحب کامل گوید که در گوش اگر از سوزن فرج بار و باشد باید که نظر کنند اگر در بدن علامات غلبه بلغم و رطوبت ظاهر  
مرض احب ایاریج و قوقایا بخورازند و غرغره یا ایاریج فیقراض بخین فرمایند تا بدین باغ او پاک شود بعد از آن بعضی روغنهای گرم مثل روغن نار درین روغن  
و روغن غار در گوش چکانند و یا روغن ترب که از اموات و نافع است و یا آب مزخوش افشوده چکانند که جرب است و یا بگیند که رو با یک سائیده در  
اندک شراب حل کرده روغن بادام تلخ یا روغن ترب آینه اندک در گوش چکانند و یا بنبدوان تر کرده در گوش نهند و یا بگیند که هر یکی در بول ماده کاو حل کرده  
نیگرم چکانند و یا بگیند که آب ترب و قدری آب مزخوش بر آن قلیلی زیت الفناق بریزند و چکانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند بعد این روغن در گوش  
چکانند که آن برودت در ج عارض گوش با نافع است و یا بگیند برگ غرب تازه و با یک سائیده در انار کاواک کرده با اندک آب بر نمایند و گل بالای آن بالیده  
و جوش اده در گوش چکانند و اگر در از برودت با سیلان طوبت از گوش باشد قدری زهره خرس یا زهره کلنگ بر روغن بادام تلخ یا روغن زنبق حل کرده چکانند و یا بگیند  
فزعون بوزن یک جبهه یا یک سائیده بر روغن گل حل کرده در گوش چکانند این همه اما که یکدیگر علاج در گوش بار و بهفراغ بدن از خلط بار و جفت قایا کنند و چنانچه  
و غرغره بسنجین ایاریج برای تنقیه سر کنند و بتقرین در جام بر نشاندند و بر سر آب مطبوخ مزخوش در تمام با بونند و روغن بابونه در گوش چکانند بکنند شش او برند  
و غذا بزهره زیر یا ج یا بخواب سازند و بعد علاج بقلا یا و طنجرات که با بگیند این البیاس گوید که در سوزن مزاج بلغمی صبح جلاب بادیان با در بخوبی برود  
و در دم با گلقتده درم بنوشند و غذا مزوره بخواب باشد هر چه التقرن و گوشت مالکیان میخورند و تنقیه باغ بحب ایاریج و قوقایا سازند و غرغره یا ایاریج  
با البسل یا سنجین عملی کنند بعد از آن روغنهای گرم مثل روغن زنبق و غیره چکانند و یا روغن بادام تلخ یا آب ترب چکانند و اگر با سوزن مزاج بار ماده سوداوی  
ترطیب با شیره اغذیه حار رطب نمایند و تنقیه باغ بحب صلیحون و حب آقیمون مطبوخ آن کنند شربت زهره خرس بریزند و روغنهای گرم مثل روغن زنبق بادام شمرین گوش  
چکانند خجندی گوید که در سوداوی نضج سودا بحلاب اصل السوسن کا و ز بان با در بخوبی و گلقتند که بعد تنقیه بحب ایاریج و قوقایا نمایند باقی بهاست  
قول سابق گذشت الطباکی گوید که در بار دین یعنی بلغمی و سوداوی گوش را بر بخار آب گرم براند و بطین صحرایی و بابونه و اکلیل الملک سداب قطره سازند و بشویند  
جاوین سوسن هر یک پنجم در گرم کرده تکبید کنند و روغن قسط و بابونه و حب الفناق در گوش چکانند و از جبریات برای اکلیل بلح و ماده و قیج سد این است که بگیند سرکه آینه

قصد چند نیت ترسند که هر واحد ربع اوقیه سداب یک دم هم دارد و ده چند آن بول بر گاو و نصف آن زیت خوشبو چنانکه تا آنکه نیت باقی ماند صلیف کرد و بچکانند  
 و از حدیث تجربت و غن بادام تلخ باز با دست این همه مع تقویت باغ و حبس آنچه در شربت لیون اسطوخودوس کشمش و صستر کبار بریزد و از جگر باسته هر دو در حبس بخار سرد  
 تقویت باغ و معدی و جوی که جمیع حواس احوال کند این شربت است حدیث آن می و ام و مهر و واحد یک جز بود و نیت با لاس صستر در زخوش اسطوخودوس کشمش خشک  
 هر واحد نیم جز صندل سفید انیسون هر واحد پنج جز و ده چند آن آب چنانکه تا چهارم حد باقی باز بجز جویان نموده چندان شکر و در ربع آن آب لیون  
 اضافه کرده و تقویم آن را در ده کجا باز بند که این از عجب است تجارب برای املاخ سازد امراض حواس است این بعینه علاج اورام سینه اخفی ظاهر و گوش است اورام غرض  
 را مطیع در علاجش نیست چنانچه در روح گوش از ورم حارند که شد ایضا که در زهر نوشته که تنقیح بلغم یا اجابت و تنقیح سودا باقی لیون و منلیخو آن کنند و بهتر  
 و ضدیات تمامه الحار غرغره و قطره که در و غن گل در بیاض و بادام تلخ و ترب و سداب بلادن قطره را و تدبیرها و غرغره است و کذا شوشنیز نیت در و غن فار و پدید و با  
 و در فانی و وکیان جمیع و مفرد و زباد بافتن و مصدک و نظرون با سکر که در و غن بال شربت زعفران خوبان که کبالی گوید که گاهی احتیاج میشود  
 استعمال او در گوش که بقطر بنام شل برق اسکر که در و غن بادام تلخ و شرب یا با و غن بادام تلخ یا آب گند که در آب پیاز نیگم بعسل و قطری شیزن اگر در شنید با  
 و اگر فرس بود و مطیع مضطرب اگر در و باد که اشیای قوی تر از این او در مثل عصاره دم الاخوین عصاره لوف و عصاره که در بیضا و ما شد آن استعمال نماید

علاج در گوش بارود و سداب

مضمی باغ و در و غن القلیب مغز خیار شنبلیله املک با لونه در آب کشمش سبزه ساینده بکرم نموده که در گوش نهاد و کند در همین او در و در شیر گاو و جوش انبیه  
 بخار آن بکیم و در و بعد از تقوی تنقیح بمسبل بلغم و حبس یا باغ نماید و در و غن ترب یا در و غن با لونه یا در و غن بادام تلخ در گوش چکانند گویند که در و غن که با شل  
 و از زرد چکانند نیز فاقه است و قبول اطبای ایند فو لن سمار که در بزره سیاه کچا مساوی آب ساینده و بکرم نهاد که در آن نیت منبیه بود و با فو فاقه گیر  
 هر یک که در و غن نیم لیون یک دم ساینده در آب کشمش سبزه یا آب فاقه سبزه شسته قرص سازه و وقت حاجت اند که در آب ساینده بکرم کرد گوش طمانند  
 و اگر ورم تحلیل نشود در سیر الفضا ج او با حکم ابات و قطرات منضبه نمایند و بزرگمان تخم حلیه تخم شنبلیله با لونه اکلیم املک گل خیره و غن القلیب هر واحد یک نیت  
 پنج تو لجه شش داده و کتاب نمودن منبج شور و صغی که تره است اگر رنگ نیت تنها جوشانده املک ساینده یک و قطره از بلنج او در گوش چکانند نیت منبیه بود  
 و برگ با لول که در چند قطره آن در گوش چکانند که در چند مرتبه در و غن را بخته منبج میگردد و در آب پیاز سفید بخته باغاب حلیه یا بزرگمان آینه سبزه همین عمل دارد و آب کونچه  
 و شوره بدستور و یا پیوسته گوش را بر بلنج پیاز بزرگ نیت منبج بزرگ شنبلیله با لونه و غن القلیب و گل با لونه بدارند و یا برگ شنبلیله و سبزه لوس و هر یک  
 سه تو لکه گل با لونه اکلیم تخم شنبلیله آشنه هر یک یک تو لکه جوشانده بخورد و بعد باغاب حلیه و غن القلیب کمان آب برگ سبزه لوس و فقیون هر یک یک نیت منبیه  
 نیگم چکانند و حلیه تخم کمان تخم شنبلیله با لونه اکلیم از زخوش هر یک سه ماشه اشق چهار ماشه و در آنکه با بخته شده و بکرم نهاد و بعد گان فتن جهت تنقیح آب ک  
 و پیاز و حبس مساوی در گوش اندازند و گاهی بجای آب برگ نیت منبج در و غن با لونه داخل کرده پیشود و کس از پاک شدن نیم جهت اندمال صدف سوخته  
 و بورق بریان برابر در هر تم شانی آینه فتیله بدان او در گوش خند و یا این در و در بزنند تا زودی مسدل کرد و در مهر و زرد سوخته بزرگ کفش کنند سوخته  
 مرد اسنگ کتبه سفید هر یک سه ماشه با یک ساینده بکار بزنند و دیگر در و در آنکه در و در گوش پیاید بکار بزنند و در و در سوداوی که ناور افتد تنقیح  
 سودا و بلنج اقلیمون علوی نشان و حبس اقلیمون کنند بعد از او در بلینده محله داده سودا چون حلیه با لونه و را شنج و موسوم و زیت نهاد کنند از احوال اطبا  
 جو سوسنی سوسنی که اگر ورم گوش باز باشد باید که اسهل طبیعت بلنج خالی قوی یا باغ و ترید کنند و حبس یا باغ بخوراند و یا این حبس و پسند  
 یا باغ فیترا یک دم ترید غار قیون هر یک چهار دانگ سقونیانیم دانگ انیسون یک دانگ همزادار یک ساینده آب جهما سازند و این یک شربت نام است و بعد  
 تنقیح و باغ در و غن شنبلیله یا در و غن ترب در گوش چکانند و از خارج شنبلیله و کرب و رطبه و با لونه و اکلیم املک و صمغ السوسن و برگ خار و مرزنجوش نام هر واحد  
 یک جز و قصد و حلیه تخم کمان هر واحد نیم جز و یا یک ساینده آب از زخوش و در و غن سوسن و در و غن زکس و در و غن لردین شسته شل گویند که نیت منبیه گوش نهاد نمایند

علاج در گوش بارود و سداب

اورام بارد را تحلیل نیکند و اگر با بونه و اکلیل الملک شنبت و برنج سفت و برگ خار و چند قوتی و معتدومز نخوش در آفتاب خوب بچوشانند و بر سر آفتاب  
 انبویه نهاده از آن بخار بگوش رسانند و تحلیل بر دم بدان نفع یابند و اگر داند که ورم صلب شده این ضماوت کنند سیرط و مالکیان که راخته اند یکی اشک بز سوده  
 آمیزند و از خارج بر گوش ضماوت نمایند سحید که گوید که علاج ورم بارد با سه مال از حنجرات بلغم مثل مطبوخ منقوی یا پارچ چکنند و در نفس آطلنجبین بخوراند  
 و سکنجبین بنوشانند و بر سر او آب طبع ریاحین حاره مثل پودینه و صغتر بریزند و طبخ ششم خطل باروغن شنبت در گوش چکانند پس اگر ورم سبب کارج نما  
 باصناده محله ضماوت کنند و اگر در صلب است انجا بدیه بطبروغن گل که راخته در گوش اندازند و باصناده محله ورم صلب ضماوت نمایند حصر بن علی گوید که بعد تنقیه  
 بجویع ایاریات و تلین طبعیت پیش از سه سل هر چه در علاج وجع گوش باردی مسطور شد مع تفکیک تسخین در ابتدا بلکه منع اندکی از او وید بار  
 برای روح استعمال کنند و هر روز برای تقبیل مزاج شربت اسطوخودوس یا مغلی حلو بشریت لیون یا شربت بنفشه یا خمیر و بنفشه بنوشانند  
 دروغنهای گرم مثل روغن شنبت و ترب در گوش چکانند و باصنادات محله تضمید نمایند و طوم ترک سازند و اقتصار بر مغز و رات و قبول مثل لیون بزردی بیضه  
 نیم برشت کنند بعضی نوشته اند که بعد تنقیه دلک بان کام بساق حتی که از ورم برطوبت بسیار سائل شود و ورم رخ گوش انا نافع بود بعد از پیه بط و  
 روغن موسن مساوی قیوی ساخته طلا نمایند و اگر ورم در صماخ باشد فقیله بدان آلوده در گوش نهند و صماوت لفظ سفید یا زعفران یا روغن زکس  
 یا اسنتین یا مسکه یا چندید ستر و قیوی و میفتخ هر واحد نافع ورم بارد گوش است و صماوت کرپ آرد با قتل و روغن موسن با آتش نخته منسج و مخر ورم  
 گوش است و چکانیدن پیه رو باه نیک ورم در گوش منسج ورم است بعد الفجا ورم علاج قرصه گوش نما

علاج باقی اقسام در گوش

انچه بسبب سقطه و ضربه واقع شود و صد سر رو کنند و کندر سفید را در شیر زن حل کرده نیکم نموده چند قطره در گوش چکانند که فی الفوق تسکین در نماید  
 و یا دوی مذکور بغتله آلوده در گوش نهند و زفت ضماوت کنند و ایضا در همین گوش بروغن کبج نموده بچکانند و حرمل و مورد چوشانیده بخار آن گوش رسانند  
 و انیسون یا یک سائیده بروغن گل آمیخته و یا زهره و عسل یا زردی او سفیدی بیضه یا هم آمیخته در گوش چکانند و اگر با آن جراحت نیز باشد بقول جالینوس  
 نان لعسل مرشته فقیله آن در گوش نهند و یا برگ علیق و مازوی سبز شرباب چخته در گوش مخرج و اگر بضر به خون در گوش منجر گردد و او پیر مخرج آن در  
 سده گوش مسطور گردد و هر گاه ورم سید باشد و از فصد و تلین غیره حسب مزاج مرض نیمه بر او رام گوش مذکور شد بعامل آرنه لیکن او یاب با سرد  
 استعمال کنند و چون بریم کنند و دریم بشکل دهه باشد که از اخراجات غصنیه خارج میشود و در گوش با وجود وجع ایسب یافته شود این دو استعمال نمایند  
 که بسیار نافع هستند بگیندر اسن صفر بزرگ و ورم پوست نار و مازوی سبز تخم و دیگر که در واد و درونکث ورم انیون یک نیم دانگ همه را بسایند بعد از مزاج  
 نظر کنند اگر حد نه داشته باشد این دو با سرکه حل کرده در گوش چکانند و الا بعسل حل نموده بنیبه بدان آلوده در گوش بمالند و بعد آنکه در گوش که  
 بسبب قرصه یا تولد گرم یا در آمدن هوام در گوش یا از دخول آب یا چیزی دیگر در گوش باشد علاج هر یک علیاره مسطور گردد و بدان وجع نمایند

وجع گوش اطفال

در گوش که بصیان عارض میشود اکثر از ریج و رطوبت میباشد و چون عارض شود طفل گریه کند بی سببی دیگر و اضطراب نماید و هر دم دست خود بسوی  
 گوش برد و بیچیدی سرگردن نیز از نشان اوست علاجش ببلعج در گوش بزرگان نمایند و حوض صبر و نمک طبرزد و حدس و مرکب و تخم خطل  
 و اهل مغز و مجموع در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل چوشانیده چند قطره در گوش چکانند و یا معتدومک اندرانی خاشایه در گوش چکانند  
 و یا مز نخوش تر و سداب تر در روغن خیزی یا روغن کنجد چوشانیده صماوت کرده بچکانند و یا معتدومز نخوش اسطوخودوس و فسنتین در آب چوشانیده  
 بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن اسنه شفتا گوش دهند نافع بود و چکاندن عسل یا زهره گا و یا آب برگ نیب یا آب برگ بکائون یا بادیان  
 و سبیل خاشایه نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گا و دیگر چکانند و آب برگ سندرس یا برگ بان بگلکه یا ناخواه و جوز بو ا خاشایه و یا اندکی انیون

بشراب و آتش حل کرده قطره کردن مفید و با بونه یا برگ غنیمت الشلب و برگ نیب یا برگ بجان در آب خوشنایه بخورد دهند و قطور روغن بنفشه لیس که اهل ننگ  
 و بل مانند در قوسم و جاع گوش تجربه رسیده بلکه قروح گوش اینز نافع است و اگر در دو با سرخی گوش خواه بره باشد رسوت را در آب غنیمت الشلب ستر  
 سوده یک دو قطره در گوش چکانند و یا شمشیر برگ نیب جو شایند و در گوش اندازند و اگر در صورت آب برگ بودینه میگردم چکانند یا اسکباب یا ز اهل  
 و گل با بونه و برگ گینده بگوش نمایند و دو قطره از آن بچکانند و با دیان خامیه در پارچه باریک بسته بسوراج گوش نهادن سودمند است و اگر سببش هم گرم باشد  
 و اکن با تب بود روزی پنج گوش بحیسب ساند و تبسین طبیعت نمایند و شیش زمان برگ گوش تقطیر سازند

طرش و قروح و صمم

یعنی نقصان بطلمان سمع و آن یا اصلی است یا عارضی است و اصلی صمم است یا طرش یا قروح و لودی اوستی صمم غیر معنی طرش است زیرا که صمم آنست که باطن  
 صماغ غیر محروم مخلوق باشد و طرش و قروح آنکه اوقت در آن هر دو وجودی نباشد که حسن سماعه باکل باطل گردد و بعید نیست که قروح مانند بطلمان صمم را باشد  
 و در آن تجویف بود و لیکن عصبیه متصله بصماغ قوت حسن سماعه مشترک نرساند و طرش نقصان بدون بطلمان است و گاه اطلاق بالعکس می نمایند یا بحاجت نقصان  
 سمع است و قروح بطلمان صمم فقدان سمع کم شدن تجویف صماغ و بر سبیل مجاز هر یکی مقام دیگر اطلاق می یابد و این اگر می نقل سماعه نیز گویند و طرش اکثر  
 بعد از قی بهم میرسد و این سهل الزوال است و فقدان سمع و طرش و قروح لودی طبیعی لاعلاج است و آنچه عارضی حادث باشد چون بطول ایجاد و فرسوس گردد  
 ایضا قریب بیاض و عسله علاج است اما طرش حادث قریب العبد قابل العلاج است لیکن آنچه در سن پیری افتد و آنکه سببش عصبانیت صمم ضربه و سقوط  
 عارض شود نیز علاج پذیر نیست و اسباب این گاه از مشارکت عصبه دیگری باشد یا از مشارکت دماغ یا بعضی اعضای مجاور آن چنانچه نزد اول و سینه  
 و دندان یا عصبه جاع اسنان واقع می شود و گاه بجهت افتی مخصوص سمع و آن یا بعصبه یا بقبضه یا بقوت سماعه می باشد اما اوقت عصب سمع عارضی گردد  
 از هیچ اسباب سورن و امراض آبی و تفرق اتصال و تفرق اجابت مفرد و مرکب که در آن می افتد بیشتر بار و عید باشد و گاه سورن فراج سافج بی ماده  
 و گاه با ماده سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا ریجی می باشد و ماده یا از دماغ فرود آید و یا از سعه یا همه بدن صمم و گاه زیاد گوش که گنبد و سوسا  
 که چون اسهال مرادی مختص میگرد و عصب آن صمم بهم میرسد و همچنین بقبض اسهالات دیگر که بالطبع واقع شوند و در غیر وقت بحسب مناسبت بر داند و مرض آبی در عصب  
 سده است که از اخلاط یا ماده یا دم و بیلد یا دم حار یا صلب یا غشاده از چرک یا ترابیل یا نفخه در آن هم رسد و تفرق اتصال در آن گاه از جراحت و صدمه خارجی گاه از قروح  
 و ماکل داخلی هم میرسد و قروح حادث سبب ثقیب بیشتر از سده می باشد بسبب بدنی یا خارجی بدنی مانند ثولولان یا دم یا نفخه زائد بعد از مال قرح یا گرم با کثرت سرخ یا خلط  
 چسبیده و صماغ با جود و دراز و رسیده انفجار یابد و خارجی مانند یک یا کل یا سنگریزه یا خمی یا حیوانی که داخل گوش گردد یا ایجاد خوبی که از خارج رفته باشد و از گوش  
 قدری بر آید و قدری بماند و طرش حادث از جهت قوت سماعه از ضعف آن بود چنانچه در شناخ یا طول مرض تضعف قوت این مرض گاه دفعه و گاه بتدریج اندک اندک اذیت  
 و گاه بر سبیل بجران او یا بر سبیل انتقال ماده در آخر امراض حاده از عصبه و جاذبه و سوسوی آن نزد باقی ماندن گران می رسد و اوقات سبب عارضی و ال پذیر چنانچه حرکت بجران  
 بهم میرسد یا بر سبیل عارضی است چنانچه در بجران یعنی طبیعت نزد بجران ماده را بر ناحیه گوش دفع نماید پس ماده در گوش قرار گیرد و بجران سبیل مجاورت و اکثر قی عارضی مضر با این  
 عارض بود و بیشتر بسبب اسهالات بسیار باطل میگرد و قوت سماعه طریق تشخیص اسباب گوره باید که اول از لیس سوال نمایند که پیش ازین علت مرضی دیگر عارض شده بود  
 یا نه اگر مرضی تب یا مرضی حاد دیگر یا وجع دندان بگویند بجران تب یا انتقال ماده در آن مرض یا مشارکت اسنان باشد اگر قدم سلم و اختلاط عقل یا دیگر اوقات ماضی سودا  
 و غیر آن میان کند و اختلال در حواس دیگر و قوت حرکت و خصوصاً در حرکت زبان نیز یافته شود از مشارکت دماغ باشد و اگر گوید که پیش ازین مین یا خون از گوش رانده  
 یا ضرر یا سقوط بر سر رسیده بود پیش قرحه یا ایجاد خون یا متک عصبه باشد و اول از تقبیر گوش نظر کنند پس اگر دم یا ثولولان یا نفخه زائد بعد از مال قرح یا چرک بسیار یا یک  
 یا سنگریزه یا دانه یا چیزی دیگر یافته شود پیش مان باشد و اگر سلامت دماغ و تقبیر گوش هر دو در حال گران گوش و وجع بجران تمد و طنین دومی و غنچه گوش  
 پرسند پس اگر نقل و وجع میان کند و با آن تب لرزه و تشهر و زدیان لازم و تمد و ضرر بجران لازم و مضر است و بیله باشد و اگر تب لرزه نباشد بلکه با نقل و وجع

اکسیر عظم جلد اول

ضراحت تمدد بود از مرقه شکر خارج عصب باشد و اگر ضربان هم نباشد و با تعلق و وجع تمدد بود از مرقه بار باشد و اگر تعلق و وجع فقط بود با آن علامات غلبه سفا بر مودا  
 یا بلغم در ریافت شود پیش ماده صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضا از روی رنگ و طعمی در میان حرقت و التهاب و حمرت و خشک شدن و مریض وقت گرسنگی در اکثر اوقات  
 خالی بود آن از طینت و عرق و مریض آن بر انتهای امراض حاده و حیمات صفراوی بر باد و صفراوی لالت کند و اگرانی مریض خصوصاً وقت وجود کثرت خواب بیاد است و کوشش قدم بر  
 مبرده و تفرقه و استلا ذیل ماده بلغمی است: اگر با تعلق سرف باشد با آن آثار و مرفاج غالب یافته نشود و از سده خلطی باشد بعد از وقت خفت مریض موضع تعلق مریضند اگر خفت بکام خلا  
 یا المتلا می حده و تعلق با سفل گوش بیشتر گوید بر ماده متصاعده از سده و لالت میاید و اگر گرسنگی این بیان کند و فساد در حواس معلوم شود بر ماده نازل از دماغ گوئی بر  
 و اگر وقت خفت و موضع تعلق مخصوص نباشد دلیل ماده مستول در گوش باشد و اگر بدین تعلق تمدد و احساس وجع و عرق گوش بیان کند از سوز مرفاج ساق و مادی  
 پس حال از بیت و شربت مریض از سردی و یگرمی پرسند اگر باشیای باره ستادی کرد و در مریض بکام سردی و یگرمی صبح و شام زیاد شود و باشیای گرم انتفاع یاید  
 از سوز مرفاج بار باشد و اگر غلبه آن باشد و التهاب لثه و در گوش و حوالی آن نیز بود از سوز مرفاج حار باشد و اگر بدین تعلق دوی و طینت بگوید پیش ریج باشد  
 و اگر دوی و طینت هم نبود و حال قدم سردی و یگرمی و گرسنگی و تعب دیگر اسباب مجفبه پرسند اگر اقرار آن کند و لاغری بیرون و غرضیم نیز بود و بجز برای رطبت انتفاع یا بد از سوز  
 باشد و اگر دوام و دفعه در گوش بیان کند و احیاناً گرم از گوش بر آید پیش گرم باشد و اگر از آثار مذکور هیچ یک نباشد و بمشایخ افتد از ضعف وقت ساق مادی

علاج طرش حار ساق و مادی

در حار ساقه با شرب و اغذیه و نظومات و قطورات باره که در وجع گوش حار ساق گشت تعدیل مرفاج نمایند و ایضا در حرارت بی ماده مبردات  
 مثل ماء القرم و ماء الخیار و آب تر بو ز یا شیر ز بر اینها با شربت نیلوفر و یا شربت بزوری بار و یا شامندر و روغن کاهو که دو گل و بادام و دیگر روغنها  
 مبرد و گوش چکانند و انار را با پوست کوفته بنفشازند و اندکی سرکه و روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید قطور نمایند یا آب برگ کاهو با آب  
 برگ عنب الشعلب چکانند یا در دوی مذکور داخل کرده در گوش چکانند و کلا آب بارنگ یا آب کشنیز تر و ماء القرم و روغن نیلوفر مفید و گاهی کافور  
 در آن حل میکنند و اگر گل بنفشه گل نیلوفر برگ کلم مساوی در آب جوش داده شیر گاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آن گشت  
 فرو آورده اندکی صبر کنند تا که حرارت او معتدل ماند بر بخارا آن گوش بداند نافع بود و در حار مادی هر چه از تنقیه و تعدیل در علاج درد گوش  
 حار مادی مفصل مسطور شد بعمل آرد و هر چونکه باشد ماده را با سفل فرو کنند و بعد تنقیه و او الکرمان که در قول ابوسهل خواهد آمد بهتر ترید و تقویت عضو  
 در گوش چکانند و ایضا در صفراوی آب ترب یک توله آب انار ترش چهار ماشه سرکه روغن گل هر یک شش ماشه نیگرم کرده در گوش چکانند  
 مفید بود و فسننتین عنب الشعلب هر یک نیم توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده و روغن گل دو توله داخل کرده بپزند تا روغن تمام  
 یک و قطره مدام در گوش اندازند و اگر مریض گرمی معلوم شود و دوی بار دهنوشند و شربت آکو و بنفشه و اسپنخول دهند و ترک لحم و اغذیه گرم مؤثر صفر کنند  
 و گویند که اگر آب پیاز و زیره گاو در پوست انار گرم کرده بچکانند بالخاصیه فائده دهد و بزعم قومی کافور شربید انتفع است و در طرش و شیخ می نویسد  
 شاید که برای طرش صفراوی باشد و در دوی فصد بر همه تدابیر مقدم دارند اقوال حدائق ابوسهل گویند که طرش اگر مولودی یا فرمن بود آنرا  
 علاجی نیست و اگر حادثه قریب الهمه و غیر منسک باشد و از صفرای مرتقی بسوی راس بود علاجش تنقیه صفر است از سر سبب ایارج و حبه قایا  
 و تدبیر مطب و استحمام آب شیرین و از مؤلولات صفر اجتناب نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرض باقی ماند او لا تکلیه بخار فسننتین مطبوخ در آفتاب  
 بنوسطه آنوبه نمایند و بهین آب سر سبب بدفعات غرغره کنند بعد از آن بگیرند انار ترش و دانه و شحم او بر آورده هر دو را افشرده آب در همان  
 پوست او اندازند و کندر و سرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بپزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند شیخ میفرماید اولاً گویم واجب است که  
 همه آنچه در گوش چکانند نیگرم بغیر بار و بغیر حار باشد و این قول کلی است بعد تفصیل امر در آن میکنم که در طرش صفراوی باید که استفراغ صفرا  
 بمسول کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی بالطبع واقع شود و بدان صم زائل کرد چنانکه اکثر اسهال صفراوی عارض شود و حبس کنند







بسرکه یا زهره زنگار و یا آب فسنقین حل کرده نیکم در گوش چکانند شیخ الرئیس میفرماید که در طرش حادث از بروزت ماد و باره قطره صمغ کهنک  
گرم که در آن چند بیدستر حل کرده باشد خصوصاً روغن بلسان و قسط و یار و روغن بادام تلخ و عصاره فسنقین در روغن بابونه نیم زهره گاو یا بویه گاو  
یا روغن کچد که در آن شحم حنظل یا بیخ آن جوشانیده باشد نافع است و قطره بول زهره گاو که در آن محل نموده باشند و عصاره قنار الحما نیز نافع اگر آرد  
یا در حنقن باشد این همه بعد از ماهه باستفراغات عام بدن و خاص دماغ و بعد استعمال طولیات معروفه و خصوصاً آنچه در آن برگ دست و تخم آن  
افتد بکار برند و ریاضت درین شدید النفع است و همچنین صیاح شدید و اصوات بوقیات و مانند آن در گوش و از جمله ادویه نافعه آن عصاره سداب الجبیل است  
یا چند بیدستر در روغن شبت حل کرده خصوصاً که باراج غلیظ باشد بول زهره آن خصوصاً بافته و از ادویه مجربین آنست که بکیر چند بیدستر در روغن خربق یک درم  
نظرون یک نیم درم و سائیده در آب سداب قرص سازند و در ادویه او با مناسبت عمل نموده قطره نمایند بعد تقطیر و در روغن کبوتر بیدستر در روغن شبت درم  
و بیدستر استعمال نمایند و یا بکیر نیکو کش و زعفران چند بیدستر مساوی از هر یک یک جز و دو جز بول زهره گاو و هر یک چهار جز و بشراب حل کرده استعمال نمایند یا بکیر  
صبر و چند بیدستر و زعفران و زعفران چند بیدستر مساوی از هر یک یک جز و دو جز بول زهره گاو و هر یک چهار جز و بشراب حل کرده استعمال نمایند یا بکیر  
ترب با نافع است خصوصاً قنیکه با سیلان لطوبت و سنده باشد و فستق از خود او انجیر کوبیده و در گوش گذاشن مجرب است اما است که زیاد می نمایند درین نظرون  
و چکانیدن آب یابی شونزنگرم بسیار نافع است و چکانیدن خربق بود و در ارات یکی خصوصاً زهره زهره گاو و روغن کبوتر بیدستر در روغن شبت  
در قاشقی آهن جوشانند تا آنکه سیاه گردد و قطره آن صمغ رانافع است و نیز روغن شبت و فاروسوسن و نار دین هر یک به تنهایی و یا مجموع با چند بیدستر یک افستین  
یا عصاره سفید و چون طرش در فترت هم رساناف است از آب فسنقین یا عصاره فسنقین جوشانیده و مخلوط زهره زهره سنگ شبت یا زهره گاو و روغن گل  
یا خربق با سرکه یا پوست مار با سرکه و چکانیدن آب طبوخ فسنقین و اسطوخودوس و مرزنجوش و یار و روغن مصنوع از اینها که در آب طبوخ اینها روغن گل و یا کچد  
داخل نموده پس زنده آب بسوزد و روغن بماند و آن خوب مجرب برای طرش است از سده و یا از حلاط غلیظ و یاراج آنست که بکیر ندر بر بنفید است درم شحم حنظل درم  
و انزروت دو درم و نیم و کتیر انفت درم و پوست هلیله کبابی درم و از آن حب بسیار سازند شربتی از آن بوزن یک درم و گوئیم مثل حادین بسوی رس  
کلام که جمیع آنچه از نقل سمع و ادخال گوش و براح آن دوی آن بطنین آن کانی سبب باره و برودت باشد پس از ادویه بیشتر که برای این همه بعد از تقطیر  
بدن در اس اینست که در گوش اوره اثنی بسرکه غسل و یا زهره گاو سفند با زیت شرباب یار و روغن بادام تلخ و یا آب گند یا آب پیرا بلسان یا شیر زان چکانند  
و قطره از قطر آن صمغ و شام یا خربق بیض یا اسود یا بعضی اودمان مناسبه خصوصاً بر روغن سوسن یا آب طبوخ فسنقین و آب پوست ترب که کدک روغن  
که در آن پوست مار جوشانیده باشد یا حب الغار با فریون یا چند بیدستر بر روغن گل یا روغن بلسان یا لفظ سفید و یا بکیر نیکو کش یا کچد یک اوقیه  
در روغن خیری و ادویه زهره زهره گاو یا تخم نیم اوقیه چله را جوش دهند و سه قطره از آن صبح و سه قطره شام استعمال نمایند و همچنین غسل لغنی با روغن خیری و کدک  
آب برگ حنظل تازه و کدک عصاره کوفه نیز جشان در نفع شدید و قوی است و باقی ادویه بیشتر که در باب وجه گوش باره مذکور شد و اگر این مرض صبیان را  
بهم رسد بر روغن آوی که در آن سداب مرزنجوش پخته باشد یا آب هر کسی که صغیر نمک اندرانی خائیده باشد از نفع یا بند و از کما دات نافعه آنست که  
بابونه و شبت و برگ خار و مرزنجوش و بویه و شستی خشک و عاقر قرحا جوشانیده بدان کردن و اسفل گوش آنگیند نمایند و کدک نطولات مذکور در امراض  
را من در ظرف لوله دار ساخته محاذی لوله او گوش ابرارند تا از آن بخارا داخل گوش گردد و استفرغ برای طرش و فتن آنست که کثیر العدد و قلیل المقدار باشد  
در بار لغنی بقاریق و اندک اندک باید کرد و تا قوت محفوظ ماند و نفع ماهه و فاکند و از آن نفع کامل و تقطیر تام حاصل گردد و سه بیدستی نوشته که این همه قطره را  
که شیخ ذکر کرده مجرب است برای صلاح اکثر انواع طرش است یا عارض از مواد غلیظ هر گاه بعد تقطیر تام دو قطره صبح و دو قطره آخر روز از زهره زهره گاو یا بویه  
چکانند صاحب کامل گوید که طرش هر گاه از قبیل بلغم رخ غلیظ متولد در دماغ و اعشیه یا منصف بسوی عصب سمع حاض شود و علاجش استعمال  
ترب مرقط و لطف و شرباب یا ریاح و استعمال غرغره و سوطه یا آنچه در صلاح سده گوش مذکور گرد و در پیرا از اغذیه سول بلغم باید که در صفت و در برای طرش بکیر ندر





و سوراخ گوش بصورت بند سازند و اگر زین ساکن شود معلوم نمایند که در دم در طریق تصحیح و جمع برده است و چون کم کند سالجی با دوی قشره گوش نماید و در علاج او مسک بنقیه گوش فروخته مسلول کنند زیرا که اجتماع حرکات گوش در مرض افزاید و این در اکثر اشغ که در وقت استعمال نمایند بکیرد نشیانات بیض و باقی عقل کنند و اندکی آب و صمغ فارسی مخلوط کرده گوش بچکانند و هم گوید که در صمغ نعیمی است که حادث شود و پیش از آن نبود و آن صمغ را بشوید و این چنان بود که در دم و صمغ پیدا که شود حتی که تشبه را بکنند و بعد از آن صمغ گرد و باقی ماند و تحلیل نشود و یا در آن شلواخ لحم بر وی در وصل شده سوراخ گوش را مسدود سازد و بسبب خفای او از حشر که گزید پس اولی آنست که مرض بجلج مثل این نوع نکند مرکز در غنطار و اینها او گوید که آنچه عجیب المنفع است در از آنکه صمغ حادث و طرش و خصوصاً آنچه بعد از ارم الفجا آن باقی ماند این است که بکیرد بیز خشک و آنه او بر آورده از پوست او خوب پاک کنند بعد از آن روغن بادام تلخ بقدریکه از آب پو شده بر آن اندازند و بچکانند تا آنکه در انزای او سرخ شود بلکه مائل بپایمی گردد پس صاف نموده این روغن هر روز و شب بچکاند مرتبه در گوش بچکانند که این دو درین معنی بالغ المنفع بارها آزموده ایم و بسیار نافع یافته ایم و بعضی گویند که این دو نافع بحد کمال می بخشند تا دو هفته هر روز و شب بکرزد و سه قطره از آن بچکانند

**علاج باقی اقسام طرش**

آنچه از رطوبت و پوست ساده حادث شود و سبب تبدیل مزاج کنند یا بشربه یا غذایه و قطرات و قطورات مناسبه که در علاج امراض طرب و یا بسبب دماغی مفصل سستور شده و تا در باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد مانند شیخ رئیس و سمرقندی بزرگ آن نیز اخته اند گویند که در آن مثل مشک و جناب بستر مورد و گل سرخ و آفتابا و داجینی و قزقل و اسقال آن نافع است و در پوست بی ماده بر طرب مزاج دماغ آنجناب بر بخار آب شیرین و قطور شیر و خنران در گوش و بچکانند روغن گل یا بیشتر ناز و یا قطرات ترطبه بر سر و بچکانند و بالیدن شیر ماور و غنمای اطربه و جز آن که در علاج امراض یا بسبب دماغ و صناع یا بسبب تشنج عصبی اند که گوش را تشنجید بود و بقول شیخ و مسیح طرش عارض از پوست رازوم حامی رطب خدای مطرب شراب مطرب خواب رنجین و روغن مستدل و آب بیکرم بر سر و تدبیر سر و قطور بر روغن نیلوفر و سفشده سپید و روغن که و مانند اینها نافع و آنچه از بجز آنات انتقالی چون تپهای صفراوی و یا بلغمی و سرسام و غیره باشد تشنجیه صفراوی یا بلغم نمایند و لیکن بعد حصول قوت و عود مزاج بحال اصلی و رفع ضعف مرض اول بعد از کتویت دماغ نموده روغنهای نافع بچکانند و در طرش که عقب امراض ساده و حیات حاده عارض شود علاجش همانست که در طرش حار مزاج و مادی سستور شد و خصوصاً در قول الرطابی که گویند که ضما با بونیه کلید الکل آرد و روغن کبچر چشته کرده اگر گوش نافع صمغ حادث بعد مرض حادث و اگر شیخ شجره البلق را از یک طرف آتش بدهند و رطوبتی که از آن چکید در ظرفی گرفته اند که گوش بچکانند همین عمل دارد و هر چه از خلط خلیفه بسبب بجز آن انتقالی باشد و آن با قتل و تمدد بود استفرغ یا با ریح فیهرا کنند بعد روغن بادام تلخ و روغن در روغن ترب چند بیدستر و فرغیون بچکانند و ایضا اگر بعد ترپ تشنج عارض شود و با قیای علوی اخانی نه ماشه با طریفال سستور خود و سایشان و قوله آسمیخته شرب بخورد و از زنجبوش گل با بونه سنبلین اهل اکلیل الماک گل بفشه مرکب ماشه شنه هفت ماشه الگوشنفاک نیم توله شرب آب سه یا و تر نموده صبح بخوشانند که چهارم با ناز صفا نموده روغن گل و روغن با بونه برابر آن اخل کرده باز بخوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس آن چند چند ستر شده ماشه زعفران هفت ماشه سوده آسمیخته بپازد و در گوش بچکانند و گویند که طرش حادث عقب حیات مندر نکس است زیرا که دلالت می نماید بر آنکه هنوز ماده باقی است بدن نقی نیست و بقول شیخ طرش حادث عقب صناع را بچکانند آن آب ترب روغن گل و یا چند بیدستر و ستر حبار و روغن گل نافع است حادث بعد از سرسام را واجب است که در آن ابتدا استفرغ از ایارح فیهرا نمایند پس چند بیدستر با روغن گل و یا روغن قسط تنها و یا روغن بادام شیرین یا آب ترب غیره که در حادث عقب صناع گفته شد در گوش بچکانند و آبونمصور گویند که آنچه عقب سرسام حادث شود علاجش همانست که بر پوست ساده گفته شد و آنچه بسبب باقره یا گرم یا دخول هوام و غیر آن باشد علاج هر یک از سستور خواهد شد بدان جمع نمایند و طرش که بعد از آنی بسبب اخلاص الی سوی دماغ افتد علاجش ترکیب اخلاط است و استفرغ آنها و این گاهی بی علاج زائل میگردد

**دوی و طنین صغیر**

او از نیست که اگر انسان گوش خود میشنود بدون سببی از خارج و صدای می بزرگ و نرم تر و طنین تیز تر و با یکدیگر میباشد و غیره و از حادث از نفوذ ریح و اجزای سبک است

مستطیل است چون سبب او از حرکت و متوجهی است که عارضه آن اگر دو چیز است سمع بر سبب واجب است که سبب این عارضه یعنی دوی و طنین و صفیر حرکت هوا باشد که این سببها  
از خارج نیست بلکه از داخل است و هوای داخل اجزای متصوِّب تجار و لایع و متوایی را که اندازان است پس این نوع بخوره اگر خفیف باشد حرکت دوی نماید اگر بصیرت می خورد  
طنین باشد اگر اندکی از آن مایل بخروج نماید تا آن حرارت ملطفه بود و تا صفیر از آن نماند یا جمله این حرکت و توجع هوا و بخار اندرونی از داخل نیست کلی آنکه صفیر  
و آهسته باشد که هوا و بخار مصوب از آن مقدار حرکت خالی نباشد و او را که این حرکت ضعیف است که سبب این است که سبب ضعف قوت سماعه که زادنی توجع کل  
پس کسانی که حس ایشان قوی بود سبب این حرکت آهسته که در هوای اندرونی افتد در گوش خویش آواز دوی و طنین بشنوند و همچنین صاحبان ضعف قوت از  
حرکت آهسته که مذکور شد منفصل گردند و طنین قوی در یابند و این قسم بنا قویین افتد و این هر دو نوع بیماری نیست و نوم آنکه حرکت مذکور قوی تر و فوق حرکت ضعیف  
و سبب آن وجود محرکی است که بخار از زاده از حرکت متولد و محرک نماید و این محرک یا رخ متولد در ناحیه راس و متحرک در آن است که منحل میگردد و از تفصل موجوده در سر  
و یا آواز صدید که اکثر گوش متولد میشود و یا جوش رخ در نواحی او و یا حرکت گرم متولد در مجاری آن و یا اضطراب و جوش تهاجی اخلاط بدن بسبب تهاجی فراج گرم  
چنانچه بعضی از طبیبان از حیثیات ابتدای اوقات و یا استکلاهی مفرط در بدن یا خاص در سر چنانچه عقب سکر کثیر و عقب خواب بعد از طعام  
پدید آید و یا اضطراب تمام رخ چنانچه عقب قوی عقیق و بعد صدمه یا ضرب دماغ و عقب فکر عظیم میشود و یا ماده غلیظه از ریه منصب بسوی گوش که اندک یک  
تحلیل گردد و از حرکت تحلیل طنین دوی تولد نماید پس این هم کند و یا شدت خلط و سنگی و اضطراب در رطوبات مبعوثه بدن ساکن در آن توجه طبیعت  
بتخلیل و محرک آن بسبب میافتن غذا و یا تناول او و یا محرک بخارات مصدع بسوی دماغ مثل فلفل و مانند آن یا طعامهای سحر محرک هوای گوش و بخارات  
ساکن چون سیر و گندنا و امثال آن یا دویه جالس اخلاط و ریح در نواحی دماغ مثل او و یا قایمه مستعمل از خارج سر یا جمله سبب این مرض گاه در نفس دماغ  
و گوش میباشد و گاه مشارکت معده و احضای دیگر مثل ریح و بخاره بسوی آن طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از ریه سعال کنند که این حالت  
لازم دایمی است یا نه اگر اقرار آن کنند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن سنگی در نفس است و گوش باشد و اگر گوید که گاه ساکن میشود و گاه میجاری میکند  
بجسب استکلا و خلای معده و بوقت حرکت و غذا شده اگر می یا سردی و آواز گوش همچون آواز جوشیدن در یک بود پس آن مشارکت عضامی دیگر مثل مرق یا بلبل  
یا روده یا رحم یا معده باشد بعد از پدید آمدن نیست یا نه اگر باشد پرسند که در گوش نیز نیست یا نه اگر تری در دهر دو باشد همیشه جوش رخ باشد و اگر صرف تری  
سببش اضطراب اخلاط باشد و اگر تری وجع نبود پرسند که در بعضی ضعیف و اغنیه است یا نه اگر تهاج است که ورت حواس ضعف افعال انفسانی یافته شود و پیش از این امر ضعیف  
عارضه شده باشد همیشه ضعف قوت سماعه دماغ باشد پس اگر با آن سوء مزاج جاریا بار بود در حار و وقوع این وضعه مع التهاب باشد و تقدم استعمال او و یا چهار روز  
شدن نیز بر آن حالات کند و اگر بار بود بخالات این باشد و اگر در بعضی ضعیف نباشد وجود غده در گوش و تقدم عرض قرصه در گوش پرسند اگر باشد همیشه گرم  
متولد در گوش باشد و الا حال تقدم وقوع صدمه بر سر یا قوی عقیق یا فکر عظیم یا القطع اسهال قبل از وقت او یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام یا خوردن  
او و یا حاره و اغذیه سحره یا استعمال او و یا قایمه بر سر پرسند پس اقرار هر کدام از اینها که نماید همیشه همان باشد و الا سوال کنند که گرانی در سر و گوش و تمدد  
معلوم میشود و یا نه اگر در سر و گوش هر دو گرانی و تمدد گوید و طنین لازم بود از انصبا فضله دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گرانی در گوش تمدد بیان کند  
و طنین نزد حرکات بدنی یا انفسانی آهسته او نماید و احساس کند بجرکات که گوید و دماغ دور میکنند یا از جانبی بجانند دیگر منتقل میشود و سببش ریح و بخاره منحل  
از تفصل جمعده در سر باشد و اگر گرانی و تمدد و غیره هیچ نباشد حال از دویا طنین در حالت گر سنگی و خفت او وقت شکم سیری پرسند پس اگر آنا پیوسته و تقدم  
فاقد او یا یافتن غذا و یا تقدم حیات و یا استفرغات دریافت شود سببش شدت خلط و پیوسته باشد و اگر در صبح و دماغ سالم و دیگر حواس قوی کی باشد  
و از تناول غلظتات مسکرات سخت یابد و در سنگی همچنان نماید سببش قوی حس سمع باشد علاج در جمیع انواع این مرض از گرمی آفتاب آفتاب حمام بسیار گرم  
در حرکت عقیق قوی و آواز بلند و کثرت کلام و جعلع و استکلاهی طعام و از تهاجی بخارات همچون سیر و پیاز و گندنا و شراب گر سنگی بسیار و خواب بر استکلا و تمدد داخل  
و قبض شکم اجتناب لازم شمارند و تبیین طبیعت در اکثر انواع و دلگد شدیه اطراف و نهادن او در آب گرم و منع بخوره مثل کشنیر خشک و خشخاش و هر چه درسد و دوی

گرفت نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض باخاصیت نفع دارد نوشیدن برنجان و تقطیع عصاره نسرین و قطران است و در استلائی اول تقطیع بدن یا مسر  
 بعده تطبیق تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیمون نافع است و در ششاری قصد تقویه عضو فاعل مرض و خصوصاً مسده اگر تصاعد بخار از آن باشد  
 بحسب غلط فاعل آن از مطبوعات مناسبه و ایاریات واجب است اطریفل صغیر خوراندند و خصوص در معدی و ایاریج فیه قیر انیزه آگینند و تقویت مایع  
 بخوردن اطریفلات و مانند آن مالش مثل روغن آس و روغن گل و تقویت گوش با نند روغن بادام و امثال آن کنند و درین رعایت مزاج اول  
 و درین مرضی دارند و هر یکی را تدبیر و علاج حسب مزاج و قصد تقویت او بقانون معلوم نمایند

علاج طنین بلغمی در برنجی

اول بهر افضاح و تقویه مسر بلغم و حسب ایاریج دهند بعده غرغره منقعی و داغ بعل آردند و یا گل حطلی تخم مروعب و التعلک کشند خشک هر یک شش ماشه  
 اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل الملک با بونه و شبت و سیاز زنگس در آب جوشانیده بخار آن بگیرند  
 صدف روغن قسط بگیرند قسط در دم و کیکوفه شبت در سر که نمیدانند صبح در نیم آثار آب جوشانند تا بنیمه آید صاف نموده نیم آثار روغن کنج بر آن ریخته  
 باز جوشانند تا آب جوشی شود و روغن بماند در آن روغن اطریفل اسطوخودوس همچون بیدالورد بخوراندند و یا چند بیدستر سه چهار صبه تا یک ماشه در اطریفل نیکو ریخته  
 آبیخته دهند و اگر جنب بهم نرسد عوض آن بر او ندرطریل کنند و بالای اطعام این سفوف دهند با دیان سه توله خود دهند از زربانه قاقله کبار بر یک یک تله مصطک و توله  
 نبات مسفید بر آب شربتی و شغال الک کلاب قرفلی نوشیدن فائده عظیم دارد و با جوارش مصطکی مرکب علوی خانی و پیریز از جنس باقی خرد مغ و بخار آنگاه از اخذیه و توله کبوتلا  
 و لنبیات واجبند و بعد از حمام روغنهای معتدله چون روغن بورداد امی بر تارک سر مالند و در گوش چکانند و ایضا تقویه بحسب مکررات و مرات بعد از آن استعمال  
 مصطکی سه ماشه و کلاب قرفلی سه توله تا دو مرتبه درین مرض که گفته باشد مفید میشود و اگر فتن بخار از رنجوش جوارش مطبوخ در آب نیمه مفید اگر مشاهده باین مطبوخ بر کرده کنید  
 گوش نمایند اولی بود و یا گل بونه فسنندین مزنجوش اسطوخودوس ششکطرا شمشع صمغ حاشا جده خشک اهل فطر اسالیون شخم حنظل جوز السکر کافیسوس از شیشگان  
 پودینه حمله با هر چهارین بهم رسد جوشانیده بر بخار آن انگبای کنند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ چند بیدستر در گوش چکانند و کند زعفران چند بیدستر سوادوی  
 ساخته خشک نموده قدری از آن در شراب که اخته تقویه نمودن مجرب است اگر یکی را از روغنهای گرم باب سیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فائده دهد آب  
 باروغن گل ازین قبیل است و قطور زهره گا و آب گن یا باروغن گل نیز نافع و که حنظل در زیت جوشانیده صاف نموده بنید و یا کند زعفران فرخون چند بیدستر روغن  
 مرکب هر یک تلخ جزو نظرون پوره ازین هر یک و جزو کوفه بیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند که طرش اینر سودمند است و قطور زهره برگ بان یا برگ آگ  
 یا درک یا آب سیاز نافع و ترب یا سیاز را کایده در اعضای روغنهای گرم بسیار روغن قسط پر کرده بر آتش نه زین صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاصه در این نافع  
 مغز بادام در بول گو ساله سائیده نیم چکانند است و چکانند آب برگ شفتالو و کند لک صبر در آب سائیده نافع است و یا فسنندین یا بونه در سر که جوشانیده گوش  
 بر بخار آن آردند و بعد آب سرد گاو یک توله روغن گل و روغن فسنندین شفتالو هر یک و توله بالکش ملائم جوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده نیم درم  
 افیون خالص در آن حل کرده چند قطره در گوش چکانند و آنچه در علاج وجع گوش بلغمی در برنجی طرش بار و در برنجی مسطور شد درین جاب نافع است اقوال حدائق  
 سویدی گویند که از انجیر و خردل در آب سوده فنیله ساخته در گوش نهادن درازا که دوی فوین مجرب است و در رنجوش شراب بخور و قطور نافع و کند انجیر گوش سبک با  
 زوفای خشک یا نسرین خشک یا شمع جلی که از قطور حسب الغار در عسل ریخته و یا روغن غار بر روغن گل و شراب کنند یا بول اقرو یا آب سیاز بر روغن گل و عسل نمک اندازند  
 سوده آبیخته و یا روغن نسرین یا سکره و روغن گل و یا روغن لیمونه بشم غلابی و یا مورچه بزیت سداب جوشانیده و یا بوق شراب کنند یا زهره جاموش یا روغن  
 نازیل یا زهره که سیسکر آید بشیر زن آبیخته و یا روغن نار دین شکر لبط و یا روغن قنطرب عسل و عصاره سداب آبیخته و یا روغن سوسن شش درم  
 روغن سداب یک نیم درم سکره آید سه درم آبیخته و یا روغن سوسن و سکره و یا زهره بزباب کنند تا بیاگون سوده در پیه باکیان آبیخته هر واحد مسفید است  
 و بقول جالینوس تخم بخار پودینه و شربت شربت پودینه و نهادن قدری پودینه در گوش نافع ترین اشیا درین مرض است مسیحی گویند که اگر باگرافی مسر

و ضعف در صبح باشد و غن تری و روغنی که در آن چند بیدستر خفته باشند در گوش چکانند و بر جای نشینند و بر مزاج خویش شمع و پودینه و صغیر اکجاب نمایند  
 و اسهال بحب توقا یا کنند و تلطیف غذا نمایند و اگر نارنج یا فخر باشد اندکی فرغون بر روغن حنا سوده نیکم در گوش چکانند و یا چند بیدستر بر روغن حنا  
 و در گوش چکانند اگر از خلط غلیظ تسکینت بعضو باشد باید که بوره از می آب سرد که غسل ساینده چکانند و یا خربق سفید و چند بیدستر و زعفران مساوی سوده بسبک و  
 روغن حنا بار دیگر ساینده در گوش چکانند پس اگر بار در باشد بجای درین نیکب بسیار نمایند و بر تلخ پودینه و شمع و مزاج خویش اکجاب کنند و چند بیدستر و فرغون بر روغن  
 ساینده در گوش چکانند و و نافع نقل صبح و دوی و طینین بکیر خربق سیاه یک مثقال چند بیدستر و مرهم بر واحد نیم مثقال نظرون ربع مثقال در سر که سرشته نیکم ششما  
 نمایند و و برای اموات حادث در گوش کندش زعفران چند بیدستر و مرهم واحد یک مثقال بوره از می چهار مثقال کوفته قرص سازند و در شراب حل کرده استعمال سا  
 و این دو طینین را نافع است بکیر خربق نیم درم و مشک یک انگ هر دو آب مزاج خویش یا سداب سائیده در گوش چکانند و برای ریح غلیظ بر سجا  
 و مزاج خویش و روغن سوسن جوشانیده و در آن چند بیدستر حل کرده در گوش چکانند نافع است یا آب سداب یا سبیل آینه در گوش چکانند شیمی نویسد که آنچه از  
 خلط نارنج بار باشد مخصوص برای او این فرض محرب است بکیر خربق سفید سه جزو و زعفران پنج جزو و نظرون نه جزو و از آن اقراص ساخته استعمال نمایند و از او و دیگر  
 جامعه مجرب برای آنکه از ضعف یا از سده یا از خلط باشد این است که بکیر خربق نیم درم و مشک یک انگ آب مزاج خویش یا سداب یا سبیل آینه در گوش چکانند  
 و همچنین تلخ بر کسب و تلخ بر کسب و تلخ بر کسب غار و باید که در جمیع آن از نشا و طعام شبانندگان یا بعضی علمای متقدمین گفته اند که چیزی نافع تر برای صغیر از  
 و از الفویج مخصوص برای حفظ نیست که آن نافع چیزی است که الله تعالی برای این پیدا کرده نفع میکند آنرا قطور معمول از زرد فادرک صنوبر و حب الفادر آنچه در باب  
 طرش در گوش از معالجات بیشتر که و خصوصا بار در گفته شد آنرا ملاحظه نمایند این عیاس گوید که هرگاه دوی و طینین گوش عارض شود باید که روغن سوسن یا  
 روغن نار درین بار روغن قسط بانگ آب برگ غریب چکانند و یا بکیر خربق سیاه و چند بیدستر مساوی زعفران برابر بزرگ کرده در گوش چکانند یا بکیر خربق  
 و غیره که در نقل شیخ گذشت آب بخته در گوش چکانند و چون روغن تریب یا سداب بر هم زنند و در گوش چکانند آنرا نافع که در صفت ادوی نافع طینین نقل سینه  
 کندش این درم زعفران چهار انگ خربق سفید و بوق هر واحد سه درم بار یک سائیده بشراب سرشته قرص سازند و مزاج حجت در سر که حاصل کرده در گوش چکانند  
 و دیگر سینه سالک یک جزو روغن خیری سه جزو جوشانیده سر کنند و در ظرف آگینه بر داشته در گوش چکانند و اگر این ادویه فائده نکند بدانند که طینین قیاس خلط غلیظ  
 محقق است و آغشیه در داغ است پس بسیار که در مرض اجیری دهنند که تنفیه و داغ او کند مثل حب ایارج و حبه قیاس و صبر و مانند آن ایضا این حب هفت است آن بگیرند  
 تریب و درم شحم حنظل یک درم بیلید کابلی نیم درم از زردت ربع درم کیر او دو انگ همه را بار یک سائیده چهار سازند شیمی یک درم و چون بدان پاک شود و سعو ط  
 سسغن لطیف مثل سعو ط مرکب از چند بیدستر و جو شیر و شونیز و مانند آن آنچه در باب گفته که گوشه نشینند ایضا تطیس بکنش و ایارج کنند که آنکه از آن در پی  
 این سینه الصد گوید که علاج دوی و طینین اکجاب بر بخار آب مطبوخ شبت با بونه و اکلیل الملک و برگ خار و پودینه و صغیر و مزاج خویش است و روغن گل  
 نیگرم بانگ کی سرکه در گوش چکانند و اگر ریح نشد یا خلط باشد باید که روغنی که در آن چند بیدستر یا زعفران یا نظرون حل کرده باشند در گوش چکانند و بر  
 غذا و اجتناب از تخمه نمایند این المیاس گوید که اگر سبب اور یا غلیظ منحل از فضول غلیظ در سر باشد هر صبح جلاب از انیسون با دیان هر واحد سه درم  
 اصل السوسن عشر کوفته چهار درم و گلکند عسلی ده درم بنوشانند و غذا فرورده نخورد با انیسون و دارچینی و اندکی زعفران دهند بعد تنفیه نافع بحب ایارج  
 و حب حقیقون کنند و فرغون با الوصل و ایارج فقیر نمایند و در گوش روغن سوسن و قسط و آب تریب بانگ چند بیدستر یا جو شیر یا شونیز چکانند و اکجاب بر  
 او و دیگر خار و حشایش مثل با بونه و شبت اکلیل الملک و قیصوم و شیخ و سرخس و برگ خار و برگ تریب سازند و یا سینه سالک یک درم و روغن خیری یا سوسن  
 یا قسط هر کدام که باشد سه درم گرفته میعه را در آن حل کرده چکانند و وراوست حمام آنرا نافع است صفت اشیا برای نقل صبح و دوی شحم حنظل یک درم  
 بوره نان نیم درم چند بیدستر زرد حرج هر واحد یک نیم درم عصاره انستین قسط و فرغون هر واحد ربع درم کوفته میخچه باب زهره گاو و سرشته شیا سینه  
 و سنگام حاجت برابر در س سائیده با روغن بادام تلخ و و طوره در گوش چکانند چخمندی گوید که برای آنچه جلاب نه که روغنی حصبه بلجوم فاضله دهند

در گوش چکانند





علاج طینین بیسی

که اکثر مرتب مین و خلاباشد اشیر و اغذیه مرطوب و سیرج الکیموس غیر مجرب است اسفناخیه و قرعید زریباج و فالودجات بروغن بادام و سهند و تقویت و تبرک  
و باغ بلطرات مناسب مثل روغن گل نمایند آب نیکرم بر سر ریزند و شیر بر سر و شند از محملات و استفرغات و عقب و حرکات منع کنند و سکون  
و آرام اختیار نمایند و در غذا تو سنج کنند و بتفاریق خوردند و روغن گل دیگر روغنهای بار در طب و شیر زنان یا روغن گل با سرکه و یا روغن بنفشه و کدو  
در گوش بچکانند و گاه گاهی بنا بر تخم زرد روغن بنج نیز بچکانند و ادمان جام مرطوب نمایند و هر چه در علاج امراض دماغی بیسی گذشت بعمل آرند

علاج باقی اقسام طینین

انچه در مرتب یافته بعلاج سبب مشغول شوند و اگر در مرتب بیسی بخران افند محتاج بعلاج نبود و بزوال سبب ازل گردد و آنچه از سواد اشیا ی حار یا بکار آنگینز  
مادت گرد و قطع سبب کنند و تعدیل اشیا نمایند و تقوی کیمیا فی علاج طینین حادث از حرارت ریختن ادمان بار در بر سر مثل روغن بنفشه بادام و کدو  
و تقطیر روغن گل و سرکه بر هم زده و شب ز زبان با القرح و خیار آب سرد تنهاست و آنچه بسبب جوشیم یا حرکت کرم باشد علاج ورم و قرصه گوش کرم گو  
بدر صورتیکه در مقام هر یک سطور است باید کرد و آنچه عقب سگ و بعد خواب بالای طعام و بسبب حدوث قی سخت از وقوع ضربه و سقوط بر سر لاحتی منسوب  
سبب بعلاج امراض دماغی خناری و بعد از بیضت بیضت و قی علاج امراض دماغی ضربی و سقطی پردازند و آنچه از القطع اسهال قبل از وقت او باشد  
اعاده اسهال بسبب خفیف نمایند و کسب می نویسند که اگر سبب این مرض ماده مسنده در حال سرسام یا خاد غلیظ لزج باشد جمیع اشیا مذکوره در  
باب طرش بکار برند و او را مخصوص طینین حادث عقب سرسام و حساسیت خاصه قتل و شماره آفتستین بروغن گل با سرکه و روغن سوسن مستعملند تا طینین

قرصه و آنکه و ماصور گوش

سبب قروح اکثر نفاجر ورم یا بشیره گوش می باشد و خروج ریم بر آن دلالت کند و سبب آنکه ماده روی حریت کمال محبت است هر گاه قرصه که نه شود و ماصور گرد و علاج  
اول تطیف غذا و استعمال چیزی که از آن خلط محمود پیدا کرد و از قبول و هجوم و اما ماده جرسب اجب بسوی کیفیت معتدل کنند و از آنچه کیفیت تیز داشته باشد و از آن  
غذای غیر حیدر حاصل شود پرهیزند اگر مزاج متعصب باشد یا الشعیر مانند آن خوردند و تخفیف ریاضت پردازند و تقوی از ای اما ماده او بسوی بینی بطبوسات است  
و مان بقرصه و مضمونات و اسهال قوی سازند با کجمله اولاً برای تقطیر ریم فقیله پینه که نه بعسل آغشته در دهن گرم کرده و یا بشیر و شمه آلوده در گوش نهند تا آب گلیک  
یا روغن تخم آن بشیرد آغشته در گوش اندازند و فتنیکه بدان آلوده در گوش که اندوزد و بخور بر ک نیب نیز منقح ریم گوش است و قطور زریب و گاه از زردت شومند نیز بر  
پاک کردن کرم نافع و یا بادیان نیکوفتنه کاشته عسل دو سه ماشه در قدری آب جوش داده در گوش اندازند که برای تقطیر چکر قرصه محمول است بعد از آن فقیله بشیرد آلوده  
انزوت سوده بر آن پاشید و در گوش گذارند که برای اندمال آن مجرب است و یا تخم کنوج و انزوت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته فقیله بدان بر کرده در گوش نهند که جهت  
در گوش که با ریم و قرصه بود محمول است گاهی با قدری نمک مرکب عمل می آید و فقیله از کاغذ ساخته بعسل زرده تخم مرغ آغشته انزوت دم الاخون سفید قلع و سنجق  
سوده بر آن پاشید و شب وقت خواب گوش گذارند و بهمان دست بخوابند و اگر دروشد بد باشد خاکستر فیروز سوخته بادیه مذکوره آمیزند و اگر محتاج تسخیر و تحلل است  
منترخسته نشفتا لوی سوخته و مرکب و بهروزه اضافه کرده بعمل آرند که برای در گوش قروح آن سیلان طبوبات ریم مجرب اند غلوی خان است و تقطیر بر سر بیضین و روغن گل  
حل کرده بعد پاک کردن قرصه با عسل نیز نافع و یا هم سفید ریم هم را تیغ بعمل آرند تا لازم است که اول گوش را پنبه بر سر سیاه بچینی با استکان ریم پاک کرده باشند  
بعد از آن و استعمال نمایند و زورات جفقه مثل انزوت کندر دم الاخون حصاره لطیفه استیس بکار برند و یا انگن دیول در سر انقبو نهاده گوش دهند که انقبو  
بر طاق سوخته و کافور سوخته و شنبلیله سوخته فرو مجع نافع الاصل برای خشک کردن کرم گوش پوست بیضه لوز و خر مهره و مساوی سوخته سائید و قدری در گوش  
دمیدان مجرب است و کدو پشمانی و چشکری سوخته با یک سائید و گوش انداختن قریب مینافع است و اگر گزنج باب سائید نیکرم در گوش بچکانند و یا فقیله آغشته  
آغشته قلع طاق سوده بر آن پاشید و بگوش نهند و یا کف دریا ریشه در آب برگ نیچ بشود حل کرده در گوش بچکانند و یا کرم شب تاب روغن گل سائید بچکانند ریم را





و جانینوس گفته که بول طفل نابالغ در پوست اناخته در گوش چکانیدن نافع است این مرهم مصری اجلا و تنقیه قروح نماید زنگار کند رسر که غسل مساوی  
چوشانیده مرهم سازند و گاهی سرکه و غسل و چنداد و ویسکنند و اگر گوش خشک آید و بوی بد گردد و بسبب آن در شدید تر شود روغن گل چکانند  
باقی قول شج گدشت الطماکی گوید که مرهم سفیداب یا انزروت بعسل یا بزرگ شود با روغن معروف بختیشنه بجا بریزند و چون روغن گل با بچینا آن هر که بپزند  
تا آنکه روغن بماند و در گوش چکانند بجا نافع بود و باقی در سیلان طوبت از گوش بیاید گیلانی گوید که در خروج مرهم از گوش اول آنست که مسابرت  
در عسل او نکنند و خصوصاً چون زمانه کثیر بر آن گذشته باشد زیرا که حبس او گاهی بودی انضیر عظیم مثل طرش و صم و نقل سمع و غیر آن میگردد و باید که غده بعد  
مزاج بدن و باغ دهنه و این مرهم سفیداب که آن مرهم بیض است و نافع حرارت مغفوط و احتراق شدید نافع قروح خصای خصه بانه است اگر با حرارت باشد  
سفیداب از زیر پنجه درم در اسنگ پنجه درم موم یک او قیر و روغن گل شش استار بدستور مرهم بسیار زنده و غسل گوش از زیر روغن گل و شیر در ختر آن کنند و یا  
بما و غسل دو سه مرتبه اگر فتیدر اباد و پیخته مسر و فدرین با روغن عسل آلوده در گوش نهند گوش از زیریم پاک کند و تسکین برد نماید و آن آلوده یا زروت و صبر و  
و کند در دم الاخوین است گاهی زهره زنگار و با نکه عسل آمیخته پاک قطره از آن در گوش چکانیده می شود و مرهم برسل درین باب بسیار نافع است بختیشنه استعمال کنند  
که آن تنقیه روغن الحام حرجت کند اگر حاجت تنقیه زیاده باشد آنکه در مرهم زنگار آمیزند و اگر حاجت الحام بیشتر بود با روغن میوه در مخلوط سازند و مرهم کبیر  
درین باب عظیم النفع است میر بهما و الدیزین و غیره می نویسند که اگر قرح بعد از در بسیار و درم ظاهر شده باشد بجا باید که گدشت با آنچه بود آنی است ببالا  
و منقح پنجه دو نایب کرده تا آنکه خوب پاک گشته خود بخورد و بندگردد و بجز تنقیه بدن تمسین طبیعت و تقویت مزاج بقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظ و باد انگیز و  
سیر بهما و از بهای سرد محافظت نمودن و پیته در سواخ گوش نهاده استحمام کردن هر روز و زنده و اگر بیم بستن حرک در زنده بود و روغن بادام کوهی یا بادام تلخ  
گاهی بچکانند و اگر گدشت در وقت غسل آلوده و در انزروت سوده گردانیده بنهند و شیاف مایینا بسرکه و سفیده سفید مرغ سوده گاهی بیچکانند و در آخر  
استعمال مرهم بنت و صلح چون مرهم شانی و با سلیقون اسفیداج سفید آید و این مرهم سود نافع است بگیرند موم و زفت و علك زیت خجای سادوی همه  
بگازنایب نخل و مختلط کرده بعد برداشته استعمال نمایند و زید العروم الاخوین کنر مساوی هر یکی نصف یک جز بود روغن گل آمیخته نیم قطره ساخن در گوش که با قرح  
و حرک باشد نافع است و انزروت است جزو گدشت کند هر یک که جزو زرا و روغن پنجه و بار یک سایه زرد و ساخن برای تنقیه قروح و تخفیف طوبت انبات لحم سود مست  
و مرهم امین و مرهم با سلیقون بروغن گل آمیخته در گوش نهاده نفعیست و اگر تقصد و صلابت اندرون گوش افتد مرهم و داخلیدون بی بطایه ماکین  
بعل آرنه و افیون پوست انار هر یکی کند رسنبل الطیب هر واحد و در مشقال چند بیتر بیخ مشقال هر که و شهد بقدر که آدویه سرشته شود استعمال کردن درام  
دریم و در درمن گوش نافع و همچنین عفران کنر افیون هر واحد یک درم حنظل تخم گل تخم فخنکشت پوست انار هر یک یک درم سرکه نهم پنجاه درم پوست  
تخم گل و فخنکشت در سرکه بپزند تا ماهر اشود و دیگر آدویه خوده خشک بر آن باشند و در آن وقت ضرورت در شراب ریحانی حل کرده و قطره کردن او جاع گوش  
و مرهم نافع است طبری گوید که قرحه گوش که بغیر تقیم و مرهم ظاهر شود موضع او قریب باشد یا بعید و صدیدا و اندک بود علاجهش تنقیه بدن از فضول سفید  
و استنشاقات دیگر اگر احتیاج آن باشد و بر همین است بعد و شیاف مایینا یک درم و شیاف امین که انزروت آن مرهمی بشیر خرب باشد یک درم در صابون  
و دفاق کند هر یک یک نیم درم سائید به سرکه سرشته شیاف سازند و بیچکام استعمال در سرکه حل کرده در گوش چکانند و اگر کرده بسیار باشد  
خبت الحیدر سرکه تر کرده در آفتاب گذارند تا قوت او بر آید ازین سرکه اندکی گرفته شیاف مذکور در آن حل کرده بجا بریزند و گاهی ندا و ای این قرحه صدید  
باین اشیای نمایند که انزروت یک درم و مرو کند و روغن و زعفران هر واحد نیم درم افیون یک دانگ مغز بادام تلخ یک نیم درم صبر رسائید شیاف  
و بیچکام آرد استعمال بروغن گل پیته حل کرده پیته بر آن آلوده در گوش بدارند و نظر کنند بسوی صدیدی که سائل میشود و آنچه بر پیته باشد پس اگر آن  
بد بود باشد این دو بدون پیته در گوش اندازند و سوراخ گوش بند کنند بعد اگر مازا بل شود و سیلان شی مثل طوبت گاهی باقی ماند حنظل در  
شراب کند حل کرده بگوش چکانند و هر گاه طوبت زائل گردد و صلابت باقی ماند آدویه بجماله نیم بطول کرده با پیته آلوده در گوش نهند و اگر صلابت و سرخ

باقی مانند هروزه یک دم در روغن سوسن گذاخته در منبر آلوده بگوش نهند که این و برای تحلیل صلابت تام النفع است اگر در مزاج علی حدت نباشد و اگر در  
 این مرض ظاهر شود افیون سوختنیک جز چند بیدستر برع جز سائیده در هر دم شکر آیمخته با پنجه آلوده در گوش نهند که فی الفور تسکین در کند ایضا او گوید که  
 مرض معروف با کله گوش با وجع میباشد و از گوش شورمانند قشور قرصبری آینه و این از خلط مزاج ردی الکیفیت حریف کمال احداث میشود و علاج او فصد  
 و اسهال بحسب امکان است بعد برای تنقیح قرحه و الا قشور بر که عضله عصاره حنظل مساوی گرفته قدری از رنج سرخ و شب یمانی و صبر سقوطی و بسیار نانک  
 زنگار و توپال مس آیمخته بالای آن شراب ناخته بپزند تا غلیظ گردد و با پنجه آلوده در گوش گذارند و گاهی مداوا با این طور میکنند که مرو شب یا زنی توپال مس بر یک جبهه  
 و اندک چند بیدستر و فلفل و قدری از پوست انار و قلعند در شراب عصاره حصرم دو سه روز خیسانیده خوب بچشانند و اندکی از عطران آیمخته فقلیه بدان تر نموده در  
 گوش نهند یکی بی دیگری تا آنکه قرحه نفع بخش و قشور زائل گردد و این صعب تر از ماضی است که در گوش حاد شود مگر آنکه در اجزای محلیه و حاد شود و در راسته او  
 که درین صورت بر او سهل باشد و اگر گفته گردد و داخل گردد و عضای حصینیه حکایت عظیم شود و بر امتداد گرد و پس هرگاه قرحه پاک گردد و بر غل غلج کنند و چون وقت تمام  
 بهر می که در آن آیش و کند و رنگند داخل بود مداوا نماید پس اگر صلابت باقی ماند بسمحضت رسا تحلیل او با دویه محلل صلابت نماید و مرغ و طبلن در آن  
 استعمال کنند و محافظت مزاج علی در جمیع اوقات علاج لازم شمارند بعضی گویند که آنچه ناصور گوش و آندن بریم رانافع است این است که گه گه گندم  
 جاندار با و آتار در کحل با یک بسایند و بچندان و عن سرفش آینه و چهار چند هر دو یعنی دو آتار آب ناخته پزند تا روغن بماند هر دو رجهت قطره  
 در گوش بچکانند و اگر گه گندم را در روغن مذکور نیز آب بریان کنند و بکار برند همین عمل کند و آنگاه که روغن سرفش بهم نرسد روغن کندی عوض او نمایند و اگر روغن  
 پا و آتار آمله جانهر و احدیک تولد برگ نیب ده عدد کمی فلفل کرده هر واحد سه ماشه نیبده تھو یک ماشه گرفته اول روغن گرم نموده برگ نیب آمله و حاد نیب تھو تھه  
 انداخته بسوزانند بعد فرو آورده بسایند و کمی سائیده نیز بخار کنند در گوش نظیر کرده باشند نیز برای ناصور گوش مفید است و بعضی از آن قرحه نغمه گوش

دخول بوم و تولد گرم در گوش

هرگاه حیوانی چون مورچه و قمل و غیره را بمانند آن در گوش در آید بشدت درد احمیان او خدش و حرکت او دریافت نمایند و گرم از رطوبت فاسد عفن یا از  
 قرحه عفن نغمه منبت میشود و آن بخارش در غده گوش خروج گرم گاهی و تقدم قرحه شناسند علاج در جمله تقطیر قطران تیز یا با بسره که مسکن حرکت حیوان قاتل  
 است و قطور زیت در اخراج آن مجرب است و قطور آب پیاز و پیاز بر روغن بادام تلخ آیمخته و یا روغن شسته شفتالونیز در اخراج حیوان داخل از نافع یا  
 آب قشار الحار تیز یا با سقمونیایا آب شیخ و آب بودینه زهری و آب برگ شفتالو بر آینه یا با سکه بچکانند و یا آب هره گاو مع سرکه یا آب سسنتین  
 مطبلنخ و یا آب برگ شفتالو که مجرب است یا آب برگ کبر تیز یا با بسره که یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بوره ارمنی و عصاره و شیخ مساوی نموده  
 در سرکه و آب برگ حل کرده گوش بچکانند مجرب است و یا صبر و بوره ارمنی یا بسره چکانند و یا نمک یا بودینه بسره آیمخته و یا صبر در آب پیاز خواه در آب ساراب  
 حل کرده و یا آب بودینه و قدری سقمونیایا سرکه حل کرده قطور نمایند و قطور صبر و سقمونیایا محلول آب گرم حیوان داخل گوش آید یا حریق سفید و سقمونیایا سائیده  
 در سرکه بچکانند و گوگرد و زرد و زرد و قلعند پس میسره نیز سفید و اول تقطیر آب سائل لحم بقیر بران بعد از آن او دویه مذکور سودمند است و گاهی زیت یا روغن کهنجد  
 نیم دم نیگرم کرده بچکانند و در آفتاب شستن نفع میکند گویند که برگ کله که سفید و آتار اجبای چندل رسید اندک آبش ز گوش بچکانند و در قمل  
 گاس مسک که در گوش روید عجیب است و علاج خاص برای قمل گرم متولد در گوش این است که عصاره سسنتین بسره که در گوش بچکانند و یا خلط تازه در  
 آتش بنجینه و افشرد و بچکانند و صبر در روغن سرفش حل کرده نیگرم قطور نمودن قاتل گرم همه اندام است و گداو آب طیب ماییم بار یک سائیده در گوش انداختن و گداو اگر  
 زرد چوب نیم دم شده و برگ نیب در روغن سرفش جو شائیده دو سه قطره از آن بچکانند سفید و یا آب برگ نیب بسره و آب پیاز هر یک هفت ماشه سقمونیایا  
 شده ماشه حل کرده بچکانند که مجرب است و قوی تر این است که آب فتیولن رسدی و آب برگ فخنکشت آب برگ شریف هر یک سه ماشه روغن با بونیک تولد صبر زلفت  
 هر یک سه ماشه بچکانند فی الفور گرم را میکشد پس آن گشته را با احتیاط بیرون آرند و آب سداب و پوست انار گرم کرده قاتل گرم میکنند در و نافع همین است



و چون معلوم شود که در گاه گذشته شده اند پس جهت اخراج آن آب بزرگ شفتا و سینه کاه و شرفه و افنتیون هندی هر یک چهار ماشه فستقین صمغ قطران هر یک سه ماشه مثل کرده فسیله کاه مصری بدان آلوده در گوش گذارند و ساعتی بدان جانب گنیه نمایند تا که زهرهای زنده و مرده بدان چسبند پس بیرون آنند یکبار که و یا شرب که نه یک توله مثل یک نیم توله آب برگ نیب و توله روغن گل یک نیم توله سفیدی او زردی همیشه سنگ پشت چهار عدد و فستقین سه ماشه صمغ حبار ماشه یکار برند و یا تخم بز و عسل که کنش روغن گل هر یک سه ماشه زردی سفیدی فسیله یک عدد و صمغ آرنده و یا سحوطان بزرگ خرنبر که دو و دو چوب گرداده باشند و تریده سفید و کنش و خربق سیاه مسازی ساخته بگرد که عطسه بزور آید و همه که درها بیرون آید و این قطره جهت اخراج زهر مرده و سیاه سفید است آب شفتا و کشتی سبز و آب طبع ترمس و درمنه هر یک سه ماشه و روغن درمنه و عقرب هر یک چهار ماشه فستقین و فستقون لاتی هر یک یک نیم ماشه مثل از رقیق شده باشد یکار برند گیلانی که بود که گینه زرد پوست حنظل و زرنج سرخ و بادام تلخ جوی و اندکی ستمونیا و کوفته سبزه و روغن گل چو شاندرمانا آنکه سرکه فانی شود صاف شده نموده به از زردی طمبق و آتش نمند تا آب از آن سائل شود پس این آب بگیرند و باروغن بند کورا آمیخته در گوش چکانند و هر گاه حرکت گرم ساکن شود بدانند که هلاک شده و گاه روغن مسطور تنها استعمال کرده پیشه و و گاهی این روغن این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود می چکانند پس هر گاه حیوان هلاک شود با بیرون و اگر بقایا از آن باقی ماند روغن گل سفیدی بفضله با هم آمیخته دو سه روز در گوش اندازند تا بعد بر فروغ صمغ کند تا حباب شفتا کاه و اگر با حیوان سمیت باشد پس اولی از تریاق فاروق سائر تریاقات چیزی نیست بعد روغن گل نیم گرم بدفعات در گوش چکانند و اگر از آن وجع زائل شود بهتره و الا بکینه خاکستر افیون آنکه بر همه شفتا آمیخته با پنجه آلوده در گوش نمند که این درد را ساکن کند و اگر کمزیر باشد شود بسبب خفت آن حیوان ورم ظاهر شود فصد مریض کنند و سفر اخ و اما و از پستان آن در روزی بدفعات شیر بدوشند و در تریاق درنگ نماند پس اگر ورم صلب شود و در زمان گد و قیرو طی بروغن خیری بسازند و بر آن خاکستر خرد و اندک و فانی رطب مغز استخوان گوزن انداخته خوب مخلوط کنند و بدان داخل و خارج گوش طلا نمایند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود و در مالک امر درین جمله مراعات فراخ علیل است تا حدت نپذیرد و هر گاه حدت پیدا آید اصلاح او کنند طبری گوید و دوی که در گوش پیدا میشود و نوعی دید باشد یکی از خبر شفا یکس سنگ و نیم سفید سیاه سرد امک لانا نظار پس اولاً بورد از منی در سرکه حل کرده صوفی که بویل پیچیده باشند در آن زرموده گوش ابرق پاک کنند بعد ترمس و هر دو ستمونیا برودا یک انگ خربق یک نیم دانگ برگ آرد و درخت نیم گرم سائیده در سرکه که آنکه حل کرده چکانند و یک روز راحت دهند و در آن روز شیر زمان چکانند و عقبت آن پاک کنند و باز روز دیگر دو یا چکانند آنکه تمامی ایدان خارج شوند و بعد از آن اگر گوش خشک گردد بدانند که بر شده و اگر زرد اب از آن سیلان کند تو بال مسل و دانگ گذار کنند اما زرموده سوخته شب بمانی هر یک بر واحد نیم دانگ سائیده در روغن گل حل کرده گوش چکانند بعد تقطیر این دو امر هم شکار استعمال نمایند و گاه برای قتل گرمی که در گوش افتد ستمونیا تنها بر سرکه حل کرده و گاهی آب ترمس زنگ آهن در سرکه آمیخته و گاهی آب در یای شور تنها استعمال کرده میشود

دخول آب سیاه کوش

گاه باشد که در احتیاج و اغتسال صیانت گوش کنند و هنگام ریختن آب بر سر سر را بجا نماند و یا غوطه زدن در آب و بر آمدن از آن بر غیر استقامت نماید و بدان سبب آب در گوش در آید و آید او در دم و در گوش در دست زید پیدا کند و از وجود گرانی و وجع خفیف بعد غسل با شنبلیله یا زنجبیل آب بر سر و شستن بعد یک روز از آن توان شناخت و گاهی اتفاقا سیاه کوش داخل شود و اکثر چون سردان جانبی گون سازند فی الحال بیرون افتد و گاهی قدری از آن در صفاح بسبب چرک محبس ماند و اعراض در پیشل تشنج و خنلا و خنقل و نقل عظیم عارض گردد و بسیار است که ترس و سست و در دسته پیر کودی شود علاج چاره دخول آب در گوش آنست که بر ای جانب آن گوش ایستند و سر به آن طرف مائل کرده گوش را بر کف دست نهاد و چند نوبت بر همان بای بجهند تا آب بیرون آید و اگر بر نیاید سر را بجا جانب دیگر مائل نموده آب گرم در گوش بریزند تا بر شود پس کف دست بر آن نهاد و سر را درین جانب مائل ساخته چندین دقیقه کف دست چندین بار نماید تا هر دو آب بر آید و صاحب زهره گوید که آب را آب دیگر خارج میکنند چو که در گوش آب اندازند تا بر شود پس دقیقه و از گون نمایند که آب بول و استا هر دو بر آید و گذاریت و روغن کبچد نیم گرم و یا انبویه در گوش نهاده دم بکشند و بکشند که دقیقه جنب کند بعد روغن بادام باروغن سوسن چکانند و استا





و تلولی اگر ممکن شد قطع نماید و الا بمرسم کالبر بایند و جالینوس گوید اگر خریق سایه بقدر خسته باریک کوفه بجهل سرشته در گوش گذاردند گوشت زاندر را بچرود و یادام باب گرم و منظرون گوش را بشویند بعد مس سوخته زربنج سرخ و در مکره ساییده قطور نمایند حتی که لحم و تلول اول البسوز و بعد از آن علاج قرصه نماید و حکیم علی بن یونس گوید که اگر در اینجا لحم نابت باشد از آن بتراشند پس ذره در صنف و در آن موضع گذارند و بجزیره کتان بپوشند و اگر در موضع حرارت عارض گردد شایف امض بگلاب حل کرده استعمال نمایند و اگر حرارت داخل نشد بود شایف در گوش چکانند و اگر در آن موضع ترنق در غم عارض و سرخ گوش یا ریه بسلول بگلاب سرد کرده نهند و آب خرفه یا آب عصی الراعی یا آب عقیق و مانند آن در گوش چکانند که خون بند شود و انتشار اندک نماید و ایضا آگودیک از علل جات این فصد و فقر ع است حسب قوت مریض و تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند خریق بگیرند و انگ و عن غنیه و در دم و قنار الحماز نیم دانگ جده یک نیم دانگ همه را ساییده بروغن عقراب حل کرده بفتیله آگوده در گوش نهند که این لحم نابت یا تلول اول تحلیل کند و اگر این کفایت نکند آنک تراقی الاذن بروغن عقراب گداخته برفتیله رینیه کهنه استعمال کنند و گاهی در نبات لحم قططار و لوف و خریق مساوی سوده بطریق ذره در بران استعمال میکنند و ثقبه را بند کنند تا در آب سائل شود و بشرکلی بخوانند که زر داب در گوش باقی نماند و اگر لحم نابت زائل شود مرم رسل اگر تنقیه و الحام منظور باشد و یا مرم زنگار که تنقیه سزایده مطلوب است استعمال نمایند و اگر الحام بیشتر خوانند مرم و ابر کابز و مرم کبر صولف مانع ترین مرام درین همه است

علاج سده از دخول حسیه می در گوش

روغن گل یا سوسن یا خری و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود که در گوش مرده باشد در آن از روغنمانی که خشک او نماید بچکانند پس بانه برقی برارند و اگر حصاة یا نوازه باشد روغن بادام تلخ یا کنجد یا زربنج و غیر آن بیک گرم کر بچکانند و بچند بستر و یا صندل کشندش بر واحد یک جبهه لحم کل جبهه و یا ناس تنبک و یا بادخال فتیله رکافذ و غیره عطر شده در نزد وقت عطسه همین روغن بگیرند و در لطف آن گوش ناس سازند و یا بر سبیل صوف یا پنبه پیچیده و بنی یا سریش بران آگوده اندر گوش درازند و بسنگریه را ساییده آهسته بکشند و یا از زرافه کشیدن عمود او بر آورند و یا لجه طین مس صندل کنند و اگر گوش درم کند علاج آن بادویه یا سینه درم نمایند و گاهی بعضی از جوب در گوش می افتد و بسبب بی موضع بپوشید و در خارج آن مشکل میگردد درین صورت از شقیق باریک در لحن حب بزرگ اندک سوراخ کنند و از اجزای او آنچه جدا گردد و در بنیتاش برارند و احتیاط نمایند که آنچه در گوش نشسته نشود و در خارج آن سادرت کنند تا درم و وجع و شنج عارض نگردد

علاج سیده خلطی در می

بر هر چه در وجع گوش بلغمی در می در طرش و درین بلغمی در می که شست بچکانند و ایضا نظیر روغن سوسن یا آب زهره ترگا و در آب چند رافع است و آب شکر در خارج و آب خنجر را حسیه است و راز الا در گوش لقبول صاحب کامل و کیلانی اگر سیده از خلط غلیظ بلغمی باشد باید که تنقیه مرم در می سهل بلغم شل حسب ایلیج و حسب قوتها یا با بعضی اربجات که بر شل بود فاذا بکنند اگر فراج و سن فصل مساحت کند بعد از آن غرغره با ایلیج فیه و آب بچکانند و یا خردل فارسی و پودینه کوشی حاشا و مانند آن باریک ساییده بهار الجسل یا آب بوزین مطبوخ آمیخته غرغره سازند و بکنندش و شونیز و صبر عطسه آورند و بعد تنقیه تمام در آب سداب و در زربنج و تمام مطبوخ یا معصوم از نازه آن انگ جاوشیر و چند بستر و زنبقون البدر قوت مریض احتمال فراج مریض مخلوط کرده در گوش چکانند و یا آب مطبوخ کشتین چکانند و یا بگیرند آنک پوره ارسی و خردل باریک ساخته بسکرتشفتیله در گوش نهند و یا چند بستر و خریق مساوی از عفران برابر سرد و باریک سوده بسکرتشفتیله در گوش چکانند و یا بفتیله استعمال کنند و یا در روغن بارون چکانند که آن لطیف خلط غلیظ گوش تحلیل کند و یا روغن سنگ که آن نافع است و یا آنک طفلن سوده در روغن زربنج حاصل میخونه اندر گوش چکانند سوده می گوید که در لطف روغن سداب بنجر بلغم اینسون در تنقیه سده گوش جرب من است و قطور روغن شمش تلخ در روغن شست و در

تخم ترب و غن خشه ترخ و روغن خردل و روغن بادام تلخ و گندم بخر برنجاسف و با زرد مطبوخ بمزاج هر واحد تفهیح سده گوش می نماید و با جمله بعد بتفتیه  
هر چه محلل باشد مثل مر و روغن میدا بخور و نظرون وغیر آن که مذکور شد در گوشش چکانیدن مفیدست

علاج سده و سینه

روغن بادام تلخ میگردم در شب چکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تابه او گوش بدارند تا آنکه حرکت بگذارد و یا بر بخار آب گرم آبکتاب بخورد و یا گوش  
را بر بخار طریح بابونه و اکلیل و بنفشه و عنسبالتشابیح لاله بر یک یک تولد نظرف کللی جوش کرده بواسطت فی و یا نظرف لولله دارد و روزی دو سه مرتبه  
متواتر دارند تا دید و همچنین در شب چون سرد شود باز آنرا گرم کنند و روغن عرق غریب روغن بنفشه بادام و سرکه که گفته برابر آینه سینه گرم چکانند و بر جانب  
بخوابند تا بیدار شود و در حمام رفته غسل نموده گوش را بر تابه آن نهند و الا با لاله منقش گوش حرکت بیرون آرد و باست که تفویح مزاج را نافع آید  
همچنین فرودمانیک شتال لونه ای هم شتال عمل میسند و بقدریکه در آن او دیده مرشته شود از آن فستیک ساخته در گوش نهند و یا زرد و روغن فراوان  
آینه تابه فراسیون چکانند یا بوره ای را در سرکه حل کرده بگذارند تا جوش او ساکن شود و روغن گل آینه قطور نمایند و یک در بگذارند پس  
گوش را پاک کنند یا بوق با بخیر تخم دور کرده آینه حب ساخته و گوش نهند در فرسوم بر آنند که همراه او حرکت بسیار بر آید و گاهی درین فرودمانا  
و آنچه می افزایند و آنچه قویترست قطور آب برگ حنظل است یا بوق در زنج مسادی در شهر مرشته در سرکه بگذارند و گوش چکانند و باستی آن  
صبر کنند بعد با اصل یا آب گرم بشویند و یا فستیک از کاغذ مصری ساخته تخم حنظل و سها که بریان بر یک سه باشد در روغن حنظل آینه در گوش  
نداده سه روز بگذارند و روز چهارم بکند و در آفتاب گرم نشاندند بزودی فستیک بیرون آرد حرکت تمامه گذاشته بفتیک آوده بر آید و با دیگر بر زنج  
و بقول شیخ فتاکل قوی استعمال کنند که بعد استخراج و از آنچه فستیک در زیت و روغن بابونه و روغن نارودین آوده است بهترین چیز تا که سده و سخی  
و غیره را نافع است اینست که فستیک از حرف و بوق در سرکه ساخته تا سه روز از آن گوش بدارند پس خارج کنند که حرکت بسیار بر آید و الا قوی خردل  
بجای حرف نگاشته در لسخه چندی وزن حرف یک جز و بوق ربع جز و مست و نوشته که در آنچه خشک مرشته فستیک سازند و محمود در زنج  
گفته که هر دو دای مذکور مساوی گرفته با یک سوده و غسل آینه در بفتیک طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فستیک کنند همچنین  
فتاکل بوسل مفید و آنچه قویتر است و حرکت بر آید و حصبه از خلط غلیظ نیز پاک نماید قرص خرفق است و سخر آن در علاج طرش باره و قول اول  
مذکور شد و گیلانی مینویسد که بدمر و کند بر واحد نیم اوقیه زنج ربع اوقیه ساخته قرص سازند وقت حاجت بسره در روغن گل سوده در گوش  
چکانند و یا بوق با یک ساخته و در سرکه آینه و در سده که از خون جاد باشد آب گند ما سرکه چکانند و آب کرب با سرکه آینه و در سده یک کباب  
خون را که در گوش بسته باشد بگذارد و قطور نماید و گوش سرکه همین عمل آرد

سیلان رطوبت از گوش

سبب در اطفال کثرت رطوبات لبی و دماشی است در خیر آن حرافت ماده و کماهی بعد از ضربه و مستطه بسبب حاج رطوبات یا بعد قرصه حارض گردد و علاج  
اول تنقیح رطوبات بروغنها و ادویه با ذب طوبت چون انزروت و زفت تازه بر روغن گل ممر کنند بعد از آن تجنیف او بصبر محلول در آب تازنگ  
حفظش در یک حب لاس شب زنج سرخ و یا برک قنب غسل نمایند اگر از بار یک ساخته بسره که گفته جوشانیده قطری نمایند رطوبت حرف که از گوش ساکن  
شود قطع کند و قطور روغن زیت که در آن خنفس لسخه عکبوت و قطور یون جوشانیده صاف نموده باشند درین باب جو سبب و کف دریا و یا شامز و یا  
ووع سوخته با یک ساخته یا شنیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سها که بریان ساخته در گوش اندازند و بالای آن قطره چند آب لیمو چکانند که  
رطوبت باز آید و بدو دور شود و دیگر آوده میخندد و در قرص گوش مسطور شد نافع است و بقول سوسیدی قطور پوست انار با آب جوشانیده و گذار پوست  
از ترش و زعفران بنفشه و گذار کرم و برگ تازنگ قمع گل سرخ هر واحد بسره جوشانیده و گذار زهره ملح و گذار روغن بادیان که از غسل و نمک است

بسرکه و کذا قطران کذا آب شوکران کذا آب برگ زیتون کذا انطرون در شراب حل کرده و کذا زیره ترکا و بشیر زیا بشیر زمان آمیخته و کذا اقلیله آستین  
 بر واحد بلع سیلان رطوبت از گوش است و اگر بتفتیه حاجت شود منفع لغوم و مهمل آن حب ابرج و حب شبیار دهند و غرا غرقه و دماغ استحصال نمایند  
 و در اطفال فلتید و غسل آلوده بشیر بجای بگردانند و در گوش نهند و یاد و غسل و شراب افک شب یا زعفران یا شکر از انطرون آمیخته قتیله آغشته نهند  
 و بسیار باشد که قدری زعفران در شراب عصف حل کرده یا در صورت بدان آلوده در گوش گذاشتن کفایت کند یا بول طفل در پوست  
 انار ترش گرم نموده تظطیر کند و اگر رطوبت اندک از گوش آید بهتر است که بجلا جوش نبرد و اندک که موجب نقای مایع و باعث اسهال از اکثر امراض غایت  
 و بعد بطریقی از خود زائل شود و در فسی رازی گفته اند که گاهی از گوش صبیان طوبت سیلان مینماید و توهم میشود که این ریختن و سبب آن کثرت  
 رضاعت و شرب می باشد اگر ترک رضاعت شب نماید زائل شود و حفض مکی و خنث الحدید در سرکه کشند خیسانده از آن گوش طفل چکانند که  
 سیلان هم ایشان از نافع است سیلان طوبت که بعد قرصه حاض شود او در منقہ چرک و محضف قرصه که در علاج قرصه گوش مگور شد استحصال نمایند

الفجار دم از گوش

سبب اذن خون از گوش یا همچون رطاف بر سبیل بحران باشد و این تا بحدی عشی نماند و صبر و جانت نیست و یا ضرب و یا صدمه که باعث نشخ عروق  
 و انقطاع آن گردد و یا استلای دموی که با تشقاق و انفجاح رگها نمودی شود و یا از گردن سپو ام افتد و یا بسبب نزله باشد و لبقراط گوید که الفجار  
 از گوش که از ضرب سر عارض گردد همان روز بیاک کند با کجلا اگر در ضمنی بروز بحران واقع شود بحرانی باشد و اگر پیش از آن ضرب صدمه یا تسبیح اتفاق  
 افتاده باشد سببش همان باشد و اگر آثار از موجود بود برقی باشد و الا استلای بود صلاح بقا نصفا یا بجایات یا بمجرات یا بمجرات جصل و نمایند و او در  
 فایضه نیست که قدری مانده در سرکه جوشانیده بچکانند و اگر با تنگی حرارت مزاج اندک کافور حل کرده تظطیر نمایند و الا احتیاج کافور نیست و  
 اگر اندکی ششمانی داخل کنند نافع تر باشد و کذا باز تنگ مورد یا طلیح عوج بچکانند و گاهی مریک بشیر کشته یا سرکه بان می آمیزند و کذا لک  
 شیان مایشا و حفض و طلیح برگ درخت مصطک نافع و انار شیرین ترش را میچنان مرست در سرکه جوشانیده افشوده آب آن را در گوش چکانند  
 بجایت مفید نیست و اما او در سره مثل آب عھی الراعی و یا زرنک است و یا آب حنظل و حفض یا اقیاقیا و یا شیان مایشا و افیون را که بخت کند  
 آب ساق و یا و طلیح از مایشا و اقیاقیا حل کرده با آب شک آمیخته بخیا از و بار یک سوده با بقول آمیخته و اما او در کادی چون آب در حست و یا آب کبنا  
 بسرکه یا بصره کند و یا بوزی اسبی بسرکه جوشانیده و یا پذیرین یا بسبب عیبت پذیر یا زیره خرگوش بسرکه است اگر آب کندی نامی منطی بنجازه جز در سرکه کینه مدخو شود  
 حتی که دولت آن برود از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود و اندکی کافور آمیخته در گوش چند قطره اندازند و لقبه یا بنیه بنده نمایند الفجار دم را از سر سبب  
 باشد قطع کند و نفوخ خاکستر کوری زرد و جرب بر بندگی است و حکیم علوی خان بنویسند که سلخ الحقیقه قطعه قطعه نموده در زیت پنجه صفا کرده چکانند منفع  
 کند و یا عصاره علیق در سرکه سادی گرفته زردی تخم در کرده سوده آمیخته بچوشانند حتی که غلظت او پس فتلیم بدان آلوده در گوش نهند و آنچه درین باب جرب شبت  
 اگر که در نرگا و نیم بریان که در وجه گوش مار و مسطون بر چکانند است و قطره صبر و کذا رسا و کذا کبنا ساسیده نیز مفید اگر زعفران و دانه ک حفض کند آنکه  
 بر یکدیگر در سرکه خوب حل کنند که کذات مثل شود و در گوش چکانند بر الفجار که از ضرب و دروغ طبیعت بر سبیل بحران است و می گویند که اگر بحران امراض حاده  
 سرکه برسام و نپ بمقر باشد که در آن زوبکر بخیزد و کافور آمیخته مناسب است و در زنی از سبوس کند و کل بسته و فوغل با بود و عیب الخلاب واحد که که بخور سازند و حفض  
 و بار و سوخته پوست نازک و کافور سوخته بر یک باشد در عرض چشمش منظور کنند و اگر از منی حفضش یا مایشا و خاکستر سفید مرغ بر یک باشد صفا نمایند با کجلا  
 اگر خونچانی فریاد کند و در مثل سرکه حجامه شاد و امثالها و صدمه سرد کند و کذا لک پذیر ضرب صدمه با و شاد به واجب نیز قصد نمایند و سابقینند و مخا جزیر  
 پستان و در سرکه نرگا و سرکه کوش در سه قسام بعد از منع سبب بحرانی بود عرض حفض مرغ عایت حرارت بروت مزاج او در حالبه کوره حمل زهر آفتاب و حوض  
 حرارت مزاج آب که بر تو له زهره که قاقی و چون حفض کایه باشد طباشیر در شامه حل کرده با بچکانند و شیان مایشا و حفض منفا پسند و صندلین تخم زرنک یک

سینه از خارج نماد کند و باقی تدبیر عات عمل آرد و در فرج آنگه نامور کبر از نخته چکانند افلاطون در کتاب الکی شکر در مع حق پیش و گوش قطع عاذر خزان الکی

حکمه گوش

سبب خارش گوش انصباب طبع است یا کله بوقیه است علاج این سبب کرم جو شانه صاف نموده چند قطره نیگم چکانند و بعضی وقتها چون مرغ خسته زرد آلود و روغن بادام تلخ و مانده آن آغشته بکار بند و یا آغشته کن در روغن نعیمی یا زینب یا کرم جو شانه بول آرد و چکانند از روغن بادام شیرین اکثر فایده میکند و یا در حلبه کوفته در شیر زنان بر هم زند یا بر نذ تا قوت او برین آید صاف نموده نیگم چکانند و فقیه بوسل آلوده نهادن نافع است و کذا آینه در روغن گل مرکه آغشته نماید و یا بر وجه شانه چکانند و آب کرب تر با غسل گرم کرده چکانند نیز بنفید و کذا قطره بول ماده گاود و شیر یا صبر در روغن گل یا یا همین حل کرده در گوش حکم کند و حنظل سبک بقدر باشد در آب شیرین صده صاف کرده نیگم چکانند و بالای آن سماگر بریان باریک صده آب حل کرده چکانند و یا گوگرد یا آب شکر یا سبک چکانند بعد از روغن گل نیازند و گوگرد که از آن اطلال اگر زریخ باشد علائش علاج در گوش بار نماید و روغن بابونه چکانند و اگر کبیب بخار حار تعلق از فساد شانه باشد فقیه بر روغن حل آوده در گوش بگذارد و یا تر بنانه را کوفته با سرکه مهر بند و روغن گل را ن سخیم چکانند تا آب دور روغن بماند پس نموده چند قطره نیگم چکانند

اورام اصل اذن

ااس پنج گوش از جنس ارام حادث در جرم درخوش و در لحم غده می است مثل گوشت بغل مرغ این نباتات الاذن را بطوس فوخیلا نامند و این در می خطرناک است بجهت سرعت قبول فساد و شدت جوش قرب باغ و لند ابیشتر مول لبسارم و اختلاط عقل مسکود و بساست که از شدت الم الماک میگردد و اندوختن حال جراحت اینجاسته اگر طاعونی بود بسعت قتل میکند بجهت رد اوت و سمیت او و آسم این ارام است که سبب بحران جدید باشد و بان علامت کنگه مثل قورخ او در زور زخمه یا چهارم مع سلامت قوت و وجه که در بحث بحران مسطور است و چون از بحران باشد بکن علامت نفع نبود و یا پیش از وقت بحران حاض گردد و روی با کشته و بیشتر اطفال اعراض میشود و کم این ارام در مواد حکم سار ارام است یا از ماده حاضره و یا خون قیق صندره و یا دوسه باشد و یا از سودا و بلغم طریق تشخیص قسام این رسم باید که اولاً بزرگ رسم نظر کنند و بدست مسن نمایند بعد حال اگرانی بسبب شدت در وقت و برسد پس اگر زنگ سرخ و گها بر خاسته و با گرمی شمس نقل وضیق جاری بود و دم موسوی باشد و اگر اباد در سوزان و مس سخت گرم التهاب با نقل و بدون ضیق جاری بود و دم صندره و یا از خون قیق باشد و اگر با تریل انتفاخ و رخاوت و لین و قلت سرخی دور و کثرت نقل بود بلغمی باشد و اگر کثرت و قلت در و اندک تمد بود سوداوی باشد علاج در بر نوع تبدر بر مناسب علاج کنند چنانچه در ارام خواهد آمد و اگر نانی نباشد فصد و اسهال کنند و گاه بعد فصد و قبل و حجامت و زکوة استحال نمایند و بعد از اضمه جار طبعی مسکن در و عمل آرد هر چند زانکه ابتدا باشد مثل شبت با بونه و نیز کنگه و روغن گل موم و پیه بط و مانند برگ کرنی بر روغن زرد نیگم نهادن بالجمله درین رسم استحال صده ماده جاتر نیست بخلاف سار ارام که بجهت آنکه ماده منصفیه سوی بن عضو فضول عضو ریس شریف است یعنی مانع و نیز در وع باز بر مسکود و بسوی آن خطر عظیم روی نماید و ایضا در دم جاری شدن مس تیچ در زور و در زور گوش بهدانه عناب پستان در عرق شایره عرق غلبه شمشاد شمشاد شربت کینلو فراگشی داخل کرده بدیند و ضماد قیرو طی روغن گل و آب غلبه شمشاد و شکر ختر قریب در گوش نازند و از جو نیگم کوفته غلبه شمشاد و کل خطمی برگ کنار آب آه آثار جو شانه و یا پیوس کنند و در دیگر کل خطمی بنفشه غلبه شمشاد یک شمشاد کله نیلو و چهار ماشه کونار چهار عدد در شیر گا و یا دوسه جویش داده بخور سازند و کل خطمی غلبه شمشاد مغز خیا شنبدر آغشته غلبه شمشاد صندره ضماد سازند و ضماد برگ بنفشه کل خطمی کوفته آب غلبه ما و اصل شسته نیز در دم جار گوش مسکون است بعد فصد نافع است و کذا کت و جو آرد با قاقا با بونه کل بنفشه تخم خطمی اکل در آب گرم سائیده روغن بنفشه داخل کرده ضماد کردن است و جمع که بسبب رسم بیرون گوش باشد مفید و اگر تخم خستاش سفید کوفته و قدری آرد جو در شراب بپزند و با قیرو طی محمول از پیه بط بند و ضماد نماید و در دم خارج گوش و تحلیص صلابت و مسکون و محمول مولک است و گاهی بعضی در و بر جمله شمشاد بونه و تخم صبر فروزده بعمل آید و در و روغن طبعی جو شانه آرد

منصف بلغم و صفای سینه که در این وقت با آب سبزه منقیده گاهی این صفاد در دم بر بی گوش بعد فصد ز لوبعل می آید و صفاد  
برگ نوریست مسی کیبات مشهور است با قدری نمک سنگ سائیده بیکدیگر نموده و گذارند و فوغلن سهار تخم کریمه و غیره که در علاج گوش درد و رمی گذشت  
و گذارند پس سائیده بیکدیگر نمیزانند و در پس گوش است و در ورم گوش شش زبان گلو سوداوی شایسته و بهایا سر بچو که در ایتیه عناب انجیر و زنجبیل  
پوست بلیا که با بی جوشانیده صاف نموده شهرد داخل کرده میدهند و غذا و ال خشکه الحاصل چون در تخمیل نشود او رویه منصفیه مثل روگندم  
پایه که در آن انجیر خشک جوشانیده باشند و زیت آمیخته بپزند و بیکدیگر صفاد نمایند و یا در باقلا در آب کزنب آب سوسن بپزند حتی که غلیظ شود و اندک  
روغن گل آمیخته بر بنیه که نهاده بر بندند و اگر تشنگان حاجت افتد تا خیر کنند و بعد از آن روغن کزاند اقول فصل اول  
گوید که صفاد منقرض است و کوزن و گذارند و مغز ساق بقر و گذارند اگر کین بقر بکند و گذارند انجیرتها با بشراب پخته و یا انجیر و ایرسا و نظرون سائیده و گذارند با قلاب  
طایفه گذارند بر قطره ناکوفته لب که در روغن گل گذارند و انجیر و کزاند و سبزه منقیده و گذارند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند  
انزروت نشه شقال زعفران یک نیم شقال نم آرد و شقال و گذارند انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند  
عسل پخته و گذارند پس سبزه منقیده و گذارند زرق و گذارند انجیر سائیده و گذارند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند  
و گذارند انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند  
و گذارند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند  
یا خاصه سوره آمیخته و گذارند بقیه خام و روغن گل آمیخته و در اندام ناف او رام پس گوش است بولس گفته که این مرض رخد که متصل گوش است از راه فوغلن  
و این در بعضی اوقات که متحقق در آن باشد می فند و گاهی این فصله از سار بر بدن و حیات و بحران می آید و پس گوش جمع میشود و از آن رو می آید و پس  
بباید که اعانت طبیعت نمایند و معالجه موضعی با دویه جاذبه سواد کنند و بر آن محلی بچسباندند و با انواع متصل استعمال نمایند زیرا که اگر فصد یعنی رجوع کند فطر عظیم  
باشد و اگر بخارج برین آید و اثر او در سردی با حرارت پدید آید باید که با صندل مسکن و محمل مثل صفاد و رو می آید و گذارند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند  
در آن طایفه با بی با دویه پخته باشند و با محض پی پی نمک صفاد سازند و اگر کثرت خون نیز طایفه بود باید که تقیه بفسد عروق نمایند سیم اگر قوت قوی باشد  
و اگر در تخم تخمیل نشود او رویه و گذارند پس سبزه منقیده و گذارند انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند  
مسئله بیرون استخوان دوم اخراج روغن کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند  
و لایسها و بحران است و در بعضی اوقات که متحقق در آن باشد می فند و گاهی این فصله از سار بر بدن و حیات و بحران می آید و پس گوش جمع میشود و از آن رو می آید و پس  
در روغن در ابتدا پس کبیب پس تخمیل صرف بلکه واجب است که ابتدا نمایند و خصوصاً هر گاه این ورام در حیات فوغلن عارض شود با اعانت جذب  
ماه بسوی روغن هر جلیه و اگر چه بجام باشد شیر طریکه ماده سبزه منقیده یا لایسها باشد و نیز او را راست که تقلیل ماه نمایند بفسد اگر احتیاج او باشد و اگر  
ماه شده یا التجار و لایسها بود طبیعت گذارند تا در و شد پدید آید و از آن تپن یا در و گذارند بلکه اگر در اینجا وجع شدید باشد اقتصاد نمایند و در  
مرخی و مسکن و از انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند  
بکار برند اگر در و شد یا در و شد یا در و شد یا در و شد یا در و شد یا در و شد یا در و شد یا در و شد یا در و شد یا در و شد یا در و شد یا در و شد یا در و شد  
مبطون و نظری با بون صفاد نمایند تا بر فوغلن تخمیل شود و چون معلوم کرد که در تخمیل نمیشود بلکه منفرجه باشد پس اجب است که اخراج روغن نمایند یا تخمیل لطیف اگر ممکن باشد  
و یا خفیف اگر چه بشرط و معصن شد و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند و انجیر و کزاند  
که در است گیسویش بر بیله و یا پیه یا کبان است و از این قبیل است لوره و کک پیاده گاوی نمک ما برین او محتاج بخاکستر صدف و روغن بصل  
یا کیمینه است یا انجیر مطبوخ باب دریا و یا لاشق تنها یا بیکدیگر و دویه همچنین زفت و طرب و مقل بچک فانه زنبور عسل و میوه سائیده و مغز گاو کوسه

و اگر نواز نشوند و سوراخ گردد هر سه ازین جزا مرتب سازند علك الیتم زفت حب بهست مویز صمغ کون فلفل بیخ لوف برونه بروزه چرک خانه گس عسل تروما کاسترا پوست بیخ کجا قرقر حار کسین شیش بزوشوم مخصوصا شمشیر زرد زراعی و بز کوهی سیما برای سوداوی و همچنین باغ ناکیان و کبک ماده گاو و مخ ماده گاو و خصوصاً وحشی و ادمان باره بزرگی ماده گرم شش روعن گل و منقشه و حاره برای ماده سرد مانند روعن سوسن و شنبه و بابونه و سیدانچر و بر گاه این ادویا مشکل گردد هر سه را نتیج نافع بود صاحب صمغ و گیلانی از طبری نقل کرده اند و رمی که در حصول اذن پیدا میشود سلب گردد و یا در عظم می پذیرد و گاه از زیر و لطیفه حادث میگردد و گاه بی از انصابت ده و اکثر اطبا درین مورد و قسمین درم فرق نمی کنند و در ابتدا امیرات و رواعات ماده صمغ و می نمایند و در بعضی ازین تدبیر بسبب جوع ماده بسوی طلق و عضلات داخله و آلات تنفس مایل میکنند و واجب است که در ابتدا برای این درم که در نطقه یا الطمه یا ضربه حادث شود بدوای مریکب مسکن لم مثل سوم روعن مبر و محمل تند کاسنی و آرد جو و صندلین صمغ و نمائین و قشیل زین حمل بسیار است بقصد واسه مال کنند حتی که درم تحلیل پذیرد و اگر درم از انصابت که سیرا اعضای داخل باشد واجب است که تفهیمید بکند تا سید ایشیا بی که ماده را بسوی خارج مایل سازند شش روعن بنفشه گرم کرده و خیر ترش مغزوب بروغن و یا تخم و سفید بدقوق بجز الرشا و مغزوب بزری می بپزیند و اندکی از روعن شیر و یا بکند مینویز و بشیر ترش حتی که مثل خاک کینه گردد و مانند اینها و اگر با این تدبیر جذب ماده حاصل نشود و مجامع کبار بران گذارند و امیرات و کندنه تا آنکه ماده بسوی خارج منجذب گردد و بر گاه یقین حصول ماده و غلط و بیخ آن شود درم را شگاف دهند و آنچه دران ریم باشد بپندش و دندان زرافند عصاره بیرون آرند و چون ماده پاک شود و حرکت فکین بر بر رض سهل گردد اول بر اسم لعینه لجره بر همی که خشک کند علاج نمایند و در بعضی از حرکت و سخن بسیار منج کنند و علاج و رض که در مثل این موضع حادث شود و علاج سائر او را هم است و در ابتدا بر گاه جراحت خشک که در یانه و صلابت حوالی جراحت باقی ماند بر همی که دران شود داخل باشند صمغ و نمائین و اگر او درم پشاید بزرگ یا رنگ برگ حاض برود در سرکه گویا یا شراب بنجته صمغ و کندنه که تحلیل و بسکین باد و درین همه علاج واجب است که در سوراخ گوش فیتله بملول و زین لبر که حل کرده و بر روعن کلال آمیخته بپزیند و بهترین ایشیا و تحلیل صمغ است اصول گوش و اقراب آنها بفتح این صمغ است که نیل یک جز و دو خاکستر حلزون پنج جز و موم روعن آمیخته صمغ و نمائین و گاه بی این صلابت را بطین لجره مطبوخ آب بر یا حتی که آب بسوزد و بطین باقی ماند صمغ و کندنه و اگر در اینجا تب شد بدینا باشد تفهیمید ترش بروغن زرد کندنه نیز صلابت بیخ گوش را تحلیل کنند جز جانی در ایالاتی میسند که اگر این رم سودا و آب باشد علاج او اول بجز برای مری باید کرد چون دریم کافوری و آب غلبه لعل تب درم زیاد نشود و یا سوراخ آب کشیز تر ساید و منقیه بدن از ماده سودا بطنیخ فیتون مانند آن نمایند مرتب گاهی درم در زرد گوش حادث میشود و گنده شده بمنزله جدام میگردد و دران بعد قصد و سهولت همچون تشبه به عرق تحلب عرق گاوزبان و شربت ابامغیسه افتد و دیگر ادویه مصفی خون نافع

اقلاع اذن

عبارت از جراحت و شقاقی است که در بیخ گوش حادث گردد و چرک و زرداب از ان ترشح نماید و بیشتر این مرض در طفلان حاض میگردد و بسبب غایت جلد و افراطی بشیره ایشیا است این انصابت خلط اکال حریف یا الح است بدان موضع علاج حجامت بین انگشتین نمایند و یا بیخ گوش زلو بسپا کنند و اکثر بار در طب مثل سلوف و منقشه و عنایه نشانند و بسین طبیعت نمایند و ایشیا حریفه ترک کنند و شقاق را بشیر تازه بشویند و بعد از ان در سنگ سفید کرده که در آن سفید نیل مبرگ حنا و بیخ پده و کات بسندی سفید و گل ازمنی و دم الاخوین و مانند آن که مقوی عضو و محففت باشد بپاشند و در رمی که چریت ترش و بنود برای تشنه استعمال میکنند با بول کودک یا آب آمیخته صمغ کردن یک لخته سوزش مینماید لیکن بغایت مفید است و دیگر جراحت رطبه را نیز نافع و اگر مغز تخم که در سوخته مغز تخم هند و انه سوخته پوست که در سوخته دم الاخوین سفید اب قلعی گلنا روعن گویا می آید که کوفته بجنیه بشیر زان حل کرده در بان بماند که مثل مرهم شود و طلا کنند جهت قلاع اذن مجرب است و اگر اول موضع را از آبی که دران جوشانیده باشند بشویند لجره سفید اب دم الاخوین گلنا فارسی سوده در و کندنه نیز مجرب و در پوست انار گلنا رزراوند قلع طار زراج ناز و تو بال مس مبر

یکتعالی مرکند و قلند بران شکی فی بر احد نم مشقال سائده محضت قوی است و کذا انزوت بسد کف دریا پوره امی هم لا مؤین نگا نشسته  
 در بعد سخن نافع و مرهم مصری بعضی بر نافع اند و طبری گوید جراحی است که در گوش حادث شود در آن خطر عظیم است هرگاه از رقیق میشود و در دم  
 پاک نماید پس هرگاه جراحت درینجا واقع شود واجبست که فصد سرد نماید و پسین طبیعت بگشاید کفند و در ابتدا این مرهم علاج کنند که بر طبیعت  
 ماکیان و غن گل موم و قدر ششکا و سفیداب قلعی همه را آمیخته و در بادون خاص حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت غنیفه منع کنند  
 روزی هفت بجراحت نظر کنند اگر فعل ریاس نماید سفیده بیهضه و روغن فستق برای تربیت انبات لحم و در مرهم مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زیاد از مقدار  
 و احتیاج شد این مرهم استعمال کنند که موم و روغن زیت و در داسنگ مقدار در او روغن و کلنا رقیق اندک در بادون خاص پالند و سرکه  
 داخل کنند حتی که منتفخ و سفید گردد و گوش ابان طلا نمایند که منع و دم و پسین جرت جراحت و از آنکه رطوبت انبات لحم کند در معالجه جایز نماید که اصول اذن مرنون  
 کند و چون کم کند و سرخ گردد و بر بادون باشیای مذکور نمایند که در روغن گل شیرینان مانند آن گوش چکانند و با شامیدن باار الشعیر از دم نمایند و از فروات تصادون

اصول اذن

که مجازا نکسار لادن نیز خوانند و آن عبارتست از کوفته شدن و گسستن غضروف گوش سبب رسیدن منظمه یا توقع ضربه قوی مضرقت اتصال است  
 علاج نیز فصد و فعال یا با سلیق و تلین طبیعت صبر و نیت در دم و در دواگ مغناش و افاقیا هر احد یک گرم و روغن و دواگ خانیم در دم سائده  
 صفا و کنند و در نیمه حکیم علوی خان و سخن عوض را تلین است و نوشته که این ادویه سفیده بیهضه آمیخته بر پارچه کتان آلوده بدان صفا نمایند اگر  
 نکسار از داخل بود و وسیل بجاری نماید صفا از بیرون نمایند و اگر کس از خارج وسیل بسوی داخل انداخته صفا بر داخل گوش سازند و اگر کس از خارج باشد  
 و اجزای آن ظاهر گردد صفا از بیرون و جانبی داخل و خارج کنند و صفا در صبر افاقیا کند سفیده تخم مرغ شسته و یا مغز نان مجلس شسته بقول ایلاتی و سخن تیز  
 نافع است و کند تر ساس از ادویه نافع برض اذن است و صفا و کند محلول زیت و یا زفت با شیره یازیت و کند رویا مرد و صدف مکلس نفع میکند و تلین  
 گوش و کذا صفا و پارلیوس بسوی آن یا زردی بیهضه آمیخته و یا کبریت بسره که مجلس یا چغندر یا مجلس خمر آمیخته نافع شدخ اذن است بقول ارا  
 صفا و لحم صدف و یا نایتا و در دوا با هم صدف و کذا اسفند باج رصاص نافع برض اذن است با لچرا لجه سرد صفا و در برق تمام جدا کرده بطین حرطلا کنند و  
 یکشنبه روز بگذارد و بقول کیلیانی اگر خوف درم باشد بسهم کوفته یا بجزد روس آب جوشانیده صفا نمایند و ستر و ارست که درین مرض صفا بیهضه  
 بران با طیار با خفیف باشد در گوش صوف مبلول بر روغن گل نهند اگر خفیف باشد و اما چون ض قوی بود در بدن استلا باشد که از آن  
 درم عظیم در نواحی بر بود پس فصد را بدست اگر نمانعی نباشد و تلین طبیعت نمایند لجه سائرتد اسیران عمل رند و صفا مذکور است و احتمال نمایند و لجه سرد  
 با سبب گشاده نظر کنند اگر مثل درم ظاهر گردد و در طول آن خرد سائید و طین امی آمیخته از داخل خارج صفا کنند و اگر درم داخل اذن نماید شود که در روغن گل را  
 مع نیز خزان با هم آمیخته بچکانند و دیگر قطرات که در دم گوش گشت بکار بندد و اگر از آن شرح نماید بران مرهم لاندال گذارد صمغ بطیم و زفت و در دوا یک جزو  
 و نیز نیم خرد اول تیز و از دم پیچیده و کفند و نیز بر شمشک که لوی و آمیخته بود از آن و مالند و این هم مخصوص است و غرض نیست گویند که این مرض استاخ علاج بندد

الفلج اذن

یعنی بر آمدن گوش از موضع خود بسبب قوی دیار درم و یا ریاح صفا و علاج برای ماکه ماده فصد با سلیق نمایند و در آن بموضع خود ماکه  
 کنند و رفاه نرم نهاده بصفا بر نمایند و بعد بر سه روز بکشایند تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد از آن در دواقی ماند لجه و طی مرکب پیچیده و روغن گل  
 که در آن آب برگ خشمی خباز می آب نرز قوطا و آب جواده که در آب کشند که از آن صفا نمایند و ترخ سازند و در سوراخ گوش نیز نهند و اگر در  
 ساکن نشود نان جوشک و آب تر کنند تا نرم شود قدری سرد که در روغن گل بران بپاشند و مثل صفا ساخته بر بندند

هرب اذن

و این



و آن حالتی است که گوش قهقرو متناوبی میگردد و تشنیدن آواز عظیم و غلبه نسبت قوت انسانی در دماغ تمامه یا ضعف قوت نایفه بسوی سمح فقط نسبت این مرض بحاصله سمح مثل نسبت قوت سمح بحاصله سمح علاج تقویت دماغ از اطریفات و تمهیر حیات گشته و اغذیه و شحمیات و مر و غلات و غیره بنویسند و علاج بکار برند و آنچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ و سندراع ضعف دماغی مفصل مسطور شد حاجت عمل آنند

امراض الف

یعنی بینی و آن زده مرض است یعنی ششم و فساد ششم و رعایت و زکام و نزله و اورام و قهقرو بینی و طرح و ناصوره الف و بواسیر الف و آریبانی سرطان و عیال و مرض الف و جناب الف در کله الف و احتباس شی و در الف و سده خیشوم و خنان دیدان الف و انتفاخ الف و القباض الف و شیخ میفرماید که بعضی حالات بینی ضعیف است که غرغره و اطریفات و بعضی از آن اختصاص بینی دارند چنانچه بخورات و سحوبات و شحمیات و نشو قات و نفو قات و بکسی را که حاجت بسقوط او پیدا افتد باید که اول دهن خود از آب پر کند تا دو ایدین نرود و بر پشت بخوابد و سر را بسوی پشت مائل و خم سازد پس در آن بر و بالا کشد و گاهی بعد از آن مین اوید و سر سوزش پیدا میشود درین صورت اگر خود بخود رفع گردد بهتر و الا روغن غنچه بروغن گل شیز زبان در بینی چکانند و اگر دوای سمح بسوی او و حرف باشد وقت سقوط نمودن پارچه آب گرم تر کرده بر سر نهادن و پیش از نهادن خرجه بر سر نهاده و یاروغن گل پاکد و یاروغن خلاف ریزند و اگر سبب صنی از امراض بینی سوء مزاج دماغ باشد یا شرمه و اغذیه لطیفه و اطریفات و شحمیات و سحوبات و مانند آن که مضاد سبب باشد تبدیل مزاج نمایند در سافج نبی متقیه و در ادوی بعد تمهیه بدانچه در علل جات امراض دماغی مفصل مذکور شده و باید که در نظولات اطریفات مضاده قصد مقدم سازند

ششم

عبارت از بطلان یا نقصان قوت ششم است و آن بزود و جبرست یا بطلان ضعف از حس نشو و بد بود و یا بطلان ضعف حس کی از آن زدود و در هر دو صورت مرض مذکور یا مولود می بود و آن لاصح است و یا حاضی و سبب آن یا سده است و یا سوء مزاج و سده یا در سحر کبیری و آنچه خود و آن از دم و سرطان یا نبات لحم زائد و یا از خلط غلیظ یا ریج غلیظ و یا از ضیق مجری در محل خلقت یا ضرب سینه مورت آفت عظم یا سده بزود و یا در عظم شامی معروف بمصنات و آنچه خود و آن از خلط غلیظ لزوج باشد و سوء مزاج یا در مقدم دماغ و بر و بطن بینی بسیار آن یا در زانترین شنبه بحاله تشنه و آن سافج بود یا ادوی تشخیص این باب چنان باید کرد که نظر کنند که مرض سخن از بینی میگوید و در کلام او غنچه است یا نه اگر باشد از سده مجرای بینی بود بعد در سوراج بینی مقابل آفتاب نگاه کنند اگر دم یا سرطان یا لحم زائد نظر در آید سبب همان باشد و الا از فرین سینه که نفس از بینی تمهید می بر می آید و یا اصلا مجرای دیگر گوید که شکل بر می آید و دیگر سخر نام سده اندازنده می باشد و اگر گوید که گریز نمی آید و نقل در مقدم متصل منخرین نیز در یاد و سیلان رطوبت از بینی متشح باشد از سده غلطی شده و اگر کلام مرض بر حال خود بود و خروج نفس بی شقت باشد و با آن عدم سیلان فضول از بینی باشد سبب سده مصفات بود و اگر از عدم عدم تغییر کلام نفس ز راه بینی سده است بر آید سیلان فضول از بینی حس عادت باشد سبب مرض رومغ یا در زانترین بود و گویند که قدرت باصره لازم دماغی است استعمال گرانی و سبکی سمر بر سینه اگر گرانی در مقدم سر بگوید و از دماغ رطوبت لزج آید از خلط بلغم باشد و اگر سبب سمر بگوید از سوء مزاج سافج باشد پس ل تقدم تدابیر جار و بار و رسیدن هوای جاری بار و در مقدم حدوث امراض حاده پیرسند اگر استعمال ادویه و قطورات مار و رسیدن هوای گرم بگوید و در مقدم سر پیشانی خود گرمی و التهاب در یاد از سوء مزاج جاری باشد و اگر استعمال ادویه و قطورات بار و رسیدن هوای گرم بگوید و در سبب رطوبت از بینی بر آید از سوء مزاج بار باشد و اگر تقدم امراض حاده محفیه مانند سرسام حار و شیخ یا نفس امثال آن بگوید از سوء مزاج یا بس باشد و اگر تقدم تدابیر طبعه بگوید و در پیش در مقدم سر وجه رطوبت احساس کند و از دماغ رطوبات کثیره منبعث شود از سوء مزاج طبع باشد و دیگر علانات سوء مزاج سافج و ادوی تشخیص سباب امراض دماغی جویند و اگر از علانات سده غلطی و ریکی و غیره سوء مزاج هیچ یک یافته نشود سبب مرض

و مسقطه یعنی باشد و اگر آنهم نباشد سبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود و الطالی گوید که سبب چشم فساد مزاج و باغ تبعض غلط یا غلط او یا تجاوز دور  
اعصاب است پس اگر بار باشد آن حاسن التهاب ناخن کند و مواد قوت و اشک سرخی و تیرگی رنگ است لکن از باشیامی بار بود و اگر بار بود با  
لبکس این بود و مع زیادت نقل در چهره و احساس بیضی مجاری و نقل او و کثفت آن و استراحت بنهادن مسخات از کماد  
یا غیر آن علاج چشم سدی غلطی بلغمی لفل و شونیز و کندش و مشک ساینده سحوط کنند و سرکه بچوشانند و در شیشی انداخته پیش بینی دارند و شونیز در  
ششم حنظل بودینه مرغ خوش تخم کرفس بره سیاه در آب جوشانیده بخاران و بینی رسانند و صاف نموده از آب آن بر مقدم سر طول کنند و اگر ازین تدریس  
فاکده آتش و لهار لفتح منفع بلغم اسهل و لغم و جب ایاز تقویه نمایند و در مطبوخ ایچر عمل مری آمیخته غرغره کنند و دیگر غرغره منقیه مثل مویز و عاقر قرحا و خردل گفته  
بعمل آرند و بعد از تطبیق و انصاج بار اول اصول تقویه بچوب قویا یا نیز سفید و ایضا برای تقویه داده و باغ اطفال مقوی یا بارچ و اسطوخودوس شربت  
اسطوخودوس تنها اگر داده سوداوی یا بلغمی تند و یا بیج شربت لیمو اگر داده صفراوی بلغمی باشد همراه غلی اگر اراده لفتح باشد نافع است و نوشیدن مطبوخ  
اصل السوسن یا دیان باشد نیز منفع است و غذا نخورد آب بگوشت طیور صالح و فروره مغز بادام مناسب ایضا استفراغ غلط تشبیهات و غرغره و سحوط  
و نشوات و شمومات لطفه نمایند آن که در علاج امراض غائی بلغمی سدی مسطور شد نمایند و بعد تقویه تا بپذیرد که بعد از آن در لفل و کندش جاوشیر و  
قرنفل و چندید تر نشونق کنند و پنجهیل کاشم و چینی کوفته بزمینه بر روغن قسط یا بادام آمیخته بتشنشاق نمودن برای بیخ سده بینی سفید و معمول است  
و کذا اسفل در روغن زنگرس گذاشته و اجاین خراسانی ستوده آمیخته نشونق کردن نیز درین باب مجرب اقوال اطباء الطالی گوید که معالج چشم با زرد  
با الحسل است چند روز بعد گل کنند بدستور بعد از آن تقویه تا ایام بخاریقون و ششم حنظل و چندید ستر و ستمو نیامسادی بهاء الحسل و روغن بادام شسته  
حسابخته شربت یک مثقال سحوط بکنندش چندید ستر و زعفران و زردچوبق شونیز لیسر که شسته بهنگام استعمال آن بکباب حل کرده و ملازمت کنند  
بجاوشیر نان خرخره گرم نمایند و از مجربات برای آن این سحوط است که حله شونیز مسادی ساینده در قدس کزیت آمیخته روغن آن بچکانند که  
از آن روغن تیز بود قوی لنفوذ و سرچ لفتح براید در امراض زرده چون اداست استعمال آن کنند مجرب است و قائم مقام لفظ لیسر این عظم است  
و هم او گوید که از علاج نافع در تقویت ششم و تخفیف مواد ساینده و لفتح سده نیست که شونیز یا بنیت خوب ساینده و تشنشق نمایند بعد بگردن بن آب  
و قلب اس بسوی پشت کند ابرق و نمک کندش ششم حنظل و زشاد و قرنفل زیره ماده گاو و روغن گل موم مجموع و مفرد و عالیله اگر حرارت باشد  
مقوی مجاری هواست و عنایت بدین اجبت و از مجربات نیست که شونیز سوده در بول شتر خوب بچوشانند و درین باب بر کرده سحوط کنند و بعد  
از آن آب چندید و غسل سحوط نمایند و چون نسیرین قرنفل سوده در روغن زرد بپزند و سحوط کنند سده بکشاید و اخلاط منغذده را حل سازد  
گیدلانی بنویسد که بخوردن طریض کبیروزن یک مثقال بر شرب هلیله زمینی صبر سح و اداست نمایند و بعد تقویه بدن و باغ بینی را خوب نشانده و سرکه  
بچویند که بنیات سفید است طبری که بعد تقویه و باغ بچوب غرغره زرد حمام و تشنشق آب گرم بسیار نمایند لویه عطسه و زعفران آورند و برین لازم نیز  
و اطعمه غلیظه از جبه منع کنند و چون سده بکشاید روشنی لفتح باقی ماند انکباب بعمل آرند و بعد ازین اگر مرفه عارض شود بدانند که دوه رفیق شده و  
برصد ریخته درین وقت شربت خشتیا سن شربت عناب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد و دوام عطسه آورند و تحلیس بل از تطبیق و رفیق  
ماده و فتح طریق محدث الفجار و ق و مورت رعان و صدرع است بعضی گویند که قطره آب حنظل در بینی و چنبن آب و ان لفار و سدر انکباب  
بعد کتادن سده محبل تقویه ماده است و انکباب از شیشعان در آب خردی که ترنج اسطوخودوس شده ایسون ساخته سیسیالیوس فوه این صیغ قوطم  
تظور لیون قرومانا کبابه کاشم رخ که کشتوش کما فی طوس ناخواه برگ آراد و زیت برگ کبابه سین باد بچوبه برسیا و شان جوشانیده و فتح سده است  
و چنبن عاقر قرحا ایون از چینی لفل سفید کوفته بزمینه بر روغن مناسبه استنشاق نمودن روغن بزمینه نیز مجرب است یا بول شتر اعالی در اوقات کزیت  
تا خشک شود وقت حاجت آب زردچوبق یا آب چندید حل کرده بچکانند که منفعت عظیم دارد و در روغن سیاه بوره ازین شونیز مسادی ساینده نیز بکار آید

در

در بینی چکانیدن نیز مفتوح سده است و کذا چند بر ستر می نشاند یک نم خشک عفران افیون هر احد یک دانگ عدس دو دم باریک سده حبث در آبی زنجوش  
حل کرده مستوط نمودن برای سده بلنی که موجب غنمه در صوت باشد رفسید و کذا کاک و ام شتام مرزنجوش و نام بودینه نافع و گویند که آب زنجوش را کاک  
عظیم است و نسبتین ادرین تاثیر قوی است مطلقاً و مدام میوه خشک کندش بر آتش انداخته بخار آن در بینی رسانند سوسویدی گویند که قطور آبی که از بخره  
و کذا ساگر مرات و کذا ادوائی که معروف با بوال ابل است از کرمه مظمیه آرند و شونیز بر دو مسادی سوده بآب چغندر حل کرده و کذا مرزنجوش و  
شونیز در بول شتر اعرابی آمیخته و کذا آب پودینه و البوال ابل و شونیز و کذا روغن آجر و کذا آب بادروج و نفوخ تخم و برگ خشک نجره و شم کندش یا  
عاقور حاسوده در خرقة کتان بسته بدم هر احد نافع خشم است و نسیرین شام و سوطا و آب چغندر بعسل سوطا و کذا اعطینا و کذا ا پوست سده بقدر لفل  
در روغن بادام هر یک مفتوح سده و مفید خشم است و دیگر ادویه مفتوح سده که در زکام مسطور گرد نافع بود و برای خلط لاجج و مصنفات استعمال لطیف  
مشکل چغندر و چغندر استنشاق سرکه و انکیاب بر بخار ریاحین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک سده باز در روغن  
یا بول تر خوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و بگویند که بعضی نفس از بینی جذب نماید و سده در بول زنده شده مصنفات بکشاید و مجرب است و اگر سوزشی بجهت  
روغن بنفشه چکانند و اگر شونیز زنجوش سرخ پودینه مسادی کوفته در کوزه نو که در آتش تنگ شده نهاده بول شتر اعرابی چند آنکه آنرا بموشانند بر سر آن زنده  
و در آفتاب گذارند و هر روز و بار بار یا سه بار کوزه را حرکت داده باشند و هر گاه بول خشک شود بار دیگر اندازند تا سده فیه و مرتبه چهارم خشک ساخته تدریجاً  
از آن بر آتش گذارند و با بوبه بر آن داشته سر آنرا در بینی نهند و در آن بستانند تا سده روزی بر صبح و شام با این نوع مداومت کنند و بعد از آن زنجوش بنفشه  
یا روغن که در یاروغن گل استنشاق نمایند جهت خشم که از سده مصنفات باشد نیز سوسو و مندست و همچنین بقول جانیدوش نیز زهره کلنگ شخم خلط  
خزاق سفید برابر بسایند و بول شتر اعرابی بر آن نخیته در آفتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر آن حدس جهما سازند و در وقت حاجت از آن در قطره  
روغن مرزنجوش حل کرده سوطا نمایند و اگر سوزشی محسوس شود و روغن که در استنشاق کنند که برای خشم که از سده مصنفات بود مجرب است و دیگر ادویه  
لطیفه چون شونیز و پودینه و شم خلط بول شتر مفرد و مرکب یا شونیز یا بچغندر یا مرزنجوش یا پودینه حل کرده در بینی چکانند و با ادویه لطیفه مثل طنج  
بابونه و شیت و فونج و مرزنجوش و انکیاب نطول ساختن و دوران لفل و کندش و جاشیر حل کرده استنشاق نمودن و بعد لطیف خلط و تنقیه و نافع  
نافع و همچنین بطنیس کندش و بنفشه شونیز بر میان در سرکه تر کرده و تفسیمیک بچغندر و پودینه جهلی حاشا بسره که غصص شسته مفید و مرزنجوش از خواص ختر  
سدا ب نام قیوم کوفته بنجیه در بینی میدن سده مصنفات را زائل کند و کذا الفوخ عاقور حاد و اپنی خردل سفید نظرون شج کوفته بنجیه درین باب  
مجرب است و اگر سبب بطون و مانع باشد بجلاج لیث غرض علاج کنند و صاحب تکلمه هندی گویند که اول و مانع را بجلب یوه پاک سازند بعد جهت  
تنقیه نفس عضو آب بارگانی یا بندال یا آب کریمه یا توپری تلخ سوطا نمایند لیست بول شتر با گاو ناز آئیده یا شراب تقطیر کنند و دیگر از آن بشوند و از  
بکجکسنی خشک و مریح و کاسچیل انشال آن ناس بگیرند و یا الگیدانه الاچی خرد چغندر سوسو تقطیر یک شده در روغن گاو آمیخته و در بینی چکانند و اگر تخم  
تورنی و شتی سفوف کرده ناس بگیرند بطلان شخم را مفید بود و اگر لفل در آب جوشانیده بخار آن بگیرند پس بآب او تمطیل نمایند بقول سندی  
عاجل النفع است و اگر خشم از سده ریجی باشد اول سوسو تنقیه و مانع نمایند بعد کل بابونه سده مفل از قیوم باشد در اطراف لفل اسطوخودس یک نم توله  
در قهقهه یک عدد و بنجورند و دیگر معاجین محله را بچ لعل آرند و شونیز زنجوش یا بونیز و در شیشجان کوه هر یک سه توله جوش کرده صاف نموده در شاکه  
انداخته بکیندند و چند سده سده باشد بر آسند لفل سفید مرزنجوش هر یک دو ماشه در روغن بادام تلخ و قسط هر یک یک توله آمیخته قطور نمایند  
بلفلح چند سده سده و کندش عطسه آورند و بر طنج تخم کرفس خردل و زیره و شیخ و نام و سدا ب پودینه و بابونه و مرزنجوش و صغیر و غیره ادویه  
محلله مذکوره انکیاب سازند و قطور روغن بادام تلخ و نفوخ حرمل و قدری لفل سفید سوده در سده ریجی جالینوس سوده است و نفوخ پوست  
بندق هندی خشک کرده سائیده نیز نافع است و دیگر ادویه مفتوح سده که مذکور شد بچ لعل آرند و شخم ریاحین جاز خوشبو مثل زکام سوسن یا بونیز

و یا همین میزند و اگر از سو مزاج بار و سافج باشد سوسا متمیزه نماید بر مذکور و عمل از رو بود و در سینه مزاجش سداب بقدر در که خوشامیزه که اگر از سو مزاجی  
 رسانیدن نیز خشم بار و در کجی را نافع است و سبب طایه آن حاره که در آن فریون چند مدت در مشک حل کرده باشند که اشک کب خیزد و در سخن چیزی روا  
 روغن بان حل کرده در سجا نافع ترین او است و در آن کبریت نیز مفید است و با بونز انگیل الملک صغیر تمام شیخ مزاج خوش مزاج شایده و نطول سازد و در است  
 خوردن پیاز و خیار میگرداند و بطور روغن قسط و چند در سینی و مالش نماید بر رویشانی مفید بود و اگر از سو مزاج حار باشد روغن گل سببی العالم او را  
 نیلوفر در سینی کلاب کبکجه استنشاق نماید و پارچه پندل و کلاب کبکجه او را خارج کرده اگر حرارت باطن سینه مزاج رسیده باشد روغن نیلوفر مستخرج از کبکجه  
 و روغن گل و کلاب سوسو نماید و صندل کافور و نیلوفر و بنفشه گل سرخ و گل خشتاش بپویند و چون منلی گرم کنند و مسکه بر آن باشند و چشم پوشیده و بجا  
 آن بینی رسانند از ترکان این عمل خشم که از سو مزاج حار باشد زایل گردد و با قلاب مسکه تر کرده بر آن انداخته دو دان گرفتن و چشم صندل سفید و در آن گل  
 و برگ انس نیز رواست و فیاض بنفشه با بونز گل سرخ نیلوفر کبکجه سببی تخم توک برگ خرفه چوشانیده مسکه را آن از رو از آب گن نیلوفر نطول نماید که جهت خشم  
 ناصحت و بقلنی الطایر و سو مزاج حار و سو مزاجی افصد سردی که پیشانی کند بجزه مثل مورد و چند استنشاق نماید و شامه شیرین باقی سبب خیزد و  
 نبوشه با این بجزه صندل مسکه ساقی ریون بجزه اولی صفت باب کرفس سازند شربت متعال اگر از سو مزاج حار و سبب طایه آن قسم سبب است  
 که بعد از آن در مدینه بهر مکر که فیض نطول باشد که گاهی صلاح می نماید و با الحجه طایه که استقرار و تعدیل مزاج عمل از رو از آب کبکجه سبب نطول نماید  
 برتر نماید و بگردد که جزه مزاج حار است و اسفناخ و اسکا شکر و روغن بادلم اقتصاد و زرنده و آب جوی و عنق و ام جلاب و بجزه فیض از قات نخورد و بگردد از  
 ما بجزه فیض از رو از نخورد که بهر مکر که فیض نطول نماید و با این سبب طایه آن سبب نطول نماید و با این سبب طایه آن سبب نطول نماید  
 چون طریقت آن اتحاد مزاج حاصل گردد و بیشتر از آن در روغن بنفشه سوسو طائفه و اگر از سو مزاج طیب باشد سرچه در علاج امراض مزاجی طریقت است  
 بعمل آرد و با الحجه و جمیع سو مزاجات علاج فیض آن نمایند و سرچه در قسام علاج امراض مزاجی از سافج و ماوی مفصل مسلو شده است حال نماید و اگر از سو مزاجی سببی  
 اصل خلقت باشد علاج آرد که گاهی محافظت مزاج از اجتماع فضلات در آن منع انقباض آن از نتی تمیزه و مانع در اوقات سبب نطول نماید و با این سبب طایه آن  
 نمایند و با این سبب نطول نماید و با این سبب طایه آن سبب نطول نماید و با این سبب طایه آن سبب نطول نماید و با این سبب طایه آن سبب نطول نماید  
 لحم زائد و بواسله لایف باضل نفع باشد علاج آن علما و باید در صحت خلاصه گوید که گاهی ختم تبجیت مرض آتشک عارض می شود و علاجش سبب نطول نماید  
 در روغن شکر که در وقت انزال است و با هر یک سنگاف نر از اینج زعفران مساوی همه را مانند نمک که چن دوم در گلیان و بعد طایقت باشد که چرب است

فساد ششم

عبارت از تشویش و تیره شامه است از مزاجی و شخصی سبب آن از قسام او نمایند چنانچه اگر فیض جمیع مزاج را یک یا حساس کند سبب مرض کلی از قسام  
 سو مزاج سافج حصول ظارومی و مقدم مزاج باشد و اگر از یک چیز مزاج مختلف دریا تبشیرش قوع اختلال باشد و مزاج مقدم مزاج از مواد مختلف کیفیت  
 و اگر فیض مزاج محسوس بشود یعنی نسیل که چیزهای خوشبو را در آن نماید و آسای بد بود و بهر سبب نطول نماید و سبب نطول نماید و سبب نطول نماید  
 مزاج یا در که تین شبیه سبب نطول است و یا قوع قوعه متعنه در وقت سبب نطول نماید که قوت شامه آن با بونز شود و از آن متعنه نگردد و قول لظای سده مجاریت  
 خاصه نسیل نطول شود و مگر لطیف و غیر خوشبو چیزین با و اگر چیز مزاجی بود احساس نماید و شامه سبب نطول نماید و سبب نطول نماید و سبب نطول نماید  
 در آن و زائد که تا اثر اندک حرارت محرقه در آن که در روایت نرسد پس هر دو صورت قوت شامه لوفت بدان سبب گشته و از آن متعنه نگردد و نطول نماید سبب  
 این قوع یا خاطر تشویشیان معده مزاج بود که هر از آن تکلیف کرده و علامت کاین از خود خفت آن وقت است و اما از تشویش خوشبو مثل قوفل است و گاهی  
 از مزاج لژوم آن بر کطالت بود و اگر فیض خوشبو باید بود ام سببی باید و حال که چیزی از آن موجود نباشد سبب سو مزاج باشد پس فرق در انواع سو  
 مزاج را بود سافج از جمله اتیکه در چشم مکرر شده نماید و ایضا اگر چیزی از سبب نطول نماید و از آسای خوشبو که جهت کبکجه سبب سو مزاج حار با این سبب

اگر در کنگره کربک کمر خورشید بود یا بدو اگر چه موجود نباشد سببش سو فرج بارد و طب ضعیف باشد چه برودت و رطوبت قوی باعث خشم میگردد و نه موجب خشم  
 و اگر از همه رواج راجحه واحد مانند بوی فلفل و سنبلیله و زنبق و سببش غلط جاز محرق یا صغری یا عادی تغییر دم بحدی باشد و اگر راجحه عذوق احساس نماید سببش غلط  
 عذوق شد و اگر راجحه ذمی طوبت و کافور و اوراک نماید سببش غلط بارد باشد و اگر راجحه ترش بود که سببش غلط سوداوی باشد و سایر رواج برین قیاس  
 نمایند و بدانند که اگر غلط روی بسیار باشد و یا آنرا کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد همیشه راجحه آنرا دراک نماید یعنی برین شمی از خارج و اگر غلط  
 در کیفیت کم باشد و یا در کیفیت ضعیف بود وقت بلو میدن چیزی از خارج راجحه آن غلط احساس نماید چون بعضی امراض عاده رواج غیر متداوله غیر عاده  
 بدون موجود بودن شمی ذمی راجحه بود و مع ذلک راجحه بر مثل مشک گل مبلول یا روغن زرد و غیره احساس نماید و در اینجا علامات روی باشد پس  
 صوت او قریب است علاج در سو فرج سازج تبدیل فرج نمایند بنوعیکه در خشم گذشت و لفظ غیر در آب پیویند و نیمه نیمه قسم بر او نافع است و در سادی  
 تنقیه آن غلط است بحسب سبب فصد و سهل محبوب غراغ و مسوطات و شتموات بخوره که در انواع علاج امراض ذمی غلطی مفصل مطهر شده و آنجا که از این  
 رواج مختلف شمیاده شوند تنقیه و داغ و معده از مواد مختلف مستغفات مناسبه بعد از مضاج آن نمایند و بعد از آن تبدیل فرج داغ پروازند از نوم بر سر  
 و اقتصار بر اغذیه غیر میوه و تسبیح بمعدل فرج داغ و فریل سبب کنند و غلطه آرد و آنجا که بوی بد محسوس نشود و تنقیه داغ از مواد عفن نماید و اگر قرحه  
 باشد باز آله آن کوشند پس مشک خمر ولدان و مانند آن از رواج طیبه تند بودا کم پیویند و مسوطه در شیشه حاک کنندش و فلفل سحر تر و سفید کربک  
 بهفت شمشه نمایند و آنجا که خوشبو مدرک نگردد بعد از تنقیه ماده موجب آن چیزی ای بد بود که گرم باشد چون چند بیدستر و سکنجبین و رو با و شیر کندش پیویند و در بنی چکانند  
 و بعضی فلفل گرد و تر و سیاه عود چند کندش میکنند وزن همه مساوی میکنند و مسوطا استعمال میکنند و گویند که مسوطه صبر برگ و سر و کجکشت و فلفل راج کبابی  
 و ترید سیاه و گل تا توره مساوی قوی تر است و شاه از زانی بلو میدن شونیز و نیز از اسفند که در بول ختر کرده باشند از جرات خود نوشته بالجمه این طریقی  
 معالجه برای رازی کبچی سمرقند است و مختار اکثر متاخرین همین است چنانچه حکیم صاوق علی خان بنویسند که شخصی که بوی بد دریافت کند بوی نیک  
 نه چند بیدستر دم در بنی او چکانند و چکانیدن بول خربساز نافع بود و مسوطه فلفل و سنبلیله و رو و ساجده و در بنی دهند و اگر فائده نشود و تنقیه بلغم  
 از مسهل آن حب ایاج کنند شخصی که بوی نیک در یاد بوی بد بنشیند شکم چکانند و اگر کشید نگردد و تنقیه غلط محرق نماید و بقول الطالک علاج آنکه  
 ادراک خوشبو نماید فقط مسوطه بر شمی منفذست مثل چند بیدستر و مشک و سکنجبین و افند محلات کما و مسوطه و سر و کجکشت و فلفل راج کبابی چکانند  
 و مسوطه بول خربسازیت مفیدست از جرات من مسوطه با این کربست چند بیدستر کندش مسطه و فلفل به روان درم روغن زرد آب کرفس هر واحد و قویه  
 روغن بنفشه نیم او قویه همه با چوشانند تا مخطلا گردد و مسوطا استعمال کنند و گاهی لادن فلفل سفید بهر واحد نیم درم فریون ریح درم اضافه کرده میشود  
 و کبک و نیز در بنی از علاج ترین ادویه است و بدانند که تنقیه داغ و کرسکی و تلطیف غذا ملاک این امر است و حکیم عابد سرسندی نوشته که آنچه مجرب است برای  
 شخصی که بوی بد دریافت نکند مواظبت بر بلو میدن فلفل بسیار سه جز بودا و مشک و گلاب بوده است و برای کسیکه خوشبو احساس ننماید بر شرم  
 حلیت منتر بد او مت کردن این همه بعد از قاتی کم و آتجال حمام در غلط جاروب و فصد و استغراق عام نفع تمام دارد و سبب و بالعین بر آنند که هر کسی خوشبو  
 احساس کند و بوی حس نکند درام چند بیدستر مسوطا نماید حتی که اصلاح یابد و هر که بوی حساس کند خوشبوس کند و این شک مسوطا نماید آنکه حال و نیک  
 گردد و صلاح پذیرد یعنی باز آله بوی بر شمن کرده ادراک خوشبو نماید و سبب اختلاف طریقی علاج اختلاف سببست چنانچه در صورت عدم احساس خوشبو سببش سرد  
 شیخ غلط عفن ریغشوم یابد و مقدم داغ یا در زامین است پس احساس نماید همیشه راجحه آن غلط را و احساس خوشبوس نماید بجهت غالبه آن غلط متعفن و آن  
 راجحه آن بر رواج خوشبو و علی هذا القیاس در نزد رازی و غیر هم جیش خلاص نیست و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسطر شد

اعراف

یعنی برآمدن آن از بنی آن مرض باشد یا عرض امراض عاده و بواسیر نافه و شور آن عرض امراض عاده یا در زرد بجران افتد و یا در غیر زرد بجران بهر کیف سببش



تقریباً بود و لعاب بیدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر دهند و اگر رعا بعد از بریدن دوام نماید درین برید عرق غنیمت الشلب عرق گاوزبان و عرق  
شاهتره داخل کرده دهند و گل ملتانی آملد راب ساک سرخ سوده قرص بسته بر سر گذارند و آب کشنیر سبز شیرینتر کافور سوده آمیخته و بپزی گذارند و بالای سر  
و صدغین طلا کنند و گاهی عوص تبرید نفوخ عناب بیخ دانه پستان نه دانه کشنیر خشک مله گل نیلوفر و ادرک خشک باشد در آب تر کرده شیر کاهوشیه و غیره  
در آب یک توله شربت نیلوفر و توله داخل کرده نیلوفر و آب شاهتره کشنیر خشک هر دو در وقتال عناب نیست دانه شنبلیله راب گرم تر کنند و صبح آب حسان گرفته  
بچم کاهوشیه خرفه هر یک مثقال راب نفوخ شیرین برآورده بانصاف کرده و توله شربت نیلوفر دانه یک مثقال اسپنول یا شاید به خوشه و گوگرد کسی که رعا  
باشد بعد فصد سرد و تکرار که با یک شمه سوده با شربت انجلی بخورد و بقول اهل مذهب گل پلاس یک تله جو شامیده یا خیسامیده قدری شیرینی داخل کرده عادی  
رعا اگر خبزی نبوشد و نفخ حاف کند و نوشیدن آب انجلی در دم و یا پوست بیخ آن یک مثقال رعا در آب سوسپری است و گوگرد که شرب براده شاخ گاو  
و کذا عظم خندان سوده و کذا عصا سه اس که از خون طبعی که از مغز در زردی بقیه نیست آمیخته و کذا براده شاخ لبق و حشی هر دو داخل حاف است و همچنین  
کافور و زعفران و کبریا و تله و علیقا و طریش شرب و نفوخ آمیند یا کچا و کچا برید گل ریشی یا نشاسته بسکه سائیده بر سر شما و نماید و اگر آرد خشک تمام را با یک  
در آب سائیده بر تکه سر شما کنند نیز سفید بود و اگر حرارت زیاد بود کافور قدری افزایند و کافور در سر که جوشانیده در بپزی چکانند و آنچه معمول است کافور  
قدری در آب نشوده بر کفن فرحل کرده در بپزی چکانند که در حال رعا را بند میکنند و اگر قدری امیون اضافه کنند قوی تر گردد و همچنین شمشیر سوزنده  
در بپزی دمیدن فی الفوجس حافی نماید و نفوخ خاکستر زهره و جرب سمرندی است کذا کاغذ سوزنده بود و سوزنده در بپزی دمیدن سفید و قافه و خنک  
در سیاهی تر کرده و کبریا سائیده و در بپزی نهند بعد از آنکه بپزی را بکتاب قدری سرکه شسته باشد و یا خانه عنکبوت را باب صمغ عربی تر کرده فقیله ساخته  
اتاقیا گلنا که راجع هر یک نیم شمشیر عدس گرد آسیا هر یک یک شمشیر سائیده بران پاشیده در بپزی گذارند و ضما کچ کند در آب سائیده و یا آهک در سرکه کل  
سوزنده بریشانی و کذا کافور بر صائیده یا فوج و کذا کنگر جبین و همچنین ضما و ستر تا جبین بسکه کین کافور که هنوز گرم باشد جرب اتوی از آن نهاد  
پیشانی باب زبل خروکلاب است و کثانی خروکلاب سائیده و کذا آرد ماش پندی در آب خمیر کرده بر سر شما و کردن کذا پوست درخت گول و برگ املی  
در آب سائیده و یا آب کیسه سحوط نمودن کذا ضما و برگ نیب یا اجزین خراسانی و یا با برگ چولائی سائیده و یا شوره قلعی سرکه سائیده و کذا پوست درخت گول  
باب سائیده نگه کرده بر با فوج بستر کذا سوط باب و ب شمشیر سائیده و کذا نوشیدن صندل سرخ سوده قدری کافور حل کرده و کذا ضما و گل تمانی و پندول  
باب خرقه بریشانی و صدغین تارک سر که کاکانی تالاب زجرات اهل هند است و آلیا آرد جاب خرفه یا آساده و کذا لک اسپنول ناکوفنه بسکه شسته بر آب  
پسین کرده طلا کردن نافع و سوط کافور یک جبهه یک گرم آب کشنیر سبز حل کرده مجرب کذا گلنا و مهور و کافور در بپزی چکانند و اگر پیشین ادر سرکه نخچه تارک  
طلا کنند هر گام ضعف از کثرت رعا معمول است و حشی گل ملتانی برابر پیشین میگرد و سائیده و یکرم بریشانی و بپزی ضما و نیامید چون پیشین گلنا کذا  
و بر و پارچه طویل که قریب یک انگشت غرضی باشد طلا نموده یکی از آن از بپزی نامنور بچسباند و دیگری از یکتا گوش تابا گوش یک کنند و نگاه خون بند شود  
و خشک گردد و سوطه روغن گاو خام در بپزی چکانند و چون از معاودت خون خاطر جمع شود یا رجا می مذکور را باب تر کرده فرو آرند و رعا شده معمول است  
مردم بوده و اگر فسیار بسفیدی بقیه مزخ آغشته و کافور سوده بران پاشیده و در سر سائل دم بگذارند و گل ملتانی باب سائیده بر سر چهره گرون طلا نمایند  
و برگاه خشک شود دیگر عاده طلا کنند تکرار عمل عادت شود و جرب است و آلیا اگر کشنیر خشک مله خشک است و سائیده و قرص ستر با فوج نهند و گل ارمی افون  
زمره کاغذ سوزنده بود و سوزنده بار یک سوده و بپزی و سوزنده جرب است و چون بسکه بی ناک راب خرفه کمر شسته و کافور بدان آمیخته سوط نمایند و برگ کناره  
برگ سید و برگ بد و برگ کین بر چانه یا هم رسد نرم سوده بریشانی ضما نماید فوراً رعا بند شد و یا باز کشنیر گرد آسیا کند صدم لافون شرب یا  
بچون خیار سائیده فقیله از کاغذ یا پارچه ساخته در آب سر کین خرد و بسفیدی بقیه تر کرده با دویه مذکور آلوده در بپزی نهند خواه این ادویه سحوقه را  
با بنوبه در بپزی دهند و اگر فقیله بسیار تر کرده در زوی ستر خام شستنی کانا حبیبسین نشاسته صمغ عربی مساوی نرم سوده آلوده در بپزی گذارند و یا این بپزی

در بینی و منتهی میفرود و در وقت استهکال لبثانی که در صندل هر یک یک شمشیر میون نیم باشد کوفته پیغمه مسوط نماید و از آنکه خشک است و در کینه خسته بریا فرخ نند و با  
 آب پودینه یا کافور در بینی چکانند و در طاس خسته یک جزو قلع طایم جزو باریک ساینده در بینی و منند و یا کند صبر کلان زوره زنده قلع طایم آسیا حبیبین خاک تر  
 کاغذ مارو مثل سمر سوده در بینی و منند و قیاسه بدان آورد در بینی و اصل کنند و اگر حفضض کاغذ سوخته مارو دم الاخوین سوده فروخ کنند یا فقیله آلوده در بینی  
 نهند جرب حکیم غایب است و یا بقول صاحب شفا و الاسقام ایک سفید زنده در بینی و منند و بعد از آنری و بعد از آن فقیله بسپیدی بیضه تر کرده در آب کافور و در  
 در آنرو و بقول مسیحی سنگ سیاگرم کرده سرکه بران پاشیده بخار او گرفتن قلع رحاف نماید و گویند که او تخمین سنگ یشب بر سر بالی حیث سفید رحاف است  
 و گویند که اگر شایه تر نماند و البساید و آب و بنوشند و چهره و پیشانی و مقدم سر را طلائه نمایند یا شایه تر خشک را با آب ساینده بنوشند برای رحاف  
 حادث از رحیمات و خیره جرب است و اگر از اج سوخته دم الاخوین گلکار سفید اب قلعی فشار کند جرم سوخته که در آسیا شایخ گوزن سوخته که اگر  
 نباشد شایخ بنوشته گل قهیر لیا گل شاموش گل مغزه براده آنوسل قاتیق بخار صمغ عربی که با شایخ تمعی بیشتر سد سوخته نشاسته کوفته پیغمه  
 قدری در انبو بر کرده در بینی و منند و قدری آب بازنگ آب خرفه برشته بر پیشانی طلائه سازند و فقیله از نسج عکلیت ساخته آب سرکه بر خن تازه  
 تر کرده با دو پیغمه در بینی نهند جت حبس رحاف جرب است و مخرب و الد حکیم علوی خان و گلکار چهار درم کند و دو درم مثل غبار سوده در  
 در روز کردن و باقی در آب آس سبز برشته ضما نمودن جرب سودید است و قلعین رسا دست نیم متقال بر صاحب غاف نیز جرب است  
 و گویند که قلعین حقیق که رنگ و مثل ماو اللج باشد و کند از جراحی که ایات و کند است که در فاقه بهاری برید نیز نافع و قلع طار لغوفا و نشوفا و طلا و طلا  
 و گریس سبز که بر قطره و ضما و فقیله آلوده در بینی نهادن جضاب برود دست البشیر که اجنبی نامی رومی ده درم حسابست درم برین  
 تا مستعمل به شب متوالی و بر روز آینه شستن سفید است و در خواص آمده که که بعضی بخون صاحب غاف بر پیشانی او نوشتن قاطح عاف است  
 و دیگر آنکه سوسا این تعداد رنگ قدیم نهادن آن در آب سرد و بستن بر در باز و بنویسین بر آن و همچنین بقصابه حکم نیز فاکره میکند و کند اگر  
 و نیز محازی خن سائل نافع و گویند که خصمیتن جوعف در سر که نهادن به از وقت خون بند نماید و بهر تسکین حدت خون و قلعین آن آب سرد بر  
 و اطراف ترختن نوشیدن و در زمین گرفتن در بینی کشیدن و یا برف بر سر نهادن و بر پیشانی بسپین و یا صندل و کافور و گلاب بر پیشانی و در طلا کردن  
 و یا خرفه و گلاب قدری سرکه تر کرده بعد طاق راس بر سر نهادن و شربت کادی و عناب ریاس و رب بیا شربت سبب و گلاب یا راس بر  
 یا شربت خشکاش نوشیدن و حدس مشهور برنج پنجه آب لیمو خوردن نافع بود و در صورتیکه از استعمال جالبسات بند نگردد و خوف سقوط ثوت  
 نباشد فصد سرد و باریک کشایند از جانب محاذی منخر که از آن خون برمی آید و خون اندک تمنا رین بر آید و در جرب طار بر ساقین و خن کشیدن  
 و جربوش و شکم نهند و امر خص شدید نمایند و گویند که وضع مجرب ناری زیر پستان جانب عاف فی الحال قطع کند یا بجمله در ابتدا تسکین برید و کشف  
 در رانها وقت کشف حسن یاد کرد و پیش از ضعف اما از زود و یا حجامت و اگر امتحای خون در و عروق باشد فصد سرد و ضرورت و آن استحال  
 مبرات قلعین غذا مناسب در مشاخ نهاده حجامت قفا بجای فصد باشد و حالینوس گوید عانی که با تب باشد فصد و از اسل کند و بقول ارسطو  
 اطراف در آب گرم قاطح رحاف است و فصد که کتفی از خلف الفص از فصد مرفق است و گویند که در رها فیکه از مسوط و اوای حاد هم رسد آساید این  
 برید جالبس عاف زهر موره خطائی بود و بر موره خاکستر ترواج هر یک یک باشد در شربت یا قوت یک نوله آمیخته بسپیده یا بالیش شربت سبب انجلی هر یک  
 و نوله در عرق بسپید شگ عرق البشیر هر یک هفت نوله حل کرده و ضما و پیشانی بطحلب در شین نهاده و مسوط آبک بسپاده و آب بشیر ضما و جرب  
 زن مسادوی و ضما هم بهر بعد تراشیدن موی بر پهل مونگ قشر در شین رساید و گل گویل مسد گلاب یا مسین سفید بر یک نوله در عرق کل یک نیم گرم  
 و بعد ساعتی ضما دور کرده ریختن آب تنج بر تارک سر کردن با فاصله و وسه جت یک کهرمی نهادن پایه برف و در سوراخ بینی و غذا خشک با بالایی حورت  
 در یک روز قطع میکند و اگر عاف از ششاق اگر کج و غیره عارض شود و بعد فصد سرد و گرفتن خون فعات پاره برف در بینی گذارند و اندکی بر پیشانی تارک



میرند و بعد بر آوردن آن از بینی روغن کدو و خنکاش بادام و شیر زردان یا زرد ساسی در بینی چکانند و یا مسکه ماده گاو همه سر کف دست و پامی خصیصه چوب  
 دازند و صناد از چشم غوک برگ بیدار سده و کشنیز و داودی و گل گریل و مندل سفید و گل ارمنی هر یک نه ماشه بریشانی و صد غنچ یا فوخ نهند و یا آب  
 میخ و یا بشوره پرورده بر سر بریزند و از حرکات غنیزه سوسای حار بریزند غذا و فوخ گاو با برنج یا بالائی ماست دهند و اگر از بوسیدن مشک جدا شد شیرین خر  
 و روغن مغز تخم نردوب و گاهو بر بریزند چکانند و شربت آلود نیلوفر هر یک دو توله در عرق بیدار سده و کاسنی نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند و غذا آتش بویستر  
 نیلوفر دهند و ماء القروح یا مار الجبن از شیر شربت نیلوفر نشانند و اخندة قابضه مبره استعمال کنند و سلطان محمد مرد در مجربات خود از این بویا نقل کرده که نقل بویا  
 راست اگر عاف از طرف راست باشد و شاخ چپ که از چپ باشد و راستا سیده معروف بخورد و مجرب است و اگر خیار برنج که هنگام کوفتن سفید کردن او بر سر  
 و بینی سحوط نماید رعاف قطع کند و مغز و سرخام در رعاف مستطی و ضربی تجربه رسیده و صاحب جامع الادویه گوید که خون کبوتر صناد و قطور آرعاف ماده  
 از حباب مانع قطع کند و فوخ خاکستر سوی مطلق نفع بآن می نماید و جمله انواع لطو ناسفه الانف قوی العمل است و گویند که رعاف گاهی از گرمی و خشک  
 بود و این غلاها سفید نیاید و روغن بادام روغن کدو و سر کرده در بینی چکانند و بر سر مالند که سفید آند و مکر چکانند و اگر قدری کافور درین و غنما حل کرد  
 چکانند لغایت نافع بود و زود بر طرف شود و ایضا برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر به عاف شود و شیره مغز تخم نردوب لعاب کبوتر لب  
 بدهند با هم آمیخته قدری سنگج احت سوده داخل کرده در بینی کشند که خون بند میکند و مجرب است شویج میفرماید که رعاف بحرانی و ماندان و آنکه انفس  
 واقع شود سبب علاج او آنست که تا سقوط قوت محسوس نگردد و علاج حبس نمکنند و بساست که نوبت بخروج چهار رطل خون میرسد و درین حالت و در  
 که هنگام شدت افراط رعاف بحسب پردازند و اما غیر آنرا علاج با دویه حالبس عاف نمایند و در رعاف که بسبب استعداد بدن صفراویت او افتد و او تمام نشد  
 صفرازان قبل از حدوث او و بعد از آن با غنیزه و شیره مطبوعه واجب است و فصد بهترین علاج است که بدان حبس عاف نمایند چون باریک کشانند  
 از جانب مقابل متدارک و خصوصاً هرگاه غشی واقع شود و گیلانی گوید که علاج رعاف بحرانی بحسب جان نرسد چون بحد سقوط قوت رسد در آن  
 هنگام کلید صبر کند سر و جزو در آن فیتله مبلول بسره که آلوده در بینی نهند و با دق کند و دم الاخوین و انزروت و صبر مرساوی کوفته بخیله  
 پارچه کتان بسره که تر کرده بدو آلوده اندر بینی گذارند و شب یمانی و نشاسته مثل سر سه سائیده در بینی دمیدن نافع است توضیح ادویه حالبس عاف و خون یا  
 قابل نند و با بر و منظره مجرب و یا مغزیزه یا حاده گاو و یا دوا و الحاصیت و یا جامع دو یا سه امر مذکور و بر واحد از اینها بحسب سبب بحسب احتمال نمایند اما  
 قابضات مثل عصاره لحیه التیش اما قیاد و گلنار و گل سرخ و عدس باز و کزنجرف و حنظل و عصارات برگ اس عوج و برگ امرد و برگ بومعینی الرشی  
 و آن برات مغناطی حصبه از آن برات با نعل اند شل نخ و برف و آب شدید البرد و بعضی برات بالقوه اند شل ایون و کافور و زربالنج و تخم کاهو و  
 عصاره برگ او و برگ بید و آب شگوفه خرماتاقلی و عصاره بازنگ همه غیر مطبوع و اما مغزبات مثل خیار آسیا و دق کندر و صمغ عربی و کشمش  
 گل ارمنی و گل مضموم و دم الاخوین اما کایات مثل انواع زجاجات و فاقطار و زنگار و غیره ادویه خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کننده عضو و لیکن  
 واجبست که اینها را با احتیاط استعمال نمایند چه بساست که خشک لیشه پیدا میکنند و بعد سقوط او از اول زیاده باعث شرف و فساد میگردد و اما او را  
 ذمی خاصیت مثل سرگین خروآب و در صبح و آب پودینه و خانه عنکبوت است و بدانند که اقسام ادویه مذکوره یا بطریق سحوط و یا نشون و یا قیاد و یا فوخ  
 و یا صناد و طلا و یا شومچ یا حشو استعمال نمایند اما سحوطات پس بگیرند آب شگوفه خرماتاقلی یا قیاد یا حنظل و قیاد کافور یک حبه دم در بینی چکانند اما عصاره  
 یعنی شگوفه خرماتاقلی حبه التیش کافور بصل آرنز و ایضا آب بلج مع عصاره گندنا و یا آب مانج مرقطور نمایند و آب کشنیز برات و یا عصاره قاقلی مطبوع  
 و یا آب خیار مرقطور و یا عصاره بادروج بجا کافور و یا آب بازنگ بگل مضموم و کافور که مجرب سر سندی است و یا عصاره حصبه الراعی بان برود و آب  
 درین باب بالغ نفع است آب سرگین خرماتاقلی است و اگر خرماتاقلی خون بکثرت محسوس شود و احتیاج داغ بیند زنگار محلول و در سر که اندک اندک  
 قطور نمایند و ایضا استعمال سحوط گلنار باریک سوده باب بازنگ بجهت تبسب نبرد و ایضا آبی که در آن ایون گذارند باشد با تجویز نافع و فوخ

در آب بادروج یا آب برمنه مع آب کرات سفید و کذا سوط اختامی بقرحون بسرکه مخلوط و یا خون حده و یا کافور و حبه آب آس تازه و یا بادوسرکه  
حل کرده و یا عصاره نامیران و یا آب گنداب سرکه و گند زرد یا اشهد لعصاره ریح حل کرده و یا عصاره سداب سرکه و یا عصاره بزرگ نخود و یا فلفله  
لعصاره کرات و یا رب البان و یا صندف مع لحم او کوفته در سرکه حل کرده و یا آب شمیرا بزرگ میخلمان و کذا آب کوه کافور و کذا عصاره بزرگ سبب سرکه و  
کافور و یا آب است بلخ مرغین گل و یا پوست بینه سفید آب کشنیر سبز و یا آب برگ بلخ خون و یا آب شجره ابی الکاسیا یا حلزون بری بسرکه سائیده و یا آب  
سوفالزیتون بر احد قاطح رفات است و بکلیه کل معسفر ناما رخام برابر سوده و آب سوط کون بنفول از ابل بند و معمول در الد مخوم است و مؤلف گاهی برین  
بعض از ویه دیگر مثل کل رسی صمغ عربی و کافور حل کرده و عمل آورده و سرتخ الاثر یافته و یا کاندرا فیون کافور هر یک یک حبه آب سائیده و زینی چکان  
و یا کاندرا سفید پوست تخم مرغ سوخته اقا قبا از سوخته در سرکه سر کرده پوست انار ترش کندر و صندف سوخته شامخ مغسول هر یک یک حبه و کافور سبب خرد  
کوفته بختی با بوج و زینی چکانند و اگر کافور چهار انگ نیون کندر و صندف سوخته شامخ هر یک درم قرطاس مخته ناز سوخته شنبلیلی بزرگ و در سرکه  
سوخته عصاره حبه ایتیس کلندرم الاخون سرب کپا درم کوبند و بنیزد و عصاره کوه بادروج و عصاره لسان الحمل بشنند و خشک کنند و سبب چنبن کنند پس  
قرصها ساخته نگاهدارند و بوقت حاجت بخیزی مناسب آید و زینی چکانند خون بدن از زینی باز دارد و اگر قرطاس مصری سوخته پنج مثقال مازد سبز  
سوخته در سرکه سر کرده ده مثقال شنبلیلی اقا قبا هر یک پنج مثقال عصاره حبه ایتیس ناز سفید سوخته هر یک هفت مثقال رابک سبب هر یک  
ده مثقال کافور قصبوری پنج مثقال کشنیر سوخته هشت مثقال کوفته بختی در آب بانگ آمیخته سوط سازند عاف قوی را قطع کند و اما شنبلیلی  
پس استنشاق آب سرد مزوج بسرکه نافع است و اگر در آب آله سبب آب کشنیر سبز صمغ عربی و افیون قدری آمیخته استنشاق نماید رخام  
که از الفتاح دین رگ بینی باشد سفید بود و کذا عصاره ملرغ قطره کذا آب شک شتر سوده و کذا نازج و کذا اخبار الریح و کذا کبریا هر احد نافع است  
و اما فلفل بکبریت فیه در سیاهی داوات آلوده نازج سوده بران پاشیده و یا فیتله سفید تخم مرغ آلوده قدری کافور سوده بران پاشیده و زینی  
و ایضا از عصاره بزرگ قرص و شجره خرگوش و بکرین خر خشک یا تر و عصاره گنداب و کندر فیتله سازند و آنچه مجرب است فیتله رسوت سوخته و یا آب سبب  
و ایضا فیتله از اخبار آسیا و دقاق کندر و صبر بسرکه و سفیدی بینه مجرب شیخ الریس است و همچنین فیتله از نازج و کاغذ سوخته و قشار کندر آب  
بادروج و کذا آب فیتله کلاب تر کرده در قله طار و صبر آلوده و یا فیتله در آب گنداب تر کرده نفع خشک سوده پاشیده و یا فیتله از سفنج و زنت گدخته  
در سرکه تر کرده و یا فیتله از نسج عکله و قاطح نازج و اندکی زنگار بکار بریند و بدون زنگار مجرب سر سندی است و بقول صاحب کل هر سبب جز  
اول مسکوی باریک کوفته در سرکه سرشته بر فیتله کتان مللا کرده و زینی نهند و یا فیتله از شیم خرگوش و کندر و صبر که بنید می بینه سرشته باشند  
آلوده و ایضا فیتله نازج سوخته و جوز افیون یک جز در سرکه آمیخته و یا فیتله پوست بینه سوخته در سیاهی ماز و مخلوط کرده و فیتله نوره مغسول  
بسفید بینه مجرب است و یا چکنری گنداب نازج صمغ عربی یا فون سوده فیتله کاغذ سیاهی آلوده و در بران پاشیده و زینی کندر و یا فیتله از نسج عکله  
و قاطح از زربا سرکه سرشته ساخته و زینی که بریند و یا بقول قرشی افیون بلخ درم غبار آسیا گنداب نازج و صبر درم سوده آب بکرین خر سرشته بناید  
آغشته و زینی بکند و کلاب کافور پیشانی لطف نمایند و یا قاطح و یا قاطح و تراب کندر و قله طار و زبل حمار تر یا خشک یا شیم خرگوش آب کنداب یا آب بادروج  
یا آب خرفه فیتله ساخته و زینی نهند و یا فیتله از کوه آسیا و کندر و دم الاخون و شب یمانی آلوده بعمل آرنند و ایضا قرطاس سوخته پوست بینه سوخته  
شامخ گوزن سوخته اقا قبا پوست انار ترش شب یمانی مسکوی باریک سوده در آب برون آمیزند و فیتله خرقه کتان بدان آلوده و زینی نهند  
که مجرب گیلانی است و کذا غری المسک خسته و مثل کافور سوده بسرکه آمیزند و فیتله همان آلوده و زینی نهند که فی الفور قطع رعاف کند و یا بقول شیخ  
فیتله خرقه کتان در سیاهی آلوده باز در حرق مطبق بسرکه و شب یمانی و کافور آغشته در زینی نهند و اگر ماز و شب یمانی گنداب نشاسته صمغ عربی سوده  
بر فیتله کاغذ که جدا و تر کرده باشد پاشیده و زینی بدان نیز مجرب است و یا قاطح از قبا مسوی خرگوش خاک کندر کبرین هر یک یک حبه آب گنداب بشنند و فیتله

در بینی نهند و یا باز و سوخته در سر که سرد کرده و داشته بزاج سیاه چهار شسته شبکائی شش ماشه کاغذ خورک دانگ فته بجزیه فقیله که آن اجصاره گریخته آلوده درین گردانند  
 و بینی نهند و یا فقیله بسره که آغشته بزیره سوده آلوده و یا بقلطار آمیخته در بینی نهند و کذا فقیله بزرگ سرخ سوده و کذا فقیله صدق مع لیم و کوفته و کذا  
 الفیه در آب کشیده سبز برشته لنبثیه آلوده و کذا فقیله از کلخ ساخته و کذا از قنده ساخته در بینی گذاشتن نافع است و اما الفوقیات حشمتش آنها نهند  
 یا در بارچه که آن بسته بسوزند و خاکستر او سوده در بینی دهند و ایضا خاک سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خرفه سفید یا قوره  
 و همچنین قشار کندر و کاغذ سوخته و شاخ بز سوخته و بزاج مساوی در بینی دهند و کذا کپ است نرولب محبت مسوق مجرب کبیر زنگارک و روزه کرده تجرید  
 گل و نمایند و اگر آن گل کمال باشد جید تر بود و سر آن بپزند حتی که در سایه خشک کنند و بوقت حاجت مثل غبار ساییده در بینی نفوخ نمایند  
 که فی الفور رعاف بند گردد و یا پوست بقیفه سوخته بعمل آرند که مجرب است و بعضی گفته بقیفه درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد و باریک ساییده  
 بانوبه در بینی دهند و ایضا چراتیه و گل نسرتین و تخم گل و قورنشل بر واحد درم مرز و بر واحد نیم درم اندکی مشکک کافور در بینی ایام متوالی بدین  
 و نفوخ قرن اصل و قشر بقیفه بسد و کبیر هم سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و دوع محرق سوده نافع و نفوخ پرتاوس سوخته سوده و عجیب بز  
 در جیس عاف و یا دارالی سرخ را با خون عاف آغشته و سوخته خاکستر آنرا در بینی دهند یا کبیر با سوده و یا بشند مراد یا ساییده نفوخ نمایند و کذا کند سوده  
 یا گریز خشک سوده نفوخ کردن مجرب است و نفوخ شبکائی و نشاسته مساوی مثل سره ساییده نیز مفید و نفوخ اختامی بقبر محرق مسکن است  
 است و سره قاطع رعافی است که از حجاب مانع عارض شود و اقوی ازین زبل چهار محرق است و نفوخ قشار کندر و قرطاس مصری سوخته بزاج سوخته  
 دم الاخون غبار آسیا جمله مثل کحل ساییده مجرب حکیم عابد است و کذا ادم الاخون گل زمینی صمغ عربی کوفته بقیفه در بینی دمیدن مجرب است و نفوخ خاکستر انجیر  
 پرتاوس محض و محبت نجایت مجرب همچنین خون خردس خشک کرده در بینی دمیدن مجرب و یا کاغذ سوخته پوست بقیفه مرغ سوخته باز و سوخته  
 بسره که سرد کرده پوسته انار دلائی صدق سوخته شاخ عمدی محض خرمهره سوخته بر یک ماشه کاغذ خورک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارالی سبز که سوخته  
 صمغ پز سوخته شاخ گوزن سوخته دم الاخون غبار آسیا بر یک ماشه بکار بریزد و ایضا نفوخ شبکائی و سره و کذا کاف نفوخ شقایق و اگر گل مخنوم  
 شب عصاره نجیه اتیس گل فور در بینی دهند رعاف قطع کند و نفوخ قلعلس مع کافور سوده و یا باز و سبز سوده همین اثر دارد و یا وفاق کند دم الاخون  
 از روت باریک سوده در بینی دهند و یا کبیر با گل سرخ گلنار باز و برابر نفوخ نمایند و کذا خاکستر قرطاس و حفص محرق مطبقه بسره که دم الاخون و لوز  
 و بزاج سوده قدری در بینی دهند و بعد فقیله در سفیدی بقیفه تر کرده در روای مذکور آلوده در بینی نهند و یا کاغذ سوخته دوع سوخته که یک جزو قلعطار نیم جزو  
 باریک سوده در بینی دهند و یا بزاج مصری کندر باز و سوخته در سر که سرد کرده و قلعطار سوخته مساوی باریک سوده نفوخ کنند یا فقیله یا پارچه که آن کرده  
 بز و سر که تر کرده باشند بدان آلوده در بینی نهند و اگر گلنار باز و افیون گرد آسیا کافور دم الاخون که با همه او دید مساوی نرم سوده اول بینی را بکباب  
 بشویند و قدری از آن بانوبه در بینی دهند و جیس عاف از مجربات حکیم علوی خان است و ایضا قشار کندر نشاسته دم الاخون صمغ عربی و نشاسته  
 سوخته گل مغزه گل شاموس کافور شاره آنجوس حفص شاخ بز محرق اویم محرق گرد آسیا باریک ساییده بدستور استعمال نمودن از مجربات حکیم  
 محمد ادوی والد حکیم مروج است و حفص یکی گل زمینی که سوخته یا ریچه سوخته کاغذ سوخته آله خشک فیون صمغ عربی کثیرا که برای سوخته طابیر  
 بریان کوفته بقیفه نفوخ کردن از مجربات فقیر است و یا قلعطار نیم جزو قرطاس سوخته سدق سوخته بر یک یک جزو بسیار باریک ساخته در بینی دهند و اگر  
 شب یامانی قلعطار سوخته قلعلس بزاج شاخ گاو کوی سوخته دوع سوخته محض ناز و سبز سوخته مطبقه در سر که کافور کاغذ سوخته باریک ساخته  
 در بینی دهند رعاف شدید را بند کند و دالینوس کوید که سره یک جزو شب یامانی باز و گل زمینی کد نیم جزو که با ربع جزو مثل غبار ساییده  
 بلخ سبز و آب کس کد یک جزو آب کشیده نیم جزو چندا که مضافت ادویه باشد صلا یکنند تا غلیظ گردد و شایف ساخته خشک کنند و وقت حاجت  
 ساییده بطریق نفوخ استعمال نمایند و طامی کل بدن بگل در آب سرد برشته خیل نافع است و گویند که نفوخ برگ سداب یا برین تخم آن سوده و کذا

برگ خشک بجزه سوخته و کذا خون خشک که بر تو کذا برگ خشک که دو کذا اکل آن کذا گلنار و کذا فوه الصنغ و کذا بر روی سوخته و کذا از او مثل غبا سائیده  
و کذا از او حرق و بلو با حرق مطفی لیسر که کذا را پنج سوخته و کذا از آن حرق و کذا القوم سوخته و کذا اکثر خشک میان باریک و ده و کذا پوست بقیه که با و در  
سوخته و کذا کب ما سوخته و کذا زیره که کانی سوخته نیز هر واحد قاطع رعا فست و نفوخ جبر احمرو می سوخته محرقه بدی است و این قرص نیز محرقه  
قرطاس محرق باز و اقا قیام الا خون راج شب یامانی مساوی باریک سائیده باب آس سبز قرص سازند و خشک کرده باریک سوخته نفوخ نمایند  
و بدانند که هرگاه نفوخ استعمال نمایند ساعتی بپننی بگیرند و آنچه بسوی دهن نماند شود از خون تبرق نمایند و باید که نفوخ با بنوبه نمایند و اما مضادات  
و اطعمه بگیرند آب برگ بید و برگ انگور و برگ آس و گلاب همه را در کوزه خرقه که تان تر نموده بر پیشانی گذارند و کذا مک جمیع او و در باره قاضی مندرج  
بگیرند و در عصارات باره قاضی مثل عصاره اطراف بید و عوج و شناخ انگور و برگ امرو و دوی و عنسی الراعی حل کرده ضماد و طلا نمایند و ضماد برگ طلا  
و کرم کشری و سفرجل و گل سرخ تازه بکشدند و اندک آرد جو رشته و کذا طلا می راس وجهه کل از منی اقا قیام و در عدس گلنار و صندل و کافور و قدری  
افیون مجرب حکیم عابد بهرندی است و یا کل لسانی مغز تخم که در اکثر خشک که با خشک بر پیشانی ضماد نمایند و اگر رعا ف شدت نماید عصاره حقیقه  
گل از منی آرد عدس گل سرخ آرد جو صندلین گلنار فارسی برگ که م برگ بید برگ خشک شش راج مصری قلع طار حرق مساوی کوفته بخیمه با برگ کشته  
رشته بجزه بیافوخ ضماد نمایند و یا بقول مسیح و حجابی آرد جو طلای گل از منی اقا قیام عصاره حقیقه لیسر گلنار صندل اندکی کافور و فیون لیسر رشته  
بر روی پیشانی طلا نمایند و طلا می پیچیدین محرق نخول در سفیدی برفیه رشته مصطکه کند بران پاشیده و یا جسدین عدس گل از منی نافع است و اگر  
بر الفجر در آب رشته بر مخمین گذارند و در داخل آن لطفوخ نمایند رعا ف را قطع کند و یا بقول صاحب کمال اول آب شدید البرد بر سر نهد و از آن  
نازوی سبز پوست نار گل سرخ که یک جرد عدس قشره و جرد حفض برابر همه سائیده در آب گل سرشته بجزه بیافوخ ضماد کنند و اگر خرقه لسان  
که بر سوخته کرده باشد تر کرده بر آن نهد قوی تر خواهد بود و یا لوبیا سائیده و بطوخ لیسر که ضماد نمایند و یا گل از منی عصاره حقیقه لیسر آرد عدس رود و گلنار  
که یک جرد کافور و فیون که در لبع جزه باریک سائیده لیسر که رشته ضماد سازند گویند که هر کس که بجزه بیافوخ سوخته لیسر که بر حوالی بینی طلا کردن  
بمعدل است می آرد عدس رود و لوبیا صندل خطمی پاک کشته و قدری کافور در آب تمس و سر که رشته بر سر طلا نمایند و اگر در جرد و گل لسانی المهر یک سائیده  
نشاسته صندل سرخ که گفته گل اجاع هر یک نیم توله کافور و فیون هر یک یک شمشه با سر که و گلاب بکن یا اکثر نیز بر پیشانی و تارک مطلقا نمایند از مجربات  
عم حکیم شریف خان صاحب است که کذا لک نشاسته صندل سرخ گل لسانی لیسر که و گلاب سائیده بر پیشانی طلا کردن و الیضا عدس رشته صندل سفید  
خطمی یا شینج و اندک کافور با آب مورد بر افوخ و پیشانی طلا نمایند که حرج است و یا صندل سرخ تخم کاهو آب کشته آب خیار آب خرفه کافور  
شاهزاده و مساوی گرفته طلا نمایند آرد جو گلنار اقا قیام عصاره حقیقه لیسر فیون صندل سفید از هر یک سه دم کافور یا نگی بگلاب سائیده بر پیشانی  
ضماد نمایند که برای رعا ف قوی تر و حرج است و یا اقا قیام نشاسته گل از منی گلنار مساوی کوفته بخیمه آب مورد یا آب گ تا ک یا آب برگ کباب  
رشته طلا نمایند و الیضا ضماد برگ آس سائیده و کذا گلاب با آب بازننگ که صاف مع لجم او کوفته و کذا اخبار آسیا و کذا استخوان سوخته لیسر که رشته  
و کذا زریل حار و خشکی بر روی برفیه کذا فیون بگلاب حل کرده هر واحد نافع است و کذا المهر شیر نیز سوخته و قوی تر از این است که آله کل بشود و خوانه  
آمین اگر آن آرد نخود بران هر یک هفت ماشه در آب گل سدا گلاب سائیده ضماد نمایند و اما شحموات سر کین خرنازه شمیدن نافع است و کذا گلاب  
کافور و سر که صندل لوبیدین و کذا شمشه راج شستن کذا شمشه کافور تنها و کذا شمشه جدی بخور نافع و اما حشما یا پس بر شینی و لیسر جاروب و پیچید برو  
و یا سایر برفیه که از نبات بر می آید یعنی را بر نیز باید تعلیم بقول شیخ در رعا ف صحب کسن از علیان حرارت شدید یا الفجا شتر این لابد است از فصد مرو  
باریک مقابل منخرسائل از اجرامت منخر نیز شرف ضعیف و بر لسان مقابل خلینک بلا شمه طو کاسی با خراج خون از فصد فیعال یا از رگ کتفی چندان حاجت فتم  
که گشتی کند چون بودی چشمی که درونی الفور ساکن شود و این در رعا ف شدید جاف بر کار بر بند که واجب است که فی الفور مبارک است که چون باشد

رعا ف

رعاف و خرا حساس نماید قبل از آنکه قوت ساقط شود و اگر محض شد یعنی بقوت و دفع شدید نباشد لیکن بقطرات و یا نبوب است باشد درین صورت واجب است که اخراج خون از فصد اندک نیک بمرات متوالی نمایند و هرگاه فصد کم مبلغ کنایت رسد لازم است که تغلیظ خون متوجه شود بدین جهت و او را یابد آنچه منخلط او بود و اگر چه سرد نباشد مثل غایت حجامت بر مقدار دست و دم غالب برت ندارد بلکه واجب است که اولی اخراج از فصد او را بجا بیاورد و اگر چه استعمال نمایند و نهادهن مجامع می شرط بر کسب اگر رعاف از طرف راست آید و بر طحال اگر از یسار باشد و بر سرد و اگر از جانبین بود و از اهل معالجات است و ایضا واجب است که اطراف به بند حتی که خمیستین قدیم از ساق و پستین سرد و گوش بنهایت نافع و لازم است که نطول بسیار آب سرد کنند و لباس است که احتیاج بنشانیدن انسان در آب بار و برفت افتد حتی که اعضای او بسبزی گراید اگر نفعی مثل نزال و شوخخت و ضعف قوت نباشد و اگر بر سر او آب کشته حرف یا آب محلول بسر که غلاف می نمایند و بر سر او سیاه سره برف می ریزند حتی که خدر آرد لیکن گاهی ریختن آب شدید بر خون را در اغشیه و ماخ مجز و معتقد میگردد پس فرط او نشاید و بیشتر ضرورت بقائل قویه رنگاریه افتد و آب با درج مع کافور و بومبویانی خاص بوزن درم سه و دکنند و کمتر ازین نیست که آب برف سرد کرده درین گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعاف زنده می ماند تا آنکه میزاده از است و طلق است و هیچ طلق خون از ان خارج میشود پس می میرد و بیشتر غشی که از ان واقع میشود سبب قطع رعاف میگردد و اما اغذیه مرعوف عدسیده بسیار با بسر که با محصر مانده است مثل سمانیه و تفاحیه و حصیه و سماق و در جلید که با سر که و غیره مرورات بار و باطلج و با فعل بر برف سرد کرده و نیز با اغذیه موافقه مناسبه برای بر عوفین است و لیا نیز مجود است و کذکک شیر برای جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و بیضه جوشانیده برای آنکه مستند رعاف بسبب صفرا و بیت خون باشد مفید و ترشها بیشتر بعضا جان عاف مفرط میکنند بسبب آنکه در آنها تقطیع و تطهیر است پس بقول حکما شفا در مجرورین احتمال نمایند و آنچه در ان قبض مع حموضت باشد اختیار کنند و سرد کرده بعمل آرد و رشته بنا بر لزوم و تغذیه او و هفتا نخ و ملوخیان بجهت تبرید آنها نافع در عاف که سبیل بحران باشد اگر افراط کند شوربای چوبه مرغ دهند و در ابتدا اسویق شعیر با مغز ان خسول آن نج که شربت نیل و زعفران کرده بدنند و او ساد او گفته که رعاف و جمیع اقسام نرف الدم که با سهال باشد یا نبفت یا خیر آن هرگاه افراط کند در ان احتیاج تبغذی لحوم می افتد تا آنچه مستفرخ شده بدل او گردد و عوف سقوط قوت نماید و عادت مذاق و چنین صورت است که امر میکنند ترغیه آن مرصباح منع بنمایند از ان در عشا الا بهنگامی که ضعف بسیار باشد در صبح و عشا خصصت میدهند و خوردن جنرات و نان طب نیز منفع گفته اند و گویند که از کثرت اکل کر سنه رعاف پیدا میشود و بقول صاحب کمال با وجود علایجات مذکوره در بدین غلیظ خون با اغذیه غلیظه مثل اخربه معمولی با درونشاسته و برنج محلول بشیر و بیضه شوی استعمال نمایند و چونی کسان را از آنجا که رعاف بسیار عارض شود و همی اغذیه دهند و نیز تازه و لبا و لحوم حلالان اگر کس کند هم مطبوخ بشیر خا سازند بقول شیخ جماعتی از بزمین زعم کرده است که دماغ ماکیان از افضل غذای ایشان است بلکه از افضل و است برای کسی که رعاف او از ضربه و سقطه باشد و لیکن اجب است که در ان افراد نمایند و بمرات متوالیه استعمال کنند و شراب از جهت آنکه تقویت می نماید نفع میکند و از جهت آنکه مویج خون است مضر بود پس اگر بسوی و انظار از جهت تقویت باشد قدری مزوج استعمال نمایند و چون منظار بسوی او نباشد و رعاف با سقاط قوت ناسخاند نوشیدن او نشاید و واجب است که محافظت نمایند و بر پشت خواب نکنند تا چیزی از خون بسوی شکم نازل نگردد و بخند نشود که نفع معده پیدا کند و ضعیف گردد و پیمان غشی نماید و هرگاه چیزی نازل شود و او اسیکه در معده باشد قوی نمایند و مبارکیت باین کنند هرگاه نزول او بسوی معده محسوس گردد و اگر از معده با معا تجاوز کرده باشد حقه نمایند که بسرعت خارج شود و در معده و امعاباتی نماید فهم خلاصه کلام طبری درین مقام است که گاهی رعاف کثیر مرع بواسیر الف حادث میشود حتی که ضعف و تغیر رنگ پیدا میکند و علا جش و الا انکه ماده و جذب است بسوی خلاف جهت بفسد اگر قوت تحمل باشد و حجامت سابقین وضع مجامع تحت ثدیم بغیر شرط و پستین سابقین بایدان قدیم بجهت بقوت مرض نظر کنند اگر احتمال استفراغ نماید بطیوح فتمون تغذیه نمایند و از اغذیه غلیظه بریزند و بر وجه مرغ و تیه و تدر و اگر مکن باشد و الا انهم حلوان بیضه نیز شربت انصهار روز نند

و از الباقی سموک و نمک سدر و گوشت شکار خنر نمایند پس گرم رعاف بوا سیری ازین تدبیر منقطع نگردد و کبیر فلق قدس لفظ رواج مساوی و دوا  
چینی مثل نیم خردان کافور مثل ربع جزوار اجزا آن جمله بسایند در سرکه که گفته عمل کرده و قتیله ساخته در بز و تخم زنبق و اگر خون بند نشود آب سرد  
بر سر زنده تا آنکه مری در دماغ محسوس گردد و سفیداب یا آبک سرکه حل کرده بریشانی ضحاک و سازند و حجام زیر پستان بر نقره نمایند  
گرم با همیا بنهند و این سرد و علت چون قرار گیرد و رواج بعضی احتمال نماید بر روز صبح حبس قبل یک نیم گرم یا دو گرم و تا سه گرم  
اعراض ناله از آن بدیند و گاهی عاف نیز ازین سبب باعث گرمی مزاج و دماغ آتش می در آفتاب یا از مریوب سماک یا از حدت  
و عروق حادث میشود بواسطه انفداع عروق پس اگر عرق منقطع شعبه باشد قطع رعاف سهل بود و تیر مزاج و دماغ و شکر  
و اگر گریزک باشد در قطع او تشنگید بود و کثرت خون بحسب استیلا بدن باشد و طریق معالجه این همه قطع سبب است و اگر  
بحران باشد اعانت بحران نمایند بعد تعدیل مزاج علیل کنند اگر متعیر شده باشد در مدوات و اوطاق تطهیر بطور امراض حاده  
غذا اختصار کنند و باصلاح او بر داند و اگر در مزاج مریض حدت باشد بر تسکین تعدیل و تیر در زیاد نمایند و فصد قیبال کنند و قتیله  
و سرد و باز و دساق بر بندند و اگر فاکند نشود حجام زیر پستان ننهند و از اغذیه بر سماقیه و حصیریه و جو خربزج و زرد و آتشمار در زنده و حیات  
و برگ بازنگ سرد و آب یک یا سه در آب بنزند تا ممل شود و آب و یک تل صغیر بگریزند و بر آن دهن سرد که در روغن گل قدری جزو السیرجوشان  
قوت او در روغن ظاهر شود و از ده درم تا بیست درم ریخته حقیقه بچمال آزند و آبکش و آب و روح آمیخته بقدر سردم از آن سوط نمایند و احتمال قوت  
ند که در شکر و بهر انواع رعاف جز است این سیار را در سیکر که خوی اسماک سوخته مثل آن کافور آمیخته بسرکه مخلوط کنند و قتیله بدان آلوده در  
فی الحال رعاف منقطع میشود و من دیدم که در زمان صیف از نشاندن در آب سرد این رعاف بند میگردد و چنانچه واصل فکر کرده اند که  
با حذر آن و کافور بسایند در سرکه برشته شمار سازند هر وقت بپونید در قطع رعاف مجرب است و گاهی رعاف بسبب شکافتن سیر  
سراحت میشود و این اگر از گردیدن نوعی از حیات افتد علاجش آنست که خون را بکند از ناله بسیاری خارج شود و بعد از آن مریض را  
که از یک قتیله تا یک نیمه شتال رود و فقه بر بندد و تخمین را بدان طلا نمایند و شتمیدن او امر کنند و بعد ساعتی دفع ترش گاو بیایند و در  
نشانند و اگر قوت مریض احتمال نماید طریق صدغین او قطع کرده دماغ و بندد ساعتی در آب سرد بنشانند و مفضل ز سرکه گفته اند پس اگر رعاف  
تزیق یا تیر تریان منقطع گردد و خلاص و مر جوب بود و اگر رعاف تیریانی در امراض بائی افتد علاج تیر تیر در بنا بر فساد و جمع اخلاط و اگر خواستند طریق  
تسکین چون اصلاح او مسلوک نمایند و فصد و اسهال و مثل انخیال تعرض نکند و رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد چون بحران یخج باز  
بسیار محمود بود و کذلک سهال قذف پس سرجه ازینها افراط نماید بقطع آن پروازند و جالینوس گوید که رعاف تیریانی را علاجی نیست الا با ناله  
و ستن اطراف و وضع حجام بر ارق و الطالکی گوید که رعاف هر چند که باشد اگر مخالف دم طبیعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز نبود و الا وجه  
باشد پس فصد قیبال از هر دو دست بگیرد اگر رعاف از هر دو جانب باشد و الا از دست مخالف و منغشات و مهند و تیر تیر بر طلا می مثل کشنیز و کدور  
استنشاق شکر کافور نمایند و میدان طلا کردن خاکستر جمه مویها و بر گیس را و کذا نیز مایه با و کذا از بره بسرکه اگر بکند و از مجرب قاطع نیست که بگریز آب  
بلخ سبزو آلباس جزو احد یک جزو آب کشنیز نیم جزو با سم آینه زده و اشد یک جزو شنبه نو گل ارشی بر یک نیم جزو کبریا ربع جزو سماکیه با بهامی کوره که مثل  
این شد تسقید داده شیا ف سازند و نزد حاجت سوده استنشاق یا نفوخ سازند که بهر دو طریق مجرب است مخوردن براده شاخ زنگاوشه و دست چون  
قطع رعاف متشکل شود حجام بر طحال بکشد و قفا گذارند و اطراف بنزند و از طین بریدن طلا نمایند و اگر ازین منقطع نشود اما جمالی گوید که بعد از این  
افعی عاف کند و قطع طحال کرده و خصوصاً اگر خون در مزاج نشود و از کلام حکم علی منضم میشود که رعاف اگر چه در بعضی حیان بشیر بعافیت بحران بر  
امراض شد لیکن اکثر آن چندان افراط میگردد که بسیاری را طحال میگردد و علل آن معروفة در رعاف تصعب قلیل النفع بمشاهده رسیده و فاعلی از

علاج

مرطبات مشهور گشته چون رین تامل کردم رطوبت را غیر شدید المنافات در اینجا نمی بینم بلکه گاه حدت خون و حرارت و ناریت آنرا داخل عظیم و در افراط عفا  
 میباشد پس برای من جواز استعمال مرطبات در آن قرار یافت در عرفای قوی صاحب الحلاج روغن بنفشه یا دام بانگ مسکه فائق تازه مغز کوه کرده  
 باستنشاق آن بکره کبر لیل منخووم و در استنشاق اول خون کم شد و در مرتبه دوم رنگش ن مائل بسفیدی گشت و در کت سوم محتسب گدیر بعد از آن  
 در مساجل بر من بر اعراف سخت باین امر قرار یافت و بجای تقصیر بکره فقط در عهد حکیم علوی خان بسبب وقوع جنگ عظیم بر بلاد هندوستان اولاد پادشاه  
 او رنگ یب تیغ بانی عارض شد بجزان بر عاف میگردد و بر عاف سه روز یا چهار تا هفت روز می ماند و در هر روز خون یا چهار بار جاری میشد و هر کس  
 که عراف او بتدبیر میگردیدند و خون از خود محتسب میگردد و بصحت می یافت و هر که جنس آن او بتدبیر کرد و ندیا بجزان او بر عاف نشد ملاک شد و مفصل او باین  
 خلاصه این و قول اخیر اطلاع متعلم جواز استعمال مرطبات در رراف و منع جنس عاف بجزانی است فاشد

تدبیر عفا

گاه ضرورت بر عاف آوردن می افتد و خصوصاً در امراض حار و دماغی و در هنگام کثرت خون و منع مالمی از قصد و عند نقل راس از جهت قدا المی رراف اول  
 شناخته اند تا بدان بسیاری از امراض که در عافیت آن اعتیاج بر عاف سائل بود علاج نمایند و از تدبیر تعریف و عند غی باطراف نیات لین خشن است  
 خصوصاً آنکه برجات او خردید مانند زهره و در برین بقیله برگ درخت لزان اندرون بینی میخارند و شیاف معمول از تفاح او خرد و بودید و شتی و کذا از  
 گل انجوه و کذا از قند و ایضا از او پخته حاده مفتوحه مثل کشمش و مویرج و زعفران کوفته زهره و گاو سرشته فیتله ساخته اندر بینی را آورند و گویند که شکر افشان  
 و یاسمین بری و در خشک شایانک بقوت ملام رراف آور و کذا نام شما گویا و صمغ سداب و اب مرزنجوش سوطاً و اکل گرسنه و ملاک

زکام و فتره

و آن الصباب فصول دماغی است این هر دو مرض با هم مشترک اند زیرا که سبب اصلی علت احد است یعنی در هر دو وسیلان ماده از دماغ میشود لیکن نزد بعضی  
 اطباء آنچه بسوی حلق و سینه نریزد با هم نزنه مخصوص است و آنچه از راه تنی نازل شود با هم و بعضی این هر دو را نزل نامند و آنچه از راه تنی قوی و بسیار سردتر  
 فرود آید و منع حس ششم نماید و بسوی چشم جلد و وجه و با جمله بسوی مقدم اعضای جریز آنرا زکام خوانند و قیاس نزله دماغ مانند قیاس تنی زکام است معنی  
 و نزله کردی است سبب اکثر امراض میشود و چنانچه گاهی لطوف حلق و در بر بجانتهای موحده جاری میگردد و اگر قرحه در آنها پیدا میکند بیشتر است که از آن  
 تولد میاید و گاهی بر عصبیه می اعضا صی جدید جاری میشود و گاهی از آن متولد میگردد و فاق و ذات الریه و ذات الحصب و سل خاصه و لاسیا چون نزله جارفا  
 بود و او با جاع معده و اسهال مسج گره شور یا ترش باشد و ایضا از آن قویج حادث میشود خصوصاً از مخاطی خام زان که کذا که سبب گرم گوش و صد و وجه  
 و خشک صج دندان زرد و شقیقه و خدر و صمغ فالج و دار الفیل و دیگر امراض میگردد و اکثر نزله فتره رنگی او از وحیات صعب صدراع شد و قشر روی می باشد  
 و سبب این مرض بقول شیخ با حرارت مزاجی است خافتی یا خارجی از آفتاب با وجودم با قربتش یا گرمی حمام یا بوییدن او دیده گرم مثل مشک  
 و چند روز عفران و پیاز یا اش و غنمای گرم بر سر که چون بامع عارض گردد و رطوبتی گردان بود بگذارد و وسائل سازد و بسبب سخونت دماغ از چینیج  
 نیز منجذب گردد و نازل شود و از خوردن اشیا حاره حریفه مثل ثوم و بصل خردان مانند آن نیز افتد و یا برودت مزاجی خاصه یا او را خارجی از  
 غسل آب سرد و هوای بار و یا شامی کشفه ظاهر بر سر که بر سرد و منع تحمل رطوبت و دماغی نماید و از طریق عفر بیرون کند و خصوصاً چون بزوران برینند  
 کنند و لاسیا وقت تحمل ماع از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا نماند آن و گاهی از فصل تحمل اسام حادث میشود که بدن را بر لای قبول گرمی سرد  
 مهیا بسازد و نزله پیدا میکند خصوصاً بعد فصد بسیار و همچنین رسوز مزاج حار که لایق بدن گردد و از داخل مصای حدود نزله گردد و برودت مزاجی  
 به گاه قوی شود و مسج گردد و چنانچه در مشاخ که لضع نمی باید آنکه در غایت صحت مزاج و حرارت او سند جهت آنکه چون بسوی ماع نارد و در مشاخ و عفا  
 و ماع غذا برسد بسبب آنکه او آنچه بسوی او نافذ شود در آن تمامه مضم نگردد و فاضل میباشد و نازل میگردد و ایضا بهر بخار که مشکاف شود مستعمل میباشد

کرد و چنانچه بخار متعده بسوی متعده تمام را عارض شود و گدازد لگت همی این طویات در دماغ بسبب تراستلا و تخمه و خواب بر طعام کثرت نماید و در اکثر اوقات  
داخلی و خارجی بر وجه نشود و نزله زکام پیدا نگردد و زکامی که از اجتماع دو سبب باشد قوی بود و سمرقندی و غیره اسباب چندین این مرض شست نوبت  
بیان نموده چهار نوع از سوز فراخ و داغ و اوجان است که مسطور شد و چهار قسم دیگر از امتلا می خلط از اخلاط اربعه در جمیع بدن ارتفاع بخارات خلط از بدن  
بسوی ماخ پس اگر بخارات صغیر غالب باشد زکام نزله زکام صفراوی گویند و گدازد لگت حسب غلبه خلط و موسوی و بلغمی سوداوی نامند و در اطالی گویند که سبب  
زکام یا از داخل بود مثل تنقیق و داغ که آنچه از فضول بسوی آن متصاعد شود بسبب کثرت آن دفع کند و غضب غم و آنچه نفس حرکت نماید از خارج  
باشد مثل متقابله با بار فعل از دروغ حرام شتم و رواج حاد و تخمه مثل سپین و گل سرخ و حمل بار گرگان و سختی حرکت و تغیر قرار که بر سر باشد و برودت در بخار  
از اسباب سابقه بود خاصه بر آنکه خلط را ساکن نگردد و حرارت را حبس کند و بیشتر عرض نزلات انفرج بر طبع مشایخ را در خریف بر مریح و بلدان است  
و جنوبی هم میرسد و از امراض مخوفه است اگر بسوی ریه فرود آید داده جار جاد باشد و البانزله را ام الامراض می نامند بجهت آنکه داده و باعث اکثر امراض  
بالذات و یا بالعرض و ایضا شیخ میفرماید که زکام نزله حادث از سردی بیشتر از آن افتد که اگر می حادث شود و صاحبان فزاج گرم گندم طلاستعدا  
برای قبول اسباب خارجی فاعل زکام از صاحبان فزاج سردی باشد و اصحاب فزاجه کثرت این امر عرض کلام و نزله حادث از اسباب برانی نسبت  
با صاحبان فزاجه سردی هستند چه در دماغ بارد و آنچه از غذا با آن میرسد نفج نمی یابد و آنچه از آنچه بسوی او متصاعد میشود تجلیس نمی پذیرد بلکه خدا فاضل  
می ماند و بطریق تنگیس فضول غذا را دفع میکند و بخارات منقلب بر طویات بوده نازل میشوند مثل قرح و انقبیق و ریزش نوازل بر ایشان و ام  
می نماید و نزله گاه غلیظ و گاه رقیق مائی و گاه حاد تلخ و شور و گاه ترش یا بد طعم یا بی طعم و گاه حار و لذت و گاه باز و کسب اختلاف مواد و حال نماید و غیر  
طبیعی و فساد از روی توام و طعم و کیفیت لموسه مختلف میباشد و بقول انطاکی خبیث ترین الوان و نزله بارد و سبزی است پس ساهی و حرار از روی و  
و کلام انان است از غذا و امراض آن مفضی مثل بالیو است بسبب جفاف اعصاب بخروج ماده و گاه همی از امتلا می همی در آن باشد پس اگر درین هنگام  
بچشمین باشد حکمت عظیم بود و استعداد برای او واجب گردد و الا امر سهل باشد و علامت اول تساوی نبض عظیم در دموی و بلغمی است و ستهوق در غیر  
این سرد و علامت ثانی بچشمین است زیرا غیر سیاه و نزله بارد و از پنفج می پذیرد و حرارت پنفج نمی یابد و نوازل امراض فی وقت وزیدن باد شمالی  
و خصوصاً بعد هوای جنوبی کثرت می پذیرد و ایضا و فصل مستان و خاصه چون بعد آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و خریف جنوبی  
با کثرت باران باشد و نوازل در بلاد و اسیویه جنوبی بنا بر امتلا می روسل نزله و کثرت میباشد و هر گاه تابستان گرم بسیار باشد و در آخر او باران بسیار آید  
در زمستان آینه نزلات کثیر میرسد و خواب و وزوز زمستان زکام آرد و فو که طبع خصوم و صاختریزه و ترنیز خوردن زکام آناه کند و کسی که مستحان  
باشد زکام آرد و احتمال روشن بسیار و البته آن در زمستان زکام پیدا کند و بقرطاط گوید بر کرانوازل بسیار عارض شود و طحال او را عارض نگردد و در وقت  
درین زمان بعضی اصحاب نزل را منقول یافته و هر گاه صدراع با نزله شریک گردد و بسبب غلبه لم و هوا و نزله زیاد شود و زکام در امراض صدر و اضلاع  
مخوف است سیما مع عظامی ماسدید گوید که مر او از نزله حار است که ماده او جار باشد و آنکه سبب گرمی هوا یا آفتاب شد فقط طریقی تشخیص اقسام  
این مرض نماید که اولاً دریافت نمایند که او حار است یا بارد پس اگر نزله زکامی بود بسوی چهره چشم مرض نظر کند اگر سرخ نمایند و سبب گرمی در بینی سوزش  
و خارش و رطوبت ساکن از بینی با حرت و رقت بود و جار باشد و اگر شدت سده و غمزه در او از معلوم شود و حال سردی رطوبت ساکن و غمزه نیز برسد  
و این نشان بار و زکامی است و اگر نزله عطقی بود برسد که بجز بسوی حلق فرود می آید با حرت و شدت احراق و رقت او مع التهاب سردی و چشم است  
اگر باشد جلوده ابار باشد و درین حالت از روی و غلظت نفث و سفیدی یا یکدومی رنگ و تعدد پیشانی نیز سوال کنند و ارتفاع از عرض تب را برودت و تغیر  
از آن حرارت نام است ایضا عظم و مرعت و توارنض زردی قاروره دلیل حرارت مزاجی است بعد از آن بعلامات مخصوصه که اخلاط اربعه نظر کنند  
غلبه بر خلط گرفته شود و همان خلط غالب باشد و این چنان باشد که هر گاه آثار زکام حار مثل سرخی چشم و غیره با کورت حواس سنگین سردی

و در وقت



و اگر بینی سرد و غده و غارش لهات و لثه و گوش و روی و خروج رطوبت گلانی از بینی بود زکام موسمی باشد و اگر با لثه و دهن و شنگلی و دندان و بیض  
 مریخ چشم و سیلان اشک خروج رطوبت رقیق زرد رنگ سوزنده از بینی بود صفراوی باشد و هرگاه علامات زکام مابود مشخص گردد و آن که در  
 حواس گلانی مریخ فرط رطوبت و دهن و عادم احساس آنقدر ناکول و شکر در تفتل زبان و تغییر شدید در کلام یافته شود یا غمی باشد و اگر شکر در  
 چشم درک آید و در آن تفتل مریخ صداع و احساس مزه خیزی سوخته در دهن و ادراک بومی خان عنونت هنگام شمیدن بسیار سردی باشد

اصلاح کلی اقسام نزله و زکام

بدانکه اصل در علاج زکام نزله بختیج و ده است و آن چنان باشد که قوام او را احتدال و سبب یعنی حار و رقیق را با استعمال مخلطات غلیظ گردانند یا با غلیظ  
 را با استعمال لطافات رقیق سازند تا بختیج قابل دفع گردد و در این مختلط مملت روان دارند که بطول بنماید بلکه زود دفع داده آنرا دفع و خارج نمایند  
 بهر آنکه اگر زود بختیج نگردد و زایل نشود موجب تولد اکثر امراض گردد و بهر عضو که فرود آید آنجا مرضی مخصوص آن پیدا کند مثل امراض چشم و گوش و بینی  
 و دندان خناق و سرفه و سل و ذات الریه و ذات البشبت شود و در وجه الکلیه فریب سحر و اسهال مائعی و تورنج و مفاصل مانند آن داشته  
 که با غلیظ در دماغ مجتمعات شود و سکتت مایع یا صداع و تحقیق یا لیبیا یا سمر سام و سبات. دانیایا دور و سرد آرد و لهذا گفته اند که آلوده در دماغ موجود است  
 زکام نزله ایندکند بلکه داده آنرا با تمام اخراج نمایند و اگر خود وجود است با استعمال منقحات و مرطقات الفساح اخراج کنند و با بخار مریخ ضلضه و تحقیق  
 غلط و مسخ انجیره و تقویت و بلع و معده ضرر دست و صاحبین مریخ لازم است که تفاسیل طعام و شراب بنماید و ممانکن لبخنی و گریست و کم خوابی مسببات  
 کند و تا زکام زایل نشود از خوردن و سخن گوشت اجتناب نماید و اگر با استعمال لجوم سفید باشد نزله و غلظت و مریخ لجوم سفید مثل خمندی فراخ بکشک شعیب  
 در نزله حار لجوم سفید مثل عصافیر و بچه کبوتر بریان یا شور بامی آکناد و باره استحال نماید از شراب انجیره مثل جوز و فیکرک و پیاز و گندنا و سیرج و  
 گوشت غلیظ مثل گاویشن آبو و غیره و چیزهای سخت غلیظ و عنفس و شور و ترش و فوکه رطبه در بر روی باد سرد و آب گرمی نشستن پرینه زود خواب و ز  
 زکام نزله پیدا کند و اگر چیز زار با شراب موی سر و آب بسیار سرد اجتناب دارند و سردی و موی سر بکلاه یا عمامه پوشیده و در وقت خواب  
 بر سر و عنق نمالند و از خفتن بر پشت و خواب روز خصوصاً بعد از طعام خوردن موصات و بنیبات و سرگون کردن و حرکت غلیظ نمودن و از استراحت  
 و جماع محترز باشد و بالین پست و پشتن پیشانی را بر بالش گذاشته خوابیدن درین اوقات بهتر است و در ابتدا زکام را جیس نسازند بلکه اگر مختصر  
 شود از بخور الکباب خیره جاری کنند و نزله نازل حلق و صدر را بغلیظ آشتن در بینی اما نه نمایند و خداوند این حالت را فصد مناسب نبود و اگر در  
 بعضی صور مثلاً اگر ماده کثیر و حار بود و خون افتادن لطف ریه و حدث قرصه باشد پس آن وقت فصد نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و آنجا که حاجت  
 فصد و آمال برود باشد ابتدا الفصد نمایند بعد از سه روز میبند و بقول بقراط و نزله که بسیار عدت نداشته باشد فصد بعد سه روز مناسب بود و غلظت  
 بسیار از خود یا با استعمال محلطات در ابتدا می نزله و زکام ضرر است منع نفیج و جذب ففتول و یکسبکند و بعد نفیج نافع است از جهت دفع ففتول  
 نفیج پس اگر در اول زکام خود بخورد غلظت بسیار آید بسکانات او که در عطاسن کوگر کرد و باز در آنده و همچنین حمام و راوول زکام مفید بود جهت تحلیل رقیق ماده و غلیظ  
 البقی و در آخر آن بعد نفیج جهت تحلیل بقایای ماده مفید و اگر نزله تب بود استجمام نباید کرد کسی را که زکام بسیار عارض شود و دماغ او ضعیف بود پس  
 در حالت صحت استجمام تا آخر لقی او را سود دارد و باید که طعام نازخ و سرد و در حمام رود و در آن زیاده کت نماید و بتدریج سر پوشیده بر سر آید و خسته خفته  
 ففتول میکند و چون نزله نزع می پستان دریا بند دلیل سیل ماده بسوی جنبش باشد پس سبابت بنفست نمایند و در غین اکثر تب آرد و استحال  
 جلب بحال برای خشونت صدر دست نه بر سر که با نوازل در پستان درستان و ام نماید بر او حقیقاً نافع ترین علاج و مجرب است و  
 حرکت اعصابی سافله برای نوازل بسیار جربیده باشد پس بسیار نافع بود بعد از آن استجمام کسببات و تجزات مع مراعات عدم استحال آن بر تمللا  
 و کذکالک الیدن پیا نزله بود یک عنیف موج طویل نفیج تا برست و گویند که لظول آب بسیار گرم و استنشاق او در زکام بر او اساعه است و موسمی

زود تراشدین مضریرین نشانه کردن بخوبی که نشانه تقیر موابوست مرسد مسام را بکشد و داده نزله را دفع سازد و جمیع اطمه مغزیه بالغ نزله را دفع است  
 النطی کی گوید که ملاک امور علاج این مرض تقیه بواسطه است هر گاه که اگر آنچه میسازد است اگر جسم گردد و حواس افاصد گردد و مظلوم گردد بعد از آن حفظ  
 اعتنا از سائل اگر مضرت بدان یا بند و این یا منع بود مطلقاً یا باز از آنچه حاصل شده بهتر نگردد در اعضا فی ناکب تی اندر بینی اولت متعش شو و اکتفا  
 آرد بعد از این خراج فضول بنبقت یا تحمیل از سینه و معده و قصبه ریه بکشد و گدا از اعضای ساقه اگر مواد بدان برسد خصوصاً اگر قارور و متعیر گردد  
 بعد از آن جنس آن اگر از او پاک کند بعد تقویت و باغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وانی است و از خواص است که مذکورم چون خراب بود بعد  
 صره آن در پارچه بسته در راه اندازد زکام مسوی کسی که آنرا بکشد منتقل گردد و کذک مسرکین است چون بران فضل کرده آنرا اندازد و باید که در دست  
 مرض بر پشت خواب کند و در خواص آمده بر کردمان تخلیق آهن نماید حدوث نزلات ازان دفع گردد و گویند که کل رسی شش و شرا بالغ حدوث  
 نزله است و کذا اصناما و باطلانها و یاد رسر که کیشانه روز تر کرده خشک نموده سائیده و کذا اضمید خجبار آسیا و کذا عود الفرح و کذا کنده رسوده و سفید بفسیه  
 سرشته بزرد کتان بالیده برسد غین چسپانیدن بالغ حدوث نوازل است و همچنین در واز و سبزه یا تخم عود الفرح و یا سندر و سب یا شوکه کسره و یا جوزه و یا  
 برگ شهدانخ و یا که بر هر واحد رسوده بر مقدم را بس تخمیه باش نافع است و بخور شراب جلاب آن در نزلات معصب مجرب سویدی است و بداند  
 که از کلام شیخ و قری و غیرها مستفاد میشود که علاج نزله زکام محصور است در شش اعراض یعنی تنگی سینه و موجب تحلیل و استفرغ و طبع و مقابله سبب  
 فاعل یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان ماده و تعدیل قوا و در حرکت لطیفه یعنی ماده جهت مخالف و تقدم منع آنچه از آن متولد شود مثل خشم و قروح و نف  
 یا مثل خشونت خلق و مرفه قروح ریه و آنچه قریب بدان است و درم آنها اما تقلیل ماده با استعمال تقیه بدن است در حار بقصد مسرود و سهیل مخرج خلط  
 حاره و حفته جاز با و با سفلی در بار و بادیه مسهل را بس زرشک و زرد و حقیقات و قلت اکل و شرب آب یا ترک او اصلاً یا کیشانه روز و او را مقابله سبب  
 فاعل در حار جسد کند بر سردی را بس آنچه مبر بالقه باشد مثل دغیل حمام صبح بر نهار و ریختن آب بر دست و پا و مسح اطراف و سره و متعده و از آنچه تحلیل  
 آن باشد بروغن بنفشه استعمال نطول از جو و ششاش بنفشه و بابونه و ریختن مبروات بر سر و پیش با خذیه خفیف مبر و مرطب بالقوه مثل کدو و لوبخیا و  
 اسفناخ و رطل هر یک از آنها مطبوع مطیب بروغن بادام برشته و آما در بار و جسد نمایند چنانکه دغدغه و عطاس ابتدا کنند تا تخمین سرد و کندی سرد گرم تا آنکه  
 گرمی او بدایع محسوس گردد و حفظ سر برین سخونت اکثر احتیاج بکماله نمک جا و رسل ندر و گاه از آب بسیار گرم چند آنکه احتمال حرارت او نمایند و نطولات  
 منصفه محله در آن احتمال کند و اطراف و سره و متعده و از آنچه بدان حاره چون روغن شبت و بابونه و زرشک و کیشانه و قوی تر از آن روغن سدای و روغن  
 و روغن خار و روغن نسوسن است و بصالون رومی سر نشویند و لیکن باید که بس روغن نرسانند زیرا که عمده در علاج نزلات حاره و بارده قطع مسام جلد  
 راست و تدبیر آن باعث مسام بالغ تحلیل بخارات و خروج آنهاست اگر درین اسباب باشد برای اثبات تبرید یا سخین بعد استفرغ استعمال او  
 جائز بود و چون در نزله بار و بر رویشانی لطوفا خردل و قسط و مانند آن بعمل آرند باید که بعد از آن بشیل آب صابون و مانند آن بشویند و با خذیه  
 خفیف و لطیف و سخن بچونف لیم صدر میل نمایند و گاهی احتیاج با استعمال او و میوه میوه باشد مانند آنکه در آن سر کین کبوتر و خردل و آنچه بود و میوه بسیار  
 افتد بلکه استعمال آن حاجت آید جهت آنکه سخین سرد و خفیف او نافع است برای آنکه حادث شده و بالغ است از بر آنکه حادث خواهد شد اگر بالغی باشد  
 و باید که درین نوع نزله اندر حمام قبل از نفع داخل نشوند بلکه کسب است یا بس احتمال نمایند و بوسیدن مشک غنبر و شوشونیز داده در زرد کتان و لیمون نهادن  
 صوف در روغن حار سخن تر کرده اند گوش درین نافع است بقول بعضی مسخرین بر تعدیل مزاج در حار تبرید مزاج از ذوق خارج کنند شش و یا بندن میوه و  
 سبزه و کاه مانند آن از داخل اندر خوردن اغذیه سرد و تر چون قهوه و زرد و اسفناخ و کرب بر یکوشت بزغال و تدبیر مهمی کردن پشت و خصمه  
 عظیم النفع است از خارج و ایضا بستن حنا و یا برگ بید و یا در و یا حطب اوان شربت نیلوفر چهار تولد و عرق نیلوفر نیلوفر و اگر زیادتی تبرید حاجت آید  
 اما ریختن و هندوانه عرق بید مشک و دافتره انسان سبب کرک و غذای قبله یا میوه در سبب کبکوشت حلوان اما در بار و سخین بالغ گوشه از ذوق

نوع



و مثل نان کشیده و استعمال لوبقات لیمو مار و دوشم زوفانیه مار و ایضا زوفانیه مار مع سطرک شربت گرم روزی از آن دفع است بجهت نفیج او و دفع غلظت او و  
 اعصاب نفسانی بر نفسان طبعین بنماید بسیار جان نزله موافق نبود و گاهی را بتدلیف دارد و اما بعد از نفیج معتدل از آن موافق بود و بر نزله حار شرب مخرج لازم است  
 و زنبوات در رفیق بزبان شرب منع لیمو مار و گوند که بر حفظ قصبه میسیند و حجاب که گزگانه او در نزله نازان انبع و آفت خطه بر سرد دریا و غلظت مطبوعات  
 حالبه جو بات مثل حبیب مافظ الصخره استعمال کنند و این غرغره نیز نافع حله بر کتان صمغ عربی مکوه کونار بر یک و توله شربت شکوفه سفید پنج توله

علاج زکام و نزله حار

بهدانه عناب سیستان تخم خطمی گاوزبان در آب شش خفیف داده صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر نزله از آن است صمغ عربی کثیرا  
 یک شمشه در خمیر شمشاد آمیخته همراه جوشانده زیاده کنت و ایتون و عفران صمغ کثیرا بر یک یکما شده ساییده در آب کنگار یا سفید تخم مرغ آمیخته کاغذ در آن  
 رویه تراشیده سوزن زده بر آن بالیده برود و شقیقه بچسباند و نیز در آب مذکور ازین ادویه ب بسته بقیه درانه سوخته فرو برد و در تخم شمشاد کثیرا صمغ  
 عربی نشاسته حب خسته در همین گزیند و عناب الثعلب که نازک کثیرا شمشاد است شمشاد در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس متشکل گنار  
 زرد و تخم کاهو عوض کز نازک داخل کرده جوشانیده رب جز آمیخته بعمل آرد که در صمغ حار از مجربات و اللعلوی خان است و یا تخم شمشاد  
 پوست شمشاد عدس متشکل گنار فارسی عناب الثعلب این نژد ماین کلان مازو برگ توت عناب کثیرا جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی در حرم  
 و اگر عناب بچدانه سیستان ده دانه خطمی خجاری بر یک تخم شمشاد چهار ماشه عدس سلم شمشاد جوشانیده غرغره نمایند نیز همین  
 نزله و غلظت آن نماید و کذا غرغره گل سرخ گنار زو شامی عدس حجاب است شمشاد کثیرا خشک مسادی جوشانیده صاف نموده نافع و همچنین  
 قلیظا ده کوفیق شمشاد زیر البیج با فال پوست شمشاد برگ مورد تخم کاهو گل سرخ بر یک یک توله در نیم سیراب جوشانند یا با سیراب غرغره کنند در مخرج  
 نزله حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و دو مقشر و شمشاد مع شربت شمشاد در هر که از آب سوس و آرد با قلا و نشاسته و کثیرا در روغن بادام و شکر خیره  
 نیز نافع و خوردن دریا قودا سفید و ایضا در زکام حار رفیق آتش جو بر روغن بادام و یا عناب سیستان و بنفشه و تخم شمشاد جوشانیده یا شربت شمشاد  
 دهند و اگر سرفه باشد بر آن بهدانه اصل السوس و تخم خجاری و گل نیلوفر اضافه نمایند و تا سه روز یا پنج روز بدیند و بجای طعام و شراب شش جو  
 تنها یا با شربت بنفشه و یا شمشاد و یا نیلوفر و آستا و مرغومی در صورت تی خشک زبان و کثرت تشنگی ادویه جوشانده اول را سوسای گاوزبان در  
 عرق عناب الثعلب عرق گاوزبان جوشانیده شیره مغز گردو خاستی افزوده میدادند و گاهی جهت نفیج نزله حار و سرفه سوزش و در نزله جوشانیده شیره  
 نه ماشه شیره مغز بادام بچدانه شیره تخم شمشاد چهار ماشه نبات سفید یک توله داخل کرده صمغ عربی یک ماشه کثیرا نیم ماشه سوخته پاشیده میدهند و گاهی  
 و نزله زکام حار و سرفه برای تسهیل خروج ماده حلق و قصبه بر شیره مغز بادام چهار ماشه شیره مغز تخم کدو شیرین شمشاد ماشه نبات یک ماشه صمغ عربی  
 کثیرا نشاسته بر واحد یک ماشه سوخته میدهند و گاهی برای نزله و سعال اصل السوس متشکر هم کوفته دو درم بهدانه نیم درم صمغ عربی یک ماشه کثیرا نیم درم  
 دو ماشه سیستان بچدانه دانه نبات مهری کنیم توله دریا و آثار عرق گاوزبان جوش دهند و فیکه نصف بماند بطور قهوه بنوشند و گاهی در نزله  
 و اندک و شترن بهدانه سه ماشه گاوزبان خطمی بر سیب و شان بر یک پنج ماشه در عرق عناب الثعلب عرق گاوزبان جوش داده بطور قهوه میدهند و  
 کذا که نه سسل و ماشه بهدانه سه ماشه کونار و در سرخ نبات یک توله جوشانیده بطور مسطور و گاهی در نزله و باغم سیند بر آن نفیج خیره شمشاد  
 خورانیده بهدانه عناب سیستان ندرانه اصل السوس سه ماشه تخم خطمی خجاری نه یک ماشه شربت در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نمود  
 شربت نیلوفر داخل کرده می نوشانند و نوشیدن آتش جو که در آن عناب سیستان و خطمی شمشاد پنجه باشد یا شربت بنفشه یا عطران نفیج غلظت  
 نزله گرم نماید و اگر تا سه روز عرض طعام شراب بچون اقتصار در نزله بهتر است و شربت شمشاد همین عمل کند و بقول صاحب عیاشی در زکام حار  
 قلیظا ده و تبرید و باغ و قنوت او نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه با شکر ده درم نافع و اگر با وی سعال باشد سیستان و بهدانه افزانید و غذا

منزوره ماش مع مغز بادام و بندر اگر با مسکه و صندل باشد پنج نبشته پستان عتاب مع شکر یا زنجبین یا خمیره نبشته یا شربت نبشته و اگر گریه باشد شربت  
مشخاش و منوره ماش و خشخاش و مغز بادام و تخم کاهو سفید و حکیم علی نوشته که اگر زلزله سائل حار باشد جبهه را بخان را بقلقلدین مع سوسن لطیف نماید و بعضی تلقیه  
را و آب حل کرده از ان روی می شوند و اگر زلزله از غیر گرم حار باشد علت قریب جلوه بود و همسرم را بچیزی از بزرگ علق ترکوفته و یا از آب خرفه و یا آب بی و آرد جو  
و یا ماژ و سوده بشراب و سولین یا شوکران و پیچول آب بنیب انقلب یا حارون در قوق مع خرفه او از بنا گوش تا بنا گوش و دیگر نماید و با جله بد آنچه  
میدود و قابض باشد صفا و کند و بگینه نثار و کندم جربیش و مر و کن رنجیدی جینه بر جبهه لطوح سازند یا با شیر مرقاق کند رنجیدی جینه استعمال نمایند و گویند  
که گل نبشته و کند خشخاش سفید و کند اشیل شتر باد و زبر پنج سفید شتر باد و خرفه برگ اجاص و صناد عصاره برگ انگور سولین و کند ارضی را معی و کند اساق و زهر  
حاضر چوشانید و هرگاه توام او غایب گردد و بر مقدم و مانع نهادن نافع زلزله حارست الحاصل در انتها بهر ماده ماده نزله از حلق سبوی بینی مد اعظم  
گیرند و بوییدن صندل سرخ بسره که سوده زکام گرم را بکشد و همچنین سبوس جو یا سرکه بوییدن و براسه سده بینی و عدم حس ششم در زکام حار یا قلا در سرکه  
تر کرده بر آتش نهند و بخار او بگیرند و کند صندل سفید و سگ چون بسوزند و کند لاکنگاب بخار آسیای گرم در سرکه سر کرده و خنک است و در سرکه بر آتش انداخته  
و یا شکر طبرزد و برگ مورد سوخته بخار گیرند و انگاب بر بخار پنج با بون نبشته جبهه شربت خشخاش و غسل سردان نیز نافع و برای منع سیلان فصلول رقیق اگر لطلول  
انجام و مرض دیگر شد بر چه پیشه را بر آتش نهند و کافور بران باشد و جاری بر سر کشیده بخار او بر بینی بگیرند یا سبوس گندم در سرکه خیسانید و بر آتش گذارند  
بخوند کور بخار او بگیرند و اگر کافور ربع در هم سبوس گندم آرد و با قلا صندل سفید گل نبشته شمر طرفه هر یک نیم درم کوته بخیه در سرکه که خیسانید و  
مشک کرده بگلکاب بنامه با سازند و وقت حاجت بر آتش سوخته و دو آن بگیرند و زکامی که از گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند و در نواز شریفیه وزن  
جمله او وید و چند آنها نوشته و کشنده و آمله یک درم افزوده بعد مهر نختن بخوراک انزوده و بخور حلاج حسین نیز نافع است و غذا آتش جو و سریره  
سبوس و مسور لوز و یا دال موگاب باشکله و منوره ماش و شکر و سفانج و کدو و ملونیا و رجه و سمرق و قبله سیانی بر روغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیه شود  
بعد از پنج مهسل صفا و جب نبشته تنقیه کنند و مسهل از نبشته و عتاب و پستان در ریشه خطمی و بنجازی و بدران و مهل السوسن شکر نیکو نبشته چوشانید و مالید  
صاف کرده مغز خیار شنبه شربت زنجبین در ان حل کرده با زصاف نموده روغن بادام بران چکانید و نیکرم نوشیدن نیز در زکام حار نافع و بعد  
آب نیم گرم استعمال نمایند و تریاق الزله و جب الشفای علونجانی و موزید بر در منع نزله مجرب است و کند احب نزله نبشته حکیم محمد باقر و حکیم  
و معمول حکیم علی اکبر خان و دالد حکیم علوی خان و نبشته سبایس حکیم اکمل خان و خمیره و خشخاش کوناری و دیا تو زار و رب خشخاش و سفوف نافع نزله  
و شربت نزله و فریادرس و شربت کور و شربت خشخاش و لعوق نزله حار و لعوق شمعون و لعوق جنبه و قرص نزله بند تالیف حکیم محمد باقر و دلا و لطلوح  
نزله خلد و لطلوح مجرب حکیم اکمل خان و نزله بند همه در زلزله حار معمول لیکن بدانند که در صورت کثرت ماده نزله ناختست تنقیه و مانع نشده باشد صلب نزله روایت  
که مودی بفساد بگیرد و اسحاق که ماده سخت گرم و تیز و با حادت باشد اول فصد سرد نماید و تبریدیکه در علاج امراض حار دماغی گذشت بدیند و بالعاب  
بهمانند ماده ماشه لعاب ریشه خطمی شیره تخم خیارین هر یک هفت ماشه نبات یک نیم توله و بندد روغنهای سرد چون روغن نیلوفر و کند و متشاق نمایند و از  
کافور و صندل تجزیه کنند و بقول محمد زکام که در صیغ عارض شود و تبریدیکه باطلیه بارده یا خرقه کتان آب کاسنی تر کرده مکرر نهادن مصلح است  
و اگر با صندل و تیپ بود و لعاب همدانه شیره سبایس شیره کاهو عرق شاپره شربت نیلوفر خاکشی و زحل کرده و بندد و با شیره مغز تخم تر بود بجای شیره کاهو  
و شربت نبشته عوض شربت نیلوفر کند و کتیره اسوده برای سرفه افزاینده و ایضا بعد فصد و منصف بار و پستان است وانه تخم خبازی چار ماشه اصل سوسن  
پنج ماشه عوض کاسنی و شاپره و زحل کرده شب و در عرق شاپره و مکوه و کاوز بان هر یک هفت توله خیسانید و شربت نبشته یا نیلوفر چار توله  
و زحل کرده بنوشانید و غذا آتش جو شربت نبشته یا نبات یا سفانج یا بربخ خوراند و بجای آب عرق مکوه و نیلوفر و سه چهار روز هر دو وقت دوا داده و زلزله  
در زنجبین هر یک شش توله خمیره نبشته و گاشند هر یک چهار توله شربت ساسه چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزوده مهسل و بندد و پیر آب موگاب و شام

در علاج وقت علاج زکام و غیره

شکل کبیری وضع تبرید اجاب بهمانه و ریشی غمی هر یک سه ماشه عرق کوه و نیلوفر هر یک سه نیت تولد شربت نیلوفر چهار توام اسپندل یا تخم بجان نه ماشه یا شنبه  
 و همین لحظه چارسول و ادو حبت قندیل مزاج و تقویت دماغ الطریف کشنیز یک تولد وقت شب و بند و پنج شربت خنکاش سس تولد و عرق کوه تولد و اگر  
 او در بسیار تیز بود در کام با صباغ و شقیقه شدید و نه زهر سرام و با تپه باشد بعد از صدمه سرد و تبرید و فساد و مواد اصل عصاره و شربت بر این صبح ماده و کف نشسته  
 خطمی هر یک شش ماشه پستان یا زرد و نه بهمانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه نیسانید و شیر تخم کاهوشیر به خر تخم تر بود هر یک شش ماشه شربت بنفشه و تولد  
 شش ماشه چهل کرده به بند و روز هفتم حساب پنج و نه کا زبان بنای بر بسیار شان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه تخم خیارین تولد شش ماشه میز منقح و تولد و غیبی مانده  
 از زرد شیر جات موقوف نمایند چون افنج اوه از قارور و نا هر گرد و زرد و از زرد و زرد و سوس چهار ماشه ساسی کی یک تولد کل سرخ چهار ماشه و درین  
 و مغز نفوس شش تولد خرچین چهار تولد روغن بادام شش ماشه اسفانه نمود و اصل و بند و بجای آب عرق کوه و دو پیرنود و اب روز دوم تبرید و اب  
 بهمانه شیر و حساب شیر که با هوش شربت بنفشه اسپندل یا شیره و بند با زهر سوس و تبرید به دستور و اگر با نزله زکام حار بود سیر و قبض و تپه و در سرد و غلیظان رطوبت  
 بدنی باشد تبرید از شیر و حساب ده و نه شیر که با هوش شیر و مغز تخم کدو شش ماشه عرقیات شربت بنفشه یا شربت نیلوفر خا کشتی و بند بعد سکین برای نفع ماده  
 حساب پنج و نه بهمانه سه ماشه بنفشه بنای اصل السوس هر یک چهار ماشه پستان یا زرد و نه غیبی مانده شیر و کاهوشیر و مغز تخم کدو هر یک شش ماشه  
 کاهوشیر که خیارین شربت بنفشه و بند با زهر برای نفع ماده سوس و ادوی خطمی شش ماشه کا زبان چهار ماشه و رطوبت اسفانه کوه و شیر تخم کدو و خیارین شربت  
 کنند و خاک شش ماشه افزایند پس اگر آثار فایده نگیرد ریافت شوند برای تطبیق آن میز منقحی ده و نه زرد و فایده بسیار شان هر یک سه ماشه افزایند کاهوشیر  
 بدانند که در نزله حار شیر جات مثل خیارین غیر میدیدند لیکن چون مرض طول کشد یا دیان و دو یا شیره می انزایند بر عاقبت معده تا از شیر جات معده خرا  
 نگر و بعضی گفته اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک را که در زکام عارض شود استنشاق آب بسیار گرم بکنار آنی بحال نفع کند اسپن هفتاد و یک  
 که علاج زکام حار فصلا قینال و شرب مارا الشیر یا شربت بنفشه و بعد از آنکه آب انار در استعمال آب آبله جلاب و ترک غذای حار و شراب حار و تقویت  
 دماغ ششم روحی بار و مثل بنفشه و نیلوفر و بعد از نفع ماده و غول و مرض و حار و در صورت کثرت سیلان انکباب بر بخار شکر و صندل و کافور و با قلا و جو سوس  
 در سر که تر کرده و حذر از خواب بر پشت و بعد اصلاح تغذیه بزرد آه آب انار و احتراز از استکمال و تعرض بهای گرم است الیوهل گوید که در نزله زکام کائن  
 از حرارت و دی آنست که از ان رطوبت ترین حالو سائل شود و آنچه مغلط و سرد این ماده باشد سه مال کنند و شربت و یا قوا صبح و شام و تمام روز اندک اندک  
 بنوشند و هنگام خواب غرغره بدان نمایند و لوق خنکاش و اگر بکوبند و خنکاش سوده بجواب آینه که لیسدن نیز نافع است و تخم شمشاد در  
 حریره معمول از شکر و نشاسته و روغن بادام استعمال کنند و پنج بنفشه و خنکاش شش مع پوست و با قلا مع پوست کوفته وجود و با بوند و برگ کاکج و برگ  
 وخت محل سرخ استنشاق نمایند و هنگام شدت امر گل فحوم یا گل رسی آب با زنگ آب حنبل اشلب یا آب زرفه سرشته بر سر و پیشانی و وجهه و فساد  
 سازند و یا روغن بید که در ان خنکاش مع پوست کوفته و برگ مورد کوفته جو شانیده باشد بر سر باند و از با قلا در سر که تر کرده خشک نموده و بسندروس  
 و سگ و صندل و کافور بچین کنند و بر بخار سر که که اندران سنگ آسیا یا حجر النار گرم کرده انداخته باشند انکباب نمایند و حتی الامکان خواب کم کنند و غذا  
 حریره معمول از نشاسته و آرد با قلا و جو شمشاد و کوه و زرفه و کاهوشیر و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد در ان بچین یا کایان یا اوراج یا ماسی حنرا صندل  
 و اصل کنند و جلاب و شربت بنفشه و آب انار بنوشند و اگر شکم نرم باشد خروب شامی از دانه پاک کرده کوفته و آب جو شانیده و صاف کرده تخم شمشاد  
 بریان سوده و اندک صمغ عربی سود و زهر کوه بنوشند و غذا اشک جو بریان و بادام بریان نیز در تزو زشتک کرده و شسته و زردی بهینه در سر که  
 جو شانیده که بران قدری طباشیر کشتی خشک سوده یا شیده باشد تناول نمایند و بخار سوس و سر که تر کرده با زرد و از گل سرخ خشک نبات و برگ مورد و جو  
 و با قلا هر دو در سر که تر کرده بخور نمایند و غرض در زکام و معوی فصد سرد و طبیعت بقوات مکره و ولزدم مارا الشیر و شربت غناب و خنکاش نماید  
 و اگر سده باشد و آرد خرب انراج یا بنسبل لطیب و سندر و نبات سفید و کافور مصری و کشنیز خشک و خنبر شهب و جو و براتش گذاشته تخمیز نماید که جهت



بزرگ زعفران هر یک یک تولد رب السوس مغت باشد کثیرا چهار ماشه ساید و حب بقدر روزگ بسته در سایه خشک نموده یک حب صبح و یک شام خوردند و در حب  
معمول حکم علی اکبر ان زهر البلیغ است و هشت مثقال تخم کاه صمغ عربی پنج اعلق تخم خشخاش هر یک سه درم زعفران و درم فینون مصری پنج درم و درم نبات سفید  
سه درم کوفته بختیج باب حب سازد بقدر اشد وقت حاجت یک وجب دروز بند نوع و دیگر معمول کلیم صند و از تالیف ال حکم علی خان کشف ال دهم و سرفه تری و تخم فلفل و از  
توسیل لغت یک زعفران بزرگ صمغ کثیرا که باشی صمغ عربی نشاسته تخم کاهو گل گاوزبان تخم خشخاش مغز تخم خیارین گل ارمنی پوست تخم فلفل هر یک یک درم  
و دو مثقال زعفران نیم مثقال رب السوس و نیم مثقال ریوند چینی یک نیم مثقال کوفته بختیج باب کونار بقدر فلفل حب سازد و بوق نقره و حیدر و گلاب درند  
خورد و در حب و در سرفه و دیگر وزن افیون چهار مثقال پنج اعلق و زعفران هر یک یک مثقال پنج اعلق نیم مثقال زعفران دو دانگ کوفته بختیج باب کونار سرفه چهار درم فلفل  
افیون بزرگ نیم مثقال تخم کاه تخم خشخاش سفید صمغ عربی هر یک یک مثقال پنج اعلق نیم مثقال زعفران دو دانگ کوفته بختیج باب کونار سرفه چهار درم فلفل  
سازد و خورد و در حب باب میگرم حریره معمول برای تقویت دماغ و نزله خشخاش سفید شش ماشه مغز بادام مغت عدوناشه شش ماشه سیرا شیرا کوفته نبات ذهل  
کرده بچوشانند با شش ماشه تامل حریره شود گاهی اندکی زعفران اضافه نمایند و جهت منع صعود بخار کشتی خشک ذهل کونار نوع و دیگر کونار سوس کند یک تبضه  
و در آب تر نمایند و صاف نموده بر آتش بگذارند و نشاسته مغت درم شکر سفید و درم روغن بادام پنج درم اضافه نمایند و بلالت تحریک کنند که کوفته شود و بیاشانند  
العیضا که برای تقویت دماغ و نزله و تولید منی معمول است مغز بادام مقشر و تولد تخم خشخاش سفید و دو مثقال تخم کاه و شیرین بود و درم تخم سفید یک کولبات چهار تولد  
روغن کاه و یک تولد بیست و حریره کنند و اگر گاهی آب عرق بید خشک و عرق کاوزبان و عرق بید خشک عرق کاوزبان شیر کشته نبات سفید نیم  
برای نزلات نافع مغز تخم حریره تخم خشخاش کشتی خشک مغز بادام مقشر هر یک پنج مثقال همه ادرعق بید خشک عرق کاوزبان شیر کشته نبات سفید نیم  
مثقال کثیرا نشاسته صمغ عربی بازنگ تخم سیمان هر یک چهار دانگ تخم کونار کوفته یک مثقال یا دیاقوزا شربت نیلوفر هر یک نیم مثقال عیون نبات افزوده بنیزد و بکار  
برند حسومی لوز جهت زکام و نزله حار یا بس بسیار سفید نشاسته آرد باطل آرد و مقشر با سیکه دران صمغ عربی و شکر سفید کثیرا حل کرده باشد بنیزد و روغن بادام  
شیرین داخل کرده بقوام حریره آرد و گرم گرم بخورد و خمیره خشخاش ساه که در زکام و نزله حار معمول است و جهت سرسام و رفع خجالی و صداع سفید و منع نزلات  
حاره و اصلاح ریش سینه و کشتن و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط محترقه و تسکین جرات مزاج نافع است کونار کلان با تخم عدد و نیلوب سازند یا پوست را جدا  
نیکو کوفته و تخم را نرم ساید و باد و نیم آرد آب باران بنیزد و صاف نمایند و یک نیم آرد سفید انداخته بقوام خمیره در آرد توت آن تا دو سال باقی میانند اگر در  
توام رفیق دارند شربت خشخاش گویند و اگر خمیره خشخاش مرکب سازند و در آخر توام صمغ عربی رب السوس کثیرا هر یک یک درم تخم خرفه مقشر کشتی مقشر تخم زرد  
هر یک دو درم بار یک سو و خم سازند و اگر خواهند قدری زعفران نیز آمیزند خمیره خشخاش نافع زکام حار است خشخاش بست پنج عدد در آب خیسانیده  
صبح بچوشانند و صاف کرده با یک رطل تم سفید بقوام آرد و در آخر توام شیره تخم خشخاش شیره مغز تخم کاه شیرین مغز بادام هر یک یک تولد افزایند تا بقوام  
آید خمیره خشخاش کوناری بجهت زکام و نزله و صداع و شقیقه بخاری و منع صعود بخار معده و مرائی و تقویت دماغ و قلب مجرب و معمول است  
و بسیار خوش ذائقه و خوش رنگ پوست خشخاش و ده مثقال جو کوب نموده در آب باران سه رطل نجیساند و صبح جوش دهند و بماند و بیشترند و نبات سفید  
یک رطل بقوام آرد بچده مغز تخم کاه می شیرین مغز بادام مقشر کشتی خشک مقشر مغز تخم زرد تخم خشخاش سفید یک تولد بار یک ساخته بلا شکر کثیرا صمغ عربی  
هر یک نیم تولد جدا جدا خوب بار یک ساخته دران مخلوط سازند زعفران مغت ماشه خشک یک ماشه بجزق کیوژه و عرق بید خشک درنگ سماق حل کرده بیاشانند  
و درق نقره دو تولد یک یک انداخته بتر معجون کش درم نمایند و بقدر یک کولب حار عرق کاوزبان یا قومه کاوزبان و نبات سفید و آرد لاسکجه بخورند  
تخم خشخاش که معمول است تطبیق تقویت دماغ و نافع نزله زکام و خواب خوش می آید کونار و نیم درم جو کوب نموده در دو سیراب تر کنند و بعد یک شانه در بچوشانند  
نیم سیراب باند صاف نموده تخم خشخاش و مغز بادام هر یک نیم درم قدری آب شیر بر آورده با آب کونار و ضم ساخته نبات سفید یک نیم باو گلاب نیم باو داخل کرده  
بقوام آرد و زعفران نیم ماشه در قدری گلاب بوده چون قریب انقضاء شود داخل کرده بتر مخلوط سازند که نیمه زمین شود و رب خشخاش از تالیف قریب است



نزلات حار و بافت نافع است که کنار مع تخم صد عدو و کوبیده و کیشنه در روز چهارم و نیم و شغال آب تر کنند و بچوشانند تا نصف رسایی شمارد و با مفا و پنج  
درم شکر عسل یا شکر انجم آنکه مثل لعوق شود و بعد از آن با زعفران از وعده لخته اقیاس هر یک یک درم کوفته بخیه بیشتر و گاهی بود ساخته میشود و بخیه اویت  
سفوف نافع نزله و ان سهر و پوست و باغ کشنیر منقشر تخم کاه و تخم شخاش هر یک و دوشغال اصل السوس و اویان و زاینچی هر یک یک شغال کوفته بخیه منقش  
سازند و خوراک و دوشغال بعد از غیبه لعل آرد ایضا از کام منزله را بخیه منقش شخاش سفید اصل السوس منقش پوست بلبله زرد و بر اینبات برابر بخیه کوفته بخیه  
صیح از سه درم تا شش درم خورده باشد شمر سبت بنفشه که ز کام و نزله حار و ذوات لطیف ذات الریه و صدر و در چشم و در گره و زانغ بود و بولان اندوخته  
نرم کذگل بنفشه خشک بخت و نیم شغال در آب تر کنند و بچوشانند و با یک آن شکر سفید بقوم آرد اگر گل بنفشه تازه باشد پاد آنرا بگریزد و درین طریق ساخته شمر سبت  
نیوز سبت شمر سبت شخاش معمول و نزله حار که با حرارت قوی بود و در وقت قوی بود و در وقت قوی بود و در وقت قوی بود و در وقت قوی بود و در وقت قوی بود  
تخم خیارین تخم خطمی هر دو پنج شغال شکر شست سی شغال کونک را بنیکو کوفته و تخم خطمی صیغ و بعد از آن در آب تر سازند و بعد از آن با شکر کوفته بخیه منقش  
سی و سه درم قند بقوم آرد و وقت تمام شمر سبت معمول و از تخم کاه و درم خیر بنفشه سی درم تخم بلبله یک نیم پاد شمر سبت سازند و فو و دیگر که جهت نزله  
جهت نزله حار و دفع قبض بے عدیل و معمول استادی مزوم پنجر زرد سه دانه عناب سبت و انده پستان پنجاه دانه پرسیاوشان سه درم حب آس تیر هر یک پنج درم  
تخم خطمی سبت درم اصل السوس تخم شخاش سفید هر یک ده درم و منقشر بلبله زده درم خیر بنفشه سی درم تخم بلبله یک نیم پاد شمر سبت سازند و فو و دیگر که جهت نزله  
حار و بار و مجرب و معمول برای مجردین بعضی از ای حاره آن کاسته و برای هر دوین معتدلین همه بجال داشته بکار برده میشود و اعانت بر تسهیل انفض و  
دفع عسر و تسهیل نفس هم میکند بنفشه نیل و زرد هر یک چهار درم خر اسیدون پنج درم پرسیاوشان اصل السوس زرد فامی خشک پنج درم اویان و منقشر تخم خطمی تخم خیارین  
تخم کتان گاو زبان هر یک سبت درم پنجر زرد سبت و انده عناب سی و انده منقش خطمی اصل السوس پنجاه دانه پنجه کوفتی سبت جو کوب کرده در سه رطل آب شیب  
بخیه کند و صیغ بچوشانند هر گاه نصف بماند یا در صاف نموده و بخیه منقش زرد و درم اصل السوس پنجاه دانه پنجه کوفتی سبت جو کوب کرده در سه رطل آب شیب  
درم شمر سبت گول و ان نزله حار و سرفه و ضیق نفس که از نزله حار بوده باشد از مجربات میر قادیانی گول خام یک آنرا پاد بالا چهار باره کرده پستان  
تخم پاک بنیکو کوفته اصل السوس منقشر بنیکو کوفته هر یک یک چشمانک عناب ولایتی پاد سه درم او و در آب شیب آب تر نمایند و صیغ جوش و او داده مالیده صاف نموده سه پاد  
شکر سفید از خانه تمام نمایند و در اوله ناشتا آب حل کرده تا حصول صحت نوشیده باشند بلا نفع پس از ترشی بادی در سخن تلخ و حشرات و شیر واجب بود ط لکه منع  
نزلات کند مگر ایله گو ببول نشاسته کثیر اسپاری چقالیه هر واحد سه ماشه انیون زرد البنج هر واحد یک نیم ماشه کوفته بخیه بر روسه کاغذ موس  
زده طلا نموده بر صدفین بچپانند و در صحن منزله سبت تالیف میر محمد باوی پدر علوی خان که در شرح سیلان نزلات از سه با عنقا بسیار مجرب مگر که صبر سق و طرسه  
حفظ کوی صیغ عربی نشاسته سبک را کاک کثیر انگار آقا قیام الاخوین انزروت فوخل شیاف مایا هر یک یک درم انیون نیم درم زعفران دو دانگ کوفته بخیه  
آبیکه در ان برگ مور و جوشانیده صاف نموده باشد سرشته اقراص و نزله وقت حاجت لبفیده تخم مرغ حل کرده بر روسه پاره کاغذ مثل درم که سوزن بسیار  
زده باشند مالیده و در قطعه بر صدفین یک قطعه بر یا فوخل چپانند ایضا ماشه حفظ کوی بوش در بنده شیاف مایا هر یک دو دانگ انزروت سفید  
سبک صیغ عربی و م الاخوین برگ مور و هر یک یک و انگ انیون قیاطی زعفران طسوجی کوفته بخیه لبفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند  
هر قرضی مقدار دانی و در سوزن سبت قبل بکار برند لعوق جهت نزله حار و منقش مادم منقش سه درم کثیر اچار درم شخاش سفید پنج درم صیغ فارسی ده درم همه را کوفته  
بخیه با هموزن قانییز و برابر فانییز تخم خرفه منقشر کوفته آینه یو بزیقته لعوق طیار سازند لعوق که نزله و ز کام حار را بنایت سودمند است شخاش سیاه و  
سفید هر کدام دو اوقیه اصل السوس منقشر بنیکو کوفته سه اوقیه بهر آنه تخم خطمی هر کدام یک اوقیه صیغ عربی کثیر اچار کاف منقش اوقیه بهر آنه غیر از صیغ و کثیر اچار پنج رطل  
بچوشانند تا نصف بماند صاف نموده صیغ و کثیر اچار یک سایه و لاجب انیون نیم رطل شکر سفید و در رطل اضاف کرده بچوشانند تا بقوم آید بر دانه و پوسته اندک که  
از ان بلبله نزله سبت معمول حکیم اکل خان تخم کاه و تخم شخاش انیون زعفران زرد البنج و م الاخوین صیغ عربی کثیر اچار صیغ انزروت اگر حاجت

باشد کافور قیصری نیز اصنافه نماید و همه او ویرا سائیده بسفیده تخم مرغ آینه تهر بر کاغذ یک از وزن سوراج کرده باشند مالیده بر شقیقه بچسباند

علاج نرگه از نرگه باره

اصل السوس پنج ماشه گاوزبان شش ماشه نبات سفید و توله جوشانیده صمغ نموده بپوشند و یا انجیر زرد مویر منقحی پرسیاوشان کوفته می خشک باویان عوض  
گاوزبان کنند و با عسل بپزند گویند که انجیر زرد سه اوقیه صمغ بایون هر یک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بار در امجرب است و اگر اصل السوس گاوزبان  
باویان ابریشم خام هر واحد یک درم پستان نویز شسته بر یک نیت و نیم شمال تخم خلی سه درم جوشانیده صمغ نموده نبات سفید و هل کرده بپزند و اگر حاجت  
تلبیین باشد نرگه چین مغز خیار شنبلیله از این نیز سفید بود و استعمال احوقات ملینه حاره همراه جوشانیده و شربت زرد فاق و چون آن شربت مطبوخ خودس و شربت  
بنفشه تر بسبل و مغلی منقح و مغلی حلو و خمیره بنفشه و خمیره مطبوخ خودس نیز منقح است و گاهی در نرگه بار و غلیظ برای تطبیق و تقطیع حجاب کبچین و شربت لیمو  
قلیل الحوضت افتد و کثیر الحوضت لذع و ششونت میکند و باید که در آب اصل السوس غیره حل کرده بپزند تا مضرت جمودت مصلح یا بدواوست آست  
که انصاف با شتر بلخوره حاره ملینه باشد تا احداث خراش و ششونت و حلق و سینه درین نمایند و مطبوخ انجیر و مویر زرد فاقی خشک با خمیره بنفشه نیکوست و  
مکبیر سبجادر س و بسوس گندم نمائند و یا مغز نان گندم گرم جبهه و صدغین آنکلی کنند و با بون پرسیاوشان زرد کاسه نرگه ششک مزخوش تمام قیصرم جوشانیده  
آب آن بر سر ریزند و فصل آنرا ضامن نمایند و انکباب بر بخار آن نیز سفید و از شومات نماند شونیز بریان کرده و انیسون بریان در صره بسته و عنبر و مشک و  
عود و بندمی و عطر آن نافع و مالش دست و پا بر و غنماهی گرم و چرب کردن ناف و متعدد با آنها سفید و از طعام و شراب باز در زودستی الامکان بیدار مانند و  
ترشگی صبر کنند اگر سده افتد شربت که از بنفشه و عناب و مویر و انجیر خنجره باشد جهت تفتیح خوب است و با بون و شبت و کلل لکک و مویر زرد فاق و بنفشه و خطم  
بنجار کردن در نفع مده و تفتیح سده و دخلی تمام دارد و اگر شونیز بریان یکیشانه روز در سر که تند تر کرده بسایند و بانگ روغن زیتون که نه سوط کنند  
فی الحال سده بکشاید و بوسیدن گل نرگس نیز تفتیح سده نماید و بدواست نافع زکام است و انکباب بر مطبوخ طرفه و همچنین سر و شستن بر بخور شلجم و با بون و نرگه باره  
سفید است و بخار گندم در آب و سر که جوشانیده سر بخار آن و شستن نیز منفع سده زکام است و اگر لادن چوب گشونیز سبجوشانند و سر بخار آن دارند سده  
بنی بکشاید و بخور حاجی حسین که در ادویه زکام و نرگه حار گذشت نیز سفید و اگر گونجی بریان نوشاد هر یک دو ماشه نرگه چین سه ماشه کوفته اندک سر که آینه تهر  
پارچه بسته بوسید زکام بسته جاری کند و شمشک عنبر و لادن و قطران جنید ترم و قسط و شونیز بریان نافع است و در انتها برای اماله نرگه از حلق بسوی بینی نماند  
مسح خانگی و غیره مسوط و نفوخ محطس بکار بر نرگه اگر در ناس تنباکو یک توله عطر و عود و یا عطر مجموع و در سرخ آینه تهر شمال نمایند در زکام انصاف مواد بر آخراج و  
اما لکان از جانب حلق معمول است و مسوط تخم سرس بر سیلان نرگه از بینی نافع و بر قطعی سیلان لادن عود قسط شونیز در سر که تر کرده بر آتش بسوزند و بخار آن در بینی کشند  
و بخور کبریت نیز حسن زکام میکند و بخار و انجینی نیز سفید زکام رطبت و اگر گندم سینه سانه قسط شیرین مندر در سادی کوفته نرگه چین حب سازند و بر آتش نهاده  
بخار آن بدواغ رسانند و زکام بارد منع رطوبت از نخزین کند و یا شونیز در سر که تند ساید و بر شنگ تفتیح یا شست گرم نرگه چین چادر بر سر کشیده دو دان بگیند و استعمال  
دیگر ادویه مرکبه که مسطو میشود و حاجت نمیدست و در نرگه بار و کشته استعمال حب انراقی و پس از آن حب بلا در معمول حکم شریف خان است و بر تارک سر شتر طزده  
سیاب در آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در نرگه کینه از مجربات است و اگر دانشیجان دو توله قرفل دو ماشه جوز بو ایکه و عاقره قرحا شست ماشه و افضل فلفل سیاه  
هر یک پنج ماشه سائیده گرم کرده بر سر نهاد نمایند در نرگه باره نافع و اگر لادن لوبان مصطکی کند زفت گل با بون پرسیاوشان طبیب از هر که دم یک بخور و روغن گل یا  
نرگس و موم سفید از هر که دم چهار خرد و موم لادری ازین روغن ها گذارند و ادویه را کوفته نرگه چین آن بشنند و بر پارچه مالیده بر سر گذارند و در صره بسته دارند از برای زکام  
و نرگه کینه خوب است و باید که در نرگه باره وقت تشنگی آب گرم بپوشند و اگر گسای آب مال لعل دهند بهتر باشد و غذا حریه که از بسوس گندم و نرگه بادام و شمشک باشد  
بپزند و خوردن نان با خمیر و مویر و شلجم و گز و غیره که در آن قبض نباشد و جامع جلا تلبیین بود سفیدت بسیار ادویه مرکبه که در زکام و نرگه باره استعمال  
اطرف لعل مقوی نافع نرگه سفید آلات کسر و ملین آن پوست بلبله زرد و کابلی پوست بلبله که کشید نرگه خشک متشنه نرگه بادام هر یک یک توله تخم خشک شش

تخم کاه بود اچینی اسطوخودوس هر یک شش ماشه ادویه سوا می خشکاش مخ کاه بود با دم کوفته نجیبه و مغز پسته راعلی و صلایه کرده آنجته نگهدار زین کلمه کوشیده  
 پنج باویان اصل السوس گوزبان هر واحد در شقال عناب پانزده دانه پستان نهفته وانه اسطوخودوس و درم زوفانی خشک عود غرقنی بنبل الطیب یک یک یک یک یک یک یک یک  
 سوسن پرسیاوشان هر یک یک شقال انجیر زرد و سفید عدد و دو نیز منقی چهار توله این ادویه را در سر پا و آب جوشانند هر گاه بود صند بماند یا لی صفت کرده با نیم آتش نار  
 قند سفید آنجته بقوم آورند و ادویه کوفته نجیبه لگا بدشته را آنجته بجون سازند خوراک یک توله بر نماز خوردند از ترشی و بادوی پنهان از نظر فعل ملین تا لیت علوی غلیظ  
 نافع از بر آنزلات بلغمیة غریزه و منقی و باغ و آلات سینیه از بلغم عناب انجیر زرد هر یک بست وانه اصل السوس و فانی خشک گل بنفشه اسطوخودوس ایریاس سفید فستق زرد  
 هر یک دو نیم شقال نیز سرخ تخم سیرین کرده بست پنج شقال مجموع را در سر چهار یک است من بتریز آب خالص بچوشانند تا بنصف رسد یا لاند و غسل سفید صغنی بکشد  
 پنجاه شقال داخل کرده بقوم آورند بعدد پوست هلیله زرد پوست هلیله کالی هلیله سیاه پوست هلیله آله منقی اسطوخودوس کشتنیز خشک مقلش هر یک پنج شقال  
 باویان نیون مصطلک حسب بلسان هر یک دو نیم شقال غار یقون سفید سه شقال فلفل سیاه نیم شقال تخم شمشاد سفید دو شقال و نیم روغن بادام شیرین  
 دو از ده شقال و نیم ادویه را کوفته نجیبه بروغن بادام چرب نموده بجل نگوهر بشنند شترتی از یک شقال تا سه شقال آب بیک گرم بر شغشاشنه او بر بر الساقه است  
 صحبت نزله و زکام و امراض غامی بار و تسکین درد دندان تحول برانی طمکت چشم دو دار و ملین و لقه و فاجح و جمع و عرشه و سبات سهرنی نیسان یا نخل یا غیره امراض  
 سوداوی و سهر مغرطه و بنیان وضعف اعصاب و تهر خای نشه و بلادوت دهن و بخرنم و سیلان لعاب و زرف و دم و قروح و منصف در و معن و کجا وضعف کبد و انواع استسقا و  
 سرعت انزال سفید و ادمان و بعد انزال من و سنده از صندار او در قلع حیات عقیده و سال نافع و با در جمع عموم نسخ شمشاد الرئیس فلفل سیاه فلفل سفید زرد بلنج سفید  
 هر یک بست شقال انیون مصری و ده شقال زعفران پنج شقال بنبل الطیب عاقر قرحا فرفیون هر یک یک شقال ادویه جدا جدا بکوبند بعدد وزن نموده همراه اصل  
 صفت که سه چند ادویه باشد سببشند و سده و در جود بارند پس استعمال نمایند و مقدار شربت او نهایت نصف شقال قه اهل او را گلی و قوت او پنج سال یا تا میماند و در نسخه  
 مسون حکیم علوی خان و اچینی زنجبیل هر یک یک شقال عوض فلفل سیاه است نوع و دیگر نسخه ابوالکجات که بهترین نسخه ما و مجرب است و فلفل و اچینی جنبلیا اسلیخته جنبلیه  
 هر یک چهار درم زعفران پنج درم زنجبیل پودینه خشک هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سنبل الطیب هتاج از خزر را و نطویل هر یک و ده درم فوه اساردن  
 هر یک و ده شقال و نیم افیون یک یک اوقیه تخم کرفس انیون زرد بلنج هر واحد پانزده شقال فلفل سیاه بست و دو نیم شقال عسل چا رسد و پنجاه شقال بدست و مقرر و ترب  
 سازند بر شغشاش از محض صادق بر سه نزله و زکام نافع بود و مسک و مقوی باه است و دیگر امراض سهرالفتح میرساند و مرادیکه با بنبل الطیب قروحها و خنجان  
 زنجبیل سفید بهمن سفید بهمن سرخ سافج هندی آله منقی درق نقره هر یک شش ماشه گل سرخ چهار درم فلفل جوز بود اچینی عود بلسان دو الی سعد کوفنی زعفران  
 هر واحد چهار ماشه زرد بلنج ناخنزاده هر یک دو درم مشک خالص یک ماشه انیون یا با آتش عسل خالص و دو آثار مغز پسته مغز بادام مغسند نار جلیل  
 مغز گردگان هر یک یک و دم فلفل چهار ماشه کوفته نجیبه بدست و معمول مجون سازند حسب نزله که جهت نزله و زکام از مجربات است چند بیت زعفران  
 هر یک یک شقال رب السوس و ده شقال است و در قار می وزن چند بیت سرب یک نیم شقال و اچینی پنج شقال نیز مرقوم حسب چاشنی ختالی که بطریق قهوه  
 میخورند نزله بار و راناف مست و تقویت باه و معده و دماغ نیز کند و ریج بلغمی از بدن دور نماید و گروه و پشت را قوت دهد چاشنی ختالی پودینه خشک هر یک  
 یک توله پوست ترنج شمشاد و آب شب تر نمایند و صبح سه چهار جوش داده صامت نمایند و نبات داخل کرده بقوم آورند پس عنبر اشب یک ماشه  
 حل کنند و بعد از آن که قریب سرد شدن برسد فلفل اچینی هر یک سه ماشه دانه الاچی کلان و خرد و صطلکی هر یک یک توله فلفل کفنی عود غرقنی هر یک شش ماشه  
 مشک خالص یک ماشه همه را سائیده و داخل کرده جها بطریق لوز بسته نگهدارند و در گلاب یا آب انداخته بطور قهوه بنجیته قبل از طعام و بعد آن خوردند حسب  
 مویسائی حجت و نفع نزله و زکام و تقویت اعصاب و دماغ مجرب است و نظیر ندارد و اسساک را نافع مرکب یک ماشه فلفل و اچینی کبا به حسن لبه  
 منع عسلی عود هندی رب السوس هر یک سه ماشه مصطلک خولبان بهمنین هر یک دو ماشه ابریشم مقرر چها ماشه مویسائی کانی میده ساله هر یک



و دیگر امراض باره و مانع و عصب نافع بود از بیاض و از حرم و از چینی جوز بوا بسبب عود و صلیب قر نعل هر یک یک تولک کجا و دوتوله اول کجا را در شیر خدایت  
پوست آزار و کرده بسویان ریزه نموده یا از کار و بار یک تراشیده خوب صلا یه کرده بعد از آن اوویه و دیگر کوفته بنجیه و عرق نانخواه خمیر کرده و مقدار خنود  
حب بستر صبح و شام بقدر مناسب و در حب بجزق اجوائن و عرق مستقر هر یک بقدر مناسب ده توله نبوشند و چون درین حب اوویه مقویه و مسکه اضاف شود  
در تقویت باه و اسماک فائده عظیم دارد و اگر عقیمه بعد از ظهر بخورد با گیر و حب بلا در بر اسه نزله و جمیع امراض باره و مانعی و عصبانی در طوبیله  
و تقویت حفظ و رفع ریح و سلس البول فائده عظیم دارد و تقویت باه و اسماک در رفع عقم از مردوزن نماید بلا در مغز و کغان کبجد مقشر مساوی همرا با کبجد  
و خوب با هم مخلوط نموده جهما مقدار خنود بندند و از یک حب شروع نمایند و این حب و حب سابق را بعد از آنکه چیزی ضرر محسوس نشود آهسته آهسته بقدر برداشتن  
طبیعت بنشیند و عورتی برای درو پاک و ثولول فرم محتمال کرد و زائل شد و هرگاه بهمنین شفا قتل ثلث عینر اشتب و دیگر مغزیات مثل فندق و مانند آن  
اضافه نمایند در تقویت باه و اسماک و دیگر آثار بر سه عدیل گردد و چون این هر دو حب استساک استعمال نمایند در آب کونجا حب بندند و اگر از مغز  
بلا دریا اوویه مناسب ساخته استعمال نمایند نیز در تقویت باه و اسماک فائده عظیم خواهد کرد و بی غائله بود خمیر خشخاش معمول نافع نزله و زکام مقوی مانع پوست  
خشخاش یک سیر و در یک حصه آب باران و دو حصه گلاب بنجیساند و بعد چهار پاس بدست مالید بچوشانند تا ثلث آید صاف نموده تخم خشخاش یک سیر را  
در آن شیر گرفته با قند سفید و سیس لقوام آرند و از آتش فرود آورده و بنفشه نیم توله صندل سفید چهار شقال عود عرقی مصطلک زعفران هر یک و توله سو  
آمینیز در زعفران گلاب حل کرده و مخلوط سازند و در ورق نقره پنجاه عدد و در ورق طلا صد عدد و نیز آمیزند و معوط که برای مالک نزله از خلق بسوی ثانی در انتها بکار آید برگ  
فعلی تر گرفته برجا بلند در با و چرخانند و نیز در کشتک شود پس از آن شمش دم بگیرند و صغیر فارسی زراوند طویل زعفران هر یک نیم گرم کندش چهار گرم عاقرقون  
سه درم حنق طبع نموده سه حوط سازند و خلونیا می رومی نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد و اختلاط و در و دندان و تا کمال آنها در دو تو نیم زعفران پنجم درم لعل سفید  
نیز البنج هر یک بست درم افیون ده درم فطر اسالیون چهار درم تخم کرفس مطبی سه درم منبل الطیب چهار درم سافج هندی سلجوه عاقرقون صاحب لبسان فزیون  
هر یک یک درم چهار دوید را کوفته بنجیه کجا جمع کنند و بر دهن لبسان خوب لک کنند و بسیل کف گرفته سه چند اوویه بسزند و در ظرفی بر دارند و وقت حاجت بعد  
شش ماه مثل خود استعمال کنند برای تو نیم و در کرد و آب کرفس مجده و بعضی اطباق عوض تخم کرفس مطبی و تو در حل میکنند و هر قدر که گفته شود نافع تر باشد  
خلونیا می فارسی نافع بر سه نزله و سرفه و قولنج و حینغ و ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دهد و صلاح تی و فندان بلغم و بلادوت و دماغ و بدن آن فاضل  
نیز البنج هر یک بست درم افیون ده درم بعضی اطباق خلوتوم ده درم و دخل کرده اند زعفران پنج درم منبل الطیب هر یک عاقرقون فزیون هر یک و درم چند سیر  
یک درم در رنبا و در پنج هر یک نیم درم در و در و رشک هر یک نیم شقال کافور یک نیم درم گاه به اوویه کوفته بنجیه جمع نموده بسیل کف گرفته سه چند اوویه همچون سازند  
و در ظرف برداشته بعد شش ماه وقت حاجت استعمال کنند شتری از آن یک درم آب سرد برای تی مفرط و اسهال و نفث الدم و نزف حیض آب سماق و  
هر قدر که این دو آکنده گردد و جدید تر بود نزله بند از حکیم حافظ الملک صانع عربی کتیرا نقل بسبب ضعف یکی نیز البنج جد و از خطای افیون زعفران مصطلک  
بنج افواج و گلاب و سفیده تخم مرغ سوده بر کاغذ یک بر برابر و سیه باشد بسوزن سوراخ نموده اوویه طلا کرده بر شقیقه بچسباند ناس نزله از  
مجربات اکبری تنباکو سورتی یک درم زعفران یک ماشه قر نعل سفید عدد و بار یک سائیده قدر سه ناس بگیرند ناس محسن خانی برانمیله  
از بیاض حضرت استادی زعفران درم الاخوین عاقرقون زراوند طویل صغیر برابر کندش برگ کینه خشک برابر به کوفته بنجیه ناس گیرند الصنا مننه  
نوشاد و چون قدری با هم سوده بر کفک مالیده بچیند ما و مجتمه نزله باره و دفع شود ناس بر سه نزله از خط عود صغیر حرم منقول تخم سرس با سنجیطر  
یک کتیرا توله کاچیل دو ماشه زعفران یک ماشه بار یک سوده ناس بگیرند الصنا بر سه نزله از بیاض و الاغفور سندر کچیل دو از زده عدد در نقل

بست و پنج و پنجک است پنج ماشه مشک خالص یک رقی در آب اورک بار یک سائید و در ساینه شک کند و باز سائید و پارچه پشمی نو درنگا بار در صبح و شام  
بجز بند ایضا از مجربات آن مجرم مغز نیست در آن که حیت می مانند خشک نموده یک تولد مغز تخم مسر یک تولد نهنجیل شش ماشه نخل گرد و ماشه  
چهار بار یک سائید و سواد کند لطف و نافع نزل و شقیقه منمن که سده آن بکشتایم پهل شش ماشه مغز کهنجی سفید چار ماشه نخل ساید دو ماشه در شاد  
یک ماشه کوزه خسته قدری در زینی ناس گیرند آب جاری کرده و حرارت بسیار دارد و نفوخ برای تنفیه و داغ و جاری نمودن آب از بینی و از شیشان  
یک دم دوره بندال نغبت ماشه زعفران و دو سرخ و نخل و دو عدد بار یک سائید و یکبار بر بند ایضا برای نزل و در شقیقه که از نزل باشد چکانی سه ماشه  
نخل گرد و چهار عدد لونگ یک ماشه کافور یک سرخ کوزه خسته نگا بداند و عمل آرد ایضا برای نزل و سردی و نافع کچکای مشک خولجان نهنجیل سبال  
و زعفران و از چینی هر یک یک ماشه تنباکو سوتی یک دم سائید قدری ناس گیرند ناس علوی خانی که در نزل بارد از مجربات است و کبارت و مدت تجرب  
بر اوده اسرب و از شیشان هر یک دو شقال چهار پاس در آب گل روان صلا می نموده یکبار بر بند ایضا قوی تر از اول برگ دفلی و از شیشان نخل گرد و تخم دهنتر  
عقل هر مسای صلا می نموده یکبار بر بند ایضا گل روشن سیاه گل یا همین برگ روان برگ کینه تر بر سفید نهنجیل عقل هر یک یک کوله سائید و عمل آرد نفع و دیگر  
قوی تر برای نزل بارد و تنفیه و داغ بر اوده اسرب سه تولد نخل گرد یک تولد هر دو در رنگ ساق سه پاس صلا می نمایند که سر سه ساشو پس خاکستر پاچک دشتی  
یک تولد در شیش تر نموده قرص بسته در ساینه شک نمایند و همین شرط چهار مرتبه تکرار نموده در اندک روغن گادازه بر تابه آهنی بریان کنند و نفع این ناست  
برگ نر زهره در ساینه خشک کرده هر یک یک تولد نخل الطیب بر سفید هر یک نه ماشه آخسته باز سائید و عمل آرد اقوال اطبا سوسیدی گوید که در نزل بارد بخورد و در  
عود و ذردن بر مقدم سر و مالش و تخم روغن گل نارنج معمول بر روغن بان و در روغن نارنج خشک و کذا گل جوز خشک و کذا برگ نازک آن که در او اول سبب  
خشک کرده و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و کذا کباش قر نخل و کذا برگ بید خیمبر خشک و کذا اسبسه هر یک سده بر مقدم تخم زکس و تخم ذرد و عیش آن بر  
مقدم سر و تخم و شرب غنبر و تخم و فوا گل یا همین و ضماد برگ خشک جوز یا پوست جوز و قدری برگ کنار آخسته در جام بر سر و شستن آن تا زمان خضاب جام  
و بعد شستن مالش روغن بادام تلخ و کذا روغن تخم کبک شفتالو و کذا روغن بلسان بر مقدم سر بر واحد مجرب است و از کبابا و کبابا که در کشر و صناد و تخم  
بجز کبریت و کذا چند بیدستر کذا انیسون و شرب و نطول مزخوش و قیوم و قوی شدن فعل او و نیزه نزلت چون آب مزخوش یا روغن غار شرب و تخم و شرب  
و شرب خشک و کذا با طبع آن و کذا احام و کذا نخل الطیب و کذا خرا ما و بخورد و شرب و ضماد و از شیشان آن بخورد و شرب و شرب طبع نافع است و شرب طبع نافع از نفوخ  
آن و کذا تو مانا سائید و بسمل سر شسته و شب که بر نوشته و کذا اشوسن بر قریه اطو و عکاک لطیم آخسته حب ساخته و کذا حریره ناسته بشکریه و منسند بادام و کذا  
اشق و دو دم و کذا بینه نیم شربت و کذا حب بلسان و کذا نخل لوف کبیر بریان و عسل آخسته و کذا انیسون بشکریه عسل و کذا ابوننه سه بولوسات بشرب این  
و کذا طبع زو فاسه خشک و سداب بسمل و کذا از چینی و کذا نخل پودینه دشتی یا مخلوط بجز بره و کذا تر بر سفید یا بر تنفیه ماده و کذا تخم منخل و کذا  
سیر بسمل و شرب و کذا اصلیت و طلا می عود و الفرج به عسل سر شسته بر مقدم سر و کذا صبر نمک و نطرون و کذا امیعه سالک و کذا اشک کذا تریاق فاروق  
در شرب کسه حل کرده و کذا لادن محلول در روغن گل و کذا خرا ما و کذا قیوم و زیت کسه و کذا حارث و سر گین کبوتر و طبع نخل نینی بر یکی تنها و یا آب  
و شرب خشک و یا مزخوش حل کرده و بخورد و شرب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حام و یا لفظ و یا قطر الهی و یا خولجان و تخم زرد بکسر سر شسته و یا گل بالونه  
یا مزخوش و یا گل قحوان و یا سندر و س آرم و یا ریحان و یا گل نسرن و یا با در نجوبه و یا ناسته و معوط بسمل الطیب کذا روغن خیری و کذا آب شقائق لیمان  
کذا زهره گرگ که نافع نزلت عظیم است و کذا زهره غراب بر روغن بادام تلخ و ذرد و بر مقدم سر از شیشان گل بالونه و ایر ساد و یا زرد سبب کباب  
و دماغ سر خشک کرده و شونیز بریان و قسط سندی و میوه خشک ما زردیون و سلخیه و مشک و نخل الطیب و حب بلسان اطفا الطیب و از چینی و پودینه دشتی



فرو بردن نافع زکام باردست و دشمن قهقهه بنه کشته درونی برای مالزله بسوی بینی و دفع صدام نزل موجب وسع و مغزست در حقیقت و شیره عورت سائیده و نافع نزل  
منقح صماغ از طوبیت است و وسع و شوختر بوده در درون گل دوسه لبت منفتح شده زکام است و ایله و دبل گویند و بل نشاسته و کثیر و سپیدی صمغ المیه بر او کف نم باشد  
افسوس جو اینج است که سائیده سرخ در آب سائیده برگه که کاغذ سوزان زده و طلا نموده بر سر و صدغین چسبند نافع نزول است ممالک از قهقهه سائیده برافونج  
نافع نزله باردست متوالی و زکام غیبی که سائیدن نافع زکام است نیز بر فکر عمل آید و مطبوخ او بی غلظت مثل اصل السوس نغشته مطبوخ منقح باویان مجرب بود  
اسطوخودوس پرسیاوشان زوفای خشک پنج سوسن و ارجینس چاکطانی باویان خطائی و مانند آن حب جلیبت و بندید و اصل السوس ششاشه چشاید و با شربت اسطوخودوس  
و دونه یا اسطوخودوس چهار شاکل نغشته پرسیاوشان هر یک شش باشد چشاید و نبات سفید و دونه در گل کرده و بندید باویان نغشته پرسیاوشان اصل السوس گل در باوان  
یک شقال پستان در شسته بر یک ده عدد نبات یک نیم توله در نیم آما آب بچشاید که گاه چهارم آب با ماضان کرده بنوشند و اگر سردی و کثرت نغم بود و اخیر بود نفع باویان و نفع  
نسخ سوسن و اسیون هر چه سائیدان از این دو اگر احرار بود و شل غناب حلی بناری نیز فرودمانه زیاد سازند و اگر نریس نزله بطن سینه بود و عوض نبات شربت شکر  
و دونه یا باقونیا که تو که کند و اگر با حرارت و صاع و جمل نغمی مرکب باشد نغشته سیستان اصل السوس اسطوخودوس پنج باویان حلی مریز منقح باویان در آب گرم کرده گلقت جل کرده  
نوشند و قبول اصل سینه اگر نخچیل گل ها و هر یک از یک نیم باشد تا سه باشد و کنگر از یک عدد و او عدد بچشاید که گاه نیم آب با ماض شیرین کرد و با بی شیرینی اگر گرم بنوشند  
برای زکام غیبی در دوسه روپ بلغمی نافع است و کسین طبعیت بلغمی زوفاد اصل السوس اخیر مریز مانند آن مع ترنجبین و قندیه بسوزند و زونیدین جلاب عرض آب و انگابا بر یک  
شبت با بونه و قندیم و صقر و کلیل خپت باشد و عند عرض سده و اخیر شکر سرخ و کاغذ و منبل الطیب و در گل سوسن نیز نافع است و اگر حاجت تنقیه شود اصل نغم حلی باویان  
منقیه کنند و اطراف صغیر مقوی باویان و اسطوخودوس نیز مقوی نزله غیبی است و باویان و کافور یا آما شیر عظیم است و با صبر یک موم صطک نیم درم بر با سوس باویان نیز مریز  
منقل کدیباک آب کرفس حب مطبوخ حب ساخته بعد صبح بخورند و بعد از یک شدن ماده فلونیا مشرو و ایوس بزام و بندید و بر ششای بخورند و در اوست اطراف نزل نالی و ایوس  
ملین و سایر اطراف نالی نافع و طبری گوید که در ابتدا برای زکام غیبی برای اصل طبعیت اصل السوس منقح در موم نجبین بی درم کوشیرین است و غناب بی غذا نغیر سیاه است و در  
فانید نخری است در موم نجبین است در خمیر و نغشته پانزده درم چشاید و صاف نماید مقدار شرب و غبث درم فلوس حلیا شرب دران الیه باز صاف کرده و با ششاند و از  
گوشه و سایر زهرات بر سر نیز از غذا و در اجزای خاله و ششاشه و ششاش قهقهه نماید و اگر مزاج حال نماید شربت شهر ساده عوض آب بنوشند و برین تسهیر و اوست کنند  
و هم ششاش نماید و شکر محو خواب کنند پس اگر از مزین نفعول جاری نشود و عاده حل طبعیت بلغمی تکرر نماید بعد و با بونه اصل الملک شخ قندیم نغشته برگ نام هر واحد  
کف کبیر بیوس گندم دوکن نمک جرش دوکن اصل السوس کوفته یک کف چگونگفته و کف بچشاید تا تمام شود و بران انگابا بناید و اگر سده صعب باشد انوبه بر آفتاب مطبوخ  
نکره نژاده و بخار و اشتاق نماید و سیاه بالبه سدر و سوسن شکر سرخ و قوطاس صحرای مرقوب سرخ که در صفا می آوردند و کشفه ششاش عود خام و اصل طرفا جلد آتش انداخته  
و خان او اشتاق کردن نیز نفع سده است و هر گاه جاری شود و علامات نفع ظاهر گردد مریز است ششاش و کف کنند و از آب انگابا تکرر بر سر لطل نماید و اگر مزاج و صاع گرم کرد و با  
باشند و صفا کنند و بعد تنقیه آردوی و طین حارث گردد و صفا نشاسته و ششاش و در غن بادم بر سر گزارد و در غن سوسن اشتاق نماید و تغذیه گوشت کنند و اندک شرب بندید  
و اکثر وی و طین حارث عقاب زکام از غذا محو و زلال مشرو و انطالی گوید که اگر از بلغم باشد اصل الا انصاج مثل طبعیت مطبوخ منقح از کشته در کف و سوسن و زوفاد و زونیدین  
است بعد از آن تنقیه باویان و غذا اندک شسته غسل دهند و اگر از شیرینی و بادم و پسته و چغندر و عمل کنند پس اگر از خیره سرد باشد کف بچشاید نیز گرم در زرق است و حب بود  
و کدنا نخه و کد و جادوس اولاً بعد از جام و اکثرا حریره بیوس بادم و شکر نوشته اندون دران فایده ندیدم و در غن مثل با بونه و موم نجبوش بعد تر قهقهه کثیر القع است و هر گاه  
ماده کلیل شرب کند حاتم خواجای تر بود اگر مریز و موم نجبوش در روپ سیلان کند که در دستمال بخورد است نغشته حب بود و اصل نهاد و بار در ششاس سوزن محو و کند است و اخیر تجرب کرده ام  
و تحلیل کام بارد کند اصل و بن بار بود و اگر چه در بلاد شمالی باشد این نغشته است اخیر او قیه شربت کف موم نجبوش در روپ سیلان کند که در دستمال بخورد است نغشته حب بود و اصل نهاد و بار در ششاس سوزن محو و کند است و اخیر تجرب کرده ام  
بماذ صان کرده بنوشند و از آنچه درین مزاج است انگابا بلغمی برگ زیتون و در خان نغم یا زونیدین نام بوم با صغیر یا صطک و وسط و ششاش سفاک بود که اینها نافع بعضی  
ساختن میبایست که در زکام غیبی حبت نغشته مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس منقح علوی خان هفت هشت روز دهند و یک در زیاد و حاصل نفع در جهت تنقیه و نفع



حب تر قیاد و فاروقیون علم حیا فی شربت سلطو و در کس سل چار تولد در تربیت و در یوز خطای هر یک نه داشته برگ سنایک تم تولد و طبعی که کور انشا نموده غرض خاستن بر  
شش تولد تر جبین شربت هر یک چهار تولد الیه صانوده رهن بادم نبوت داشته فروزه نبشته در بجای آب قی باد و بنجوه کوه و بنشده دست و در بنجوه آب گشت و در وقت تمام  
مان رده بشور با سنگ کوه و یا بنجوه مرغ خورند صبح این برید و بنداصل السون شربت داشته این برگ گاو زبان هر یک چهار ماشه سلطو خوردن داشته جوش داده شربت نبشته  
سلطو خوردن یک تولد در فون و یا هم در وقت ماشه پاشیده نبشته و همین هم چار پنج مصل او ده جبت تعدیل فرج و تقویت و باغ اطراف شایسته و در علم و کمال هر دو او کی  
که تعدیل الوتوق و در بهترین انواع در کام است بعد از صبح تقویت سودا و بطبع اذنتیون و بنجوه مرغ و در نوشیدن در اشیر مطبوخ بنجوه شش در هر یوز انشا و شکله در وزن بادم و انگلاب بر یک  
کننده و خطی بزرگ کاه و خوشامش و کوه و بنجوه باشد و در طول آن بر مقدار مرفوع و بر دانه سه ماشه اصل السون از این هر یک چهار ماشه با این نبشته نبشته جوشانیده نبات یک نیم تولد در  
کرده نوشیدن نیز در کما سودا و کفایت از اجزای بیع بر اسوداوی شرب مطبوخ بنجوه عنب و پستان و مالش رهن بادم نبشته و کله و با بون دست و اگر انشا و شکله طبر زوید  
سند و در سن بل الطیب مجموع یکجا کرده جوشانیده که در کما سوداوی تغلیظ سده سخنین کند و اگر زلزله آبی و قیض لبوسه در فطغان باشد خطی نمازی پستان جوشانیده و کما سودا  
نبات و ذهل کرده بر بنجوه در حب ایاج سوده با طریف صغیر سرشته هم در عرق شامبیره بر رعایت بود سرهند با کنگنه بجای اطراف لوز و در کما سوداوی سنگین سرفه قیض لب و بعد  
عرق عنب اشلب شربت نبشته بعد جایی خطای دو ماشه با دیان خطای چهار ماشه جوشانیده و کما کرده نبشته بعد از آن و در لبک استدلال خورد و شیره  
اصل السون لب بعد از عرق عنب اشلب نبات نبشته با کما بر رعایت نزل و سرفه یا قوزا و بر آقصر اشلب پاشیده و بنجوه با بادم در وزن طبر می گوید که هر گاه بعد از نمازین عبت  
جفاف و در وزن سخنین یا بنجوه پاشیای در مثل خود مرغ و در بنجوه مرغ و در وزن بادم و یا حوز نشسته و در با قلا در وزن بادم و شکله سفید آب با قلا در وزن بادم  
سازنده و کله امیده و شکله کبر تیار می آن قدری خود می گرفته و بوزیدن در آن انداخته باشد نیز مناسب لزوم هم هر روز یکبار و در کما سوداوی رهن نبشته بعد از خروج از آن لبک است  
شربت قدری شرب قیق و مرغ و بسیار از آن تا خود قوت ترک بیاع سلطان تا نافع الطباکی گوید که در بود که کما سوداوی با شرب لوز و در وزن بادم و شکله سفید آب با قلا در وزن بادم  
در طرب کثیر شرب بنجوه و آب و مطبوخ بنجوه عنب و پستان و در وزن بادم و نبشته بر وزن کله و با بون دست و اگر انشا و شکله طبر زوید و کما از ضعف طبع  
حادث شود و خصوصاً سبب بی که اکثر شربت جامع هم سرد در بنجوه و او و بنجوه مقوی مثل مجابین لبوسه در فون نبشته و الا علویان تریاق الزلزله و مفرجات یا قوی و غذا ای مقوی خورد  
و مرکب با شربت نمائید و از همه مفرجات کما و زلزله که در علاج کلی این مرض سلطو شد بر خرد باشد و آینه العنبر خوردن طعام گرم بالفعل آب سرد نوشیدن ضرر دارد و در علم حق سرد و پاشیده  
و اگر همچون لبوب نه ماشه خورد و بالایش از لوز نبشته و زردی بینه مرغ با نبات یا نمک سیاهی خورد و نافع بود و در هر یوز معمول مقوی باغ در همه اولع مفید بود و در بنجوه است  
بنفشه کثیر خشک هر یک پنج ماشه و در چینی و دو ماشه نبات یک تولد جوشانیده بطور قوی نوشیدن جبت زکام و در نافع و کله و اجب چای خطای و در بنجوه سیاهی و قیض و ششاش

کوکامی سو مند اگر بنجوه نبشته و در چینی و دو ماشه تر نقل و در کله و کما کله و نبات تولد جوشانیده بطور قوی و در بنجوه و در کما کله و نبات تولد جوشانیده چهار ماشه عنب اشلب  
کینه تولد جوشانیده سنجو از آن دارند و مرغ و آب آن نمائید و نقل آن بر بنجوه صناد و از نافع جبت تقویت و باغ و کما نافع است و در هر چه در علاج امراض نامی از ضعف باغ و در علاج  
ضعف و با کله و در حجابت نقل آن در و بد اند که بعضی را قیض مجردین و کله ضعف معده و در باغ و در نازل و در کله سبب ضعف بنجوه کثرت ریاح و کما و زلزله قیض نامی و بسیار  
تولد مرغ و در طبابت و بان بنجوه و کله سبب جودت بنجوه کثرت تولد صفر خشکی و باغ و کله و بنجوه ابی و قیض طبع و صفقان قلب و بنجوه کفایت و در بنجوه اول یا قوی و نبشته  
حکیم علوی خان و نبشته که هر دو سوی و در بنجوه ششاش مرکب شربت ششاش نبشته علوی خان نافع و اگر بالینت طبع باشد شربت حب لاس شربت فریاد و در بنجوه ششاش تریاق الزلزله  
و تریاق الزلزله جمع نمائید و همچون سنگدان یا بنجوه یا غلغلیانای شود که کما زلزله و مفرجات زردی با بنجوه ششاش علوی خانی خلط کرده زلزله و اسهال را در مریست و باقی در بنجوه از اوقیان  
از جبت الیویای سر آنه کنند و در کما و زلزله که اطفال را عارض شود و سبب کثرت رطوبت و ضعف و باغ ایشان با لبوسه و صلاح کما و زلزله بار و زلزله کما سلطو شربت حب لاس و در  
و با زلزله گرم کرده بر تارک مطرف با زلزله آب گرم بر سر زلزله قدری شمشیر سیاه نبشته و بنجوه زبان آهسته با لوز یا مرغ و در کله که آید و بنجوه کثیر خارج گردد و همچنین مطرف با زلزله  
لبش و در شیمی بر بنجوه و در فطغان خطای نوشاننده و مضره را از نوشیدن آب سرد و احتمال نوا که در طرب بارد و در موصات و لبنیات باز دارند و باقی و این که کله و کله  
یا نفع صبیان از لادن مخلول در وزن گل نافع نوازل ایشان است متن الف یعنی بوی آمدن از زمین و بعضی از مارد و بنجوه و بعضی خیار و استه اند سببش یا قاصعده

بخارات عنق از خواجی صدر رویه و معد و لسوی خاکست که از ان راجحه و من و منی بگوگرد و یا احتقان خلط روی در استخوان شناسی که از امصنات گویند و  
تعضن او در ان و یا تعضن خلط در تمام دماغ باور قدم آن باور انجا که منی بران متصل است دریا عنق و من و عارض نفس تنجید آن کور بنا بر نزول اخلاط رویه لسوی سب  
او و علاج این مشورت و یا بواسطه تعضن منی و یا در حوض متعنه منقذان طریقی تشخیص این اسباب باید که نگاه کنند اگر در صورت مرض نقصان دریافت گردد  
سببش خلط عنق و در علم مصنفات باشد و الا انقبض با احتیاط نمایند اگر تب باشد و با آن صداع نیز بود پیش خلط متعنه در دماغ باشد در نه اندرون منی نظر کنند اگر در سینه و یا  
قوسه در غده منی یافته شود و سبب او همان باشد و اگر اثر سفر یا عوارض سل یا فساد مغز در کمر و سبب او بخار سینه یا ریاحه باشد و اگر انهم نباشد سببش فساد استخوان  
مصنعات باشد علاج اگر از بخارات عنق باشد تقویه عضوی که از ان بخار خیزد و از ما و عنق نمایند بعد بهر تبدیل آنچه متعنه در منی شراب ریاحی و در منی چکانند و  
سنبل الطیب گل سرخ و سعد و عود سائیده نفوخ نمایند و یا فلیله شراب تر کرده او دینه مذکور به یا زرباد و سحر و سنبل الطیب و قرفل هر یک سائیده سوده بران پاشید  
چونند هر صیالح منی را ببول شتر بنویزد اگر از رطوبت متعنه مصنفات یا دماغ یا حوض انقباض باشد بل و حسب ایام تنفیه دماغ کنند و بسنجین نوری قوی را که کثیر از بول  
و کف خردل بچند ذره غرغره نمایند و بعد به سنبل الطیب لفضل و گل سرخ و سعد و سبک و پودینه و شراب خوشنایده غرغره کنند پس از ان نفوخ مذکور در منی و مند و نفوخ  
تصعب از زیره و گل سرخ و سنبل الطیب مجرب یا آنچه میسر شود و سوط بول شتر و شستن منی با آن مجرب است و مخلت نمیکند و صاحب شفا را الاستقام گوید که قطعی  
بول خر علاج قوی و نافع بلا خلاف است و قطور زیت و عصاره فوئج نیز نافع و اگر سیلان رطوبات در منی کثرت پذیرد و پودینه و صغره و سعد و مر در منی و سبب  
پس اگر تقویه از راجحه باقی اند عصاره پودینه قطور نمایند و اینها اسطوخودوس گل نیلوفر پوست بلبله زرد اصل السوس گل خلی سفید خوشنایده نبات داخل کرده بر لکه  
از دماغ او بوی بدی آید سینه و اگر خوب بود او را صنیی سبب و لفضل هر دو را یک درم گرفته نیمه باشد قطور لسته بخورد و بول شتر هر روز معوط کنند بوی بدی دور کنند  
و اگر لکه سیاه چهار درم تو تیا می سبب و درم قرفل سبب و درم دماغ غرغره و درم دماغ غرغره و درم دماغ غرغره و درم دماغ غرغره و درم دماغ غرغره و درم دماغ غرغره  
و یک شام استعمال نمایند هر مرض عنق در منی زایل شود و مجرب حکیم عابد سبب منی است و نفوخ سعد و سنبل و قرفل و از زرد و ارشیشیان و اس صبر و کافور و مشک همه  
منفید است و اگر لکه یک سیر سائیده با یک سیر قند سیاه که سبب سینه درم هر روز بخورد نیز نافع آید اقوال حکما گیلانی گوید که اگر خلط متعنه در دماغ بود در سینه نگاه  
باید که تقویه بدن بحسب امکان نمایند از صغره و رو قیصال و بادویه مسکه عام بدن دماغ مثل حب قویا که در ان صبر و مقوم نیاید باشد بعد بهر مناسب عمل آرند  
صاحب حاوی گوید که اگر از عنق اخلاط در مصنفات باشد هر صیالح عنق در دماغ غرغره و درم دماغ غرغره و درم دماغ غرغره و درم دماغ غرغره و درم دماغ غرغره  
با دم و تلمین طبیعت بار الفواکه یا مطبوخ او یا نفوخ شمش نمایند و غرغره بسنجین مع خردل موقوف کنند و در منی پودینه سوده یا با درج سوده بپزند و صبح بنشیند  
باب پودینه و بول شتر عربی بشویند و یا مصفا و در آب لعل حل کرده در منی چکانند طبری گوید که بجز از رطوبت متعنه و مشکین و عظم شناسی باشد اگر فراج متصل شد  
متفرغ عام مطبوخ انبیران کنند استمراغ خاص سبب و انی که در ان صبر و صطک بود باید که در تقویه معده حسب مزاج او و من و فساد نماید و کم شکر کنند بعد بهر  
پودینه نهری یک جزو شراب که ناله بفض سنج خردم معوط نمایند بعد قلب قطار یک جزو از ان کالی یک جزو خردل سفید نیم جزو و بار یک سائیده نباتات تمشاق نمایند که عظم  
مذکور پاک کرده پس سنبل الطیب یک جزو قرفل ربع جزو و سافج مندی نصف جزو سائیده و شراب که تقویه نموده خشک سازند بعد بهر باب انار استخراج مع قشر و سحر و تقویه  
و خشک کنند و نباتات کثیر چون عمل نمایند تا آنکه طعم و داترش باطل بمانی گردد پس انم استعمال نمایند و در هر سه روز با من و او در منی طلا نمایند و چون از استعمال  
این در شتر همچان در بد حادث شود این علاج ترک نموده معالج برسد و تسکین مزاج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر خبز زائل شود بد سبب منع تولد رطوبت در  
و فضول راجحه در معد که کند و اگر در نجر ام صعب گردد و نظر کنند اگر فراج مرض بر حال طبیعی باشد بگیرند با پودینه نهری یک جزو و شراب که  
یک جزو و از ان الفار یک جزو و قدری بول شتر که مقدار دو درم و بی قلت و اخرا میاید مذکور کل مقدار از طل صغیر باشد در آفتاب نهند تا مثل عقیده نگردد و  
بعد بعد دو درم کبریت و یک درم و یک درم کندر انجیته یا زرد آفتاب که از نرنگه خشک مثل عصاره گرد و بعد به سنبل الطیب یک درم و قرفل یک درم و سنجین  
و آفتاب دارند و بعد خشک شدن سائیده در منی و مند و در ان اسراف نمایند که اکثر عارف می آرند پس اگر عارف آید تا که خون سیاه غلیظ بران بنشیند

و برگه و افلاک قطع او نمایند بر آنچه بس حاف می کنند و باز معاودت بواج او نمایند و این ابلغ و دانست که درین مرض استعمال نماینده تمام کلمات بعضی  
محرین مینویسد که عنبر و زعفران آب لعناع سوط کردن مجرب است و یاسمین بهر طور که استعمال نمایند مجرب است و از خواص عجمیه بطور مختصر بنویسند و در  
و در وقت درم و در بعضی ریش و الا ان یک درم و کشت درم است در ذوال بنی و همچنین آب انار شیرین و درم و بنویسند در وقت سس رخ چوشانیده و در وقت سس رخ  
سوط کردن مجرب و کذا یک درم و یک پودینه تازه سائیده و در بنی چکانیدن براسه لوی بر محسوس شدن نافع و کذا قرفل سنبل اطیب پودینه و در بنی  
و میدن و یا قشاک رکن در ربع جزو قشور نخاس شب میانی زعفران هر یک جزوی بار یک سائیده و قدری ازان و در بنی و مند و یا سعد صبر سنبل اطیب  
گل سرخ قرفل آب پودینه یا آب مور و سرشته در بنی نمند بعد از آنکه بنی را بشرب شسته باشند و یا هر یکی دوست انار ترش هر یک دو درم قصبه زریه  
سک هر یک یک درم و نیم مزاج قرفل یک یک درم و نیم لاله ابشراب تر کرده ادویه کوفته نجیته بران آلوده در بنی نمند و یا مزاج سک قرفل مساوی کوفته نجیته  
ورنه انداخته در بنی و مند و یا حامه از غامی خشک مساوی کوفته نجیته بر روغن بان آمیخته اندرون بنی طلا نمایند این ماسویه و غیره گویند که قطره  
آب بلاب و روغن گل یا قسطل آمیخته و کذا بول شتر و کذا روغن ایرسا و در ویر رسایه خشک و کذا ام صافی و در شراب که نه حل کرده و کذا روغن مرزنجوش و کذا زردن  
یاسمین و کذا آب برگ یاسمین کذا به اشاد و شب بسر که کذا بول ابل که در و انیت و از کله معطر می آدرند سائیده بر روغن گل آمیخته و کذا سعد در سر که  
چوشانیده و در وقت شب و در هر واحد چهار درم قشوطار و ما ز و هر واحد یک درم بید شستن بنی شراب و کذا برگ یاسمین خشک کرده و سوط حاما و کواطخ  
فریون و در اول بنی و کذا ایستد سائید چهار درم حاما یک نیم درم و شراب و از شیشگان هر واحد بنی متن انف است و اگر قصبه الزریه و زردن سرین هر دو درم و در  
هر یک درم ما ز و در هر یک نیم درم مشک یک حبه کوفته نجیته بقیتل استعمال کنند نافع بود صاحب حکله بندی گوید که بول شتر یا گاو چکانند و چمپه سوده ناس  
گیرد و در علاج الغریب سوط است که آب که در وی تلخ یک و قطره در بنی چکانند و اگر کوزه باشد که وی خشک آب تر کرده و در نیم نگاه دارند و هیچ کاید قطره چکانند  
نافع بود پس بنی است شیخ یغمره که بعد بنیته معده و در مع ادویه موضعیه از قنائل و سوطات و عطوسات و نفوخات و غیره استعمال نمایند اما در قنائل  
مت مملک این مرض هست راست که قبل ازان بنی را بشرب نشیند بعد استعمال نمایند و بجزه قنائل مجربه بنی از مرم و حاما و اقا قیاست که غسل مرتب سازند یا از حاما و  
گل سرخ بر روغن نارودین و دیگر قنائل بسیار اندک از سنبل سعد و گل سرخ و قصبه الزریه و حاما و قرفل و اس و صبر و گل سرخ و قدری نمک  
مجموع یا مغز و حسب قوت مرض وضعت آن و قنائل اوزان بسیارند یا قنائل بول مشک رقیق که بران در و در قرفل و سعد را یک و ولادن مساوی  
پاشیده باشند و همچنین برگ مور و قصبه الزریه و گل سرخ گل سرخ قرفل هر واحد یک درم و ما ز و هر واحد نیم درم مشک کا نو هر یک چهار حبه قلیما نمک اندر آن  
هر واحد چهار حبه قنطاریه کوفته نجیته قلیله جصل تر کرده بران پاشیده و در بنی نمند و از سوطات سوط البصاره پودینه است و افضل سوطات و نافع آنها بول خراست  
دان تخلف نمیکند و از مجربات جدیده آنست که قرص اندرون خورون که در تریاق می افتد در شراب حل کرده اندر بنی چکانند و طلیخ و از شیشگان شراب  
ریحانی خیله جدید است چند روز بران استنشاق نمایند و از نفوخات آنست که باطن بنی را بقلططار تلخ نمایند و ایضا برگ یاسمین بسیارند پس در آب سوده  
در بنی طلا کنند و در وقت دوامی قرفلین استعمال نمایند و آن نیست که هر یکی چهار درم و در وقت درم سلیمه حاما مرزنجوش هر واحد یک درم و سدس درم  
بسل بسرند و از نفوخات نوتج تنها بار یک سوده بوزن یک دانگ و در بنی و مند و یا شربین شید و صدق سوخته و یا در وی مذکور در آخر قنائل و یا عود و بلان  
در بنی نافع سازند و از نشو قات آنچه مجرب است و از شیشگان آب یا بشرب نجیته چند روز استعمال نمایند و آنچه بتجربه رسیده در علاج او و خاصه چون در دماغ  
یا مقدم او عفونت باشد نه دادن و در وقت همین یا فونخ و ایسر و قنائل از این مائل بعد عین یا داغ بر وسط سر طبری گوید که اگر علت بجمالی عظم نافی شود  
و عفونت در آنجا پیدا کند پس غلظت درم و غسل حل کرده و بقیتل که لوده و در بنی گذارند بعد از آنکه قدری روغن گل سوط کنند و رعایت مزاج و مانع علیل کنند تا گرم  
نشود و عقل او متعیر نگردد و اگر اندک گرم شود بشیر و ختران و بر روغن گل و روغن بنفشه و مار القرقع و امثال آن آنچه مطفی و مسکن باشد سوط نمایند و اگر  
مزاج بدن او نیز حذرت پذیرد و او او نمایند تا آنکه تسکین یا بجز که بسبب سیر انف و فروغ او باشد علاجش جدا مطور گردد

اورام و غیره

گاه درین موضع آناس گرم یا بنیره از کثرت دم و غلظت او حادث گردد و گاه در دم صلب پدید آید و گاهی شوره از فصله طبعی یا سودا و اندرون بی پرده از خیرات  
باطن از برای لطیف تملیح شده البقی غلیظ و متحرک گردد حتی که بصورت تاملین در نهایت وصلابت شود و در دم جاسری موضع باشد و ایضا از عرض سینه که باطن  
و تمدد ضربان نیز هست یا نه اگر باشد و در دم جابود و الا صلب و از سر و وضرت و صورت افتد علاج در جابود سرد و یارگ نبی کشاید و تبریدی که در رعنا  
که شست بپزند و اگر حاجت بود روزی بیسپاسند و عقیده به بل صفا و صلب نماید و بعد نصیرا حجامت تفاب ترشندی آب آلبان آب انارین شربت شسته  
و اصل کرده نوشیدن و غذا و الیونگ و پاک و خرفه خوردن نیز مفید و سرکه روغن که در روغن نیلوفر گلاب و ربی چکاند و شیاف ما میا صندلین جعفری کل  
گلاب و آب خرفه و نماد نماید و گاهی بوش در بندگی داخل کرده برین و پیشانی ضا و نماد نماید و عقیده در سرکه کشیده آلوده اندر زنی که از زرد گاهی قدری نمک و سرکه  
می آسین ز چون اشک شود بر روغن که در چرب سازند و در دم جابود و در بار و بصیر نافع بود و طلا می سرکه انگوری و روغن گل که در زرد  
سنا و یامد اسگ رسوت صبر آب سوخته اندرون نبی نیز مفید و غیره نبی است و فصد سرد و بخت و ضا و غیره تر بود زرد گلاب سوخته بر آووم اندرون نبی معمول است  
و صندل سرخ آب سوخته نیز نافع و بعد فصد یا حجامت اشتقاق روغن گل خرنج آب جی العالم یار روغن نیلوفر یا قاری گلاب و ضا و ربی بصندل و گلاب و  
آشامیدن آب آلبو شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و غذا افزوده بارد یا سونق شیر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلبو یا قوت و سائر تبرید سردی مطبوعی نیز  
بر آووم جابود و نبی مناسب است و ایضا برای شوره اندرون این فصد و فست اندام یا سرد و یا حجامت تفکاردن و عناب گل بنفشه جو شامیده شیر خیار  
شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و غیره تر همدان رسوت گلاب ساسیده و گاهی جدا و عرض رسوت افزوده طلا نمودن معمول است و اگر شوره نبی مع صندل  
و رعاف اندک اندک باشد فصد قیفال نماید و شیر و تخم کاه و کشنیزه خشک بشربت بنفشه بپزند و آب کشنیزه سرخ کرده کنند روز و دم شیر و غیره تر همدان  
و شربت نیلوفر عرض شیر که کشنیزه شربت بنفشه کنند و رسوت جدا در گل از نبی گلاب سوخته بالاسه نبی ضا و نماد و فصد تر بود زرد گلاب سوخته  
اندر و نبی طلا کنند و بر اسه اورام و شوره بر نبی انجیرات و الد علویان انیس که مغز تخم که و مغز تخم بپزند و دم الاغون سفید آب قلعه  
مغسول گل از نبی بر روغن گل ساسیده طلا نمایند و اگر تخفیف شوره منظره باشد مغز تخم را بریان سازند و تو میاس کرمانی اضافه کنند و برای دفع صلابت  
و خشکی اگر تلمین مطلوب باشد شیر ماده کا و عرض روغن گل داخل کنند و اگر شوره بر نبی با در پیداشوند کا فوز عرفان هر یک نیم درم گل خستوم یک درم  
گل از نبی دو درم گلاب و سرکه انگوری طلا کنند و اگر سر نبی و درم کند و اندرون نبی خارش نیز باشد شیر و عناب لعاب بهار و عرق شامه تره شربت نیلوفر  
بپوشند و حوض سرد اسگ و گل از نبی یک یک باشد در آب حل کرده ضا و نماد نماید و در شیره شحت که از فضا علیها لغبی یا سوداوی هم سرد بعد تنقیح و با حجامت  
ماده بهر تلمین موم روغن بران نهند و عقب او آب گرم اشتقاق کنند و مسکه و کذا جزو السر و محلل و در مصلب نبی است و ایضا اول فصد باقی  
کنند بعد حبت اسهال سودا و بلغم مطبوع نمیدان علویان و نهند و یا مار لجنین بچسب لاجورد و شرف آن نوشانند و اگر تملیح نشود و بیضی شرط زنده و باران  
و یا حوالی او بوی سپاسند و موم هم زنگار نهند تا آنکه تمام فانی شود پس برای انزال موم سفید آب گذارد و طبری گوید که در شیره صلب کردن مرضی مملی باشد  
تفتیه برین حب نماید یا برح فیقر انیدرم غار بقون تر بد بهر واحد یک درم هشتین یک نیم درم گل سرخ مصطک انخواه کفس هر یک و شلت در م صبر مطبوعی  
و در م صبر نیامی شوی یک درم و یک دانگ کوفته بنجیه آب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجوبه سرشته جها سازند و در شفتال آب با یک گرم خورد و در مدت دو روز  
در بار استعمال نمایند و اگر مزاج علیل طلب باشد بنجیه و مری و خرفل و مانند آن غرغره کنند و بر شربت بد نمایند بعد اگر قوت قوی باشد فصد و فمالین کشاید  
بعد از آن علاج نکور و بهر تلمین و غیره بعمل آزند و بدانند که هر گاه ماده و درم یا بنیره تملیح شود او در مینجی شست تخم موم ریحان و شیر و غسل تخم لکان و جلایه  
چینه ضا و نماد نماید یا بنفشه آلوده در نبی نهند و بعد الفجار موم سفید بر روغن بود در روغن گل که شسته مر اسگ گلاب و قدری سرکه سوخته داخل نموده  
در صلابه خوب حل کرده گذارند و ایضا از و بهلیه زرد بر روغن گل یار روغن بنفشه ساسیده طلا کردن بر کجوش نبی معمول است و با حجامت جابود و خرنج

باید حسب حاجت بکار برند و در علاج این تساهل نمایند که در اکثر ناسور موقی میگرد و اگر در ممر سرطان گردد و تدبیرش در جوهر الالف خواهد بود و تعلیم در پاک نگاهداری در سوسن می تواند سوزش کم کند و بسبب آن تب شدیدی عارض میگردد و در آن آسوده می نماند اگر در علاج او نکند می کشد و علاجش آنست که در ضمن زرد و خاک آخته در بر روی مالند تا آبله خشک شود و از حرت و سوزش و سوسن نکند و اگر آبله خشک نشود قتل میکند و کجای فلج میبرد هر یک دو ماشه خشک نیم ماشه باریک ساید در مینی مسدود است و از سوزش و قرح و سوسن و سوزش

افروح الف و ناصوران

با آنکه قروح جاحست که یکم کند و سدا تولد او در اینجا نفس منبی است چنانچه او را تفرق اتصال عارض شود پس ریم کند و یاد غیر او چنانچه از بخارات حاده یار دیکه از بدن بسوی منبی تصاعد شوند اول جلدا و فاسد گردد و بعد لحم او و جرات پیدا شود بعد از آن قروح گردد و گاهی قروح رطب از رطوبات فاسده اکا که از ریاغ بسوی منبی نازل شود حادث گردد و گاهی قروح یابس از اخلاط محترقه افتد و شیش میگرد باید که گاهی از بخارات حاده یار و یا از نوازل حاده قروح منتهی عفن و یا خشک نشود و یا قروح شمره و یا قروح ساقه و در مینی پیدا میشوند و آن ظاهر بود و یا در باطن با کجای اقسام قروح منبی قروح یابس و قروح رطب سازج و قروح رطب منتن و قروح شمره که کوچک است و چون قروح منمن شود و ناصور گردد و ناصور باطنی منبی را خونوس نامند طریق تشخیص اقسام مذکور باید که از مرض سوال نمایند که خشک نشود در مینی بخند میشود و قروح خشک باید که یار ریم بر می آید اگر خشک نشود که در قروح یابس باشد و ماده آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم و اسهت بود و در خشک نشود بر نیا در قروح رطب باشد و ماده آن رطوبت فاسده باشد که از ریاغ بسوی منبی نازل شود پس اگر قروح بسیار بد بود باشد بر بند که از چند مدت این قروح پیدا شده اگر مدت اندک که یکدیش رطوبت حاده عفن بود و اگر از عرض دراز میان کند بسبب عفت ماده بطول مدت بود و اگر قروح کوچک بصورت شورش متفرقه بود قروح شمره باشد و الطالی گوید که اگر از قروح منبی مواد مع علامات خون بر آید رطب باشد و الا یابس و هر واحد از خشکی در مجاری قومی و سلب باشد حاصل بود و الا بار و گاهی قروح از اثر مشرب افزایا و انواع نارسا پیدا شود و در صحت قروح و عمل عفن بود و علاج شیش و سید جرجا و ایاماتی گویند که منبی عضو است رطب تر از گوش و خشک تر از چشم پس حسب که علاج قروح او میان علاج قروح اذن و عین شش یعنی او بود محفنه بر قروح منبی در خشکی کمتر از او و محفنه قروح گوش و زریاده تر از او و محفنه قروح چشم باشد پس قروح اذن متعاج باشد و نایست تجفین است و قروح عین متعاج بد و اول حده تجفین است بعد اگر سبب یلان بر او و اتصاله نجره باشد تا شفا بخشد و جذب بسوی ناحیه و یک علاج کنند و با کجای اول محتاج تبخیر و باغ و لغویت است و با بعد از آن قصدین تا فصول متوجه بسو او قبول کنند پس ابتدا بفضله فعالیت نمایند و اگر یافته نشود جمل اندراع یا کحل منفسد رنگ منفرین در اسرا علق اگر قوت مساعد کند و در آن صورت موجود باشد و با استعمال خوب ایام جرات و جمع او و نافع در جوهر الالف در میان در قروح تیره الی نافع است هر گاه بلعاب و مانند آن نیز بخورد که در هر دو جمع قروح خفیفه آن صلاحیت

علاج قروح یابس

که تیره القروح است متقیه سوداوی اثراتی نمایند بیستریکه در علاج امراض باغی سوداوی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و ترنجبین هر یک ده درم و غذا مزوره ماش مع نخود و منید بود و سوسن منبی بود و چون در ضمن بنفشه و در ضمن که در و یا در ضمن نیلوف و سپه اکیان و بطمانند و مرهم ابيض بکار برند و مینی را آب گوشت بنشیند و مبرات کثیر بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم صغی و در ضمن بنفشه و در ضمن باوم و مغز ساق گا و هر که ام یک جزو موم و خنر را در روغن ناگدازند و آنرک لعاب همدان و قدری کثیر اسوده و در صلهای خوب بیامیزند و در روز و شب چند بار از رونا منبی طلا نمایند یا فقیله بدان آلوده در مینی نهند و بعضی لعاب استخوان و لعاب خطمی درین نسخه می افزایند و بعضی مغز ساق گا و طرح نیامیند و مرهم حسب السفرجل درین باب همواره معمول است و قیر وطنی از مغز ساق گا و کینور و در ضمن بنفشه باوم و در جزو کثیر آملت جزو در ضمن یاهمین اندکی بدو مرهم مرتب ساخته و کاسه گل خطمی برابر کثیر داخل کرده نیز معمول و قیر وطنی بموم و در ضمن گل و شمره اکیان و سیاه مخلوط بلعاب همدان نیز مفید و اگر مین خشک نشود باشد کثیر اباریک سوده بلعاب نیز قطن و لعاب خطمی آمیزند و بگذارد تا نرم شود و با نند تا حل شود پس در ضمن بنفشه آمیزند و با هم نرمند و هر روز دو بار طلا نمایند و ما سبی منبی که مشابیه جفت یا بیابند در آب بنفشه در ضمن او گرفته استعمال نمودن از اسرار است و صندل سفید حنظل کمی شود و بخلاب در آب خنرفه و قدری در ضمن گل نهادن کردن جرات منبی و خشک نشود نافع و عمل سبزه منجمیده و فقیله آلوده نهادن خشک نشود رسا قطن کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع قرحه است

و یک سینه سفید خشک ریش بینی و ریش تن لب خوراک هضمی متاخرین نوشتمه اند که در قرحه یا لبه اول فصد با سلیق کنند و با صلاحه چهار روز که قرحه  
 نرند و بعد بقیه راه کهن بشیرت شاسته که در و حب لاجر و سفوف آن نوشانند تا نقیه بدن و دماغ حاصل شود و بعد شیر زنان یا نر یا حشر از  
 پستان و دوشیدن بسیار مفیدست و همچنین تغذیه روغن گل بادام و زرد و زنجبیل و کما مجموع یا تنها با شیر آمیخته و این مرهم کباب بر نر روغن بنفشه  
 روغن گل هر یک یک نیم تریوم سفید یک توله و سفید ساق گاو و سپید مرغ هر یک هفت ماشه مرواشگ منسول نه ماشه بدستور مرهم سازند  
 و بهتر است که سپید زرد را بدست نرم کرده بر آن طلا کنند و وقت شب صبح بلعاب اسپنول و یا دیگر زرد لعابیه بشویند و بر روغن گل فقط چرب سازند  
 و این مرهم نیز بسیار مفیدست موم زرد و یک نیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یک نیم توله لعاب اسپنول و ریحان و تخم ظمی و کونوجیه هر یک سه ماشه  
 کثیرا و ماشه بدستور مرهم سازند و این قوی تر است حکا که اسرب و طبلیه زرد و هر یک سه ماشه پیمرخ نه ماشه موم سفید یک توله روغن گل که در روغن گل  
 هر یک یک نیم توله کثیرا سه ماشه و باید که هرگز آنرا بدست نباید گرفت که ریش و جراحت تازه گردد و بدید اصلاح پذیرد و سائر مرعاتی که در جفان نهند  
 گفته اند در اینجا کباب بر نر که مفیدست گیلانی گوید که این دو زمانه است بگیر موم روغن گل و بادام سفید اب ارزیز و مردانگ آمیخته اند آینه  
 بلبله زرد و ماز و و پیه مالکیان و روغن گل حل کرده طلا نمایند و آینه سفید اب ارزیز و موم مردانگ یک درم روغن گل یکا و قویه موم دو درم موم را  
 در روغن گل که ریخته اوویه آمیخته حل کنند و با پیه مالکیان استعمال نمایند و از محالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی است و لایسما آنچه مالک پیرس نج  
 باشد همچنین در قروح لب و در اکثر قروح بطبی الامه مال که ماده آن خالی از خبث و در ارت نباشد استعمال این مرهم بسیار مفیدست صفت آن بگیرند  
 بنفشه خشک یک مثقال و در آب غریب جوشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد و بعد لعاب بهمانه یک مثقال و روغن گل یک مثقال موم سفید  
 نیم مثقال آمیخته نیز تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ سفیر مایه که در قروح یا لبه میانه کند مسوخ مرتب از موم مخلوط به نصف وزن آن مغز ساق گاو  
 در پیچند روغن بنفشه و روغن کبک که ریخته و زرد من بهتر از آن روغن گل است خصوصاً که از زیت انفاق ساخته باشند و آینه مسوخ روغن بنفشه  
 مع کثیر و قدری لعاب اسپنول یا خظمی نافع است و آینه فیتله در قیر و طی زوفاسه رطب و سپید با موم زرد و پیه ایل و پیه مالکیان و قدری عمل آلوده  
 سفید و در نسخه جالینوس مغز ساق بقیر عوض پیه ایل است و آینه موم و روغن گل که ریخته بلبله زرد و یا ماز و آمیخته نافع و گاهی فصد رگ طرف بینی فصد  
 سر و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و قرحه شی و صاحب شفا را استقام گویند که اینهمه اوویه مع اصلاح غذا و ترک محوم و کیمین طبیعت کثیر  
 آنجسره حاره و دمنخ و از سعد و مثل سفرجل یا سیب یا کثیری یا نر زرقون یا شکر یا کثیری خشک بشکر بعد طعام مناسب و گلاب محتاج گردد و بعد صد روز و حجامت  
 نقره اگر سیب کثرت دم باشد و با سطرغ اگر بدن متلی ماده کثیرا انصباب بسو بینی باشد از مطبوخات و ایاریجات و اطر لیلیات

علاج قرحه رطب

بعد فصد سر و حجامت پس سر و نقیه بدن و دماغ مبسل و جب ایاریج و قوتنایا از خزل و کچینین زردی و سیبیل الطیب و سعد و قرفل در گلاب  
 چوبشامبیده غرغره کنند و مرهم سفید استعمال نمایند و مردانگ بر روغن گل سوده بماند و سفید اب و مردانگ و چرک نقره و سرب سوخته مسا و سه  
 در روغن گل ساییده قتیله بدان آلوده در بینی نهادن مجربست و یا موم آنجسره و موم مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مردانگ یک درم و مر یک درم سفید  
 قلعی موم هر یک دو درم روغن گل یک اوویه مرهم مرتب سازند و با پیه مالکیان بماند و پوست درخت سرس جوشانند و آب آن قرحه را بشویند و  
 قطور آب سلق تنها و با زهره کلنگ و کذا فیتله باب سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم عابد سر سندی است و اگر خفض یکی مردانگ باب و یا گلاب سوده  
 اندرون بینی حنظل نمایند براسه پنچگی بینی نافع بود و در کلمه مهنده درین نسخه صبر مرهم داخل است و یا ماز و پوست بلبله زرد با چربی مرغ و یا روغن گل طلا  
 نمایند و در قروح انف که سله بجلواست بجهت بودن ماده آن در او اکل شیرین غیر شدید الرطارت که نه حریف باشد و دماغ و آنرا قروح شده و شیرین  
 و شیرین نیز مانند نقیه دماغ حسب مقتضای حال نمایند و قبول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا موم و پیه مالکیان کفایت کند و قوی تر از آن مرهم سفید اب



فصلنامه شویزید بعد از او به شدید الجینف استعمال نمایند و ازین قبیل است که کبیر قشور مس قلعیدین زرنج سرخ و خرفق و سائید و زهره نرگا و کنگر و چند زرد را  
 خمر کنند پس استعمال نمایند و گاهی در آن حمام و رو بوبینه و فراسیون و زعفران و شب پانی و ماژ و زیاوه کرده میشود و دوا می روش مجرب است و آن است  
 که سدر و شب پانی و ماژ و مکی و زعفران و زرنج مساوی بگیرند و بطریق نفوخ استعمال کنند و قروح شدید الوجه را علاج کنند یا سرب محرق مخلوط کنند  
 و در آنج و بروغن گل موم از آن مرهم سازند و قروح بریه را علاج بمرهم روغن گل موم و روغن مورد و مردانگ و گلاب و قدری سرکه کنند و علاج قروح ظاهر  
 باین مرهم کنند سفید اب یک رطل مردانگ سه اوقیه نبات رصاص محرق سه اوقیه بشرباب و روغن مورد مخلوط سازند و از او دیمه بیشتر که نیست که بگیرند  
 آب انار ترش و در ظرف مسی بنزد تا که نصف بماند قلیله بدان آلوده استعمال نمایند و از اقراص اندر و خوردن نیز علاج میکند گاهی مخلوط بشرباب و گاهی  
 بسرکه و گاهی بیکرک و آب بحسب مشاهده حال و از مرهم جیده مشترک الفتح با کتر اقسام نیست که جفت اسرب و شرباب کتبه و روغن مورد همه را با هم بسازند  
 و بر آتش نرم گذاشته بنزد و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس بدارند و اسرب سوخته در حکم جفت اسرب است و عصاه جفتند تنها میباید و دیگر بسیار است  
 و الطحالی گوید که علاج قروح الفتح بعد از تنقیه مواد بقصد در طبین تنقیه باقی مطلقا بنزد کبریت و زرنج و در طبین و زرخن روغن مانا در زینی دریا سین  
 سفید بزرگ محقق و در آن باشد مثل زنگار بر روغن بنفشه و موم قوی ساخته باید کرد و پداسه که قرصه الفتح را حکمای هند میس نامند و از اجود با بزرگ سنگ  
 بزرگ زرنج زعفران مساوی سر سه ناموده ناس گرفتن بادی و اچینی جا و تری لوگ بوزن برابر سائیده در شهمه و چند آن آینه بر روزنه ناشه خوردن سفید  
 نوشته اند و ایضا از تخم اطفال و آنه الاچی خود بر واحد یک درم قند سیاه کتبه است و چهار درم کوفته جها میبندند و بقدرده ماشه وقت شب می خورده باشد

بواسیر الف و اربیان و سرطان

بواسیر الف لحم زائد است که در زینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی درد و بدون سیلان رطوبت و اوده این یعنی است و علاج این سهل است  
 دوم گوشت سرخ اندک صلب حرارتی و االم و اوده این دموی بود سوم تیره صلب ماده این سوداوی است و گاهی این شدید الصلابت با درد شدید بود و چون  
 اگر سوداوی محرق باشد و علاج این صاحب است لاسیما هرگاه زرد اب بلبوازان ساکن شود و گاه باشد که در زینی گوشت فزونی سرطان پیدا کند شکل بینی خاکسینه  
 و بسبب تمدید شد بر وجه پیدا کند تیره رنگ سخت غائر باشد و گمان شود که بواسیر است و آن سرطان باشد و اربیان درم نرم عظیم لحم شبیه به کبیر  
 است که در مجرای بینی حادث شود و باشد که قرح گردد و زرد اب طوبت از وی ساکن شود و این درم لاکثیر الاجزال بسفنج نیز نامند از جهت مشابهت با همی  
 رو بیان در زینی ملائمت و بسیاری پایهای باریک گاه باشد که این نرم لبطانیت گردید و سخت شود و درم که گردد و در گامی آن موضح همه بنوشند و کشیده  
 گردند و باطن بلبکا کشیدگی معلوم شود و فرق میان این سه صلت چنان کنند که کبیر غرنا میاند گوشت زائد را اگر نرم با صلابت کل اول بود و از لیل امراض  
 و نواز ایجاد بواسیر شد و اگر وجود نرمی و درم عظیم لحم بود و گامی سرخ و سبز متشابه باریک در رخرج و در آن بینی محسوس شود و اربیان باشد و اگر درم صلب بود  
 صفای بینی پیدا شود و در اکثر این سیلان طوبت بود و قبل حدوث او در باغ اعراض سوداوی پیدا آیند و از مقدار خود یا بنزدق ابتدا کنند پیش یا قوی پذیرد و در  
 کام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و در مطلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این سه گام از علل  
 نامند و گویند که سبب بواسیر خنیا س خون سوداوی است در عرق داخل بینی و بسبب اربیان ماده روی با کل بلغیت سبب سرطان و دای محرق است

علاج بواسیر الف

فصد سرد کنند و زنجیر پانند و اگر فصد کن نباشد حجامت قفا نمایند و تریدی که در رعان گذشت بدینند بعد از آن مسهل رود و حب بلبله تنقیه نمایند و گاهی بعد  
 فصد عوض تبرید عذاب شایسته کل سرخ بعرق شایسته و چوشانیده نبات داخل کرده میدهند بعد فصد اصل اسوس شایسته گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر محرق گاه  
 سرخ کاسنی الوخا را چوشانیده صاف نموده گلفند و داخل کرده و بعد فصد مسهل صاحب است استعمال می نمایند و بقول صاحب ترویح و دواوی بعد از فصد حجامت  
 تقابری لضع جلاب از عذاب بنفشه شکر بپند و غذا فزوده ماشن شیره بادام شیرین بعد مسهل بلبلون فواکه و یا بطبوح بلبله و بوجوب ایارج و گاهی در کبیر



برون مح و در گوش چشم سیلان آب کشیز بینی بعد فصد سرد و در شیره عذاب شیره کاشنه خشک شیره کامه عرق غلب عرق گاو زبان شربت بنفشه  
 واده متعج و سهل مح بایر میگرد و شیان مایشا رسوت صندل سرخ حنظل کلی باب کشنیه سبز صفا و صفا نمایند با بجزایر متعجیه اگر مرض خفیف در دست باشد  
 او بر خفیفه در خرمن او بر حاده قویا استعمال نمایند و از تجارید و بر خفیفه قبول شیخ فیتله معمول از پوست انار است که در آب بسایند تا مثل خمیر گردد و در آن فیتله  
 دراز سازند و در بعضی درازند و این مجرب است لیکن فسخ او بد بر ظاهر میشود و یافتله از نشان سبز سازند و بعضی فخر می نیز داخل میکنند و فیتله لیسیر که بر کرده و بدوا  
 آلوده می نمایند و یافتله شیخ حنظل یا از جوار السرمه مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند و یافتله در آب پودینه تر کرده تنها و یا بعد تر کردن آن در آب مذکور  
 یا در شراب یا در سرکه پودینه خشک سوخته بر آن پاشیده و یا از عقیده آب انارین مع پوست شحم او کوفته و یافتله اجسل و گل سرخ و در فوری چند بار بکار  
 بکار بریزد و یافتله زرنج و فلقند در سرکه سائیده خشک کرده بعمل آرد و صاحب خلاصه گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آنرا در ظرف مسی نهد که بچرخانند  
 و در میان ظرف نگاهدارند و غلظت و از خشک نموده بار یک بسایند و آب آن کور شرته فیتله ساخته و برینی گذارند و در آن بواسیر بینی را با شقیقت قطع کند و مثل  
 او بر حاده و دیگر از فنج و وجع و درم خالیست و اگر اندک زنگار نو شاد در آن اضافه کنند بغایت قوی الاثر گردد و مجرب است و جراحی و اطلاق گویند که آب  
 مع ثقل نیم بخت کنند و در ملاس مسی یک وزنند و در دیگر ثقل او جدا کنند و بار یک بسایند و از آن شیان سازند و آب آن کور تر کرده و برینی نمایند و بعضی گویند  
 که شیان مذکور خشک ساخته در آب کور رسوده و برینی چکانند و اگر وقت طلوع قدری نو شاد در آنرا اندازند قویتر گردد و اگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انار ترش  
 بگویند و در آب انار دانه بپزند و بقول مسی پوست انار ترش خشک کوفته بنیمه بدهد و در آب انار ترش اندکی شمد سوخته فیتله دراز ساخته و داخل بینی کنند و در اکثر  
 اوقات شیب آرد و یا تو بال مس سائیده بشراب شرته داخل بینی لطف سازند و اگر زجاج اخضر در سرکه سائیده و برینی مسیح و شام گفار غریز و انیسون و در سرکه سائیده  
 گویند که اگر آب دروغن گل و شوق ایرسا و آب گنداق قطور آب سرکه گین خرد که آب کشنیه سبز نافع بواسیر الفتن است که از فلقند اجسل یا قاقلی تازه در  
 گذارند و همچنانکه او بر حاده قویا نیست که زجاج و درم زنگار نیم درم سائیده بفتیله آغشته و برینی نمایند و اگر قویتر خواهند صاحب الماطین چهار جود زنگار و زنجبیل  
 پروردار خوب سائیده بر آن مومنج بچسباند و بالای آن مرهم زنگار نهند که همواره معمول است و اشخار آب گسار در آب سائیده نهادن کردن نیز بسیار فایده میکند و  
 اگر بود فصد قیبال و حجامت لفر و فیتله بچسب ایا زنگار در نشان و مرکی هر سه مساوی کوفته بنیمه فیتله زرنج در کتان با سرکه آلوده در او دیده مذکور دیگر دانند و  
 و برینی گذارند معمول صاحب ملاسه شفا را استعمال نماید و اگر زنگار نو شاد در شام رسوده بشاید نیز یافتله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند و از گوشه و شیمی  
 برین برین نیز مجرب بعضی صاحب است یا بقول صاحب جامع و کامل تو بال نخاس فلقند لیس زقلی هر واحد یک جز در زنج سرخ زنگار هر واحد نیم جز و خرب سیاه  
 مسیح جز و سائیده فیتله زرنج در کتان بشراب تر کرده باین در او آلوده و برینی نهند و یا زجاج سه درم فلقند لیس هر یک چهار درم فلقطار رسوده در شیبانی از  
 تو بال مس را و در جرح هر یک نیم درم کند چهار واگ سرکه حد درم در دیگر مسی نیز تا مثل شمد آرد و یافتله استعمال نمایند و گیلانی گوید که برین فلقند  
 یک قویه فلقند لیس شست درم زنج سرخ نیم و قویه خربق سیاه ربع اوقیه کوفته بنیمه و برینی دهند که دوامی جدیدت منفعت او در روز ظاهر شود و یافتله گلاب  
 پوست انار خشک و درم فلقند لیس درم فلقطار سه درم زنگار و حجاماد مرکی و پودینه و فراسیون هر یک چهار درم زعفران دو درم خربق یک درم سائیده  
 خشک استعمال نمایند و بعضی گویند که کند یک درم شیب و قشور نخاس هر واحد چهار درم فلقند لیس شش درم زجاج فلقطار هر واحد بیست درم سرکه  
 یک قسط بگرد و هم در دیگر مس نیز تا بقوام عمل آید بطور فیتله بعمل آرد و شیب بمانی مس سوخته فلقطار فلقند زجاج سوسن سفید زجاج سیاه لظرون مساوی  
 کوفته بنیمه مسیح و شام و برینی دمیدن یا با آب انار ترش یا شراب نگوری و امثال آن مسوحا کردن بغایت مجرب نوشته و اگر فیتله آب انار ترش یا کسیر انگور  
 یا آب پودینه یا شراب انگوری تر کنند و این دار و با بران پاشیده و برینی نهند و یافتله کنند بهتر است که بعد از شربت یا خراشیدن موضع این آلوده  
 و اشخار زنگار و زجاج سیاه و شیب بمانی مساوی سوخته بران پاشیده و برینی نهند و یافتله کنند بهتر است که بعد از شربت یا خراشیدن موضع این آلوده  
 استعمال نمایند و چون پوست انار ترش چهار درم فلقند لیس سه درم زنج زرد و خربق سیاه فلقطار هر یک و درم کوفته بنیمه بکار برین زنگار گوشه فزونی

بنی را برود و تو بال مس قلدیس زرنج امر با سرکه آمیخته و قتیله آلوده در بینی نهند که کار این میکند و الطالی گوید که آنچه مجرب است نیست که شسته  
 وزنگار مسادی و عطیت مثل آن همچون خمد سائیده با قدری سرکه وصل بسپارند و فاکل ساخته در بینی نهند و با خشک در بینی دهند و دیگر او  
 ماده اکاله چون قلدیون و ویک بر دیک هم مفید بود و اگر ازین تدابیر ازل نشود قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت نماند باقی باشد او را کاله انور  
 رصاص یا اصل محووف پر مرغ که پارچه بر آن پیچیده باشند طلا ساخته در بینی بگذارند تا باقی را بخورد پس بمرهم سفیده و جز آن علاج کنند و پدران که قتل  
 تنقیه استعمال دویه حاره و دستکاری را کار نقره نمایند که موجب افزونی مرض است و بقول شیخ هرگاه اراده علاج با دویه حاره باشد یک وز پیش  
 از آن گوشت زاندر را بجز خوشن لک نمایند بعد از آن باین ادویه در روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضا چون علاج با سوسنی باین ادویه نمایند باید که اول  
 یازفت رطب انزرون بینی اطباء نمایند تا بینی از نکایت ادویه حاره محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربیان بواسیر نافع بخشد و گاهی احتیاج که قوت آن است  
 و آنچه در بواسیر مفید بیاید سفید بود و گویند که گاهی بواسیر نف سولوی بود و آن علاج است

**علاج اربیان و سرطان**

در اربیان بعد قصد سر و دحامت و تنبیه مسهل و صابون یا ملبوخ افیتون علوی خان و حب فوقای ایسان قتیله و کراس بمرهم زنگار آغشته در بینی نهند بعد  
 شاد و دم الاونین انزروت و در اسنگ گاش سرکه در بینی گذارند و ایضا لحاب جلده سرکه و طلا بر و غن کل عمارت در بینی چکانند و یا بعد تنبیه و مانع بچوب و ایاریات حفص  
 مرکب زوفای رطب روی زیت و اسنگ بلعاب حلبه یا زبرکتان سرشته نماند و باقی باشد و هرگاه ورم نرم تر شود بر آن اوچسپانند یا بمشع شرط زنده خون  
 بر آنند و صاحب و کوه گوید که حلاب گاو زبان و باد بچوبید اصل المسوسن شکر و نمک و بعد نفع تنبیه و مانع یا ایاریات و طلا بر و عکازیت و در اسنگ حفص لعاب  
 و بعد لیسن شرط و تعلیق علق لعل زینطیری گوید که اگر این ورم غیر متفرج باشد علاجش تنبیه بدن بملبوخ افیتون بجده تنبیه نیز بچوب یا بچس  
 با قرقه و مویز و کف خردل و زیت غنبت اندان است و پیریز از جمیع اغذیه غلیظه بسخه بسوی سر بجده صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر بر حال خود  
 باقی باشد با آنچه مذکور کرد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد چیزی متعرض آن نشوند سواهی علاج مذکور که بعد زانی مع از ورم پیریز باقی تحلیل گردد  
 و در آن ایام بدوای تحلیل مثل مر حفصن صفا نمایند و آنچه بر حال خود باقی نماند صافی نیم ورم انزروت یکم هم مقل نیم ورم زوفای طب یکم هم عکازیت  
 نیم ورم و اسنگ یکم هم باریک سائیده لحاب انجول و لحاب حلبه بر آورده مع عکازیت بچشانند هرگاه غلیظ گردد ادویه مسخته آمیزند و روز و شب داخل  
 خارج بینی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون مسهل و فصد شرط بلع لعل در زنده خون سیاه عکازان خارج شد پس آن بیشک صحت یابد  
 و اگر خون ساکن از آن قوی نرخی باشد از داخل خارج بر آن زل و چسپانند بچسپانند و پیریز و اصلاح غذای مریض واجب است که طبیبان شرط دارند و در حالت  
 استلای بدن حذر کنند پس اگر از زنده مذکور تحلیل نشود و ورم نگیرد و در بر غلط و حسادت او باقی نماند بچسپانند و در ورم خرب و اولت ورم عطیشا اگر آن  
 عوقی است که بدان صوف میشود یکم هم و حفص نیم ورم و جمل با باریک بسایند و در جریب نیز لیسن داخل مخزن سرکه مالیده بر آن این دوا می خشک  
 طلا نمایند و همچنین بدفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم را بجز ورم سائیده و بعد بمسوخه او باین مرهم علاج کنند زیت پنجاه ورم و اسنگ ورم و اسنگ را  
 باریک سائیده و زیت آمیزند بچسپانند حتی که جمیع گردد بعد در میان انجینه سرکه بر آن چکانند و وصل کنند و بر قدر که سرکه را شفت کند بر آن چکانند و همچنین سرکه  
 چکانند باشد وصل کنند تا آنکه سفید گردد و با قویب بسفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوفق اشیا است برای قروح نواضع فضا ریت اگر  
 جراحت خشک نماید باین مرهم دوا سازند بچسپانند و در ورم سفید در ورم نقره و از آن قیروطی بسازند و هنوز از آن شفت که قدری سفید باقی بر آن اندازند و در  
 و بهند بجده از آتش فرود آورده و در صلابه ریخته آب سرد بر آن اندازند وصل کنند تا بچسپانند او خارج شود و جمیع گردد و بعد آب از آن دور کرده قدری سفید  
 رفیق برینند اندازند وصل کنند حتی که جمیع و مملو گردد و اگر موضع رطب باشد و در رده که از آن ساکن میشود و رطوبت زیاد باشد و مرهم اول قهری کلنا  
 و اندکی کند زیاد کند و اگر بجدید علاج کنند باید که در سنجار ماهر باشد تا اجزای بینی از قطع محفوظ ماند و در غرض و بینی سوراخ نکند و قویب سفید کند که در اربیان

بترافت که بدشکاری علاج کنند و این بعد کم کردن امتلا از بدن و میباید و اگر خفیف باشد ادویه قویه منجمله ادرویه قروح الفت استعمال کنند و مثل نفع شب بمانی و مرکب یک جزو قلقطار و ما زهر یک نیم جزو نفع نمایی یا قتیله از ان عمل آرد و مختار جالینوس اینست که آب انارین مع قشر و شحم آنها کوفته بگیرند و اندک جوشان و ظرف اسرب بردارند پس فلفل او بسایند تا مثل خمیر گردد و با آبهای مذکوره تنقیه دهند بقدر لائق و بوجه انان شیافات دراز بسازند و در بینی علیل داخل کنند بگذارد و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خراج کنند و درینوقت بینی و کام را بصماده مذکور طلائماناید و برین تدبیر مواظبت کنند و این تا نفع قروح و بواسیرت و از نافع او آنست که الم زیاده نمیکند و بساست که از سه انار یعنی عنفص زار سیده و ترش و شیرین این ترکیب می نمایند و اگر گوشت زانده صلب باشد انار ترش را زیاد کنند و اگر کثیر الرطوبت باشد عنفص را زیاد نمایند و قومی بعد از جالینوس قدری قلقطار و نوشاد دروزنگار در ان زیاد کرده اند و عمل او قویتر میگردد و حله ادویه حاده واکاله که در علاج بواسیر الفت مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه از قوت ادویه ورم ظاهر شود راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و بقیه وسطه موم و روغن گل و غسل طلائماناید بعد از ان اعاده دوائی حاو کنند و چهاره باین نحو عمل نمایند حتی که ساقط شود و تجربه کرده اند که هرگاه خرئوب بنطی رطب کوفته آب او بگیرند و در ان صوف تر کرده در بینی داخل نمایند بر بیان را بخورد و جوزا السرو همین منفعت دارد و آنچه مجربست اینست که زاج سبز مثل سر سه ساییده صبح و شام در بینی دهند و بعد قطع اریان از ادویه حالبس خون گل مبلول در آب بسیار سردست تا که غلیظ گردد سرد کرده از ان در بینی طلائماناید و گویند که آب ثرلوت بقتیله آوده و کذا از ان خمیر خشک و برگ سرو مساوی سوده قتیله ساخته و کذا اتفاقا در انج و زرنج و نوره و قلی بسر که تند خنجر در ان قباب پر دروه قتیله بدان آوده و کذا از زوفای رطب و پیه بطوموم زرد در هم ساخته بقتیله آوده و کذا غسل بسر که اسیمچه قتیله بدان آوده در بینی داشتن و یازنگار نوشاد و رطب بسر که تند جمع کرده در ان قباب خشک نموده با یک ساییده بزین آب پر کرده در بینی دیدن و کذا نفع قشور نحاس و کذا نشوق قلعند هر واحد گوشت زانده و اریان را بهر دور سرطان بلعلاج ادویه حاده و قطع با این اصلا تعرض نکنند و دم بران قیرو طی ننهند و فصد و تنقیه عام بدان از سودا همچون نجاب یا مطبوخ اقیقون و مارا کچین و حب لاجورد و در هر هفته دوسه بار همیشه نمایند و تنقیه خاص دماغ بادویه که جران صبر و صطک و مانند آن آوند و اگر فراج علیل احتمال نماید تنقیه بسر یا یاج و قصابا کنند بعد پر سینه از اغذیه غلیظه و موله سودا نمایند و در بعضی اوقات غرغره با شیشای خفیفه مثل سکنجین بزوری و مری کنند و در غرغره مبالغه نمایند و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعضی اوائل برای سرطان این موضع حقه کینه راستوده اند و باقی تدبیر آنچه در سرطان مطلق گفته خواهد شد عمل آید

عطاس

سینه بسیاری عطسه و آن حرکت حامیه حافظه از دماغ برای دفع خلط ناموزنی میگردد با استخانت هوای مستشق جهت دفع از راه بینی و در همین سبب تولد ریج بخاری لذاع از ان خلط و یا بسبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن و یا بسبب موزی دیگر لافع آلات شم خواه از خارج و خواه از داخل از خارج مانند عیار و دخان و بوهای حار و مثل فلفل و تباکو و کندی و مانند اینها و داخل نمودن قتیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لافط از ان و یا انحلال ریج از ان رطوبت و یا تصاعد آن از اجضای ماتحت و یا استلامی دماغ از رطوبات پس اول از درین مقدم اسباب خارجیه مذکوره پرسند اگر او را آن کنند سببش همان باشد و الا از سبب داخل بود بعد اگر آثار حرارت دریافت گردد سبب حرارت دماغ باشد و الا رطوبت آن و عطسه حرکتی است در دماغ را همچون سرفه درشش و سینه را که چون بر جرم آنها موزی دارد گرد و در یک از آنها شوک میگردد بجزکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه درینج حاضر دارد یکی در ابتدای نزل و دیگری در کثرت حرکت مانع نفع دوم در ابتدای تپها که سبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را متلی گرداند سوم در شخصی که دماغ او بسبب حرکت گرم شود و ماده را بخورد و چهارم در آنجا که ماده در سینه بسیار یا تمام بود مثل صاحب ذات الصدر را پنجم در شخص عادی رعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی آنجا که در سه سنجار یا ریج یا ماده اندک باشد اگر چه پنجه نباشد که گرانی سرد در نماید دوم آنجا که در دماغ ماده پنجه باشد اگر چه غلیظ و بسا بود که دلیل قوت دماغ است و از پنجه کسی که موت او قریب باشد او را عطسه نیاید و اگر عطسات عطسه آورند او را عطسه نیاید امید صحت او بناید داشت سوم در زنان هنگام وضع حمل که بر اخراج مولود و شیعه یاری دهد چهارم در فواق مادی که بسبب حرکت خود آنرا منحل گرداند با جمله عطسه معتدل نشان صحت است و افراط آن باعث آفت و

در آخر امراض دماغی سفنج ماد و لیل خیرست و اهل هند گفته اند که موافق ترین اوضاع و احباب عطسه نیست که سرخ و مالک پیش دارد برابر سینه و گردن چپیده  
 و روی کیسور در نشاید تا عطسه راست خان شود و در راتق نگر و در و گ با عضله کشیده و پیچیده نشود و علاج منع سبب نماید و از انشای مانع عطاس چکان کندان  
 روغن گل خوشبو و روغن مید در بینی و گوش است و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر بخنک آب شیرین نیگرم بر سرد انداختن روغن نیگرم  
 در هر دو گوش و نهادن نیکه گرم که در زیر گردن و خمیدن سینه و سوجین و اشج بجزی و فز بیشک و کذا خولجان سوده در خرقة بسته نیز عطسه باز دارد و فکر و  
 استعمال آبات اکثرش عطاس کند و گویند که بوسیدن آفرین پانغ و سحرط آب باد روچ یا تخم او با نجاصیت مانع عطاس است و سحرط آب گل خطمی روغن گل  
 آینه سفید و شکر تا صبر بر عطسه و تکلف باز گردانیدن آن سود دارد و علاج کافی است برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و اطراف و حنک مالیدن و دهان  
 زراغ کشادن و جوشان آوردن و نظیر سوسوی فوق و در چیرینی کردن و بر لبستر غلطیدن و عضلات را بر و غنهای و طبله مالیدن خصوصاً عضل بختین و مالکوش  
 و اتقاق در خواب و انبساط باعث بله مانع عطاس اند و غیر نوم باطن خضر با بهام و سابه و نر و بعضی دلک باطن خضر و نصر با بهام و منع عطاس بر سبب است و اگر  
 بینی و دهن از دست بقوت نیز نمانست و آخر از از خنجر و زخان و آفتاب زبیدن بجز برای حاد و لزج و شتام در هوای روی و غیر آن که باعث عطسه شود  
 ضرر است و حکیم عابد نوشته پیری از سادات که شبلا با این مرض بود علاجش باین حسب نمود اصل السوس ریو زده هر یک چهار درم باریک ساییده در یک  
 یک رطل پوست خشکش چو شانه مالیده و صاف نموده پس غلیظ کرده باشند چه بقدر خود سازند و خشک کرده از یک حب تا چهار حب بخورند پس در یک در زغال  
 شد و در استعمال یک بسته عود کرد و استعمال خولجان با نجاصیت او را مانع است و اگر از آن چهار با آب مذکور سازند بهتر باشد و آنجا که کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد  
 تبرید دماغ و تسطیر و غنهای بر دوش روغن که در روغن بنفشه و روغن آس و تخمید سر و پیشانی با طلیه بارده و بوسیدن کشنیر سبز و صندل و استعمال آب شیرین  
 نیگرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت فوه نمایند و آنچه از لطوب دماغ باشد بقیقه دماغ سهیل و حسب ایاج نمایند بجهه اگر اندک باقی ماند شوقا  
 و عطسات موافقه بکار برزد و بعضی نوشته اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکای حس آن باشد تبرید یک به صداع از ذکای حس دماغی مسطور شد عمل آرد  
 و اگر از سیدن بخار گرم مبداء و عصب یاد بطن اول باشد خلطه از سر که در روغن گل و آب کشنیر سبز و آب پشم صنایع و عرق سید هر یک یک توله ساخته بپویند و  
 یا سفنج بجزی که گل سفید سوده بر آن انداخته آب پاشیده باشد بپویند و دست و پا بچک نمیند و اگر مقداره زکام باشد تبرید زکام بردارند و ابا بوسیدن شامه  
 ایون علوی خان و گاه گل سرش و عظیم الاثر است و همچنین سر بر بخورند و زعفران داشتن آتمة عطسه متواتر که باطفال عارض شود اگر سبب رسیدن سردی  
 بسرا باشد باید که با روغن کوفته پنجه و زینی و مند و جلاب گرم لطفل و در ضعه دهند و گره گو سفید یا زبر آتش بریان نمایند و آبی که از آن ساکل شود نیگرم و زینی  
 چکانند و بپویند و زعفران و قد سفید کوفته بخور آن بدهند و از از شیشان و زعفران پارچه رنگین کرده بر سر گذارند و سر پوینده دارند و بوسیدن چوب بلخه  
 تر کرده و مالیدن سر طفل بخورده خشن تبرید و اگر از این تدابیر ناکل نگردد و ایاج فیهرا چند شب متواتر بر ضعه بخوراند و زعفران و تخم گل سرخ و اندکی صبر بر پستان  
 مرصعه مالیده در دهن طفل گذارند که بکند و چون از آن باز آید سر طفل را رنگون دارند تا آنکه لعاب بسیار از دهان او بر آید و گاهی زبان طفل بخورده خشن بگیه نر و اندک  
 کشیده نگاه میدارند تا آنکه آب و لعاب بسیار از دهان او بر آید عطسه و زائل گردد و اگر حار یا لبس المزاج و قوی البنیه باشد آب نیگرم که در آن سبوس و پوینده  
 حسب الحلب چو شانه باشد بر سر بریزند و اگر ضعیف القوه و البنیه باشد بر سر آب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او میگردد بلکه هر وقت اندک اندک شربت  
 خشخاش یا دیاقود که باطلا ساخته باشد بخورند و غیر تخم خیار و تخم خرقة مقشر هر یک سه جز و مغز بادام چهار جز و نبات برابر همه ساییده لعاب اسپنول چهار قدر  
 عدس مغز ساخته خشک نموده و تخم زردان او یک حب نگاه دارند و این بسیار گفته جهت این مرض بگیرند و دو دانگ رب السوس و دو دانگ ماهی که آنرا ساکل ازل  
 نامند و در دم کم سلطفا و یا شیر نموده و بچو شانه مالیده که در دو هر صبح و شام با آن طفل را لعق کنند تا آنکه اثر نیگرمی بخشد و محالجه کبار را در اطفال چندان  
 تاثیر نیست و جوزه و اگر سبب آن دم حار و دماغی دماغ باشد با تب و حرارت بود و علاجش لبلج سرسام کشدن از تبرید و طلا و قریح سر سحر و دات از اعضا  
 مثل آب کاسنی و کشنیر سبز و کدو تر و عنب الثعلب سبز و حی العالم و برگ کاه و از و غنهای نامند روغن گل و بنفشه و کدو بلکه واجبست که اول حجامت است

۱۲

نمانند و بر دماغ مقویات آن مثل آبهای مذکور نهند و هر گاه شروع بترید نماید بر دماغ مرخیات افزایند و جالینوس گوید که حجامت برگردان فلفل منع عطاس میکند  
ضمیمه هر جا که لعنه آردون حاجت باشد معطسات بکار برند و آن هر دوای حاد و منخست مثل گندش و خربق سفید و چندیدند و فلفل و خردل و خاقوق و خا  
و دار فلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و بندق مهندسی و عود صلیب و کباب چینی و برگ خرمهر و برگ تبت و تندا گو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و فرغون و  
سداب و ایرسا و گندم در شیر عشرت کرده خشک نموده و خاکستر یک دشتی منقوع در شیر مذکور و زنجبوش و دار شیشمان و بندال و سندرخیل و نوشادر و صمغ  
و کچکنه و منترگوگی سفید و تخم سرس و قرفل و خولجان و داجینی و فلفل و یونان سفید و سوط و فلفل و زرد کوبیده و یابرج و دیرینی صدق  
و یا گیرند قرقا و مشک و سداب بری و صبر و لوطخ نمانند و بهتر آنست که محرومین ازین ادویه بیوند و دیرینی نمانند و گویند که هیچ کس خشک  
کرده و باد روج و حب النار و قطه هر واحد سوده در خرقة کمان بسته بودیدن نیز محرک عطاس است و جمیع اشیا که دماغ را دفته گرم کرد و اندک سوده آورد و نظر در  
شش ازین قبیل است و سوط مصطک و فلفل مثل غبار ضایده تیر معطس و مخرج مواد لعنی است و از معطسات خفینه شمیدان افیدن و شلخ باد روج و زرد کوبیده  
و لوی گل سرخ معطس محرومین است و لوطخ باطن الف بدوای معطس بهتر از لوطخ و سوط است چه درین صورت از نفوذ او بسوی شش دماغ امانت

رض الفم

یعنی کوفته شدن بینی حدوث او از ضربه یا سخته بود و اکثر ابتدای جذام از جدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آنچه از ضربه و سخته باشد یا مستحی شود  
و یا غضروف الف بشکند و جالینوس گوید که رض الف یا بر استخوان او واقع شود و یا بر غضروف او و یا بر هر دو و بادرت در علاج او واجب است و الا بعد  
علاج قبول میکند و مورث خشم و تمج نظر بطنس بگیرد و وطبری گوید که چون غضروف منحل گردد و از استخوان اقصای بینی جدا شود و کمر رجوع کند یا اتصال بیاید  
علاج اگر خفیف باشد در آن میل سطر داخل کنند و بر داشته ستوی نمانند و صبر و منخات و اقا قیاد رسوده بلعاب تخم بارنگ حل کرده بر کاغذ مالیده بر  
بینی بچسباند و اگر رض شدید باشد و غضروف که در غایت بینی از آنست شکسته شود از شکستن او خوف ورم بود پس بزودی فصد سر رو کنند و تطهیر طبیعت  
سازند و بر سینه از غذای غلیظ نمانند و بهر خط مزاج دماغ که گرم نشود و مودی بسرام نگرند و اضمه بار در بر استعمال کنند و بعد از آن ماده آکه که سبب بمشال  
و متفاح الرحم است و آن شبیه بمقاش و درین اوفراخ میباشد بست منضبط سازند و همچنان اندر بینی در آرد پس بگذارند که نخوین منفتح شوند و انصاف نمانند  
کنند بعد بینی را بدان بلند سازند و دست بران بالند و بهر دست راست کنند حتی که بر حالت طبیع عود نماید و ساعت زمانی اساک او نمانند و بعد از آن  
پارچه بران بویو پیچیده و اقا قیاد و منخات بران طلا کرده اندر بینی نهند و ایضا اطلیه نمانند درین آنچه هر کس گذارد صبر را ش فرز حفران را کاب سگ گل از نی گل  
خطی لادن عدس است باب اشل ایمل فاطلا نمانند و یا پارچه یا کاغذ بهیست بینی قطع کنند و او ویه طلائی صبر و غیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسباند و روز  
بگذارند بعد با سکه جدا کرده عاده همین ضما نمانند و اگر بینی قائم نشود در نخوین و در چوب مثل هر دو صفحه بینی ساخته و بر هر دو جانب آنها سریش آکوده نهند  
و بالای آن پارچه مذکور بچسباند و در هر سه روز بر آرد و عاده او نمانند تا آنکه علت زائل شود و آنچه سبب جذام باشد علاجش علاج جذام است

جفاف الفم

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط است چنانچه در حیات محرقه افتد و یا بیوست شدید در دماغ چنانچه در الجولیا میباشد و یا در همه بدن چنانچه در آخرتپ وق  
عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک در شیوم بچسبید و خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمانند که دریافت کنند اگر تب محرقه یا وق موجود باشد  
حرارت یا بیوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود و سبب خلط لزج باشد علاج ناخوین چنانچه در آن ادهان و عصارات بار در طب مثل روغن زنجبیل  
و روغن که در آب که در آب تربوز یا آب نیلوفر و لعاب اسپغول و بهمانه و خطمی است و کدنگ خرباق بقدر ایل و غیره و استعمال نیز سفید بود و یا روغن  
با که در بینی چکانند و موم روغن بالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغنهای مذکور حل کرده سوط نمانند و تبرید با شربه و سوطات بالبه  
و البیان و ادهان و اضمه و عذیه بارده که در علاج امراض دماغی حار و جران مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمانند و صندل و کلاب و کافور

بویند و خیار و تر بر خوردند و میوه ای ادهان مذکوره بدون کافور بکار برند و ایضاً روغن بادام یا شیر و تخم آن یا شیر خرد و بینی چکانیدن و شیر از پستان بر پیشانی  
 ووشیدن و دیگر ادویه مطبوعه بکار بردن نافع بود و آنچه جالینوس گفته و حکیم عابد نیز در هر دو قسم تجرب نموده طلای پیشانی و مقدم سرآب خرفه مضروب و عنق نام  
 و روغن کدو و سوسپا آنت و آنکه از خلط لزج بود بعد تمییز خلط بقطیر روغنهای مرطبه مذکوره و ایلیان و العبه و شرب مطبات تنقیه ناده از بن دندان و دماغ مسهل و  
 حب هلیله و قرص بنفشه و خراغر و عطوسات و نشوات و نطولات نمایند و مداومت اطریفل کشنیزی مفید بود و جالینوس گوید که جمله ادویه سرد که در رحمت  
 خشم مذکور شد مفید این قسم است و حکیم علی بن یونس که درین نوع اول باب گرم استنشاق نمایند بجهه بروغن بنفشه بادام سیلو فراید و روغن گل اجزای آن طعام بخورد  
 و اگر آن شور یا باشد اول است

حکله الف

سبب خارش بینی صعود بخارات حاره لذاعه از ماده خرفه مجتمعه در بطون دماغ یا در محل دیگر است و اجتناب آن در بینی و در زکام و دیدان بینی و ثبور و قرحه  
 و در ابتدای رعاف و جدری نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد که اگر آزار زکام یا دو یا ثبور یا جدری یافته شود بسبب همان باشد و اگر سرخی چهره  
 بود و مرصین را پیش چشم همچون جمیدن برق محسوس گردد مقدمه رعاف باشد و اگر دفعه پیدا شود و بسرعت زائل گردد و اکثر وقت شمیدن هوای سرد حادث  
 شود و بسبب صعود بخارات باشد علاج در آنجه بعد تعبیل مزاج با کول و مشروب و تنقیه بدن و دماغ از ماده بخار تدمین الف بروغنها و سوسپات نمایند و هر  
 تقویت دماغ و صندل و گلاب و کافور و روغن گل بویند و برای منع ایجه سفوف کشنیزه و اطریفل کشنیزی خوردند و حب الآس را خاصیت عجیب است در  
 استیصال ایجه حار مطلقاً و از اشپای سخته اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یابری دیگر مانع از تنقیه بلع باشد تقویع شمش نبوشانند که تنقیه برفق و تبدیل  
 مزاج اعضا نماید و بقول ابن جنین خولان لطوفاً و قلیله نیز نافع حکله الف است و گویند که اول رگ قیخال زنند و بفاصله سه چهار روز بزرگ آن رگ کشانند  
 و بعد بکفته تنقیه دماغ و بدن بچوب بنفشه و مطبوخ هلیله زرد و فواکی علویخیان و یا آلو با شربت و در مکر الهلیلی نمایند و بجهه جهت منع بخارات و تقویت معده  
 دماغ اطریفل کشنیزه دهند و غذاهای کم بخار و سرد و خوراندند و بروغن گل و بادام برابر جرب نمایند و در مقدمه رعاف فصد سر روکنند و آنچه در بحث رعاف از اغذیه  
 و ادویه مسطور شد بکار برند و در زکام و دود و ثبور و قرحه و جدری علاج آنها نمایند و گویند که در حاکم منخبرین اطفال سر که یکد و مرتبه بالند و اگر ازین زائل نگردد و  
 نوزاد در سر که حل نموده بملایمت بران بالند و اگر ازین هم زوال نپذیرد و مستحکم باشد سر سوزن را اندک دران فرو برند که دران قدری بنشیند پس بران که بالند

حرقه الف

هرگاه مزاج منخبر از حالت طبیعی بر گردد و سر سوزن حار در وی اثر کند سوزش عارض شود علاج پارچه گلاب و صندل آلوده بر بینی گذارند و روغن گل باب  
 حی العالم یار و روغن نیلوفر با گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیر و تخم آن و امثال آن سوسپا فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور بویند و گیسوانی گویند  
 که گاهی در منخبر نوعی از سر سوزن حار در رعایت حرارت حارث شود و علامت آن احساس گرمی و التهاب دران است و علاج آن تعدیل مزاج بمبردات و  
 تسکین حرارت با استنشاق روغن گل مضروب باب حی العالم یار و روغن نیلوفر یا اندک گلاب و نهادن پارچه نیلوفر ب صندل و گلاب است و اگر حرارت بسوس  
 هر دو طرف و در بطون دماغ سودی گردد و روغن نیلوفر معمول از منخبر کم کرد و روغن گل با گلاب سوسپا کنند و صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل کدو  
 گل خشکاش و مانند آن بویند و طبری گوید علی است که در بینی ظاهر شود و از آن در شیم اشک آید و انسان را از آن حالت صعب بهم رسد و او آنت است که می باید  
 انسان در بینی خود عند استنشاق هوای بار و حرق لذاعه که تا دماغ او برسد و از آن چشمهای او اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق هوای  
 سرد یا قته می شود و حدوث این علت دلالت میکند بر بخارات حاره لذاعه که از سر سبب اجتماع اخلاط خرفه لذاعه در بطون دماغ منحل میگردد و چون  
 این بخارات رو میشوند در بینی محقق میگردد و احراق شدید پیدا میکنند و هر که از زکام افتد و پیشتر او سوزش کند و از جریان فضول رقیق حار که در ابتدای  
 زکام جاری میشوند بسوزند بسبب آنت است که مثل این اخلاط در بطون دماغ مجتمع پیدا شد پس هرگاه مسام سر سردی و غیره منفسد شوند و بخارات منعکس گردند

از شیرین جاری میشوند و آن چیزی از آن اجلاط حریفه حاد و غلط میگردد و سوزش مجاری پیدای کند و شرح این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یاد دارند و علاج این تعبیل مزاج بدن با کول و شروب ست و قصد تنقیه این خلط اگر قوت احتمال استقرخ و زمانه مساعدت نماید و اگر مرض ضعیف القوه یا زمانه مانع از تنقیه یلغ باشد نفوع ششش بیاشامند و در اجزای ادا پنجه ضد این اخطا لذاعه حریفه باشد میفرایند پس این نفوع استقرخ او تبیح می نماید و تبدیل مزاج اعضای او میکند و اصحاب سور مزاج حار دماغ و کبد استعمال آن مینمایند و نیز مزاج دم میکند و در اراض را منسطور شد

احتیاج شی در انفت

یعنی بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول برداشتن و قدری موم بینی را از آن درون میرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند پس او بیه عطسه که در اثر بحث عطاس مسطور شد در بینی دهند و هنگام عطسه آمدن دهان و منخریح بند نمایند و عطسه گیرند تا آنچه میرون افتد و یا با که مناسب بر آرد و بدانند که اکثر هنگام عطسه طعام سرفه یا عطسه یا حرکتی دیگر لطیف عارض شود و بدان سبب چیزی که در درون باشد از طریق حناک در مجرای بینی بر آید و نفس پذیرد و بر بخاند و خوش و بد خوابی و ضعف اشتها و زردی رنگ و خافت بدن ظاهر شود و باشد که تب خفیف لازم گردد و نفس از جانب بینی بی اسباب نزله و زکام موقوف شود و هر ساعت دست خود بدان جانب برود و باله و قدم برش همانست که مسطور شد و اگر ازین تدبیر بر نیاید لطیف را بر پشت بخوابانند و درون او را بدست گرفته دهان خود را بر سینه بینی مسدود او گذاشته بقوت بدنند و عقاب آن بلا فاصله در سینه خالی آن که مشحون است از آن قویتر و مند تا بزور نفس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن بیس خیشوم طفل میباشد و علاجش چکاندن شیر مضعه و یا ادوان مناسبه است و تدبیر و در تطیب یا نفخ او با ادوان مطبیه مناسبه پاک نمودن بینی او همیشه

سده خیشوم

و آن چیزی محتبس در داخل اوست حتی که شی نافر از اخلق بسوی بینی یا از بینی بسوی خلق منع نماید و سبب این یا خلط لزج است و یا لحم نابت و یا خشک ریشته و از نشان این سده است که غنچه در آواز پیدا میکند حتی که منع می نماید فصاحت نفخ را از دخول خیشوم پس طنین کائن از آن حادث میگردد علاج در خلط بعد از نفخ تنفیج بلغم و تنقیه مسمول و جویب و ایارجات از عدس متفکر یکدم چند بیت تنمیم دم اینون زعفران مشک هر دو احدیک قیرا طر نیم درم چهار سازند و آب مرزنجوش بسپ سود و سوط نمایند و هر چه برای ششم سدی مسطور شد بکار برند و اگر از نیم زانند باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که بل دشکاری و خراط بینی از سبب خاص یافت که بآن جرد ممکن باشد احتیاج می افتد پس مدام جرد نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کفایت نکند آنچه در بحث با سیر گذشت بعمل آرند و اگر خشک ریشته باشد علاج ریشته یا بس زانند و یا بلانی گوید که اگر سده از خلط غلیظ لزج باشد پس اگر ممکن بود و الا استقرخ بدن بمطبوخ آفتیمون نمایند بعد همت و دهند عقاری که میان دو سهل واجب است پس تنقیه سرجب قوقا یا یا حب ایاج یا حب صبر نمایند و موافق ترین آنها حب صبر است بعد از آن عرغره بونرج و عاقر قرقا و فردل رفته نمایند و لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار کنند پس اگر ماده مرثک باشد بر ذعفران عطسه آورند که این سده را کشتا پد پس لزوم پرهیز منع از افندیه نره و غلیظه و لزج نمایند که باین طریق سده بکشد و اگر چیزی لزج باقی ماند که از موضع سیلان کند نام نمایند با کلباب بر آب مقوم بطرفیکه در باب زکام گذشت که این نیت و تخلیل بطوبت نماید و اگر بوزان سرفه آید بدانند که ماده رفیق شده و بسوی سینه نازل گشته و درین هنگام بر شربت خشخاش و شربت عناب لزوم نمایند تا آنکه سرفه زایل شود و اگر بافتان بینی و تنم و عطسه آوردن نمایند و این بهر آنست که ماده بشرت خشخاش غلیظ گردد و بافتان بینی و عطسه بیرون آید بین طریق درین وقت پاک گردد و این ترتیب علاج واجب است که طعیب درین ساجبه یا دوار پس اگر تقییم تدبیر موخر نمایند مورث رعان و صداع گردد زیرا که عطسه آوردن قبل از رفیق ماده عروق را بشکافد حرکت دهد و اگر سده از رویدن گوشت باشد باید که نظر کنند اگر مرطانی بود یا آهن تعرض نمایند و لکن اگر گوشت نابت باشد آنرا بخراشد برشته کرده و از ازموی یافته که یک سر آن بسوی دهن بیرون آورده باشد و سردیگردن بینی باشد و هر دو را بکشد تا آنکه گوشت زایل بخراشد بعد از آن رشته بیرون آورده فیلد بیکر و نمک آلوده بنهند تا آنکه خون منقطع گردد پس بمرهم معمول از سرکه و گلکار و کندر و در سنگ عطاس کنند و از استنشاق آب سرد منع نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و اما در بعضی سرد نمایند تا وقتیکه گوشت زیاد شود و گاهی این گوشت را با آهن قطع

میکنند و سالمت تر است که از خراشیدن رشته و علاج بمرهم مذکور شد و اما دوییه حاده و کاله را بر آن نگذارند زیرا که گاهی مزاج دماغ گرم میشود و موجب دماغ  
 میکند و گاهی سده از تنگی مجری در خلقت حادث میشود پس دایم بادنی شای نازل سده و دیگر دگر که شای سائل بسیار رقیق باشد و علاج آن تنقیه دماغ  
 و استعمال تخمک یا ایارج نماید اگر مزاج آن احتمال کند و از اغذیه غلیظه البتہ پرهیز کند و از جمیع بعد خوردن طعام حذر کند و با استفراخ در اوقات محمود  
 نماید و سده بینی که باطنال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظ عارض شود علاجش اصلاح شیر مریضه و پرهیز از اغذیه غلیظه و رقیق آب گرم بر سر طرف  
 و آبکباب بخاران و بالیدن سر و بخرقه خشک است و قبل ازین تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روشن بالیدن جایز نیست

خنان

و آن مرضی است که بینی را عارض میشود و از آن در آواز انسان منحنی ظاهر میگردد و بسبب او کلام سبین نمیشود و این غیر غمزه معروفست که بنید که پیش  
 نوزین و باامات است ولیکن بیشتر از خون و صفرا اقتد و علائمش اینست که کلام منوم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خنایت بسیار بود  
 چشمها سرخ پراز اشک بر خاسته باشد با درد سر شدید و یا خفیت علاج اول درم در نوع رگ سرد و کشاید و از آب کشیدنی سرد و کوه و کاسنی و کاه پوتهد  
 حنظل حل کرده غرغره نماید و اگر این چیزها منبر هم سرد شیره آنها که فایده طبع یا مطبوخ ساخته بکار برند و پوست انار و لایقی و ماژ و نمک اندزانی برابر بوده است  
 شهادت الوده بر درم رسانند در روزی ده و دوازده بار و یا نوتاد در جنبای خشک و پوست انار و لایقی هر یک سه باشد بدستور بکار برند و با آب حنظل یا  
 خام جوش کرده غرغره نماید که نفع عظیم دارد و اگر ازین تدبیر صحت نشود مسهل صفرا لعل آردند از علی یا اسفل و عطسه آوردن درین باب اثر عظیم دارد و تدبیر  
 خفیت از بواسیر الفت بکار برند و قبول جالینوس از معالجات او آنست که از زسحق را در آب انار شیرین چندا که بوشد بچوشاند تا آب جذب شود بعد  
 خشک کند و نصف او کند و از ترزوت آمیزند و مرتبه دیگر آب انار که در آن ماژ و جوشانیده باشد بسببش و بطریق سوط و غرغره چند روز استعمال نماید و ال  
 بکار نمومرد و غن درین چکانند تا به شدن آن دمام استعمال کنند و اگر این مرض از برون و در کام بسبب مرض آتشک یا از راه عارض شود علاجش همان مرض خشک

ویدان الف

سببش رطوبت متعنه در مقدم دماغ است نشانش حکه در مقدم دماغ در بعض اوقات است و خروج او در مخاط علاج بعد نضج ماده متعنه بسهل  
 و ایارجات و مبطسات مثل کندش و شونیز کنند و تناول اشبای رطبه ترک نمایند و بادیه قابل گرم مثل شیخ و قسط و مر و قنبل و آب برگ شفا لوسوط نما  
 برگ شفا لوسانیده درین ایام متوالی فتوح کردن مجرب است و با جمل هر چه در علاج صداع دودی و گرم گوش مسطوره شد لعل آردند

استخاخ الف

گاه در بینی انفال استخاخ مجدی عارض میشود که غلیظ و سلیط میگردد و وجه نماید و طفل بی آرام و سکون میباشد علاج ملاطفه نماید اگر در آن چیزی  
 بعد و صلب باشد در علاج آن تساهل نماید چه اکثر نورم کثیر لاجل منبر میگردد پس باید که مریضه او را پرهیز و اصلاح غذا و شیر او نماید و اگر حاجت است  
 باشد تنقیه سازند و در خون لعل بقدر که بخرول سوده و نیپه سحیده بگذارند تا آنکه آرزو باشد بعد و علاج او بر هم نماید اگر بسبب صلابت استخاخ خوش او بخورد باشد یا همین بخورد

انقباض الف

گاه انقباض و کشیدگی در مخزن انفال عارض گردد و چون نفس نمایند بهم آید و اکثرین مرض از فساد و مزاج دماغ ایشان بهم برسد علاج شیر  
 بر سر طفل قطور نماید و شیر تازه دوشید و بنمزد با نغمه بر سر او گذارند و برگ اسبغول بالای آن بگذارند و در بینی او در ضمن بنفشه چکانند و سرد را با یک  
 چوشانیده باشند بشونیز و در مریضه او مار الشیر دهند و پرهیز از اغذیه غیر موافقه شماره فرمایند

خانم الطبع شکور گاه یکم طفل که بنایند بی شمایل جلد اول که عظیم از افادات زده طبایع نقدین و متاخرین حکم عظیم خان مخاطب نام جوان طبع شایسته



## عظنامه اکسیر اعظم جلد اول

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۸	ماخطا	بماخطا	۱۰۶	۲۰	الواخ	الواخ	۲۱۰	۲۹	ومضفر	ومضاد
۵	۱۰	فردوس الحكيمه	فردوس الحكيمه	۱۱۳	۴	انزوت	انزروت	۲۲۴	۲۸	ودرامتلا	درامتلا
۷	۱۳	علامه علامه	علامه	۱۱۶	۲۰	ولاشارات	واشارات	۲۳۳	۲۶	سب	رب
۹	۲۵	مرض	مرضی	"	۲۸	شربان	شربان	۲۳۵	۲۹	لبکاری	لبکاری
"	۲۰	مرض	مرضی	۱۲۶	۵	تمخذ	تمخذ	"	"	سومضفم	سومضفم
۱۳	۱۳	معی	صحیح	"	۱۴	ار	ار	"	"	واسحمام	واسحمام
۱۵	۱۳	سزاور	سزاور	"	۲۶	اگر	واگر	۲۳۶	۲۲	تبرنیز	تبرنیز
۲۹	۱	مسطط	مسطط	۱۳۲	۲۰	ثائل	رازانل	۲۳۹	۲۰	فاوایانه	فاوایانه
۳۶	۲	عشکوت	عشکوت	۱۳۴	۲۱	ایاکرد	ایاکرد	۲۴۵	۱	بفرخمشک	بفرخمشک
۳۳	۲۹	عرائن	عرائن	۱۳۵	۱۵	تناول	ازتناول	"	۱۲	بایاج فیترا	بایاج فیترا
"	"	اذنید	محلله بر سر	۱۴۹	۱۲	سنای	سنای کی	"	۲۹	محلله بر سر	محلله بر سر
۴۵	۱۳	روغنامای	روغنامای گرم	۱۵۴	۴	صه	سه	۲۶۹	۱۱	داغ	داغ
"	"	وفار	وفار	"	۶	پودینه	پودینه	۲۴۳	۲۹	حرکت مواد	حرکت
۴۹	۵	اکانائینس بایاج نوز	اکانائینس بایاج نوز	"	۱۰	شراقی	شراقی	۲۴۶	۱۵	لظیل پودوگاهی	لظیل پودوگاهی
۵۳	۱۹	کروو	کروو	"	۱۸	عطر لظیل	اطر لظیل	۲۸۵	۲	سیالیونس	سیالیونس
۵۴	۱	ده درم	ده درم	"	۲۴	علامات	علامات	۲۸۳	۵	هفت اشه	هفت ماشه
۶۵	۲۶	نفاخ	نفاخ	۱۹۱	۶	دهامه	دهابا	"	۱۳	زیاده	وزیاده
"	۲۸	واکل	واکل	"	۱۴	نپذیرد	نپذیرد	۲۸۴	۸	نقار	نقار
۶۶	۲۰	ونظامل	ونظامل	۱۹۲	۱۸	وجند بیاسر	وجند بیاسر	۲۸۹	۱	پوست بچ کرفس	بچ کرفس
۶۹	۱۳	چهار درم	چهار درم	"	۱۹	کنند	کنند	۲۹۳	۴	یارده	بارده
۷۲	۲۶	ما	ما	۱۹۵	۱۶	بارد و رطب	بارد و رطب	"	۱۴	ووننج	ووننج
۸۴	۸	کالور	کالور	۱۹۶	۱۳	شرو دلیوس	شرو دلیوس	۲۹۴	"	ماکله	یاکله
۸۹	۳	بجام	بجام	۱۴۲	۱۳	میفتخ	میفتخ	۲۹۴	۲	نخاردوی	نخاردوی
"	۳	دناغ	دناغ	۱۸۵	۲۶	شرو دلیوس	شرو دلیوس	"	۲۸	زرعات	زرعات
"	۴	داشتن	داشتن	۱۹۴	۱۱	بجد	بجد	۲۹۹	۱	مبطوخ	مبطوخ
"	۱۴	دامت	دامت	۱۹۹	۲۳	بکدود	بکدود	۳۰۰	۱۴	وشخ ارنی	وشخ ارنی
۱۰۹	۱۵	پیشانی	پیشانی	"	۲۵	وخصو	وخصو	۳۰۵	۴	گزار	گزار
"	"	اکثیر	اکثیر	۲۰۱	۲۰	دروچ	دروچ	"	"	گزار	گزار
"	۱۵	ولوسیدان	ولوسیدان	۲۰۵	۲	جارد	جارد	۳۱۳	۴	وشفر	وشفر

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۳	۵	باشبیه	باشبیه	۳۹۶	۲۹	سودا	سوده	۵۰۰	۱۳	کرد	کرد
۳۲۴	۲۹	جبار	جبار	۲۰۰	۸	ثقبه	ثقبه	۱۶	۱۶	به خاک	به خاک
۳۲۸	۱۰	اگر	اگر	۲۳	۲۳	ترتیب	ترتیب	۲۸	۲۸	ازوم	ازوم
۳۳۲	۲	مثل	مثل	۲۰۵	۵	حب و حب	حب و حب	۵۰۲	۳	مشکله و باغ	مشکله و باغ
۳۳۲	۲	قوی انظیفه	قوی انظیفه	۲۶	۲۶	آبی ست	آبی ست قیق	۱۱	۱۱	خالب آید	خالب آید
۳۳۶	۲۵	طریق	طریق	۲۰۸	۶	گوه گوهی	گوه گوهی	۱۲	۱۲	مبدل	مبدل
۳۳۶	۱	طمانک	طمانک	۱۸	۱۸	نرگا و	نرگا و	۱۲	۱۲	وگا هی	وگا هی
۳۳۹	۱۲	صفراوی	صفراوی	۲۱۱	۸	حاصه	حاصه	۱۶	۱۶	بج بخار	بج بخار
۳۴۳	۵	پر کنند	پر کنند	۲۱۸	۱۶	جیدیه	جیده	۵۰۵	۱۹	بجیه آید	بجیه آید
۳۴۰	۶	ملود	ملود	۲۱۹	۲۱	انزوت	انزوت	۵۱۱	۱۳	نام	نام
۳۴۰	۲۹	اگر بسبب	اگر بسبب بقیاده	۲۱۹	۵	ومحافظت	ومحافظت	۱۹	۱۹	میشو	میشود
۳۴۳	۲۱	دورم	دورم	۲۲۲	۹	انزوت	انزوت	۲۲	۲۲	باوسوم	باوسوم
۳۴۳	۲۲	مانتمه	مانتمه	۲۲۲	۱۲	مگر	مگر	۲۴	۲۴	فصل تخم	فصل تخم
۳۴۶	۶	ذهبی	ذهبی	۲۲۶	۲۲	و کذا کتال	و کذا کتال	۲۸	۲۸	اوسند	اوسند
۳۴۶	۲۵	منزهدانه و منز	منزهدانه و منز	۲۲۶	۲۹	ولول	ولول	۵۱۲	۱	کرد	کرد
۳۴۳	۶	متعل کنند	متعل کنند	۲۲۶	۱۵	و با غیر	و با غیر	۲	۲	اگر بخارات	اگر بخارات
۳۴۶	۱	صبه	صبه	۲۲۲	۹	کرمانی	کرمانی	۵۱۳	۱۰	که تا داده	که تا داده
۳۴۶	۲۶	سببیه	سببیه	۲۲۶	۲۹	خطا	خطا	۱۵	۱۵	گوشت غلیظ	گوشت غلیظ
۳۴۹	۱۰	و یا مینا	و یا مینا	۲۲۲	۲۸	و اعراض	و اعراض	۵۲۵	۲۵	زراوند طول	زراوند طول
۳۴۳	۱۸	مرقیسای	مرقیسای	۲۵۲	۱۱	بج کبر	بج کبر	۵۲۳	۹	لواسیر	لواسیر
۳۴۳	۶	بزرگان	بزرگان	۲۵۳	۲۰	اند مال آن	اند مال آن	۱۲	۱۲	مرطبه	مرطبه
۳۴۹	۲۶	و خشیخام	و خشیخام	۲۴۶	۱۱	بپزند	بپزند	۲۳	۲۳	ممتلی	ممتلی
۳۴۶	۳	مایتا	مایتا	۲۴۶	۱۴	در و عن غار	در و عن غار	۲۴	۲۴	قفالین	قفالین
۳۴۶	۱۱	نقبه	نقبه	۲۴۶	۱	نصب	نصب	۵۳۱	۲۱	شهره	شهره
۳۴۳	۱۳	بر الیوم	بر الیوم	۲۴۶	۳	پیدا	پیدا	۵۳۴	۱	و بینی	و بینی
۳۴۳	۲۲	بهر لطیف	بهر لطیف	۲۴۶	۶	بر آورده	بر آورده	۵۳۶	۶	طریق	طریق
۳۴۳	۱۵	فائل	فائل	۲۸۲	۱۰	بدستوریکه	بدستوریکه	۲۲	۲۲	طریق	طریق
۳۴۳	۲۵	موار	موار	۲۹۳	۱۰	از گوش میکند	از گوش میکند	۲۶	۲۶	بشکافد	بشکافد
۳۴۳	۲۵	نکچکنی	نکچکنی	۲۹۳	۲۳	دور دور دور	دور دور دور				

# صحت نامه جلد اول اکسیر اعظم

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۵	با	با	۵۴	۷	درورآ	ذرورآ	۹۱	۹	این درآ	این درآ	۲۸	۲۸	معلجات	معلجات
۵	۲۸	معلجات	معلجات	۵۵	۱۲	وامیه	وامیه	۹۲	۴	یاروغن لفظ	یاروغن لفظ	۳۷	۳۷	کرے	کرے
۷	۳۷	کرے	کرے	۵۶	۳	بلبوس	بلبوس	۹۳	۲۷	روغن نار	روغن نار	۳۹	۳۹	این ماسه	این ماسه
۸	۳۹	این ماسه	این ماسه	۵۹	۱۸	ایرام	ایرام	۹۴	۱۱	عصوات	عصوات	۴۰	۴۰	ماسر جوید	ماسر جوید
۱	۴۰	ماسر جوید	ماسر جوید	۶۱	۱۰	طحالی	طحالی	۹۵	۱۹	صلب	صلب	۴۱	۴۱	نعم الدلیل	نعم الدلیل
۴	۴۱	نعم الدلیل	نعم الدلیل	۶۲	۱۳	گلوی	گلوی	۹۶	۲۸	مایند	مایند	۴۲	۴۲	اعضای	اعضای
۷	۴۲	اعضای	اعضای	۶۳	۹	اروغنها	اروغنها	۹۷	۱۱	دو نیم دام	دو نیم دام	۴۳	۴۳	مخشن	مخشن
۱۰	۴۳	مخشن	مخشن	۶۴	۲۶	دافعترین	دافعترین	۹۸	۴	لمش	لمش	۴۴	۴۴	بار انکه	بار انکه
۱۳	۴۴	بار انکه	بار انکه	۶۶	۲۶	وساکن	وساکن	۹۹	۴	یاماده مائی	یاماده مائی	۴۵	۴۵	بسان	بسان
۱۶	۴۵	بسان	بسان	۶۷	۲۶	جوش	جوش	۱۰۰	۴	اطریض ریانی	اطریض ریانی	۴۶	۴۶	اشتهای	اشتهای
۱۹	۴۶	اشتهای	اشتهای	۶۸	۲۶	شربت یومباشرت	شربت یومباشرت	۱۰۱	۲۶	کلاه	کلاه	۴۷	۴۷	بشیرا	بشیرا
۲۲	۴۷	بشیرا	بشیرا	۶۹	۱۷	یک دانگ	یک دانگ	۱۰۲	۱۳	یابد	یابد	۴۸	۴۸	ضعف	ضعف
۲۵	۴۸	ضعف	ضعف	۷۰	۱۷	بخزفه	بخزفه	۱۰۳	۲۱	بترید	بترید	۴۹	۴۹	سبب	سبب
۲۸	۴۹	سبب	سبب	۷۱	۱۸	سینل جینی	سینل جینی	۱۰۴	۱۵	درقر بادین	درقر بادین	۵۰	۵۰	شانه	شانه
۳۱	۵۰	شانه	شانه	۷۲	۴	انواع	انواع	۱۰۵	۷	این سیار	این سیار	۵۱	۵۱	چار	چار
۳۴	۵۱	چار	چار	۷۳	۲۶	مریض ما	مریض ما	۱۰۶	۱۳	تحفیف	تحفیف	۵۲	۵۲	روغنهای گرم	روغنهای گرم
۳۷	۵۲	روغنهای گرم	روغنهای گرم	۷۴	۱۳	باززوت	باززوت	۱۰۷	۲۸	از اواج	از اواج	۵۳	۵۳	وفار	وفار
۴۰	۵۳	وفار	وفار	۷۵	۸	کالور	کالور	۱۰۸	۱۶	نیضوج	نیضوج	۵۴	۵۴	بدستور	بدستور
۴۳	۵۴	بدستور	بدستور	۷۶	۲۷	یشور	یشور	۱۰۹	۱۷	محمل	محمل	۵۵	۵۵	جند قوتی	جند قوتی
۴۶	۵۵	جند قوتی	جند قوتی	۷۷	۲	باریک	باریک	۱۱۰	۹	کوفونل	کوفونل	۵۶	۵۶	افتراق	افتراق
۴۹	۵۶	افتراق	افتراق	۷۸	۴	یا یک	یا یک	۱۱۱	۴	مشک غالیه	مشک غالیه	۵۷	۵۷	قندول	قندول
۵۲	۵۷	قندول	قندول	۷۹	۴	داغ وسطر	داغ وسطر	۱۱۲	۲۳	مشک غالیه	مشک غالیه	۵۸	۵۸	شدید الحلب	شدید الحلب
۵۵	۵۸	شدید الحلب	شدید الحلب	۸۰	۴	داغ وسطر	داغ وسطر	۱۱۳	۲۳	مشک غالیه	مشک غالیه	۵۹	۵۹	نقل	نقل
۵۸	۵۹	نقل	نقل	۸۱	۲	ساینده	ساینده	۱۱۴	۱	نی صفراوی	نی صفراوی	۶۰	۶۰	درشانی	درشانی
۶۱	۶۰	درشانی	درشانی	۸۲	۲	ساینده	ساینده	۱۱۵	۲۹	لباشعر	لباشعر	۶۱	۶۱	علامت	علامت
۶۴	۶۱	علامت	علامت	۸۳	۳	قیوه	قیوه	۱۱۶	۲۰	لاشارت	لاشارت	۶۲	۶۲		



مشرفه	سفر	غلط	صحر	مغز	سفر	غلط	صحر	مغز	سفر	غلط	صحر	مغز	سفر	غلط	صحر	مغز
۲۸۰	۱۲	تا چهار درم	۳۳۰	۲۵	سیخ	۳۳۰	۲۵	سیخ	۳۳۰	۲۵	سیخ	۳۳۰	۲۵	سیخ	۳۳۰	۲۵
۲۸۰	۸	ایام ربیع	۳۳۰	۳۰	شمت	۳۳۰	۳۰	شمت	۳۳۰	۳۰	شمت	۳۳۰	۳۰	شمت	۳۳۰	۳۰
۲۸۰	۶	دیوار	۳۳۰	۴	تبیج	۳۳۰	۴	تبیج	۳۳۰	۴	تبیج	۳۳۰	۴	تبیج	۳۳۰	۴
۳۰۰	۸	عذر	۳۳۰	۱۸	انجاد	۳۳۰	۱۸	انجاد	۳۳۰	۱۸	انجاد	۳۳۰	۱۸	انجاد	۳۳۰	۱۸
۳۰۰	۶	واجب	۳۳۰	۲	قوی التظیفه	۳۳۰	۲	قوی التظیفه	۳۳۰	۲	قوی التظیفه	۳۳۰	۲	قوی التظیفه	۳۳۰	۲
۳۰۰	۱۸	نمر	۳۳۰	۱۲	انجاد	۳۳۰	۱۲	انجاد	۳۳۰	۱۲	انجاد	۳۳۰	۱۲	انجاد	۳۳۰	۱۲
۳۰۰	۱۵	در طبع	۳۳۰	۱۹	جرس	۳۳۰	۱۹	جرس	۳۳۰	۱۹	جرس	۳۳۰	۱۹	جرس	۳۳۰	۱۹
۳۰۰	۸	نقار	۳۳۰	۲۰	بارج	۳۳۰	۲۰	بارج	۳۳۰	۲۰	بارج	۳۳۰	۲۰	بارج	۳۳۰	۲۰
۳۰۰	۲۲	عصب شاد	۳۳۰	۱۸	مالج	۳۳۰	۱۸	مالج	۳۳۰	۱۸	مالج	۳۳۰	۱۸	مالج	۳۳۰	۱۸
۳۰۰	۲۳	بوعید	۳۳۰	۱	طبخ در چشم	۳۳۰	۱	طبخ در چشم	۳۳۰	۱	طبخ در چشم	۳۳۰	۱	طبخ در چشم	۳۳۰	۱
۳۰۰	۱۱	ماده است	۳۳۰	۲۱	مایشا	۳۳۰	۲۱	مایشا	۳۳۰	۲۱	مایشا	۳۳۰	۲۱	مایشا	۳۳۰	۲۱
۳۰۰	۲۷	دارستانی	۳۳۰	۱۹	بنج	۳۳۰	۱۹	بنج	۳۳۰	۱۹	بنج	۳۳۰	۱۹	بنج	۳۳۰	۱۹
۳۰۰	۲	نفاطات	۳۳۰	۱۴	باشیزبز	۳۳۰	۱۴	باشیزبز	۳۳۰	۱۴	باشیزبز	۳۳۰	۱۴	باشیزبز	۳۳۰	۱۴
۳۰۰	۸	بلیقی	۳۳۰	۲	میرد گرم	۳۳۰	۲	میرد گرم	۳۳۰	۲	میرد گرم	۳۳۰	۲	میرد گرم	۳۳۰	۲
۳۰۰	۱۳	منزهندوانه	۳۳۰	۵	پراکنند	۳۳۰	۵	پراکنند	۳۳۰	۵	پراکنند	۳۳۰	۵	پراکنند	۳۳۰	۵
۳۰۰	۱۴	دوضع	۳۳۰	۱۰	باطنج	۳۳۰	۱۰	باطنج	۳۳۰	۱۰	باطنج	۳۳۰	۱۰	باطنج	۳۳۰	۱۰
۳۰۰	۱۹	صورت	۳۳۰	۲۳	وسل	۳۳۰	۲۳	وسل	۳۳۰	۲۳	وسل	۳۳۰	۲۳	وسل	۳۳۰	۲۳
۳۰۰	۶	درم مقام	۳۳۰	۱۹	انخطاط	۳۳۰	۱۹	انخطاط	۳۳۰	۱۹	انخطاط	۳۳۰	۱۹	انخطاط	۳۳۰	۱۹
۳۰۰	۱۲	جززروی	۳۳۰	۱۹	فروج	۳۳۰	۱۹	فروج	۳۳۰	۱۹	فروج	۳۳۰	۱۹	فروج	۳۳۰	۱۹
۳۰۰	۱۳	منفوات	۳۳۰	۶	ازین	۳۳۰	۶	ازین	۳۳۰	۶	ازین	۳۳۰	۶	ازین	۳۳۰	۶
۳۰۰	۲۳	خفات	۳۳۰	۱۸	بادرمائی	۳۳۰	۱۸	بادرمائی	۳۳۰	۱۸	بادرمائی	۳۳۰	۱۸	بادرمائی	۳۳۰	۱۸
۳۰۰	۲	بنجاردی	۳۳۰	۸	وشراب	۳۳۰	۸	وشراب	۳۳۰	۸	وشراب	۳۳۰	۸	وشراب	۳۳۰	۸
۳۰۰	۲۰	گردیدن	۳۳۰	۲۹	نقطه آن	۳۳۰	۲۹	نقطه آن	۳۳۰	۲۹	نقطه آن	۳۳۰	۲۹	نقطه آن	۳۳۰	۲۹
۳۰۰	۱۶	درودر	۳۳۰	۵	ملح	۳۳۰	۵	ملح	۳۳۰	۵	ملح	۳۳۰	۵	ملح	۳۳۰	۵
۳۰۰	۲	سبوق	۳۳۰	۱	ازاله	۳۳۰	۱	ازاله	۳۳۰	۱	ازاله	۳۳۰	۱	ازاله	۳۳۰	۱
۳۰۰	۲۹	درم مقام	۳۳۰	۲	بجری	۳۳۰	۲	بجری	۳۳۰	۲	بجری	۳۳۰	۲	بجری	۳۳۰	۲
۳۰۰	۱۶	باورم	۳۳۰	۲	محققن	۳۳۰	۲	محققن	۳۳۰	۲	محققن	۳۳۰	۲	محققن	۳۳۰	۲

صحنه	سطر	روز	صبح	صفحه	سطر	غسل	صبح	صحنه	سطر	غسل	صبح	صحنه	سطر	غسل	صبح
۳۱	۵۶	باقی	باقی	۲۶	۴۵۵	بزور	برور	۱۲	۴۹۲	مزاج	مزاج بود	۲۸	۵۱۴	حلب	حلب
۳۲	۵۷	غلیقه مزاج	غلیقه مزاج	۱۱	۴۵۶	گری	گری	۲۳	۴۹۵	مزجی	زجی	۶	۵۱۵	بلع نخاینده	بلع نخاینده
۳۳	۵۸	مطبوع	مطبوع	۲	۴۶۱	لکود	لکود	۲۵	۴۹۶	یاسلیق نماینده	یاسلیق نماینده	۱۹	۵۱۶	کافور سوزنی ده	کافور سوزنی ده
۳۴	۵۹	تدبرش	تدبرش	۳	۴۶۲	نیباشند	نیباشند	۲۲	۴۹۸	طبری	طبری گوید	۱۳	۵۲۰	افرنجیه	افرنجیه
۳۵	۶۰	دجوز ایات	دجوز ایات	۱۵	۴۶۳	ورم	ورم	۲۴	۵۰۰	مده و دماغ	مده و دماغ	۲۰	۵۲۱	تقیه سوادک	تقیه سوادک
۳۶	۶۱	مخاوذت	مخاوذت	۲۷	۴۶۴	یا آرد با قلا	یا آرد با قلا	۲۸	۵۰۱	ازوم	ازوم	۹	۵۲۲	گفته اند	گفته اند
۳۷	۶۲	دوبی	دوبی	۶	۴۶۵	گیلان	گیلانی	۳	۵۰۲	مشبکه	مشبکه	۱۴	۵۲۳	بسیج	بسیج
۳۸	۶۳	مانع	مانع	۱۰	۴۶۶	چیزی	چیزی	۱۰	۵۰۳	رغشته	رغشته	۲	۵۲۴	مرهم ابن سینا	مرهم ابن سینا
۳۹	۶۴	بتدبر طفت	بتدبر طفت	۲۲	۴۶۷	باشد	باشد	۱۸	۵۰۴	خرقه	خرقه	۱۰	۵۲۵	مرل	مرل
۴۰	۶۵	بعدتی است	بعدتی است	۴	۴۶۸	دجرب	دجرب	۱۱	۵۰۵	رساومت	رساومت	۲۱	۵۲۶	شهد	شهد
۴۱	۶۶	فضول	فضول	۱	۴۶۹	نذکر شده	نذکر شود	۲۵	۵۰۶	سوازی	سوازی	۲۱	۵۲۷	جسوات	جسوات
۴۲	۶۷	ازینبی	ازینبی	۱۱	۴۷۰	بیزند	بیزند	۲۶	۵۰۷	نخل	نخل	۱۲	۵۲۸	بدان	بدان
۴۳	۶۸	اگر خلط	اگر آن خلط	۱۳	۴۷۱	نقض	نقض	۱۱	۵۰۸	فضل نخل	فضل نخل	۹	۵۲۹	غبار	غبار
۴۴	۶۹	ستخرمه	ستخرمه	۱۱	۴۷۲	بیالاید	بیالاید	۲۵	۵۰۹	سند	سند	۲۷	۵۳۰	دیاشیر	دیاشیر
۴۵	۷۰	آزرا	آزرا	۱۵	۴۷۳	مرهم شانی	مرهم شانی	۱۳	۵۱۰	وگاه باز	وگاه باز	۲	۵۳۱	درینبی	درینبی
۴۶	۷۱	در ربیع	در ربیع	۱۸	۴۷۴	مرهاخور	مرهاخور	۱۲	۵۱۱	قوام اد	قوام اد				
۴۷	۷۲	بازبرد	بازبرد	۲۶	۴۷۵	یا حیوان	یا حیوان	۲۴	۵۱۲	مش	مش				